عیون اخبار الرضاؑ

تالیف شیخ صدوق (رہ)

جلد (۱-۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

صدوق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱-۳۸۱ق.

عنوان قراردادی : عیون اخبار الرضا(ع) .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه و متن عیون اخبار الرضا علیه السلام/ تالیف صدوق ابن بابویه ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین قمی؛ ترجمه حمیدرضا مستفید، علی اکبر غفاری

مشخصات نشر : تهران: نشر صدوق ، -۱۳۷۳

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : ۴۰۰۰ ریال ؛ ج. ۱ ۹۶۴-۶۲۴۷-۴۸-۲ : ؛ ج. ۲ ۹۶۴-۶۲۴۷-۷۹-۰ : ؛ ۲۴۵۰۰ ریال (دوره دو جلدی)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : ج.۱ (چاپ اول: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

عنوان دیگر : عیون اخبار الرضا علیه السلام

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- احادیث

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

شناسه افزوده : غفاری، علی اکبر، ۱۳۰۳ -۱۳۸۳.، مترجم

شناسه افزوده : مستفید، حمیدرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۲۹/الف ۲ع ۹۰۴۱ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۳-۱۱۲۶

جلد اول

مقدّمه مؤلف

اشاره

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس خداوندی را سزد که یکتا و قدرتمند است، با عزّت و با جبروت است، خداوند مهربان و آمرزنده، خالق آسمان و زمین و نور و ظلمت؛ خداوندی که مقدار زمان و روزگار را معیّن فرموده است؛ خداوند مسبّب الأسباب، زنده کننده مردگان، آگاه بر آشکار و نهان، عالم به گذشته و آینده، صاحب مکنت و قدرت.

او را در هر حالی سپاس می گویم، و برای بهترین کارها از او راهنمایی می جویم و از گمراهی و ضلالت به او پناه می برم و او را شکر می کنم آن گونه که موجب افزونی نعمت و رسیدن به وعده های الهی گردد، و از او می خواهم تا مرا بر اعمالی که انسان را از هلاکت می رهاند کمک فرماید.

(۱) شهادت می دهم که معبودی نیست جز «اللّه» خداوندی که «اوّل» است هر چند نمی توان او را «نخستین» نامید، و نیز خداوندی که «آخر» است هر چند نمی توان او را «پایان» نام نهاد «۱».

خداوندی که دائمی و همیشگی است و از اسرار و خفایا آگاه است.

و شهادت می دهم که محمّد بنده پر ارج و پیامبر امین او است، او به اطاعت خداوند معروف است و برای شفاعت کردن برگزیده شده است، خداوند او را برای از بین بردن کژی ها و ارائه حجّت ها فرستاده تا برای مؤمنین رحمت و بر کافرین حجّت باشد، او را با ملائکه تأیید فرمود تا اینکه دین خداوند را علی رغم میل مشرکین آشکار و پیروز گردانید، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و گواهی می دهم که علیّ بن ابی طالب، امیر المؤمنین و مولی و سرپرست مسلمین و خلیفه رسول ربّ العالمین است، و شهادت می دهم که أئمّه هدی، که

---

(۱)- زیرا اگر او را متّصف به ابتداء و انتهاء بدانیم این توهّم پیش می آید که ذات اقدس او محدود به زمان است یعنی او را در آغاز و انجام زمان تصوّر کنیم، به عبارت دیگر ممکن است تصوّر نماییم که او قبل از اوّلین موجود و بعد از آخرین موجود قرار دارد که در این صورت او محدود به زمان خواهد بود، و حال آنکه این طور نیست بلکه مراد از «اوّل» و «آخر» بودن او، همیشگی بودن او است و نه در ابتداء و انتهاء زمان قرار داشتن.

فرزندان اویند، تا روز قیامت بر مردم حجّتند و وارث علم پیامبران می باشند درود و رحمت

و سلام و بركات خداوند بر همگى آنان باد.

(۱) چنين گويد: ابو جعفر محمّد بن علىّ بن حسين بن موسى بن بابويه قمىّ فقيه- كه خداوند رحمتش را از او دريغ ندارد- مصنّف اين كتاب: دو قصيده از قصايد صاحب بزرگوار ابو القاسم اسماعيل بن عبّاد «۱»- كه خداوند عمرش را طولانى گرداند و قدرت و دولت و مكنتش را مستدام بدارد- به دستم رسيد، اين دو قصيده شامل درود و سلام به ساحت اقدس حضرت رضا عليه السّلام بود و از آنجا كه او محبّ و دوستدار اهل بيت عليهم السّلام است و معتقد به ولايت و امامت و اطاعت آن

---

(۱)- اسماعيل بن عبّاد معروف به صاحب ابن عبّاد و ملقّب به كافى الكفاه شيعه و از وزراء آل بويه بوده است، او در فضل و كمال و علم يگانه عصر خويش بود، و سادات و علويّين و علماء در نزد او محلّى رفيع و منزلتى والا داشتند، جمعى از علماء كتابهائى براى او تأليف نموده اند از جمله شيخ صدوق كه كتاب عيون اخبار الرّضا «ع» را به عنوان هديّه به كتابخانه ايشان تأليف كرده است؛ صاحب ابن عبّاد در تشيّع و حبّ اهل بيت عليهم السّلام يگانه بود، همان طور كه گذشت او را «صاحب» و نيز «كافى الكفاه» لقب داده اند.

«صاحب» بدين جهت كه مصاحب و همدم محمّد بن عميد وزير ركن الدّوله بوده است؛ و «كافى الكفاه» (كفايت كننده همه كفايت كنندگان) از اين رو كه وزير سلطان فخر الدّوله ديلمىّ بود و تمام مسائل مهمّ مملكت را عهده دار بود، مشكلات را حلّ مى كرده است، جناب صاحب ابن عبّاد خود، داراى تأليفات بسيار بوده،

کتابخانه عظیم و پررونقی داشته است.

اقتباس از: فوائد الرّضویه (حاج شیخ) عبّاس قمّی، انتشارات مرکزی، ۱۳۲۷ ج ۱، ص ۴۵.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴

بزرگواران می باشد (۱) و به فرزندان آنان اکرام و احترام می نماید و به شیعیان آن خاندان احسان می کند، لذا چیزی را در نزد او ارزشمندتر از علوم (روایات) اهل بیت علیهم السّلام نیافتم چون بریسمان هدایت و ولایت آنان چنگ زده و طاعتشان را گردن نهاده و امامتشان را پذیرفته است- خداوند عزّتش را پایدار کند-.

و امّا اینجانب از آنجا که می خواستم محبّتها و الطاف او را که نسبت به من ابراز نموده بوده جبران کنم و در نزد او تقرّب جویم و کوتاهی های خود را در مورد خدمتش تلافی نمایم، لذا این کتاب را برای کتابخانه پررونقش تألیف نمودم، به این امید که عذرم را بپذیرد و از کوتاهی و تقصیرم درگذرد و امید و آرزویی که نسبت به آن جناب دارم تحقّق بخشد. خداوند متعال دست او را به عدل بگستراند و با حقّ، نام و مرام او را بلند آوازه گرداند، و توانایی اش را بر کارهای خیر مستدام بدارد و سختی ها را با لطف و کرمش آسان گرداند.

و در آغاز، این دو قصیده را آوردم چه اینکه، در واقع، این دو قصیده سبب تألیف این کتاب می باشد. و توفیق انجام کار با خداوند است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵

(۱) جناب صاحب اسماعیل بن عبّاد- رضی اللّه عنه- در اهداء درود و سلام به ساحت أقدس ثامن الأئمّه ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام چنین گوید:

۱- ای که به زیارت طوس- محلّ پاک و سرزمین قداست- رهسپاری! ۲- سلام

مرا به حضرت رضا علیه السّلام برسان و نزد بهترین قبر که صاحب آن بهترین به خاک سپردگان است فرود آی.

۳- قسم به خداوند، قسمی که از انسانی مخلص و غرق در ولاء اهل بیت صادر شده است.

۴- که اگر برآوردن آرزوهایم به دست خودم بود، در مقابل خانه (حضرت رضا) در طوس اقامت می گزیدم.

۵- و همچون شتران تیزپا می دویدم.

۶- به سمت حرمی که از نور و درخشندگی پوشیده شده و با نور و علوّ مقام مدفون است و همدم.

۷- ای سرورم، ای زاده سرورانم، روزگار من، بعد از ناراحتی و عبوسی، خندان گشت.

(۱) ۸- آن زمان که پرچم نواصب را در زمان سرنگونی اش، واژگون دیدم.

۹- در مورد ولایت شما، حقّ را آشکارا بیان نمودم، و حقّ پیوسته مبارک (و یا بی عیب) بوده است.

۱۰- ای فرزند پیامبری که خداوند به دست او جبّاران گردنکش را ذلیل کرد.

۱۱- و ای فرزند وصیّ پیامبر، وصیّی که در فضیلت، بر مردان با تجربه و کارآمد پیشی گرفته است.

۱۲- ای که فخر و شرف را بلا منازع به دست آورده ای و لباس مجد و بزرگواری را بی هیچ شکّ و شبهه ای بر تن نموده ای.

۱۳- نواصب مانند یهودند و گاه یهودیّتشان با مجوسیّت نیز مخلوط می شود.

۱۴- چه نجسهائی که در قبرستان مسلمین دفن شده اند که بهتر می بود که در گورستان مسیحیان دفن می شدند.

۱۵- عالم آنها- هنگامی که با او بحث می کنم- همچون گاو نر غضب آلود (و بی منطق) است.

(۱) ۱۶- چون در چهره شومش خوب بنگری، آثار شیطان را در آن می یابی.

۱۷- اینان اذان را- که باعث علوّ مقام شماست- از

صدای ناقوس کلیسا تمیز نمی دهند.

۱۸- شما ریسمان (محکم) یقین هستید که بدان مادام العمر چنگ می زنم و غم و اندوه مرا می زداید.

۱۹- چه بسیار گروههائی که به خاطر شما مرا تکفیر می کنند و من آنها را خوار و ذلیل کرده ام.

۲۰- با حجّت و دلیل آنها را قلع و قمع کردم و آن نامبارکان از مقابل من گریختند.

۲۱- ابن عبّاد خود را در پناه شما قرار داده است و در نتیجه حتّی از شیران بیشه نیز وحشتی ندارد.

۲۲- شما، ای سرورانم، در نزد خدا، شفیع او باشید تا خداوند او را در بهشت های خود جای دهد.

۲۳- چه بسیار مدیحه هائی که در باره شما می سراید که در زیبائی همچون پر طاوس می باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸

(۱) ۲۴- خواننده این مدیحه ها، چه بسیار می گوید: (ابن عبّاد) درّ مروارید را در کاغذ پراکنده است.

۲۵- گوینده این اشعار ورقه شعر خود را، همچون سلیمان که عرش بلقیس را مالک شد، مالك است (و بدان افتخار می کند).

۲۶- خداوند او را به آمال و آرزوهایش برساند تا اینکه امام را در طوس زیارت کند.

و نیز این قصیده، در اهداء سلام به حضرت رضا علیه السّلام مربوط به اوست ۱ و ۲- ای زائری که برخاستی و با عجله می دوی، و همچون برق در حرکتی.

۳- در طوس سلام خالصانه مرا به مولایم حضرت رضا علیه السّلام برسان.

۴- نوه پیامبر برگزیده، و فرزند وصیّ پسندیده.

۵- همان کس که دارای عزّتی ثابت، و مجد و عظمتی درخشان است.

۶ و ۷ و از قول شخص ارادتمندی که ولایت (او) را بر خود واجب می داند او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹

را بگوی که در سینه ام سوزشی

هلاک کننده است.

(۱) ۸- از دست ناصبیانی که قلب دوستان را دردمند کرده اند.

۹- از آنها اعراض می کنم و با صراحت در باره شان (صریح) سخن می گویم و کنایه بکار نمی برم.

۱۰- با آنها می جنگم و برایم مهمّ نیست که بگویند: رافضی «۱» شده است.

۱۱- ای خوشا آن رفض و ترکی که نسبت به دشمنان شما باشد.

۱۲- اگر می توانستم به زیارتش می رفتم اگر چه بر آتشی افروخته ایستاده یا سوار باشم.

۱۳- لکن (افسوس) در بند مسائلی که پیش آمده است گرفتارم. (از این رو) ۱۴- مدّاحی ام را به جای زیارت قرار دادم.

۱۵- این اشعار امانت است و بر حضرت رضا علیه السّلام خوانده می شود تا آن جناب راضی و خشنود گردد.

۱۶- ابن عبّاد با این مدیحه سرائی امید شفاعت زوال ناپذیری را دارد.

---

(۱)- «رافضی» از ماده «رفض» به معنی ترک کردن، است. و شیعیان را «رافضی» گویند چون شیخین را ترک گفته اند و علیّ علیه السّلام را امام می دانند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰

(۱) از عبد اللّه بن فضل هاشمی نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

«هر کس در باره ما یک بیت شعر بگوید خداوند در بهشت برای او خانه ای می سازد».

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که: «کسی در باره ما یک بیت شعر نگفته است مگر اینکه به روح القدس مؤیّد می شود».

و نیز از امام رضا علیه السّلام منقول است که فرمودند: «مؤمنی در باره ما مدیحه سرائی نکرده است مگر اینکه خداوند در بهشت برای او شهری هفت برابر دنیا بنا سازد و هر ملک مقرّب و نبیّ مرسلی او را در آن شهر زیارت کند».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱

(۱) پس خداوند

جناب صاحب بن عبّاد را به خاطر همه گفتار نیکو و اعمال حسنه و اخلاق کریمه و روش پسندیده و سنّت عادله اش ثواب بسیار عنایت فرماید و به خاطر این دو شعرش که گفته:

۱- فرزند عبّاد به کسانی که مشکلات و بلاها را از او دفع می کنند پناهنده شده است. و نیز در قصیده دیگری گفته است:

۲- فرزند عبّاد به شما پناه آورده است و با این کار از هر چه که می ترسد در امان خواهد بود، خداوند به حقّ کسانی که به آنها پناه برده، آرزوهایش را برآورد و ناراحتی ها را از او دور کند و او را به هر خیری که می خواهد برساند و از هر بلائی حفظ کند.

و إن شاء اللَّه، کسانی را که نامهایشان بر نگین انگشتریش نقش بسته است، شفیع او گرداند.

شفیع اسماعیل در آخرت، حضرت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و عترت پاکش هستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲

و دولتش را به لطف و فضل خود طولانی و بادوام و پیوسته نظام و منتهی گرداند و تا انتهای روزگار مستدام بدارد.

فهرست ابواب این کتاب و آن ۶۹ باب است

عیون أخبار

الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳

(۱) ۷- گوشه هایی از تاریخ امام کاظم علیه السّلام با هارون الرّشید و موسی بن مهدیّ.

۸- اخباری که در باره صحّت وفات امام کاظم علیه السّلام روایت شده است.

۹- ساداتی که هارون الرّشید، بعد از به قتل رساندن امام کاظم علیه السّلام همگی را در یک شب به قتل رساند و اینان غیر از ساداتی هستند که در سائر اوقات به قتل رسیدند.

۱۰- علّت توقّف واقفه «۱» بر امام کاظم علیه السّلام و عدم قبول امامت رضا علیه السّلام.

۱۱- اخبار و خطبه ای که از حضرت رضا علیه السّلام در باره توحید رسیده است.

۱۲- مناظره امام رضا علیه السّلام با اهل ادیان در باره توحید در حضور مأمون.

---

(۱)- واقفه گروهی از شیعه بودند که در امامت امام کاظم علیه السّلام توقّف کرده و امامت امام رضا علیه السّلام را نپذیرفتند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴

(۱) ۱۳- مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزیّ عالم خراسان در باره توحید، در حضور مأمون.

۱۴- مناظره دیگری از امام رضا علیه السّلام با اهل سائر ادیان و جوابی که به علیّ بن محمّد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السّلام داده اند.

۱۵- مناظره دیگری از حضرت رضا علیه السّلام با مأمون در باره عصمت انبیاء.

۱۶- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره «اصحاب الرّسّ».

۱۷- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره آیه شریفه: «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ».

۱۸- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره حدیث نبویّ:

«أنا ابن الذّبیحین».

۱۹- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره علامات امام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵

(۱) ۲۰- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره صفت امام و امامت و فضل

امام و رتبه امام.

۲۱- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره ازدواج حضرت فاطمه علیها السّلام.

۲۲- سخنان حضرت علیه السّلام در باره ایمان و اینکه ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

۲۳- سخنان و مناظره حضرت رضا علیه السّلام با مأمون در باره فرق بین «عترت» و «امّت».

۲۴- سخنان حضرت در باره مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین علیه السّلام.

۲۵- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره زید بن علیّ علیه السّلام.

۲۶- سخنانی نغز از حضرت رضا علیه السّلام در موضوعات مختلف.

(۱) ۲۷- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره هاروت و ماروت.

۲۸- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در مسائل گوناگون.

۲۹- آنچه از حضرت رضا علیه السّلام در نعت و وصف حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نقل شده است.

۳۰- سخنان گردآوری شده از حضرت رضا علیه السّلام.

۳۱- علل و فلسفه مسائل گوناگون که توسّط حضرت رضا بیان شده است.

۳۲- نامه حضرت رضا علیه السّلام به محمّد بن سنان در جواب به سؤالات او در باره علّت و حکمت یا فلسفه احکام مختلف.

۳۳- علّت و فلسفه احکامی که فضل بن شاذان، در آخر آن، گفته است آنها را از حضرت رضا علیه السّلام در دفعات مختلف شنیده و جمع نموده است و سپس به علیّ بن محمّد بن قتیبه نیشابوری اجازه روایت آن را داده است.

(۱) ۳۴- مطالبی که حضرت رضا علیه السّلام در باره اسلام ناب و احکام دین برای مأمون نوشتند و نیز اخباری از آن حضرت.

۳۵- وارد شدن حضرت رضا علیه

السّلام به نیشابور و محلّه و خانه ای که آن حضرت در آنجا منزل کردند.

۳۶- سخنان حضرت رضا علیه السّلام در مربعه نیشابور، در حالی که از نیشابور به قصد مأمون که در مرو بود، خارج می شدند.

۳۷- خبری نادر از حضرت رضا علیه السّلام.

۳۸- خروج حضرت رضا علیه السّلام از نیشابور به طرف طوس و از طوس به سمت مرو.

۳۹- دلیل قبول کردن حضرت رضا علیه السّلام ولایت عهدی مأمون را، و نیز مسائلی که در این زمینه اتّفاق افتاد و افرادی که از این مسأله ناراحت بودند و

کسانی که از این امر راضی و خشنود بودند و مطالب دیگر، و علیّ بن حسین (ع) در این مطلب سخنی دارد.

(۱) ۴۰- استسقاء مأمون به توسّط حضرت رضا علیه السّلام و قدرت نمایی خداوند در قبول دعای حضرت رضا علیه السّلام و در مورد نابود کردن کسی که منکر معجزه حضرت در آن روز شد.

۴۱- کارهای مأمون برای راندن مردم از محضر و مجلس حضرت رضا علیه السّلام و اهانت کردن به آن حضرت و نیز دعای حضرت رضا علیه السّلام.

۴۲- اشعاری که حضرت رضا علیه السّلام در باره حلم و گذشت کردن از مردم نادان و سرزنش نکردن دوستان و محبّت به دشمن، به گونه ای که دوست شود، و نیز رازداری، برای مأمون خواندند. و نیز اشعاری که حضرت رضا علیه السّلام خوانده اند و به عنوان ضرب المثل از آن استفاده نموده اند.

۴۳- خلق و خوی پسندیده و کیفیّت عبادت آن حضرت علیه السّلام.

(۱) ۴۴- مناظراتی که مأمون با مخالفین (اهل سنّت) ترتیب می داد و طیّ آن

با آنها به مجادله برمی خاست، و به این ترتیب سعی می کرد نظر حضرت رضا علیه السّلام را به خود جلب کند.

۴۵- سخنان امام رضا علیه السّلام در بیان کیفیّت معجزات و علم غیب ائمّه علیهم السّلام و نیز ردّ غلاه و مفوّضه «۱»- لعنهم اللَّه-.

۴۶- چهل و چند معجزه از حضرت رضا علیه السّلام.

۴۷- معجزه حضرت رضا علیه السّلام در مستجاب شدن دعای ایشان در مورد بکّار ابن عبد اللَّه بن مصعب بن الزّبیر که به آن حضرت ظلم و جفا نمود.

۴۸- معجزه آن حضرت در مورد اینکه فرمود: «من بغداد را نمی بینم و بغداد مرا نمی بیند»، و عاقبت همان طور شد که حضرت فرمودند.

۴۹- معجزه آن حضرت در مستجاب شدن دعای ایشان در حقّ «برامکه» و

---

(۱)- «غلاه» جمع «غالی» به معنی «غلوّکننده» است غلاه کسانی هستند که در مورد ائمه غلو کنند و «مفوضه» قائل به تفویض هستند معتقدند انسان در اعمال خود می تواند بدون خواست و اراده خدا عمل کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰

خبر دادن حضرت در مورد اتّفاقاتی که برای آنها خواهد افتاد و نیز اینکه از طرف هارون به آنها، بدی نخواهد رسید.

(۱) ۵۰- معجزه آن حضرت در پیشگویی این نکته که با هارون در یک مکان دفن خواهند شد.

۵۱- خبر دادن حضرت رضا علیه السّلام در باره مسموم و شهید شدن خویش و نیز مدفون شدن در کنار هارون الرّشید.

۵۲- فراست حضرت رضا علیه السّلام و تشخیص اهل ایمان و اهل نفاق از یک دیگر.

۵۳- آشنائی حضرت رضا علیه السّلام به تمام زبانها.

۵۴- معجزه حضرت رضا علیه السّلام در پاسخ دادن به سؤالات حسن به علیّ وشّاء قبل از

اینکه او سؤالات خود را مطرح کند و دو معجزه دیگر.

(۱) ۵۵- جواب حضرت رضا علیه السّلام به سؤال ابی قرّه دوست جاثلیق.

۵۶- سخنان حضرت رضا علیه السّلام با یحیی بن ضحّاک سمرقندیّ در باره امامت در حضور مأمون.

۵۷- گفتار حضرت رضا علیه السّلام با برادرشان «زید»، در موقعی که او بر دیگران حاضر در مجلس فخرفروشی می کرد، و نیز سخنان آن حضرت در باره ساداتی که با سایر شیعه بد رفتاری نمایند و مراقب اعمال خود نباشند.

۵۸- آنچه باعث شد تا مأمون، حضرت رضا علیه السّلام را با سمّ شهید کند.

۵۹- تصریح حضرت رضا علیه السّلام در مورد امامت امام محمّد تقی علیه السّلام.

۶۰- شهادت حضرت رضا علیه السّلام در اثر سمّ دادن مأمون.

۶۱- خبر دیگری از طریق شیعه در باره وفات حضرت رضا علیه السّلام.

(۱) ۶۲- سخنان ابو الصّلت هرویّ در باره وفات حضرت رضا علیه السّلام و اینکه سمّ را در دانه انگور به حضرت خوراندند.

۶۳- سخنان هرثمه بن أعین در باره وفات حضرت علیه السّلام و اینکه سمّ را در انگور و انار به حضرت خوراندند.

۶۴- چند مرثیه برای حضرت رضا علیه السّلام.

۶۵- ثواب زیارت او طیّ خبری که دعبل بن علیّ خزاعیّ- رحمه اللّه علیه- از حضرت رضا علیه السّلام در مورد حضرت قائم- عجّل اللّه تعالی فرجه- ذکر کرده است که من آن را بعد از اخبار او در ثواب زیارت، آوردم. و نیز خبر دعبل در موقع مرگش و نوشته ای که بر قبر دعبل دیده شد.

۶۶- ثوابی که حضرت رضا علیه السّلام برای زیارت حضرت معصومه دختر امام

کاظم علیه السّلام ذکر فرموده اند.

(۱) ۶۷- کیفیّت زیارت حضرت رضا علیه السّلام در طوس.

۶۸- زیارتی که از حضرت رضا علیه السّلام برای تمام ائمّه علیهم السّلام نقل شده است و نیز زیارت جامعه دیگری.

۶۹- برکات و استجابت دعا و معجزاتی که از این قبر مطهّر، در این روزگار برای مردم ظاهر شده است.

اینها جمعا شصت و نه باب می شود «۱».

---

(۱)- از قرائنی بنظر میرسد که این فهرست ابواب از نویسندگان و نسخه برداران کتاب باشد نه از مؤلّف آن. (الغفّاری)

باب ۱ علّت ملقّب شدن حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام به «رضا»

(۱) ابو جعفر محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی، فقیه، ساکن شهر ری، مؤلّف این کتاب- که خداوند او را بر طاعت و بندگی کمک فرماید و بر توفیقاتش بیفزاید- گوید: (۲) ۱- از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطیّ نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما می پندارند که چون مأمون پدر شما را برای ولایت عهدی خود پسندید و برگزید، ایشان را «رضا «۱»» نامید.

---

(۱)- «رضا» یعنی «پسندیده»، «مورد پسند»، «مورد رضایت».

حضرت جواد علیه السّلام فرمودند: به خدا دروغ می گویند، خلاف می گویند، بلکه خداوند- تبارک و تعالی- او را «رضا» نامید، زیرا او برای خداوند- عزّ و جلّ- در آسمانش، و برای رسولش و ائمّه بعد از او علیهم السّلام در زمینش مرضیّ بود. بزنطی گوید: عرض کردم: آیا مگر سایر پدرانتان علیهم السّلام برای خدا و رسولش و أئمّه علیهم السّلام راضی نبودند؟ حضرت فرمود: چرا، عرض کردم: پس برای چه از این میان

فقط پدرتان «رضا» نامیده شده است؟ فرمود: چون همان طور که دوستان و طرفدارانش به ایشان رضایت داده و ایشان را پذیرفتند، مخالفین نیز ایشان را قبول کرده، به ایشان رضایت داده بودند، و این حالت برای پدران و اجداد ایشان اتّفاق نیفتاد؛ و لذا، از بین آنان فقط ایشان «رضا» نامیده شده اند.

توضیح: «مراد آن است که دولت وقت هم او را پذیرفت، و الّا فرقه ضالّه واقفه به او رضایت ندادند».

(۱) ۲- از سلیمان بن حفص مروزیّ روایت است که: امام کاظم علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۶

فرزندش علیّ علیهما السّلام را «رضا» می نامید و مثلا می فرمود: «فرزندم «رضا» را صدا کنید» و یا «به فرزندم «رضا» گفتم» و یا «فرزندم «رضا» به من گفت» و زمانی که با حضرت «رضا» صحبت می کردند، ایشان را با «ابا الحسن» خطاب می فرمودند.

باب ۲ آنچه در باره مادر گرامی حضرت رضا علیه السّلام و اسم ایشان روایت شده است

(۱) ۱- محمّد بن یحیی الصّولی گفته است: «ابو الحسن الرّضا علیه السّلام همان علیّ بن- موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام است، و ما در آن جناب «أمّ ولد «۱»» ی بود به نام «تکتم» و این نام زمانی بر ایشان گذاشته شد که امام کاظم علیه السّلام مالک ایشان شدند.

---

(۱)- «امّ ولد» کنیزی را گویند که از صاحب و مولای خود، فرزند آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷

(۱) ۲- بیهقیّ از صولیّ و او از کندیّ و او از ابو الحسن علیّ بن میثم- که کندیّ در باره اش گوید: «کسی را در باره تاریخ ائمّه از او آگاه تر ندیده ام».- نقل کرده اند که: مادر امام کاظم یعنی جناب حمیده مصفّاه که از

اشـراف و بزرگـان عجم بود، کنیزکی مولّده «۱» بـه نـام تکتم خریـداری نمـود، تکتم از نظر عقـل و دین و احـترام به مـولی و بانویش- حمیـده- جزء بهترین زنان بود بگونه ای که از زمانی که در ملک جناب حمیـده در آمـد، از روی احترام و ادب، در مقابل آن بانو نمی نشست، لذا جناب حمیده به فرزندش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام گفت:

پسرم، تکتم کنیزی است که بهتر از او کنیزی ندیده ام و شکّ ندارم که اگر نسلی از او بوجود آید خداوند آن نسل را پاک و مطهّر قرار می دهـد؛ او را به تو بخشـیدم، بـا او به نیکی رفتـار کن. زمـانی که جناب تکتم حضـرت رضا علیه السّـلام را به دنیا آورد،

---

(۱)- کنیز مولّده (جاریه مولّده)، کنیزی را گوینـد که در بین عربها متولّـد شده و با اولاد آنان بزرگ شده و با آداب و رسوم ایشان پرورش یافته باشد. به نقل از: محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تصحیح محمد باقر بهبودی.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸

امام کاظم علیه السّلام او را طاهره نامید.

(۱) علیّ بن میثم ادامه داد: حضـرت رضا علیه السّـلام بسـیار شـیر می نوشـید و نوزاد درشتی بود، لذا مادر ایشان در جسـتجوی دایه ای بر آمد؛ اطرافیان سؤال کردند: آیا شـیر شما کم شده است؟، فرمود: «نه، به خدا سوگند شیر کم نشده است ولی نمازها و اذکاری برای خودم دارم که از زمان تولّد این نوزاد نمی توانم به تمام آنها برسم».

حـاکم ابو علیّ از قول صولی گویـد: «و دلیـل بر اینکه نـام مادر حضـرت رضا علیه السّـلام تکتم بوده است، این شـعر است که شاعری در مدح آن حضرت سروده

است:

۱- بهترین مردم، علیّ بزرگوار است که بهترین پدر و اجداد و قوم و عشیره را داراست.

۲- تکتم او را زاده است که هشتمین پیشوا باشد در علم و حلم، و حجّت الهی را بر مردم تمام کند.

صولی گوید: و عدّه ای این شعر را به عموی پدرم، ابراهیم بن عبّاس نسبت داده اند ولی از او چنین چیزی برای من روایت نشده است و چیزی که برای من

روایت نشده باشد و از کسی نشنیده باشم، نه آن را قبول می کنم و نه ردّ می نمایم.

(۱) اما شعری که شکّ ندارم مربوط به عموی پدرم، ابراهیم بن عبّاس است، این شعر است:

۱- اعمال شخص عالم، کافی است که برای اهلش شاهدی عادل باشد.

۲- می بینم که مالی نو و تازه و قابل توجّه دارند و این مال تازه شباهتی به آن مال قدیمی «۱» ندارد.

۳- بر شما (ای اهل بیت پیامبر) با اموال خودتان منّت می گذارند و فقط یک صدم از اموالتان را به شما می پردازند.

۴- آن کسی که (یا آن شیعه ای که) دشمنان شما را مدیحه سرائی کند، خداوند را حمد و سپاس نگفته است.

۵- تو بر مأمون (که هر دو نسل هشتم از عبد المطّلب هستید) برتری داری همان طور که پدرانت بر پدران او برتری داشتند.

صولی گوید: این ابیات را با خطّ پدرم، پشت دفتری که مال او بود یافتم.

---

(۱)- مراد از «مال تازه» (طارف) حضرت رضا علیه السّلام و مراد از مال قدیمی (تالد) مأمون است. (مجلسیّ)

(۱) پدرم در باره این اشعار می گفت: «برادرم این اشعار را برایم خوانده و گفته مربوط به عمویمان است که

در باره علیّ یعنی «رضا» علیه السّلام سروده است.

و در آن دفتر حاشیه ناخوانائی با این مضمون به چشم می خورد: «مراد از «قسیمه فی القعدد» مأمون است». زیرا حضرت رضا علیه السّلام و مأمون هر دو با هشت پشت به جناب عبد المطلب می رسیدند. «(۱)»

و تکتم اسمی است عربی که در اشعار، زیاد به چشم می خورد، از جمله:

طاف الخیالان فهاجا سقماخیال تکنی و خیال تکتما صولی گوید: ابراهیم بن عبّاس عموی پدرم مدایح زیادی در باره حضرت رضا علیه السّلام سروده بود که آنها را آشکارا بیان می کرد، ولی سپس ناچار شد که همگی را مخفی نماید و بعدها به دنبال آنها گشت و از اینجا و آنجا آنها را گردآوری کرد. و عدّه ای روایت کرده اند که نام مادر گرامی حضرت رضا علیه السّلام «سکن النّوبیه» بوده است و همچنین به نامهای «أروی»، «نجمه» و «سمانه»

---

(۱)- مراد از «قعدد» فاصله شخص با جدّ اکبر او است. همان مأخذ.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱

نیز نامیده شده است؛ کنیه آن بانو «امّ البنین» بوده است.

(۱) ۳- علیّ بن میثم از پدرش، نقل کرده است: وقتی حمیده مادر امام کاظم علیه السّلام نجمه مادر امام را خریداری نمود، گوید: در خواب، حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله را دیدم که به من می فرمود: حمیده! نجمه را به پسرت «موسی» ببخش زیرا از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بهترین انسان روی زمین خواهد بود، من نیز او را به پسرم موسی بخشیدم، و زمانی که نجمه حضرت رضا علیه السّلام را به دنیا آورد امام کاظم علیه السّلام او را «طاهره» نامید، و اسامی دیگری نیز

داشت؛ از جمله: نجمه، اروی، سَکَن، سمانه و تکتم که آخرین نام او بود.

علیّ بن میثم اضافه می کند که از پدرم شنیدم که می گفت: از مادرم شنیدم:

زمانی که حمیده نجمه را خرید، او دوشیزه بود.

(۲) ۴- هشام أحمر گوید: امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: آیا کسی از اهل

مغرب را می شناسی که به این جا آمده باشد؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: چرا، مردی سرخ روی آمده است، بیا با هم به نزد او برویم، با هم سوار شدیم و نزد آن مرد رفتیم، مردی بود از اهل مغرب که تعدادی برده به همراه داشت، حضرت فرمودند: برده هایت را به ما نشان بده، آن مرد نُه کنیز به حضرت ارائه نمود، امام کاظم علیه السّلام در مورد هر یک از آنان می فرمود: «نیازی به او ندارم» (این را نمی خواهم)، سپس فرمودند: بقیّه را نشان بده، مرد پاسخ داد: دیگر چیزی ندارم، حضرت فرمودند: چرا، داری، نشان بده، مرد قسم خورد: نه به خدا، فقطّ یک کنیزک مریض باقی مانده است، حضرت فرمودند: چه مانعی دارد که آن را نیز نشان بدهی؟ ولی مرد امتناع نمود، سپس حضرت برگشتند و فردای آن روز مرا به سراغ آن مرد فرستادند و فرمودند: «به او بگو: آخرش چند؟ و وقتی گفت:

فلان قدر، بگو: قبول است، خریدم» هشام گوید: «نزد آن مرد رفتم، او

گفت: (۱) «از فلان قدر کمتر نمی دهم، گفتم: قبول است، این پول مال تو، او نیز گفت: آن کنیزک هم مال تو ولی بگو ببینم مردی که دیروز به همراهت بود، کیست؟ گفتم: مردی است از

بنی هاشم، گفت: از کدام تیره بنی هاشم؟ گفتم:

از بزرگان آنها است، مرد گفت: بیشتر از این توضیح بده، گفتم: بیشتر نمی دانم، مرد گفت: بگذار برایت بگویم، این کنیزک را از دورترین شهرهای مغرب خریداری کرده بودم که زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این کنیزک چطور با تو همراه است؟ گفتم: برای خود خریده ام، زن گفت: این کنیز نمی تواند و شایسته نیست که نزد امثال تو باشد، او باید نزد بهترین مردم روی زمین زندگی کند و بعد از مدّت کمی در آن خانه فرزندی به دنیا خواهد آورد که مشرق و مغرب عالم در مقابل او خاضع خواهند شد.

هشام گوید: «پس از خریداری، او را به نزد امام کاظم علیه السّلام آوردم و بعد از مدّت کمی علیّ بن موسی علیهما السّلام را به دنیا آورد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴

و این حدیث را به همین شکل، برایم محمّد بن علیّ ماجیلویه از عمویش محمّد بن قاسم از محمّد بن علیّ کوفیّ، از محمّد بن خالد و او از هشام احمر نقل کرده است.

باب ۳ زمان ولادت حضرت رضا علیه السّلام

(۱) ۱- روایت شده است که عدّه ای از اهل مدینه گویند: حضرت رضا علیه السّلام در مدینه در پنجشنبه ۱۱ ربیع الاوّل به سال ۱۵۳ هجری و ۵ سال بعد از وفات امام صادق علیه السّلام متولّد شدند. و در «طوس» در قریه ای بنام «سناباد» از آبادی های «نوقان» وفات کردند. و در خانه حمید بن قحطبه طائیّ، در قبّه ای که هارون در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵

آن مدفون بود، در کنار قبر هارون، سمت قبله، دفن شدند. وفات حضرت، در سال ۲۰۳ هجری روز جمعه، بیست و

یکم (و یا بیستم) ماه مبارک رمضان واقع شد، عمر شریف ایشان چهل و نه سال و شش ماه بود. از این مدّت، ۲۹ سال و دو ماه را با پدر گرامی شان گذراندند و ۲۰ سال و ۴ ماه هم بعد از پدرشان که دوران امامت ایشان بود.

امام رضا علیه السّلام ۲۹ سال و ۲ ماه داشتند که به امامت رسیدند و آغاز امامت ایشان با ادامه حکومت هارون الرّشید معاصر بود، پس از هارون، محمّد امین پسر زبیده مدّت ۳ سال و ۲۵ روز حکومت کرد.

سپس امین خلع شد و عمویش ابراهیم بن شکله را به مدّت ۱۴ روز به جای او قرار دادند، سپس امین از حبس آزاد شد و مجدّدا برای او از مردم بیعت گرفتند، این بار ۱ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز پادشاهی کرد، سپس عبد اللّه مأمون ۲۰ سال و ۲۳ روز پادشاهی کرد، و در این مدّت بود که حضرت رضا علیه السّلام را بدون رضایت ایشان و بعد از تهدید آن حضرت به قتل، ولیعهد قرار داد. مأمون

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۶

برای این کار، بارها و بارها به حضرت اصرار کرد (۱) ولی ایشان در هر بار امتناع می فرمودند تا اینکه بالأخره حضرت خود را در خطر مرگ دیدند، و دعا کردند

«اللّهمّ انّک قد نهیتنی ..»

(تا آخر دعای متن) که ترجمه آن چنین است:

«بار خدایا، تو مرا از اینکه خود را با دست خویش به هلاکت اندازم، نهی فرموده ای، او مرا مجبور کرده است بگونه ای که اگر ولایت عهدی او را نپذیریم در خطر کشته شدن قرار گیرم، من نیز همان گونه که یوسف

و دانیـال علیهمـا السّـلام مجبور شدنـد تـا ولاـیت و حکومت را از ظـالم زمـان خود قبول نماینـد، (به این کار) مجبور شـده ام، خداونـدا، حکومتی نیست جز حکومت تو، و من ولاـیتی نـدارم جز آنچه از طرف تو به من اعطا شود. مرا در اقامه دین و احیاء سنّت پیامبرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله موفّق فرما. زیرا توئی مولی و یاور من، و چه خوب مولی و یاوری هستی!».

(۲) سپس حضرت رضا علیه السّلام با گریه و حزن و اندوه ولایت عهدی را از مأمون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۷

قبول کردند مشروط بر این که کسـی را عزل و نصب نکنند، هیچ آداب و رسوم و سنّتی را تغییر ندهند و فقطّ دورادور کارها را نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند.

مأمون نیز از همه مردم- چه خواصّ و نزدیکان و چه مردم عادی- برای حضرت رضا علیه السّلام بیعت گرفت.

و هر گاه از حضـرت رضا علیه السّـلام فضـیلت، علم و حسن تـدبیری بروز می کرد، رشک و حسـد مأمون را برمی انگیخت و بـاعث می شـد کینه حضـرت رضا علیه السّـلام را به دل گیرد که عاقبت نتوانست تحمّل کنـد و با نیرنگ، حضـرت را مسـموم نموده، شهید کرد.

(۱) ۲- از تمیم قرشـیّ روایت شـده است که پـدر علیّ بن میثم از قول مـادرش می گفت: «از مـادر حضـرت رضا علیه السّـلام جناب نجمه چنین شنیدم که می فرمود:

وقتی فرزندم علیّ را حامله شدم. سـنگینی حمل را حسّ نمی کردم و در خواب، از شـکم خود، صدای تسبیح و تمجید و لا اله الّا اللَّه گفتن را می شنیدم، این صدا مرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸

به هراس می انداخت و وقتی

بیدار می شدم، چیزی نمی شنیدم. وقتی وضع حمل کردم، نوزادم دو دستش را به زمین نهاد، سرش را بسوی آسمان بلند کرد و لبانش را تکان می داد، گویی چیزی می گفت، پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام بر من وارد شدند و فرمودند: نجمه! این کرامت الهی که به تو مرحمت فرموده، بر تو مبارک باد.

نوزاد را در پارچه ای سفید به امام کاظم علیه السّلام دادم، ایشان در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفتند، سپس آب فرات طلبیده، و با آن آب کام او را برداشتند، سپس او را به من بازگردانده، فرمودند: او را بگیر، او «بقیّه اللّه» در زمین است».

باب ۴ تصریح و نصّ امام کاظم علیه السّلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السّلام

(۱) ۱- از محمّد بن اسماعیل بن فضل هاشمیّ چنین روایت شده است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۹

گفت: «بر امام موسی کاظم- علیه السّلام- وارد شدم در حالی که ایشان به شدّت مریض بودند، به حضرت عرض کردم: اگر خدای ناکرده برای شما اتّفاقی بیفتد- و خدا آن روز را نیاورد- به چه کسی رجوع کنیم (امام بعد از شما کیست)؟ فرمود: به فرزندم «علیّ»، نوشته او، نوشته من است، و او وصیّ و جانشین من بعد از مرگم خواهد بود.

(۱) نصّی دیگر:

۲- از علیّ بن یقطین روایت شده است که گفت: «نزد حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام بودم و فرزندشان «علیّ» نیز حضور داشتند، امام فرمودند: ای علیّ! این پسرم آقا و سرور فرزندان من است، کنیه خودم را به او عطا کردم، (علیّ بن- یقطین گوید:) هشام (که این مطلب را از من شنید) با دست بر پیشانی خود زد و گفت: «انّا للّه»، یعنی امام کاظم

علیه السّلام با این سخن، خبر فوت خود را به تو داده اند».

(توضیح: ظاهرا عبارت «یعنی ابن سالم» که در متن عربی آمده از اشتباهات

نسّاخ می باشد و صواب «ابن حکم» است).

(۱) نصّی دیگر:

۳- از حسین بن نعیم صحّاف روایت شده است که گفت: «من و هشام ابن الحکم و علیّ بن یقطین در بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت: من نزد حضرت عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السّلام بودم که فرزند ایشان، «رضا» علیه السّلام وارد شدند، امام کاظم فرمودند: علیّ! او، آقا و سرور فرزندان من است و من کنیه خود را به او عطا کردم». حسین بن نعیم ادامه داد: «در این موقع هشام با دست بر پیشانی خود زد و گفت: ای وای! چه گفتی؟» علیّ بن یقطین گفت:

«به خدا قسم، همان چیزی را که برایت گفتم، از ایشان شنیدم». هشام گفت:

«قسم به خدا که حضرت با این سخن، در واقع به تو خبر داده اند که امامت بعد از ایشان، در حضرت رضا علیه السّلام است».

(۲) نصّی دیگر:

۴- از علیّ بن یقطین روایت شده است که گفت: «حضرت موسی بن-

جعفر علیهما السّلام بدون اینکه من از ایشان چیزی سؤال کنم، به من فرمودند: او، فقیه ترین و عالم ترین فرزند من است- و با دست خود به حضرت رضا علیه السّلام اشاره کردند- و کنیه خود را به او عطا کرده ام.

(۱) نصّی دیگر:

۵- از منصور بن یونس بزرج روایت شده است که گفت: «روزی بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمودند: منصور! می دانی امروز چه کرده ام؟

عرض کردم: خیر، فرمود: فرزندم «علیّ»

را وصیّ و خلیفه بعد از خود قرار دادم.

بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و نیز بگو که من تو را به این کار امر کرده ام».

منصور ادامه داد: «من بر ایشان وارد شدم و تهنیت گفتم و نیز گفتم که پدرشان مرا، به این کار امر فرموده است».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲

(شیخ صدوق گوید:) منصور بعدا منکر امامت حضرت رضا علیه السّلام شد و اموالی را که (مربوط به امام کاظم علیه السّلام بود و) در دست داشت، خود تصاحب کرده، آنها را با بی مبالاتی خرج نمود.

(۱) نصّی دیگر:

۶- از داود بن کثیر روایت شده است که گفت: «به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم، فدایت شوم، اگر (برای شما) اتّفاقی بیفتد، به چه کسی رجوع کنم، فرمود: به فرزندم موسی».

داود بن کثیر ادامه می دهد: «سپس آن اتّفاق افتاد، و من- به خدا قسم- در مورد حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام ذرّه ای شکّ به خود راه ندادم، سپس حدود سی سال گذشت، به نزد امام کاظم علیه السّلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم! اگر (برای شما) اتّفاقی افتاد به چه کسی مراجعه کنم؟ فرمود: به فرزندم «علیّ»، داود گوید: «سپس آن اتّفاق به وقوع پیوست و من در مورد حضرت رضا علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳

لحظه ای و ذرّه ای شک به خود راه ندادم».

(۱) نصّی دیگر:

۷- داود رقّی گوید: «به حضرت ابو ابراهیم امام کاظم علیه السّلام عرض کردم:

فدایت شوم! من پیر شده ام، بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت به امام رضا علیه السّلام اشاره فرموده، گفتند: بعد از من او امام شماست».

(۲) نصّی دیگر:

۸-

داود رقّی گوید: «به حضرت ابو ابراهیم یعنی امام کاظم علیه السّلام عرض کردم: پدرم فدای شما! من پیر شده ام و می ترسم برایم اتّفاقی بیفتد و دیگر نتوانم شما را زیارت کنم، لطفا بفرمایید امام بعد از شما کیست؟ حضرت فرمودند: پسرم علیّ».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۴

(۱) نصّی دیگر:

۹- یزید بن سلیط زیدیّ گوید: «من و همسفرهایم به امام صادق علیه السّلام در راه مکّه برخورد کردیم، من به حضرت عرض کردم: مادر و پدرم فدای شما! شما و اجدادتان همگی، امام و مطهّر هستید، و کسی را از مرگ راه نجات نیست، لطفا برایم (در مورد امام بعد از خود) مطلبی بفرمائید تا من به فرزندان و اقوام بعد از خودم، بازگویم، حضرت فرمودند: بسیار خوب، اینان فرزندان من هستند و او از همه برتر است- و به فرزندشان حضرت موسی علیه السّلام اشاره فرمود- او دارای علم، حُکم و حکمت، فهم، و سخاوت است و آنچه را مردم در مسائل مورد اختلاف دینی، بدان نیاز دارند آگاه است، حسن خلق و حسن همسایگی دارد، او دری است از درهای خداوند- عزّ و جلّ- و نکته دیگری در اوست که از همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵

اینها مهمتر است». (۱) یزید بن سلیط ادامه داد: «پدرم پرسید: پدر و مادرم فدای شما! این نکته که می فرمائید، چیست؟ حضرت فرمودند: «خداوند- عزّ و جلّ- فریادرس و غیاث این امّت را و علم و فهم و نور و حکمت آن را، بهترین نوزاد و بهترین نوجوان را، از او بوجود خواهد آورد، خداوند متعال توسّط این مولود، از قتل و خونریزی جلوگیری می کند، رفع اختلافات

و اصلاح ذات البين می نماید، و پراکندگی و آشفتگی و شکاف را اصلاح می فرماید. خداوند توسّط او برهنه و گرسنه را می پوشاند و سیر می کند، خائفین را ایمنی می دهد، باران نازل می کند، بندگان به واسطه او فرمانبرداری می کنند. از بهترین مرد و بهترین جوان است، قبل از بلوغش، به خانواده اش بشارت (امامت او) داده می شود، گفتارش حکمت آمیز، و سکوتش از روی علم و آگاهی است، مسائل مورد اختلاف مردم را برای آنها بیان می نماید.» یزید بن سلیط گوید: «پدرم سؤال کرد: مادر و پدرم به قربان شما! آیا فرزندی هم دارد؟ حضرت فرمود: بله، و دیگر چیزی نفرمود».

(۲) سپس یزید گوید: «بعد از مدّتی حضرت ابو الحسن- یعنی موسی بن-

جعفر علیهما السّلام- را ملاقات کردم و به ایشان عرضه داشتم: «پدر و مادرم فدای شما! دوست دارم، همان طور که پدرتان به من (در باره امام بعدی) اطّلاعاتی دادند شما نیز چنین کنید». حضرت فرمودند: «پدرم در زمانی می زیست که زمان ما آن گونه نیست». یزید گوید: گفتم: «هر کس به این مقدار از شما بسنده کند، خداوند لعنتش کند «۱»!» یزید ادامه می دهد: «حضرت خندیدند و فرمودند: ای ابا عماره! از خانه ام خارج شدم و در ظاهر به تمام پسرانم از جمله «علیّ» وصیّت و سفارش کردم (و در ظاهر همگی را وصیّ قرار دادم) امّا به او در پنهان و جدای از دیگران، وصیّت نمودم (او را وصیّ خود نمودم) و در خواب رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السّلام را دیدم که به همراه او، یک انگشتری، یک شمشیر، یک عصا، یک کتاب و یک عمّامه بود.

سؤال کردم: اینها چیست؟ فرمود: عمّامه نشانه سلطنت و قدرت خداوند متعال است، شمشیر علامت عزّت و غلبه الهی است، کتاب نشانه نور خداوند-

---

(۱)- ظاهرا مراد سائل این بوده که من باین مقدار توضیح قانع نیستم و امیدوارم بیشتر توضیح دهید و صریح بیان بفرمائید. یعنی عمّال حکومت حقّ چنین گفتاری را از امام سلب نموده بودند، و سخن یزید نیز اشاره بهمین مطلب دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷

عزّ و جلّ- است. (۱) عصا، علامت قوّت و نیروی خداوند- عزّ و جلّ- و بالأخره انگشتری دربرگیرنده همه این امور است، سپس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

امامت به فرزندت «علیّ» می رسد، یزید گوید: «سپس حضرت به من فرمودند:

ای یزید این مطالب ودیعه و امانت است در نزد تو، و در مورد این مطالب با هیچ کسی صحبت نکن جز با افراد عاقل یا صادق و یا بنده ای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده است (و او از این امتحان سرافراز بیرون آمده باشد)، و نعمتهای الهی را کفران نکن، و اگر از تو گواهی و شهادت خواسته شد، شهادت بده، زیرا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها «۱»». (خداوند به شما دستور می دهد که امانتها را به اهلش برسانید) و نیز می فرماید: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» (و چه کسی ظالمتر است از کسی که گواهی و شهادتی را نزد خود پنهان سازد) «۲»».

گفتم: «ابدا این کار را نخواهم کرد، و سپس حضرت امام کاظم علیه السّلام فرمودند: آنگاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم

اوصاف او را برشمردند و فرمودند: (۲) علیّ فرزند

---

(۱)- نساء: ۵۸.

(۲)- بقره: ۱۴۰.

تو کسی است که با نور خداوند نگاه می کند و با تفهیم الهی می شنود و با حکمت او سخن می گوید، همیشه درست و صواب عمل می کند و به خطا نمی رود، می داند و عالم است و جهل در او راه ندارد، لبریز از حکمت و علم است، و چه کم با او خواهی بود! آن قدر (کم) است که گویا اصلا نبوده است، پس وقتی از سفرت بازگشتی امور خود را سر و سامان بده و از خواسته های خود، خود را فارغ البال کن و چشم بپوش زیرا از آنها جدا خواهی شد و با چیز دیگری مجاور خواهی گشت، لذا فرزندانت را، جمع کن و خداوند را بر همگی آنها گواه بگیر، و خداوند برای گواه بودن کافی است».

سپس امام کاظم علیه السّلام فرمودند: ای یزید! من در این سال وفات خواهم کرد و پسرم «علیّ» همنام علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و همنام علیّ بن الحسین علیهما السّلام و دارای فهم، علم و شکوه و هیبت امیر المؤمنین علیه السّلام است، و تا چهار سال بعد از هارون، اجازه سخن گفتن ندارد ولی وقتی آن چهار سال گذشت، در باره هر چه می خواهی از او سؤال کن که به خواست خدا به تو پاسخ خواهد داد.

(۱) نصّی دیگر:

۱۰- عبّاس نخّاس اسدیّ گوید: «به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: شما امام این زمان هستید؟ فرمود: بله- به خدا- امام تمام انس و جنّ».

(۲) نصّی دیگر:

۱۱- سلیمان بن حفص مروزیّ گوید: «بر

امام ابو الحسن موسى بن- جعفر عليهما السّلام وارد شدم و مى خواستم در باره حجّت الهى و امام بعد از ايشان سؤال كنم، حضرت به من نگاهى فرمودند و بدون اينكه من مطلبى سؤال كنم، فرمودند: سليمان! «علىّ» پسر و وصىّ من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود، و او بهترين فرزند من است، اگر بعد از من زنده ماندى، نزد آن دسته از شيعيان و اهل ولايت من كه خواستار شناختن جانشين من هستند، به نفع او (علىّ بن موسى) شهادت و گواهى بده».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰

(۱) نصّى ديگر:

۱۲- علىّ بن عبيد اللَّه هاشمىّ گويد: «من و سايرين- حدود ۶۰ نفر از شيعيان- در كنار قبر حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله بوديم و امام كاظم عليه السّلام در حالى كه دست فرزند خود «علىّ» را در دست گرفته بودند، به سمت ما آمدند و فرمودند:

آيا مى دانيد من كه هستم؟ ما گفتيم: شما سرور و بزرگ ما هستيد، حضرت فرمودند: نام و نسب مرا بگوئيد، ما عرضه داشتيم: شما موسى بن جعفر بن محمّد هستيد، حضرت فرمودند: اين كه همراه من است، كيست؟ گفتيم: علىّ بن- موسى بن جعفر، حضرت فرمودند: پس شاهد باشيد كه او در حياتم وكيل و پس از فوتم، وصىّ من است».

(۲) نصّى ديگر:

۱۳- عبد اللَّه بن مرحوم گويد: «از بصره به سمت مدينه خارج شدم. در بين

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱

راه با امام كاظم عليه السّلام كه به بصره برده مى شدند «۱»، برخورد كردم. حضرت كسى را به نزد من فرستادند و من نزد ايشان رفتم امام كاظم عليه السّلام

تعـدادی کتاب به من دادنـد و امر کردنـد که آنها را به مـدینه برسانم، سؤال کردم: قربانت گردم! اینها را به چه کسـی بـدهم؟ فرمودند: «به فرزندم «علیّ». او وصیّ من است و تمام کارهایم به دست اوست و بهترین فرزندم می باشد».

(۱) نصّی دیگر:

۱۴- عبد اللَّه بن حارث- که مادرش از نسل جعفر طیّار است- گوید:

«امام کاظم علیه السّلام کسـی را به نزد ما (بنی ابو طالب) فرستاده و ما را فراخواندند و فرمودند: آیا می دانید برای چه شما را جمع کرده ام؟ گفتیم: خیر، فرمودند: گواه باشید که این پسرم «علیّ»، وصیّ من است و تمام کارهایم به دست اوست و پس از من جانشین من می باشد، هر کس از من طلبی دارد، طلب خود را از این

---

(۱)- این قضیّه در زمانی اتّفاق افتاده است که حضرت در اواخر سال ۱۷۹ هجری، به دستور هارون و توسّط عمّال او در مدینه دستگیر شده و به سوی بصره فرستاده شدند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲

فرزنـدم وصول کنـد، و هر کس که من به او وعـده ای داده ام، از او مطـالبه کنـد، و هر کس که بناچار بایـد خودم را ملاقات کند، با نامه و دستخطّ او به ملاقات من بیاید».

توضیح: «یعنی در تمام کارها به فرزندم «رضا» رجوع کنید و اگر کاری هست که ضروره باید با من مطرح شود، باز هم اوّل به نزد فرزندم «رضا» علیه السّلام بروید و با اجازه کتبی ایشان به دیدار من بیایید».

(۱) نصّی دیگر:

۱۵- حیدر بن ایّوب گوید: «محمّد بن یزید هاشـمیّ گفت: الآن، شـیعیان، علیّ بن موسـی علیهما السّلام را امام خود، برخواهند گزید، گفتم: چطور؟ گفت: امام کاظم

علیه السّلام ایشان را به حضور طلبیده، وصیّ خود قرار دادند».

(۲) نصّی دیگر:

۱۶- و نیز از حیدر بن ایّوب نقل است که گفت: «در شهر مدینه در محلّه قبا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳

که آن محلّ زندگی محمّد بن زید بن علیّ بود جمع بودیم، محمّد (معمولا در ساعت معیّنی نزد ما می آمد ولی این بار) تأخیر کرد، به او گفتیم: قربانت گردیم! چه چیز باعث شد تأخیر کنی؟ گفت: أبو ابراهیم (امام کاظم) علیه السّلام امروز هفده نفر از سادات، از جمله مرا، فرا خوانده بود و همگی ما را شاهد گرفت که پسرش «علیّ» وصیّ و وکیل اوست چه در زنده بودن او و چه بعد از فوتش، و گفتار او (علیّ) را تماما در مورد خودش قبول دارد چه به نفع حضرت حکم کند، چه بر ضرر ایشان»، سپس محمّد بن زید ادامه داد: «حیدر! قسم به خدا، امروز امامت را برای او قرار داد و شیعیان بعد از ایشان به او (حضرت رضا) معتقد خواهند شد»، حیدر گوید: «گفتم: خداوند او را زنده نگاه خواهد داشت، این چه حرفی است!؟» محمّد گفت: «وقتی او را وصیّ خود قرار داد یعنی امامت را به او واگذار کرده است»، علیّ بن حکم (که این جریان را از حیدر بن ایّوب شنیده بود) گوید: «حیدر با شکّ در امامت حضرت رضا علیه السّلام از دنیا رفت».

(۱) نصّی دیگر:

۱۷- عبد الرّحمن بن حجّاج گوید: «امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴

فرزند خود «علیّ» علیه السّلام را وصیّ خود قرار دادند و نوشته ای برای حضرت رضا علیه السّلام تهیّه کردند

و در ذیل نوشته، شصت نفر از بزرگان مدینه را شاهد گرفتند».

(۱) نصّی دیگر:

۱۸- حسین بن بشیر گوید: «همان گونه که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم حضرت علیّ علیه السّلام را در روز عید غدیر خمّ به امامت معرّفی فرمودند، امام کاظم علیه السّلام نیز فرزند خود «علیّ» علیه السّلام را امام قرار داده، فرمودند: ای اهل مدینه یا فرمودند:

ای اهل مسجد، این «علیّ»، وصیّ من بعد از من است».

(۲) نصّی دیگر:

۱۹- حسن بن علیّ خزّاز گوید: «به همراه علیّ بن ابی حمزه به سوی مکّه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۵

حرکت کردیم، علیّ بن ابی حمزه با خود کالاها و اموالی حمل می کرد، به او گفتیم:

اینها چیست؟ گفت: اینها مال عبد صالح (امام کاظم) علیه السّلام است که امر فرموده به فرزندش «علیّ» علیه السّلام برسانم، چون آن حضرت فرزندش را وصیّ خود قرار داده است».

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: «علیّ بن أبی حمزه بعد از وفات امام کاظم علیه السّلام این مطلب را منکر شد و اموال را به حضرت رضا علیه السّلام تحویل نداد.

(۱) نصّی دیگر:

۲۰- سلمه بن محرز گوید: «به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی از فرقه عجلیّه به من گفت: چقدر دیگر امید دارید این پیرمرد (منظورش امام صادق علیه السّلام بوده است) زنده بماند؟ یکی دو سال دیگر خواهد مرد و دیگر کسی که مایه امید شما باشد نخواهید داشت، حضرت فرمودند: چرا به او نگفتی که این موسی بن جعفر علیهما السّلام است که برای خود مردی شده است؟ و جاریه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶

(کنیزی) برای او خریداری کرده ایم که بر او حلال

است و به زودی خواهی دید که به خواست خدا، دارای فرزندی فقیه خواهد شد».

توضیح: «ظاهرا مراد به آن مرد عجلی هارون بن سعد عجلی است، و مراد از عجلیّه یا اصحاب مغیره بن سعید عجلی است که معتقدند که خداوند بصورت مردیست ولی از نور، و بر سرش تاجی است، و یا اصحاب و یاران ابی منصور عجلیّ که از امام باقر علیه السّلام روی گردانید و خود مدّعی امامت شد و یارانش بر این اعتقادند که او بآسمان عروج کرد».

(۱) نصّی دیگر:

۲۱- از اسماعیل بن خطّاب روایت است که: «امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام بارها بی مقدّمه شروع به مدح و ثنای فرزند خود «علیّ»- علیه السّلام- می فرمودند و از فضایل و نیکی ایشان مطالبی ذکر می کردند که در مورد دیگران، چنین مطالبی نمی فرمودند، گویا می خواستند به این ترتیب اطرافیان را به حضرت رضا- علیه السّلام- توجّه دهند».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷

(۱) نصّی دیگر:

۲۲- جعفر بن خلف گوید: «از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم که می فرمود: خوشا به سعادت کسی که قبل از مرگ، فرزندش را- که از خود به یادگار خواهد گذاشت- ببیند، و خداوند (با دادن این پسر به من) فرزندی را که بعد از من باقی خواهد بود به من نشان داده است، و به او یعنی حضرت رضا علیه السّلام اشاره فرمود».

(۲) نصّی دیگر:

۲۳- حسین بن مختار گوید: «زمانی که امام کاظم علیه السّلام در حبس بودند، نامه هائی از ایشان به دست ما رسید که در آنها چنین نوشته شده بود: مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد».

(۳) نصّی دیگر:

۲۴- و نیز

از حسین بن مختار روایت است که: «زمانی که امام کاظم علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۸

از بصره سرزمین ما عبور فرمود، نامه هائی از ایشان به دست ما رسید که در کنار آنها چنین آمده بود: «مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد».

(۱) نصّی دیگر:

۲۵- زیاد بن مروان قندیّ گوید: «بر امام کاظم علیه السّلام وارد شدم و فرزند ایشان «علیّ» نیز حضور داشت، امام کاظم علیه السّلام فرمودند: زیاد! این شخص نوشته اش نوشته من است، گفتارش گفتار من است، فرستاده اش فرستاده من است و هر چه بگوید مطلب همان است که او گفته است».

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: «زیاد بن مروان قندیّ، خود، این حدیث را نقل کرد ولی بعد از فوت امام کاظم علیه السّلام منکر آن شده و از جمله واقفه «۱» گردید و آن قسمت از اموال موسی بن جعفر علیهما السّلام را که نزد خود داشت، حبس و ضبط نمود». (و به حضرت رضا علیه السّلام مستردّ نکرد.)

---

(۱)- توضیح «واقفه» در صفحه ۱۳ گذشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹

(۱) نصّی دیگر:

۲۶- نصر بن قابوس گوید: «به موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: از پدرتان سؤال کردم که امام بعد از شما کیست؟ وی شما را معرّفی کرد، بعد از رحلت ایشان مردم هر کدام به سمتی رفتند و منحرف شدند امّا من و دوستانم به امامت شما معتقد شدیم، حال بفرمائید امام بعد از شما کیست؟ فرمودند:

فرزندم علیّ».

(۲) نصّی دیگر:

۲۷- باز از نصر بن قابوس نقل شده است که گفت: «حضرت ابو الحسن امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: پسرم «علیّ» بزرگترین فرزند من است و از همه

آنها نسبت به من مطیع تر است، به همراه من در کتاب جفر و جامعه نگاه می کند.

و هیچ کس نمی تواند در این دو کتاب بنگرد جز اینکه پیغمبر یا وصیّ پیغمبر باشید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰

(۱) نصّی دیگر:

۲۸- مفضّل بن عمر گوید: «بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شدم و فرزندشان «علیّ» در آغوش آن حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام ایشان را می بوسیدند و زبانشان را می مکیدند و ایشان را بر دوش خود می گذاشتند و در بغل می گرفتند و می فرمودند: پدر و مادرم قربان تو! چقدر خوشبو و خوش خلق و پاک طینت هستی! فضائلت چقدر آشکار است!» راوی گوید: «عرض کردم:

قربانت گردم! محبّتی نسبت به این کودک در دلم افتاده که نسبت به هیچ کس جز شما چنین محبّتی در خود احساس نمی کنم». حضرت فرمودند: «مفضّل! نسبت او با من، همچون نسبت من با پدرم است. «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «۱» عرض کردم آیا او امام بعد از شماست؟ فرمودند: «بله، هر که از او اطاعت کند هدایت و رشد می یابد و هر که او را نافرمانی کند، کافر است».

---

(۱)- این کلام، آیه شریفه ۳۴ سوره آل عمران است که خداوند در مورد برگزیدن انبیاء فرموده است، معنی آن چنین است: این برگزیدگان الهی، برخی، از نسل برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱

(۱) نصّی دیگر:

۲۹- محمّد بن سنان گوید: یک سال قبل از اینکه امام کاظم علیه السّلام را به عراق ببرند، روزی بر ایشان وارد شدم، فرزندشان «علیّ» نیز مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السّلام به من فرمودند: محمّد!

عرض کردم: بفرمائید، فرمودند:

امسال، مسأله ای پیش خواهد آمد، سعی کن به خاطر آن بیتابی نکنی، سپس سکوت کردند و با دست به زمین زدند، سپس رو به من کرده و فرمودند: «يُضِلُّ- اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ «۱»».

عرض کردم: قربانت گردم! قضیّه چیست؟ فرمودند: هر کس به این فرزندم ظلم کند و حقّ او را ندهد و امامت او را بعد از من انکار کند مثل کسی خواهد بود که به علیّ بن ابی طالب علیه السّلام ظلم کرده و حقّ او را نداده و امامت او را بعد از حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله منکر شده است، راوی گوید: فهمیدم که حضرت با این سخنان می خواهند از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند [پس عرضه

---

(۱)- خداوند ظالمین را گمراه می کند و هر کاری بخواهد انجام می دهد: ابراهیم: ۲۷.

داشتم: بخدا، اگر خداوند به من طول عمر عنایت کند حقّ ایشان را خواهم داد و امامتشان را قبول خواهم نمود] (۱) و شهادت می دهم که ایشان بعد از شما حجّت خداوند متعال بر مردم بوده، دعوت کننده به دین الهی می باشند. حضرت فرمودند: محمّد! خداوند به تو طول عمر خواهد داد و تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: قربانت گردم، امام بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: پسرش «محمّد». عرض کردم: به روی چشم! فرمودند: بله، من، تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام یافته بودم. تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن تر و آشکارتر هستی. سپس فرمودند:

ای محمّد! مفضّل

مـایه انس و راحتی و آرامش من بود، و تو انس و آرامش آن دو (امـام رضـا و امام جواد) خواهی بود. بر آتش حرام است که تو را لمس کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳

باب ۵ نسخه وصیّت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام

(۱) ۱- عبد اللَّه بن محمّد حجّال گوید: «ابراهیم بن عبد اللَّه جعفریّ از قول عدّه ای از بسـتگانش نقل کرده است که: حضـرت موسی بن جعفر علیهما السّلام اسحاق بن- جعفر بن محمّد (برادر خویش)، ابراهیم بن محمّد جعفریّ، جعفر بن صالح جعفریّ، معاویه جعفریّ (که همگی از نسل ابو طالب بودند)، یحیی بن الحسـین بن زید (از نواده گان امام زین العابدین علیه السّـلام) و سعد بن عمران انصاریّ، محمّد بن حارث انصاریّ، یزید بن سـلیط انصاری و محمّد بن جعفر اسلمیّ (که از اصحاب امام کاظم علیه السّلام بودند) را بر وصیّت خود شاهد گرفتند، و قبل از این کار، حضرت، این عدّه را بر عقاید حقّه خویش شاهد گرفتند. این عقایـد عبارت بود از: گواهی بر وحـدانیّت خداونـد یکتا، گواهی به رسالت محمّـد صـلی اللَّه علیه و آله و اینکه قیامت بی شکّ خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد. و زندگی بعد از مرگ حقّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴

است (۱) و حساب و قصاص حقّ است و ایسـتادن و توقّف نمودن در مقابل خداوند عزّ و جلّ (در قیامت) حقّ است و آنچه را حضـرت محمّـد صـلی اللَّه علیه و آله برای مردم آورده حـقّ حقّ است و آنچه را روح الأـمین نـازل کرده است حقّ است. (حضرت این عقاید را یک یک برشمرده، فرمودند:) با اعتقاد بر این عقاید زندگی می کنم و

با این اعتقادات می میرم و با همین اعتقادات بعد از مرگ زنده خواهم شد، إن شاء اللّه.

حضرت این افراد را شاهد گرفتند که این مطالب (که بیان خواهد شد) وصیّت من است با خطّ خود من، و قبل از آن سفارشات جدّم امیر المؤمنین علیه السّلام و سفارشات حسن و حسین و علیّ بن الحسین و سفارشات محمّد بن علیّ و سفارشات جعفر بن محمّد علیهم السّلام را حرف به حرف نوشته و نسخه برداری کرده ام، و اینک با این وصیّت، فرزندم «علیّ» و به همراه او فرزندان دیگرم را اگر خواهد به امید خدا وصیّ قرار می دهم، اگر (علیّ) دید آنها رشد دارند و خواست آنها را به عنوان وصیّ باقی گذارد، این اختیار را دارد و اگر از آنها ناراضی بود و خواست ایشان را کنار بگذارد، باز مختار است و آنان در مقابل او اختیاری ندارند، (۲) در مورد صدقات،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵

اموال، کودکان و فرزندانم «علیّ» و نیز ابراهیم، عبّاس، اسماعیل، احمد (اولاد دیگر امام کاظم علیه السّلام) و امّ احمد (از همسران امام کاظم علیه السّلام او از زنان محترم بوده و مورد عنایت حضرت قرار داشت) را وصیّ قرار می دهم، در مورد امور همسرانم فقطّ «علیّ» وصیّ است، و ثلث صدقه پدر و خانواده ام را به هر گونه که صلاح بداند خرج کند، و آن گونه که هر کس نسبت به اموال خود رفتار می کند، رفتار کند، اگر دوست داشت آنچه را که گفتم، در مورد اهل و عیالم به اجرا گذارد، مختار است و اگر نخواست این کار را بکند، باز هم اختیار دارد، اگر خواست

بفروشـد یا ببخشد یا به کسـی بدهد یا به روش غیر از آنچه وصـیّت کرده ام صدقه بدهد نیز مختار است و در این وصیّت، در مورد اموال و خانواده و فرزنـدانم، او بمنزله خود من است، و اگر صـلاح دیـد که برادرانش را- که در آغاز این نوشـته از آنها نـام برده ام- (به همـان صورت که من در اینجـا ذکر می کنم) بـاقی بگـذارد، می توانـد این کار را بکنـد و اگر نخواست، می توانـد آنها را کنار بگـذارد و کسـی حقّ اعتراض به او را ندارد، و اگر کسـی از آنها بخواهد خواهر خود را عروس کند، بدون اجازه و دستور او این حقّ را ندارد، و هر نیرو و قدرتی بخواهد او را از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶

اختیـاراتی که در اینجا ذکر کرده ام، کنار بزنـد و مانع او بشود، (۱) با این کار از خـدا و رسولش فاصـله گرفته و بر کنار شده است و خـدا و رسولش نیز بـا او رابطه ای نخواهنـد داشت، و لعنت خداونـد و تمـام لعنت کننـدگان و ملائکه مقرّب و انبیاء و مرسـلین و مؤمنین بر چنین شخصـی باد، و هیچ یک از سلاطین و نیز هیچ یک از فرزندانم حقّ ندارند او را از اموالی که نزد او دارم برکنار کنند، من نزد او اموالی دارم، و سـخنان او در مورد مبلغ آن، کاملا مورد قبول من است چه کم بگوید، چه زیاد، و علّت ذکر اسامی سایر فرزندانم فقطّ این بود که نام آنها و أولاد صغیرم در اینجا با احترام ذکر شود و آنها شناخته شوند.

آن همسرانم که «امّ ولد «۱»» هستند، هر کدام که در منزل باقی

ماندند، دارای همان حقوق و مقرّری خواهند بود که در زمان حیاتم از آن برخوردار بودند، به این شرط که او مایل باشد، و آنهایی که ازدواج کنند دیگر نمی توانند بازگردند و مقرّری دریافت دارند مگر اینکه «علیّ» صلاح بداند، دخترانم نیز همین گونه اند.

---

(۱)- معنی امّ ولد در صفحه ۲۶ گذشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷

(۱) امر ازدواج دخترانم بدست هیچ یک از برادران مادری شان نیست و دخترانم نباید کاری انجام دهند جز با صلاح دید و مشورت او، و اگر برادران مادری دخترانم (بدون اجازه «علیّ») در مورد ازدواج آنان کاری انجام دهند خداوند تعالی و رسولش- صلی اللّه علیه و آله- را مخالفت و نافرمانی کرده اند، او نسبت به مسائل ازدواج قوم خود داناتر است اگر خواست تزویج می کند و اگر نخواست، نمی کند، و من آنان را نسبت به آنچه در این نوشته ذکر کرده ام وصیّت و سفارش نموده ام و خداوند را بر آنها گواه می گیریم.

و کسی حقّ ندارد وصیّت مرا باز کند و یا آن را إظهار نماید، این وصیّت همان گونه است که برای شما ذکر کردم، هر کس بدی کند به خودش بدی کرده است و هر که خوبی کند به نفع خودش است و پروردگارت به بندگان ظلم نمی کند، و هیچ کس- اعمّ از سلطان و دیگران- حقّ ندارد این نامه را که در پایین آن مهر کرده ام، باز کند، هر کس چنین کند لعنت و غضب خدا بر او باد و ملائکه و گروه مسلمین و مؤمنین، بعد از خدا کمک (من) باشند، (سپس)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸

حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام و شهود، مهر کردند.

(۱) عبد

اللّه بن محمّد جعفریّ گوید: «عبّاس بن موسی (برادر حضرت رضا علیه السّلام) به ابن عمران قاضی گفت: درون این نامه برای ما گنج و جواهر است و او (حضرت رضا علیه السّلام) می خواهد همه را برای خود بردارد و به ما چیزی ندهد و هر چه را پدرمان باقی گذارده، برای خود برداشته است و ما را با فقر و تنگدستی رها نموده است، در این موقع ابراهیم بن محمّد جعفریّ (یکی از شاهدان وصیّت امام کاظم علیه السّلام) به او پرخاش کرده، ناسزا گفت، و عمویش اسحاق بن جعفر نیز (که او نیز از شهود بود) همین گونه با او رفتار کرد، عبّاس به قاضی گفت:

خداوند توفیقت دهد! مهر را باز کن و محتوای آن را بخوان، قاضی گفت: مهر را باز نمی کنم، کاری نخواهم کرد که لعنت پدرت گریبانم را بگیرد، عبّاس گفت:

خودم این کار را می کنم، قاضی گفت: خود دانی، عبّاس مهر نامه را گشود، و ملاحظه کرد که امام کاظم علیه السّلام آنها را برکنار فرموده و تنها «علیّ» علیه السّلام را باقی گذارده و همه آنها را- چه بخواهند و چه نخواهند- تحت ولایت و سرپرستی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۹

«علیّ» قرار داده است، و به این ترتیب همچون ایتام در کنف حمایت و سرپرستی او قرار گرفته اند. و حضرت آنها را از مورد وصیّت خارج نموده اند.

(۱) سپس امام رضا علیه السّلام رو به عبّاس فرموده، گفتند: برادر! می دانم، زیان و ضرر و بدهکاری که دارید باعث این حرفها شده است، سپس به «سعد» فرمودند: برو و ببین چه مقدار بدهی دارند و آن را از طرف آنها، پرداخت

کن و اسناد بدهی آنها را پس بگیر و در مقابل، مدرک تصفیه حساب دریافت کن.

به خدا قسم مادامی که زنده هستم، از کمک و همدلی و غمخواری شما دریغ نخواهم کرد، هر چه دلتان می خواهد بگوئید! عبّاس گفت: اینها را که می دهی، آن مقداری از اموال ما است که زیاد آمده، اموال ما نزد تو بیش از اینها است.

حضرت فرمودند: هر چه می خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شما است.

خداوندا! اینان و کارشان را اصلاح فرما! و شیطان را از ما و ایشان دور کن! و همه را بر اطاعت و بندگی خود یاری فرما! و خداوند بر آنچه ما می گوئیم شاهد است، عبّاس گفت: چقدر خوب حرفت را می فهمم! (و از عهده جوابت برنمی آیم)، و من چیزی برایم باقی نمانده است که در آن طمع کنی، سپس همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۷۰

متفرّق شدند».

(۱) ۲- عبد الرّحمن بن حجّاج گوید: «امام کاظم علیه السّلام وصیّتنامه امیر المؤمنین علیه السّلام را برایم فرستادند و نیز نسخه صدقه (موقوفات) پدرشان را همراه (غلام امام علیه السّلام) «ابو اسماعیل مصادف» فرستاده، و وقفنامه وی و نیز وقفنامه خود را ذکر کردند، (به این ترتیب):

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم: صدقات موسی بن جعفر چنین است: زمینش در فلان مکان، که مشخّصات و حدّ و مرز آن چنین و چنان است، تمامی آن زمین، نخل های آن، قسمتهائی که ساختمانی در آن نیست، «۱» آب موجود در آن، گوشه و کنار آن، حقّ و نوبت آب آن، و هر حقّ دیگری که در بلندی ها «۲» و بیشه آن

---

(۱)- زاد فی بعض النّسخ: «مائها و منابتها و أراضیها و ...».

(۲)- توضیح: در

کتاب تهذیب و من لا یحضره الفقیه به جای «مرفع»، «مرتفع» ذکر شده که در ترجمه نیز کلمه «مرتفع» در نظر گرفته شده است. و نیز در بحار و بعضی نسخ دیگر عیون اخبار الرضا علیه السّلام به جای کلمه «غیض» به معنای «محل دارای درخت» کلمه «عنصر» به معنای «اصل» آمده است که در ترجمه، کلمه «غیض» در نظر گرفته شده است. (مترجم، به راهنمایی استاد محترم آقای غفّاریّ).

می باشد، (۱) و نیز تمام امکانات و سرویس موجود در آن (مثل آشپزخانه، آبریزگاه، حمام، راه و غیره)، و نیز قسمت روباز و مسیل آن، قسمت آباد و قسمت لم یزرع آن، همگی اینها را موسی بن جعفر به اولاد بلا فصل خود- چه زن، چه مرد- صدقه و وقف نمود، سرپرست این زمین، منافع آن را بعد از مخارج لازمه برای آبادانی و حفظ آن و نیز به استثنای منافع سی اصل درخت که بین فقرای اهل روستا تقسیم می شود، بقیّه را بین اولاد موسی بن جعفر تقسیم می کند به گونه ای که هر پسر دو برابر دختر سهم ببرد، هر یک از دختران موسی بن جعفر که ازدواج کرده سهمش از این وقف قطع گردد تا زمانی که شوهرش را (به مرگ یا طلاق) از دست بدهد که در این صورت سهم او مانند دخترانی است که هنوز ازدواج نکرده اند، هر کدام از فرزندان موسی که فوت کنند اگر فرزندی داشتند فرزندانشان سهم پدر خود را به ارث می برند، پسر دو برابر دختر، همان طور که موسی بین اولاد بلا فصل خود شرط کرده است، و هر یک که فوت

کردند و فرزندی نداشتند سهم او به سهم بقیّه اضافه شود، نوه های دختری در این وقف سهمی ندارند مگر اینکه پدرانشان از فرزندان من باشند، و تا وقتی احدی از اولاد

و نسل من باقی باشد کسی در این وقف سهمی ندارد. (۱) اگر همگی آنان از بین رفتند و کسی باقی نماند این مال وقف است بر خواهران و برادران تنی (پدری و مادری) من، مادامی که کسی از آنان باقی باشد. به همان روشی که بر اولاد و نسل خودم شرط کردم، اگر خواهر و برادران تنی از بین رفتند و منقرض شدند این مال وقف خواهد بود بر خواهران و برادران پدری و نسل آنان مادامی که کسی از ایشان باقی باشد؛ و اگر از ایشان هم کسی باقی نماند این مال وقف است بر خویشان و اقارب هر کدام که از دیگری به من نزدیکتر باشند، تا زمانی که دیگر کسی روی زمین زنده نباشد (یعنی تا قیامت) موسی بن جعفر در حال صحّت و سلامت این مال را بی هیچ شکّ و شبهه ای به حقّ و به طور قطعی و برای طلب مرضات خدا و نعیم اخروی وقف نمود و هیچ بازگشتی در آن نیست. (و استثناء بردار نمی باشد) و برای هیچ مؤمنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز نیست که آن را بفروشد یا بخرد یا ببخشد یا به کسی بدهد و یا موارد مشخّص شده آن را تغییر دهد، تا زمانی که انسان و هر چه در روی زمین است عمرش بسر آید و خداوند وارث آن گردد.

(۱)

اختیار این وقف به دست «علیّ» و «ابراهیم» است. اگر یکی از این دو فوت کرد «قاسم» به جای او خواهد بود. اگر یکی از آنان فوت کرد «اسماعیل» جای او خواهد بود، اگر از بین این دو، یکی فوت کرد، «عبّاس» به جای او باشد، و اگر یکی از این دو فوت کرد، فرزند بزرگتر از بقیّه به جای او بیاید. و اگر فقط یک نفر از نسل من باقی باشد او سرپرستی این وقف را به عهده گیرد. راوی گوید: «امام رضا علیه السّلام فرمودند: پدرم، اسماعیل را که از عبّاس کوچکتر بود بر عبّاس مقدّم داشتند».

(۲) ۳- از اسحاق و علیّ پسران امام جعفر صادق علیه السّلام نقل شده است که: «در سالی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام دستگیر شدند، ما در مکّه نزد عبد الرّحمن بن اسلم «۱» رفتیم و نامه ای از موسی بن جعفر علیهما السّلام همراه داشتیم در این

---

(۱)- فی نسخه: «عبد اللّه بن سلّام».

نامه، حضرت دستوراتی راجع به مطالب مورد نیاز خود ذکر فرموده بودند. به او گفتیم: حضرت از این طریق به این امور دستور داده اند هر کدام که انجام شد، آن را به فرزندشان «علیّ» بده، زیرا او خلیفه و جانشین و قیّم کارهای امام کاظم علیه السّلام است.» اسحاق و علیّ ادامه دادند: «این گفتگو یک روز بعد از حرکت حاجیان از منی به مکّه و حدود پنجاه روز بعد از دستگیری امام کاظم علیه السّلام اتّفاق افتاد». اسحاق و علیّ فرزندان امام صادق علیه السّلام، حسین بن احمد منقریّ و اسماعیل بن عمر و حسّان بن معاویه

و حسین بن محمّد صاحب الختم را بر شهادت خود، به اینکه علیّ بن موسی علیهما السّلام وصیّ و جانشین پدر خود می باشد، شاهد گرفتند. دو نفر از ایشان هم به همین نحو شهادت دادند و دو نفر دیگر گفتند وی جانشین و وکیل موسی بن جعفر علیهما السّلام است و در نتیجه شهادت همگی در نزد حفص بن غیاث قاضی پذیرفته شد».

(۱) ۴- بکر بن صالح گوید: «به ابراهیم پسر امام کاظم علیه السّلام گفتم: در باره پدر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۷۵

خود چه می گویی؟ گفت: او زنده است. گفتم: در باره برادرت ابو الحسن (یعنی حضرت رضا)- علیه السّلام- چه می گوئی؟ گفت: مورد اطمینان و راستگو است. گفتم: او معتقد است که پدرت وفات کرده است؟ گفت: او بهتر می داند چه می گوید، من گفته ام را تکرار کردم، او هم همین جواب را تکرار کرد.

گفتم: آیا پدرت کسی را وصیّ قرار داده است؟ گفت: بله، گفتم: چه کسی را؟ گفت: پنج نفر از ما را و علیّ را بر ما مقدّم فرموده».

باب ۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا در ضمن دوازده امام علیهم السّلام

(۱) ۱- ابو نضره نقل کرده است که: «زمانی که وفات امام باقر علیه السّلام فرا رسید،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۷۶

حضرت در حال احتضار بودند فرزند خود، حضرت صادق علیه السّلام را فراخواندند تا به ایشان وصیّت کنند، زید بن علیّ، برادر امام باقر علیه السّلام گفت: اگر در مورد من به روش حسن و حسین علیهما السّلام رفتار می کردی، به گمانم، کار بدی نبود. (یعنی بعد از خود مرا امام می کردی همان طور که بعد از امام حسن علیه السّلام برادر آن حضرت امام حسین علیه السّلام به امامت رسیدند).

حضـرت (با کنیه که نشانه احترام است، به او) فرمودند: ای ابو الحسن، امانات الهی از روی قیاس کردن و تشبیه نمودن افراد به یک دیگر صورت نمی گیرد، و اوامر او بسـتگی به شباهت ها ندارد، اینها مسائلی است که قبل از میلاد حجج الهی ائمّه علیهم السّـلام مشـخّص شـده است، سـپس جابر بن عبـد اللّه را فراخوانده، به او فرمودند: در باره صـحیفه ای که خود، دیدی برای ما صحبت کن، جابر عرض کرد: بروی چشم، روزی برای عرض تبریک تولّد امام حسـین علیه السّلام خدمت حضرت زهرا علیها السّلام رفتم، در دست ایشان صحیفه ای سفید و درخشان از مروارید بود، عرض کردم: ای سرور همه زنان! این صحیفه ای که نزد شما می بینم چیست؟ فرمودند: اسامی ائمّه- که از فرزندان من خواهند بود- در آن است، عرض کردم: آن را به من بدهید تا در آن بنگرم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۷۷

(۱) فرمودنـد: ای جابر! اگر این کار نهی نشـده بود حتما آن را به دسـتت می دادم. امّا نهی شده است که کسـی، به آن دسـت بزند مگر اینکه پیامبر یا وصیّ پیامبر یا اهل بیت پیامبر باشد ولی تو اجازه داری از روی آن، درون آن را ببینی، جابر گوید: در آن صـحیفه چنین آمـده بود: أبو القـاسم محمّـد بن عبـد اللّه المصـطفی مـادرش آمنه، ابو الحسن علیّ بن ابی طـالب المرتضـی مادرش فاطمه دختر اسـد بن هاشم بن- عبـد مناف، ابو محمّـد حسن بن علیّ البرّ (نیکوکار)، ابو عبـد اللّه حسـین بن علی التّقی مادرشان فاطمه دختر محمّد، ابو محمّد علیّ بن حسین العدل مادرش شهربانویه دختر یزدگرد، ابو جعفر محمّد بن علیّ الباقر

مادرش ام عبد اللّٰه دختر حسن بن علیّ بن ابی طالب، ابو عبد اللّٰه جعفر بن محمّد الصّادق مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمّد ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمّد مادرش کنیزی به نام حمیده المصفّاه، ابو الحسن علیّ بن موسی الرضا مادرش کنیزی به نام نجمه، ابو جعفر محمّد بن علیّ الزکیّ مادرش کنیزی به نام خیزران، ابو الحسن علیّ بن محمّد الأمین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۷۸

مادرش کنیزی به نام سوسن، (۱) ابو محمّد حسن بن علیّ الرّفیق، مادرش کنیزی به نام سمانه و کنیه آن بانو امّ الحسن، أبو القاسم محمّد بن الحسن او حجّت اللّٰه القائم است، مادرش کنیزی است به نام نرجس. درود خدا بر همگی آنان باد.

مصنّف (شیخ صدوق) گوید: این حدیث این گونه با بردن نام از حضرت قائم علیه السّلام روایت شده است ولی عقیده من این است که ذکر کردن نام آن حضرت جائز نیست.

توضیح: «در این حدیث چند نکته قابل تأمّل و لازم به تذکّر است:

۱- برخی از روات این حدیث مجهول و ناشناخته اند، مانند: ابو نضره، صدقه بن ابی موسی، عبّاس بن ابی عمرو، محمّد بن سعید بن محمّد، و محمّد بن عبد الرّحیم.

۲- این حدیث که به حدیث لوح معروف است، همان طور که در حدیث بعدی ملاحظه می شود، به گونه دیگر نیز روایت شده است، در این حدیث، حضرت زهراء علیها السّلام فرموده اند: «نهی شده است از اینکه کسی به آن دست بزند مگر اینکه پیغمبر باشد یا وصیّ پیغمبر یا اهل بیت پیغمبر»، ولی در حدیث بعدی چنین آمده است: «پس مادرت فاطمه آن را به من

داد و من آن را خواندم و نسخه بردارى كردم». اين دو مطلب كاملا با يک ديگر مغايرند و نياز به توجيه دارد.

۳- مورّخان و شرح حال نويسان، نوشته اند كه جابر در سال ۷۸ هجرىّ در مدينه وفات كرد و برخى نيز سال ۷۳، برخى ۷۴ و برخى ۷۷ ذكر نموده اند و بالجمله همگى اتّفاق دارند بر اينكه جابر قبل از سال ۸۰ هجرىّ وفات نموده، و حال آنكه وفات امام باقر عليه السّلام در سال ۱۱۴ و به قولى ۱۱۶ هجرىّ بوده است،

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۷۹

پس چگونه جابر در وقت احتضار و فوت امام باقر عليه السّلام به حضور ايشان مشرّف شده است؟ بلكه جابر حتّى ۱۶ سال و به قولى حدود ۲۰ سال قبل از شهادت امام سجّاد عليه السّلام وفات نموده است، زيرا شهادت حضرت سجّاد عليه السّلام سال ۹۴ و يا ۹۵ هجرى بوده است.

۴- ظاهر خبر اين است كه جابر، امام صادق عليه السّلام را نيز درک كرده است، حال آنكه خود او خبرى را روايت مى كند كه حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله و سلّم به او فرمودند:

«انّک ستبقى حتّى تلقى ولدى محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب المعروف فى التّوراه بباقر فإذا لقيته فأقرئه منّى السّلام»

يعنى: (تو زنده خواهى ماند تا فرزندم محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن ابى طالب را- كه در تورات به باقر معروف است- ملاقات كنى، وقتى او را ديدى سلام مرا به او برسان)، و ظاهر اين خبر اين است كه جابر هيچ يک از ائمّه بعد از امام باقر عليه السّلام را زيارت نكرده

است، خصوصا که در خبر دیگر آمده است: بعد از دیدن او، مدّت کمی بیش، زنده نخواهی ماند «۱».

۵- تصریح به نام و کنیه مبارک امام زمان علیه السّلام که همان طور که ملاحظه شد، صدوق (ره) می گوید: از نظر من جائز نیست نام مبارک آن حضرت صراحه ذکر شود، و شاید صدوق با این بیان خواسته است عدم اعتماد خود را به این حدیث بیان کند». (مترجم با راهنمائی استاد غفّاری).

(۱) ۲- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: پدرم علیه السّلام «۲» به جابر بن عبد اللَّه

---

(۱)- مراجعه شود به مجلد ۴۶ بحار الانوار ص ۲۲۳- ۲۲۸.

(۲)- کذا، و معلوم أنّه علیه السّلام ذکر ذلک روایه عن أبیه علیه السّلام، لا ما شاهده هو بنفسه.

انصاری فرمودند: با تو کاری دارم، چه وقت برایت راحت است که تنها بنزد من بیایی تا مطلبی از تو سؤال کنم؟ جابر عرض کرد: هر وقت شما مایل باشید.

سپس پدرم، جابر را تنها به حضور پذیرفتند و به او فرمودند: در باره لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دیدی و مطالبی که مادرم در باره نوشته های آن لوح برایت گفتند، برایم بگو، گفت: به خدا قسم، در زمان حیات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای تهنیت و تبریک تولّد حسین علیه السّلام به خدمت مادرتان فاطمه رسیدم، در دست ایشان لوحی سبز رنگ دیدم، که گمان کردم زمرّد است و در آن لوح نوشته ای سفید همانند نور خورشید دیدم. عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا این لوح

چیست؟ (۱) حضرت فرمود: این لوح را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۱

خداوند- عزّ و جلّ- به رسول خود صلی اللَّه علیه و آله هدیه فرموده است و اسامی پدر و شوهر و دو پسرم و نیز اسامی اوصیاء- که همگی فرزندانم هستند- در آن است.

پدرم صلی اللَّه علیه و آله برای اینکه مرا خوشحال کند، آن را به من دادند. جابر ادامه داد:

سپس مادرتان حضرت فاطمه آن را به من دادند، من آن را خواندم و از روی آن نسخه ای برداشتم. امام صادق علیه السّلام در ادامه چنین فرمودند: پدرم گفتند: ممکن است آن را به من نشان دهی؟ جابر عرض کرد: بله، سپس پدرم به همراه او به منزلش رفتند، برای پدرم صحیفه ای از پوست را در آورد، و گفت: خدا را شاهد می گیرم که من به همین ترتیب آن را در لوح، مکتوب دیدم: بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، این نوشته ای است از خداوند مقتدر حکیم برای محمّد، نور و سفیر و حجاب او و راهنمای به سوی او. که روح الامین آن را از نزد حضرت ربّ العالمین نازل کرده است، ای محمّد اسامی مرا بزرگ بدار و نعمتهایم را شکر کن و منکر مباش. منم اللَّه، جز من معبودی نیست درهم شکننده جبّاران، خوارکننده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۲

ظالمان، صاحب دین، منم اللَّه، جز من معبودی نیست، (۱) هر کس به غیر از فضل و کرم من امید بندد، یا از چیزی غیر از عذاب من بترسد، آنچنان او را عذاب کنم که احدی را عذاب نکرده باشم، پس فقط مرا بپرست، و فقط بر من توکّل کن.

من پیامبری را مبعوث نکرده ام

که ایّامش به سر آمده باشد مگر اینکه برای او وصیّی قرار دادم، من تو را بر سایر انبیاء و وصیّ تو را بر سایر اوصیاء برتری دادم، و تو را با دو شیر بچّه و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم، حسن را بعد از انقضاء زمان پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود نمودم و او را با شهادت گرامی داشتم و کار او را ختم به خیر و سعادت کردم، او از همه شهیدان افضل و برتر است و درجه او در نزد من از همه شهداء بالاـتر است. و کلمه تامّه خود را همراه او قرار دادم و حجّت بالغه را در نزد او گذاردم، به توسّط عترت و نسل او ثواب و عقاب می دهم، اوّل آنها علیّ، سیّد العابدین و زینت اولیاء گذشته ام است، پسرش محمّد، که شبیه جدّ ستوده اش است، شکافنده علم من و معدن حکمت من می باشد، شکّاکان در مورد جعفر هلاک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۳

خواهند شد، کسی که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است، (۱) به حقّ می گویم: جعفر را بسیار گرامی و محترم می دارم، او را در مورد پیروان و یاوران و دوستانش خوشحال خواهم کرد، بعد از او موسی را برگزیدم و بعد از او فتنه ای تاریک برپا می شود با اینکه ریسمان امامت پاره نمی شود و حجّت من مخفی نمی ماند و اولیاء من به شقاوت نمی افتند، بدانید، هر کسی یکی از آنها را إنکار کند، نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد بر من دروغ بسته است، وای بر افتراء زنندگان

و منکران، در موقع پایان یافتن مدّت بنده، حبیب و برگزیده ام موسی، کسی که هشتمین را تکذیب کند همه اولیاءم را تکذیب کرده است، و علیّ، ولیّ و ناصر من است، او کسی است که بار نبوّت را بر دوش او می گذارم و قدرت و توانمندی به او می دهم، خبیثی متکبّر او را به قتل می رساند و در شهری که بنده صالح آن را بنا نهاده است در کنار بدترین خلق من، دفن خواهد شد، به حقّ می گویم: او را به جانشین و فرزندش محمّد، خوشحال خواهم کرد، او وارث علم من و معدن حکمت و محلّ اسرار من است، و حجّت من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۴

بر مردم می باشد، (۱) بهشت را جایگاه او قرار دادم و شفاعت او را در هفتاد نفر از خانواده اش که همگی مستحقّ عذاب دوزخ شده اند قبول نمودم، و امر فرزندش علیّ را که ولیّ و ناصر من و گواه در میان خلق می باشد و امین وحی من است، ختم به خیر و سعادت می کنم، از او فرزندی به وجود خواهم آورد به نام حسن که مردم را به راه من دعوت می کند و خزانه دار گنجینه علم من است، و سپس آن را با فرزندش که مایه رحمت برای همه عالم است کامل می گردانم، کمال موسی، نورانیّت عیسی و صبر ایّوب همه در او جمع است، در زمان او، اولیاء من مورد خفّت و ذلّت واقع می شوند، سرهای آنها را همچون سرهای ترک و دیلم (که دشمنان اسلام بوده اند) به یک دیگر هدیّه می دهند و سوزانیده می شوند، مرعوب و وحشت زده اند، زمین از خون آنان رنگین می شود، و فغان

و فریـاد و آه و ناله در بین زنانشان فراگیر می گردد، آنها به حقّ، اولیاء من هسـتند. توسّط آنها هر فتنه ظلمانی را دفع می کنم، بـه وسـیله ایشـان زلزلـه هـا را برطرف می کنـم و ثقـل و سـنگینی و سختی را مرتفـع می سـازم، بر آنـان بـاد درود و رحمت پروردگارشان و آنها هستند که هدایت یافته اند».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۵

(۱) عبـد الرّحمن بن سـالم گویـد: «ابو بصـیر گفت: اگر در تمام عمرت غیر از این حـدیث را نشـنیده بودی همین برایت کافی بود، پس آن را از غیر اهلش، مصون و محفوظ بدار».

توضـیح: «مراد از «بنـده صالـح» ذو القرنین است زیرا، در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه» ص ۳۱۰ بعد از عبارت «بناها العبد الصّالـح» عبارت «ذو القرنین» آمده است، و مراد از «بدترین خلق» هارون الرّشـید می باشد، در ضـمن مخفی نماند که در صدر حـدیث چنین آمـده است «امام صادق علیه السّـلام فرمودند که پدرم علیه السّـلام به جابر گفت .... و از این بیان چنین اسـتفاده می شود که امـام صادق علیه السّـلام در حین این گفتگو حاضـر بوده انـد و با توجّه به توضـیح ذیل حـدیث قبل، در باره اینکه ظاهرا جابر به خـدمت ائمّه بعد از امام باقر علیهم السّـلام مشـرّف نشده است، باید چنین احتمال داد که امام صادق علیه السّـلام این مطلب را از پدر بزرگوار خود امام باقر علیه السّلام روایت فرموده اند نه اینکه خود در زمان وقوع آن حاضر بوده اند».

(۲) ۳- از اسحاق بن عمّار نقل شده است که امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:

«ای اسحاق می خواهی به تو مژده دهم؟ اسحاق گوید: عرض کردم: بله،

عیون أخبار الرضا

علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۶

قربانت گردم ای پسر رسول خدا، حضرت فرمودند: ما صحیفه ای به املاء رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و خطّ امیر المؤمنین علیه السّلام بدست آورده ایم که در آن چنین آمده است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این، نامه ای است از جانب خداوند با عزّت و قدرت و علیم» و سپس بقیّه حدیث را مانند حدیث قبل ذکر نمود جز اینکه آخر حدیث را این گونه نقل کرد: سپس امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای اسحاق، این، دین ملائکه و رسل است، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار، خداوند تو را حفظ کند! و احوالت را اصلاح نماید! سپس فرمودند: هر کس به این مطالب متدیّن شود از عقاب خداوند- عزّ و جلّ- در امان خواهد بود».

(۱) ۴- عبد العظیم حسنیّ از جدّش علیّ بن حسن بن زید بن حسن علیه السّلام روایت کرده است که عبد اللّه نوه امام صادق علیه السّلام از قول پدرش محمّد و او از جدّش (امام صادق علیه السّلام) نقل کرده است که امام باقر علیه السّلام فرزندان خود را جمع کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۷

عموی آنها، زید بن علیّ علیه السّلام نیز حضور داشت سپس دست نوشته ای به خطّ امیر المؤمنین علیه السّلام و إملاء حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به آنها نشان داد که در آن چنین نوشته شده بود: «این نوشته ای است از جانب خداوند عزیز و حکیم» (همان) حدیث لوح تا آنجا که می گوید: و آنان هستند که هدایت یافته اند. سپس در آخر چنین نقل کرده که عبد العظیم گفت: از محمّد بن جعفر

(فرزند امام صادق علیه السّلام) که این مطالب را از پدرش شنید ولی باز هم خروج کرد و قیام نمود جای تعجّب است «۱»، سپس گفت: این راز خدا و دین او و دین ملائکه اوست، آن را از غیر اهلش مصون و مخفی بدار.

(۱) ۵- جابر بن عبد اللّه انصاریّ گوید: «به خدمت حضرت فاطمه علیها السّلام مشرّف

---

(۱)- جریان خروج محمّد بن جعفر را در ترجمه «مقاتل الطالبیین» صفحه ۴۹۸ به بعد مطالعه فرمائید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۸

شدم، در مقابل حضرت لوحی قرار داشت که نورانیّت آن، نزدیک بود چشم را کور کند، در آن لوح، دوازده اسم دیده می شد، سه اسم در روی لوح، سه اسم، پشت آن و سه اسم در آخر آن و سه اسم در کنار آن، آنها را شمردم، دوازده نام بود. پرسیدم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمودند: اینها اسماء اوصیاء است، اوّلین آنها پسر عمویم و یازده نفر بقیّه، از اولاد من هستند که آخرین آنها «قائم» است، جابر ادامه داد: در سه موضع از آن لوح نام محمّد، و در چهار موضع از آن نام «علیّ» دیده می شد.»

(۱) ۶- حسن بن محبوب از ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام از جابر بن عبد اللّه انصاریّ نقل کرده است که جابر گفت: خدمت حضرت فاطمه علیها السّلام رسیدم و در مقابل آن حضرت لوحی قرار داشت که اسامی اوصیاء در آن بود، آنها را شمردم، دوازده نام بود، آخرین آنها «قائم»، سه تن از آنان «محمّد» و چهار تن «علیّ» بود، درود بر ایشان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۸۹

توضیح: «سند حدیث در کافی و خصال

نیز به همین ترتیب است، بـا این حال سـند قابل تأمّل است، زیرا حسن بن محبوب در سال ۱۵۱ متولّد شده است، و ابو الجارود از تـابعین بوده است و خیلی بعیـد است که حسن بن محبوب از ابو الجارود روایت نقل کنـد، احتمالا حسن بن محبوب با یک واسطه از ابو الجارود نقل کرده است و آن واسطه نیز ظاهرا محمّد بن سنان بوده است». (استاد محترم آقای غفّاریّ).

(۱) ۷- و باز از طریق دیگر نقل شده است که حسن بن محبوب از ابی الجارود و او نیز از امام باقر- علیه السّـلام- روایت کرده است که: «جـابر گفت: خـدمت حضـرت زهرا علیهـا السّـلام رسـیدم. مقابـل آن حضـرت لـوحی به چشم می خورد که اسـامی اوصـیاء در آن بود در آن لوح، دوازده نام شمردم که آخرین آنها قائم، سه تن از ایشان «محمّد» و چهار تن از آنان «علیّ» بود، درود بر آنها.

(۲) ۸- از سلیم بن قیس هلالی روایت شده است که گفت: از عبد اللّٰه پسر جعفر طیّار شنیدم که می گفت: من و امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللّٰه بن عبّاس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۰

و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم. سپس صحبتی را که بین آن دو رد و بدل شده بود ذکر کرد و گفت: که به معاویه چنین گفته است: من (یعنی عبد اللّٰه) از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که حضرت فرمودند:

ولاـیت من بر مؤمنین از ولاـیت آنهـا بر خودشـان بیشتر است، سـپس فرمودنـد: بعـد از من برادرم علیّ بن ابی طـالب نسبت به مؤمنین

ولایت دارد و ولایت او بر مؤمنین از ولایت آنها بر خودشان بیشتر است، و وقتی به شهادت رسید فرزندم حسن اولی است بر مؤمنین سپس فرزندم حسین نسبت به مؤمنین اولی است، وقتی شهید شد فرزندش علیّ بن الحسین نسبت به مؤمنین اولی است و عبد اللَّه! تو او را خواهی دید سپس فرزندم محمّد بن علیّ الباقر از مؤمنین نسبت به خودشان أولی است و تو ای حسین او را خواهی دید، و سپس تا دوازده امام کامل نمود که نه نفر آنها از اولاد حسین بودند، عبد اللَّه گوید: آنگاه امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و عبد اللَّه بن عبّاس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه گرفتم که همگی نزد معاویه به نفع من گواهی دادند.

سلیم بن قیس گوید: من نیز از سلمان و ابو ذر و مقداد و اسامه شنیده بودم که آنها این مطلب را از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیده اند.

(۱) ۹- از قیس بن عبد روایت شده است که گفت: با عدّه ای که عبد اللَّه بن مسعود هم جزء آنان بود نشسته بودیم که مردی بادیه نشین آمده پرسید کدام از شما عبد اللَّه بن مسعود است؟ عبد اللَّه گفت: من عبد اللَّه بن مسعود هستم، مرد عرب سؤال کرد: آیا پیغمبر شما برایتان گفته است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: بله، دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

(۲) ۱۰- مسروق (بن أجدع) گوید: نزد عبد اللَّه بن مسعود نشسته بودیم و قرآنهای

خود را

بر او عرضه می کردیم که در این موقع جوانی از او پرسید: آیا پیامبر شما به شما وصیّت نموده است که بعد از او چند خلیفه خواهد بود؟ عبد اللَّه گفت: تو نوجوان هستی و تا به حال کسی چنین سؤالی از من نکرده بود، بله. پیامبر ما به ما وصیّت نموده است که بعد از او دوازده خلیفه به تعداد نقباء بنی اسرائیل خواهد بود.

توضیح: «عبد اللَّه بن مسعود از اصحاب حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بوده است، وی نسبت به قراءت قرآن کریم اهتمام بسیار داشته و به عنوان قارئ و معلّم قرآن کریم مشهور بوده است. عمر او را برای تعلیم قرآن به کوفه فرستاد.»

(۱) ۱۱- عتّاب بن محمّد «۱» از سه طریق حدیث زیر را از شعبی نقل کرده است (که البتّه آنچه را که اینجا آمده است، توسّط مطرّف از شعبی نقل می شود).

---

(۱)- هو عتاب بن محمّد بن أحمد بن عتّاب أبو القاسم الرّازیّ الورامینیّ الحافظ الّذی ذکره الحمویّ فی معجم بلدانه عند عنوان ورامین، و قال: مات- بعد ۳۱۰.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۳

شعبی از عمویش قیس بن عبد نقل کرده است که قیس گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبد اللَّه بن مسعود نیز همراه ما بود، بادیه نشینی آمد و پرسید: عبد اللَّه در بین شماست؟ گفت: بله من عبد اللَّه هستم، چه کار داری؟ مرد عرب گفت: آیا پیامبر شما صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به شما خبر داده است که چند نفر خلیفه در بین شما خواهد بود؟

گفت: در باره مطلبی سؤال کردی که از موقعی که به عراق آمده ام کسی از

من چنین سؤالی نکرده بود، بله، دوازده نفر، به تعداد نقباء بنی اسرائیل.

ابو عروبه، این قسمت حدیث را این گونه نقل می کند: بله، این تعداد نقباء بنی اسرائیل است و جریر از اشعث از عبد اللّٰه بن مسعود و او از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله این گونه نقل می کند: خلفاء بعد از من دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل هستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۴

(۱) ۱۲- جابر بن سمره گوید: «همراه پدرم، خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بودم، شنیدم که حضرت می فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود. سپس صدای خود را پایین آوردند، من از پدرم سؤال کردم: چه فرمودند؟ پدرم گفت: فرمودند:

همگی از قریش هستند.»

(۲) ۱۳- و نیز از جابر بن سمره نقل شده است که گفت: «خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله رسیدم و شنیدم که حضرت می فرمودند: این کار به پایان نخواهد رسید تا اینکه دوازده خلیفه حکومت کنند و سپس، مطلبی را آهسته فرمودند. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمودند؟ گفت: فرمودند: همگی از قریش هستند.»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۵

(۱) ۱۴- و نیز جابر بن سمره گوید: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم که می فرمود:

بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود که همگی از قریش می باشند. وقتی به منزل برگشتند، من در موقعی که کسی حضور نداشت نزد ایشان رفتم و پرسیدم: بعد از آنها چه پیش می آید؟ فرمودند: هرج و مرج.

(۲) ۱۵- ابو بجیر گوید: مردی به نام ابو الخلد «۱» در همسایگی من زندگی می کرد که قسم می خورد و می گفت: این امّت

نابود نخواهد شد تا آن زمان که دوازده خلیفه در بین آنها ظاهر شوند که همگی با منطق دین و هدایت عمل می کند.

توضیح «طبق فرموده استاد محترم، آقای غفّاریّ کسی به نام ابو الخلد در کتب رجال و یا أبو خالد شناخته نشد، و او کیست، معلوم ما نشد».

---

(۱)- کذا، و لم أعثر علیه و علی راویه فی الرجال و معاجم التراجم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۶

(۱) ۱۶- عمرو بکائی از کعب الأحبار چنین نقل می کند: خلفاء دوازده نفر هستند و وقتی زمان آنها سپری شود و مردم صالح بوجود آیند، خداوند عمر آنها را طولانی خواهد کرد. خداوند چنین وعده ای به این امّت داده است، سپس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا ...» را (که در متن آمده است) قراءت کرد. معنی آیه چنین است: (خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که آنها را در زمین به جای پیشینیان قرار دهد کما اینکه گذشتگان را به جای پیشینیان آنها قرار داده- نور: ۵۵) کعب الأحبار ادامه داد: و خداوند متعال نسبت به بنی اسرائیل نیز این گونه رفتار فرمود. و بر خداوند دشوار نیست که این امّت را در یک روز و یا نصف روز جمع کند «وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»- حجّ: ۴۷ (یعنی هر یک روز در نزد خداوند معادل هزار سال از سالهایی است که مردم می توانند بشمارند یعنی معادل هزار سال دنیایی است).

شیخ صدوق گوید: طرق این اخبار را در کتاب خصال آورده ام.

توضیح: در ابواب «۱۲» از کتاب خصال.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۷

(۱) ۱۷- سلمان فارسیّ

(ره) گويد: «خدمت حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله و سلّم رسيدم. [امام] حسين عليه السّلام بر روى ران آن حضرت بود، حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله دهان و دو چشم او را مى بوسيدند و مى فرمودند: تو سيّد و بزرگوار هستى، پدرت هم سيّد و بزرگوار است. تو امام هستى، پدرت نيز امام است. تو حجّت هستى، پدرت هم حجّت است. تو پدر نه حجّت خدا هستى كه از نسل تو خواهند بود و نهمين آنها «قائم» آنها است».

(۲) ۱۸- امير المؤمنين عليه السّلام فرمودند: حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله چنين فرموده: مژده! مژده!- سه بار- مثل امّت من، مثل باران است كه انسان نمى داند اوّلش بهتر

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۸

است يا آخرش، و مثل امّت من مثل باغى است كه يك سال، گروهى از آن اطعام مى شوند و سال ديگر گروهى ديگر بهره مند مى گردند. و شايد در آخر آن، گروهى باشند با قدرت و مكنت بيشتر، و فوائد و ميوه هاى نيكوتر.

و آيا امّتى كه من و پس از من دوازده نفر سعادتمند و خردمند در آغاز آن باشيم و مسيح، عيسى بن مريم در آخر آن ممكن است هلاك شود؟ اما در اين ميان نسل آينده اين هرج و مرج هلاك خواهند شد. آنها از من نيستند و من هم از آنان نيستم.

(۱) ۱۹- صالح بن عقبه از امام صادق عليه السّلام نقل نموده است كه آن حضرت چنين فرمودند: «زمانى كه ابو بكر مرد و عمر جانشين او شد، عمر به مسجد برگشت و نشست، مردى بر او وارد شد و گفت: اى امير المؤمنين! من مردى

از یهود هستم و دانشمند و علّامه یهودیان می باشم. می خواهم راجع به مطالبی از تو سؤال کنم که اگر پاسخ دادی، مسلمان می شوم. عمر گفت: آن سؤالها چیست؟ یهودی گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر می خواهی، از تو بپرسم و اگر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۹۹

در بین قوم تو کسی داناتر از تو هست مرا به سوی او راهنمایی کن. (۱) عمر گفت:

به سراغ آن مرد جوان برو (منظورش حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود) یهودی نزد علیّ علیه السّلام آمد و سؤال کرد. حضرت فرمودند: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا؟ یهودی گفت: زیرا در این صورت جاهل خواهم بود، اگر سه تا را جواب ندادی به همین مقدار اکتفاء می کنم. حضرت فرمودند: اگر جواب بدهم، مسلمان می شوی؟ یهودی گفت: بله، حضرت فرمودند: بپرس. یهودی گفت: سؤال من در باره اوّلین سنگی است که بر روی زمین قرار داده شد و نیز اوّلین چشمه و اوّلین درختی که در زمین کاشته و روئیده شد؟ حضرت فرمودند:

ای یهودی! شما می گوئید: اوّلین سنگی که بر زمین نهاده شد سنگی است که در بیت المقدس می باشد در حالی که نادرست می گوئید، آن سنگ سنگی است که آدم از بهشت به زمین آورد. یهودی گفت: راست می گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، حضرت ادامه دادند: شما می گوئید اوّلین چشمه ای که در زمین جوشید، چشمه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰۰

است که در بیت المقدس قرار دارد در حالی که خلاف می گوئید، (۱) آن

چشمه، عین الحیاه (چشمه زندگی) است که یوشع بن نون آن ماهی را در آن شست «۱» و آن همان چشمه ای است که خضر از آن نوشید و هر کس که از آن بنوشد زنده می ماند. یهودی گفت: راست می گوئی، به خدا قسم این مطلب را موسی علیه السّلام إملاء نموده و هارون علیه السّلام نوشته است، حضرت ادامه داد: شما معتقدید که اوّلین درختی که بر زمین روئید زیتون است، و حال آنکه نادرست می گوئید. آن درخت، درخت عجوه «۲» است و آدم علیه السّلام آن را از بهشت با خود آورد.

یهودی گفت: درست می گویی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، سپس گفت: سه سؤال دیگر: این امّت چند امام و هدایت کننده دارد که اگر مردم دست از یاری آنها بکشند، آن امامان، هیچ ضرر نخواهند کرد؟ حضرت فرمودند: دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این موضوع را حضرت

---

(۱)- ظاهرا اشاره است به داستان حضرت موسی، یوشع بن نون و خضر علیهما السّلام مختصرا در سوره کهف آیات ۶۰ تا ۸۲ ذکر شده است.

(۲)- درخت عجوه: نوعی درخت خرمای ممتاز میباشد.

موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، (۱) سپس گفت: نبیّ شما، در کجای بهشت ساکن است؟ حضرت فرمودند: در بالاترین درجه و شریف ترین مکان در بهشت های جاودانگی، یهودی گفت: درست گفتی، قسم به خدا! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است. باز سؤال کرد: چه کسانی با او

هم منزلند؟ حضرت فرمودند:

دوازده امام. یهودی گفت: درست گفتی، به خدا قسم! این مطلب را حضرت موسی علیه السّلام املاء نموده و حضرت هارون علیه السّلام نوشته است، سپس گفت:

هفتمین سؤال، از شما سؤال می کنم که وصیّ او، بعد از او، چند سال عمر می کند؟ فرمود: سی سال، یهودی گفت: سپس چه اتّفاقی می افتد؟ می میرد یا کشته می شود؟ حضرت فرمودند کشته می شود، تیغی بر فرق سرش می زنند و محاسنش را [از خونش] خضاب می کنند. یهودی گفت: درست می گوئی، به خدا قسم! این مطلب را موسی علیه السّلام إملاء نموده و هارون علیه السّلام نوشته است.»

شیخ صدوق گوید: این حدیث طرق و اسانید دیگری نیز دارد که در کتاب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰۲

«کمال الدّین و تمام النّعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره» آورده ام. «۱»

(۱) ۲۰- تمیم بن بهلول گوید: از عبد اللَّه بن أبی الهذیل در باره امامت سؤال کردم که امامت در چه کسی حقّ است و علامت او چیست؟ او گفت: بر کسی که راهنمای بر این مطلب است و بر مؤمنین حجّت می باشد و امور مسلمین را بدست دارد و با قرآن سخن می گوید و احکام دین را می داند، همانا برادر رسول خدا و خلیفه و وصیّ او، امام بر مردم می باشد، همان کسی که ولیّ پیغمبر است و نسبت او با پیامبر، مثل نسبت هارون به موسی است، او کسی است که طبق این آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (یعنی ای مؤمنین از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول و اولی الأمر اطاعت کنید- نساء ۵۹) اطاعتش بر همگان واجب است،

همان کسی که خداوند در وصف او گفته است: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» (يعنى ولىّ شما، فقطّ و فقط اينها هستند: اللّه و رسول او و آن مؤمنانى كه نماز مى خوانند و در حال ركوع زكات مى دهند- مائده ۵۵)، همان

---

(۱)- فى الباب السادس و العشرين بالرقم ۳ و فى الخصال ابواب الاثنى عشر بالرقم ۴۰.

كسى كه ولىّ مردم است و مردم به سوى او دعوت شده اند، (۱) همان كه در روز غدير خمّ امامت براى او ثابت گرديد بدين ترتيب كه پيامبر خدا صلى اللّه عليه و آله طبق گفته خداوند، فرمودند: آيا ولايت و سرپرستى من بر شما از خود شما بيشتر نيست؟ مردم گفتند: چرا! آنگاه حضرت فرمودند: هر كس، من ولىّ و سرپرست او هستم، علىّ، سرپرست اوست، خدايا با دوستان او دوستى و با دشمنان او دشمنى كن، هر كس او را يارى كرد، ياريش فرما و هر كس او را تنها گذاشت دست از ياريش بردار، و هر كس او را كمك كند، او را كمك كن، آن شخص، علىّ بن أبى طالب، أمير المؤمنين و امام متّقين و پيشواى افراد نورانى و برترين اوصياء و بهترين خلائق بعد از رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله مى باشد، و بعد از او حسن بن- علىّ و سپس حسين هستند، دو نوه رسول خدا عليهم السّلام و دو فرزند بهترين زنان- روى زمين، سپس علىّ بن الحسين، سپس محمّد بن علىّ، سپس جعفر بن محمّد سپس موسى بن جعفر، سپس علىّ بن موسى،

سپس محمّد بن علیّ، سپس علیّ بن-

محمّـد، سـپس حسن بن علیّ و بالأخره محمّـد بن الحسن علیهم السّـلام تا امروز، یکی پس از دیگری. (۱) اینان علیهم السّلام خانـدان رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله هسـتند که به امامت و وصایت شـناخته شده اند، در هیچ عصـر و زمانی، زمین بدون یکی از آنان نیست. که همان «عروه الوثقی» (دسـتگیره محکم) و أئمّه هـدایت و حجّت بر اهل دنیا هسـتند تا آن زمان که عمر زمین و ساکنان آن بسـر آیـد، و هر کس با آنان مخالفت کنـد، گمراه و گمراه کننده خواهد بود، و حقّ و هدایت را کنار زده است، آنـان هسـتند که قرآن را بیان می کننـد، و به جای رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله سـخن می گوینـد، هر کس بمیرد و ایشـان را نشـناسد، بـه مرگ جـاهلیّت مرده اسـت، آئیـن و دین اینـان عبـارتست از: ورع و پرهیز، عفّت، راسـتی و راسـتگوئی، صلاـح، اجتهاد (یعنی کوشـش نمودن)، امانت داری چه برای خوبان و چه برای بـدان، سـجده های طولانی، شب زنـده داری، دوری از محرّمات، انتظار فرج و گشایش با پایداری نمودن، خوش رفتاری با اطرافیان و همراهان و نرمی با همسایگان.

سپس تمیم بن بهلول گفت: عین همین حدیث را، أبو معاویه از أعمش از

امام صادق علیه السّلام در باره امامت برایم نقل کرد.

(۱) ۲۱- أبو حمزه ثمالیّ از امام محمّد باقر علیه السّـلام نقل کرده است که آن حضـرت فرمودند: «خداوند- عزّ و جلّ- محمّد را به سوی جنّ و انس مبعوث فرمود و بعد از او دوازده وصیّ قرار داد، بعضی از آنان

در زمان گذشته می زیسته اند، و برخی هنوز نوبتشان نشده است، و بر هر وصیّی سنّت و تقدیری خاصّ، جاری است، و اوصیائی که بعد از محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم هستند، طبق سنّت و روش اوصیاء عیسی علیه السّلام می باشند، و آنان دوازده تن بودند، و أمیر المؤمنین علیه السّلام بر سنّت مسیح علیه السّلام بود.

(۲) ۲۲- زراره بن أعین گوید: «از امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که چنین می فرمودند:

ما دوازده امام هستیم، که حسن و حسین جزء آنها هستند، سپس سائر ائمّه علیهم السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰۶

از اولاد حسین علیهم السّلام خواهند بود.

(۱) ۲۳- سماعه بن مهران گوید: من و أبو بصیر و محمّد بن عمران- مولای امام باقر علیه السّلام- در منزلی بودیم، محمّد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که حضرت می فرمودند: ما دوازده محدّث «۱» هستیم، ابو بصیر گفت: تو را به خدا سوگند! این را از امام صادق علیه السّلام خود شنیدی؟ و یکی دو بار او را قسم داد او هم قسم خورد که از امام صادق علیه السّلام شنیده است، ابو بصیر گفت: ولی من این مطلب را از امام محمّد باقر علیه السّلام شنیده ام.

(۲) ۲۴- زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که چنین می فرمودند: ما بعد از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله دوازده امام هستیم همه از آل محمّد ص و همگی نیز محدّث هستیم و

---

(۱)- محدّث یعنی کسی که صدای (فرشته) را می شنود ولی او را نمی بیند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰۷

و علیّ بن أبی طالب علیه السّلام جزء این دوازده امام است.

(۱)

۲۵- امام صادق از امام باقر و امام باقر از امام سجّاد و امام سجّاد از امام حسین علیهم السّلام فرمودند که: در باره این فرمایش حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که فرموده اند: «من دو چیز گرانبها در بین شما باقی می گذارم کتاب خدا و خاندانم» از أمیر المؤمنین پرسیدند: که «خاندان» چه کسانی هستند؟ فرمودند: من و حسن و حسین و ائمّه نه گانه از نسل حسین که نهمین، «مهدیّ» و «قائم» آنان خواهد بود، از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از ایشان جدا نمی شود تا به کنار حوض «کوثر» بحضور حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله برسند.

شرح: «مراد آنست که میان کتاب خدا و أهل بیت جدائی نیست و هر دو با همند تا روز قیامت کنار حوض کوثر، تمسّک بهر یک تمسّک به آن دیگر است».

(۲) ۲۶- علیّ بن فضل بغدادیّ گوید: از ابو عمر دوست و همدم ابو العبّاس ثعلب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰۸

سؤال شد که در فرمایش حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله که فرموده است: «در بین شما دو چیز سنگین (گرانبها) باقی می گذارم» چرا این دو چیز، سنگین (گرانبها) نامیده شده اند؟ گفت: زیرا تمسّک به آنها بسیار سنگین و مشکل است.

توضیح: «کلمه «ثقل» در این حدیث شریف، باید «ثَقَل» خوانده شود به معنی «شی ء نفیس و گرانبها». و «ثِقل» به معنی «سنگینی» است، و ظاهرا ابو عمرو این کلمه را به غلط «ثِقل» خوانده و بر همان اساس توضیح داده».

(۱) ۲۷- امام صادق از پدرانش علیهم السّلام از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل نموده: رسول خدا صلی اللَّه علیه

و آلـه چنیـن فرمودنـد: وقـتی که مرا به آسـمان (یعنی معراج) بردنـد، پروردگـارم- جـلّ جلالـه- به من وحی کرده فرمـود: ای محمّد! من به زمین نگریسـتم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر نمودم و برای تو از اسم خودم، نامی مشتقّ کردم، من «محمودم» و تو «محمّد» سپس بار دیگر نگریستم و علیّ را برگزیدم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۰۹

او را وصیّ، جانشین، و داماد و پدر فرزندانت قرار دادم و برای او از نامهای خود، نامی مشتقّ کردم، (۱) من «علیّ أعلی» هستم و او «علیّ» است، و فاطمه و حسن و حسـین را از نور شـما خلق کردم، سـپس ولایت آنان را بر ملائکه عرضه داشـتم، هر کس آن را پـذیرفت، نزد من از مقرّبین محسوب گردیـد، ای محمّـد! اگر بنـده ای مرا عبادت کنـد آن گونه که بریـده گردد و فقطّ استخوانی ماند و بس و از شدّت و کثرت عبادت همچون مشک کهنه شود، سپس در حال إنکار ولایت این چند نفر بمیرد، او را در بهشت خود ساکن نخواهم گردانیـد و در سایه عرشم قرار نخواهم داد، ای محمّـد! آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: بله، خداوند فرمود: سـرت را بلند کن، من هم سـر برآوردم و در این موقع با انوار علیّ، فاطمه، حسن، حسین، علیّ بن الحسین، محمّـد بن علیّ، جعفر بن محمّـد، موسـی بن جعفر، علیّ بن موسـی، محمّد بن علیّ، علیّ بن محمّد، حسن بن علیّ و حجّت بن الحسن که همچون ستاره ای درخشان در میانشان بود مواجه شدم، گفتم: خداوندا! اینان چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۰

کسانی هستند؟ فرمود: اینها، أئمّه هستند،

(۱) و این، قـائم است که حلال و حرام را آن طور که من حلال و حرام کرده ام به اجرا می گـذارد، به وسیله او از دشـمنانم انتقـام می گیرم و او مـایه آسـایش و راحتی اولیـاء من است، و اوست که قلوب شـیعیان را از شـرّ ظـالمین و منکرین و کـافرین آرامش می بخشد، و با انتقام گرفتن از آنها باعث خوشـحالی شیعه می شود، لات و عزّی را تر و تازه از زمین خارج می کند و به آتش می کشـد، و به راستی فتنه و گمراهی که توسّط آن دو در آن روز و در بین مردم ایجاد شـد، از فتنه گوساله و سامریّ بیشتر خواهد بود.

توضیح: «۱- در سـند این روایت «احمـد بن بندار» ذکر شده است و در برخی نسخ «أحمد بن مابنذاذ» آمده، که ظاهرا بندار یا مابنـذاذ جـدّ این شـخص است، و در تاریـخ بغـداد چنین آمـده است: احمد بن اسـحاق أبو بکر البندار، گوید: وی مورد وثوق بوده، در سـال ۳۰۵ وفـات نموده است. ۲- لاـت و عزّی در اصـل نـام دو بـت اسـت و در اینجـا مراد دو تن از منـافقین هسـتند بکنایه».

(۲) ۲۸- از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است که: «حضرت رسول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۱

فرمودنـد: ائمّه بعـد از من دوازده نفر هسـتند، اوّلین نفر آنـان علیّ بن أبی طـالب و آخرین نفر ایشـان قـائم است، آنـان، خلفاء، أوصـیاء و أولیاء من هستند، و بعد از من حجّت خدا بر امّتم می باشـند، کسـی که به [امامت] آنان إقرار کند مؤمن و کسی که انکار کند کافر است.

(۱) ۲۹- علیّ بن عاصم از امام جواد علیه السّلام و آن

حضرت نیز به واسطه پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام چنین نقل کردند که گفت: روزی به خدمت جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسیدم، ابیّ بن کعب نیز در آنجا بود، حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خوش آمدی ای أبا عبد اللَّه! ای زینت بخش آسمانها و زمین ها، ابیّ پرسید: چگونه ممکن است کسی غیر از شما زینت بخش آسمانها و زمین ها باشد؟ حضرت فرمودند: قسم به خدائی که به حقّ مرا پیامبر فرموده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۲

است، (۱) [مقام] حسین بن علیّ در آسمان بالاتر از [مقام] او در زمین است، و در طرف راست عرش الهی در باره او چنین نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات، امام استوار، مایه عزّت و افتخار و [دریای] علم و گنجینه، و خداوند در صلب او نطفه ای پاک و پاکیزه و مبارک قرار داده است، دعاهایی به او تعلیم داده شده است که اگر هر مخلوقی آنها را بخواند خداوند- عزّ و جلّ- وی را به همراه او (امام حسین علیه السّلام) محشور می فرماید و در آخرت [حسین] شفیع او خواهد بود، و خداوند ناراحتی او را برطرف خواهد کرد، و به واسطه آن دعاها دین او را اداء کرده، کارش را آسان می گرداند و راهش را روشن کرده، او را در مقابل دشمن قوی می گرداند، و عیوب او را آشکار نخواهد کرد، ابیّ سؤال کرد:

این دعاها چیست یا رسول اللَّه؟ حضرت فرمودند: بعد از اینکه از نمازت فارغ شدی در حالی که هنوز در جایت نشسته باشی، این دعاها را می خوانی: «اللّهمّ إنّی

أسألك بكلماتك و معاقد عرشك- تا آخر دعایی که در متن آمده است.»

(یعنی خداوندا! به حقّ کلمات و به حقّ آنچه عرشت را عزّت بخشیده است و به حقّ ساکنین آسمانهایت و به حقّ أنبیاء و پیامبرانت از تو می خواهم که دعای

مرا مستجاب کنی، (۱) زیرا که، در کارهایم سختی بر من روآورده لذا از تو می خواهم بر محمّد و آل محمّد درود فرستی و برای من در امور و کارهایم آسانی و راحتی قرار دهی) خداوند، با خواندن این دعاها، کارت را آسان می گرداند و به تو شرح صدر مرحمت می فرماید و در زمان مرگ شهادت به وحدانیّت خود (یعنی لا ـ اله الّا اللّه گفتن) را به تو تلقین خواهد کرد، ابیّ پرسید: یا رسول اللّه! این نطفه که در صلب حبیب من حسین قرار دارد، چیست؟ فرمودند: مثل این نطفه، مثل ماه است، و آن، نطفه پسران و دختران است، «۱» هر کس از او پیروی کند به رشد و تعالی می رسد و هر کس از او پیروی نکند، در گمراهی افتاده، به غیّ و ضلالت می رسد، ابیّ گفت: نام او و دعای او چیست؟ حضرت فرمودند: نامش علیّ است و دعایش چنین است: «یا دائم یا دیموم- تا آخر دعایی که در متن آمده است» (یعنی: ای دائم همیشگی، ای زنده پا برجا، ای که همّ و غمّ را برطرف می کنی، ای مبعوث کننده پیامبران، ای که در وعده هایت همیشه صادق بوده و

---

(۱)- فی کمال الدّین و بعض نسخ الکتاب «نطفه تبیین و بیان».

هستی) (۱) هر کس خدا را به این دعا بخواند

خداونـد- عزّ و جـلّ- او را بـا علیّ بن- الحسـین محشـور می گردانـد، و علیّ بن الحسـین راهنمـا و پیشوای او به سوی بهشـت خواهد بود، ابیّ پرسید: یا رسول اللَّه! آیا او وصیّ و جانشینی خواهد داشت؟

حضرت فرمودند: بله، میراث آسمانها و زمین متعلّق به اوست. ابیّ سؤال کرد:

میراث آسـمانها و زمین یعنی چه؟ حضـرت فرمودند: قضاوت به حقّ، حکم نمودن بر اساس دین و دیانت، تأویل أحکام و بیان کردن وقایع آینده. أبیّ گفت:

نامش چیست؟ حضرت فرمودند: اسمش محمّد است و در آسمانها، مونس ملائکه می باشد و در دعایش چنین می گوید:

«اللّهمّ إن کان لی عندک ...

تا آخر دعای متن».

(یعنی: ای خداونـدا! اگر از مـن راضـی هسـتی و مرا دوسـت داری، مرا و نیز برادران و شـیعیانم را کـه از من تبعیّت می کننـد، بیامرز و آنچه را در صلب دارم، پاکیزه گردان) خداوند نیز در صلب او نطفه ای با برکت و پاک و پاکیزه قرار داد و جبرئیل به من خبر داد که خداونـد- عزّ و جلّ- این نطفه را پاکیزه گرداند و آن را در نزد خود جعفر نامید و او را هادی و هدایت شده و نیز راضی و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۵

پسندیده گردانید. (۱) او پروردگـارش را این گـونه می خوانـد: «یـا دان غیر متوان. تـا آخر دعـای متن» (یعنی: ای که نزدیک هستی و مسامحه نمی کنی، ای أرحم الرّاحمین، به شـیعیانم، وسـیله ای که با آن از شـرّ آتش در أمان باشـند مرحمت فرما و از آنهـا راضـی بـاش و گناهانشـان را بیـامرز و امورشـان را آسـان گردان و قرض هایشان را أداء نما و زشتی هایشان را بپوشان و گناهان کبیره ای را که

غیر از تو کسی از آن خبر ندارد (یا گناههای کبیره ای که مربوط به تو است و حقّ النّاس نیست) به آنها ببخش. ای که از ظلم ظالمین نمی هراسی و خواب و خواب آلودگی در تو راهی ندارد، برای من از هر سختی و مشکلی فرجی قرار ده) هر کس خدا را با این دعا بخواند «۱» خداوند او را با چهره ای نورانی با جعفر بن- محمّد به سوی بهشت محشور می فرماید، ای ابیّ! خداوند بر روی این نطفه، نطفه ای پاکیزه و با برکت و پاک قرار داده و رحمت و مهربانی را بر آن نازل نموده و او را نزد خود موسی نامیده است. ابیّ گفت: یا رسول اللّه! گویا به هم شبیه «۲»

---

(۱)- یعنی هر کس چنین دعائی برای شیعیان کند. و بجای «لشیعتی» «للشّیعه» بگوید.

(۲)- این ترجمه بر اساس نسخه موجود است و در کمال الدّین به جای «کأنّهم»، «کلّهم» آمده است که در نتیجه ترجمه چنین می شود: (آنها همگی به هم شبیه هستند و یا یک دیگر را وصف می کنند) ...

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۶

هستند (یا یک دیگر را توصیف می کنند) و از یک نسل هستند و از یک دیگر ارث می برند و یک دیگر را توصیف می نمایند، (۱) حضرت فرمودند: جبرئیل از جانب خداوند آنها را برای من توصیف نموده است، ابیّ گفت: آیا موسی، دعایی غیر از دعای پدرانش دارد؟ حضرت فرمودند: بله، او در دعایش چنین می گوید: «یا خالق الخلق و یا باسط الرّزق. تا آخر دعای متن» (یعنی: ای آفریننده خلق، ای که رزق و روزی را گسترانده ای، ای که دانه هسته را می شکافی و می رویانی،

ای خالق جانـداران، و زنـده کننـده مردگان! و ای که زنده ها را می میرانی، ای پا بر جای همیشـگی، ای خارج کننده گیاه [از زمین] با من آن چنان رفتار کن که خود اهل آن هستی) هر کس خداوند را با این دعا بخواند، خدا حوائج او را بر می آورد و در روز قیامت با موسی بن جعفر محشورش می نماید، و خداوند نیز در صلب او نطفه ای با برکت و پاک و پسندیده قرار داده و نامش را علیّ گـذارده است. در میان خلق، از نظر علم و حکمت مورد رضایت خداونـد می باشـد و خـدا او را برای شـیعیان حجّت قرار می دهد تا در روز قیامت به (رفتار و گفتار) او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۷

استدلال و احتجاج کنند (۱) و دعایی دارد که خداوند را به آن دعا می خواند:

«اللّهمّ أعطنی الهدی

- تـا آخر دعـای متن» (یعنی: خـدایا به من هـدایت عطـا کن و مرا بر آن ثـابت قـدم بـدار، و مرا بـا امن و أمـان در حالی که بر هـدایت هسـتم محشور کن همچون کسـی که هیـچ ترس و حزن و جزع و فزعی ندارد، تو أهل تقوی و أهل آمرزش هستی) و خداوند در صـلب او نطفه ای پر برکت، پاک و پاکیزه و پسندیده قرار داده و او را محمّد بن علیّ نامیده است، او شفیع شیعیان خود و وارث علم جدّش می باشد و دارای علامت و حجّتی ظاهر و آشکار است. زمانی که متولّد شود می گوید:

«لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

صلی اللَّه علیه و آله و سلّم، و در دعایش می گوید:

«یا من لا شبیه له و لا مثال- تا آخر دعای متن»

(یعنی: ای که

هیـچ مثل وماننـدی نـداری تو همان خدایی هستی که معبودی و خالقی جز تو وجود ندارد، تو مخلوقین را فنا می کنی و خود بـاقی هستی، تو از نافرمانهـا درمی گـذری و رضایت خاطر تو در آمرزش است) (۲) هر کس که این دعا را بخوانـد محمّد بن علیّ علیهما السّلام در روز قیامت شفیع او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۱۸

خواهـد بـود. و خداونـد متعـال در صـلب او نطفـه ای قرار داده است که نه اهـل بغی و ظلم است و نه اهـل طغیـان و نافرمـانی، نیکوکار، مبارك و پاکیزه، آن را در نزد خود علیّ بن محمّد نامیده و لباس سـکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم و اسـرار پنهان را در او به ودیعت نهـاده است. هر کس او را ملاقـات کنـد و در سـینه چیزی [مخفی] داشـته باشـد، او را به آن مطلب خبر می دهـد و از دشـمنش بر حـذر می دارد و در دعـایش چنین می گویـد: «یـا نور یا برهان- تا آخر دعای متن» (یعنی: ای نور و ای برهـان، ای نورانی و ای آشـکار، ای پروردگـار من، خودت مرا از شـرّ شـرور و آفات روزگار حفظ کن و از تو می خواهم در روزی که صور دمیده می شود مرا از اهل نجات قرار دهی).

هر کس که این دعا را بخواند علیّ بن محمّد علیهما السّلام شفیع و پیشوای او به سوی بهشت خواهد بود. و خداوند تبارك و تعـالی در صـلبش نطفه ای قرار داد که او را نزد خـود حسن نامیـد وی را همچـون نوری در شـهرها قرار داد، در زمینش خلیفه گرداند و مایه عزّت امّت جدّش نمود و هادی و راهنمای

شیعیانش کرده نزد پروردگارش او را شفیع آنان نمود. خداوند او را مایه نقمت و عذاب مخالفین قرار داد و برای دوستانش و کسانی که او را امام خود بدانند، حجّت و

برهان گرداند. (۱) او در دعایش چنین می گوید: «یا عزیز العزّ فی عزّه- تا آخر دعای متن». (یعنی ای که در عزّت خود عزیزی چقدر عزیز است کسی که در عزّت خود عزیز است! مرا با عزّت خود عزیز گردان و با یاریت تأیید کن، و با قدرت خویش وسوسه های شیطانی را از من دور گردان، و مرا حفظ کن و از بهترین خلق خود قرار ده، یا واحد! یا أحد! ای موجود یکتا و بی همتا! و ای بی نیاز!).

هر کس خدا را با این دعا بخواند، خداوند با او (حسن) محشورش می نماید و اگر آتش هم بر او واجب و لازم شده باشد، از آتش می رهاندش. و خداوند، تبارک و تعالی، در صلب حسن نطفه ای با برکت، پاک و پاکیزه و طاهر و مطهّر قرار داده است که هر مؤمنی، که خداوند از وی برای ولایت پیمان گرفته است، به او راضی و خشنود خواهد شد و هر انسان منکری به او کافر می شود، او امامی است با تقوی، پاک، نیکوکار، پسندیده، هدایت گر و هدایت شده، به عدل حکم می کند و به عدالت دستور می دهد، خداوند را تصدیق می کند و قبول دارد و خداوند نیز او را در گفتارش تصدیق می نماید، از تهامه «۱» در زمانی که دلائل و

---

(۱)- محلّی است در عربستان حدّ فاصل ساحل دریای سرخ تا کوههای حجاز.

علامات آشکار شده باشد،

خروج می کند. (۱) او دارای گنجهایی است ولی نه از طلا و نقره بلکه از اسبهایی تام الخلق و قوی و پیاده نظامی با علامتهای مشخّص (و یا تامّ الخلق و قوی). خداوند- تبارک و تعالی- از دورترین شهرها به تعداد أهل بدر یعنی سیصد و سیزده نفر برای او سپاه گرد آورد. او نوشته ای در دست دارد که لاک و مهر شده و در آن تعداد و اسامی اصحاب او و نیز نسب شهرهای آنها و خلق و خوی، وضع ظاهری، چهره و قیافه و نیز کنیه آنان ثبت شده است. این نفرات جنگاور بوده، در اطاعت و فرمانبرداری از او کوشا هستند و مجدّانه عمل می کند.

ابیّ سؤال کرد: علائم و نشانه های او چیست؟ حضرت فرمودند: وقتی زمان قیام او برسد، آن پرچم خود بخود باز می شود و خداوند آن را به سخن می آورد سپس پرچم، او (حضرت مهدیّ آل محمّد) را صدا می کند و می گوید: «ای ولیّ خدا! قیام کن و دشمنان خدا را بکش». و این دو (یعنی باز شدن پرچم و نطق او) دو علامت و نشانه برای او هستند. و نیز شمشیری غلاف شده دارد، که وقتی زمان قیامش فرا رسد آن شمشیر از غلاف خود خارج می شود و خداوند آن را به

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲۱

سخن می آورد شمشیر صدا می زند و می گوید» (۱) ای ولیّ خدا بپا خیز که دیگر برای تو جائز نیست از پیکار با دشمنان خدا باز ایستی» پس، حضرت قیام می کند و دشمنان خدا را- در هر جا به دست آورد- می کشد و حدود الهی را برپا کرده، اجرا می کند، به حکم خداوند حکم

می کند. در حالی که جبرئیل علیه السّلام در سمت راست آن حضرت و میکائیل در سمت چپ ایشان خواهند بود، این مطلب را که برایتان گفتم- و لو بعد از مدّتی- خواهید دانست و کارهایم را بر عهده خدا می گذارم.

ای ابیّ: خوشا «۱» به حال کسی که او را ملاقات کند، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد، و خوشا به حال کسی که به او معتقد باشد، خداوند، به خاطر وی و به خاطر إقرار و اعتقاد به خدا و رسول و همگی ائمّه، آنها را از هلاکت نجات می دهد، خدای منّان درهای بهشت را برای آنها باز می کند. مثل آنها در زمین، مثل مشک است که دائم از خود بوی خوش ساطع می کند ولی تغییری در او حاصل نمی شود. و مثل آنها در آسمان مثل ماه نورانی است که هیچ گاه نورش خاموش نمی شود.

---

(۱)- یعنی بالفارسیه: خجستگی و فرخندگی باشد برای او.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲۲

(۱) ابیّ عرض کرد: أحوالات این ائمّه، از طرف خداوند چگونه بیان شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند، دوازده صحیفه بر من نازل فرمود که اسم هر امامی داخل قسمت مهرشده مربوط به آن امام است «۱» و وصف [و احوال] او در صحیفه مربوط به خود اوست.

توضیح: أوّلا بدان که این حدیث را در اینجا از «ابو الحسن علیّ بن ثابت دوالیبیّ» نقل شده است. ولی عین همین حدیث را در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه» ص ۲۶۴ از «احمد بن ثابت دوالیبیّ» نقل شده است، که ظاهرا از اشتباهات نسّاخ و راویان بعدی یکی از این دو کتاب می باشد، و به هر حال

نام «احمد بن ثابت دوالیبیّ» در کتب رجال ذکر نشده است، و همچنین راوی بعدی، یعنی «علیّ بن عبد الصّمد کوفیّ» امّا علیّ بن عاصم: اگر مراد «علیّ بن عاصم بن- صهیب الواسطیّ» باشد، این شخص بنا بر نقل علماء رجال در سال ۲۰۱ هجری وفات نموده است، و امّا امام جواد علیه السّلام (که علیّ بن عاصم این حدیث را از ایشان نقل کرده است) ظاهرا در سال ۲۰۳ هجری (و تقریبا در سنّ ۷ سال و اندی یا کمی بیشتر) به امامت رسیده اند. یعنی او امامت امام جواد علیه السّلام را درک نکرده است و بعید می نماید که این حدیث را ۲ سال قبل از امامت آن بزرگوار یعنی در حدود سنّ ۵ یا ۶ سالگی آن حضرت، از ایشان نقل کرده باشد. و اگر «علیّ بن- عاصم» شخص دیگری غیر از شخص فوق الذّکر باشد که در این صورت او نیز مجهول و ناشناخته بوده، در کتب رجال نامی از او به میان نیامده است. ولی به هر حال متن حدیث مذکور با اخبار دیگری تأیید می شود.

---

(۱)- أی الخاتم المنسوب إلیه، و ذلک أن الصّحیفه الّتی أتی بها جبرئیل علیه السّلام علیها اثنا عشر خاتما کلّ خاتم باسم إمام و تحته أسماؤهم و ما یعملون و ما یجری علیهم مدّه أعمارهم.

ثانیا در متن حدیث در باره حضرت سجّاد علیّ بن الحسین علیهما السّلام چنین آمده است:

«و هی نطفه بنین و بنات»

یعنی آن نطفه، نطفه پسران و دخترانی می باشد، که ظاهرا به این معنی است که نسل امام حسین علیه السّلام از حضرت سجّاد علیه السّلام خواهد بود،

ولی در کتاب «کمال الدّین» و نیز بعضی دیگر از نسخه های همین کتاب، این عبارت به صورت «نطفه تبیین و بیان» آمده است که ظاهرا یکی از این دو، از اشتباهات نسّاخ بعدی است، به هر حال معنی جمله بر اساس این عبارت چنین خواهد بود: این نطفه، نطفه تبیین کردن و بیان نمودن است، که معنای روشنی نخواهد داشت.

ثالثا در متن حدیث، در دعای امام جعفر صادق علیه السّلام این عبارت آمده است:

«یا دان غیر متوان»

«دان» در اصل «دانی» و از ریشه «دنوّ» و به معنی «نزدیک و قریب» می باشد و طبق قواعد نحوی باید یا «دانیا» خوانده می شد، زیرا «دانی» در این حال، «منادای شبیه به مضاف» خواهد بود. ولی در «کمال الدّین» به جای «یا دان» یا «دیّان» آمده است، به معنای «قهّار»، «غالب و چیره» و نیز «حاکم» و «قاضی». (با راهنمائی استاد غفاری) (۱) ۳۰- عبد اللَّه بن عبّاس گوید: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که چنین فرمود:

«من و علیّ، حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین، مطهّر و معصوم هستیم».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲۴

(۱) ۳۱- از عبد اللَّه بن عبّاس چنین نقل شده است: که «حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: من سیّد و سرور پیامبران هستم و علیّ بن أبی طالب، سیّد و سرور أوصیاء است. و أوصیاء بعد از من، دوازده نفر هستند اوّلین نفر آنان علیّ بن- أبی طالب و آخرین آنان قائم می باشد». عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۱۲۴ باب ۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا در ضمن

۲) ۳۲- امام صادق از قول پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرده که: «حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: خداوند به دوازده نفر از اهل بیت من، فهم و علم و حکمت مرا عطا فرموده و آنها را از طینت (گل) من آفریده است.

وای بر کسانی که بعد از من، آنها را إنکار کنند و ارتباط و نسبت بین من و آنان را نادیده بگیرند. چه می شود آنها را! خدا شفاعت مرا به آنها نرساند!».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲۵

(۱) ۳۳- از زید بن علیّ از پدرش امام سجّاد علیه السّلام و ایشان از امام حسین علیه السّلام نقل کرده اند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمودند: «چگونه هلاک می شود امّتی که من و علیّ و یازده نفر از اولاد من- که همگی از اولو الألباب و عقلاء هستند- در آغاز آن و مسیح بن مریم در آخر آن باشد و لیکن در این میان کسانی که از من نیستند و من هم از آنها نیستم، هلاک خواهند شد».

(۲) ۳۴- از امام سجّاد از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: «ائمّه بعد از من، دوازده نفر هستند، ای علیّ اوّلین نفر از ایشان تو هستی و آخرین آنان قائم است که خداوند متعال با دست او شرق و غرب عالم را فتح می نماید».

(۳) ۳۵- از حضرت جواد علیه السّلام روایت کرده اند که فرمود: روزی امیر مؤمنان علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲۶

به همراه فرزندشان حسن بن علیّ علیهما السّلام و سلمان

فارسی، در حالی که به دست سلمان تکیه داده بودند، به مسجد الحرام وارد شدند، در این موقع مردی خوش هیئت و خوش لباس خدمت حضرت آمد و سلام کرد. حضرت سلام را جواب دادند. مرد نشست سپس گفت: یا امیر المؤمنین! من از شما سه سؤال دارم، اگر جواب دادید، خواهم فهمید که مردم در باره شما به کاری مرتکب شده اند که یقینا در دنیا و آخرت در امان نخواهند بود اما اگر از عهده جواب برنیامدید خواهم دانست که شما و دیگران یکسان هستید. حضرت فرمودند: هر چه می خواهی بپرس. مرد گفت: بفرمائید وقتی انسان می خوابد، روحش بکجا میرود و انسان چگونه مطلبی را بیاد می آورد، و چگونه فراموش می کند، و چه می شود که فرزند انسان شبیه به دائی یا عمویش می شود؟ امام، حسن را فرمود: تو پاسخ گوی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۲۷

(۱) او گفت: امّا در مورد اینکه پرسیدی وقتی انسان میخوابد روحش بکجا می رود؟ جوابش این است که تا زمانی که انسان در خواب است، روح با ریح مرتبط است و ریح با هواء، وقتی خداوند اجازه می دهد که آن روح نزد صاحبش برگردد آن روح ریح را جذب کرده، به سمت خود می کشد و آن ریح نیز هواء را جذب می کند. در این موقع روح برمی گردد و در بدن صاحب خود قرار می گیرد. و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را به بدن صاحبش ندهد، هواء ریح را جذب می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد و روح تا وقت برانگیخته شدن در قیامت به بدن صاحبش برنمی گردد.

امّا سؤالت در باره فراموشی و یادآوری، جوابش این است

که قلب انسان در حقّه و جعبه کوچکی قرار دارد و در روی آن جعبه یک طبق قرار گرفته است. اگر انسان صلوات کاملی بفرستد طبق از روی جعبه کنار می رود و قلب روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده بیاد می آورد اما اگر صلوات نفرستد

(۱) و یا صلوات ناقص بفرستد آن طبق کاملا بر آن جعبه منطبق و بسته می شود و قلب در تاریکی فرو می رود و انسان آنچه را به یاد داشته (یا بیاد آورده بود) فراموش می کند.

و امّا سؤالت در باره شباهت کودک به عموها و دائی هایش، جوابش این است که اگر انسان با دلی آسوده و عروق و رگ های آرام و بدنی غیر مضطرب نزدیکی کند نطفه در درون رحم قرار می گیرد و نوزاد شبیه به پدر و مادر خویش می شود ولی اگر با دلی ناراحت و عروق غیر آرام و بدن مضطرب نزدیکی کند، نطفه نیز مضطرب و ناآرام شده و با این حال بر یکی از عروق قرار می گیرد، حال اگر بر روی رگی از رگهای عموها قرار گیرد نوزاد شبیه عموهایش می شود و اگر بر روی رگ های دائی ها قرار گیرد، شبیه دائی ها می شود.

مرد گفت: شهادت می دهم به وحدانیّت خدا، و قبلا نیز وحدانیّت خدا را قبول داشتم. و شهادت می دهم به رسالت محمّد بن عبد اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و در گذشته نیز

بر این اعتقاد بودم (۱) و شهادت می دهم که شما وصیّ پیامبر و جانشین او هستید و به أمیر المؤمنین علیه السّلام اشاره کرد- و قبلا نیز این مطلب را قبول داشتم، و

شهادت می دهم که شما وصیّ و جانشین او هستید- و به امام حسن علیه السّلام اشاره کرد. و شهادت می دهم که حسین بن علیّ بعد از شما وصیّ و جانشین پدر شما است «۱» و شهادت می دهم که علیّ بن الحسین جانشین حسین است و شهادت می دهم که محمّد بن علیّ جانشین علیّ بن الحسین است و شهادت می دهم که جعفر بن محمّد جانشین محمّد بن علیّ است و شهادت می دهم که موسی بن جعفر جانشین جعفر بن محمّد است و شهادت می دهم که علیّ بن موسی جانشین موسی بن جعفر است و شهادت می دهم که محمّد بن علیّ جانشین علیّ بن موسی است و شهادت می دهم که علیّ بن محمّد جانشین محمّد بن علیّ است و شهادت می دهم که حسن بن علیّ جانشین علیّ بن محمّد است (۲) و شهادت می دهم که مردی از فرزندان

---

(۱)- فی بعض النّسخ

«أشهد أن الحسین بن علی علیه السّلام وصیّ أخیه بنصّ أبیه، و القائم بحجّته بعدک»

.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۰

حسن بن علیّ که گفتن نام و کنیه او تا زمانی که ظهور نکرده است جائز نیست و وقتی ظهور کند زمین را پر از عدل می کند در حالی که که پر از جور شده باشد، جانشین حسن بن علیّ است. و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیر المؤمنین. سپس برخاست و رفت.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: یا أبا محمّد! دنبال او برو و ببین کجا می خواهد برود؟ امام مجتبی علیه السّلام به دنبال او رفت و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت دیگر نفهمیدم به کجا رفت و به خدمت

امیر المؤمنین علیه السّلام برگشتم و حضرت را مطّلع کردم. پدرم فرمودند: او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیر المؤمنین بهتر می دانند. حضرت فرمودند: او خضر علیه السّلام بود.

(۱) ۳۶- امام حسین علیه السّلام فرمودند: در بین ما، دوازده نفر مهدیّ [و هدایت شده الهی] وجود دارد اوّل آنها، أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است و آخرین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۱

نفر آنان، نهمین نفر از نسل من می باشد و اوست قائم بالحقّ، خداوند زمین مرده را توسّط او زنده می گرداند و دین حقّ را- علی رغم میل مشرکین- بدست او بر سایر أدیان پیروزی و برتری می دهد. او غیبتی دارد که گروهی در طول آن مرتدّ می شوند و گروهی نیز ثابت قدم باقی می مانند و مورد اذیّت و آزار واقع می شوند.

به آنها گفته می شود: اگر راست می گوئید، این وعده الهی، کی انجام می شود؟

کسی که در زمان غیبت، اذیّت و تکذیب مردم را تحمّل کند و صبر نماید مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم پیکار کند.

(۱) ۳۷- امام صادق علیه السّلام فرمودند: در بین ما، دوازده نفر مهدیّ وجود دارد.

که شش نفر از آنان رفته و شش نفر دیگر باقی مانده اند و خداوند در مورد ششمین نفر آنچه که دوست داشته باشد انجام می دهد.

شیخ صدوق گوید: اخباری را که در این مورد برایم روایت کرده اند، در کتاب «کمال الدّین و تمام النّعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره»، آورده ام و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۲

خداوند- تعالی- داناتر است.

باب ۷ گوشه هایی از تاریخ موسی بن جعفر علیهما السّلام در عصر هارون الرّشید و موسی بن المهدیّ «۱»

(۱) ۱- علیّ بن محمّد بن سلیمان نوفلیّ از صالح بن علیّ بن

عطیّه چنین نقل می کند: «علّت بردن موسی بن جعفر به بغداد این بود که: هارون الرّشید تصمیم گرفت محمّد امین پسر زبیده را جانشین خود گرداند. هارون چهارده پسر داشت که از میان آنها سه تن را برگزید، آنها عبارت بودند از: محمّد أمین پسر زبیده که او را ولیعهد خود قرار داد، عبد اللّٰه مأمون که او را جانشین أمین نمود، و بالأخره قاسم مؤتمن که او را جانشین مأمون نمود.

هارون تصمیم گرفت این مطلب را علنی کند بگونه ای که همه کس بر آن اطّلاع یابند تا به این ترتیب محکم کاری کرده باشد. لذا در سال ۱۷۹ عازم سفر

---

(۱)- موسی بن المهدیّ برادر هارون است و قبل از هارون حدود یک سال و دو ماه حکومت کرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۳

حجّ شد و به تمام شهرها و اطراف و اکناف مملکت فرمان فرستاد که، فقهاء، علماء، قاریان قرآن و امرای ارتش، در آن سال برای حجّ به مکّه بیایند، هارون، خود، راهی مدینه شد.

(۱) علیّ بن محمّد نوفلیّ ادامه داد: پدرم برایم نقل کرد که علّت سعایت و بدگویی یحیی بن خالد برمکیّ (وزیر هارون) از موسی بن جعفر نزد هارون الرّشید این بود که هارون فرزند خود، محمّد امین، را برای تعلیم و تربیت به جعفر بن محمّد بن أشعث «۱» سپرده بود، و یحیی از این موضوع ناراحت بود و با خود می گفت: بعد از مرگ هارون، خلافت به امین می رسد و طبعا جعفر بن محمّد بن- اشعث و فرزندانش بر سر کار خواهند آمد و دوران قدرت من و فرزندانم تمام خواهد شد، لذا به فکر چاره برآمد، یحیی

می دانست که جعفر شیعه است، بدین منظور باب دوستی و مراوده را با او باز کرد و چنین وانمود کرد که او نیز شیعه است، جعفر نیز (غافل از همه جا) از این موضوع خوشحال بود و زیر و بم کارهای خود را در اختیار یحیی بن خالد برمکیّ قرار می داد و عقیده خود را در باره

---

(۱)- در باره جعفر بن محمّد بن أشعث در صفحات آینده توضیح مختصری خواهد آمد.

موسی بن جعفر علیهما السّلام نیز به اطّلاع وی رساند.

(۱) زمانی که یحیی کاملا از اوضاع و احوال جعفر مطّلع شد، نزد هارون از او بدگویی کرد، امّا هارون سوابق او و پدرش را در یاری دستگاه خلافت مراعات می کرد و در مورد او به عجله رفتار نکرده، بلکه مردّد بود و «این دست و آن دست» می کرد. و از طرفی، یحیی از هیچ بدگویی در مورد جعفر کوتاهی نمی کرد تا اینکه روزی جعفر به نزد هارون رفت و هارون او را إکرام نمود و بین آن دو سخنانی در مورد مزیّت و قدر و ارزش جعفر به خاطر حرمت او و پدرش، ردّ و بدل گردید.

هارون در آن روز دستور داد که بیست هزار دینار به جعفر بدهند، یحیی نیز با دیدن این اوضاع و احوال، از اینکه چیزی در باره جعفر بگوید، خودداری کرد، و تا شب چیزی نگفت.

سپس به هارون چنین گفت: یا أمیر المؤمنین، پیش از این در باره جعفر و عقائدش مطالبی به شما گفته بودم ولی شما از او دفاع می کردید و حرف مرا نمی پذیرفتید. ولی الان مسأله ای پیش آمده است که کار را

یکسره می کند.

(۲) هارون گفت: آن چه مسأله ای است؟ یحیی پاسخ داد: هر مالی که از جایی

به جعفر برسد خمس آن را برای موسی بن جعفر می فرستد و شکّ ندارم که در مورد این بیست هزار دینار که شما دستور دادید به او بدهند نیز همین کار را کرده است.

هارون گفت: بله، این موضوع می تواند موضوع را مشخّص و کار را یکسره کند. و شبانه شخصی را به دنبال جعفر فرستاد.

جعفر نیز از سعایت و بدگوئی های یحیی با خبر شده بود و لذا دوستی آن دو بهم خورده، از یک دیگر فاصله گرفته بودند و نسبت به یک دیگر اظهار دشمنی می کردند.

وقتی فرستاده هارون، شبانه نزد جعفر رفت، جعفر گمان کرد که هارون گفته های یحیی را در مورد او، پذیرفته است و او را فرا خوانده، تا به قتلش برساند، و لذا بیمناک شد. مقداری آب بر تن خود ریخت، مشک و کافور طلبید و خود را با آن حنوط کرد (یعنی به رسم حنوط کردن میّت، مشک و کافور بر بدن خود مالید) و «برده ای» «۱» بر روی لباس خود، بر تن کرد. آنگاه نزد هارون رفت، وقتی چشم هارون به او افتاد و او را با آن وضعیت دید و بوی کافور را

---

(۱)- «برده» پارچه ای است خط دار و راه راه که همچون عباء و کساء بر خود می پیچند و گاه برای کفن استفاده می کنند.

حسّ نمود، پرسید: جعفر! اینها چیست؟ (۱) جعفر گفت: یا أمیر المؤمنین! می دانم که بر علیه من، نزد تو بدگویی کرده اند، و وقتی فرستاده خلیفه در این موقع شب به

سراغم آمد، گمان بردم که این گفته ها در شما اثر کرده است و مرا فرا خوانده ای که به قتل برسانی.

هارون گفت: هرگز! ولی به من خبر رسیده است که، هر آنچه بدست می آوری و هر پولی که به تو می رسد، خمس آن را برای موسی بن جعفر می فرستی! و در مورد بیست هزار دینار نیز چنین کرده ای! لذا خواستم این مطلب برایم روشن شود.

جعفر گفت: اللّٰه اکبر یا أمیر المؤمنین! یکی از خدمتکاران را بفرستید تا آن را با همان صورت مهر شده (نزد شما) بیاورد.

هارون به یکی از خدمه اش گفت: انگشتر جعفر را بگیر (تا خانواده اش مطمئن شوند که از طرف او نزدشان رفته ای) و به خانه او برو و آن پولها را برایم بیاور. جعفر نیز نام کنیزی که پول نزد او بود به آن خادم گفت. کنیز نیز کیسه های پول را، همان طور مهر شده، به او تحویل داد و خادم نیز آنها را نزد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۷

هارون برد.

(۱) جعفر به هارون گفت: این مورد، اوّلین موردی خواهد بود که به وسیله آن خواهی دانست که بدگویان من، به تو دروغ گفته اند.

هارون گفت: حقّ با توست. راست می گوئی. برگرد و به خانه برو، تو در أمان هستی. من در باره تو سخن هیچ کس را قبول نخواهم کرد.

راوی این قضیّه را ادامه داد: ولی یحیی دست برنداشت و دائما سعی می کرد جعفر را از چشم هارون بیندازد تا نزد او بی ارزشش کند.

نوفلیّ ادامه داد: علیّ بن حسن بن علیّ بن عمر بن علیّ از یکی از اساتیدش نقل کرد که: در سفر حجّی که هارون قبل از این حجّ انجام

داد (و در آن سفر طبق رسم حجّاج به مدينه نيز آمده بود) علىّ بن اسماعيل بن جعفر بن محمّد عليهما السّلام (برادرزاده امام كاظم عليه السّلام) مرا ديد و گفت: چه شده است كه اين چنين خود را كنار كشيده اى و نمى گذارى معروف و مشهور شوى؟ چرا نسبت به كارهاى جناب وزير بى اعتناء و بى توجّهى و كارى كه از دستت برمى آيد براى او انجام نمى دهى؟ جناب وزير، كسى را به سراغ من فرستاد، من نيز نزد او رفتم و در يك محمل با او سوار شدم و نيازهاى مادّى خود را براى او عنوان كردم و از او خواستم آنها را برايم مرتفع گرداند.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۸

(۱) (راوى گويد:) و علّت اين موضوع، اين بود كه يحيى بن خالد به يحيى بن أبى- مريم گفته بود: آيا مى توانى كسى از آل أبى طالب را كه اهل دنيا و طالب دنيا باشد به من معرّفى كنى تا به زندگى او وسعت دهم؟ و به او مال و ثروتى عطا كنم؟ او گفت: بله، كسى را با اين اوصاف سراغ دارم و به تو معرّفى مى كنم، او علىّ بن اسماعيل بن جعفر است.

يحيى كسى را بدنبال او فرستاد و احضارش نمود و به وى گفت: در باره اوضاع و أحوال عمويت، و شيعيان او و اموالى كه براى او مى آورند برايم بگو.

علىّ بن اسماعيل گفت: بله، از اوضاع و احوال او خبر دارم، و سپس شروع كرد به سعايت و بدگويى از امام كاظم عليه السّلام، و از جمله اينكه، گفت: يك نمونه از ثروت و كثرت أموال او، اين است كه: آبادى و

زمینی به نام «یسیره»، «۱» خریداری کرده به سی هزار دینار، وقتی پول را آماده کرد، فروشنده گفت: این سکّه ها را نمی خواهم، سکّه های دیگری به من بده، او (امام کاظم) نیز دستور داد آن سکّه ها را در خزانه اش ریختند و سی هزار سکّه با همان وزن و اوصافی که فروشنده خواسته بود حاضر کردند.

---

(۱)- کذا، و فی المصحّحه المخطوطه و البحار نقلا عن غیبه الشیخ «الیسیریه» و عن العیون «البشریّه».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۳۹

(۱) نوفلیّ از قول پدرش می گوید: موسی بن جعفر علیهما السّلام علیّ بن اسماعیل را جزء کارگزاران خود قرار داده بود و به او اطمینان می کرد، حتّی گاهی نامه هائی که به بعضی از شیعیان خود می نوشت با خطّ علیّ بن اسماعیل بود، ولی کم کم از او کناره گرفت. و زمانی که هارون خواست به عراق بازگردد، به حضرت علیه السّلام خبر رسید که برادرزاده ات می خواهد همراه سلطان به عراق برود. حضرت او را فرا خواند و به او فرمود: چه شده است که می خواهی همراه سلطان بروی؟ او گفت:

چون مقروض و بدهکار هستم، حضرت فرمود: من بدهی تو را می دهم، گفت:

وضع زندگی و رزق و روزی خانواده ام چه می شود؟ حضرت فرمودند: آنها نیز به عهده من. ولی علیّ بن اسماعیل از رفتن به همراه سلطان، صرف نظر نکرد، و لذا امام کاظم علیه السّلام توسّط برادرش محمّد بن اسماعیل بن جعفر سیصد دینار و چهار هزار درهم برایش فرستادند و به او گفتند: اینها را توشه راه در اسباب و اثاث خود قرار بده و فرزندان مرا یتیم نکن.

مترجم گوید: در کتاب «مقاتل الطالبیّین» در باره ارتباط علیّ بن- اسماعیل بن

جعفر با دستگاه خلافت مطلبی آمده است که ذکر آن در اینجا بی مناسبت

نیست، أبو الفرج اصفهانیّ مؤلّف کتابی که گفته شد گوید: «۱» «یحیی بن خالد، مالی برای علیّ بن اسماعیل فرستاد (و او را بر رفتن به بغداد تشویق کرد) می خواستند او را به آنجا بفرستند چون عازم رفتن به بغداد شد موسی بن جعفر علیهما السّلام از قصّه مطّلع شده او را طلبید و بدو فرمود: ای برادرزاده به کجا می روی؟ پاسخ داد: به بغداد. حضرت پرسید: برای چه می روی؟

گفت: من بدهکاری دارم و خود مردی فقیر هستم.

حضرت فرمود: من بدهی تو را می پردازم و زیاده بر آن نیز به تو خواهم داد و وعده های دیگری هم بدو داد. علیّ بن اسماعیل اعتنایی نکرد و آماده حرکت شد، موسی بن جعفر که تصمیم او را دانست او را خواسته و بدو فرمود: تو تصمیم رفتن داری؟ گفت: آری، چاره ای ندارم.

حضرت بدو فرمود: ای برادرزاده متوجّه باش و از خدا بترس، کودکان مرا یتیم مکن. و در پایان سخن دستور داد سیصد دینار اشرفی و چهار هزار درهم دیگر نیز به او بدهند.

علیّ بن اسماعیل به بغداد آمد و یحیی بن خالد وضع موسی بن جعفر را از او تحقیق کرد و با اضافاتی که خود بر آن نمود همه را به هارون گزارش داد، آنگاه خود علیّ بن اسماعیل را به نزد هارون برد، هارون احوال عمویش (موسی بن جعفر) را پرسید و او زبان به سعایت و بدگوئی آن حضرت گشود و آنچه یحیی بن خالد گفته بود همه را باز گفته و بر آن افزود و

گفت: اموالی از مشرق و مغرب برایش می آورند و او خانه هائی مخصوص جمع آوری اموال دارد که آنها را در آن خانه ها نگهداری می کند. و مزرعه ای را به سی هزار دینار خرید و آن را «یسیره» نام نهاد و چون سی هزار دینار را به نزد صاحب آن مزرعه بردند گفت:

---

(۱)- به صفحه ۴۶۷ کتاب مقاتل الطّالبیین ابو الفرج اصفهانی نشر صدوق، تهران، ص ۴۶۷ - ۴۶۸، ترجمه آقای رسولی محلّاتی، مراجعه شود.

من این سکّه ها را نمی خواهم و باید دینارهائی را که می خواهید به من بدهید سکّه اش چنین و چنان باشد، موسی بن جعفر دستور داد آن دینارها را برگرداندند و سی هزار دینار دیگر به همان اوصافی که صاحب مزرعه خواسته بود بدو داد.

هارون این سخنان را شنید و حواله داد دویست هزار درهم بدو بدهند که آن را از برخی نقاط شرقی دریافت کند، فرستادگان علیّ بن اسماعیل برای دریافت پول رفتند. علیّ بن اسماعیل که در انتظار رسیدن پولها بسر می برد، روزی به بیت الخلأ رفت، ناگهان به اسهالی دچار شد که تمام روده های او را از دبرش بیرون آورد، و (نزدیکانشان که از جریان مطّلع شدند) هر چه خواستند او را معالجه کنند نشد و به حال مرگ افتاد و در همان حال که مشغول جان کندن بود آن اموال هم رسید علیّ بن اسماعیل (با حسرتی فراوان بدانها نگریست و) گفت: من که در حال مردن هستم، اینها را برای چه کار می خواهم! از آن طرف هارون در آن سال به حجّ رفت و ابتدا به مدینه طیّبه وارد شد و مقابل قبر رسول خدا- صلی

اللَّه علیه و آله- ایستاده گفت: ای رسول خدا من از تو در باره کاری که اراده انجام آن را دارم پوزش می طلبم. قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم چون او می خواهد میان امّت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد. آنگاه دستور داد آن حضرت را در حالی که در مسجد مدینه بود دستگیر ساختند ...».

(جعفر بن محمّد بن أشعث که در این قضیّه، راجع به او صحبت شد، فرزند محمّد بن اشعث می باشد و محمّد بن اشعث در دربار منصور دوانیقی بود. جعفر بن- محمّد بن أشعث جریان شیعه شدن خود را چنین نقل می کند:

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۲

منصور دوانیقی به پدرم محمّد بن أشعث گفت: شخصی با عقل و کیاست می خواهم تا مأموریّتی به او محوّل نمایم، پدرم دائی خود به نام «ابن مهاجر» را به او معرّفی کرد، منصور به «ابن مهاجر» هزاران دینار داده و او را مأمور کرد که به مدینه برود و عبد اللَّه بن حسن (عبد اللَّه محض) و عدّه دیگری از سادات، از جمله جعفر بن محمّد (امام صادق) را ملاقات کند و این مال را بین آنها تقسیم کند و چنین اظهار دارد که نماینده مردم خراسان می باشد و این اموال را از جانب شیعیان آن سامان آورده است، و در ضمن بعد از تقسیم اموال، از هر یک از سادات «رسید» هم بگیرد.

«ابن مهاجر» بعد از انجام مأموریّت، نزد منصور بازگشت. محمّد بن أشعث هم در آن مجلس حضور داشت. ابن مهاجر «رسیدها» را تحویل داد به جز «رسید» امام صادق علیه السّلام» و گفت: به

نزد جعفر بن محمّد رفتم، او در مسجد النبیّ صلی اللّه علیه و آله مشغول نماز بود. صبر کردم تا از نماز فارغ شود، بعد از نماز رو به من کرد و گفت: فلانی! از خدا بترس و أهل بیت محمّد صلی اللّه علیه و آله را فریب نده، و به منصور نیز بگو: از خدا بترس و أهل بیت محمّد صلی اللّه علیه و آله را فریب نده! ... گفتم: مگر چه شده است؟ گفت: نزدیک بیا، سپس تمام ماجرای بین من و شما (یعنی خلیفه) را برایم مو به مو تعریف کرد، گویا در مجلس ما حضور داشته است.

جعفر بن محمّد بن أشعث ادامه داد: در این موقع منصور گفت: ای ابن مهاجر بدان، همیشه در خاندان پیامبر، یک محدّث «۱» وجود دارد. و در این روزگار جعفر بن محمّد (امام صادق علیه السّلام) محدّث می باشد.

جعفر بن محمّد بن أشعث گوید: و این أمر باعث شد که ما شیعه شدیم) «۲».

---

(۱)- معنای محدّث در صفحات قبل گذشت.

(۲)- بحار الأنوار، چاپ المکتبه الاسلامیه، تهران، ج ۴۷، ص ۷۴.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۳

(۱) ۲- علیّ بن جعفر علیه السّلام گوید: محمّد بن اسماعیل بن جعفر علیه السّلام (برادرزاده امام کاظم علیه السّلام) نزد من آمد و گفت: محمّد بن جعفر علیه السّلام برادر آن حضرت بر هارون وارد شد و او را خلیفه نامید و بر او سلام کرد. سپس به او گفت: گمان نمی کردم که در زمین دو خلیفه وجود داشته باشد تا اینکه دیدم مردم، برادرم موسی بن- جعفر را خلیفه می نامند و با این عنوان بر او سلام می کنند (و با

این کار نسبت به آن حضرت سعایت و بدگوئی کرد).

و از جمله کسانی که در باره موسی بن جعفر علیهما السّلام سعایت و بدگوئی کرد، یعقوب بن داود زیدیّ مذهب بود.

(۲) ۳- إبراهیم بن أبی البلاد گوید: یعقوب بن داود به من می گفت: من قائل به امامت ائمّه هستم، ابراهیم ادامه داد: در شبی که موسی بن جعفر علیهما السّلام در فردای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۴

آن دستگیر شد، در مدینه به نزد یعقوب بن داود رفتم، یعقوب گفت: الآن نزد وزیر- یعنی یحیی بن خالد- بودم، که برایم نقل کرد: در کنار قبر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله (همراه هارون الرّشید بودم که) هارون حضرت را مخاطب قرار داده بود و چنین می گفت: پدر و مادرم فدای شما، یا رسول اللّٰه! به خاطر تصمیمی که گرفته ام از شما معذرت می خواهم، من می خواهم موسی بن جعفر را دستگیر و زندانی کنم زیرا می ترسم در بین امّت شما، جنگ و خونریزی بپا کند.

یعقوب (یا یحیی) ادامه داد: گمان می کنم فردا او را دستگیر کند.

راوی گوید: فردای آن شب، هارون، فضل بن ربیع (دربان و حاجب مخصوص خود) را به سراغ موسی بن جعفر علیهما السّلام فرستاد، حضرت در مقام رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله (در مسجد النبیّ) مشغول نماز بودند که دستور دستگیری و حبس او داده شد.

(۱) ۴- عبد اللّٰه بن صالح از یکی از نزدیکان فضل بن ربیع نقل می کند که فضل «۱»

---

(۱)- هو الفضل بن الربیع بن یونس بن محمد المکنّی بابی العباس و کان حاجب الرشید. و کما فی تاریخ الخطیب ج ۱۲ ص ۳۴۳ اسند الحدیث عن

المنصور و المهدی العباسیّین.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۵

به او چنین گفته بود: شبی بـا یکی از کنیزانم در بستر بودم، نیمه هـای شب بود که صـدای در خانه را شـنیدم، این صـدا مرا به وحشت انداخت. کنیز گفت: شاید در اثر باد این صدا ایجاد شده باشد. اندک زمانی نگذشته بود که دیدم در اتاقی که در آن بودم باز شـد و «مسـرور الکبیر» (غلام هارون) وارد شد، به من گفت: أمیر تو را خوانده است- و بر من سـلام هم نکرد- لذا از خود، ناامیـد شـدم و با خود گفتم: این «مسـرور» است که این طور سـرزده و بدون اجازه و بدون سـلام بر من وارد شده است، حتما هارون خیال قتل مرا دارد، من در آن حال جنب بودم و حتّی جرأت نکردم از او بخواهم تا برای غسل به من مهلت دهـد. کنیزک وقتی حیرت و دستپاچگی و درماندگی مرا دید گفت: به خدا توکّل کن و برخیز.

من برخاستم، لباس پوشیدم و همراه او خارج شدم تا به منزل هارون رسیدیم.

أمیر المؤمنین (هارون) در رختخوابش بود، سلام کردم، جوابم را داد، خود را بر زمین انداختم، هارون گفت: ترسیدی؟ گفتم: بله، یا أمیر المؤمنین. سپس مدّتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۶

مرا به حال خود گـذاشت تا آرام شدم، (۱) آنگاه گفت: به زنـدان برو و موسـی بن- جعفر بن محمّد را آزاد کن و سـی هزار درهم به او بـده و پنـج خلعت بر او بپوشـان (یـا به او بـده) و نیز سه مرکّب در اختیارش بگـذار و به او بگو مخیّر هستی که نزد خلیفه بمانی و یا به هر شهری

که مایلی بروی، گفتم: یا أمیر المؤمنین! دستور میدهی موسی بن جعفر آزاد شود؟! گفت: بله، سه مرتبه سؤالم را تکرار کردم و جواب داد: بله، وای بر تو، مگر می خواهی عهدشکنی کنم؟ گفتم: کدام عهد؟ عهد چیست؟ گفت: «هنگامی که در همین رختخواب بودم ناگهان مردی سیاه پوست و عظیم الجثّه که از او بزرگتر ندیده بودم، گریبانم را گرفت و بر سینه ام نشست، گلویم را فشرد و گفت:

موسی بن جعفر را به ظلم در زندان کرده ای؟! گفتم: آزادش می کنم، به او هدیّه می دهم، خلعت می دهم، مرد سیاه از من عهد و پیمان گرفت و از روی سینه ام برخاست، نزدیک بود بمیرم» از نزد او خارج شده نزد موسی بن جعفر علیهما السّلام رفتم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۷

حضرت در زندان و در حال نماز بود، نشستم تا سلام داد. (۱) سپس سلام أمیر المؤمنین هارون را به او رساندم و آنچه را دستور داشتم ابلاغ کردم و گفتم: هدایای او (هارون) حاضر است او گفت: اگر دستور دیگری هم داری، اجرا کن، گفتم:

نه، به جدّت رسول اللّه، دستوری جز این نداشتم.

گفت: به خلعتها و مرکبها و اموالی که حقّ مردم در آنها باشد نیازی ندارم.

گفتم: شما را به خدا آنها را ردّ نکن که باعث خشم و غضب هارون می شود.

گفت: هر کاری خودت دوست داری در مورد آنها انجام بده، سپس دست او را گرفتم و از زندان خارج کردم.

سپس گفتم: یا ابن رسول اللّه! سبب این همه اکرام و احترام که از این مرد به شما رسید چیست؟ من بر گردن شما حقّ دارم، چون مژده آزادی تان را دادم و آزادی شما

به دست من انجام شد (لذا علّت این ماجرا را برایم توضیح دهید).

حضرت گفتند: جدّم پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله را در شب چهارشنبه در خواب دیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۸

(۱) حضرت به من فرمودند: ای موسی آیا تو زندانی هستی و به تو ظلم شده است؟

عرض کردم: بله، یا رسول اللّٰه به من ظلم شده، و زندانم کرده اند، حضرت سه بار این مطلب را سؤال کردند و سپس فرمودند: «وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ» (انبیاء: ۱۱۱) (یعنی: نمی دانم، شاید اینها آزمایش الهی باشد و تا اندک مدّتی در این دنیا به ظاهر خوش و خرّم باشید) (ظاهرا، این فرمایش حضرت، اشاره به سرنوشت هارون است. مترجم) سپس حضرت رسول ص به من فرمودند: فردا، (یعنی چهارشنبه) و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر، و در وقت إفطار، دوازده رکعت نماز بخوان، در هر رکعت یک «حمد» و دوازده مرتبه «قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ». وقتی چهار رکعت خواندی به سجده برو و بگو:

«یا سابق الفوت و یا سامع کلّ صوت ...»

تا آخر دعای متن، یعنی: «ای که هیچ کس نمی تواند از دستت بگریزد! ای که هر صدائی را می شنوی! ای که استخوانهای پوسیده را بعد از مرگ، زنده می کنی! از تو می خواهم به حقّ (یا به وسیله) اسم عظیم و أعظمت، بر محمّد- بنده و رسولت- و بر خاندان پاکش درود فرستی و مرا از وضعی که در آن هستم، زودتر نجات دهی»، من هم این کارها را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۴۹

انجام دادم و نتیجه آن شد که دیدی.

(۱) ۵- أبو محمّد پسر فضل بن ربیع

از قول پـدرش، فضـل بن ربیع چنین نقـل می کنـد: در روزگاری که حاجب و دربان هارون بودم، روزی هارون، در حالی که خشـمگین بـود و شمشـیری در دسـت می چرخانـد، رو به من کرد و گفت: ای فضـل! اگر هم اکنـون، پسـر عمـویم را به اینجا نیاوری، به خویشاوندیم با پیامبر گردنت را می زنم، فضل گوید: پرسیدم: چه کسی را اینجا بیاورم؟ هارون گفت:

این حجازی را.

گفتم: کـدامیک از حجـازی هـا را؟ گفت: موسـی بن جعفر بن محمّـد بن- علیّ بن الحسـین بن علیّ بن أبی طالب را- [علیهم السّلام]-.

فضل گویـد: از خداونـد ترسـیدم که موسـی بن جعفر علیهما السّـلام را نزد او ببرم. ولی در عقوبتی که هارون مرا بـدان تهدید کرده بود. اندیشیدم و با خود گفتم: این کار را خواهم کرد.

هارون گفت: دو شلّاق بدست، دو شمشیر تیز و دو جلّاد حاضر کن.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵۰

(۱) فضـل ادامـه می دهـد: آنچـه را خواسـته بـود، حاضـر کردم و به طرف منزل حضـرت أبی ابراهیم موسـی بن جعفر حرکت کردم، و به خرابه ای رسـیدم، در آنجـا اتـاقکی بود از شـاخ و برگ درخت خرمـا، نوجوانی سـیاه پوست را دیـدم که در آنجا ایستاده بود، به او گفتم: از مولای خود، برایم اجازه ورود بگیر خدایت رحمت کناد.

گفت: داخل شو، او حاجب و دربان ندارد.

داخـل شـدم، سـیاه پوست دیگری را دیـدم که قیچی بـدست دارد و پینه های پیشانی و بینی آن حضـرت را- که در اثر کثرت سجود ایجاد شده بود- قیچی می کند. گفتم: السّلام علیك، ای پسر رسول خدا! هارون الرّشید شما را فرا خوانده.

حضرت جواب داد: هارون با من چکار دارد؟! خوشی های زندگی اش او را

از من منصرف نکرده است؟! سپس بسرعت از جا برخاست (و آماده حرکت شد) و در این أثناء می گفت: اگر در خبری از رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله- چنین نیامده بود که «اطاعت از سلطان از روی تقیّه واجب است» هرگز نمی آمدم، گفتم: آماده عقوبت و مجازات هارون باشید. حضرت جواب داد: مگر

آن کس که مالک دنیا و آخرت است همراه من نیست؟ (۱) بلطف خدا او امروز، نمی تواند، هیچ بدی به من برساند، فضل بن ربیع گوید: دیدم حضرت سه بار دست خود را بالای سر خویش حرکت داد و چرخاند.

نزد هارون رسیدیم، هارون همچون مادر جوان از دست داده، مات و مبهوت و متحیّر ایستاده بود، وقتی مرا دید، گفت: ای فضل! گفتم: بفرمائید، گفت:

پسر عمویم را آوردی؟ گفتم: بله، گفت: ناراحتش که نکردی؟ گفتم: خیر، گفت: به او که نگفتی از دستش عصبانی هستم؟ نفسم مرا به کاری واداشته بود که خودم نمی خواستم، به او اجازه بده وارد شود، من هم به او اجازه ورود دادم، همین که حضرت را دید، به سوی او شتافت و حضرت را در آغوش گرفت و گفت:

پسر عموجان! برادرم! وارث زندگی ام! خوش آمدی، سپس آن حضرت را بر مخدّه ای نشاند و گفت: چه شده است که به دیدار ما نمی آیی؟ حضرت فرمود:

وسعت سلطنت تو و علاقه تو به دنیا.

هارون دستور داد جعبه عطر را بیاورند، و با دست خود به حضرت عطر زد و سپس دستور داد (در موقع بازگشت) چند دست خلعت و دو کیسه پر از طلا

(توسّط غلامانش، به رسم احترام) پیشاپیش

حضرت حرکت داده شود.

(۱) حضـرت نیز گفتند: به خدا قسم! اگر صـلاح را در این نمی دیدم که با این پولها سادات جوان را داماد کنم تا نسل سادات قطع نشود، هرگز این پولهـا را نمی پـذیرفتم. سـپس در حالی که می فرمود: «الْحَمْـدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» به منزل بازگشت. فضـل گفت: یا أمیر المؤمنین، اوّل قصد داشتی او را مجازات کنی ولی بعد، خلعت به او دادی و اکرام و احترامش کردی؟

هارون گفت: وقتی که تو رفتی، مردانی را دیدم که اطراف خانه حلقه زنده اند و هر یک سرنیزه ای بدست دارند و آن را پای دیـوار خـانه فرو کرده و می گوینـد: اگر فرزنـد رسـول اللّٰه را اذیّت کرد، او و خـانه اش را به زمین فرو خواهیم برد و اگر به او نیکی کرد، رهـایش می کنیم، فضل گویـد: به دنبال موسـی بن جعفر روان شـدم، و از او پرسـیدم: چه دعائی خوانـدی که این طور از هارون در أمان ماندی؟

فرمود: دعای جدّم علیّ بن أبی طالب، هر گاه آن دعا را می خواند با هر لشـکری که روبرو می شد آن را شکست می داد و با هر جنگجوئی که مواجه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵۳

می شد بر او پیروز می شد و آن دعا، دعای ایمنی از بلاء است. گفتم: آن دعا چیست؟ فرمود:

«اللّهمّ بـک اسـاور، و بـک أحاول و بک أحاور، و بک اصول و بک انتصـر، و بک اموت و بک أحیا، اسـلمت نفسـی الیک و فوّضت أمری الیـک، و لاـ حول و لاـ قوّه الّـا بـاللّٰه العلیّ العظیم، اللّهمّ إنّـک خلقتنی و رزقتنی و سـترتنی، و عن العبـاد بلطف ما خوّلتنی أغنیتنی، و إذا هویت رددتنی، و إذا عثرت

قوّمتنی، و إذا مرضت شفیتنی و اذا دعوت اجبتنی، یا سیّدی ارض عنّی فقد ارضیتنی».

(۱) (خدایا به یاری تو حمله می کنم و به یاری تو بدنبال مطلوبم می روم و به یاری تو سخن می گویم و به یاری تو چیره و غالب می شوم و بیاری تو پیروز می شوم (انتقام میگیرم) و به قدرت تو میمیرم، و با قدرت تو زنده میشوم، خود را تسلیم تو کردم.

امور و کارهایم را به تو واگذار نمودم، هیچ نیرو و قدرتی در بین نیست مگر (به یاری) خداوند بلند مرتبه و بزرگ، خداوندا تو مرا آفریدی و روزی دادی و پوشاندی، و به لطف نعمتهای خود، مرا از بندگانت بی نیاز کردی، هر گاه سقوط کنم مرا (به جای اوّلم) باز می گردانی، هر گاه بلغزم مرا استوار و پا برجا می نمایی، هر گاه مریض شوم شفایم می دهی و هر گاه ترا بخوانم، جوابم می دهی، خدایم، سرورم، مرا که از خودت راضی کرده ای! خودت هم از من راضی باش).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵۴

(۱) ۶- عثمان بن عیسی از دوستان خود چنین نقل می کند: أبو یوسف (قاضی دربار عبّاسی) در حضور موسی بن جعفر علیهما السّلام به مهدیّ عبّاسی (پسر منصور دوانیقی و پدر هارون الرّشید) گفت: آیا اجازه می دهی از او (یعنی امام کاظم علیه السّلام) سؤالاتی کنم که نتواند جواب دهد؟ مهدیّ عبّاسی گفت: آری.

أبو یوسف به امام علیه السّلام عرض کرد، سؤال کنم؟ حضرت فرمودند: بله.

ابو یوسف گفت: استفاده از سایه بان برای محرم چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: جایز نیست، ابو یوسف گفت: اگر چادر بزنند و داخل آن بشوند چطور؟ حضرت فرمودند: عیبی ندارد ابو یوسف گفت: این

دو، با یک دیگر، چه فرقی دارند؟ حضرت فرمودند: آیا زن حائض نمازش را باید قضا کند؟ گفت خیر حضرت فرمودند: روزه را چطور؟ آیا باید قضا کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند این چرا؟ گفت: حکم خدا این چنین است، حضرت فرمود: در مورد این سؤال تو نیز، حکم خدا این چنین است. مهدیّ عبّاسی به ابو یوسف گفت: می بینم که نتوانستی کاری از پیش ببری، گفت: جواب دندان شکنی به من داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵۵

(۱) ۷- علیّ بن یقطین گوید: در مجلسی که عدّه ای از بستگان موسی بن- جعفر علیهما السّلام حضور داشتند، به حضرت خبر رسید که موسی بن المهدیّ (برادر هارون) در باره ایشان چه تصمیماتی گرفته است. حضرت به بستگانشان فرمودند: نظرتان چیست؟ آنها عرض کردند: به نظر ما صلاح در این است که خود را از او کنار بکشید و مخفی شوید، زیرا از شرّ این آدم نمی توان در أمان بود.

حضرت تبسّم فرموده، این شعر را خواندند که ترجمه آن چنین است:

سخینه گمان میکند که بر سرور خود غلبه خواهد کرد، چرا که ممکن است آنکه همیشه پیروز و غالب است، گاهی مغلوب واقع شود.

راوی گوید: سپس حضرت دست به دعا برداشتند و در دعا چنین گفتند:

«اللّهمّ کم من عدوّ ...

تا آخر دعای متن».

(یعنی: بار خدایا! چه بسیار دشمنی که لبه چاقو و تیغه شمشیر خود را به جهت من تیز کرده است، و سمّ های کشنده اش را در غذای من ریخته است، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵۶

لحظه ای از من غفلت نکرده است، (۱) و آنگاه که ضعف و عجز مرا در مقابل مصائب و مشکلات دیدی، با قدرت

و نیروی خودت، و نـه بـا قـدرت و نیروی مـن، او را کنـار زدی و مرا از شـرّ او ایمن نمـودی و او را، بـا ناامیـدی از رسـیدن به آرزوهای دنیوی و دور از آنچه در آخرت به آن امید بسته بود، در همان چاهی انداختی که برای من حفر کرده بود، خداوندا! به خاطر این کار تو را سپاس می گویم آن مقـدار که استحقاق داری، خداونـد! او را به عزّت و قـدرت خود بگیر و با قدرت خود شمشیرش را نسبت به من کند کن و از کار بینداز، و او را سرگرم کارهای خودش کن و در مقابل دشمنش عاجز گردان، و هم اکنون مرا بر او یـاری فرما و برای من از او انتقام بگیر تا خشم درونم فرو نشـیند و از کینه من نسـبت به او جلوگیری کند [یـا حقّی را که بر او دارم بـدست آورم]. خـدایا، دعـایم را قرین اجابت فرمـا و کـاری کن که شـکایت من تغییر کنـد و دیگر شکـایتی نداشـته باشم، و آنچه را که به ظالمین وعـده فرموده ای به او نشان ده، و آنچه را که در مورد اجابت دعای مضـطرّین وعده دادی به من نشان بده، تو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۵۷

دارای فضل و بخششی بزرگ و نعمتهای با ارزش هستی).

(۱) راوی گوید: سپس حاضـرین متفرّق شدند و رفتند. و تا زمان مرگ موسی بن- مهدیّ گرد هم جمع نشدند، بعد از مرگ موسـی بن مهدیّ، برای خواندن نامه ای که حاوی خبر مرگ وی بود، همگی نزد موسی بن جعفر علیهما السّلام جمع شدند، و یکی از حاضرین در این باره، اشعار مذکور در

متن را سرود که ترجمه آن اینست:

۱- چه بسا دعایی که شبانه به آسمان می رود و هیچ کس هم نمی تواند جلویش را بگیرد.

۲- به جایی می رود که هیچ کاروانی در آن محدوده حرکت نکرده است و آن محلّ پر از موانع است.

۳- این دعا، از پس پرده شب (و پنهانی) موقعی که بعضی خواب و بعضی بیدارند، حرکت می کند.

۴- و قبل از آنکه این دعاها به آسمان برسد و کسی درهای آسمان را بکوبد، آن درها باز می شوند.

۵- چون این قافله به آنجا رسد، خداوند پیش قراولانش را باز نمی گرداند، و

خدا بینا و شنوا است.

۶- و من به فضل خدا امیدوارم، بگونه ای که، از روی حسن ظنّ به خدا، گویا می بینم که خدا چه کار خواهد کرد.

(۱) ۸- ابو احمد عبدیّ از قول پدرش چنین نقل می کند: حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام بر هارون الرّشید وارد شدند، هارون گفت: یا ابن رسول اللّٰه! در باره طبایع چهارگانه برای من مطالبی بفرمائید! حضرت فرمودند: باد، پادشاهی است که مداوا می کند، و خون، برده ای است بدهکار، و چه بسا برده که مولای خود را بکشد، بلغم، دشمنی است قوی، از هر سو او را ببندی، از سوی دیگر راه باز می کند، و صفراء همچون زمینی است که سرسبز شود و گیاه برویاند.

هارون گفت: یا ابن رسول اللّٰه! از کنوز و گنجینه های خدا و رسولش، بر مردم انعام می دهی! (۲) ۹- محمّد بن محمود از امام کاظم علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: وقتی

بر هارون وارد شدم، سلام کردم، جوابم را داده سپس گفت: ای موسی

بن- جعفر! آیـا این مملکت دو خلیفه دارد که برای هر کـدام جـداگانه، مالیـات جمع آوری می شود؟ گفتم: یا أمیر المؤمنین! شمـا را به خـدا، مبادا گناه مرا نیز بـدوش بکشـی (گناه مرا بشوری) و سـخنان باطل را که علیه ما گفته می شود، از دشـمنان ما بپـذیری، خود خوب می دانی که از زمان وفات پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و آله تاکنون، بر ما دروغ بسـته اند و به ما افتراء زده اند، حـال اگر- به حرمت نسـبت قوم و خویشـی که با هم داریم- اجازه بـدهی، مطلبی را که پـدرم از پـدرانش و آنان نیز حضـرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم نقل کرده اند، برایت بگویم. هارون گفت:

اجـازه می دهم، گفتم: پـدرم، از پـدرش از پـدرانش این چنین نقـل کرده انـد که حضـرت رسول صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلّم فرموده انـد: «هر گـاه دو نفر از یک فامیل، یک دیگر را لمس کننـد، حسّ خویشاونـدی به هیجان می آیـد و بیـدار می شود». حال، قربانت گردم! «۱» تو هم دستت را به دست من بده، هارون گفت: نزدیک تر بیا. من به او

---

(۱)- این کلمه را لابد از جهت وجوب حفظ نفس فرموده است، نه احترام به شخص ظالم ملعون.

نزدیک شدم، (۱) دسـتم را گرفت سـپس مرا در بر گرفت، و مـدّتی در آغـوش خود نگـاه داشت سـپس رهـایم کرد و گفت: موسی! بنشین، راحت باش، مسأله ای نیست.

حضـرت ادامه دادند: آنگاه به او نگاه کردم، دیدم چشـمانش پر از اشک شده است سـپس متوجّه خود شدم. هارون گفت: تو راست گفتی، جدّت صلی اللّٰه علیه و آله هم راست گفته است، خون و رگهایم،

آنچنان به هیجان آمد که دل رحمی و نرم خوئی سراسر وجودم را گرفت بطوری که چشمانم پر از اشک شد.

هارون ادامه داد: مدّتهاست که مسائلی در درونم مرا به خود مشغول داشته است و می خواهم در باره آنها از تو سؤالاتی کنم و تا به حال از کسی در باره آنها سؤال نکرده ام. اگر جواب دادی، رهایت می کنم و حرف هیچ کس را در باره ات قبول نخواهم کرد. چون به من خبر داده اند که تا به حال دروغ نگفته ای.

حال، در مورد این مطالبی که در درون دارم و سؤال می کنم به من راست بگو.

گفتم: آنچه را که بلد باشم و تو هم به من أمان بدهی، جواب خواهم داد.

گفت: در أمان هستی ولی با این شرط که راست بگویی و تقیّه را- که شما اولاد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۶۱

فاطمه به آن مشهور و شناخته شده اید- ترک کنی. گفتم: یا امیر المؤمنین! آنچه می خواهی بپرسی، بپرس.

(۱) هارون گفت: ما و شما همگی شاخ و برگ یک درخت و از نسل عبد المطّلب می باشیم، ما فرزندان عبّاس هستیم و شما فرزندان أبو طالب، و این هر دو، عموی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بوده اند، و خویش و قومی آنها با پیامبر، یکسان است، پس چرا شما بر ما برتری دارید؟ گفتم: زیرا، ما به پیامبر نزدیک تریم، گفت: چطور؟

گفتم: چون عبد اللَّه و أبو طالب از یک پدر و مادر بودند ولی جدّ شما، عبّاس، نه از مادر عبد اللَّه بود و نه از مادر أبو طالب.

گفت: چرا شما ادّعا می کنید که وارث پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله هستید در حالی که در

زمان وفات حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله أبو طالب فوت كرده بود و عبّاس عموى آن حضرت زنده بود و (مى دانيم كه) با وجود عمو، عموزادگان ارث نمى برند؟

گفتم: اگر أمير المؤمنين، صلاح بدانند، مرا از جواب اين سؤال معاف بدارند

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ١،ص:١۶٢

و بجز اين موضوع، هر مطلب ديگرى را كه بخواهند، مطرح كنند، (١) گفت: نه بايد جواب بدهى! گفتم: پس به من امان بده، گفت: قبل از شروع صحبت به تو امان داده بودم، گفتم: طبق نظر علىّ بن أبى طالب با وجود فرزند صلبىّ- چه دختر باشد چه پسر- هيچ كس سهم نمى برد، جز پدر و مادر و همسر، و حضرت علىّ جدّم با وجود فرزند، براى عمو، هيچ سهمى از ارث قائل نبود، و در قرآن نيز چنين مطلبى نيامده است، البتّه، تيم (يعنى ابو بكر، زيرا او از قبيله «تيم» بوده است) و عدىّ (يعنى عمر، زيرا او از قبيله «عدىّ» بوده است) و بنى اميّه، از روى رأى و نظر شخصى خود و بدون هيچ حقيقت و دليل و مدركى از پيامبر خدا صلى اللَّه عليه و آله عمو را پدر حساب كرده اند و از جمله ورّاث دانسته اند.

و علمائى هم نظر و فتواى علىّ عليه السّلام را پذيرفته اند، فتواهايشان بر خلاف فتواهاى اينها (يعنى تيم، عدىّ و بنى اميّه) است، اين نوح بن درّاج است كه در اين مسأله، قائل به رأى علىّ بن ابى طالب است، و طبق همين رأى نيز حكم و و فتوى داده و أمير المؤمنين او را حاكم بصره و كوفه نمود و او به همين ترتيب

عيون أخبار الرضا عليه

قضاوت کرد (۱) و خبر به أمیر المؤمنین (هارون و احتمالا مهدیّ عبّاسی) رسید و ایشان دستور دادند که او و مخالفینش را از جمله، سفیان ثوری «۱» [بن عیینه- ظ] و إبراهیم مدنیّ «۲» و فضیل بن عیاض- حاضر کنند، همگی شهادت دادند که این نظر، نظر حضرت علیّ در این مسأله است، و طبق گفته یکی از علمای أهل حجاز که این ماجرا را برایم نقل کرد، أمیر المؤمنین (هارون و یا احتمالا مهدیّ عبّاسی) به آنها گفته اند: چرا شما، به این مطلب فتوی نمی دهید، حال آنکه، نوح بن درّاج «۳»، بر این اساس قضاوت کرده و حکم نموده است؟ و آنها گفته اند: نوح جرأت داشت ولی ما ترسیدیم.

مترجم گوید: «هر چند نوح، به ظاهر، قاضی دستگاه بنی العبّاس بوده ولی شاید در باطن شیعه بوده است، وی در کوفه قضاوت داشته است، و برادر جمیل بن درّاج است، و جمیل جزء ثقات و بزرگان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام می باشد و جزء «اصحاب اجماع» است».

---

(۱)- لفظ «ثوری» از اضافات نسخه برداران است و ظاهرا در أصل نبوده و کاتب از پیش خود اضافه کرده است زیرا سفیان ثوری در سنه ۱۶۱ از دنیا رفته بوده، و خلافت هارون از سال یک صد و هفتاد به بعد است و دستگیری و احضار موسی بن جعفر علیه السّلام در سال یک صد و هشتاد و شش. لذا مراد از «سفیان» سفیان بن عینیه است که در آن وقت حیات داشته. (از استاد غفاریّ)

(۲)- المراد بإبراهیم المدنیّ ابراهیم بن محمّد بن ابی یحیی المتوفّی ۱۸۴، و ضعّفه العامّه و قالوا بکونه

رافضيّا.

(۳)- نوح بن درّاج النخعی ابو محمّد الکوفی کان قاضیا ولی القضاء فی حکومه العباسیّین و کان أبوه بقالا قال العجلیّ: کان له فقه، و حکم ابن شبرمه بحکم فردّه نوح، و کان من أصحابه- فرجع إلی قوله و أنشد:

کادت تزلّ به من خالق قدم لو لا تدارکها نوح بن درّاج

لمّا رأی هفوه القاضی فأخرجهامن معدن الحکم نوح أیّ اخراج و ضعفه اکثر علماء رجال العامّه و رموه بروایه الموضوعات عن الثّقات بحیث یسبق الی القلب أنّه یتعمّد، و قال بعضهم: هو کذّاب. و عندی کلّ ذلک منهم لتقدیمه رأی علیّ علیه السّلام علی سائر الصحابه. (غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۶۴

(۱) و امیر المؤمنین نیز با توجّه به گفته علماء گذشته اهل سنّت که از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله این حدیث

«اقضاکم علیّ»

(بهترین قاضی در بین شما علیّ است)، را نقل کرده اند، قضاوت نوح را امضاء کردند. و نیز عمر بن خطّاب گفته است:

«علیّ أقضانا» (بهترین قاضی در بین ما، علیّ است).

و «قضاء» اسمی است جامع و همه اوصاف پسندیده را شامل می شود. زیرا تمام ألفاظی که رسول أکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم برای مدح أصحاب خود استفاده نموده اند، مثل قراءت قرآن و اداء واجبات و علم و دانش همگی داخل در امر «قضاء» است. (و بهترین قاضی، کسی است که همه این اوصاف پسندیده در او جمع باشد). هارون گفت: ادامه بده ای موسی.

گفتم: انسان در هر مجلسی که شرکت می کند، در أمان و مورد احترام است، و مخصوصا در مجلس شما! گفت: خطری متوجّه تو نخواهد بود.

گفتم: سبب دیگر برای ارث نبردن عبّاس، این است که پیامبر اکرم

صلی اللّه علیه و آله و سلّم (میان هر یک نفر از مهاجرین و یک نفر از انصار اخوّت و برادری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۶۵

دینی برقرار نمود و مقرّر داشت که هر دو برادر دینی، هر چند با هم فامیل نباشند، از یک دیگر ارث ببرند، ولی) کسانی را که مهاجرت نکردنـد و در مکّه باقی ماندند این آیه از إرث محروم کرد. (۱) و برای چنین اشخاصی، تا زمانی که مهاجرت نکرده باشند، ولایت (و ارتباط خاصّ) بین آنان و مسلمانان را إمضاء نفرمود.

هارون گفت: دلیلت چیست؟

گفتم: این آیه شریفه: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ حَتَّی یُهاجِرُوا» (یعنی کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده اند، به هیچ وجه بین شما و آنان ارتباط و ولایت وجود ندارد، تا زمانی که هجرت کنند، انفال ۷۲) «۱»، حضرت ادامه دادند: و عمویم عبّاس هجرت نکرد.

هـارون گفت: ای موسی! آیـا تـا به حال، این مطلب را به کسی از دشـمنان ما گفته ای؟ و یا برای کسـی از فقهاء در این باره چیزی بیان کرده ای؟

---

(۱)- خداونـد در ابتدای این آیه می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ». یعنی: «کسـانی که ایمان آوردنـد و هجرت نمودنـد و با مال و جان در راه خـدا جهاد نمودنـد، و کسانی که به آنها جا و مکان دادند و آنها را کمک نمودند، اینها همگی اولیاء یک دیگرند.» یعنی یار و یاور یک دیگر، هم قسم و هم پیمان و دوست و دوستدار یک دیگرند.

خداوند با این بیان،

رابطه خاصّی بین مهاجرین و أنصار برقرار نمود که در نتیجه آن همچون خویش و قوم یک دیگر شدند، از هم ارث می بردند، اگر یکی از آنها، به کسی پناه می داد، سایرین موظّف بودند کار او را محترم شمرند و متعرّض شخص پناهنده نشوند و به عبارت خلاصه، یک رنگی و یک پارچگی در بین آنها بوجود آمد. بعد از این قسمت از آیه خداوند در ادامه می فرماید: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا» یعنی آنها که مهاجرت نکرده اند از چنین ولایت و رابطه ای (از جمله ارث بردن) برخوردار نیستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۶۶

(۱) گفتم: البتّه خیر. و تا به حال نیز کسی جز امیر المؤمنین در این باره چیزی از من سؤال نکرده بود.

هارون ادامه داد: چرا شما اجازه می دهید که مردم (چه سنّی و چه شیعه) شما را به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم منتسب بدانند و به شما بگویند: «ای فرزندان رسول خدا» در حالی که شما (فرزندان حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نیستید، بلکه) فرزند علی هستید و اشخاص را باید به پدرشان منتسب نمود، (شما از فاطمه نسل و نسب نمی برید زیرا) فاطمه (زن است و زن، برای نطفه مرد مثل) ظرف است (و خود نقشی در نسل و نسب فرزند خود ندارد) و حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم جدّ مادری شما است (و نباید شما را منسوب به ایشان «۱» دانست؟).

گفتم: یا أمیر المؤمنین! اگر پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله زنده شوند، و دختر شما را خواستگاری کنند آیا به ایشان جواب مثبت می دهید؟

هارون گفت:

سبحان اللّه! چطور ممکن است جواب مثبت ندهم؟! بلکه با این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم.

---

(۱)- مترجم گوید: پیش از این نیز، این شبهه در أذهان وجود داشته است، حتّی شاعری چنین گوید:

بنونا بنو أبنائنا و بناتنابنوهنّ أبناء الرّجال الأباعد فرزندان ما، فرزندان پسرانمان هستند و فرزندان دخترانمان، فرزندان مردان بیگانه اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۶۷

(۱) به او گفتم: ولی آن حضرت نه از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به ازدواج آن حضرت در می آورم، گفت: چرا؟ گفتم: زیرا، ایشان پدر من است و پدر شما نیست، گفت: أحسنت! ای موسی.

سپس گفت: چگونه و به چه دلیل می گوئید: ما نسل و ذرّیه پیامبر هستیم، حال آنکه پیامبر از خود نسلی بر جای نگذاشت. (و اولاد ذکور نداشت) و نسل انسانی، از اولاد ذکور است نه اولاد اناث، و شما فرزندان دختر (او) هستید در حالی که دختر نسل ندارد؟

گفتم: از شما خواهش می کنم، به حقّ خویشاوندی که با هم داریم و به حقّ قبر و آن کس که در آن است (ظاهرا مراد حضرت، قبر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله بوده است) مرا از پاسخ به این سؤال معاف دارید.

هارون گفت: هرگز، الّا و لابد باید شما فرزندان علیّ، دلیل خود را ارائه دهید. و تو، طبق گزارشی که به من رسیده است، رئیس و امام آنها، در این زمان هستی، و به هیچ وجه در سؤالاتم تو را معاف نمی دارم و باید در جوابم، از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۶۸

قرآن، دلیل بیاوری، (۱) شما فرزندان علی، ادّعا می کنید که هیچ کلمه و حرفی از

قرآن، بر شما پوشیده نیست و تأویل تمام آن را می دانید و به این آیه شریفه استناد می کنید: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ» (انعام: ۳۸) یعنی: (در کتاب از هیچ چیز فرو گذار نکرده ایم) و خود را از آراء علماء و قیاس «۱» آنها بی نیاز می دانید.

گفتم: اجازه می دهی جواب بدهم؟ گفت: جوابت را ارائه بده.

گفتم: أعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی ...» (و از ذرّیه و نسل او- مراد نسل حضرت نوح و یا ابراهیم است- این پیامبران را نیز مورد هدایت خاصّ خود قرار دادیم: داود، سلیمان، أیّوب، یوسف، موسی- هارون. و ما این گونه، افراد نیکوکار را پاداش می دهیم، و نیز زکریا، یحیی و عیسی و .... أنعام ۸۴ و ۸۵) پدر عیسی کیست، یا

---

(۱)- قیاس یکی از منابع اصلی احکام در نزد اکثر أهل سنّت است. این عمل، یعنی قیاس کردن موضوعات مجهول الحکم بر موضوعات معلوم الحکم، اوّل بار در قرن دوم هجری توسّط أبو حنیفه عنوان شد و مورد شرح و بسط قرار گرفت. و از طرف مقابل أهل بیت عصمت بشدّت با این روش مخالفت کردند و از جمله امام صادق علیه السّلام با علمای اهل سنّت مخصوصا أبو حنیفه، در این زمینه مناظراتی داشته اند. این جمله از حضرت صادق علیه السّلام معروف است که خطاب به یکی از اصحاب خود فرمودند:

«انّ السّنّه اذا قیست محق الدّین»

: اگر سنّت رسول اللّه را بخواهیم با قیاس بدست آوریم، دین رفته رفته نابود

می شود و چیزی از آن باقی نمی ماند.

أمير المؤمنين! (۱) گفت: عیسی پدر ندارد، گفتم: پس ما او را از طریق مریم علیها السّلام به سایر فرزندان انبیا ملحق کردیم، و به همین ترتیب ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السّلام به نسل رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ملحق می شویم.

سپس گفتم: آیا باز هم دلیل بیاورم.

گفت: بله اگر دلیل دیگری هم داری عنوان کن.

گفتم: این آیه شریفه: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»، (بعد از اینکه، در مورد عیسی، از جانب پروردگارت دلائل روشن و واضحی، برایت آمد، هر گاه کسی با تو در این باره به بحث و جدل و محاجّه پرداخت، بگو: بیایید، به همراه فرزندان، زنان و خودمان به مباهله بپردازیم (یعنی دست به دعا برداریم و خود به همراه زن و فرزندمان از خداوند بخواهیم که دروغگویان را لعنت کند. آل عمران: ۶۱) و هیچ کس ادّعا نکرده است که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در هنگام مباهله با نصاری کسی را بجز علیّ بن أبی طالب و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خود و در زیر رداء

خود قرار داده اند. (۱) پس مراد از «أبناءنا» در این آیه (یعنی فرزندانمان)، همان حسن و حسین می باشد و مراد از «نساءنا» (یعنی زنانمان) فاطمه و مراد از «أنفسنا» (یعنی خودمان) علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است. مضافا به اینکه

همگی علماء اتفاق دارند بر این مطلب که جبرئیل در روز أحد (که مسلمانان از اطراف پیامبر متفرّق شدند و فقط علیّ بن أبی طالب به دفاع از آن حضرت صلی اللَّه علیه پرداخت) به حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلّم گفت: ای محمّد این کار علیّ نشانه جانفشانی واقعی است و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: زیرا او از من است و من از او، و جبرئیل گفت: یا رسول اللَّه! و من نیز از شما دو تن هستم. سپس جبرئیل ادامه داد:

«لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»

(شمشیر واقعی، ذو الفقار و جوانمرد واقعی، علیّ است) و کلمه ای که جبرئیل در مورد علیّ علیه السّلام بکار برد همان گونه بود که خداوند در مورد خلیل خود، ابراهیم بکار برد. خداوند می فرماید: «فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ» (دیدیم جوانی ابراهیم نام بتها را به بدی یاد می کرد) ما عموزادگان تو افتخارمان به این است که جبرئیل گفته که: از ماست. هارون گفت: أحسنت، ای موسی! نیازهای خودت را برای ما بیان کن. گفتم: اوّلین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۷۱

حاجتم این است که اجازه بدهی پسر عمویت به حرم جدّش و نزد عیالش باز گردد. هارون گفت: تا ببینیم، إن شاء اللَّه.

گویند: هارون حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را بدست سندی بن شاهک سپرد، و این طور به نظر می رسد حضرت در نزد سندی بن شاهک فوت کردند، و خداوند داناتر است.

(۱) ۱۰- از علیّ بن محمّد بن سلیمان نوفلیّ روایت شده است که گفت: از پدرم چنین شنیدم: زمانی که هارون، موسی

بن جعفر علیهما السّلام را دستگیر کرد، آن جناب در حرم حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در قسمت «بالای سر» در حال نماز بود که نماز ایشان را قطع کردند و حضرت را، در حالی که می گریست و می گفت: یا رسول اللّه از این وضع به شما شکایت می کنم، با خود بردند. مردم نیز از هر سو، گریه کنان و ضجّه زنان به سوی آن حضرت می دویدند، و زمانی که ایشان را نزد هارون بردند، او به موسی بن جعفر علیهما السّلام دشنام داد و بدی و بی احترامی کرد، و شبانگاه دستور داد دو کجاوه آماده کردند و حضرت را پنهانی به یکی از آن دو

منتقل نمودند، (۱) سپس، آن جناب را به حسّان شروی سپرد و به او دستور داد که ایشان را به بصره برد، تا به عیسی بن جعفر بن أبی جعفر (پسر عموی هارون و)- امیر بصره- تحویل دهد و از طرفی هم کجاوه دیگر را در روز و آشکارا، به همراه گروهی به سمت کوفه فرستاد تا مسأله را به مردم پوشیده و مخفی بدارد و حسّان نیز یک روز قبل از روز ترویه وارد بصره شد و میانه روز و آشکارا حضرت را به عیسی بن أبی جعفر تحویل داد و به این ترتیب قضیّه روشن شد و خبرش در همه جا منتشر گردید. عیسی نیز آن جناب را در یکی از اتاقهای عمارتی که در آن جلوس می کرد زندانی نمود و در را قفل کرد، و عید قربان و مراسم آن روز چنان او را مشغول داشت که دیگر از حضرت

علیه السّلام غافل بود، بطوری که فقط در دو نوبت در را بر روی حضرت می گشودند، که در یک نوبت آن، حضرت برای تجدید وضو، خارج می شدند و در نوبت دیگر برای آن جناب، غذا می آوردند.

نوفلیّ در ادامه چنین گفت: پدرم اضافه کرد که: فیض بن أبی صالح- که قبلا مسیحی، و سپس در ظاهر مسلمان شده بود امّا در اصل زندیق و کافر و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۷۳

ضمنا کاتب عیسی بن أبی جعفر بوده است، (۱) و نیز از دوستان خاصّ من بشمار می رفت- بمن گفت: ای أبا عبد اللَّه! نمی دانی این مرد صالح در این روزهایی که در این خانه بوده است، چه زشتی ها و منکرات و لهو و لعب و ساز و آوازهایی که نشنیده است! و شکّ ندارم که اصلا چنین وضعی به فکرش هم خطور نمی کرد، پدرم (محمّد بن سلیمان) ادامه داد: در همان روزها علیّ بن یعقوب بن عون بن عبّاس بن ربیعه طیّ نامه ای که احمد بن اسید دربان و حاجب مخصوص عیسی به او داده بود، نزد عیسی، از من بدگویی و سعایت کرده بود، این شخص یعنی علیّ بن یعقوب از بزرگان بنی هاشم بشمار میرفت و از نظر سنّ نیز از دیگران بزرگتر بود و علیرغم کبر سنّ، شراب می نوشید و احمد بن اسید را به منزل خود دعوت می کرد و برای او مجلس بزم و عیش و نوش فراهم می نمود و زنان و مردان آوازه خوان را برایش می آورد و با این کارها می خواست، احمد بن اسید، او را نزد حاکم (یعنی عیسی) به نیکی یاد کند (و به اصطلاح امروز برای او «پارتی»

بازی نماید) و از جمله مطالب آن نامه، این عبارات بود: «شما محمّد بن سلیمان را

در اجازه شرف یابی و إکرام و احترام کردن، بر ما مقدّم می دارید (۱) و به او عطر و مشک و عنبر هدیّه می دهید در حالی که در میان ما از او مسنّ تر نیز هست و در ضمن او معتقد به وجوب اطاعت از موسی بن جعفر- که در نزد شما زندانی است- می باشد».

پدرم (محمّد بن سلیمان) ادامه داد: در نیم روز یک روز بسیار گرم در منزل خوابیده بودم که صدای کوبه در، آمد، گفتم: کیست؟ خدمتکارم گفت: «قعنب بن یحیی پشت درب است و می گوید هم اکنون باید شما را ببیند». گفتم: حتما کاری دارد، اجازه دهید داخل شود، قعنب داخل شد و از قول فیض، جریان این نامه را برایم تعریف کرد و گفت: فیض بعد از نقل این ماجرا، به او گفته است که جریان را به أبو عبد اللّٰه (نوفلیّ) نگو، چون بی جهت باعث ناراحتی و حزن او می شوی زیرا نامه آن شخص در امیر تأثیر نکرده است و من خود از امیر سؤال کردم: آیا در این مورد شکّ و شبهه ای دارید؟ و می خواهید نوفلیّ را خبر کنم تا نزد شما بیاید و برایتان قسم بخورد که این حرفها دروغ است؟

امیر گفت: او را خبر نکن زیرا باعث غم و اندوه او می شوی. این شخص از

روی حسادت چنین حرفهایی را زده است. (۱) و من باز به امیر گفتم: شما خود می دانید که هیچ کس به اندازه نوفلی محرم و همدم شما نیست، آیا تا

به حال سعی کرده است شما را بر کسی بشوراند؟ گفت: نه، هرگز. گفتم: اگر مذهب او بر خلاف مذهب سایر مردم بود، قطعا سعی می کرد شما را به مذهب خود متمایل کند (یا شما را علیه مخالفین خود بشوراند).

گفت: بله، البتّه، من خود، او را بهتر می شناسم.

پدرم ادامه داد: دستور دادم مرکبم را حاضر کنند. و در همان موقع ظهر به همراه قعنب نزد فیض رفتم و اجازه ورود خواستم. کسی را نزد من فرستاد پیغام داد که: قربانت گردم، الآن در وضعی هستم که حضور شما در اینجا دون شأن شماست- و در آن موقع، در مجلس میگساری بود- من هم برای او پیغام فرستادم که قسم به خدا باید هم اکنون و حالا شما را ببینم. سپس با پیراهنی نازک و ازاری «۱» سرخ رنگ از مجلسش خارج شد و نزد من آمد، قضیّه ای را که قعنب

---

(۱)- ازار لباسی است که همچون لنگ بر کمر بندند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۷۶

برایم نقل کرده بود، برای او گفتم: (۱) فیض رو به قعنب کرد و گفت: خیر نبینی! مگر نگفته بودم که این مطلب را برای أبو عبد اللّه (نوفلیّ) بازگو نکن که باعث ناراحتی او می شود؟ و سپس بمن گفت: مسأله ای نیست، امیر در این باره، چیزی بدل نگرفته است.

پدرم گفت: چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که موسی بن جعفر- علیهما السّلام- را مخفیانه به بغداد برده، زندانی کردند، سپس حضرت آزاد شدند، و دوباره ایشان را بسندی بن شاهک سپردند، او نیز بر حضرت سخت گرفت، سپس هارون الرّشید، مقداری خرمای مسموم برای سندی فرستاد و دستور داد حضرت

را به خوردن آن خرما مجبور کند، او نیز چنین کرد و در نتیجه آن، حضرت، وفات نمودند. درود خدا بر ایشان باد! (۲) [۱۱-
سفیان بن نزار گوید: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، مأمون گفت: آیا می دانید چه کسی شیعه بودن را به من آموخت؟ حاضرین همگی

گفتند: نه، به خدا! نمیدانیم، (۱) گفت: هارون الرّشید آن را به من آموخت، حاضرین پرسیدند: چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آنکه هارون الرّشید این خاندان را می کشت؟ مأمون گفت: آنها را برای بقاء ملك و پادشاهی خود می کشت، زیرا حکومت و ملك داری عقیم است. (یعنی فامیل و فرزند نمی شناسد).

مأمون ادامه داد: سالی همراه او به حجّ رفتم وقتی به مدینه رسیدیم، به دربانهایش دستور داد که هر کس از اهل مکّه و مدینه، از نسل مهاجرین و انصار و نیز از بنی هاشم و سائر قبائل قریش وارد شود باید اصل و نسب و شجره نامه خود را بیان کند. و هر کس که وارد می شد می گفت: من فلانی، فرزند فلانی، فرزند فلانی هستم، و نسب خود را ذکر می کرد تا به جدّ اعلای خود که هاشمی یا قرشی یا از مهاجر و یا أنصار بود برسد. و هارون نیز از پنج هزار دینار تا دویست دینار به اندازه شرافت او و سابقه پدرانش در هجرت (و خدمت به اسلام) به او صله و أنعام می داد، من نیز روزی در مجلس حاضر بودم که فضل بن ربیع داخل

شد و گفت: (۱) یا أمیر المؤمنین! در پشت درب مردی ایستاده است و ادّعا می کند که

موسـی بن جعفر بن محمّـد بن علیّ بن حسـین بن علیّ بن أبی طالب است. هارون به محض شـنیدن این مطلب به من و، امین و مؤتمن و سـایر فرمانـدهان رو کرد و گفت: خود را «ضـبط و ربـط» کنیـد سـپس به دربانی که اجازه ورود می داد گفت: به او اجازه ورود بده و مواظب باش بر غیر جایگاه مخصوص من ننشیند.

در این هنگام شـیخی بر ما وارد شد که از کثرت شب زنده داری چهره اش زرد و پف آلود شده بود و عبادت، او را ضعیف و لاغر کرده بود، ظاهرش همچون مشک پوسـیده بود، و سـجود، صورت و بینی اش را مجروح ساخته بود، وقتی هارون را دیـد، خود را از روی بهیمه ای که بر آن سوار بود بزیر افکنـد، و هـارون در این موقع فریاد زد: نه بخـدا سوگنـد بایـد روی فرش (یا تخت) من بنشـینی و مـأمورین نگذاشـتند او پیاده شود. ما همگی با اجلال و احترام و بزرگـداشت به او می نگریستیم، او همین طور، سوار بر الاغ به جلو می آمـد تا به بساط و جایگاه مخصوص رسـید، دربانها و فرمانـدهان همگی دور او حلقه زده بودند، در این موقع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۷۹

پیاده شد (۱) و رشـید تا انتهای جایگاه جلو آمده، او را اسـتقبال کرد و صورت و چشمان او را بوسید و با خود به صدر مجلس برد و همان جا نزد خود نشاند و با او شروع به صحبت کرد. در خلال صحبت کاملا رو به سوی او می نمود و در باره اوضاع و احوال وی از او مطالبی می پرسید.

سپس سؤال کرد: یا أبا الحسن، افراد تحت تکفّل شما چند

نفر هستند؟

حضرت فرمود: بیش از پانصد نفر. هارون سؤال کرد: همگی اولاد شما هستند؟! فرمود: نه، بیشترشان غلام و حشم و ندم هستند. ولی در مورد فرزند (که سؤال کردید) بیش از سی فرزند دارم. فلان قدر پسر و فلان قدر دختر. هارون گفت:

چرا دخترها را به عموزادگان و سایر افراد مناسب آنها، تزویج نمی کنید؟ حضرت فرمود: دستم خالی است. هارون گفت: وضع زمین چطور است؟ فرمود: بعضی از اوقات محصول دارد و بعضی از اوقات ندارد. هارون پرسید: آیا مقروض هستید؟ فرمود: بله. گفت: چقدر؟ فرمود: حدود ده هزار دینار. هارون گفت: ای عموزاده! من آنقدر به شما مال خواهم داد که بتوانی برای پسران و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۸۰

دختران عروسی بگیری و قرضت را بدهی و زمینت را آباد کنی. (۱) حضرت فرمود:

ای عموزاده! امیدوارم خویشاوندان نیز حقّ خویش و قومی را در مورد شما بجا آورند، و خداوند این نیّت پاک شما را جزای خیر دهد! این خویشاوندی ما و شما، کاملا گرم و صمیمی و مستحکم است، نسب ما یکی است، عبّاس عموی پیغمبر است و با پدر آن حضرت همچون دو تنه درخت هستند که از ریشه به هم متّصلند، و نیز عموی علیّ بن أبی طالب است و با پدر آن حضرت همچون دو تنه درخت هستند که از ریشه بهم چسبیده اند و امیدوارم خداوند از این کاری که می خواهی بکنی منصرف نکند و حال آنکه بسط ید و قدرت به شما داده، و شما را از خانواده و أصل و نسبی اصیل و بزرگوار قرار داده است هارون گفت: با کمال افتخار، این کار را خواهم کرد.

سپس

موسی فرمود: یا أمیر المؤمنین! خداوند بر والیان و حاکمان واجب فرموده است که به داد فقراء برسند، قرض بدهکاران را پرداخت نمایند، برهنگان را بپوشانند و به زندانیان و اسیران نیکی کنند و شما بهترین و مناسب ترین کسی هستید که می تواند این کارها را انجام دهد. هارون گفت: همین طور رفتار خواهم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۸۱

نمود یا ابا الحسن، سپس موسی برخاست، (۱) و هارون نیز به احترام او بپا خاست و صورت و چشمهایش را بوسید، سپس به من و امین و مؤتمن رو کرد و گفت: ای عبد اللّه و ای محمّد و ای ابراهیم، پیشاپیش عمو و سرورتان حرکت کنید. برای او رکاب بگیرید، لباس ایشان را مرتّب کنید و تا منزل، ایشان را بدرقه کنید.

بعد موسی بن جعفر (علیهما السّلام) پنهانی به من بشارت داد که خلیفه خواهم شد و گفت: وقتی کارها را بدست گرفتی به فرزندان من نیکی کن، سپس (به نزد هارون) بازگشتیم،- و من در بین برادرانم، نسبت به پدرم از همه جسورتر و جری تر بودم- وقتی مجلس خلوت شد گفتم: یا أمیر المؤمنین! این مرد که بود که آنقدر به او عزّت و احترام گذاشتی، در مقابل او از جا برخاستی و به استقبالش رفتی، او را در بالای مجلس نشاندی و خود پایین تر نشستی و به ما دستور دادی برایش رکاب بگیریم؟ گفت: او امام مردم و حجّت خدا بر خلقش و خلیفه اش در بین بندگانش است، گفتم: مگر این صفات منحصرا در تو و برای تو نیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۸۲

(۱) گفت: من در ظاهر و از روی قهر و غلبه

امام مردم هستم و موسی بن جعفر امام حقّ است. به خدا سوگند- پسرم- او از من و از همه مردم به جانشینی حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم سزاوارتر است، و قسم به خدا که اگر تو نیز بخواهی حکومت را از من بگیری، گردنت را می زنم، زیرا حکومت و پادشاهی عقیم است (و فرزند و غیر فرزند نمی شناسد).

و زمانی که (هارون) تصمیم گرفت از مدینه به مکّه برود، دستور داد دویست دینار در کیسه ای سیاه بریزند و سپس به فضل بن ربیع گفت: این پول را به نزد موسی بن جعفر ببر و به او بگو: أمیر المؤمنین می گوید: فعلا دستمان تنگ است و بعدا، صله و احسان ما به شما خواهد رسید.

من به او اعتراض کردم و گفتم: یا أمیر المؤمنین! به فرزندان مهاجرین و أنصار و سایر قریش و بنی هاشم و کسانی که اصلا حسب و نسبشان را نمی شناسی، پنج هزار دینار و کمتر انعام می دهی و به موسی بن جعفر که این طور

عزّت و احترام گذاشتی دویست دینار- که کمترین انعام شما بوده است- می دهی؟! (۱) هارون گفت: خفه شو! بی مادر! اگر آنچه را برایش ضمانت کردم به او بدهم، دیگر هیچ تضمینی وجود ندارد که فردا با صد هزار شمشیر (زن) از شیعیان و دوستانش رودرروی من نایستد و فقر این مرد و خانواده اش برای من و شما اطمینان آورتر از بسط ید و توانمندی آنان است.

«مخارق» آوازخوان- که در آن مجلس حضور داشت این مطلب را دید، خشمگین شد. او بسوی رشید برخاست و گفت: یا أمیر المؤمنین! وقتی وارد

مدینه شدم بیشتر اهالی این شـهر از من توقع کمک مالی داشتند و اگر قبل از اینکه چیزی بین آنها تقسیم کنم، از مدینه خارج شوم، تفضّل و محبّتهای جناب خلیفه نسبت به من و قرب و منزلت من نزد ایشان، بر مردم روشن نخواهد شد. هارون دستور داد ده هزار دینار به او بدهند.

مخارق مجددا گفت: یا أمیر المؤمنین! این، مال اهل مدینه! مقداری نیز مقروض هستم و باید آن را بپردازم، هارون دستور داد، ده هزار دینار دیگر نیز به او

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۸۴

بدهند.

(۱) مخـارق گفت: یا أمیر المؤمنین! دخترانم دم بخت هسـتند و نیاز دارم برایشان جهیزیّه تهیّه کنم، هارون دسـتور داد ده هزار دینار دیگر به او بدهند.

مخـارق بـار دیگر گفت: یـا أمیر المؤمنین! یـک مسـتمری دائمی نیز برایم در نظر بگیریـد که زنـدگی من و عیـال و دخترانم و همسرانشان را تأمین کند، هارون دستور داد زمینی (یا زمینهایی) که درآمدش در سال به ده هزار دینار می رسید به او بدهند و نیز دستور داد که اینها را سریعا و در همان مجلس به او تحویل دهند.

مخـارق نیز بلافاصـله برخـاست و نزد موسـی بن جعفر رفت و به حضـرت عرض کرد: من، از عملی که این ملعون با شـما کرد مطّلع شدم و برای شما به او نیرنگ زدم و انعامهای خود را که سی هزار دینار می شود به اضافه زمینی که سالیانه ده هزار دینار درآمد دارد، از او گرفتم و به خدا قسم- سـرورم!- به هیچ یک از آنها نیاز ندارم، فقط برای شـما گرفته ام و شـهادت می دهم که این زمین (ها) مال شماست و پولها

را هم برای شما آورده ام.

(۱) حضرت فرمود: خدا به تو و اموالت برکت دهد، من نه از مال تو درهمی و نه از این زمین (ها) چیزی دریافت کنم. صله و احسان (و ارادت) تو را پذیرفتم.

خداوند هادی تو باشد! برگرد و در این باره دیگر به من مراجعه نکن. او هم دست حضرت را بوسید و برگشت] (این خبر در نسخه عتیقه نبوده) «۱».

(۲) ۱۲- ریّان بن شبیب گوید: از مأمون شنیدم که می گفت: من همیشه، اهل بیت علیهم السّلام را دوست می داشتم ولی برای تقرّب یافتن نزد هارون، در مقابل او نسبت به آنان اظهار کینه و دشمنی می کردم.

و زمانی که هارون به حجّ رفت، من و امین و قاسم به همراه او بودیم، در مدینه مردم برای دیدن خلیفه، نزد او می آمدند و آخرین کسی که به دیدار او آمد موسی بن جعفر بود. زمانی که چشم هارون به او افتاد جابجا شد و به او خیره گشت تا آنکه به اتاقی که هارون در آنجا بود، داخل شد. وقتی نزدیک آمد، هارون بسر دو زانو شد و او را در بغل گرفت و سپس رو به او کرده، گفت: حال شما چطور

---

(۱)- ما بين المعقوفين، الّذى بالرقم ۱۱ غير موجود فى العتيقه.

است یا أبا الحسن؟ (۱) عیال و فرزندانتان چطور هستند؟ عیال و فرزندان پدرتان چطورند؟ چطورید، اوضاع و احوال چطور است؟

و دائما از این قبیل سؤالها می کرد و حضرت می فرمود: خوب است، و زمانی که برای رفتن، از جا برخاست، رشید خواست برخیزد که حضرت او را قسم داد و

برجا نشاند و او را در بغل گرفت و خداحافظی کرد.

مأمون ادامه داد: من از سایر برادرانم، نسبت به پدرم جسورتر و جری تر بودم. بعد از رفتن موسی بن جعفر به پدرم گفتم: یا أمیر المؤمنین! با این مرد رفتاری کردی که با هیچ یک از اولاد و احفاد مهاجرین و انصار و بنی هاشم، چنین نکردی. این مرد که بود؟ هارون گفت: پسرم! او، وارث علم تمام پیامبران است، او موسی بن جعفر بن محمّد است، اگر علم صحیح را می خواهی، نزد او است. مأمون گفت: از آن وقت، محبّت آنان در دلم ریشه دوانید.

(۲) ۱۳- علیّ بن ابراهیم بن هاشم از پدرش گوید: از یکی از شیعیان شنیدم که

می گفت: وقتی هارون، موسی بن جعفر علیهما السّلام را زندانی کرد، حضرت، شب هنگام، از جهت هارون در ترس بودند که مبادا ایشان را بکشد.

لذا تجدید وضو کردند و رو به قبله ایستادند و چهار رکعت نماز خواندند و سپس دست به دعا برداشته، چنین گفتند:

«یا سیّدی نجّنی من حبس هارون و خلّصنی من یده، یا مخلّص الشّجر من بین رمل و طین، و یا مخلّص اللّبن من بین فرث و دم، و یا مخلّص الولد من بین مشیمه و رحم و یا مخلّص النّار من الحدید و الحجر، و یا مخلّص الرّوح من بین الاحشاء و الأمعاء، خلّصنی من یدی هارون».

(یعنی: ای آقای من، سرور من، مرا از زندان هارون نجات بده و از دست او رهایم کن. ای که درخت را از بین گل و شن بیرون می آوری! ای که شیر را از بین مجرای خون و سرگین

خارج می کنی. «۱»

ای که جنین را از میان رحم و مشیمه خارج می کنی! ای که آتش را از

---

(۱)- اشاره به آیه شریفه ۶۶ سوره نحل است. ترجمه آیه تقریبا چنین می باشد: «از شکم چهارپایان از بین خون و سرگین، شیری خالص و گوارا بیرون می آوریم». و علّت اینکه فرموده است شیر را از بین خون و سرگین خارج می کنیم این است که سرگین در شکمبه است و پستان چهارپایان در قسمت عقب شکم نزدیک پاها قرار دارد و شریانها و وریدها شکمبه و پستان را احاطه کرده است. و لذا به این اعتبار، خداوند می فرماید از بین خون و سرگین، شیر خالص بیرون می آوریم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۸۸

آهن و سنگ بیرون می آوری! ای که روح را از بین امعاء و احشاء خارج می کنی! «۱» مرا از دست هارون نجات بده.

(۱) راوی می گوید: وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام این دعاها را خواند، هارون در خواب مردی سیاه پوست را دید که بسراغش آمده و شمشیری در دست دارد که از نیام بیرون کشیده و بالای سرش ایستاده است و می گوید: هارون! موسی بن جعفر را از حبس آزاد کن و گر نه، گردنت را با این شمشیر می زنم.

هارون از هیبت آن مرد وحشت کرده، دربان را طلبید و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر علیهما السّلام را آزاد کن.

راوی ادامه داد: دربان به سمت زندان حرکت کرد، به زندان رسید و در زد، مأمور زندان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی بن جعفر را فراخوانده است او را بیرون بیاور و آزادش کن. زندانبان فریاد زد: ای موسی! خلیفه تو

را فراخوانده است. حضرت موسی بن جعفر- علیهما السّلام- ترسان و نگران از جا

---

(۱)- شاید اشاره به این حقیقت باشد که روح در هنگام مرگ از بدن خارج می شود کما اینکه فرموده است: «إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ-» واقعه ۸۳ (آن زمان که روح به حلقوم برسد).

برخاست و گفت: (۱) حتما تصمیم بدی در مورد من گرفته است که در این دل شب مرا فراخوانده است، حضرت گریان و اندوهگین و ناامید از حیات خود، برخاست و با اندامی لرزان به نزد هارون رفت (مترجم گوید: این اوصاف و حالات از یک مرد الهی عادی که دلش بیاد خدا آرام گرفته، بسیار بعید است چه برسد به مقام شامخ ولایت مطلقه الهیّه، ناچار باید بگوئیم این عبارات را راوی و یا بعضی نسّاخ از جانب خود برای آب و تاب دادن به قضیّه، به اصل داستان افزوده اند و یا خبر بی جزاف نیست).

حضرت فرمود: سلام بر هارون، هارون نیز جواب سلام حضرت را داد و گفت: ترا به خدا قسم می دهم آیا امشب دعا کرده ای؟ حضرت فرمود: بله، هارون پرسید: چه دعایی؟ حضرت فرمود: تجدید وضوء کردم و چهار رکعت نماز خواندم و سر به آسمان بلند کردم و گفتم: یا سیّدی خلّصنی من ید هارون.- و تا آخر دعا را ذکر فرمود.

هارون گفت: خداوند دعایت را مستجاب کرد، ای دربان! او را آزاد کن! سپس چند خلعت طلبید و سه عدد از آنها را به حضرت پوشاند و اسب خود را به

ایشان داد و ایشان را گرامی داشت و احترام نمود و ندیم و همدم خویش گرداند.

(۱)

سپس گفت: آن دعاها را برایم بخوان، حضرت آنها را به او تعلیم فرمود.

راوی ادامه داد: هارون حضرت را آزاد کرد و به دربانش سپرد تا ایشان را به منزل برساند و همراه او باشد، و موسی بن جعفر علیهما السّلام در نزد هارون از احترام و اکرام برخوردار بودند و هر پنجشنبه نزد هارون می رفتند تا اینکه یک بار دیگر هارون ایشان را دستگیر کرد و دیگر آزادشان نکرد تا بالأخره ایشان را بسندیّ بن- شاهک سپرد و او آن حضرت را با سمّ شهید کرد.

(۲) ۱۴- ثوبانی گوید: روش حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در بیش از ده سال (دوران حبس) این بود که بعد از طلوع آفتاب به سجده می رفت و این سجده تا هنگام ظهر طول می کشید، و گاهی هارون به پشت بامی که مشرف به زندان بود می آمد و حضرت را در حال سجده می دید، (روزی) به ربیع گفت: آن لباس چیست که من هر روز آن را در آن محلّ می بینم؟ ربیع گفت: یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۹۱

أمیر المؤمنین! این، لباس نیست بلکه موسی بن جعفر است که هر روز بعد از طلوع خورشید تا هنگام ظهر در سجده بسر می برد، ربیع ادامه داد: هارون گفت: او از رهبان و عبّاد بنی هاشم است، گفتم: پس چرا این طور در زندان بر او سخت می گیری؟ گفت: آه، چاره ای جز این ندارم «۱».

باب ۸ اخباری که در صحّت وفات موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت شده

(۱) ۱- از علیّ بن یقطین روایت شده است که: هارون الرّشید بدنبال کسی می گشت که بتواند بتوسّط او، از عزّت و احترام موسی بن جعفر بکاهد و در بحث مجابش کند و ایشان را

در مجلس خجل نماید، مردی جادوگر

---

(۱)- لازم بتذکّر است که: طبق روایت خود صدوق (ره) و دیگران، امام کاظم علیه السّلام در اواخر سال ۱۷۹ ه- ق در مدینه توسّط عمّال هارون و به دستور او دستگیر شدند و شهادت آن بزرگوار در سال ۱۸۳ ه- ق بوده است. و با این حساب اگر تمام این مدّت را نیز، حضرت در حبس گذرانده باشند مجموع اسارت آن بزرگوار سه سال و اندی خواهد بود، که البتّه مقداری از این مدّت را نیز حضرت آزاد بودند و مقداری را نیز در خانه فضل بن یحیی، در آسایش نسبی ولی تحت نظر بسر می بردند. و ضمنا «ربیع» حاجب منصور بوده و در سال ۱۶۹ ه از دنیا رفته است.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۹۲

برای این کار داوطلب شد. وقتی سفره را پهن کردند، بر نان جادویی خواند که هر وقت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام می خواستند قطعه نانی بردارند، نان از مقابل حضرت، پر می کشید! هارون از خنده و شوق و شعف در جای خود آرام و قرار نداشت. حضرت نیز بلافاصله رو به عکس شیری که روی یکی از پرده ها بود کرده، فرمودند: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر. راوی می گوید: آن عکس به صورت یک شیره درّنده بسیار بزرگ درآمد و به سمت مرد جادوگر پرید و او را درید، هارون و اطرافیانش از هول آنچه دیده بودند، همگی غشّ کرده، به روی زمین افتادند، وقتی به هوش آمدند هارون به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کرد. شما را قسم می دهم به حقّی که بر شما دارم، از این عکس بخواهید

آن مرد را برگرداند، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی، آن عصاها و طنابهایی را که بلعیده بود، برگرداند، این عکس نیز آن مرد را برخواهد گرداند. راوی گفت:

این مسأله مهمترین عامل برای شهید شدن حضرت بود.]

توضیح: لازم بتذکّر است که فاضل معاصر جناب آقای حاج سیّد مهدیّ

لاجوردیّ للّه درّه مصحّح و محشّی چاپ حروفی این کتاب بسال ۱۳۷۸ قمریّ در حاشیه اشاره ای دارند که این خبر در نسخه عتیقه نیست و با عنوان باب هم بیگانه و نامربوط است. حقیر گوید: از اینکه ارتباطی با عنوان باب ندارد، معلوم می شود که بعدا این مطلب که شبیه به تاریخ و داستان است اضافه شده و شخصی که آن را ساخته و پرداخته نتوانسته جای آن را بشناسد، لذا در بابی که مربوط بصحّت وفات امام علیه السّلام است آن را آورده است. و شیخ بزرگوار صدوق علیه الرّحمه بزرگتر از این است که محلّ خبر را تشخیص ندهد و مطلبی که مربوط به معجزات است بدون مناسبت، در باب «صحّت وفات» بیاورد، و بعلاوه بعید است امام کاظم علیه السّلام که مصداق أتمّ «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ» می باشند، و در باره پیروان آن حضرت خداوند می فرماید «وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ» مرد نادان و جاهلی را که خود آلت دست هارون ناصبی شده است بدون موعظه و روشنگری و نصیحت و توجّه دادن او بزشتی کار و حرمت عملش، با چنین وضعی ناهنجار عقوبت کند و بقتل رساند، با اینکه در اسلام عذاب و عقوبت حتّی قتال دفاعی پیش از اتمام حجّت بر عدوّ نبوده و نیست.

و «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» که از صفات مؤمنین است بعد از اتمام حجّت می باشد نه قبل از آن، و در این داستان کار این چنین نیست، و کسانی که تا اندازه ای معرفت و شناخت از خاندان عصمت و حجج الهی علیهم السّلام دارند و نور ولایت قلب آنان را روشن ساخته مشکل است چنین داستانها را بصرف اینکه معجزه ای در آن نقل شده و در مقابل، امام را با افراد معمولی و انتقامجو برابر دانسته، بپذیرند، امام علیه السّلام در اینجا بگونه همنامش «کلیم اللَّه» موسی بن عمران سحر ساحران را باید باطل میساخت که عصایش «تَلْقَفُ ما یَأْفِكُونَ» بود، نه نابودکننده ساحر یا ساحران، آنهم قبل از اتمام حجّت، و بالأخره برای آن دسته از افراد که این مطلب

را بعنوان معجزه امام اهمّیت می دهند، توجّه به این نکته لازم است که اساسا معجزات را خداوند بدرخواست أولیاء خود و بدست آنان در مقام تحدّی و اثبات حجیّت آنان اجرا می کند، و او یَفْعَلُ ما یَشاءُ یَحْكُمُ ما یُرِیدُ است، و بر هر چیز تواناست، و موسی بن جعفر علیهما السّلام با موسی بن عمران علیه السّلام در إعجاز فرقی ندارند هر دو حجّت خدایند و دارای عصمت، لذا معجزه چندان مسأله ای نیست که انسان برای اهمیّت آن ناچار بپذیرفتن مطلبی نادرست و خلاف حقّ باشد. انتهی آنچه استاد غفّاری دیکته کردند. و العلم عند اللَّه».

(۱) ۲- حسن بن محمّد بن بشّار از مردی از اهالی قطیعه الرّبیع که سنّی مذهب و در عین حال راستگو بود نقل کرده است که آن مرد چنین گفت: من بعضی از سادات را

که مردم إقرار به فضل و کمال آنها دارنـد، دیـده ام ولی همانند او در فضل و تقوی و عبادت ندیده ام، حسن بن محمّد گوید: گفتم: منظورت کیست؟ و او را چگونه دیـدی؟ گفت: ما هشـتاد نفر بودیم که در نزد سـندی بن شاهک جمع شدیم و او ما را بر موسی بن جعفر [علیهما السّلام] وارد کرد و گفت: به این مرد نگاه کنید.

آیا برای او اتفاقی افتاده است؟ مردم می پندارند که نسبت به او کار خلافی انجام

شـده است، و بسـیار از این سـخن هـا می گوینـد، این منزل او است، این جایگـاه او است، در آسـایش و بـدون هیـچ سـختی و ناراحتی، و أمیر المؤمنین نسبت به او هیچ خیال بدی نداشته اند، بلکه منتظر او هستند که نزد ایشان برود و با ایشان مناظره کند، کاملاـ صـحیح و سـالم است، از خودش بپرسـید! راوی گویـد: حضـرت فرمودنـد: بله از نظر آسـایش، همان طور است که می گوید، ولی برایتان بگویم که من با نه خرما مسموم شده ام، فردا بدنم کبود می شود و پس فردا خواهم مرد.

راوی گوید: به سندیّ بن شاهک نگاه کردم اندامش همچون بید می لرزید.

حسن بن محمّد گوید: و این مرد سنّی از افراد خوب و راستگو و در نزد مردم بسیار قابل اطمینان بود.

(۱) ۳- عمر بن واقد گوید: شبی در بغداد بودم که سندیّ بن شاهک کسی را

بخانه ام فرسـتاد و مرا فراخواند ترسـیدم که مبادا قصد بدی داشـته باشد، مطالبی را که نیاز داشتم به خانواده ام وصیّت نمودم و گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ». سپس حرکت کردم.

وقتی مرا دید، گفت: یا

أبـا حفص! مثـل اینکـه ترا ترسانـدیم. گفتـم: بلـه گفت: نه، برای کـار خیری ترا فراخوانـده ام، گفتم: پس کسـی را به خـانه ام بفرست تا مطلب را برای آنها بگوید و آنها از نگرانی درآیند، گفت: باشد.

سپس گفت: یا أبا حفص! آیا می دانی برای چه به دنبالت فرستاده ام؟

گفتم: نه، گفت: آیا موسی بن جعفر را می شناسـی؟ گفتم: بله، می شـناسم و از مـدّتها پیش با هم دوست بوده ایم، گفت: در بغداد، از کسانی که او را بشناسـند و مردم نیز حرف شان را بپذیرند، چه کسانی را می شناسـی؟ تعدادی را نام بردم، و در دلم این طور افتاد که حضرت فوت کرده اند، سندی، آنان را احضار کرد و گفت: آیا کسانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ آنها نیز افرادی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۹۷

را نام بردند، (۱) سـندی آنها را نیز احضار کرد و تا صبح، حدود پنجاه و اندی از افرادی که حضرت را می شناختند و مدّتی با او بودند، در نزد سندی بن شاهک، جمع شده بودند.

عمر بن واقـد ادامه داد: سـپس، سـندیّ بن شاهک برخاست و به اتاق دیگر رفت، ما نیز نماز خواندیم، سـپس کاتبش به همراه یک طومار از اتاق بیرون آمد و اسامی، آدرس، شغل و اوصاف ما را نوشت، و مجدّدا به نزد سندی رفت، آنگاه سندیّ از اتاق بیرون آمد و با دست به من اشاره کرد و گفت: برخیز یا أبا- حفص! من بلند شدم و سایرین نیز برخاسـتند، همگی به اتاق وارد شدیم، به من گفت: پارچه را از صورت موسـی بن جعفر کنار بزن، پارچه را کنار زدم دیدم حضـرت فوت کرده اند، اشک از چشمانم

جاری شد و گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».

سپس گفت: همگی نگاه کنید، همه، یکی، یکی جلو رفتند و نگاه کردند.

آنگاه گفت: آیا همه شهادت می دهید که این، موسی بن جعفر بن محمّد است، عمر بن واقد گوید: گفتیم: بله، شهادت می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمّد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۹۸

علیهم السّلام است.

(۱) سپس به غلامش گفت: دستمالی به روی عورتش بینداز و پارچه را تماما کنار بزن، غلام دستور را انجام داد، سندی گفت: آیا اثر بدی (جراحت یا اثر سمّ یا خفگی و غیره) در او می بیند؟ گفتیم: نه، از نظر ما به مرگ طبیعی مرده است. گفت: اینجا را ترک نکنید تا خود او را غسل داده، کفن کنید و دفن نمائید.

عمر بن واقد گفت: ما در آنجا باقی ماندیم و حضرت را غسل داده، کفن کردیم. سپس حضرت را به مصلّی بردند و سندیّ بن شاهک بر آن حضرت نماز خواند و ما ایشان را دفن کرده و برگشتیم.

و عمر بن واقد پیوسته می گفت: در مورد موسی بن جعفر علیهما السّلام هیچ کس از من آگاه تر نیست، چگونه می گویند: او زنده است و حال آنکه من خودم او را دفن کردم؟ (۲) ۴- عتّاب بن اسید از قول عدّه ای از بزرگان اهل مدینه نقل کرده است که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۱۹۹

بعد از گذشت ۱۵ سال از خلافت هارون الرّشید، ولیّ خدا، حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام توسّط سندیّ بن شاهک مسموم و شهید شدند و این کار به دستور هارون و در زندان معروف به «دار المسیّب» در «باب الکوفه» که سدره در آن قرار

دارد، واقع شد، آن جناب در روز جمعه، پنجم رجب سال ۱۸۳ هجری، «۱» به جوار حقّ شتافت و عمر شریفشان ۵۴ سال بود و قبر شریفشان در غرب مدینه السّلام در «باب التّبن» در گورستان معروف به «مقابر قریش» قرار دارد.

(۱) ۵- حسن بن عبد اللَّه صیرفیّ از قول پدرش گفت: موسی بن جعفر علیهما السّلام در زندان سندیّ بن شاهک وفات یافت و حضرت را بر تابوتی گذاشته و نداء

---

(۱)- در خبر هفتم همین باب بجای «خلون»، «بقین» آمده و همچنین در مصباح شیخ بیست و پنجم ماه رجب آمده و یکی از این دو تاریخ صحیح میباشد، و ظاهرا لفظ «لخمس و عشرین» که در مصباح آمده یا «عشرین» اضافه شده و یا اینکه در این اخبار افتاده. (استاد غفّاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰۰

کردند: این امام رافضی (شیعه) هاست، او را بشناسید، وقتی آن بزرگوار را به محلّ شرطه ها (پاسگاه پلیس) آوردند، چهار نفر را برپا داشت تا صدا بزنند هر کس می خواهد خبیث ابن خبیث (العیاذ باللَّه) را ببیند، بیاید، در این هنگام سلیمان بن أبی جعفر (عموی هارون) از قصرش بیرون آمد و به کنار شطّ رفت و داد و فریاد و غلغله به گوشش رسید، از غلامان و کنیزانش پرسید: چه خبر است؟ گفتند: سندیّ بن شاهک بر جنازه موسی بن جعفر نداء می کند، او به غلامان و فرزندانش گفت: آنها بزودی به قسمت غرب (شهر) می روند وقتی از آنجا عبور کردند با غلامان خود به آنجا بروید و جنازه را از دست آنها بگیرید، اگر مقاومت کردند، آنها را بزنید و لباسهای سیاهشان (یعنی درجه و لباسهای

فرم آنها) را پاره کنید.

وقتی جنازه را از آن قسمت عبور دادند، غلامان به آنجا رفتند و آنها را زدند و لباسهای فرمشان را پاره کردند و جنازه آن حضرت را گرفتند و بر سر چهار راه قرار دادند و منادیان نداء در دادند: هر کس می خواهد طیّب بن طیّب موسی بن-

جعفر علیهما السّلام را ببیند، بیاید، (۱) مردم جمع شدند و حضرت را غسل دادند و با حنوطی فاخر و گرانبها، ایشان را حنوط کردند و سلیمان بن أبی جعفر آن حضرت را در کفنی که برای خود ترتیب داده بود، از برد یمانی، که قیمت آن دو هزار و پانصد دینار بوده و تمام قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کرد، و خود با پای برهنه، بدون عمامه و گریبان چاک، آن حضرت علیه السّلام را تشییع کرد و در «مقابر قریش» دفن نمود.

خبر به هارون رسید، هارون نامه ای به او نوشت و به ظاهر از او تشکّر کرد و گفت: خداوند به تو جزای خیر بدهد، به خدا قسم سندیّ بن شاهک ملعون، این کارها را سرخود و بدون دستور ما انجام داده است.

(۲) ۶- عمر بن واقد گوید: زمانی که هارون الرّشید- در اثر ظهور فضائل حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام و نیز اخباری که در مورد عقیده شیعیان به امامت آن حضرت، و رفت و آمد مخفیانه آنان در شب و روز، به منزل ایشان، به او می رسید- ناراحت و نگران شد، از آن جناب بر جان و سلطنت خویش بیمناک و هراسان

گردید و تصمیم گرفت آن حضرت

را با سمّ به قتل برساند، لذا قدری خرما طلبید و از آن خورد سپس بیست عدد خرما را در یک سینی قرار داد و نخی را در سمّ انداخت و کاملا آن را آلوده کرد، سپس به سوزنی کرده و با آن نخ پر سمّ خرمائی را چند بار آلوده کرد تا مطمئنّ شد که آن خرما کاملا به آن سمّ آغشته شده است. و این کار را زیاد انجام داد، آنگاه آن خرمای مسموم را در بین بقیّه خرماها قرار داد و به یکی از خدمتکارانش گفت: «این سینی خرما را نزد موسی بن جعفر ببر و بگو: امیر المؤمنین از این خرما خورده است و مقداری نیز برای شما کنار گذاشته است، و شما را قسم می دهد که این خرما را تا آخر بخورید زیرا که خودم با دستم اینها را برای شما انتخاب کرده ام». و به خدمتکار تأکید کرد: نگذار چیزی از آن باقی بگذارد و در ضمن به کس دیگری، از این خرما چیزی نده.

(۱) خادم به خدمت حضرت آمد، و پیغام هارون را رساند. حضرت فرمودند:

یک خلال به من بده، خادم خلالی برای حضرت حاضر کرد و در مقابل ایشان

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰۳

ایستاد، و هارون ماده سگی داشت که بسیار به آن علاقمند بود. این سگ خود را به زور و زحمت از محلّ خود بیرون کشید و در حالی که زنجیرهای طلایی و جواهرنشانش را بدنبال خود روی زمین می کشاند، خود را مقابل حضرت رساند.

حضرت نیز خلال را در خرمای مسموم فرو برده و آن را نزد آن حیوان انداختند.

حیوان آن خرما را خورد و بلافاصله

خود را به زمین زد و زوزه کشید و تکّه تکّه، گوشتش از استخوان جدا شد «۱». حضرت نیز بقیّه خرماها را میل فرمودند.

خدمتگار سینی را به نزد هارون الرّشید برگرداند، هارون سؤال کرد: رطب ها را تا آخر خورد؟ خدمتکار گفت: بله، یا أمیر المؤمنین، هارون گفت: او را چگونه دیدی؟ گفت: چیز بدی در او ندیدم، یا أمیر المؤمنین.

(۱) راوی ادامه می دهد: سپس خبر آن ماده سگ که تکّه تکّه، گوشت از استخوانش جدا شده و مرده بود، به هارون رسید این خبر بر هارون گران آمد و

---

(۱)- استاد محترم جناب آقای غفّاری در توضیح این داستان چنین فرمودند:

از ساحت مقدّس جناب موسی بن جعفر علیهما السّلام بسیار بسیار دور است که حیوانی را بی جهت به زهر بکشد. این گونه مطالب را کسانی ساخته اند که امام علیه السّلام را به حقیقت نشناخته اند و با مردم عامی و بی فرهنگ قیاس کرده اند. ولی از نظر کسانی که امام را حجّت خدا می دانند و رحمت واسعه حقّش می خوانند، ساختگی بودن این مطالب کاملا روشن است.

مترجم گوید: در آخر این داستان، توضیح دیگری از استاد در باره سند این داستان ذکر خواهد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰۴

بسیار مضطرب و ناراحتش کرد، به سراغ سگ رفت، دید، در اثر سمّ، گوشت از بدنش جدا شده و مرده است، خادم را احضار کرد، یک شمشیر و یک زیرانداز (که موقع کشتن کسی روی زمین پهن می کرده اند تا خونش روی آن بریزد) نیز طلبید، به خادم گفت: در باره آن خرما، راستش را بگو و الّا می کشمت، خادم گفت: یا أمیر المؤمنین! من خرماها را به نزد موسی بن جعفر

بردم و سلام شما را به او رساندم و در مقابل او ایستادم، او از من خلالی طلب کرد. من نیز خلالی به او دادم، او آن خلال را، در خرماها، یکی پس از دیگری، فرو برده و می خورد تا اینکه آن سگ به آنجا آمد. خلال را در یکی از خرماها فرو کرد و آن را به طرف سگ انداخت، آن سگ نیز خرما را خورد و او به خوردن بقیّه خرماها ادامه داد، و سپس اتّفاقی افتاد که خود می بینی.

هارون گفت: در باره موسی، سودی نبردیم، جز اینکه بهترین خرما را به او إطعام کردیم و سمّ خود را هدر دادیم و سگمان نیز کشته شد، در باره موسی بن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰۵

جعفر راه چاره ای نیست.

(۱) راوی ادامه داد سپس سرورمان، حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام سه روز قبل از وفاتش مسیّب را- که نگهبان آن حضرت بود- بخواست و به او گفت:

مسیّب! گفت: بله، مولای من. حضرت فرمود: من امشب به مدینه، شهر جدّم رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله خواهم رفت تا فرزندم علیّ را به همان چیزهایی که پدرم به من سفارش کرده، سفارش کنم و او را وصیّ و جانشین خود گردانم و دستورات لازم را به او بدهم.

مسیّب گفت: مولای من! چگونه به من دستور می دهی که درها را برایتان باز کنم، در حالی که نگهبانان دیگری نیز به همراه من هستند؟.

حضرت فرمود: ای مسیّب! یقینت به خدا در باره ما ضعیف است! گفت:

نه، مولای من! حضرت فرمودند: پس صبر کن، گفتم: مولای من، از خدا بخواهید مرا ثابت قدم کند، حضرت نیز دعا

کردند: خدایا، او را ثابت قدم کن، سپس فرمودند: من خدا را به آن اسم عظیمش، که آصف، خدا را به آن خواند و

تخت بلقیس را قبل از اینکه سلیمان چشم بر هم بزنـد، در مقابل او نهاد، می خوانم و از او می خواهم مرا در کنار فرزندم علیّ در مدینه قرار دهد.

(۱) مسیّب گویـد: صـدای حضـرت را می شـنیدم که دعا می خوانـد و ناگاه، او را در مصلّای خود ندیدم. همان طور بر جای خود ایستاده بودم که دیـدم به جای خود برگشت و غـلّ و زنجیر را به پـای خود بست، در این موقع بشکرانه این نعمت الهی یعنی معرفت به امام علیه السّلام به سجده افتادم، حضرت به من فرمود: مسیّب! سرت را بلنـد کن، من سه روز دیگر به سوی خداوند- عزّ و جلّ- خواهم رفت.

مسیّب گویـد: من گریستم، حضرت فرمود: گریه نکن، ای مسیّب! فرزندم علیّ، بعد از من، مولا و امام تو است، به ولایت او چنگ بزن، زیرا مادامی که ملازم او باشی گمراه نخواهی شد، گفتم: الحمد للّه.

راوی گوید: سپس، در شب روز سوم، مولایم مرا صدا زد و گفت: موقع رفتن من بسوی خداوند- عزّ و جلّ- است که قبلا به تو گفته بودم، وقتی مقداری آب خواستم و آن را نوشیدم و دیدی ورم کردم و شکمم بالا آمد و رنگم زرد و قرمز و سبز شد و به رنگهای مختلف درآمد، خبر وفات مرا به آن طاغی برسان، و وقتی

مرا در آن حال دیدی، مبادا کسی را از حالت من با خبر کنی و نیز به

کسی که نزد من خواهد بود، اطّلاع نده، مگر بعد از وفاتم.

(۱) مسیّب بن زهیر گوید: دائم مراقب حضرت و منتظر بودم تا اینکه حضرت قدری آب خواستند و نوشیدند، سپس مرا خواستند و گفتند: ای مسیّب! این سندیّ بن شاهک پلید گمان می کند او خودش غسل و دفن مرا بعهده خواهد گرفت، هیهات، ابدا این طور نخواهد بود، وقتی مرا به گورستان معروف به «مقابر قریش» بردند، مرا در آنجا دفن کنید و قبر مرا بیش از چهار انگشت باز، بالا نیاورید و از خاک برای تبرّک چیزی برندارید. زیرا تربت های ما، همگی، حرام است جز تربت جدّم حسین بن علیّ علیهما السّلام زیرا خداوند تربت آن بزرگوار را برای شیعیان و اولیاء ما، شفاء قرار داده است.

مسیّب گوید: سپس کسی را که بسیار به آن حضرت شبیه بود، دیدم که در کنار ایشان نشسته است و من مولایم حضرت رضا علیه السّلام را در کودکی آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰۸

حضرت دیده بودم. (۱) خواستم از او سؤالاتی کنم که مولایم حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام بر من بانگ زد و فرمود: مگر تو را نهی نکرده بودم؟ همین طور بودم تا حضرت وفات کردند و آن شخص غایب شد. سپس به هارون خبر دادم، و سندی بن شاهك آمد، قسم به خدا، آنها را می دیدم که خود خیال می کردند که آنها حضرت را غسل می دهند، ولی دستشان به ایشان نمی رسید، و فکر می کردند که آنهایند که حضرت را حنوط و کفن می کنند ولی هیچ کاری نسبت به آن بزرگوار انجام نمی دادند و همان شخص غسل و حنوط و کفن حضرت را

بر عهده داشت، آنها او را می دیدند و نمی شناختند و در ظاهر این طور وانمود می کرد که فقط به آنها کمک می کند، وقتی از آن کارها فارغ شـد بمن فرمود: اگر در باره او شکّ داشتی، دیگر در مورد من در شکّ نباش، من امام و مولای تو هسـتم و بعد از پدرم، حجّت خدا بر تو می باشم، ای مسیّب! مثل من، مثل یوسف صدّیق- علیه السّلام- است، و مثل آنها، مثل برادران او است که بر او وارد شدند و حضرت آنها را شناختند ولی آنها، او را نشناختند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۰۹

(۱) سپس حضرت را به «مقابر قریش» برده، در آنجا دفن کردند. و قبر ایشان را از آن مقدار که امر فرموده بود، بالاتر نیاوردند و بعد از آن، قبر را بالا آورده، و روی آن بنا ساختند.

توضـیح: «سـند این خبر چنـدان اعتبار ندارد، و صـرف نقل صدوق- علیه الرحمه- بدان اعتبار نمی دهد، زیرا نقل تاریخ، سـند صحیح نمی خواهد و حکم آن غیر از احکام است که نقل خبر در مقام فتوی است، و میتوان از آن اسـتفاده صحّت کرد و یا لا اقل در نظر صدوق و یا کلینیّ یا شیخ طوسی- علیهم الرحمه- صحیح بوده است، باری، مرحوم علّامه حلّی در «خلاصه الرّجال» گفته است:

«تمیم بن عبـد اللَّه قرشـی» که صـدوق از او نقـل می کنـد، ضـعیف است». و بقیه رجال سـند، «مهمل» «۱» یـا «مجهول» «۲» می باشـند، و «عمر بن واقـد» نیز در کتب رجال ذکر نشـده است، مگر اینکه بگوئیم «عمر بن واقد» بوده است، چنان که در پاره ای نسخ کتاب، این گونه ضبط شده است ولی در

این صورت نیز اشکال دارد زیرا «عمرو بن واقد» در سال ۱۴۰ هجری از دنیا رفته است و وفات حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در سال ۱۸۳ هجری اتفاق افتاده است، از استاد غفّاری».

(۲) ۷- سلیمان بن حفص مروزیّ گوید: هارون الرّشید حضرت موسی- ابن جعفر علیهما السّلام را در سال یک صد و هفتاد و نه دستگیر کرد و آن حضرت در بغداد

---

(۱)- مهمل، یعنی در کتب رجال عنوان نشده است.

(۲)- مجهول، یعنی در کتب رجال فقطّ عنوان شده است، و در مورد شرح حال او چیزی نگفته اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۰

در زندان هارون، در تاریخ بیست و چهارم یا بیست و پنجم رجب سال یک صد و هشتاد و سه در سنّ چهل و هفت سالگی درگذشت و در «مقابر قریش» مدفون گردید. مدّت امامت حضرت سی و پنج سال و اندی بود. مادرش کنیزی بود بنام «حمیده». و دو برادر آن حضرت به نامهای اسحاق بن جعفر و محمّد بن جعفر نیز از همین مادر بودند. و آن حضرت در مورد امامت فرزندش «علیّ بن- موسی الرضا» علیهما السّلام تصریح فرموده بود.

(تذکّر: سنّ امام کاظم علیه السّلام در این خبر اشتباه بیان شده است- زیرا تولّد آن گرامی در سال ۱۲۸ و وفات ایشان در سال ۱۸۳ بوده است. یعنی عمر شریفشان ۵۴ یا ۵۵ سال می باشد، در کافی و ارشاد شیخ مفید نیز ۵۴ یا ۵۵ سال ذکر شده است و این را صحیح دانند).

(۱) ۸- محمّد بن صدقه گوید: زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام وفات کرد، هارون، شیوخ و بزرگان سادات و بنی العبّاس و

سایر اهل مملکت، و نیز حکّام و قضات را جمع کرد و جسد (مطهّر) حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام را نیز

حاضر نمود و به آنها چنین گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، و بین من و او چیزی نبوده که از آن استغفار کنم. (منظورش این بود که من آن حضرت را نکشته ام) با دقّت به او بنگرید، آیا اثر جراحت یا خفگی در او می بینید؟ هفتاد تن از شیعیان بر آن حضرت وارد شدند و اثری از جراحت یا خفگی در ایشان ندیدند.

راوی ادامه داد: و در پای آن حضرت آثار حنا دیده می شد، و بهر حال سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) حضرت را غسل داد و کفن کرد و با پای برهنه و بدون عمامه (و یا با آه و ناله و اندوه) تشییع نمود.

شیخ صدوق می فرماید: این اخبار را برای ردّ کردن مذهب «واقفه» آورده ام.

آنها می پندارند که امام کاظم علیه السّلام زنده است و امامت امام رضا و امامان بعدی علیهم السّلام را انکار می کنند، و وقتی وفات امام کاظم علیه السّلام قطعی شد، مذهب آنها خواه ناخواه باطل خواهد بود آنها در اعتراض به این اخبار چنین می گویند: (۱) از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که، «امام را فقط امام غسل می دهد». و

اگر امام رضا علیه السّلام طبق ادّعای شما- امام بود، پس باید او امام کاظم علیه السّلام را غسل داده باشد، و حال آنکه در این اخبار آمده است حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام را دیگری غسل

داده است.

ولی دلیل آنها، برای ما کامل نیست، زیرا امام صادق علیه السّلام با کلام خود، در واقع از اینکه غیر امام، امام را غسل دهد نهی کرده است، حال اگر غیر امام، مرتکب این نهی بشود و امام را غسل دهد، امامت امام بعدی را باطل نمی کند، و امام صادق علیه السّلام نفرموده اند: امام کسی است که امام قبلی را غسل بدهد، در نتیجه تمسّک آنان به این خبر، باطل می شود.

شرح: «تغسیل و تجهیز امام، حقّ امام پس از اوست و اگر دیگری اقدام به این کار کرد در صورت بودن و حضور امام مرتکب خطا شده است، و نه اینکه نمیتواند و قدرت آن را ندارد».

مطلب دیگر اینکه: در بعضی از این اخبار آمده است که امام رضا علیه السّلام پدر خود امام کاظم علیه السّلام را غسل دادند، بگونه ای که بر حاضرین- مگر بعضی از افراد که مطّلع بودند- مخفی مانده و واقفی ها منکر این مطلب نیستند که امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۳

طیّ الأرض دارد و می تواند مسافت زیادی را در مدّت کمی- به اذن خدا- طیّ نماید.

(۱) ۹- علیّ بن رباط گوید از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: مردی را سراغ دارم که معتقد است که پدرت «امام کاظم علیه السّلام» زنده است و شما نیز این مطلب را می دانید.

حضرت فرمودند: عجب! چطور ممکن است رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمیرد ولی موسی بن جعفر نمیرد؟ بله، به خدا قسم آن حضرت فوت کرده و اموالش تقسیم شده و کنیزانش نیز در ملک دیگری در آمدند.

(۲) ۱۰- احمد بن عبد اللَّه قرویّ از قول پدرش چنین نقل

کرده است: روزی به نزد فضل بن ربیع رفتم. فضل بر بام خانه نشسته بود. به من گفت: نزدیک تر بیا، به او نزدیک شدم، فضل به من گفت که داخل اطاقی از خانه روبرو را نگاه کنم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۴

من هم نگاه کردم. پرسید: چه می بینی؟ گفتم: پارچه ای می بینم که به کناری انداخته اند، فضل گفت: بهتر نگاه کن، خوب دقّت کردم و گفتم: مردی است در حال سجده، پرسید: او را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: او، سرور و مولای تو است.

گفتم: مولای من کیست؟ در پاسخ گفت: اکنون خودت را برای من به نادانی می زنی؟ گفتم: نه، من خود را به نادانی نمی زنم، بلکه برای خود، مولا ـ و سروری نمی شناسم، فضل گفت: او موسی بن جعفر است، من شب و روز مواظب او هستم و همیشه او را بر همین وضعیّت که برایت می گویم می بینم:

نماز صبح را می خواند پس مدّتی تا طلوع آفتاب مشغول به تعقیب نماز می شود، سپس به سجده می رود و تا اذان ظهر در سجده می ماند و کسی را گماشته است تا وقت اذان را به او یادآوری کند، نمی دانم چه موقع، آن غلام، به او خبر می دهد که ظهر شده است ولی می بینم ناگهان از جایش برخاسته و بدون تجدید وضوء مشغول نماز شده است، از همین جا می فهمم که در این مدّت که در سجده بوده، نه به خواب رفته، و نه چرت زده است، بهر حال، به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۵

همین حالت ادامه می دهد تا از نماز عصر فارغ شود، (۱) و چون نمازش تمام می شود به سجده می رود و تا غروب آفتاب در سجده باقی

می ماند، وقتی خورشید غروب کرد سر از سجده برداشته و بدون تجدید وضو نماز مغرب را می خواند و همین طور مشغول نماز و تعقیب است تا از نماز عشاء فارغ شود.

بعد از نماز با قدری گوشت پخته که برایش می آورند، افطار می کند، و تجدید وضو کرده و دوباره به سجده می رود، آنگاه سر بر می دارد و مختصری می خوابد، سپس بیدار می شود و تجدید وضو می کند و تا اذان صبح در دل شب به نماز می ایستد، و نمی دانم چه موقع غلام به او خبر می دهد که صبح شده است ولی می بینم به نماز صبح ایستاده است، و از زمانی که او را نزد من آورده اند، روش او به همین منوال است.

راوی گوید: به فضل گفتم: از خدا بترس و در مورد او کاری نکن که باعث شود خدا نعمتش را از تو بگیرد، تو خود می دانی هر کس به یکی از این خاندان بدی کند، خداوند نعمت هایش را از او باز می گیرد.

(۲) وی در جواب گفت: بارها مرا خواسته و به من دستور داده اند که او را به

قتل برسانم ولی من نپذیرفته ام و به ایشان گفته ام که من این کار را نخواهم کرد، و حتّی اگر مرا بکشند خواسته شان را برآورده نمی کنم.

راوی می گوید: بعد از مدّتی آن حضرت را به نزد فضل بن یحیی برمکیّ برده و چند روزی در آنجا زندانی نمودند، و فضل بن ربیع تا سه روز، هر روز برای آن حضرت غذائی می فرستاد، و در شب چهارم غذایی از جانب فضل بن یحیی برای حضرت آوردند، آن حضرت دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا

خود می دانی که اگر پیش از این [چنین غـذائی را] می خوردم در واقع به قاتل خود کمک نموده بودم، باری آن حضـرت، از آن غـذا خورد و مریض شـد، فردای آن روز، برای حضـرت طبیب آوردند حضـرت کبودی کف دست خود را به طبیب نشان داد، اثر سـمّی که به حضرت خورانده بودند، در آن قسمت جمع شده بود، طبیب رو به آنها نمود و گفت: قسم به خدا، او بهتر از شما می داند که با او چه کرده اید، و سپس آن حضرت فوت نمود «۱».

---

(۱)- در این خبر سه نکته قابل تذکّر است: الف- در سند، احمد بن عبد اللَّه قروی که «مجهول یا مهمل» است. یعنی نامی از او در کتب رجال نیست ذکر شده. ب- متن خبر با بعضی از تواریخ دیگر منافات دارد.

ج- با وجود اینکه امام میدانسـته طعام زهرآلود و موجب هلاك او است، چگونه تناول فرموده؟ و تقیّه در جایی معنی دارد که از مرگ برهاند نه آنکه مرگ را مسلّم سازد. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۷

توضـیح: «چنان که دیده می شود، در اخبار مربوط به زندان و شـهادت موسـی بن جعفر علیهما السّلام اختلاف بسـیار است، و این ناشـی از آن است که امر موسـی بن جعفر علیهما السّلام را سخت پنهان می داشتند، چون مردم آن حضرت را می شناختند و به مظلومیّتش اذعان و اعتراف داشتند و ستمکار بر او را ظالم و نابکار می شمردند. لذا خلیفه و یارانش هر چه بیشتر کوشش داشتند که اخبار صحیح و درست در موضوع امام میان مردم پخش نشود، لذا هر کس آنچه یافته نقل کرده و موجب این همه

اختلاف گردیده است و مؤلّف- رضوان اللَّه تعالی علیه- عذر خود را در نقل این روایات مختلف چنین ذکر کرده است که: [این اخبار را برای آن آوردم که واقفه را در عقیده شان به زنده بودن موسی بن- جعفر علیهما السّلام ردّ کنم] چون با همه اختلافی که در این خبار دیده می شود، در یک مطلب اتّفاق دارند و آن فوت موسی بن جعفر علیهما السّلام است به امر هارون و در زندان او».

باب ۹ ساداتی را که گویند هارون پس از مسموم ساختن امام کاظم علیه السّلام در یک شب بقتل رسانید غیر سادات دیگری که کشت

(۱) ۱- عبید اللَّه بزّاز نیشابوریّ که مردی سالخورده بود چنین نقل می کند: من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۸

با حمید بن قحطبه طائیّ طوسیّ معامله داشتم، لذا عزم سفر کرده، به نزد او رفتم. خبر آمدن من به او رسید، بلافاصله مرا احضار کرد، من نیز با لباس سفر در هنگام نماز ظهر به نزدش رفتم- و این جریان در ماه رمضان اتّفاق افتاد- وقتی بر او وارد شدم، دیدم در منزلی نشسته که جوی آبی در آن بود و آب در آن جوی روان بود، سلام کردم و نشستم، سپس طشت و تنگی آوردند و او دستهایش را شست و سپس به من نیز دستور داد تا دستهایم را بشویم.

سفره ای را انداختند و من فراموش کردم که ماه رمضان است و من روزه هستم «۱» مشغول شده سپس یادم آمد و دست کشیدم، حمید به من گفت: چرا نمی خوری؟ گفتم: ای أمیر، ماه رمضان است و من نه مریض هستم و نه ناراحتی خاصّی دارم که لازم شود روزه ام را بخورم و شاید جناب أمیر، عذر و یا مریضی و ناراحتی دارند و بدان سبب افطار می کنند گفت: مریض نیستم

و ناراحتی که باعث روزه خوردن شود نیز ندارم و کاملا صحیح و سالم هستم، سپس

---

(۱)- باید توجّه داشت که بر مسافر روزه حرام است و گوینده ظاهرا فراموش کرده است. و یا سنّی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۱۹

چشمانش پر از اشک شد و گریست.

(۱) بعد از اینکه از غذا خوردنش فارغ شد گفتم: چه چیز باعث شد گریه کنید؟ گفت: زمانی که هارون در طوس بود، شبی، غلامی را فرستاده مرا فراخواند. وقتی بر او وارد شدم، در مقابلش، شمعی روشن و شمشیری سبز که از غلاف در آمده بود دیدم، و در مقابلش نیز خادمی ایستاده بود، وقتی در حضورش ایستادم، سربرآورد و بمن خطاب کرد و گفت: تا چه حدّی از أمیر المؤمنین اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال در خدمتم. سر بزیر افکند و اجازه داد، من بمنزلم بازگردم، هنوز مدّت کمی از برگشتنم به منزل نگذشته بود که همان فرستاده قبلی نزد من آمد و گفت: أمیر تو را فرا خوانده است، با خود گفتم: دیگر کارم تمام است و می ترسیدم که مبادا قصد کشتنم را داشته و احتمالا دفعه گذشته، از من خجالت کشیده است، به حضورش رفتم، گفت: تا چه حدّ از أمیر المؤمنین اطاعت می کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند، خندید و به من اجازه بازگشت داد، همین که به خانه داخل شدم، همان فرستاده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۰

قبلی نزد من آمد و گفت: (۱) أمیر تو را فرا خوانده است. به حضور أمیر رفتم، با همان حالت سرش را سوی من بلند کرد و گفت: تا چه حدّ از

أمير المؤمنين اطاعت می کنی؟ گفتم:

بـا جـان و مال و زن و فرزنـد و دین، هارون لبخنـدی زد و گفت: این شمشـیر را بگیر و آنچه را که این خادم به تو دسـتور می دهد، اجرا کن.

خادم شمشـیر را برداشت و به دست من داد و مرا به خانه ای برد، درب خانه قفل بود، قفل را گشود، در وسط خانه چاهی قرار داشت و نیز سه اطاق که دربهای آنها قفل بود، درب یکی از اطاقها را باز کرد.

بیست نفر، پیر و جوان که همه در بنـد بودنـد و گیسوانشان بلنـد شـده بود، در آنجا بودنـد، غلام مرا گفت أمير المؤمنين تو را مأمور قتل اینها کرده است.

حمیـد ادامه داد: و تمـام آنهـا از سـادات بودنـد، آن غلام، آنها را یکی یکی بیرون می آورد و من گردن می زدم تا بیست نفر تمام شد، سپس غلام اجساد و سرهای

آنها را داخل آن چاه انداخت، (۱) آنگاه درب اطاق دیگر را باز کرد، در آنجا نیز بیست نفر از سادات زندانی و در بند بودند، غلام گفت أمير المؤمنين تو را مأمور قتل اینها کرده است! آنگاه درب را باز کرد و آنها را یکی یکی بیرون آورد و من گردن زدم، و او هم اجسـاد را داخـل چـاه انـداخت، تـا بالأـخره بیست نفر تمـام شـد، سـپس درب اطاق سوم را باز کرد، در آنجا نیز همانند دو اطاق دیگر بیست نفر از سادات با گیسوان بلند در بند و غلّ و زنجیر بودند، غلام مجدّدا گفت:

أمير المؤمنين تو را مأمور قتل اینها کرده است! و یکی یکی آنها را بیرون آورد و من

سر از بدنشان جدا کردم و او جنازه ها را در چاه انداخت.

نوزده نفر بـدین منوال کشـته شدند و تنها پیرمردی با موهای بلند باقی مانده بود که رو به من کرد و گفت: خداوند تو را نابود کند ای پلید! روز قیامت که به حضور جدّ ما حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله برسـی، برای کشـتن شـصت نفر از سادات و اولاد آن حضـرت چه عـذری داری؟ در این موقع دسـتم به رعشه افتاد و انـدامم شـروع به لرزیـدن کرد، آن غلام نگاه غضـب آلودی به من کرد و بر من نهیب زد! پیش رفتم و آن پیرمرد را نیز کشتم و غلام جسدش را داخل چاه انداخت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۲

حال که از من چنین اعمالی سـرزده و شـصت نفر از اولاد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله را کشته ام، نماز و روزه برای من چه نفعی دارد؟ شکّ ندارم که تا ابد در جهنّم خواهم سوخت.

مؤلّف این کتاب (شیخ صدوق) گوید: از منصور دوانیقی نیز چنین رفتاری با سادات ثبت شده است. «۱»

(۱) ۲- حاکم ابو احمد انماطیّ نیشابوریّ با سند متّصل روایت کرده گوید:

---

(۱)- توضیح: «باید دانست که حمید بن قحطبه در زمان مهدی عبّاسی بسال ۱۵۹ در حالی که والی خراسان بوده مرده است، و به نصّ تواریخ مهدیّ بجای وی، ابو عون عبد الملک بن یزید خراسانی را به حکومت خراسان نصب کرده، و گوئی این قضـیّه چنان که از کلام مصنّف رحمه اللّه استفاده می شود در زمان مهـدیّ یا منصور ممکن است اتّفاق افتاده باشد، چون هارون بنا بر آنچه در تاریخ است و مورّخین ذکر

کرده انـد، در سال ۱۷۰ بخلافت رسید و آخر عمر بخراسـان رفت و در سال ۱۹۳ در طوس مرگش فرا رسـید و به عـذاب ابد پیوست. پس چگونه با حمید در یک زمان بوده. و نیز باید دانست که حمید یکی از شخصیّتهای معروف و سابقه دار حکومت عبّاسـی است و زمانی حاکم مصـر و زمانی حاکم بصـره و در آخر حاکم خراسان بوده است، و بعید است این گونه امور پستماننـد مباشـرت در قتـل و امثال آن را به چنین افرادی سرشـناس واگـذار کننـد، بنظر می رسـد که برای نشان دادن قساوت بنی العبّاس و دشمنی آنان با اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و علیهم این گونه داستانها را ساخته اند تا بتوانند به مردم عوام و پیروان چشم و گوش بسته دستگاه خلافت اموی یا عبّاسی بفهمانند که این افراد خلفای بحق پیامبر اسلام نیستند، و البتّه غرض صحیح است هر چنـد داسـتان مسـتند نیست، یـا کسـانی که بـا شـیعیان مخالفنـد برای اینکه ایشان را مهمل گو و دروغزن معرّفی کنند بصورت روایت قصّه ساخته اند و این وجه دوم بعید نیست زیرا روات خبر همگی مجهول و مهملند و شخص و حالشان شناخته نشده است، و بالأخره این مطلب تاریخ است نه حدیث که ردّ کردن آن مشکل ایجاد کند. (استاد غفّاری)».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۳

وقتی منصور در بغـداد ساختمـان سـازی کرد، بـا جـدّیت در جسـتجوی علویان بود «۱» و هر کس از آنهـا را می یـافت داخل ستونهـای مجوّف و تو خـالی قرار می داد و بـا گـچ و آجر می پوشانـد. روزی به سیّد نوجوان و خوش سـیمائی که از سـادات حسنیّ بود و موهای مشکی

داشت، دست یافت. او را به بنّا تحویل داده، دستور داد داخل ستون قرار دهد و روی او را با گچ و آجر بپوشاند و یکی از معتمدین خود را مأمور کرد تا بر این کار نظارت داشته باشد. بنّاء نیز آن جوان را در درون ستون قرار داد ولی دلش به حال او سوخت و رخنه و سوراخی در ستون باقی گذارد تا هوا داخل و خارج شود و به نوجوان گفت: ناراحت نباش و صبر کن، من تو را امشب نجات خواهم داد، چون شب تاریک شد، بناء در تاریکی شب آن سیّد نوجوان را از داخل ستون بیرون آورد و گفت: مواظب باش، جان من و کارگرانم را به خطر نیندازی، خود را مخفی کن. من، در این

---

(۱)- باید توجّه داشت که منصور خود نیز سیّد و از اولاد هاشم بن عبد مناف و از خویشان علویّان است.

شب تاریک فقطّ به این خاطر نجاتت دادم (۱) زیرا می ترسیدم که اگر تو را به همان حال داخل ستون باقی گذارم، جدّت- رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله- در روز قیامت و در محضر خداوند، به خصومت و دشمنی با من برخیزد، سپس مقداری از موی آن نوجوان را با آلات و ادوات گچ کاری برید و بدو گفت: خودت را پنهان کن و نجات بده و نزد مادرت برنگرد. نوجوان گفت: حال که چنین است به مادرم اطّلاع بده که من نجات یافته ام و فرار کرده ام، تا کمی آرام گیرد و گریه و ناله اش کمتر شود و نیز به او بگو که برایم امکان ندارد به نزد او

بازگردم، بهر حال آن نوجوان فرار کرد و دیگر معلوم نشد به چه شهر و دیاری رفت.

بنّا ادامه داد: که نوجوان آدرس محلّ زندگی مادرش را به همراه علامتی به من داد، من به آن محلّ رفتم، صدای گریه ای همچون نوای زنبور می شنیدم، دانستم که صدای مادرش است، به نزد او رفتم و داستان پسرش را برایش بازگو کردم و موهای آن نوجوان را به او دادم بازگشتم «۱».

---

(۱)- لازم به تذکّر است که این گونه مطالب تاریخی باید سند قابل اعتباری داشته باشد تا مورد تصدیق واقع شود، میان ستون گذاردن سادات امری نیست که فقط یکی، دو تن از آن خبر دهند و تاریخ از آن اطّلاع ندهد، مانند خبر فرو افتادن مؤذّن مسجد جامع شهر از مأذنه، که هیچ کس از آن آگاه نشود. و یا خبر ندهد مگر یک فرد که در چنین صورتی سکوت دیگران صحّت خبرش را ردّ می کند. هر چند در قساوت قلب حکّام جور شکّی نیست و شاید بدتر از این هم انجام داده باشند، ولی ما نباید هر کس هر چه گفت و نوشت بپذیریم و مؤلّف رحمه اللّٰه معلوم نیست بعنوان خبر درست این گونه داستانها را آورده باشد بلکه در کتب سابقین یافته و نقل کرده و نقل اعمّ از قبول یا ردّ است. (استاد غفّاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۵

باب ۱۰ علّت واقفی شدن واقفی ها

(۱) ۱- ربیع بن عبد الرّحمن گوید: به خدا سوگند موسی بن جعفر علیهما السّلام بسیار دقیق و تیز بین بود و کسانی را که بعد از موتش، در امامت آن حضرت توقّف کرده و امام بعدی را قبول نکردند، می شناخت، ولی خشم

خود را فرو می برد و آنچه را در باره آنها می دانست، ابراز نمی کرد، لذا آن حضرت را، «کاظم» (خشم فرو برنده) نامیدند.

(۲) ۲- یونس بن عبد الرّحمن گوید: وقتی امام کاظم علیه السّلام از دنیا رفت، نزد هر یک از نمایندگان و کارگزاران آن حضرت اموال زیادی جمع شده بود و همین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۶

امر باعث شد، مرگ آن حضرت را انکار کنند و در امام پس از ایشان توقّف نمایند، از جمله نزد «زیاد (بن مروان) قندی» هفتاد هزار دینار و نزد «علیّ ابن أبی حمزه بطائنی» سی هزار دینار بود.

یونس ادامه داد: وقتی این قضیّه را دیدم و حقّ برایم روشن شد و قضیّه امامت امام رضا علیه السّلام را دانستم، لب به سخن گشوده، مردم را به سوی آن حضرت دعوت می نمودم، آن دو نفر (زیاد و بطائنی) به سراغ من فرستاده، گفتند: چرا این کارها را می کنی؟ اگر بدنبال مال هستی، ما تو را بی نیاز می کنیم، و ده هزار دینار به من وعده دادند و گفتند: از این کار دست بردار، ولی من امتناع ورزیدم و به آنها گفتم: از آن دو امام علیهما السّلام روایت شده است که «هر گاه بدعت ها ظاهر شد، بر فرد عالم واجب است که دانسته خود را آشکار کند. و اگر این کار را نکرد، نور ایمان از او سلب خواهد شد» و من کسی نیستم که کوشش و فعّالیت در راه خدا را کنار بگذارم، و لذا آن دو با من دشمن شدند.

(۱) ۳- محمّد بن جمهور گفت احمد بن حمّاد گوید: یکی از نمایندگان امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۷

کاظم علیه

السّلام، عثمان بن عیسی رواسیّ بود که در مصر سکونت داشت و اموال زیادی به اضافه شش کنیز در نزدش بود، امام رضا علیه السّلام کسی را به سراغش فرستاد و پیغام داد که آن شش کنیز و نیز آن اموال را برای حضرت بفرستد.

راوی گوید: عثمان بن عیسی در جواب، نامه ای نوشت و در آن نامه چنین گفت: پدرت هنوز نمرده است، حضرت در پاسخ او نامه ای نوشتند و ذکر کردند که: پدرم فوت کرده و ارثش را تقسیم کرده ایم، و اخبار صحیحی از مرگ آن حضرت در دست است، و حضرت دلائلی نیز ارائه دادند، عثمان بن عیسی در پاسخ نوشت: اگر پدرت زنده باشد، که شما در این اموال حقّی نداری. و اگر طبق گفته شما، مرده باشد، به من دستوری راجع به تسلیم نمودن اموال به شما نداده است، من آن کنیزان را آزاد کردم و به عقد ازدواج در آوردم.

مؤلّف این کتاب رحمه اللّه گوید: موسی بن جعفر علیهما السّلام کسی نبود که مال اندوزد، ولی آن حضرت در دوران هارون الرّشید بود و دشمنان زیادی داشت، و نمی توانست اموال جمع شده را، بمستحقّین رساند و برای تقسیم به دست افراد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۸

مختلف دهد، (۱) مگر به عدّه اندکی از موثّقین، آن هم در نهایت پنهانی، لذا این اموال، به این صورت گردآوری شده بود، و آن حضرت سعی بر این داشت که سعایت و بدگویی سعایت کنندگان را تحقّق نبخشد، همانها که می گفتند:

برای آن حضرت اموال زیادی آورده می شود و قائل به امامت خویشتن است، و او مردم را به خروج و قیام بر علیه خلیفه تحریک

می کند، و اگر چنین سعایت و بدگویی در کار نبود، این اموال را به افراد گوناگون می داد، در ضمن، این اموال، اموال فقراء هم نبود بلکه هدایا و تحفه هایی بود که دوستان آن حضرت برای احترام و تکریم آن بزرگوار، به ایشان هدیه کرده بودند.

توضیح: «بنظر می رسد که ذیل بیان مؤلّف چندان توجیه لازمی نبود، زیرا شیعیان آن حضرت علیه السّلام خمس اموال خود را ناچار برای امام می فرستادند یا بنوّاب آن حضرت می دادند و زندانی بودن آن حضرت مانع از تسلیم بود».

باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه السّلام رسیده است

اشاره

(۲) ۱- یاسر، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۲۹

می فرمود: هر کس خداوند را به مخلوقین تشبیه کند مشرک است، و هر کس چیزی را که خداوند نهی فرموده به خدا نسبت دهد، کافر است. «۱»

(۱) ۲- ابراهیم بن ابی محمود گوید: امام رضا علیه السّلام آیه شریفه: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ* إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ» (صورتهایی در آن روز بشّاش و درخشان بوده، به پروردگارش می نگرد، سوره قیامت آیات ۲۳ و ۲۲) را چنین تفسیر کردند:

یعنی این صورتها درخشان بوده و منتظر ثواب پروردگارش بوده است. «۲»

(۲) ۳- ابو الصّلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم که نظر شما در باره این حدیث که اهل حدیث روایت می کنند: «مؤمنین از منازل و مقامات خود

---

(۱)- مثلا خداوند، از ظلم کردن نهی فرموده است، حال اگر کسی خدا را ظالم بداند و ظلم را به خدا نسبت دهد کافر است.

(۲)- یعنی «نظر» در این آیه، به معنی نگریستن با چشم نیست، زیرا دیدن خداوند محال است، بلکه مراد از نگریستن به

خدا در این آیه شریفه «انتظار ثواب و رحمت» است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۰

در بهشت، خدا را زیارت می کنند، چیست؟ حضرت فرمودند: ای ابو الصلت! خداوند تبارک و تعالی حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله را بر تمام مخلوقین، حتّی فرشتگان و انبیاء عظام، برتری داده است، و اطاعت کردن و پیروی نمودن از او را به منزله اطاعت و پیروی از خود قرار داده است و زیارت و دیدار پیامبر را در دنیا و آخرت به منزله زیارت و دیدار خود شمرده است، دلیل بر این مدّعی این است که خداوند می فرماید: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» (هر کس از پیامبر پیروی کند از خدا پیروی کرده است، سوره نساء آیه ۸۰) و نیز فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» (کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع- با خدا بیعت می کنند، دست خداوند «برای بیعت کردن» بالای دست آنهاست، سوره فتح آیه ۱۰) و نیز حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرموده اند:

«هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است.

(۱) ابو الصلت گوید: پرسیدم: یا ابن رسول اللَّه! معنی این روایت چیست:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۱

[ثواب گفتن «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» نگاه کردن به صورت

خدا است]؟ حضرت فرمودند:

ای ابو الصّلت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره ای همانند صورت و چهره مخلوقین، بداند، کافر است، وجه و چهره خدا، انبیاء و پیامبر و حجّت های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم، بتوسّط آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می آورند، خداوند می فرماید: «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ» (هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می ماند، سوره الرّحمن آیات ۲۷ و ۲۶).

و نیز می فرماید «کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (همه چیز از بین می رود جز وجه خداوند- سوره قصص آیه ۸۸). پس نگاه کردن به پیامبران الهی و حجّت های خداوند علیهم السّلام در مقامات و درجاتشان، برای مؤمنین ثواب بزرگی است در روز قیامت.

و حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرموده اند: «هر کس اهل بیت و خاندان مرا دوست نداشته باشد، در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را» و نیز فرموده اند: «در میان شما کسانی هستند که بعد از اینکه از من جدا شدند، دیگر مرا نخواهند

دید» ای ابا الصلت! خداوند تبارک و تعالی جا و مکان ندارد و با چشم دیده نمی شود و افکار و عقول نمی تواند کنه او را درک کند.

(۱) ابو الصلت گوید: سؤال کردم: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون خلق شده اند؟

حضرت فرمودند: بله. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله زمانی که به معراج رفتند، وارد بهشت شدند و جهنّم را نیز دیدند، پرسیدم: عدّه ای معتقدند که این دو فقط

تقـدیر شـده اند و هنوز خلق نشده اند. حضـرت فرمودند: نه آنها از ما هسـتند و نه ما از آنها. هر کس خلقت بهشت و جهنّم را انکار کند پیامبر ص و ما را تکذیب کرده است و جزء اهل ولایت و دوسـتان به شـمار نمی آید و برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهد ماند. خداوند می فرماید: «هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، یَطُوفُونَ بَیْنَها وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» (این جهنّمی است که مجرمین آن را انکار می کنند، بین آن و بین آبی داغ و سوزان در رفت و آمدند، سوره الرّحمن آیات ۴۴ و ۴۳).

(۲) و نیز پیامبر فرموده اند: وقتی به معراج رفتم، جبرئیل دستم را گرفت و به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۳

بهشت برد و از خرمای آن به من داد من آن خرما را خوردم، به صورت نطفه ای در صلب من قرار گرفت، پس از آنکه به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه حامله شد، لذا فاطمه حوریه ای است از جنس بشر و من هر گاه مشتاق بوی بهشت می شوم دخترم فاطمه را می بویم.

(۱) ۴- ریّان بن الصّلت گوید: امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود نقل کردند که أمیر المؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله چنین نقل کرد: خداوند فرموده است:

«هر کس کلام مرا با رأی و نظر خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است و کسی که مرا به مخلوقین تشبیه کند مرا نشناخته است. و کسی که در دین، قیاس بکار برده بر دین من نیست». (در صفحات قبل توضیح مختصری در باره قیاس گذشت.)

(۲) ۵- احمد برقیّ از یکتن

از راویان حدیث ما نقل می کند که: روزی حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۴

رضا علیه السّلام از مقابل قبری از قبرهای خاندانش عبور می کرد، دست خویش را به آن قبر نهاده، چنین عرضه داشت: خدایا قدرتت بی هیچ ضعف و سستی آشکار است، خلایق تو را نشناخته اند، و (با معیارهای مادّی مثل جسم بودن، مکان داشتن، محدود بودن به زمان، دیده شدنووو-) تو را می سنجند و این نوع سنجش با اعتقاد به ربوبیّت تو مغایر است و من، از کسانی که با تشبیه کردن (تو به خلق) در پی معرفت و شناخت تو هستند، تبرّی می جویم.

هیچ چیزی همانند تو نیست و آنها نیز (با این روش) هیچ گاه نمی توانند تو را ادراک کنند، اگر می خواستند که تو را واقعا بشناسند، این نعمتهای ظاهری تو، برای آنها بهترین راهنما بوده، و برای شناخت تو، کافی بود در مخلوقین تو بیندیشند، نه اینکه به سراغ ذات تو رفته، بخواهند کنه آن را دریابند، ولی آنها (از این کار غفلت نموده) تو و مخلوقات را یکسان پنداشتند و به همین دلیل است که تو را نشناختند و به جای تو، بعضی از آیات و نشانه هایت را ربّ خویش دانستند و تو را آن گونه وصف کردند، خدایا! تو برتر و بالاتر از آن مطالبی هستی که تشبیه کنندگان تو را با آنها وصف نموده اند.

(۱) ۶- أبو جعفر بزنطیّ گوید: عدّه ای از ما وراء النّهر خدمت امام رضا علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۵

رسیدند و عرضه داشتند: ما برای پرسیدن سه مطلب به خدمت شما آمده ایم.

اگر در این سه مورد به ما جواب دادی، خواهیم دانست که تو دانشمند

هستی.

حضرت فرمودند، بپرسید، گفتند: خداوند در کجاست؟ چگونه است؟ و تکیه اش بر چیست؟ حضرت در جواب فرمودند: خداوند خود، کیفیّت و چگونگی را خلق فرموده، (و فراتر از کیفیّت و چگونگی است) پس خودش اصلا کیفیّت (هستیش حدّ و اندازه و چگونگی) ندارد (و این سؤال در مورد او بی معنی است) و جا و مکان را خود خلق کرده (و فراتر از مکان است) پس خود بی نیاز از مکان است، و تکیه اش بر قدرتش بوده و هست، آنان گفتند:

شهادت می دهیم که تو دانشمندی.

شیخ صدوق مؤلّف کتاب، گوید: منظور حضرت از اینکه فرمودند:

«تکیه اش بر قدرتش بوده و هست» این است که «تکیه اش بر ذاتش بوده و هست» زیرا قدرت جزء صفات ذات است.

(۱) ۷- محمّد بن عرفه گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: خداوند اشیاء را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۶

با قدرت خلق کرد یا بدون قدرت؟ حضرت در جواب فرمودند: نمی توان گفت اشیاء را با قدرت (خارج و جدا) خلق کرده است، زیرا وقتی بگوئی اشیاء را با قدرت خلق کرده، گویا قدرت را چیزی غیر از خدا دانسته ای و آن را وسیله خلقت اشیاء پنداشته ای و این خود شرک است، و اگر بگوئی اشیاء را به غیر قدرت دیگر خلق کرده است «۱» معنی این حرف این است که خداوند اشیاء را با قدرتی که بر آنها داشته خلق کرده است، (و گویا خودش صرف نظر از این قدرت لازم برای خلق اشیاء، ضعیف و ناتوان بوده است) لیکن خداوند نه ضعیف است، نه عاجز، و نه محتاج به چیز یا شخص دیگر، بلکه خداوند سبحان، قادر و تواناست و این قدرت

و توانایی عین ذات اوست و بالذّات قادر است نه بوسیله قدرتی خارج از ذات خود.

(۱) ۸- حسین بن بشّار گوید از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا خداوند

---

(۱)- در اینجا، در نسخه عیون لفظ «بغیر قدره» آمده است یعنی: «بدون قدرت» یا «با چیزی غیر از قدرت و توانایی» و این، با سؤال محمّد بن عرفه که سؤال کرد: «خلق اللّه الأشیاء بالقدره ام بغیر القدره» مناسبت دارد ولی با بقیّه حدیث جور در نمی آید و در نسخ «توحید»، «بقدره» آمده که هر چند با صدر حدیث مطابقت ندارد ولی با دیگر آن مطابقت دارد و در ترجمه، نسخه توحید نیز مورد نظر بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۷

می داند چیزی که موجود نیست، اگر قرار بود موجود باشد، چگونه می بود؟

حضرت فرمودند: خداوند به همه چیز، قبل از اینکه موجود شوند، عالم است.

خداوند می فرماید: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (ما آنچه را که شما انجام می دادید، می نوشتیم، سوره جاثیه آیه ۲۹) و در باره اهل جهنّم فرموده است:

«لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ» (اگر به دنیا بازگردانده می شدند مجددا به کارهایی که از آن نهی شده بودند، رو می آوردند و آنها دروغ می گویند. سوره انعام آیه ۲۸) پس خدا می دانست که اگر آنان را به زندگی دنیا بازگرداند آنها مجدّدا به سراغ کارهایی که از آن نهی شده بودند می رفتند. و نیز (دلیل دیگر: در قصّه خلق آدم) ملائکه چنین گفتند: «أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» (آیا می خواهی کسی را در زمین قرار دهی که فساد و

خونریزی بپا کنـد، حال آنکه ما تو را تسبیـح و تقـدیس می کنیم. سوره بقره آیه ۳۰) و خداونـد چنین فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ» (من چیزی را می دانم که شـما نمی دانید. سوره بقره آیه ۳۰). پس خداوند همیشه قبل از اشـیاء و قبل از خلقت آنها، به آنها علم داشته است، پس پاک و منزّه است خداوند (از آنچه به جهل در باره اش گفته می شود) و بسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۸

بلند مرتبه (تر) است و بالاتر، اشـیاء را خلق کرده است و قبل از خلق آنها، به آنها علم داشـته همان گونه که می خواسته است، این چنین است پروردگار ما، همیشه عالم، بینا و شنوا بوده است.

(۱) ۹- فضل بن شاذان گوید: (روزی) به دعای امام رضا علیه السّلام گوش می دادم.

حضـرت این چنین خـدا را می خوانـد: «سـبحان من خلق الخلق بقـدرته-» (تـا آخر دعـای متن) یعنی: منزّه است خـدایی که به قـدرت خود، خلائق را خلق کرده است. و آنچه را خلق کرد، به حکمت خود متقن آفرید و با علم خویش، هر چیز را در جای خود قرار داد، منزّه است کسـی که نگاههای مخفی و خیانت بار چشـمها و نیّتهای پنهان در دل را می دانـد، هیـچ چیز ماننـد او نیست، و اوست شنوا و بینا.

(۲) ۱۰- حسین بن خالد گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام چنین فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۳۹

خداوند همیشه، عالم، قادر، حیّ، قدیم، شنوا و بینا بوده است. راوی گوید:

پرسـیدم: بعضـی این طور می گویند: خداوند همیشه با علم، عالم بوده، و با قدرت قادر بوده و با حیات زنده بود و با قدم قدیم بوده، و

با شـنوایی شـنوا بوده و با بینایی بینا بوده است، حضـرت فرمودنـد: هر کس چنین حرفی بزنـد و به آن معتقـد باشـد، در واقع به همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است، و چنین شخصـی از دوستان ما محسوب نمی شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حیّ، قدیم، شـنوا، بینا بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و تشبیه کنندگان می گویند.

(۱) ۱۱- صـفوان بن یحیی گویـد: از امام رضا علیه السّـلام سؤال کردم: فرق بین اراده خدا و اراده مخلوقین چیست؟ حضـرت فرمودند: اراده مخلوقین عبارتست از:

فکر و اندیشه و سـپس تصـمیم به کاری که صحیح تر به نظر می آید، أمّا در مورد خداوند، اراده فقطّ عبارتست از ایجاد، و نه چیز دیگر. زیرا او نه نیاز به تفکّر و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۴۰

انـدیشه دارد، و نـه تصـمیم گیری بعـد از فکر، این مسائـل در مـورد او نیست. بلکه از صـفات مخلـوقین است، اراده خـدا، فعل خداست و نه چیز دیگر. می گوید:

«کن فیکون» (موجود شو، او هم موجود می شود) بـدون هیـچ لفظ و نطق زبانی و فکر و اندیشه و تصـمیم بعدی، و همان طور که خود خدا چگونگی ندارد (و سؤال از چگونگی او معنی ندارد) فعل و اراده او هم «چطور» و «چگونگی» ندارد.

(۱) ۱۲- حسـین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السّـلام عرض کردم: مردم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایتی نقل می کننـد که حضـرت فرموده: خداونـد آدم را به شـکل [خود] ش آفرید، امام علیه السّـلام در جواب فرمودند: خدا آنها را بکشد! اوّل حدیث را حذف کرده اند، (اصل حدیث چنین

است)، روزی حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله از مقابل دو تن که به یک دیگر دشنام می دادند می گذشتند، یکی از آن دو به دیگری می گفت: خدا چهره تو و چهره هر کس را که به تو شبیه است، قبیح و زشت

گرداند! رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: ای بنده خدا این سخن را به برادرت نسبت مده زیرا خداوند آدم علیه السّلام را به شکل او آفرید.

(۱) ۱۳- محمّد بن عبیده گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره این آیه شریفه سؤال کردم: «ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَ» (ای ابلیس، چه چیز تو را بر آن داشت که در مقابل آنچه به دست خود آفریدم، سجده نکنی؟ سوره ص، آیه ۷۵) حضرت فرمود منظور از دست، قدرت و نیرو است.

شیخ صدوق مؤلّف کتاب گوید: از بعضی از بزرگان شیعه شنیده ام که ائمّه در این آیه بر سر کلمه «خلقت» وقف می کردند و از کلمه «بیدی» شروع می کردند، ادامه آیه چنین است: «بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ» (آیا با نعمتی که به تو دادم تکبّر و گردن فرازی می کنی، یا اصلا طغیانگر و عصیانگری؟) و «ید» در اینجا به معنی «نعمت» و «احسان» بکار رفته است، و این گونه تعابیر در محاورات مردم نیز دیده می شود، مثلا کسی به دیگری می گوید: با شمشیر خودم با من می جنگی؟ با نیزه خودم به من نیزه می زنی؟ و

خلاصه معنی آیه چنین می شود: با نعمت و احسان و نیکوئی من، بر استکبار و عصیان تواناشده ای.

(۱) ۱۴- حسن بن سعید از

امـام رضا علیه السّـلام چنین نقل کرده است که حضـرت آیه شـریفه: «یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُـدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ» (روزی که ساق نمایان می شود و آنها را به سجده می خوانند ولی نمی توانند سجده کنند. سوره قلم آیه ۴۲) را این گونه تفسیر فرمودند: روزی که حجـابی از نور کنـار می رود و مؤمنین به سـجده می افتنـد ولی پشت منـافقین سـخت می شود و نمی تواننـد سـجده کنند.

(۲) ۱۵- امام حسـین علیه السّلام فرمودند: أمیر المؤمنین علیه السّلام طیّ خطبه ای که در مسجد کوفه ایراد فرمود، چنین گفت: سپاس خداوندی را که نه خود از چیزی به وجود آمده و نه مخلوقش را از چیزی آفریده، حدوث پدیده ها را گواه بر ازلی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۴۳

بودن خویش قرار داده، و عجز و ناتوانی و ضـعف و نیاز آنها را شاهـد توانایی و قدرت خود نموده، و فنا و نیستی اضـطراری و حتمی آنهـا را دلیـل بقاء خود فرمود، هیـچ جایی از او خالی نیست تا برای او مکانی تصوّر نشود، شبیه و همانـنـدی نـدارد تا به چگونگی وصف گردد، و از هیـچ چیز غـائب نیست تـا تعیّن پـذیرفته و شـناخته شود، در همه صـفات با آفریـدگان خود مغایر است، شـناخت ذاتش ناشـدنی است به جهت اینکه مخلوقات دائما بفرمانش در حال تجدّد و تحوّلند، و خود بکبریائی و جلال و شـکوه از هر تغییر و تغیّر بیرون و بری است، اندیشـمندان تیزبین و مـاهر، و زیرکـان کنجکاو را حرام است که تواننـد حـدّی برای او بیندیشـند، و ژرف بینان موشکاف را ممنوع است که وی را چگونگی دهند، و نیز غوّاصان شناگر دریای فکر و اندیشه را راه

نیست که او را رسم و شکلی نماینـد، مکانها او را از بزرگی یا بزرگواری در نگیرند، و اندازه ها به جلالش راه تقدیر ندارند، و مقیاسها به بزرگواریش او را مشخّص ننمایند، محالست که اندیشه و اوهام بر کنه او دست یابند، و ممکن نیست فهم ها او را

بشناسند، (۱) و یا ذهن ها او را مجسّم سازنـد، عقلهای بلنـد پرواز از فهم نحوه وجودش نومیدنـد، و دریاهای دانش از اشاره به حقیقت ذاتش خشک و بی مایه اند، و از بلندای وصف قدرتش باریکبین ترین مردان میدان علم با فروتنی و حقارت بازگشته انـد، واحـد است أمّا نه در سلک أعداد، و همیشه است أمّا نه در مقیاس مدّت و زمان، و استوار است أمّا نه با ستون و عمود، جنس نیست تا اجناس، همانندی او نمایند، و شخص نیست تا اشخاص، همسان او باشند، و مانند اشیاء نیست تا بر وصفش راهی باشـد، عقلها در آماج بیکران ادراکش وامانـده و گمراهند، و اوهام و افکار از فهمیدن چگونگی ازلی بودنش (ماضی و مستقبل و حال نداشتن او) متحیّر و سر گردانند، و افهام از آگاهی چگونگی قدرتش دربندند، و ذهنها در امواج خروشان حوزه های اقتدارش غرقند، بر همه آلاء و نعم، توانا و مقتدر است، و حریم وصف هستیش بر فراز برتری، قرق، و سلطان قدرتش هر چیز را زیر پوشش گرفته، نه دهرش فرسوده سازد و نه زمانش کهنه گرداند، و نه وصف او را مشخّص نماید، موجودات

پایدار و سخت در اصل و ریشه بفرمانش خاضعند و فروتن، (۱) و کوههای سر بآسمان کشیده با صلابت، در أعلا قلّه

خویش برابر فرمانش رامند و سهل، کلیّه موجودات را گواه مالکیّت خویش قرار داده، و عجز و رامندگیشان را دلیل بر قدرت و توان خود نموده، و حدوث آنها را شاهد بر قدیم بودن، و زوال و نابودیشان را گواه بر همیشگی بودن خود ساخته، موجودات را مجال فرار از خواست و فرمان او نیست، و خروج از حیطه قدرتش را نتوانند، و پنهان نمودن خود را از نظام دیوانش میسّرشان نیست، و محال است سرپیچی از سلطه قدرتش بر آنها، و تنها نظام خلقت و استواریش از حیث نشانه و ترکیب طبع و سرشت آنها از نظر دلالت، و حدوث و ایجاد فرسودگی و انعدام بر آنها بر ازلی بودنش، و درستی و استحکام صنعت آفرینش از نظر اعتبار کافی است، برای او حدّ نسبت داده شده ای نیست، و مثل مضروبی ندارد (یعنی مثالی برای او نیست لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ) و چیزی از او پوشیده نباشد، و از اینکه برای وجودش مثلی زنند یا صفت مخلوقی را ذکر کنند بسیار بالاتر و برتر است.

و از روی ایمان به پروردگاریش، و مخالفت با منکران وجودش، گواهی میدهم که معبودی جز او نیست، و آنکه، محمّد بنده و رسول اوست که در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۴۶

بهترین قرارگاه مستقرّ میبوده است (۱) و روزگار او را از صلبهای پاك و مکرّم و رحمهای پاکیزه منتقل ساخته، و از کریمترین نژاد، و بالاترین اصل و ریشه و منیع ترین مقام، و عزیزترین تبار خارج گشته، از نهالی که خداوند انبیاء خود را از آن بوجود آورد و امناء خود را از آن برگزید، چوبش پاك و طیّب، تنه اش راست

و معتـدل، ساقهـایش کشـیده و سـرفراز، شـاخه هـایش خرّم و دلربا، میوه اش خوشـگوار، درونش مروّت و جوانمردی، در مقرّ کرامت کاشـته شـد، و در حریم محترم روئیـد و در آن تشـعّب و گسترش یافت و بارور شـد و عزّت و شوکت پذیرفت، آنگاه اوج گرفت و بلنـدی یـافت تـا آنکه خداونـد او را به ارسـال (فرشـته وحی) روح الأـمین گرامی داشت، و بنور آشـکار و کتاب روشن مفتخر ساخت، و براق را مسـخّر او گردانید، و فرشتگان با او مصافحه نمودند، و شیاطین را بدو مرعوب ساخت، و بتها و خدایان و معبودان ساختگی را بدست او از میان برد، شـیوه و سـنّتش همه رشد و صواب، و سـیره اش همه عدل، حکمش همه حقّ و درست و بجای، به مأموریّت خـدائی خود و آنچه فرمان یافته بود آغاز نمود، و پیامی که بر عهـده داشت رسانید تا آنجا که بی پرده و آشکار و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۴۷

علنی دعوت به یکتاپرستی نمود، (۱) و در میان خلق کلمه طیّبه

«لا إله الّا اللّه وحده لا شریک له»

را رواج داد تا آنجا که وحـدانیّت حقّ را مسـلّم ساخت و از شـرک و انباز خالص گردانید، و خداپرستی را از قید شـرک پاک نمود، پس خداونـد حجّت او را بتوحیـد ظاهر ساخت، و بوسـیله اسـلام درجه و رتبه اش را بالا برد، و برای او خداوندش آنچه آسایش و رتبه و مقام قرب بود فراهم آورد درود خداوند بر او و آل طاهرینش باد.

(۲) ۱۶- ابراهیـم بـن ابی محمـود گویـد: از حضـرت رضـا علیه السّـلام در بـاره این آیه سؤال کردم: «وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمـاتٍ لا یُبْصِرُونَ» (آنها را در

حالی که هیچ نمی بینند در ظلمات رها می کند- سوره بقره آیه ۱۷) حضرت فرمودند:

بر عکس مخلوقات که می توان در باره آنها الفاظ «رها کردن» و «ترک نمودن» را بکار برد نمی توان با این الفاظ خداوند را وصف کرد. (و صحیح نیست که بگوئیم خداوند فلان کس را رها کرد یا ترک نمود و و و) بلکه (مطلب از این

قرار است که) وقتی می داند که آنها از کفر و ضلالت دست برنمی دارند، لطف و کمک خویش را از آنها دریغ می دارد و آنها را به حال خودشان رها می کند که هر کاری بخواهند انجام دهند.

(۱) راوی گوید: از حضرت در باره این آیه سؤال کردم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ» (خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده است. سوره بقره آیه ۷) حضرت فرمودند: منظور از «ختم» (مهر زدن) مهری است که بر دل کفّار به جزای کفرشان نهاده شده است. همان طور که خداوند می فرماید: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» (بلکه خداوند- به جزای کفرشان- بر دل آنها مهر نهاده است و در نتیجه جز اندکی، بقیّه ایمان نخواهند آورد- یا همگی ایمانشان ضعیف خواهد بود- سوره نساء آیه ۱۵۵) راوی گوید: از حضرت سؤال کردم: آیا خداوند بندگانش را بر معصیت کردن مجبور می کند؟ حضرت فرمودند: خیر، بلکه آنها را مخیّر می کند (تا هر آنچه خواهند انجام دهند) و مهلت می دهد تا توبه کنند.

گوید: پرسیدم آیا خداوند بندگانش را به کارهایی که توان آن را ندارند، مکلّف می کند؟ حضرت فرمودند، چگونه چنین کند و حال آنکه خودش می گوید، «وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ

لِلْعَبِیدِ» (پروردگار تو به بندگان ظلم نمی کند.

سوره فصّلت آیه ۴۶) سپس حضرت ادامه دادند: پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام از قول پدرشان جعفر بن محمّد علیهما السّلام برایم نقل کردند که، هر کس گمان کند که خداوند بندگانش را بر گناه مجبور می کند و یا بر کارهایی که طاقتش را ندارند مکلّف می نماید، گوشت قربانی اش را نخورید، شهادتش را نپذیرید و پشت سرش نماز نخوانید و از زکاه، چیزی به او ندهید.

(۱) ۱۷- [ی] زید بن عمیر بن معاویه گوید: در مرو به خدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم و از آن حضرت سؤال نمودم که از امام صادق علیه السّلام روایتی برای ما نقل شده است که فرمودند: «نه جبر است، نه تفویض بلکه چیزی است بین دو امر» معنای این حدیث چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: کسی که گمان کند خداوند کارهای ما را انجام می دهد و سپس به خاطر آنها ما را عذاب می کند، قائل به جبر شده است، و کسی که گمان کند خداوند مسأله خلق و رزق و روزی دادن به مخلوقات را به ائمّه علیهم السّلام واگذار نموده است، قائل به تفویض شده است، و قائل

به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک. (۱) راوی گوید: پرسیدم پس «أمر بین امرین» (چیزی بین دو امر) یعنی چه؟ فرمود: یعنی راه باز است که آنچه را خدا دستور داده انجام دهند، و آنچه را نهی فرموده ترک کنند، راوی گوید:

سؤال کردم: آیا در مورد اعمال بندگان مشیّت و اراده خداوند، ساری و جاری نیست؟ فرمود: اراده و مشیّت

خداونـد در مورد طاعـات، عبارتست از دسـتور و رضایت خداونـد به آن عمل و کمک نمودن بنـدگان در انجام آن و اراده و مشـیّت خدا در مورد معاصـی عبارتست از نهی کردن و خشمگین بودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن، راوی گوید: پرسـیدم آیا خداوند در باره اعمال بندگان «قضاء» دارد؟ فرمود: بله، بندگان، هیچ کاری، چه خیر و چه شـرّ، انجام نمی دهنـد مگر اینکه خداونـد در مورد آن کـار، قضـائی دارد، پرسـیدم، معنی این قضاء چیست؟ فرمود: معنی این قضاء آنست که خداوند حکم می کند آن ثواب و عقابی که در دنیا و آخرت به خاطر اعمالشان مستحقّ آن هستند، به ایشان داده شود.

(۲) ۱۸- عبد العزیز بن مسلم گوید: از امام هشتم علیه السّلام در باره این آیه سؤال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۱

کردم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ» (خدا را فراموش کردند، او هم آنها را فراموش کرد.

سوره توبه آیه ۶۷)، حضـرت فرمودند: خداوند نه سـهو می کند و نه چیزی را فراموش می نماید، بلکه سـهو و نسیان مربوط به مخلوقـاتی که نبودنـد و خلق شدنـد است، آیـا به این آیه برخورد نکرده ای: «وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیًّا» (پروردگارت فراموش کار نیست. سوره مریم آیه ۶۴) بلکه معنی آیه چنین است: خداونـد، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده انـد این گونه جزاء می دهـد که خودشـان را از یـاد خودشـان می برد، همان طور که در جای دیگر فرموده: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» (مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و در نتیجه خدا نیز آنها را از یاد خودشان برد.

همانها فاسق

هستند. سوره حشر آیه ۱۹) و نیز می فرمایـد: «فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هـذا» (امروز آنها را فراموش می کنیم همان طور که آنها، چنین روزی را فراموش کردند. سوره اعراف آیه ۵۱) یعنی رهایشان می کنیم همان طور که آنها، از آماده شدن برای چنین روزی طفره می رفتند و این کار را ترک کرده بودند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۲

(۱) مؤلّف (شیخ صـدوق) گویـد: مراد از «رهایشان می کنیم» این است که ثواب کسانی را که به قیامت و برپایی آن امیـدوار هستند، به آنها نمی دهیم.

زیرا، «ترک کردن» و «رها نمودن» در مورد خداونـد معنی ندارد، و این آیه هم که خداوند می فرماید: «وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا یُبْصِرُونَ» (آنها را در ظلمت و تاریکی، آنچنان که هیـچ چیزی نمی بینند، رهایشان کرد. سوره بقره آیه ۱۷) معنایش این است که در عقوبت آنها تسریع نفرمود و به آنها مهلت داده تا توبه کنند.

(۲) ۱۹- علیّ بن حسن فضّـال از پـدرش چنین نقـل کرده است: که از امـام هشـتم در بـاره این آیه سؤال کردم: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (آنان در آن روز در پس حجاب و پرده ای هسـتند و پروردگار خود را نمی بیننـد، سوره مطفّفین آیه ۱۵) حضرت فرمودند: نمی توان و صحیح نیست که خداوند را این طور وصف نمائیم که در جایی قرار می گیرد و بندگان در پس حجاب هستند و او را نمی بینند، بلکه معنی آیه این است که از ثواب پروردگار خویش محرومند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۳

(۱) و نیز راوی گوید: در باره این آیه سؤال کردم: «وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» (پروردگارت و فرشتگان صفّ به صفّ،

آمدند. سوره فجر آیه ۲۲) حضرت فرمودند: خداوند با «رفتن و آمدن» وصف نمی شود، خدا برتر از انتقال و جابجایی است، بلکه معنی آیه این است که فرمان پروردگار آمد و فرشتگان صفّ بصفّ بودند، و در باره این آیه سؤال کردم: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ» (آیا منتظرند که خداوند در پاره های ابرها و نیز ملائکه به نزدشان بیایند؟ سوره بقره آیه ۲۱۰) فرمود: یعنی «آیا منتظرند که خداوند ملائکه را در میان ابرها به سراغشان بفرستد» و همین گونه نیز این آیه نازل شده است. راوی گوید: در باره این آیات سؤال کردم: «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ» (خدا آنها را مسخره کرد. سوره توبه آیه ۷۹) و «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» (خداوند آنها را استهزاء می کند. سوره بقره آیه ۱۵) و «مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ» (آنها فریبکاری و مکر بکار بستند، خدا نیز مکر و فریب بکار برد. آل عمران ۵۴) و «يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ» (می خواهند در مورد خدا خدعه و نیرنگ بکار برند، ولی خدا به آنها خدعه می زند. نساء: ۱۴۲) حضرت فرمود: خداوند نه

مسخره می کند، نه استهزاء، و نه نیرنگ و فریب بکار می برد، بلکه مطابق عمل مسخره و استهزاء و نیرنگ و فریب آنان به آنها جزا می دهد، خداوند بسیار بسیار برتر از آن چیزهایی است که ظالمین می گویند و می پندارند.

(۱) ۲۰- حسن بن علیّ وشّاء گوید: امام هشتم علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در روز قیامت به دامان خداوند چنگ می زند، ما نیز به دامان پیامبرمان و شیعیان ما نیز چنگ به

دامان ما می زنند، سپس فرمود: مراد از دامان، نور است و در حدیث دیگر فرموده: دامان به معنی دین است.

(۲) ۲۱- ابراهیم بن ابی محمود گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: نظر شما در باره حدیثی که مردم از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نقل می کنند که حضرت فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی هر شب جمعه به آسمان دنیا (پائین) می آید»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۵

چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: خداوند لعنت کند کسانی را که کلمات را از محلّ خود جابجا و تحریف می کنند. به خدا قسم، رسول خدا چنین سخنی نگفته است، بلکه فرموده اند: «خداوند تعالی در ثلث آخر هر شب، و هر شب جمعه از اوّل شب، فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد و آن فرشته به فرمان خداوند ندا می کند: آیا هیچ درخواست کننده ای هست تا خواسته اش را برآورم؟ آیا هیچ توبه کننده ای هست تا توبه اش را بپذیرم؟ آیا هیچ استغفارکننده ای هست تا او را بیامرزم؟ ای که طالب خیر هستی! به این سو بیا، ای که به دنبال شرّ هستی! دست نگهدار. و این فرشته تا طلوع فجر این ندا را ادامه می دهد و چون فجر طلوع کرد به محلّ خود در ملکوت آسمان باز می گردد» این حدیث را پدرم از جدّم و او از پدرانش از قول رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله برایم نقل کرد.

(۱) ۲۲- داود بن سلیمان قزوینیّ گوید: حضرت امام رضا علیه السّلام از قول پدرانشان از أمیر المؤمنین علیهم السّلام نقل نمودند که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: وقتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۶

حضرت موسی بن عمران با

خداونـد مناجـات می کرد در مناجـات خود چنین عرضه داشت: خداونـدا! آیـا از من دور هستی تا با صـدای بلنـد با تو سـخن بگویم یا نزدیکم هستی تا آهسته با تو مناجات کنم؟ خداوند به او وحی فرمود: من همنشـین کسـی هسـتم که به یاد من باشد، موسـی علیه السّـلام عرضه داشت: چه بسـا در حـالتی هسـتم که شـأن تو را برتر از آن می دانم که در آن حـال تو را یـاد کنم، خداوند فرمود: ای موسی! در همه حال به یاد من باش و مرا یاد کن.

توضـیح: پاره ای گفته اند این سؤال را موسـی علیه السّـلام بدرخواست قومش کرد همانند «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ» (پروردگارا خود را بمن بنما تا تو را بنگرم).

(۱) ۲۳- فتـح بن یزیـد جرجـانیّ گویـد: از امام رضا علیه السّـلام شـنیدم که آن حضـرت در باره خداونـد چنین می فرمود: «او لطیف و خبیر است، «۱» شـنوا و بیناست، واحـد و أحد و بی نیاز است، نزائیده و زائیده نشده است، و همانندی ندارد، اشـیاء را ایجاد کرده، به اجسام جسمیّت داده و نقشها را صورت و شکل

---

(۱)- لطیف معانی مختلفی دارد، از جمله شـی ء کوچک و صـغیر، کسـی که با لطف و محبّت است، و آن کسی که با نرمی و به نیکی رفتار می کند و به مسائل ظریف و دقیق آگاه است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۷

بخشـیده است، اگر آن طور بود که می گوینـد، خالق و مخلوق از یک دیگر شـناخته نمی شدنـد، ایجادکننـده و ایجاد شده از یـک دیگر ممتـاز نبودنـد و شـناخته نمی شدنـد، لکـن اوسـت ایجادکننـده، فرق است بین خـدا و بین آن چیزی که خـدا به او صورت بخشیده و

جسـمیّت داده و ایجادش نموده است، چون هیـچ چیز به خداونـد شبیه نیست و خداونـد نیز به هیچ چیز شبیه نمی باشد» گفتم: بله، قربانت گردم، لکن گفتی: احـد و صـمد (بی نیاز) است. و نیز فرمودی: به هیـچ چیز شبیه نیست در حالی که خداوند یکی است، انسان هم یکی است پس در وحـدانیّت و یکی بودن، به یک دیگر شبیه انـد؟ حضـرت فرمود: ای فتح! حرف محالی می زنی، خداونـد ثابت قدمت گرداند. (آن) تشبیه (که ما آن را نفی می کنیم) در معانی است، امّا اسم در مورد همه یکی است و نشان دهنده مسـمّی است، به این ترتیب که انسان را گرچه می توان «واحد» و «یکی» دانست، امّا منظور این است که یک شـی ء و یک جثّه است و دو تا نیست. امّا خود انسان «واحد» (حقیقی) نیست زیرا دارای اعضای گوناگون است، رنگهایش مختلف و زیاد است و یکی نیست، انسان عبارتست از مجموعه اجزائی که با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۸

هم فرق می کنند، (۱) خونش با گوشـتش تفاوت دارد، گوشتش با خونش فرق می کند، رشته های اعصابش غیر از رگهایش است، مویش غیر از پوستش است، سیاهی اش غیر سفیدی اش است و همین گونه می باشند سایر مخلوقات.

پس انسان از نظر اسم «واحد» است امّا در معنی «واحد» نیست. و خداوند تبارک و تعالی واحدی است که واحد دیگری جز او نیست، اختلاـف و تفـاوتی در او نیست، زیـاده و نقصـان در او راه نـدارد امـا انسان مخلوق مصـنوع که از اجزاء مختلف و موادّ گوناگون ساخته شده است، مختلف و متفاوت است و زیاده و نقصان دارد هر چند در کلّ یک چیز است.

گفتم: قربانت گردم

آسوده ام کردی، خداوند آسوده خاطرت کند. حال همان طور که واحد را برایم تفسیر کردی، لطیف و خبیر را نیز برایم تشریح فرما، البتّه می دانم که «لطف» خداوند با «لطف» مخلوقات فرق دارد چون بین خدا و خلق تفاوت هست، امّا دوست دارم شما برایم شرح دهید. حضرت فرمودند:

ای فتح! به این جهت می گوئیم لطیف که در خلق کردن، لطافت و ظرافت دارد و به اشیاء کوچک و ظریف آگاه است، آیا اثر صنع او را در گیاهان ظریف و غیر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۵۹

ظریف نمی بینی؟ (۱) آیا اثر خلق او را در خلقت ظریف و دقیق حیوانات کوچکی مثل پشه و پشه ریزه و کوچکتر از آن که چشم به سختی آن را می بیند بلکه از فرط ریزی، نر و ماده و بچّه و بزرگ آنها از یک دیگر تشخیص داده نمی شود، ندیده ای؟ وقتی کوچکی آنها را در عین ظرافتشان می بینیم، وقتی آشنایی آنها را به نحوه آمیزش مخصوص به خود و فرار از مرگ و جمع آوری ما یحتاجشان از دل دریاها و پوست درختان و پهنه دشتها و بیابانها می نگریم، وقتی به سخن گفتن آنها و نحوه فهم سخنان یک دیگر، و فهمیدن کلام بزرگترها به توسّط بچّه ها و غذا آوردن والدین برای فرزندانشان را می اندیشیم.

و همین گونه به رنگ آمیزی آنها، قرمز با زرد، سفید با سبز و نیز آنچه چشمانمان به سختی تمام پیکره اش را می بیند و آنچه نه چشم می تواند ببیند و نه دست می تواند لمس کند می نگریم، می فهمیم که خالق این مخلوقات، لطیف و دقیق است و خلق و آفرینش آنچه که شرحش گذشت را با دقّت و ظرافت

و بدون وسیله و ادات و آلاتی انجام داده است، چه هر خالقی مخلوق

خود را از چیز دیگری می آفریند ولی خداوند، لطیف و دقیق و با جلالت، مخلوقات خود را آفریده امّا نه از چیزی، بلکه از هیچ و عدم، موجودات را بوجود آورده است.

(۱) ۲۴- محمّد بن سنان گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا خداوند قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند به نفس خود آگاه بود؟ فرمود: بله، گفتم:

نفس خود را می دید و صدای خویش را می شنید؟ فرمود: احتیاجی به این کار نداشت زیرا از خود چیزی درخواست نمی کرد، او خود هستیش و هستیش خودش است. قدرتش نافذ است لذا نیازی ندارد که نامی برای خود برگزیند، بلکه نامهائی برای خود برگزیده تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی گردد. اوّلین اسمی که برای خود انتخاب نمود، «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» بود زیرا از همه چیز برتر است، معنا و واقعیّت او، «اللَّه» است و نامش «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، این اوّلین نام اوست زیرا او بر همه چیز برتری دارد.

(۲) ۲۵- محمّد بن سنان گوید: از امام هشتم علیه السّلام سؤال کردم: «اسم» چیست؟

فرمود: صفتی برای موصوف. شرح: «یعنی نشانه ای برای نشان دادن». عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۲۶۱ باب ۱۱ اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه السلام رسیده است ..... ص : ۲۲۸

۱) ۲۶- علیّ بن الحسن بن علیّ بن فضّال از پدرش چنین روایت کرده است که امام هشتم علیه السّلام فرمودند: اوّلین چیزی که خداوند تعالی خلق فرمود

تا مردم بوسیله آن با نگارش آشنا شوند، حروف الفبا بود. و هر گاه بر سر کسی ضربه ای بزنند و در اثر آن ضربه نتواند به خوبی تکلّم کند، حکم این است که: حروف الفبا را بر او عرضه می کنند سپس به تعداد حروفی که نتوانست تلفّظ کند، به او دیه داده می شود، و پدرم از پدرش و او از جدّش از قول أمیر المؤمنین علیه السّلام در باره حروف الفبا چنین نقل نموده است که أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: الف، آلاء و نعم الهی است، باء، بهجت و سرور خداست، تاء، تکمیل شدن کار قائم آل محمّد «صلوات اللّه علیهم» است، ثاء، ثواب مؤمنین به خاطر کارهای خوبشان است.

جیم، جمال و جلال خداست، حاء، حلم خدا در باره گناهکاران است، خاء، بی نام و نشان بودن اهل معاصی در نزد خداوند عزّ و جلّ است، دال، دین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۶۲

خداست، (۱) ذال از ذو الجلال و صاحب جبروت است. راء، از رؤف و رحیم و زاء زلزله های قیامت است، سین، نور الهی است، شین، خداوند خواست آنچه خواست و اراده کرد آنچه اراده کرد و اراده و اختیار مردم به خاطر دین است که خدا خواسته است دارای اراده و اختیار باشند، صاد، از صادق الوعد و راستگو است برای بردن مردم بر صراط و نیز بازداشتن ظالمین در مرصاد و کمینگاه الهی، ضاد، هر کس با محمّد و آل محمّد علیهم السّلام مخالفت کند به ضلالت و گمراهی افتاده است، طاء، خوشی و حسن عاقبت برای مؤمنین است، ظاء مؤمنین به خداوند حسن ظنّ دارند و کافرین سوء ظنّ، عین از

علم و غین از غنی است، فاء، شعله هایی از شعله های آتش است و قاف، قرآن است که جمع

کردن و قرائت نمودن آن بر عهده خداست (۱) کاف از کافی و لام، لغو گویی کافرین است در دروغ هایی که بر خدا می بندند. میم ملک و پادشاهی خداست در روزی که هیچ کس جز خدا مالک نیست و خداوند در آن روز می فرماید:

«لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» (پادشاهی در امروز از آن کیست، مؤمن: ۱۶) سپس ارواح انبیا و پیامبران و حجج الهی می گویند: «لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ» (از آن خداوند یکتای مقتدر- مؤمن: ۱۶) سپس خداوند می فرماید: «الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ» (امروز هر کس جزای کارهای خود را می بیند، امروز دیگر ظلمی در کار نیست، خداوند به سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند. مؤمن: ۱۷) و نون نعمتهای الهی است که به مؤمنین می دهد و نکال و عذابی است که کافرین را دچار آن می کند. واو، وای بر کسی که خدا را نافرمانی کند و هاء، ذلّت و خواری و کوچکی نافرمانان است در برابر خدا. و لام الف، (لا) «لا إله الّا اللّه» است که بدان کلمه اخلاص گویند و هر بنده ای که آن را با خلوص نیّت بر زبان جاری کند بهشت بر او واجب می گردد، و یاء، دست خدا بر خلق گشاده است روزی می دهد، و او منزّه و برتر از آن

چیزی است که مشرکین می گویند.

(۱) سپس حضرت فرمودند: خداوند این قرآن را با همین حروفی که عربها با آن سر و کار دارند و بکار می برند

نـازل فرمود و سـپس گفت: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» (بگو اگر جنّ و انس دست به دست یک دیگر دهند تا چنین قرآنی بیاورند نخواهند توانست هر چند در این کار کمک یک دیگر باشند- اسراء ۸۸).

(۲) ۲۷- حمـدان بن سـلیمان گویـد: از حضـرت رضا علیه السّلام سؤال کردم، معنی این آیه چیست؟ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ» (هر کس را خدا بخواهد هدایت کند او را به اسلام راضی و خشنود نموده، آماده قبول اسلام و هر کس را نخواهد از گمراهی نجات یابد سینه او را بسیار تنگ میکند- انعام: ۱۲۵) فرمود: هر کس را خـدا بخواهد، با ایمانی که در دنیـا داشـته است، به بهشت آخرت راهنمـایی کنـد او را برای تسـلیم بودن در برابر خـدا و اطمینان به خـدا داشـتن و آرامش و سکون از ثوابهایی که خدا وعده داده آماده و راضی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۶۵

می کنـد تا آرامش خاطر یابـد، و هر کس را بخواهـد، به خاطر کفر و عصـیان در این دنیا، از بهشت آخرت محروم سازد او را (از اسـلام و تسـلیم در برابر امر خـدا) دلتنگ و دلسـرد می نمایـد تا در حال کفر، دچار شکّ شده و در اعتقاد قلبی، مضـطرب گردد (و اسـلام آن قـدر بر او سـخت باشـد که) گویی (می خواهـد) در آسـمان بالا رود. خداوند این گونه رجس و پلیدی بر آنان که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

(۱) ۲۸- محمّد بن عبد اللَّه خراسانیّ، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: مردی زندیق بر آن

حضـرت وارد شد، و گروهی نیز حضور داشـتند، امام فرمودند: بگو ببینم، اگر حرف، حرف شـما باشد (مطلب آن طور که می گوئیـد باشـد)- هر چنـد که این طور نیست- آیـا ما و شـما یکسان نیستیم؟ و نماز و روزه و زکات و اعتقادات ما ضـرری به ما نرسانـده است؟ مرد چیزی نگفت. امـام علیه السّـلام فرمود: و اگر حرف، حرف مـا باشـد- که حقّ هم همین است- آیا در این صورت شما به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۶۶

هلاکت نیفتاده و ما نجات نیافته ایم؟ (۱) زندیق گفت: خداوند به تو لطف و رحمت فرماید، برایم توضیح بده که خدا چگونه است؟ و کجاست؟ حضرت فرمود:

وای بر تو! آنچه تو گمان کرده ای غلط است، او جا و مکان را ایجاد کرده است، او بود ولی هیـچ جا و مکانی وجود نداشت، کیفیّت را او ایجـاد کرده است، او بود و هیـچ چگونگی و کیفیّتی وجود نـداشت، لـذا بـا کیفیّت یـا جـا و مکـان و حواسّ قابل درک نیست و به هیـچ چیز شبیه نمی باشـد. مرد گفت: حال که با هیچ حسّـی از حواسّ پنجگانه قابل درک نیست پس، اصـلا نیست.

حضـرت فرمـود: وای بر تـو! چـون حـواسّت از درک او عـاجز اسـت، ربـوبیّت او را انکـار می کنی؟ و حـال آنکه مـا وقـتی از ادراکش عاجز می شویم یقین می کنیم که او ربّ ما است، و او چیزی است بر خلاف سایر اشیاء، مرد گفت:

پس بگو خـدا چه زمـانی، بوده است؟ حضـرت فرمود: تو به من بگو، خداونـد کی نبوده است تا بگویم از کی بوده است، مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟ حضرت فرمودند: وقتی به جسدم

می نگرم و می بینم نمی توانم در طول

و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم (۱) و سختی ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می فهمم که این ساختمان بناکننده ای دارد و به او معتقد می شوم، مضافا به اینکه دوران فلك را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می بینم، و لذا می فهمم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده ای دارد، مرد پرسید پس چرا پنهان است؟ حضرت فرمود: در پرده بودن او از خلق، به خاطر گناهان بسیار آنهاست، امّا خود او هیچ چیز پنهانی در شب و روز، برایش پنهان نیست. پرسید: پس چرا چشم، او را نمی بیند؟ حضرت فرمود: برای اینکه فرقی باشد بین او و بین خلقش که قابل رؤیت هستند.

مضافا به اینکه شأن او اجل از این است که چشم او را ببیند و یا فکر او را درك نماید یا عقل، او را ادراك کند، مرد گفت: پس حدّ و وصفش را برایم بیان کن، امام فرمود: حدّ و وصفی ندارد. مرد پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: زیرا هر چیزی

که حدّی دارد، (۱) وجودش تا همان حدّ امتداد دارد و چون حدّ و مرز پذیرفته، پس قابلیّت زیاد شدن را نیز دارد و وقتی قابلیّت زیاد شدن را داشته باشد قابلیّت نقصان را نیز دارد، پس او نه حدّ دارد نه زیادی می پذیرد نه چیزی از او کم می شود نه قابل تجزیه است و نه با

فکر درک می شود.

مرد پرسید: شما که می گوئید: او لطیف، سمیع (شنوا)، حکیم، بصیر (بینا) و علیم است یعنی چه؟ آیا کسی می تواند بدون گوش، شنوا باشد، یا بدون چشم بینا باشد یا ظریف و دقیق باشد ولی دست نداشته باشد و یا حکیم باشد ولی صنعت گر و سازنده نباشد؟ حضرت فرمود: «لطیف» در بین آدمیان، موقعی اطلاق می شود که کسی بخواهد کاری یا صنعتی انجام دهد. آیا ندیده ای وقتی کسی می خواهد چیزی اتّخاذ کند یا کاری کند اگر با دقّت و ظرافت انجام دهد، می گویند فلانی چقدر با ظرافت و دقیق است؟ پس چطور به خداوند بزرگی که مخلوقاتی ریز و درشت دارد و در جانوران روح هایی قرار داده و هر جنسی را از جنس دیگر متباین ساخته بطوری که هیچ شبیه یک دیگر نیستند، لطیف (دقیق و با ظرافت) گفته نشود؟ پس هر کدام از این مخلوقات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۶۹

در ترکیب ظاهری اش لطفی از خالق لطیف و خبیر داراست، (۱) سپس در درختان و میوه های خوراکی و غیر خوراکی آن دقّت کردیم و آن وقت گفتیم: خالق ما، لطیف است ولی نه مانند لطیف بودن مخلوقات در کارهایشان، و گفتیم: او شنوایی است که صدای تمام خلائق از عرش تا فرش از مورچه های ریز گرفته تا بزرگتر از آن، در دریا و خشکی بر او پوشیده نیست و زبان آنها را با هم اشتباه نمی کند و در این موقع گفتیم: او شنواست ولی بدون گوش و گفتیم او بیناست ولی نه با چشم، زیرا او اثر دانه بسیار ریز و سیاه خردل را در شب ظلمانی بر روی سنگ سیاه می بیند و

نیز حرکت مورچه را در شب تاریک می بیند و از نفع و ضرر آن مطّلع است و آمیزش و بچه ها و نسل آن را می بیند، و در نتیجه گفتیم: او بیناست امّا نه مانند بینا بودن مخلوقات. راوی گوید: و این سؤال و جواب به همین منوال ادامه داشت تا آن زندیق مسلمان شد، و مطالب دیگری غیر از این هم در حدیث هست.

(۲) ۲۹- فتح بن یزید جرجانیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: کمترین

معرفت و شناخت چیست؟ حضرت فرمودند: اقرار به اینکه معبودی جز او نیست، شبیه و نظیری ندارد، ثابت است، قدیم است، موجود است، گم نگشته هیچ چیز مثل او نیست.

(۱) ۳۰- عبد العزیز بن مهتدی گوید: از امام هشتم علیه السّلام در باره توحید سؤال کردم. حضرت فرمود: هر کس سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است، گفتم: چگونه باید خواند؟ فرمود: همان طور که مردم می خوانند و این جمله را نیز اضافه فرمود: «کذلک اللّه ربّی» «پروردگار من چنین است» سه مرتبه.

(۲) ۳۱- محمّد بن علیّ خراسانیّ خادم امام رضا علیه السّلام گوید: زندیقی از امام

رضا علیه السّلام سؤال کرد: آیا می توان در باره خدا گفت: او «شی ء» است؟ حضرت فرمود: آری، او خود را در قرآن «شی ء» نامیده است آنجا که می فرماید: «قُلْ أَيُّ شَيْ ءٍ أَكْبَرُ شَهادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» (بگو گواهی و شهادت چه چیزی بزرگتر و مهتر است؟ بگو خدا بین من و شما گواه است. انعام: ۱۹) او «شی ء» ای است

که هیچ چیز مثل او نیست.

(۱) ۳۲- حسین بن خالد گوید: روزی، مردی بر امام رضا علیه السّلام وارد شد و سؤال کرد: یا ابن رسول اللّٰه! چه دلیل هست بر حدوث عالم؟ حضرت فرمودند:

تو نبودی، سپس به وجود آمدی، و تو خود می دانی که نه تو خود، خویش را ایجاد کردی و نه کسی که مانند تو است تو را به وجود آورده است.

(۲) ۳۳- ابو الصّلت هروی گوید: روزی مأمون در باره این آیه از امام علیه السّلام سؤال کرد: «وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷۲

لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت پادشاهی اش بر روی آب بوده، تا شما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است- هود: ۷). حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی، عرش (تخت پادشاهی)، آب و ملائکه را قبل از خلقت آسمانها و زمین آفرید و ملائکه با توجّه نمودن به خود و عرش و آب، بر وجود خداوند استدلال می کردند، سپس خداوند عرش خود را بر روی آب قرار داد تا بدین وسیله قدرت خود را به ملائکه نشان بدهد. تا ملائکه بفهمند که خداوند بر هر کاری تواناست، سپس با قدرت و توانایی خویش، عرش را بلند کرده و بر فراز آسمانهای هفتگانه قرار داد، آنگاه، در حالی که بر عرش خود تسلّط و استیلاء داشت، آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، هر چند توانایی داشت که در یک چشم بر هم زدن این کار را

انجام دهـد، لکن آنها را در شـش روز آفرید تا با این کار، آنچه را که از آسـمانها و زمین می آفرینند، کم کم و یکی یکی به ملائکه نشـان دهـد تا بوجود آمـدن هر یکٔ از آنها، در هر مرتبه، برای ملائکه، دلیلی باشـد بر (قـدرت) خداونـد، و خداونـد، عرش را به خاطر نیاز، نیافریده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷۳

است (۱) زیرا او از عرش و تمـام مخلوقـات بی نیـاز است. در مـورد ذات اقـدس او نمی تـوان گفت که: بر روی عرش نشسـته است زیرا او جسم نیست. خداوند بسیار بسیار برتر و والاتر از صفات مخلوقین است.

امّا در باره این قسـمت از آیه که می فرماید: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (تا شـما را بیازماید و ببیند عمل کدامیک از شما بهتر است) منظور این است که خداونـد آنها را آفریـد تا با طاعت و عبادت و تکالیف خود، آنها را بیازماید، امّا نه به عنوان امتحان و آزمایش، زیرا او همیشه همه چیز را می دانسـته است، مأمون در اینجا گفت: مرا آسوده خاطر کردی یا ابا الحسن! خداوند به تو آسودگی خـاطر عنـایت فرمایـد! سـپس مـأمون ادامه داد: معنی این آیه چیست: «وَ لَوْ شـاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعـاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَ مـا كـانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؟ (اگر پروردگـارت می خواست تمام کسانی که بر روی زمین زنـدگی می کننـد، همگی ایمان می آوردنـد، آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی تا مؤمن شونـد؟ در حالی که هیچ کس ایمان نمی آورد مگر با اذن و اجازه خدا- یونس: ۱۰۰ و ۹۹) امام علیه السّلام فرمود: پدرم موسی بن

جعفر از پدرش

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷۴

جعفر بن محمّد (۱) و او از پـدرش محمّد بن علىّ و او از پدرش علىّ بن الحسـين و او از پدرش حسـين بن علىّ و او از پدرش علىّ بن أبى طالب عليهم السّلام نقل كرده است كه:

مسـلمانان به پيـامبر اكرم صـلى اللَّه عليه و آله عرضه داشـتند: يا رسول اللَّه! اگر آن كسانى را كه بر آنها قـدرت داشتى، مجبور مى كردى مسـلمان شونـد، تعـداد ما زياد مى شد و در مقابل دشـمنان نيرومند مى شديم، حضـرت فرمودند: من نمى خواهم با بـدعتى كه خداوند در مورد آن، دسـتورى به من نداده است، خداوند را ملاقات كنم و من كسـى نيسـتم كه بخواهم در كارى كه به من مربوط نيست دخالت كنم.

سپس خداونـد آيه فوق را نازل فرمود و معنى آيه اين است كه: اگر خـدا مى خواست همه را مجبور مى كرد كه در دنيا ايمان آورنـد همـان طور كه در موقع ديـدن سـختى هـا، در آخرت، ايمـان مى آورنـد، و اگر اين كار را با آنها انجام مى دادم ديگر مسـتحقّ مـدح و ثواب از جانب من نبودنـد لكن من مى خواهم از روى اختيار و بـدون اجبار ايمان آورنـد تا مسـتحقّ احترام و اكرام و نزديكى به من و جاودانگى در بهشت جاودان باشند. «آيا تو مى خواهى مردم را مجبور كنى

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷۵

كه ايمان آورند؟» (۱) و امّا اين قسـمت از آيه كه مى فرمايـد: «وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (كسـى نمى تواند ايمان آورد مگر با اذن و اجازه و خواست خدا) به اين معنى نيست كه انسانها از ايمان آوردن محروم هستند بلكه به اين معنى

است که بـدون خواست خدا نمی توانند ایمان آورند، و اذن و خواست خدا، عبارتست از: امر و فرمان او به ایمان آوردن مردم در دنیا که دار تکلیف و تعبّد است و مجبور نمودن مردم به ایمان در موقعی است که تکلیف از آنها برداشته شود (یعنی بعد از مرگ و هنگام دیدن عذاب الهی).

در اینجا مأمون مجدّدا گفت: خاطرم را آسوده کردی یا ابا الحسن! خداوند خاطرت را آسوده نماید! حال در باره این آیه برایم بگو: «الَّذِينَ كانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً» (کسانی که چشمهایشان از (دیدن) یاد من در پرده و پوشش بود (و از یاد من غافل بودند) و توانایی شنیدن هم نداشتند- کهف: ۱۰۱).

حضرت فرمودند: پرده (مقابل چشم) از یاد و توجّه قلبی ممانعت نمی کند و یاد و توجّه با چشم دیده نمی شود، و لیکن خداوند، کسانی که ولایت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام را قبول ندارند به افراد نابینا تشبیه نموده است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷۶

زیرا گفتار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر آنها سنگین و دشوار می آمد و نمی توانستند به آن سخنان گوش فرا دهند. مأمون مجدّدا گفت: خاطرم را آسوده نمودی، خداوند آسوده خاطرت کند! (۱) ۳۴- حمدان بن سلیمان گوید: به حضرت رضا علیه السّلام نامه نوشتم و در باره افعال مردم، که آیا مخلوق خداوند است یا نه سؤال نمودم. حضرت مرقوم فرمودند: افعال مردم، دو هزار سال قبل از خلقت مردم، در علم خداوند مقدّر بود.

شرح: «یعنی خداوند میدانسته که چه می کنند، همان طور که به وقوع پیوسته یا می پیوندد، اگر اضطراری باشد، در علم

الهی اضطراری بوده، و اگر اختیاری باشد در علم الهی اختیاری و از روی آزادی و اختیار بجای آورده اند بود. و علم او با معلوم خارج موافق است و چون در خارج اختیاری بودن فعل از فاعل محسوس است در علم الهی نیز همین طور بوده است (استاد غفّاری)».

(۲) ۳۵- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السّلام به نقل از پدرانشان از

أمیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله روایت فرمود که (۱) هر کس به حوض من (حوض کوثر) ایمان نیاورد، خداوند او را بر آن حوض نرساند و هر کس ایمان به شفاعت من نیاورد، خداوند او را به شفاعت من فائز نگرداند! سپس فرمود:

شفاعت من مربوط به کسانی است که مرتکب گناهان کبیره می شوند. و امّا نیکوکاران، اصلا، مستحقّ توبیخ و مؤاخذه نیستند. حسین بن خالد گوید: به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه معنی این آیه چیست: «وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی»؟. (شفاعت نمی کنند مگر کسی را که خداوند بپسندد) فرمود:

یعنی شفاعت نمی کنند مگر کسی را که خداوند دینش را بپسندد.

مؤلّف گوید: مؤمن کسی است که نیکی هایش او را شادان و بدی ها و سیّئاتش او را ناراحت کند زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر کس نیکی اش او را خوشحال کند و بدی هایش ناراحتش نماید، مؤمن است.

و هر وقت از بدکرداری های خود ناراحت شود، پشیمان می گردد و پشیمانی توبه است. و توبه کننده مستحقّ شفاعت و آمرزش است و هر کس از

بدکرداری های خود ناراحت نشود مؤمن نیست و چون مؤمن نیست، مستحقّ شفاعت

نخواهد بود، زیرا خداوند دین او را نمی پسندد.

شرح: «مراد مؤلّف آنست که شفاعت مربوط به کسانیست که گناه کبیره از ایشان سر زده و توبه کرده اند و شفاعت پیامبر برای قبول توبه است».

(۱) ۳۶- یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار از قول پدرانشان از امام عسکریّ علیه السّلام نقل کرده اند که آن حضرت از امام هادی و ایشان از امام جواد و ایشان از امام رضا و آن حضرت از امام کاظم و ایشان از امام صادق و امام صادق از امام باقر و ایشان از امام سجّاد علیهم السّلام نقل فرمودند که آن حضرت در باره آیه: «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً» (آن کس که برای شما زمین را همچون بستر و آسمان را همچون ساختمان گردانید- بقره: ۲۲) چنین فرمودند: یعنی خداوند زمین را متناسب با طبیعت، خوی و بدنهای شما قرار داد. آن را نه چنان داغ و سوزان نمود که شما را بسوزاند و نه چنان سرد که در آن یخ بزنید، باد آن نه چنان خوشبو است که از آن سردرد بگیرید و نه آنچنان بد بو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۷۹

که شما را اذیّت کند، (و زمین)، (۱) نه همچون آب، نرم است که شما را غرق کند و نه آنچنان سخت که نتوانید در آن خانه بنا سازید و قبر بکنید، بلکه خداوند عزّ و جلّ، آن مقدار صلابت در آن نهاده است که برای شما مفید و نافع باشد و بتوانید خود و ساختمانهایتان را بر آن نگه دارید و در آن خاصیّتی قرار داده است تا برای خانه سازی

و قبر کنـدن و بسـیار منـافع دیگر شـما مناسب باشـد، پس به این خاطر زمین را برای شـما همچون بستر گردانیـده است. سـپس خداوند می فرماید: «وَ السَّماءَ بِناءً» (و آسـمان را همچون بناء و ساختمان گردانید) مراد از «بناء» در اینجا «سـقف» است «سقفی که ماه و آفتاب و ستارگانش را به خاطر منافع شما در حرکت و چرخش در آورده است. سپس می فرماید: «وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مـاءً» (از آسـمان آب نـازل کرد) یعنی بـارانی که از بالا فرو می فرسـتد تا به قلّه های کوه و تپّه و قعر درّه ها برسـد، سـپس این باران را به صورتهای مختلف، ریز و تنـد، درشت و شدید و نم نم در آورد تا زمینها این بارانها را در خود فرا گیرد و این باران را یک جا و یک پارچه نازل نفرمود که در این صورت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸۰

تمام زمینها، درختان، کشت و زرع و میوه های شـما نابود می شـد. (۱) و خداونـد در ادامه می فرمایـد: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ» (سـپس به وسـیله آن آب، روزی شـما یعنی میـوه هـای مختلـف را از زمین بیرون آورد) یعنی از آنچه از زمین می روید، برای شـما رزق و روزی قرار داد. «فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً» (برای خداوند، «ندّ» قرار ندهید) یعنی از میان بتهایی که نه عقل دارند، نه می شـنوند، نه می بینند و نه توانایی بر کاری دارند، شبیه قرار ندهید، و حال آنکه خود شما هم می دانید که آن بتها نمی توانند این نعمتهای فراوان و بزرگی را که خداوند تبارک و تعالی به شما داده، به شما عطا کنند. (ندّ یعنی انباز و شریک) (۲) ۳۷- عبد

العظيم حسنیّ از امام هادی و آن حضرت از امام جواد علیهما السّلام و ایشان از امام رضا علیه السّلام نقل کرده اند که روزی ابو حنیفه «۱» از نزد امام صادق علیه السّلام خارج شد و در راه با امام کاظم علیه السّلام برخورد کرد، و از آن حضرت پرسید: ای پسر! گناه و معصیت از چه کسی صادر می شود؟ حضرت فرمودند: از سه حالت خارج نیست: یا از خداوند سر می زند، که چنین نیست و اصلا شایسته نیست شخص

---

(۱)- چون ابو حنیفه اهل کوفه است ظاهرا در سفر چنین واقعه ای اتّفاق افتاده است.

کریم، بنده اش را به خاطر کاری که نکرده عذاب کند، و یا از خدا و بنده هر دو با هم سر می زند، و این نیز شایسته نیست که شریک قوی به شریک ضعیف ظلم کند، و یا اینکه از بنده سر می زند که همین طور هم هست، اگر خدا عقابش کند پس به خاطر گناه اوست و اگر از او درگذرد، از روی جود و کرمش خواهد بود.

(۱) ۳۸- علیّ بن جعفر کوفیّ از امام هادی از آباءش علیهم السّلام از حسین ابن علیّ علیهما السّلام، و سکونیّ و عبد اللَّه بن نجیح از امام صادق علیه السّلام از پدرانش از أمیر المؤمنین علیهم السّلام، و عکرمه از ابن عبّاس نقل کرده اند که: آنگاه که امیر مؤمنان

از صفّین بازگشتند، پیرمردی از بین کسانی که در جنگ به همراه حضرت بودند، برخاست و گفت: یا أمیر المؤمنین آیا این حرکت ما به صفّین به قضا و قدر الهی بوده است؟ (و در روایتی

که از طریق امام رضا علیه السّلام و به نقل از پدران بزرگوارشان روایت شده است چنین آمده که مردی از اهل عراق به أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد شد و در باره حرکت سپاه به سمت اهل شام سؤال کرد که آیا این حرکت به قضاء و قدر الهی بوده یا نه؟) حضرت فرمودند: بله به خدا قسم، از هیچ کوه و تپّه ای بالا نرفتید و شیب هیچ درّه ای را پائین نرفتید مگر به قضاء و قدر الهی بود، پیرمرد پرسید: پس آیا این سختی های من نزد خدا اجری دارد؟ حضرت فرمودند: صبر کن، تند نرو! مثل اینکه گمان برده ای منظور من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸۳

قضاء و قدری حتمی و لازم، بوده است؟ (۱) اگر چنین باشد، ثواب و عقاب و امر و نهی و منع بیهوده و وعد و وعید الهی بی معنی خواهد بود، و گناهکار قابل سرزنش و نیکوکار مستحقّ ستایش نخواهند بود. بلکه نیکوکار از بدکار به سرزنش سزاوارتر بوده و بدکار از نیکوکار به ستایش شایسته تر. این سخن، سخن بت پرستان و دشمنان خدای رحمان و قدریّه و مجوس این امّت است. ای مرد! خداوند مردم را مکلّف فرموده است ولی در عین حال، آنها مختارند، آنان را نهی نموده است ولی با این نهی، از اعمال بد ممانعت و جلوگیری نکرده بلکه فقط ایشان را برحذر داشته است و در مقابل کار اندک بندگان، ثواب بسیار عنایت فرموده است. اگر مردم، خداوند را نافرمانی می کنند از این رو نیست که خداوند مغلوب و ناتوان است. و اگر اطاعت و بندگی می کنند این امور از روی اجبار نیست و آسمان

و زمین و مـا بین آنها را باطل و بیهوده خلق نکرده این گمان کفّار است و وای بر کفّار از عـذاب آتش (اشاره به آیه ۲۷ سوره ص). راوی گوید پیرمرد در حالی که از جا برمیخاست این شعر را می خواند: (ترجمه آن) (۲) ۱- تو آن امامی هستی که ما با اطاعت از او امید داریم در روز نجات (یا معاد) خداوند ما را بیامرزد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸۴

۲- آن بخش از دین ما را که برای ما مبهم بود، بر ایمان روشن نمودی، خداونـد به جای ما، به تو جزای نیک دهاد! ۳- عذری نیست در انجـام کـار زشت که من مرتکب آن باشم از فسق و خروج از امر خـدا و نافرمانی، ۴- هرگز هرگز، نه، نمی پذیرم و قائل به این نیسـتم که آنکه از زشتی نهی فرموده خود شخص را به ارتکاب آن وادار کند که اگر چنین پنداری داشته باشم بی گمان شیطان را پیروی کرده ام، ۵- نه، خداوند دوست ندارد و زشتیها را نخواسـته و کشتن ولیّ خدا را از روی ستم و دشمنی هرگز جایز ندانسته.

۶- از کجا چنین خواسـته باشـد با اینکه بی تردیـد سنّت و فرمان خداونـد صاحب عرش صـحیح و خود، آن را اعلام فرموده و آشکار ساخته است.

نویسنده کتاب گوید: محمّد بن عمر از اشعار بیش از دو بیت آخر چیزی نیاورده است.

(۱) ۳۹- احمد بن عبد اللَّه جویباری از امام رضا علیه السّلام از پدران گرامی شان از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸۵

أمیر مؤمنان علیهم السّلام نقل نموده که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند دو هزار سال پیش از خلقت

آدم، مقدّرات را تقدیر فرموده و تدبیرات لازم را در نظر گرفته است.

(۱) ۴۰- داود بن سلیمان قزوینیّ از امام رضا علیه السّلام به نقل از پدرانشان از امام حسین علیهم السّلام نقل نموده اند که: مردی یهود از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤالاتی به این مضمون نمود: آن چه چیز است که خداوند ندارد؟ چه چیز است که نزد خداوند نیست؟ و چیست آن چیزی که خداوند آن را نمی داند؟ امیر المؤمنین فرمودند: امّا آن چیزی که خداوند آن را نمی داند گفتار شما یهودیان است که می گوئید عزیر پسر خداست، خداوند برای خود فرزندی نمی شناسد، امّا آنچه که نزد خدا نیست: (ظلم است)، نزد خدا ظلمی به بندگان نمی رود. و امّا سؤال دیگرت که پرسیدی: آن چیست که خداوند ندارد، (شریک است) که خداوند شریک

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸۶

ندارد. یهودی گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و أشهد أنّ محمّدا رسول اللّه.

(۱) ۴۱- احمد بن سلیمان گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام در طواف، پرسید:

«جواد» (با جود و بخشنده) کیست؟ حضرت فرمودند: سؤال تو دو صورت دارد، اگر در باره مخلوقین سؤال می کنی، «جواد» کسی است که واجبات خود را ادا می کند و بخیل کسی است که در واجبات بخل می ورزد و اگر سؤالت از خالق است، پس بدان که او «جواد» است و بخشنده، چه عطا کند چه نکند، زیرا اگر به بنده اش چیزی عطا کند، چیزی عطا کرده است که آن بنده مالک آن نیست و اگر چیزی از بنده اش دریغ کند، آن بنده حقّی در آن ندارد.

(۲) ۴۲- حسین بن خالد گوید: امام هشتم علیه السّلام از پدرانش از

امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کرده اند که آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدند که خداوند جلّ جلاله

فرموده است: هر کس به قضاء من راضی نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، خدای دیگری برای خود اختیار کند. و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرموده اند: در هر قضاء الهی، خیری برای مؤمن نهفته است.

(۱) ۴۳- ابراهیم بن عبّاس گوید: مردی از امام رضا علیه السّلام سؤال کرد: آیا خداوند مردم را به چیزی که توان آن را ندارند تکلیف می کند؟ حضرت فرمودند: او عادل تر از این است که چنین کند. مرد سؤال کرد: آیا هر کاری بخواهند می توانند انجام دهند؟ فرمود: عاجزتر از این هستند.

شرح: «مراد آنست که آنچه انجام می دهند به حول و قوّه الهی است، و بخواست خداوند است، چنین خواسته است که آنان مختار باشند».

(۲) ۴۴- ابو احمد داود بن سلیمان گوید: امام هشتم از پدرانشان از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که فرمود اعمال بر سه نوع است: فرائض (واجبات)،

فضائل (مستحبّات)، معاصی (نافرمانیها). واجبات، به دستور خداوند و به رضایت، و قضاء و قدر، و مشیّت و بر طبق علم خداوند انجام می شود. فضائل به دستور وجوبی خداوند نیست (یعنی آنها را واجب نساخته) لکن به آنها راضی و خشنود است و بر طبق قضاء و قدر و مشیّت و علم او انجام می گیرد و معاصی به دستور خداوند نیست (و خداوند آنها را دستور نداده است) لکن بر طبق قضاء و قدر و مشیّت و علم خدا و علی رغم نهی او انجام

می گیرد و خداوند بدان راضی نیست و انجام دهنده آن را عقاب می کند.

(۱) ۴۵- حسین بن خالد گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: مردم، به خاطر روایاتی که از پدرانتان روایت شده است، ما را قائل به جبر و تشبیه می دانند حضرت فرمودند: ای ابن خالد بگو ببینم، آیا اخباری که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مورد جبر و تشبیه روایت شده بیشتر است یا اخباری که از پدرانم روایت شده است؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۸۹

گفتم: البتّه روایاتی که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله روایت شده، بیشتر است. حضرت فرمودند: پس باید بگویند پیامبر علیه السّلام نیز قائل به جبر و تشبیه بوده است. گفتم:

آنها معتقدند که حضرت رسول علیه السّلام هیچ یک از این احادیث را نگفته اند بلکه، به آن حضرت افترا زده اند. حضرت فرمود: پس در مورد پدرانم هم باید بگویند که آنها این مطالب را نگفته اند بلکه به آنان دروغ بسته اند، سپس فرمودند:

هر کس قائل به جبر و تشبیه شود کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بری ء و بر کنار هستیم، ای ابن خالد، اخبار جبر و تشبیه را غلاه که عظمت خدا را کوچک دانسته اند از قول ما جعل کرده اند، هر کس آنها را دوست بدارد ما را دشمن داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد ما را دوست داشته است، هر کس با آنها دوستی برقرار کند، با ما دشمنی کرده است و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دوستی نموده است، هر کس با آنها رابطه برقرار کند با ما قطع رابطه

کرده و هر کس با آنها قطع رابطه کند با ما مرتبط شده است، هر کس به آنها بدی کند،

به ما نیکی کرده است (۱) و هر کس به آنها نیکی کند به ما بدی نموده است، هر کس آنها را گرامی بدارد ما را اهانت کرده و هر کس به آنها اهانت کند ما را احترام کرده است، هر کس آنها و سخن شان را بپذیرد ما را ردّ کرده است و هر کس آنها را ردّ کند ما را پذیرفته است، هر کس به آنها احسان کند به ما بدی کرده است و هر کس به آنها بدی کند به ما احسان نموده است، هر کس آنها را تصدیق کند ما را تکذیب کرده است و هر کس آنها را تکذیب کند ما را تصدیق نموده است و هر کس به آنها چیزی عطا کند ما را محروم نموده و هر کس به آنها چیزی ندهد، در واقع به ما داده است. ای ابن خالد، هر کس که از شیعیان ما باشد نباید از میان آنها برای خود دوست و یاور انتخاب کند.

(۲) ۴۶- حسن بن علیّ وشّاء گوید: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا خداوند کار را به بندگان خود تفویض نموده است (و آنها مستقلّ از خدا و بی نیاز از او هستند)؟ فرمود: او قدرتمندتر از این است که چنین کند. پرسیدم: آیا آنها را بر معاصی مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادل تر و حکیم تر از این است که چنین کند. سپس حضرت ادامه داده گفت: خداوند می فرماید: ای فرزند آدم!

من

سزاوارترم که نیکی های تو به من نسبت داده شود، و تو سزاوارتری که بدی هایت به تو نسبت داده شود. گناهان را با نیرویی که به تو دادم انجام می دهی.

شرح: [یعنی: «لا حول و لا قوّه الّا باللّه» (هیچ حرکت و قوّه ای نیست مگر از خدا) و «بحول اللّه و قوّته أقوم و أقعد» (به حول و قوّه ای که خداوند عطا می کند می نشینم و برمی خیزم) پس نشست و برخاست من، همه با حول و قوّه الهی است امّا باراده و خواست و اختیار خودم انجام پذیرد و اینها هم از جانب خداوند است و الّا من خود، خود را مختار و مرید نکرده ام- از استاد غفّاری].

(۱) ۴۷- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم فرمود:

هر کس قائل به جبر باشد، چیزی از زکاه به او ندهید و شهادت او را نپذیرید.

خداوند متعال هیچ کس را جز به اندازه وسع و توانش تکلیف نمی کند و بیش از قدرتش به او تحمیل نمی فرماید، هر کس کاری کند به حساب خودش محسوب است، و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی کشد. «۱»

---

(۱)- اشاره است به آیه ۲۸۶ سوره بقره و ۱۶۴ انعام «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» «وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری» و «وسع» کمترین حدّ توان است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۹۲

(۱) ۴۸- سلیمان بن جعفر جعفریّ گوید: در حضور امام رضا علیه السّلام در باره جبر و تفویض صحبت شد، حضرت فرمودند: آیا می خواهید در این مورد، اصلی را به شما آموزش دهم که هیچ وقت دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر

صلاح است بفرمائید. فرمودند: خداوند با مجبوری بندگان اطاعت نگردد (همگی مختارند) و اگر انسانها نیز نافرمانی می کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده اند، و در عین حال او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود، و نیز نسبت به آنچه، آنان را در آن مورد توانا ساخته، قادر و تواناست، اگر مردم، تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانع شان نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر بخواهد از آنان جلوگیری می کند ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او آنها را به گناه و معصیت نینداخته است، سپس فرمود: هر کس حدود این گفتار را دریابد و مراعات کند، بر هر کس در این مورد با او مخالفت کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۹۳

پیروز است.

(۱) ۴۹- احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطیّ گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم، بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده اند. حضرت فرمودند: بنویس، خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! این تو هستی که به مشیّت و خواسته من می توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجبات را انجام می دهی و با نعمت من بر معصیت و نافرمانی تواناشده ای، تو را شنوا و بینا و قدرتمند نموده ام. هر آنچه نیکی به تو رسد از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است، زیرا من سزاوارترم که نیکی هایت به من نسبت داده شود و تو نیز سزاوارتری که بدی هایت به خودت نسبت داده

شود. من در مورد کارهایم مورد سؤال و بازخواست نیستم ولی از تو در باره کارهایت سؤال خواهد شد، هر آنچه بخواهی برایت منظّم و مرتّب کرده ام.

(۲) ۵۰- حسین بن خالد گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: خداوند دانایت کناد!

بدان که خداوند قدیم است (یعنی از ازل بوده است) و ازلی بودن صفتی است که به آدم عاقل می فهماند که چیزی قبل از او نبوده است و در بقاءش نیز چیزی با او و همراه او نخواهد بود، با اقرار عامّه و معجزه صفت «۱» برای ما روشن می شود که چیزی قبل از خدا نبوده و در بقاءش نیز چیزی به همراهش نخواهد بود، و گفتار کسانی که گمان می کنند قبل از او و یا همراه او چیزی بوده است، باطل می گردد. زیرا اگر چیزی به همراه او می بود، نمی بایست خداوند خالق او باشد زیرا آن چیز، همیشه از ازل با خدا بوده است پس خدا چگونه می تواند خالق چیزی باشد که همیشه به همراهش بوده است و اگر آن شی ء قبل از خدا بوده باشد، آن شی ء سرآغاز خواهد بود نه این (خدا): و شایسته آن خواهد بود که آن اوّل، خالق این دوم، باشد.

سپس خداوند خود را با نامهایی وصف نموده است و آن زمان که خلق را آفرید از آنها خواست و آنها را بر این عبادت واداشت که خدا را با این نامها

---

(۱)- مراد آنست که صفت «قدم» عقل را از درک عاجز کرده است.

بخوانند، (۱) او خود را با این نامها نامیده است: شنوا، بینا، قادر، قاهر، زنده، قیّوم و

پا برجا، ظاهر و آشکار، باطن و پنهان، لطیف و دقیق، خبیر و آگاه، قویّ، با عزّت، حکیم، علیم و امثال این اسامی، و آن زمان که غلوّکنندگان و تکذیب کنندگان این اسامی را دیدند و شنیدند که ما در باره خدا می گوئیم:

چیزی مثل خدا نیست و هیچ چیز به حالت و کیفیّت خدا وجود ندارد، گفتند:

شما که می گوئید هیچ چیز مثل و شبیه خدا نیست، چطور شما، در اسماء حسنی با خدا شریک هستید؟ و به تمامی آن نامها نامیده می شوید؟ پس این خود دلیلی است بر اینکه شما در تمام حالات خدا یا حد اقل در بعضی از آنها مثل خدا هستید، زیرا هم شما و هم او دارای یک سری نامهای نیکو هستید.

به آنها باید گفت: خداوند تبارک و تعالی، نامهایی از نامهای خود را بر بندگانش نهاده، ولی معانی آنها با هم متفاوت است، مانند مواردی که یک اسم، دو معنی مختلف دارد، دلیل بر این مدّعی، زبان و گفتار شایع میان مردم است- و خداوند هم با همین زبان و روش با آنها صحبت کرده، به گونه ای که بفهمند، تا دلیل و حجّتی باشد بر آنها در تضییع آنچه تضییع کرده اند- مردم در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۹۶

زبان عادی خود به یک دیگر نامهایی از این قبیل می دهند: (۱) کلب (سگ)، حمار (خر)، ثور (گاو)، سکّره (شکر)، علقمه (تلخ)، اسد (شیر) و تمام این اسامی بر خلاف معانی آنهاست، زیرا این نامها بر آن معانی که در مقابل آن وضع شده اند، نیستند، زیرا انسان، شیر و یا سگ نیست. در این مطلب خوب دقّت کن و بفهم. خداوند تو را مورد

لطف و رحمت خود قرار دهاد.

ما خدا را عالم می نامیم اما عالم بودن او به این صورت نیست که او را علمی که نبوده اکنون بدستش آورده، چیزی را بداند و به کمک آن علم، آنچه را بعدا بدان برخورد می کند حفظ نماید، و در خلقت مخلوقاتش فکر و اندیشه کند، چطور چنین چیزی ممکن است و حال آنکه گذشتگانی را که خود نابود ساخته، همه برای او حاضرند و در محضرش هستند، (به هر حال او نیازی به چنان علمی ندارد) که اگر آن علم نباشد، جاهل و ضعیف بماند. بر عکس مردم عالم که به خاطر علومی که نداشته اند و سپس بدست آورده اند عالم نامیده شده اند، چه آنکه اینان قبل از این علم جدید، جاهل بوده اند و چه بسا این علمی که بدست آورده اند نیز از دستشان برود و به سوی جهل سیر کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۹۷

خداوند، عالم نامیده می شود، (۱) زیرا نسبت به هیچ چیز جاهل نیست. همان طور که می بینی خالق و مخلوق هر دو عالم نامیده می شوند ولی معنی و مصداق آن دو با هم فرق دارد.

و نیز پروردگار ما، شنوا است ولی نه با عضوی از بدنش که با آن بتواند بشنود ولی نتواند ببیند (مثل گوش در ما) کما اینکه ما با آن عضوی که می شنویم نمی توانیم ببینیم ولی خداوند عزّ و جلّ فرموده است که هیچ صدایی بر او پوشیده نیست و مثل ما نیست. حال اسم شنوا بر ما و خدا اطلاق می شود ولی معنی و مصداق آن با هم فرق دارد.

و همچنین است بصیر (بینا) ولی نه با عضو، بر عکس ما که

با چشم می بینیم و استفاده دیگری از آن نمی توانیم ببریم، ولی خداوند، بینا است و بهیچ شی ء دیدنی، جهل ندارد، در اینجا نیز در اسم مشترک هستیم ولی مفهوم و مصداق آن با هم فرق دارد.

او قائم است امّا نه به معنی ایستادن روی پا با زحمت و سختی و خستگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۲۹۸

مثل ایستادن سایر اشیاء (۱) ولی وقتی می فرماید خدا قائم است معنایش این است که حافظ و قیّم اشیاء است مثل اینکه گفته می شود «فلانی قائم به امر فلانی است» یعنی کارهای او بدست فلانی است. خداوند عزّ و جلّ حافظ و قیّم هر کسی است در کارهایی که می کند و قائم در کلام مردم به معنی «باقی» نیز هست، و به معنی «کفایت» نیز بکار می رود، مثل اینکه گفته می شود «قم بامر فلان» (کار فلانی را برایش انجام بده) یعنی نیازش را بر طرف کن و نیز قائم در میان ما مردمان به معنی کسی است که روی پا ایستاده است. در این مورد نیز اسم مشترک است و مصداق متفاوت.

و امّا لفظ لطیف به معنی کمی، کوچکی و نازکی نیست، بلکه به معنی «نفوذ در اشیاء» و «درک نشدن» می باشد، مثل این جمله: «لطف عنّی هذا الأمر» (یعنی، فلان امر از من پنهان شد) و «لطف فلان فی مذهبه و قوله» (یعنی: فلانی در روش و گفتارش لطیف و ظریف است) به این معنی که او روش و گفتاری پیچیده دارد و عقل را متعجّب می سازد و از دسترس به دور است و بسیار عمیق و ظریف بوده و فکر و اندیشه به او نمی رسد. و همچنین است

خداوند، دقیق تر و پیچیده تر از آن است که با حدّ و وصفی درک شود و یا

با وصفی توصیف گردد ولی «لطافت» در مورد ما آدمیان عبارتست از کوچکی و کمی، پس باز هم در اسم مشترک هستیم ولی معنی و مفهوم آن مختلف و متفاوت است.

(۱) و امّا خبیر، کسی است که چیزی از نظر او پنهان نیست و هیچ چیز از دسترسش دور نمی ماند، ولی نه با تجربه و آزمایش به این صورت که این آزمایش به او چیزی بیاموزد، آنچنان که اگر این تجربه و آزمایش نبود، هیچ نمی دانست. چون کسی که چنین باشد جاهل است (نه خبیر و آگاه) و خداوند تبارک و تعالی از ازل به آنچه می خواسته خلق کند، خبیر و آگاه بوده است، امّا در میان مردم، به کسی خبیر گفته می شود که جاهل باشد ولی در صدد یادگیری و آگاهی یافتن برآید. در این مورد هم اسم ما و خدا مشترک است ولی معنای آن متفاوت.

و امّا ظاهر، به این معنی نیست که با سوار شدن بر اشیاء و نشستن بر آنها، از آنها بالا رفته است بلکه به این خاطر به او ظاهر گفته می شود که بر همه چیز چیره و قاهر است و بر همه چیز غلبه یافته و نسبت به همه چیز قادر است. مثلا- گفته می شود: «ظهرت علی أعدائی» (یعنی: بر دشمنان خود پیروز شدم)، و

«أظهرنی اللّه علی خصمی» (یعنی، خداوند مرا بر دشمنم پیروز گردانید). در اینجا منظور از ظهور، فتح و غلبه است و ظهور خدا بر اشیاء نیز چنین است.

(۱) وجه

دیگری نیز برای ظهور خداوند هست و آن اینکه: او برای هر کس که او را بخواهد ظاهر و هیچ چیز بر خدا پوشیده نیست و تدبیر هر چه دیده می شود، به دست اوست، پس چه ظاهری از خداوند ظاهرتر و آشکارتر است؟ تو، به هر کجا رو کنی، مصنوعات و مخلوقات او را می بینی، و در وجود خودت، آثاری از او هست که برای تو کافی است، ولی ظاهر در مورد ما مردمان به کسی گفته می شود که وجودش بارز و آشکار بوده، به وسیله حدّ و وصفش معلوم باشد، پس اسم مشترک است ولی معنی متفاوت.

و امّا باطن، به معنی «درون اشیاء بودن» نیست به این معنی که درون اشیاء غور و نفوذ کند. بلکه به این معنی است که به درون اشیاء اطّلاع و آگاهی دارد و تدبیر آن بدست اوست، مثل این که گفته می شود: «ابطنته» یعنی از آن آگاه شدم و سرّ پنهان او را دانستم. ولی «باطن» در مورد آدمیان به کسی اطلاق می شود که به درون اشیاء رفته و پنهان شود، پس اسم مشترک است و معنی متفاوت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۱

(۱) و امّا قاهر به معنی ممارست کردن و رنج کشیدن و نیرنگ و فریب زدن و یک دیگر را کنار زدن نیست و آنچنان که بعضی مردم، بر بعضی دیگر چیره و قاهر و غالب می شوند، در بین مردم کسی که مقهور است ممکن است بعد قاهر شود و آن که قاهر است ممکن است مقهور گردد، و لکن در مورد خداوند به این معنی است که تمام آنچه را خلق کرده، همه در مقابل

ایجادکننده شان ذلیل و خوار هستند و در مقابل خواسته های او نمی توانند خودداری و امتناع نمایند و از حیطه قدرت او یک چشم بر هم زدن هم نمی توانند خارج شوند. و او فقط یک فرمان «ایجاد شو» می دهد و آن مخلوق، ایجاد می شود. ولی قاهر در مورد ما به آن صورتی است که گفتم. پس اسم مشترك ولی معنی مختلف دارد، و همچنین است تمامی نامها، هر چند تمام آنها را در اینجا برنشمردیم، و به همین مقدار اکتفا می کنیم چون (بقیّه را نیز) به آنچه با تو گفتیم میتوان قیاس کرد.

و خداوند عزّ و جلّ در ارشاد و راهنمایی و توفیق، کمک کار و یاور ما و شما است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۲

خطبه حضرت رضا- علیه السّلام- در توحید

(۱) ۵۱- قاسم بن أیّوب گوید: وقتی مأمون خواست حضرت رضا علیه السّلام را به ولایت عهدی منصوب کند بنی هاشم «۱» را جمع کرده، به آنان چنین گفت: من تصمیم دارم پس از خود «رضا» را به خلافت برگزینم، بنی العبّاس از روی حسادت گفتند: آیا می خواهی مردی نادان را که هیچ آشنائی با خلافت و سیاست ندارد، ولیّ عهد خود کنی؟! کسی را نزد او بفرست تا به اینجا بیاید و نمونه هایی از جهالت او را که دلیل خوبی بر علیه او خواهد بود ببینی، مأمون نیز حضرت را فرا خواند، بنی العبّاس گفتند: یا ابا الحسن! به منبر برو و ما را راهنمائی کن تا خداوند را بطور صحیح شناخته و بر آن اساس عبادت نمائیم.

حضرت بر منبر رفته، سر به زیر انداختند و بدون اینکه صحبتی کنند

---

(۱)- مراد از «بنی هاشم» در اینجا، «بنی العبّاس» می باشند.

عیون أخبار

مدّتی به همان حالت نشستند، (۱) سپس حرکتی کرده، از جای برخاستند.

(محمّد بن یحیی بن عمر بن علیّ بن ابی طالب- از سادات- نیز گوید: من خود شاهد سخنان حضرت در آن مجلس بودم).

حضرت، حمد و ثنای الهی بجای آورده، و بر پیامبر اکرم و اهل بیتش درود فرستاده آنگاه فرمودند:

مرحله اوّل در عبادت خدا، شناخت اوست، و پایه و اساس شناخت خداوند منحصر به فرد «۱» دانستن اوست، و قوام و اساس توحید این است که صفات (زائد بر ذات) را از ذات خداوند منتفی بدانیم «۲» زیرا عقل انسان خود گواهی می دهد که هر چیزی که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد، مخلوق است، و هر مخلوقی نیز خود شهادت می دهد که خالقی دارد که نه صفت است و نه موصوف. و هر صفت و موصوفی همیشه باید با هم همراه

---

(۱)- توحید یعنی: منحصر به فرد دانستن خدا، و نه یکی دانستن خدا، معنای توحید این نیست که بگوئی خدا یکی است و دو تا نیست، بلکه توحید به این معنی است که خدا تک است و مثل و مانند ندارد، حتی ضدّ هم ندارد. بعبارت دیگر توحید به این معنی نیست که خدا یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که تک است و دومی ندارد.

(۲)- اشاعره معتقدند که هر صفتی از صفات خداوند، مانند علم، قدرت و ... دارای حقیقتی است جدای از ذات خداوند و مغایر با آن، ولی طبق تعالیم ائمّه- علیهم السّلام- این قبیل صفات (یعنی صفات ذات) عین ذات خداوند هستند، علم خدا، چیزی غیر از ذات خدا نیست،

قـدرت خـدا نیز چیزی جدای از ذات او نیست. بلکه علم خداوند عین ذات او است، قدرت او نیز عین ذات او است، و همچنین است سایر صفات ذات. (اقتباس از مرحوم سیّد هاشم حسینی طهرانی در پاورقی توحید صدوق ص ۳۵).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۴

باشند (۱) و همراهی دو چیز بـا هم، نشـانه حـادث بودن آنهـاست و حادث بودن هم با ازلی بودن منافات دارد، پس کسـی که بخواهد ذات خدا را با تشبیه نمودن او به مخلوقاتش بشـناسد، در واقع خدا را نشـناخته است، و کسی که بخواهد کنه ذات خدا را دریابـد، در واقع قائل به توحیـد نیست (زیرا با این کار عملا قائل شـده است که خداونـد نیز مثل سایر موجودات است و می توان به کنه او دست یافت، و حال آنکه خداونـد «تک» است و مثل وماننـد ندارد) و کسـی که برای او مثل و مانند قائل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته است، و کسـی که برای او نهایتی فرض کنـد او را تصـدیق ننموده است، و کسـی که بخواهـد به او اشاره کند (یا در جهتی خاصّ به او اشاره کند) در واقع بسوی خدا نرفته، بلکه به سمتی دیگر توجّه نموده است، و به موجودی دیگر اشـاره کرده است (زیرا خداونـد در جهت خاصّـی نیست تـا بتوان به او در آن جهت اشـاره کرد)، و هر کس او را تشـبیه کنـد در واقع خداونـد را قصـد نکرده (بلکه به سـراغ موجودی دیگر رفته است)، و هر کس برای خداونـد اجزاء و ابعاض قائل شود، در واقع در مقابل او تذلّل و خواری نکرده است، و

هر کس بخواهد با قوّه فکر خود او را توهّم نماید، در حقیقت به سراغ خدا نرفته است، هر آنچه که به همراه نفس و ذات خود شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است، و هر آنچه در چیز دیگری (یا به چیز دیگری) غیر از خود، قائم و پابرجا باشد، معلول است و نیاز به علّت دارد، به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا، می توان بر وجود او استدلال کرد و توسّط

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۵

عقل است که معرفت و شناخت او پا می گیرد، (۱) و به وسیله فطرت، حجّت بر مردم تمام می شود، آفرینش مخلوقات توسّط خداوند، حجابی است بین او و آنها، دوری و جدائی او از بندگانش، مکانی و مادّی نیست بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آنها، و آغاز داشتن خلقت مخلوقات، دلیلی است برای ایشان بر اینکه خدا آغاز و ابتداء ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتداء داشته باشد، نمی تواند آغازگر چیز دیگری باشد، و نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان دلیلی است بر اینکه در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد، زیرا آلات و ادوات، شاهد عجز و فقر صاحب آنهاست، أسماء او محض عبارت و تعبیر است، و افعال و کردار او مجرّد تفهیم است، ذات او حقیقت است و کنهش، جدائی او از خلق، بقاء او حدّ و مرز سایر پدیده هاست، هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد، او را نشناخته است، و هر کس بخواهد با فکر خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته و او را پشت سر نهاده و بر چیز دیگری (که ساخته

فکر او است) احاطه پیدا کرده است، و هر کس بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته است.

هر که بگوید: چگونه است؟ او را (به مخلوقاتش) تشبیه نموده است، و هر که بگوید: چرا و از چه راهی موجود شده است؟ در واقع برای او علّت تصوّر کرده است، و هر کس بگوید: از چه موقع بوده است؟ برای او وقت و زمان

تصوّر کرده است، (۱) و هر کس بگوید: در کجا قرار دارد؟ برای او جا و مکان خیال کرده است، و هر که بگوید: حدّش تا کجاست؟ برای او نهایتی فرض کرده است، و هر کس بگوید: تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهائی قرار داده است، و هر کس چنین کند بین او و سایر موجودات حدّ مشترک قرار داده است، و هر کس بین او و مخلوقاتش حدّ مشترک قرار دهد برای او اجزاء و ابعاض پنداشته است، و هر کس او را دارای اجزاء تصوّر کند او را وصف نموده، و هر که او را وصف نماید، در مورد خداوند به خطا رفته و کارش به الحاد و کفر می انجامد.

و خداوند با تغییر یافتن مخلوقین، تغییری نمیکند، کما اینکه با حدّ و حدود مخلوقین (که همگی محدود هستند) محدود نمی شود، «أحد» است ولی نه به عنوان عدد (ی در مقابل دو، و سه و ... «۱») ظاهر و آشکار است ولی نه باین صورت که قابل لمس باشد، آشکار و هویداست ولی نه باین معنی که دیده شود، باطن و پنهان است ولی نه اینکه از مخلوقات غائب باشد، دور است

ولی نـه از نظر مسـافت، نزدیـک اسـت ولی نه از جهت مکـانی، لطیـف است ولی نه از نظر جسم، موجـود است ولی نه بعـد از عدم، (قبل از او عدم نبوده بلکه او همیشه موجود بوده است)، فاعل است و کار انجام می دهد ولی نه از روی اجبار، بلکه

---

(۱)- بلکه همان طور که قبلا اشاره شد، «تک» است و بی همتا و دومی ندارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۷

با اختیار تامّ، (۱) می سـنجد و تصـمیم می گیرد ولی نه با نیروی فکر، تدبیر می کند ولی نه با حرکت، اراده می کند ولی نه با آهنگ، مشیّت و اراده دارد ولی نه با عزم و تصـمیم، درک میکند ولی نه با آلت و وسیله حسّ، می شنود و می بیند ولی نه با گوش و چشم و یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد، چرت و پینکی و خواب او را فرانمی گیرد، صـفات مختلف او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقیّـد و محـدود نمی کنـد، او قبل از زمان بوده است، و قبل از عدم وجود داشـته است، و ازلیّتش از هر آغاز و ابتدائی فراتر بوده است، از خلقت حواسّ توسّط او معلوم می شود که خود فاقد این حواسّ (باصره، سامعه، لامسه، ذائقه، ...)

می باشد، و از ایجاد عناصـر معلوم می شود که عنصـر ندارد، و از آنچه که بین اشیاء ضدّیّت برقرار کرده است دانسته می شود که خود، ضـدّ نـدارد، و بـا ایجـاد مقـارنه و همـاهنگی بین امور، دانسـته می شود که قرین و همـاورد نـدارد، بین نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدّیت برقرار کرده است، امور نامساعد و دور از هم

آنها را به دور هم جمع کرده، و امور نزدیک را از هم جدا نموده است، و پراکندگی اینها و اجتماع آنها، دلیلی است بر وجود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۸

پراکنده کننده و گردآورنده اشان، (۱) و این آیه شریفه اشاره به همین معنی دارد: «وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (سوره ذاریات آیه ۴۹)، (از هر چیزی جفت و زوج آفریدیم تا شما متذکّر شوید [و بدانید تعدّد، از صفات ممکنات است])، بین «قبل» و «بعد» در این مخلوق جدایی و فرق افکند تا همه بدانند او خود، قبل و بعد ندارد، غرائز این موجودات نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه ندارد، و تفاوت (یا نقص) آنها دلیلی است بر اینکه تفاوت دهنده بآنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست، زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیّت است که زمان دهنده بآنان، فاقد زمان و فراتر از آن است، بعضی را از بعض دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن مخلوقات، حجاب دیگری بین او و آنها نیست.

آن زمان که مربوب (و مخلوقی) وجود نداشت، او ربّ بود (یعنی مقام ربوبیّت برایش ثابت بود)، و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالك علی الاطلاق و مستولی بر همه چیز بود.

(یعنی مقام مالکیّت علی الاطلاق و قدرت مطلقه برایش ثابت بود).

مترجم گوید: اگر «الهیّه» به معنی عبادت باشد، خداوند مألوه است، و عبد، آله و متألّه. و امّا اگر به معنی مالك بودن در تأثیر و تصرّف در اشیاء باشد- کما اینکه در اینجا و در بسیاری از احادیث دیگر مراد است- خداوند آله است و عبد مألوه

و بر همین اساس امام علیه السّلام لفظ «اللَّه» را در حدیثی (حدیث

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۰۹

چهارم از باب ۳۱ توحید صدوق است) تفسیر فرموده است.

(۱) و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود، و آن زمان که مخلوقی در جهان نبود، او خالق بود، و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع (شنیدن) در مورد او صادق بود، این طور نیست که فقطّ از وقتی دست به خلقت و آفرینش زد، خالق محسوب شود، بلکه قبل از شروع به خلقت نیز، خالقیّت در مورد او مصداق داشته است.

مترجم گوید: «یعنی خداوند از ازل متّصف به این صفات بوده است، مثلا همیشه عالم بوده است هر چند معلوم و موجودی در بین نباشد، امّا در مورد ما، علم، زمانی مصداق پیدا می کند که موجود و معلومی در خارج وجود داشته باشد، ولی در مورد خداوند این طور نیست، علم او «لا- یتناهی» است، همه چیز را می داند (و به عبارت ساده تر، همه چیز را بلد است) هر چند چیزی موجود نباشد، برای تقریب به ذهن مثالی بزنیم: نجّاری که می تواند صدها نوع میز درست کند ولی هنوز هیچ کدام را ایجاد نکرده است می توان در موردش گفت: به صد نوع میز علم دارد، هر چند این میزها هنوز در عالم خارج تحقّق نیافته است. خداوند عالم است و علمش هم تابع نیست، بلکه علم او لا یتناهی است و منوط به وجود معلومی در خارج نمی باشد». (پایان کلام مترجم) چگونه میتوان غیر از این را تصوّر کرد؟ حال آنکه ابتداء و آغازی ندارد و نمیتوان با

کلمه «از» که ابتـداء و آغـاز را نشـان میدهـد او را در برخی زمانهـا غـائب فرض کرد، بلکه همیشه و در همه اوقات بوده اسـت (بلکه او فراتر از زمان است نه محدود بزمان).

و کلمـاتی مثـل «قـد» (در زبان عربی) که نشان دهنـده نزدیکی زمان مورد نظر به زمان دیگری است (مثل فعل ماضـی نقلی در فارسی) نمی تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد (چون تمام ازمنه چه دور، و چه نزدیک همه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱۰

نسـبت به او یکسان هسـتند) (۱) و کلمـاتی مثـل «لعـلّ» (بـه معنی شایـد) که نشـانگر احتمـال و عـدم قطعیّت است و در مـورد مخلوقین، خبر از وجود مـانع یـا موانعی برای حصول کاری می دهـد در مورد او چنین مفهومی را نمی رسانـد بلکه امر و اراده خدا قطعیّ الحصول است.

و کلمه «متی» (کی؟، چه زمـانی؟)، اگر چه در مورد خـدا بکـار می رود ولی نشان دهنـده وقت معیّنی برای او نیست، و به کار بردن کلمه «زمان» در مورد او به این معنی نیست که خداوند مظروف است و در محدوده زمان قرار گرفته است.

و نیز کاربرد کلمه «مع» (به معنی «با») در مورد او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است.

ادوات، امثـال خود را محـدود می سـازد (یعنی در حقتعـالی تـأثیری نـدارد)، و آلاـت، متناسب با امثال و نظائر خویش است، و اینها، نه در خداونـد بلکه در سایر اشـیاء مؤثّرنـد، ابتـداء زمانی داشـتن، باعث شده است که اشـیاء و موجودات قدیم نباشـند، و قرب زمانی داشتن، آنها را از ازلی بودن بازداشته، و فقدان بعضی از حالات و صفات، آنها را از کمال دور

ساخته است «۱»، افتراق و جدائی آنها دلیل و نشانه وجود جداکننده آنهاست، تباین و تفاوت آنها نشانه وجود تفاوت دهنده آنهاست، خالق اشیاء، توسّط آنها، بر عقول آدمیان تجلّی

---

(۱)- در ترجمه این عبارات سعی شده است معانی «مذ»، «قد»، و «لولا» که به ترتیب عبارتند از:

«ابتداء زمانی»، «قرب زمانی»، و «نبود چیزی در اثر وجود چیز دیگر» (امتناع شی ء لوجود غیره) آورده شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱۱

کرده «۱».

(۱) و بوسیله آنها، از چشمها پنهان گردیده است، ملاک استدلال افکار در باره خداوند، همین اشیاء و موجودات است، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیّت خود را به سبب وجود این اشیا به آنها الهام فرموده است.

تصدیق و اقرار به خداوند توسّط عقول صورت می پذیرد، و با اقرار به خدا ایمان کامل می گردد، تا معرفت و شناخت نباشد دیانت کامل نمی شود، و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد، و با اعتقاد به تشبیه، اخلاصی در بین نخواهد بود، و اگر کسی در مورد خداوند به صفاتی زائد بر ذات قائل شود (چنان که در مخلوقین دیده می شود)، تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قائل به تشبیه شده است، هر چیزی که در مخلوق یافت شود، در خالقش وجود نخواهد داشت و هر آنچه در مورد او امکان داشته باشد، در باره صانعش محال و ممتنع خواهد بود، در مورد او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود ایجاد کرده، در مورد خود او، مصداق یابد؟! یا آنچه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او

بازگشته، و در مورد او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود، نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه

---

(۱)- ترجمه این عبارت بر اساس نسخه بحار و یکی از نسخه های توحید است که در آنها بجای «لما تجلّی» «بها تجلّی» آمده است.

می یافت و کنهش، از وحدت در آمده، دارای اجزاء می شد، و أزلی بودن در موردش محال می گردید و خالق مثل مخلوق می شد.

(۱) اگر برای او پشت تصوّر شود، مقابل و روبرو نیز تصوّر می شود، و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می شود، کسی که، حدوث در باره اش محال نیست، چگونه می تواند أزلی باشد؟ کسی که ایجاد شدن در باره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجادکننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود آیه و نشانه میشد (برای یک موجود أزلی دیگر) نه اینکه موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند.

قول محال که مخالف حقّ و حقیقت است حجّتی در بر ندارد، و سؤال در باره خدا، فاقد جواب است، و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است، و در عقیده به اینکه خداوند به کلّی (چه در ذات، چه در صفات و افعال) با مخلوقین مباینت و غیریّت دارد، ظلم و افترائی نیست، موجود أزلی محال است که مرکّب باشد یا دوئیّت (دو تا بودن) در او راه یابد، و آنچه آغازی ندارد، محال است مخلوق باشد و آغاز و انجامی برایش تصوّر شود.

معبودی نیست، جز «اللّٰه» که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را

با دیگر

موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به ضلالت بزرگی دچار گشته اند و به وضوح و آشکارا زیان نموده اند. و درود خدا بر محمّد و اهل بیت پاکش باد.

باب ۱۲ باب مناظره حضرت رضا- علیه السّلام- در حضور مأمون با اهل ادیان در باره توحید

(۱) ۱- از حسن بن محمّد نوفلیّ «۱» هاشمیّ چنین نقل شده است: زمانی که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بر مأمون وارد شدند، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا علمای أدیان و متکلّمین مثل جاثلیق (عالم بزرگ نصاری)، رأس الجالوت (عالم بزرگ یهود)، رؤسای صابئین (منکرین دین و شریعت و خدا و پیامبر)، هربذ بزرگ (عالم بزرگ زردشتیان) و زردشتی ها، عالم رومیان و علماء علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را

---

(۱)- ناگفته نماند که روات این خبر همگی «مهمل» اند (یعنی در کتب رجال ذکر نشده اند) بجز «نوفلی» که ثقه است و طبق گفته نجاشی کتابی دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱۴

بشنود. (۱) فضل بن سهل نیز آنان را فراخواند و مأمون را از حضور آنان مطّلع نمود.

مأمون دستور داد، ایشان را نزد او ببرند، سپس بعد از خوش آمد گویی به آنان چنین گفت: شما را برای امر خیری فرا خوانده ام، مایلم با پسر عمویم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا أوّل وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند، آنها نیز اطاعت کرده و گفتند: إن شاء اللّه فردا اوّل وقت در اینجا حاضر خواهیم بود.

نوفلیّ گوید: ما در نزد امام رضا علیه السّلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه «یاسر»، خادم حضرت رضا علیه السّلام وارد شده گفت: مولای من! امیر المؤمنین به شما سلام

رسانده و فرمود: برادرت فدایت باد! علمای ادیان مختلف، و علمای علم کلام همگی نزد من حضور دارند، آیا تمایل دارید نزد ما بیائید و با آنان بحث و گفتگو کنید؟ و اگر تمایل ندارید خود را به زحمت نیندازید، و اگر دوست داشته باشید ما به خدمت شما بیائیم، برای ما مشکل نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱۵

(۱) حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو متوجّه منظور شما شدم، و إن شاء اللَّه خودم فردا صبح خواهم آمد.

نوفلیّ ادامه داد: وقتی یاسر رفت، حضرت رو به ما کرده فرمودند: نوفلیّ! تو عراقیّ هستی و عراقیّ ها طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت در باره این گردهمائی از علمای ادیان و اهل شرک توسّط مأمون چیست؟ عرضکردم:

میخواهد شما را بیازماید، و کار نامطمئنّ و خطرناکی کرده است، حضرت فرمودند: چطور؟ عرض کردم: متکلّمین و اهل بدعت، مثل علماء نیستند، چون عالم، مطالب درست و صحیح را انکار نمی کند، ولی آنها همه، اهل إنکار و مغالطه اند، اگر بر اساس وحدانیّت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت:

وحدانیّتش را ثابت کن، و اگر بگوئید: محمّد صلی اللَّه علیه و آله رسول خداست، می گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغالطه می کنند و باعث می شوند خود شخص، دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت گردم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱۶

از آنان بر حذر باشید، مواظب خودتان باشید! (۱) حضرت تبسّمی فرمودند و گفتند: ای نوفلیّ! آیا می ترسی آنان ادلّه مرا باطل کنند و مجابم کنند؟! گفتم:

نه بخدا، در باره شما چنین ترسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر آنان پیروز کند.

حضرت فرمودند: ای

نوفلیّ! می خواهی بدانی چه زمان مأمون پشیمان می شود؟ گفتم: بله، فرمود: زمانی که ببیند با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علماء به زبان خودشان بحث میکنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همگی پیروز شدم و همه آنان سخنان مرا پذیرفتند، مأمون خواهد دانست آنچه که در صددش می باشد، شایسته او نیست، در این موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد. و لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم (هر نیرو و قدرتی، از جانب خداوند است).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۱۷

(۱) بامدادان، فضل بن سهل نزد ما آمد و گفت: قربانت گردم، پسر عمویت منتظر شماست و همه علماء و مدعوّین آمده اند، کی تشریف می آورید؟

حضرت فرمودند: شما زودتر بروید، من هم- بخواست خدا- خواهم آمد.

سپس وضوء گرفته، مقداری سویق (نوشیدنی یا آش و یا حلیم) میل فرمودند، و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همگی خارج شده نزد مأمون رفتیم، مجلس مملوّ از جمعیّت بود، محمّد بن جعفر (عموی حضرت رضا علیه السّلام) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

زمانی که امام رضا علیه السّلام وارد شدند، مأمون، محمّد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام آن حضرت برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیّه همان طور ایستاده بودند تا اینکه مأمون دستور داد بنشینند، و مأمون مدّتی با حضرت گرم صحبت بود، سپس رو به

جاثلیق کرده، گفت: ای جاثلیق! ایشان، علیّ بن موسی بن جعفر و پسر عموی من و از فرزندان فاطمه

- دختر پیامبرمان- و علیّ بن ابی طالب- صلوات اللّٰه علیهم- هستند، (۱) دوست دارم با ایشان صحبت کنی و بحث نمایی و حجّت آوری و انصاف بدهی.

جاثلیق گفت: ای امیر مؤمنین! چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج می کند که من به او ایمان ندارم؟ حضرت فرمودند: ای مرد مسیحی؟ اگر از انجیل برای تو دلیل بیاورم، آیا می پذیری؟ جاثلیق گفت: آیا می توانم آنچه را انجیل فرموده، ردّ کنم؟ به خدا سوگند علی رغم میل باطنی ام، خواهم پذیرفت، حضرت فرمودند: حال، هر چه می خواهی بپرس و جوابت را دریافت کن.

جاثلیق پرسید: در باره نبوّت عیسی و کتابش چه عقیده ای داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟ حضرت فرمودند: من به نبوّت عیسی و کتابش و به آنچه امّتش را بدان بشارت داده و حواریّون نیز آن را پذیرفته اند ایمان دارم و به هر «عیسی» ای که به نبوّت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و کتابش ایمان نداشته و امّت خود را به او بشارت نداده، کافرم، جاثلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

حضرت فرمودند: چرا، او گفت: پس دو شاهد عادل از غیر همکیشان خود که

مسیحیّت نیز آنان را قبول داشته باشد، معرّفی کن، (۱) و از ما هم، از غیر همکیشانمان دو شاهد عادل بخواه، حضرت فرمودند: حالا سخن به انصاف گفتی، آیا شخص عادلی را که

نزد حضرت مسیح مقام و منزلتی داشت قبول داری؟ جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؟ اسم او را بگو، حضرت فرمودند: در باره یوحنّا دیلمیّ چه میگوئی؟ گفت: به به! محبوب ترین شخص نزد مسیح را نام بردی، حضرت فرمودند: تو را قسم می دهم آیا در انجیل چنین نیامده که یوحنّا گفت: مسیح مرا به دین محمّد عربی آگاه کرد و مژده داد که بعد از او خواهد آمد و من نیز به حواریّون مژده دادم و آنها به او ایمان آوردند، جاثلیق گفت: بله، یوحنّا از قول حضرت مسیح چنین مطلبی را نقل کرده است و نبوّت مردی را مژده داده و نیز به اهل بیت و وصیّ او بشارت داده است و معیّن نکرده که این موضوع چه زمانی اتّفاق خواهد افتاد و آنان را نیز بر ایمان معرّفی نکرده است تا آنها را بشناسیم، حضرت فرمودند: اگر کسی که بتواند انجیل را بخواند در اینجا حاضر کنیم و مطالب مربوط به محمّد و اهل بیت و امّتش را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۰

برایت تلاوت کند، آیا ایمان می آوری؟ گفت: حرف خوبی است، (۱) حضرت به نسطاس رومی فرمودند: سفر ثالث «۱» انجیل را تا چه حدّی از حفظ هستی؟

گفت: به تمام و کمال آن را حفظ هستم. سپس رو به رأس الجالوت نموده، فرمودند: آیا انجیل خوانده ای؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: من سفر ثالث را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی در باره محمّد و اهل بیت او- سلام اللَّه علیهم- و نیز امّتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید، آنگاه حضرت شروع به خواندن سفر ثالث کردند

و وقتی به مطلب مربوط به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رسیدند، وقف کرده فرمودند: تو را به حقّ مسیح و مادرش قسم می دهم، آیا دانستی که من عالم به انجیل هستم؟ گفت: بله، سپس مطلب مربوط به محمّد و اهل بیت و امّتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه میگوئی؟

این عین گفتار حضرت مسیح علیه السّلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السّلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتلت

---

(۱)- لازم به تذکّر است که انجیل «سفر» ندارد و این اصطلاح مربوط است به تورات، شاید در اینجا تصحیفی رخ داده است و در اصل «الاصحاح الثالث» بوده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۱

واجب است، (۱) زیرا به خدا و پیامبر و کتابت کافرشده ای، جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان اذعان دارم، حضرت فرمودند: شاهد بر اقرار او باشید.

حضرت ادامه دادند: آنچه می خواهی بپرس، جاثلیق پرسید: حواریّون حضرت مسیح و نیز علماء انجیل چند نفر بودند؟ حضرت فرمودند: از خوب کسی سؤال کردی، حواریّون دوازده نفر بودند که عالمترین و فاضلترین آنان، ألوقا بود.

و علمای مسیحی ها سه نفر بودند، «یوحنّا» ی اکبر در «أج»، «یوحنّا» در «قرقیسیا» و «یوحنّا» دیلمیّ در رجّاز و مطالب مربوط به پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم و اهل بیت و امّتش نزد او بوده و هم او بود که امّت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوّت حضرت محمّد و اهل بیت و امّتش، مژده داد.

آنگاه فرمود: ای مسیحی! به خدا سوگند ما به «عیسی» ای که به

محمّد صلی اللَّه علیه و آله ایمان داشت، ایمان داریم، و نسبت به «عیسی» ی شما ایرادی نداریم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۲

بجز ضـعف و نـاتوانی و کمی نمـاز و روزه اش، (۱) جـاثلیق گفت: بخـدا قسم، علم خـود را فاسـد نمودی و خود را تضـعیف کردی، گمان می کردم تو عالمترین فرد در بین مسلمانان هستی، حضرت فرمودند: مگر چطور شده است؟ او گفت:

می گویی: عیسی ضـعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند، و حال آنکه عیسـی، حتّی یک روز را بدون روزه نگذرانـد و حتّی یک شب نخوابیـد، همیشه روزها روزه بود و شـبها شب زنده دار! حضـرت فرمودند: برای تقرّب به چه کسـی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق از کلام افتاد و ساکت شد.

حضـرت فرمودنـد: می خـواهم مطلبی از تـو بـپرسم؟ جـاثلیق گفـت: بـپرس، اگر جـوابش را بـدانم، پاسـخ می دهم، حضـرت پرسیدند: چرا منکر هستی که عیسی، باجازه خدا مرده ها را زنده می کرد؟ جاثلیق گفت: زیرا کسی که مرده ها را زنده کند و نابینا و شخص مبتلا به پیسی را شفا دهد خداست، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۳

شایسته پرستش، (۱) حضـرت فرمود: یسع نیز کارهایی نظیر کارهای عیسی انجام می داد، بر روی آب راه می رفت، مرده زنده می کرد، نابینا و مبتلای به پیسی را شفا میداد، ولی امّتش او را خدا ندانسته و کسی او را نپرستید، «حزقیل» پیامبر نیز مثل عیسی بن مریم مرده زنده کرد، سی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده نمود.

آنگاه رو به رأس الجالوت نموده، فرمود: آیا مطالب مربوط به این عدّه از جوانان بنی اسرائیل را در تورات

دیده ای؟ «بخت نصّیر» آنها را از بین اسرای بنی اسرائیل که در هنگام حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند، انتخاب کرده، به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی آنها فرستاد و او آنها را زنده نمود، این مطلب در تورات هست و هر کس از شما آن را انکار کند، کافر است، رأس الجالوت گفت: این مطلب را شنیده ایم، و از آن مطّلع هستیم، حضرت فرمود: درست است، حال دقّت کن و ببین آیا این سفر از تورات را درست می خوانم؟ سپس آیاتی از تورات را بر ما تلاوت فرمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، با تعجّب، بدن خود را به راست و چپ حرکت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۴

می داد، (۱) سپس رو به جاثلیق کرده، پرسیدند: آیا اینها قبل از عیسی بوده اند یا عیسی قبل از آنها؟ گفت: آنها قبل از عیسی بوده اند، حضرت فرمودند: قریش همگی نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و درخواست کردند که حضرت مرده هایشان را زنده کند، آن حضرت، علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام را همراه آنان به صحرا (یا گورستان) فرستادند و فرمودند: «به صحرا (یا گورستان) برو و با صدای بلند افرادی را که اینها درخواست زنده شدن آنان را دارند، صدا بزن و تک تک نام آنان را ببر و بگو: محمّد، رسول خدا می گوید: به اذن خدا برخیزید! (امیر مؤمنان نیز آنان را ندا کرد) همه برخاسته، خاک های سر خود را می تکاندند».

قرشیان نیز از آنان در باره امورشان سؤال می کردند و در ضمن گفتند:

محمّد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما او

را درک کرده، به او ایمان می آوردیم «۱»، و پیغمبر نیز افراد نابینا یا مبتلا به بیماری پیسی و نیز دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پرندگان، جنّ و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را خدا نمی دانیم، و در عین حال منکر

---

(۱)- این بخش از خبر، بیانگر یکی از معجزات رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- است ولی چنین معجزه ای در کتب دیگر ذکر نشده است، و این خود سبب شکّ و تردید در صحّت آن است خصوصا که خیلی شبیه اخبار ساختگی است.

فضائل این دسته از پیامبران (عیسی، یسع، حزقیل و محمّد- صلی اللّه علیه و آله و علیهم اجمعین-) نیستیم، (۱) شما که عیسی را خدا می دانید، باید یسع و حزقیل را نیز خدا بدانید، چون آنان نیز مثل عیسی مرده زنده می کرده اند، و نیز معجزات دیگر حضرت عیسی را نیز انجام میدادند.

و نیز عدّه ای از بنی اسرائیل که تعدادشان به هزاران نفر می رسید، از ترس طاعون از شهر خود خارج شدند ولی خداوند جان آنان را در یک لحظه گرفت، اهل آن شهر، اطراف آنان حصاری کشیدند و آن مردگان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذر می کرد، از کثرت استخوانهای پوسیده تعجّب کرد، خداوند عزّ و جلّ به او وحی نمود که: آیا دوست داری آنان را برایت زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت: بله، خداوند وحی فرمود که: آنان را صدا بزن! آن پیغمبر نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به

اذن خدا برخیزید! همگی زنده شدند و در حالی که خاک ها را از سر خود می زدودند، برخاستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۶

(۱) و همچنین ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السّلام آن زمان که پرندگان را گرفت و تکّه تکّه نمود، و هر تکّه را بر کوهی نهاد و سپس آنها را فراخواند و آنها زنده شدند و به سوی او حرکت کردند.

و نیز موسی بن عمران علیه السّلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود و همراه او به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده ای، او را به ما نیز نشان بده، حضرت گفتند: من او را ندیده ام، ولی آنان اصرار کرده گفتند:

«لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (ما سخنان تو را تصدیق نمی کنیم مگر اینکه بالعیان و آشکار خدا را ببینیم- سوره بقره آیه ۵۵) در نتیجه صاعقه ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خدا عرضه داشت: خدایا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و بهمراه خود آوردم، و حال تنها برمیگردم، چگونه ممکن است قومم سخنان مرا در مورد این واقعه بپذیرند؟ اگر می خواستی، هم من و هم آنان را قبلا از بین می بردی، آیا ما را بخاطر کار نابخردان هلاک میسازی؟ (مضمون آیه ۱۵۵ سوره اعراف)، خداوند نیز آنان را پس از مرگشان زنده نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۷

(۱) سپس حضرت ادامه دادند: هیچ یک از مواردی را که برایت ذکر کردم نمی توانی ردّ کنی، زیرا همگی، مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می کند و نابینایان و

مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می گوئی؟ جاثلیق گفت: بله، حرف، حرف شماست و معبودی نیست جز اللّه.

سپس رو به رأس الجالوت نموده فرمودند: تو را به ده آیه ای که بر موسی بن عمران نازل شد، قسم میدهم که آیا خبر محمّد و امّتش در تورات، موجود هست؟ (و آن خبر چنین است:) «آن زمان که امّت آخر، پیروان آن شتر سوار، بیایند، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهائی نو، در آن زمان، بنی اسرائیل باید به سوی آنان و به سوی پادشاهشان روان شوند تا قلوبشان آرامش یابد، زیرا آنان شمشیرهائی بدست دارند که به وسیله آن شمشیرها از کفّار (محارب) در گوشه و کنار زمین انتقام می گیرند» آیا این مطلب، همین گونه در تورات مکتوب نیست؟ رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۲۸

آن را همین گونه در تورات یافته ایم.

(۱) سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعیا» در چه حدی آشنا هستی؟ گفت:

آن را حرف به حرف می دانم و بلد هستم، سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته های اوست: «ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباسهائی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بوده»؟ آن دو پاسخ دادند: بله، شعیا چنین چیزی گفته است، حضرت فرمودند: آیا با این گفته عیسی علیه السّلام در انجیل آشنا هستی: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد

آمد».

مترجم گوید: مرحوم استاد شعرانیّ در کتاب «اثبات نبوّت» صفحه **۲۴۱** چنین میفرمایند:

«باید دانست که حضرت مسیح علیه السّلام بشارت به آمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» است (به کسر پاء فارسی و راء) که چون معرّبش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «احمد» همین است، و نزد این بنده مؤلّف، کتاب لغت یونانیّ به انگلیسی هست، آن را به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند: «پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتّی معنی تفضیلی که در «احمد» است (یعنی ستوده تر) و در محمّد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان

است، و نصارای امروز به جای این کلمه در ترجمه های انجیل «تسلّی دهنده» می آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و به عقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح پاء و راء است، و گویند اگر به کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود، چون به فتح است به معنی «تسلّی دهنده» است و به عقیده ما ترجمه اوّل صحیح است، و در قرآن (سوره صفّ آیه ۶) فرمود: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ». سپس استاد، در ادامه مطلب، ادلّه صدق مدّعای خود را بیان فرموده اند». (انتهای کلام مترجم) (۱) و اوست که به نفع من و به حقّ شهادت خواهد داد همان طور که من برای او شهادت دادم، و اوست که

همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسوائی های امّت ها را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست، جاثلیق گفت: هر چه از انجیل بخوانی آن را قبول داریم، حضرت فرمود: آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت: بله.

حضرت ادامه دادند: آن زمان که انجیل اوّل را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما وضع نمود؟ گفت: ما فقطّ یک روز انجیل را گم کردیم و سپس آن را تر و تازه پیدا کردیم، یوحنّا و متّی آن را بر ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۳۰

پیدا کردند، (۱) حضرت به او گفتند، چقدر نسبت به قصّه این انجیل و علماء آن بی اطّلاع هستی! اگر این مطلب همان طور باشد که تو می گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اگر مثل روز اوّل بود، در آن اختلاف نمی کردید، ولی من مطلب را برایت روشن می کنم: آن زمان که انجیل اوّل گم شد، مسیحی ها نزد علماء خود جمع شدند و گفتند: عیسی بن مریم که کشته شده است و انجیل را نیز گم کرده ایم، شما علماء چه نزد خود دارید؟ الوقا و مرقابوس گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز یک شنبه یک سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید، هر یک شنبه، یک سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل جمع آوری شود، سپس الوقا، مرقابوس، یوحنّا و

متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل اوّل برای شما نگاشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان نخستین بودند، آیا این مطلب را می دانستی؟ جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی دانستم، و

از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، (۱) و مطالب دیگری را که تو میدانستی از شما شنیدم، قلبم گواهی می دهد که آنها حقّ است، از سخنان شما بسیار استفاده کردم.

حضرت فرمودند: به عقیده تو، شهادت اینها چگونه است؟ گفت:

شهادت اینها کاملا قابل قبول است، اینها علماء انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان گواهی دهند حقّ است.

حضرت به مأمون و اهل بیتش و سایرین فرمود: شما شاهد باشید، گفتند: ما شاهدیم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حقّ پسر (عیسی علیه السّلام) و مادرش (مریم علیه السّلام) قسم می دهم، آیا می دانی که متّی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهوذا بن- خضرون است و مرقابوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السّلام گفته است:

او «کلمه» خداست که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان در آمد، و الوقا گفته است: عیسی بن مریم علیهما السّلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از

جمله مطالب عیسی در باره خودش، این است که فرموده: (۱) «ای حواریّون! براستی و صداقت برایتان می گویم: هیچ کس به آسمان نخواهد رفت جز آنکه از آن فرود

آمـده مگر آن شتر سوار، خـاتم الأنبياء، که او به آسـمان صـعود می کنـد و فرود می آیـد»، نظرت در باره این سـخن چیست؟ جـاثلیق گفت: این سـخن عیسـی است و مـا آن را انکـار نمی کنیم، حضـرت فرمودنـد: نظرت در باره شـهادت و گواهی الوقا، مرقابوس و متّی در باره عیسـی و اصل و نسب او چیست؟ جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده اند، حضرت به حضّار فرمودند: آیا (همین الآن) پاکی و صـداقت آنان را تأییـد نکرد و نگفت آنان علماء انجیل هسـتند و گفتارشان حقّ است و حقیقت؟! جاثلیق گفت: ای دانشـمند مسـلمین، دوست دارم مرا در مورد این چهـار نفر معاف داری، حضـرت فرمودنـد: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می خواهی سؤال کن، جاثلیق عرض کرد: بهتر است دیگری سؤال کند، به حقّ مسـیح قسم، گمان نداشتم در بین علماء مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

حضرت رو به رأس الجالوت کرده، فرمودند: حال، من از تو سؤال کنم یا

تو سؤال می کنی؟ (۱) او گفت: من سؤال می کنم و فقـطّ جوابی را می پـذیرم که یـا از تورات باشـد یا از انجیل و یا از زبور داود «۱»، یا صحف ابراهیم و موسی.

حضـرت فرمودند: جوابی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسـی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد. رأس الجالوت پرسید از کجا نبوّت محمّـد را اثبات میکنی؟ امام فرمود: ای یهودیّ! موسـی بن عمران، عیسـی بن مریم، داود خلیفه خـدا در زمین، به نبوّت او گواهی داده اند، او گفت: گفته موسی بن- عمران را ثابت کن، حضرت فرمودند: آیا قبول داری که موسی

به بنی اسرائیل سفارش نمود و گفت: «پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و از او اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم علیهم السّلام می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟ رأس الجالوت گفت:

---

(۱)- بنظر میرسد جمله «او من الانجیل او من زبور داود» اشتباهی است که از اضافات نسّاخ باشد.

بله، این، گفته موسی است و ما آن را ردّ نمی کنیم، (۱) حضرت فرمودند: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمّد صلی اللّه علیه و آله آمده است؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟ گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحّت آن را از تورات برایم ثابت کنی، حضرت فرمودند: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «نور از کوه طور سیناء آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟ رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آنها را نمی دانم، حضرت فرمودند: من برایت خواهم گفت، جمله: «نور از کوه طور سیناء آمده» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سیناء بر موسی علیه السّلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن- مریم علیهما السّلام وحی فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکّه است که فاصله اش تا مکّه یک

روز میباشد، و «شعیا» ی پیامبر علیه السّلام طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: «دو سوار را می بینم

که زمین برایشان می درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر»، (۱) سوار بر درازگوش و سوار بر شتر، کیستند؟ رأس الجالوت گفت: آنان را نمی شناسم، معرّفی شان کن، حضرت فرمودند: آن که بر درازگوش سوار است، عیسی علیه السّلام است و آن شترسوار محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی کنم.

آنگاه حضرت سؤال کردند: آیا حیقوق پیامبر علیه السّلام را می شناسی؟ گفت:

بله، می شناسم، حضرت فرمودند: حیقوق چنین گفته است- و کتاب شما نیز همین مطلب را می گوید-: خداوند از کوه فاران «بیان» را آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمّد و امّتش پر شده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می کند- و کنایه از تسلّط امّت اوست بر دریا و خشکی-، بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می آورد- و منظور از کتاب فرقان است- آیا به این مطالب ایمان داری؟ رأس الجالوت گفت: این مطالب را حیقوق گفته است و ما منکر آن نیستیم.

(۱) حضرت فرمودند: داود در زبورش- که تو نیز آن را می خوانی- گفته است:

«خداوندا! برپا برپاکننده سنّت بعد از فترت را مبعوث کن»، آیا پیامبری غیر از محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را می شناسی که بعد از دوران فترت، سنّت (الهی) را احیاء و برپا کرده باشد؟! رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم و منکر

نیستم، ولی منظورش عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، حضرت فرمودند: تو نمی دانی، و اشتباه می کنی، عیسی با سنّت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنّت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجیل چنین آمده است: «پسر زن نیکوکار می رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی ها و سختی ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می کند، و همان طور که من برای او شهادت می دهم او نیز برای من شهادت می دهد، من امثال را برای شما آوردم و او تأویل را برایتان خواهد آورد»، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟

گفت: بله، آن را انکار نمی کنم. حضرت فرمودند: ای رأس الجالوت! از تو در

باره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می کنم، (۱) عرض کرد: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوّت موسی هست؟ مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیاء پیشین نیاورده بودند، حضرت فرمودند: مثل چه چیز؟ گفت مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء (دست سفید و درخشنده) و نیز آیات و نشانه هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، حضرت فرمودند: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقّانیّت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می گویی، حال، هر کس که ادّعای نبوّت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟ گفت:

نه، زیرا

موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادّعای نبوّت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، حضرت فرمودند: پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی علیهم السّلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از

سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، (۱) و مثل موسی، «ید بیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوّتشان معجزاتی بیاورند- هر چند غیر از معجزات موسی باشد- تصدیقشان واجب است.

حضرت فرمودند: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی آوری؟ با اینکه او مرده زنده می کرد و افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می داد و از گل، پرنده ای گلی می ساخت و در آن می دمید و آن مجسّمه گلی به اذن خداوند به پرنده ای زنده تبدیل می شد؟ رأس الجالوت گفت: می گویند که او این کارها را انجام می داد، ولی ما ندیده ایم، حضرت فرمودند: آیا معجزات موسی را دیده ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت:

بله، همین طور است، حضرت فرمودند: خوب، همچنین در باره معجزات عیسی بن مریم علیهما السّلام اخبار متواتر برای شما نقل شده است، پس چرا موسی را

تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ (۱) مرد یهودی جوابی نداد، حضرت ادامه دادند: و همچنین است موضوع نبوّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا

مبعوث شـده باشـد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می کرد و اجرت می گرفت، دانشـی نیاموخته بود و نزد معلّمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصـص انبیاء علیهم السّلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بر دارد و اخبار گذشـتگان و آینـدگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسـرار آنها و کارهائی که در خانه انجام می دادنـد خبر می داد، و آیات و معجزات بی شـماری ارائه داد، رأس الجالوت گفت: مسأله عیسـی و محمّـد از نظر ما به ثبوت نرسـیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشـده است ایمان آوریم، حضـرت فرمودنـد: پس شاهدی که برای عیسی و محمّد صلی اللّٰه علیه و آله گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنگـاه حضـرت، هربـذ بزرگ (بزرگ زردشتیـان) را فراخوانـد و فرمود: دلیـل تو به پیامبری زردشت چیست؟ گفت: چیزهائی آورده که قبل از او کسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴۰

نیاورده است، (۱) البتّه مـا، خـود او را ندیـده ایم ولی اخبـاری از گذشـتگان مـا در دست است که او چیزهـایی را که دیگران حلال نکرده انـد بر ما حلال کرد، لـذا از او پیروی میکنیم، حضـرت فرمودند: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شـما رسیده، از او پیروی می کنید؟ گفت: بله همین طور است، حضرت فرمودند: سایر امّت های گذشته نیز چنین اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمّد- صلوات اللّٰه علیهم- به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین

امور چیست؟ هربذ خشکش زد!! سپس حضرت خطاب به جمعیّت فرمودند: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می خواهـد سؤال کنـد، بـدون خجـالت و رودربایستی سؤال کنـد، در این موقع عمران صابیّ که یکی از متکلّمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند! اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی کردم، من به کوفه، بصره، شام و جزیره سفر نموده، با متکلّمین بسیاری برخورد کرده ام ولی کسی را نیافته ام که بتواند وجود «واحد» ی را که غیر از او کس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴۱

دیگری قائم به وحدانیّت نباشد را برایم ثابت کند، (۱) آیا اجازه پرسـش به من میدهی؟ حضرت فرمودند: اگر در بین جمعیّت عمران صابی حاضـر باشـد، حتما تو هستی، گفت: بله خودم هسـتم، حضـرت فرمودند: بپرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حقّ بپرهیز، عمران گفت:

بخـدا قسم ای سـرورم، فقـط می خواهم چیزی را برایم ثـابت کنی که بتوان به آن چنـگ بزنم و تمسّک جویم و به سـراغ چیز دیگر نروم، حضرت فرمودند: آنچه می خواهی بپرس، اهل مجلس همگی ازدحام کردند و به یک دیگر نزدیک شدند، عمران گفت: اوّلین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟ حضـرت فرمودنـد: سؤال کردی، پس خوب دقّت کن! «واحـد» همیشه واحد بـوده، همیشه موجـود بوده، بـدون اینکه چیزی به همراهش باشـد، بـدون هیـچ گونه حـدود و اعراضـی، و همیشه نیز این گونه خواهد بود، سـپس بدون هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را با گونه ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی

محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را به صور

مختلف و گوناگون، از جمله: خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، (۱) بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می فهمی؟ گفت، بله به خدا، ای سرورم.

حضرت ادامه دادند، و بدان که، اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می کرد، فقطّ چیزهایی را خلق می کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود، خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک گیرنده قوی تر خواهد شد، و نیز در این صورت حاجت ها تمامی نداشت زیرا هر آفرینشی که انجام می داد، حاجت دیگری در او ایجاد می شد «۱»، و به این خاطر می گویم: مخلوقات را از روی نیاز نیافریده است، بلکه با آفرینش مخلوقات، از یکی به دیگری منتقل می نماید و بعضی را بر بعضی دیگر برتری می دهد بدون اینکه محتاج شخص برتر باشد یا بخواهد از آن دیگری که زیردست قرار گرفته انتقام بگیرد، به این علّت آفرینش کرده «۲».

---

(۱)- مثل مردم که برای هر چیزی، نیاز به چیز دیگر دارند.

(۲)- یعنی به سبب نیاز مخلوقات به یک دیگر و ایجاد برتری بعضی بر بعض دیگر، تا امتحان و آزمایش که علّت خلقت

است محقّق شود.

(۱) عمران سؤال کرد: آیا آن موجود، به خودی خود، نزد خود، معلوم بود؟

(و به خودش علم داشت؟) حضرت فرمودند: جز این نیست که علم و شناخت هر چیز برای تمیز آن از غیر است، و برای اینست که موجودیّتش ثابت و شناخته شود، و در آنجا وجود محض بود و غیری نبود تا تمییز لازم باشد، و ضرورتی باشد که امتیاز هر یک معلوم گردد، جز وجود بحت بسیط، چیز دیگری نبود تا لازم آید حدّ هر یک معلوم گردد، آیا فهمیدی ای عمران؟! گفت: آری ای سرور من، پس اکنون بفرما به چه چیز میدانست آنچه را که می دانست؟ یعنی به چه وسیله ای آنچه را که دانسته است، بدان آگاهی یافته؟

آیا به توسّط ضمیر بوده است، یا چیزی غیر از آن؟

مترجم گوید: منظور صورت حاصله از ذات معلوم در نفس عالم میباشد.

و نیز هدف عمران از این سؤال، ظاهرا این بوده است که با اثبات «ضمیر» و یا هر چیز دیگری در خداوند، وحدانیّت (تک بودن و وحدت مطلقه) ذات اقدس الهی را مورد تشکیک قرار دهد، و حضرت با این بیان، «علم حصولی» را در مورد خداوند مردود دانسته اند و وحدت مطلقه (جزء ناپذیر بودن) خداوند را اثبات نموده اند.

حضرت فرمودند: اگر علم او از طریق «ضمیر» (و آن صورت حاصله در اندیشه) انجام بپذیرد، آیا می توان برای شناخت آن «ضمیر» حدّ و حدودی قرار

نداد؟ گفت: نه نمی توان، امام ادامه دادند: آن ضمیر چیست؟ عمران جوابی نداد! (۱) سپس فرمودند: باکی نیست. حال اگر از تو در باره «ضمیر» بپرسم، که

آیا آن را با «ضمیر» دیگری باز می شناسی، اگر بگوئی آری، در واقع حرف و ادّعای خودت را باطل کرده ای، ای عمران! آیا شایسته نیست بدانی که «واحد» یا «ضمیر» وصف نمی شود؟ و چنان نیست که از برایش غیر از کرد و کار گفته نشود، و او چنان نیست که در باره اش جهات و أجزاء، توهّم و خیال شود، و یا در باره او، جهات و اجزاء مختلف مثل جهات و اجزاء مخلوقین قابل تصوّر گردد، این را خوب بفهم و دانسته های صحیح خود را بر آن اساس قرار بده.

عمران سؤال کرد: آیا مرا در باره کیفیّت حدود خلقتش و معانی و انواع آن آگاه میکنی؟ حضرت فرمودند: سؤالت را کردی، اکنون خوب دقّت کن تا بفهمی: حدود خلق خداوند شش نوع است، لمس کردنی، وزن کردنی، دیدنی، چیزی که وزن «۱» ندارد که همان روح است و نوعی دیگر که دیدنی است ولی وزن ندارد و قابل لمس و حسّ نیست، و رنگ ندارد و قابل چشیدن نیست و

---

(۱)- در نسخه ای از کتاب: «ما لا لون له» به معنای بی رنگ آمده است.

اندازه و عرض و صورت و طول و عرض نیز ندارد، (۱) و از جمله آنها عمل و حرکاتی است که اشیاء را می سازد و از حالی به حال دیگر تغییرش می دهد و زیاد و کم میکند، امّا اعمال و حرکات میروند و زمانی بیشتر از آنچه برای آنها نیاز بوده ندارند، پس هر گاه فراغ و خلاصی از آن فعل حاصل شود، آن نیست شده و برود و اثرش باقی بماند، و جاری مجرای سخن است که

میرود و تنها اثرش باقی می ماند.

عمران گفت: بفرمائید اگر خالق «واحد» باشد، چیزی غیر از او نباشد و نیز چیزی به همراهش نباشد، آیا آفرینش خلق، خود تغییری نمی کند؟

حضرت فرمود: خدا بوده، و با خلقت خلائق تغییر نمیکند، بلکه مخلوقات با تغییرهایی که خدا در آنها ایجاد می کند، تغییر می کنند، عمران پرسید: ما خدا را با چه چیز شناخته ایم؟ حضرت فرمودند: با چیزی غیر از او، پرسید:

غیر او چیست؟ حضرت فرمودند: مشیّت او، اسم او و صفت او و هر چیز دیگر شبیه به اینها، و همگی اینها مخلوق، حادث و تدبیرشده خداوند هستند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴۶

(۱) عمران پرسید: او چیست؟ حضرت فرمودند: نور است، به این معنی که مخلوقاتش را- چه از اهل آسمان باشند چه از اهل زمین- هدایت می کند و بجز بیان و اثبات وحدانیّت او بیان چیزی دیگر بر من واجب نیست.

عمران پرسید: آیا مگر این طور نیست که قبل از آفرینش ساکت بوده، سپس به نطق آمده است؟ حضرت فرمودند: سکوت در جایی معنی دارد که قبلا نطقی در بین باشد، به عنوان مثال، در مورد چراغ «ساکت» گفته نمی شود.

و نیز در مورد کار چراغ، گفته نمی شود: «چراغ درخشید»، زیرا «نور» و «درخشش»، «کار» و «وجود» ی از چراغ نیستند بلکه چیزی جز چراغ نیستند و فعل چراغ محسوب نمیشوند و خود چیزی جز نور نیستند، پس هنگامی که ما را روشنی می بخشد، گوئیم از برای ما روشن شد و ما روشنی جستیم، و تو بآن روشنی امر خود را می یابی، در کار خویش بینا میگردی.

عمران گفت: من گمان می کردم، خالق با آفریدن مخلوقات و تغییری که در

کارش ایجاد می شود از حالت خود دگرگون می گردد، حضرت فرمودند:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴۷

(۱) سخن محالی گفتی که موجود تغییر می کند، مگر اینکه چیزی آن را تغییر دهد، آیا دیده ای که تغییر آتش آن را تغییر دهد؟ یا تا حال دیده ای که حرارت خودش را بسوزاند؟ یا هیچ دیده ای که شخص بینا، بینائی خود را ببیند؟

عمران گفت: نه، ندیده ام، حال بفرمائید آیا او در مخلوقات است یا مخلوقات در اویند؟ حضرت فرمودند: او برتر از این حرفهاست، نه او در مخلوقات است و نه مخلوقات در اویند، والاتر و برتر از این حالت است، حال به حول و قوّه الهی برایت توضیح خواهم داد، بگو ببینم آیا تو در آینه هستی یا آینه در تو؟ اگر هیچ کدام در دیگری نیستید چگونه خودت را در آینه می بینی؟

گفت، توسّط نوری که بین من و آن هست، حضرت فرمودند: آیا آن نور را- بیشتر از آنچه در چشم خود می بینی- در آینه می بینی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: به ما نشانش بده، عمران جوابی نداد، حضرت فرمودند: از نظر من، نور بدون اینکه در یکی از شما دو تا باشد، تو و آینه را به خودتان نشان داده است، این موضوع مثالهای دیگری هم دارد که جاهل را در آنها راهی نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴۸

خداوند را داستان بالاتر است.

(۱) سپس رو به مأمون نموده، فرمودند: وقت نماز شده است، عمران گفت:

مولای من، سؤال مرا قطع نکن، دلم نرم شده است! فرمودند: نماز میگذاریم و بازمی گردیم، سپس برخاستند و مأمون نیز از جای برخاست، حضرت در داخل (اندرونی) نماز خواندند و مردم به امامت محمّد بن

جعفر (عموى حضرت) در بيرون نماز گزاردنـد، سپس بيرون آمده و به جاى خود بازگشتند و عمران را فراخوانده، فرمودند: سؤالهايت را عنوان كن، گفت: بفرمائيد:

آيا يكتائى خداونـد به حقيقت درک مى شود يا از روى وصف؟ حضرت فرمودنـد: خداوند ايجادكننده يكتا، همان موجودى كه از اوّل بـوده است، هميشه يكتـا بـوده بـدون اينكه چيزى به همراهش باشـد، تـك است و دومى نـدارد، نه معلوم است و نه مجهـول، نه محكم است و نه متشـابه، نه در يادهـاست و نه فراموش شـده، و نه چيزى است كه نـام چيز ديگرى از اشـياء غير از خودش بر او نهاده شود، اين طور نيست كه از وقتى (خاصّ) موجود شده باشد، و تا وقت

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۴۹

(معيّنى) باقى بماند، (۱) يـا قـائم به چيز ديگر بوده باشـد، و يا تا مرز چيز ديگرى برپا باشـد، به چيزى تكيه نكرده، و در چيزى پنهـان نشـده است، و اينهـا همه قبـل از خلقت خلـق است، چـون چيزى غير از خـودش نبوده است و هر صـفتى بر او قرار دهى همگى صفاتى است حادث و ترجمانى است كه موجب فهميدن مى شود.

و بدان كه ابداع، مشيّت و اراده، سه اسم براى يك چيز هستند، و اوّلين ابداع، اراده و مشيّت او، حروفى بود كه آنها را اصـل هر چيزى قرار داد و راهنمايى بر هر مدرك، و روشـنگرى بر هر امر مشـتبهى نمود، و به وسيله آن حروف هر چيز اعمّ از حقّ و باطل، فعل و مفعول، يا معنى و غير معنى از هم جدا و شناخته مى شود، و همه امور بر آنها جمع شده است، و در آفرينش

این حروف برای آنها، معنای متناهی و وجودی غیر از نفس آنها، قرار نداد، زیرا آنها با ابداع و ایجاد، بوجود آمده اند، و نور، در اینجا، اوّلین فعل خداست، خدایی که خود نور آسمانها و زمین است، و حروف از آن فعل، به فعلیّت رسیده اند، و آنها حروفی هستند که اساس گفتار بر آنهاست، و عبارات همگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۰

از خداوند است که به خلق خود آموخته است، (۱) این حروف، سی و سه حرف هستند، بیست و هشت حرف از آنها نشانگر زبانهای (لهجه های) عربیّ است، و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف، نشانگر زبانهای سریانی و عبریّ است، و از میان آنها پنج حرف در سائر زبانهای عجم در مناطق مختلف، زبانها، متفرّق و پراکنده است، و اینها پنج حرف هستند که از بیست و هشت حرف جدا شده اند، که در نتیجه حروف سی و سه حرف شد، و این پنج حرف، به دلائلی است که بیش از آنچه گفتیم جایز نیست ذکر شود. سپس حروف را بعد از احصاء نمودن و شمردن آنها «فعل» خود نمود، مثل این آیه شریفه: «کُنْ فَیَکُونُ» (موجود شو، او نیز موجود شد)، «کن» صفت و خلقت خداست، و آنچه که از آن ایجاد می شود، مصنوع و مخلوق است، اوّلین خلقت خداوند- عزّ و جلّ- ابداع است.

بدون وزن و حرکت است، مسموع نیست، رنگ ندارد، قابل حسّ نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۱

(۱) دومین مخلوق، حروفند که وزن و رنگ ندارند، قابل شنیدن و وصف کردن هستند ولی قابل دیدن نیستند، سومین مخلوق چیزی است از همه انواع محسوس ملموس، قابل چشیدن

و قابل دیـدن است، و خداونـد تبارک و تعالی قبل از ابداع بوده است، زیرا قبل از خداوند- عزّ و جلّ- و همراه او چیز دیگری نبوده است، و ابداع قبل از حروف بوده است و حروف چیز دیگری غیر از خود را نشان نمی دهند.

مأمون سؤال کرد: چطور غیر از خود چیز دیگری را نشان نمی دهند؟

حضـرت فرمودنـد: زیرا، خداونـد تبـارک و تعـالی آنها را برای معنی کنار هم جمع می کنـد، وقتی چنـد حرف از آنها را مثلا چهار حرف یا پنج یا شش یا بیشتر یا کمتر را در کنار هم قرار می دهد، برای معنایی است محدث و جدید که قبلا نبوده است، عمران پرسید: ما چگونه می توانیم این مطلب را (بهتر) بفهمیم؟

حضرت فرمودند: توضیح این مطلب چنین است که وقتی مقصود تو از این حروف، خود آنها باشد نه چیز دیگری، آنها را جدا جدا ذکر می کنی و میگوئی: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ تا آخر. در این صورت معنایی غیر از خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۲

این حروف در آنهـا نمی یـابی، امّـا وقتی آنهـا را کنـار هم بگـذاری و اسم و صـفت برای معنی مورد نظر خود بسازی، نشانگر معنی و موصوف خود خواهند بود، آیا فهمیدی؟ گفت: بله.

(۱) و بدان که صفت نمی تواند بدون موصوف باشد و نیز اسم بدون معنی، و حدّ بدون محدود نخواهد بود، و صفات و اسماء همگی دالّ بر کمـال و وجود هسـتند، و به ماننـد حـدود، مثـل تربیع (چهارتـایی نمودن)، تثلیث (سه تـایی نمودن)، و تسـدیس (شش تایی نمودن)، دلالتی بر احاطه و فراگیری ندارند، زیرا معرفت خداوند به وسیله صفات و اسماء درک می شود و

با حدّ قرار دادن توسّط طول و عرض، قلّت و کثرت، رنگ و وزن و نظائر آنها درک نمی شود، و هیچ چیز از این مذکورات، در مورد خداوند- جلّ و تقدّس- مصداق ندارد تا مخلوقات بتوانند با شناخت خود، او را (توسّط این حدود) بشناسند.

و این مطلب، بالضّروره، از گفته ها و دلائل ما ثابت می شود، لکن صفات خدا، دالّ بر خداوند هستند.

و او با اسماء خویش درک می گردد، و با وجود مخلوقات بر وجود او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۳

استدلال می توان کرد، به گونه ای که انسان طالب (حقیقت) نیازی به دیدن با چشم یا شنیدن با گوش و لمس با دست و احاطه کردن با جان و دل نخواهد داشت.

(۱) و اگر صفات و اسماءش نشانگر او نبود، و علم مخلوق معنای او را درک نمی کرد، مخلوق، أسماء و صفات او را می پرستید، نه معنای او را، و اگر غیر از آن بود، معبود یکتا غیر از «اللَّه» بود، زیرا اسماء و صفات غیر از او هستند، آیا فهمیدی؟ گفت: بله، بیشتر توضیح بدهید.

حضرت فرمودند: مبادا سخنان جاهلان گمراه و کوردل را بر زبان آری، همان کسانی که گمان دارند که خداوند برای ثواب و عقاب، در آخرت حضور دارد ولی در دنیا برای اطاعت و امیدواری بندگان، حضور ندارد، و حال آنکه اگر قرار بود حضور خداوند برای او مایه نقص و شکستگی باشد، در آخرت هم حضور نمی داشت، ولی این افرادی که چنین پنداری دارند، به سرگردانی دچار گشته اند و ندانسته، نسبت به حقّ کور و کر گشته اند و این آیه شریفه، به این مطلب اشاره دارد:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۴

«وَ مَنْ

كـانَ فِی هـذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا» (۱) (و هر کس در این جهـان کـور باشـد، در آخرت نیز کور است و گمراهتر- سوره إسراء آیه ۷۲) منظور از کوری در این آیه، کوری از حقائق است، و عاقلان می دانند که استدلال بر آن جهان ممکن نیست جز بـا آنچه در این جهـان است، و هر کس بخواهـد بـا آراء خـویش و از پیش خـود، به آن عـالم گردد و آن را درک نماید، با این کار فقطّ از درک آن حقائق فاصله می گیرد، زیرا خداوند، علم آن را نزد کسانی قرار داده است، که عاقل اند و عالم، و اهل فهم می باشند.

عمران گفت: برایم بگوئید آیا «ابداع» مخلوق است یا غیر مخلوق؟

حضـرت فرمودند: خلقی است ساکن که با سکون درک نمی شود، و بدین جهت مخلوق است که: شی ای است پدید آمده و محـدث، و خداونـد است که او را ایجاد نموده و پدیـد آورده، و در نتیجه او «مخلوق» شـده است، و به عبارت دیگر، خـداوند است و مخلوقـاتش، چیز سـومی در این میـان نیست، آنچه را خداونـد خلـق نمایـد، از مخلـوق بودن سـر بـاز نمی زنـد، و خلق خداوند یا ساکن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۵

است یا متحرّک، یا مختلف یا یکسان، یا معلوم است یا مشتبه، و هر آنچه، حدّ پذیرد، مخلوق خداوند- عزّ و جلّ- است.

(۱) و بـدان هر آنچه که حواست آن را ایجاد کنـد، معنـائی است که بـا حواسّ قابـل درک است، و هر حسـیّ، نشـانگر همان چیزی است که خداوند در ادراکش برایش قرار داده است، و فهم از قلب سرچشمه می گیرد.

و بدان، آن یکتایی که

همیشه برپا است بـدون هیـچ انـدازه و حـدودی، مخلوقی با انـدازه و حـدّ (مشـخّص) آفرید، و آنچه را که آفرید، دو چیز بود: اندازه و چیز با اندازه و هیچ کدام رنگ و وزن نداشت و قابل چشیدن نبود، و یکی را وسیله ادراک دیگری قرار داد، و آن دو را آن گونه قرار داد که به خودی خود درک شوند و چیزی را به صورت تک، و قائم به خود، نه غیر از خود نیافرید، چون می خواست راهی برای استدلال بر وجود خویش و اثبات آن، قرار دهد.

خداوند، تک است و یکتا، دومی ندارد که آن دومی بخواهد او را برپا نگاه دارد و کمکش کند و یا او را حفظ کند و مصون بدارد، ولی مخلوقات با اذن و خواست خداوند، بعضی بعض دیگر را حفظ می کنند و نگاه می دارند، مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۶

در این مسأله با یک دیگر اختلاف کردنـد، (۱) تا آنجا که به سر گردانی و حیرت افتادنـد، و با اسـتفاده از تاریکی، در صـدد رهـائی از تـاریکی برآمدنـد، چون خداونـد را با اوصاف خودشان وصف کردنـد (و در نتیجه به جای هـدایت یافتن و به منزل مقصود رسـیدن، به گمراهی افتادنـد) و از حقّ دور شدنـد، و اگر خداونـد را بـا صـفات خود خـدا و مخلوقات را نیز با صـفات خودشان وصف می کردنـد، به صواب سـخن گفته بودنـد و دچار اختلاف نمی گشـتند، ولی از آنجا که به دنبال چیزی رفتند که در آن سرگردان می شدند، در آن گرفتار آمدند و خداوند هر آن کس را که بخواهد به راه راست هدایت می فرماید.

عمران گفت: سرورم شهادت می دهم که او

همان گونه است که وصفش نمودی، ولی سؤال دیگری برایم باقی مانده است.

حضرت فرمودند: سؤال کن، عمران پرسید: (خدا) حکیم در چه چیزی قرار دارد؟ و آیا چیزی او را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی (یا جایی) نه چیزی دیگر (یا جای دیگر) تغییر مکان می دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟

حضرت فرمودند: این مطلب از پیچیده ترین نکاتی است که مورد سؤال مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۵۷

می باشد، (۱) و کسانی که دچار کاستی در عقل و فقدان علم (یا فهم) هستند آن را نمی فهمند، و در مقابل، عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقّت کن و آن را بفهم ای عمران:

امّا نکته اوّل آن: اگر (خداوند) مخلوقات را به خاطر نیاز به آنان خلق کرده بود، جائز بود که بگوئیم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می دهد چون نیاز به آنها دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیزی، إلّا اینکه مخلوقات یک دیگر را نگاه می دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می دارد، و نه در چیزی داخل می شود، و نه از چیزی خارج می گردد، و نه نگاهداری آنها او را خسته و ناتوان می سازد، و نه از نگاهداری آنها عاجز است، و هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطّلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی

و خواصّ و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، دستور او در یک چشم برهم زدن بلکه زودتر به اجرا در می آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقطّ به

او می گوید: موجود شو، (۱) و آن شی ء نیز به خواست و اراده الهی موجود می شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران!؟ گفت: بله سرورم، فهمیدم، و گواهی می دهم که خداوند تعالی همان گونه است که توضیح دادی و به یکتایی وصفش نمودی، و گواهی می دهم که محمّد بنده اوست که به نور هدایت و دین حقّ مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجده افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمّد نوفلیّ گوید: وقتی سایر متکلّمین، عمران صابی را چنین دیدند- با آنکه بسیار سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود- هیچ کس به حضرت رضا علیه السّلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سؤالی نکردند، کم کم مغرب در آمده و مأمون و حضرت رضا علیه السّلام برخاسته به داخل رفتند، و مردم نیز متفرّق شدند، من نیز با عدّه ای از دوستان و هم مسلکان خودمان، نشسته بودیم که محمّد بن جعفر مرا احضار کرد، به نزد او رفتم،

(۱) گفت: ای نوفلیّ دیدی دوستت چه کرد؟ بخدا قسم، گمان نداشتم که علیّ بن- موسی الرّضا توان غور و غوص در چنین مسائلی را داشته باشد، او را این گونه نمی شناختیم که در مدینه از «کلام» صحبت

کند یا علماء «کلام» بر او گرد آیند.

من گفتم: ولی حجّاج نزد او می آمدند و مسائل مختلفی در مورد حلال و حرام از او سؤال می کردند و جواب می گرفتند و گاهی افرادی نزد حضرت آمده با ایشان بحث و مناظره می کردند، محمّد بن جعفر گفت: ای ابو محمّد! می ترسم این مرد بر او حسد ورزد و او را مسموم نماید، یا بلائی سر او بیاورد، به او بگو از این کارها دست بردارد، گفتم: از من نخواهد پذیرفت، آن مرد می خواست او را امتحان نماید تا بفهمد آیا از علوم پدرانش علیهم السّلام چیزی می داند یا خیر؟ محمّد بن جعفر به من گفت: به او بگو: عمویت به علل مختلفی از این موضوع خوشش نمی آید و دوست دارد از این کارها دست برداری.

وقتی به منزل حضرت بازگشتم، پیام عمویشان محمّد بن جعفر را رساندم و کلمات او را بآن حضرت گفتم، امام تبسّمی کرده فرمودند: خدا عمویم را حفظ کند، او را خوب می شناسم، چرا از این موضوع ناراحت است؟ بعد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۶۰

گفت: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور، (۱) گفتم: فدایت شوم، من می دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعی است، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من به نزد عمران رفتم و او را آوردم، حضرت به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و به عنوان هدیّه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مثل جدّت امیر المؤمنین علیه السّلام رفتار کردید، حضرت فرمود:

این گونه دوست داریم، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشاندند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل برگرد و فردا اوّل وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم. بعد از این قضیّه، متکلّمین از گروه های مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادلّه آنان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه بالأخره از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا علیه السّلام او را مأمور صدقات بلخ نمودند «۱» و از این

---

(۱)- حضرت در موقع قبولی ولایت عهدی شرط کرده بودند که در امور دولتی و عزل و نصب اشخاص دخالت نکنند، لذا نصب عمران صابی به عنوان مأمور صدقات از طرف دولت، مورد تردید است. پس مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام علیه السّلام است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۶۱

راه به منافع زیادی دست یافت.

باب ۱۳ در باره مناظره حضرت رضا- علیه السّلام- با سلیمان مروزی- متکلّم خراسان- در مورد توحید، در حضور مأمون

(۱) ۱- از حسن بن محمّد نوفلیّ چنین نقل شده است که: سلیمان مروزیّ متکلّم خراسان بر مأمون وارد شد، مأمون او را احترام بسیار نمود و به او هدایایی داد و گفت: پسر عمویم علیّ بن موسی الرّضا از حجاز نزد من آمده است و علم کلام و متکلّمین را دوست دارد، لذا مانعی ندارد که روز ترویه برای مناظره با او نزد ما بیایی، سلیمان گفت: یا امیر المؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما، و در حضور بنی هاشم از چنین کسی سؤالاتی کنم، چرا که در مقابل دیگران در

بحث با من شکست می خورد، و نیز صحیح نیست که با او زیاد بحث و جدل

کنم، (۱) مأمون گفت: من فقطّ به این دلیل که قدرت تو را در بحث و مناظره می دانستم به دنبالت فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقطّ در یک مورد مجاب کنی و ادلّه او را ردّ نمائی، سلیمان گفت: بسیار خوب، من و او را با هم روبرو کن و ما را به هم واگذار و خود شاهد باش.

مأمون کسی را نزد حضرت فرستاد و گفت: شخصی از اهل مرو- که در مباحث کلامی در خراسان تک است و برابر ندارد- نزد ما آمده است، اگر برای شما مانعی ندارد، نزد ما بیائید، حضرت برای وضوء برخاستند و به ما فرمودند: شما زودتر بروید، عمران صابی هم با ما بود، حرکت کردیم و به در اطاق مأمون رسیدیم، یاسر و خالد دستم را گرفتند و مرا وارد کردند، وقتی سلام کردم مأمون گفت: برادرم ابو الحسن کجاست؟ خداوند متعال او را حفظ فرماید، گفتم: وقتی ما می آمدیم مشغول پوشیدن لباس بودند، دستور دادند ما زودتر بیاییم، سپس گفتم: یا امیر المؤمنین! عمران، ارادتمند شما نیز در بیرون خانه است، گفت: عمران کیست؟ گفتم: صابی، که توسّط شما

مسلمان شد، گفت: داخل شود، (۱) عمران داخل شد و مأمون به او خوش آمد گفته او را در محلّ مناسب جای داد، سپس گفت: ای عمران! نمردی تا بالأخره از بنی هاشم شدی! عمران گفت: سپاس خداوندی را که مرا توسّط شما تشرّف عنایت فرمود، ای امیر، مأمون

گفت: ای عمران! این سلیمان مروزی متکلّم خراسان است، عمران گفت: ای امیر المؤمنین! او گمان می کند در خراسان از نظر بحث و مناظره تک است و «بداء» را نیز منکر است، مأمون گفت: چرا با او مناظره نمی کنی؟ عمران گفت: این امر بستگی به خود او دارد، در این هنگام امام رضا علیه السّلام وارد شدند و فرمودند: در باره چه صحبت می کردید؟ عمران گفت: یا ابن رسول اللّه! این شخص سلیمان مروزی است، سلیمان (به عمران) گفت: آیا گفته ابو الحسن را در باره بداء قبول داری؟ عمران گفت: بله، به شرط اینکه دلیلی ارائه بدهند تا بتوانم بر امثال خودم در بحث پیروز شوم.

مأمون گفت: یا ابا الحسن! در باره آنچه اینان در آن بحث و مشاجره می کنند چه نظری دارید؟ حضرت فرمودند: ای سلیمان! چطور «بداء» را قبول

نداری؟ (۱) و حال آنکه خداوند می فرماید: «أَ وَ لا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً» (آیا انسان نمی بیند که ما او را در گذشته آفریدیم و او هیچ نبود- [آیه لفظش در قرآن سوره مریم آیه ۶۷ بدین صورت است «أَ وَ لا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ- الآیه»]) و نیز می فرماید: «وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (و او همان کسی است که خلقت را آغاز می کند (یا خلقت مخلوقات را آغاز می کند) سپس آن را (یا آنان را) باز می گرداند- روم ۲۷) و نیز فرموده است:

«بَدِيعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» (پدید آورنده آسمانها و زمین [از هیچ]- بقره ۱۱۷) و نیز: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت می افزاید- فاطر

۱) و می فرماید: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ» (خلقت انسان را از گل آغاز نمود- سجده ۷) و می فرماید: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (و دیگران به انتظار امر خدا گذارده شده اند، یا آنان را عذاب می کند یا بر آنان لطف می کند و توبه شان را می پذیرد- توبه ۱۰۶) و نیز فرموده است: «وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتابٍ» (هیچ کس پیر و سالخورده نمی شود و نیز عمر هیچ کس کم نمی گردد مگر اینکه در کتابی ثبت و ضبط است- فاطر ۱۱).

مترجم گوید: لازم است در اینجا توضیح داده شود که «بداء» بمعنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری که قصد انجام آن را داشته است میباشد و باید دانست که نسبت دادن آن بر خداوند روا نیست، چون ذات باری تعالی را

محلّ حوادث دانستن است، و این خود نوعی کفر است، و بدین معنی همه بزرگان شیعه منع کرده اند و آن را جایز نمی دانند، زیرا این از خصائص ممکنات است نه واجب الوجود، و ممکن نیست بگوئیم خداوند تصمیم بر کاری گرفته بوده و بعد صرف نظر کرده و تقدیر خود را تغییر داده است، مثلا عزم بر فلان کار را داشت و بعد سببی پیدا شده و از آن عزم برگشته است، و بدائی که شیعه بدان قائل است این چنین چیزی نیست! و بزرگان عالم تشیّع همه تصریح به بطلان چنین کلامی کرده اند، از جمله ایشان شیخ طوسیّ میباشد که در عدّه الاصول و تفسیر تبیان، و استادش سیّد مرتضی در «الذّریعه

إلى اصول الشّريعه» و علّامه حلّى در نهايه الاصول در مقصد هشتم فصل اوّل بحث چهارم گفته است: «نسخ بر خداوند جايز است، زيرا كه حكم او تابع مصالح است- تا آنجا كه گويد: «و البداء لا يجوز عليه تعالى لأنّه دلّ على الجهل أو على القبيح و هما محالان فى حقّه تعالى»، و نظير آن در تفسير مجمع البيان و تفسير ابو الفتوح رازىّ در چندين مورد ذكر شده كه از جمله آنها در مجلّد اوّل ابو الفتوح ص ۴ و ۲۸۶ (طبع در ۱۳ مجلّد). و اينكه پاره اى گفته اند: «مراد از «بداء» آنست كه خداوند حكمى كرده و ميدانسته كه در صورت پيدايش سببى آن را تغيير خواهد داد، اين معنى با نسخ سازگار است نه با «بداء» و نيز اينكه گفته اند: «دو حكم در باره يك موضوع با دو شرط مختلف جايز است، و تناقض ندارد، مثلا خداوند حكم كرده كه عمر شخصى كوتاه باشد، و اگر صدقه داد، يا صله رحم كرد عمرش طولانى باشد، اين اشكالى ندارد» اين درست نيست، زيرا اراده و مشيّت و تقدير و قضاء جايى بكار ميرود كه شرطش حاصل مى شود، نه در آنجا كه خداوند ميداند كه آن نخواهد شد، و آنچه در اخبار آمده كه «بدا للّه كذا» معنيش اين نيست كه رأى خداوند تغيير كرد و از مشيّت و يا تقديرش برگشت، بلكه مانند غضب و رضا و اسف كه بخدا نسبت مى دهيم است مثل آيه «فَلَمَّا آسَفُونا

انْتَقَمْنا» و آيه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، و آيه «كَذلِكَ الْيَوْمَ تُنْسى» (۱) و امثال اين آيات كه معنى آن معامله كردن

خدا است با آنان معامله ناراضی و معامله کسی که فراموششان کرده، یا معامله اندوهگین، یا معامله پشیمان، نه آنکه العیاذ باللّه خداوند در واقع این صفات را پیدا کرده باشد مثل «وَ مَکَرُوا مَکْراً وَ مَکَرْنا» که نتیجه دادن مکر آنهاست نه فعل مکر که نسبتش بر خداوند قبیح است، و علّامه مجلسی نیز لفظ «بداء» را چون در روایات آمده است تأدّبا حفظ کرده ولی معنی را بنظیر آنچه تحریر شد تأویل می نماید». (اقتباس از پاورقیهای مرحوم شعرانیّ بر شرح کافی ملّا صالح مازندرانیّ).

(۱) باری سلیمان گفت: آیا در این باره، از پدران خود، روایت به شما رسیده است؟ فرمودند: بله، از حضرت صادق این روایت برایم نقل شده است که ایشان فرمودند: «خداوند دو علم دارد، علمی مخزون و مکنون و پنهان، که کسی بجز خودش از آن علم آگاهی ندارد، و بداء از آن علم نشأت می گیرد، و علمی که به ملائکه و پیامبرانش تعلیم فرموده است و علماء اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهند».

سلیمان گفت: دوست دارم این مطلب را از کتاب خداوند برایم ارائه دهی، فرمود: خداوند به پیامبرش می فرماید: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ» (از آنان اعراض کن، مورد ملامت واقع نخواهی شد- ذاریات ۵۴) خداوند در ابتدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۶۷

می خواست آنان را هلاک کند، (۱) سپس تصمیمش عوض شد و فرمود: «وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ» (تذکّر بده، زیرا تذکّر دادن برای مؤمنین نافع است- ذاریات ۵۵) سلیمان گفت: باز هم بفرمائید فدایت شوم! حضرت فرمودند:

پدرم از پدرانشان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده اند که: خداوند

عزّ و جلّ به یکی از پیامبرانش وحی فرمود که به فلان پادشاه خبر بده که در فلان موقع او را قبض روح خواهم کرد! آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن موضوع مطّلع کرد، پادشاه بعد از شنیدن این خبر به دعا و تضرّع پرداخت به نحوی که از روی تخت خود به زمین افتاد، او از خداوند چنین درخواست کرد: خداوند! به من مهلت بده تا فرزندم جوان شود و کارم را انجام دهد، خداوند به آن پیامبر وحی فرمود که: نزد پادشاه برو و به او اطّلاع بده که مرگ او را به تأخیر انداختم و پانزده سال به عمر او اضافه کردم، آن پیامبر عرض کرد: خدایا! تو خود می دانی که من تا بحال دروغ نگفته ام، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود که: تو بنده ای هستی مأمور، این مطلب را به او ابلاغ کن، خداوند در باره کارهایش مورد سؤال واقع نمی شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۶۸

(۱) آنگاه حضرت رو به سلیمان نموده، فرمودند: گمان می کنم در این موضوع، همانند یهودیان فکر میکنی!؟ سلیمان گفت: از چنین چیزی به خدا پناه می برم، مگر یهودیان چه می گویند؟ حضرت فرمودند: یهودیان می گویند: «یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (دست خدا بسته است) منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی کند، خداوند هم در جواب می فرماید: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا» (دست آنان بسته باد، و لعنت شدند به خاطر گفته هایشان- مائده ۶۴). و نیز عدّه ای از پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام در باره بداء سؤال کردند، پدرم فرمودند:

چطور

مردم بداء را منکرند، و همچنین اینکه خداوند امر عدّه ای را برای تصمیم در مورد آنان به تأخیر بیندازد، منکر هستند؟

سلیمان گفت: آیه: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم- قدر: ۱) در رابطه با چه موضوعی نازل شده است؟ حضرت فرمودند:

ای سلیمان! در شب قدر، خداوند مقدّرات امسال تا سال آینده را، از مرگ و زندگی، خیر و شر و رزق و روزی، همه را مقدّر می فرماید، آنچه را در آن شب مقدّر نماید، محتوم و قطعی است. سلیمان گفت: حال فهمیدم، قربانت گردم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۶۹

باز هم بفرمائید.

(۱) حضرت فرمودند: ای سلیمان! بعضی از امور، در نزد خدا است و منوط و موکول به اراده اوست، آنچه را بخواهد جلو می اندازد و آنچه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو می کند، ای سلیمان! علیّ علیه السّلام می فرمود:

علم (خدا) دو نوع است، علمی که خداوند به ملائکه و پیامبرانش آموخته است، که آنچه را که به ملائکه و پیامبرانش آموخته باشد، انجام خواهد شد و به خود و ملائکه و پیامبرانش خلاف نمی کند، و علمی دیگر که در نزد خود اوست و مخزون می باشد و احدی از خلق را بر آن آگاه نساخته است، از ناحیه آن علم است که آنچه را بخواهد جلو می اندازد و هر چه را بخواهد بتأخیر می اندازد، و آنچه را بخواهد محو میکند و آنچه را بخواهد ثبت می نماید.

سلیمان به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین! از امروز به بعد به خواست خدا، بداء را انکار نخواهم کرد، و آن را دروغ نخواهم پنداشت.

مأمون گفت: هر چه می خواهی از ابو

الحسن سؤال کن، ولی به این شرط که خوب گوش بدهی و انصاف را رعایت کنی! سلیمان (خطاب بحضرت علیه السّلام

کرد) گفت: (١) ای آقا! اجازه میدهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: هر چه میخواهی سؤال کن، او گفت: نظر شما در باره کسی که اراده را همچون «حیّ»، «سمیع»، «بصیر» و «قدیر» اسم و صفت بداند چیست؟ حضرت فرمودند: شما می گوئید: اشیاء پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند، چون او خواسته و اراده کرده است ولی نمی گوئید: آنها پدید آمده اند و با یک دیگر تفاوت دارند چون او سمیع و بصیر است، این دلیلی است بر اینکه آنها مثل «سمیع» و «بصیر» و «قدیر» نیستند، سلیمان گفت: او از اوّل و ازل مرید بوده است (یعنی) متّصف به صفت اراده بوده است).

حضرت فرمودند: ای سلیمان! آیا اراده اش چیزی است غیر از او؟ گفت:

بله، حضرت فرمودند: پس در این صورت چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته ای! سلیمان گفت: نه، چیزی را با او همراه نمی دانم، امام فرمودند:

آیا اراده حادث است؟ سلیمان گفت: نه، حادث هم نیست، در اینجا مأمون بر او بانگ زد و گفت: آیا با چنین کسی مکابره می کنی و جواب «سربالا» می دهی؟ انصاف را از دست نده، آیا نمی بینی که در اطرافت از اهل نظر و بحث، نشسته اند؟

(١) سپس گفت: یا ابا الحسن! بحث کلام را با او ادامه بده، او عالم خراسان است! حضرت مجدّدا سؤال خود را از او پرسیده فرمودند: اراده حادث است ای سلیمان! چون چیزی که ازلی نبود قطعا حادث

است، و اگر حادث نبود، ازلی است، سلیمان گفت: اراده اش از خود اوست کما اینکه سمع و بصر و علم او از خود اوست، حضرت فرمودند: آیا خود را اراده کرده است؟ گفت:

نه، حضرت فرمودند: پس «مرید» (اراده کننده) مثل سمیع و بصیر نیست، سلیمان گفت: خود را اراده کرده، همان طور که صدای خود را می شنود و خود را می بیند و به خود آگاه است، حضرت فرمودند: «خود را اراده کرده» یعنی چه؟ آیا یعنی خواسته که چیزی باشد؟ خواسته که زنده یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا با اراده خود این گونه شده است؟

سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس این که می گویی: اراده کرده تا حیّ، سمیع و بصیر باشد معنایی ندارد، چون حیات، سمع و بصر او به اراده او نبوده است، سلیمان گفت: چرا، با اراده خودش بوده است، در اینجا، مأمون و اطرافیان خندیدند، و حضرت رضا علیه السّلام نیز خندیدند و فرمودند: بر متکلّم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۷۲

خراسان سخت نگیرید و او را اذیت نکنید، (۱) سپس فرمودند: ای سلیمان! بنا بر اعتقاد شما: خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده است و این هم از جمله چیزهایی است که خداوند را نمی توان به آن وصف کرد، سلیمان ساکت در جای خود باقی ماند.

سپس حضرت رضا علیه السّلام به او فرمودند: ای سلیمان! سؤالی از تو دارم، سلیمان گفت: بفرمایید قربانت گردم، حضرت فرمودند: بگو ببینم، آیا تو و دوستانت بر اساس آنچه می دانید و می فهمید با مردم بحث کلامی می کنید یا بر اساس آنچه نمی دانید و نمی فهمید؟ گفت: البتّه بر اساس

آنچه می دانیم و می فهمیم، حضرت فرمودند: آنچه مردم می دانند و قبول دارند این است که:

اراده کننـده، غیر از خود اراده است، و نیز اراده کننده قبل از اراده موجود بوده است، و فاعل غیر از مفعول است، و این مطالب گفته شما را که می گوئید:

اراده و اراده کننده یک چیز هستند، باطل می کند، سلیمان گفت: قربانت گردم، این مطلب بر اساس فهم و دانسته های مردم نیست، امام فرمودند: پس بدون اینکه معرفت و اطّلاعی داشته باشید، ادّعای علم می کنید و می گوئید:

اراده نیز مانند سمع و بصر است، و لذا این اعتقاد شما بر اساس عقل و علم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۷۳

نیست، سلیمان جوابی نداشت که مطرح کند.

(۱) سپس حضرت فرمودنـد: ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه را که در بهشت و دوزخ است، علم دارد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا آنچه را که خداوند می داند که در آینده ایجاد خواهد شد، ایجاد خواهد شد؟

گفت: بله، حضرت فرمودند: حال، اگر موجود شد بگونه ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می تواند چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا صرف نظر می کند؟ سلیمان گفت: اضافه می کند، حضرت فرمود: بنا بر گفته تو- که خداوند اضافه می کند-، چیزی به آنها اضافه کرده است که خود نمی دانسته ایجاد خواهد شد (چون فرض بر این بود که تمام آنچه را خدا به وجود آنان در آینده علم داشته، موجود شده است و دیگر چیزی باقی نیست).

سلیمان گفت: قربانت گردم، اضافه ها غایت و نهایت ندارند، حضرت فرمودند: پس، از نظر شما علم خداوند به آنچه در آنها (یعنی بهشت و دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد، چون نهایتی برای آن

قابل تصوّر نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان، نخواهد دانست، خداوند از چنین گفته ها و

عقائدی منزّه و بالاتر است.

(۱) سلیمان گفت: من که گفتم خداوند به آنها علم ندارد از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خود خداوند آنها را به جاودانگی وصف فرموده است و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار دهیم، حضرت فرمودند: علم خداوند به آنها باعث نمی شود آنها متناهی باشند، زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد سپس بر آنها می افزاید و افزوده ها را از آنها قطع نمی نماید، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: «کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ» (هر وقت که پوستهای آنها می پخت، پوستهای جدیدی غیر از پوستهای قدیم، جایگزین آنها می کردیم تا عذاب را بچشند.- نساء: ۵۶)، و نیز در مورد بهشتیان فرموده است: «عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ» (عطائی بی پایان- هود: ۱۰۸) و نیز: «وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ» (و میوه های فراوان، لا ینقطع و همیشگی، بدون اینکه کسی از خوردن آنها مانع شود- واقعه: ۳۳).

پس خداوند عزّ و جلّ این زیادی ها را می داند و آن را از آنان دریغ نمی نماید، آیا آنچه اهل بهشت می خورند و می آشامند خداوند چیزی

جایگزین آن نمی کند؟ گفت: چرا، (۱) حضرت فرمود: آیا حال که بجای آن خوردنی ها و نوشیدنی ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین فرموده، آیا عطاء خود را قطع کرده است؟ سلیمان گفت: نه، حضرت فرمودند: پس همچنین است هر آنچه در

بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار دهد، این جایگزین شده ها از اهل بهشت منقطع نشده است و نخواهد شد.

سلیمان گفت: خوب، اضافات را از آنها دریغ می کند و چیز اضافی به آنان نمی دهد، حضرت فرمودند: در این صورت آنچه در بهشت و جهنّم است از بین خواهد رفت و تمام خواهد شد، و این مطلب- ای سلیمان- بر خلاف کتاب خدا و ضدّ خلود و جاودانگی است، زیرا خداوند می فرماید: «لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ» (برای آنان هر آنچه بخواهند در آن (بهشت) موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی هست- ق: ۳۵) و نیز می فرماید: «عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ» و نیز فرموده است: «وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ» (آنان از آنجا، بیرون رانده نمی شوند- حجر: ۴۸) و می فرماید: «خالِدِینَ فِیها أَبَداً» (برای همیشه در آن مکان جاودانه هستند- بیّنه: ۸) و نیز فرموده است: «وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ»، سلیمان جوابی نداشت.

سپس حضرت فرمودند: ای سلیمان! بگو آیا اراده فعل است یا غیر فعل؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۷۶

گفت: بله فعل است، (۱) امام فرمودند: پس محدث (حادث) است زیرا افعال محدث هستند، سلیمان گفت: فعل نیست، حضرت فرمودند: پس چیز دیگری از ازل با خدا بوده است، سلیمان گفت: اراده همان انشاء و ایجاد است، حضرت فرمودند: ای سلیمان! این سخن، همان چیزی است که بر ضرار «۱» و هم مسلکانش عیب گرفته اید که می گویند: آنچه خداوند در آسمان و زمین، یا دریا و خشکی خلق کرده، از سگ و خوک و میمون و انسان و چهارپا و غیره، جمله اراده خدا

هستند و اراده خدا زنده می شود و می میرد، راه میرود و می خورد، می آشامد، ازدواج می کند، تولید مثل می کند، ظلم می کند، کارهای زشت انجام می دهد، کافر می شود و مشرک می گردد، و ما از این گفته ها بری ء هستیم و با آن دشمنی می کنیم و این حدّ آن است.

سلیمان گفت: «اراده» مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:

دوباره به حرف اوّل خود بازگشتی! بگو بدانم آیا سمع و بصر و علم، مصنوع اند؟ سلیمان گفت: نه، امام فرمودند: پس چطور اراده را نفی می کنید و

---

(۱)- ضرار بن عمرو القاضی: معتزلی بوده و عقاید فاسدی داشته است (لسان المیزان).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۷۷

می گوئید: اراده نکرده است و گاهی می گوئید: اراده کرده است؟ و حال آنکه خود می گوئید: «اراده»، ساخته و مفعول خداوند نیست، (۱) سلیمان گفت: این مثل این است که می گوئیم: گاهی می داند و گاهی نمی داند، حضرت فرمودند: این دو یکسان نیستند، زیرا نفی معلوم، نفی علم نیست و حال آنکه نفی مراد (اراده شده)، نفی وجود «اراده» است، زیرا اگر چیزی اراده نشود در واقع اراده ای وجود نداشته است، ولی گاه می شود که علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد مثل بصر (بینایی) چه بسا انسان بینا است ولی شی ء دیدنی وجود ندارد و علم وجود دارد ولی معلوم وجود ندارد.

سلیمان گفت: خوب، اراده مصنوع است، حضرت فرمودند: پس محدث است و مانند سمع و بصر نیست، زیرا سمع و بصر مصنوع نیستند و این یکی مصنوع است، سلیمان گفت: اراده صفتی از صفات خداوند است که از ازل بوده است، امام فرمودند: پس انسان هم باید ازلی باشد چون صفت او ازلی سلیمان گفت:

نه، زیرا او آن صفت را نساخته است، حضرت فرمودند:

ای خراسانی! چقدر اشتباه می کنی! آیا با اراده و گفته او، اشیاء ایجاد

نمی شود؟ سلیمان گفت: نه، (۱) حضرت فرمود: پس اگر نه با اراده و مشیّت و دستور خدا است و نه مستقیما اشیاء را خلق می کند، پس این موجودات چگونه ایجاد شده اند؟ خداوند برتر و والاتر از اینها است. سلیمان جوابی نداد.

حضرت فرمودند: در مورد این آیه شریفه: «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها» (هر گاه اراده کنیم که شهر و سرزمینی را نابود سازیم به مترفین آن دیار دستوری میدهیم و آنان در آنجا به فسق و فجور می پردازند- اسراء: ۱۶) آیا منظور از اراده کردن خداوند در این آیه، این است که خداوند اراده را ایجاد می کند؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس اگر اراده را ایجاد می کند، این گفته تو که می گوئی: اراده همان خداست و یا جزئی از اوست، باطل خواهد بود، زیرا خدا، خود را ایجاد نمی کند، و از حالت فعلی خود تغییر نمی نماید، خداوند والاتر از این است، سلیمان گفت: منظور خداوند این نیست که اراده ای ایجاد می کند، حضرت فرمودند: پس منظورش چیست؟

گفت، منظورش این است که کاری انجام می دهد، حضرت فرمودند: وای بر تو!

چقدر این مطلب را تکرار می کنی؟ (۱) من که گفتم اراده محدث است، زیرا فعل و ایجاد شی ء محدّث است، سلیمان گفت: پس اصلا معنایی ندارد، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، خدا خود را وصف کرده، و اراده را وصف خود قرار داده، اراده ای که معنی ندارد، پس اگر اراده نه

معنای ازلی داشته باشد و نه معنای حادث، این حرف شما که می گوئید: «خداوند از ازل اراده می کرده است» باطل خواهد بود، سلیمان گفت: منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خداوند است، حضرت فرمودند: آیا نمی دانی چیزی که ازلی است نمی تواند در آن واحد هم مصنوع باشد هم محدّث و هم قدیم و ازلی؟ سلیمان جوابی نداد.

سپس امام رضا علیه السّلام فرمودند: عیبی ندارد، سؤالت را تمام کن، سلیمان گفت: آیا اراده صفتی از صفات خداست؟ حضرت فرمودند: چقدر این مطلب را برای من تکرار می کنی؟ صفتش محدث است یا ازلی؟ سلیمان گفت:

محدث است، حضرت فرمودند: پس اراده محدث است، اگر چه از صفات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۰

ازلی و ذاتی خداوند باشد؟ پس خداوند چیزی اراده نکرده است، (۱) حضرت علیه السّلام فرمودند: چیزی که ازلی باشد مفعول و مصنوع نخواهد بود.

سلیمان گفت: اشیاء عین اراده نیستند، (همان طور که ضرار می گوید) و خداوند چیزی اراده نکرده است، حضرت فرمودند: وسوسه می کنی، آیا چیزی را که آفرینش و ساخت آن را اراده نکرده، آفریده است؟ این حالت، حالت کسی است که نمی داند چه می کند، خداوند از این سخن منزّه و برتر است.

سلیمان گفت: آقا! من که عرض کردم اراده مثل سمع و بصر و علم است.

مأمون گفت: وای بر تو ای سلیمان! چقدر این حرف غلط را تکرار می کنی؟! این سخن را قطع کن و به سراغ مطلب دیگری برو چون نمی توانی جواب دیگری بدهی، حضرت فرمودند: رهایش کن ای امیر مؤمنین! صحبتش را قطع نکن، چون آن را دلیل حقّانیّت خود قلمداد می کند، ادامه بده سلیمان، گفت: عرض کردم که

اراده مثل سمع و بصر و علم است، حضرت فرمودند:

عیبی ندارد، بگو ببینم آیا اراده یک معنی دارد یا دارای معانی مختلف است؟

سلیمان گفت: یک معنی دارد، حضرت فرمودند: پس آیا معنای تمام اراده ها

یک چیز است؟ سلیمان گفت: بله، (۱) حضرت فرمودند: پس اگر معنای تمام اراده ها یک چیز باشد، باید اراده قیام، همان اراده قعود باشد، و اراده زندگی نیز همان اراده مرگ، اگر اراده خداوند یک چیز باشد، هیچ کدام از مرادهای خدا بر دیگری تقدّم نخواهد داشت و هیچ یک با آن دیگری تفاوت نخواهد کرد، و همگی یک چیز خواهند بود، سلیمان گفت: معناها با هم متفاوتند، حضرت فرمودند: خوب، حالا بگو، آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟

سلیمان گفت: او، همان اراده است، حضرت فرمودند: پس از نظر شما، مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است، سلیمان گفت: سرورم! اراده همان مرید نیست، حضرت فرمودند: پس اراده حادث است و گر نه لازم می آید که چیز دیگری همراه خداوند باشد، این مطلب را خوب بفهم، و باز سؤالت را ادامه بده.

سلیمان (در حالی که گوئی سخن خود را پس گرفته بود «۱») گفت:

نه، بلکه اسمی است از اسماء خدا، حضرت فرمودند: آیا خود

---

(۱)- در اینجا، در نسخه دیگری چنین آمده است «قال سلیمان: بل هی ...» و در ترجمه نیز نسخه مذکور مراعات شد.

چنین نامی بر خویش نهاده است؟ (۱) سلیمان گفت: نه او چنین نامی بر خود نگذاشته است، حضرت فرمودند: پس تو حقّ نداری نامی بر او بگذاری که او خود با چنین نامی

خود را نخوانده است، سلیمان گفت: ولی او خودش، خویش را مرید وصف کرده است، حضرت فرمودند: او که خود را مرید وصف نموده است معنایش این نیست که خواسته بگوید: او اراده است، و یا اینکه اراده نامی از نامهای اوست، سلیمان گفت: چون اراده اش عین علم اوست، حضرت فرمودند: ای نادان! اگر خداوند به چیزی عالم است آیا معنایش این است که آن را اراده کرده است؟! سلیمان گفت: بله البتّه، حضرت فرمودند: حال، اگر آن را اراده نکند آیا بدین معنی است که بدان علم و آگاهی ندارد؟! سلیمان گفت: بله البتّه، حضرت فرمودند: از کجا چنین سخنی می گویی؟ و چه دلیلی داری بر اینکه اراده خدا عین علم اوست؟ و حال آنکه گاه می شود خدا چیزی را می داند ولی ابدا آن را اراده نمی کند، از جمله این آیه شریفه: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی نموده ایم خواهیم برد- اسراء: ۸۶) و خداوند می داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز این کار را نخواهد کرد، سلیمان گفت: زیرا خدا از کار فارغ شده و دست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۳

از کار کشیده و بر آنچه مقدّر فرموده چیزی نخواهد افزود، (۱) حضرت فرمودند:

این سخن یهود است، اگر حرف شما درست باشد پس چگونه خداوند می فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (مرا بخوانید تا خواسته های شما را اجابت کنم- مؤمن: ۶۰) سلیمان گفت: منظورش این است که او بر این کار تواناست، حضرت فرمودند: آیا وعده ای می دهد که به آن وفا نخواهد کرد؟! پس چطور فرموده است: «یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ» (هر آنچه بخواهد در خلقت

اضافه می نماید- فاطر: ۱) و نیز فرموده است: «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أَمُّ الْکِتابِ» (خداوند هر آنچه را بخواهد محو می کند و هر آنچه را بخواهد ثابت می نماید، و امّ الکتاب در نزد اوست- رعد: ۳۹) حال، از کارها فارغ شده است؟! سلیمان جوابی نداشت.

حضرت فرمودند: آیا خداوند می داند که انسانی موجود خواهد شد و حال آنکه اراده نکرده است که ابدا انسانی خلق کند؟ و آیا خداوند می داند که انسانی امروز می میرد و حال آنکه اراده نکرده است که امروز بمیرد؟ سلیمان گفت: بله، حضرت فرمودند: پس آیا آنچه را که اراده کرده می داند که موجود خواهد شد؟ یا آنچه را که اراده نکرده؟ سلیمان گفت: میداند که هر دو موجود

خواهند شد، (۱) حضرت فرمودند: در این صورت او می داند که یک انسان در آن واحد هم زنده است هم مرده، هم ایستاده است هم نشسته، هم نابینا است و هم بینا، و این محال است.

سلیمان گفت: قربانت گردم، او می داند که یکی از آن دو موجود خواهد شد، حضرت فرمودند: عیبی ندارد، حال کدامیک موجود می شوند، آنچه را اراده کرده یا آنچه را اراده نکرده است؟! سلیمان گفت: آنچه را اراده کرده است، حضرت رضا علیه السّلام و مأمون و علمای حاضر در مجلس خندیدند، حضرت فرمودند: اشتباه کردی و گفته اوّل خودت را رها کردی، در اوّل گفته بودی که:

«او می داند که انسانی امروز خواهد مرد و حال آنکه او اراده نکرده است که امروز بمیرد و مخلوقاتی را خلق می کند و حال آنکه خودش نمی خواهد آنان را خلق کند» پس وقتی که

از نظر شما جایز نیست که علم به آنچه که اراده نکرده تعلّق گیرد پس فقطّ آنچه را اراده کرده می داند.

سلیمان گفت: حرف من این است که: اراده نه خداست و نه غیر خدا، حضرت فرمودند: ای جاهل! وقتی می گویی: خدا نیست در واقع قبول کرده ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۵

که غیر خداست، و وقتی میگویی: اراده خدا نیست، در واقع قبول کرده ای که آن خداست، (۱) سلیمان پرسید: آیا خداوند میداند چگونه چیزی را خلق کند؟

حضرت فرمودند: بله، سلیمان گفت: معنی این حرف این است که [از ازل] آن چیز وجود داشته است «۱». حضرت فرمودند: حرف محالی می زنی، زیرا چه بسا کسی بنّائی بلد است ولی خانه ای نمی سازد، یا خیّاطی بلد است ولی خیّاطی نمی کند، یا ساختن چیزی را بلد است ولی هرگز آن را نمی سازد، سپس حضرت فرمودند: آیا خدا خودش می داند که واحد است و چیزی بهمراهش نیست؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: آیا این مطلب، چیزی را بهمراه خدا ثابت می کند «۲»؟ سلیمان گفت: نمی داند که واحد است و چیزی با او نیست، حضرت فرمودند: آیا تو این را می دانی؟ گفت: بله، حضرت فرمودند: پس تو از خداوند داناتری! سلیمان گفت: اصلا، این موضوع محال است، حضرت فرمودند: از نظر تو محال است که خداوند واحد باشد و چیزی با او نباشد و

---

(۱)- سلیمان معتقد بود: علم به شی ء مستلزم وجود آن شی ء است در حالی که چنین نیست.

(۲)- یعنی اگر خدا بداند که چیزی به همراهش نیست، پس اول باید به «چیز» (شی ء) علم داشته باشد و طبق عقیده سلیمان علم به شی ء مستلزم وجود آن شی ء است، پس خداوند

می داند که یکتاست و چیزی با او نیست، ولی در عین حال چیزی با او هست!.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۶

سمیع و بصیر و حکیم و علیم و قادر باشد؟ گفت: بله، (۱) حضرت فرمودند: پس خداوند چگونه خود خبر داده است که واحد است، زنده است، سمیع و بصیر است، حکیم، قادر، علیم و خبیر است؟ در حالی که (طبق گفته تو) خودش این مطالب را نمی داند؟ سخن تو ردّ سخن خود و تکذیب آن است، خداوند از این سخن منزّه است. سپس حضرت ادامه دادند: پس چگونه می خواهد چیزی را که نمی شناسد و ساختنش را بلد نیست، بسازد؟ صانعی که قبل از ساختن یک چیز، نمی داند که چگونه باید آن را بسازد، در واقع حیران است و سرگردان، و خداوند از این موضوع منزّه است و والاتر.

سلیمان گفت: اراده همان قدرت است، حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ بر آنچه اراده نکند هم قادر است، و این مطلب قطعی است چون خداوند فرموده: «وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ» (اگر بخواهیم، آنچه را بر تو وحی کرده ایم، خواهیم برد- إسراء: ۸۶) و اگر اراده همان قدرت می بود، خداوند اراده کرده بود که آن را ببرد، چرا که قدرت بر این کار را داشت، سلیمان در جواب درماند. مأمون گفت: ای سلیمان! او عالمترین هاشمی است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۷

و سپس حاضرین مجلس را ترک کردند «۱».

(۱) مؤلّف این کتاب گوید: مأمون علمای فرق و مذاهب مختلف خارج از صراط مستقیم را از حرصی که بر مقام علمی حضرت رضا علیه السّلام داشت آن افرادی که می شناخت و یا شنیده بود از

هر کجای عالم دعوت میکرد که با آن حضرت بمباحثه پردازند تا او را محکوم و مجاب سازند و بر او در بحث چیره شوند تا آتش حسدش خاموش شود و بدین وسیله بتواند شهرت علمی او را لکه دار نماید، ولی هیچ کس از علمای آن فرقه ها با آن جناب به بحث نپرداخت جز اینکه بمقام بلند علمی او اعتراف نمود و دلائل آن حضرت او را ملزم و مجاب کرد، زیرا خداوند عالم دریغ مینمود فردی بر او برتری جوید، و نور خدا را تمام می کند و حجّت خود را یاری می دهد و این چنین خداوند وعده

---

(۱)- بعید نیست حرص مأمون بر این گونه مجالس از جهت ثابت کردن برتری علمی حضرت نسبت به سران زیدیّه بوده باشد، زیرا آنان هم از اولاد ابو طالب (بنی هاشم) بودند و هم ادّعای خلافت داشتند و برای آن کوشش می کردند و چون مأمون خوب فهمیده بود که حضرتش در مقام بدست آوردن خلافت ظاهری نیست و با ریاست او کاری ندارد، لذا می خواسته به مردم بفهماند که ساداتی که در مقام بدست آوردن خلافت هستند مقام علمیشان بسیار از حضرت کمتر است و از همین رو گفت: هذا اعلم هاشمیّ. البتّه بعید نیست که مأمون در عین اینکه می خواسته برتری حضرت بر سادات دیگر معلوم بشود، در عین حال از بعضی علمای دیگر شکست بخورد تا هم شکستی باشد برای خود حضرت و هم سرشکستگی برای کلّ اولاد ابو طالب، لذا به سلیمان گفت: «فقط می خواهم در یک مسأله او را مجاب کنی» (استاد غفّاری).

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۸

داده که: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ

آمَنُوا- الآـیه» (مـا البتّه یـاری مینمـاییم فرسـتادگان خود را و کسانی که ایمان آورده انـد در زنـدگی این جهان- مؤمن: ۵۱) و مرادش از کسانی که ایمان آورده انـد ائمّه هداه هسـتند و پیروان با معرفت آنان و آن کسان که از ایشان اخذ حجّت نموده اند علیه مخالفینشان تا در این جهان هسـتند، و همچنین رفتار می کنـد با آنان در عالم دیگر، و خداوند هرگز خلف وعده نخواهد کرد.

باب ۱۴ مجلس دیگر آن حضـرت در حضور مأمون با علمای ملل و فرق و جواب آن حضـرت به علیّ بن محمّد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السّلام

(۱) ۱- ابو الصّـلت هروی گویـد: آنگـاه که مأمون علمای فرق مختلف اسـلامی و نیز علمای یهود، نصاری، مجوس، صابئین و سایر اهل علم و کلام را نزد حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۸۹

رضا علیه السّـلام گرد آورد، و هر کس از جای برخاسـته و سخنی گفت جواب قاطع گرفت و ساکت ماند که گوئی سنگ در دهانش گذارده اند، (در آخر کار) علیّ بن- محمّد بن جهم برخاست و گفت: یا ابن رسول اللَّه! آیا شـما قائل به عصمت انبیاء هستید؟.

حضـرت فرمودنـد: بله قائلم، وی گفت: پس در مورد این آیات چه می کنیـد (چه می گوئیـد): «وَ عَصـی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی» (آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت- طه: ۱۲۱) «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِبـاً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ» (و یونس که با خشم قـوم خود را ترک کرد و مطمئن بود که مـا بر او سـخت نخواهیم گرفت- انبیـاء: ۸۷)، و در باره حضـرت یوسف: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها» (زلیخا قصـد یوسف کرد و یوسف نیز قصـد او- سوره یوسف آیه ۲۴) و در باره حضرت داود: «وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ» (داود فهمید که ما او را آزمایش کرده ایم

«۱» ص: ۲۴) و نیز در باره حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله «وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا

---

(۱)- اگر گویند: در ادامه آیه چنین آمده است «فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ» یعنی از پروردگارش آمرزش طلبید، و آیه بعد می فرماید: فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ» یعنی آن موضوع را بر او بخشیدیم، و این الفاظ در ظاهر حکایت از گناهی می کند که رخ داده و سپس استغفار داود و بعد از آن آمرزش خدا، جواب آنست که:

استغفار خود یکی از عبادات است در تمام شرایع، و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در هر روز بسیار استغفار می کرده و خود فرموده:

«إنّه لیغان علی قلبی حتّی أستغفر اللَّه فی الیوم سبعین مرّه»

و مراد آن حضرت از «استغفار» اینست که در اثر اشتغال به امور خلق قلبم تار می شود و از خداوند مدد می طلبم که غافل از او نشوم. پس استغفار نمودن دلیل بر اینکه معصیتی از شخص سر زده نیست، بلکه برای تقویت روح و قلب و تقرّب است. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۹۰

اللَّهُ مُبْدِیهِ» (در خود چیزی پنهان می کنی که خدا آن را آشکار خواهد کرد- احزاب: ۳۷) (۱) امام فرمودند: ای وای! بیچاره علیّ (بن جهم)! از خدا بترس و زشتی ها را به انبیاء خدا نسبت نده! و کتاب خدا را با رأی خودت تأویل و تفسیر نکن، خداوند فرموده است: «وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» (تأویل آن را، جز خدا و راسخون در علم نمی دانند- آل عمران: ۷). و امّا آیه شریفه «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی» در مورد آدم: خداوند عزّ و جل حضرت آدم را بعنوان حجّت خود

بر روى زمين و جانشين در شهرها آفريد و او را براى بهشت نيافريده بود، و اين عمل آدم در بهشت واقع شد نه در روى زمين، و عصمت در زمين لازم است تا اندازه ها و ميزان هاى امر خدا (يا تقديرات امر خدا) به اتمام برسد، و آنگاه كه به زمين آورده شد و حجّت و خليفه گرديد

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۹۱

معصوم شد، (۱) طبق اين آيه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ» (خداوند، آدم، نوح، آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ را بر عالميان برگزيد- آل عمران: ۳۳).

و امّا آيه: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَ- الخ» «ظنّ» در اينجا به معنى «يقين» است، نه صرف گمان، أى «لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» يعنى (روزى اش را بر او تنگ نمى كنيم) [نه به معنى بر او توانا نيستيم] آيا اين آيه را نشنيده اى: «وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» (وقتى خدا انسان را بيازمايد پس روزى اش را تنگ كند- فجر: ۱۶) «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» يعنى روزى اش را بر او تنگ كند، و اگر يونس گمان كرده بود كه خدا بر او توانايى ندارد، قطعا كافر شده بود.

و اما آيه در باره حضرت يوسف: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها» زليخا قصد گناه كرد، و يوسف از ناراحتى تصميمى گرفت كه اگر زليخا او را مجبور كند، او را بكشد، اين بود كه خداوند او را از ارتكاب قتل و عمل منافى عفّت دور كرد، و اين آيه: «كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ» (اين چنين عمل كرديم تا سوء و فحشاء را از او دور كنيم-

یوسف: ۲۴) اشاره به همین مطلب دارد و سوء یعنی

قتل و فحشاء یعنی زنا.

(۱) و امّا در مورد داود علیه السّلام، کسانی که طرف شما هستند، در این باره چه می گویند؟ علیّ بن جهم گفت: می گویند: داود علیه السّلام در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به شکل پرنده ای بسیار زیبا در مقابلش ظاهر شد، داود نماز خود را شکست و برخاست تا پرنده را بگیرد، پرنده به حیاط رفت، داود هم به دنبالش از اطاق خارج شد، پرنده به پشت بام پرید داود هم در طلب پرنده به پشت بام رفت، پرنده از آنجا به داخل حیاط اوریا بن حنّان پرید، داود با نگاه خود پرنده را دنبال کرد و در این حال چشمش به همسر اوریا که مشغول غسل بود افتاد و به او علاقمند شد، از طرفی، قبلا اوریا را به جنگ فرستاده بود. داود به فرمانده لشکر نامه ای نوشت که اوریا را جلوتر از تابوت عهد «۱» بفرست، فرمانده نیز چنین کرد، اوریا بر مشرکین پیروز شد و این مطلب بر

---

(۱)- در قرآن کریم سوره بقره آیه ۲۵۰ نیز به «تابوت» بنی اسرائیل اشاره شده است، نقل گردیده این تابوت صندوقی بوده است که مادر حضرت موسی علیه السّلام ایشان را در آن نهاده و آن حضرت نیز در هنگام وفات، الواح، لباس خود و نشانه های نبوّت را در آن نهاده و به جناب یوشع بن نون علیه السّلام وصی و جانشین خود دادند، و بنی اسرائیل به این صندوق تبرّک می جستند. و نیز گویند: حضرت موسی علیه السّلام در هنگام حرکت، تابوت را جلوی افراد

قرار می داد، و بنی اسرائیل نیز آن را پیشاپیش سپاه خود قرار می دادند، و نیز روایت شده است هر که جلوتر از تابوت می رفت، یا کشته می شد یا پیروز می گردید.

داود خیلی گران آمد، (۱) لذا مجدّدا نامه ای نوشت و دستور داد تا اوریا را جلوتر از تابوت بفرستند، فرمانده نیز این بار اوریا را جلوتر فرستاد و اوریا کشته شد و داود با همسر او ازدواج کرد.

راوی گوید: حضرت با دست بر پیشانی خود زدند و فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»! شما پیامبری از پیامبران خدا را به تهاون و سبک شمردن در باره نماز نسبت دادید به گونه ای که می گوئید: نماز را رها کرده به دنبال پرنده ای رفت، سپس او را به فاحشه (عمل منافی عفّت) و قتل نسبت دادید، او گفت:

یا ابن رسول اللّه پس خطای داود چه بوده است [که به جهت آن استغفار کرد]؟

امام علیه السّلام فرمود: ای بینوا!! داود گمان کرد که خداوند کسی را داناتر از او خلق نکرده است، لذا خداوند دو فرشته را به سوی او فرستاد و آنان از دیوار محراب بالا رفته و در مقابل داود حاضر گشتند و گفتند: «خَصْمانِ بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ* إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ» (ما دو نفر با هم اختلاف داریم و یکی از ما بر دیگری ظلم کرده است، به حقّ بین ما

حکم کن و خلاف حقّ نگو و ما را به

راه درست راهنمائی کن، (۱) این برادر من است، نود و نه گوسفند دارد و من فقطّ یک گوسفند دارم، و با این حال به من گفته است: آن یکی را هم به من بسپار و در این بحث و گفتگو من حریف او نشدم- ص: ۲۳ و ۲۲) داود علیه السّلام عجله کرد و بر علیه «مدّعی علیه» حکم داده، چنین گفت: «لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلی نِعاجِهِ» (با این درخواست به تو ظلم کرده است- ص: ۲۴) و از «مدّعی» بیّنه ای (دلیل و شاهدی) نطلبید (و حال آنکه قاضی باید از شخص مدّعی، دلیل و شاهد بخواهد) و حتّی به «مدّعی علیه» هم نگفت: تو چه می گویی؟ این خطا، خطای راه و رسم داوری بود، نه آن خطایی که شما معتقد هستید، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی- الخ» (ای داود! ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، در بین مردم به حقّ حکم کن و از هوای نفس پیروی نکن- ص: ۲۶) تا آخر آیه، او سؤال کرد: پس قضیّه او با اوریا چه بوده است؟ حضرت فرمودند: در دوران حضرت داود علیه السّلام حکم خدا چنین بود که هر گاه زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد، بعد از او هرگز ازدواج نمی کرد، و اوّلین کسی که خداوند برایش مباح کرد که با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند، داود علیه السّلام بود، آن حضرت هم پس از کشته

شدن اوریا و تمام شدن عدّه همسرش، با آن زن ازدواج کرد، و این

همان چیزی است که در مورد اوریا بر مردم گران آمد.

(۱) و امّا حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و این آیه که می فرماید: «وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» (در دل خویش چیزی را پنهان می کنی که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم می ترسی و حال آنکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسی- احزاب: ۳۷)، خداوند اسامی همسران آن حضرت در دنیا و همسرانش در آخرت را به آن حضرت اطّلاع داد، و نیز اعلام کرد که آنان «امّ المؤمنین» هستند، یکی از آنان، زینب دختر جحش بود که در آن ایّام همسر زید بن حارثه بود، حضرت نام او را در دل نهان فرمود و آشکار نکرد تا مبادا منافقین بگویند: او زن شوهرداری را یکی از همسران خود می داند، و حضرت از این گفته احتمالی ترسیدند، لذا خداوند فرمود: «وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» یعنی در دل از این گفته بیم داری، و خداوند عزّ و جلّ هیچ زوجی را خود عقد نکرده است جز آدم علیه السّلام و حوّا، و حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و زینب، که این آیه قرآن هم به همین عقد اشاره دارد: «فَلَمَّا قَضى

زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها» (و آنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد]، او را به عقد تو در آوردیم- احزاب: ۳۷) و نیز علیّ و فاطمه علیهما السّلام را.

راوی گوید: علیّ بن محمّد بن جهم گریست و گفت: یا ابن رسول اللّه من توبه می کنم

از اینکه از این به بعد در باره انبیاء خدا علیهم السّلام به غیر از آنچه شما گفتید سخنی بگویم.

باب ۱۵ مجلس دیگری از امام رضا علیه السّلام و مأمون در باره عصمت انبیاء علیهم السّلام

(۱) ۱- علیّ بن محمّد بن جهم گوید: به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا علیه السّلام نیز آنجا بودند، مأمون از حضرت سؤال کرد، یا ابن رسول اللَّه! آیا شما نمی گوئید که انبیاء معصوم هستند؟ حضرت فرمودند: چرا، گفت: پس معنی این آیه چیست: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی» «۱» حضرت فرمودند: خداوند تبارک و

---

(۱)- نشانی آیه و معنی آن در باب ۱۴ گذشت.

تعالی به آدم فرمود: «اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ» (خود و همسرت در بهشت ساکن شوید و از رزق و روزی فراوان آن و از هر جای آن که خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید- بقره: ۳۵) و به درخت گندم «۱» اشاره فرمود، «فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ» (که از ظالمین خواهید شد- بقره: ۳۵) و خداوند به آنان نفرمود: از این درخت و سایر درختهای از این نوع، نخورید، آن دو نیز به آن درخت نزدیک نشدند و از آن نخوردند، بلکه بعد از وسوسه شیطان از درخت دیگری «۲» خوردند، و شیطان به آنان چنین گفت: «ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ» (پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده است- اعراف: ۲۰) و فقطّ شما را از نزدیک شدن به غیر آن نهی کرده، و شما را از خوردن آن نهی نکرده است مگر به این خاطر که فرشته نشوید یا جاودانه و همیشگی نگردید و برای آنان قسم خورد

که من خیر خواه شما هستم، و آدم و حوّاء تا قبل از آن کسی را ندیده بودند که به دروغ به خدا قسم یاد کند. «فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ» (آنها را فریب داد- اعراف: ۲۲) آنها نیز

---

(۱)- ممکن است مسامحتا در مورد گندم لفظ درخت بکار برده شده باشد، ولی بهر حال قرآن صراحتا فرموده است «درخت» و گندم هم درخت ندارد.

(۲)- ظاهر آیات قرآن این است که «شجره» ای که مورد نهی خداوند بود و «شجره» ای که آدم از آن خورد یکی بودند، به عنوان مثال، رجوع کنید به آیات ۲۲- ۱۹ سوره اعراف.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۹۸

با اطمینان به قسم او از درخت خوردند، (۱) و این قضیّه، قبل از نبوّت آدم اتّفاق افتاد، و این گناه هم گناه کبیره نبود که آدم مستحقّ عذاب جهنّم شود، بلکه از جمله گناهان صغیره ای بود که خدا آنها را می بخشد «۱» و این قبیل گناهان، بر انبیاء نیز- قبل از زمان نبوّتشان- جائز است، ولی وقتی خداوند او را برگزید و پیغمبر نمود، معصوم شد و هیچ گناهی، چه صغیر، و چه کبیره، مرتکب نشد، خداوند می فرماید: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی» (آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت سپس خداوند او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و او را هدایت نمود- طه: ۱۲۲/ ۱۲۱) و نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ».

مأمون گفت: پس معنی این آیه چیست؟ «فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَکاءَ فِیما آتاهُما» (وقتی خداوند فرزند صالح (یا سالم) به آنان

داد، ایشان شریکهائی برای خدا، در مورد این فرزند قائل شدند- اعراف: ۱۹۰) حضرت

---

(۱)- در سند حدیث تمیم بن عبد اللّٰه بن تمیم قرشی وجود دارد که قبلا از قول علّامه- ره- نقل شد که ضعیف است و نیز راوی این حدیث علیّ بن محمّد بن جهم است که طبق گفته ابو الفرج اصفهانی در اغانی ناصبی مسلک است و به نقل او اعتباری نیست، لذا هر چه در این خبر، موافق اخبار صحیحه است می پذیریم و هر چه فقط در این خبر آمده و در جاهای دیگر اثری از آن نمی بینیم، ردّ میکنیم، و اگر هم این علیّ بن محمّد بن جهم غیر از آن کسی است که ابو الفرج از او یاد کرده، پس مجهول است و لذا باز هم سند از اعتبار ساقط است. (غ)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۳۹۹

فرمودند: حوّاء برای آدم پانصد شکم زائید به هر مرتبه، یک پسر و یک دختر، (۱) و آدم علیه السّلام و حوّاء با خداوند عهد کردند که اگر فرزند سالمی خداوند به آنان بدهد، شاکر باشند، و وقتی خداوند نسلی صحیح و سالم، بدون هیچ گونه مریضی و آفتی به آنان داد، و آنچه خدا به آنان داده بود، شریک قرار دادند، و خدا را مانند پدر و مادرشان شکر نکردند و خداوند می فرماید: «فَتَعالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (خداوند برتر و بیزار از شرک آنها است- اعراف: ۱۹۰).

مأمون گفت: گواهی میدهم که شما حقّا فرزند رسول خدا هستید، حال این آیه را توضیح دهید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً قالَ هذا رَبِّي» (وقتی شب او را فرا گرفت، ستاره ای دید گفت: این

پروردگـار من است- انعام: ۷۶) حضـرت فرمودنـد: ابراهیم علیه السّلام در میان سه گروه واقع شـده بود، گروهی که (سـتاره) زهره را می پرستیدند، گروهی که ماه را ستایش میکردند و گروهی نیز خورشید را، و این در زمانی بود که از مخفیگاهش در زیر زمین که او را نهان

داشته بودند خارج شد، (۱) وقـتی شب او را فرا گرفت «۱» و زهره را دیـد از روی انکـار گفت: آیـا این پروردگار من است؟ وقتی سـتاره غروب کرد، گفت: من غروب کننده ها را دوست ندارم، زیرا افول و غروب از صفات پدیده ها است نه از صفات موجود قدیم و ازلی، و وقتی ماه را در آسمان دید، با حالت انکار گفت:

آیـا این پروردگار من است؟ وقتی غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هـدایت نکنـد گمراه خواهم شـد، منظورش این بود که اگر پروردگارم هدایتم نمی کرد گمراه شده بودم، فردا صـبح خورشید را دید و باز از روی انکار گفت: آیا این پروردگار من است؟ این از مـاه و زهره بزرگتر است، وقتی خورشـید هم غروب کرد به آن سه گروه رو کرده و گفت: «یا قَوْمِ إِنِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ* إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (ای مردم من از آنچه شما آنها را شریک خدا قرار می دهید، دور و برکنار هسـتم، من وجه خود را به سوی کسـی که آسـمان ها و زمین را آفریده، برمیگردانم، از باطل به سوی حقّ می روم و مشرک نیستم- انعام: ۷۹ و ۷۸) و ابراهیم علیه السّلام با این

---

(۱)- در این قسمت از ذکر متن آیات خودداری شد

و فقط ترجمه آنها بيان گرديد تا متن يک دست شده و در موقع خواندن براى خواننده محترم روان باشد.

گفته هاى خود، خواست براى آنان بطلان دينشان را روشن كند (۱) و برايشان ثابت كند كه عبادت كردن چيزهايى كه مثل زهره و ماه و خورشيد هستند صحيح نيست، بلكه شايسته خالق آنها و خالق آسمان و زمين است و آن دليل هايى كه براى قوم خود مى آورد الهام خدا و از داده هاى او بود، همان طور كه خداوند مى فرمايد: «وَ تِلْكَ حُجَّتُنا آتَيْناها إِبْراهِيمَ عَلى قَوْمِهِ» و آنها ادلّه و حجّت هاى ما بود كه به ابراهيم داديم تا در مقابل قوم خود به آنها استدلال كند.

مأمون گفت: آفرين بر شما! در مورد اين آيه توضيح بفرمائيد: «رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتى قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِى» ([ابراهيم گفت:] خدايا به من نشان بده كه چگونه مرده ها را زنده مى كنى، خداوند فرمود: آيا ايمان ندارى؟ گفت: چرا، ولى به خاطر اينكه قلبم آرام گيرد- بقره:

۲۶۰).

حضرت فرمود: خداوند به ابراهيم عليه السّلام وحى فرمود كه: من از ميان بندگانم براى خود دوستى انتخاب خواهم كرد كه حتّى اگر از من بخواهد مرده ها را زنده كنم، اين كار را براى او خواهم كرد، ابراهيم به دلش الهام شد كه او آن دوست و خليل است، لذا گفت: خدايا به من نشان بده كه چگونه مرده ها را زنده

مى كنى، خداوند فرمود: آيا ايمان ندارى؟ گفت: چرا، (۱) ولى به خاطر اينكه قلبم آرام گيرد، يعنى نسبت به خليل بودن، خداوند فرمود: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ

الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ- الخ» (چهار پرنده بگیر، آنها را تکه تکه کن، سپس بر هر کوهی، بخشی از آنها را قرار ده آنگاه آنها را بخوان فوری خود را بتو میرسانند و بدان خداوند عزیز و حکیم است- بقره: ۲۶۰) ابراهیم نیز، یک کرکس، یک طاوس، یک مرغابی و یک خروس گرفته، آنها را تکه تکه کرد و اجزاء آنها را با هم در آمیخت و سپس هر بخشی از این اجزاء مخلوط شده را بر هر کوهی از ده کوه اطراف قرار داد و آنگاه منقار آن را بدست گرفت و آنها را با نامشان صدا زد و مقداری دانه و آب نزد خود قرار داد، آن اجزاء به سوی یک دیگر پرواز کردند و بدنها کامل شد و هر بدنی بسراغ گردن و سر خود رفت و به آنها پیوست، سپس ابراهیم منقار آنها را آزاد کرد و آنها پرواز کردند و سپس فرود آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برگرفتند و گفتند: ای پیامبر خدا! تو ما را زنده کردی، خدا تو را زنده بدارد، ابراهیم فرمود: بلکه خداوند زنده میکند و می میراند و اوست که بر همه کار تواناست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۰۳

(۱) مأمون گفت، آفرین بر شما یا ابا الحسن! (حال) در باره این آیه توضیح دهید: «فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» (موسی او را با مشت زد و او مرد، گفت این از کار شیطان است- قصص: ۱۵) حضرت فرمودند: موسی به یکی از شهرهای فرعون وارد شد در حالی که بی اطّلاع از ورود او بودند، و این

ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد، در آن هنگام دید دو مرد با یک دیگر زد و خورد می کنند، یکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود، آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی بر علیه دیگری که دشمن بود کمک خواست، موسی علیه السّلام هم به حکم خدا در باره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و او مرد، و (موسی پس از این کار) گفت: این عمل کار شیطان است، منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسّط موسی، او یعنی شیطان، دشمنی است گمراه کننده و آشکار. مأمون گفت، پس معنی این گفته موسی چیست؟: «رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» (خداوندا! من بخودم ظلم کردم، مرا بیامرز- قصص: ۱۶) حضرت فرمود:

منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار

دادم که نمی بایست در آن شرایط قرار می دادم، «فَاغْفِرْ لِی «۱»» یعنی مرا از دشمنانت بپوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند، (۱) خداوند نیز او را آمرزید (و یا طبق آنچه در اینجا آمده، او را پوشانید) زیرا که او سترکننده و (آمرزنده و) مهربان است، موسی علیه السّلام گفت: خداوندا! به شکرانه این نعمت، یعنی بازوئی که به من دادی به گونه ای که با یک مشت مردی را از پای در آوردم هرگز کمک کار مجرمین نخواهم بود، بلکه با این نیرو در راه تو مجاهده خواهم کرد تا تو راضی شوی. فردا صبح، موسی علیه السّلام در

شهر ترسان و مراقب بود که دید دوباره همان کسی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، بر علیه شخص دیگری، از او کمک می خواهد، موسی فرمود: تو جدّا آدم اهل شرّی هستی، دیروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! ادبت خواهم کرد، و خواست او را بزند، و همین که خواست آن کسی را که دشمن آن دو بود بزند او- همان که هم گروه و هم مسلک موسی بود- گفت: ای موسی آیا می خواهی همان طور که دیروز یک

---

(۱)- لازم به تذکّر است که اصل معنی «غفران» عبارتست از «ستر» و «پوشش»، ولی ترکیب «اغفر لی» معنایش این است که «برای من بپوشان» و مفعول در اینجا حذف شده است و معمولا مفعول در این ترکیب، «ذنب» و امثال آن است، و به نظر می رسد اگر آنچه در متن به حضرت رضا علیه السّلام نسبت داده شده مراد بود، باید می گفت: «اغفرنی» یعنی مرا بپوشان، نه «اغفر لی» و اللّه العالم. (مترجم).

نفر را کشتی، مرا هم بکشی! تو می خواهی جبّار باشی و در صدد آن نیستی که جزء مصلحین باشی! (۱) مأمون گفت: خداوند از طرف انبیائش، به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست؟: «فَعَلْتُها إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» ([موسی به فرعون گفت:] من که آن کار را (یعنی قتل) را مرتکب شدم، در آن موقع ضالّ (گم شده یا گمراه) بودم- شعراء: ۲۰) حضرت فرمودند: وقتی موسی [از مدین] نزد فرعون برگشت، فرعون گفت: «وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ» (آن کار را مرتکب

شدی و نسبت به من و خوبی های من ناسپاس بودی- شعراء: ۱۹) حضرت موسی گفت: من آن کار را در موقعی انجام دادم که راه را گم کرده و اشتباها به آن شهر در آمده بودم «۱» و وقتی از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از جمله پیامبران قرار داد.

(حضرت رضا در ادامه افزودند) خداوند عزّ و جلّ به حضرت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله نیز

---

(۱)- واضح است که اگر این جوابها واقعا از امام علیه السّلام باشد اسکاتی است نه حلّی، و ثانیا فرعونیان بدستور فرعون بچّه های بنی اسرائیل را می کشتند و زنان را اسیر می کردند، و آنان (فرعونیان) مفسد فی الارض بودند و کشتن یک مفسد فی الارض، بدون قصد مسأله ای نیست که خلاف عصمت باشد و این قدر نیاز به تکلّف داشته باشد (غ)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۰۶

می فرماید: (۱) «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی» (آیا تو را یتیم نیافت و برایت سرپناه و سرپرست قرار داد- ضحی: ۶) یعنی تو را تنها نیافت و مردم را به سوی تو سوق داد؟ «وَ وَجَدَکَ ضَالًّا» (و تو را گم شده یافت- ضحی: ۷) یعنی در نزد قوم خود، گم شده و ناشناخته بودی، «فهدی» (و هدایت و راهنمایی کرد) یعنی مردم را به شناخت تو، راهنمایی کرد، «وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی» (و تو را فقیر یافت و غنی نمود- ضحی: ۸) یعنی دعای تو را مستجاب کرد و به این وسیله تو را غنی نمود.

مأمون گفت: آفرین بر شما ای فرزند گرامی رسول خدا! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟: «وَ لَمَّا جاءَ مُوسی

لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَيْكَ قالَ لَنْ تَرانِی» (وقتی موسی در وقت و موعدی که معیّن کرده بودیم آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: خدایا، خود را به من نشان بده تا به تو بنگرم- اعراف: ۱۴۲)، چگونه ممکن است موسی کلیم اللّٰه علیه السّلام نداند که خداوند تبارک و تعالی قابل رؤیت نیست و چنین درخواستی نماید؟ حضرت فرمودند:

موسی کلیم اللّٰه علیه السّلام می دانست که خداوند برتر از این است که با چشم دیده شود لکن وقتی خداوند با او سخن گفت و او را به خود نزدیک کرده، با او نجوا کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۰۷

(۱) موسی نزد قوم خود برگشت و به آنان اطّلاع داد که خداوند عزّ و جلّ با او سخن گفته و او را به خود نزدیک کرده و با او نجوا نموده است، در این موقع آنان گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ» (تو را تصدیق نمی کنیم- بقره: ۵۵) مگر اینکه، همان طور که تو صدای خدا را شنیدی، ما هم بتوانیم به آن گوش دهیم، و آن مردم، هفتصد هزار نفر بودند، موسی از بین آنان هفتاد هزار نفر برگزید، سپس از بین این هفتاد هزار، هفت هزار نفر را انتخاب کرد، سپس هفتصد تن و در آخر هفتاد نفر از بین آنان را برای زمان و موعدی که خدا معیّن کرده بود، برگزید و آنان را به کوه سینا آورد و در پائین کوه متوقّف کرد و خود به بالای کوه رفت و از خداوند تبارک و تعالی خواست که با او سخن گوید و سخن خود را به گوش آنان

برساند، خداوند متعال هم با او سخن گفت و آنان نیز سخن خدا را از بالا و پائین، چپ و راست، پشت سر و روبرو شنیدند، زیرا خداوند صدا را در درخت آفرید و از آن پراکنده اش کرد به گونه ای که آنان صدا را از تمام اطراف شنیدند، ولی گفتند: قبول نمی کنیم که آنچه شنیدیم کلام خدا باشد مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم، و زمانی که چنین سخن بزرگی بر زبان راندند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۰۸

و تکبر و سرکشی نمودند، (۱) خداوند عزّ و جلّ صاعقه ای بر آنان فرستاد و صاعقه آنان را به خاطر ظلمشان از بین برد، حضرت موسی به خداوند عرضه داشت:

خداوندا! اگر وقتی نزد بقیّه بنی اسرائیل برگردم ایشان بگویند آنان را بردی و به کشتن دادی، چون دروغ گفته بودی که خدا به نجوا با تو سخن گفته است، من چه جوابی به آنان بدهم؟ لذا، خداوند آنان را زنده کرد و به همراه موسی علیه السّلام فرستاد، آنان گفتند: اگر درخواست کنی که خدا، خود را به تو نشان دهد، تا تو به او بنگری، خواسته ات را اجابت خواهد کرد، آنگاه تو به ما بگو خدا چگونه است، تا ما او را به بهترین وجه بشناسیم، موسی فرمود: ای مردم! خداوند با چشم دیده نمی شود و اصلا کیفیّت ندارد، بلکه با آیات و نشانه هایش شناخته می شود، گفتند: سخن تو را قبول نداریم مگر اینکه از خدا چنین درخواستی کنی. موسی عرضه داشت: خداوندا! تو خود گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو صلاح آنان را بهتر می دانی، خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی آنچه

از تـو خواسـتند، از من بخواه، من تو را به نـادانی آنـان مؤاخـذه نخواهم کرد، در این موقع موسـی گفت: (۲) «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۰۹

لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی* فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ» (خـدایا خود را بمن نشان بـده تا به تو بنگرم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی بکوه بنگر اگر در جای خود قرار گرفت (و موسـی در این وقت از کوه بزیر آمـده بود) مرا خواهی دیـد. وقتی خداونـد با آیه ای از آیات خود بر کوه تجلّی کرد، کـوه را خرد نمـود و موسـی بیهوش بر زمین افتـاد، وقـتی به هوش آمـد گفت: تو منزّهی، توبه می کنم و بسوی تو بازمی گردم- اعراف: ۱۴۳) یعنی از جهل قوم خود، به شناخت و معرفتی که نسبت به تو داشتم، برمی گردم، و من از بین آنان اوّلین مؤمن هستم به اینکه تو دیده نمی شوی.

مـأمون گفت: آفرین بر شـما ای ابا الحسن! حال در مورد این آیه توضـیح دهیـد: «وَ لَقَـدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ» حضرت فرمود: زلیخا قصد یوسف کرد، و اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی دید، او نیز قصد زلیخا می کرد، لکن او معصوم بود، و معصوم نه قصد گناه می کند و نه مرتکب آن می شود، و پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السّلام نقل فرمود که آن حضرت چنین فرمود: (زلیخا) تصمیم گرفت که انجام دهد و (یوسف) تصمیم گرفت که انجام ندهد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۰

(۱) مأمون گفت: آفرین

بر شـما ای ابا الحسن! این آیه را توضـیح دهید: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»، حضرت فرمودند: او یونس بن متّی علیه السّلام است که بر قـوم خـود غضب کرده از بین آنـان رفت. و «ظنّ» بـدین معنی است که یقین کرد که: «أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی «ما روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم» مثل این آیه شـریفه: «وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» که «قدر علیه» در این آیه نیز به معنی تنگ کردن معیشت است. به هر حال، او در تاریکی و ظلمات، خداوند را خواند، یعنی در تاریکی شب و دریـا و شـکم مـاهی این سـخنان را گفت: معبـودی جز تو نیست، تو منزّهی و من به خـاطر ترک کردن چنین عبـادتی که در شکم ماهی امکانش را برایم فراهم ساختی، ظالم و سـتمکار هسـتم، خداونـد نیز دعای او را مسـتجاب کرد و فرمود: «فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (اگر از تسبیح کنندگان نبود تا روز رسـتاخیز در شکم آن ماهی می ماند- صافات: ۱۴۳/ ۱۴۴).

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! لطفا این آیه را توضیح دهید:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۱

«حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا» (زمانی که پیامبران ناامید شدند و گمان نمودند که به آنان دروغ گفته شـده است، یـاری و نصـرت ما به آنان رسـید- یوسف: ۱۱۰) (۱) حضـرت فرمودنـد: یعنی وقتی که پیـامبران از قوم خود ناامید شدند و قوم آنان پیامبرانشان را دروغ پنداشتند، یاری و نصرت ما به پیامبران رسید.

مأمون گفت: آفرین بر شما

یا ابا الحسن! معنی این آیه چیست: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ» (تا خدا گناه قبل و بعد گذشته تو را بپوشاند- فتح: ۲) حضرت فرمودند: از نظر مشرکین مکّه، کسی گناهکارتر از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نبود، زیرا آنان قبل از بعثت، سیصد و شصت بت را می پرستیدند و آنگاه که آن حضرت ایشان را به (کلمه مبارکه) «لا اله الّا اللَّه» دعوت نمود، این موضوع بر آنان گران آمد و گفتند: «أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ عُجابٌ* وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ يُرادُ* ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ» (آیا به جای خدایان متعدّد یک خدا قرار داده است، این مطلب عجیبی است، سران آنان به حرکت آمده و گفتند: بروید و بر اعتقاد به خدایان خود استوار بمانید، این چیزی است که از

شما (مردم) خواسته می شود، (۱) ما چنین حرفهایی را در بین امّت آخر (یعنی معاصرین یا آنان که قبل از ما بوده اند) نشنیده ایم، این سخن جز دروغ و افتراء چیز دیگری نیست- ص: ۵ الی ۷) و آن زمان که خداوند عزّ و جلّ مکّه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای محمّد! «إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ» (ما مکّه را با فتحی قطعی و آشکار برای تو فتح کردیم تا خدا گناه قبلی و بعدی تو را بپوشاند) همان چیزی را که از نظر اهل مکّه به خاطر دعوت به توحید

در گذشته و بعد از آن، گناه محسوب می شد، زیرا بعضی از مشرکین مکّه مسلمان شدند و بعضی از مکّه خارج گردیدند، و آنان که ماندند نتوانستند آن زمان که حضرت مردم را به توحید دعوت می کرد در مورد توحید نسبت به حضرتش ایراد بگیرند، چه اینکه با غلبه حضرت بر آنان، آنچه از نظر آنان گناه محسوب می شد، پوشیده گردید.

مأمون گفت: آفرین بر شما یا ابا الحسن! در باره این آیه توضیح بفرمایید:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ» (خدا از تو درگذرد! چرا به آنان اجازه دادی- توبه: ۴۳) حضرت فرمودند: این آیه از قبیل «به در می گویم، دیوار گوش کند» می باشد، خداوند به ظاهر با پیامبرش صحبت کرده ولی منظور اصلی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۳

امّت بوده است، (۱) و نظیر این آیه است، آیه شریفه: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ» (اگر مشرک شوی، عملت باطل شده، و از جمله زیانکاران خواهی بود- زمر: ۶۵) و نیز این آیه: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا» (اگر تو را تثبیت نمی کردیم، نزدیک بود کمی به آنان میل کنی- اسراء: ۷۴).

مأمون گفت: درست گفتید یا ابن رسول اللّه! (حال بفرمائید) معنی این آیه چیست؟: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ» (وقتی به آن کسی که خدا به او نعمت داده (یعنی زید بن حارثه) و تو نیز او را مورد لطف و عنایت قرار دادی می گویی از خدا بترس و همسرت (زینب

بنت جحش) را طلاق نـده، و در دل چیزی را پنهان می داری که خـدا آن را آشـکار خواهـد کرد و از مردم می ترسـی و خدا سزاوارتر است که از او بترسـی- احزاب: ۳۷) حضـرت فرمودند: رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله برای کاری تصمیم گرفتند به خانه زید بن حارثه «۱» بروند، که زن زید را در حال غسل کردن دیدند، و به او

---

(۱)- زید بن حارثه کنیه اش ابو اسامه است، وی اصلا عرب است و در غارتی که در زمان جاهلیّت رخ داد بسنّ هشت سالگی اسیر شـد و خـدیجه او را خریـده و بشوهرش رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله بخشـید، و حضـرت او را آزاد کرد و بفرزنـدی گرفت، و در زمان اسـلام میان او و حمزه بن عبـد المطلب برادری انـداخت، و در هنگامی که اسـیر شـده بود پـدرش شـراحیل سخت ناراحت بود، و بعـد از اینکه خبر یافت خـدیجه بنت خویلـد او را خریده و بشوهرش محمّد بخشـیده است، با برادرش به مکّه آمد و بر پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله وارد شدند و از آن حضـرت درخواست کرد که فدیه بگیرد و او را آزاد کند، پیامبر در جواب ایشـان فرمود: من او را آزاد میگـذارم هر کجـا که خود میخواهـد برود و هر که را که خود میخواهـد اختیار کنـد، و سپس او را طلبیـد و فرمود اینان را می شناسـی؟ زید گفت: آری این پدر من است و آن دیگر عمویم، حضـرت فرمود: از میان ما سه تن هر که را میخواهی اختیار کن، زید گفت: من جز تو را نمی خواهم! فرمود: آیا برده بودن

را بر آزادی و پـدر و عمویت ترجیح میدهی؟ گفت: آری، و به پدر و عمویش گفت: من از این مرد چیزی دیده ام که ممکن نیست کسی را بر او ترجیح دهم! پدر و عمویش مأیوس شدند. و پس از آن رسول خدا زید را به حجر اسماعیل برده و فرمود: ای حاضـران! بشـما اعلام میکنم که زیـد پسـر خوانـده من شـد و از من ارث می برد و من نیز از وی ارث میبرم. و چون پـدر و عموی زید این عمل رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را دیدند خوشحال گشته و رفتند.

زید از جمله کسانیست که در آغاز دعوت پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله باو ایمان آورد، و در سال هشتم در جنگ مؤته با جعفر بن ابی طالب شهید شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۴

فرمودند: «سـبحان الّذی خلقک» (منزّه است آن کسـی که تو را خلق نموده است) (۱) و منظور حضـرت این بود که خداوند را از گفته کسانی که می گویند ملائکه دختران خدا هستند، تنزیه نماید، خداوند نیز می فرماید: «أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَهِ إِناثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِیماً» (آیا خداوند پسـران را برای شـما گذاشته و برای خود، دخترانی از ملائکه برگزیده است؟

سخن بزرگی بر زبان می آورید!- إسراء: ۴۰) و لذا وقتی حضرت آن زن را در حال غسل کردن دیدند گفتند: آن کس که تو را خلق کرده، برتر و منزّه تر از این است که فرزندی داشته باشد که آن فرزند این چنین نیازمند غسل و تطهیر باشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۵

(۱) و وقتی زید به خانه برگشت، همسرش، آمدن حضرت رسول

و گفته آن حضـرت که فرموده بودند: «سبحان الّذی خلقک» را به او خبر داد، زید متوجّه منظور حضرت نشد و گمان کرد که سخن حضـرت به خاطر این بوده است که آن حضرت از همسر او، خوششان آمده است، لذا نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول اللَّه! زن من کمی بد اخلاق است و می خواهم او را طلاق بدهم، حضـرت به او فرمودند: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» (همسـرت را نگهدار و از خدا بترس- احزاب: ۳۷) و خداوند متعال قبلا تعداد همسـران آن حضرت و اینکه این زن نیز از جمله آنان است را به آن حضرت خبر داده بود، حضرت این موضوع را در دل پنهان داشته و برای زید آشکار نکرده بودند، و از این می ترسیدند که مردم بگویند: محمّد به برده اش که خود او را آزاد کرده می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد، و با این گفته، بر آن حضـرت خرده بگیرنـد، لـذا خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی- تا آخر آیه (که قبلا ذکر شد)» یعنی (وقتی به آن کسـی که خـدا به واسـطه اسـلام به او نعمت داده و تو نیز بـا آزاد سازی او، وی را مورد لطف و عنایت قرار دادی، می گویی: از خدا بترس و همسرت را نگه دار و در دل چیزی را پنهان می داری که خدا آن را آشکار خواهد کرد و از مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۶

می ترسی و خدا سزاوارتر است که از او بترسی) (۱) سپس زید بن حارثه او را طلاق داد و آن زن نیز عده طلاق نگه داشت و بعد

از آن، خداوند او را به عقد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله در آورد، در این باره آیه ای نازل فرموده، چنین گفت: «فَلَمّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولًا» (و آنگاه که زید کام خویش از او برگرفت [و طلاقش داد] او را به عقد تو در آوردیم تا بر مؤمنین در مورد [ازدواج با] همسران فرزند خوانده های خود، بعد از آنکه [آن فرزند خوانده ها] از آنان کام خویش برگرفتند، گناهی نباشد و خواسته (یا فرمان خدا) انجام شدنی است- احزاب: ۳۷)، سپس خداوند عزّ و جلّ دانست که منافقین به خاطر این ازدواج، بر آن حضرت خرده خواهند گرفت، لذا این آیه را نازل فرمود: «ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اللّهُ لَهُ» (در آنچه خدا به پیامبرش رخصت داده، بر پیامبر گناهی نیست- احزاب: ۳۸). مأمون گفت: دلم را آرام کردی یا ابن رسول اللّه! و آنچه را بر من مشتبه شده بود، برایم واضح کردی، خداوند از طرف انبیاء و اسلام شما را جزای خیر دهد! (۲) علیّ بن محمّد بن جهم گوید: مأمون برای نماز برخاست و دست محمّد

ابن جعفر بن محمّد (عموی امام رضا) را که در مجلس حاضر بود گرفت و با خود برد، من نیز به دنبال آنان رفتم، مأمون به او گفت: برادرزاده ات را چگونه یافتی؟ گفت: دانشمند است، و قبلا هم ندیده بودیم که نزد هیچ یک از علما و اهل علم رفت و آمد داشته باشد، مأمون گفت: برادرزاده ات

از خاندان پیامبر است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مورد آنان فرموده: «نیکان خاندان من و پاکان نسل من، در کودکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از همه مردم داناترند، به آنان چیزی یاد ندهید، چه آنکه آنان از شما داناترند، از در هدایت شما را خارج نخواهند کرد و در ضلالت شما را داخل نخواهند کرد».

(پس از آن) حضرت رضا علیه السّلام به منزل رفتند، فردا صبح به نزد آن حضرت رفته و صحبتهای مأمون و محمّد بن جعفر (عموی آن حضرت) را به اطّلاع ایشان رساندم و آن حضرت خنده ای کرده فرمودند: ای ابن جهم! آنچه شنیدی فریبت ندهد، او مرا به خدعه و نیرنگ خواهد کشت و خدا برای من از او انتقام خواهد گرفت.

(۱) مؤلّف این کتاب (شیخ صدوق) گوید: با توجّه به ناصبی بودن علیّ بن

محمّد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم السّلام چنین حدیثی از او عجیب (یا بعید) است!! مترجم گوید: همان طور که قبلا اشاره شد، سند حدیث ضعیف است، چون تمیم بن عبد اللَّه قرشی را علّامه- ره- در رجال خود ضعیف دانسته و علیّ ابن محمّد بن جهم هم ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است، کما اینکه خود جناب صدوق- ره- در انتهای همین خبر بآن اشاره کرده است، و اصولا، صرف نظر از ضعف سند، وجود چنین عباراتی در متن، دلیل ضعف خبر است، چرا که چطور می توان کاری را که ما از یک فرد متدین معمولی توقع نداریم، به حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نسبت

داد! مگر پیامبر به این آیه عمل نمی فرمود که می گوید: «لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها- الخ» (به خانه هایی غیر از خانه های خود وارد نشوید مگر اینکه اعلام ورود کنید و سرزده وارد نشوید و بر اهل خانه سلام نمائید- نور: ۲۷) و بر فرض هم که این آیه بعد از این جریان نازل شده باشد، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله که متمّم مکارم اخلاق بودند، قطعا بی اجازه و سرزده به خانه کسی، آن هم زن نامحرم، وارد نمی شدند.

باب ۱۶ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد «اصحاب الرّس»

(۱) ۱- ابو الصّلت هروی گوید: حضرت رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارش از امام

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۱۹

حسین علیهم السّلام نقل کردند که سه روز قبل از شهادت حضرت علیّ علیه السّلام مردی از اشراف تمیم به نام عمرو، نزد آن حضرت آمده، در باره اصحاب الرّسّ، چنین سؤالاتی نمود: اصحاب الرّس در چه زمانی می زیستند؟ مسکن آنان کجا بود؟

پادشاه آنان چه کسی بود؟ آیا خداوند پیامبری سوی آنان فرستاد یا نه؟ چگونه از بین رفتند؟ در قرآن نام آنان هست ولی از اخبارشان مطلبی ذکر نشده است، حضرت فرمودند: در باره مطلبی سؤال کردی که قبل از تو کسی چنین سؤالی از من نپرسیده بود، و بعد از من نیز کسی در باره آن مطلبی برایت نقل نخواهد کرد مگر از قول من، و هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر اینکه آن را می دانم و تفسیرش را نیز می دانم، و نیز می دانم در کجا نازل شده، در کوه نازل شده یا در دشت، و در چه زمانی، شب یا روز؟ اینجا- با دست به سینه مبارکشان

اشاره نمودند- علم بسیاری است ولی طالبان آن کم هستند و به زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد.

(۱) ای تمیمی! داستان آنان چنین بود که: درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می پرستیدند، این درخت را یافث بن نوح بر کنار چشمه ای به نام «دوشاب» غرس کرده بود و این چشمه بعد از طوفان، برای نوح علیه السّلام حفر شده بود، و علّت نام گذاری آنان به اصحاب الرّسّ این بود که خانه های خود را در زمین حفر می کردند، (رسّ یعنی حفر کردن یا پنهان کردن) و زمانشان بعد از سلیمان بن داود علیهما السّلام بود. دوازده قریه در کنار نهری از مشرق زمین به نام رسّ داشتند، آن رود نیز به نام آنان رسّ نامیده شده بود. در آن روزگار نهری پرآب تر و شیرین تر از آن روی زمین نبود و قریه هایی بیشتر و آبادتر از آنها وجود نداشت، نام آنها به ترتیب عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردی بهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، و بزرگترین شهر آنان، اسفندار بود که پادشاه در آن می زیست، نام او ترکوذ «۱» بن غابور بن یارش

---

(۱)- در تفسیر ابو الفتوح، ترکون بن عامور بن ناوش بن شاون بن نمرود بن کنعان آمده است (ج ۸ ص ۲۷۳).

ابن سازن بن نمرود بن کنعان بود که این آخری فرعون زمان ابراهیم علیه السّلام بود.

(۱) آن چشمه و صنوبر در همین شهر بود، و در هر قریه دانه ای از میوه آن صنوبر کاشته بودند و آن دانه رشد کرده، درخت عظیمی شده بود، آب آن

چشـمه و رودخانه ها را حرام کرده بودنـد و نه خود و نه چهارپایانشان از آن نمی نوشـیدند و هر کس چنین می کرد او را می کشتند و می گفتند: این آب، مایه حیات خدایان ماست، و شایسته نیست کسی از حیات و زندگی آنها چیزی کم کند، و خود و چهارپایانشـان از رود رسّ که قریه ها در کنار آن بنا شـده بود، اسـتفاده می کردنـد، و در هر ماه از سال، در هر قریه، عیـدی معیّن کرده بودنـد که اهـل آن قریه جمع شـده و بر درخت بزرگ آن آبـادی، پشه بنـدی از حریر که دارای انواع نقش و نگار بود نصب می کردند، سـپس گاو و گوسفندهائی آورده و برای درخت قربانی می کردند و بر آن قربانی ها هیزم ریخته، آتش می زدند و آنگاه که دود آن قربانی ها به هوا رفته و بین آنها و آسمان حائل می شد و دیگر نمی توانستند آسمان را ببینند، در برابر درخت، به سجده می افتادند و گریه و زاری می کردند تا از آنها راضی شود، و شیطان نیز می آمد و شاخه های

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۲

درخـت را حرکـت می داد (۱) و از تنـه آن همچـون کـودکی فریـاد می زد کـه: ای بنـدگانم! از شـما راضـی شـدم، راحت و خوشحال باشید، آنان هم سر از سجده برداشته، شراب می نوشیدند و موسیقی می نواختند و سنج می زدند و آن روز و شب را به همان حال سپری می کردند و سپس می رفتند.

و عجمهـا نـام ماههـای خود را از نـام این آبادی ها گرفتنـد و ماههای خود را آبان ماه، آذر ماه، و غیره نامیدنـد، چون اهل آن قریه ها می گفتند: این عید فلان ماه است و آن عید فلان ماه و در

زمان عید، بزرگترین آبادی، کوچک و بزرگ آنان، در آن شهر جمع می شدند و در نزد چشمه و صنوبر، چادری از حریر که انواع نقش و نگار بر آن بود، برمی افراختند. این چادر دوازده در داشت که هر دری مربوط به اهل یک قریه می شد، آنان در خارج از چادر در مقابل صنوبر سجده کرده و قربانی هائی چند برابر قربانی درخت قریه های کوچکتر، ذبح می کردند، و شیطان نیز نزد آن درخت می آمد و صنوبر را به شدّت تکان می داد و با صدای بلند از درون آن سخن گفته، و بیش از وعد و وعیدهای تمام شیاطین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۳

به آنان وعده و وعید می داد، (۱) و آنان سر از سجده برمی داشتند و از شدّت شادی و نشاط از حال می رفتند و از شدّت شرابخواری و اشتغال به موسیقی، توان صحبت کردن نداشتند، و دوازده روز و شب، به عدد اعیادشان در تمام سال، به همان حال می گذراندند و سپس می رفتند.

و چون کفر به خدا، و عبادت غیر خدا در میان آنان طولانی گشت، خداوند عزّ و جلّ پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا بن یعقوب سوی آنان فرستاد و مدّت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به عبادت خداوند عزّ و جلّ و شناخت ربوبیّت او دعوت می کرد، ولی از او پیروی نکردند، و وقتی آن پیامبر دید که آنان به شدّت غرق در ضلال و گمراهی هستند و دعوت او را بسوی رشد و رستگاری ردّ می کنند، در عید شهر بزرگ آنها شرکت کرد و گفت: خدایا این بندگان تو، جز تکذیب من و کفر به تو کار

دیگری نمی کنند، و درختی را که نه فایده دارد و نه ضرر، می پرستند.

تمـام درختانشان را خشک کن و قـدر و عظمت خود را به آنان بنمایان، صـبح روز بعـد، درختها خشک شـده بود، این مطلب آنان را ترساند و احساس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۴

عجز و ناامیدی کردند (۱) و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی گفتند: این مرد که ادّعا می کند رسول خدای آسـمان و زمین است، خـدایان شـما را جادو کرده است تا شـما را از خـدایانتان به سوی خـدای خویش متوجّه گرداند، گروه دیگر گفتند: نه، بلکه خـدایان شـما بـا دیـدن این مرد که از آنان عیب گویی می کنـد و در موردشان سـخنان نامربوط می گویـد، و شـما را به پرسـتش خـدای دیگری می خوانـد، خشـمگین شـده اند و زیبایی و بهای خود را از شـما پوشانده اند تا شـما نیز به خاطر آنان خشمگین شوید و انتقام آنان را از این مرد بگیرید.

لذا همگی بر آن شدند که او را بکشند، برای این کار لوله های بلندی از سرب که دهانه های گشادی داشت، برگرفتند و آنها را از قعر چشـمه تا روی آب مثل لوله های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن (چشمه یا لوله) را کشـیدند و سـپس در قعر آن چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را به درون آن انداختند و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آنگاه لوله ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون که خدایان دیدند که ما، شخصـی را که در باره شان به بدی سخن می گفت و ما را از پرستش آنان باز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۵

می داشت کشتیم، (۱)

و در زیر بزرگترین خـدایان دفنش کردیم تا دلش آرام گیرد، امیدواریم که از ما راضـی شده باشـند و غنچه ها و طراوت آنها مثل گذشـته به سوی ما باز گردد، آن مردم در تمام روز، صدای ناله پیامبرشان را می شنیدند که می گفت: «خدای من، تنگی جـا و شـدّت نـاراحتی مرا می بینی، به نـاتوانی و درمانـدگی ام رحم کن و زودتر قبض روحم فرمـا، و اجـابت دعـایم را تـأخیر نینـداز!» تـا بالاـخره مرد، خداونـد عزّ و جـلّ به جبرئیـل فرمود: ای جبرئیـل! آیا این بنـدگان من، که صبر و بردباری من آنها را فریب داده و خود را از خشم من در امان می پندارند و کس دیگری غیر از من را می پرسـتند و پیامبر مرا کشـته اند، گمان می کننـد که در مقابل غضب من توان مقاومت دارنـد، یا آیا می توانند از محدوده قدرت من خارج شوند؟ چگونه؟! و حال آنکه من از کسـی که مرا نافرمانی کنـد و از عقاب من نهراسـد، خودم انتقام خواهم گرفت، و به عزّت و جلالم قسم یاد کرده ام که آنان را مایه عبرت اهل عالم قرار دهم، و خداونـد، آنها را در آن عیـدشان جز با بادهای سـرخ رنگ به هراس نیفکند، آنان در آن طوفان حیران شـده به هراس افتاده بودنـد و به یک دیگر پناه می بردنـد، سـپس زمین در زیر پاهایشان به گوگردی مشـتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۶

ملتهب همچون گنبد بر آنان فرو افکند و بدنهایشان در آتش همچون سرب مذاب ذوب شد.

پناه می بریم به خداوند متعال از غضب و عذابش. و لا حول و لا قوّه إلّا

باللَّه العلیّ العظیم.

باب ۱۷ سخنان حضرت رضا– علیه السّلام– در باره آیه شریفه «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ»

(۱) ۱- فضل بن شاذان گوید: از حضرت رضا علیه السّلام چنین شنیدم که آن زمان که خداوند تبارک و تعالی به حضرت ابراهیم علیه السّلام امر فرمود که بجای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرستاده بود ذبح نماید، حضرت ابراهیم علیه السّلام در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش اسماعیل علیهما السّلام را به دست خود ذبح می کرد و دستور ذبح گوسفند بجای ذبح فرزندش به او داده نشده بود، تا به این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۷

وسیله احساس پدری را که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح می کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته رفیع ترین درجات ثواب در صبر بر مصائب شود، خداوند عزّ و جلّ نیز به او وحی فرمود که: ای ابراهیم! محبوبترین خلق من، نزد تو کیست! ابراهیم گفت: خدایا! مخلوقی خلق نکرده ای که از حبیبت محمّد صلی اللَّه علیه و آله نزد من محبوبتر باشد، خداوند به او وحی فرمود که: ای ابراهیم آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ او گفت: نه، او را بیشتر دوست دارم، خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را، خداوند فرمود: آیا بریده شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت بخاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده شدن سر فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می آورد، خداوند فرمود: گروهی که خود را از امّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله می دانند، فرزندش حسین

را به ظلم و ستم به مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد، ابراهیم علیه السّلام بر این مطلب جزع و فزع نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۸

(۱) خداوند عزّ و جلّ هم به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و جزع و فزعت بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را- در صورتی که اگر او را ذبح می کردی- پذیرفتم، و رفیع ترین درجات ثواب، در صبر بر مصائب را به تو خواهم داد، و این همان مطلبی است که آیه «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ» (ذبح بزرگی را جایگزین او کردیم- صافات: ۱۰۷) بدان اشاره دارد. و لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم «۱».

---

(۱)- لازم به تذکّر است که ممکن است اشکال شود: اگر مراد از «ذبح عظیم» قتل حضرت سید الشهداء علیه السّلام باشد، لازم می آید کسی که رتبه اش بالاتر و شریفتر است جایگزین و فدای پائین تر از خود شده باشد و حال آنکه فداء در جایی بکار می رود که پایین تر، فداء و جایگزین بالاتر شود، و آیه شریفه بلفظ ماضی است، یعنی این کار در گذشته اتّفاق افتاد، نه اینکه در آینده (در زمان حضرت حسین بن علیّ علیهما السّلام) این فداء و جایگزینی انجام خواهد شد.

در پاسخ می گوئیم: این اشکال نتیجه این توهّم غلط است که خداوند، حضرت سید الشهداء علیه السّلام را فداء و جایگزین حضرت اسماعیل علیه السّلام قرار داد، حال آنکه این توهّم خلاف صریح متن روایت است، زیرا در روایت

چنین آمده: بعد از آنکه خداوند گوسفند را فرستاد تا جایگزین اسماعیل علیه السّلام گردد، حضرت ابراهیم علیه السّلام آرزو می کرد که ای کاش فرزندش را ذبح می کرد، تا به بالاترین ثوابها نائل می گردید، خداوند هم شهادت مظلومانه امام حسین علیه السّلام را به او اطّلاع داد و ابراهیم گریه و زاری و بی تابی نمود، و خداوند نیز وحی فرمود که این جزع و بی تابی تو را جایگزین ناراحتی و جزع و فزعت در قتل فرزندت کرده بجای آن قبول نمودم، به عبارت دیگر ذبح عظیم همان گوسفند بوده است، کما اینکه در حدیث بعدی به آن تصریح گردیده و این مطالب بعد از ذبح، اتّفاق افتاده است (استاد غفّاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۲۹

باب ۱۸ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره حدیث نبوی «أنا ابن الذّبیحین»

(۱) ۱- حسن بن علیّ بن فضّال گوید: از حضرت رضا علیه السّلام در باره حدیث «أنا ابن الذبیحین» (من فرزند دو قربانی هستم) سؤال کردم، حضرت فرمودند: منظور حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل علیهما السّلام و عبد اللَّه فرزند عبد المطّلب بوده است، اسماعیل همان فرزند بردباری است که خداوند مژده او را به ابراهیم داد. «و آنگاه که به سنّی رسید که پا به پای ابراهیم کار و فعّالیت می کرد ابراهیم به او گفت: فرزندم! در خواب چنین دیدم که مشغول ذبح تو هستم، نظرت چیست؟ فرزند گفت: پدر، آنچه را دستور داری انجام بده (و نگفت: آنچه را دیدی انجام بده)، مرا صابر و بردبار خواهی یافت ان شاء اللَّه.

آنگاه که تصمیم به ذبح او گرفت، خداوند ذبحی عظیم را که گوسفندی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۰

بود سفید و سیاه و

فربه، جایگزین او کرد. (۱) این گوسفند در سرزمین سبز و خرّم نشو و نما کرده بود «۱» و قبل از آن، چهل سال در باغهای بهشت می چرید، و دارای مادری هم نبود، بلکه خداوند به او گفته بود: ایجاد شو، او نیز موجود شده بود، تا به این وسیله فداء و جایگزین اسماعیل شود، و تا روز قیامت، هر آنچه در منی ذبح شود، فدیه و فداء اسماعیل می باشد. این یکی از دو قربانی، امّا دیگری:

عبد المطّلب حلقه درب کعبه را گرفت و از خدا خواست که ده پسر به او بدهد، و نذر کرد که اگر دعایش مستجاب شود، یکی از آنان را ذبح کند. وقتی تعداد آنان به ده رسید، همگی را به داخل کعبه برد و بین آنان قرعه کشی کرد، قرعه بنام عبد اللّه- پدر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که از همه بیشتر دوستش می داشت-

---

(۱)- عبارت: «یأکل فی سواد ... و یبعر فی سواد» یعنی در سیاهی غذا می خورد و آب می آشامید، در سیاهی نگاه می کرد و راه می رفت، در سیاهی بول می کرد و سرگین می انداخت، این عبارت با کمی تفاوت در بعضی احادیث مربوط به قربانی آمده است و علما به گونه های مختلف آن را تفسیر کرده اند که شاید بهترین تفسیر همان باشد که در متن ذکر گردیده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۱

افتاد. (۱) دوباره قرعه کشی کرد، باز به نام عبد اللّه افتاد، برای بار سوم قرعه کشید، این بار نیز نام عبد اللّه درآمد، عبد المطّلب او را گرفت و زندانی کرد و تصمیم گرفت او را قربانی کند.

قریش همگی جمع شدند و او را از

این کـار بازداشـتند، زنان عبـد المطّلب نیز همه گریه و شـیون کنان، گرد آمدنـد، عاتکه دختر عبـد المطّلب گفت: بین خود و خداوند عزّ و جلّ در مورد قتل فرزندت، عذر بخواه و خود را معذور بدار.

عبد المطّلب گفت: چگونه؟ تو که عاقل و کامل هستی! عاتکه گفت: بین پسـرت و شترانت که در محدوده حرم هسـتند، قرعه بیانـداز، و آنقـدر بر تعـداد آنهـا بیفزا تـا پروردگـارت راضـی شود و قرعه به نام آن شتران بیفتـد، عبـد المطّلب به دنبال شتران فرسـتاد، آنها را حاضـر کردنـد، ده شتر را از میان آنان جـدا کرد بین آنها و عبـد اللّه قرعه انـداخت، قرعه بنام عبـد اللّه افتاد، و همین طور ده شتر، ده شتر اضافه می کرد ولی قرعه به نام عبد اللّه می افتاد، تا اینکه تعداد شتران به صد رسـید که این بار قرعه به نام شتران افتاد، قرشـیان از شـدّت فرح و سـرور صـدا به تکبیر بلنـد کردند، بگونه ای که کوههای تهامه لرزید، عبد المطّلب گفت: نه،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۲

سه بار دیگر بایـد قرعه بکشم، (۱) سه بـار دیگر قرعه کشـی کرد و هر بـار قرعه به نـام شتران درآمـد و در بار سوم، زبیر و ابو طالب و برادرانشان عبد اللّه را از زیر پاهای عبد المطّلب کشـیدند و بردند، بگونه ای که درست آن قسـمت از صورت عبد اللّه که روی زمین بود، کنده شد، عبد اللّه را بلند کرده می بوسیدند و خاکهای بدن او را پاک می کردند، عبد المطّلب دستور داد تمامی صد شتر در «حزوره (۱)» (که مکانی است در حرم) ذبح شوند و هیچ کس را از گوشت آنان محروم

نکنند.

عبد المطّلب پنج سنّت داشت که خداوند آنها را در اسلام امضاء نمود، ۱- همسران پدران را بر پسران حرام کرد، ۲- در قتل، صد شتر دیه قرار داد، ۳- هفت دور به دور کعبه طواف می نمود، ۴- گنجی یافت و خمس آن را کنار گذاشت و پرداخت کرد، ۵- و زمزم را آنگاه که حفر کرد، «آب حاجیان» نام نهاد، و اگر عبد المطّلب در زمان خود حجّت نبود، و تصمیمش بر ذبح فرزندش شبیه تصمیم ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل نبود، پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله به خاطر انتساب به آن دو بعنوان دو قربانی، افتخار نمی کرد و نمی فرمود: من فرزند دو قربانی هستم، علّتی که بخاطر آن، خداوند ذبح را از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۳

اسماعیل دفع نمود همان علّتی بود که بخاطر آن ذبح را از عبد اللّٰه دفع فرمود، (۱) و آن علّت این بود که پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و ائمّه- صلوات اللّٰه علیهم- در صلب آن دو بودند، پس به برکت پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام، خداوند ذبح را از آن دو دفع نمود و سنّت کشتن فرزند، در بین مردم جاری نگردید. و گر نه، بر مردم واجب بود که در هر عید قربان با کشتن فرزندشان به خداوند تقرّب جویند، و تا روز قیامت، هر آنچه مردم برای تقرّب بخدا قربانی کنند، فداء و جایگزین اسماعیل می باشد. عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۴۳۳ باب ۱۸ سخنان حضرت رضا - علیه السلام - در باره حدیث نبوی«أنا ابن الذبیحین» ..... ص : ۴۲۹

خ صدوق مؤلّف

کتاب گوید: روایات در مورد ذبیح مختلف است، در بعضی از آنها ذکر شده که ذبیح اسحاق بوده و در برخی چنین آمده که ذبیح اسماعیل بوده است، و وقتی سند خبر صحیح باشد، نمی توان آن را ردّ کرد.

ذبیح اسماعیل علیه السّلام بوده است ولی وقتی اسحاق بعد از این واقعه متولّد شد، آرزو کرد که ای کاش آنکه پدرش مأمور به قتل او شد اسحاق میبود و در مقابل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۴

امر خداوند عزّ و جلّ صبر می کرد و تسلیم میشد همان گونه که برادرش صبر نمود و تسلیم شد، و به این ترتیب درجه و ثواب برادر را به دست می آورد.

خداوند نیز که به دل او آگاه بود، این مطلب را دانست و او را به خاطر آرزویش، در بین ملائکه ذبیح (قربانی) نامید.

و حدیث مربوط به این قضیه را در کتاب «نبوّت» آورده ام «۱».

---

(۱)- در باره ذبح عبد اللَّه پدر حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله استاد معظّم جناب آقای غفّاری در ترجمه مجلّد چهارم کتاب «من لا یحضره الفقیه» صفحه ۱۱۱ به بعد مطالبی آورده اند که عینا در اینجا درج می گردد:

«آنچه در این باره یعنی در باره ذبح عبد اللَّه و داستان او گفته شده، اگر دقیق بررسی شود مشخص می شود که از قصّه هایی است که داستانسرایان سنّی منش پرداخته اند، و جملگی از کسانی هستند که عبد المطّلب را مشرک می دانند. چون این کار یعنی نذر نمودن به قربانی کردن فرزند بنا به صریح آیات قرآنی، منحصر به مشرکین بوده است و از موحّدین کسی را این چنین نذری نیست، و حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز نذر نکرد،

بلکه چنان که صریح آیات است از طرف خداوند به انجام این کار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشنیع و توبیخ مشرکین می فرماید: «کَذٰلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَکاؤُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ- إلی قوله- فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ» (و این چنین در نظر بسیاری از مشرکان عمل قربانی نمودن فرزند را رؤسای بتکده ها نیکو نشان دادند، تا آنان را از دینشان به راه غلط ببرند- تا آنجا که فرمود:- آنان را در همان ضلالتشان واگذار، و با آنچه از این خرافات می بافند رها کن- انعام: ۱۳۷) جالب اینکه در ذیل این آیه مفسّران غیر شیعه جملگی گفته اند که آیه در شأن عبد المطّلب است، و تنها او را مصداق واقعی و اوّلیه آیه دانسته اند، و ساده لوحان نیز بدون تأمّل پذیرفته اند، در حالی که عبد المطّلب از «حنفاء» است، یعنی از کسانی است که در زمان خود تنها موحّد بوده، چنان که در حدیث صحیح کافی از زراره بن اعین از امام صادق علیه السّلام است که فرمود:

«و یحشر عبد المطّلب یوم القیامه امّه وحده [واحده] علیه سیما الأنبیاء و هیبه الملوک»

(عبد المطّلب در روز قیامت خود تنها وارد محشر خواهد شد، در حالی که دارای چهره انبیاء و هیبت پادشاهان است) [کافی ج ۱ باب مولد النبی ص] یعنی هنگامی که مردم فوج فوج و صف بندی شده به محشر احضار می شوند او خود به تنهایی با آن متانت و بزرگواری و هیبت وارد می شود، چرا که در زمان خود به توحید و دین حق در میان قریش و طائفه و اهل دیار خویش منفرد بود و همکیش نداشت.

یا احادیث

دیگری در این باره که در باب تاریخ مولد النبیّ کتاب کافی ذکر شده است. و نیز عبد المطّلب دارای سنّت های بسیاری است که همه را اسلام، امضاء کرده و مؤرّخین ذکر کرده اند، از قبیل تحریم شرب خمر و حرمت زنا، و معیّن کردن صد تازیانه حدّ برای آن، و بریدن دست سارق، و تبعید زنان عشرتکده دار، و نهی و جلوگیری از زنده به گور کردن دختران، و حرمت نکاح زنانی که با انسان محرمند، و نهی از بام بخانه وارد شدن، و جلوگیری از عریان طواف کردن کعبه، و لزوم وفاء به نذر، و حرمت ماههای چهارگانه و فراخواندن خصم را- در صورت سرباز زدن از حقّ- به مباهله، و تعیین دیه کامل به یک صد شتر و و ... که اینها دلالت بر فکر روشن و عظمت روح و بزرگی و کرامت نفس و اندیشمندی او می کند و از این رو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بدو مباهات می کرد و با کمال سربلندی در مقابل دشمن می فرمود: انا النّبیّ لا کذب انا ابن عبد المطّلب

(من به حقیقت پیامبرم، من فرزند عبد المطّلب هستم) و مردی با این شخصیت ممتاز و عقل سرشار که با ابرهه چنان رفتاری کرد که او را به حیرت انداخت و جان خود و همه مردم شهر را از آسیب در امان داشت، و در آن موقعیّت حسّاس که دل همه سیاستمداران را به وحشت می انداخت، با کمال قدرت نفس از کنار آن گذشت و تا نابودی دشمن چیزی از دست نداد، چگونه چنین نذری می کند و قتل کودک معصومی را موجب تقرّب به خدا می داند، بسیار

کودکانه است که فکر کنیم کار نادرست و مخالف فطرتی اگر برای رضای خدا انجام شود درست است و صواب، و امّا اگر برای بت ها باشد آن وقت شرّ است و فساد.

قرآن این عمل را از سنّت های مشرکان می شمرد، و عبد المطّلب نه مشرک بود و نه تابع مشرکین، و نذر کشتن فرزند و قطع رحم کاملا احمقانه است چه برای خدا و چه برای بت و او به حقیقت از امثال این گونه تهمت ها مبرّا است، و بنظر میرسد که وی نذر کرده بود که چنانچه خداوند به او ده فرزند نرینه عنایت فرماید برای هر کدام به مرور زمان ده شتر عقیقه و قربانی کند و این عمل را پس از فرزند آخری و یا قبل از او انجام داد، و افرادی با غرض ورزی آن را داستانی بدین صورت درآورده و ترویج کردند و ساده لوحان بدون تأمّل پذیرفتند و نقل کردند و رفته رفته در کتب حدیث داخل شد و مورد استفاده مفسّرین اهل سنّت که آباء پیغمبر را مشرک می دانند قرار گرفت، چنان که زمخشری تا سیّد قطب جملگی در ذیل آیه شریفه: «وَ کَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ- تا آخر» مصداق حقیقی و اوّلیّه آن را عبد المطّلب می شمرند ..».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۵

مترجم گوید: در کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب «حکم به قرعه» حدیثی از حمّاد بن عیسی از شخصی مجهول از حریز از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که بخشی از آن حدیث مربوط به ذبح عبد اللّه توسّط عبد المطّلب می باشد و ما ترجمه آن را به همراه توضیحات استاد در اینجا ذکر می کنیم:

«سپس این قرعه کشیدن برای عبد المطّلب روی داد، بدین نحو که او نه پسر داشت و نذر کرد که اگر خداوند پسر دهمی را به وی عنایت کند او را ذبح نماید، پس هنگامی که عبد اللَّه تولّد یافت امکان این را نداشت که او را با اینکه رسول خدا در صلبش خواهد بود، ذبح نماید، لذا عبد اللَّه را برابر ده شتر به قرعه گذارد و قرعه به نام عبد اللَّه درآمد و ده ده بر شتران افزود و قرعه کشید، پیوسته به نام عبد اللَّه بیرون می شد تا عدد شتران به صد رسید، در این هنگام قرعه بر شتران افتاد.

عبد المطّلب که این بدید گفت: با خدا انصاف نداده ام و قرعه را سه بار به نام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۶

عبد اللَّه و صد شتر زد و هر سه بار قرعه به شتران افتاد، عبد المطّلب گفت:

اکنون دانستم که خدای من راضی شده است، پس شتران را قربانی کرد».

استاد در شرح این قسمت از حدیث می فرماید: «این خبر از نظر سند ضعیف است، زیرا حمّاد بن عیسی در تمام کتب موجود، بلا واسطه از حریز نقل می کند و حریز خود شیخ اجازه (استاد) اوست، و در این حدیث مع الواسطه از وی نقل کرده است. دیگر اینکه حریز از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السّلام است، و گویند از امام صادق بیش از دو حدیث نقل نکرد و امام باقر علیه السّلام را درک نکرده است و در این حدیث بلا واسطه از امام باقر علیه السّلام روایت کرده لذا سند عیب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهرا

باید حمّاد بن عیسی از حریز از شخصی دیگر از امام [باقر] نقل کرده باشد و تحریف شده و بنا بر این حدیث مرسل است، این از نظر سند.

و امّا از نظر متن، عبد اللّه را پسر آخر شمرده و حال آنکه حمزه بن- عبد المطّلب با رسول خدا هم سن است و او یا عبّاس بن عبد المطّلب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۳۷

کوچکترین فرزند عبد المطّلب بودند، چنان که در کتب انساب عرب ذکر کرده اند، و البتّه پاره ای بیش از ده پسر گفته اند و تا سیزده تن نام برده اند، ولی این قول مؤرّخین قرون بعد است نه از علمای انساب عرب، و از گفته هایشان پیداست که رجما بالغیب (سنگی در تاریکی) و پریشان سخن گفته اند نه از روی اطّلاع، زیرا غالبا نوشته اند که عبد اللّه کوچکترین فرزند بود با اینکه قائلند که نذر این بود که چون خداوند به عبد المطّلب ده پسر دهد یکی یا آخرین را قربانی کند و آخرین به هر صورت یا حمزه و یا عبّاس است، و این قبیل سخنان افسانه است نه مطلب قابل اعتماد ..» (ترجمه کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۱۱).

و امّا در مورد اینکه مراد از ذبیحین، اسماعیل و اسحاق علیهما السّلام است، شیخ صدوق این مطلب را نیز در کتاب خصال ص ۵۸ و از طریق عبد اللّه بن داهر احمری از ابو قتاده حرّانی از وکیع بن جرّاح از سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است، و لازم به تذکّر است که طبق توضیحات استاد معظّم جناب آقای غفّاری در پاورقی خصال و ترجمه کتاب فقیه،

عبد اللَّه بن داهر ضعيف است، و ثانيا با توجّه به اختلاف طبقه او و ابو قتاده روايت كردن او از ابو قتاده قابل ترديد مى باشد، و ثالثا ابو قتاده و وكيع هر دو سنّى مشربند و از ناحيه شيعه نيز توثيق نشده اند.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ١،ص:۴٣٨

باب ١٩ سخنان حضرت رضا- عليه السّلام- در باره علامات امام

(١) ١- حسن بن علىّ بن فضّال از امام رضا عليه السّلام چنين نقل كرده است: امام را علاماتى است: عالمترين، حكيم ترين، باتقواتر، بردبارتر، شجاعتر، سخى تر و عابدترين فرد است، مختون متولّد مى شود، پاك و مطهّر است، همان طور كه از روبرو مى بيند، از پشت سر نيز مى بيند، سايه ندارد، آنگاه كه از شكم مادر به زمين مى افتد، بر روى دو كف دست به زمين مى افتد و با صداى بلند شهادتين را مى گويد، محتلم نمى شود، چشمش به خواب مى رود ولى قلبش نمى خوابد، محدّث است (يعنى صداى فرشته وحى را مى شنود ولى آن را نمى بيند)، زره رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله كاملا اندازه اوست، بول و غائط او ديده نمى شود، زيرا خداوند عزّ و جلّ زمين را مأمور كرده تا آنچه را كه از او خارج مى شود ببلعد «١»، بوى امام از مشك خوشتر است، اختيار او نسبت به مردم از

---

(١)- در كتاب «من لا يحضره الفقيه» (ج ۶ ص ٣٧٨) در توضيح اين جمله آمده است:

«يعنى در محلّى كه در معرض ديد ديگران است به استنجا نمى نشيند، بلكه در جايى كه چاهك و كنيف دارد تخلّى مى كند و مدفوعش از ديد ديگران پنهان مى شود، بر خلاف غالب مردم عرب آن زمان كه در پس ديوارى، روى زمين و محلّ ديد ديگران قضاء حاجت مى كردند.

عيون أخبار

اختیار آنان نسبت به خودشان بیشتر است، (۱) نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر است، از همه مردم در مقابل خداوند متواضع تر است، از همه بیشتر به آنچه که مردم را به آن امر می کند، عمل می کند و از همه بیشتر، از آنچه که مردم را از آن نهی می کند دوری می نماید، دعایش مستجاب است، به گونه ای که اگر دعا کند که صخره ای دو نیم شود، دو نیم خواهد شد، اسلحه حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و شمشیر آن حضرت یعنی ذو الفقار به نزد اوست، نزد او نوشته ای است که اسامی شیعیانشان تا روز قیامت در آن مکتوب است، و نیز نوشته دیگری دارد که اسامی دشمنانشان تا روز قیامت در آن آمده است، «جامعه» که صحیفه ای به طول هفتاد ذراع (حدود ۳۵ متر) و مشتمل بر همگی نیازمندیهای اولاد آدم است نزد اوست، جفر اکبر و اصغر که پوست بزی و پوست قوچی است و جمیع علوم حتّی ارش (مجازات) یک خراش و حتّی زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده و همچنین مصحف فاطمه زهرا

- سلام اللّٰه علیها- نزد اوست.

مترجم گوید: در این حدیث بزرگترین و مهمترین علامت امام که اتّفاق و اجماع امامیّه بر آن است صریحا ذکر نشده و ظاهرا حذف گردیده است، و آن مقام «عصمت» است که بعضی فرق شیعه مثل فطحیّه و جارودیّه آن را قبول ندارند، و ابن فضّال نیز فطحی مذهب بوده است (یعنی بعد از امام صادق علیه السّلام بجای امام کاظم علیه السّلام، برادر آن حضرت: عبد

اللّه بن جعفر را امام می دانسته) هر چند در نقل اخبار ثقه و قابل اعتماد بوده است و در آخر عمر متتبّه گردید، و از طرفی در پاره ای از صفات مثل مختون متولّد شدن، غیر معصومین نیز شریکند، و کلّا آنچه مخالف اعتبار عقل باشد، پذیرشش واجب و ضروری نیست.

(۱) ۲- در حدیث دیگری آمده است: امام مؤیّد به روح القدس است، و بین او و خدا ستونی از نور وجود دارد که اعمال مردم را در آن می بیند، و آنچه را بدان احتیاج دارد بر آن آگاه می گردد، گاهی آن نور برای او گسترده می شود و (آنچه را که باید بداند) می داند و گاه از او گرفته می شود و در نتیجه (آنچه را که لازم نیست) نمی داند.

(شیخ صدوق گوید:) امام متولّد می شود و خود تولید مثل می نماید، مریض می شود، سلامت می یابد، می خورد و می آشامد، قضاء حاجت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۴۱

می کند، ازدواج می کند، می خوابد، دچار سهو و نسیان «۱» می گردد، خوشحال و محزون می شود، می خندد و می گرید، زندگی می کند و سپس می میرد، دفن می شود و مردم او را زیارت می کنند، محشور می شود و مورد سؤال واقع می گردد، به او ثواب و پاداش داده می شود و مورد اکرام الهی قرار می گیرد و شفاعت می کند، و علامت مهمّ او دو چیز است: علم و استجابت دعا.

خبرهایی که از حوادث آینده می دهد، از پدرانش از رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- به او رسیده است، و حضرت رسول نیز از جبرئیل و او از خداوند علّام الغیوب- عزّ و جلّ- دانسته است.

و تمام یازده امام بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شهید شده اند، بعضی

با شمشیر، که عبارتند از: امیر المؤمنین، امام حسین علیهما السّلام و بقیه ایشان با سمّ، هر یک را

---

(۱)- مراد مصنّف از سهو و نسیان چنان که خود در کتاب «من لا یحضره الفقیه» شرح داده بدین منوال میباشد:

هنگامی که خداوند به مصلحتی بخواهد او، (امام) به نسیان یا سهو دچار خواهد شد، و هر کجا که چنین شد، بلافاصله خود امام از نسیان یا سهو خود خبر می دهد تا کسی گمراه نگردد، البتّه این عقیده مؤلّف و استادش «ابن الولید» است نه همه مشایخ عظام، و آنان گویند: سهو و نسیان با عصمت که ملاک حجّیّت است منافات دارد، لذا همه ظواهر را تأویل و یا ردّ می کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۴۲

طاغوت زمانش شهید کرده است، و شهادت ائمّه امری واقعی و حقیقی بوده است، نه آنچنان که غلات و مفوضه- که لعنت خدا بر آنان باد- معتقدند.

مترجم گوید: غلات جمع غالی به معنی غلوّکننده است. غلات سه دسته اند: ۱- آنان که در باره علی علیه السّلام غلو می کنند و او را خدا می دانند.

۲- آنان که در باره اهل بیت علیهم السّلام غلوّ می کنند و در باره ایشان معتقد به صفات و خصوصیّاتی هستند که خود ایشان چنین ادّعایی ندارند. ۳- آنان که معتقدند شناخت امام انسان را از همگی عبادات و واجبات بی نیاز می سازد و از این رو، طهارت، نماز، روزه، زکات و حجّ را با اتّکال به دوستی و ولایت اهل بیت ترک می کنند. و مراد از «غلات» در کتب متقدّمین بیشتر همین طائفه سوم است. و مفوّضه به کسانی اطلاق میگردد که قائل به تفویض میباشند. تفویض دارای هشت معنی

است، از جمله اینکه خداوند امر خلق و تدبیر و رزق را به معصومین علیهم السّلام واگذار فرموده است، که این عقیده، خود غلوّ است (برای توضیح بیشتر به مجلّد ششم ترجمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» ص ۵۷۳ مراجعه فرمائید).

(۱) باری آنان گویند: ایشان (یعنی ائمّه معصومین) در واقع کشته نشده اند بلکه امر بر مردم مشتبه شده است. (شیخ صدوق گوید:) دروغ می گویند، خداوند بر آنان غضب کناد! امر هیچ یک از انبیاء و اوصیاء بر مردم مشتبه نشده جز عیسی بن مریم علیهما السّلام فقطّ، زیرا او زنده به سوی آسمان برده شد و در بین زمین و آسمان قبض روح گردید، سپس به آسمان برده و روحش به او برگردانده

شد، و این آیه شریفه به همین مطلب اشاره دارد: «إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ ...» (آنگاه که خداوند به عیسی گفت: من تو را برمیگیرم و به سوی خود بالا- می برم و از کفّار پاک و مطهّرت می کنم- آل عمران: ۵۵) و نیز خداوند، گفتار عیسی علیه السّلام در روز قیامت را چنین حکایت می فرماید: «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ» (مادامی که در میانشان بودم، گواه بر آنان بودم و آنگاه که مرا برگرفتی، خود مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز شاهدی- مائده: ۱۱۷). و کسانی که در مورد ائمّه علیهم السّلام از حدّ تجاوز کرده اند می گویند: اگر جایز است که امر عیسی علیه السّلام که بدون پدر خلق گردیده است، بر مردم مشتبه

شود، چرا جایز نباشد که امر ائمّه علیهم السّلام نیز مشتبه شود؟

جوابی که بایـد به آنان داد این است: عیسـی بـدون پدر خلق شد، پس چرا جایز نباشد که آنان نیز بدون پدر خلق شوند؟ زیرا آنان جرأت نخواهند کرد که عقیده خود را در این باب اظهار کنند، خدایشان لعنت کناد! وقتی که تمام انبیاء و رسل و اوصیاء بعد از آدم از پدر و مادر خلق شده باشند و در این میان

فقط عیسـی علیه السّـلام بـدون پـدر خلق شده باشد، جایز است که امر او بر مردم مشـتبه شود نه امر سایر انبیاء و اوصـیاء علیهم السّـلام کمـا اینکه جـایز است که بـدون پـدر خلق شود، خداونـد- عزّ و جـلّ- خواسـته است او را آیه و نشانه ای قرار دهـد تا دانسته شود که او بر هر کاری تواناست (پایان کلام شیخ صدوق).

باب ۲۰ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره صفت امام و امامت و فضل و رتبه امام

(۱) ۱- عبد العزیز بن مسلم گوید: در زمان علیّ بن موسـی الرّضا علیهما السّلام در مرو بودیم، از آغاز ورود- روز جمعه- در مسـجد جامع آن شـهر گرد آمـده بودیم و مردم در باره امامت و اختلافات زیاد مردم در آن مورد، بحث و گفتگو می کردند، من نزد آقا و سرورم حضرت رضا- علیه السّلام- رفتم و گفتگوهای

مردم را بـه عرض ایشـان رسانـدم، (۱) حضـرت تبسّـمی کرده فرمودنـد: ای عبـد العزیز! مردم اطّلاـعی ندارنـد، از دین خود به نیرنگ گمراه شـده اند، خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را قبض روح نکرد مگر بعد از اینکه دین را برای او کامل گردانید و قرآن را که بیان همه چیز در آن

است، بر او نازل فرمود، حلال و حرام، حدود و احکام و جمیع نیازمندی ها را به طور تمام و کمال در آن بیان فرمود و گفت: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ» (در کتاب به هیچ وجه کوتاهی نکرده ایم- انعام: ۳۸) مترجم گوید: «لازم به تذکّر است که «من» در «من شی ء» زائده است و تقدیر آیه این می باشد: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ شیئا» و «شیئا» در این گونه جمله ها جایگزین مفعول مطلق تأکیدی است، یعنی: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ تفریطا». مانند: «لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً». به عبارت دیگر «شیئا» در این گونه عبارات مفعول مطلق تأکیدی است نه مفعول به. پس معنی آیه همان است که در متن ذکر شد، نه اینکه «آنچه لازم بوده در کتاب آورده ایم و چیزی فروگذار نکرده ایم ... (رک: ما من به الرّحمن، ۲۴۱/ ۱) البتّه ممکن است مراد از عدم کوتاهی در کتاب، همین باشد که همه چیز را در کتاب آورده ایم و چیزی باقی نگذارده ایم.

نکته دیگر اینکه مراد از «کتاب» در آیه ممکن است «لوح محفوظ» باشد نه قرآن، و این احتمال با توجّه به قبل و بعد این جمله در آیه بیشتر تأیید می شود، آیه چنین است «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُکُمْ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۴۶

ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ ثُمَّ إِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ» (تمام جنبنده های زمین و پرندگان آسمان، امّتهایی مثل شما هستند، در کتاب کوتاهی نکرده ایم، سپس به سوی پروردگار خود محشور می شوند).

(۱) و در حجّه الوداع که در آخر عمر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله واقع شد این آیه را

نـازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكَمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكَمْ نِعْمَتِي وَ رَضِـيتُ لَكَمُ الْإِسْـلامَ دِينـاً» (امروز دين شـما را برايتـان كامل كردم و نعمتم را بر شـما تمـام نمودم و اسـلام را به عنوان دين، براى شـما پسـنديدم- مائـده: ٣) و مسأله امامت، تمام كننـده و كامل كننده دين است، و حضـرت رسول صـلى اللَّه عليه و آله قبل از وفات خود، دين را براى مردم توضيح داده، تبيين فرمود، و راه آن را براى آنـان آشـكار كرد، آنـان را در مسـير حقّ قرار داد و علىّ عليه السّـلام را بعنوان امـام و راهنمـا برايشـان تعيين فرمود، و تمام آنچه را كه مردم به آن نيازمندند، بيان فرمود، هر كس گمان كند خداوند دين خود را كامل نكرده، در حقيقت كتـاب خـدا را ردّ كرده است، و هر كس كتاب خـدا را ردّ كنـد كافر است، آيا مردم به قـدر و ارزش امامت و موقعيّت آن در بين امّت آگاهنـد تا انتخابات آنان در آن مورد قابل قبول باشـد؟! امامت، جليل القدرتر، عظيم الشّأن تر، والاتر، منيع تر و عميق تر از آن

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ١،ص:٤٤٧

است كه مردم بـا عقول خود آن را درك كننـد، (١) يا با آراء و عقائـد خويش آن را بفهمنـد يا بتواننـد با انتخاب خود امامى برگزيننـد، امـامت چيزى است كه خداونـد بعـد از نبوّت و خلّت (مقام خليل اللّهى) در مقام سوم، ابراهيم خليل عليه السّـلام را بـدان اختصاص داده به آن فضـيلت مشـرّف فرمود، و نام او را بلنـد آوازه كرد، خداونـد مى فرمايد: «إِنِّى جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً» (اى ابراهيم! تو را براى مردم، امام برگزيدم- بقره: ١٢٤) و ابراهيم عليه السّلام

از خوشحالی گفت: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» (آيا از فرزندان و نسل من هم امام برگزيده اى؟ بقره: ۱۲۴) خداوند فرمود: «لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ» (عهد من به ظالمين نمى رسد- بقره: ۱۲۴) و اين آيه امامت هر ظالمى را تا روز قيامت ابطال مى كند. و بدين ترتيب امامت در خواصّ و پاكان قرار گرفت. سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواصّ و پاكان از نسل او، وى را گرامى داشت و فرمود: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ» (اسحق و نيز يعقوب را- اضافه بر خواسته اش- به او بخشيديم، و همگى آنان را از صالحين قرار داديم، آنان را امامانى قرار داديم كه به دستور ما هدايت مى كردند و انجام كارهاى نيك

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۴۸

و اقامه نماز و پرداخت زكات را به آنان وحى كرده دستور داديم، و ما را عبادت مى كردند- انبياء: ۷۳/ ۷۴). (۱) و امامت به همين ترتيب در نسل او باقى بود و يكى بعد از ديگرى نسل به نسل آن را به ارث مى بردند تا اينكه پيامبر اسلام صلى اللَّه عليه و آله وارث آن گرديد.

خداوند مى فرمايد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (سزاوارترين و شايسته ترين مردم در انتساب به ابراهيم كسانى هستند كه او را پيروى نمودند و اين پيامبر و نيز كسانى كه ايمان آوردند. و خداوند ولىّ مؤمنين است- آل عمران: ۶۷) و اين امامت خاصّ حضرت رسول صلى اللَّه عليه

و آله بود که به امر خدا- به همان گونه که خداوند واجب فرموده بود- بعهده علیّ علیه السّلام قرار داد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علیّ علیهم السّلام که برگزیده بودند، و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت. خداوند می فرماید: «وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ» (کسانی که علم و ایمان به ایشان داده شده بود، [خطاب به مجرمینی که بعد از قیام قیامت می گفتند: بیش از اندک زمانی، در قبر نمانده اید] گفتند: شما در کتاب و علم خدا، تا روز قیامت در قبر مانده اید و امروز همان روز قیامت است- روم: ۵۶) پس این امامت در اولاد علی علیه السّلام تا

روز قیامت خواهد بود، زیرا پیامبری بعد از محمّد صلی اللَّه علیه و آله نخواهد آمد. حال، چگونه این جاهلان می خواهند انتخاب کنند؟ (۱) امامت مقام انبیاء، و إرث اوصیاء است، امامت نمایندگی خداوند- عزّ و جلّ- و جانشینی پیامبر، و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السّلام است.

امامت زمام دین و باعث نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است.

امامت پایه بالنده اسلام و شاخه و نتیجه والای آن است، توسّط امام است که نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد به کمال خود می رسد، و فی ء «۱» و صدقات وفور می یابد، و حدود و احکام جاری می گردد، و مرزها حفظ و حراست می شود، امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام میکند، و حدود او را جاری می نماید و از

دین خدا دفاع نموده، با حکمت و موعظه نیکو و دلیل قاطع، مردم را به راه پروردگارش فرا می خواند، امام همچون خورشید درخشان

---

(۱)- فی ء غنائمی را گویند که بدون جنگ و خونریزی بدست مسلمین می افتد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۰

جهان است، خورشیدی که دور از دسترس دستها و چشمها در افق قرار دارد، (۱) امام، ماه نورانی، چراغ درخشان، نور ساطع و ستاره راهنما در دل تاریکی ها و صحراهای خشک و بی آب و علف و موجهای وحشتناک دریاها است. امام همچون آب گوارا بر تشنگان است، راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است.

امام همچون آتشی است در بلندی های بیابانها، کسی که از سرما به آن آتش پناه برد، او را گرم می کند، و در مهلکه ها راهنمائی می کند، هر کس از او دست بکشد هلاک خواهد شد.

امام ابر پر باران و باران پر برکت است، خورشید درخشان و زمین گسترده است، او چشمه جوشان و باغ و برکه است.

امام امینی است همراه، پدری است مهربان، او برادر تنی است، در مصائب پناه بندگان است.

امام امین خدا در زمین و حجّت او بر بندگان است، او خلیفه خدا در کشور اوست، امام دعوت کننده مردم بسوی خدا و مدافع حرمتهای الهی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۱

(۱) امام از گناهان پاک است و از عیوب مبرّی، علم به او اختصاص دارد، حلیم و بردبار است، مایه نظم دین و عزّت مسلمین است، باعث خشم منافقین و هلاکت کافرین است.

امام در دوران خود نظیر ندارد، کسی به او نزدیک نیست، هیچ دانشمندی با او همطراز نیست، بدل ندارد، مثل و مانند ندارد، بدون اینکه به دنبال فضیلت باشد و

یا خود فضیلت بدست آورده باشد، فضیلت به او اختصاص یافته است و خداوند بخشاینده با فضیلت، فضل را به او اختصاص داده است.

پس کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟! نه، هرگز، هرگز، در وصف شأنی از شؤون او و فضیلتی از فضائل او عقول به گمراهی افتاده و حیران و سرگردان مانده است، و دیدگان درمانده و ناتوان گشته و بزرگان احساس کوچکی می نمایند، و حکماء حیرانند، عقل عقلاء کوتاه است، خطباء از خطابه باز مانده اند و عقلاء و دانایان از درکش عاجز شده اند، و شعراء از شعر گفتن ناتوان گشته اند و ادباء عاجز گردیده اند و بلغاء خسته و ناتوان شده اند و همگی به عجز و ناتوانی (خود) معترفند، چگونه می توان او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۲

وصف کرده و کنه او را بیان نمود، یا چیزی از کار او را فهمید یا کسی را یافت که جای او را بگیرد؟.

(۱) نه، چگونه ممکن است؟ و حال آنکه نسبت او و وصف کنندگانش همچون ستاره ها و دست مردم است؟

پس انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ عقول کجا و درک این منزلت کجا؟ اصلا کجا می توان چنین شخصی یافت؟ گمان برده اند که می توان او را در غیر آل پیامبر صلی اللّه علیه و آله یافت، بخدا قسم نفسشان به آنان دروغ گفته و اباطیل آنان را به آرزو انداخته است و در نتیجه به پرتگاهی بلند و مشکل و لغزنده پا گزارده اند که پاهایشان از آن خواهد لرزید به پائین خواهند افتاد، با عقولی سرگردان، ناقص و بایر و عقائدی گمراه کننده در صدد نصب امام بر آمده اند که جز دوری

از مقصـد نتیجه ای نخواهنـد گرفت، خـدا آنان را بکشـد! به کجا برده شده اند!؟ در صدد کاری بس مشـکل برآمده و خلاف حقّ سـخن گفته انـد و به گمراهی عمیقی دچـار گشـته و در سـرگردانی افتـاده انـد، زیرا بـا آگاهی امام را ترک کرده انـد، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت بخشید و آنان را از راه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۳

حقّ بازداشت، حال آنکه بینا و بصیر بودند «۱».

(۱) آنـان انتخاب خـدا و رسولش را کنار گـذارده، انتخاب خود را در نظر گرفتنـد، در حالی که قرآن با صـدائی بلنـد به آنان خطاب می کنـد: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُـبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْـرِکُونَ» (و پروردگار تو آنچه را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، آنان حقّ انتخاب ندارند و خداوند از شـرک آنها، منزّه و برتر است- قصص: ۶۸) و نیز می فرمایـد: «وَ مـا کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَـی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (آنگاه که خـدا و رسولش به کاری دسـتور دادنـد، هیـچ مرد و زن مؤمنی از پیش خود حقّ انتخاب نخواهـد داشت- احزاب: ۳۶) و نیز می فرمایـد: «ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ* أَمْ لَکُمْ کِتـابٌ فِیهِ تَـدْرُسُونَ* إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَمـا تَخَیَّرُونَ* أَمْ لَکُمْ أَیْمـانٌ عَلَیْنـا بـالِغَهٌ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ إِنَّ لَکُمْ لَما تَحْکُمُونَ* سَـلْهُمْ أَیُّهُمْ بِذلِکَ زَعِیمٌ* أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ فَلْیَأْتُوا بِشُرَکائِهِمْ إِنْ کانُوا صادِقِینَ» (شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنیـد؟ آیا کتابی آسـمانی دارید که در آن چنین می خوانید که آنچه خود بخواهید دارا خواهید بود؟ یا عهد و پیمانی- پایدار تا قیامت- مبنی بر اینکه هر آنچه

حکم می کنید، خواهید داشت، از ما گرفته اید؟ از آنان بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را ضمانت می کنند آیا شریکانی دارند؟ اگر

---

(۱)- اشاره است به بخشی از آیه ۳۸ سوره عنکبوت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۴

راست می گویند شرکای خود را بیاورند- قلم: ۴۱- ۳۶) (۱) و نیز خداوند می فرماید: «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها» (آیا در قرآن تدبّر نمی کنند یا بر دلها قفل زده شده است؟- محمّد: ۲۴) یا خداوند بر دل آنان مهر زده و دیگر نمی فهمند، یا «می گویند شنیدیم و حال آنکه نمی شنوند، بدترین جنبندگان از نظر خداوند، کر و لال هایی هستند که نمی اندیشند، و اگر خدا خیری در آنان سراغ داشت آنان را شنوا می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، پشت کرده اعراض می نمودند «۱»» و «گویند: می شنویم و نافرمانی می کنیم «۲»» بلکه آن «فضل خداوند است که به هر که بخواهد عطا می فرماید و خداوند دارای فضلی بزرگ است «۳»».

پس چگونه میخواهند امام را برگزینند و حال آنکه امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است، دعای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فقطّ در حقّ او بوده است. (مثل:

اللّهم وال من والاه

(و یا)

اللّهمّ اذهب عنهم الرّجس

- و غیره) و یا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فقطّ او را به امامت فرا خوانده است، وی از نسل حضرت

---

(۱)- ترجمه آیه ۲۳- ۲۱ از سوره انفال که در متن آمده و جهت یک نواختی ترجمه از درج متن آیه در خلال ترجمه خودداری گردید.

(۲)- ترجمه بخشی از آیه ۹۳

سوره بقره.

(۳)- ترجمه بخشی از آیه ۲۱ سوره حدید.

صدّیقه طاهره است (۱) و هیچ عیبی در نسب او نیست، هیچ شریفی همطراز او نیست، نسب او از قریش است، و در بین قریش، از بنی هاشم است، که از بقیّه قریش شرافت بیشتری دارند، و در آن میان، از عترت، یعنی از آل و نزدیکان حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله است، امام از نظر خداوند مرضی و پسندیده است.

شریفترین اشراف است، او از نسل عبد مناف است، علم او دائما رو به افزونی است، حلم و بردباری او کامل و تمام عیار است، بر امر امامت توانا و قدرتمند است، به نحوه اداره امور امّت عالم و آگاه است، اطاعتش واجب است، به فرمان خداوند به امر امامت قیام نموده، (یا مجری اوامر و فرامین الهی است)، خیر خواه بندگان خدا و حافظ دین اوست، خداوند انبیاء و أئمّه- صلوات اللّٰه علیهم- را توفیق می دهد و از علم و حکمت مخزون خود علومی به آنان می دهد که به دیگران نداده و لذا علم آنان از تمامی علوم اهل زمان برتر و بالاتر است، خداوند می فرماید: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (آیا آنکه خود، هدایت کننده مردم به سوی حقّ است شایسته تر است که از او تبعیّت کنند یا آنکه تا راهنمایی اش نکنند هدایت نمی یابد، چه می شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟- یونس:

۳۵) و نیز می فرماید: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً» (هر آن کس

را که حکمت دهند، خیر کثیری

بدست آورده است- بقره: ۲۶۹) (۱) و در مورد طالوت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» (خداوند او را بر شما برگزید و به علاوه، به او افزونی در علم و قدرت جسمانی اعطاء فرمود، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس بخواهد عطا می کند، و خداوند غنی، توانمند و داناست- بقره:

۲۴۷) و نیز به پیامبرش می فرماید: «وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً» (فضل خدا بر تو عظیم است- نساء: ۱۱۳) و نیز در مورد ائمّه از اهل بیت خاندان و نسلش می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً* فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً» (آیا به مردم- بخاطر فضلی که خداوند به آنان داده است- حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگی عطا نمودیم، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و گروهی از آن اعراض کردند و آتش جهنّم (برای آنان) کافی است- نساء: ۵۵- ۵۴).

و هر گاه خداوند، بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، به او شرح صدر و آمادگی کامل این کار را عنایت می فرماید، و در قلبش چشمه های جوشان حکمت قرار می دهد، و علم را کاملا به او الهام می فرماید، و بعد از آن

از هیچ پاسخی در نمی ماند و از رفتار و گفتار صحیح دور و منحرف نمی شود.

(۱) او معصوم است و مؤیّد، خداوند او را توفیق می دهد

و در راستی و درستی پا برجا و محکم نگه می دارد. از خطای لغزش و سـقوط در امان است، خداوند فقط او را این گونه قرار داده است تا حجّت خـدا باشـد بر بندگانش و گواه او باشد بر خلقش، و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد، و خداونـد دارای فضـلی بزرگ است، حال آیا بر چنین چیزی توانایی و دسترسـی دارنـد تا بتوانند او را برگزینند؟ یا فرد منتخب آنان چنین اوصافی دارد تا او را بر دیگران مقدّم بدارند؟ قسم به خانه خدا که از حقّ تجاوز کرده اند، و کتاب خدا را به پشت سر انـداخته انـد، گویا هیـچ نمی داننـد! در کتاب خـدا، شـفاء و هـدایت است و آنها آن را کنار گذارده و از هوای نفس خود پیروی کرده اند، و لذا خداوند آنان را نکوهش فرموده و مورد نفرت و غضب نموده و هلاک کرده، می فرماید:

چه کسـی گمراهتر از آنکه بی راهنمای الهی خودسـرانه عمل کند و خدا سـتمکاران را راه ننماید و فرموده «فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ» (هلاکت باد بر آنان و خداوند کارهایشان را در بیراهه و گمراهی قرار داد- محمّد: ۸) و نیز فرموده است:

«كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۸

(بزرگ نفرت و دشـمنی است نزد خدا و نزد مؤمنین، این گونه خداوند بر هر قلب انسانهای متکبر و جبّار مهر می نهد- مؤمن: ۳۵).

(۱) و این حـدیث را محمّـد بن محمّـد بن عصام کلینیّ و علیّ بن محمّـد بن- عمران دقّاق و علیّ بن عبد اللّه ورّاق و حسن بن احمد مؤدّب و

حسین بن ابراهیم ابن احمد بن هشام مؤدّب- رضی اللَّه عنهم- برایم نقل کرده و گفته اند: محمّد ابن یعقوب کلینیّ این حدیث را از ابو محمّد قاسم بن العلاء و او از قاسم بن- مسلم و او از برادرش عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السّلام برایشان نقل نموده است.

باب ۲۱ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره ازدواج حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها-

(۲) محمّد بن سابق گوید: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: پدرم از پدرش جعفر بن- محمّد و آن حضرت از پدر خود از جدّ بزرگوار خویش علیهم السّلام نقل فرمود که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۵۹

حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: تصمیم به ازدواج گرفتم ولی جرأت نمی کردم این مطلب را به حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله عرض کنم، و مدّتی این موضوع شب و روز در فکرم بود، تا اینکه روزی بر حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله وارد شدم و آن حضرت فرمودند: ای علیّ! عرض کردم: بفرمائید ای رسول خدا! فرمود: آیا میل و رغبتی به ازدواج داری؟ عرض کردم: رسول خدا خود داناتر است- و گمان بردم حضرت یکی از زنان قریش را به عقد من درآورند- و من از اینکه فرصت ازدواج با فاطمه را از دست دهم، نگران بودم، و متوجّه نشدم که چه شد که حضرت مرا صدا زدند و در خانه امّ سلمه به خدمتشان رسیدم، وقتی به من نگاه کردند، چهره شان درخشید تبسّمی فرموده به گونه ای که سفیدی دندانهایشان را که می درخشید دیدم، حضرت به من فرمودند: ای علیّ! مژده! چرا که خداوند مسأله ازدواج تو را که فکر مرا مشغول کرده بود خود به عهده گرفت. گفتم:

قضیّه چیست یا رسول اللَّه!؟

حضـرت فرمودنـد: جبرئیل با سـنبل و قرنفل بهشتی نزد من آمـد و آنها را به من داد، من آن دو را گرفتم و بوئیدم و گفتم: ای جبرئیل!

این سـنبل و قرنفل را به چه مناسبت آورده ای؟ (۱) او گفت: خداونـد تبارک و تعالی ملائکه ساکن بهشت و نیز سایر ساکنین آن را امر فرموده که تمـام بهشـتها را بـا تمـام درختهـا و رودخـانه هـا و میوه ها و قصـرهایش آذین بندنـد، و به بادهای بهشتی دستور داده تا با بوی انواع عطر بوزند، و حور العین را به خواندن سوره های «طه»، «طس»، «شوری»، و سوره هایی که با «طسم» شروع می شود امر فرمود، و به یک منادی دسـتور داد که چنین جار بزند: ای ملائکه من! و ای ساکنین بهشت من شاهد باشـید که فاطمه دختر محمّد را به عقد علیّ بن- ابی طالب در آوردم و به این کار راضـی و خشـنودم، این دو از یک دیگرند، سپس خداونـد تبارک و تعالی به ملکی از ملائکه بهشت به نام راحیل- که در بلاغت هیـچ یک از ملائکه به پای او نمی رسـند- امر فرمود که خطبه بخوانـد، او نیز خطبه ای خوانـد که اهـل آسـمان و زمین چنین خطبه ای نیـاورده بودنـد، سـپس به یـک منادی دسـتور داد تا چنین جار بزنـد: ای ملائکه من و ای ساکنین بهشت من! به علیّ بن ابی طالب حبیب محمّد، و فاطمه دختر محمّد تبریک بگویید، چه

اینکـه من برای آنـان خیر و برکت قرار دادم، (۱) راحیـل گفت: برکت تو بر آن دو بیشـتر از آنچه مـا در بهشت و منزلت برای آنان

مشاهده کردیم نیست؟ خداوند فرمود: ای راحیل! از جمله برکت من بر آن دو این است که آنان را بر محبّت خودم، با هم همراه می کنم و حجّت خود بر مردم قرارشان می دهم، و قسم به عزّت و جلالم که از آن دو، نسل و فرزندانی بوجود خواهم آورد که در زمین گنجینه داران و معادن حکمت خود قرارشان خواهم داد، بعد از پیامبران، آنان را حجّت بر مردم قرار می دهم.

پس مژده بده ای علیّ! که من نیز، همچون خدای رحمان، دخترم فاطمه را به ازدواج تو درآوردم و آنچه را که خداوند برای او پسندید، من نیز پسندیدم.

حال دست همسر خود را بگیر که تو از من نسبت به او سزاوارتری، جبرئیل علیه السّلام به من خبر داد که بهشت و اهل آن، مشتاق شما دو نفرند، و اگر خداوند تبارک و تعالی نمی خواست از نسل شما حجّتی بر خلق برگزیند، خواسته بهشت و اهل بهشت را در مورد شما دو نفر اجابت می فرمود، پس تو چه خوب برادر و چه خوب داماد و چه خوب همدمی هستی، و رضایت خدا برای تو کافی است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۶۲

و از رضایت هر کس دیگر بهتر است، (۱) حضرت علی علیه السّلام گفت: «رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَ» (پروردگارا! مرا بر آن دار که شکر نعمتی که به من دادی، بجای آرم- نمل: ۱۹) حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نیز آمین گفتند «۱».

این حدیث از طریق دیگر (که در متن عربی مذکور است) نیز از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نقل شده است، و در آغاز آن چنین آمده

است: حضرت علیّ علیه السّلام فرمود: تصمیم به ازدواج با فاطمه داشتم ولی جرأت نمی کردم آن را با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در میان گذارم- تا آخر حدیث.

و حدیث فوق طریق دیگری نیز دارد که در کتاب «مدینه العلم» آورده ام.

---

(۱)- محمّد بن سابق مردی است اخباری و سنّی، و به مناقبی که از عامّه در مورد اهل بیت علیهم السّلام نقل می شود اعتباری نیست. البتّه صدوق- علیه الرّحمه- در «امالی» این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده، امّا در آنجا نیز رواتش مجهول و یا مهملند. ولی به هر حال در توجیه خبر می توان گفت: حضرت در این حدیث صورت ملکوتی جشن ازدواج حضرت زهراء- سلام اللَّه علیها- را وصف کرده اند زیرا این مراسم در صورت ظاهر بسیار ساده برگزار شده بود، و مردم این سادگی را بر بی اعتنایی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به این ازدواج حمل کرده اند، و لذا امام علیه السّلام صورت ملکوتی آن را گوشزد می فرماید، اگر خبر داستان نباشد. (استاد غفّاری)

(۱) ۲- حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام و آن حضرت از پدران بزرگوار خود، و آنان از حضرت علیّ علیه السّلام نقل کرده اند که: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله به من فرمود: ای علیّ! بزرگانی از قریش در مورد ازدواج فاطمه با تو مرا سرزنش کردند و گفتند: ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی او را به ما ندادی بلکه به عقد علی درآوردی، من هم به آنان گفتم: قسم به خدا من این کار را نکرده ام، خداوند او را به شما

نـداد و به عقـد علیّ درآورد، جبرئیل بر من نازل گشت و گفت: ای محمّد! خداوند- جلّ جلاله- می فرماید: اگر علیّ را خلق نکرده بودم، برای دخترت فاطمه، در روی زمین، از آدم تا خاتم، کفو و همتایی نبود.

این حدیث از طریق دیگری (که در متن مذکور است) نیز از علیّ بن- ابی طالب علیه السّلام از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نقل شده است و آنچه را در این مورد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۶۴

برای من نقل شده، در کتاب «مولد فاطمه علیها السّلام و فضائلها» آورده ام.

باب ۲۲ سـخنان حضـرت رضا- علیه السّـلام- در باره ایمان، و اینکه ایمان عبارتست از: معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح

(۱) ۱- ابو الصّلت هروی گویـد: امـام رضـا علیه السّـلام از قول پـدران بزرگوار خود، از علیّ بن ابی طالب علیهم السّـلام نقل فرمودند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

(۲) ۲- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا علیه السّلام از قول پدران بزرگوارشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۶۵

نقل شده است که حضـرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

(۱) ۳- ابو الصّلت هروی گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: ایمان چیست؟

فرمود: ایمان عبارتست از اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح، و ایمان غیر از این نخواهد بود.

(۲) ۴- و نیز با سندی دیگر از حضرت رضا از قول پدران بزرگوارش علیهم السّلام نقل شده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ایمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان

و عمل با اعضاء و جوارح.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۶۶

(۱) ۵- و نيز با سندى ديگر از حضرت رضا عليه السّلام از قول پدران بزرگوارشان نقل شده است كه حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله فرمودند: ايمان عبارتست از معرفت و شناخت قلبى، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح.

و اين حديث از طريق ديگر از ابو الصّلت هروىّ از امام رضا عليه السّلام از پدران بزرگوارش نقل شده است. ابو حاتم گفت: اگر اسامى سلسله روات اين حديث (يعنى ائمّه عليهم السّلام) بر ديوانه خوانده شود، شفا خواهد يافت.

(۲) ۶- محمّد بن عبد اللَّه بن طاهر گويد: بالاى سر پدرم ايستاده بودم و ابو الصّلت هروى و اسحاق بن راهويه و احمد بن محمّد بن حنبل نيز حضور

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۶۷

داشتند، پدرم گفت: هر كدام از شما حديثى برايم نقل كنيد، ابو الصّلت گفت:

علىّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام كه واقعا مثل نامش مورد رضا و پسند بود، از قول پدرش موسى بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علىّ از پدرش علىّ بن الحسين از پدرش حسين بن علىّ از پدرش علىّ بن ابى طالب عليهم السّلام نقل كرد كه حضرت رسول صلى اللَّه عليه و آله فرمودند: ايمان عبارتست از قول و عمل.

وقتى خارج شديم، احمد بن محمّد بن حنبل گفت: اين چه سلسله سندى بود، پدرم گفت: داروى شفابخش ديوانگان است، كه هر گاه ديوانه اى را به آن مداوى كنند شفا خواهد يافت «۱».

---

(۱)- در روات اهل سنّت شخصى است بنام مسدّد كه بخارىّ در صحيح و ابو داود و ترمذى

و نسائیّ جملگی در سننهایشان از وی روایت کرده اند و او را حافظ و ثقه دانند و نسب او را چنین ذکر کرده اند که وی مسدّد بن مسرهد بن مسربل بن مستورد بن مرعبل، یا مسدّد بن- مسرهد بن مسربل بن مغربل بن مرعبل بن ارندل بن سرندل بن عرندل بن ماسند بن ماسند است، و احمد حنبل گوید: ابو نعیم از نسب آن مرد سؤال نمود و پس از ذکر نسب مسدّد، گفت: ای احمد این افسون عقرب است. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۶۸

باب ۲۳ سخنان و مناظره حضرت رضا- علیه السّلام- با مأمون، پیرامون فرق بین «عترت» و «امّت»

(۱) ریّان بن صلت «۱» گوید: حضرت رضا علیه السّلام به مجلس مأمون در مرو حاضر شد. در آن مجلس عدّه ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند، مأمون گفت: معنی این آیه را برایم بگوئید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا» (سپس کتاب را به عنوان ارث به کسانی از بندگانمان که آنان را برگزیده بودیم دادیم- فاطر: ۳۲) علماء گفتند: مراد خداوند تمامی امّت است، مأمون گفت: یا ابا الحسن نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: با آنان هم عقیده نیستم، بلکه به نظر من: مراد خداوند عترت طاهره پیامبر بوده است، مأمون سؤال کرد:

---

(۱)- علیّ بن الحسین بن شاذویه و جعفر بن محمّد بن مسرور که در سند حدیث ذکر شده اند، اوّلی مهمل است (در کتب رجال نامی از او نیست)، و دومی مجهول الحال می باشد و جز در طریق روایت صدوق (ره) به کتاب منسوب به ریّان بن الصلت که در موضوع «الفرق بین الآل و الامّه» نوشته و روایاتی از حضرت رضا- علیه السّلام- نقل کرده است نیامده اند، لذا احتمال تصرّف در کلام و یا

اجازه نسخه غیر مقروءه (خوانده نشده) بر مؤلّف وجود دارد، چون در متن خبر نیز اشتباهاتی به چشم می خورد. (استاد غفّاری)

چطور نظر خداوند فقطّ عترت بوده، نه امّت؟ (۱) حضرت فرمودند: زیرا اگر مراد تمام امّت باشد، همگی آنان باید اهل بهشت باشند، زیرا خداوند می فرماید:

«فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» (بعضی از آنان به خود ستم می کنند و بعضی میانه رو هستند، و بعضی دیگر به اذن خدا در خیرات پیش قدمند و از دیگران سبقت می گیرند، این است فضل بزرگ- فاطر: ۳۲) سپس همه را اهل بهشت قرار داده و فرموده:

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ- الآيه» (بهشتهای دائمی که به آن وارد میشوند و دست بندهای طلا به آنان می دهند الخ- فاطر: ۳۳) پس وراثت مختصّ عترت طاهره است نه دیگران، مأمون گفت:

عترت طاهره چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: همان کسانی که خداوند آنان را در کتابش این گونه وصف نموده: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده، شما را پاک و مطهّر نماید- احزاب: ۳۳) و آنان همان کسانی هستند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در باره شان فرموده:

«إنّی مخلّف فیکم الثّقلین کتاب

اللَّه و عترتی اهل بیتی الا- و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما، ایّها النّاس لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»

(۱) (من دو چیز گرانبها را که کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم را در میان

شما باقی می گـذارم. آن دو از یک دیگر جـدا نخواهنـد شد تا در حوض بر من وارد شوند، ببینید بعد من در مورد آن دو چه می کنید؟ ای مردم به آنان چیزی نیاموزید زیرا آنان از شما دانشمندترند).

علما گفتند: ای ابا الحسن آیا عترت همان آل است، یا شامل افراد دیگری می گردد؟ حضرت فرمودند: آنان همان آل هستند، علما گفتند: از رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمودند: امّت من آل من هسـتند، و این حدیث را صحابه به سـند مسـتفیض (یعنی روایتی که از طرق مختلف نقل شده) و غیر قابل انکاری نقل کرده اند که: آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله امّت اویند. حضرت فرمودند:

بگوئیـد ببینم آیا صدقه (زکات واجب) بر آل حرام است؟ گفتند: بله، حضـرت فرمودند: آیا صدقه بر امّت حرام است؟ گفتند: خیر، حضـرت فرمودنـد: این فرق بین آل و امّت است، آخر شـما را کجا می برند؟ آیا از قرآن روی گردان شده اید؟ یا از حدّ تجاوز نموده اید؟ آیا نمی دانید که مسأله وراثت و طهارت در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷۱

مورد برگزیدگان هدایت یافته است نه دیگران؟! (۱) گفتند: از کجا این مطلب را می فرمائید یا ابا الحسن؟ فرمود: از این آیه:

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّهَ وَ الْکِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ» (نوح و ابراهیم را فرستادیم و در نسل آن دو نبوّت و کتاب را قرار دادیم، بعضی از آنان هدایت یافته اند و بیشترشان فاسقند- حدید: ۲۶) در نتیجه وراثت پیامبری و کتاب، مختصّ به هدایت یافتگان است نه فاسقین، آیا نمی دانید وقتی نوح از پروردگارش درخواست

کرد و گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ» (خدایا پسرم جزء خانواده من است و وعده تو نیز حقّ است و تو بهترین حاکم هائی- هود: ۴۵) و این بدین جهت بود که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و خانواده اش را نجات دهد، و خداوند در جواب فرمود: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» (ای نوح! او از خانواده تو نیست، زیرا کار او کاری است ناشایست، پس چیزی را که نمی دانی از من درخواست نکن، تو را نصیحت می کنم که از جمله نادانان نباشی- هود: ۴۶).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷۲

(۱) مأمون پرسید: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ فضل عترت را بر سایر مردم در کتابش شرح داده است، مأمون گفت: در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، آنان نسلی هستند که از یک دیگر می باشند، و خداوند شنوا و داناست- آل عمران: ۳۴، ۳۳) و در جای دیگر می فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً» (آیا مردم به خاطر فضیلتی که خداوند به آنان داده است، حسد می ورزند؟ ما به

آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگ عطا نمودیم- نساء: ۵۴) سپس بعد از این آیه خطاب را به سایر مؤمنین متوجّه نموده می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الأمر اطاعت نمایید- نساء: ۵۹) یعنی همان کسانی که آنان را با کتاب و حکمت قرین کرده و بخاطر آن دو، مورد حسادت واقع شده اند، پس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷۳

منظور از آیه شریفه «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ- الخ» اطاعت از برگزیدگان و پاکان است، (۱) و پادشاهی در این آیه، همانا اطاعت از ایشان است.

علماء گفتند: بفرمایید آیا خداوند برگزیدن را در کتاب خویش تفسیر نموده است؟ حضرت فرمودند: برگزیدن را در ظاهر قرآن در دوازده موضع تفسیر فرموده است، و این غیر از مواردی است که در باطن و تأویل قرآن آمده است.

مورد اوّل آیه شریفه: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ [و رهطک المخلصین]» (فامیل نزدیک خود [و خویشان مخلص خود] را انذار کن- شعراء: ۲۱۴) این آیه در قراءت ابیّ بن کعب به این گونه بوده است (یعنی با اضافه «و رهطک المخلصین») و نیز در مصحف عبد اللَّه بن مسعود نیز موجود بوده است، و این مقامی است رفیع و فضلی است عظیم و شرافتی است بلند مرتبه، آنگاه که خداوند عزّ و جلّ با این کلام آل را مورد نظر قرار داد و برای رسول خدا ذکر فرمود: این اوّل.

آیه دوم در معنی برگزیدن: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ- الآیه»

عیون أخبار الرضا

(خداونـد می خواهد رجس و پلیدی را از شـما اهل بیت دور کند و شـما را کاملا پاک و مطهّر نماید- احزاب: ۳۳) (۱) و این فضلی است که هیچ کس از آن بی اطّلاع نیست و آن را انکار نمی کند مگر معاند گمراه، زیرا فضلی بالاتر از طهارت متصوّر نیست «۱». این دوم.

آیه سوم: وقتی خداونـد پاکـان خلق خود را جـدا نمود، و در آیه مباهله پیامبرش را امر فرمود که به همراه آنان اقـدام به مباهله کنـد و فرمود: ای محمّـد! «فَمَنْ حَـاجَّکَ فِيهِ مِنْ بَعْـدِ مـا جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَـدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَـنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ» (بعد از اینکه [در باب عیسی علیه السّلام] حقّ را دانستی، هر که در این مورد بـا تو به بحث برخـاست، به او بگو: بیائیـد پسـران خودمـان و پسـران خودتـان، و زنـان خودمـان و زنان خودتان و نیز خودمان و خودتان را فراخوانیم سپس دست به دعا برداریم و نفرین خدا را برای دروغگویان طلب کنیم- آل عمران: ۶۱)، بعد از این دسـتور الهی، حضـرت رسول صـلی اللَّه علیه و آله، علیّ، حسن، حسـین و فـاطمه- صـلوات اللَّه علیهم- را بیرون آورده، آنها را با خود همراه ساخت، آیا می دانید

---

(۱)- عبارت عربی متن مضـطرب می باشـد و بنظر می رسـد کلمه «لا» حذف شده باشد. و در تحف العقول نیز عبارت به گونه ای دیگر نقـل شـده است و آنچه در اینجـا به عنوان ترجمه آمـده است، مطـابق بـا عبـارت «عیون» است بـا اضـافه لفـظ «لا» که احتمالا از قلم ناسخ افتاده است.

معنای این عبارت چیست: «خودمان و خودتان»؟ (۱) علماء گفتند: حضرت رسول خودش را در نظر داشته است. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: اشتباه می کنید، منظور آن جناب، علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بوده است و دلیل بر این مطلب جمله ای است از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله که فرمودند: «این بنو ولیعه دست از این کارها بر می دارند یا مردی همانند خودم را به سوی آنان روان می کنم»، که منظور آن جناب، علیّ بن ابی طالب بوده است، و مراد از «ابناء» در آیه، حسن و حسین علیهما السّلام است و مراد از «نساء» فاطمه علیها السّلام. این، ویژگی و خصوصیّتی است که هیچ کس در آن بر ایشان مقدّم نیست و فضیلتی است که هیچ بشری در آن فضیلت به آنان نمی رسد، و شرفی است که احدی از مردم در آن شرف از آنان نمی تواند سبقت گیرد، زیرا نفس علیّ علیه السّلام را همانند نفس خود قرار داده است، این سوم.

و امّا آیه چهارم پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله همه مردم بجز عترت خود را از مسجد خارج نمود، بگونه ای که مردم و حتّی عبّاس عموی پیامبر در این موضوع زبان به اعتراض گشوده گفتند: علیّ را باقی گذارده، ما را خارج کردی! حضرت

فرمودند: من نیستم که او را باقی گذارده و شما را خارج کرده ام، بلکه خداوند عزّ و جلّ چنین کرده است.

مترجم گوید: در آغاز، مسجد النّبیّ به گونه ای ساخته شده بود که خانه های بعضی از اصحاب آن را احاطه کرده و هر یک از آنان، از خانه خود،

دربی به مسجد باز کرده بودند، و چه بسا به حالت جنابت و برای غسل از منزل خارج شده و وارد مسجد النّبی می شدند و از آن عبور کرده، بیرون می رفتند، و از آنجا که در مسجد النّبی، شخص جنب، حتّی عبوری هم نمی تواند گذر کند، لذا حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله دستور فرمود تا همه، در خانه های خود را که به مسجد باز می شد بستند و از این حکم، علیّ علیه السّلام را استثناء فرمود، و منظور از خارج کردن همه، همین بستن در خانه ها است که در تاریخ از آن به «سدّ ابواب» تعبیر شده است.

و نکته قابل ذکر دیگر اینکه: عبّاس عموی پیامبر در قضیه «سدّ ابواب» هنوز ایمان نیاورده و در مکّه زندگی میکرد، لذا باید گفت: لفظ عبّاس در این حدیث یا غیر از عموی پیامبر است و یا تصحیف شده و در اصل به جای «عبّاس» «بعض» و یا چیزی شبیه به آن بوده است. (پایان کلام مترجم) (ادامه ترجمه) و این مطلب، این فرمایش پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را که به علیّ علیه السّلام فرمود: «ای علیّ نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است» روشن می کند، علماء گفتند: این موضوع در کجای قرآن است؟ حضرت فرمودند: در این باره برایتان از قرآن شاهد می آورم و بر شما می خوانم، گفتند: بیاور،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷۷

(۱) گفتند خدا فرماید: «وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر، خانه هایی برگزینید و خانه های خود

را قبله قرار دهیـد- یونس: ۸۷) در این آیه، نسـبت هارون به موسـی و نیز نسـبت علیّ علیه السّلام به رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله مشـّخص شده است، و اضافه بر این، در این فرمایش حضـرت رسول صـلی اللَّه علیه و آله که فرمود: «این مسجد برای هیچ جنبی جز محمّد و آل او حلال نیست» دلیلی روشن و آشکار است.

علمـاء گفتنـد: یا ابا الحسن! این شـرح و بیان در جایی دیگر غیر از شـما اهل بیت رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله، یافت نمی شود.

حضرت فرمودند: کیست که این موقعیّت ما را انکار کند؟! حال آنکه حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله می فرماید: «من شهر علم هسـتم و علیّ درب آن شـهر و هر کس بخواهـد وارد شـهر شود بایـد از درب آن وارد گردد» و در آنچه شـرح و توضـیح دادیم، نمونه هـایی از فضل، شـرف، برتری، برگزیـدن الهی و طهارت و پاکیزگی هست که کسـی جز افراد معانـد آن را انکار نمی کنند، و خدا را بر این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷۸

منزلت سپاس می گویم. این چهارم.

(۱) آیه پنجم: آیه شـریفه: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» (حقّ خویشاونـد را بـده- اسـراء: ۲۶) این آیه دلالت دارد بر خصوصـیّتی که خداونـد عزیز جبّار آنان را به آن اختصاص داده و بر سایر امّت برگزیـده است، آنگاه که این آیه نازل شـد، پیامبر اکرم صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: فاطمه را نزد من فراخوانید، فاطمه را فرا خواندند، حضـرت فرمود: ای فاطمه! حضـرت فاطمه عرض کرد: بله یا رسول اللَّه! حضرت فرمود:

این فدک از جمله غنائمی است که بدون جنگ بدست آمده

است و لذا (طبق حکم خدا) مال من است و سایرین در آن سهمی ندارند، و حال که خداوند مرا امر فرمود، آن را به تو بخشیدم، آن را بگیر، مال تو و فرزندان تو است. و این هم پنجم.

آیه ششم: آیه شریفه: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم مگر دوستی خویشاوندان- شوری:

۲۰) این خصوصیتی است خاصّ پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله تا روز قیامت و نیز خصوصیّتی است خاصّ آل پیامبر و نه دیگران زیرا خداوند متعال در قرآن، از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۷۹

نوح علیه السّلام نقل فرموده که: (۱) «یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مالًا إِنْ أَجرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ لکِنِّی أَراکُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ» (۱) (ای مردم به خاطر این رسالت و پیامبری مالی از شما نمی خواهم، اجر من با خداست و من مؤمنین را از خود طرد نمی کنم، آنها پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و در نظر من شما مردمی هستید نابخرد- هود: ۲۹) و خداوند از هود نیز نقل نموده است که او چنین گفت: «یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ» (بگو به خاطر رسالت اجری از شما نمی خواهم اجر من با کسی است که مرا آفریده، آیا فکر نمی کنید؟- هود: ۵۱) ولی خداوند به پیامبرش محمّد صلی اللَّه علیه و آله می فرماید: بگو: «لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» (برای پیامبری خود از شما اجری نمی خواهم جز دوستی خویشاوندان- شوری: ۲۳) و خداوند مودّت

آنان را واجب نفرمود مگر به این خاطر که دانست آنان هیچ گاه از دین برنمیگردند و به سوی گمراهی نخواهند رفت. نکته دیگر اینکه چه بسا انسان شخصی را دوست بدارد ولی بعضی از خانواده اش دشمن او باشد، و لذا قلب انسان تماما نمی تواند او را خالصانه دوست بدارد، و خداوند دوست دارد در دل رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله نسبت به مؤمنین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۰

چیزی نباشد، (۱) لذا دوستی خویشان و نزدیکان رسول اللّٰه را بر آنان واجب کرده است و هر کس که به این دستور عمل کند و حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را دوست بدارد، رسول خدا نمی تواند از او بدش بیاید، و هر کس این دستور را ترک کند و به آن عمل ننماید و اهل بیت را دوست نداشته باشد بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله واجب است که او را دوست نداشته باشد، زیرا چنین شخصی یکی از واجبات الهی را ترک کرده است، حال چه فضل و شرفی بر این فضیلت تقدّم دارد یا با آن برابری می کند؟

خداوند آیه «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» را نازل فرمود و پیغمبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در بین اصحاب خود برخاست و حمد و ثنای الهی گفته، فرمود: ای مردم! خداوند برای من چیزی را بر شما واجب کرده است، آیا آن را انجام می دهید؟ کسی جوابش نداد، حضرت فرمود: ای مردم! (آن) طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست، گفتند: خوب، حالا بگو آن چیست؟

حضرت هم آیه را

بر ایشان تلاوت فرمود، آنان گفتند: این مطلب را می پذیریم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۱

ولی بیشترشان به وعده خود عمل نکردند.

(۱) و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود جز آنکه به او وحی کرد که از مردم اجر و مزد طلب نکند، زیرا خداوند پاداش انبیاء را تمام و کمال خواهد داد، و امّا محمّد صلی اللّه علیه و آله اطاعتش و دوستی خویشاوندان نزدیکش را بر امّت واجب فرموده است، و به او دستور داده که اجر و مزد خود را، در حقّ خاندانش قرار دهد تا مردم آن اجر را به خاندان پیامبر اداء نمایند، و این کار فقطّ با شناخت فضل آنان که خداوند برای ایشان مقرّر و واجب گردانده، امکان دارد، زیرا مودّت و دوستی باندازه شناخت و معرفت فضائل است.

و آنگاه که خداوند این محبّت را واجب فرمود، از آنجا که وجوب اطاعت سنگین است، این امر نیز بر مردم سنگین آمد، و بعضی از مردم که خداوند پیمان وفاداری از آنان گرفته بود در عهد خود پایدار ماندند و اهل نفاق و دوری از حقّ به عناد و لجبازی پرداختند و در این مورد کافر گشتند، و آن را از حدّ و حدودی که خداوند معیّن فرموده بود، کنار زده و گفتند: منظور از خویشان تمام عربها و اهل دعوت حضرت هستند، ولی در هر حال، آنچه مسلّم است این است که دوستی در باره خویشان واجب است، پس هر چه نزدیکی و قرابت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۲

بیشتر باشد، اولویّت بیشتری برای دوستی وجود دارد، (۱) و هر چه نسبت اشخاص به پیامبر نزدیکتر باشد، دوستی، بهمان مقدار

بیشتر است، ولی با پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله در مورد علاقه و مهربانی اش نسبت به خاندانش و منّتی که خداوند بر امّتش نهاده که زبان از شکر آن عاجز است، به انصاف رفتار نکردند و آن را در حقّ فرزندان و خاندان پیامبر انجام ندادند، و موقعیّت آنان را در بین خود همانند چشم در سر ندانستند، که این کار در واقع رعایت حال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و نشانه محبّت به او بود، چگونه؟! و حال آنکه قرآن در این باره سخن می گوید و به آن دعوت می نماید و اخبار و روایات در باره اینکه آنان اهل مودّت می باشند و همان کسانی هستند که خداوند مودّت آنان را واجب فرموده، و در آن مورد وعده پاداش داده است، مسلّم و قطعی است، ولی کسی به وعده ای که در این مورد داده عمل نکرد، کسی این مودّت را با حال اخلاص و ایمان ارائه نمی کند مگر اینکه مستوجب بهشت خواهد بود، زیرا خداوند در این آیه چنین می فرماید: (۲) «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۳

رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ* ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» (۱) (آنان که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند در بهشتهای سرسبز و خرّم هستند آنچه بخواهند نزد پروردگار خویش خواهند داشت، این است فضل بزرگ این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان بشارت داده، همانهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بگو

در مقابل این رسالت اجر و پاداشی جز مودّت خویشاوندان از شما نمی خواهم- شوری: ۲۲) این آیه صدر و ذیل آن مفسّر و مبیّن یک دیگرند.

سپس حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از پدرانش از حسین بن علیّ علیهم السّلام روایت فرمود که: مهاجرین و انصار نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله گرد آمدند و گفتند: یا رسول اللّه! شما در مخارج خود و افرادی که به خدمت شما میرسند ممکن است به زحمت بیفتید، این اموال ما در اختیار شما باشد همچنان که جانمان که در اختیار شماست و هر طور که می خواهید در آن عمل کنید بدون هیچ مشکلی، هر چه می خواهی ببخش و هر چه می خواهی نزد خود نگه دار، خداوند جبرئیل امین را نزد او فرستاد و گفت: ای محمّد! «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۴

أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» (۱) یعنی خویشانم را بعد از من دوست داشته باشید، همه خارج شدند و منافقان گفتند: پیشنهاد ما را به آن خاطر ردّ کرد که ما را برعایت حال خویشانش بعد از خود ترغیب نماید، این چیزی است که [محمّد] در آن مجلس به دروغ و افتراء بیان داشت، و این سخن بزرگی بود که آنان بر زبان جاری کردند، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِيضُونَ فِيهِ كَفى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (آیا میگویند ساخته محمّد است، بگو اگر من، آن سخن را به دروغ و افتراء بیان کرده باشم، ضررش متوجّه خود من است و شما

نمی توانیـد در مقابل خداونـد مرا حفظ کنید، او به آنچه در باره آن ببحث و سـخن می پردازید آگاه تر است، بین من و شـما همان بس که خـدا شاهد باشد، و او آمرزنده و مهربان است- احقاف: ۸) مترجم گویـد: «این آیه از سوره احقاف بوده و یک مطلب کلّی میباشـد و سـیاق آیات قبل و بعـد آن نیز در خطاب با مشـرکین و منکرین نبوّت حضـرت است و کلّا در شـهر مکّه روی سـخن بـا مشـرکین بوده است نه منـافقین و آیه شـریفه سوره شوری مـدنی است (به تفسـیر مجمع البیان ذیل سوره شوری مراجعه شود) لذا نسبت دادن این نحوه استدلال به حضرت رضا- علیه السّلام- صحیح نیست، البتّه میتوان چنین احتمال داد که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بعد از سخن منافقین آیه سوره احقاف را تلاوت فرمودند، نه اینکه این آیه در آن زمان

نازل شده است، و راوی، از این نکته غفلت نموده است».

(۱) بـاری پیغمبر اکرم صـلی اللَّه علیه و آله نیز آنـان را احضـار نموده، فرمود: آیا اتّفاقی افتاده است؟ گفتنـد: بله یا رسول اللَّه! عـدّه ای از مـا سـخن ناشـایستی گفته انـد که مـا نیز خوشـمان نیامـد، در این موقع حضـرت، آیه را بر آنان تلاوت فرمود، آنان سخت بگریه افتادنـد خداونـد این آیه را نـازل فرمود: «وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَـلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبـادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» (اوست که از بنـدگانش توبه می پـذیرد و از بـدی ها گـذشت می کنـد و آنچه را انجام می دهیـد، می داند- شوری: ۲۵) این ششم.

و امّا آیه هفتم: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» (خداوند و ملائکه اش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستاده، سلام کنید- احزاب: ۵۶) مردم گفتند: یا رسول اللّه! نحوه سلام کردن بر شما را می دانیم، ولی نحوه درود فرستادن بر شما را بفرمایید چگونه است؟ فرمود: این چنین می گویید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم إنّک حمید مجید» (خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست همان طور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستاده ای، تو ستوده و بزرگ هستی) حال آیا در این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۶

مورد سخنی دارید؟ همه گفتند: نه.

(۱) مأمون گفت: این مطلب از جمله مطالبی است که اختلافی در آن نیست و همه امّت بر آن اتّفاق دارند. ولی آیا آیه واضحتری از قرآن در مورد آل بیاد دارید؟

حضرت فرمودند: بله، «یس* وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» (یس، قسم به قرآن حکیم تو از پیامبران هستی و در راه مستقیم قرار داری- یس: ۱ الی ۴) بگویید ببینم منظور از یس چیست؟

علماء گفتند: یس، محمّد صلی اللّه علیه و آله است، کسی در این باره شکّ ندارد.

حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جلّ به محمّد و آل محمّد فضلی عنایت فرموده است که هیچ کس بکنه وصف آن نمیرسد مگر کسی که خوب در آن بیندیشد، زیرا خداوند عزّ و جلّ بر هیچ کس جز بر انبیاء خدا علیهم السّلام سلام نفرستاده است.

خداوند میفرماید: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ» (سلام و درود بر نوح باد در بین مردم- صافات: ۷۹) و

نیز فرموده است: «سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ» (سلام و درود بر ابراهیم- صافات: ۱۰۹) و نیز می فرماید: «سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ»

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۷

(سلام و درود بر موسی و هارون- صافّات: ۱۲۰) (۱) ولی نفرموده است: سلام بر آل نوح و نه، سلام بر آل ابراهیم و نه سلام بر آل موسی و هارون، ولی فرموده است: «سلام علی آل یاسین» (سلام بر آل یاسین- صافات: ۱۳۰) یعنی آل محمّد علیهم السّلام. در این موقع مأمون گفت: دانستم که شرح و بیان این نکته نیز نزد معدن نبوّت (اهل بیت) است. این هفتمی.

مترجم گوید: «این کلمه یعنی «آل یاسین» در تمامی قرآنها (مصاحف) به این شکل نوشته شده است: «آل یاسین»، و لذا در نحوه تلفّظ آن بین قرّاء اختلاف است. نافع مدنیّ و ابن عامر شامیّ که هر دو از قرّاء سبعه میباشند، و نیز یعقوب بصریّ که از قرّاء عشره است این کلمه را به صورت «آل یاسین»، و بقیّه قرّاء (عاصم کوفیّ، حمزه کوفیّ، کسائیّ کوفیّ، ابو عمرو بصریّ، ابن کثیر مکّی، ابو جعفر مدنیّ، و خلف کوفیّ) به صورت «إل یاسین» خوانده اند پس بنا بر این در توجیه قراءت «إل یاسین» سه وجه قابل طرح است:

الف- الیاسین جمع إلیاس است و مراد او و امّتش می باشد. ب- مراد الیاسیّین است، یعنی در اصل این کلمه با یاء نسبت است که حذف شده است مثل کلماتی مانند: أعجمین و اشعرین. ج- إلیاس و الیاسین دو لهجه و دو طرز تلفّظ برای یک کلمه اند، مثل جبریل و جبرئیل، میکال و میکائیل. و ایضا در توجیه قراءت «آل یاسین» گفته اند: چون «آل»

از «یاسین» جدا نوشته شده است پس ناچار باید دو کلمه باشند. (ملخّصا از مجمع البیان ذیل همین آیه) به نظر می رسد تفسیر «آل یاسین» به «آل یس» یعنی «آل محمّد»- صلّی اللَّه علیه و آله- اگر نسبتش به امام- علیه السّلام- قابل خدشه نباشد، می باید از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۸

قبیل تأویل و بطن باشد و إلّا از نظر تنزیل و ظاهر آیه شریفه این تفسیر بعید به نظر می رسد زیرا:

اگر دلیل صحّت «آل یاسین» رسم المصحف آن باشد پس باید بگوئیم:

«یاسین» در این آیه، غیر از «یس» در سوره مبارکه «یس» است، زیرا رسم الخطّ آن دو با هم متفاوت است. ثانیا: آیات قبل و بعد در باره حضرت إلیاس- علی نبیّنا و آله و علیه السّلام- است. همان طور که آیات قبل در باره نوح و ابراهیم و موسی و هارون بوده است و خداوند در آخر هر قسمت بر آن انبیاء- علیهم السّلام- درود فرستاده است، در این قسمت نیز نظم آیات حکم می کند که سلام بر الیاس باشد نه دیگری، خصوصا که در آیه قبل از این آیه می فرماید «وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» و مراد از ضمیر «ه» در «علیه» بلا شکّ حضرت الیاس است. کما اینکه در مورد حضرت نوح و موسی و هارون- علیهم السّلام- عین همین تعبیر بکار رفته است.

در هر حال به نظر می رسد که قراءت أرجح، قراءت عاصم، حمزه، کسائیّ و دیگر کسانی است که با آنان در این قراءت مشترکند. و بهترین توجیه آن، توجیه بند «ج» است، و امّا قراءت «آل یاسین» هر چند جایز است چون ائمّه علیهم السّلام جواز قراءت

به قراءات مختلف را امضا فرموده اند ولی ظاهر آن مخالف ظاهر آیات است. و اگر نسبت آن به امام علیه السّلام صحیح باشد ما نفیا و اثباتا در آن تکلّم نکرده و علم آن را به امام علیه السّلام موکول می دانیم (پایان کلام مترجم). (ادامه ترجمه) (۱) و امّا هشتم آیه شریفه: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى» (بدانید هر منفعتی بدست آورید یک پنجم آن متعلّق است به خدا و رسول و خویشاوندان- انفال: ۴۱) و با این بیان سهم

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۸۹

خویشاوندان (حضرت رسول) را به سهم خود و به سهم رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه و آله- قرین ساخته است، (۱) این نیز یک وجه تمایز بین آل و امّت، زیرا خداوند آنان را در مکانی جای داده و مردم را در مکان دیگر، و برای آنان همان را پسندیده که برای خود پسندیده است و در آن مورد، آنان را برگزیده و انتخاب نموده است، اوّل از خود شروع نموده، سپس پیامبر را ذکر کرده و بعد از آن خویشاوندان را در هر آنچه با جنگ بدست آمده باشد یا بدون خونریزی و غیر آن، همان چیزهایی را که خداوند برای خود پسندیده برای آنان نیز پسندیده است و در این باره فرموده:- و گفته اش حقّ است-:، «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى» این تأکیدی است مؤکّد و اثری است که تا قیامت در کتاب خدا برای آنان باقی است، کتابی که ناطق است و «باطل از پیش رو و پشت سر در

آن راه نـدارد، از نزد خداونـد حکیم و حمیـد نازل گشـته است» (آیه شـریفه «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ- الـخ- که در سوره فصّلت آمده است).

و امّـا در بـاره دنباله آیه شـریفه سوره انفال که می فرمایـد: «وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ»: هر گاه یتیم، یتیمی اش تمام شود، از حکم غنائم خارج می شود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۰

و سـهمی از آن نخواهـد داشت (۱) و همچنیـن است مسـکین، هر گـاه فقر و فـاقه اش منتفی گردد بهره ای از غنیمت نخـواهد داشت و برای او حلال نیست که از آن چیزی بر گیرد. ولی سـهم «ذی القربی» تا قیامت برپا بوده، در حقّ آنان جاری است، چه غنی باشـند چه فقیر، زیرا هیـچ کس از خدا و رسولش صـلی اللَّه علیه و آله غنی تر نیست و با این حال سـهمی از غنیمت برای خـود و رسولش صـلی اللَّه علیه و آله در نظر گرفته است. پس آنچه برای خود و رسولش صـلی اللَّه علیه و آله پسـندیده، برای ایشان نیز پسندیده است.

و همچنین است «فی ء» (غنیمتهایی که بدون خونریزی و جنگ بدست آمده) هر آنچه از آن را برای خود و پیامبرش صلی اللَّه علیه و آله پسـندیده، برای «ذی القربی» نیز پسـندیده است، کما اینکه در غنیمت برای آنان سهم قرار داده است و از خود آغاز کرده و بعد رسولش را ذکر نموده و سپس آنان را و سهم آنان را به سهم خدا و سهم رسولش صلی اللَّه علیه و آله قرین کرده است.

و همچنین است در اطاعت، خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (ای کسانی که

ایمان آورده اید!

خدا را اطاعت کنید و نیز پیامبر و اولی الأمر (یعنی کسانی که کارها بدست آنان است) اطاعت کنید- نساء: ۵۹) (یعنی أئمّه أهل البیت علیهم السّلام) (۱) خداوند در این آیه نیز از خود آغاز کرده، سپس رسول و آنگاه اهل بیت او را ذکر نموده است، و همچنین است آیه ولایت: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» (ولیّ و سرپرست شما، فقطّ این اشخاص هستند: خدا، پیامبرش و آن مؤمنینی که در حال رکوع نماز زکات می دهند- مائده: ۵۵) پس اطاعت آنان و اطاعت رسول اکرم را همراه و قرین اطاعت خود گرداند، همچنین ولایت آنان را همراه ولایت حضرت رسول و قرین اطاعت (ولایت) خود نموده است، کما اینکه سهم آنان را همراه با سهم رسول اکرم از غنیمت و «فی ء» با سهم خویش قرین گردانید. پاک و منزّه است خدا، چه عظیم است نعمت او بر اهل این خانه! امّا در قضیّه صدقات هم خود را منزّه دانسته و هم رسول اکرم و اهل بیتش را خداوند میفرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» (صدقات فقطّ متعلّق است به این افراد: فقراء، مساکین، کسانی که در امر

جمع آوری صدقه و زکات کار می کنند، آنان که با دادن پول به ایشان، به اسلام رو می آورند یا در اسلام خود پایدارتر می مانند، برای آزاد کردن بردگان، بدهکارانی که قادر به پرداخت

دیون خود نیستند، در راه خدا (از جمله برای جهاد) و نیز کسانی که در راه یا سفر مانده اند و هزینه بازگشت به وطن خود را ندارند، خرج کردن زکات در این راهها، فریضه ای است از جانب خدا- توبه:

۶۰) آیا در بین این موارد، موردی هست که خود یا رسولش یا خویشان او را نام برده باشد؟ زیرا وقتی خود را از صدقه منزّه دانست و پیامبر و اهل بیتش را نیز منزّه دانست بلکه بر آنان حرام نمود، زیرا صدقه (زکات واجب) بر محمّد و آل او- علیهم السّلام- حرام است، زکات در واقع چرک های دست مردم است و بر آنان حلال نیست، زیرا آنان از هر کثیف و پلیدی پاک شده اند و آنگاه که خداوند عزّ و جلّ آنان را پاک نمود و برگزید، برای آنان همان را پسندید که برای خود پسندید و همان چیز را بد دانست که برای خود بد دانست. این هشتم.

(۱) و امّا آیه نهم، ما همان «أَهْلَ الذِّكْرِ» هستیم که قرآن می فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (پس اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید- نحل: ۴۳) ما اهل ذکر هستیم، پس اگر نمی دانید، از ما سؤال کنید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۳

علما گفتند مقصود خدا از اهل الذّکر یهود و نصاری هستند، حضرت فرمودند: سبحان اللّه! آیا چنین چیزی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت: آن دین، از اسلام بهتر است.

(یعنی آیه اطلاق دارد، و در مورد نزول که تصدیق صحّت قول پیغمبر است اهل ذکر ممکن است اهل کتاب باشند، امّا در مورد

فهم دین مبین اسلام مسلّما یهود و نصاری نیستند، و اهل بیت معصومین علیهم السّلام میباشند که اهل ذکرند).

مأمون گفت: آیا در این باره توضیحی دارید بر خلاف گفته علماء؟

حضرت فرمودند: بله، «ذکر» رسول اللّٰه است و ما نیز اهل (و خانواده) او هستیم. این مطلب در قرآن در سوره طلاق کاملا روشن است، آنجا که می فرماید: «فَاتَّقُوا اللّٰهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً رَسُولًا یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِ اللّٰهِ مُبَیِّناتٍ» (پس بترسید از خدا، ای عاقلان، ای کسانی که ایمان آورده اید، خداوند بر شما ذکر فرستاده، یعنی رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند- طلاق: ۱۱، ۱۰) پس ذکر، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است و ما هم اهل (خاندان) او هستیم. این نهم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۴

(۱) و امّا آیه دهم، آیه ای از سوره نساء است که می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ» (مادران، دختران و خواهران شما بر شما حرام شد- نساء: ۲۳) حال بگوئید: آیا اگر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله الآن در قید حیات بودند، دختر من و دختر پسرم و سایر دخترانی که از نسل من هستند برایشان حلال بودند؟ گفتند: خیر، حضرت فرمودند: حال بگوئید آیا دختران شما- بر فرض اینکه رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله در قید حیات باشند- بر ایشان حلالند؟

گفتند: بله، حضرت فرمودند: این خود دلیل است بر اینکه من از آل آن حضرت هستم و شما از آل او نیستید و اگر شما از آل او بودید، دخترانتان بر ایشان حرام بود همان طور که دختران من بر

ایشـان حرامنـد، چون من از آل او هسـتم و شـما از امّت او هستیـد، این نیز فرقی دیگر بین آل و امّت، زیرا آل از اوست و امّت اگر از آل نباشد از او نیست. این دهم.

(۲) و امّیا آیه یازدهم: آیه ای است در سوره مؤمن که خداونـد از قول مردی مؤمن از آل فرعون نقل می فرمایـد: «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۵

أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ» (مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد، گفت: آیـا مردی را بخـاطر اینکه می گویـد ربّ من اللَّه است می کشـید؟ و حـال آنکه دلائـل روشـنی از نـاحیه پروردگارتان برایتان آورده است- مؤمن: ۲۸) تا آخر آیه.

این مرد پسـر خـاله فرعون بود و خداونـد او را به فرعون منسوب نمود و نه به دین او، ما نیز چنین هستیم، زیرا ما به خاطر اینکه از رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله متولدشده ایم از آل آن حضـرت هستیم، و در دین با بقیّه مشترکیم، این فرق بین آل و امّت است، این یازدهم.

(۱) و امّا آیه دوازدهم: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها» (خاندانت را به نماز امر کن و بر آن پایداری نما- طه: ۱۳۲) این ویژگی خاصّ ماست که ما را همراه امّت امر به اقامه نماز فرموده، سـپس جدای از سایر امّت این ویژگی را به ما داده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بعد از نزول این آیه، به مدّت نه ماه هر روز در وقت نماز- پنج نوبت، به در خانه

علیّ و فاطمه علیهما السّلام می آمدند و می فرمودند: نماز، لطف و رحمت خداوند بر شما باد!.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۶

و خداوند هیچ یک از اولاد انبیاء را به چنین کرامتی که ما را بدان گرامی داشته، اکرام نکرده است و تنها ما را از خاندان انبیاء مخصوص نموده.

در اینجا، مأمون و علمای حاضر در مجلس گفتند: خداوند به نیابت از این امّت، به شما اهل بیت جزای خیر عنایت فرماید. ما در مطالبی که بر ما مشتبه می شود، شرح و بیان را جز نزد شما نمی یابیم.

باب ۲۴ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین- علیه السّلام- در مسجد کوفه

(۱) ۱- احمد بن عامر طائی «۱» گوید: علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام از قول پدرانشان از حسین بن علیّ نقل نمود که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام در مسجد

---

(۱)- احمد بن عامر طائی، و پسرش عبد اللَّه که این حدیث را از پدرش نقل نموده، توثیق نشده اند، احمد بن عامر دارای نسخه ای بوده است که روایات مربوط به حضرت رضا علیه السّلام را در آن گرد می آورده که البتّه این نسخه نیز متواتر نیست. احمد بن عامر در اوائل عمر در بغداد میزیسته و سپس در سامرا و اینکه در کجا به خدمت حضرت رسیده است معلوم نیست. و دو راوی دیگر این خبر یعنی ابو الحسن محمّد بن عمرو و ابو عبد اللَّه بن جبله غیر امامی هستند، و امام را بحسب مذهبشان معصوم نمی دانند. نکته دیگر اینکه در بیان سند از روش عامّه تبعیّت شده است، زیرا رسم اصحاب ما نیست که در سند احادیثی که ائمّه از پدرانشان نقل کرده اند لفظ «حدّثنا» بگویند، به عبارت دیگر ائمّه علیهم السّلام در هنگام روایت

از پـدرانشان، لفظ «حـدّثنا» را بكار نمى برنـد، چون «حـدّثنا» مربوط است به جلسه درس و بحث و اسـتاد و شاگرد و ساختگى بودن خـبر براى كسـانى كه اهليّت داشـته باشـند بى ترديـد است، و مراد از اهـل بودن، شـناختن اوليـاء حق و ائمّه اطهـار عليهم السّـلام است، نه مسأله دانسـتن فقط. و نيز لازم نيست حديث ساختگى همه اش نادرست باشد همين كه پاره اى از آن مخالف حقّ بود كفايت ميكند. (غ)

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۷

جـامع كوفه بود كه مردى از اهل شام برخاست و گفت: سؤالاتى دارم، حضـرت فرمود: براى فهميـدن سؤال كن نه براى اذيّت كردن و به زحمت انداختن! مردم همه خيره خيره نگاه مى كردند.

مرد شامى گفت: اوّلين چيزى كه خداوند خلق كرد، چه بود؟ حضـرت فرمود: نور را خلق كرد، مرد پرسيد: آسمانها از چه چيز آفريده شده اند؟

حضرت فرمود: از بخار آب، مرد پرسيد: زمين از چه خلق شده است؟

حضرت فرمود: از كف روى آب، مرد پرسيد: كوهها از چه آفريده شده اند؟

حضرت فرمود: از امواج، مرد پرسيد: چرا مكّه را امّ القرى (مادر آبادى ها)

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۸

ناميده اند؟ حضرت فرمود: زيرا زمين از زير آن گسترده شده است.

(۱) مرد از آسـمان دنيـا پرسـيد كـه از چيست؟ حضـرت فرمـود: از يـك مـوج بازداشـته شـده، آن مرد از طـول و عرض مـاه و خورشـيد سؤال كرد، حضـرت فرمود: نهصد فرسخ «۱» در نهصـد فرسخ، و از طول و عرض سـتاره سؤال كرد، حضـرت فرمود: دوازده فرسـخ در همـان مقـدار، و از رنـگ و اسـمهاى آسـمانهاى هفتگانه سؤال كرد، حضـرت فرمود: نام پائين ترين آسـمان «رفيع» است كه از آب و دود مى باشد، نام آسمان

دوم، «فيدوم» است و به رنگ مس می باشد.

آسمان سوم نامش «ماروم» است و به رنگ برنج می باشد، آسمان چهارم نامش «ارفلون» و به رنگ نقره است.

و آسمان پنجم نامش «هيعون» و به رنگ طلا است، و آسمان ششم اسمش «عروس» و خود يك ياقوت سبز است، و آسمان هفتم به نام «عجماء» بوده و

---

(۱)- فرسخ در لسان عرب بمعنى دائم و لا ينقطع، و در لسان فارسى است كه به معنى مسافت استعمال مى گردد نه در عربى! و تكلّم امير- عليه السّلام- با مرد شامى عربى بوده و چرا بفارسى جواب را گفته خدا داند و اين امر و شبيه آن دليل بر سستى خبر بلكه تقوّل بر معصومين- عليهم السّلام- مى باشد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۴۹۹

يك مرواريد سفيد است.

(۱) آن مرد از گاو پرسيد كه چرا چشمش را پايين انداخته، سر به آسمان بلند نمى كند، حضرت فرمود: به خاطر خجالت و شرمندگى از خداوند عزّ و جلّ، آنگاه كه قوم موسى گوساله را پرستيدند، سرش را بزير انداخت.

و نيز آن مرد، نام كسيرا كه دو خواهر را همزمان در عقد خود داشت سؤال كرد، فرمود: يعقوب بن اسحاق كه حبار و راحيل را همزمان در حباله نكاح خود داشت و بعدا اين كار تحريم شد و خداوند اين آيه را نازل فرمود: «.....

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» (و نيز بر شما حرام است كه دو خواهر را همزمان در عقد خود داشته باشيد- نساء: **۲۳**) و نيز در باره جزر و مدّ سؤال كرد، حضرت فرمود: فرشته اى است به نام رومان كه بر درياها گمارده شده، هر وقت پاهايش را در دريا بگذارد، پر

و لبریز می شود و هر زمان که پاهایش را در آورد آب پایین می رود، و نیز از نام پدر جنّ سؤال کرد، حضرت فرمود: شومان، و او همان است که از شعله آتش آفریده شده است، آن مرد سؤال کرد: آیا خداوند عزّ و جلّ پیامبری بسوی جنّ مبعوث نموده است؟ حضرت فرمود: بله،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۰

پیامبری بسوی آنان فرستاد به نام یوسف که آنان را به سوی خداوند فرا خواند، ولی آنان او را کشتند. (۱) مرد شامی در باره اسم ابلیس، آن زمان که در آسمان بود سؤال کرد، حضرت فرمود: نامش حارث بود، مرد پرسید: چرا آدم، آدم نامیده شد؟ حضرت فرمود: چون از آدیم «۱» (پهنه) زمین آفریده شده است، شامی پرسید: چرا ارث مرد دو برابر ارث زن است؟ حضرت فرمود: به خاطر آن خوشه گندم که سه دانه گندم در آن بود، حوّا یک دانه آن را خورد و دو دانه دیگر را به آدم داد، و لذا مرد دو برابر زن ارث می برد «۲».

مرد شامی پرسید: کدامیک از پیامبران را خداوند مختون خلق فرموده است؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ آدم را مختون آفرید و شیث مختون به دنیا آمد و نیز ادریس، نوح، سام بن نوح «۳»، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی و عیسی علیهم السّلام و نیز محمّد صلی اللّه علیه و آله مختون متولّد شدند.

---

(۱)- لازم به تذکّر است که لغت «آدم» عبری، و «آدیم» عربی میباشد.

(۲)- فیه ما لا یخفی إذ المعنی أن وزر آدم ضعف وزر زوجته و مع ذلک حظّه من المال ضعف ما لزوجته.

(۳)- پوشیده نیست که سام

بن نوح از پيامبران نبود.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۱

(۱) مرد در باره مقدار عمر آدم عليه السّلام سؤال كرد، حضرت فرمود: نهصد و سى سال، و نيز در باره اوّلين كسى كه شعر گفت سؤال نمود، حضرت فرمود: آدم، پرسيد: شعرش چه بود؟ حضرت فرمود: وقتى از آسمان به زمين آورده شد و خاك و وسعت و هواى آن را ديد و قابيل، هابيل را كشت، آدم گفت:

۱- [اين] سرزمين (يا شهرها) و اهالى آن تغيير كرده، چهره زمين سياه و زشت است.

۲- هر چيز كه رنگ و طعمى داشته تغيير كرده، و شادابى آن چهره نمكين كم شده است.

۳- طول مدّت زندگى را بر خود غم و اندوه مى بينم، آيا مى شود از اين زندگى راحت شوم؟ ۴- چرا اشك نريزم و حال آنكه هابيل در قبر است.

۵- قابيل برادرش هابيل را كشت، اى واى آن فرزند نمكين چهره از دستم رفت. (۲) ابليس در جواب گفت:

۱- از اين سرزمين (و يا شهرها) و ساكنين آن دور شو، چه اينكه توسّط

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۲

من، آن فضاى وسيع بهشت، ديگر جايى براى تو نداشت.

۲- تو و همسرت در زمينى هموار مى زيستيد و قلبت از آزار دنيا در راحتى بود.

۳- ولى از مكر و حيله من دور نشدى تا آنكه آن بهاى ارزنده از دستت رفت.

۴- و خداى بخشنده به جاى بهشت برين به اهل زمين، درخت گز و خمط (گياه تلخ) داد.

۵- پس اگر از خداوند جبّار، رحمتى بمن بارز نمى شد تو اكنون از بهشت اين چنين بى بهره نبودى و اثرى از آن در دست تو باقى مى ماند «۱».

و نيز آن مرد در

باره گریه آدم به خاطر بهشت و مقدار اشک او سؤال نمود، حضرت فرمود: صد سال گریست و از چشم راستش همچون دجله و از چشم چپش همچون فرات اشک جاری شد، و پرسید: آدم چند بار حجّ بجا آورد؟

---

(۱)- آیا آدم به زبان عربی تکلّم می کرد که به عربی شعر گفته و ابلیس هم عربی جواب داده است؟ آیا در آن زمان «بلاد» (سرزمین) دارای سکّانی بوده است که ابلیس گفته:

تنح عن البلاد و ساکنیها؟ (از [این] سرزمین و ساکنینش دور شو)، و همچنین در مورد بیت اوّل آدم نیز این اشکال هست، البتّه ممکن است گفته شود: مراد از «بلاد» بهشت است ولی بعید بنظر می رسد، زیرا بهشت که تغییر نکرده بود، بلکه زمین به خاطر این مصیبت در نظر آدم دگرگونه جلوه می کرد. (استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۳

(۱) حضرت فرمود: هفتاد بار پیاده، و در اوّلین سفرش «صرد «۱»» به همراهش بود و مواضع آب را به او نشان می داد و به همراه او از بهشت بیرون آمده بود. آدم از خوردن «صرد» و «پرستو» منع شد، مرد شامی پرسید: چرا (پرستو) روی زمین راه نمی رود؟ حضرت فرمود: زیرا بر بیت المقدس «۲» نوحه سرائی نمود و چهل سال بر آن گریست و همیشه به همراه آدم می گریست و لذا در خانه هایی سکنی گزید و نه (۹) آیه از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ که آدم در بهشت آنها را می خواند، به همراه داشت و تا قیامت نیز به همراه خواهد داشت، و آن آیات عبارتند از: سه آیه از اوّل سوره «کهف»، سه آیه از سوره «إسراء» که عبارتند

از: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» به بعد (یعنی آیات ۴۷/ ۴۶/ ۴۵ از سوره اسراء)، و سه آیه از سوره «یس» یعنی از آیه «وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» (یعنی آیات ۱۱/ ۱۰/ ۹). مرد شامی از اوّلین کافر و ایجادکننده کفر سؤال کرد، حضرت فرمود: ابلیس ملعون، مرد پرسید: نام نوح چه بود؟ حضرت فرمود: نامش

---

(۱)- در فارسی به آن «شیر گنجشک» که همان کرکس و یا نوعی باز شکاری کوچک است گویند.

(۲)- لازم به تذکر است که بیت المقدس در زمان حضرت داود علیه السّلام- یعنی صدها قرن پس از حضرت آدم علیه السّلام- ساخته شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۴

«سکن» بود، (۱) و به این خاطر نوح نامیده شد که ۹۵۰ سال بر قوم خود نوحه و ناله نمود، مرد از عرض و طول کشتی نوح سؤال کرد، حضرت فرمود: طولش ۸۰۰ ذراع «۱» و عرضش ۵۰۰ ذراع و ارتفاعش ۸۰ ذراع بود.

بالاخره آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! اوّلین درخت غرس شده در زمین چه (نام داشت) بود؟ حضرت فرمود: عوسجه «۲»، که عصای موسی نیز از آن بود، مرد پرسید اوّلین درختی که در زمین روئید چه بود؟ فرمود: درخت کدو، پرسید: اوّلین کسی که از اهل آسمان، حجّ بجا آورد که بود؟ حضرت فرمود: جبرئیل، مرد از اوّلین قسمت زمین که زمان طوفان گسترده گردید سؤال نمود، حضرت فرمود: مکان کعبه که زبرجدی سبز بود، مرد در باره باکرامت ترین درّه روی زمین سؤال نمود، فرمود: درّه ای است به نام «سرندیب» که آدم علیه السّلام از آسمان به آنجا فرود آمد. آن شخص، از

---

(۱)-

ذراع مقیاس طول است که اندازه اش در مکانهای مختلف، گوناگون بوده و بین ۷۰ تا ۵۰ سانتی متر می باشد. (ترجمه لاروس)

(۲)- در فارسی آن را «خار درخت» یا «سیاه درخت» گویند، در ترجمه لاروس آن را به معنی «تمشک» نیز دانسته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۵

بدترین درّه روی زمین سؤال نمود، (۱) حضرت فرمود: درّه ای است در یمن به نام برهوت که از درّه های جهنّم است.

آن مرد از زندانی که زندانی خود را با خود به همراه می برد سؤال نمود، حضرت فرمود: آن ماهی که یونس بن متی را به همراه خود می برد، و نیز از شش موجودی که از مادر متولّد نشدند سؤال نمود، حضرت فرمود آدم، حواء و گوسفند ابراهیم، عصای موسی، شتر صالح، خفّاشی که عیسی بن مریم علیهما السّلام آن را ساخت و باذن خدا به پرواز درآمد. مرد سؤال کرد چه موجودی است که نه از جنّ است و نه از انس و مورد تهمت و افتراء واقع شد؟ حضرت فرمود: گرگی که برادران یوسف بر او دروغ بستند، نیز سؤال کرد: آن چیست که نه از جن است، و نه از انس و خدا به او وحی نموده است؟ حضرت فرمود:

زنبور، که خدا به او وحی نموده است، پرسید: پاک ترین مکان در روی زمین که نماز در آن جایز نیست؟ حضرت فرمود: بام کعبه «۱». مرد پرسید: کدام

---

(۱)- کیفیّت نماز در بام کعبه در «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» و نیز بعضی کتب فقهی مثل شرایع عنوان شده است، و شاید بعض اهل سنّت که راوی خبر از آنان است جایز نمی دانند (و این سؤال و جواب در

کتاب بحار الانوار قید نشده است.)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۶

قسمت است که مدّتی از روز آفتاب بر آن تابید و بعد از آن ابدا بر آنجا نخواهد تابید؟ (۱) حضرت فرمود: دریایی که خداوند برای موسی علیه السّلام آن را شکافت و خورشید بر قعر آن تابید و سپس آب آنجا را فرا گرفت و بعد از آن هرگز نور خورشید به آنجا نخواهد رسید، مرد در باره چیزی که در حال حیات، نوشید و در حال مرگ، خورد، پرسید، حضرت فرمود: آن، عصای موسی علیه السّلام بود.

آن مرد از نذیری که قوم خود را انذار کرد و هشدار داد ولی نه از جنّ بود و نه از انس سؤال کرد، حضرت فرمود: او مورچه ای بود. آن مرد از اوّلین کسی که دستور ختنه کردن داد سؤال نمود، حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام. و نیز از اوّلین زنی که مورد خفض «۱» واقع شد، سؤال نمود، حضرت فرمود: هاجر مادر اسماعیل که ساره او را خفض کرد تا قسم خود را اجرا کرده باشد، و نیز از اوّلین زنی که دامن خود را به زمین کشید سؤال کرد، حضرت فرمود: او هاجر بود که از ساره فرار کرد، و نیز از اوّلین مردی که لباس خود را به زمین کشید سؤال نمود، حضرت فرمود: قارون. سپس آن مرد از حضرت پرسید: اوّلین کسی که نعلین پوشید که بود؟ حضرت فرمود: ابراهیم علیه السّلام.

---

(۱)- خفض در دختران مثل ختنه در پسران است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۷

(۱) مرد پرسید: کیست که نسبش از همه بهتر و اصیلتر است؟ حضرت فرمود: دوست خدا، یوسف «۱» بن

یعقوب (اسرائیل اللَّه) بن اسحاق ذبیح اللَّه ابن ابراهیم خلیل اللَّه- صلوات اللَّه علیهم-. مرد پرسید: شش نفر از پیامبران دارای دو اسم می باشند، آنان کدامند؟ حضرت فرمود: یوشع بن نون «۲» که همان ذو الکفل است، و یعقوب که همان اسرائیل است، و خضر که نام دیگرش حلقیا است، و یونس که نام دیگرش ذو النون است، و عیسی که نام دیگرش مسیح است، و محمّد که احمد نیز نامیده می شود- صلی اللَّه علیه و آله- آن مرد در ادامه افزود: چیست که تنفّس می کند ولی گوشت و خون ندارد، حضرت فرمود: آن «صبح «۳»» است، مرد سؤال کرد: پنج نفر از پیامبران که به عربی سخن می گفتند کدامند؟ حضرت فرمود: هود، شعیب، صالح، اسماعیل و محمّد صلی اللَّه علیه و آله «۴» سپس نشست و دیگری برخاست و سعی کرد با سؤالهایش حضرت را به

---

(۱)- تمام انبیائی که از اولاد ابراهیم علیه السّلام هستند نیز همین طور کریم النسب می باشند،

(۲)- یوشع بن نون وصیّ حضرت موسی علیه السّلام است و پیامبر نیست.

(۳)- در زبان عربی گفته می شود: «تنفس الصّبح» یعنی صبح بر دمید (روشن شد).

(۴)- حضرت آدم علیه السّلام هم که نیز به عربی شعر گفت!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۰۸

زحمت بیندازد، او چنین گفت: (۱) در این آیات شریفه: «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ* وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ* وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ* لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ» (روزی که آدمی از برادرش، پدر و مادرش و زن و فرزندش می گریزد، در آن روز هر کسی را کاری است که او را به خود مشغول داشته و از دیگران غافل می کند- عبس:

۳۷- ۳۴) این افراد چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: قابیل از هابیل فرار می کند، و آنکه از مادرش می گریزد موسی است، و آن که از پدرش (یعنی سرپرستش نه پدر واقعی اش) فرار می کند ابراهیم است، و آنکه از همسرش می گریزد لوط است، و آنکه از پسرش می گریزد نوح است که از کنعان پسرش فرار می کند، آن مرد پرسید:

اوّل کسی که سکته سبب مرگش شد که بود؟ حضرت فرمود: داود علیه السّلام که در روز چهارشنبه بر منبرش فوت کرد. سؤال کرد: چهار چیز که از چهار چیز دیگر سیر نمی شوند کدامند؟ فرمود: زمین از باران، مادّه از نر، چشم از نگاه کردن و عالم از علم، پرسید: اوّلین کسی که نقش دینار و درهم را وضع کرد که بود؟

فرمود: نمرود بن کنعان بعد از نوح علیه السّلام. پرسید: اوّلین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ حضرت فرمود: ابلیس، زیرا خود را عرضه کرد. و نیز آن

مرد در باره صدای کبوتر راعبیّه «۱» سؤال کرد؟ (۱) حضرت فرمود: آنان را که اهل آلات موسیقی و کنیزکان آوازه خوان و قره نی و عود هستند، لعن و نفرین می کند.

در باره کنیه براق سؤال کرد، حضرت فرمود: کنیه اش ابو هلال است، مرد پرسید: چرا تبّع پادشاه تبّع نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا او جوانی بود نویسنده و برای پادشاه قبل از خود نویسندگی می کرد و نوشتن را با جمله

«باسم اللّه الّذی خلق صیحا و ریحا»

(به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید) آغاز می کرد. پادشاه به او گفت: بنویس «به نام پادشاه رعد»، او گفت: خیر، نوشتن را فقط

با نام معبود خودم آغاز می کنم، سپس خواسته تو را در نظر می گیرم، لذا خداوند این ویژگی او را شکر نمود و پادشاهی آن پادشاه را به او اعطاء کرد و مردم در این مورد تابع او شدند و لذا تبّع نامیده شد.

آن مرد سؤال کرد: چرا دم بز رو به بالا است و عورتش نمایان است؟

حضرت فرمود: زیرا آن هنگام که نوح علیه السّلام آن را به کشتی وارد کرد، از نوح علیه السّلام

---

(۱)- نوعی کبوتر که بانگ بر می آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۰

سرپیچی نمود و آن حضرت او را به زور وارد کرد که در نتیجه دمش شکست، (۱) و گوسفند عورتش پوشیده است زیرا خود به داخل شدن به کشتی مبادرت ورزید و لذا نوح علیه السّلام بر دم و عورتش دست کشید و در نتیجه توسط دنبه مستور گردید.

آن مرد از زبان بهشتیان سؤال کرد، حضرت فرمود: زبانشان عربیّ است، از زبان اهل جهنّم سؤال کرد: حضرت فرمود: مجوسیّ «۱». و نیز سؤال کرد:

نحوه خوابیدن بر چند وجه است؟ حضرت فرمود: چهار نوع، انبیاء طاق باز می خوابند و چشمانشان نمی خوابد و در انتظار وحی پروردگارشان می باشد، مؤمن بر طرف راست رو به قبله می خوابد. پادشاهان و فرزندانشان بسمت چپ می خوابند تا آنچه می خورند بر ایشان گوارا باشد و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و مریضی دمر می خوابند.

سپس آن مرد نشست و دیگری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین در باره

---

(۱)- از آیه مبارکه «ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ* قالُوا: لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ» فهمیده می شود زبانشان عربی است، و همچنین از آیه شریفه «یَوْمَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا

مَسَّ سَقَرَ»!.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۱

چهارشـنبه و شوم دانستن آن و اینکه آن کدام چهارشنبه است نظر شما چیست؟ (۱) حضرت فرمود: آن، آخرین چهارشنبه هر مـاه است که محـاق می باشـد، در آن روز بـود که قابیـل برادرش هابیـل را کشت، در چهارشـنبه ابراهیم علیه السّـلام در آتش افکنده شد، و در چهارشـنبه او را در منجنیق نهادند و در چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد «۱». در چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیر و رو نمود. در چهارشـنبه خداوند طوفان بر قوم عاد فرسـتاد، در چهارشنبه باغ (عده ای از ناسپاسان که قصّه اش در سوره قلم آمده است) تباه شد، در چهارشـنبه خداوند پشه را بر نمرود مسـلّط نمود. در چهارشـنبه فرعون قصد جان موسی علیه السّـلام کرد، در چهارشـنبه سـقف بر سـر کفّار قومی از اقوام گذشته فرو آمد. در چهارشنبه فرعون دستور ذبح پسران را صادر کرد. در چهارشنبه بیت المقدس خراب شد، در چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود در اصطخر فارس سوزانده شد، در

---

(۱)- پس این چنین روزی بایـد مبارک باشـد نه نحس، بنظر میرسد دشـمن برای اینکه امیر المؤمنین علیه السّـلام را که او عیبه (خزانه) علوم دین الهی بود مردی افسانه ای جلوه دهـد این مطالب را بهم بافته و بـدان حضـرت علیه السّـلام نسبت داده است، نعوذ باللّٰه من شرّ الجعالین.

(استاد غفّاری)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۲

چهارشـنبه یحیی بن زکریّا کشته شد، (۱) در چهارشـنبه آغاز عذاب، قوم فرعون را فرا گرفت، در چهارشـنبه خداوند قارون را بزمین فرو برد، در چهارشنبه ایّوب علیه السّلام خانواده و مال و فرزندش را از دست داد. در چهارشنبه یوسف به زندان

برده شـد، در چهارشـنبه خداونـد فرمود: «أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ» (ما آنان و قومشان را، همگی نابود کردیم- نمل: ۵۱). روز چهارشـنبه صـیحه آسـمانی آنان را فرا گرفت: و نیز قوم ثمود روز چهارشنبه شتر را پی کردند، و در روز چهارشنبه بر قوم لـوط بـاران سـنگ باریـد، و در روز چهارشـنبه بـود کـه سـر و دنـدان پیـامبر اکرم- صلّی اللَّه علیه و آله- شـکست، و در روز چهارشـنبه عمـالقه تـابوت را از بنی اسـرائیل گرفتنـد. و نیز در بـاره ایّام و کارهـایی که در آنهـا میتوان انجام داد، سؤال نمود. حضـرت فرمود: روز شـنبه، روز مکر و خـدعه است و روز یک شـنبه روز کاشـتن و ساختن است، و روز دوشـنبه روز جنگ و خـونریزی اسـت، روز سه شـنبه روز مسـافرت و طلب است، روز چهارشـنبه روز تطیّر و بـدیمنی است که مردم آن را شـوم می دانند، روز پنجشنبه روز وارد شدن بر امراء

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۳

و برآوردن حوائج است و روز جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مـترجم گویـد: «قسـمت آخر این خبر که در مورد روز چهارشـنبه است در کتـاب خصـال ص ۳۸۸ نیز ذکر شـده اسـت در آن کتاب، در حاشیه از علّامه مجلسی چنین نقل شده است:

صیحه مربوط به قوم صالـح است و لـذا بـا پی کردن شتر در روز چهارشـنبه منافات دارد، زیرا بین این دو واقعه سه روز فاصـله بود، و نیز شکسـتن سـر پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در جنگ احد اتّفاق افتاد و مشهور بین مفسّرین و مؤرّخین این است که این واقعه در روز شنبه بود، و اینها دلیل ضعف این روایت می باشد

(تا این جا کلام مرحوم مجلسی تمام شد).

(ادامه کلام مترجم) و نیز باید توجّه داشت که این خبر دارای مطالبی است که بسیار مشکل می توان آن را به امام معصوم و حجّت بالغه حقّ نسبت داد و از علائمی که در سند و متن ذکر شده چنان پیداست که خبر یا سراسر جعل است یا در آن دسّ شده و مطالبی افزوده گشته است، مثلا همان طور که در پاورقی ابتدای خبر ذکر شد، در هیچ سندی از ائمّه اطهار دیده نمی شود که وقتی از پدرشان حدیثی نقل کنند به لفظ «حدّثنا» گویند، زیرا این لفظ در مواردی به کار می رود که مجلس درس و بحثی موجود باشد و در آن مجلس استاد برای شاگردان حدیثی را نقل کند، که در چنین حالتی شاگرد می گوید:

حدّثنا ...... و نیز احمد بن عامر که این احادیث را از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکند طبق نقل خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ساکن سامرّاء بوده است، و نجاشیّ از پسرش عبد اللّه روایت می کند که وی مؤذّن حضرت هادی و عسکریّ علیه السّلام بوده است و حضرت رضا علیه السّلام هم نه به بغداد رفته اند و نه بسامرّاء، فقطّ در سفر به طوس از عراق گذشته اند، حال این سؤال پیش می آید که این احمد بن عامر، حضرت رضا علیه السّلام را در کجا زیارت کرده، و چگونه کتابی را روایت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۴

می کند که مدّعی است تمام احادیث آن را از حضرت رضا شنیده است.

در مورد متن حدیث هم باید گفت: برخی از این مطالب، زشت و منکر است مانند اینکه: اوّل کسی که ما تحت

داد که بود؟! و چرا فلان جای بز پیداست، و بسیار از ساحت مقدّس حضرت امیر علیه السّلام به دور است که در زمان خلافت با آن همه مشاغل و آن همه دشمن، در مسجد کوفه بنشیند و به این سؤالات هجو و یاوه پاسخ دهد، و بنظر می رسد راوی خبر تنها نظر به بی اعتبار نمودن حضرت رضا علیه السّلام نداشته است، بلکه از ترتیب سند پیداست که قصدش این بوده که همه ائمّه را اهل این لاطائلات و بیان آنها در مجلس درس، معرّفی نماید. و ظاهرا همین نسخه احمد بن عامر باعث شده است که ابو حاتم بن حبّان در باره حضرت رضا علیه السّلام بگوید: «یروی عن آبائه العجائب کأنه کان یهمّ و یخطی ء» (از پدرانش مطالب عجیبی نقل می کند، گویا اهل وهم و خطا و نسیان بوده است) و بعد چند مثالی نیز برای آن می آورد، و حافظ ابو الفضل مقدسی نیز احادیث آن حضرت را جعلی دانسته لکن ابن السّمعانیّ گوید: «و الخلل فی روایاته عن رواته، فإنّه ما روی عنه إلّا متروک، و المشهور من روایته، الصّحیفه، و راویها مطعون فیه و کان الرّضا من أهل العلم و الفضل مع شرف النسب» (خلل در روایات او از ناحیه روات او است، زیرا افراد متروک الحدیث از او حدیث نقل کرده اند، و روایت مشهور او همان صحیفه است که راوی آن مورد طعن واقع شده و ضعیف است و إلّا خود (حضرت) رضا از اهل علم و فضل بوده، و نسبی شریف داشته است) و لذا آنچه در این کتاب از آن صحیفه (یعنی نسخه احمد بن عامر) آمده باشد

بایـد کاملاـ در آن دقّت شود که آیـا واقعـا حـدیث امـام معصوم است یـا کـذب و افتراء بر آن حضـرت، و نیز از جمله مطالب نـاصواب این خـبر می توان به این نکته اشـاره کرد که در متن خبر، اوّلین شـاعری که در روی زمین شـعر گفته، آدم ابو البشـر ذکر می شود و شعرش را به

عربی می آورد، ولی در سؤالی که از عـدد و نـام انبیـاء عرب می شود حضـرت آدم را عرب نمی دانـد و فی الجمله آنچه ذکر شد از باب نمونه بود. و نقل شیخ صدوق- رضوان اللَّه علیه- هم نمی تواند مصحّح غلط باشد، و شاید چون خبر دارای مطالب صحیحی هم بوده، از این رو، آن را روایت کرده است. و راوی خبر یعنی احمد بن عامر را مؤذّن امام هادی و عسـکریّ دانسته اند، اگر این مطلب صـحیح باشد، با توجّه به اینکه امام هادی و عسـکریّ علیهما السّـلام در سامرّاء تحت نظر بوده اند و مؤذّنین را دولت تعیین می کرد، علی القاعـده این احمـد بن عامر بایـد مأمور دسـتگاه حکومت و عامیّ مذهب بوده باشد. (اسـتفاده از استاد غفّاری).

(۱) ۲- احمد بن عامر طائیّ گوید: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که حضرت می فرمود: روز چهارشنبه روز نحوست و بد یمنی دائمی است، هر کس در آن رو حجامت کنـد خوف آن میرود که محلّ حجامت کبود شود، و هر کس در آن روز نوره بکشد خوف آن می رود که به بیماری پیسی دچار گردد.

باب ۲۵ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در باره زید بن علیّ

(۲) ۱- ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می کند: زمانی که زید بن موسی بن

جعفر را که در

بصره خروج کرد، و خانه های بنی العبّاس را آتش زده بود، نزد مأمون بردند، مأمون جرم او را به احترام برادرش علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بخشید و خطاب به حضرت رضا علیه السّلام گفت: اگر برادرت قیام کرده و چنین و چنان کرده، در گذشته نیز زید بن علیّ قیام کرد و کشته شد، و اگر در رابطه با من مقام و موقعیّت فعلی را نداشتید، او را می کشتم، زیرا کارهای او کوچک نبوده است، حضرت رضا علیه السّلام فرمود: یا امیر المؤمنین برادرم زید را با زید بن علیّ مقایسه نکن، زیرا او از علمای آل محمّد بود، بخاطر خداوند عزّ و جلّ غضب نمود، و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد، پدرم موسی بن جعفر علیهما السّلام برایم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمّد بن علیّ علیهم السّلام چنین شنید: خداوند عمویم زید را رحمت کند، زیرا او مردم را به رضا (شخص پسندیده) از آل محمّد دعوت می کرد و اگر پیروز می شد، به آنچه مردم را بدان دعوت می کرد، وفا می نمود «۱». و با من در باره قیامش مشورت نمود و من به او گفتم: عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محلّه کناسه «۲» جسدت

---

(۱)- یعنی مردم را فرامی خواند به امامی از آل محمّد که مرضی باشد و پسندیده (و نیز علویّ النسب) ولی مردم را به سوی خود نمی خواند.

(۲)- محلّه ای بوده است در کوفه.

را بردار آویزان کنند، این کار را انجام بده. و بعد از رفتن زید، (۱) حضرت صادق علیه السّلام فرمود: وای

بر کسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند.

مأمون گفت: یا ابا الحسن! آیا روایاتی در مذمّت افرادی که به ناحقّ ادّعای امامت می کنند، وارد نشده است؟ حضرت فرمود: زید ادّعای ناحقّ نمی کرد او متّقی تر از این بود که چنین کند، او می گفت: شما را به شخصی مرضی و پسندیده از آل محمّد دعوت می کنم، آن روایاتی که وارد شده در مورد افرادی است که ادّعا می کنند خداوند آنان را به امامت تعیین کرده است و مردم را به غیر دین خدا دعوت کرده و آنها را از راه خدا منحرف می سازند. قسم بخدا که زید از مخاطبین این آیه بود: «وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ» (در راه خدا- آن طور که شایسته جهاد در راه خداست- جهاد کنید او شما را بر گزیده است- حجّ: ۷۸).

شیخ صدوق گوید: زید بن علیّ، فضائل بسیاری دارد که از سایر ائمّه نقل شده، و من آنها را بعد از این حدیث ذکر می کنم تا هر کس کتاب ما را مطالعه می کند، با اعتقادات امامیه در باره زید آشنا شود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۸

(۱) الف- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به امام حسین علیه السّلام فرمود: ای حسین! از صلب تو مردی خارج خواهد شد به نام زید، او و اصحابش در روز قیامت با چهره های نورانی، از صفوف مردم عبور کرده و بدون حساب به بهشت وارد می شوند.

(۲) ب- عمرو بن خالد گوید: زید بن علیّ بن الحسین در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: پدرم علیّ بن حسین علیهما السّلام در حالی که موی

خود را در دست گرفته بود گفت: حسین بن علیّ علیهما السّلام در حالی که موی خود را به دست گرفته بودم برایم گفت: علیّ بن أبی طالب علیه السّلام در حالی که موی خود را در دست گرفته بود برایم گفت: که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که موی خود را در دست گرفته بود گفت: هر کس یک موی از من را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۱۹

مرا آزار دهد خدای عزّ و جلّ را آزار داده است و هر کس خدا را بیازارد خداوند او را باندازه تمام آسمان و زمین لعنت می کند.

(۱) ج- معمر گوید: روزی نزد امام صادق علیه السّلام در مسجد نشسته بودم که زید ابن علیّ وارد شد و چارچوب در را گرفت، حضرت به او فرمودند: عمو جان! ترا به خدا می سپارم (در حالی که) در کناسه بدار آویخته خواهی شد. مادر زید گفت: قسم بخدا اینحرف را از روی حسادت بپسرم میزنی! حضرت فرمود: ای کاش از روی حسادت بود، و این گفته را سه بار تکرار فرمود و سپس ادامه داد:

پدرم نقل فرمود که جدّم چنین فرموده است: از فرزندانش مردی به نام زید خروج خواهد کرد که در کوفه کشته می شود و در کناسه به دار آویخته میگردد، در قیامت که همه سر از گور برمی آورند، از قبرش بیرون می آید در حالی که درهای آسمان برای روح او گشوده شده است، و اهل آسمان و زمین بخاطر او خوشحال و مسرورند و روحش درون پرنده ای سبز قرار داده می شود و در هر

عیون أخبار الرضا

علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۰

جای بهشت که بخواهد حرکت می کند.

(۱) د- جابر بن یزید جعفی گوید: به خدمت حضرت باقر علیه السّلام رفتم که برادر آن حضرت- زید- نیز حضور داشت، سپس معروف بن خربوذ وارد شد، حضرت به او فرمودند: ای معروف! از اشعار نغزی که بلد هستی برایم بخوان:

سپس او (نیز اشعار زیرا را) انشاد کرد (که ترجمه آن چنین است:) ۱- قسم بجان خودت ابو مالك ضعیف نیست ۲- و در سخن گفتن لجوج و معاند نیست که هر گاه شخص حکیمی او را نهی کند، با او بدشمنی بپردازد.

۳- بلکه آقایی است که بر اقران خود برتری دارد و دارای خوی و خصلت هایی پسندیده است و دیگران او را به نیکی یاد کنند.

۴- اگر بر او سیادت یابی او را در نهایت اطاعت و فرمانبرداری خواهی یافت و آنچه بر عهده او گذاری، به خوبی از عهده اش بر خواهد آمد.

راوی گوید: در این موقع حضرت باقر علیه السّلام دست خود را بر دو کتف زید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۱

گذارده فرمودند: این، وصف تو است ای ابا الحسین! (۱) ه- عبد اللّه بن سیابه گوید: ما هفت نفر بودیم که به مدینه و به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، حضرت فرمودند: آیا از عمویم زید خبری دارید؟

گفتیم: او خروج (قیام) کرده است، حضرت فرمودند: اگر خبری بدست آوردید مرا نیز مطّلع کنید. چند روزی بود که در مدینه بودیم که پیکی از طرف بسّام صیرفیّ نزد ما آمد و نامه ای با خود آورد، در آن نامه چنین آمده بود: «زید ابن علیّ علیه السّلام در روز چهارشنبه اوّل صفر خروج کرد و

روز چهارشنبه و پنجشنبه نیز بهمان حال بود و روز جمعه کشته شد و فلانی و فلانی نیز به همراه وی کشته شدند». ما بخدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم و نامه را به حضرتش تقدیم کردیم، حضرت نامه را خواند و گریست و سپس فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»، اجر خود را در این مصیبت از خدا طلب می کنم، او واقعا عموی خوبی بود، عمویم مردی بود برای دنیا و آخرت ما، قسم به خدا،

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۲

عمویم شهیدی است همچون شهدایی که در رکاب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و علیّ و حسن و حسین- صلوات اللَّه علیهم- شهید شدند.

(۱) و- فضیل بن یسار گوید: صبح همان روزی که زید بن علیّ در کوفه خروج کرد، نزد او رفتم، شنیدم که میگفت: چه کسی از بین شما مرا در جنگ با انباط شام «۱» کمک می دهد؟ قسم بخداوندی که محمّد را به حقّ مبعوث نمود، و او را بشیر و نذیر قرار داد، هر کس از شما مرا در جنگ با آنان یاری دهد، روز قیامت دستش را گرفته و با اذن خداوند عزّ و جلّ ببهشت واردش خواهم کرد.

وقتی کشته شد، مرکبی کرایه کرده و رهسپار مدینه شدم و در آنجا به خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدم، با خود گفتم: نباید خبر کشته شدن زید را به حضرت بدهم، چون ممکن است بیتابی کند، وقتی به حضرت وارد شدم،

---

(۱)- انباط مردمانی بودند ساکن بیابانهای بین بصره و کوفه که بیشترشان عجم بودند و به اهل شام هم از آنجا که در تکلّم بزبان عربی فصیح

نبودند- و از این جهت به عجم ها و انباط شبیه بودند- انباط اطلاق می شد. (بحار ج ۴۶ ص ۱۷۲)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۳

(۱) فرمود: عمویم زید چه کرد؟ بغض، گلویم را گرفت، فرمود: او را کشتند؟

گفتم: بله، قسم به خدا که او را کشتند، فرمود: آیا جنازه اش را هم بر دار کردند؟ گفتم بله، قسم به خدا که جنازه اش را هم دار زدند، راوی گوید:

حضرت به گریه افتاد و اشکهایش همچون دانه های درّ از دو طرف صورت مبارکش می ریخت، سپس فرمود: فضیل! آیا در جنگ با اهل شام همراه عمویم زید حضور داشتی؟ گفتم: بله، فرمود: چند نفر از آنان را کشتی؟

عرض کردم: شش نفر، فرمود: آیا در این جنگ شکّ و شبهه ای داری؟ عرض کردم: اگر شکّ داشتم آنان را نمی کشتم، در این موقع شنیدم که میفرمود:

خداوندا مرا نیز در ثواب این جنگ شریک گردان! قسم به خدا که عمویم و یارانش شهید از دنیا رفتند همچون علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و یارانش.

شیخ صدوق می فرماید: از این حدیث فقطّ قسمتی را که مورد نیاز بود نقل کردم (و باقی حدیث را نقل نکردم) و خداوند تعالی توفیق دهنده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۴

باب ۲۶ اخباری نادر «۱» از حضرت رضا- علیه السّلام- در موضوعات مختلف

(۱) ۱- عبّاس، خدمتکار حضرت رضا علیه السّلام از آن حضرت چنین نقل کرده است: هر کس این ذکر را هنگامی که اذان صبح و مغرب را می شنود بخواند و در آن روز یا شب بمیرد، با توبه مرده و به بهشت وارد خواهد شد و آن ذکر این است:

«اللّهمّ إنّی اسألک باقبال نهارک و إدبار لیلک و حضور صلواتک و أصوات دعاتک، أن تصلّی علی محمّد

و آل محمّد و أن تتوب علیّ إنّک التّواب الرّحیم»

(خدایا از تو میخواهم، بحقّ آمدن روزت و رفتن شبت و داخل شدن وقت

---

(۱)- خبر نادر یا شاذّ خبری است که آن را فقط یک راوی ثقه نقل کرده باشد ولی با روایتی که دیگران روایت کرده اند مخالفت داشته باشد و عمل به آن نیز روا نیست (تلخیص المقباس صفحات ۴۵، ۴۴).

البتّه گاهی نیز اصطلاح «نوادر» بکار میرود که آن اصطلاح به معنی اخبار و روایاتی است که بخاطر منحصر بفرد بودن یا کم بودن تعدادشان و یا اخبار مختلف و پراکنده ای که برای هر یک بتنهائی نمی توان برایشان بابی علی حدّه اختصاص داد. و شیخ صدوق کلمه «نادر» را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» به این معنی اخیر به کار برده است (تلخیص المقباس ۱۶۱) و لذا میتوان احتمال داد در اینجا نیز مقصودش همین باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۵

نمازهایت، و صدای دعاکنندگانت، که بر محمّد و آل محمّد درود بفرستی و توبه ام را بپذیری، چه اینکه تو توبه پذیر و مهربانی).

(۱) ۲- دعبل خزاعی گوید: حضرت رضا علیه السّلام از پدر و اجدادشان از علیّ علیهم السّلام نقل فرموده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله چنین فرمودند: چهار گروه در قیامت هستند که من شفیع آنان خواهم بود: (اوّل:) کسی که بعد از من فرزندانم را اکرام و احترام نماید، (دوم:) کسی که حاجت های آنان را برآورده سازد، (سوم:) کسی که در موقع ناچاری و گرفتاری ایشان، در کمک بایشان کوشا باشد، (چهارم:) کسی که با دل و زبان آنان را دوست بدارد.

(۲) ۳- فتح بن یزید جرجانی گوید: بامام

رضا علیه السّلام نامه نوشتم و در باره حکم مردی که در یک روز از ماه رمضان با زنی- چه حلال و چه حرام- ده بار نزدیکی کند سؤال نمودم، حضرت فرمود: ده کفّاره بر او است، برای هر بار یک کفّاره،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۶

و اگر چیزی بخورد یا بیاشامد، کفّاره یک روز بر عهده او است.

(۱) ۴- یوسف بن محمّد بن زیاد از پدرش و او از امام عسکری علیه السّلام و آن حضرت نیز از پدران بزرگوار خود یکی پس از دیگری نقل فرموده اند که حضرت علیّ علیهم السّلام فرمود: وقتی جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت، رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله در مقابل او برخاست و دوازده قدم پیش رفته او را در آغوش گرفت و پیشانی وی را بوسید و گریست و فرمود: نمی دانم از کدامیک مسرورترم؟ از آمدن تو ای جعفر؟ یا از اینکه خداوند خیبر را به دست برادرت فتح نمود؟ و از خوشحالی دیدار او گریست.

(۲) ۵- حسن بن علیّ وشّاء از امام رضا علیه السّلام و ایشان از پدران بزرگوارشان علیهم السّلام از حضرت علیّ علیه السّلام نقل فرموده اند که: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: آن زمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۷

که مرا به معراج میبردند، خویشاوندی را دیدم که به عرش الهی در آویخته و از خویشاوند دیگری شکایت می کند، گفتم: چند نسل بین تو و او فاصله است؟

گفت در جدّ چهلم به هم می رسیم.

(۱) ۶- عبّاس بن هلال گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم: هر کس یک روز از شعبان را به خاطر خدا روزه

بگیرد، به بهشت وارد می شود، و هر کس در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفار کند، خداوند او را در قیامت در گروه امّت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله محشور می فرماید و کرامتی از جانب خدا برای او لازم و واجب میگردد، و هر کس در ماه شعبان صدقه ای بدهد- و لو یک نیم خرما- خداوند بدنش را بر آتش حرام می کند، و هر کس سه روز از شعبان را روزه بدارد و آن را به رمضان وصل کند خداوند برای او روزه دو ماه پیاپی منظور می فرماید.

(۲) ۷- زکریّا بن آدم از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که: نماز چهار هزار باب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۲۸

دارد.

(۱) ۸- ابو هاشم جعفری گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره نماز بکسی که به دار آویخته شده سؤال کردم، حضرت فرمود: آیا نمی دانی که جدّم (امام صادق علیه السّلام) بر عمویش (زید) نماز خواند؟ عرض کردم: میدانم، امّا خوب نمی فهمم. حضرت فرمود: برایت توضیح می دهم، اگر صورت مصلوب (به دار آویخته) به سمت قبله بود، در طرف شانه راستش بایست، و اگر پشتش به قبله بود در طرف شانه چپش بایست، زیرا بین مشرق و مغرب قبله است، و اگر شانه چپش به سمت قبله بود در طرف شانه راستش بایست و اگر شانه راستش به سمت قبله بود در طرف شانه چپش بایست و بهر حال بهر طرف که بود از شانه هایش دور نشو و صورتت باید ما بین مشرق و مغرب باشد و نه رو بسوی او کن و نه پشت به او نما (بلکه او را در

طرف راست یا چپ خود قرار بده).

ابو هاشم گوید: سپس حضرت فرمود: ان شاء اللّه فهمیدی! مصنّف این کتاب که لطف خداوند شامل حالش باد! گوید: این حدیث عجیبی است و آن را در هیچ یک از اصول و مصنّفات ندیده ام، و بجز با این سند، با سند دیگری این حدیث را نیافته ام «۱».

(۱) ۹- حارث بن دلهاث گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد، سنّتی از پروردگارش، سنّتی از پیامبرش و سنّتی از مولایش. سنّت پروردگارش، حفظ اسرار خویش است، خداوند می فرماید: «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ»، (خداوند عالم به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود مطّلع نمی سازد مگر کسیرا که بپسندد و از وی راضی باشد، که همان پیامبران هستند- سوره جنّ:

۲۷، ۲۶) و امّا سنّت پیامبر مدارا کردن با مردم است، خداوند پیامبرش را به

---

(۱)- این حدیث با سندی دیگر در کافی (مجلّد اوّل از فروع- کتاب الجنائز ص ۲۱۵) ذکر شده.

مدارا کردن با مردم امر می کند و می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ» (- از مردم بیش از توانشان توقّع نداشته باش و- با مردم با تسامح رفتار کن و امر بمعروف کن و از سفهاء و نادانان درگذر و اعراض کن- اعراف: ۱۹۹) و امّا سنّت از مولایش صبر در سختی ها و مشکلات است، خداوند می فرماید: «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» (در سختی و مشکلات صبر می کنند- بقره: ۱۷۷) (۱) ۱۰- سلیمان بن جعفر جعفریّ نقل

می کند: حضرت رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود، از علیّ علیهم السّلام نقل فرموده که: پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: سه خصلت را از کلاغ بیاموزید: آمیزش در نهان، صبح زود به طلب رزق رفتن و احتیاط.

(۲) ۱۱- یاسر، خادم حضرت رضا علیه السّلام گوید: آن حضرت فرمود: در سه موضع، انسان از همیشه تنهاتر است (و یا ترسناکترین موقعیّتها برای انسان، سه موقعیّت است): روزی که زاده می شود و از شکم مادرش خارج می گردد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳۱

و دنیا را می بیند، و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را بالعیان مشاهده می کند، و روزی که مجدّدا زنده می شود و احکامی را می بیند که در دار دنیا ندیده بود، و خداوند در این سه موضع بر یحیی سلام و درود فرستاده و ترس او را فرو نشانده است، خداوند می فرماید: «وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا» (و سلام بر او آن روز که زاده شد و آن روز که می میرد و آن روز که مجدّدا زنده می شود- مریم ۱۵).

و عیسی بن مریم نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاده و گفته است:

«وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» (و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که مجدّدا زنده میشوم- مریم: ۳۳) (۱) ۱۲- حسین بن علی دیلمی مولی (خدمتکار) امام رضا علیه السّلام گوید:

شنیدم که حضرت می فرمود: هر کس سه مؤمن را به حجّ بفرستد در واقع با آن پول خود را از خداوند خریده است و

خدا از او نمی پرسد مالش را از کجا بدست آورده، از حلال یا حرام؟.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳۲

شیخ صدوق در توضیح این حدیث گوید: منظور این است که خداوند از او در باره اموال شبهه ناکی که در مالش هست سؤالی نمی کند، و با عوض هایی که به دشمنان و طلبکارانش می دهد، آنان را از او راضی خواهد نمود.

مترجم گوید: این حدیث- بدون ذکر سند- در کتاب «من لا یحضره الفقیه» باب «فضائل الحجّ» نیز آمده است، و مرحوم فیض، در کتاب «وافی» این حدیث را نقل کرده، فرموده است: «شاید این مطلب مشروط به توبه و نشناختن صاحبان مال باشد که در این صورت نمی تواند آن اموال را به آنان باز گرداند». لازم به تذکّر است که در سند این روایت، سلمه بن الخطّاب و احمد ابن علیّ و حسن بن علیّ دیلمیّ قرار دارند که اوّلی ضعیف، دومی مجهول و سوّمی مهمل است (و ذکری از او در کتب رجال نیست) و شخص مؤلّف در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از ائمّه علیهم السّلام روایت کرده است که: هر کس با مال حرام به حجّ برود، در هنگام «لبّیک گفتن» به او خطاب می شود:

«لا لبّیک عبدی و لا سعدیک»

(رجوع شود به ترجمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» ص ۲۱۶ ج ۳ حدیث ۲۲۰۸).

(۱) ۱۳- حارث بن دلهاث از پدرش از امام رضا علیه السّلام نقل نموده است که حضرت فرمودند: خداوند به سه چیز دستور داده است که همراه با سه چیز دیگرند، به نماز و زکات امر فرمود، که هر کس نماز بخواند و زکات ندهد نمازش قبول نخواهد شد، و به سپاسگزاری

از خویش و والدین امر فرموده که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳۳

هر کس از پدر و مادرش تشکّر و سپاسگزاری نکند خداوند را شکر نکرده است و امر به تقوی و صله رحم نموده است و هر کس صله رحم نکند در واقع تقوی نداشته است.

(۱) ۱۴- ابو نصر بزنطیّ گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: از جمله علامات فقیه سه چیز است، حلم، علم و سکوت. سکوت دری از درهای حکمت است.

سکوت، جلب محبّت می کند و راهنمای هر خیری است.

(۲) ۱۵- حمدان دیوانیّ گوید: امام رضا علیه السّلام فرمود: دوست انسان عقل او و دشمنش جهل او است.

(۳) ۱۶- امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده اند که: مردی آن حضرت را بمیهمانی دعوت نمود، حضرت فرمودند: به این شرط که سه مطلب را بمن قول بدهی، مرد گفت: این سه مطلب کدامند؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳۴

حضرت فرمودند: از بیرون از منزل چیزی برای من نیاوری، از آنچه در منزل هست چیزی از من دریغ نکنی، و اهل و عیالت را بزحمت نیندازی. مرد گفت:

قول می دهم، حضرت نیز دعوت او را پذیرفتند.

(۱) ۱۷- عبد اللَّه بن محمّد بن عبد الوهّاب از منصور بن عبد اللَّه از علیّ بن عبد اللَّه از داود بن سلیمان روایت کرده که امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل فرموده اند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: چهار گروه هستند که در روز قیامت من شفیع آنان خواهم بود اگر چه با گناه تمام اهل زمین نزد من بیایند: (اوّل) کمک دهنده

به اهل بیتم، (دوم) برآورنده حوائج ایشان آن زمانی که بدو نیاز دارند، (سوم) آن که آنان را با دل و زبانش دوست بدارد و (چهارم) نیز آن کس که بدست خویش از آنان دفاع نماید «۱».

(۲) ۱۸- حسن بن علیّ بن فضّال گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: مدّتی ماه بر

---

(۱)- لازم به تذکّر است که تمام رجال سند آن مهملند و ناشناخته جز داود بن سلیمان که در باره اش گفته شده «له کتاب عن الرّضا» (کتابی دارد که فرمایشات امام رضا علیه السّلام را در آن گرد آورده است) ولی حالش را ذکر نکرده اند.

بنی اسرائیل طلوع نکرد، و خداوند عزّ و جلّ به موسی وحی فرمود که استخوانهای یوسف علیه السّلام را از مصر خارج کن، و وعده داد که هر وقت استخوانها را خارج کرد، ماه طلوع کند، موسی علیه السّلام به جستجوی کسی پرداخت که محلّ استخوانها را بداند، به او گفتند: پیرزنی اینجاست که از این مطلب اطّلاع دارد، حضرت بدنبال او فرستاد، پیرزنی زمین گیر و نابینا را آوردند، حضرت سؤال کرد: آیا محلّ قبر یوسف را میدانی؟ گفت: بله، حضرت فرمود: محلّ قبر را بگو، زن گفت: به چهار شرط! پایم را شفا دهی، جوانی ام را به من بازگردانی، بینایی ام را نیز بازگردانی و مرا در بهشت همراه خودت قرار دهی. حضرت رضا علیه السّلام در ادامه فرمود: این خواسته ها بر موسی علیه السّلام گران آمد، خداوند وحی فرمود که: ای موسی خواسته هایش را اجابت کن این کار را بحساب من میکنی از وی بپذیر. موسی عمل کرد، زن قبر را نشان داد و

موسـی آن را که در یک صـندوق مرمر بود، از ساحل نیل بیرون آورد و در این موقع ماه بر آنان طلوع کرد، و سـپس آن را به شام برد و لذا اهل کتاب، اموات

خود را به شام می برند.

مترجم گوید: «در مورد این حدیث باید توجّه داشت که حضـرت موسـی علیه السّلام به مصر باز نگشت و در بیابان سینا از دنیا رفت و بنی اسـرائیل در زمان قدرت حضرت موسی علیه السّلام در بیابان سینا بودند نه در مصر، و شاید هم مراد از مصر، بیابان سینا باشد ولی یوسف علیه السّلام در شـهر مصر مدفون بود نه در سینا، و فقهای ما در نبش قبر و نقل جسد اشکال می کنند. و نیز بتجربه و نیز در احـادیث به ثبت رسـیده که بـدنهای اولیاء و صالحین در قبر سالم می مانـد چه برسـد به پیامبر بزرگی چون حضـرت یوسـف علیه السّلام و لـذا بیرون آوردن اسـتخوان معنی نـدارد، و نیز متن حـدیث تـداعی کننـده این مطلب است که حضـرت یوسف علیه السّلام را در تابوت دفن کرده اند (یعنی به روش مسیحیان)! (۱) ۱۹- علیّ بن حسن بن علیّ بن فضّال از پدرش نقل کرده است که گفت:

از امام رضا علیه السّلام در باره «بسم اللَّه» سؤال کردم، حضـرت فرمودند: وقتی کسـی می گوید: «بسم اللَّه» معنایش این اسـت که داغی از نشانه های الهی را بر خود می نهم که همان عبودیّت است. راوی گوید: گفتم: سمه (نشانه) یعنی چه؟

حضرت فرمودند: یعنی علامت.

(۲) ۲۰- سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت

فرمودند: پدرم از

جدّم از پدرانش از حضرت علیّ علیهم السّلام چنین نقل فرموده است که: بر بال هر هدهدی که خداوند خلق میکند به زبان سریانی نوشته شده است:

آل محمّد بهترین مخلوقاتند.

(۱) ۲۱- بسند خبر هفدهم راوی گوید: امام رضا از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرموده اند که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! خوشا بحال آنکه تو را دوست بدارد و تو را تصدیق کند، و وای بحال کسی که از تو بدش بیاید و تو را تکذیب کند، دوست داران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم در آخرین طبقه و در فاصله میان این دو نقطه، شناخته شده هستند، آنان اهل دین، ورع، روش نیکو و تواضع در مقابل خداوند عزّ و جلّ هستند، چشمهایشان خاشع و بزیر افتاده و قلبهایشان بیاد خدا ترسان است، حقّ ولایت تو را شناخته اند و زبانهایشان به ذکر فضائل تو مشغول است، چشمهایشان از سر محبّت بتو و امامان از نسل تو گریانست، بآنچه خداوند در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳۸

کتابش به آن امر فرموده، و به آن سنّتهایی از پیامبر که دلیل و برهان بر آن قائم شده، متدیّن اند، و به آنچه «اولو الامر» بدان دستورشان دهد، عامل و فرمانبردارند، بیکدیگر پیوند دارند و از یک دیگر نبریده اند، یک دیگر را دوست دارند و بغض و کینه از هم ندارند، ملائکه تا روز قیامت بر آنان درود می فرستند و بر دعای آنان آمین می گویند و برای گناهکار از ایشان استغفار می کنند و به جنازه او حاضر می شوند (و یا در حال مرگ به بالینش می آیند) و در فقدان او

احساس تنهایی می کنند.

(۱) ۲۲- عبد السّلام بن صالح از امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند:

خداوند خلقی برتر از من و گرامی تر از من- نزد خود- خلق نفرموده است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۳۹

حضرت علیّ علیه السّلام فرمودند: من عرض کردم: شما برتر هستید یا جبرئیل؟

حضرت فرمودند: ای علیّ! خداوند- تبارک و تعالی- پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرّب خود برتری داده است و مرا بر تمام انبیاء و مرسلین برتری داده است، و فضیلت، بعد از من برای تو و امامان بعد از تو می باشد، و ملائکه کمک کار ما و دوستان ما هستند. ای علیّ! همان ملائکه ای که حامل عرش الهی و اطرافیان هستند و همراه حمد خدا بتسبیح او نیز مشغولند و برای کسانی که به ولایت ما- ای علیّ- ایمان آورده اند استغفار می کنند «۱». اگر ما نبودیم خداوند، نه آدم علیه السّلام و نه حواء را و نه بهشت و جهنّم و نه آسمان و زمین را خلق نمی کرد، پس چگونه از ملائکه افضل نباشیم؟ و حال آنکه ما پیش از آنان پروردگارمان را شناختیم و او را تسبیح و تقدیس نموده و به یگانگی او شهادت دادیم، زیرا اوّلین چیزی که خداوند خلق کرد ارواح ما بود که آنها را بتوحید و تمجید خویش به نطق آورد و پس از آن ملائکه را خلق فرمود که وقتی ارواح ما را بصورت یک نور واحد دیدند، این مسأله را بسیار بزرگ و عظیم یافتند و ما

---

(۱)- اشاره است به آیه ۷ از

سوره مبارکه «مؤمن».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴۰

برای اینکه ملائکه بفهمند که ما مخلوق هستیم و خداوند منزّه و برتر از صفات ماست، او را تسبیح گفتیم (۱) و ملائکه نیز به پیروی از تسبیح ما، تسبیح گفته و او را از صفات ما منزّه دانستند، و وقتی عظمت شأن ما را دیدند به وحدانیّت خدا شهادت دادیم تا ملائکه بدانند معبودی نیست جز اللَّه و بدانند که ما (فقطّ) بندگان خدا هستیم و خدا نیستیم و نباید بتنهایی و یا بهمراه خداوند پرستش شویم و گفتند: «لا- إله إلّا اللَّه»، و وقتی بزرگی مقام ما را دیدند، تکبیر گفتیم تا ملائکه بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که بزرگی مقام از طریقی غیر از او بدست آید، و وقتی که عزّت و قدرتی که خداوند بما داده بود دیدند، گفتیم:

«لا حول و لا قوّه إلّا باللَّه» (هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر اینکه از جانب خداست) تا ملائکه بدانند آنچه که ما قدرت و توان داریم از خداست، و وقتی نعمتی را که خدا بما داده و بر ما واجب کرده- یعنی وجوب اطاعت از ما- را دیدند، گفتیم: «الحمد للَّه» تا ملائکه حمد و ستایش را که در واقع، در مقابل نعم الهی، حقّ خداوند است برگردن ما دریابند، و ملائکه نیز گفتند: الحمد للَّه.

پس در واقع بوسیله ما بود که به توحید و تسبیح و تهلیل (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) وَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴۱

تحمید و تمجید الهی هدایت شدند، (۱) سپس، بعد از آن، خداوند- تبارک و تعالی- آدم را خلق کرد و ما را در صلب او قرار

داد و ملائکه را دستور فرمود تا برای تعظیم و احترام ما به آدم سجده کنند، و سجده آنان در واقع عبادت خداوند بود، و از طرفی بخاطر وجود ما در صلب آدم، اکرام و احترام و اطاعت از او بود، حال چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم حال آنکه همه آنان به آدم سجده کردند؟

و آن زمان که بمعراج برده شدم، جبرئیل اذان و اقامه گفت- و هر بند را دو بار تکرار می کرد- سپس به من گفت: جلو بایست ای محمّد! گفتم: ای جبرئیل! آیا از تو جلوتر بایستم؟ گفت: بله! زیرا خداوند- تبارک و تعالی- انبیاءش را بر تمام ملائکه اش برتری داده و خصوصا تو را به تنهایی برتری داده است، من نیز جلو ایستادم و آنان بمن اقتدا کردند، با این حال فخر و تکبّر ندارم، و آنگاه که به حجب نور رسیدم، جبرئیل بمن گفت: جلوتر برو و خود عقب ایستاد، به او گفتم: آیا در چنین موضع و موقعی مرا رها میکنی؟

جبرئیل گفت: آخرین مرزی که خداوند- عزّ و جلّ- برای من قرار داده اینجاست، اگر از آن عبور کنم، بالهایم بخاطر تعدّی از حدّ و مرزهای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴۲

پروردگارم آتش خواهد گرفت، (۱) در این موقع، نور مرا به جلو پرتاب کرد تا بحدّی از علوّ مقام که خدا خواست رسیدم، ندایی آمد و مرا خواندند، نداء را پاسخ گفتم و عرض کردم: بله ای پروردگارم! بلند مرتبه و والامقام هستی! دوباره نداء آمد: ای محمّد! تو بنده من و من ربّ تو هستم، پس مرا بپرست، و بر من توکّل کن، تو نور من در

بین بندگانم و فرستاده من بسوی خلقم و حجّت من بر مخلوقاتم هستی، برای تو و پیروانت بهشتم را خلق کرده ام، و برای مخالفینت آتشم را خلق کرده ام، و برای اوصیایت کرامت و احترامم را واجب نموده ام، و برای شیعیانشان ثوابم را واجب کرده ام.

گفتم: پروردگارا! اوصیاء من چه کسانی هستند؟ ندائی آمد که ای محمّد! نام اوصیاء تو بر پایه عرشم نوشته شده است، من در حضور پروردگارم- جلّ جلاله- بپایه عرش نظر کردم، دوازده نور دیدم که در هر نور، سطری سبز رنگ بود و بر آن سطر، نام یکی از اوصیایم، اوّلین آنان علیّ بن ابی طالب و آخرین آنان مهدیّ امّتم بودند، گفتم: پروردگارا! اینها بعد از من اوصیاء من هستند؟ نداء آمد که ای محمّد! اینان اوصیاء، دوستان، برگزیدگان و حجّتهای من بعد از تو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴۳

در بین مخلوقاتم هستند (۱) و آنها اوصیاء و جانشینان تو و بهترین خلق من بعد از تو هستند، قسم به عزّت و جلالم که دینم را توسّط آنان پیروز می کنم و کلمه خویش را به وسیله آنان بالا- خواهم برد و زمین را با آخرین آنان از لوث وجود دشمنانم پاک خواهم کرد و شرق و غرب عالم را به ملک و در اختیار او درخواهم آورد، بادها را فرمانبردار او خواهم کرد، ابرهای سخت و سهمگین را در مقابل او و برای او خوار و ذلیل خواهم نمود و او را به آسمان ها خواهم برد و با لشکریانم یاریش خواهم نمود و با ملائکه ام مدد خواهم رساند تا دعوت مرا آشکار گرداند و خلق را بر توحید و یکتاپرستی گرد

آورد، سپس پادشاهی او را ادامه و استمرار می دهم و روزگار را تا قیام قیامت در اختیار اولیایم- یکی از پس دیگری- قرار خواهم داد.

(۲) ۲۳- امام رضا علیه السّلام فرمودند: حیاء از ایمان است.

(۳) ۲۴- امام رضا علیه السّلام از پدران خود از امام باقر علیهم السّلام نقل فرموده اند که: روزی حضرت سلیمان بن داود- علیهما السّلام- به یاران خود گفت: خداوند تبارک

و تعالی پادشاهیی به من بخشیده است که برای هیچ کس پس از من شایسته نیست. باد و انس و جنّ و پرندگان و وحوش، همگی را مسخّر من کرده است و زبان پرندگان را بمن آموخته، و از هر چیزی بمن عطا فرموده است، ولی با وجود تمام این سلطنت و پادشاهی، برایم میسّر نشده است که یک روز تا شام خوشحال باشم، دوست دارم فردا به قصرم بروم و بطبقه بالای آن رفته، به تمام ممالکم نگاه کنم، لذا بکسی اجازه ندهید بر من وارد شود تا مبادا روز من مکدّر گردد، همگی گفتند: بله، به روی چشم.

فردای آن روز عصایش را بدست گرفت و به بالاترین مکان در قصرش رفت و خوشحال از آنچه به او داده شده بود، به عصا تکیه زد و مشغول نگاه کردن به ممالک خویش گردید. در این موقع نگاهش به جوانی نیکو صورت و خوش لباس، که از گوشه ای از قصر بطرف او می آمد، وقتی سلیمان علیه السّلام او را دید، گفت: چه کسی تو را باین قصر داخل کرده است؟ می خواستم امروز در اینجا تنها باشم، به اجازه چه کسی وارد شدی؟ جوان گفت: صاحب این

مرا داخل كرده و به اجازه او وارد شدم، (۱) سليمان گفت: صاحبش نسبت به اين قصر، از من سزاوارتر است، تو كيستى؟ گفت: من ملك الموت هستم، گفت براى چه كار آمده اى؟ گفت: براى قبض روح تو، سليمان گفت: پس آنچه در- باره من بتو دستور داده شده، انجام بده، امروز روز سرور من است و خداوند نخواسته است كه سرورى جز لقاء او داشته باشم، ملك الموت روح او را در حالى كه به عصايش تكيه داده بود، قبض كرد و سليمان مرد و مدّتى بهمان حال باقى ماند و مردم به او نگاه مى كردند و گمان مى بردند كه او زنده است، كم كم در مورد او اختلاف كردند و به گناه افتادند، بعضى گفتند: سليمان در اين روزهاى متوالى بر عصا تكيه زده و بهمان حال ايستاده، نه غذا خورده، نه چيزى نوشيده، نه خسته شده و نه خوابيده است، او همان پروردگار ماست كه بر ما واجب است عبادتش كنيم، بعضى ديگر گفتند: سليمان جادوگر است، او با جادو كردن چشمهاى ما، اين طور وانمود مى كند كه ايستاده و به عصايش تكيه زده است و حال آنكه اين طور نيست. مؤمنين گفتند: سليمان بنده خدا و پيامبر اوست، خداوند هر طور كه بخواهد در مورد او تدبير مى كند. وقتى اختلاف

كردند، (۱) خداوند موريانه اى فرستاد و آن موريانه داخل عصا شد، وقتى از داخل، آن را خورد، عصا شكست و سليمان با صورت از قصر به زير افتاد، جنّ ها از موريانه به خاطر اين كارش تشكّر كردند، و بهمين سبب است كه

هر جا موریانه باشد، آب و گل هم هست، و این مطلب همانست که در این آیه شریفه آمده است:

«فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّهُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ»، (وقتی دستور مرگ او را دادیم، چیزی جز آن جانور زمین، که عصایش را خورد آنان را از مرگ او مطّلع نساخت، و وقتی بزمین افتاد جنّ ها فهمیدند که اگر علم غیب می داشتند در آن عذاب ذلّت بار باقی نمی ماندند- سبأ: ۱۴) امام صادق علیه السّلام فرمودند: این آیه این گونه نازل نشده است، بلکه به این شکل نازل شده: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ» (وقتی به زمین افتاد انسانها فهمیدند که اگر جن ها علم غیب می داشتند در عذاب ذلّت بار باقی نمی ماندند «۱»).

---

(۱)- این حدیث بظاهر دلالت بر تحریف قرآن دارد ولی خود مؤلّف مخالف تحریف است و در کتاب دیگری تحریف را ردّ کرده، و مقصود از ذکر این حدیث در اینجا این است که «در واقع معنی آیه این چنین نیست»، نه اینکه اصل الفاظ کم و زیاد شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴۷

باب ۲۷ سخنان حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد هاروت و ماروت

(۱) ۱- امام حسن عسکری از پدرانشان از امام صادق علیهم السّلام در تفسیر آیه «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ» (و از آنچه شیاطین بر ملك و پادشاهی سلیمان می خواندند تبعیّت کردند و سلیمان کافر نشد- بقره: ۱۰۲) فرمودند: شیاطین کافر، سحر و جادوهایی بر (اهل) مملکت سلیمان می خواندند و آنان از آن سحر و جادوها پیروی

کرده، گمان می برند که سلیمان با آن سحر و جادوها پادشاهی می کرده و ما نیز با همان روش، عجائب و معجزاتی از خود بروز می دهیم تا مردم مطیع ما شوند، و گویند:

سلیمان کافر و ساحری ماهر بود و با سحرش به پادشاهی و قدرت رسیده بود.

و خداوند سخن آنان را ردّ کرده و فرمود: «وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ» (و سليمان كافر

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۴۸

نبود) (۱) و آن طور که اینها می گویند سحر به کار نمی برد. «لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» (لکن شیاطین کافر بودند و به مردم سحر و جادو می آموختند) سحر و جادویی که به سلیمان و به آنچه بر دو فرشته- یعنی هاروت و ماروت در بابل نازل شد- نسبت می دادند.

بعد از نوح علیه السّلام جادوگران و فریبکاران، بسیار زیاد شده بودند، لذا خداوند- عزّ و جلّ- دو فرشته را به سوی پیامبر آن زمان فرستاد و بآن دو مأموریت داد که سحر و نحوه ابطال آن را به آن پیامبر بیاموزند، او نیز آن مطالب را از آن دو فرشته دریافت کرده و به فرمان خدا آن را به مردم آموخت و به آن دو دستور داد تا به این وسیله در مقابل سحر ایستادگی کنند و آن را باطل نمایند. و نیز از اینکه مردم را سحر کنند نهی فرمودند، همان گونه که انسان سمّی را به کسی معرّفی کند و پادزهر آن را نیز به او بدهد، خداوند نیز می فرماید: «وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ» (و آن دو بکسی چیزی نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند ما وسیله امتحان هستیم،

کافر نشو [یعنی با بکارگیری

سحر و جادو خود را جزء کافران قرار نده]).

(۱) به این ترتیب که آن پیامبر علیه السّلام به دو فرشته دستور داد تا به صورت بشر در آمده و آنچه را خداوند به آن دو آموخته است به مردم بیاموزند، خداوند می فرماید: سحر و نحوه ابطال آن را به هیچ کس نمی آموختند مگر اینکه به او بگویند: ما وسیله امتحان بندگان هستیم تا با آموخته های خود، خدا را اطاعت کنند و جادوی جادوگران را ابطال نمایند و مردم را سحر و جادو نکنند، پس تو نیز با بکارگیری این سحر و جادو به ضرر رساندن به مردم و یا با فرا خواندن مردم به اینکه معتقد شوند تو به وسیله سحر و جادو زنده می کنی و می میرانی و کارهایی که جز خدا کسی قدرت بر آنها را ندارد، انجام می دهی، کافر نشو زیرا این قبیل اعمال، کفر است، خداوند میفرماید: و طالبان سحر، از این مطالب، یعنی از سحرهای شیاطین که بر (اهل) مملکت سلیمان می نوشتند و نیز از آنچه به آن دو فرشته- هاروت و ماروت در بابل- نازل گردید، (از این دو نوع مطلب) چیزهایی می آموختند که به آن وسیله بین زن و شوهر اختلاف می انداختند، این کسی است که ضرر زدن به مردم را می آموزد.

آنان با انواع حیله و نیرنگ و به ایهام و اشتباه انداختن و اینکه در فلان جا، فلان چیز دفن شده و فلان کس، فلان کار را کرد، نحوه و طریقه ایجاد ضرر را

یاد می گرفتند (۱) تا زنی (اجنبی) را محبوب مردی کرده و

یا مردی را محبوب زنی کنند و به این ترتیب بین زن و شوهر جدایی اندازند، سپس خداوند می فرماید: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (و آنان نمیتوانند بکسی آزاری رسانند مگر با اذن خدا) یعنی آن مردم طالب سحر و جادو به کسی آزار نمی رسانند مگر با اذن خدا، و مراد از اذن این است که خدا از این کار آنان اطّلاع دارد و در عین حال، ایشان را به حال خود رها می کند، زیرا اگر می خواست، با جبر و زور جلوی کار آنان را میگرفت.

سپس میفرماید: «وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ» (چیزی یاد میگیرند که به آنان ضرر می رساند و نفعی برایشان ندارد) زیرا وقتی سحر را آموختند و غرضشان، سحر و جادو کردن دیگران و ضرر زدن به آنان باشد، در واقع چیزی را آموخته اند که در دینشان به آنان ضرر زده و در امر دین نفعی به حالشان نداشته است، بلکه به این وسیله از دین خدا خارج می شوند، و این مردم خود می دانستند که کسی که دین خود را به این مطالب بفروشد، در آخرت نصیبی از بهشت نخواهد داشت، سپس خداوند می فرماید: خود را به بد چیزی فروختند (که خود را در گرو عذاب قرار دادند) اگر می دانستند که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۵۱

آخرت را فروخته و نصیب خود از بهشت را رها کرده اند، (۱) زیرا کسانی که این سحر را می آموختند، همان افرادی بودند که اعتقاد داشتند که نه پیامبر هست، نه خدایی و نه بعث و قیامتی، و لذا خداوند می فرماید: «وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

خَلاقٍ» (و آنان می دانستند که هر کس خریدار این مطالب باشد در آخرت نصیبی ندارد) زیرا آنان معتقد بودند که اصلا آخرتی وجود ندارد یعنی عقیده داشتند که اگر آخرتی وجود نداشته باشد، بطریق اولی نصیب و بهره ای بعد از این دنیا نخواهند داشت و اگر بعد از دنیا، آخرتی باشد، آنان با این کفر خود، بهره ای در آن جهان نخواهند داشت، سپس فرمود: «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» (خود را به بد چیزی فروختند) یعنی به عذاب، چون آخرت را به دنیا فروختند، و خود را در گرو عذاب دائمی قرار دادند، «لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) که خود را به عذاب فروخته اند، ولی این مطلب را نمی دانند زیرا به آن کافر هستند، و وقتی در حجّت های خداوند نظر نکردند تا بفهمند و علم یابند، خداوند آنان را بخاطر اعتقاد باطلشان و انکار کردن حقّ، عذاب نمود.

(۲) یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار از پدران خود (که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۵۲

راویان این حدیث هستند) نقل کرده اند که آن دو به امام عسکریّ علیه السّلام عرض کردند: عدّه ای نزد ما گمان می کنند که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی که عصیان بنی آدم زیاد شد، خداوند آن دو را از بین ملائکه برگزید و با ملک دیگری به دار دنیا فرستاد، و آن دو مجذوب زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب خوردند و آدم کشی کردند و خداوند آنان را در بابل عذاب فرمود و جادوگران، از آن دو، سحر و جادو می آموختند و خداوند آن زن را مسخ کرده و به صورت

این ستاره (یعنی ستاره زهره) درآورد، امام علیه السّلام فرمودند:

پناه بر خدا از این سخنان! ملائکه معصومند، و از کفر و قبائح به لطف خدا در امانند، خداوند در باره آنان می فرماید: «لا یَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ» (خداوند را در دستوراتش نافرمانی نمی کنند و هر آنچه را دستور دارند انجام می دهند، تحریم: ۶) و نیز می فرماید: «وَ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا یَسْتَحْسِرُونَ* یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لا یَفْتُرُونَ» (و برای اوست آن کسانی که در آسمانها و زمین هستند و ایشان که نزد اویند (یعنی ملائکه) از عبادت او سرباز نمی زنند و خسته نمی شوند، شبانه روز در تسبیح اویند و باز نمی ایستند- انبیاء: ۱۹- ۲۰) و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۵۳

در باره ملائکه می فرماید: (۱) «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ* یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ» (۱) (بلکه بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار از خداوند سبقت نمی گیرند و به دستور او کار می کنند، علم خداوند به آنها احاطه دارد و جز برای کسانی که مورد رضایت خداوند هستند، شفاعت نمی کنند و از خوف و خشیت الهی در ترس و نگرانی هستند، انبیاء: ۲۶، ۲۷، ۲۸) آنگاه حضرت فرمودند: اگر همان طور که آنان می گویند باشد، پس خداوند این ملائکه را- در واقع- خلفای خود در روی زمین قرار داده بود و آنان همچون انبیاء و ائمّه بوده اند، آیا از انبیاء و ائمّه علیهم السّلام قتل نفس و زنا سر میزند؟ آیا

نمیدانی که خداوند- عزّ و جلّ- هرگز دنیا را از پیغمبر و یا امامی از جنس بشر، خالی نگذاشته است؟ آیا خداوند نفرموده است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری» (و ما قبل از تو هیچ رسولی سوی مردم نفرستادیم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنان وحی نمودیم- یوسف: ۱۰۹) پس خداوند خود خبر داده است که ملائکه را به عنوان امام و حاکم به زمین نفرستاده است بلکه آنان فقط به سوی انبیاء فرستاده می شدند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۵۴

(۱) آن دو در ادامه گفتند: عرض کردیم: پس به این ترتیب ابلیس هم فرشته نبوده است؟ فرمود: نه، بلکه از جنّ بوده است، آیا این آیه را نشنیده اید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِ» (و آن زمان که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، و همه جز ابلیس سجده کردند، او از جنّ بود- کهف: ۵۰) و بنا بر این خداوند در این آیه خبر داد که او از طائفه جنّ است، و او همان کسی است که خداوند در باره اش فرموده است: «و جانّ را از قبل از آتشی که از باد سوزان نشأت گرفته بود، آفریدیم- حجر: ۲۷).

امام عسکریّ علیه السّلام فرمودند: پدرم، از جدّم از امام رضا و آن حضرت از پدرانشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل کردند که: رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

خداوند ما آل محمّد و پیامبران و نیز ملائکه مقرب را برگزید، و این برگزیدن با توجّه به این بود که: آنان کاری نخواهند کرد که به واسطه آن

از ولایتش خارج گردند و از حفاظتش باز بمانند و جزء کسانی که مستحقّ عذاب و نقمت او هستند درآیند.

عرض کردیم روایت شده است که: آنگاه که رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله امامت علیّ

علیه السّلام را اعلام فرمود، (۱) خداوند ولایت آن حضرت را در آسمان بر جماعتی از مردم و ملائکه عرضه فرمود و آنان اباء کرده، قبول نکردند و خداوند آنان را به شکل قورباغه مسخ فرمود. حضرت فرمودند: پناه بر خدا! اینها، ما را تکذیب می کنند و بر ما افتراء می زنند، ملائکه رسولان الهی هستند و مانند سایر انبیاء و رسل می باشند، آیا از آنان کفر سر می زند؟ گفتیم خیر، فرمود: ملائکه هم همین طور هستند، شأن ملائکه بسیار عظیم است و امرشان بسیار با جلالت.

(۲) ۲- علیّ بن محمّد بن جهم گوید: مأمون از امام رضا علیه السّلام در باره مطلبی که مردم نقل می کنند و می گویند: «ستاره زهره زنی بود که هاروت و ماروت با او مرتکب حرام شدند. و سهیل تحصیلدار و جمع کننده مالیات در یمن بوده سؤال کرد، حضرت فرمودند: دروغ می گویند که آن دو، ستاره بوده اند! بلکه دو جانور آبزی بودند و مردم اشتباه کرده می گویند: آن دو ستاره بودند، و خداوند دشمنان خود را به صورت انواری درخشان که تا پایان جهان، باقی و برقرار باشند، مسخ نخواهد کرد و مسخ شدگان بیش از سه روز زنده نمی مانند

و تولید مثل نیز نمی کنند، (۱) و امروزه در روی زمین هیچ جانور مسخ شده ای وجود ندارد، و حیواناتی مثل میمون، خوک و خرس و امثال آنها که به

عنوان مسخ شده شهرت پیدا کرده اند، خودشان مسخ شده نیستند بلکه شبیه آن چیزهایی هستند که خداوند کسانی را که بخاطر انکار توحید و تکذیب پیامبران لعن و نفرین و غضب فرموده، به آن اشکال مسخ نموده است، و امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر آموختند تا از سحر جادوگران پرهیز کنند، و آن را باطل نمایند، و به هر کس چیزی در این باره می آموختند و به او می گفتند «إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ» (ما، وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو- بقره:

۱۰۲) ولی گروهی با بکارگیری چیزی که دستور داشتند از آن دوری کنند، کافر شدند و بوسیله آنچه می آموختند بین زن و شوهر جدایی می انداختند.

خداوند میفرماید: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (بوسیله آن سحر به کسی ضرر نمی زدند مگر به اذن خدا- بقره: ۱۰۲) که منظور از اذن خدا در این آیه علم خدا است.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۵۷

باب ۲۸ آنچه از حضرت رضا- علیه السّلام- در مسائل گوناگون آمده

(۱) ۱- محمّد بن فضل گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا ممکن است زمین باشد و امام در آن نباشد؟ حضرت فرمودند: نه، در این صورت (زمین) اهل خود را در خود فرو خواهد برد.

(۲) ۲- احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمودند: خیر، عرض کردم: از حضرت صادق علیه السّلام چنین برای ما روایت کرده اند که حضرت می فرمودند: باقی نخواهد ماند مگر اینکه خداوند بر بندگان خشم گیرد، حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: باقی نمی ماند، که در این صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

(۳) ۳- حسن بن

علىّ وشّاء گويد: از حضرت رضا عليه السّلام سؤال كردم: آيا زمين

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ١،ص:٥٥٨

بـدون امام باقى مى ماند؟ فرمودند: خير، عرض كردم: براى ما چنين روايت شده است كه باقى نمى ماند مگر اينكه خداوند بر بندگان خشم گيرد، فرمودند: باقى نمى ماند، كه در اين صورت اهل خود را فرو خواهد برد.

(١) ۴- سـليمان بـن جعفر جعفرىّ گويـد: از امـام رضـا عليه السّـلام سـؤال كردم: آيـا زمين بـدون حجّت بـاقى خواهـد مانـد؟ فرمودند: اگر زمين- و لو به مدّت يك چشم بهم زدن- خالى از حجّت باشد، اهل خود را فرو خواهد برد.

(٢) ۵- عبد السّلام بن صالح هروىّ گويد: به حضرت رضا عليه السّلام عرض كردم:

نظرتان در باره اين حديث كه از امام صادق عليه السّلام روايت شده است، چيست، كه حضرت فرموده اند: زمانى كه قائم عليه السّـلام قيام كنـد فرزنـدان قاتلان حسـين عليه السّـلام را بخاطر كردار پـدرانشان خواهـد كشت؟ حضـرت فرمودند: همين طور است،

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ١،ص:٥٥٩

عرض كردم پس معنى اين آيه چيست: «وَ لا- تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» (هيـچ كس بـار گناه ديگرى را به دوش نخواهـد كشـيد- انعام: ١۶۴)؟ فرمودنـد: خداونـد در تمـام گفتارهـايش درست گفته است، لكن فرزنـدان قاتلاـن حسـين عليه السّـلام از كردار پدرانشان راضـى هسـتند و به آن افتخار مى كنند و هر كس از كارى راضـى باشد مثل كسى است كه آن را انجام داده، و اگر كسـى در مشرق كشته شود و ديگرى در مغرب از اين قتل راضى باشد، نزد خدا با قاتل شريك خواهد بود، و قائم عليه السّلام در هنگام قيام خود، بخاطر رضايتشان از كردار پدران، ايشان را خواهد

کشت، عرض کردم: وقتی قائم شما علیه السّلام قیام کند، از چه کاری شروع می کند؟ فرمودند: در آغاز دستان بنی شیبه را قطع می نماید زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.

(۱) ۶- حسن بن علیّ بن فضّال از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: گویا شیعه را می بینم، آن زمان که سومین «۱» نفر از فرزندانم را

---

(۱)- سومین نفر از فرزندان امام رضا علیه السّلام حضرت عسکری علیه السّلام خواهد بود فلذا، در متن حدیث اشتباهی رخ داده و باید چهارمین باشد نه سومین.

نمی یابند و بدنبال این هستند که کسی امور آنان را بدست گیرد و شؤونشان را تدبیر نماید ولی او را نمی یابند، عرض کردم: چرا یا ابن رسول اللَّه؟! حضرت فرمودند: زیرا امامشان غائب می گردد، عرض کردم چرا؟ فرمودند: زیرا در هنگام قیام، بیعت کسی در گردن او نباشد (و بالإجبار با ظالم زمان خود بیعت نکرده باشد).

(۱) ۷- عبد العزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: فقط خارج دهان را باید با مادّه پاک کننده شست و امّا داخل دهان چربی را بخود نمی گیرد.

(۲) ۸- صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی فرموده اند که انسان در بیت الخلاء مادامی که فارغ نشده است با کسی صحبت کند یا جوابش را بدهد.

(۱) ۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم علیهم السّلام نقل فرمودند که: به امام صادق علیه السّلام گفته شد: مرگ را برای ما وصف فرما، فرمود: برای

مؤمن مثـل خوشـبوترین گل ها است، که آن را می بویـد و از بوی خوش آن، از حال میرود و خسـتگی و درد از او منقطع می شود، و برای کافر مانند نیش افعی و عقرب بلکه سـخت تر است. سؤال شد: بعضی می گویند: مرگ از تکّه تکّه شدن با ارّه و قیچی و کوبیده شدن با سـنگ و چرخاندن سـنگ آسیاها بر حدقه چشم سخت تر است، (نظر شما چیست؟) حضرت فرمودند: برای بعضـی از کافرین و فاجرین همین طور است، آیا از این افراد، کسـی را که این سـختی ها را می کشـد ندیـده ایـد؟ و آن چیزی که از این هم شدیدتر است عذاب آخرت است، زیرا از عذاب دنیا سـخت تر و شدیدتر است، گفته شد: پس چرا ما می بینیم جان کنـدن بر بعضـی از کفّار آسان است، در حالی که می خنـدد و سـخن می گویـد، می میرد؟ و بعضـی از مؤمنین هم همین طورند؟ ولی بعضی از مؤمنین و کافرین در هنگام سکرات موت دچار این سختی ها می شوند؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۲

(۱) حضـرت فرمودنـد: راحتی مؤمن در آن حـال ثواب زودرس است و سـختی هنگام مرگ برای او باعث پاک شـدن از گناه است تا با پاکی و تمیزی به آخرت وارد شود و بدون هیچ مانعی اسـتحقاق ثواب ابدی را داشته باشد، و امّا راحتی کافر در آن حـال، بخـاطر آن است که اجر نیکی هـای خود را بطور تمـام و کمـال در دنیـا دریـافت دارد و وقتی وارد آخرت می شود جز عذاب نبیند.

و سـختی حال کافر در موقع مرگ آغاز عذاب او است و این بخاطر آن است که خداوند عادل است و ظلم نمی کند، حضرت ادامه دادند: از

امـام صادق علیه السّـلام در باره طاعون سؤال شـد، آن حضـرت فرمودنـد: برای عـدّه ای عـذاب و برای عـدّه ای دیگر رحمت است، گفتنـد: چگونه ممکن است رحمت عـذاب باشد؟! فرمود: آیا نمی دانید آتش جهنّم برای کافرین عذاب است ولی برای خزنه جهنّم که بـا کـافرین در آنجا هسـتند، مایه رحمت است؟ (۲) ۱۰- علیّ بن اسـباط گوید: به امام رضا علیه السّـلام عرض کردم: گاه مسأله ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۳

پیش می آید که دانسـتن حکم آن ضـروری است (و نمی توانم صبر کنم) و در شـهری که هسـتم کسی از دوستان شما (یعنی شیعیان) نیست تا از او سؤال کنم حضـرت فرمودنـد: نزد فقیه شـهر برو و مسأله ات را سؤال کن و اگر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن، زیرا حقّ در همان است.

(۱) ۱۱- امـام رضا از پـدران خود علیهم السّـلام نقل کردنـد که حضـرت رسول صـلی اللَّه علیه و آله فرمودنـد: سپیـدی مو در جلوی سـر (نشانه) خوش یمنی، و در کناره صورت علامت سخاء است، و در موهای مقابل پیشانی علامت شجاعت و در پشت سر نشانه بد یمنی و شومی میباشد.

(۲) ۱۲- ابو الصّـلت هرویّ گویـد: از امـام رضـا علیه السّـلام شـنیدم که فرمود: خداونـد- عزّ و جـلّ- به یکی از انبیایش وحی فرمود که: فردا صبح، اوّلین چیزی را که دیدی، بخور، و دومی را پنهان کن، و سوّمی را قبول کن، و چهارمی را ناامید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۴

نکن و از پنجمی فرار کن.

(۱) فردا صـبح، حرکت کرد و در راه به کـوهی سـیاه و بزرگ برخورد کرد، ایسـتاد و گفت: پروردگـارم- عزّ و جـلّ- مرا امر فرموده که

این را بخورم و (از این فرمان) متحیّر مانـد، سـپس با خود گفت: پروردگارم جلّ جلاله مرا به چیزی امر میکنـد که توان آن را داشـته باشم. آنگاه بطرف آن حرکت کرد که آن را بخورد، و هر قـدر که به آن نزدیک می شد، کوه کوچکتر میگردید تا به آن رسید و آن را به اندازه یک لقمه یافت، آن را خورد و از هر غذایی لذیذتر یافت.

سپس حرکت کرد و تشتی از طلا یافت و گفت: پروردگارم مرا امر فرموده که این را پنهان کنم، حفره ای حفر کرد و تشت را درون آن قرار داد و خاک بر آن ریخت و حرکت کرد، پشت سر خود را نگاه کرد و متوجّه شد که تشت نمایان شده است، با خود گفت: من، کاری را که پروردگارم دسـتور داده بود، انجام دادم، آنگاه براه خود ادامه داد و پرنـده ای دیـد که عقابی در پی اوست، پرنـده اطراف آن پیامبر می چرخیـد، پیامبر با خود گفت: پروردگارم- عزّ و جلّ- مرا امر فرموده که این را بپـذیرم، پس آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد، عقاب گفت: صیدم را که چند روز است در پی آن هستم گرفتی؟! گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۵

پروردگـارم- عزّ و جلّ- مرا امر کرده است که این را ناامیـد نکنم، (۱) پس قطعه ای از ران خود را کنـد و سوی او انـداخت و براه خـود ادامه داد، در بین راه به گوشت مرداری بـدبو که کرم گذاشـته بود برخورد، گفت: پروردگـارم- عزّ و جـلّ- مرا امر کرده که از آن بگریزم و فرار کرد و بازگشت و در خواب

چنین دیـد که گویا به او می گوینـد: تو کاری که بـدان مأمور بودی انجام دادی، آیا میـدانی آنها چه بودنـد؟ گفت: نه، گفته شد، و امّا کوه، سـمبل غضب بود، انسان وقتی غضبناک شود، خود را نمی بیند و از شدّت و بزرگی غضب، قدر و ارزش خود را فراموش می کند، و وقتی که خود را حفظ نماید و ارزش خود را بشـناسد و غضـبش آرام گیرد، عاقبتش همچون یک لقمه گوارائی است که آن را بخورد، و امّا تشت طلا، سـمبل عمل صالـح باشد که وقتی انسان آن را پنهان کند، خداوند می خواهد آن را آشـکار کنـد تا علاوه بر ثواب آخرتی که خـدا برایش ذخیره می کنـد، او را با آن عمل زینت دهـد، و امّا پرنـده سـمبل کسـی بود که تو را نصـیحت می کند، او و نصیحتش را بپذیر، و امّا عقاب سمبل حاجتمندی بود که نزد تو می آید، هیچ وقت چنین کسی را ناامید نکن، و امّا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۶

گوشت بدبو سمبل غیبت بود، همیشه از آن فرار کن.

(۱) ۱۳- محمّد بن اسماعیل بن بزیع گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم:

ثروت انباشـته نمیشود مگر از قبل پنـج چیز: بخل شدیـد، آرزوی طولانی، حرص زیاد و غلبه کننـده، قطع رحم و ترجیـح دادن دنیا بر آخرت.

(۲) ۱۴- امام رضا علیه السّلام از پدرانشان از حضـرت علیّ علیه السّلام نقل کردند که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله از کشـتن پنـج حیوان نهی فرمودنـد که عبارتند از: صـرد صوّام، (که توضـیح آن ذکر خواهد شد)، هدهد، زنبور عسل، مورچه و قورباغه، و به کشتن پنج چیز امر فرمود که عبارتند از:

کلاغ، زغن (نوعی باز)، مار، عقرب و سگ هار.

مؤلّف کتاب، شیخ صدوق (ره) گوید: منظور از دستور و امر در این حدیث رخصت است نه وجوب.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۷

مترجم گوید: «صرد صوّام» پرنده ای است با سر بزرگ که گنجشکان را شکار می کند و در فارسی به آن شیر گنجشک گویند. در بعضی نسخ «صرد» و «صوّام» با واو عطف آمده که در این صورت باید گفت: اشتباهی رخ داده- زیرا تعداد این حیوانات شش عدد خواهد شد در حالی که در متن حدیث گفته شده پنج حیوان و یا اینکه «صوّام» همان «صرد» باشد و به اصطلاح این عطف را، عطف تفسیر بدانیم. و کلمه «صوّام» را نیز بعضی به ضمّ صاد ضبط کرده اند (به کتاب «خصال» باب خمسه مراجعه شود)».

(۱) ۱۵- محمّد بن عیسی یقطینیّ گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: خروس سفید پنج خصلت از خصلتهای انبیاء را داراست: شناخت اوقات نماز، غیرت، سخاء، شجاعت و زیاد نزدیکی کردن.

(۲) ۱۶- یاسر خادم گوید: امام رضا از پدرانشان علیهم السّلام برایم روایت کردند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! من در باره تو از پروردگارم پنج چیز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۶۸

خواستم که به من عطا فرمود: اوّل: از او خواستم وقتی قبرم شکافته می شود و خاک از روی سرم می ریزد، تو همراهم باشی، که مورد قبول حقّ واقع گردید. دوم: از او خواستم وقتی مرا در کنار میزان عمل قرار میدهد، تو همراه من باشی، که این نیز قبول شد. سوم: از پروردگارم خواستم که تو را حامل پرچم من قرار دهد و آن پرچم، پرچم

بزرگ خدا است و به آن نوشته شده است:

کسانی رستگارند که به بهشت دست یافته باشند، و قبول فرمود. چهارم: از او خواستم که تو امّتم را از حوضم آب دهی، و قبول فرمود. و پنجم: از او خواستم که تو را رهبر امّتم بسوی بهشت قرار دهد و قبول فرمود، و سپاس خداوند را که به این وسیله بر من منّت نهاد.

(۱) ۱۷- یعقوب جعفریّ گوید: از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که چنین میفرمود:

عزل کردن (باردار نساختن زوجه) در ۶ صورت مانعی ندارد: زنی که یقین داری نازا است، زن مسنّ، زن پرخاشگر، زن بد زبان و فحّاش، و زنی که فرزند خود

را شیر نمی دهد، و کنیز.

شیخ صدوق میفرماید: مراد از ابو الحسن در سند این حدیث، ممکن است موسی بن جعفر علیهما السّلام باشد و ممکن است حضرت رضا علیه السّلام باشد، زیرا یعقوب جعفریّ هر دو امام علیهما السّلام را درک کرده بود.

(۱) ۱۸- حسن بن راشد گوید: از امام رضا علیه السّلام در مورد تکبیرات افتتاحیه سؤال کردم، فرمودند: هفت عدد است، عرض کردم: روایت شده است که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله یک تکبیر می گفتند، فرمودند: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می گفتند.

(۲) ۱۹- امام عسکریّ از پدرانشان از امام رضا از پدرانشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل کرده اند: زمانی که جبرئیل خبر مرگ نجاشی را بحضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله داد، آن حضرت همچون یک فرد اندوهگین بر او گریه کرده، فرمود: برادرتان

،ج ۱،ص:۵۷۰

أصحمه (نام نجاشى) فوت كرده است، سپس بصحرا رفته و هفت تكبير گفتند و خداوند تمام بلندى ها را براى آن حضرت هموار نمود بطورى كه حضرت جنازه نجاشى را در حبشه ديدند.

(۱) ۲۰- جعفرىّ گويد: از امام رضا عليه السّلام شنيدم ميفرمود: روز سه شنبه ناخنهاى خود را كوتاه كنيد، و روز چهارشنبه استحمام نمائيد، و روز پنجشنبه نزد حجّام برويد، و روز جمعه خود را با بهترين عطرتان خوشبو كنيد.

(۲) ۲۱- معمّر بن خلّاد از امام رضا عليه السّلام چنين نقل كرده است: شايسته نيست انسان هيچ روز عطر و بوى خوش را ترك كند، اگر هر روز برايش ممكن نيست لا اقل يك روز در ميان عطر بزند، و اگر اين مقدار هم نمى تواند، هفته اى يك بار (يا در هر جمعه) عطر بزند، و اين كار را ترك نكند.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۱

(۱) ۲۲- برادر دعبل خزاعى از امام رضا عليه السّلام و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از حضرت علىّ عليهم السّلام نقل فرموده اند: رسول اكرم صلى اللَّه عليه و آله و سلّم اين آيه را تلاوت فرمودند: «لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ» (اهل جهنّم و اهل بهشت يكسان نيستند، اهل بهشت، رستگارند- حشر: ۲۰) و سپس چنين گفتند: اهل بهشت كسى است كه مرا اطاعت كند و پس از من در مقابل علىّ بن ابى طالب سر تسليم فرود آورد و به ولايتش اقرار نمايد، و اهل جهنّم كسى است كه نسبت به ولايت، بغض و كينه ورزد و پيمان شكنى كند و پس از من با او بجنگد.

(۲) ۲۳- سليمان مروزىّ گويد: ابو الحسن

علیه السّلام به من نامه نوشت و در آن چنین فرمود: در سجده شکر صد بار

«شکرا شکرا»

و یا

«عفوا عفوا»

بگو.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۲

شیخ صدوق گوید: سلیمان مروزیّ بحضور هر دو امام کاظم و امام رضا علیهما السّلام مشرّف شده بود، و بهمین جهت نمی دانم این حدیث از کدامیک از آن دو بزرگوار است.

(۱) ۲۴- حسن بن علیّ وشّاء گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: وقتی انسان در حال سجده به خواب برود، خداوند- تبارک و تعالی- میفرماید: بنده ام را در حال اطاعت و بندگی ام، قبض روح کردم.

(۲) ۲۵- داود بن سلیمان گوید: امام رضا از پدرانشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرمودند: دنیا تماما جهل است مگر مواضع علم، و علم- تماما- بر انسان حجّت است مگر آنچه بآن عمل شود «۱»، و عمل تماما ریا میباشد مگر آنچه که خالصانه باشد، و اخلاص هم در معرض خطر است تا اینکه انسان ببیند عاقبت

---

(۱)- یعنی وقتی انسان چیزی را دانست حجّت بر او تمام می شود و بر علیه اوست و در مقابل دانسته هایش بازخواست خواهد شد و در صورتی که بدان عمل نماید بر له عامل خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۳

و پایان کارش چه می شود.

(۱) ۲۶- محمّد بن خالد برقیّ گوید: سرورم امام جواد از پدرش امام رضا و او از پدرش امام کاظم علیهم السّلام نقل فرمودند که اجلح کندی از ابو بریده از پدرش برای آن حضرت (امام کاظم) چنین نقل کرده است: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

بعد از من علیّ امام تمام مؤمنین است.

(۲) ۲۷- حسن بن علیّ بن فضّال از امام رضا علیه السّلام

نقل کرده است: سجده بعد از نماز واجب (یومیّه)، شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیقی که به بنده اش برای اداء فریضه داده است، و حد اقلّ ذکر در سجده شکر این است که سه بار بگوید:

«شکرا للّه»

. پرسیدم: منظور از «شکرا للّه» چیست؟ فرمود:

یعنی این سجده من در واقع شکر به درگاه خداوند است بخاطر توفیق خدمت و اداء فریضه که به من عطاء فرموده است. و شکر موجب زیادی است، و اگر در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۴

نماز کوتاهی و نقصی باشد که با نوافل جبران نشده باشد با این سجده جبران خواهد شد.

(۱) ۲۸- امام رضا از پدرشان از جدّشان علیهم السّلام نقل فرمودند که از امام زین العابدین علیه السّلام سؤال شد که چرا کسانی که نماز شب می خوانند از خوشروترین افراد هستند؟ فرمودند: زیرا آنها با خدا خلوت کرده اند و خداوند نیز ایشان را از نور خود پوشانده است.

(۲) ۲۹- محمّد بن علیّ بن ابی عبد اللّه از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت در تفسیر این آیه «وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ» (و رهبانیتی که از خود ابتکار کردند ما بر آنها واجب نکرده بودیم، لکن خود برای جلب رضای خدا آن را انجام دادند- حدید: ۲۷)، فرمودند: مراد نماز شب است.

(۳) ۳۰- در تفسیر منسوب به امام عسکریّ علیه السّلام آمده است: مردی خدمت امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۵

رضا علیه السّلام آمد و گفت: یا ابن رسول اللّه! «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» را برای من تفسیر کنید، حضرت فرمودند: پدرم از جدّم از حضرت باقر از حضرت زین العابدین

از پـدر بزرگوارش علیهم السّـلام نقل فرمودند: مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّـلام آمد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» را برایم تفسیر کنید: حضرت فرمودند:

الحمد للّه

به این معنی است که خداونـد فی الجمله بعضـی از نعمتهای خود را به بنـدگانش شـناسانده است، زیرا آنها نمی تواننـد تمامی نعمتهای او را به تفصـیل دریابنـد، زیرا نعم الهی بیشتر از آن است که شـناخته و یا شـماره شود. لذا خداوند به آنها می فرماید: بگوئید سپاس خداوند را به سبب نعمتهایی که

ربّ العالمین

به ما ارزانی داشته. و

عالمین

عبارتند از جماعاتی از هر مخلوقی از جماد و حیوان. حیوانات را در قدرت خود زیر و رو می کند و از رزق و روزی خود آنها را تغذیه می نماید و در کنف حمایت خود آنها را حفظ می کند و هر یک را بر وفق مصلحتش راهبری می نماید. جمادات را با قدرت خود نگاه می دارد و آنهائی را که به یک دیگر متّصلند، از گسیختن از هم و

ناپیوستن نگه میدارد، (۱) و آسـمان را از اینکه بر زمین بیفتد- مگر با اجازه خودش- حفظ می کند و زمین را از فرورفتن نگاه می دارد- مگر با امر و فرمان خود- زیرا به بندگانش رؤوف و مهربان است.

سپس حضرت فرمودند:

ربّ العالمین

یعنی مالـک و خـالق آنهـا، کسـی کـه ارزاقشـان را به طریقی که خـود می داننـد و نیز از طرقی که خـود متـوجّه نمی شونـد به سویشان سوق می دهـد، رزق و روزی قسـمت شـده است و به سـراغ انسان خواهـد آمد و فرقی نمی کند که انسان در زندگی چه روشی داشته باشد. نه تقوای افراد متّقی روزیشان را زیاد می کند و نه فسق و

فجور افراد نابکـار موجب نقصـان در رزقشان میگردد. بین انسان و رزقش پرده ای است و او طالب و در پی روزی خود است. اگر کسـی از رزقش فرار کنـد، رزق و روزی به دنبالش خواهـد آمـد همان طور که مرگ به دنبالش خواهـد آمـد، و خداوند میفرماید: بگوئید «الحمد للّه» بخاطر نعمتهایی که به ما داده و در کتب گذشـتگان قبل از اینکه ما بوجود آئیم ما را به نیکی یاد نموده است، پس این مطلب بر محمّد و آل محمّد صـلی اللّه علیه و آله و بر شیعیانشان واجب می کند که بخاطر فضیلتهایی که خداوند به آنها داده است، خدا را شکر کنند. و این فضیلتها را پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله این طور بیان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۷

فرمودند: (۱) وقتی خداونـد- عزّ و جـلّ- موسـی بن عمران را به پیامبری برگزیـد و او را برای مناجات با خود انتخاب فرمود و دریـا را برایش شـکافت و بنی اسـرائیل را نجـات داد و به او تورات و الواح را عطـا فرمود، منزلت خود را در نزد پروردگـارش دریافت و گفت: پروردگارا! مرا بگونه ای گرامی داشتی که هیـچ کس قبل از من را بـدان گونه تکریم نکرده بودی، خـداوند جلّ جلاله فرمود:

ای موسی! آیا نمیدانی که محمّد نزد من از تمام ملائکه و تمام مخلوقاتم برتر است؟ موسی علیه السّلام گفت: پروردگارا! حال که محمّـد در نزد تو از تمـام مخلوقـات گرامی تر و محترم تر است، آیـا در بین آل انبیاء، از آل من گرامی تر هست؟ خـداوند جلّ جلاله فرمود: آیا نمی دانی فضیلت و برتری آل محمّد بر تمام آل انبیاء مانند فضیلت

و برتری محمّد بر تمامی مرسلین است؟ موسی گفت: پروردگارا! حال که آل محمّد این چنین اند آیا در امم انبیاء در نزد تو امّتی برتر از امّت من هست؟ (که از جمله فضائل امّت من این است که): ابر را سایه بان آنان قرار دادی، منّ و سلوی برایشان فرستادی، دریا را برایشان شکافتی! خداوند فرمود: ای موسی! آیا نمیدانی که فضیلت و برتری امّت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۷۸

محمّد بر تمامی امّتهای سایر انبیاء مانند برتری خود او است بر تمام مخلوقاتم؟ (۱) موسی گفت: پروردگارا! ای کاش آنان را می دیدم، خداوند به او وحی فرمود: آنان را نخواهی دید و الآن وقت ظهور آنان نیست، لکن آنان را در بهشت، بهشت جاودانه، در حضور محمّد، خواهی دید که در نعیم آن غوطه ورند و در خوبیهای آن ثابت و دائم، آیا می خواهی کلام آنان را بگوش تو برسانم؟ عرض کرد: بله ای پروردگار من. خداوند جلّ جلاله فرمود: در مقابل من همچون بنده ای ذلیل در مقابل پادشاهی جلیل بایست و کمرت را محکم کن. و موسی علیه السّلام چنین کرد آنگاه پروردگار ما ندا کرد: ای امّت محمّد! همگی در اصلاب پدران و ارحام مادران جواب دادند:

«لبّیک اللّهمّ لبّیک* لبّیک لا شریک لک لبّیک* إنّ الحمد و النّعمه لک و الملک* لا شریک لک [لبّیک] «۱»»

(بله پروردگار! بله* بله تو شریک نداری* حمد و سپاس و نعمت و ملک و پادشاهی از آن توست* شریک نداری)، حضرت ادامه دادند:

و خداوند این پاسخ را شعار حجّاج قرار داد، سپس پروردگار ما ندا کرد: ای عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۱ ۵۷۸ باب ۲۸ آنچه از حضرت

رضا – علیه السلام – در مسائل گوناگون آمده ..... ص : ۵۵۷

---

(۱)- متن تلبیه را مطابق با کتاب «من لا یحضره الفقیه» مؤلّف آوردیم.

امّت محمّد! (۱) حکم من بر شما چنین است: رحمتم از غضبم پیشی گرفته است و عفو من پیش از عقابم است. قبل از اینکه مرا بخوانید دعای شما را اجابت کرده ام و پیش از اینکه از من چیزی بخواهید به شما عطا کرده ام، هر کس مرا ملاقات کند (بمیرد) در حالی که شهادت می دهد: معبودی جز اللَّه نیست و شریکی ندارد و محمّد عبد و پیامبر اوست و در گفتارش صادق و در کردارش محقّ است و اینکه علیّ بن ابی طالب برادر و وصیّ رسول خدا، ولیّ و سرپرست (امّت) او است. و همان طور که اطاعت محمّد صلی اللَّه علیه و آله لازم است، اطاعت او نیز لازم است و اولیای برگزیده پاک و مطهّر او که بعد از آن دو عجائب آیات خدا را خبر می دهند و دلائل حجّت های خدا را بیان می کنند، اولیاء و سرپرستان او هستند، چنین کسی را به بهشت خویش داخل میکنم هر چند گناهانش باندازه کف روی آب دریاها باشد.

حضرت ادامه دادند: و زمانی که خداوند- عزّ و جلّ- پیامبر ما محمّد صلی اللَّه علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، فرمود: ای محمّد! «وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ إِذْ نادَیْنا» (آن زمان که در کنار [کوه] طور ندا کردیم، آنجا نبودی- قصص: ۴۶) یعنی امّت تو را به این کرامت ندا کردیم، سپس خداوند- عزّ و جلّ- به محمّد

صلّی اللَّه

علیه و آله و سلّم فرمود: بگو:

الحمد للّه ربّ العالمین

بخاطر این فضیلت که به من اختصاص داد. و به امّتش فرمود: شما نیز بگوئید:

الحمد للّه ربّ العالمین

بخاطر این فضائل که به ما اختصاص داد «۱».

(۱) ۳۱- احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره حرم و اینکه چرا بعضی از حدید و علامات آن به یک دیگر نزدیک و بعضی دورتر پرسیدم؟ فرمود: وقتی خداوند- عزّ و جلّ- آدم علیه السّلام را از بهشت بیرون راند و بکوه ابو قبیس فرود آورد، آدم از تنهایی و از اینکه آنچه را در بهشت می شنید، دیگر نمی شنود بخداوند شکایت برد، و خداوند نیز یاقوتی سرخ فرستاد و آن را در محلّ بیت قرار داد و آدم علیه السّلام آن را طواف میکرد و نور آن به محل حدود و علامات حرم میرسید و علامات حرم بر طبق نور آن یاقوت علامتگذاری شد و

---

(۱)- در مورد تفسیر منسوب به امام حسن عسکریّ علیه السّلام و راویان سخن بسیار است: و خلاصه کلام آنکه، محمّد بن قاسم استرآبادیّ را ضعیف و مجروح شمرده اند و یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار را مجهول الحال ذکر کرده اند و خود کتاب نیز شامل مطالبی است که از نظر امامیّه مردود است، برای اطّلاع بیشتر به مجلّد ششم ترجمه من لا یحضره الفقیه ص ۵۱۳ مراجعه فرمائید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۸۱

خدا آن محدوده را حرم قرار داد.

این حدیث از دو طریق دیگر (مذکور در متن) نیز روایت شده است.

(۱) ۳۲- عبد العظیم حسنیّ علیه السّلام از امام جواد علیه السّلام

روایت کرده که حضرت فرمودند: پدرم علیّ بن موسی الرّضا از موسی بن جعفر علیهم السّلام نقل فرمودند که عمرو بن عبید بصریّ نزد امام صادق علیه السّلام رفت پس از سلام و نشستن در محضر آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ» (کسانی که از گناهان کبیره اجتناب می کنند- نجم: ۳۲) سپس سکوت نمود، حضرت فرمودند: چرا ساکت شدی؟ عرض کرد: دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۸۲

خدا بشناسم، (۱) حضرت فرمودند: ای عمرو! بزرگترین گناه کبیره، شرک به خداوند است، خداوند فرموده: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ» (هر کس به خداوند شرک بورزد، خداوند بهشت را بر او حرام میکند و جایگاهش آتش است و ظالمین را یاوری نیست- مائده: ۷۲)، و بعد از آن ناامیدی از رحمت خداوند است، زیرا خداوند فرموده است «وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ» (از رحمت خدا ناامید نشوید زیرا فقطّ کفّار از رحمت خدا ناامید می شوند- یوسف: ۸۷) و خود را از مکر خدا در امان دانستن، زیرا خداوند فرموده: «فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» (فقطّ افراد زیانکار خود را از مکر خدا در امان می دانند- اعراف: ۹۹) و از آن جمله عاقّ والدین شدن است، زیرا خداوند عاقّ والدین را از زبان عیسی، جبّار و بدبخت نامیده است. عیسی علیه السّلام میفرماید:

«وَ بَرًّا بِوالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيًّا» (خداوند مرا نسبت به مادرم نیکوکار و مهربان نموده است و مرا جبّار و

بدبخت نکرده است- مریم: ۳۲) و نیز آدم کشی به ناحقّ، زیرا خداوند میفرماید: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها- الخ» (و هر کس مؤمنی را عمدا به قتل برساند جزایش این

است که جاودانه در جهنّم بماند، تا آخر آیه ۹۴ از سوره نساء) (۱) و نیز نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن، زیرا خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ» (کسانی که به زنان پاکدامن مؤمن و بی خبر نسبت ناروا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و عذابی عظیم خواهند داشت- نور: ۲۲) و خوردن مال یتیم، زیرا خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً» (کسانی که اموال یتیمان را به ناحقّ می خورند، در واقع آتش میخورند و بزودی نیز در آتش خواهند سوخت- نساء: ۱۰) و فرار از مقابل حمله دشمن، زیرا خداوند میفرماید: «وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» (و هر کس در آن روز پشت به آنان کند دچار غضب الهی خواهد شد و جایگاهش جهنّم است و چه بد جایگاهی است، مگر اینکه بخواهد در جبهه محلّ خود را تغییر دهد و برای جنگ مجدّدا آماده شود یا به گروهی دیگر بپیوندد- انفال: ۱۵) و رباخواری، زیرا خداوند میفرماید:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِ» (کسانی که ربا میخورند همچون کسانی بر می خیزند که شیطان آنان را دچار جنون

کرده باشد- بقره: ۲۷۵) و سحر و جادو، زیرا خداوند میفرماید: «وَ

لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ» (و می دانستند کسی که خریدار سحر و جادو باشد در آخرت نصیبی ندارد- بقره: ۱۰۲) (۱) و زنا، زیرا خداوند فرموده است: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً* یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً* إِلَّا مَنْ تابَ» (و هر کس آن را انجام دهد، کیفر خواهد دید، عذاب برای او دو چندان خواهد شد و تا ابد و با خواری در آن باقی خواهد ماند مگر کسی که توبه نماید- فرقان: ۶۸، ۶۹، ۷۰) و قسم دروغ، خداوند میفرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ» (کسانی که عهد خدا و قسمهای خود را با بهای اندکی عوض میکنند، در آخرت نصیبی ندارند- آل عمران: ۷۷) و خیانت، خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ» (و هر کس خیانت کند، آن خیانت را روز قیامت [با خویش] خواهد آورد- آل عمران: ۱۶۱) و پرداخت نکردن زکات واجب، زیرا خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ، هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ» (روزی که آن اموال در آتش جهنّم گداخته می شود و به وسیله آن، پیشانی، پهلو و پشت هایشان داغ زده میگردد، این همان چیزهایی است که برای خود اندوخته بودید،

اندوخته های خود را بچشید- توبه: ۳۵) (۱) و شهادت باطل و کتمان شهادت، زیرا خداوند

میفرماید: «وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» (و کسانی که شهادت باطل نمیدهند- فرقان: ۷۳) و نیز میفرماید: «وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (و هر کس شهادت را کتمان کند، قلبش گناهکار است- بقره: ۲۸۳) و شرب خمر، زیرا خداوند، آن را با بت پرستی مساوی دانسته «۱» و نیز ترک عمدی نماز و یا هر واجب دیگری، زیرا رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: «هر کس نماز را عمدا و بی دلیل ترک کند، رابطه اش با خدا قطع خواهد شد و خداوند با او پیمانی نخواهد داشت»، و نیز عهدشکنی و قطع صله رحم، زیرا خداوند میفرماید:

«أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (آنها، لعنت و جایگاه بد نصیبشان خواهد شد- رعد: ۲۵).

راوی گوید: عمرو بن عبید در حالی که با صدای بلند گریه میکرد، از مجلس بیرون رفت و چنین میگفت: بخدا قسم هر کس با شما در فضل و علم منازعه کند و نظر خود را پیروی نماید هلاک شده است «۲».

---

(۱)- خداوند در سوره مائده آیه ۹۰ میفرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

(۲)- عمرو بن عبید از زهّاد معروف و از بزرگان شیوخ معتزله است و اصل او ایرانی است.

دارای کتابهایی است، بسال ۱۴۴ هجری فوت و در «مرّان» نزدیک مکّه بخاک سپرده شد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۸۶

(۱) ۳۳- احمد بن ابی نصر بزنطیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: اوّلین طیب و بوی خوش چگونه بوجود آمد؟ فرمود: دیگران چه میگویند؟ عرض کردم میگویند: وقتی آدم به سرزمین هند هبوط کرد و بر بهشت گریست، اشکهایش جاری

شـد و به شـكل ريشه در زمين فرو رفت و به طيب و بـوى خـوش تبـديل گرديـد. حضـرت فرمـود: اين طور كه آنـان ميگويند نيست، بلكه حوّاء موهـاى بـافته اش را با شاخ و برگ درختهاى بهشت مى بست (يا معطّر ميكرد) و وقتى به زمين هبوط كرد و به معصيت افتاد «۱»، حائض شـد و به او دسـتور غسل داده شـد و موهاى بافته خود را باز كرد، و خداونـد- عزّ و جلّ- بادى را فرسـتاد و آنان را به پرواز درآورده سپس پايين آورد و در هر جايى كه خدا اراده فرمود، پراكنده ساخت، و بوى خوش به اين گونه بوجود آمد.

(۲) ۳۴- عبد العظيم حسنىّ گويد: امام هادى از پدران گرامى خود از امام

---

(۱)- مخفى نماند كه معصيت آدم و حوّاء در بهشت بوده است، مگر اينكه مراد معصيت ديگرى يا نافرمانى شوهرش بوده، غير از نزديک شدن به درخت بهشتى باشد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۸۷

صـادق عليهم السّـلام روايت كردنـد كه: مكروه است كه انسـان در شب اوّل ماه و وسط و آخر ماه جماع كنـد، زيرا اگر چنين كنـد، بچّه ديوانه خواهـد شد، آيا نمى بينى كه ديوانه ها معمولا در اوّل و وسط و آخر ماه دچار صـرع و غش مى شوند؟ و نيز حضرت فرمود: هر كس، در حالى كه قمر در عقرب است ازدواج كند «۱» نيكى نخواهد ديد و نيز فرمود: هر كس در آخر ماه (محاق) ازدواج كند بايد آماده سقط شدن جنين باشد.

(۱) ۳۵- از امام رضا عليه السّلام نقل شده است: تا زمانى كه كسى كمتر از ديه دستش دزدى كند، خداوند، اين كار او را مى پوشاند (يعنى

حدّ سرقت بر او جاری نمیشود)، ولی وقتی باندازه دیه دستش دزدی کرد، خداوند این مطلب را از او آشکار می کند (و حدّ بر او جاری می شود).

(۲) ۳۶- ابو حیّون از امام رضا علیه السّلام نقل کرده که: جبرئیل خدمت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله آمده عرض

---

(۱)- ظاهرا مراد از ازدواج در هر دو مورد نزدیکی است نه عقد تنها.

کرد: ای محمّد! پروردگارت به شما سلام میرساند و میگوید: دختران دوشیزه مثل میوه بر درخت هستند، و وقتی میوه میرسد، دوایی ندارد جز چیدن، و گر نه باد و آفتاب آن را از بین میبرند و دوشیزگان نیز وقتی بالغ شدند، دوایی ندارند جز شوهر و گر نه احتمال دارد به فتنه دچار شوند، حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نیز به منبر رفته، سخنرانی فرمود و دستور خدا را به آنان ابلاغ فرمودند، مردم گفتند: به چه کس شوهرشان دهیم؟ فرمود: به افرادی که کفو و همطراز آنان باشند، پرسیدند: چه کسی کفو و همطراز محسوب می شود؟ فرمود:

مؤمنون کفو یک دیگرند، سپس همان جا، بالای منبر، ضباعه دختر زبیر بن عبد المطّلب را به عقد مقداد بن اسود در آورد، سپس فرمود: ای مردم، ضباعه دختر عمویم را به عقد مقداد در آوردم تا امر ازدواج ساده تر شود.

(۱) ۳۷- ریّان بن صلت گوید: عدّه ای به خراسان و به خدمت امام رضا علیه السّلام رفتند و گفتند: عدّه ای از خانواده شما کارهای قبیح انجام می دهند، خوب

بود آنان را نهی می فرمودید، حضرت فرمودند: این کار را نمی کنم، گفتند:

چرا؟ حضرت فرمودند: چون از پدرم

شنیدم که فرمود: نصیحت ناخوشایند و تلخ است (ظاهرا مراد از کارهای قبیح، کارهای پست است نه محرّمات).

(۱) ۳۸- ابو حیّون از امام رضا علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمودند:

هر کس متشابهات قرآن را به محکمات آن ارجاع دهد، به راه راست هدایت شده است، سپس فرمودند: در اخبار ما نیز همانند قرآن محکم و متشابه وجود دارد، لذا متشابهات آن را به محکمات آن ارجاع دهید و صرفا به دنبال متشابهات آن نروید که گمراه میشوید.

(۲) ۳۹- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس اوّلین روز از ماه رجب را به امید ثواب خداوند- عزّ و جلّ- روزه بگیرد، بهشت برای او واجب می شود، و هر کس یک روز از وسط آن را روزه بگیرد شفاعتش در افراد کثیری به تعداد قبیله ربیعه و مضر قبول خواهد شد. و هر کس یک روز از آخر آن را روزه بگیرد، خداوند او را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۰

از سلاطین بهشت قرار میدهد و شفاعت او را در مورد پدر، مادر، پسر، دختر، خواهر، برادر، عمو، عمّه، دایی، خاله، آشنایان و همسایگانش می پذیرد، هر چند در بین این افراد مستحقّ آتش نیز وجود داشته باشد.

(۱) ۴۰- امام عسکری از پدران بزرگوارشان علیهم السّلام چنین نقل فرمودند: روزی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به یکی از اصحابش فرمود: برای خدا دوست بدار و برای خدا متنفّر باش، برای خدا دوستی کن و برای خدا دشمنی کن، زیرا ولایت خدا جز از این راه بدست نمی آید، و هیچ کس، هر قدر هم که نماز و روزه اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی چشد مگر این

گونه باشـد، و امروزه بیشتر برادری هـا و دوستی های مردم برای دنیا است، بخاطر آن یک دیگر را دوست می دارنـد و بخاطر آن از یـک دیگر بـدشان می آیـد ولی این برایشـان سـودی نخواهـد داشت. آن شـخص پرسـید: چگـونه بفهمم که دوسـتی و دشمنی ام برای خدا بوده، و ولیّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۱

خدا کیست که با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست که با او دشمنی نمایم؟

حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به حضرت علیّ علیه السّلام اشاره کرده فرمودند: آیا این را میبینی؟ عرض کرد: بله، فرمود: هر کس او را دوست بدارد، ولیّ خداست، پس با او دوستی نما، و دشـمن او دشمن خداست، پس با دشمن او دشمن باش و با دوست او نیز دوست باش هر چند قاتل پدر و فرزندانت باشد، و با دشمن او دشمن باش هر چند پدر و فرزندت باشد.

(۱) ۴۱- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس در ماه شعبان، هفتاد مرتبه استغفار کند، خداوند گناهانش را هر چند به تعداد ستارگان باشد خواهد بخشید.

(۲) ۴۲- امام رضا از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل فرمودند که:

هر کس دوست دارد به کشتی نجات سوار شود و به دستگیره محکم چنگ بزند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۲

و با ریسمان قوی الهی خود را حفظ کند، باید بعد از من علیّ را دوست بدارد و دشمنان علیّ را دشمن خود برگزیند و به ائمّه هدایتگر، که از فرزندان اویند، تأسّی نماید و آنان را امام خود برگزیند، زیرا آنان خلفاء و اوصیاء من، و بعد از من حجّت های خدا بر خلق

بوده و سرور امّت و رهبر متّقین بسوی بهشت هستند، حزب آنان حزب من و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنان ایشان حزب شیطان است.

(۱) ۴۳- امام رضا علیه السّلام فرمودند: موسی بن جعفر علیهما السّلام بر هارون الرّشید وارد شدند- در حالی که خشم و غضب بر مردی، هارون را از کوره بدر کرده بود- حضرت فرمودند: تو برای خدا غضب میکنی، پس بیش از آن مقداری که خدا در این مورد غضب می کند، تو غضب نکن «۱».

---

(۱)- مراد آنست که تو نباید بیش از آن مقدار که خدا در این مورد غضب میکند، غضب نمائی.

(۱) ۴۴- ابن فضّال گوید: از امام رضا علیه السّلام در ورد شب نیمه شعبان سؤال کردم، فرمودند: شب رهایی از آتش و بخشش گناهان کبیره است، عرض کردم: آیا اضافه بر سایر شبها نماز دیگری دارد؟ حضرت فرمودند: نماز خاصّی ندارد، ولی اگر دوست داری در آن شب عمل مستحبّی بجا آوری، نماز جعفر طیّار بخوان، و ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار انجام بده، زیرا پدرم میفرمود: دعا در آن شب مستجاب است، عرض کردم مردم می گویند: آن شب، شب صکاك است، فرمود: شب صکاك، شب قدر در ماه رمضان است (شب صکاك یعنی شب برات که همان شب قدر است میباشد- مترجم).

(۲) ۴۵- امام رضا از پدران بزرگوارشان از حضرت علیّ علیهم السّلام نقل کردند که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ماه رمضان ماه بزرگی است، خداوند در آن ماه

حسنات را مضاعف می کند و سیّئات را محو می نماید و درجات را

رفیع میگرداند، هر کس در این ماه صدقه ای بدهد خداوند گناهانش را می آمرزد، و هر کس به بردگانش نیکی کند، خداوند او را می آمرزد و هر کس در این ماه خوش خلق باشد، خداوند او را می آمرزد، و هر کس در این ماه خشم خود را فرو برد، خداوند او را می آمرزد و هر کس در این ماه صله رحم کند خداوند او را می آمرزد، سپس فرمودند: این ماه مثل سایر ماهها نیست، هر وقت به شما رو کند، با رحمت و برکت رو می کند، و وقتی از شما جدا شود با غفران و بخشش گناهان میرود، این ماه ماهی است که حسنات در آن مضاعف است و اعمال خیر در آن مقبول است. هر کس از شما. برای خدا دو رکعت نافله بخواند خدا او را خواهد بخشید، سپس فرمود: بدبخت واقعی کسی است که این ماه تمام شود و گناهانش بخشیده نشود و هنگامی که نیکوکاران جوائز خدای کریم را دریافت میکنند، زیان و ضرر کرده باشد.

(۱) ۴۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل کردند که حضرت علیّ علیه السّلام فرمودند: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! تو در دنیا و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۵

آخرت برادر، وزیر و پرچمدار من هستی و تو صاحب حوض من هستی هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس از تو بدش بیاید از من بدش آمده است. (پوشیده نیست که مراد از حوض، کوثر است).

(۱) ۴۷- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس مصیبتهای ما را بیاد آورد و بگرید یا

دیگران را بگریاند چشمش در روزی که تمام چشمها گریان است گریان نخواهد بود، و هر کس در مجلسی بنشیند و در آنجا امر ما را زنده کند، قلبش در روزی که قلبها میمیرد نخواهد مرد.

و نیز آن حضرت علیه السّلام در مورد این آیه: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها» (اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده اید- اسراء: ۷) فرمودند: یعنی اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آن را می بخشد. (پس از ندامت و توبه)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۶

و نیز در باره این آیه: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (به نیکی گذشت کن- حجر: ۸۵) فرمود: منظور عفو بدون عتاب است.

و نیز در مورد این آیه: «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً» (او کسی است که برق را به شما نشان میدهد که هم میترسید و هم امیدوارید- رعد: ۱۲) حضرت فرمود: یعنی مسافر میترسد و مقیم امید دارد.

و نیز آن حضرت فرمود: هر کس چیزی نمی یابد که کفّاره گناهانش قرار دهد، در عوض، بر محمّد و آل محمّد بسیار صلوات بفرستد زیرا صلوات گناهان را کاملا از بین می برد، و فرمود: صلوات بر محمّد و آل محمّد در نزد خداوند معادل تسبیح، تهلیل (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ)، و تکبیر گفتن است.

(۱) ۴۸- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام نقل فرمودند که:

روزی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله سخنرانی کرده، فرمودند: ای مردم، ماه خدا با برکت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۷

و رحمت و مغفرت به شما رو کرده است، ماهی که نزد خدا از تمام ماهها برتر است

و روزهـایش بهترین روزها و شـبهایش بهترین شـبها و ساعاتش بهترین ساعات است و آن ماهی است که در آن ماه به مهمانی خـدا دعوت شـده ایـد و در آن از اهل کرامت خـدا گشـته ایـد، نفسـهایتان در این ماه تسبیـح و خوابتان در آن عبادت است و اعمالتان در آن مقبول است و دعایتان مستجاب، پس با نیّتهای صادق و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه گرفتن و تلاوت آیات قرآن موفّق نمایـد، زیرا بـدبخت کسـی است که در این ماه عظیم از غفران خداوند محروم ماند، با گرسـنگی و تشـنگی این ماه گرسنگی و تشنگی قیامت را به یاد آورید، به فقراء و مساکین خود صدقه بدهید، بزرگان خود را احترام کنید، به اطفال خود مهربانی کنید، با خویشان خود ارتباط برقرار کنید، زبانهایتان و چشمهایتان را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست حفظ کنیـد، و گوشـهایتان را از آنچه شـنیدنش جایز نیست ببندیـد، به یتیمهای مردم مهربانی کنید تا بر یتیمهای شـما مهربانی کنند، از گناهانتان به درگاه خداوند توبه کنید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۸

(۱) و در اوقـات نمـاز دست به دعـا برداریـد، زیرا آن اوقـات بهـترین ساعـات است، و خداونـد در آن مواقع بـا نظر رحمت به بنـدگان خود می نگرد، هر گاه با او مناجات کنند، جوابشان میدهد، هر گاه او را صدا کنند پاسـخشان می دهد و هر گاه از او درخواستی کنند، دعایشان را مستجاب می گرداند.

ای مردم! جانهایتـان در گرو اعمالتـان است، با اسـتغفار آنها را آزاد کنیـد، پشـتهایتان از گناهان سـنگین شـده است، آنها را با سجده های طولانی سبک کنید، و بدانید که خداوند متعال به

عزّت خویش قسم خورده است که نمازگزاران و سجده کنندگان را در قیامت- که همه برای خداوند جهانیان بر میخیزند- عذاب نکند و با آتش نترساند. ای مردم هر کس در این ماه، روزه داری مؤمن را افطاری دهد در مقابل این کار نزد خداوند، ثواب آزاد سازی یک برده و نیز بخشش گناهان گذشته اش را خواهد داشت، مردم گفتند: یا رسول اللّه! همه ما توان این کار را نداریم، حضرت فرمودند: آتش را از خود دفع کنید و لو با تکّه ای از یک خرما، آتش را از خود دفع کنید و لو با یک جرعه آب.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۵۹۹

(۱) ای مردم! هر کس در این ماه، خوش خلق باشد، در روزی که قدمها بر صراط، لرزان است، او از آنجا به امان خواهد گذشت، و هر کس در این ماه بر برده هایش آسان بگیرد، خداوند در حسابرسی بر او آسان خواهد گرفت، و هر کس در این ماه شرّ خود را از دیگران دور کند، خداوند در روزی که به ملاقاتش خواهد آمد، غضبش را از او دور میکند، و هر کس در این ماه، یتیمی را اکرام کند، خداوند او را در روزی که بدیدارش خواهد رفت، اکرام خواهد نمود. و هر کس در این ماه صله رحم کند، خداوند او را در روزی که ملاقاتش میکند، به رحمت خود پیوند میدهد، و هر کس در این ماه قطع رحم کند، خداوند رحمتش را- در روزی که او خدا را ملاقات میکند- از او قطع خواهد کرد، و هر کس در این ماه یک نماز مستحبّی بخواند، خداوند دوری از آتش را بر

او حتمی میگرداند، و هر کس در این ماه فریضه ای انجام دهد ثواب کسی را دارد که در ماههای دیگر هفتاد فریضه انجام داده باشد، و هر کس در این ماه بر من بسیار صلوات فرستد کفّه میزان اعمالش در روزی که ترازوها سبک است، سنگین خواهد بود، و هر کس در این ماه آیه ای از قرآن بخواند اجر کسی که قرآن را در ماههای دیگر ختم کند خواهد داشت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰۰

(۱) ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از خداوند بخواهید که آنها را بر شما نبندد. درهای جهنّم بر شما بسته است، از خداوند بخواهید که آنها را بر شما باز نکند، و شیاطین در بند هستند، از خداوند بخواهید که آنان را بر شما مسلّط نکنند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: من برخاستم و گفتم: یا رسول اللَّه! با فضیلت ترین کار در این ماه چیست؟ حضرت فرمودند: یا ابا الحسن! افضل اعمال در این ماه، پرهیز از محرّمات الهی است، و سپس گریستند، عرض کردم یا رسول اللَّه! چه چیز باعث گریه شما شد؟! حضرت فرمودند: یا علیّ! بخاطر آن عملی که در این ماه نسبت به تو خواهد شد گریه میکنم، گویا تو را میبینم که مشغول نماز هستی و شقی ترین افراد بشر (چه در گذشته و چه در آینده)، برادر و هم مسلک کسی که ناقه ثمود را از پا در آورد، برخاسته، و ضربه ای بر فرق سرت فرود می آورد و محاسنت را [با خون] خضاب میکند، امیر المؤمنین علیه السّلام ادامه دادند: عرض کردم: یا رسول اللَّه! در این حال دینم سالم است؟ فرمودند: بله

دینت سالم است. سپس فرمودند: یا علیّ! هر کس تو را

به قتل رساند مرا به قتل رسانده است، (۱) و هر کس از تو بدش بیاید از من بدش آمده است، و هر کس به تو ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است، زیرا تو از من و مانند خودم هستی، روح تو از روح من و گل تو از گل من است، خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید و مرا برای نبوّت انتخاب کرد و تو را برای امامت، پس هر کس امامت تو را انکار کند، نبوّت مرا انکار کرده است، ای علیّ! تو وصیّ و پدر نوه های منی و دامادم هستی، تو در زمان حیات و بعد از مماتم جانشین من بر امّتم هستی، امر تو، امر من و نهی تو، نهی من است، قسم به کسی که مرا به نبوّت برگزید و مرا اشرف مخلوقات قرار داد، تو حجّت خدا بر مردم و امین او بر اسرارش و جانشین او بر بندگانش هستی.

(۲) ۴۹- امام حسن عسکریّ از پدران بزرگوار خود از امام سجّاد علیهم السّلام نقل فرمودند که: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: چه بسیار شخص غافلی که لباسی برای

خود می دوزد تا آن را بپوشد ولی آن لباس کفنش خواهد بود و خانه ای می سازد تا در آن سکنی گزیند ولی آن خانه محلّ دفنش خواهد بود.

(۱) ۵۰- و نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام سؤال شد: آمادگی برای مرگ چیست؟

فرمودند: انجام فرائض، ترک محرّمات و دارا بودن اخلاق خوب، و چنین فردی

برایش فرق ندارد که او بسراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید، قسم به خدا که فرزند ابو طالب برایش فرقی ندارد که او به سراغ مرگ برود یا مرگ به سراغ او بیاید.

(۲) ۵۱- همچنین امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه های خود فرمودند: ای مردم! دنیا، محل فنا و نیستی است و آخرت محل بقاء و جاودانگی است، از این محلّ عبور برای سرای دائمی و همیشگی خود توشه برگیرید و در مقابل کسی که اسرارتان بر او مخفی نیست، پرده از روی اعمال زشتتان برندارید، قبل از اینکه بدنهایتان از دنیا خارج شود، دلهایتان را از دنیا خارج کنید، در دنیا زندگی می کنید ولی برای آخرت خلق شده اید، دنیا مثل سمّی است که کسی که از آن آگاهی ندارد آن را بخورد. وقتی شخصی می میرد، ملائکه گویند:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰۳

چه (با خود) آورده است؟ و مردم گویند: چه چیز باقی گذارده است، برای خود فضل و نیکی پیش فرستید تا به نفعتان باشد و چیزی که مایه حسرت است از خود باقی نگذارید، زیرا محروم کسی است که از خیر و برکت مال خود محروم ماند و آن کس که باید به حالش غبطه خورد کسی است که با صدقات و خیرات ترازوی اعمالش را سنگین کرده و جایگاه خود را در بهشت، و نیز مسیرش را بر صراط نیکو گردانده است.

(۱) ۵۲- امام رضا علیه السّلام فرمودند: هر کس روز عاشورا به دنبال انجام کارها و حوائجش نرود، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را بر آورده سازد، و هر کس که روز عاشورا، روز مصیبت

و حزن و گریه اش باشد، خداوند- عزّ و جلّ- روز قیامت را روز شادی و سرورش قرار خواهد داد و در بهشت چشمانشان به دیدار ما روشن خواهد شد، و هر کس روز عاشورا را روز برکت بنامد و برای منزلش چیزی در آن روز ذخیره نماید، آنچه ذخیره کرده است، برکت نخواهد داشت، و در روز قیامت همراه یزید، عبید اللّه بن زیاد و عمر بن سعد- لعنهم

اللّه- در پست ترین درجه جهنّم محشور خواهد شد.

(۱) ۵۳- ریّان بن شبیب گوید: در اوّلین روز محرّم بخدمت امام رضا علیه السّلام رسیدم، حضرت فرمودند: آیا روزه هستی؟ عرض کردم: خیر، فرمود: امروز، روزی است که زکریّا علیه السّلام پروردگارش را خواند و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ» (پروردگارا! فرزندی پاک به من مرحمت فرما، همانا تو دعای بندگان را میشنوی- آل عمران: ۳۸) و خداوند دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه دستور داد که به زکریّا- که در محراب در حال نماز بود- بگویند که خدا به تو یحیی را مژده می دهد، پس هر کس این روز را روزه بدارد و سپس دعا کند، خداوند همان طور که دعای زکریّا را مستجاب کرد، دعای او را نیز مستجاب می کند، سپس فرمود: ای ابن شبیب! محرّم ماهی است که اهل جاهلیّت به احترام آن، ظلم و جنگ را حرام کرده بودند ولی این امّت، احترام آن و احترام پیغمبر خود را حفظ نکردند، در این ماه اولاد او را

کشتند و زنانش را اسیر کردند و وسائلش را غارت نمودند،

خداونـد هرگز این کارشان را نبخشـد! (۱) ای ابـن شـبیب! اگر میخـواهی گریه کنی، بر حسـین بن علیّ ابن ابی طـالب علیهما السّلام گریه کن، زیرا او را همچون گوسفند ذبح کردند و از بستگانش، هیجده نفر به همراهش شهید شدند که در روی زمین نظیر نداشـتند، آسـمانهای هفتگانه و زمین ها بخاطر شـهادتش گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، ولی تقـدیر الهی نبود، و آنهـا تـا قیام قائم علیه السّـلام در نزد قبرش با حال نزار و ژولیـده باقی هسـتند و از یاوران قائم علیه السّـلام هستند و شعارشان

«یا لثارات الحسین»

است. ای ابن شبیب! پدرم از پدرش از جدّش علیهم السّلام به من خبر داد که: وقتی جدّم حسین- صلوات اللَّه علیه- شهید شد، از آسـمان خون و خـاک قرمز باریـد. ای ابن شبیب! اگر به گونه ای بر حسـین گریه کنی که اشـکهایت بر گونه هـایت جاری شود، خداونـد هر گناهی که مرتکب شده باشـی- چه کوچک، چه بزرگ، چه کم و چه زیاد- خواهد بخشـید. ای ابن شبیب! اگر دوست داری پاک و بدون گناه به ملاقات خدا بروی، به زیارت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰۶

حسین برو، (۱) ای ابن شبیب! اگر دوست داری بـا پیـامبر اکرم صـلی اللَّه علیه و آله در غرفه هـای بهشت همراه باشـی، قاتلان حسـین را لعنت کن، ای ابن شبیب! اگر دوست داری ثوابی ماننـد ثواب کسانی که همراه حسین بن علیّ علیهما السّـلام شـهید شدند داشـته باشی، هر گاه بیاد او افتادی بگو: «یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً» (ای کاش با آنان می بودم و به فوز عظیم میرسیدم). ای ابن شبیب! اگر

دوست داری با ما در درجات عالی بهشت همراه باشی، در اندوه ما اندوهگین و در خوشحالی ما، خوشحال باش، و بر تو باد به ولایت ما، زیرا اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت او را با آن سنگ محشور خواهد کرد.

(۲) ۵۴- امام حسن عسکریّ از پدران بزرگوارشان از امیر المؤمنین علیهم السّلام چنین نقل کردند: رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: فاتحه- الکتاب را بین خود و بنده ام تقسیم کردم، نصف آن از آن خود، و نصف دیگرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰۷

برای بنده ام است، و آنچه را که بنده ام طلب کند بدست خواهد آورد، وقتی بنده میگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» خداوند جلّ جلاله میفرماید: بنده ام با نام من آغاز کرد و واجب است بر من که امورش را به انجام رسانم و احوالش را مبارک گردانم، و وقتی گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» (حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است) خداوند جلّ جلاله میفرماید: بنده ام مرا ستود و دانست که نعمتهایی که نزد اوست، از من است و بلاهایی که از او دفع شده است به قدرت من بوده است، شما را شاهد می گیرم که من نعمتهای اخروی را به نعمتهای دنیوی اش اضافه میکنم، و بلاهای آخرت را همان طور که بلاهای دنیا را از او دفع کردم، از او دور خواهم کرد، وقتی بگوید: «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ»، خداوند جلّ جلاله گوید: بنده ام شهادت داد که من رحمان و رحیم هستم، نصیب او را از رحمتم افزون خواهم کرد، و بهره اش را از عطا و بخششم زیاد خواهم نمود، وقتی

بگویـد: «مالِكِ يَوْمِ الـدِّينِ» (مالك روز قيامت است)، خداونـد جلّ جلاله گويد: شاهد باشـيد، همان طور كه اعتراف كرد كه من مالك روز قيامت هستم، روز قيامت حسابش را آسان خواهم گرفت، و از بدى هايش در خواهم گذشت.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰۸

(۱) وقتى ميگويـد: «إِيَّاكَ نَعْبُـدُ» (فقـط تو را مى پرستيم) خداونـد- عزّ و جلّ- ميفرمايـد: بنـده ام راست ميگويـد، فقط مرا مى پرستد، شاهد باشيد بخاطر اين عبادتش به او ثوابى خواهم داد كه هر كس در اين عبادت با او مخالف بوده به او غبطه بخورد، و وقـتى بگويـد: «وَ إِيَّاكَ نَسْـتَعِينُ» (و فقـط از تـو كمـك مى خـواهيم) خداونـد- عزّ و جـلّ- ميفرمايـد: بنـده ام از من كمك ميخواهـد و به من پناهنـده شـده است، شاهـد باشـيد كه او را بر كـارش كمـك خواهم كرد و در سـختى ها به فريادش خواهم رسـيد و در روز سختى، دستش را خواهم گرفت، و وقتى ميگويد: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» (ما را به راه راست هدايت كن) تا آخر سوره، خداوند ميگويد: اين خواسته اش مستجاب است و آنچه بنده ام درخواست كند، خواهد داشت. دعاهاى بنده ام را مستجاب كردم و آنچه را آرزو داشته به او عطا نمودم و او را از آنچه باعث ترس است در امان داشتم.

و فرمـود: از امير المـؤمنين عليه السّـلام سؤال شـد: آيـا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» از فـاتحه الكتـاب است؟ حضـرت فرمود: بله، رسول اكرم صلى اللَّه عليه و آله آن را قراءت ميفرمود و آن را جزء آن سوره بحساب مى آورد و ميفرمود: فاتحه الكتاب، سبع

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۰۹

المثانى است.

(۱) ۵۵- و نيز امام حسن عسكرىّ از پدران بزرگوار خود از امير

مؤمنان علیهم السّلام چنین نقل فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» آیه ای از سوره حمد است، سوره حمد هفت آیه است که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» به تمام و کمال میرسد، از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که میفرمود: خداوند- عزّ و جلّ- به من فرمود: یا محمّد! «وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» (ما به تو، هفت آیه از مثانی و نیز قرآن عظیم را دادیم- حجر: ۸۷) و اوّل با سوره حمد بر من امتنان فرمود و آن را در ازاء قرآن عظیم قرار داد، و فاتحه الکتاب شریف ترین چیزی است که در گنجهای عرش وجود دارد، و خداوند- عزّ و جلّ- آن را مختصّ به محمّد صلی اللَّه علیه و آله نمود و وی را بدان شرافت داد، و احدی از پیامبران- جز سلیمان- را با او در این فضیلت شریک نکرد، زیرا به سلیمان آیه «بِسْمِ اللَّهِ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۰

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» را عطا فرمود، (۱) خداوند از قول بلقیس چنین حکایت می کند:

«إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» (نامه گرانقدری از سلیمان برایم فرستاده شده است، که عبارتست از: بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم- الخ- نمل: ۲۹، ۳۰).

و هر کس آن را با اعتقاد به موالات محمّد و آل پاکش بخواند و مطیع اوامر آنان بوده، به ظاهر و باطنشان ایمان داشته باشد، خداوند برابر هر حرف آن حسنه ای به او می دهد که برای او از دنیا و تمام خیرات و اموالش برتر است، و هر کس به قاری ای که آن را می خواند گوش دهد، همانند اجر

قاری را خواهد داشت. پس تا می توانید از این خیری که به شما عرضه شده است بیشتر استفاده کنید که غنیمت است، و مبادا وقتش برود و قلوبتان در حسرت بماند.

(۲) ۵۶- امام رضا از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمودند که امیر مؤمنان علیه السّلام مردی از شیعیان خود را بعد از مدّتها دیدند که پیری در او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۱

هویدا و به سختی راه میرفت، حضرت به او فرمودند: سنّت زیاد شده است! آن مرد عرض کرد: در طاعت تو یا امیر المؤمنین! حضرت فرمودند: می بینم هنوز توانی در تو هست، عرض کرد: آن، متعلّق به شما است.

(۱) ۵۷- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام چنین نقل کردند:

وقتی زمان فوت امام حسن علیه السّلام فرا رسید، آن حضرت گریستند، به ایشان عرض شد: آیا با این موقعیّت و خویشاوندی که با رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله داری و با آن فرمایشات آن حضرت در باره شما، و با وجود اینکه بیست بار پیاده به حجّ رفته اید و سه بار تمام اموالتان حتّی کفش هایتان را با خداوند قسمت کرده اید، آیا با همه اینها باز هم گریه می کنید؟! حضرت فرمودند: بخاطر دو چیز گریه میکنم، ترس و وحشت حادثه ای که به استقبالش خواهیم رفت (مرگ) و دوری دوستان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۲

(۱) ۵۸- ابراهیم بن ابی محمود از امام رضا و آن حضرت از پدران بزرگوارشان از امام حسین علیهم السّلام روایت فرمودند که: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علیّ! تویی مظلوم بعد از من، وای بر کسی

که به تو ظلم و تعدّی کند، و خوشا بحال کسی که از تو پیروی کند و کسی را به تو ترجیح ندهد، ای علیّ! تو کسی هستی که بعد از من دیگران با او می جنگند، وای بر کسی که با تو بجنگد و خوشا بحال کسی که همراه تو جنگ کند، ای علیّ! تو کسی هستی که بعد از من با کلام من سخن میگویی و با زبان من تکلّم میکنی، وای بر کسی که سخنان تو را رد کند و خوشا بحال کسی که گفتارت را بپذیرد، ای علیّ! تو بعد از من سرور این امّت هستی! تو امام و خلیفه آنان هستی، هر کس از تو جدا شود، در قیامت از من جدا خواهد بود، و هر کس با تو همراه باشد، در قیامت با من همراه خواهد بود، ای علیّ! تو اوّلین کسی هستی که به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد، و تو اوّلین کسی هستی که در کارم مرا یاری کرد و به همراهم با دشمنانم جهاد نمود، و تو اوّلین کسی هستی که با من نماز خواند در حالی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۳

مردم در آن روزگار در غفلت جهالت بودند، (۱) یا علیّ! تو اوّلین کسی هستی که به همراه من در قیامت سر از خاک بر خواهی داشت و تو اوّلین کسی هستی که به همراه من از صراط عبور خواهی نمود، پروردگارم به عزّت خود قسم خورده است که هیچ کس از صراط نخواهد گذشت جز کسی که با ولایت تو و ولایت امامان از نسل تو، برات نجات از آتش در دست

داشته باشد، تو اوّلین کسی هستی که بر حوض من وارد خواهی شد و دوستانت را از آن سیراب کرده، دشمنانت را از آن دور میکنی، تو همراه من خواهی بود، زمانی که در مقام محمود قرار گیرم و برای دوستان ما شفاعت میکنی و شفاعتت در مورد آنان مورد قبول واقع می شود، و تو اوّلین کسی هستی که به بهشت وارد میشوی در حالی که پرچم بدست داری که آن، پرچم حمد است و هفتاد تکّه دارد و هر تکّه آن از ماه و خورشید وسیع تر است، تو صاحب درخت طوبی در بهشت هستی، ریشه آن در خانه تو و شاخه و برگهایش در خانه شیعیانت و دوستارانت است.

ابراهیم بن ابی محمود (راوی حدیث) گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه! نزد ما از روایات مخالفین شما در فضائل امیر مؤمنان و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۴

شما خاندان روایاتی هست که امثال آن را در بین روایات شما نمی بینم، آیا به آنان معتقد شویم؟ (۱) حضرت فرمودند: پدرم از پدرش و آن حضرت از جدّ خود برایم روایت کردند که حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است. اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن میگفت، او خدا را عبادت کرده است، و اگر از جانب ابلیس سخن میگفت، ابلیس را عبادت کرده است، سپس فرمودند: ای ابن ابی محمود! مخالفین ما سه نوع خبر در فضائل ما جعل کرده اند:

۱- غلوّ، ۲- کوتاهی در حقّ ما، ۳- تصریح به بدی های دشمنان ما، و دشنام به آنان.

و

وقتی مردم اخبار غلوّ آن دسته را میشنوند، شیعیان ما را تکفیر می کنند و میگویند: شیعه قائل به ربوبیّت ائمّه خود می باشد. و وقتی کوتاهی در حقّ ما را می شنوند، به آن معتقد میشوند، و وقتی بدی های دشمنان ما و دشنام به آنان را میشنوند، ما را دشنام میدهند. و حال آنکه، خداوند میفرماید: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ» (و کسانی را که مشرکین، بعنوان عبادت میخوانند، دشنام ندهید، چه آنکه آنان نیز خدا را به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۵

ظلم و از روی نادانی دشنام خواهند داد- انعام: ۱۰۸) (۱) ای ابن ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست میروند تو ملازم طریقه ما باش، زیرا هر کس با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود، و هر کس از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد، کمترین چیزی که باعث می شود انسان از ایمان بیرون رود این است که: در مورد سنگریزه بگوید این هسته است و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبرّی جوید. ای ابن ابی محمود! آنچه را برایت گفتم حفظ کن و نگه دار، زیرا خیر دنیا و آخرت را برایت در این گفتار گردآوری کردم.

(۲) ۵۹- امام رضا از پدر بزرگوار خود علیهما السّلام نقل فرمودند که: منصور دوانیقیّ بدنبال امام صادق علیه السّلام فرستاد تا آن حضرت را شهید کند و شمشیر و یک تکّه پوست مخصوص که در موقع اعدام محکومین بر زمین می انداختند را آماده کرد و به ربیع گفت: وقتی من با او صحبت کردم و سپس کف زدم

گردنش را بزن، وقتی امام صادق علیه السّلام وارد شدند، از دور به او نگاه کرده، لبهای خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۶

حرکت می دادند (۱) و منصور در محلّ خود نشسته بود، و میگفت: خوش آمدید، ما برای پرداخت بدهی شما، بدنبال شما فرستادیم، سپس با نرمی از خانواده آن حضرت احوالپرسی کرده و گفت: خداوند دین شما را اداء فرموده و جائزه شما را معیّن کرد، ای ربیع کار سوم را انجام نده، تا جعفر بنزد خانواده اش باز گردد، وقتی بیرون رفت: ربیع گفت: یا ابا عبد اللّه! آیا آن شمشیر و پوستی که جهت شما آماده شده بود دیدی؟ وقتی لبهای خود را تکان می دادید، چه میگفتید؟

حضرت فرمودند: بله! وقتی شرّ را در چهره اش دیدم گفتم:

«حسبی الرّب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین و حسبی الرّازق من المرزوقین و حسبی اللّه ربّ العالمین، حسبی من هو حسبی، حسبی من لم یزل حسبی، حسبی اللّه لا إله إلّا هو، علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم

» (پروردگار- بجای مردم- برای من کافی است، خالق- از مخلوقین- برای من بس و کافی است، رازق- از روزی خوران- برای من کافی است، خداوند، پروردگار جهانیان برای من کافی است، کافی است برای من همان کس که کافی است، کافی است برای من همان کس که همیشه برایم کافی بوده است، اللّه که معبودی جز او نیست برای من کافی است، بر او توکّل میکنم و اوست صاحب عرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۷

عظیم).

(۱) ۶۰- امام عسکریّ از پدران بزرگوارشان از امام صادق علیهم السّلام در مورد آیه «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» چنین نقل فرمودند: یعنی ما

را به راه راست هدایت و راهنمایی کن، یعنی به ملازمت راهی که ما را به محبّت تو و دین تو میرساند، و از پیروی هوای نفس که باعث نابودی یا پیروی آراء شخصی که باعث هلاکت است، ممانعت نماید- ارشاد فرما.

(۲) ۶۱- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السّلام در باره این آیه شریفه سؤال کردم: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها» (ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و آنها از حمل آن خودداری کردند- احزاب: ۷۲) حضرت فرمودند: امانت، ولایت است، هر کس به ناحقّ مدّعی آن شود، کافر شده است.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۸

(۱) ۶۲- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم:

درختی که آدم و حوّاء از آن خوردند، چه درختی بوده؟ مردم در این مورد سخنان گوناگون میگویند، بعضی، روایت میکنند که گندم بوده است، بعضی روایت میکنند که انگور بوده است و بعضی دیگر روایت میکنند که آن درخت حسد بوده است، حضرت فرمودند: تمام اینها صحیح است، عرض کردم:

معنی این وجوه با این تفاوتهایی که دارند، چیست؟ فرمودند، ای ابا صلت! درخت بهشت بار و میوه های مختلفی دارد، آن، درخت گندم بود که انگور نیز داشت و مانند درخت دنیا نیست، و آن زمان که خداوند، آدم علیه السّلام را به سجده در آوردن ملائکه و وارد شدن در بهشت، اکرام نمود، آدم با خود گفت: آیا خداوند- تا بحال- بشری بهتر از من خلق کرده است؟ و خداوند، آنچه را در درون آدم گذشته بود، دانست، او را

صدا زد که ای آدم! سرت را بلند کن و به پایه عرش بنگر، آدم سرش را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۱۹

در آنجا یافت: (۱) «

لا إله إلّا اللّه، محمّد رسول اللّه و علیّ بن أبی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیّده نساء العالمین و الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّه»

(معبودی جز اللّه نیست، محمّد رسول خداست و علیّ بن ابی طالب امیر مؤمنان است و همسرش فاطمه سرور زنان جهان است، و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند)، آنگاه آدم عرضه داشت: خدایا! اینها چه کسانی هستند؟ خداوند- عزّ و جلّ- فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و آنان از تو و از تمام مخلوقاتم بهترند، و اگر آنان نبودند، نه تو و نه آسمان و زمین و بهشت و دوزخ را خلق نمی کردم، مبادا با حسد به آنان بنگری! که در این صورت تو را از جوار خودم بیرون خواهم کرد، ولی او با حسد به آنان نگاه کرد و مقام و منزلت آنان را آرزو نمود و در نتیجه شیطان بر او مسلّط شد تا اینکه از درختی که از آن نهی شده بود، تناول نمود، و پس از آن شیطان بر حوّاء نیز مسلّط شد، بخاطر اینکه به فاطمه- سلام اللّه علیها- با چشم حسد نگاه کرده بود و در نتیجه مثل آدم، از درخت خورد، و خداوند- عزّ و جلّ- آن دو را از بهشت خود بیرون کرد و از جوار خویش به زمین فرستاد «۱».

---

(۱)- قبلا راجع به درخت گندم در پاورقیهای گذشته

بتفصیل سخن گفتیم، و باید دانست که شرائط عالم دنیا با شرائط عالم قبل از دنیا یکی نیست، و این دنیا دار تکلیف اختیاری است و شیطان در این دنیا بر اولیاء خدا مسلّط نیست (استاد غفّاری).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۰

(۱) ۶۳- عبید بن هلال گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم: دوست دارم فرد مؤمن، محدّث باشد، عرض کردم: محدّث چیست؟ فرمود: مفهّم باشد.

(ظاهرا یعنی فهمیده و زیرک که با الهام عقل از کلام مختصر، تمام مقصود متکلّم را دریابد.)

(۲) ۶۴- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که چنین میفرمود: خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد، عرض کردم:

چگونه امر شما را زنده بدارد؟ حضرت فرمودند: علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، زیرا اگر مردم بر آن گفتار نیک اطّلاع می یافتند، از ما پیروی میکردند.

راوی گوید: عرض کردم: از امام صادق علیه السّلام برای ما روایتی نقل شده است که آن حضرت فرمودند: هر کس مطلبی را بیاموزد تا با افراد نادان بحث و جدل کند یا با علماء به مباهات و فخر فروشی بپردازد و یک جماعتی از مردم را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۱

بسوی خود متوجّه کند، چنین شخصی اهل جهنّم است، امام رضا علیه السّلام فرمودند: جدّم درست فرمودند، آیا میدانی سفهاء و نادانان چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خیر، یا ابن رسول اللّه، حضرت فرمودند: آنان داستان پردازان اهل سنّت اند. آیا میدانی علما چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خیر، یا ابن رسول اللّه! حضرت فرمودند، آنان علماء آل محمّد علیهم السّلام هستند که خداوند اطاعت

و دوستیشان را واجب کرده است، سپس فرمودند: آیا میدانی منظور آن حضرت از اینکه فرموده اند «تا مردم را بسوی خود متوجّه کند» چه بوده است؟ عرض کردم خیر، فرمود: بخدا قسم منظور آن حضرت، ادّعای نابجا و ناروای امامت است، و هر کس چنین کند، اهل جهنّم خواهد بود.

(۱) ۶۵- حسین بن خالد گوید: از امام رضا علیه السّلام سؤال کردم: فردی وصیّت کرده که بخشی از مالش را به فلان مصرف برسانند، چه مقدار از مالش را باید در آن مصرف خرج کنند؟ حضرت فرمودند: یک هفتم از ثلث (۲۱/ ۱) مالش را.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۲

(۱) ۶۶- شخصی به نام ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شد و با جسارت گفت: آیا کارت به جایی رسیده که آنچه را که پدرت ادّعا میکرد، ادّعا میکنی؟ حضرت فرمودند: تو را چه به این کارها!؟ خداوند نورت را خاموش کند و فقیرت گرداند، آیا نمیدانی که خداوند- عزّ و جلّ- به عمران وحی فرمود که به تو پسری خواهم داد ولی اوّل مریم را به او داد و سپس عیسی را به مریم داد؟ پس عیسی و مریم از یک دیگرند و آن دو یک چیز هستند، و من از پدرم هستم و پدرم از من، و من و پدرم نیز یک چیز هستیم.

ابن ابی سعید گفت: پس، از تو سؤالی میکنم، حضرت فرمودند: گمان ندارم که از من بپذیری و تو از دوستان و موالیان من نیستی، ولی بپرس، گفت:

اگر کسی در هنگام مرگش وصیّت کند که تمام برده های قدیمی من آزاد هستند کدام برده هایش را باید آزاد

کرد؟ حضرت فرمودند: خداوند تبارک و تعالی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۳

در کتابش میفرماید: «حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ» (تا اینکه به شکل یک خوشه قدیمی خرما درآمد- یس: ۳۹) [و به این ترتیب، معنی و حدّ و حدود کلمه قدیم را روشن فرموده است] پس هر برده ای که شش ماه بر او گذشته باشد قدیمی است و باید آزاد گردد، راوی گوید: آن مرد خارج شد و فقیر گردیده و تا زمان مرگ در فقر بود، و حتّی قوت یک شب را نداشت- خدایش لعنت کناد-! (۱) ۶۷- امام رضا علیه السّلام فرمودند: پرهیز از یک چیز، ترک کردن آن نیست، بلکه کم انجام دادن آن است.

(۲) ۶۸- جعفر بن ابراهیم گوید: توسّط پدرم نامه ای به امام رضا علیه السّلام بدین مضمون نوشتم: فدایت شوم، شیعیان در مورد صاع با یک دیگر اختلاف نظر دارند، بعضی میگویند: زکات فطره به صاع مدینه است و بعضی میگویند: به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۴

صاع عراق. حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند: صاع شش رطل مدینه و نه رطل عراق است. راوی گوید: در مورد وزن نیز فرمودند: هزار و یک صد و هفتاد درهم.

(۱) ۶۹- عبد اللّه بن طاوس گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

برادرزاده ای دارم که دخترم را به او داده ام، شراب می نوشد و دائما از طلاق سخن میگوید، (و یا چند بار صیغه طلاق را جاری کرده است). حضرت فرمودند:

اگر از شیعیان است، مانعی ندارد (طلاقش صحیح نیست) ولی اگر از اهل سنّت است، دخترت را از او جدا کن، عرض کردم: فدایت شوم مگر از امام صادق علیه السّلام روایت نشده است که:

بـا زنانی که سه بار در یک مجلس طلاق داده شـده انـد ازدواج نکنیـد، زیرا [سه طلاق در یک مجلس صـحیح نیست] و آنان هنوز شوهر دارنـد. امـام رضـا علیه السّـلام فرمودنـد: این حـدیث در مورد زنـانی است که شوهرشان شـیعه باشـد، نه زنانی که شوهرشان سنّی است، زیرا هر کس دینی را بپذیرد، احکام آن دین شامل حالش می شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۵

(۱) ۷۰- حسـین بن خالـد گویـد: به امام رضا علیه السّـلام عرض کردم: فدایت شوم، حدیثی است که عبد اللَّه بن بکیر از عبید بـن زراره، روایـت کرده اسـت، حضـرت فرمودنـد: آن حـدیث چیست؟ عرض کردم: عبیـد بن زراره گفته است: در سـالی که ابراهیم بن عبد اللَّه بن حسن قیام کرد، حضـرت صادق علیه السّلام را دیدم و به ایشان عرض کردم: این شخص سخنرانی کرده و مردم به وی رو آورده اند، چه دسـتوری میفرمایید؟ حضـرت فرمودند: تقوی داشـته باشید و مادامی که آسمان و زمین برقرار است، آرام باشـید، و عبـد اللَّه بن بکیر میگویـد: اگر عبیـد بن زراره راست گفته باشـد نه قیامی در کار است و نه قائمی! راوی گویـد: حضـرت فرمودنـد: حـدیث همـان است که عبیـد روایت کرده ولی معنـایش آن نیست که ابن بکیر فهمیـده، بلکه مراد حضـرت صادق علیه السّـلام این بوده است که مادامی که آسـمان از صدا کردن نام صاحب الزّمان، و زمین از فرو بردن لشـکر [سفیانی]

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۶

آرام است، آرام باشید.

(توضـیح: معنـایی که ابن بکیر فهمیـده بود، این بود که آسـمان و زمین تـا قیـامت برقرار است، پس تـا قبـل از قیامت، قیام قائم اتّفاق نخواهد افتاد) (۱)

۷۱- بزنطیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام در مورد قبر حضرت فاطمه علیها السّلام سؤال کردم، حضرت فرمودند: حضرت زهرا در خانه خود دفن شده اند، و زمانی که بنی امیّه مسجد را بزرگ کردند، قبر آن حضرت در مسجد قرار گرفت.

(۲) ۷۲- حسن بن جهم گوید: امام رضا علیه السّلام فرمودند: امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمودند: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: یعنی چه؟

فرمودند: جا باز کردن و جا دادن در موقع نشستن و بوی خوش تعارف کردن.

(توضیح: یعنی اگر برای کسی در مجلسی جا باز کردند و یا طیب و بوی خوش به او تعارف کردند، نباید رد کند)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۷

(۱) ۷۳- علیّ بن جهم گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، عرض کردم: منظور چه نوع احترامی است؟

فرمودند: بوی خوش و هر نوع احترام و تکریمی که کسی نسبت به دیگری انجام دهد.

(۲) ۷۴- ابو زید مالکیّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمود: تکریم و احترام را جز الاغ رد نمیکند، و منظور آن حضرت، طیب: (بوی خوش) و پشتی و مخدّه (برای نشستن) بوده.

(۳) ۷۵- امام رضا علیه السّلام به مردی فرمودند: «سکینه» در نزد شما چیست؟

مردم حاضر نتوانستند جوابی بدهند، لذا عرضه داشتند: فدایت گردیم، خود بفرمایید آن چیست؟ حضرت فرمودند: بادی است ملایم و مساعد که از بهشت خارج می شود، صورت انسانی دارد که با انبیاء علیهم السّلام میباشد، و آن،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۲۸

همان است که بر ابراهیم علیه السّلام در هنگام ساخت کعبه نازل گردید. و محلّ

و جدول اساس خانه را تعیین نمود و ابراهیم بنا را بر آن اساس قرار داد.

(۱) ۷۶- امام رضا از امام کاظم علیه السّلام چنین روایت فرمودند: از امام صادق علیه السّلام در باره زاهد سؤال شد، حضرت فرمودند: کسی که حلال دنیا را از ترس حساب و کتاب، و حرام دنیا را از ترس عقاب ترک میکند.

(۲) ۷۷- امام رضا علیه السّلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» (سپس «تفث» خود را انجام دهند و نذرهای خود را اداء نمایند- حج: ۲۹) فرمودند: تفث عبارتست از گرفتن ناخن، زدودن چرک و برون شدن از احرام.

(۳) ۷۸- ابن فضّال از امام رضا علیه السّلام چنین نقل کرد: پدرم از پدران خود از علیّ

علیه السّلام نقل فرمودند که گفت: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: مرض امّت های گذشته در بین شما رسوخ کرده است: کینه توزی و حسد.

(۱) ۷۹- امام رضا از پدرشان امام کاظم از امام صادق علیهم السّلام نقل فرمودند:

خداوند به داود علیه السّلام وحی نمود که: چه بسا یک بنده از بندگانم کار نیکی انجام دهد و بخاطر آن کار وی را به بهشت برم. حضرت داود علیه السّلام گفت: خدایا، آن کار نیک چیست؟ فرمود: برطرف کردن غم مؤمن و لو با یک خرما. حضرت فرمودند: داود علیه السّلام عرضه داشت: هر کس تو را بشناسد، حقّ است که نباید از تو ناامید شود.

(۲) ۸۰- حسن ابن بنت الیاس گوید: از امام رضا علیه السّلام چنین شنیدم: رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند لعنت کند هر کس را که حدثی

از او سر زند یا «محدثی» را پناه دهد. راوی گوید: پرسیدم: منظور از حدث چیست؟

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: قتل.

(۱) ۸۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود از امام حسین علیهم السّلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند: رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ابو بکر به منزله گوش من، عمر به منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است، فردای آن روز، مجدّدا خدمت آن حضرت رسیدم و امیر المؤمنین علیه السّلام و ابو بکر، عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان! دیروز در مورد این اصحابتان، مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله، سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و قلب هستند، و از این وصیّ- و به علیّ بن- ابی طالب اشاره کردند- سؤال خواهند شد، سپس افزودند: خداوند- عزّ و جلّ- میفرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» (گوش و چشم و دل از او سؤال خواهد شد- اسراء- ۳۶) سپس فرمودند: قسم

به عزّت پروردگارم، تمام امّتم را در قیامت نگه میدارند و از ولایت او سؤال خواهند نمود و این مطلب همان است که در این آیه آمده است «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» (آنان را نگه دارید! که از ایشان سؤال خواهد شد- صافّات: ۲۴).

مترجم گوید: این حدیث از دو جهت قابل دقّت و بررسی است: سند و متن.

سند حدیث: سهل بن زیاد در سند ذکر شده است که او را به غلوّ و کذب نسبت داده اند، و فضل بن شاذان او

را احمق دانسته است، هر چند مطلب حدیث، چندان هم از حقّ دور نیست، اگر چه از نظر ادبی قابل خدشه است (که به آن اشاره خواهد شد).

متن حدیث: اساسا غالب احادیثی که صحابه را به ترتیب خلافتشان ذکر میکند احتمال جعلی بودن در آنها زیاد است، هر چند خود مطلب، حقّ باشد. نکته دیگر در متن حدیث، استشهاد به آیه شریفه سوره اسراء است، طبق استشهادی که صورت گرفته است، «سمع» و «بصر» و «فؤاد»، مسئول هستند یعنی مورد بازخواست قرار میگیرند و ضمیر «عنه» به شخص دیگری برمیگردد که در روایت، امیر مؤمنان علیه السّلام میباشد، ولی ظاهر آیه- با قطع نظر از چنین توجیهی- اشاره به مطلب دیگری دارد. میفرماید: هر یک از «سمع»، «بصر» و «فؤاد»، «مسئول عنه» هستند، یعنی صاحب این سه، در باره آنها سؤال خواهد شد، پس همان طور که گفته شد اینها مسئول عنه هستند، و «مسئول» کس دیگری است، نه اینکه اینها «مسئول» باشند و «مسئول عنه» کس دیگر. بنظر میرسد، مراد آیه شریفه با توجّه به قبل آن، چنین باشد: از آنچه که بدان علم نداری پیروی نکن، و کورکورانه دنبال چیزی نرو، زیرا این گوش و چشم و قلب را که خدا به تو داده، در باره آنها تو را بازخواست خواهد

کرد، که مگر به تو چشم و گوش و قلب ندادم، چرا از آنها استفاده نکردی، و کورکورانه به دنبال دیگران براه افتادی؟! و اللّه العالم.

(۱) ۸۲- امام رضا از پدرشان از امام صادق علیهم السّلام چنین نقل کردند: خداوند- تبارک و تعالی- از گوشت و شخص چاق

بـدش می آیـد، یکی از اطرافیـان حضـرت پرسـید: یـا ابن رسول اللَّه! مـا گوشت دوست داریم و خانه هایمان از گوشت خالی نیست، پس چطـور می شود؟ حضـرت فرمودنـد: این طور که فکر کرده ای نیست، منظور از گوشت، خـانه ای است که در آن خانه گوشت مردم با غیبت کردن خورده می شود. و منظور از چاق کسـی است که متکبّر بوده و در راه رفتن مغرورانه حرکت میکند.

(۲) ۸۳- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

یـا ابن رسول اللَّه! در مورد کسـی که در ماه رمضان نزدیکی کنـد، یا روزه اش را باطل کنـد، از پـدران بزرگوارتان نقل شـده است که باید سه کفّاره بدهد، و در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۳

روایت دیگر نقل شـده که باید یک کفّاره دهد، بکدامیک از این دو خبر عمل کنیم؟ حضـرت فرمودند: به هر دو، اگر در ماه رمضان به حرام نزدیکی کند یا با چیز حرام روزه اش را باطل کند باید سه کفّاره بدهد یک برده آزاد کند، دو ماه پیاپی روزه بگیرد و شـصت مسـکین را اطعام کنـد و قضای آن روز را نیز روزه بگیرد، امّا اگر با حلال مقاربت کند، یا با چیز حلالی روزه اش را باطل کنـد بایـد یک کفّاره بدهـد و قضای آن روز را نیز روزه بگیرد، و اگر از روی فراموشـی چنین کند، قضا و کفّاره ای بر او نیست.

(۱) ۸۴- احمـد بن اشـیم گویـد: به امام رضا علیه السّـلام عرض کردم: فدایت شوم! چرا عربها اولاد خود را کلب (سگ)، نمر (پلنگ)، و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن می نامیدند؟ فرمود: چون عربها اهل جنگ بودند و با این اسامی،

میخواستند، دشمن را بترسانند و برده های خود را نیز بنامهای فرج (گشایش و راحتی)، مبارک، میمون (با یمن و برکت) می نامیدند و به فال نیک میگرفتند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۴

(۱) ۸۵- عبد السّلام بن صالح هرویّ گوید: از امام رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمودند: افعال مردم، مخلوق است، عرض کردم: یعنی چه؟ فرمودند:

یعنی مقدّر شده است.

(۲) ۸۶- یاسر خادم گوید: امام عسکریّ از پدرشان علیه السّلام نقل کردند: امام رضا علیه السّلام لباس را از سمت راست خود می پوشیدند و هر گاه می خواستند لباس جدیدی بپوشند، یک کاسه آب طلب می کردند و ده بار «إِنَّا أَنْزَلْناهُ»، ده بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ» و ده بار «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» بر آن می خواندند، و سپس آب را بر آن لباس می پاشیدند و می فرمودند: هر کس قبل از اینکه لباسش را بپوشد چنین کند، مادامی که یک نخ از آن لباس باقی باشد، زندگی با وسعت و راحتی خواهد داشت.

شیخ صدوق گوید: یاسر خادم از اصحاب امام رضا علیه السّلام بوده است و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۵

روایت کردنش از امام عسکریّ علیه السّلام غریب بنظر میرسد.

باب ۲۹ آنچه از حضرت رضا- علیه السّلام- در مورد نعت و وصف حضرت رسول- صلّی اللَّه علیه و آله- نقل شده است

(۱) ۱- امام رضا از پدران بزرگوار خود، از امام مجتبی علیهم السّلام نقل کردند که آن حضرت چنین فرمود: از دائی ام هند بن ابی هاله که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله را خوب وصف می نمود در باره اوصاف و شمائل آن حضرت سؤال کردم، او چنین گفت: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بسیار با هیبت بودند، چهره ایشان همچون ماه شب چهاردهم می درخشید، با قدّی بلندتر از افراد متوسّط القامه و کوتاهتر از افراد

لاغر و بلند قامت، و دارای سری بزرگ بود، موهای آن حضرت نه خیلی مجعّد بود و نه کاملا صاف و نرم، اگر قسمت بافته موهای ایشان، باز میشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۶

حضرت فرق باز میکردند «۱» و إلّا آن را به حال خود گذاشته (۱) و در هر حال در مواقعی که موی خود را بلند میکردند بلندی مو از لاله گوش تجاوز نمیکرد، رنگشان درخشان بود، پیشانی پهن و ابروانی کشیده و کمانی داشتند، و ابروان آن حضرت در عین کشیده بودن، کامل و پر مو بود ولی پیوسته نبود، و هر گاه عصبانی می شدند، رگ میان ابروهایشان متورّم میشد، بینی آن حضرت باریک و در وسط کمی برجسته بود، نورانیّتی داشتند که همیشه آن حضرت را در بر داشت، بقسمی که کسی که در او تأمّل نداشت متکبّرش فکر میکرد.

محاسن آن حضرت کوتاه و پر پشت بود، و گونه هایشان هموار و کم گوشت، دهانشان بزرگ «۲» و دندانهایشان سفید و برّاق بود، رشته مویی نازک از گردن یا سینه تا ناف داشتند، گردن او گوئی تنگی نقره فام بود.

خلقتی همگون داشتند، بدنشان فربه بود و در عین حال سینه و شکم در یک سطح قرار داشت، شانه هایی پهن و عضلانی و بدنی سفید و نورانی داشتند.

از زیر گردن آن حضرت تا ناف، رشته مویی نازک مثل یک خط قرار داشت، پایین سینه و شکم مبارک ایشان و سایر قسمتها عاری از مو بود، و در

---

(۱)- ابن اثیر در «النّهایه» در مادّه «عقص» گوید: در این جمله لفظ «عقیقته» مشهورتر از «عقیصته» میباشد زیرا آن حضرت موهای خود را نمی بافتند (و یا

در پشت سر به صورت بافته شده عمل نمی کردند) مترجم گوید: به معنی موی جمع شده بر روی سر میباشد.

(۲)- بزرگی دهان در بین عربها حسن بوده است (معانی الاخبار ص: ۸۵).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۷

مقابل، ساعد، شانه ها، و بالای سینه شان پر مو بوده، (۱) ساق دستشان کشیده، کف دستشان درشت و دستها و پاهای مبارکشان زبر «۱» بود، دست و پاهایشان متناسب و استخوانهایشان صاف و بدون کجی بود.

کف پاهایشان کاملا گود بود، قسمت قوزک پا به پایین (که معمولا داخل کفش قرار میگیرد) خیلی پر گوشت نبود، و آب از روی پایش ردّ میشد و نمی ایستاد.

وقتی بحرکت درمی آمدند با قدرت قدم بر میداشتند، در حال حرکت کمی متمایل حرکت می کردند، با وقار و سریع راه می رفتند، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکتند، هنگامی که به چپ و راست رو میکردند با تمام بدن به آن سو رو میکردند، چشمانشان به زیر افتاده بود و نگاهشان به زمین طولانی تر از نگاهشان به آسمان بود، معمولا خیره خیره نگاه نمیکردند، به هر کس میرسیدند، سلام میکردند.

امام حسن علیه السّلام ادامه دادند: به او گفتم: گفتار آن حضرت را برایم وصف کن. گفت: آن حضرت پیوسته محزون و همیشه در فکر بودند، آسایش و راحتی نداشتند، در جایی که نیاز نبود سخن نمی گفتند.

---

(۱)- درشتی دست و زبری دست و پا در میان اعراب از محاسن مردان بشمار میرفته است (معانی الأخبار ص ۸۷).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۸

(۱) گفتارشان سنجیده و کامل بود، نه زیادی سخن میگفتند و نه کم، کلامشان متین بود، زشت و سبک صحبت نمیکردند، نعمت و محبّت دیگران هر

چنـد کم، در نظرشـان بزرگ بـود و چیزی از آن را مـذمّت نمیکردنـد، از طعم غـذا، نه تعریف میکردنـد و نه اظهـار نـاراحتی میکردنـد، دنیـا آن حضـرت را عصـبانی نمیکرد، و وقتی پـای حقّ در میان بود کسـی ایشان را نمی شـناخت و چیزی در مقابل غضـبشان تـاب مقـاومت نـداشت تـا اینکه حقّ را پیروز گرداننـد، برای اشـاره کردن بـا تمام دست اشاره میکردنـد و در هنگام تعجّب دست خود را برمیگرداندنـد، و در هنگام صـحبت دست راست را بـدست چپ نزدیک کرده و با شـست راست خود به کف دست چپ میزدنـد، و در هنگـام غضب چهره خود را با ناراحتی برمیگرداندنـد، و در هنگام خوشـحالی، چشم به زیر می انداختند، بیشتر خنده شان تبسّم بود، بسیار زیبا لبخند میزدند و در هنگام خنده دندانهای سفیدشان هویدا میشد.

امام حسن علیه السّـلام فرمودند: این حدیث را مدّتی از حسـین علیه السّلام پنهان داشتم، سپس به او گفتم و دیدم قبل از من از او سؤال کرده است و نیز متوجّه شدم آن بزرگوار از پدر خویش در باره ورود و خروج و نشستن و شکل آن حضرت سؤال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۳۹

کرده و چیزی باقی نگذارده بود.

(۱) امام حسـین علیه السّـلام فرمودند: از پدرم علیه السّـلام در باره وضع ورود حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله سؤال کردم، پـدرم فرمودند: وضع ورود آن حضـرت برای خودشان مجاز بود، وقتی به منزل میرفتند وقت خود را سه قسـمت میکردند، یک قسمت برای خداوند- تبارک و تعالی- و یک قسمت برای خانواده و یک قسمت نیز برای خود، سپس قسمت خود را بین خود و مردم تقسیم میکردند،

و اوّل خواصّ وارد می شدند و پس از آن سایر مردم «۱» و چیزی از آن را نسبت به ایشان دریغ نمی فرمود، و در مورد قسمت امّت، روش آن بزرگوار این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضلشان در دین، بر دیگران ترجیح می دادند.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر، پس به آنها می پرداختند و آنان را نیز- به آنچه که باعث اصلاحشان و اصلاح امّت بود، از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم- مشغول میکردند. و میفرمودند: افراد حاضر به افراد غائب ابلاغ کنند و هر کس به من

---

(۱)- و یا: بنای آن حضرت بر این بود که خواص، علوم و آداب خود را به عوام و سایر مردم منتقل کنند (معانی الاخبار ۸۹- ۸۸).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۰

دسترسی ندارد، حاجتش را به من برسانید، (۱) زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیاز خود را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند او را در قیامت ثابت قدم خواهد فرمود.

در نزد آن حضرت فقط همین مطالب مطرح میشد و از هیچ کس چیزی جز اینها قبول نمیفرمود، همچون پیشاهنگان جستجوگر وارد میشدند و با دست پر و دین شناس و قادر به هدایت دیگران خارج می شدند.

حضرت فرمودند: در باره خروج رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و اینکه پس از خارج شدن چه میکردند از پدرم سؤال کردم، پدرم فرمودند: رسول اکرم (ص) زبان خود را، جز در مواردی که به ایشان مربوط میشد، حفظ میکردند، در میان مردم تحبیب

قلوب میکردنـد و آنـان را از خـود نمی راندنـد، کریم و بزرگ هر قومی را رئیس آنـان قرار میدادنـد، از مردم بر حـذر بودند بـدون اینکه خوشـرویی خود را از آنان دریغ کننـد، از اصـحاب خود سـراغ میگرفتنـد و تفقّـد می فرمودنـد و از مردم در مورد مسـائلی که بین خود مردم بود سؤال میکردنـد، بـدون افراط و تفریـط، نیکی را تحسـین و تأییـد، و بـدی را تقبیـح و بی ارزش میکردند. میانه رو و یکسان بودند، هیچ گاه غفلت نمیکردند مبادا که مردم غفلت کنند یا خسته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۱

شوند، (۱) در حقّ کوتاهی نمیکردند، و از حقّ تجاوز نمیکردند، و اطرافیان حضـرتش از بهترین مسلمانان خیّر بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد آن حضـرت آن بود که خیرش بهمه میرسـید، و هر کس نسـبت به دیگران بهتر همدردی و کمک میکرد نزد آن حضرت مقام و منزلتی بزرگتر داشت.

امام حسین علیه السّلام فرمودند: در مورد نشستن حضرت سؤال کردم؟ فرمود:

در نشستن و برخاستن بذکر مشغول بودند، در اماکن عمومی اقامت نمیکردند و از این کار نهی میفرمودند، هر وقت به مجلسی وارد می شدند، در آخر مجلس می نشستند و همواره به این کار دستور می دادند، با همنشینان خود یکسان برخورد میفرمود تا کسـی گمان نبرد که دیگری نزد آن حضرت گرامی تر است، هر کس با آن حضرت همنشین می شد حضرت در مقابل او آن قـدر صبر میکردنـد که اوّل خود او بلنـد شود و مجلس را ترک کنـد، هر کس از آن حضـرت حاجتی میخواست یا با دست پر برمیگشت یا در جواب، گفتاری نرم و ملایم دریافت میکرد، خلق و خوی ایشان شامل

حال همه بود، برای مردم همچون پدری مهربان بودند، در مورد حقّ، همه در مقابل ایشان یکسان بودند، مجلس ایشان، مجلس حلم، حیاء، صداقت و امانت بود، صدا در آنجا بلند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۲

نمیشد و از کسی هتک حرمت نمی گردید و لغزش کسی بازگو نمیشد، (۱) همه از روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگتر را احترام می کردند و به اطفال مهربانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می دادند.

پرسیدم: رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمودند: دائما خوشرو و ملایم بوده و خوش برخورد بودند.

سخت گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبودند، نه عیبجوئی می کردند و نه حمد و ثنای کسی را می گفتند، در مقابل آنچه که دوست نمی داشتند، خود را به غفلت میزدند و به روی خود نمی آوردند، کسی از ایشان ناامید نمیشد و آرزومندانشان محروم نمی شدند. سه کار را کنار گذاشته بودند:

بحث و جدل، زیاده روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی شد.

و سه کار را در مورد مردم انجام نمی دادند: کسی را مذمّت و تقبیح نمیکردند، لغزشها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی کردند و در موردی تکلّم می فرمودند که امید ثواب داشتند، وقتی صحبت میکردند همه ساکت بودند و کسی کوچکترین حرکتی نمیکرد و هر گاه سکوت میفرمود، دیگران صحبت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۳

میکردند. (۱) در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یک دیگر نمیگرفتند، اگر کسی در خدمت آن حضرت صحبت میکرد، بقیه سکوت میکردند تا سخن او تمام شود بعد بکلام اوّلشان بر میگشتند به هر چه

دیگران را میخندانید حضرت میخندید، و از هر چیز که دیگران تعجّب میکردند تعجّب میفرمود، در مقابل افراد غریب که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند صبر میکرد، و حتّی اصحاب آن حضرت بدنبال چنین افرادی می گشتند و حضرت میفرمودند:

وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است او را کمک کنید و حمد و ثنای افراد ضعیف الایمان و منافق را نمی پذیرفتند، و کلام کسیرا قطع نمیکردند مگر زمانی که خود قطع کند یا وقت بگذرد که در این صورت کلامش را یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس قطع میکردند.

و نیز فرمود: در باره سکوت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سؤال کردم، پدرم فرمودند:

سکوت آن حضرت در چهار مورد بود: حلم و بردباری، حذر و احتیاط، سنجش و اندازه گیری، و تفکّر. و امّا سنجش و اندازه گیری در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخنهای آنان، و تفکّر آن حضرت در امور

باقی و امور فانی بود، (۱) حلم و بردباری را در عین شکیبائی و صبر دارا بودند چیزی آن حضرت را عصبانی نمیکرد و از کوره به در نمیبرد. و در چهار مورد با دقّت و احتیاط رفتار میکردند: انجام کارهای نیک، تا دیگران بآن حضرت تأسّی کنند، ترک کارهای قبیح، تا دیگران نیز ترک کنند، کوشش و دقّت نظر در اصلاح امّت خویش و اقدام بکاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود، درود خدا بر او و خاندان پاکش باد.

و این حدیث برای من از مشایخ به اسانید مختلف روایت شده است و

آن را در کتـاب «نبوّت» ذکر نموده ام و در اینجـا از بین طرق مختلف، آن طریق را انتخـاب کردم که از امـام رضا علیه السّلام نقـل شـده است، زیرا این کتـاب در باره اخبار گوهربار آن حضـرت میباشـد و تفسـیر این حـدیث را در کتاب «معانی الأخبار» آورده ایم.

کلام مترجم: تـا این قسـمت از کتـاب را ترجمه کردم ولی بـدلیل پیش آمـدن خـدمت وظیفه کـار بعقب افتـاد و جناب اسـتاد غفّاری- زیـد عزّه- خود بعنوان کمـک با من ترجمه از اینجا به بعـد کتاب را بعهـده گرفتنـد. در خاتمه از خواننـدگان محترم تقاضا دارم که اگر در موردی باشتباهی برخوردند حقیر را آگاه سازند که موجب افتخار من خواهد بود.

و السّلام علیکم و علی من اتّبع الهدی حمید رضا مستفید عفی عنه ذی الحجّه الحرام ۱۴۱۴

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۵

باب ۳۰ اخبار درربار پراکنده ای که از آن جناب رسیده است

(۱) ۱- مؤلّف گوید: مفسّـر جرجانیّ با سـندی که در متن مذکور است از امام عسـکریّ به واسـطه پدران بزرگوارش از موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که ایشان فرمود: وقتی خبر مرگ اسماعیل فرزند بزرگ پدرم امام صادق علیه السّلام را به او خبر دادنـد آن حضـرت در حالی که جماعتی از نـدیمانش گرد او جمع بودند و آهنگ خوردن غذا داشت چون این خبر را شنیـد لبخنـدی زده و فرمان داد طعام را حاضـر کنند و بر سـر سـفره نشسـتند و از سایر ایّام بهتر تناول فرمود و غذای دیگران را خـود تقسـیم کرد و آنـان را به خـوردن تحریص میفرمود و چنـدان روی بـازی داشت که همگی تعجب کردنـد که چرا از این مصیبت اثری در رخسار او نمی بینند؟! چون امام

فارغ شد رو بحضرت نموده گفتند: یا ابن رسول اللّه! چیزی بسیار عجیب مشاهده می کنیم، شما به مصیبت فقدان فرزند دلبندتان گرفتار شده اید و با این حال رخسارتان کاملا عادی است؟! حضرت فرمود: چرا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۶

این چنین نباشم که شما می نگرید و حال آنکه در خبر راستگوترین راستگویان (رسول خدا) آمده است که فرموده: من و شما همگی شربت مرگ را خواهیم نوشید، پس آنان که مرگ را شناختند و آن را در پیش چشم خود قرار دادند (یعنی فراموشش نکردند) البتّه می دانند که مرگ روزی گریبان آنان را خواهد گرفت و ایشان را خواهد ربود، ناگزیر به فرمان و خواست حقّ تسلیم خواهند بود.

(۱) ۲- جرجانیّ به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که جماعتی از دوستان امام صادق علیه السّلام در شبی مهتاب و منوّر گرد حضرتش بودند و آسمان کاملا نورانی به ستارگان بود، گفتند: یا ابن رسول اللّه این نیلگون آسمان چقدر روشن است! و نور ستارگان و کواکب بسیار درخشنده است!؟ امام در پاسخ آنان فرمود: شما این چنین می گوئید، امّا فرشتگان مدبّر و کارگزار: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و قابض الارواح از فراز آسمان به شما و برادرانتان می نگرند و (انعکاس) نور شما (مؤمنین طرفدار اهل بیت) به آسمان و ایشان بسیار روشن تر است از انوار این ستارگان و همین وصف شما را آنان نیز میگویند که: چه نیکو است نور این مؤمنان در ملکوت!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۴۷

(۱) ۳- و جرجانی به همین اسناد از حضرت رضا از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت

کرده گوید: مردی نزد امام صادق علیه السّلام آمده گفت: از زندگی سیرم و از خداوند مرگ می طلبم، امام علیه السّلام فرمودند: ای مرد از خدا طلب عمر کن تا او را طاعت کنی نه برای نافرمانی، پس اگر زنده باشی و طاعت خدا کنی برای تو نیکوتر از آنست که بمیری، تا نه معصیت او کرده باشی و نه طاعتش را.

(۲) ۴- جرجانیّ به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود: گاه است که گناه میان بنده و بهشت به اندازه فرش تا عرش فاصله اندازد، ولی ممکن است بنده از بسیاری گناهان خویش و از آنچه ناروا از او سرزده است نادم و پشیمان گردد، و از ترس خداوند زاری کند و اشکش از دیدگان سرازیر شود و آنقدر بگرید تا (فاصله) میان وی و بهشت نزدیکتر از پلک چشم به سیاهی داخل چشم گردد.

(۳) ۵- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که به امام صادق علیه السّلام عرضه داشتند: به ما از طاعون خبر ده، حضرت فرمود: برای مردمی عذاب الهی است و برای مردم دیگری رحمت، پرسیدند

چگونه آن برای جمعی عذاب و برای جمعی رحمت است؟ حضرت فرمود: آیا نمی دانید که عذاب دوزخ برای اهلش عذاب است امّا برای پاسبانان جهنّم که با دوزخیانند رحمت؟! (۱) ۶- و به همین اسناد از امام هشتم از موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: بسا کسی که خنده

از روی لعب و بازیش افزون بود لکن در قیامت گریه و زاریش بسیار باشد، و چه بسا کسی که در دنیا گریه اش از خوف خدا که نافرمانیش نموده بسیار باشد، و روز رستخیز در بهشت خنده و سرورش فراوان.

(۲) ۷- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی علیهما السّلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام روزی از حال یکی از یاران که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عیادت او فرمود و ببالین بسترش نشست و او را سخت ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را در باره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: امّا گمانم به خدا در باره خود البتّه نیکو است، لکن غصّه ام برای دختران بی سرپرستم

می باشد، و مرا مریض نداشته مگر فکر و غم آنان، (۱) امام علیه السّلام فرمود: از همان کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سازد از همان کس اصلاح کار فرزندانت را امید دار، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

هنگامی که از سدره المنتهی می گذشتم و به شاخه ها و ساقهای آن رسیدم دیدم میوه های آن چون پستانها آویخته است. و از پاره ای از آنها شیر می چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آنها به جانب زمین می ریخت، و من می پنداشتم و

فکر می کردم که آیا اینها که از این پستانها میریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این گونه نعمتهایند؟

جبرئیـل همراه من نبود و من از مقام او گذشـته بودم که ناگاه صـدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّـد! این شـجره را در مرتفعترین مکان رویانیـدم تا از آن کودکان: پسـران و دختران امّت تو را طعام و غذا دهم، پس به پـدران دختران بگو: دل نگران ایشان مباشـید و از فقر و تنگـدستی آنان رنـج نبریـد که من همان طور که آنها را خلق کرده ام همان گونه (رزق)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۰

روزی خواهم داد.

(۱) ۸- و به همین اسـناد از امام هشـتم از موسـی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که امام صادق علیه السّلام طی نامه ای به کسـی تـذکّر فرمود که اگر می خواهی عاقبتت به خیر باشـد و عملت به خوبی انجام پذیرد تا آن هنگام مرگت فرا می رسد تو در بهترین اعمال باشـی، پس حقّ خـدای را بزرگ بـدار و نعمتهای او را در راه نافرمانیش صـرف منما، و به اینکه خداونـد در بـاره ات حلم و صبر دارد مغرور مگرد. و هر کس را یـافتی که از مـا خانـدان یاد می کنـد گرامی دار و همچنین هر کسـی که ادّعـای دوستی مـا را (راست یـا دروغ) می نمایـد محترم دار، آنگاه بر تو چیزی نیست خواه راست گوینـد خواه دروغ، جز این نیست که تو از نیّتت ثواب بری و او جزای دروغ خود را یابد.

(۲) ۹- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: امام صادق

علیه السّلام با گروهی که اموالی برای تجارت به همراه داشتند از راهی میگذشتند، به ایشان خبر دادند که راهزنانی مسلّح در راه هستند و اموالتان را به سرقت می برند، همراهان به خود لرزیدند و همگی به وحشت افتادند، پس امام صادق علیه السّلام به آنان فرمود: چه شده است شما را که

این چنین پریشانید؟ (۱) گفتند: با ما اموالی است و میترسیم که از ما به سرقت ببرند آیا تو آنها را از ما می ستانی؟ شاید دزدان چون ببینند از آن توست نگیرند و صرف نظر کنند و مزاحم نشوند! امام فرمود: شما از کجا می دانید، ممکن است آنها غیر مرا قصد نداشته باشند و مرا بدین سبب در معرض تلف می افکنید، گفتند: پس چه کار کنیم؟ آیا آن را دفن کنیم؟ فرمود: این بدتر است شاید غریب تازه واردی آن را بفهمد و مال را ببرد یا اینکه شما پس از دفن بدان راه نیابید، گفتند: پس چه کنیم؟ ما را راهنمائی کن، حضرت فرمود: آن را نزد کسی به ودیعه گذارید، کسی که آن را کاملا حفظ نماید و نگهداری کند و نموّش دهد و هر واحدی از آن را بزرگتر از دنیا و آنچه در آنست نماید، سپس به شما باز گرداند با زیاده و بهره، هنگامی که شما سخت بدان محتاج باشید، پرسیدند که او کیست؟ فرمود: او خداوند عالم است، پرسیدند چگونه بدو ودیعه سپاریم؟ فرمود: به ضعفا و تهی دستان از مسلمانان تصدّق دهید، گفتند: اکنون به ضعفا دسترسی نداریم (چه کنیم)؟ فرمود: قصد کنید که یک سوّم آن را صدقه دهید تا خداوند

از ما بقی آن دفاع کند و آن را از آنچه شما از آن می ترسید حفظ نماید، گفتند: قبول کردیم و عهد کردیم که چنین کنیم،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۲

(۱) فرمود: اکنون در امان خداوند عزّ و جلّ هستید، پس حرکت کنید، همه به راه افتادند، ناگهان علامت حرامیان ظاهر گشت و همه قافله را خوف گرفت، امام علیه السّلام فرمود: چرا این چنین می هراسید، شما در امان خدای تعالی هستید، هرگز بیم نکنید، گروه راهزنان سواره رسیدند، و از اسبان به زیر آمده نزد امام صادق شدند و دست مبارک آن حضرت را بوسیده و اظهار نمودند که دوش در خواب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را دیدیم و به ما فرمان داده تا خود را به تو معرّفی کنیم و اکنون در اختیار شما هستیم و از شما و این گروه جدا نمی شویم تا همه را محافظت نموده به منزل رسانیم، امام صادق علیه السّلام فرمود: ما نیازی به شما نداریم، همان کس که ما را از خطر شما حفظ فرمود همو حافظ و یار و یاور ما خواهد بود و از شرّ دشمنان حفظمان خواهد فرمود، پس همگی به سلامت گذشتند و به منزل رسیدند و ثلث مال را به عنوان صدقه به فقرا و بی نوایان دادند و مال التجاره ایشان سود کرد و هر درهمی ده برابر شد، و آنان با خود می گفتند:

چه بسیار بود برکت (همراهی با حضرت) صادق! سپس امام بایشان فرمودند:

اکنون بخوبی دانستید که معامله با خداوند چقدر پربرکت و سودمند است، پس بر آن مداومت کنید.

مترجم گوید: «مراد آنست که صدقه دادن علاوه بر

اینکه جان و مال را حفظ می کند سبب ازدیاد و برکت مال و عمر نیز هست».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۳

(۱) ۱۰- و به همین اسناد از امام هشتم از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: امام صادق علیه السّلام مردی را که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکرد دید و به او فرمود: ای مرد در مصیبت کوچکی بیتابی می کنی و از مصیبت بزرگتری غافلی! و اگر خود را برای مصیبت فرزندت قبلا آماده و مهیّا میساختی هرگز این چنین ناشکیبا نبودی، پس مصیبت بر عدم آمادگی بزرگتر است از مصیبت فرزند.

(۲) ۱۱- محمّد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از محمّد بن سنان از امام هشتم علیّ بن موسی علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: همانا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» نزدیکتر است به اسم اعظم خداوند از سیاهی دیده به سپیدی آن. راوی گفت: امام نیز فرمود: پدرم علیه السّلام چون از منزل خارج میشد میگفت:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خرجت بحول اللّه و قوّته، لا- بحولی و قوّتی، بل بحولك و قوّتك یا ربّ، متعرّضا به لرزقك فأتنی به فی عافیه»

، (بیرون آمدم بحول و قوه الهی نه بحول و قوه خود بلکه بحول و قوه تو ای پروردگار من، در حالتی که در مقام طلب روزی و نصیب و قسمت تو هستم، پس آن را با سلامت و عافیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۴

روزی من بگردان).

(۱) ۱۲- و به سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت است که امام هشتم علیه السّلام فرمود: شنیدم پدرم از پدرش (امام صادق) علیهما السّلام روایت میکرد

که اوّلین سوره ای که نـازل گشت «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» بود، و آخرین سوره ای که نـازل گشت «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ وَ الْفَتْحُ».

(۲) ۱۳- حمزه بن محمّـد که نسبش به علیّ بن الحسـین علیهما السّـلام میرسد در قم در ماه رجب به سال ۳۳۹ روایت کرد از پدرش از یاسر خادم از امام هشتم و او از پدرانش علیهم السّـلام از حسـین بن علیّ علیهما السّـلام که فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به علیّ بن- ابی طـالب علیه السّـلام فرمـود: یـا علیّ! تـو حجت خـدائی و تو بـاب (تقرّب) به خـدائی، و تو راه به سوی خدائی، و توئی نبأ عظیم، و توئی صـراط مسـتقیم حقّ، و توئی مثل اعلای الهی، یا علیّ! توئی امام مسلمین و امیر مؤمنین، و بهترین وصیّین،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۵

و اشـرف صدّیقین، یا علیّ توئی فاروق اعظم، (جداکننده حقّ از باطل) و توئی صدّیق اکبر، یا علیّ توئی جانشین من بر امّتم، و توئی اداکننده دیون من و توئی انجام دهنده وعده های من، یا علیّ تو هستی که پس از من مظلوم خواهی شد و مورد ستم قرار خواهی گرفت، یا علیّ توئی که پس از من از تو کناره جویند، یا علیّ توئی که پس از من محجور و خانه نشین گردی، خدا را گـواه میگیرم و هر کس را کـه حضـور دارد از امّـت مـن کـه حزب تـو حزب مـن اسـت و حزب مـن حزب خـداست، و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

(۱) ۱۴- پدرم با سند مذکور در متن از حسن بن محبوب از امام هشتم روایت کرد که گفت:

امـام به من فرمود: بناچـار فتنه و آشوبی بسـیار سـهمگین و خونین روی خواهـد داد که هر نوع خویشـی و نزدیکی و دوستی و رفاقتی ساقط خواهـد شـد و از بین میرود، و این امر هنگامیست که شـیعه سومین فرزندم را گم کند، که اهل آسـمان و زمین و هر تشـنه ای از مرد و زن، و هر انـدوهگین و هر سـتمدیده ای برای او اشک ریزند، سـپس فرمود: پدر و مادرم فدای آن فردی که همنام جدّم می باشد و شبیه من و شبیه موسی بن عمران علیهم السّلام است، بر پیکر اوست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۶

پوششـهای نور که به پرتو روشـنائی قدس افروخته شده، چه بسـیار زن مؤمنه سـر گردان و چه بسـیار مردان غمگین که حیران و اندوهگین باشـند که تشـنه آن آب خوشـگوارند، گویا آنان را مینگرم در هنگامی که به تمامه از یافتن آن مأیوسند که ناگهان ندائی بر آید که همه از دور بشنوند چنان که از نزدیک شنیده شود که اوست رحمت بر مؤمنان و عقوبت بر کافران.

شرح: «در معنی لفظ

«عند فقدان الشیعه الثّالث من ولدی»

بایـد توجّه داشت که امام زمان فرزند و پشت چهارم آن حضـرت است، پس لا بدّ مراد فقدان امام عسـکریّ است که او پشـت سوم آن حضرت می باشد، و یا اینکه «رابع» به «ثالث» تحریف شده است و ترجمه آن طور آمده که با هر دو بسازد».

(۱) ۱۵- پدرم با سند مذکور متن از حسن بن علیّ وشاء روایت کرد که گفت:

شنیدم امام هشتم علیه السّلام می فرمود: آن حالتی که در آن حال بنده از همه اوقات به خدا نزدیکتر است حالت سجده است، و این همان

مضـمون آیه شـریفه سجده «وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» است. (بسجده رو و نزدیک شو) (۲) ۱۶- پدرم با سـند مذکور در متن از محمّد بن فضیل از امام هشتم روایت

کرده که فرمود: نماز بهترین راه تقرّب هر متّقی بخدا است.

(۱) ۱۷- پدرم با سند مذکور در متن از سلیمان جعفریّ روایت کرد که گفت:

امام هشـتم علیه السّـلام فرمود: من در حال سجده بودم که بادی سخت وزیده، هر کس به گوشه ای خزید و من همان طور در حـال سـجده بودم و به خـدای خود الحـاح مینمودم تا اینکه باد آرام گرفت. («الحاح» بمعنی سـماجت و پیله کردن است) (۲) ۱۸- محمّـد بن حسن بن ولیـد با سـند مـذکور در متن از محمّـد بن- اسـماعیل بن بزیع روایت کرد که گفت: امام هشـتم علیه السّـلام را دیـدم هنگـامی که به سـجده می رفت سه انگشت خود را یکی پس از دیگری آرام حرکت می داد گویـا که تسبیح خود را می شمارد آنگاه سر از سجده برمی داشت. گوید: رکوع او را دیدم که از هر کس که رکوعش را دیده بودم کوتاه تر انجام میشد و هنگام رکوع دو دست خویش را از پهلوها جدا می کرد و مانند دو بال قرار میداد.

(۱) ۱۹- پدرم باسناد مذکور از حسن بن علیّ وشاء روایت کرد که گفت:

شنیـدم امام هشـتم علیه السّـلام می فرمود: هر گاه بنـده ای را در حال سـجده خواب بربایـد، خداوند متعال فرشـتگان را گوید: بنگرید به سوی بنده ام روح او را در حالی که وی در طاعت من بود قبض نمودم (یعنی او را به خواب بردم).

(۲) ۲۰- و

پدرم و استادم ابن ولید به سند متن از احمد بن محمّد بزنطیّ روایت کرده اند که گفت: در نامه ای از امام هشتم به فرزندش ابو جعفر علیهما السّلام دیدم مرقوم فرموده بود: ای فرزند! شنیده ام هنگامی که سوار میشوی و قصد بیرون رفتن داری غلامان از روی بخل، تو را از باب صغیر بیرون می برند که مبادا کسی از تو خیری بیند، به حقّی که من بر تو دارم از تو میخواهم که رفت و آمدت جز از باب کبیر نباشد، و هر گاه قصد سوار شدن و بیرون رفتن داری با تو کیسه های درهم و دینار باشد که کسی چیزی از تو نخواهد مگر اینکه بدو عطا کنی، و اگر از خودیهایت کسی از تو طلب و درخواست کمکی کرد مبادا از پنجاه دینار بدو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۵۹

کمتر بخشی، و افزون بر پنجاه را خود دانی، و نیز اگر از عمه زادگان زنی از تو مالی طلبید مبادا از بیست و پنج دینار بدو کمتر بخشی و افزون بر آن را، خود دانی، و من میخواهم که خداوند بتو برتری دهد، پس انفاق کن و از خدا مترس که بر تو تنگ گیرد یا تهی دست شوی.

(۱) ۲۱- بیهقی بسند مذکور در متن از ابو احمد داود بن سلیمان طائی روایت کرده که گفت در سال ۱۹۴ هجری در مدینه بودم که امام هشتم از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرد که فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به عرصه محشر حاضر شود در حالی که پیراهنهائی آلوده به خون با

اوست و به قـائمه ای از سـتونهای عرش چنـگ می زنـد و می گویـد: «یـا احکم الحـاکمین احکم بینی و بین قاتل ولـدی» (ای بهترین داوران! میان من و قاتلین فرزندم حکم کن) امیر مؤمنان علیه السّلام گوید: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶۰

پروردگار کعبه سوگند که خداوند از برای دخترم فاطمه حکم میکند.

(۱) ۲۲- ابو اسد انصاری در سمرقند برای من به سند مذکور از حسن بن- اسحاق علوی روایت کرده گفت: از عمویم علیّ بن موسـی علیهما السّلام شنیدم از آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس بگرود به دینی بدون شـنیدن آنچه باید بشـنود، خداوند او را در وادی ضلالت و گمراهی و نیستی واگذارد، و هر کس متديّن شود به آنچه از غیر باب حقّ شـنیده (یعنی غیر بابی که خداوند خود برای خلقش معیّن فرموده) پس او مشرک است، و باب مورد اطمینان بر وحی خداوند تبارك و تعالی باب محمّد است و بس.

شرح: «این خـبر می آموزد که راه تقرّب به خـدا جز از راه وحی فهمیـده نمی شود و تمـام راههـائی که بشـر به قصـد تقرّب به پروردگار و رسـیدن به مقام کمال به عنوان عبادت از خود اختراع کرده همه ضـلالت است و گمراهی و دور شدن از خداوند، و نمیتوان به خـدا تقرّب جست جز از همان راهی که خود به انبیاء وحی کرده و آنان به رهبران پس از خودشان آموخته اند، و هر عبادت اختراعی از هر کس باشد مبعّد است و از خدا دورکننده و عبادت شیطان

است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶۱

نه عبادت رحمان و مسلمین باید بسیار هشیار و دقیق باشند و برای هر نوع عبادتی دلیلی شرعی داشته باشند و الّا عملشان اگر خارج از دستور باشد به مثابه شرک خواهد بود و جزایش دوزخ است».

(۱) ۲۳- محمّد بن ابراهیم بن اسحاق به سند متن که متضمّن چند تن مجهول است از یحیی بن سعید بلخیّ روایت کرده که علیّ بن موسی علیهما السّلام از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرده که فرمود: هنگامی که من به همراه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در کوچه های مدینه میرفتیم ناگاه پیرمردی بلند قامت و چهارشانه که ریش انبوهی داشت به ما برخورد و به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله سلام کرد و رسم احترام به جای آورد، آنگاه رو به من کرده گفت: ای چهارمین خلفاء! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، پس رو به پیغمبر نموده گفت: یا رسول اللَّه آیا این چنین نیست؟ حضرت فرمودند: بله همین طور است، سپس آن مرد رفت و من به رسول خدا عرض کردم: این چه چیز بود که این پیرمرد به من گفت و شما آن را تصدیق کردید؟ حضرت فرمود: تو همان طور میباشی که او گفت- و خدا را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶۲

سپاس-، آری خداوند در کتابش فرموده: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» (۱) و خلیفه ای که او قرار داد در اینجا مراد آدم است و نیز فرموده «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ- الآیه» و او دوّمین خلیفه است، و باز خداوند از قول موسی که به

برادرش گفت: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ» و او هارون بود که خلیفه موسی در میان قوم شد و او سومی است، و نیز خداوند عزّ و جلّ فرموده «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ» پس تو بودی که این آیه را از جانب خدا و رسولش تبلیغ نمودی و تو هستی وصیّ من و وزیر من و اداکننده دین من و انجام دهنده وعده های من، و توئی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود پس تو چهارمین خلفائی همچنان که شیخ بر تو بدان عنوان سلام کرد، آیا میدانی او که بود؟ عرضه داشتم: خیر، فرمود: او برادرت خضر علیه السّلام بود این را بدان.

(۲) ۲۴- علیّ بن عبد اللَّه الورّاق با سند مذکور در متن از عبد العظیم

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶۳

حسنیّ از امام جواد علیه السّلام روایت کرده که گفت: پدرم به واسطه آباء گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که فرمود: من و فاطمه بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شدیم، پس ایشان را در حالی که سخت می گریست یافتیم، من عرض کردم پدر و مادرم فدایت یا رسول اللَّه! چه باعث شده که شما این چنین گریه میکنید؟ در پاسخم فرمود: ای علیّ! شبی که مرا به آسمان بردند (یعنی معراج) زنانی از امّتم را در عذابی شدید نگریستم، و آن وضع برای من سخت گران آمد، و گریه ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم (شرح واقعه بدین قرار است):

زنی را به

مویش در دوزخ، معلّق، آویخته بودنـد که مغز سـر او می جوشـید، و زن دیگری را دیـدم که به زبانش در جهنّم آویزان بود و آتش در حلقـوم او میریختنـد، و زن دیگری را مشاهـده کردم کـه او را بـه پسـتانهایش آویختـه بودنـد، و دیگری را دیـدم که گوشت بدن خویش را میخورد، و آتش در زیر او شـعله میکشید، و زنی دیگر را دیدم که پاهایش را به دستهایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلّط بودند، (۱) و زنی را دیدم کر و کور و لال که در تابوتی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶۴

از آتش است و مـخ او از بینیش خارج می شود و همه بـدنش قطعه قطعه از جذام و برص (خوره و پیسـی) است و زن دیگر را مشاهـد کردم کـه در تنّوری از آتش بـه پاهـایش آویزان است، و زنی را دیـدم که گـوشت بـدنش را از پس و پیش بـا قیچی آتشـین می برند، و دیگری را دیدم صورت و دستهایش آتش گرفته و مشغول خوردن روده های خویش است، و زنی را دیدم که سـرش سـر خوک و بـدنش بـدن حمار است و هزار هزار نوع او را عـذاب می کننـد و زنی را به صورت سگ دیـدم که از عقب بشکم او آتش می ریزند و از دهانش بیرون میریزد و فرشتگان با گرزهائی آتشین بر سر و پیکر او می زنند.

پس فاطمه علیها السّلام به پدرش عرض کرد: ای حبیب من، و ای نور دیدگانم به من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود که به این عقوبت گرفتار شدند.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

فرمود: ای دختر عزیزم امّیا آن زنی که به موی سرش معلّق در آتش بود، آن فردی بود که موی سر خویش از نامحرمان نمی پوشانید، و امّا آن زنی که به زبانش آویخته بود او کسی بود که با زبان، شوهر خویش را آزار می داد، و آنکه به پستانهایش آویزان بود شوهرداری بود که از آمیزش با شویش پرهیز نداشت و امّا آنکه به پاهایش معلق در دوزخ بود کسی بود که بدون اذن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۶۵

همسر خود از خانه بیرون می رفت، (۱) و امّا آن زنی که گوشت بدن خویش را می خورد آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می کرد، و امّا آنکه دست و پایش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقربها بر او مسلّط بودند زنی بود که درست وضو نمی ساخت و لباسش را از آلودگی به نجس، تطهیر نمی کرد، و غسل جنابت و حیض بجای نمی آورد و خود را نظیف نمی ساخت، و به نماز اهمیّت نمی داد، و امّا آن کر و کور و لال زنی بود که از غیر شوهر خویش دارای فرزند می شد و به شوهر خود نسبت میداد، و آنکه گوشت بدنش را با مقراضها می برید پس وی زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبی مینهاد و خود را بدانها عرضه مینمود، و امّا آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده های خود بود آن کسی بود که دلّالی جنسی به حرام میکرد، و امّا آنکه سرش سر خوك و بدنش بدن حمار بود آن زنی بود که سخن چینی به دروغ مینمود، و امّا آنکه رخسارش

رخسـار سگ بود و آتش در دبر او میریختنـد و از دهانش بیرون می آمـد آن زنی آوازه خوان و نوحه گر و حسود بود، آنگاه پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: وای بر زنی که شوی خویش را به غضب آرد، و خوشا به حال

بانوئی که شوهرش از او راضی باشد.

(۱) ۲۵- پـدرم به سـند مـذکور متن از محمّد بن عرفه روایت کرده گفت: امام هشـتم به من فرمود: یا ابن عرفه! همانا نعمتهای الهی هماننـد شتری است که در خوابگـاهش که در کنار نهر یا (قناتی) است بسـته انـد، این خیر برای مردم تا وقتی است که با آن نیکو رفتار کننـد و قدر آن را بشناسـند، و امّا همین که قدرش را نشـناختند و با آن بدرفتاری نمودند (یعنی نعمت را در راه ناصواب مصرف کردند) از چنگ آنان میرود و میگریزد.

(۲) ۲۶- پدرم به سـند مذکور متن از یاسـر خادم روایت کرده گفت: امام هشـتم علیه السّلام فرمود: شخص سخاوتمند از طعام دیگران اسـتفاده میکنـد که آنان نیز از سـفره او اسـتفاده کننـد، و به عکس شـخص بخیل از خوان دیگران نمی خورد مبادا که دیگران از طعام او بخورند.

(۳) ۲۷- محمّـد بن جعفر مسـرور با سـندی که در متن ذکر شده از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرده گفت: شـنیدم امام هشـتم علیه السّلام میفرمود: شخص با سخاوت

به خـدا نزدیک است، به بهشت نزدیک است، به مردم نزدیک است، و از آتش دور، و بخیل از بهشت دور است و از مردم نیز دور و به آتش نزدیک است.

یاسر گفت: از آن حضرت شنیدم

میفرمود: صفت سخا و بخشندگی درختی است در فردوس که شاخهای آن در دنیا است، هر کس به شاخه ای از آن چنگ زند به بهشت خواهد رفت.

(۱) ۲۸- استادم ابن ولید به سند مذکور در متن از علیّ بن اسباط و حجّال روایت کرد که این دو از امام هشتم علیه السّلام شنیدند که می فرمود: عابدی از بنی اسرائیل به عبادت مدام نمی پرداخت مگر پس از ده سال سکوت.

(۲) ۲۹- مفسّر جرجانی بسند مذکورش در متن از امام هشتم از پدران بزرگوارش علیهم السّلام از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: پدرم امیر مؤمنان

در بیان گفتار خداوند عزّ و جلّ: «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ «۱»» فرمود: او کسی است که آفرید برای شما هر آنچه در زمین است تا بیندیشید و به خشنودی حقّ واصل گردید، و خود را از عذاب آتش نگهدارید، «ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ» یعنی: به خلقت آسمان و استوار نمودن آن پرداخت، پس آن را هفت آسمان ترتیب داد، و او به هر چیزی دانا است، و از جهت دانش، او به همه چیز، صلاح خلق را میداند، و برای شما آفریده است آنچه در زمین است، همه برای شما و مصلحت شما است ای فرزندان آدم! (۱) ۳۰- محمّد بن علیّ ماجیلویه و احمد بن علیّ بن ابراهیم و احمد بن زیاد همدانیّ با سند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده اند که گفت:

علیّ بن موسی از پدران گرامش از امیر مؤمنان

علیهم السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: برای هر امّتی صدّیق و فاروقی است، و صدّیق و فاروق این امّت علیّ بن-

---

(۱) سوره بقره آیه ۲۹.

ابی طالب است و او کشتی نجات و باب حطّه (درگاه توبه) این امّت است، و نیز او یوشع و شمعون و ذو القرنین این امّت میباشد، ای مردمان! علیّ برگزیده خدا و جانشین من است پس از من، و او همانان امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء است، هر کس با او به ستیز برخیزد با من به ستیز برخاسته، و هر کس به او ستم کند بیگمان به من ستم کرده است، و هر کس بر او چیرگی کند با من چیرگی نموده، و هر آن کس که به وی نیکی نماید به من نیکی کرده، و هر کس بدو جفا کند به من جفا کرده است، و هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی ورزیده است، و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، زیرا او برادر و پشتیبان من است، و از طینت من آفریده شده و من و او یک نور واحدیم.

شرح: «وجه شباهت مقام آن حضرت به یوشع وصیّ موسی، و شمعون وصیّ عیسی علیهم السّلام واضح است، امّا در وجه شباهت او علیه السّلام به ذو القرنین وجوهی چند گفته اند، آنچه به نظر حقیر درست میرسد همانست که قرآن کریم به اختصار گفته و ذو القرنین را بدان خصوصیّات معرّفی فرموده که «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ سَبَباً- الی- و كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا»

ترجمه:

(به او «ذو القرنين» سلطنت و قدرت داديم، و در روى زمين از هر وسيله اى در اختيارش گذارديم- الى- وعده پروردگار من حقّ است- آيه ۸۳ تا انتهاى آيه ۹۸ از سوره كهف). در آن چند روزى كه قدرت را در دست گرفت تمام به خير و صلاح مردم رفتار كرد، و باصلاح خرابيها و خرابكاريها پرداخت و نظير اين اعمال بلكه بهتر از آن از امير مؤمنان عليه السّلام در ايّام قدرتش در اين امّت بنصّ تاريخ صادر شد».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۰

(۱) ۳۱- پدرم به سند متن از بزنطىّ روايت كرده كه گفت: از امام هشتم شنيدم ميفرمود: مردى از بنى اسرائيل يكى از خويشان خود را كشت، سپس جنازه مقتول را در سر راه بهترين تيره از تيره هاى بنى اسرائيل انداخت، آنگاه خود مطالبه خون او را از ديگران مينمود، بنى اسرائيل به موسى عليه السّلام گفتند: فلان قبيله (همان كه مقتول در راهشان افتاده بود) فلان كس را كشته اند، به ما بگو چه كسى از آنان قاتل اوست؟ حضرت موسى فرمود: گاوى بياوريد، گفتند: ما را دست انداخته اى؟ گفت: پناه ميبرم به خدا از اينكه از جهّال باشم، آنگاه امام فرمود: اگر اينان به دستور موسى عمل مى كردند و گاوى مى آوردند كار تمام بود و قاتل پيدا ميشد لكن سخت گرفتند پس خدا هم برايشان سخت گرفت، بارى گفتند: از خدايت بخواه خصوصيّات گاو را مشخّص كند، موسى گفت:

خدا مى فرمايد: آن گاوى است نه چندان بزرگ از كار افتاده و نه كوچك و جوان بحدّ كار نرسيده، بلكه ميانه اين دو مى باشد، و چنان كه آنان چنين گاوى آورده بودند

از ایشان پـذیرفته می شد، و لیکن کار را بر خود تنگ گرفتند، و باز گفتند: از خداوند بخواه برای ما معیّن کند که رنگش چه باشد؟ موسی در

پاسخ گفت: (۱) خـدا میفرمایـد: آن گاویست سـخت زرد رنگ و خالص، و شادکننده بینندگان، و اگر آنان چنین گاوی می آوردند قبول می شد، و لکن در ضـلال خود سـماجت کردند و خداوند هم بر آنها سـخت گرفت، به موسی گفتند: از خدایت بپرس این چگونه گاوی باشـد؟ امر بر ما مشـکل شده، اگر خدا بخواهد ما را راهنمائی خواهد کرد، موسـی علیه السّـلام گفت: خدا میفرماید: آن گاویست که نه رام است که زمینی را شـخم زند و یا با او آب از چاه کشند و زراعت را آب دهند، و دارای رنگ خالص یک دست، گفتنـد: اکنون صـفاتش چنان که رفع شـبهه بشود بیان کردی، پس جسـتجو کردنـد و آن را با چنین خصوصـیات نزد جوانی اسـرائیلی یافتنـد لکن جوان گفت: آن را نمی فروشم مگر به قیمت اینکه پوست آن را پر از طلا کنید، بنی اسـرائیل نزد موسـی آمده این خبر را به او گزارش دادند، موسی علیه السّلام فرمود: چاره ای نیست آن را بخرید، ناچار آن را خریدنـد و دسـتور داد آن را ذبـح کردند، آنگاه دسـتور داد که دم آن گاو را به بدن مقتول بزنند و چون چنین کردند زنده شـد و گفت: ای فرسـتاده خـدا! پسـر عمویم مرا به قتـل رسانـده، نه آن کس که او را متّهم کرده انـد، و بـدین سـبب قاتلش را شناختند. پس پیامبر خدا، موسی علیه السّلام به یکتن از یارانش گفت: این

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۲

قصّه جالبی دارد، پرسید آن چیست؟ (۱) موسی گفت: جوانی از بنی اسرائیل با پدرش بسیار نیکی میکرد، و وقتی گوساله کوچکی خریده بود آن را به خانه آورد، پدرش در خواب بود و کلید محلّ نگهداری آن گوساله زیر سر او بود، جوان بر پدر رقّت کرد و او را بیدار ننمود و گوساله را رها کرد، چون پدر از خواب برخاست داستان را برای او گفت: پدر وی را تحسین کرد و گفت: به عوض آن این گاو را بگیر و گاوی بدو بخشید، بعد موسی علیه السّلام فرمود: بنگرید به عمل نیک و نیکوکاری که تا کجا اهلش را میبرد.

(۲) ۳۲- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ به سند مذکور در متن از ریّان بن- صلت روایت کرده که گفت: من در خراسان روزی از امام هشتم پرسیدم ای آقای من، هشام بن ابراهیم عبّاسی از شما نقل کرد که به او اجازه گوش دادن به غنا را داده اید؟! حضرت فرمود: زندیق دروغ گفته است، او در باره حکم شنیدن غنا از من سؤال کرد (و) من گفتم: مردی از امام باقر علیه السّلام این مسأله را پرسید، و در پاسخش حضرت باقر فرمودند: وقتی که خداوند حقّ را از باطل

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۳

جدا می کند غنا در کدام یک از آن دو می باشد؟ مرد گفت: در جانب باطل، حضرت باقر علیه السّلام فرمود: در این صورت تو خود حکم آن را گفتی.

(۱) ۳۳- همچنین از ریّان روایت کرده که گفت: شنیدم امام هشتم علیه السّلام می فرمود: خداوند هیچ پیامبری نفرستاد، مگر به حرام بودن مسکرات،

و اقرار کردن به اینکه خداونـد هر چه که بخواهـد میکنـد، و بودن کنـدر در میراث او، و گویـد: شـنیدم که میفرمود: هیچ گاه شب به خانه تاریک نروید مگر با چراغ.

(۲) ۳۴- همدانیّ نیز به سند مذکور از یاسر خادم روایت کرده که گفت:

شخصی از فرماندهان لشکر از امام هشتم علیه السّلام از خوردن گل پرسید و گفت:

پاره ای از کنیزانش گل می خورنـد، حضـرت برآشـفت، سـپس فرمود: خوردن گل حرامست! همانند مردار و خون و گوشـت خوک، آنان را از خوردن گل بازدار.

علیّ بن ابراهیم گوید: یاسر برایم حدیث کرد که حضرت رضا علیه السّلام روز جمعه هنگامی که از مسجد بازمی گشت در حالی که بدنش عرق کرده و غبار آلود بود دستها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«اللّهمّ ان کان فرجی ممّا أنا فیه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۴

بالموت فعجّله إلیّ السّاعه»

(پروردگـارا! اگر خلاصـی مـن از ایـن گرفتـاری کـه در آن هسـتم به مرگم حاصـل می شـود در آن تعجیـل فرمـا) و همچنین اندوهگین و رنجیده بسر برد تا از دنیا رفت.

یاسر گوید: از نیشابور طیّ نامه ای به مأمون نوشتند که مردی مجوسی از دنیا رفته و هنگام مرگ وصیّت کرده است که مقدار معیّنی از میراثش را به فقرا و مساکین دهنـد، و قاضـی نیشابور آن را بر فقراء مسـلمین به صـدقه تقسـیم کرده است؟! مأمون به حضرت رضا علیه السّلام گفت: آقا! شما در این مسأله چه میفرمائید؟

امام علیه السّلام فرمود: «مجوسـی به فقراء مسـلمین صـدقه نمی دهـد، به قاضـی بنویسـید که آن مقـدار که از مال مجوسـی به مسلمین تصدّق کرده از بیت المال برگیرد و به فقراء مجوس تصدّق کند»

علیّ بن ابراهیم گوید: یاسر و غیر او از ابو الحسن علیه السّلام احادیث بسیاری برای من روایت کردند ولی من چون زمان بسیار طول کشیده آنها را از یاد برده ام.

(۱) ۳۵- پدرم به سند مذکور از حسن وشّاء روایت کرده که امام هشتم (ع)

فرمود: اگر هلال ماه ذی الحجّه در آید و ما در مدینه باشیم (باید با احرام حجّ خارج شویم نه احرام عمره) نمی رسد ما را که محرم شویم مگر به احرام حجّ (مقصود حجّ قران است) زیرا ما باید از مسجد شجره که میقات اهل مدینه است محرم شویم (و آن از مکّه بسیار دور است) و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آنجا را میقات قرار داده، امّا شما که از سوی عراق می آئید هر گاه به غره ذی الحجّه وارد شدید باید عمره بجا آورید زیرا میقاتی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برای شما قرار داده «ذات عرق» و غیر آن است و آن پیش روی شما و نزدیک به مکّه است، فضل [بن- سهل ذو الرّیاستین] گفت: آیا من میتوانم اکنون از احرام بیرون آیم و تمتّع کنم، (در حالی که) طوافم را به بیت بجای آورده ام؟ حضرت فرمود: آری. این مسأله را محمّد بن جعفر با سفیان بن عیینه و اصحاب او در میان گذاشت و به آنان گفت: فلان شخص چنین و چنان گفته است، سفیان آن را از ابو الحسن علیه السّلام ناروا دانسته و بد گفت.

مصنّف کتاب- رحمه اللّه- گوید: سفیان بن عیینه امام صادق علیه السّلام را ملاقات کرده و از آن حضرت روایت

می کند و تا ایّام حضرت رضا علیه السّلام حیات داشته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۶

(۱) ۳۶- محمّد بن حسن بن ولید به سند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطیّ روایت کرده گوید: وی گفت: از ابو الحسن امام هشتم علیه السّلام پرسیدم: سال گذشته چه کردی؟ فرمود: در ماه رجب عمره بجای آوردم، و در ایّام حجّ احرام حجّ تمتّع بستم، این چنین میکنم هر گاه عمره بجای آورم.

(۲) ۳۷- پدرم به سند در متن از سعد بن سعد روایت کرده که گفت: من با ابو الحسن در طواف کعبه بودم، چون با او مقابل رکن یمانی رسیدیم حضرت ایستاد و دستها را به دعا بلند کرده گفت:

«یا اللّه یا ولیّ العافیه و یا خالق العافیه و یا رازق العافیه و المنعم بالعافیه و المنّان بالعافیه و المتفضّل بالعافیه علیّ و علی جمیع خلقک یا رحمان الدّنیا و الآخره و رحیمهما صلّ علی محمّد و آل محمّد و ارزقنا العافیه و دوام العافیه و تمام العافیه و شکر العافیه فی الدّنیا و الآخره یا ارحم الراحمین».

شرح: «عافیت به معنی دور بودن از جمیع بدیها و زشتیها و بیماریها و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۷

رذائل اخلاقی و نقائص فکری و جسمی، و مکروهات چه در ظاهر چه در باطن چه در دنیا و چه در دین میباشد، و معنی دعا واضح است».

(۱) ۳۸- محمّد بن موسی بن متوکّل به سند مذکور از مقاتل بن مقاتل روایت کرده که گفت: من امام هشتم علیه السّلام را در روز جمعه هنگام ظهر دیدم که در کنار جاده حجامت مینمود در حالی که محرم بود.

مؤلّف کتاب-

رحمه اللّٰه علیه- گوید: در این حدیث چند فائده است: یکی آنکه حجامت در روز جمعه در حال ضرورت مانعی ندارد و باید دانسته شود که همانا آنچه از کراهه این عمل وارد شده است در حال اختیار میباشد (نه ضرورت). فائده دوم آنکه حجامت هنگام زوال نیز مانعی ندارد، و فائده سوم آنکه اگر محرم ناگزیر شد اشکالی ندارد که آن را انجام دهد لکن محل حجامت را نتراشد.

(۲) **۳۹-** جعفر بن نعیم از عمویش از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت:

شنیدم از امام هشتم علیه السّلام به واسطه پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل کرد که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۸

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله حجامت کرد در حالی که هم روزه بود و هم محرم.

مؤلّف کتاب- رحمه اللّٰه علیه- گوید: این خبر با خبری که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل شده که فرموده است:

«افطر الحاجم و المحجوم»

یعنی:

حجامت کننده و حجامت شده هر دو روزه خود را افطار کردند یعنی شکاندند، مخالف و معارض نیست، زیرا حجامت کردن از اموری است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله خود بدان امر فرموده است و آن را از سنّتها قرار داده و نیز بدان عمل نموده است پس معنی

«افطر الحاجم و المحجوم»

باید این باشد که حجامت کننده و حجامت شده هر دو در سنّت من و فطرت من داخل شدند.

شرح: «مؤلّف- رضوان اللّٰه علیه- در اواخر کتاب شریف «معانی الاخبار» در بیان معنی خبر «افطر الحاجم و المحجوم» بابی عنوان کرده و از طریق اهل سنّت مسندا از عبایه بن ربعی خبری نقل کرده که گوید:

از ابن عبّاس پرسیدم آیا جایز است روزه دار حجامت کند؟ گفت: آری مادامی که از غلبه شدت ضعف بر جانش نهراسد، پرسیدم آیا حجامت روزه اش را باطل نمی کند؟

گفت: نه، گفتم: پس معنی فرمایش پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله وقتی که در ماه رمضان دید کسی حجامت میکند فرمود:

«أفطر الحاجم و المحجوم»

چیست؟ در پاسخ من گفت: اینان افطار کرده اند نه برای حجامت، (بلکه) برای اینکه به یک دیگر لعن کردند و در آن لعن، به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دروغ بستند».

سپس مؤلّف بعد از نقل خبر عبایه گوید: برای حدیث معنی دیگری هم هست و آن اینست که هر کس در حال روزه حجامت کند خود را در معرض افطار قرار داده زیرا ضعف مفرط بر او مستولی خواهد شد و او را به سوی نیاز به افطار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۷۹

برده است و سپس آن معنی را که دخول در فطرت و سنّت مراد باشد از یکی از مشایخ نیشابوریّ خویش نقل کرده است.

حقیر گوید: «به هر حال خبر عامّی است چنان که بیضاویّ مفسّر معروف گوید: «جماعتی که احمد بن حنبل یکی از آنان است به ظاهر خبر تمسّک جسته اند و حجامت را مبطل روزه شمرده اند، و جماعتی دیگر از عامّه مکروه دانند و روزه را صحیح، و خبر را حمل به تشدید منع کرده اند، و جماعتی هم خبر را منسوخ دانند».

(۱) ۴۰- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علیّ بن فضّال روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السّلام را در مدینه دیدم قصد عمره داشت و برای وداع بالین قبر جدّش پیغمبر خدا صلی

اللَّه علیه و آله آمده بود و پس از نماز مغرب بالای سر آمد و بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله سلام کرد و خود را به ستون چسبانید، و آنگاه برگشت و از بالای سر به کناری آمد و مشغول به نماز شد و شانه چپ خود را به ضریح نزدیک به ستونی که بعد از ستون بالای سر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله است چسبانید و شش یا هشت رکعت نماز- در حالی که نعلین بپای داشت- بجای آورد، و ابن فضّال گفت: مقدار مکثش در رکوع و سجود به اندازه گفتن سه بار تسبیح و یا بیشتر بود، و چون از نماز فارغ شد به سجده رفت و طول داد تا حدّی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۰

قطرات عرقش سنگ ریزه ها را تر کرد.

راوی گفت: پاره ای از اصحاب آن حضرت گفتند: امام گونه و صورت مبارکش را به روی زمین مسجد گزارد.

شرح: «از ذیل کلام معلوم می شود که در زمان حضرت رضا مسجد النّبی مفروش به بوریا هم نبوده».

(۱) ۴۱- پدرم به سند مذکور متن از محمّد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده گفت: امام هشتم علیه السّلام را در حال احرام دیدم و به دستش انگشتری بود.

شرح: «محرم ممنوع است زینت کند، لکن انگشتری به دست داشتن یا برای ثواب است و یا مهر نام- چنان که در روایات آمده- و ممکن است برای زینت، لذا مطلق بدست داشتن مناط نیست مانند عینک که ممکن است زینت باشد و ممکن است برای دیدن، و این گونه امور تابع قصد و نیّت است».

(۲) ۴۲- پدرم به سند مذکور

از موسی بن سلّام روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام عمره بجای آورد و هنگامی که با خانه وداع کرد و آهنگ خروج نمود سوی باب حنّاطین آمد و در صحن مسجد در پشت کعبه ایستاد و دستهایش را

به دعا بلند کرد و به ما نیز گفت: اینجا بهترین جایی است که شخص در آن حاجت (از خدا) طلبد، نماز در آن افضل است از نماز در جای دیگر به شصت سال یا شصت ماه، و چون نزدیک درب رسید گفت:

«اللّهمّ انّی خرجت علی ان لا اله الّا انت»

(پروردگارا! من با عقیده به اینکه جز تو معبودی نیست از خانه ات خارج میشوم).

(۱) ۴۳- ابن ولید به سند مذکور از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده که گفت: امام هشتم علیه السّلام را دیدم که با خانه وداع کرد، و چون خواست از درب خارج شود به سجده افتاد و سپس برخاست و رو به کعبه کرده گفت:

«اللّهمّ إنّی انقلب علی ان لا اله الا انت»

(بار خداوندا! من باز میگردم با اعتقاد به اینکه جز تو معبودی نیست).

(۲) ۴۴- جعفر بن نعیم بن شاذان از عمویش از فضل بن شاذان از محمّد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السّلام راجع به خواندن قنوت و محل آن در نماز فجر و وتر پرسیدم فرمود: قبل از رکوع است، گوید:

راجع آبجو (یا نوعی مسکر) پرسیدم، سخت اظهار تنفّر و کراهت نمود، و از

حکم پوشیدن لباس نقش دار در نماز پرسیدم، آن را که دارای نقش ذی روح است مکروه دانست، و

سؤال کردم: دختر بچه غیر بالغی که پـدرش او را به عقد مردی درآورده و قبل از بلوغ او پدر مرده است و دختر بالغ شده ولی هنوز دخول واقع نشـده آیا همین تزویـج پـدر به جای خود باقی است یا اینکه دختر می توانـد ردّ کنـد، و در صورت عـدم ردّ همان صیغه پدر کافی است؟ فرمود: همان عقد پدر (در صورت امضاء دختر) کافی است.

و آن حضـرت علیه السّـلام فرمود: امام باقر علیه السّلام گفته است: وضو را چیزی باطل نمی کند مگر آنچه از دو مخرج تو که خداوند برایت قرار داده خارج شود، همان دو مخرجی که خدا به تو انعام فرموده است.

و از آن حضـرت علیه السّـلام راجع به نماز در مکّه و مدینه پرسیدم که آیا شکسته است یا تمام؟ فرمود: شکسته است اگر نیّت ماندن ده روز نکند، و پرسـیدم از حکم حجاب زنان از خواجه گان حرمسـراها: فرمود: اینان بر دختران موسـی بن جعفر علیهما السّلام وارد می شدند و آنان روی نمی پوشاندند، و سؤال کردم از آن حضرت از کنیزی که از صاحب خود دارای فرزند شده است آیا میتواند سـر برهنه میان مردان اجنبی درآید؟ فرمود: باید سـر خود را بپوشاند، و سؤال کردم از اسـتعمال ظروف طلا و نقره؟ آن را ناروا دانست (یعنی حرام) (۱) عرض کردم یکتن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۳

از اصحاب نقل می کرد که موسی بن جعفر علیهما السّلام آئینه ای داشت که جلدش نقره بود؟ فرمود: نه الحمد للّه، بلکه حلقه اش از نقره بود و آن اکنون نزد من موجود است، و اضافه کرد که عبّاس- یعنی برادرش- را هنگامی که ختنه کرده بودند،

(یا مکلّف نشده بود) برایش عصائی یا وسیله ای برای سرگرمی او ساخته بودند که رویش را به اندازه وزن ده درهم به نقره پوشانیده بودند، موسی بن جعفر علیهما السّلام امر کرد آن را شکستند، و نیز سؤال کردم از مردیکه دارای کنیزی است و او را می بوسد، آیا برای پسرش ممکن است حلال بشود؟ پرسید: آیا پدر از روی شهوت او را می بوسیده؟ گفتم: آری، فرمود: وقتی او را می بوسیده دیگر جایی باقی نگذاشته! (یعنی عنوان زوجیّت پیدا کرده و زن پدر حرام است) سپس آن حضرت بدون اینکه من سؤال کنم خود فرمود: اگر کنیز را برهنه کرده و از روی شهوت بدو نظر کرده آن کنیز بر پدر او و پسر او هر دو حرام می شود، عرض کردم: هنگامی که به همه بدنش نظر کند؟ فرمود: همین که به فرجش او نگاه کند (بر پدر و پسر او) حرام خواهد شد، و از آن حضرت پرسیدم کنیزی که هنوز بالغ نشده و به حدّ حمل نرسیده و سنّش کم است اگر انسان او را از دیگران خریده باشد آیا استبراء نکند او را؟ فرمود: اگر به حدّ بلوغ نرسیده است تا یکماه استبراء کن (یعنی لذّت جنسی مبر)، پرسیدم اگر هفت سال یا نزدیک

به آن را داشت که قابل برداشت حمل نبود؟ (۱) فرمود: او کودک است اشکالی ندارد که استبرایش نکنی، عرض کردم میان هفت و نه حکمش چیست؟ فرمود: تا زمانی که نه سالش تمام شود استبراء نکنی ضرر ندارد.

و از آن حضرت سؤال کردم: زنی (که) به خوردن شراب مبتلا باشد مست شود و

در حال مستی خود را به عقد مردی درآورد، و به هوش آید و عقد را انکار کند، سپس گمان کند که آن عقد ازدواج صحیح بوده و خود را در اختیار مرد گذارد، آیا این تزویج برای آن زن حلال است یا اینکه فاسد است؟ (و یا اینکه) چون در حال بیهوشی و مستی بوده، مرد زوج او نیست و راهی بر او ندارد؟ امام علیه السّلام فرمودند: هر گاه بعد از افاقه (بیرون آمدن) از مستی به آن مرد دست داده باشد، پس این (خود) دلیل به رضایت او است بر زوجیّت، عرض کردم: به هر حال آیا این تزویج برای آن زن درست است؟ فرمود: آری.

و از آن حضرت پرسیدم: دو تن با هم در کنیزی شریکند و هر دو او را آزاد کردند و کنیز آزاد شده بکر است و دارای برادری است، آیا یکی از آن دو شریک می تواند با آن دختر ازدواج کند؟ یا باید با اطّلاع و اذن برادر آن دختر با او ازدواج نماید؟ امام علیه السّلام فرمود: می تواند ازدواج نماید (اذن برادر لازم نیست)،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۵

(۱) عرض کردم: پس اگر خواست می تواند او را بگیرد؟ فرمود: بلی.

راوی گوید: امام علیه السّلام به من فرمود: گمان خویش را به خداوند نیکو کن زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من همراه گمان بنده ام می باشم، اگر گمان نیک به من دارد من در باره او نیکی خواهم و عاقبتش را به خیر می گردانم و چنانچه گمان بد دارد من نیز مطابق اندیشه اش در باره او رفتار می کنم.

راوی گوید: امام علیه السّلام در باره ائمّه فرمود: آنان

علماء و راستگویان و آموختگان و گیرندگان و شنوندگان از فرشتگان حقّ میباشند.

و من طیّ نامه ای به آن حضرت نوشتم: مردم در اینجا راجع به «ربیثا» که نوعی ماهی ریز است اختلاف دارند: پاره ای آن را حلال و جمعی آن را حرام میدانند، نظر شما را می خواهم مرا چه دستور می دهید؟ فرمود: اشکالی در خوردن آن نیست.

(۲) ۴۵- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید به سند فوق از احمد بن میثمیّ روایت کردند که روزی در حالی که جماعتی از اصحاب حضرت رضا علیه السّلام گرد آن جناب بودند و در باره دو حدیث معارض که از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در حکم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۶

موضوع واحدی رسیده بحث و گفتگو می نمودند، و مورد نزاع را از آن حضرت پرسیدند. امام فرمود: خداوند عزّ و جلّ چیزی را حرام کرده و چیزی را حلال، و اموری را نیز واجب گردانیده، و هر روایتی که در حلال کردن آنچه خداوند حرام فرموده، یا حرام کردن آنچه خداوند حلال فرموده، یا ردّ کردن واجبی را که در کتاب خدا حکمش مذکور است و دلیلش در سنّت کاملا روشن است و ناسخی هم ندارد که آن را نسخ کرده باشد، آمده است آن روایات (یعنی مخالف مقطوع) را نمیتوان مورد عمل قرار داد و جائز نیست بدان تمسّک نمود، زیرا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله این طور نبود که حلال خدا را حرام و یا حرام خدای را حلال کند، و یا فرائض و احکام الهی را (العیاذ باللّٰه) تغییر دهد، در تمام موارد کاملا تابع وحی و تسلیم امر

و رسانـنـده از سوی خـدا بود، و این حقیقت خود کلام پروردگار است که به او می فرمایـد: به مردم بگو: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَ» پیروی نمی کنم و عملی انجـام نمی دهم مگر همـان که به من وحی می شـود پس رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله تـابع فرمان خـدا بود و از جانب خداونـد احکام و آنچه را خدا به او امر کرده بود تبلیغ می فرمود، راوی گوید: عرضه داشـتم گاهی از طریق شـما خانـدان در موضوعی حکمی از رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله روایت شـده که آن در کتاب خـدا نیست و در سنّت است، سپس حدیثی خلاف آن از شما رسیده است؟ (۱) فرمود:

و همچنین است بسا می شود که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از چیزهائی نهی فرموده و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۷

نهیش نهی تحریمی است که عمل به آن جایز نیست و ماننـد نهی خدا است، و نیز امر به اموری فرموده و آن امر واجب و لازم است نظیر دسـتورات حقّ تعالی و آمر آن حضرت مطابق امر و فرمان الهی است و با امر خدا موافق است، پس هر نهی تحریمی که از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله صادر گشته است و سپس خلاف آن ذکر شده، عمل به آن روایت خلاف جایز نیست و همین طور در آنچه بدان امر فرموده است، زیرا ما اذن نمیدهیم چیزی را که رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله اجازه نداده است، و امر نمی کنیم به خلاف آنچه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله امر فرموده. مگر به جهت و علّت ترس خطری

که نـاگزیر در پی دارد (یعنی موارد تقیّه) و امّـا اینکه حلال کنیم آنچه را که رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله حرام فرموده یا حرام کنیم آنچه را که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله حلال دانسته است هرگز چنین چیز نخواهد بود، زیرا ما پیرو رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هستیم، تسـلیم اوامر و نواهی او می باشـیم همچنان که رسول خدا پیرو و تابع فرامین پروردگار عزّ و جلّ و تسلیم اوامر او بود، خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

«ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (هر چه را که پیامبر برای شما آورد بپذیرید و از هر چه شما را بر حذر داشت باز ایستید- حشر: ۷).

و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از چیزهائی نهی فرموده که بعنوان نهی حرام نیست،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۸

بلکـه نهی و پرهیز کراهـتی اسـت نه تحریمی (۱) و مقصـود آن حضـرت اظهـار کراهـت و ناخوشاینـدی است نه حرمت، و به اموری امر فرموده که امر وجوبی و لازم الاجرائی نیست بلکه به طریق افضل و بهتری و رجحان داشـتن است، آنگاه مردم را در عمل و ترک آن آزاد گذاشـته، چه (اینکه) شخص مکلّف از انجام عمل معذور باشد چه نباشد، پس آنچه از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی تنزیهی (مکروهی) یـا امر ارشادی (مسـتحبّی) آمـده است که عمل به آن حرام نیست، و یا ترک آن واجب نیست و در فعل و ترک آن پیغمبر رخصت فرموده، هر گاه از جانب ما بر شما دو خبر وارد شده باشد که یکی امر به چیزی

کرده و دیگری نهی از آن دو چیز و هر دو را یکنفر در کتابش آورده است و هیچ یک را انکار نکرده، اگر هر دو خبر به اتّفاق ناقلین صحیح و معروف باشد در این صورت واجب است که به یکی از آنها یا به هر دو أخذ شود، یا به هر کدام که بخواهی تمسّک کنی میتوانی و رخصت داری از بابت تسلیم بودن به فرمایش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و ردّ کردن علم آن به او صلی اللّٰه علیه و آله و به ما در هر کجا که تکلیف واضح نبود، زیرا کسی که تسلیم بودن را ترک کند از روی عناد و انکار بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله خود مشرک به خداوند عظیم خواهد بود.

(۲) پس هر خبری که از اخبار بر شما روایت شود و دارای معارض باشد باید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۸۹

(قبل از هر چیز) هر دو را بر کتاب خدا عرضه بدارید، پس آن خبر که با آنچه در کتاب خدا موجود است از حلال یا حرام موافق است آن را بکار بندید و عمل کنید، و چنانچه در کتاب خدا نیافتید به سنّت های پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله عرضه کنید، پس آنچه حکمش در سنّت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله موجود بود، مثلا از آن نهی شده بود، نهی تحریمی، یا بدان امر شده بود، امر وجوبی و الزامی، خبری که موافق آن سنّت است بکار بندید و مطابق آن عمل کنید، و آنچه در سنّت نهی کراهتی آمده است و در مقابل خبری مخالف آن وارد

شده، پس این رخصتی است در آنچه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از آن نهی کرده بوده و آن را ناخوشایند دانسته، نه حرام و ممنوع، در اینجاست که به هر دو خبر میتوان تمسّک کرد و اختیار با خود شخص است زیرا هر دو از پیغمبر خداست (و ما باید تسلیم او باشیم و از او متابعت نمائیم و هر مورد که ندانستیم و حکم مشتبه بود به او رجوع نمائیم) و آنچه را که از هیچ یک از این موارد نبود و تطبیق نمی شد علم آن را به ما باز گردانید، و ما بدان اولی تریم، و از پیش خود و رأی خود چیزی نگوئید و بر شما باد به دقّت و خودداری و توقّف در «مشتبهات»، و منتظر فهم و یافتن در جستجو و بحث پیرامون آن باشید تا توضیح و بیان آن از جانب ما بیاید و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۱،ص:۶۹۰

مطلب روشن گردد.

(۱) مؤلّف کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: شیخ ما محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید- رضی اللَّه عنه- اعتقاد خوبی به محمّد بن عبد اللَّه مسمعیّ راوی این خبر نداشت و در نظر او مورد اعتماد نبود لکن من این خبر را در این کتاب از «کتاب الرحمه» (سعد بن عبد اللَّه اشعریّ) استخراج کردم و چون آن کتاب را برای استاد قرائت میکردم انکاری نکرد و عیبی نگرفت و اجازه نقل آن را بمن داد.

(۲) ۴۶- پدرم به سند مذکور متن از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده گفت:

از امام هشتم علیه السّلام پرسید که قی ء و خون ریزی بینی و چرک و فساد مطلق خون ریزی

آیا مبطل وضوء است و آن را باطل کرده از بین میبرد؟ فرمود:

هیچ یک از آنها باطل کننده وضو نیستند.

(۳) ۴۷- پدرم به سند مذکور از زکریّا بن آدم روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام سؤال کردم آیا ناسور (چرکی که از جوشهای اطراف نشیمنگاه بیرون می آید) وضو را باطل میسازد؟ فرمود: جز بول و غائط و باد

هیچ چیز وضو را باطل نمی کند.

شرح: «یعنی از آنچه از مخرج بول و غائط خارج می شود تنها این سه چیز مبطل وضو است».

(۱) ۴۸- پدرم به سند مذکور در متن از حسن بن علی وشّاء روایت کرده که گفت: از ابو الحسن الرّضا علیه السّلام پرسید کسی بر دستش زخمی است که آن را مرهم زده و روی بشره جای وضوی او با دارو گرفته شده، آیا میتواند به جای شستن موضع، روی همان داروها را مسح کند؟ فرمود: آری، همان را دست کشد و برای او کافی است.

(۲) ۴۹- پدرم به سند مذکور در متن از احمد بن محمّد بن عیسی از پدرش محمّد ابن عیسی روایت کرده که گفت: من از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم مردی پس از آنکه وضویش را گرفت و تمام شد فکر کرد که به نقطه ای از صورتش آب نرسید (حال تکلیف این فرد چیست)؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، با رطوبت پاره ای از مواضع وضویش آنجا را تر کند (چون به شکّ بعد از محلّ نباید اعتنا کرد).

(۳) ۵۰- عبد الواحد نیشابوریّ به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت

کرده است که گفت: از امام هشتم علیه السّلام

شنیدم می فرمود: هنگامی که سر حسین بن علیّ علیهما السّلام را به سوی شام بردند، یزید- لعنه اللّه علیه- دستور داد آن را در کناری نهادند و سفره غذا را گستردند، و او- که لعنت خدا بر او باد- با یارانش مشغول خوردن غذا و نوشیدن شراب آبجو شدند، چون فارغ گشتند، امر کرد سر بریده حسین علیه السّلام را در طشتی به پیش تخت او نهادند و میز بازی شطرنج را روی آن طشت گذارد و با یارانش به بازی شطرنج مشغول شده، و حسین و پدر و جدّش را به مسخرگی یاد میکرد، و چون از همبازیش میبرد جام شراب (آبجو) را برگرفته سه بار مینوشید، آنگاه ته مانده آن را در کنار طشتی که سر بریده امام علیه السّلام در آن بود بر زمین میریخت.

مترجم گوید: «آن پلید این کار را از روی استهزاء به آن سر مقدّس و مطهّر انجام میداد مثل اینکه بگوید: بیا این هم سهم تو، چون تو اکنون در مجلس عیش ما حضور داری، امّا شراب را حرام میدانی، و من چون آن را حلال میدانم، لذا سهم تو را بدین طریق میپردازم- الا لعنه اللّه علیه و علی من لا یجوّز لعنه-.

آنگاه امام علیه السّلام فرمود: پس هر کس از طرفداران ما میباشد باید از خوردن شراب و بازی شطرنج بپرهیزد، و هر کس از شیعیان ما که دیده اش به شراب جو یا شطرنج بیفتد امام حسین علیه السّلام را یاد نماید و بر یزید و آل زیاد لعن فرستد، خداوند عزّ و جلّ گناهانش را محو و نابود سازد، هر چند به عدد ستارگان

عیون أخبار الرضا

آسمان باشد.

(۱) ۵۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ به سند مذکور متن از عبد السّلام بن صالح هرویّ روایت کرده است که گفت: از علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم که می فرمود:

اوّلین کس که در اسلام برای او فقاع (شراب جو) ساختند، یزید- لعنه اللَّه علیه- در شام بود، برایش آوردند در حالی که سر سفره غذا بود، و در کنار سر حسین علیه السّلام آن را گسترده بودند، و شروع به نوشیدن کرد و خود (شخصا) ساقی دیگر یارانش بود، و ملعون بدانها میگفت: بنوشید که این شراب مبارک است و اگر نبود برکت آن مگر همین که ما اوّلین کسانی هستیم که آن را مینوشیم در حالی که سر دشمن در مقابل ما، و زیر میز غذای ماست و ما با کمال آرامش فکر و قلب مطمئن مشغول خوردن و نوشیدن آنیم، در مبارکی آن کافی بود. بعد امام علیه السّلام فرمود: پس هر کس از شیعیان و پیروان مکتب ما است باید از آشامیدن شراب (آبجو) بپرهیزد، زیرا آن از نوشابه های ساخته دشمن ما است، و اگر کسی از آن نپرهیزد از پیروان مکتب ما نخواهد بود، چرا که پدرم از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام برای من حدیث کرد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

لباس دشمنان مرا به تن نکنید، و طعام دشمنان مرا نخورید، و راه دشمنان مرا نپیمائید، زیرا که در این صورت جزء دشمنان من محسوب میشوید، چنان که آنان دشمنان منند.

(۱) مؤلّف کتاب- رحمه اللَّه علیه- گوید: «مراد از لباس دشمنان، لباس سیاه است،

و از خوراک دشمنان، مراد شراب خرما و آبجو و گل، و مارماهی و زمّیر (آن ماهی که تیغهای خشن و بلند در پشتش دارد) و طافیّ (آن ماهی که در آب مرده است و لاشه اش روی آب میرود) و بالاخره هر ماهی که دارای فلس نیست، و گوشت سوسمار و خرگوش و روباه، و از پرندگان آنکه در پرواز کمتر بال زند و آن تخم پرنده که دو سویش یکسان باشد، و ملخ دریائی که از کوچکی قدرت فرار ندارد و پرواز نمی تواند، و سپرز (اسبل).

و امّا راه دشمنان محلّه هائی است که مورد تهمت است، و مجالس شرابخواری و میکده ها، و مجالس لهو و لعب به حرام، و دیوانهائی که در آن از روی عدالت حکم نمی کنند، و محافلی که در آن امامان معصوم علیهم السّلام را طعن می زنند و از مؤمنین بدگوئی می کنند و مجالس اهل معصیت و ظلم و فسادکاری و قمار. [و من شنیده ام که بعض از شرابها بسیارش مستی می آورد، و باید

دانست که هر آنچه بسیارش مستی آور است، کم و بسیارش هر دو حرام است- انتهی].

مصحّح گوید: «جمله اخیر که میان دو کروشه است در پاره ای از نسخه ها نیست».

(۱) ۵۲- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس عطّار به سند مذکور متن از فضل بن شاذان روایت کرده است که گفت: از حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم که، می فرمود: به عدل و احسان رفتار نمودن خود اعلام به دوام نعمت است، و لا حول و لا قوّه الّا باللّه.

پایان جزء اوّل از کتاب «عیون اخبار الرّضا علیه السّلام» تألیف ابو جعفر محمّد ابن علیّ

بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی مقیم در شهر ری، اعانه اللّه علی طاعته و وفّقه لمرضاته.

و در پی آن به خواست خداوند در مجلّد دوم و در آغاز آن باب آنچه از حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از اخبار جمع آوری شده است خواهد آمد.

۱۳۷۲ هجری شمسی ۱۴۱۴ هجری قمری

جلد دوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ و الصّلاه و السّلام علی محمّد و آله الطّاهرین

باب (۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السّلام از اخبار مجموعه آمده است

(۱) ۱- پدرم علیّ و استادم ابن ولید به سند مذکور متن از حسن بن جهم روایت کرده اند که گفت: شنیدم ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام می فرمود:

دوست هر کس عقل اوست و دشمن او جهل و نادانی و حماقت اوست.

(۲) ۲- علیّ بن احمد دقّاق و محمّد بن احمد سنانی، و حسین بن ابراهیم مکتب- رحمهم اللّه- به سند مذکور متن از محمود بن ابی البلاد روایت کرده اند که گفت: شنیدم از حضرت رضا علیه السّلام می فرمود: هر کس که پاس نعمت خویش از مخلوق را ندارد، خداوند عزّ و جلّ را شکر نکرده است.

(۱) ۳- و به همین سند از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده است که امام هشتم فرمود: مؤمن به خدا کسی است که چون نیکی کند از خود مسرور باشد، و چون بدی از او سرزند پوزش طلبد، و مسلمان آن کس است که مسلمانان از زبان و دستش سلامت باشند، و فرمود: از ما نیست کسی که همسایه اش از شرّ و بلاهای او در امان نباشد.

(۲) ۴- ابو الحسن محمّد بن علیّ بن شاه فقیه مروزیّ در مرو در خانه خود برای ما روایت کرد از محمّد بن عبد اللّه نیشابوری و او از عبد اللّه بن احمد بن عامر طائیّ و او از پدرش به سال ۲۶۰ و او از حضرت رضا علیه السّلام به سال ۱۹۴، و همچنین ابو منصور احمد بن ابراهیم اهل خور نیشابور روایت کرد از ابو اسحاق ابراهیم بن

هـارون خوریّ از جعفر بن محمّـد بن زیـاد خوریّ از احمـد بن عبـد اللَّه هرویّ شـیبانیّ از علیّ بن موسـی الرّضا علیه السّـلام و همچنین ابو عبد اللَّه حسین بن محمّد اشنانیّ رازیّ در بلخ روایت کرد از علیّ بن محمّد بن

مهرویه قزوینیّ از داود بن سـلیمان فرّاء از آن حضـرت از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علیّ از پـدرش علیّ بن حسـین از پدرش حسـین بن علیّ از پدرش علیّ بن ابی طالب علیه السّـلام و او از رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله روایت کرد که پیامبر فرمودند: چهار طائفه را من در قیامت شـفاعت خواهم کرد: کسی که ذرّیّه ام را محترم بدارد، و کسـی که حوائـج آنان را برآورد، و آنکه در هنگام اضـطرارشان بهر وجه یاریشان کنـد، و آنکه بـدل و زبان هر دو، آنان را دوست بدارد.

(۱) ۵- و بـه همین اسـناد از آن حضـرت از پـدرانش از علی بن الحسـین علیه السّـلام روایت کرده انـد که فرمـود: اسـماء بنت عمیس مرا گفت: فاطمه علیها السّـلام مرا فرمود: هنگامی که به فرزندم حسن حامله گشـتم و او را زائیدم رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله آمده و به اسماء گفت:

فرزنـدم را بیاور، اسـماء حسن را که در پارچه زردی پیچیـده بودنـد تسـلیم وی نمود، پدرم پارچه را کنار انداخت و در گوش راستش اذان گفت، و در گوش چپش اقامه، سپس به علیّ فرمود: فرزندم را چه نام گذارده ای؟ گفت: یا

رسول اللَّه من بر شما در نامگذاری پیشی نگرفته ام، (۱) ولی

دوست داشتم نام او را «حرب» گذارم، رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: من نيز در نام او بر خدايم سبقت نجويم، آنگاه جبرئيل فرود آمد و گفت: اى محمّد خداوند علىّ أعلى تو را سلام مى رساند و مى گويد: «علىّ» نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسى، و رسولى بعد از تو نيست، فرزندت را همنام پسر هارون كن، رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله پرسيد: نام فرزند هارون چه بود؟ جبرئيل گفت: شبر، رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: زبان من عربى است (و اين لغت عبرى) جبرئيل گفت: نام او را حسن بگذار، اسماء گويد: پس پيامبر نام كودك را «حسن» نهاد، چون روز هفتم شد دو گوسفند خاكسترى رنگ براى او عقيقه كرد، و يك ران آن را با يك دينار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشيد و به وزن آن نقره تصدّق داد و با گرد زعفران سر او را ملوّن نمود، و به أسماء گفت: ماليدن خون به سر نوزاد از رسوم جاهليّت است.

اسماء گويد: در سال بعد حسين عليه السّلام متولّد شد، رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله به سراغ او آمد و فرمود: اى اسماء فرزندم را بياور، اسماء حسين را در حالى كه در پارچه

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷

سفيدى پيچيده شده بود به دست آن حضرت داد، (۱) و ايشان صلّى اللّه عليه و آله در گوش راست او عليه السّلام اذان و در گوش چپش اقامه خواند، آنگاه او را در آغوش گرفت و گريست، اسماء گفت: پدر و مادرم فداى تو باد، گريه

برای چیست و از چه رو میگریی؟ حضرت فرمود: بر حال این فرزندم می گریم، عرض کردم یا رسول اللَّه هم اکنون به دنیا آمده است؟! حضرت فرمود: ستمکاران او را پس از من شهید می کنند، خدا شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند، آنگاه فرمود: ای اسماء این خبر را (که او را می کشند) به فاطمه نرسانید، زیرا او تازه فارغ گشته است، آنگاه رو به علیّ کرده فرمود: نام فرزندم را چه نهاده ای؟ گفت: من بر شما سبقت در نام نجویم یا رسول اللَّه، امّا دوست داشتم نامش را «حرب» گذارم، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من نیز بر خدایم عزّ و جلّ سبقت نخواهم گرفت، در این حال جبرئیل نازل گشت و گفت: یا محمّد! علیّ أعلی تو را سلام می رساند و می گوید: چون علیّ نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، این فرزندت را به نام پسر هارون به نام، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پرسید نام فرزند هارون چه بود؟ گفت: «شبیر» حضرت فرمود: این به زبان عبری است و من عربی زبانم!؟ جبرئیل گفت:

او را «حسین» بنام، چون یک هفته گذشت رسول خدا دو گوسفند خاکستری رنگ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸

برای او عقیقه کرد و یک ران از آنها را با یک دینار به قابله عطا فرمود، و سر طفل را تراشیده و به وزن موهایش (نقره) تصدّق دادند، و سرش را با زعفران سرخ گون نمودند، و فرمودند: ای اسماء! خون مالیدن به سر نوزاد از رسوم زمان جاهلیّت است.

شرح: «اسماء بنت عمیس اشتباه است و صحیح آن یا اسماء بنت ابی بکر است

یا سلمی بنت عمیس، چون اسماء بنت عمیس در آن هنگام در حبشه بوده، و مؤلّف سه روایت را در این خبر جمع کرده و این که امیر علیه السّلام در نظر داشته است نام فرزندش را «حرب» گذارد از ساخته های مخالفین است و این نوع از روایات متعلّق به احمد بن عامر طائیست و وی غالبا روایت را خلط و به صورت داستان نقل می کرده همچنان که از ضمائر فقالت کذا به صیغه غائب و قلت کذا به صیغه متکلّم پیداست و از این رو وی چندان مورد اعتماد نیست».

(۱) ۶- و به همین اسناد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه در روز قیامت به محشر می آید در حالی که با او پیراهنی خونین است و یکی از پایه های عرش را همی گیرد و می گوید: ای دادگستر! تو خود میان من و قاتل فرزندم داوری کن، بعد فرمود: به پروردگار کعبه قسم که خداوند متعال به سود فاطمه حکم و داوری می فرماید، و به راستی که خداوند عزّ و جلّ به غضب فاطمه غضب می کند و به رضای او راضی می شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹

(۱) ۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: آن شب که مرا به آسمان (معراج) بردند جبرئیل دست مرا گرفت و بر یکی از فرشهای بهشتی نشانید و یک دانه «به» به من داد، و من آن را در دست میگردانیدم که ناگاه حوریّه ای از آن خارج شد، چندان زیبا بود که بهتر

از او ندیده بودم گفت: السّلام علیک یا محمّد! پرسیدم تو کیستی؟ گفت: من راضیّه مرضیّه ام که خداوند جبّار سه بخش وجود مرا از سه چیز آفرید، بخش زیرین از مشک و وسط از کافور، و اعلای من عبیر، و با آب حیات مرا خمیر کرد و خداوند جبّار مرا گفت می باش! پس من وجود یافتم، مرا برای برادرت و پسر عمّت علی بن أبی طالب آفرید.

شرح: «این خبر در سندش یکی دو تن عامّی است و در خبری که در باب ۲۸، ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده این بود که در اخبار مناقبی که عامّه برای ما نقل می کنند بیندیشید که گاهی از روی غرض سو آنها را جعل کرده اند. و این خبر را اگر با صورت برزخی یا ملکوتی مخلوقات تعبیر نمائیم ممکن است و الّا امیر المؤمنین علیه السّلام چندان عشقی به حوریّه نداشت و جز تقرّب به خدا هیچ چیز او را خرسند نمی ساخت و علاقه ای به غیر خدا از خود نشان نمی داد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰

(۱) ۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: فرزند ریحانه (دلبند) است، و حسن و حسین دو دلبند منند.

(۲) ۹- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یا علیّ تو قسیم بهشت و دوزخ می باشی، و توئی که کوبه باب بهشت را می زنی و بدون محاسبه (مناقشه در حساب و چون و چرا) داخل آن می شوی.

(۳) ۱۰- و به همین اسناد از

آن حضرت علیه السّلام روایت است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مثل اهل بیت من در بین شما مثل کشتی نوح است که هر کس در آن در آمد نجات یافت و هر کس تخلّف نمود در آب غرق و در آتش پرت شد.

(۴) ۱۱- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

خشم خدا و رسولش شدّت یافته بر آن کس که خون [ذریّه- خ ل] مرا بریزد، و در باره عترتم ستم کند و مرا بیازارد.

(۵) ۱۲- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

فرشته ای به نزد من آمد و گفت: یا محمّد! خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: من فاطمه را به علیّ تزویج کردم پس تو وی را به عقد او در آور، و من

درخت طوبی را فرمان داده ام تا درّ و یاقوت و مرجان ببار آورد، و به راستی که أهل آسمان از این وصلت خوشحال و مسرور گشتند، و به زودی از این دو، دو پسر که آقای جوانان بهشتیند به وجود آیند، و به سبب آن دو تن، اهل بهشت زینت یابند پس ای محمّد! مژده باد تو را، آری تو هستی بهترین فرد پیشینیان و آیندگان.

(۱) ۱۳- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

شش چیز از مردانگی و انسانیّت است، سه چیز در حضر و سه چیز در سفر، امّا آن سه که در حضر است: اوّل

تلاوت کتاب خـدا (قرآن مجیـد)، دوم آباد کردن مساجـد خدا (به پر کردن جمعیّت در آن جهت عبادت خدا)، و سوم، یافتن دوستانی در راه خـدا، و امّا آن سه چیز که در سـفر است (عبارتنـد از) اوّل انفاق از توشه، دوم نیک خلقی، و سوم بذله گوئی در غیر معاصی.

(۲) ۱۴- و به همین اسناد از آن حضرت روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

ستارگان ثوابت و سیّارات امان اهل آسمانند، و اهل بیت من امان امّتم می باشند.

شرح: «مراد آن است که خداونـد به واسـطه بودن اهـل بیت من در میان امّتم بر آنها رحمت می کنـد، و در صورت نافرمانی و ارتکاب معاصی عذاب بر ایشان نازل نمی فرماید، چنان که نفس شریف پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله تا در میان امّت بود عذاب

نازل نمی شـد، خداونـد می فرمایـد: وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَـذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ (تا تو در میان اینان هستی خداوند عذاب نازل نخواهد کرد- سوره انفال: آیه ۳۳).

(۱) ۱۵- و به همین اسناد از آن حضرت به نقل از جدّش امام صادق علیه السّلام آمده است که آن جناب فرمود: بر مهر (نگین انگشتری) پـدرم محمّـد بن علیّ البـاقر علیه السـلام این رباعی نقش شـده بود (ترجمه): گمانم به خـدا نیکو است و همچنین بر رسول مؤتمنش، و به وصیّ نظر بلند و پر احسانش، و به حسین و حسنش.

(۲) ۱۶- و به همین اسـناد از امیر مؤمنـان علیه السّـلام روایت کرده است که در معنی آیه شـریفه أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ (خورنـدگان حرامند- مائده ۴۲) فرمودند: مراد شخصی است که حاجتی از برادر

مؤمنش برآورد و آنگاه هديّه او را بپذيرد.

(يعنى به طمع مال، حاجت روا كند و رشوه خوارى نمايد).

(۳) ۱۷- و به همين اسناد از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه فرمود: «ايمان» اقرار به زبان است، و شناخت قلبى، و عمل طبق آن به اعضاء و جوارح.

(۴) ۱۸- و به همين اسناد از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت نموده است كه ايشان فرمودند: خداوند تبارك و تعالى مى فرمايد: اى فرزند آدم! تو با من بانصاف

رفتار نكردى، من با ارزانى داشتن نعمت بر تو، با تو دوستى كردم، و تو به نافرمانى و ارتكاب معصيت با من دشمنى مى نمائى، خوبيهاى من به سوى تو سرازير شد، و شرّ و بديهاى تو به سوى من همواره بالا آمد، پى در پى در هر روز و شب فرشته اى گزارش صدور عمل قبيحى را از تو به من اطّلاع مى دهد، اى فرزند آدم چنانچه كارهاى تو را از ديگرى به تو خبر مى دادند (كه فلانى چه كرده و چه كرده) و تو وى را نمى شناختى، در دشمنى او شتاب مى نمودى.

(۱) ۱۹- و به همين اسناد از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت نموده كه آن حضرت فرمود:

فرزندان خود را در روز هفتم ولادتشان ختنه كنيد، زيرا آن براى آنان پاكتر باشد و موجب سرعت رشد آنان است.

(۲) ۲۰- و به همين اسناد از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده كه فرمود: بهترين اعمال در پيشگاه خداوند ايمانى است كه شكّ و دو دلى در آن راه نداشته باشد، و جهادى كه خيانت

به غنیمت در آن نباشـد، و حجّ خانه خدا که پذیرفته شده باشد، و اوّلین کسان که وارد بهشت شوند شـهید در راه خدا، و بنده ای که به نیکی، فرمان صاحبش را اطاعت نمایـد، و با او اخلاص ورزد، و مرد عیالمنـد پاکدامنی است که عفّت به خرج دهد، و اوّلین کسان که داخل دوزخ گردند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۴

فرمانروای مسلّطی باشـد که به حقّ رفتار نکنـد و عـدالت ننماید، و ثروتمندی است که حقوق واجبه مال را ادا نکند، و بینوائی که فخر فروشی کند.

(۱) ۲۱- و به همین اسـناد از رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: شـیطان پیوسـته از شـخص بـا ایمـان که مواظب انجام نمازهای خویش است بیم دارد، تا آن زمان که آن را ضایع گـذارد و اهمّیت به اوقات آن ندهـد، در چنین وقت است که او بر وی دست یافته و او را در گناهان می افکند.

(۲) ۲۲- و به همین اسناد از رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس نمـاز فریضه خود را انجام دهد پس از هر نماز یک دعای او مستجاب می شود.

(۳) ۲۳- و به همین اسـناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: علم و دانش همانند خزینه ها (گاو صـندوقها) است، که کلیدهای آنها پرسـیدن است، پس بپرسـید!- خداوند به شما رحمت کند-، زیرا در این امر چهار طائفه دارای اجر باشند: پرسنده، آموزنده، شنونده و پاسخ دهنده.

(۴) ۲۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده

که فرمود: خداوند عزّ و جلّ دشمن دارد مردی را که اجنبی بدون اذن در خانه اش داخل شود و او دفاع نکند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۵

(۱) ۲۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: پیوسته امّت من در طریق صلاح و خیر و رفاه است مادامی که با یک دیگر دوستی می کنند و به هم تحفه می فرستند و ارمغان می دهند و امانت را ادا می کنند، و از حرام اجتناب و دوری می نمایند، مهمان را گرامی می دارند و نماز جماعت را بر پای می دارند، و حقوق مالی زکات را می پردازند، و چنانچه در این امور سستی کنند و انجام ندهند به خشکسالی و گرانی و تنگی معیشت مبتلا- می گردند.

(۲) ۲۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی به نیرنگ رفتار کند (در معامله خیانت کند، و او را فریب دهد) یا خسارت زند یا به حیله و تزویر عمل نماید.

(۳) ۲۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرزند آدم را خطاب کرده و فرموده است: ای پسر آدم! گناه دیگران، تو را بی توجّه به گناه خویش نسازد، و نیز نعمتهای خداداد مردم، تو را از نعمتهائی که بر تو ارزانی داشته غافل ننماید، و مردم را از رحمت پروردگار مأیوس مکن در حالی که در حقّ خود بدان امیدواری.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶

(۱) ۲۸- و به

همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: از سه چیز پس از مرگم بر امّت خود ترسانم: گمراهی پس از هدایت یافتگی و شناخت حقّ از باطل، و فتنه های گمراه کننده، و شکمخوارگی، و زیاده روی در لذّات جنسی.

(۲) ۲۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر نام فرزندی را «محمّد» نهادید، پس باید او را محترم شمارید، و در محافل برایش جا باز کنید، و با او ترش روئی منمائید.

(۳) ۳۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ جمعی نیستند که مجلس شورا داشته باشند و در میان آنان کسی به نام محمّد و احمد [و یا حامد و محمود] باشد و او را داخل کنند. و رأیش را جزء آراء به حساب آورند جز اینکه آن مشورت برای آنان نیکو نتیجه دهد.

(۴) ۳۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هیچ سفره طعامی نگسترند که در میان حاضرین فردی به نام احمد و یا محمّد باشد مگر اینکه آن منزل روزی دو بار تقدیس، یعنی پاکیزه و تطهیر شود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷

(۱) ۳۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: ما اهل بیت (خصوصیّاتی داریم)؛ گرفتن صدقه بر ما حرام است، و ما مأمورشده ایم که وضو را با تمام آداب، رعایت واجب و

مستحبّ آن را بنمائیم، و اینکه خر را بر اسب نجیب نجهانیم (کنایه از اینکه دختر فهمیده و مؤمن و با کمال را به مرد احمق و نفهم و بی دیانت ندهیم).

(۲) ۳۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: مثل شخص مؤمن در نزد خداوند عزّ و جلّ همانند فرشته مقرّب درگاه است، و به راستی که فرد مؤمن مقامش در نزد خداوند از آن هم بالاتر است، و هیچ چیز در نزد خداوند محبوبتر از مرد مؤمن توبه کار و یا زن مؤمنه توبه کار نخواهد بود.

(۳) ۳۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس در معامله با مردم ستم نکند، و در سخن گفتنش با آنان دروغ نگوید، و در وعده هایش با ایشان خلف نکند، پس وی از کسانیست که مردانگی و انسانیّتش به حدّ کمال رسیده، و عدالتش آشکار گشته، و دوستی و برادری با وی لازم آمده، و غیبت او حرام شده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸

(۱) ۳۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ! من از خدایم در باره تو پنج چیز درخواست کردم و همه را عطا فرمود، امّا اوّل آنها این بود که من نخستین کسی باشم در وقتی که زمین بر او بشکافد، سر از قبر بر آرم و خاک را از سر و روی بیفشانم و تو با من باشی، پس این،

مورد قبول واقع شد، دوم اینکه درخواست نمودم چون مرا برای حساب نزد میزان عمل در قیامت برند، تو آن هنگام با من باشی، این را نیز عطا فرمود، سوم آنکه تو در آن روز پرچم مرا که لواء اکبرش گویند و بر آن این عبارت نوشته شده است که

«المفلحون هم الفائزون بالجنّه»

(رستگاران آنانند که به بهشت دست یافتند) بدوش تو باشد و تو حامل آن باشی، خداوند این را نیز پذیرفت، چهارم این بود که از خدایم خواستم که تو ساقی حوض کوثرم باشی و قبول فرمود، و امّا پنجم این بود که تو سوق دهنده و جلودار امّت من به فردوس جنان باشی و عطا فرمود، پس خدای را ستایش می کنم از اینکه به من منّت نهاد و حاجاتم را روا فرمود.

(۲) ۳۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که

فرمود: فرشته ای بر من وارد شد و گفت: یا محمّد! پروردگارت عزّ و جلّ تو را سلام می رساند و می فرماید: چنانچه مایل باشی بیابان مکّه را برای تو طلا کنم، امام گوید: حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده گفت: پروردگارا! من روزی سیرم و تو را سپاس می گویم، و روزی گرسنه ام و از تو طلب روزی می نمایم.

(۱) ۳۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ! چون روز قیامت شود تو و فرزندانت (یعنی ائمّه معصومین) بر اسبان ابلقی که به درّ و یاقوت آراسته اند سوار باشید، و خداوند فرمان

صادر کند که شما را به بهشت برند، در حالی که مردم همه به شما می نگرند.

(۲) ۳۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: دخترم فاطمه محشور گردد در حالی که حلّه کرامت که به آب حیات سرشته شده در بر دارد، و تمام خلایق به آن نظر کنند و از آن تعجّب نمایند، سپس از حلّه های بهشتی هزار حلّه که بر هر یک با خطّ سبز نوشته شده است:

«دختر محمّد را به بهشت برید و داخل گردانید با کمال شکوه و بهترین صورت و حسن منظر»، پس هفتاد هزار کنیز موکّل او گردند و او را به سوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۰

بهشت بدرقه کنند مانند یک عروس.

(۱) ۳۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت بر پا شود از میان عرش ندایم در دهند که یا محمّد! پدرت ابراهیم نیکو پدری بود، و برادرت علیّ بن ابی طالب نیکو برادری.

(۲) ۴۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: گویا مرا خوانده اند و من پذیرفته ام و مرگم فرا رسیده، و براستی که در میان شما امّت، دو چیز گرانبها را واگذاردم یکی از آن دو بزرگتر از دیگری است کتاب خدا- که ریسمان کشیده ای است از آسمان به سوی زمین-، و عترت و خاندانم- اهل البیت- پس شما نظر کنید که با این دو پس از من چگونه رفتار خواهید نمود.

(۳) ۴۱- و به همین

اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بر شما باد به حسن خلق (اخلاق پسندیده) زیرا حسن خلق بدون چون و چرا در بهشت است، و بپرهیزید از تند خوئی که آن نیز لا محاله و بی تردید در دوزخ خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۱

(۱) ۴۲- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس هنگامی که وارد بازار و محلّ کسب می شود این کلمات را بگوید:

«سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کلّ شی ء قدیر»

، به عدد تمام خلائق تا روز قیامت بدو اجر دهند.

(۲) ۴۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: براستی که خداوند عزّ و جلّ را عمودی است از یاقوت سرخ که سر آن عمود (ستون) زیر عرش و پایه اش در گرده ماهی در زیر زمین هفتم است، و هر گاه بنده اش

«لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له»

گوید، عرش بلرزد و عمود به حرکت آید و ماهی بجنبد و خداوند عزّ و جلّ خطاب به عرش گوید: ای عرش من آرام گیر، در جواب گوید: پروردگارا چگونه آرام گیرم در حالی که تو گوینده این ذکر را نبخشیده ای، خداوند تبارک و تعالی در پاسخ فرماید: ای ساکنین آسمانهایم شاهد باشید که من گوینده این کلمات را بخشیدم. «۱»

---

(۱) اقول: لا

یخفی علی النّاقد الخبیر، أنّ هذه کلّها من باب التّشبیه و التّمثیل فی المعنویات.

(۱) ۴۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت است که فرمود: به حقیقت که خداوند عزّ و جلّ دو هزار سال قبل از خلقت آدم مقدّرات را تقدیر و مدبّرات را تدبیر فرموده بود.

(۲) ۴۵- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون روز قیامت شود بنده را به درگاه بخوانند، و نخستین سؤالی که از او بکنند نماز است، پس اگر آن را با شرائط به جای آورده باشد رها گردد و الّا او را در آتش افکنند.

(۳) ۴۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: نماز خود را ضایع نسازید، زیرا هر کس نمازش را ضایع گزارد (بدان اهمّیّت ندهد) با قارون و هامان (وزیر فرعون) محشور گردد، و خداوند را حقّ و سزاوار است که او را با منافقین به دوزخ فرستد، پس وای بر آن کس که محافظت نکند بر نماز (غافل از آن باشد) و بر کسی که سنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را رعایت ننماید (نماز جماعت را ترک کند).

(۴) ۴۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: موسی علیه السّلام از خدایش عزّ و جلّ در خواست کرده گفت: پروردگارا! مرا

از امّت محمّد صلی اللّه علیه

و آله قرار بده، خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرستاد که ای موسی این فیض، نصیب تو نخواهد شد. (یعنی در زمان او نباشی)
(۱) ۴۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج در آسمانها می بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است، و لوحی در دست دارد که پیوسته در آن می نگرد و سر خویش را می جنباند، به جبرئیل گفتم این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است.

(۲) ۴۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند، براق که از مرکبهای سواری بهشت است را رام من گردانید، آن نه چندان کوتاه بود و نه چندان بلند، و اگر خداوند به او اجازه می داد همه دنیا و آخرت را با یک گام طی می کرد، و آن از تمام حیوانات سواری خوش رنگتر می بود.

(۳) ۵۰- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت به پا شود خداوند عزّ و جلّ ملك الموت را فرمان دهد و به او خطاب نماید ای فرشته مرگ به عزّت و جلال و بلندیم، جسم تو را نیز (که

) به طعم مرگ خواهم چشانید، همان طور که تو، به بندگانم طعم آن را چشاندی.

(۱) ۵۱- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه

و آله روایت کرده که فرمود: چون این آیه إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ یعنی (تو خواهی مرد و آنان نیز می میرنـد- زمر: ۳۰) نازل گشت، به خدا عرض کردم: آیا مردمان همه می میرند و فرشـتگان زنده می مانند؟ این آیه نازل شد که کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ یعنی (هر نفسی چشنده مرگ است سپس به سوی ما بازگشت خواهید نمود- عنکبوت: ۵۷).

تذکّر: «در پاره ای نسخه ها به جای «و یبقی الملائکه»، و «یبقی الأنبیاء» ثبت شده و به نظر می رسد تحریف باشد».

(۲) ۵۲- و به همین اسـناد از آن حضـرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهشت را بر دوزخ ترجیح دهیـد و آن را بپسـندید و اختیار کنیـد، و اعمال خویش را فاسـد نسازیـد که موجب شود در آتش افکنده شوید و در آن مدام بمانید.

شرح: «خلود به معنی دوام است نه ابـد، چنـان که از آیـات دانسته می شودماننـد خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ یا خالِدِینَ فِیها أَبَداً که با ابد مقیّد شده و امثال ذلک».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۵

(۱) ۵۳- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: خداوند مرا به دوستی چهار تن فرمان داده اوّل: علیّ، دوم: سلمان فارسی، سوم: ابو ذرّ، چهارم: مقداد بن الأسود.

توضیح: «ابا ذرّ» در متن فوق در نسخه ها به حالت نصبی ثبت شده، ولی صحیح آن «أبی ذرّ» مجرور است به اضافه».

(۲) ۵۴- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: بال

پرنده ای در هوا نجنبد جز آنکه ما بدان آگاهی داریم.

(۳) ۵۵- به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: چون قیامت بر پا گردد منادیی آواز دهد: ای مردم چشم های خود را فرو بندید تا فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بگذرد.

(۴) ۵۶- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که حسن و حسین هر دو آقا و بزرگ جوانان بهشتی هستند و پدرشان از آن دو بهتر.

(۵) ۵۷- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: قیامت که بر پا گردد خداوند عزّ و جلّ بر بنده مؤمن خویش تجلّی کند،

و او را بر گناهان خود یک یک آگاه سازد، سپس معاصی او را بپوشاند و پاک گرداند به قسمی که احدی از این عمل اطّلاع نیابد، نه فرشته مقرّبی و نه پیامبر مرسلی، و آنچه را که بنده خویش ندارد که کسی بر آن مطّلع شود خداوند می پوشاند، و به گناهان او فرمان می دهد که به حسنات مبدّل شوید.

مصنّف کتاب- رحمت خدا بر او باد- گوید: معنی تجلّی خدا بر بنده اش، نمودن نشانه هائی است که وی بداند خدا با او مخاطب است.

شرح: «این امر در باره کسانی است که به شرائط ایمان عمل کرده و از خداوند پروا داشته باشند، لکن در اثر عللی از قبیل سوء تربیت، یا زندگی در محیط آلوده به معصیت، یا غفلت و یا جهل و نادانی دچار پاره ای

از گناهان گشته اند، نه آن کس که از معصیت باک نداشته است، دلیل این مطلب در خود این حدیث است که می فرماید:

«و یستر علیه ما یکره ان یقف علیه احد»

از این جمله پیداست که این شخص معصیت علنی نداشته بلکه حفظ ظواهر می کرده و حاضر نبوده که احدی از گناهی که از وی در اثر غفلت سر زده آگاه شود، و از گناهش بی درنگ پشیمان بوده و از خدا طلب مغفرت می کرده و خدا در این باره می فرماید: و مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ (آنان که از معصیت و گناهی که در اثر غلبه شهوات حیوانی از آنان صادر شده پشیمانند، و توبه کرده و به ایمان بازگشته اند و آن را جبران نموده، ایناننند که ما، عمل سیّئه شان را به توبه و بازگشت به سوی حقّ و ایمان فرجام داده، تبدیل به حسنات می کنیم- فرقان: ۷۰).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۷

(۱) ۵۸- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر آن کس که مؤمنی را برای تنگدستی و بینوائیش کوچك شمارد و او را تحقیر کند روز رستاخیز خداوند او را به همه خلائق حاضر در محشر معرّفی می کند سپس به گناهی که از او سر زده رسوایش می نماید.

(۲) ۵۹- و به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود: تا روز قیامت مؤمنی نبوده و نخواهد بود جز آنکه همسایه و همدمی دارد که پیوسته او را می آزارد.

(۳) ۶۰- و به همین سند از رسول

خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت شده که: خداوند- عزّ و جلّ- آمرزنده همه گناهان است، جز از آنکه دینی را اختراع کند، [یا مهریه زوجه اش را انکار نماید] یا مزد مزدوری را به ستم نپردازد یا آن کسی که فرد آزادی را به رقّیت بفروشد.

(۴) ۶۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که در معنی این آیه یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ (روزی که هر قومی را به نام امامشان پیش خوانیم- اسراء: ۷۱) فرمود: هر طائفه و قومی را به امام زمانش و کتاب پروردگارش و سنّت پیغمبرش می خوانیم.

شرح: «مراد آن است که هر جمعیّت با امام و کتاب و سنّتی که پیرو آن بوده محشور خواهد شد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸

(۱) ۶۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: به راستی که مؤمن در آسمان شناخته شده همان طور که مرد، فرزندان و خاندانش را می شناسد، و نیز او نزد خدا گرامی تر از ملک و فرشته مقرّب است.

(۲) ۶۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس به مؤمنی یا مؤمنه ای بهتان زند یا افترائی بندد به آن چه که در او نیست، در روز قیامت خداوند او را بر تلّی از آتش نگه می دارد تا اینکه از عهده کلامی که بر وی بسته بیرون آید.

(۳) ۶۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: جبرئیل از جانب خداوند نزد من آمده می گفت: خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: مؤمنین را که عمل صالح کرده اند و به تو و به اهل بیت تو مؤمن بوده اند به بهشت بشارت ده، به راستی که از برای ایشان نزد من جزائی بسیار نیکوست و به زودی به جنّت وارد خواهند شد.

(۴) ۶۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهشت بر کسانی که به اهل بیت من ستم کردند و بر آنان به جنگ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹

برخاستند حرام گشته، و هم چنین بر کسانی که ستم کاران را یاری کردند و اهل بیت مرا ناسزا گفتند، اینان هیچ نصیبی از خیر در آخرت ندارند، و خداوند در قیامت با ایشان صحبتی ندارد و نظر رحمتی نخواهد کرد و از آلودگی به گناه پاکشان ننماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

(۱) ۶۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند از جمیع مردم در قیامت حساب می کشد جز از کسی که برای خدا شریک قائل باشد که حسابی ندارد و یکسره به دوزخش روانه می سازد.

(۲) ۶۷- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: زنان احمق را به دایگی و شیر دادن نوزاد نگیرید، و همین طور زنان عمشاء (زنی که چشمش کم دید است و ریزش اشک مدام دارد) زیرا شیر تأثیر دارد و ممکن است

به طفل سرایت کند و کم خرد شود یا نابینائی پیدا کند.

(۳) ۶۸- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: ریزه های نان ریخته شده در اطراف سفره مهریّه حور العین است (یعنی هر کس از آنها استفاده کند و نگذارد دور ریخته شود جزایش در آخرت حور العین است لذا باید آن را اهمّیّت داد و تبذیر ننمود).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰

(۱) ۶۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ شیری از شیر مادر برای نوزاد بهتر نخواهد بود.

(۲) ۷۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس فهمش نیکو باشد برای او حسنه ای است.

(۳) ۷۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر گاه ترید، طعام شما بود از کنار ظرف بخورید، زیرا برکت در وسط ظرف است.

(۴) ۷۲- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین خورش سرکه است، و هر خانه ای که در آن سرکه باشد هیچ گاه اهل آن بی خورش یا طعام نیستند.

(۵) ۷۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوندا! در صبح روز شنبه و پنج شنبه به امّت من برکت عنایت فرما.

(۶) ۷۴- و به همین اسناد از

آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: با روغن بنفشه خود را خوشبو کنید، زیرا در تابستان سرد و خنک عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۳۱ باب(۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ..... ص : ۳

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱

است و در زمستان گرم.

(۱) ۷۵- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: توحید و اقرار بیگانگی خداوند نیمی از دین است، و روزی خود را با دادن صدقه فرود آرید.

شرح: «در پاره ای از نسخه ها بجای لفظ «توحید» «تودّد» آمده یعنی مهربانی کردن با مردم نیمی از دین است، و بنظر می رسد که «توحید» صواب باشد، زیرا از این آیه شریفه که در باره دوزخیان می فرماید: خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ* إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ، این عذاب سلسله را نیمی توحید بر میدارد و نیم دیگر را صدقه، و در تفسیر کشّاف آمده که ابو درداء کارگزاران خود را گفت: هر هفته طعامی تهیّه و به فقراء بخورانید، زیرا نیم این زنجیر را به توحید و ایمان به خدا از گردن خود برداشتیم و نیم دیگر را باید به سفارش باطعام مساکین از خود دور کنیم».

(۲) ۷۶- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نیکی را عمومیّت ده، و خیر خود را به اهل و نااهل برسان، و چنانچه

کسی که مورد مهر واقع می شود أهلیّت آن را نداشته باشد شما خود اهل آن هستی.

(۳) ۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲

فرمود: مهربـانی کردن بـا مردم اوّلین فرمـان عقل پس از ایمان است، و همچنین نیکی و دوستی کردن با مردمان چه نیکشان و چه بدشان.

(۱) ۷۸- و به همین اسـناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین و بالاترین خوراکی هـا چه در دنیـا و چه در آخرت گوشت است، و بهترین آشامیـدنی در این دنیـا و آن دنیا آب است، و من خود آقای فرزندان آدمم و فخری نمیکنم.

(۲) ۷۹- و به همین اسـناد از آن حضـرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین خوراکی در دنیا و آخرت گوشت است، پس از آن برنج.

(۳) ۸۰- و بهمین اسـناد از آن حضـرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در میان میوه جات از انار اسـتفاده کنیـد که حبّه ای از آن نیست که وارد معده شود مگر اینکه قلب را صـفا و نور می بخشد، و شـیطان را تا چهل روز لال یا دور می کند.

شرح: «سلامت فکر بستگی به سلامت خون دارد و انار خون را صاف می کند».

(۴) ۸۱- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۳

فرمود: بر شما باد به روغن زیتون، زیرا معده را پاک می کند، بلغم

را زدوده، و اعصاب را تقویت می کنـد، و بیماری فرسوده کننـده را از بین میبرد، اخلاق را نیکو ساخته، و روح را آرامش می دهد، و اندوه و غمّ را میزداید.

(۱) ۸۲- و به همین اسـناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: انگور را حبّه حبّه بخورید زیرا که این لذیذتر و گواراتر است.

(۲) ۸۳- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر در چیزی شفا باشد پس در نیشتر حجامت کننده، و در شربت ساخته از عسل است.

(۳) ۸۴- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین عبادات امّت من انتظار فرج و گشایش در امور مسلمین از جانب خدا است.

شرح: «معنی انتظار فرج الهی؛ خود را آماده و مهیّای آن نمودن است، و کوشـش و خودسازی برای آمـدن آن مانند کسـی که انتظار وقت نماز، یا وقت افطار، یا آمـدن مسافرش را می کشـد، نه اینکه بـدون هیچ گونه اقدامی دست روی دست بگذارد، و بگویـد: هر چه شدنی است خواهد شد، انتظار فرج آل محمّد- علیهم السّلام- را کسانی دارند که در راه تحقّق آن شـبانه روز می کوشند و خود و جمعیّت خود را برای آن آماده می سازند، و باید دانست که تا مردمی خود را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۴

صد در صد آماده و مهیّای آن ننمایند، امکان ندارد که بدان دست یابند، و هر- گاه ما خود را برای تحقّق و پذیرش آن آماده ساختیم، خداوند یک شبه کار

را تمام می کنـد و رحمت خود را شامل ما خواهد گردانید، و در غیر این صورت محال است، و بحسب روایات مستفیضه این جمعیّت در جهان پیدا خواهند شد و سعادت دیدار محبوب را خواهند یافت و به مطلوب خواهند رسید».

آب کم جو تشنگی آور بـدست تـا بجوشـد آبت از بالا و پست (۱) ۸۵- و به همین اسـناد از آن حضـرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چنان که کسی برای شـما شربت عسل به هدیّه آورد، دست او را ردّ نکنید و عطایش را بپذیرید.

(۲) ۸۶- و به همین اسـناد از آن حضـرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر گاه غذا می پزیـد کـدو حلوائی را زیاد مصـرف کنید، زیرا کدوی پخته، قلب محزون را مسـرور می نماید. و یا بنا بر نسـخه ای «تقویت می کند».

(۳) ۸۷- و بـه همیـن اسـناد از آن حضـرت علیه السّلام روایت کرده که رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمـود: بر شـما بـاد بخوردن کدو، زیرا آن بر قدرت مغز می افزاید.

(۴) ۸۸- و بهمین اسـناد از آن حضـرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: من از نظر نیروی جسمی در بجای آوردن نماز شب و همبستری با عیال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۵

ناتوانی پیـدا کردم (در این حال) دیگچه ای غـذا از آسـمان فرود آمـد و از آن قـدری خوردم و ناتوانیم بر طرف شد و قدرت چهل مرد را در حمله و در آویختن و جماع را پیدا کردم و آن هریسه «۱» بود.

شرح: «این روایت بنظر ساختگی

میرسـد زیرا هیـچ گونه فائـده ای برای امّت ندارد، چون از آسـمان برای امّت دیگچه هریسه ای نخواهد آمد تا چنانچه ضـعف جسـمی پیـدا شـد خود را بدان معالجه کنند، و نیز رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله اگر قدرت چهل مرد را در جماع پیدا کرده بود با اینکه خود فرموده:

«تناکحوا تناسلوا»

پس چرا خود از آن اسـتفاده ننمود، و بنظر حقیر این گونه اخبار در کتب اصـحاب حضـرت رضا علیه السّلام از ناحیه دشمنان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله «دسّ» و افزوده شده و مشایخ حدیث بدون اطّلاع و توجّه نقل کرده اند، با اینکه در سلسله سند این اخبار احمد بن عامر طائیّ که خود را از اصحاب امام هشتم معرّفی کرده مجهول الحال است، و هم چنین احمد بن عبد اللّه شیبانی، مهمل و ناشـناخته است، و همین طور علی بن مهرویه و داود بن سـلیمان فرّاء که این دو دارای کتابند و اخبار حضـرت رضا علیه السّلام را در کتابی جمع آوری کرده اند ولی در عین حال هر دو مجهول و حالشان معلوم نیست، و اساسا رسول خدا که باحیاترین مردم است چه معنی دارد که ناراحتی و سـستی کمر خود را برای دیگران نقل کنـد و بشارت دهد که من اکنون قوّت چهل مرد را برای گلاویز شـدن و جماع با زنانم پیدا کرده ام، نه برای نماز شب و تهجّد که خداوند بر من واجب ساخته، و ممکن است کسـی بگویـد: نظر رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله گفتن خاصـیّت هریسه بوده نه چیز دیگر، گوئیم: این ممکن است لکن مانند اخبار قبل به گفتن تنها فائده هریسه بسنده

می کرد، نه آنکه این طور وضع مستور خود را آشکار سازد، همان طور که گفته شده جماعتی حجج الهی را با خود قیاس می کنند و آن

---

(۱) هریسه یا حلیم است و یا آش بلغور با گوشت که دارای ادویه باشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶

ناراحتی که داشته اند و بسببی برطرف شده به این و آن می گویند و این را فخر می شمارند، و فکر میکنند که پیامبر عظیم الشّأن که باحیاترین مردم است چنین امور را بر ملا میکرده، خداوند ما را از شرّ خبرسازان و خوش باوران محفوظ و در امان بدارد».

(۱) ۸۹- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هیچ چیز نزد خداوند منفورتر و مکروهتر از پر خوری نیست.

(۲) ۹۰- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ از بزرگواری شخص مؤمن در نزد خداوند یکی اینست که: هیچ گاه فرصتی به او نمی دهد که حادثه آفرینی کند، و همین که به این فکر (حادثه آفرینی) بیفتد فرمان مرگ او را صادر می کند و قبض روحش می نماید، و آن حضرت از جدّش امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرموده: از حادثه سازی اجتناب بورزید تا عمر شما زیاد گردد.

(۳) ۹۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر گاه نمازگزار نتواند ایستاده نمازش را بجای آورد، نشسته بخواند، و چنانچه نشسته هم نتوانست به پشت بخوابد در حالتی

که پای او رو بقبله باشد (آنگاه) به ایماء و اشاره در رکوع و سجود نماز بخواند. (به هر حال ساقط نیست)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷

(۱) ۹۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس برای تمرین و یا ثواب، روز جمعه را روزه بگیرد، ثواب ده روز نورانی و روشن که مانند روزهای دنیا نیست به او بدهند.

(۲) ۹۳- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس از برای من یک چیز را تعهّد کند من برای او چهار چیز را ضامن میشوم، اگر صله رحم کند من ضامنم که خداوند او را دوست می دارد، و در روزیش وسعت می دهد، و عمرش را افزون می نماید، و به بهشت که وعده اش داده است داخل می گرداند.

(۳) ۹۴- و به همین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سه بار فرمود:

«اللّهم ارحم خلفائی»

(پروردگارا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده)، اصحاب گفتند: ای رسول خدا! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من بیایند و احادیث مرا برای مردم روایت کنند و سنّت مرا به مردم بیاموزند.

شرح: «مراد ائمّه معصومین علیهم السّلام میباشند، نه روات احادیث از اصحاب و تابعین که خود دانش آموزند نه آموزگار، و از لفظ خبر، آموزگاران فهمیده می شود نه آموزندگان».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸

(۱) ۹۵- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود:

دعا خود اسلحه و ابزار کار مؤمن و ستون دین و روشنی آسمانها و زمین است. [پس بر شما باد به دعا کردن و در آن اخلاص ورزید].

(۲) ۹۶- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بد اخلاقی و درشتخوئی اعمال را فاسد می کند هم چنان که سرکه شیرینی عسل را.

(۳) ۹۷- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: براستی که بنده به واسطه حسن خلقش به درجه روزه داری که شبها نیز به عبادت مشغول است خواهد رسید.

(۴) ۹۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ چیز در میزان عمل از حسن خلق سنگین تر نیست.

(۵) ۹۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس از امّت من چهل حدیث که مردم از آن فائده برند حفظ کند، خداوند در قیامت او را فقیه و دانشمند از خاک برانگیزاند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹

(۱) ۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در روز پنجشنبه مسافرت می کرد، و می فرمود: در چنین روز اعمال بالا میرود و عقد ولایت بسته می گردد.

(۲) ۱۰۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله با ما در سفر به نماز ایستاد و در رکعت اوّل سوره قُلْ

یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و در رکعت دوم سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را قرائت کرده، آنگاه فرمودند: برای شما ثلث قرآن را و ربع قرآن را قرائت نمودم.

(۳) ۱۰۲- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس سوره إِذا زُلْزِلَتِ را چهار بار بخواند، مانند کسی است که تمام قرآن را ختم کرده باشد.

(۴) ۱۰۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: اعتکاف صورت نپذیرد مگر با روزه.

(۵) ۱۰۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام

فرمود: بهترین شما از نظر ایمان به حق نیکو ترین شما از نظر اخلاق میباشد.

(۱) ۱۰۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از گنجهای نیکی نمودن: پنهان داشتن عمل نیک، مقاومت و پایداری در سختیها، و عدم اظهار آن است.

(۲) ۱۰۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: نیک خوئی بهترین همدم است و ندیم.

(۳) ۱۰۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسیدند چه چیز بیشتر باعث و سبب بهشت رفتن است؟ فرمود: پرهیزکاری و از خدا پروا داشتن و نیکخوئی. [و باز پرسیدند چه چیز بیشتر موجب رفتن به دوزخ می شود؟ فرمود: شکم و فرج] شرح: «یعنی از این دو راه است که شیطان، انسان را به

دوزخ می کشاند».

(۴) ۱۰۸- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در قیامت نزدیک ترین شما به من از نظر مقام و جایگاه خوشخوترین شما است، و خوبترین شما [بهترین شما] آن کس است که با خانواده خود به نیکی و مهربانی رفتار نماید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۱

(۱) ۱۰۹- و بهمین اسناد از آن حضرت علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین مردم از نظر ایمان خوشخوترین و نیک رفتارترین آنان است به خانواده اش، و من از تمام شما نسبت بخانواده ام نیک رفتارتر هستم.

(۲) ۱۱۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امیر مؤمنان علیه السّلام از معنی «نعیم» در آیه شریفه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ سؤال کردند، فرمود:

مراد خرمای تازه و آب سرد است.

شرح: «نعیم جمع نعمت است و لفظی عامّ است که شامل هر نعمتی می شود، چه نعمتهای مادّی چه معنوی، و امام در اینجا همان نعمت فراوانی که در اختیار سائلین بوده تذکّر داده که آن را بی اهمیّت نشمارند، ولی در احادیث دیگری در جواب به این آیه مراد از نعیم را ائمّه اهل البیت گفته اند و هر دو بجای خود صحیح است».

(۳) ۱۱۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

سه چیز قدرت حافظه را می افزاید و بلغم را میزداید: قرائت قرآن، و خوردن عسل، و جویدن کندر.

(۴) ۱۱۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

هر کس میخواهد باقی بماند- در حالی که بقاء برای

کسی نیست- پس صبح

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲

بامدادان بکار پردازد و از خانه بدر آید و کفش راحتی بپای کند، و عبای سبک بدوش کند، [و کمتر با زنان همبستر شود].

شرح: «مراد از «رداء را سبک نمودن» دیون را کم کردن است، یعنی خود را زیاد زیر بار دین نبرد تا آسوده باشد و عمرش طولانی گردد».

(۱) ۱۱۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ابو جحیفه (وهب بن عبد اللَّه سوائیّ) خدمت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید و آروغ می زد، حضرت به او فرمود: جلوی آروغت را بگیر، (یعنی کمتر بخور) زیرا بیشتر آنان که در دنیا پر می خورند در قیامت گرسنگی می کشند، امام فرمود: ابو جحیفه پس از آن هیچ گاه از طعام سیر نخورد تا بخدا پیوست.

(۲) ۱۱۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پس از تناول طعام دعا می کرد و می گفت:

«اللّهمّ بارک لنا فیه و ارزقنا خیرا منه»

، یعنی: (خداوندا! برای ما در این طعام برکت فرما و بهتر از این روزی ما گردان) و چون لبن (شیر) و یا ماست می خورد می گفت:

«اللّهمّ بارک لنا فیه و ارزقنا منه»

، یعنی: (خداوندا! در این طعام بر ما برکت ده و از آن روزی ما گردان).

(۳) ۱۱۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: سه چیز است که شخص روزه دار شما، خود را در معرض آن نباید قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۳

دهد: حمّام، حجامت، و زن زیبا

(از هر سه اینها باید اجتناب کند).

(۱) ۱۱۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: زن دارای ده چیز پنهان کردنی است، چون شوهر اختیار کرد یکی از آنها را پنهان نموده، و چنانچه بمیرد، هر ده امر ناگفتنی را پنهان کرده است.

(۲) ۱۱۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره زنی سؤال کردند که گفته اند وی زنا داده، زن اظهار می داشت که باکره است، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله مرا امر فرمود که زنان را امر کنم که او را بنگرند و حال و وضعش را مشخص کنند، زنان بکرش یافتند، پیغمبر فرمود: من بر کسی که مهر خدائی بر اوست حدّ نخواهم زد، و شهادت زنها را در مثل چنین مقامی پذیرفت و صحیح دانست.

(۳) ۱۱۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر از زن فاجره بپرسند: چه کسی با تو این عمل زشت انجام داده و او بگوید فلان کس، دو حدّ بر او جاری می شود، یکی برای افترائی که بدان شخص زده است، و دیگری برای اقراری که بر علیه خود نموده.

شرح: «مطلق افترا موجب حدّ نیست، بلکه در صورت شکایت متّهم و

عدم اثبات مدعی است».

(۱) ۱۱۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در هیچ کجای قرآن نیست که «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» آمده باشد، جز آنکه همان در تورات بلفظ «یا أَیُّهَا النَّاسُ» آمده

است، و در خبر دیگری

«یا ایّها المساکین»

ذکر شده است.

(۲) ۱۲۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: اگر بنده اجل و سرعتش را می دید که چگونه بدو رو کرده، آرزو را دشمن می داشت و طلب دنیا را رها می کرد.

(۳) ۱۲۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: حسن و حسین شبی در کنار رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله مشغول بازی بودند تا بیشتر شب گذشت، حضرت فرمود: بنزد مادرتان بازگردید، ناگهان برقی بجست و تاریکی شب بر طرف و راه روشن شد تا هر دو بر مادرشان فاطمه وارد شدند، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آن روشنائی و برق را مشاهده می کرد و می گفت:

سپاس خداوندی را که ما خاندان را گرامی داشت.

(۴) ۱۲۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام

فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دو کتاب به میراث بردم، یکی کتاب خدا (یعنی قرآن) و دیگر کتابی که در کیسه چرمی بغلاف و نیام شمشیرم آویخته ام، گفتند:

یا امیر المؤمنین! آن کتابی که در غلاف شمشیر است چیست؟! فرمود: در آن مکتوبیست که کسی که غیر قاتل خود را بکشتن دهد، یا غیر زننده خود را بزند، لعنت خدا بر او باد.

شرح: «مراد آن است که در این امور دقّت بسیار لازم است، مبادا بی تقصیری مقصّر شناخته شود، و این از دستورات جدّی پیغمبر اسلام است، و در کیسه ای از چرم بغلاف شمشیر آویخته بودن بما می فهماند که شمشیر باید در اجرای

عـدالت بکار رود، و در حقیقت، موارد اجرا و بکار بردن شمشیر در آن نامه ثبت شـده بود، و امام علیه السّلام به اجمال بدان اشاره فرمود».

(۱) ۱۲۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ما در حفر خندق در کنار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بودیم که فـاطمه آمـد و پاره نانی بهمراه داشت و به رسول خـدا داد و آن حضـرت علیه الصّلاه و السّلام فرمود: این پاره نان از کجاست؟ عرض کرد گرده نانی برای فرزندانم حسن و حسین بپختم و قدری از آن را برای شما آوردم، حضرت فرمود: بعد از سه شبانه روز این اوّلین لقمه ای است که به گلوی پدرت رسیده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶

(۱) ۱۲۴- و بهمین اسـناد از آن حضـرت روایت کرده که امیر المـؤمنین علیه السّلام فرمـود: برای پیغمـبر صـلی اللّه علیه و آله طعـامی آوردنـد، حضـرت انگشـتی در آن فرو برد و آن را سـخت گرم یـافت، فرمود: آن را رهـا کنیـد تـا سـرد شود، زیرا آن برکتش افزونتر است و خداوند طعام گرم روزی ما نفرموده (بلکه گرم کردن آن بدست خود ماست).

(۲) ۱۲۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

اگر کسـی از شـما حـاجتی دارد پس اوّل بامـداد روز پنجشـنبه بسـراغ آن رود، و چـون از منزل خـارج شود آیه آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ، و امّ الکتاب را قرائت کند، زیرا در این آیات قضاء حوائج دنیا و آخرت حتمی است.

شرح: «آیه آخر آل عمران: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكَمْ تُفْلِحُونَ است، و مراد از امّ الكتاب سوره شريفه حمد است».

(۳) ۱۲۶- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود:

بوى خوش، حرز (دعاى بازوبند) است، و سواركارى، و شستشوى نيز، حرز است، همچنان بدشت و دمن نگريستن حرز است. (اعصاب را آرامش مى بخشد).

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۷

(۱) ۱۲۷- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود:

شرابى كه منقلب به سركه شده (را ميتوانيد) بياشاميد، زيرا آن كرم معده را ميكشد، و نيز فرمود: سركه خمر منقلب به سركه را بخوريد كه مسكر بودنش از بين رفته، نه آن آب انگورى كه خود مسكر ساخته ايد.

(۲) ۱۲۸- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه گفت: [حسن بن] علىّ عليهما السّلام فرمود: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله به دو دست مبارك خويش گل سرخى را بمن داد، چون آن را به بينى خود نزديك نمودم فرمود: اين گل سرخ بعد از برگ درخت «مورد» از سيّد گلهاى بهشت است.

(۳) ۱۲۹- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود:

شما را بخوردن گوشت سفارش مى كنم، زيرا عضلات را فربه مى كند، و هر كس چهل روز خوردن گوشت را ترك كند بد خلق مى شود.

(۴) ۱۳۰- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام فرمود:

در نزد رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله صحبت از گوشت و چربى بميان آمد، آن حضرت فرمود: هيچ لقمه اى از گوشت يا دنبه وارد معده نگردد

مگر آنکه در جای خود

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸

شفا حاصل کند و درد را از میان ببرد.

(۱) ۱۳۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله قلوه نمی خورد بدون آنکه آن را حرام کند، و این از آن جهت بود که دستگاه تصفیه بولند.

(۲) ۱۳۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

طلحه بن عبید اللَّه بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شد و در دست رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله یک «به» بود و آن را به طلحه داد و فرمود: ای ابو محمّد این را بگیر که قلب را راحت و تقویت می کند. مترجم گوید: «سفر جل بگلابی نیز گویند».

(۳) ۱۳۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

هر کس ناشتا بیست و یک دانه کشمش سرخ بخورد، دیگر در بدن خویش ناخوشی نیابد.

(۴) ۱۳۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله چون خرما می خورد هسته آن را در پشت دست نهاده بدور می انداخت.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹

(۱) ۱۳۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

جبرئیل نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله آمده و گفت: بر شما باد به خوردن خرمای برنی، زیرا آن بهترین نوع خرمای شما است، شما را به خدا نزدیک و از آتش دور میکند.

شرح: «برنی» معرّب «برنیک» فارسی است، یعنی نیک بار، و امّا مقرّب

بودن آن بخدا و مبعّد بودن آن از دوزخ اطلاق ندارد و مقيّد به ايمان و ولايت و عمل صالح است، و الّا بعضى از قاتلين حضرت سيّد الشّهداء هم خرماى برنى خورده اند، اگر همه نخورده باشند».

(۲) ۱۳۶- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه امير مؤمنان عليه السّلام گفتند:

رسول خدا صلى اللّه عليه و آله [بمن] فرمود: بر شما باد بخوردن عدس، زيرا آن مبارك و پاكيزه است، قلب را رقيق و اشك چشم را زياد ميكند، و هفتاد پيغمبر كه آخر ايشان عيسى بن مريم عليه السّلام است در باره بركت آن دعا كرده اند.

(۳) ۱۳۷- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه امير مؤمنان علىّ عليه السّلام فرمود: بر شما باد بخوردن كدو، زيرا آن بر قدرت مغز مى افزايد. (در رقم ۸۷ گذشت).

(۴) ۱۳۸- و بهمين اسناد از آن حضرت عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: مردى علىّ

عليه السّلام را دعوت كرد، امام فرمود: دعوتت را مى پذيرم بشرطى كه سه خصلت را براى من تعهّد كنى، مرد پرسيد آن سه كدام است؟ امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

براى من چيزى از بيرون تهيّه نكنى (يعنى بزحمت نيفتى)، و در خانه چيزى را از من دريغ نكنى، و بخانواده ات براى اين دعوت اجحاف نكنى (يعنى مورد مشقّت قرار ندهى و به ايشان تنگ نگيرى)، مرد گفت همه را پذيرفتم يا امير المؤمنين؛ آنگاه حضرت دعوتش را اجابت فرمود و بمنزل او رفت.

(۱) ۱۳۹- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه گفت: امير المؤمنين عليه السّلام فرمود: طاعون مرگى است ناگهانى.

(۲) ۱۴۰- و بهمين اسناد

از آن حضرت روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم می فرمود: من از این ترسانم که شما در آینده دین را کوچک و بی اهمیّت شمارید و بدان بی اعتنائی کنید، و در مورد حکم رشوه گیرید و منصب قضاء و داوری را خرید و فروش نمائید، و قطع رحم کنید، قرآن را آلت لهو و لعب قرار دهید و با قرائت آن مجلس انس آوازخوانی و نوازندگی تشکیل دهید، و بالاخره در نماز جماعت کسانی را مقتدا قرار دهید که در دین از شما بالاتر نیستند.

شرح: «لفظ متن در مورد دوم که «بیع الحکم» است در پاره ای از نسخ در

هامش «منع الحکم» ثبت کرده، و کدام صحیح و صواب است معلوم ما نشد».

(۱) ۱۴۱- و بهمین اسناد از آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بر شما باد بروغن زیتون، از آن بخور و موی خود را بدان چرب کن، زیرا که هر کس که از آن بخورد و موی خود را بدان چرب کند تا چهل روز شیطان گرد او نگردد. (نظیر این خبر گذشت).

(۲) ۱۴۲- و بهمین اسناد از آن حضرت از علی بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آن حضرت فرمود: یا علیّ بر تو باد به نمک، زیرا آن شفای هفتاد بیماری است که کوچکترین آنها جذام و پیسی و دیوانگی است.

(۳) ۱۴۳- و بهمین اسناد از آن حضرت از علیّ بن ابی طالب علیه

السّلام روايت كرده كه فرمود: براى رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله هندوانه و خرما آوردند، حضرت از هر دو تناول كرد و فرمود: اين هر دو پاك و گوارايند (خرما گرم و هندوانه سرد ميباشد).

(۴) ۱۴۴- و بهمين اسناد از آن حضرت از امير المؤمنين عليه السّلام روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس در هنگام خوردن غذا بنمک آغاز كند، خداوند هفتاد بيمارى را از او ببرد كه كمترين آنها جذام باشد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲

(۱) ۱۴۵- و بهمين اسناد از آن حضرت از امام مجتبى از پدرش عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود: روز هفتم فرزندم را حسن ناميدند و از نام حسن نام حسين مشتق گرديد، و فرمود كه ما بين آن دو بيش از يک مدّت حمل طول نكشيد.

(۲) ۱۴۶- و بهمين اسناد از آن حضرت عليه السّلام روايت كرده كه گفت: امام صادق عليه السّلام فرمود: شنبه از آن ماست، و يک شنبه از آن شيعيان ما، و دوشنبه از آن بنى اميّه، و سه شنبه از آن پيروان آنها، و چهارشنبه از آن بنى عبّاس، و پنج شنبه از آن شيعيان آنها.

شرح: «اين گونه اخبار با فرض صحّت صدور (چون راويان آن چندان مورد اعتماد نيستند) محمول است بر رمز و كنايه، يعنى «شنبه» كنايه از اهل البيت است، و از «يک شنبه» طرفدارانشان و همين طور تا آخر خبر.

و با فرض عدم صحّت صدور كه چندان بعيد هم نيست، نبايد گفت كه چرا مؤلّف خبرى كه احتمال صدورش بسيار ضعيف است نقل كرده، زيرا بناى قدما اين نبوده كه آنچه را

نقـل می کننـد قطعیّ الصّـدور باشـد، بلکه آنچه را بـدان احتجاج و تمسّک می کننـد بایـد قطعیّ الصّـدور باشـد، مثلا کلینی- رضوان اللَّه علیه- در کافی بالاخصّ در فروع آن باخباری که نزد او صـدورش قطعی بوده احتجاج میکند و امّا بآنچه در بابهای نـادر آورده عمـل نمیکنـد، و همچنین صـدوق- رحمه اللَّه علیه- در کتـاب من لاـ یحضـره الفقیه چنان که خود در مقـدّمه آن تصریح کرده، و همین طور شیخ طوسیّ در تهذیب در بخشی که بعنوان شرح مقنعه شیخ-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳

مفیـد- علیه الرّحمه- آورده احتجـاج میکنـد نه به تمـام اخبـاری که در بخش زیـادات هر کتاب آورده زیرا خود پاره ای را ردّ میکنـد، پس صـرف نقـل خـبر دلیـل بر قبـول آن نیست، آری اگر بیقین میدانسـتند خـبری مجعول است نقـل آن را جـایز نمی دانستند مگر در مقام ردّ آن، و اگر کسی جز این بیندیشد سخت در اشتباه است، زیرا اهل فنّ میدانند که مثلا صدوق- رضوان اللَّه علیه- اخبـاری در علل الشـرائع، یا امالی، یا خصال نقل کرده که متضـمّن حکمی از احکام است، ولی آن خبر را در «فقیه» نیـاورده، و در هـدایه و مقنـع هم که دو رسـاله اوست به احکـامی که در آن اخبـار است فتـوا نـداده بلکه بعکس آن رأی داده است، و نیز اخبـار بسیاری نقـل کرده که صـراحت دارد قرآن تحریف شـده است، ولی می بینیم در کتاب اعتقاداتش تصـریح کرده که قرآن بی کم و کـاست همین قرآنی است که در یـد مسـلمین است، پس بر مؤلّف در نقل اخباری که احتمال صـدور در آنها هست و میتوان بنحوی آن را توجیه کرد اشکالی وارد نیست،

و طول کلام برای این جهت است که علماء جرح و تعدیل اهل سنّت مانند ابن حبّان بر حضرت رضا علیه السّلام خرده گرفته و میگوید: «یأتی عن آبائه بالعجائب» و این قبیل اخبار را در پی آن ذکر کرده است.

و آن حضرت علیه السّلام را بدین سبب (بقول خودشان) جرح کرده اند، لکن پاره ای از آنان مانند ابن السّمعانیّ قدری انصاف بخرج داده و نسبت جعل را به روات از آن حضرت داده اند، و آن جناب را تبرئه کرده و مدح نموده اند به تهذیب التّهذیب و موضوعات ملّا علیّ قاری و حافظ مقدسی رجوع شود».

(ادامه ترجمه) و جمعه برای عموم مردم، و در آن سفر نباید کرد زیرا خداوند تعالی می فرماید فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ- جمعه: ۱۰ (چون از نماز فارغ گشتید در پی کار خویش، در روی زمین پراکنده شوید) مراد روز شنبه است.

شرح: «چون غالبا با وضع کاروانان آن عصر که صبح و بامدادان قافله ها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴

حرکت میکرد، لذا ناچار انتشار در زمین روز شنبه میشده، و الّا پس از انجام نماز جمعه مسافرت آزاد است».

(۱) ۱۴۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: چون حسن بن علیّ علیهما السّلام تولد یافت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در گوشش اذان نماز خواند.

شرح: «سرّ و راز گفتن اذان در گوش نوزاد بحرکت در آوردن و آشنا کردن صماخ و پرده های گوش طفل است به کلمه شهادتین قبل از هر صوت دیگر، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره فرزند دلبندش حسن علیه السّلام این عمل را

بطریق أوفی و اتمّ انجام داد، و باید دانست طفلی که پرده های گوش و سیمهای گیرنده او از آغاز بتوحید و شهادت به نبوّت پیغمبر آشنا شد، شیطان بآسانی نمیتواند او را منحرف سازد».

(۲) ۱۴۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السّلام فرمود:

پدرم عطری طلبید و سر و روی خود را بدان بیالائید، من عرضکردم این چه عطری بود که استعمال نمودید؟ فرمود: روغن گل بنفشه، گفتم: این چه برتری دارد؟ فرمود: پدرم از جدّم حسین از پدرش علیّ علیه السّلام حدیث کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: فضل و برتری روغن گل بنفشه بر سائر عطرها همانند برتری اسلام است بر سائر ادیان.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵

(۱) ۱۴۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دین ندارد آن کس که اطاعت کند مخلوق را در نافرمانی خالقش.

(۲) ۱۵۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: انار را با پیه آن بخورید زیرا پاک کننده معده است.

(۳) ۱۵۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین از پدرش علیهما السّلام نقل کرده فرمود: عبد اللّٰه بن عبّاس می گفت: هر گاه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله یک دانه انار تناول میکرد با کسی شریک نمیشد، و میفرمود: در هر اناری یک دانه از دانه های بهشتی است.

شرح: «بعضی گفته اند این را بدان جهت فرمود که نگذارند دانه ای از آن تلف شود مبادا همان دانه بهشتی باشد».

(۴) ۱۵۲- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده

که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر علیّ علیه السّلام وارد شد در حالی که علیّ تب داشت، آن حضرت او را بخوردن سنجد امر کرد.

(۵) ۱۵۳- و بهمین اسناد از امام هشتم روایت کرده که گفت: حسین بن علیّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶

علیهما السّلام فرمود: دو تن مرافعه ای را نزد علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بردند، یکی از آن دو بدیگری شتری را باستثناء سر و پوست فروخته بود، سپس تصمیم گرفت آن را نحر کند (سر برد)، حضرت حکم فرمود که آن مرد بقدر سر و پوست با او شریک است.

شرح: «یعنی فروشنده پس از فروش، رأیش بر این قرار گرفت که شتر را نحر کند و کرد، امام فرمود: تنها در پوست و سر آن حیوان با مشتری شریک است و باید فرض کنیم که این شتر نحر شده، سر و پوستش را جدا کنند و قیمت نمایند و گوشت آن را قیمت نمایند و نسبت میان دو قیمت را بنا بر چند چندم بدست آورند، شتر زنده را قیمت کنند و بهمان نسبت سهم هر یک را از قیمت نکشته معیّن سازند این یک معنی، و ممکن است دعوا برای این بوده که مشتری میخواسته شتر را نحر کند و بایع که سر و پوست را نفروخته مانع میشده و بیع هم لازم بوده، حضرت فرموده که شتر از آن مشتری است و مختار است، و تنها سر و پوستش مربوط به بایع است».

(۱) ۱۵۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام داخل مستراح

شـد و لقمه ای افتاده بوده آن را به غلامش سپرد و گفت: چون من بیرون آمـدم مرا متذکّر نما، غلام آن را خورد، و وقتی امام بیرون شد فرمود: ای غلام آن لقمه کو؟ غلام گفت: آن را خوردم ای مولای من! حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، مردی پرسید: سرور من آیا او را آزاد نمودی؟ فرمود: آری از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷

جدّم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم میفرمود: هر کس لقمه نانی دور افکنده بیابد و آن را برداشته با دست پاک نماید و یا بشوید و بخورد هنوز از گلوی او پائین نرفته حقّ تعالی او را از آتش دوزخ آزاد نماید [بعد فرمود: من حاضر نیستم کسی را که خدا او را آزاد کرده در قید رقّیت نگهدارم].

شرح: «لفظ مستراح در این خبر شاید بمعنی آسایشگاه باشد که در این صورت نکارتی و اشکالی ندارد، ولی چنانچه بمعنی بیت الخلاـ باشد از نظر آلودگی و بهداشت مورد تأمّل است، و باید گفت: بی شکّ آلودگی- در آن حدّ که پرهیز از آن واجب باشد- نبوده، و الّا آن حضرت او را زنهار میداد».

(۱) ۱۵۵- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: پنج چیز (از دستورات) است که هر چه در پی آنها بگردید و لو سواره، مانندشان را نخواهید یافت: بیم و هراس نداشته باشد بنده ای جز از گناه خودش، و امید نداشته باشد مگر بپروردگار خودش، و کسی که چیزی را نمیداند اگر آن را از او بپرسند خجالت نکشد از اینکه بگوید نمی دانم، و نیز

ننگ نداند کسی که چیزی را نمیداند آن را از آنکه میداند یاد گیرد، و صبر و پایداری نسبت بایمان مانند سر است نسبت به بدن، و ایمان نخواهد داشت کسی که صبر ندارد.

(۲) ۱۵۶- و بهمین سند از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام

فرمود: بحقیقت، اعمال این امّت در هیچ بامدادی نیست مگر بر خداوند سبحان عرضه می شود.

(۱) ۱۵۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: هر کس خوشحال و مسرور می شود که عمرش طولانی شود و مرگش بتأخیر افتد و روزیش افزون گردد، پس صله رحم بجای آورد.

(۲) ۱۵۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: در زیر دیوار شهری از شهرها لوحی بدست آمد که در آن نوشته بود:

«من معبود یکتایم، معبودی جز من نیست، و محمّد پیامبر من است، و عجب دارم از کسی که یقین بمرگ دارد چگونه خوشحال است؟ عجب دارم از کسی که بتقدیرات الهی ایمان دارد چگونه محزون است؟ و عجب دارم از کسی که دنیا را دیده و آزمایش کرده چگونه بدان دل بسته؟ و عجب دارم از کسی که بحساب (فردای قیامت) یقین دارد چگونه گناه میکند؟.

(۳) ۱۵۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السّلام از زیارت قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام پرسیدند فرمود: پدرم برای من گفت: هر کس قبر حسین بن علیّ علیهما السّلام را زیارت کند و عارف بحقّ او باشد (یعنی او را

امام مفترض الطّاعه بداند) خداوند نام او را در علّیّین ثبت فرماید (یعنی از اهل علّیّین خواهد شد)، سپس فرمود: در اطراف قبر حسین علیه السّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده مو و غبار آلود اجتماع کرده اند و بر آن حضرت میگریند تا روز قیامت.

(۱) ۱۶۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: کمترین مرتبه عاقّ گشتن «افّ» گفتن بپدر و یا مادر است، زیرا اگر خداوند چیزی کمتر از آن میدانست (در کتاب عزیزش) از آن نهی میفرمود.

شرح: «در قرآن کریم این آیه شریفه آمده که فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍ حقّ نداری بپدر و مادر حتّی این کلمه «افّ» را بگوئی».

(۲) ۱۶۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السّلام فرمود: أسماء بنت عمیس «۱» گفت: من نزد فاطمه علیها السّلام بودم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شد- در حالی که بر گردن فاطمه گردنبند زر بود که علیّ علیه السّلام از سهمیّه غنائم خود برای او تهیّه کرده بود- پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رو به فاطمه نموده فرمود: ای فاطمه! این طور نباشد که مردم بگویند فاطمه دختر محمّد به زیّ جبّاران رفته و لباس آنان را در بردارد، بی درنگ فاطمه آن را از گردن باز کرد و بفروخت و بقیمت

---

(۱) اسماء بسال ۴۰ در ایّام شیرخوارگی امام سجّاد علیه السّلام از دنیا رفته است. (شرح آن در حدیث ۵ همین باب گذشت)

آن بنده ای خرید و آزاد کرد، پس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از این عمل

مسرور گشت.

(۱) ۱۶۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام راجع به آیه شریفه لَوْ لا أَنْ رَأى‏ بُرْهانَ رَبِّهِ در باره یوسف، فرمود: زلیخا زن عزیز برخاست و پارچه ای بر روی بت افکند، یوسف پرسید: این کار را برای چه کردی؟ گفت: از اینکه این بت، ما را ببیند شرم دارم، یوسف بدو گفت: آیا تو از چیزی که نمی شنود و نمی بیند و نمی فهمد و نمیخورد و نمی آشامد (مجسّمه ای بیش نیست) شرم میکنی، و من خداوندی را که انسان را آفریده و به او آموخته، آزرم نداشته باشم؟! اینست معنی گفتار خداوند که فرموده: لَوْ لا أَنْ رَأى‏ بُرْهانَ رَبِّهِ یعنی چنانچه این برهان ربّ را ندیده بود (مراد آنست که همین که دید برای او کافی بود).

(۲) ۱۶۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام هر گاه بیماری که صحّت و سلامتی خود را بازیافته بود مشاهده می کرد، می فرمود: گوارا باد ترا این پاک شدن از گناهان! (۳) ۱۶۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرمود: مردم سه چیز را از سه کس آموخته و فرا گرفته اند: صبر را از ایّوب علیه السّلام،

و شکر و سپاس را از نوح علیه السّلام، و حسد را از پسران یعقوب علیه السّلام.

(۱) ۱۶۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود: از پدرم محمّد بن علیّ علیهما السّلام راجع به نماز در سفر پرسیدند، پاسخ داد که پدرش در

سفر نماز را شکسته بجای می آورد.

(۲) ۱۶۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: در چهل مرد اصلع (کسی که موی پیش سرش ریخته) شخص بدی نمی یابی، و در میان چهل کوسه فرد درستکاری نخواهی یافت و أصلع بد بهتر از کوسه خوب است.

(۳) ۱۶۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را دیدم که بر حمزه پنج تکبیر گفت، و بر شهداء دیگر بعد از حمزه پنج تکبیر، پس بر حمزه هفتاد تکبیر رسید.

شرح: «یعنی پس از اینکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر جنازه ایشان با پنج تکبیر نماز میّت را خواند دسته ای از شهدا را کنار حمزه مینهادند و رسول خدا نماز بر جنازه ایشان با پنج تکبیر میخواند و آنان را میبردند و دسته ای دیگر را کنار جنازه حمزه مینهادند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر ایشان نماز میگزارد تا اینکه جنازه شهدا بآخر رسید رسول خدا بر حمزه هفتاد بار تکبیر گفته بود».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲

(۱) ۱۶۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السّلام برای ما خطبه ای خواند و در ضمن سخن فرمود:

روزگاری برسد که غنیّ بدان چه در دست دارد بخل ورزد و از مستحقّ آن دریغ دارد با اینکه حقّ ندارد چنین کند و امر بدان نشده است، خدای تعالی فرموده است: وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ «۱»- الآیه (فضل و احسان را در میان خود

فراموش نکنید زیرا خداوند بآنچه می کنید آگاه است) و زمانی خواهد آمد که مردم اشرار را در کارهای اجتماعی و حکومی جلو می اندازند، و نیکویان و شایستگان را کنار میزنند و عقب میرانند، و با مضطرّ و بیچارگان و کسانی که چاره ای جز خرید یا فروش ندارند معامله می کنند در صورتی که رسول خدا از معامله اضطراری نهی فرموده، و همچنین از بیع غرر و مغبون کردن طرف معامله، پس بترسید ای مردم و اصلاح نمائید خود و جمعیّت خود را، و مرا هم در خانواده ام حفظ کنید. (منظور از «بیع الغرر» مغبون ساختن طرف معامله میباشد) (۲) ۱۶۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدرش نقل کرده که فرمود: از امام سجّاد علیه السّلام پرسیدند: چرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از جانب پدر و مادر هر دو یتیم شد؟ فرمود: برای اینکه هیچ مخلوقی را حقّ

---

(۱) سوره بقره آیه ۲۳۷.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳

فرمان، بر آن حضرت نباشد (چون اطاعت پدر و مادر واجب است در غیر محرّمات).

(۱) ۱۷۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرمود: فاطمه علیها السّلام از برای هر کدام از فرزندانش حسن و حسین علیهما السّلام عقیقه کرد و یک ران گوسفند را با یک دینار برای قابله فرستاد.

(۲) ۱۷۱- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که علیّ بن الحسین از پدرش از جدّش امیر مؤمنان علیهم السّلام بازگو کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر آن کس را که خداوند نعمتی بدو بخشیده

باید خداوند متعال را سپاس گوید، و هر کس روزیش را دیر و بسختی می یابد استغفار کند، و هر کس را که امری او را اندوهگین بنماید بگفتن کلمه شریفه «لا حول و لا قوّه الّا باللَّه» تمسّک جوید.

(۳) ۱۷۲- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که حسین بن علیّ علیهما السّلام فرمود: مردی از یهود به امیر مؤمنان علیه السّلام گفت: آگاه ساز مرا از آنچه برای خداوند متعال نیست، و آنچه نزد او نیست و آنچه را که علم بدان ندارد؟

امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: امّا آنچه را که خدا نمی داند آن گفتار شما ملّت یهود است که میگوئید: «عزیر ابن اللَّه» (عزیر فرزند خداست)، و خداوند فرزندی

برای خود نمی داند، و امّا آنچه گفتی برای خدا نیست، پس شریکی برای او نیست، و آنچه نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است که چنین چیزی نزد خدا نیست، یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الّا اللَّه و انّ محمّدا رسول اللَّه».

(۱) ۱۷۳- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس بدون دانش و آگاهی برای مردم فتوا دهد فرشتگان آسمان و زمین بر او لعنت کنند.

(۲) ۱۷۴- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من دخترم را فاطمه نام نهادم زیرا که خداوند عزّ و جلّ او و تابعان و دوستان او را از آتش دوزخ باز میدارد.

(۳) ۱۷۵- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

موسی بن عمران از پروردگار خود- عزّ و جلّ- پرسید: پروردگارا آیا تو از من دوری تا بفریاد بخوانمت؟ یا نزدیکی که براز سخن گویمت؟ خداوند متعال بدو وحی فرستاد که: ای موسی! من همنشین آن کسم که مرا یاد کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵

(۱) ۱۷۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

خداوند تعالی هر آینه غضب نماید به غضب فاطمه و خشنود گردد به خشنودی فاطمه (علیها السّلام).

(۲) ۱۷۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

بدا بر حال ستمکاران بر خاندان من، گویا مینگرم جایگاه آنان را با منافقین در درک اسفل (طبقه زیرین) دوزخ در روز قیامت.

(۳) ۱۷۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

براستی که قاتل حسین بن علیّ در تابوتی آتشین خواهد بود، و نیمی از عذاب همه اهل دنیا بر اوست، در حالی که پا و دستهایش را با زنجیرهائی گداخته از آتش بهم بسته اند و واژگون در دوزخ معلّق میرود تا بقعر جهنّم رسد، و دارای بوی گند و ناراحت کننده ای است که همه دوزخیان از شدّت بوی تعفّن او بخدایشان پناه می جویند، و وی در آن همیشه ماندنی است و از عذاب دردناک آن چشنده با همه آن کسان که با او در کشتن حسین علیه السّلام همکاری کردند، و هر آنچه پوستشان بسوزد خداوند از نو برآورد تا اینکه مرتّب آن شکنجه و آزار پردرد را بچشند و آنی ایشان

را رها نكند، و چون اظهار تشنگى كنند از حميم،

(كه گنداب جهنّم است) بر حلقشان ريزند، پس واى بر ايشان از عذاب [خداوند متعال در] آتش.

(۱) ۱۷۹- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه گفت: رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: موسى بن عمران از پروردگار خود درخواست كرده كه: خداوندا! برادرم هارون مرده است، او را بيامرز، ايزد متعال به او وحى فرستاد كه اى موسى! اگر براى اوّلين و آخرين گذشتگان و آيندگان از من طلب مغفرت بنمائى خواسته ات را مى پذيرفتم و همه را مورد عفو قرار ميدادم مگر قاتلين حسين بن علىّ بن ابى طالب را، كه از قاتلان او انتقام خواهم گرفت.

شرح: «البتّه غفران در باره معصومين عليهم السّلام ترفيع درجه است نه پاک شدن از آلودگى گناه، چون گناهى ندارند تا آمرزيده شوند».

(۲) ۱۸۰- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

انگشترى عقيق در دست كنيد، زيرا كه آن تا در دست كسى باشد غم و اندوه نخواهد ديد.

(۳) ۱۸۱- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

هر كس در آخر الزّمان با ما به ستيز برخيزد و بجنگد، مانند آنست كه در لشكر

دجّال با ما بجنگ برخاسته باشد.

(۱) ۱۸۲- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

يا علىّ! بدرستى كه خداوند متعال تو و خاندانت، و شيعيان و دوستداران شيعيانت، و دوستداران دوستان شيعيانت، جمله را مورد غفران

و آمرزش خويش قرار داده، پس مژده باد ترا، آرى توئى «انزع بطين»، از شـرك جدائى و از تو كاملا دور گشـته، و قلبت مملوّ و پر است از دانش و معرفت.

(۲) ۱۸۳- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بمردم در باره علىّ عليه السّلام فرمود: هر كس كه من سـرور او هسـتم على بعد از من آقا و سـرور اوست، آنگاه دعا كرده گفت: بار خدايا! هر كس علىّ را دوسـت دارد تو او را دوست بدار، و هر كس با علىّ دشـمنى مى كند تو با او دشمن باش، و هر كس او را يارى كند خداوندا تو نيز او را يارى فرما، و هر كس علىّ را رها كند و يارى و پشتيبانى ننمايد، تو او را خوار گردان.

(۳) ۱۸۴- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

شخص مغبون نه مورد پسند حقّ است و نه اجرى ميبرد.

شرح: «يعنى بايد انسان كوشـش كند كه در معاملات مغبون نشود، نه غبن مالى و نه غبن أخلاقى، يعنى نه در معاملات فرصت دهد كه كسـى او را مغبون كند، و نه خود از غفلت ديگرى سوء اسـتفاده نمايد و او را مغبون سازد كه آخرت خود را خراب و اجر خود را پايمال كرده باشد».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۸

(۱) ۱۸۵- و بهمين اسناد از آن حضرت روايت كرده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود:

در صبحگاه و در حال ناشتائى خرما بخوريد زيرا آن كرم معده را نابود مى كند.

مؤلّف گويد: مراد حضرت تمام

خرماهاست غیر از «برنی»، زیرا خوردن «برنی» در هنگامی که معده خالی است موجب فلج میگردد.

(۲) ۱۸۶- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود: حناء بستن پس از نوره کشیدن موجب جلوگیری از مرض جذام و پیسی است.

(۳) ۱۸۷- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

شرح: «یعنی بواسطه وجود تو بود که مؤمنین به حقّ از غیر مؤمنین شناخته شدند».

(۴) ۱۸۸- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ براستی که تو را سه چیز داده اند که به احدی پیش از تو داده نشده بود، عرضکردم پدر و مادرم فدایت چه چیز داده شده ام؟ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

فرمود: پدر زنی همچو من داری، و دیگر اینکه زوجه ای همچو فاطمه داری، و همچنین خداوند فرزندانی چون حسن و حسین به تو عنایت فرموده است.

(۱) ۱۸۹- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام فرمود: یا علیّ در روز قیامت سواری غیر ما نیست و ما چهار تن باشیم، پس مردی از انصار برخاست و گفت: پدر و مادرم بفدایت، آن چهار تن کیانند؟ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من یکی از آنانم که بر استر خدا «براق» سوارم، و دیگر برادرم صالح است که بر

ناقه خدا که او را پی کردند سوار است، و سوم عمویم حمزه سیّد الشّهداء است که بر ناقه عضباء (دارای علامت مخصوص در گوش یا کوتاه دست) سوار است، و برادرم علیّ است که سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است در حالتی که لواء حمد (پرچم عبودیّت) بدوش دارد و به آواز بلند

«لا اله الّا اللَّه محمّد رسول اللَّه»

می گوید، مردمان گویند: این نداکننده نیست مگر فرشته ای مقرّب درگاه خداوند، یا پیامبری فرستاده شده، یا اینکه از حاملان عرش است، فرشته ای از درون عرش پاسخ دهد که ای گروه انسانها این فرد نداکننده فرشته مقرّب و یا نبیّ مرسل نیست، و نیز از حمله عرش نیز نیست، بلکه او صدّیق اکبر است و او علیّ بن ابی طالب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۰

علیه السّلام میباشد.

(۱) ۱۹۰- و بهمین اسناد از آن حضرت روایت کرده که گفت: علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: گویا می بینم قصرهای بلندی را که در کنار قبر (فرزندم) حسین بنا گردیده، و نیز می بینم محمل هائی را که از کوفه بسوی قبر حسین خارج گشته، و چندان شب و روزی نمیگذرد که از اطراف و اکناف عالم بسوی قبر حسین محملها در راهند- و این در انقراض دولت بنی امیّه صورت گرفت.

(۲) ۱۹۱- حسن بن محمّد هاشمیّ بواسطه مذکورین در متن از محمّد بن یعقوب نهشلیّ روایت کرده که علیّ بن موسی بواسطه پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل روایت کردند که خداوند- جلّ جلاله- فرمود: منم معبود یکتا، خدائی جز من نیست، بقدرت خود مخلوقات

را آفریـدم، و از میان ایشان انبیاء خود را برگزیـدم، و از میان همه انبیا محمّـد را دوست و محبوب و منتخب گردانیـدم، و او را برسالت بسوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۱

مخلوقاتم فرستادم و علیّ را برای معاونت او برگزیـدم، و وی را برادر و وصـیّ و وزیر و اداکننـده مأموریّت بسوی خلق پس از وی قرار دادم، خلیفه و مـأمور از جـانب خود گردانیـدم، تـا کتـابم را برای آنان بیان کنـد، و دسـتوراتم را در میان ایشان انجام دهـد، و او را نشانه هـدایت و راهنمای بندگانم از گمراهی نمودم، و باب تقرّب و راه ورود به مرضـیّات و خانه و درگاهم قرار دادم، آن خـانه ای که هر کس در محیـط آن گـام نهـد از آتش عقوبتم در امـان خواهـد بود، و نیز او را هماننـد قلعه و بارویم گردانیدم که هر کس بدان پناه جوید از گزند هر ناروائی چه دنیائی و چه اخروی او را در امان خواهد داشت، و همچنین او را صوب و جهت خود نمودم آنچنان که هر کس بـدو رو کند من از وی روی نگردانم، و او را حجّت خود در آسـمانها و زمینها بر همه کسان از مخلوقاتم که در آن زنـدگی می کننـد ساختم، عمل هیـچ عمل کننـده ای را از ایشان بـدون اقرار بولایت او و نبوّت رسولم نخواهم پذیرفت، و اوست دست گشوده من بر سر بندگانم، و اوست نعمتی که بر آن بندگانم که دوستشان دارم ارزانی داشتم.

پس هر کس از بندگانم را که دوست داشـته و او را میخواستم، ولایت و شناخت علیّ را باو آموختم، و هر کس از بندگانم را که

دشـمن داشتم بدان جهت بود که او از شناخت و ولایت علیّ روی گردانید، پس به عزّت و جلالم قسم یاد کرده ام که دوست ندارد علیّ را بنده ای از بندگانم جز اینکه آتش را از وی دور

گردانم و به بهشـتش داخل کنم، و نیز دشـمنش نـدارد احـدی از بندگانم و رو نگرداند هیچ کس از دوستیش مگر آنکه بر او غضب کرده و او را به آتش در افکنم و این، بدعاقبتی خواهد بود.

(۱) ۱۹۲- حسـین بن احمـد بن ادریس با واسـطه افرادی که در متن ذکر شده از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: از امام هشـتم علیه السّلام پرسـیدم و گفتم فـدایت شوم حـدّ توکّل بخـدا چیست؟ فرمود: آنکه تا تو با خـدا باشـی از احدی نهراسـی، گویـد: عرضـکردم حـدّ تواضـع چیست؟ فرمـود: آنکه از جـانب خـود بمردم ببخشـیماننـد آنچه را که دوست داری آنـان بتو بخشـند، گوید: عرضه داشـتم فدایت گردم دوست داشـتم بدانم من در نزد شـما چگونه ام فرمود: بنگر من در نزد تو چگونه ام (یعنی دل بدل راه دارد، همان قدر که تو مرا دوست داری همان اندازه نیز من تو را دوست میدارم).

(۲) ۱۹۳- اسـتادم ابن ولیـد بسـند مـذکور در متن از احمد بن محمّد سیّاری از علیّ بن نعمان نقل کرده که گفت: من به امام هشتم عرضه داشتم فدایت گردم

من زگیـل بسـیاری در بـدن دارم که اسـباب نـاراحتی من شـده از شـما میخواهم چـاره ای برای رفع آن بمن یاد دهی که مفید باشد، فرمود: برای هر کدام از آنها هفت دانه جو برگیر و بر

هر يک هفت بار إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَهُ- را تا جمله- هَباءً مُنْبَثًّا، و آيه مبارکه وَ يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً* فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً* لا تَری فِيها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً (سوره طه ۱۰۴ الی ۱۰۷) را قرائت کن و بدان بدم، آنگاه دانه دانه برگير و هر يک را بر زگيلی بسای، سپس همه را در پارچه نشسته ای بريز و آن را بسنگی ببند و در جای تاريکی بياويز، علی بن نعمان گفت: من اين دستور را عمل کردم و روز هفتم نگريستم چيزی باقی نبود و مثل کف دستم صاف شده بود، و سزاوار است اين کار را در آخر ماه که محاقّ است- يعنی ماه در هيچ جای زمين پيدا نيست انجام شود-.

شرح: «هر چند راوی خبر که احمد بن محمّد سياری است چندان احاديثش قابل اعتماد نيست، مذهبش فاسد و خودش ضعيف و رواياتش تو خالی است، لکن دعا اثر دارد، ولی نبايد آن را مانند دارو دانست».

(۱) ۱۹۴- محمّد بن ما جيلويه بسندی که در متن مذکور است از حسين بن خالد روايت کرده که علیّ بن موسی الرّضا عليهما السّلام از آبائش از علی عليهم السّلام نقل کرده

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۴

که رسول خدا صلّی اللَّه عليه و آله فرمود: هر کس مسلمانست نبايد مکر و حيله بکار برد، زيرا من از جبرئيل عليه السّلام شنيدم که می گفت: مکر و خدعه (نيرنگ) در آتش است، سپس آن حضرت فرمود: از ما نيست کسی که با مسلمانی رندی و نادرستی کند، و از ما نيست کسی که با مسلمانی خيانت ورزد، آنگاه گفت:

جبرئيل روح الأمين از

جانب حقّ تعالی بر من نازل شد و گفت: یا محمّد! بر تو باد به نیک خلقی، زیرا آن خیر دنیا و آخرت را بهمراه دارد، و بدانید که بدون شکّ شبیه ترین شما بمن نیکوترین شما است از جهت اخلاق.

(۱) ۱۹۵- محمّد بن موسی بن المتوکّل بسند مذکور در متن از احمد بن عبد اللّه روایت کرده که گفت: از امام ابو الحسن الرّضا علیه السّلام پرسیدم: «ذو الفقار» شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از کجا بود؟ فرمود: آن را جبرئیل علیه السّلام از آسمان برای آن حضرت آورد، و آن دارای زیوری از نقره خام بود و اکنون نزد من است.

(۲) ۱۹۶- استادم ابن ولید بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که ابو الحسن علی بن موسی علیهما السّلام فرمود: نظر کردن به ذریه ما عبادت است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۵

گفتند: یا ابن رسول اللّه آیا مراد نظر کردن به أئمه معصومین از شما است، یا نه جمله بر جمیع ذرّیه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله؟ فرمود: بله نظر کردن به تمام ذرّیه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله عبادت است، البتّه مادامی که از صراط او منحرف نشده و خود را بمعاصی نیالوده باشند.

(۱) ۱۹۷- پدرم- رحمه اللّه علیه- با دو واسطه مذکور در متن از احمد بن- محمّد همدانی از امام جواد از علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام و آن حضرت از پدرانش از علی بن ابی طالب سیّد اوصیاء علیهم السّلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: به بسیاری نماز و روزه و

حجّ و انفاقات و زمزمه های آنان در تاریکی شب ننگرید، بلکه براستگوئی و اداء امانتشان نظر کنید.

شرح: «یعنی تنها حسن ظاهر در خوبی شخص دخیل نیست بلکه ایمان به مبدء و معاد و روز حساب اساس سلامت شخص است».

(۲) ۱۹۸- تمیم بن عبد اللّٰه قرشی بسند مذکور در متن از عبد السّلام هروی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۶

روایت کرده که گفت: در روز جمعه آخر شعبان بود که بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدم، فرمود: ای ابا صلت ماه شعبان بیشترش گذشت و این جمعه آخر آن است، پس آنچه از اعمال خیر که در این ماه در انجام آن کوتاهی کرده ای در این چند روزی که باقی مانده تدارک کن، و بر تو باد به انجام آنچه بحال تو مفید است و ترک آنچه برای تو فائده ای ندارد، و دعا و استغفار و تلاوت قرآن را افزون کن، و از گناهان و نافرمانیهایت بسوی خدا باز گرد و توبه نما، تا این ماه خدا بتو رو کرده باشد در حالی که تو با خدایت- عزّ و جلّ- اخلاص ورزیده باشی، و امانتی بر گردن خود باقی مگذار مگر آنکه آن را ادا کنی، و نیز در دلت کینه هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه آن را از دل بیرون کنی، و هیچ گناهی را که مرتکب بوده ای وامگذار مگر آنکه آن را رها کرده و از آن دوری گزینی، و از خداوند پروا داشته باش، و در امور نهان و آشکارت بر او توکّل و اعتماد کن، و هر کس بر خدا توکّل کند همانا خداوند او را کافی است، زیرا خداوند رساننده

است کار خود را، و برای هر چیز اندازه ای قرار داده است، و در باقیمانده این ماه زیاد این ذکر را بگوی:

«اللّهم إن لم تکن قد غفرت لنا فی ما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه»

(یعنی: پروردگارا! اگر تاکنون در این ماه که بسر نرسیده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۷

است ما را نبخشیده ای، پس از تو میخواهیم که در باقیمانـده این ماه ما را ببخشـی و بیامرزی) زیرا خداوند تبارک و تعالی در این ماه مردم بسیاری را از آتش آزاد می کند بجهت احترام ماه مبارک رمضان.

(۱) ۱۹۹- مفسّـِر جرجانیّ بسـند مذکور در متن از امام عسکریّ از پدرانش از جدّش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر علیهم السّـلام روایت کرده که از امـام صادق علیه السّـلام پرسـیدند که زاهـد در دنیا کیست؟ فرمود: آن کسـی که از حلالش اجتناب کند برای گرفتاری حساب آن و حرامش را ترک کند از بیم آتش عقوبت آن.

(۲) ۲۰۰- و بهمین سند از آن حضرت از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

امام صادق علیه السّـلام مردی را دید که سخت بر مرگ فرزندش بیتابی میکند، (پس از دیدن این منظره) حضرت به او فرمود: ای مرد آیـا برای مصـیبت کوچـک این طور بیتـابی میکنی و از مصـیبت بزرگتر غافل غافل شـده ای، اگر تو قبلا خود را آماده برای داغ فرزندت مینمودی این مقدار این مصـیبت برای تو سـنگین نمی نمود، پس مصـیبت به عدم آمادگی و مهیّا بودن برای دیدن داغ فرزند بالاتر و عظیمتر است

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۸

از دردمندی تو نسبت بفقدان پسرت.

(۱) ۲۰۱- حسین بن ابراهیم بسند مذکور در متن از

ریّان بن صلت روایت کرده که امام هشتم از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از علیّ علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: در روز رستاخیز پیروان علیّ رستگارانند.

(۲) ۲۰۲- حسین بن احمد بن ادریس بسند مذکور در متن از فضل بن کثیر روایت کرده که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: هر کس بمسلمان فقیری سلام کند بر خلاف آن نحو که بر ثروتمندان سلام میکند، خداوند را ملاقات کند در قیامت در حالی که بر او خشم گرفته است.

شرح: «مراد از ملاقات خدا، ملاقات جزای الهی است و مراد از خشم پروردگار عذابی است که شخص در قیامت با آن رو برو می شود».

(۳) ۲۰۳- علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران از دو تن مجهول بنامهای محمّد بن هارون صوفیّ و او از عبید اللّٰه رویانیّ از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسنیّ از امام جواد از علیّ بن موسی از آباء گرامش از جدّش علیهم السّلام روایت کرده که

فرمود: سلمان، ابو ذرّ را به خانه اش دعوت کرد و برای پذیرائی او دو گرده نان آورد، ابو ذر آنها را برداشت و گردانید و نظری به پشت آن انداخت، سلمان از او پرسید برای چه این کار را کردی؟ ابو ذر گفت: خواستم ببینم نبادا درست پخته نباشد، سلمان سخت بخشم آمده و گفت: چقدر پر جراتی که این دو گرده نان را میگردانی که بدانی پخته است یا خمیر، بخدا سوگند در این نان آبی که در زیر عرش بوده فعالیّت داشته و همین طور فرشتگان کار کرده اند تا

آن را به بـاد رسانیـده و آن بـاد آن را به ابرها رسانـده و ابرها کوشـش کرده انـد تا آن را بزمین رسانـده انـد، و رعـد و برق و مـأمورین از ملائکه جملگی همه در کار بوده انـد تا آن را به جایهای خود در زمین پخش نموده انـد، و زمین نیز در روی آن فعـالیت کرده و همچنین چـوب و آهن و حیوان و آتش و هیزم و نمـک- و آنچه را که ذکر نکردم بیش از این است که بـدان اشاره کردم- همه و همه در کار بوده اند تا این نان بدست آمده، پس تو چگونه خواهی توانست که شـکر این را بجای آری؟ ابو ذر گفت: من بسوی خدا توبه مینمایم و طلب مغفرت مینمایم و از شما عذر میخواهم از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۰

کاری که از من سرزد و تو آن را ناپسند دانستی و آن را ناخوش داشتی.

(۱) حضـرت فرمود: روزی سـلمان، ابو ذر را مهمان کرد و از انبان خود قطعه ای نان خشک بیرون آورد و آن را از کوزه خود آب زد، ابو ذر گفت: چقـدر خوب بود این نـان اگر با آن نمکی میبود، سـلمان برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزه خود را گرو گـذارد و نمکی تهیّـه کرد و بخـانه آورد و نزد وی نهـاد، پس ابـو ذر لقمـه ای از آن نـان بر میگرفـت و بر آن نمـک می افشاند و میخورد و میگفت: سپاس خدائی را که قناعت را روزی ما کرد، پس سلمان باو گفت: اگر تو قناعتی داشتی کوزه من بگرو نمی رفت.

شرح: «باید دانست که اشکال سلمان به ابو ذر وارد نیست، زیرا همه آسمان

و زمین و کائنات همگی در کار بوده اند تا نانی بدست آید، لکن در اثر اهمال بشر در پختن آن زحمت همه کارکنان را بباد داده است، و این گونه روایات ساخته و پرداخته صوفیان است چنان که از سند آن پیداست».

(۲) ۲۰۴- و بهمین سند مجهول از عبد العظیم حسنی روایت کرده که به ابو جعفر امام نهم علیه السّلام عرضکردم یا ابن رسول اللَّه! برای من حدیثی از پدران خود علیه السّلام بازگوی، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش- علیهم السّلام- که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: پیوسته مردم بخیر و خوبی زندگی میکنند تا آن زمان که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۱

با هم از حیث عقل و علم و سلیقه و تنگدستی و فراخی متفاوتند، و اگر در این امور مذکوره با هم مساوی بودند (از بار مسئولیّت شانه خالی کرده و) هلاک میگردیدند، عرضه داشتم برایم بیفزائید، فرمود: پدرم از جدّم از آبائش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: چنانچه هر کدام شما از عیب و نقص پنهان دیگری اطّلاع میداشت، هر آینه بر وی نمی پوشانیدید، و (در نتیجه) اسرار همه فاش می شد.

راوی گوید: بحضرت عرض کردم: یا ابن رسول اللَّه اضافه بفرمائید، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شما که هرگز توان آن ندارید که خیر مالی به مردم برسانید پس با اخلاق خوش و روی باز و برخورد عالی با آنان روبرو شوید، زیرا من از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم میفرمود: شما که نمی توانید با مال بدیگران کمک کنید

پس با خلق نیک با مردم رفتار نمائید.

راوی گوید: گفتم ای فرزند پیغمبر برایم بیشتر بفرما: حضرت فرمود:

پدرم از جدم از آبائش علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

هر کس روزگار را مورد سرزنش قرار دهد و نکوهش کند خود همواره مورد عتاب و سرزنش واقع خواهد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۲

شرح: «روزگار و زمان، نیکی و بدی بالاراده ندارد، بلکه مردم هر زمانند که با افعال ارادی خود، بدی و شرّ و فساد در زمان و روزگار ایجاد می کنند، و زمانه را مسئول دانستن از کمال بی توجّهی است، و این مردمند که موجب تیرگی و فشار و سختی و ناملایمی زمانه میشوند و عتاب را با مقصّر و بانی شرّ و فساد انجام میدهند نه با ظرف زمان و مکان».

(۱) راوی گوید: عرض کردم یا ابن رسول اللّٰه برایم بیفزا؟ امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: همنشینی با مردم بد و فاسد موجب تهمت و بدگمانی شخص بمردم آبرومند است (یا آنان به انسان) گفتم: ای فرزند رسول خدا زیاده از این برایم بگو، امام فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: دشمنی کردن با بندگان خدا بسیار بد توشه ای است از برای سفر آخرت.

گفتم: بیشتر برایم بفرمائید ای فرزند رسول خدا، حضرت فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: ارزش هر فردی باندازه دانش و آن عملی است که نیک انجام میدهد.

عرضه داشتم باز هم برایم بفرمائید، حضرت همان

طور از پدرش از نیای گرامش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شخصیّت و باطن هر فرد

در زیر زبانش نهفته و پنهان است.

(۱) گفتم: یا ابن رسول اللّٰه برایم بیفزایید، حضرت بهمان طریق از پدرانش علیهم السّلام نقل کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که قدر خود را شناخت هرگز هلاک نخواهد شد.

عرضکردم برایم افزون کن، امام علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دقت قبل از کردار و عاقبت اندیشی پیش از انجام کار، انسان را از پشیمانی و ندامت دور و در امان میدارد.

گفتم بیشتر بفرمائید، امام علیه السّلام از پدرش از جدّش از اجدادش علیهم السّلام روایت کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که به روزگار تکیه کند زمین خواهد خورد (یعنی چرخ روزگار گردنده است و تکیه بر آن نتوان نمود).

راوی گوید: عرضکردم یا ابن رسول اللّٰه برایم بیفزا، فرمود: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام برایم حدیث کرد که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: آن کس که به رأی خود اعتماد کند و خویش را از مشورت با دیگران بی نیاز بیند جان خود را بخطر انداخته است.

باز گفتم: یا ابن رسول اللّٰه! بیش از این برایم بگو، حضرت فرمود: (با

اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کم عیالی یکی از فراخی است (مراد از دو یسار: بی نیازی و حاجت نداشتن به چیزی و بی نیازی بداشتن آن مورد حاجت).

(۱) عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّٰه برایم افزون

نما، امام گفت: پدرم از جدم از اجدادم علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس که خودستائی در او راه یافت هلاک گردید.

عرضه داشتم: یا ابن رسول اللَّه برایم افزون نما، امام گفت: (با اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: کسی که یقین دارد انفاق مال در راه خداوند جایگزین دارد، (بالنتیجه) در بخشش دست باز است و براحتی مال را صرف راه حق میکند.

برای بار آخر گفتم: یا ابن رسول اللَّه بیش از این برایم بگو، امام فرمود: (با اتصال سند به حضرت علیه السّلام) امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر کس تنها به سلامت بودن خویش از سوی زیر دستان بسنده کند، سلامت ماندن خود را از جانب بالاتران و زبردستان غنیمت برده است، راوی گفت: عرضکردم همین قدر کافی است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۵

(۱) ۲۰۵- و بهمین سند از عبد العظیم بن عبد اللَّه حسنی روایت کرده که گفت: از محمّد بن علیّ امام جواد علیه السّلام راجع به فرموده خداوند عزّ و جلّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی سؤال کردم، فرمود: خداوند میفرماید: از خیر دنیا دور گردی [چنان دور گشتنی] و نیز از خیر آخرت دور گردی. «سوره قیامت آیات ۳۴ و ۳۵» (۲) ۲۰۶- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد صیرفیّ روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم شخصی خود را تطهیر می کند و انگشتری در دست دارد که نقش آن «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» است حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: آن را مکروه دارم، عرضه داشتم فدایت شوم آیا این طور نیست

که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و هر یک از پدران (گرامی) شما این کار را میکرد و انگشتریش را در دست داشت؟ فرمود: آری، و لکن انگشترشان بدست راستشان بود، بعد فرمود: از خدا بپرهیزید و در باره خود فکر کنید، گفتم:

نقش نگین خاتم امیر المؤمنین علیه السّلام چه بود؟ فرمود: چرا از کسان قبل از وی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۶

نپرسیدی؟ گفتم اینک می پرسم (نقش خاتم «۱» آدم علیه السّلام چه بود؟) (۱) فرمود: نقش خاتم آدم علیه السّلام «

لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه

» بود و با همان بزمین هبوط کرد، و نوح علیه السّلام هنگامی که بر کشتی سوار میشد خداوند بدو وحی فرستاد که ای نوح اگر از غرق هراس داری پس هزار بار «

لا اله الّا اللّه

» بگوی، سپس از من نجات بخواه، و بدین سبب تو و همراهانت را از غرق شدن در امان میدارم. چون نوح با همراهانش بکشتی نشست و لنگر و طناب کشتی را آزاد کرد و آن را براه انداخت و طوفان باد شروع شد و آنان را گرفت، نوح را مهلت گفتن تهلیلات نداد، نوح خود و یارانش را از غرق شدن در امان ندید، و بزبان سریانی گفت:

«هیلولیا هزار هزار یاماریا یاماریا آرام گیر»، موج فرو نشست و کشتی آرام گرفت و نوح گفت: کلامی که خداوند مرا بدان از غرق نجات داد سزاوار آن است که از من جدا نگردد، لذا بر نگین انگشتریش کلمه «

لا اله الّا اللّه ألف مرّه یا ربّ أصلحنی»

را نقش نمود.

بعد امام فرمود: و ابراهیم علیه السّلام هنگامی که وی را در منجنیق

گذاردند جبرئیل علیه السّلام برآشفت، و خداوند بدو وحی فرستاد: ای جبرئیل چه چیز تو را بر

---

(۱) مراد از خاتم، انگشتری است که در آن روزگار نگین آن را نقش کرده و بجای مهر و امضای امروزی از آن استفاده می کردند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۷

آن داشت که غضب نمودی؟ (۱) جبرئیل عرضه داشت: پروردگارا! این دوست تو است که جز او کسی تو را در زمین عبادت نمی کند، اکنون دشمن خود و او را بر وی مسلّط ساختی، خداوند بدو وحی فرستاد، آرام گیر، شتاب کار بنده ای است که از مرگ میهراسد مانند تو، امّا من، پس او را بنده خود میدانم و هر گاه اراده کنم او را در می یابم، امام فرمود: در اینجا نفس جبرئیل آرام گرفت و خوشحال شد، و بسوی ابراهیم علیه السّلام روان گردید، و از وی پرسید آیا در این حال حاجتی داری؟ ابراهیم فرمود: امّا بتو خیر، (جبرئیل پیام را رسانید) و خداوند او را بزمین فرستاد و انگشتری که در نگینش شش کلمه نقش شده بود بهمراه داشت و کلمات آن این بود «

لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه، لا حول و لا قوّه الّا باللّه، فوّضت أمری الی اللّه، اسندت ظهری الی اللّه، حسبی اللّه

» و خداوند پیام فرستاد که این خاتم را در دست کن و من آتش را بر تو سرد و سلامت میگردانم.

امام فرمود: در نگین انگشتری موسی علیه السّلام دو کلمه نقش شده بود که از تورات گرفته شده بود:

«اصبر تؤجر، اصدق تنج»

یعنی: پایداری کن تا اجر بری، راست گوی تا نجات یابی.

امام فرمود: و نقش خاتم سلیمان علیه السّلام

این بود

«سبحان من الجم الجنّ بکلماته»

(پاک و منزّه است خدائی که با کلمات خود جنّ را مهار کرد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۸

(۱) و نقش خاتم عیسی علیه السّلام: دو جمله بود که آن را از انجیل گرفته بود:

«طوبی لعبد ذکر اللّٰه من اجله، و ویل لعبد نسی اللّٰه من اجله».

و نقش خاتم محمّد صلی اللّٰه علیه و آله، «

لا اله الّا اللّٰه، محمّد رسول اللّٰه

» بود، و نقش خاتم امیر المؤمنین علیه السّلام

«الملک للّٰه»

و نقش خاتم حسن بن علیّ علیهما السّلام

«العزّه للّٰه»

بود و نقش خاتم حسین بن علیّ علیهما السّلام «

إِنَّ اللّٰهَ بالِغُ أَمْرِهِ

»، و علیّ بن الحسین علیهما السّلام خاتم پدرش حسین را بدست میکرد، و همچنین امام باقر علیه السّلام، و نقش خاتم جعفر بن محمّد علیه السّلام

«اللّٰه ولیّی و عصمتی من خلقه»

و نقش خاتم موسی بن- جعفر علیهما السّلام

«حسبی اللّٰه»

بود.

حسین بن خالد گوید: آنگاه حضرت دست مبارك خود را پیش آوردند و انگشتان را باز کردند و انگشتری پدرش در دست مبارکش بود و نقش آن را بمن نشان دادند.

و در خبر دیگر غیر از این حدیث آمده است که نقش خاتم علیّ بن الحسین علیهما السّلام این جمله بود

«خزی و شقی قاتل الحسین بن علیّ»

علیهما السّلام.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۸۹

(۱) ۲۰۷- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از علیّ بن اسباط روایت کرده که گفت: شنیدم علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: باقی نمانده است میان مردمان از گفتار پیامبران راستین علیهم السّلام جز همین جمله مشهور که

«اکنون که شرم نمیکنی پس هر چه خواهی و مایلی انجام ده».

(۲) ۲۰۸- احمد فرزند علیّ بن ابراهیم قمّی بسند مذکور در متن از حسین بن- خالد روایت کرده است که علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از نیای گرامش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین بمن خبر داد که خداوند عزّ و جلّ فرمود: علیّ بن ابی طالب حجّت من است بر خلقم، و قاضی و حاکم و نگهدارنده دین منست، از نسل او پیشوایانی را برآورم که بر قوانین من استوار و پابرجایند، مردمان را براه مستقیم من میخوانند، بسبب ایشان بلاها و گرفتاریها را از بردگان و کنیزانم دفع

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹۰

مینمایم، و بوجود آنان از رحمتم بر جهانیان نازل میسازم.

(۱) ۲۰۹- جعفر بن محمّد بن مسرور بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرده که به علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام عرضه داشتم: قرآن در نظر شما چگونه است و در باره آن چه میفرمائید؟ آن حضرت فرمود: قرآن کلام خداست، از آن نگذرید، (قدم فراتر ننهید) و از غیر آن راه مجوئید که گمراه خواهید گشت.

شرح: «از الفاظ روایت چنین پیداست که ریّان بن صلت نظر آن حضرت را در باره مسأله نوظهوری که در آن عصر در محافل علمی مورد بحث بوده میخواسته، و آن این بوده که آیا قرآن مجید حادث است یا قدیم، و امام علیه السّلام در پاسخ این سؤال هشدار میدهد که بدانید قرآن کتاب هدایت و عمل است و باید از

قرآن پیروی کرد و از انوارش منوّر شد، و باصول اعتقادیش معتقد و بدستورات عملیش عامل بود، امّا اینکه حادث است یا قدیم این مطلبی نیست که به درد دنیا یا آخرت بخورد، و صرف پندار و وهم و خیال و بافتن است یا از جانب دوست نادان و احمق و یا دشمن دانای نابکار- که میخواهد از این راه مسلمانان را از تعلیمات قرآن دور و راه فهم کتاب خدا را بسته و مسلمانان را منحرف سازد- القاء شده است».

(۲) ۲۱۰- محمّد بن ابراهیم بن اسحاق از ابن عقده از علیّ بن فضّال از پدرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹۱

حسن روایت کرد که گفت: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: مائیم که در دنیا سرور و آقائیم و در عالم آخرت دارای قدرت و سلطنت هستیم.

(۱) ۲۱۱- محمّد بن علیّ ماجیلویه و احمد فرزند علیّ بن ابراهیم و حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از محمّد بن علیّ تمیمی روایت کرده اند که گفت: علیّ بن موسی علیهما السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که فرمودند: هر کس خوشدارد بر شاخه ای از نهال یاقوت سرخی که خداوند آن را با دست قدرت خویش کشته [و بخواهد بدان چنگ زند] پس باید تولّای علیّ و اولادش ائمّه (طاهرین) را در دل داشته باشد، زیرا آنان برگزیدگان خداوند عزّ و جلّ میباشند و خالصان و منتخبان اویند، و آنانند معصوم و مصون از هر خطا و لغزشی.

(۲) ۲۱۲- حسین بن ابراهیم ناتانه بسند مذکور در متن از ریّان بن

صلت روایت کرده که گفت: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار به این لفظ

«استغفر اللّه و اسأله التّوبه»

طلب آمرزش کند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹۲

خداوند متعال برات آزادی از آتش دوزخ را برای او می نویسد و نیز پروانه عبور از پل صراط را، و او را بمنزلگاه قرار که بهشت است وارد می کند.

(۱) ۲۱۳- ابو علیّ احمد بیهقیّ در فید- منزلیست در راه عراق بمکّه- هنگام برگشتنم از حجّ بسال ۳۵۴ قمریّ بسند متن از داود بن سلیمان برایم روایت کرد که علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از پدرش از آباء بزرگوارش علیهم السّلام از علیّ بن أبی طالب علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود حسابرسی شیعیان ما بما واگذار می شود، پس هر کس مظلمه و بدهی و گناهش میان او و خداوند است ما داوری کرده و هر چه حکم کنیم خداوند امضاء می فرماید، و هر کس مظلمه اش میان او و مردم است، ما از مردم تقاضا میکنیم او را ببخشند، و آنان می بخشند، و هر کس مظلمه اش میان او و ما اهل بیت است ما سزاوارتر از همه کس به بخشش و عفو و گذشت می باشیم.

شرح: «سند خبر از نظر صحت و ضعف هر چه باشد این مقام حسابرسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹۳

و داوری در قیامت برای ائمّه معصومین از مسلّمات است که در بسیاری از روایات که در حدّ مستفیض بلکه تواتر است آمده، و نیز بخشش آنان حقّ خود را مطلبی است موافق عقیده ما شیعیان در

باره آنان، چون ایشان را معدن رحمت، و منتهی الحلم، و اصول کرم، و اولیاء نعم، و رحمت موصوله میدانیم و اقتضای این صفات همانست که فرمود».

(۱) ۲۱۴- محمّد بن عمر جعابیّ «۱» از حسن بن عبد اللَّه رازی روایت کرده گفت: آقایم علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از نیای گرامش از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نقل کرد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس از مسلمانان بمیرد و تابع امامی از ائمّه اولاد من نباشد (امام زمان خود را نشناسد) بمرگ در حال جاهلیّت مرده است و اعمال او پذیرفته نیست، و همه را باید حساب پس دهد چه زمان جاهل بودنش، و چه پس از آن که اسلام آورده.

(۲) ۲۱۵- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من و این مرد- یعنی علیّ بن ابی طالب- در روز قیامت مانند این دو انگشت باشیم،

---

(۱) سمعانی گفته است که محمّد بن عمر جعابی از محدّثین مشهور است، و مذهبش تشیّع بوده و به ابن الجعابی یا ابو بکر التمیمیّ شهرت یافته، وی دارای تصانیف بسیار است زمانی در موصل بمنصب قضا نشسته و در باره جدّ اعلایش که آیا سلم است یا سلام و یا سالم اختلاف است، و نجاشی در کتاب رجالش او را از حفّاظ حدیث و بزرگان اهل علم دانسته و بیش از ده کتاب او را نام برده است.

آنگاه دو انگشت شهادت- که بعربی آن را سبّابه گویند- را کنار هم آورد و فرمود:

پیروان ما نیز با ما باشند، و

همچنین هر کس ستم کشیده و مظلومی از ما خاندان را یاری کند او هم با ما خواهد بود.

(۱) ۲۱۶- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که بدستاویز محکمی چنگ زند پس باید بدوستی و ولای علیّ و اولادش که اهل بیت منند چنگ زند.

(۲) ۲۱۷- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

امامان و پیشوایان (پس از من) همگی از فرزندان حسین میباشند، و هر کس ایشان را فرمان برد خدای را اطاعت کرده، و هر کس نافرمانی آنان کند خدای را عزّ و جلّ معصیت کرده است، و ایشانند چنگاویز محکم و دستگیره استوار، و ایناانند راهنمای بسوی خداوند عزّ و جلّ.

(۳) ۲۱۸- و بهمین اسناد جعابی روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علیّ! تو با دو فرزندت (حسن و حسین) برگزیدگان خدا از خلق میباشید.

(۴) ۲۱۹- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من و علیّ از یک نور آفریده شده ایم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹۵

(۱) ۲۲۰- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند متعال روز رستاخیز او را در حال امن و سلامت و دل آرامی محشور میگرداند.

(۲) ۲۲۱- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: یا علیّ! هر کس تو را دوست بدارد در قیامت با پیمبران راستین

و در درجه آنان خواهد بود، و هر کس بمیرد در حالی که دشمن میدارد تو را، باکی بر او نیست و ابائی ندارد، که یهودی از دنیا برود یا نصرانی.

(۳) ۲۲۲- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در مورد گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ یعنی: (آنان را باز دارید اینان بازپرسی باید بشوند- صافات: ۲۴) فرمود: از ولایت علیّ پرسش خواهند شد.

(۴) ۲۲۳- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام و عبّاس بن عبد المطّلب و عقیل فرمود: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ میباشم، و با هر کس که با شما در صلح و سلامت است در صلح و سلامت میباشم.

مصنّف این کتاب (صدوق علیه الرّحمه) گوید: ذکر عقیل و عبّاس در این

حدیث غریب است و من اضافه این دو تن را در این حدیث از کس دیگر غیر از محمّد بن عمر جعابیّ نشنیده ام.

شرح: «مؤلّف- رضوان اللَّه تعالی علیه- اخبار این کتاب (یعنی عیون الاخبار) را چنان که از سیاق پیداست از نسخه های کتبی که از پیشینیان بجای مانده و مشایخش به او اجازه روایت آنها را داده اند استخراج کرده، و چون در آن زمان چاپ نبوده و کتابها همه نسخه خطی و دست نویس بوده، این احتمال میرود که پاره ای از کتب که نسخه اش متواتر نبوده توسّط بعضی از منحرفین تصرف شده و چیزی را کم یا اضافه نموده باشند، و اخباری که

محمّد بن عمر جعابىّ در كتبش روايت كرده ديگران نيز روايت كرده اند و صدوق- عليه الرّحمه- در كتب ديگر غير از كتاب محمّد بن عمر جعابى در كتاب ديگر اين اضافه را نديده و در اينجا تذكّر داده است و اين تذكّر احتمال تصرّف و اضافه نمودن را در مصدريكه جعابى از آن نقل كرده تقويت ميكند».

(۱) ۲۲۴- و بهمين اسناد جعابىّ روايت كرده كه علىّ عليه السّلام گفت: مرا رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: تو از منى و من از تو.

(۲) ۲۲۵- و بهمين اسناد جعابىّ روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله به علىّ عليه السّلام فرمود: تو بهترين افراد بشر هستى و كسى در باره ات شكّ نكند جز كافر.

(۳) ۲۲۶- و بهمين اسناد جعابىّ روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: من

جز بفرمان حقّ تعالى فاطمه دخترم را به شوهر ندادم.

(۱) ۲۲۷- و بهمين اسناد جعابىّ روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كس من ولىّ امر او هستم علىّ پس از من ولىّ امر او خواهد بود، پروردگارا! دوست بدار هر كس علىّ را دوست داشته و ولىّ خود ميشمارد، و دشمن بدار هر كس با علىّ دشمنى كرده و در ستيز است، و يارى نما كسى را كه او را يارى كرد، و كمك نما هر كس را كه او را مدد نمود، و خوار و بيمقدار گردان دشمن علىّ را، و كفايت كن او و فرزندان او را، و عاقبت امرشان را ختم بخير بفرما، و در آنچه بديشان

ارزانی داشتی برکت ده، و آنان را بروح القدس- فرشته حامل وحی- مؤیّد فرما، و به هر کجای زمین که رو کنند نگهدارشان باش، و منصب پیشوائی را در آنان قرارده، و کسانی را که از ایشان پیروی می کنند جزای نیکو عطا کن، و مخالفان و نافرمانان آنان را هلاک گردان، براستی که تو نزدیک و اجابت کننده ای.

(۲) ۲۲۸- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

علیّ نخستین کسی بود که از من پیروی کرد (یعنی بمن ایمان آورد) و همو اوّلین کسی باشد که در قیامت با خداوند جزا دهنده روبرو خواهد شد.

(۳) ۲۲۹- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به علیّ علیه السّلام

فرمود: یا علیّ! تو ذمّه مرا بری خواهی کرد، و توئی خلیفه و جانشین من بر امّتم.

(۱) ۲۳۰- و بهمین اسناد از جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

قیامت بر پا نشود تا قائم بر حقّ ما قیام کند، و آن هنگامیست که خداوند او را اذن دهد، و هر کس او را متابعت کند نجات یابد، و هر کس از وی روی گرداند هلاک خواهد شد، خدا را، خدا را بیاد آورید، ای بندگان خدا! بسوی او روید هر چند بروی یخ و برف باشد، زیرا که او نماینده خداوند و جانشین من است.

(۲) ۲۳۱- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در حالی که دست علیّ علیه السّلام را در دست داشت فرمود: هر کس ادّعاء نماید که

مرا دوست دارد، اگر علیّ را دوست نداشته باشد دروغ میگوید.

(۳) ۲۳۲- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در روز قیامت منابری برای پیروان من و شیعیان اهل بیتم- آنان که در محبّت ما اخلاص میورزند- در اطراف عرش بر پا میدارند و خداوند عزّ و جلّ بندگان را فرمان میدهد که بسوی من بشتابید تا کرامتم را بر شما پخش کنم، چرا که شما در دنیا (راه حقّ را با اخلاص پیمودید و در آن) رنجها و آزارها دیدید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۹۹

(۱) ۲۳۳- و بهمین اسناد جعابیّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علیّ تو از شجره و نهالی آفریده شده ای که من نیز از آن خلق شده ام، و من اصل و ریشه آنم و تو تنه آن و حسن و حسین شاخه های آن و دوستان ما برگهای آنند، و هر کس بهر کجای این شجره بیاویزد خداوند او را به بهشت خواهد برد.

(۲) ۲۳۴- و بهمین اسناد جعابیّ از امام مجتبی علیه السّلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علیّ، از انصار (صحابه اهل مدینه) کسی تو را دشمن ندارد مگر آن کس که در اصل یهودی باشد.

شرح: «چون در میان انصار کسانی هستند که یهودی بودند و بعد مسلمان شدند- که در اصل پدر و مادرشان یهودی بودند- و اینان که با علیّ علیه السّلام دشمنی میورزیدند یا از مشرکین بوده که در واقع ایمان نداشته و بظاهر کلمه شهادتین را بر زبان

می آوردند تا جان و مالشان در امان باشد، و یا یهودی زاده ای بودند که بر همان دین یهود در باطن باقی مانده و در ظاهر اسلام را پذیرفته اند و مانند منافقین کفر خود را پنهان میداشته اند، و الّا کسی که متدین بدین اسلام باشد محال است که با علی علیه السّلام دشمن باشد، و سرّ اینکه تنها در- باره انصار این چنین فرموده نه مهاجرین آنست که مهاجرین اهل مکّه اند و با یهود بیگانه بودند زیرا یهود در مکّه زندگی نمی کردند، بلکه در مدینه و با انصار میزیستند».

(۳) ۲۳۵- و بهمین اسناد جعابیّ از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۰

رسول درس ناخوانده- که درود خدا بر او باد- با من این چنین سخنی داشت که من را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق.

تذکّر لازم: «این خبر بیان خبر پیش را در معنی اصل تأیید می کند».

(۱) ۲۳۶- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

برای هیچ کس جائز نیست که با حال جنابت از این مسجد (یعنی مسجد النّبیّ) عبور کند جز برای من و تو و فاطمه و حسن و حسین و هر کس از اهل من باشد، زیرا که آنان از منند.

شرح: «مراد از «یجنب»، «یجتاز» است چنان که بزرگان طریقین سنّی و شیعه أمثال: أبو نعیم طحّان، ضرار بن صرد تیمی کوفیّ عامّیّ مذهب، و سلطان العلماء آملیّ شارح لمعه معنی کرده اند، و پنج تن نامبرده همگی اهل بیت پیغمبرند که آیه تطهیر در باره آنان نازل شده و هر کس از اهل بیت پیامبر- صلی اللَّه

علیه و آله- دارای عصمت باشد ملحق بآنان است، و معنی «اجناب»، نکاح نیست، زیرا در مورد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بـا زوجـاتش که آیه تطهیر شامل آنها نیست تصوّر نـدارد، پس ناچار مراد اجتیاز و گـذر کردن است نه نکاح، و خبری که در علل الشّرائع آمده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

«لا ینکح فی هذا المسجد

- الـخ» همین خـبر است که راوی، معنـای آن را نفهمیـده و نقـل بمعنـا کرده است، و ترمـذی در جـامع خود صـدر این خبر را بلفظی نقل کرده تا امیر مؤمنان علیه السّلام؛ و فاطمه و حسنین علیهم السّلام را نیاورده و گفته است که این حدیث حسن است، همچنین محبّ الدّین طبریّ در ذخائر العقبی ص ۷۷ آن را بدین صورت آورده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

«یا علیّ لا یحلّ لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک»

مانند ترمذی تقریبا».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۱

(۱) ۲۳۷- و جعابیّ بهمین اسـناد روایت کرده که رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فرمود: بـدن برهنه مرا هنگام غسل و تجهیز میّت هیچ کس جز علیّ ننگرد، مگر کافر (یعنی ایمان ندارد آن کس که عمدا نظر افکند).

(۲) ۲۳۸- و جعـابیّ بهمین اسـناد از امیر مؤمنـان علیه السّلام روایت کرده که رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله فرمود: یـا علیّ پیروان تو در قیامت می آیند سـیراب و بدون تشنگی، ولی دشمنانت می آیند در غایت تشنگی، و آب طلبند و کسی بآنان آب ننوشاند.

(۳) ۲۳۹- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله

فرمود:

دشمنی با علیّ کفر است، و دشمنی با بنی هاشم نفاق.

شرح: «بنو أمیّه هر چند بظاهر ایمان آورده بودند، ولی بواسطه کینه ای که با بنی هاشم داشتند پس از اظهار ایمان هم با بنی هاشم سازش درستی نداشتند، بلکه غالبا دشمنی مینمودند، با اینکه قرآن میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» لذا دشمنی کردن آشکار با بنی هاشم بدون هیچ مجوّزی صد در صد نفاق و بی دینی است».

(۴) ۲۴۰- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای من دعا کرده گفت: «پروردگارا! دلش را روشن ساز و سینه اش را باز و پر حوصله و صابر و بردبار فرما و زبانش را ثابت و قوی بدار و از گرما و سرما نگهدارش».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۲

(۱) ۲۴۱- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: من مأمور شدم که با عهدشکنان (اهل جمل) و جائران و ستمگران (لشکر صفّین) و بیرون رفتگان از آئین حقّ (اهل نهروان) بمبارزه پردازم.

(۲) ۲۴۲- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بخدا پناه برید از جبّ حزن.

شرح: «جبّ بمعنی چاه است و حزن بمعنی اندوه، و اصل خبر در سنن ترمذیّ کتاب «زهد» بعد از باب «ما جاء فی الرؤیا» چنین است که پیامبر فرمود:

«تعوذوا باللَّه من جبّ الحزن، قالوا: یا رسول اللَّه و ما جبّ الحزن؟ قال:

واد فی جهنّم یتعوّذ منه جهنّم کلّ یوم مائه مرّه ....»

. یعنی: پناه ببرید به خدا از «جبّ الحزن»، پرسیدند: ای رسول خدا! جبّ الحزن چیست؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

چاهی است در دوزخ که روزی صد بار جهنّم از آن بخدا پناه میبرد، پرسیدند: چه کسی در آن می افتد؟ فرمود:

قرّاء ریاکار».

(۳) ۲۴۳- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

تعهّدات و دیون مرا ادا نمی کند جز علیّ، و نیز بوعده هایم وفا نمیشود جز بیاری علیّ.

(۴) ۲۴۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

صلی اللَّه علیه و آله به بنی هاشم فرمود: شما پس از من مستضعف خواهید شد.

شرح: «مستضعف در اینجا مراد کسی است که حقّش را به ستم برگیرند و او را از آن محروم گردانند».

(۱) ۲۴۵- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین ثروت انسان و ذخیره هایش صدقه است.

(۲) ۲۴۶- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود:

زکات انواع اسب ها و بردگان را بر شما بخشودم.

شرح: «مفهوم بخشیدن اینست که حضرت می توانسته نبخشد و بنا بر اخذ زکات بوده، امّا حضرتش به مصلحتی آن را بخشیده است، و باید توجّه داشت که بر طبق آیه شریفه خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً بر ولیّ امر است که بر آنچه مال محسوب می شود زکاتی معیّن کند و آن را بستاند و در مواردی که قرآن کریم معیّن نموده به مصرف رساند، و سیاق آیه و شأن نزولش راهنمائی می کند که مراد از اموال آن مالی است که تراکم ایجاد می کند و به فرموده قرآن: «دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ» می شود، و این پیشوای مسلمین است که باید در هر

زمانی بر حسب اوضاع و شرایط اموالی را که موجب تراکم ثروت می شود مشخّص سازد، و نصاب لازم زکات را در آنها تعیین نماید.

در زمان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله اموالی که موجب تراکم ثروت و در نتیجه ناهماهنگی نظام اقتصادی جامعه می شد منحصر در نه چیز- غلّات اربعه (گندم و جو و مویز و خرما) و انعام ثلاثه (شتر و گاو و گوسفند) و درهم و دینار (همان نقره و طلا)- بود، بنا بر این زکات اسب ها و بردگان مورد عفو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۴

واقع شد زیرا که در آن زمان پرورش اسب در حجاز گسترش قابل ملاحظه ای نداشت، و خرید و فروش بردگان هم رونق خود را از دست داده بود.

امّا بر اثر گذشت زمان و فتوحات جدید مسلمین در کشورهائی مانند عراق و ایران و مصر و شامات که در نتیجه به ثروتشان چیزهای دیگری غیر از آن (۹) نه چیز اضافه گردید، اهالی مسلمان شده آن ممالک می بایست موافق اموالشان به نصاب معیّن زکات پرداخت کنند.

و در حدیث است که امیر مؤمنان علیه السّلام در زمان خلافت ظاهریش بر خیل و عتاق (یعنی اسب و یابو) زکات قرار داد، چنان که در کتاب شریف کافی باب (ما یجب علیه الصدقه من الحیوان- کتاب زکات) آمده است و نیز امام صادق علیه السّلام می فرماید:

«الرقیق الّذی تبتغی التّجاره فانّه من المال الّذی یزکّی»

یعنی بر بردگانی که برای تجارت و خرید و فروش تهیّه شده اند زکات تعلّق می گیرد، و در خبر دیگر نصاب آن را تعیین فرموده اند.

در کتاب شریف وافی نیز بابی بعنوان «زکاه الرّقیق و الخیل» و بابی

بعنوان «زكاه مال التّجاره» وجود دارد و احاديث بسيارى در آن باب از كتب اربعه نقل شده است، بعنوان مثال در كافى و ديگر كتب اربعه از محمّد بن مسلم از امام صادق عليه السّلام روايت است كه فرمود:

«البرّ و الشّعير و الذّرّه و الدّخن و الارز و السّلت و العدس و السّمسم كلّ هذا يزكّى و اشباهه»

يعنى: بايد زكات گندم و جو و ذرّت و ارزن و برنج و سلت (جو بى پوست) و عدس و كنجد و امثال اينها پرداخت شود.

ليكن فقهاى عظام همه آن روايات را حمل بر استحباب مى كنند چون از رواياتى كه مثل روايت متن است تعارض فهميده اند و بنا بر اين آنها را حمل بر استحباب كرده اند.

امّا اين بنظر صحيح نميرسد، و با اصل وجوب زكات سازگار نيست زيرا

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۵

در زمان حال در بسيارى از ممالك اساسا شتر آنهم بصورتى كه در بيابان به چرا برود وجود ندارد، و در بسيارى از سرزمينها بجاى كشت گندم و جو هزاران هكتار زمين، زير كشت ذرّت بوده و زراعت گندم و جو بسيار اندك و غير قابل ملاحظه است (مقصود اين است كه در زمان حيات رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله كه آيه زكات نازل شد اگر وضع حجاز آن گونه بود كه كشت و قوت غالب، ذرّت مى بود (مسلّما) پيغمبر زكات را بر آن قرار ميداد) و نيز در اغلب نقاط دنيا پول مسكوك رايج نيست، بلكه اساسا سكّه و اموال زكوى ديگر از آن نه (۹) چيز آرام آرام از ميان رفته و جاى خود را به اموال ديگر داده است، امّا مستحقّين زكات

روز بروز بیشتر می شونـد و نمی توان گفت زکات که برای جلوگیری از فقر و تنگـدستی مسـلمین مقرر شده منحصـر به همان اموالی است که در زمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله موضوعیّت داشته و در این دوران که درآمد کارخانجات و مؤسسات تجاری و صـنایع مرتّبا رو به افزایش است در این اموال سـهمی برای فقرا و مسـتمندان قرار داده نشـده ولی هنوز هم اگر کسـی نخلسـتانی داشـته باشـد با شـرایطی که عموما امکان تحقّق نـدارد بایـد زکات آن را بپردازد و الّا نیازمنـدان بی نصـیب خواهند ماند!؟

قرآن کریم صـریحا می فرمایـد: خُـذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَـدَقَةً و «اموال» اطلاـق دارد و هر چیزی را شامل می شود لیکن در هر زمان بایـد رهـبر جـامعه مسـلمین خود، یـا شورای متخصّصـین مسائـل اقتصـادی، اموال پر درآمـد را که در آن زمـان موجب شـدّت اختلاف طبقاتی و تراکم ثروت می شود، مشـخص کننـد و به تناسب زمان و مکان سـهمی بعنوان صـدقه که عرفا آن را زکات می گویند در آن معیّن کرده و به نفع تهیدستان و از کار افتادگان جامعه بستانند تا به آیه شریفه عمل شده باشد».

(۱) ۲۴۷- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۶

بهترین برادرانم علیّ است، و بهترین عموهایم حمزه و عبّاس [بن عبد المطّلب]، برادران پدرم میباشند.

(۱) ۲۴۸- و جعابیّ بهمین اسـناد از امیر مؤمنان علیه السّـلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو تن و از آن بیشتر جماعت محسوب می شود (یعنی در نماز).

(۲) ۲۴۹- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده

که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اذان گویان در قیامت از دیگران بلند قامت ترند.

(۳) ۲۵۰- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: مؤمن با نور خدا مینگرد.

(۴) ۲۵۱- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اعمال روز خود را با دادن صدقه آغاز کنید، و هر کس چنین کند دعایش ردّ نخواهد شد.

(۵) ۲۵۲- و جعابیّ بهمین اسناد آورد که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: دو فرزندم حسن و حسین بهترین فرد اهل زمین هستند پس از من و پس از پدرشان علیّ،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۰۷

و مادرشان نیز بهترین زنان عالم است.

(۱) ۲۵۳- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بهترین زنانی که بر شتر می نشینند زنان قرشیّ هستند که با شوی خویش مهربانند.

(۲) ۲۵۴- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس آمد و خواست میان امّت پراکندگی ایجاد کند و امر جامعه را غاصبانه از روی استبداد بدون مشورت با دیگران بدست گیرد او را بکشید، خداوند عزّ و جلّ بدان اذن داده است (ریختن خونش بر دیگران لازم است).

(۳) ۲۵۵- و جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: این آیه الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً (کسانی که اموالشان را در شبانه روز انفاق می کنند، نهان و آشکار انفاق می کنند)

در باره علیّ نازل گشته.

(۴) ۲۵۶- و جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در مورد آیه وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ «۱» یعنی: (آن را می پذیرد و حفظ میکند گوش شنوا و در برگیرنده) فرمود: از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد.

---

(۱) سوره الحاقه آیه ۱۲.

(۱) ۲۵۷- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: ندیدم من کسی را که چهارشانه تر از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله باشد.

(۲) ۲۵۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که از بنده سؤال می شود دوستی ما اهل البیت است.

(۳) ۲۵۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من دو چیز گرانبها میان شما باقی میگذارم و آن کتاب خدا و عترت من است، و هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بمن باز گردند.

(۴) ۲۶۰- بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در عید قربان دو گوسفند خاکستری رنگ شاخدار قربانی میکرد.

(۵) ۲۶۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در باره من دعا کرد که خداوند مرا از سرما و گرما حفظ فرماید.

(۶) ۲۶۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: من

بنده

خدا و برادر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله هستم و کسی جز من این ادّعا نکند مگر کذّاب (دروغ زن).

(۱) ۲۶۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به او فرمود: تو نسبت بمن بمنزله هارونی نسبت بموسی (یعنی وزیر من میباشی).

(۲) ۲۶۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله خطاب بمن فرمود: در تو مثلی از عیسی هست و آن اینست که نصاری آنقدر در دوستی او افراط کردند که کافر گشتند، و یهود آنقدر با او دشمنی کردند که کافر شدند.

(۳) ۲۶۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: فاطمه دامن خویش پاک داشت و خداوند ذرّیّه پرورده آن دامان را بر آتش حرام ساخت.

شرح: «پاره ای پنداشته اند که مراد آنست که همه ذرّیّه فاطمه بر آتش حرامند، ولی روایتی در همین کتاب در أوّل باب ۵۸ آمده که حضرت رضا علیه السّلام به زید بن- موسی علیه السّلام فرمود: روایت راویان کوفه تو را مغرور نکند مراد تنها فرزندان بطن اویند

«و ما ذاک الّا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصّه»

(این نیست مگر برای حسنین علیهما السّلام و دیگر فرزندان خود او)».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۰

(۱) ۲۶۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بمن فرمود: دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من [و دشمن من دشمن خداست].

(۲) ۲۶۷- جعابیّ بهمین اسناد

از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: علیّ را دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر کافر.

(۳) ۲۶۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: مردم از درختانی مختلفند، و من و تو از یک درختیم.

(۴) ۲۶۹- جعابیّ بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله انگشتری خود را در دست راست میکرد.

(۵) ۲۷۰- جعابیّ بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: عمّار یاسر را جمعیّت تجاوزگر خواهند کشت.

(۶) ۲۷۱- جعابیّ بهمین اسناد از علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که بغیر مولایان خود، خود را نسبت دهد، یا غیر اربابان خود را

ارباب گیرد، و یا برده ای که بغیر صاحبانش بپیوندد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر او باد.

شرح: «شاید مراد کسی باشد که غیر از امامان منصوص از جانب خدا امامی برای خود فرض کند و فرمان او را بر خود لازم الاجرا داند».

(۱) ۲۷۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی کرد از همبستری و مباشرت با زنان باردار تا زمانی که وضع حمل کنند.

(۲) ۲۷۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: امامان همگی از قریشند.

(۳) ۲۷۴- جعابیّ بهمین اسناد از

امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس آخرین کلامش درود بر من و علیّ باشد وارد بهشت خواهد شد.

(۴) ۲۷۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

مورد تعرّض واقع خواهید شد که، از من بیزاری جوئید. مبادا از من تبرّی جوئید، براستی که من بر دین محمّد صلی اللَّه علیه و آله هستم.

(۵) ۲۷۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

اصحاب با وفای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که کلمات او را بیاد دارند میدانند که اهل صفّین را خداوند بر زبان رسولش ملعون شمرده و لعن فرموده است و بی بهره است هر کس دروغ بندد.

(۱) ۲۷۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمن فرمود: هیچ راهی را تو برای سیر اختیار نکنی و گام بر نداری و جاده ای را بر نگزینی و قدم ننهی، جز اینکه شیطان بر خلاف تو در راه و جاده دیگری رود.

(۲) ۲۷۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: حسین را تبهکارترین فرد این امّت خواهد کشت، و بیزاری میجوید از فرزندانش (یعنی ائمّه) کسی که بمن کافر می شود.

(۳) ۲۷۹- محمّد بن عمر جعابیّ از حسن بن عبد اللَّه تمیمی از پدرش عبد اللَّه روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین بن علیّ و او از مادرش فاطمه علیهم السّلام دخت رسول

خـدا صـلی اللَّه علیـه و آلـه نقـل کرده که پـدرش فرمـود: هر کس که من سـرور اویم علیّ سـرور اوست، و هر کس را که من پیشوای او هستم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۳

علیّ پیشوای او است.

(۱) ۲۸۰- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله در روز خیبر علم را به من سپرد، و من از جنگ روی نگرداندم تا خداوند قلاع خیبر را بدست من فتح نمود.

(۲) ۲۸۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمن فرمود: من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا بگویند «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» و چون این کلام را بر زبان آوردند جان و مالشان بر من حرام است.

شرح: «این روایت با این لفظ موافق عقیـده بسیاری از اهل سـنّت میباشد، و با ظاهر قرآن مخالف است. خداوند در قرآن کریم خطـاب بـه پیـامبرش می فرمایــد: أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُـوا مُؤْمِنِینَ یعنی: [آیـا تـو می خـواهی مردم را بـه زور مـؤمن گردانی؟] و آیات شـریفه وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ و فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ و وَ ما عَلَیْنا إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ و إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ و آیات دیگری بدین مضـمون همگی به این معنا هستند که وظیفه انبیاء مرسل تنها ابلاغ دعوت الهی و عرضه دین است و جنگ و قتال هنگامی جائز می شود که مخالفین اقـدام به جنگ کننـد و جان و مال پیامبر و گرونـدگان به او را در خطر اندازند، چنان که آیات شریفه أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ

بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا و قـاتِلُوا فِی سَبِیـلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقـاتِلُونَکَمْ وَ لاـ تَعْتَـدُوا و قـاتِلُوا الْمُشْـرِکِینَ کَافَّهً کَمـا یُقـاتِلُونَکَمْ کَافَّهً و وَ لا یَزالُونَ یُقـاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْـتَطاعُوا و فَـإِنِ انْتَهَوْا فَلاـ عُـدْوانَ إِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ همه مورد جنـگ را دفـاع از حوزه اسلام و مسلمین معین می دارند، و خداوند به رسول

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۴

گرامیش میفرمایـد: إِنْ أَنَا إِلَّا نَـذِیرٌ مُبِینٌ و او را تنها پیام آور و بیم دهنده میداند، و برای او تکلیف قتال و پیکار نکرده است، و هر کس با قرآن کریم و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السّلام و حقیقت سیره رسول گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله بدرستی آشـنا باشد می داند که آیات جهاد همه بیانگر جهاد دفاعی بوده و هیچ یک آیه شریفه لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ را نسخ نکرده است، و نسخ آن، عقیده اهل سنّت و مقلّدین آنان از شیعه است».

امّا در اینجا آنچه به نظر میرسد این است که لفظ «اقاتل» در خبر تحریف یا نقل به معنا شده و در اصل «امرت ان اجاهد النّاس» بوده و راوی توهّم کرده که معنی «اجاهد»، «اقاتل» است و این طور روایت کرده است و اگر خبر را به ظاهرش معنا کنیم با آیه مبـارکه قـاتِلُوا الَّذِینَ لاـ یُؤْمِنُونَ بِـاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَـدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَـدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ سازگار نیست که می فرمایـد: با آن کسان از اهل کتاب که به خـدا و قیامت ایمان ندارند و حرام خدا و رسولش را

حرام نمی دانند و به دین و آئین حقّ نمی گروند بجنگید تا با کمال خواری حاضر به پرداخت جزیه شوند» یعنی چون پرداخت جزیه را پذیرفتند آنها را رها کنید هر چند به خدا و قیامت ایمان نداشته باشند. باری تا آنگاه که قدم به پیکار با مسلمین پیش نگذاشته اند مورد تعرّض واقع نخواهند شد و همین حکم باقی خواهد بود ولی چون با مسلمین در افتند و دشمنی ورزند جان و مالشان بر مسلمین مباح می گردد و مسلمین وظیفه دارند که با ایشان پیکار کنند، ولی بهر حال باید مرتّب آنها را به حقّ دعوت نمود و با سعی و تلاش بسیار، حقیقت دین را به ایشان عرضه کرد تا آرام آرام نقص عقیده خویش و کمال اسلام را دریابند و به آئین اسلام در آیند و آیه شریفه إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ مؤید این گفتار است».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۵

(۱) ۲۸۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله تا زمانی که از دنیا رفت سه روز پی در پی از نان گندم خالص سیر نخورد.

(۲) ۲۸۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: سلمان از ما اهل بیت است.

(۳) ۲۸۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ابو ذر صدیق این امت است.

شرح: «صدیق یعنی نیکوکار، درست کردار، با وفا، مخلص، راستگو، و پایدار».

(۴) ۲۸۵- جعابیّ بهمین اسناد از

امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس ماری را بکشد بتحقیق کافری را کشته است.

شرح: «کافر در این خبر بمعنی عدو است زیرا تشبیه بمار شده است و مار را همه دشمن دانند».

(۵) ۲۸۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بعلیّ علیه السّلام فرمود: ای علیّ اگر بی قصد نظرت بر زنی نامحرم افتاد، آن را با قصد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۶

تکرار مکن زیرا برای تو همان نگاه اوّل مانعی نداشت.

(۱) ۲۸۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هنگامی که مرا بسوی فرمانداری یمن فرستاد فرمود: هر گاه داوریی بنزد تو آوردند و از کسی شکایت کردند، پیش از آنکه از طرف مقابل او قضیه را بشنوی حکم مکن، امام علیه السّلام فرمود: پس از آن دیگر در هیچ مورد داوری شکّی برایم پیدا نشد.

(۲) ۲۸۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

خداوند متعال لعنت کرده است کسانی را که با مؤمنین در باره دین خدا مخاصمه می کنند، و اینان بلسان رسول خدا نیز ملعونند.

شرح: «جدال بمعنی مخاصمه در مسائل اعتقادی یا عملی در آئین مقدّس اسلام ممنوع است و باید در دعوت بحقّ مطابق آیه شریفه ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ باشد، یعنی مردم را براه راست و طریق پروردگارت با برهان و پند نیکو بخوان و اگر نیاز بمجادله شد بطریق هر چه نیکوتر آن را

انجام ده، یعنی: از مسلّمیّات عقلی مخالف استفاده برای اثبات مطلوب خویش بنما.

مرحوم مؤلّف شیخ بزرگوار صدوق علیه الرّحمه در آخر کتاب توحیدش بابی بعنوان «باب نهی از کلام و جدال و مراء در باره خدا» باز کرده و در آن بیش از سی حدیث ذکر کرده است».

(۳) ۲۸۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در باره من نازل گشت و نیز فرمود: أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ هم در باره من نازل شد».

(۱) ۲۹۰- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علی علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس آیه الکرسی را یک صد بار بخواند همانند کسی باشد که تمام عمر خدا را عبادت کرده است.

(۲) ۲۹۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین فرد شما کسی است که سخنش را پاکیزه کند، و سفره اطعامش را گسترده بدارد، و شب را که همه در خوابند بعبادت خدا پردازد.

(۳) ۲۹۲- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که علیّ علیه السّلام سخن از کوفه بمیان آورد و فرمود: کسانی بلا را از آن دور کنند همچنان که از سراپرده های رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دفاع میکردند و دشمن را دور مینمودند.

(۴) ۲۹۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس شفاعت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را منکر باشد و تکذیب کند مشمول آن نخواهد بود (یعنی

منکر شفاعت پیغمبر شفاعت نمی شود).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۸

(۱) ۲۹۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: روزگار سپری نشود تا آنکه رجلی از اولاد حسین قیام کند و چتر عدالت را در سراسر جهان بر سر همه جهانیان بگستراند بهمان طوری که پرچم ظلم و ستمکاری همه جا را تیره و تار ساخته بود.

(۲) ۲۹۵- جعابیّ بهمین اسناد روایت کرده که علیّ علیه السّلام ایستاده آب آشامید، و بعد فرمود: این چنین دیدم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله عمل می نمود.

(۳) ۲۹۶- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

علم و دانش گمشده مؤمن است.

(۴) ۲۹۷- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس با مسلمانان در مشورت، بفریب و نیرنگ رفتار کند من از او بیزاری میجویم.

(۵) ۲۹۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

هیچ کس با ما اهل بیت پیغمبر قابل قیاس نیست، زیرا در بیت ما قرآن نازل گشته است، و کیان رسالت و نبوت در خاندان ما (آل ابراهیم) است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۱۹

(۱) ۲۹۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من شهر علمم و علیّ دروازه آن شهر است [پس هر کس طالب علم است از همان در باید وارد شود].

(۲) ۳۰۰- و بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه

و آله فرمود: خداوند عز و جل بر زمین سری کشید و مرا در میان بندگان اختیار نمود، سپس بار دوم نظری افکند و تو را بعد از من برگزید، آنگاه تو را سرپرست امّت من پس از من قرار داد، و هیچ کس بعد از ما همانند ما نخواهد بود.

(۳) ۳۰۱- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که «جوار منشآت» در آیه کریمه ۲۴ سوره الرّحمن وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ منظور کشتیهاست.

(۴) ۳۰۲- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: عمّار یاسر بر دین حقّ است، روزگاری که در میان دو گروه کشته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۲۰

می شود که یک گروه بر دین و آئین من میباشند و گروهی دیگر کسانی هستند که از دین حقّ بیرون رفته و مرتدّ گشته اند.

(۱) ۳۰۳- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: تمام درهائی که از منازل بمسجد باز است ببندید جز باب علیّ را.

(۲) ۳۰۴- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: یا علیّ! چون من درگذرم کینه های درونی با تو از سینه های گروهی آشکار می گردد و همگی پشت به پشت یک دیگر داده و تو را از رسیدن به حقّ مسلّمت مانع میشوند.

(۳) ۳۰۵- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: دست علیّ دست من است. یعنی بیعت با علیّ

بیعت با من است.

(۴) ۳۰۶- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمود:

ما منافقین را در زمان حیات پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نمی شناختیم مگر با علامت بغض و دشمنی با علیّ و اولادش علیهم السّلام.

(۵) ۳۰۷- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود: بهشت آرزوی دیدار تو، و عمّار و سلمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۲۱

و ابو ذرّ و مقداد را دارد.

(۱) ۳۰۸- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمن فرمود: امّت من بزودی با تو حیله و خیانت می کنند و این خیانت را خوب و بد مردم پیروی مینمایند. عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۱۲۱ باب(۳۱) آنچه از حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه آمده است ..... ص : ۳

۲) ۳۰۹- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس علیّ را دشنام دهد بی تردید مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد بتحقیق خداوند را دشنام داده است. سبحانه و تعالی.

(۳) ۳۱۰- جعابیّ بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای علیّ! تو در بهشت باشی و شرق و غرب آن در اختیار تو است.

(۴) ۳۱۱- جعابیّ بهمین اسناد از حسین بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که روزی پدرم امیر المؤمنین برای ما خطبه ای خواند و در آن فرمود: از آیات

قرآن از من بپرسيد تا بشما بگويم در باره چه كسى و در كجا نازل شده است.

(۵) ۳۱۲- جعابىّ بهمين اسناد از امير مؤمنان عليه السّلام روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله بمن فرمود: بحقيقت من دوست دارم براى تو آنچه را كه براى خود دوست دارم و ناخوش دارم براى تو آنچه را كه براى خويش ناخوش دارم.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۲۲

(۱) ۳۱۳- جعابىّ بهمين اسناد از حسين بن علىّ عليهما السّلام روايت كرده كه فرمود:

بريده براى من نقل كرد كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله ما را فرمان داد كه بپدرت بعنوان امير المؤمنين سلام كنيم.

شرح: «مراد بريده بن الحصيب اسلمىّ است كه از طرفداران سابق امير مؤمنان علىّ عليه السّلام بوده».

(۲) ۳۱۴- جعابىّ بهمين اسناد از حسين بن علىّ عليهما السّلام روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله بعلىّ فرمود: شيعيانت را بشارت ده كه من شفيع آنانم در روز رستاخيز، روزى كه هيچ چيز (مال و فرزند) در آن سودى نخواهد داشت مگر شفاعت من.

(۳) ۳۱۵- جعابىّ بهمين اسناد از علىّ بن ابى طالب عليه السّلام روايت كرده كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: مركز بهشت از آن من و اهل بيت منست.

(۴) ۳۱۶- جعابىّ از ابو جعفر محمّد بن عبد اللَّه علوىّ از پدرش عبد اللَّه (كه فرزند علىّ بن حسين بن زيد بن علىّ بن حسين عليهما السّلام است) از حضرت رضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امير مؤمنان عليهم السّلام از رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله از جبرئيل

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه

،ج ۲،ص:۱۲۳

روایت کرده که گفت: خداوند متعال گفته است: هر کس با دوستان من دشمنی کند بی شکّ با من به ستیز برخاسته است، و هر کس با اهل بیت پیغمبرم بجنگ برخیزد پس عذاب و کیفرم او را فرا گیرد، و هر کس غیر ایشان را سرپرست گزیند پس بی چون و چرا خشم من بر او فرو ریزد، و هر کس غیر ایشان را بجای ایشان عزیز بدارد پس بی تردید مرا آزار کرده است، و هر کس مرا بیازارد کیفرش آتش دوزخ باشد.

(۱) ۳۱۷- جعابیّ از جعفر بن محمّد حسینی از عیسی بن مهران از ابو الصّلت هروی روایت کرده که گفت: علیّ بن موسی از پدرش از نیای بزرگوارش از حسین از علیّ علیهم السّلام نقل نمود که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس نتواند ایستاده نماز گزارد، نشسته نماز بخواند، و هر کس نشسته هم نتواند نماز بجای آرد، به پشت خوابیده در حالی که دو پایش رو بقبله باشد نماز گزارد و رکوع و سجده اش را به ایماء و اشاره انجام دهد.

تذکّر: «اینجا نقل مؤلّف از کتاب محمّد بن عمر جعابیّ بغدادیّ بپایان رسید و اکنون از کتاب ابو بکر محمّد بن احمد بغدادیّ ورّاق معروف به ابن زریق، احادیث حضرت رضا علیه السّلام را می آورد، و ابن زریق در تاریخ بغداد عنوان شده ولی چون در بغداد نمانده و بخراسان رفته و در ایران وفات کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۲۴

تاریخ وفاتش را ذکر نکرده است».

(۱) ۳۱۸- ابو بکر محمّد بن احمد معروف به ابن زریق بغدادیّ از علیّ بن- محمّد بن عنبسه غلام هارون الرّشید از دارم

بن قبیصه نهشلی که در سامرّا برای من روایت کرده از علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از آباء بزرگوارش از امیر مؤمنان علیهم السّلام که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: احسان را بر اهلش و غیر اهلش انجام ده، پس اگر گیرنده اهل باشد که بجا بوده و سخنی نیست، و اگر نابجا بود و گیرنده اهلیّت نداشت تو خود که اهلیّت احسان را داری.

(۲) ۳۱۹- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس قدرتمندی را خشنود کند به چیزی که خدا را خشمگین میسازد از دین خدا بیرون شده است.

شرح: «باید دانست که مراد از خشمگین نمودن خدا، یا راضی ساختن او، اینست که بمحیط غضب حقّ رود یا بمحیط رضای او، زیرا خداوند محلّ حوادث نیست که کسی بتواند در او تأثیر کرده او را خشنود کند یا بغضب آورد».

(۳) ۳۲۰- ابن زریق بهمین اسناد از حضرت رضا از پدرش از جدّ والایش علیهم السّلام از جابر انصاریّ روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در خیمه ای که از پوست

تهیّه شده بود تشریف داشتند، من بلال را دیدم که از نزد آن حضرت بیرون آمد و باقیمانده آب وضوی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در دست داشت، (با دیدن این منظره) اصحاب گرد او را گرفتند و هر کس از آن آب چیزی با دست بر میگرفت و بر چهره خویش می کشید، و هر کس که نصیبی نداشت از نم دیگری استفاده میکرد و

بصورت خود میمالید، و همین کار را با باقیمانده وضوی امیر مؤمنان علیه السّلام میکردند.

(۱) ۳۲۱- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود:

دست و روی فرزندانتان را از چربی و بوی طعام بشوئید و پاکیزه کنید زیرا شیطان بوی چربی را میشنود و در خواب، کودک را بوحشت می اندازد و فرشتگان موکّل او آزار می بینند.

(۲) ۳۲۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هیچ بنده ای چهل روز را با اخلاص بسر نیاورد جز آنکه چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری می شود.

(۳) ۳۲۳- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: قرآن را با صوت نیکو قراءت کنید، زیرا خوش صوتی حسن قرآن را برای شنونده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۲۶

می افزاید، و این آیه: یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ ما یَشاءُ را تلاوت فرمود.

(۱) ۳۲۴- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: از حقوق میهمان آنست که تا آنجا که او را از حریمت خارج می کنی مشایعتش نمائی.

(۲) [۳۲۵- ابن زریق بسند مذکور در متن از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: نیکوکاران ابرار نامیده شدند، زیرا که به پدران و فرزندان و برادران خود نیکی کردند].

(۳) ۳۲۶- ابن زریق بسند مذکور از علیّ علیه السّلام روایت کرده فرمود: از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم میفرمود: انگشتری عقیق بدست کنید، زیرا آن اوّلین کوهیست که

عیون أخبار الرضا

بتوحید و واحدیّت حضرت حقّ و نبوّت من و وصیّ بودن تو یا علیّ اقرار نمود [و همچنین برای شیعیانت به بهشت].

(۱) ۳۲۷- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: از مرگ که قاطع لذّات است بسیار یاد کنید.

شرح: «زیرا غفلت از مرگ برای بیشتر ما رسوائی ببار می آورد».

(۲) ۳۲۸- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را برای فقر و تهیدستی او کوچک شمارد، خداوند در روز قیامت سر پل صراط او را رسوا میگرداند.

(۳) ۳۲۹- ابن زریق بسند مذکور در متن از فاطمه دختر حضرت رضا علیهما السّلام روایت کرده که گفت: از پدرم شنیدم که از پدرش از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل می کرد که آن حضرت فرمود: جائز نیست برای هیچ فرد مسلمانی که

مسلمانی را بترساند.

شرح: «در نسخه های موجود در نزد ما در سند همه «فاطمه بنت علیّ بن- موسی» است و این درست نیست زیرا حضرت رضا اصلا دختری نداشته است و تنها دارای یک فرزند بنام «محمّد بن علیّ» است که امام جواد علیه السّلام است و «سمعت ابی علیّا» در متن باید «سمعت اخی علیّا» باشد تا صواب باشد و «بنت علیّ» باید «اخت علیّ» باشد، ولی خود متن حدیث درست است.

(۱) ۳۳۰- و باز بهمین سند از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند عذابش را از او بگرداند، و هر کس اخلاق خود را نیکو کند

خداوند بدرجه روزه دار شب زنده دار او را رساند.

(۲) ۳۳۱- ابن زریق از علیّ بن محمّد بن عنبسه غلام هارون از نهشلی از علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام روایت کرده که آن حضرت از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل فرمود که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هنگام رؤیت هلال خطاب بماه کرده میفرمود: ای مخلوق مطیع و فرمانبردار، دائم الحرکه و سریع، ای که در صحنه پهناور عالم ما جولانت تقدیر گشته، خدای من و تو اللَّه است- سپس دعا کرده عرضه می داشت- بار الها! این ماه را با امن و امان و سلامت و اسلام و نیکوئی بر ما نوساز، و همچنان که بما عمر بخشودی که آغاز آن را درک کردیم بما دیدار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۲۹

انجام آن را عطا فرما، و آن را ماه پر برکتی برای ما قرار ده که گناهانمان را از نامه عملمان زدوده و حسنات و کارهای نیک بجای آن ثبت گردانی و در این ماه درجات کمال ما را بالا بری ای آنکه خیرات بزرگ و عظیم است!.

(۱) ۳۳۲- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله چون ماه شعبان میشد سه روز از اوّل و سه روز از وسط و سه روز از دهه آخر آن را روزه می گرفت و دو روز بماه رمضان مانده روزه نبود، آنگاه بروزه واجب میپرداخت.

(۲) ۳۳۳- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ماه رجب ماه خدا است که در آن صوت

اسلحه بگوش نمی خورد،- یعنی از چهار ماه حرام است- و در آن رحمات الهی بر بندگان پیوسته با انبوهی ریزش میکند، و ماه شعبان که در آن انواع خیرات بطور پراکنده شیوع یابد، و در شب اوّل ماه رمضان لشکریان ابلیس زنجیر شوند، و در هر شب هفتاد هزار تن گناهکار آمرزیده گردند، و چون شب قدر در آید، خداوند بعدد آنچه در ماه رجب و شعبان و رمضان تا آن وقت آمرزیده است در آن شب ببخشد،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۰

مگر آن کس را که میان او و برادر دینی و رفیقش عداوتی باشد، که فرشتگان را دستور فرماید آنان را مهلت دهید تا با یک دیگر صلح و سازش کنند.

شرح: «در پاره ای از نسخ بجای «شهر اللّٰه الأصمّ» «شهر اللّٰه الاصب» نسخه بدل ذکر شده و اصمّ یعنی کر و ناشنوا، و اصبّ یعنی پر ریزش».

(۱) ۳۳۴- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند سبحان به فرشتگان گماشته بر انسان که از آنان به «الکرام البرره» تعبیر می کنند وحی فرستاد که بر بندگان و کنیزان من پس از نماز عصر زلّتی و لغزشی ننویسید.

شرح: «مراد افراد روزه دارند، و «ضجر و عثرت» بمعنی تندخوئی و کم حوصلگی است، و پر واضح است که شخص روزه دار پس از نماز عصر خسته است و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرده و اختیارش را ربوده است، پس از روی عمد ناروائی انجام نمی دهد بلکه تا حدّی نرمخوئی خمود را از دست داده و تند شده است و لذا خداوند بر

او نمی گیرد و فرمان ثبت نکردن صادر می فرماید».

(۲) ۳۳۵- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند عزّ و جلّ را خروسی است که تاجش در زیر عرش و پایش در مرکز طبقه هفتمین زمین است، و چون ثلث آخر شب شود آن خروس بصدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۱

در آید و خدا را تسبیح کند به آواز و صوتی که همه خلائق جز جنّ و انس بشنوند، و خروسان این جهان بنوای او بصدا در آیند.

شرح: «معلوم نیست ظاهر این خبر مراد باشد، زیرا این خروس عرشی باید همه اوقات آواز دهد، چون هر آنی ثلث آخر شب است برای قطعه ای، لذا باید گفت: مراد ارتباط جهان ظاهر است با عالم ما وراء و ملکوت».

(۱) ۳۳۶- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شکوفه خرما را با پیه درخت خرما با خود خرما را با هم تناول می کرد، و می فرمود: شیطان را خشم بالا میگیرد و غضبش بر بنی آدم افزون می شود و میگوید: تازه و کهنه را با هم می خورد.

(۲) ۳۳۷- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

من در کنار کعبه نشسته بودم که شخصی پشت خمیده که از شدّت پیری ابروانش بر روی چشمانش ریخته و در دست عصائی داشت و کلاهی سرخ بر سر نهاده و لباسی پشمینه در برداشت، و برسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نزدیک شد- در حالی که حضرت پشت بدیوار کعبه داده بود- و

گفت: یا رسول اللَّه! برای آمرزش من دعا کن، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای پیرمرد کوشش تو بی ثمر است، و عمل تو نادرست و گمراه، پس چون پیرمرد روی بگرداند، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسید یا علیّ آیا او را شناختی؟ عرضکردم نه بخدا سوگند، فرمود این شخص شیطان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۲

لعین بود، علیّ علیه السّلام گوید: من او را بسرعت پی کردم و دویدم تا خود را باو رساندم، او را گرفته بر زمین کوفتم و بر بالای سینه اش نشستم و دست زیر گلوی او برده تا او را خفه کنم، پیرمرد گفت: یا علیّ این کار را مکن زیرا من از مهلت داده شدگانم تا روز معیّنی، و بخدا سوگند یا علیّ من تو را دوست دارم، و هیچ کس ترا دشمن ندارد جز اینکه من در انعقاد نطفه او دخالت داشته ام، و او از این جهت ولد حلال نیست، پس من خندیدم و او را رها کردم.

(۱) ۳۳۸- ابن زریق بهمین سند از امام هشتم و فرزندش محمّد بن علیّ علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: از مأمون الرّشید شنیدیم که از پدرش هارون، و او از پدرش مهدی، و او از منصور و او از پدرش از جدّش نقل میکرد که ابن عبّاس بمعاویه گفت: آیا میدانی که چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ معاویه گفت:

نمیدانم، ابن عبّاس گفت: برای اینکه او و شیعیانش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند، من این را از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیده ام که میفرمود.

(۲) ۳۳۹- ابن زریق با سندی که در متن مذکور است از

امیر مؤمنان علیه السّلام روایت

کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: یا علیّ من از خداوند هیچ چیز نخواستم مگر اینکه برای تو نیز آن را خواستم الّا مقام نبوّت، زیرا که خداوند فرموده: نبیّی پس از تو نخواهد بود و تو خاتم پیغمبرانی و علیّ خاتم اوصیاء است.

(۱) ۳۴۰- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

روزی بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله وارد شدم و در دست آن حضرت یک «به» بود، و شروع کرد بخوردن و بمن هم میخورانید، و میفرمود: بخور ای علیّ! این هدیّه و تحفه خداوند جبّار است بسوی من و تو، فرمود: من در آن (به) همه لذّتها را یافتم، بعد گفت: یا علیّ! هر کس سه روز ناشتا «به» بخورد ذهنش صفا یابد، و دلش از بردباری و دانش لبریز گردد، و از شرّ ابلیس و حیله او و لشکریانش مصون بماند.

(۲) ۳۴۱- ابن زریق بهمین اسناد از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: یا علیّ! هر گاه چیزی (برای خیرات) پختی آبگوشت زیاد بپز، چرا که آن یکی از دو غذای گوشتی است، و بیشتر میتوان برای همسایگان برداشت، چون اگر گوشت بآنان نرسید، آب گوشت بایشان خواهد رسید.

(۱) ۳۴۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مرا فرمود: یا علیّ! مردم از درختهای مختلفی آفریده شده اند، ولی من و تو از یک درخت،

که من ریشه و اصل آنم و تو تنه آن، و فرزندانت حسن و حسین شاخه ها، و شیعیانت برگهای آن درختند، پس هر کس به ترکه ای از شاخه های آن چنگ زد، خداوند او را به بهشت داخل خواهد کرد.

(۲) ۳۴۳- ابن زریق بسندی که در متن مذکور است از امام باقر علیه السّلام از جابر بن عبد اللَّه انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من گنجینه علمم و علیّ کلید آن، و هر کس بخواهد از گنجینه استفاده کند باید بسراغ کلید آن برود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۵

(۱) ۳۴۴- ابن زریق بسندی که در متن ذکر شده از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین چیز پیشکشی و هدیّه است، و آن کلید کارگشائی میباشد.

(۲) ۳۴۵- ابن زریق بهمین سند از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: پیشکشی و هدیه موجب از بین بردن کینه ها از دلها است.

(۳) ۳۴۶- ابن زریق به سند متن از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خیر را در نزد گشاده رویان بجوئید، زیرا انتظار خوش عملی از آنان سزاوارتر است از ترش رویان و مردمان اخمو.

(۴) ۳۴۷- ابن زریق به سند خبر پیش روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: من خاتم پیمبران و علیّ خاتم اوصیاء است.

(۵) ۳۴۸- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۶

صلی اللَّه علیه و

آله فرمودند: روز جمعه را تنها از ایام هفته برای روزه گرفتن مخصوص نکنید.

(۱) ۳۴۹- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

کسی که از گناهی که از او سر زده است توبه کند چنانست که گناه نکرده است.

(۲) ۳۵۰- ابن زریق بهمین اسناد روایت کرده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در موقع خواب در شب چراغ را خاموش کنید مبادا حیوانات موذی شعله آتش را بدیگر سوی کشند و همه جا را آتش بزنند.

(۳) ۳۵۱- ابن زریق بهمین اسناد از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرد که: ترنجبین از «منّ» بنی اسرائیل است که بر آنها فرود آمد- یعنی «من و سلوی»- و فرمود: آن شفای چشم است، و خرمای برنی که عجوه اش گویند از بهشت است و معالج سمّ.

(۴) ۳۵۲- ابن زریق بهمین اسناد از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

من شخص خنثی را از مخرج بول تمیز داده و ارث او را معلوم میدارم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۷

باب ۳۲ آنچه از امام هشتم علیه السّلام در علل احکام آمده است

(۱) ۱- محمّد بن ابراهیم طالقانی- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور متن از حسن بن- فضّال نقل کرده که گفت: من به حضرت رضا علیه السّلام عرضه داشتم یا ابن- رسول اللَّه، چرا خداوند مخلوقات خود را یکنوع نیافرید و آنها را (از نظر صورت) گوناگون خلق فرمود؟ امام علیه السّلام در پاسخ من گفت: برای اینکه فکر نکنند خداوند عاجز است، و صورتی بذهن ملحدی خطور نکند جز آنکه خداوند مانند آن صورت مخلوقاتی دارد، و نیز کسی نگوید: آیا خدا میتواند بفلان صورت و شکل

موجودی بیافرینند، مگر اینکه مثل آن را در آفریدگان خداوند تبارك و تعالی بیابد، و با توجّه به انواع گوناگون خلقش دانسته شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

(۲) ۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هروی ابو الصلت روایت کرده که گفت: به حضرت رضا علیه السّلام

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۳۸

عرضکردم یا ابن رسول اللّٰه، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح علیه السّلام غرق کرد و حال آنکه در میان آنها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟ فرمود:

کودکی میان آنها نبود: زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم زنانشان را از چهل سال پیش عقیم فرموده بود، و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی گناه را بعذاب گنهکار معذّب دارد، و امّا جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیغمبر خدا نمودند، و جماعت دیگر برای رضایتشان بود بتکذیب تکذیب کنندگان، و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود آن را انجام داده است.

(۱) ۳- پدرم- رحمه اللّٰه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرده که گفت از امام هشتم شنیدم از پدرش علیهما السّلام نقل کرد که حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ نوح را گفت: این پسر از اهل تو نیست چون وی با نوح مخالف بود، و خداوند هر کس که از پیروان او بود اهل وی میدانست. راوی گوید: امام از من پرسید،

مخالفین، این آیه را چگونه در باره پسر نوح قراءت

میکنند؟ عرضکردم: دو وجه، یکی إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ، و وجه دیگر إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ، امام فرمود: دروغ می گویند، او پسر نوح بود، لیکن خداوند عزّ و جلّ او را از نوح نفی کرد چون با دین او مخالف بود و با پدر هم عقیده نبود.

(۱) ۴- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: از پدرم شنیدم از پدرش علیهما السّلام حدیث کرد که فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابراهیم علیه السّلام را خلیل و دوست خود برگزید زیرا هیچ حاجتمندی را بدون انجام خواسته اش ردّ نمی کرد، و از کسی هم جز خداوند عزّ و جلّ حاجتی نمی خواست.

(۲) ۵- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از اسماعیل بن همّام روایت کرد که امام هشتم علیه السّلام راجع به آیه قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ (گفتند: چنانچه او بدزدد (بعید نیست) چرا که برادرش نیز پیش از او نیز دزدید، یوسف آن را پنهان کرد و بروی آنان نیاورد) امام علیه السّلام فرمود: اسحاق پیغمبر کمربندی داشت که از پیغمبران بزرگ به او

ارث رسیده بود، و آن نزد خواهر یعقوب بود و یوسف هم نزد او بود و به آن کودک سخت علاقه داشت، یعقوب بخواهرش پیام فرستاد تا یوسف را بفرستد، و فردا ویرا باز گرداند، عمّه یوسف فرستاده را گفت، بازگرد و بگو اجازه دهید

امشب یوسف نزد من بماند و فردا او را میفرستم، امام میفرماید:

چون صبح شد (کودک را برهنه نمود و پیراهن از پیکرش بیرون آورد و) آن کمربند را در زیر بر تهیگاه او ببست سپس پیراهن بر تن او کرد و بنزد پدرش فرستاد، و چون یوسف از نزد او بیرون شد، بظاهر در جستجوی آن کمربند برآمد، و گفت، آن سرقت شده، و آن را در بر یوسف یافتند، و رسم این بود که اگر کسی سرقتش ثابت میشد، خود او را ببردگی بصاحب مال می دادند.

(۱) ۶- مظفر بن جعفر بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام میفرمود: قضاء و داوری در بنی اسرائیل این چنین بود که هر گاه کسی چیزی میدزدید کیفرش این بود که بنده صاحب مال می شد، و یوسف نزد عمّه خود بود و طفل بود، و عمّه اش او را دوست میداشت، و اسحاق علیه السّلام کمربندی داشت که آن را بیعقوب پوشانیده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۴۱

بود، و آن بعدا نزد دختر اسحاق عمه یوسف بود، و یعقوب یوسف را از خواهرش که عمه یوسف بود خواست، او بدین جهت ناراحت شد و پیغام فرستاد که اکنون واگذار او نزد من بماند، من خود او را خواهم فرستاد، و هنگامی که او را میفرستاد کمربند را در زیر لباس و جامه یوسف بست و او را فرستاد، چون یوسف نزد پدر آمد، عمّه اش در پی او رسید و اظهار داشت که کمربند گم شده، یوسف را وارسی نمودند و آن را زیر پیراهن او یافتند، و

بهمین جهت بود که برادران یوسف هنگامی که یوسف پیمانه گندم را در جوال برادرش پنهان کرده بود گفتند: اگر او دزدی میکند برادرش نیز قبلا دزدی کرد، یوسف پرسید بگوئید: حکم آن کس که پیمانه در جوال او یافت شده چیست؟ گفتند:

خودش جزای آن دزدی است، چنان که رسم ما بر آنست، «و این بود که شروع نمود بجستجو در جوال آنان و پس از همه به ظرف برادرش پرداخت، آنگاه از ظرف او پیمانه را بیرون آورد» بـدین جهت برادران یوسف گفتنـد: اگر او دزدی میکند برادرش نیز پیش از او دزدی کرد، مرادشان آن کمربند بود. «و یوسف آن را در دل نگهداشت و به روی ایشان نیاورد».

(۱) ۷- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ بسند متن از ابراهیم بن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۴۲

محمّـد همدانی روایت کرده که گفت: از علیّ بن موسی الرضا علیهما السّـلام پرسیدم برای چه خداوند عزّ و جلّ فرعون را با اینکه ایمـان آورد و به یکتـائی او اقرار نمـود غرق کرد؟ فرمود: برای اینکه او و هنگـامی که عـذاب را بعینه مشاهـده کرد ایمـان آورد، و ایمان پس از روبرو شـدن با کیفر پـذیرفته نخواهـد بود، و این حکم خدای تعالی است در باره گذشـتگان و آیندگان چنان که میفرماید: فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (چون عذاب ما را مشاهده کردند گفتند: ما ایمان آوردیم بخدای واحد و کافر شدیم بآنچه برای او شریک می آوردیم، امّا ایمانشان در این هنگام که عذاب را بعینه دیدند سودی بحالشان نبخشید- مؤمن: ۸۴

و ۸۵) و در کلام دیگر فرموده یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمانِها خَیْراً (روزی که پاره ای از عذاب پروردگارت بیاید هیچ کس در آن روز که عذاب آید، ایمان آوردنش- در صورتی که قبلا ایمان نیاورده بوده یا در ظرف مدّت ایمانش کار خیری از او سر نزده- فائده ای بحالش نخواهد داشت- انعام: ۱۵۸) و نیز در باره فرعون زمانی که غرق می شد قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ (گفت ایمان آوردم باینکه معبودی نیست مگر همان که بنو اسرائیل بدان ایمان آورده اند و من از مسلمانان شدم) بدو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۴۳

گفته شد (۱) آلْآنَ؟! وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ* فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً .... (اکنون اظهار ایمان میکنی؟! در حالی که پیش از این سخت طغیان داشتی و از تبهکاران بودی* ما امروز پیکر بی روحت را نجات میدهیم تا برای آیندگان موجب عبرتی باشد- یونس ۹۰ الی ۹۲).

با اینکه فرعون از سر تا قدم غرق اسلحه بود، و زره آهنین بر بدن داشت، خداوند او را پس از آنکه غرق شده بود بر زمین بلندی انداخت تا برای آیندگان نشانه ای باشد، و او را با همه سنگینی آهن آلات بر آن زمین مرتفع بنگرند و خاصیّت هر چیز سنگین فرو رفتن در آب است نه بالا آمدن، و این خود آیه و نشانه ای بود.

و برای علتی دیگر خداوند- عزّ و جلّ- فرعون را غرق ساخت: زیرا فرعون بموسی پناه برد که از عذاب خدا

او را برهانـد، و به خود خـدا پناه نجست، خداونـد بموسـی وحی فرسـتاد که ای موسـی بفریاد فرعون نرسـیدی چون او را خلق نکرده بودی، اگر بمن پناه برده بود نجاتش می دادم.

(۲) ۸- عبد اللَّه بن محمّد قرشـیّ بسـند متن از داود بن سلیمان غازیّ روایت کرده که از علیّ بن موسی علیهما السّلام شنیدم از پدرش موسی از جدّش جعفر بن

محمّد علیهم السّلام روایت کرد که در آیه فَتَبَسَّمَ ضاحِکاً مِنْ قَوْلِها میفرمود:

هنگـامی که آن نمله (مورچه) گفت: یـا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (ای گروه نمـل بخـانه هاتان برویـد تا سـلیمان و لشـکرش پایمالتان نکننـد آنان توجه بزیر پا ندارنـد- النّمل: ۱۸) امـواج هوا این صـدا را بگوش سلیمان رسانید- در حالی که در هوا در حرکت بود و باد آن را میبرد- ایستاد و مورچه را خواست، چون او را آوردند، سلیمان باو گفت: آیا نمی دانی که من پیامبر خدایم و ظلم و ستم به احدی روا نمی دارم؟ نمله گفت:

آری، سـلیمان گفت: پس از چه رو آنها را از ظلم من ترسانیـدی، و گفتی به لانه هایشان رونـد؟ نمله گفت: ترسـیدم به جاه و جلال یا زر و زیور تو بنگرند و شیفته تو گردند و از ذکر خدای تعالی غافل مانند، سپس از سلیمان پرسید: آیا تو مقامت بالاتر است یـا پـدرت؟ سـلیمان گفت: پـدرم داود، نمله گفت: چرا حروف اسم تـو یـک حرف از حروف اسم پـدرت افزون است؟ سلیمان گفت من بدان آگاهی ندارم، نمله گفت: زیرا پدرت داود «داوی جرحه بودّ» یعنی (داود

دوا میکرد زخمش را بـدوستی (پس حروف اسم تـو از حروف اسم او افزونی نـدارد و وجه نامگـذاری داود این بوده) و تو ای سلیمان امیدوارم به پدرت برسی.

(۱) سپس مورچه مزبور پرسـید: آیا میدانی چرا باد از میان همه چیز این ملك مسـخّر تو شد؟ سـلیمان اظهار بی اطّلاعی کرد، مـورچه گفت: خداونـد عزّ و جـلّ میخواست تـا بتو بیـاموزد که اگر جمیع مملکت را برای تو مسـخر میکردیم زوال همه مـانند زوال باد می بود، و چون باد، از دست تو میرفت. از گفتار این مورچه سلیمان را خنده گرفت.

شرح: «باید دانست که این گونه روایات بعینه و بلفظه معلوم نیست از امام معصوم علیه السّلام صادر شده باشد زیرا امام هشـتم علیه السّلام که بـا زبردست ترین علمـاء مـذاهب و دانشـمندان طبیعی مـذهب عصـر خود بحث کرده و همه را ساکت و مفحم میکنـد، میدانسـته که اشـتقاق کلمه عربی از کلمه عبری درست نیست و لفـظ «داود» عبری است و «داوی جرحه» عربی است و نام داود را دیگران برای او نام گـذاری کردنـد نه خود او، و نیز مورچه نمیشود چیزی را بداند که پیامبر که حجّت خدا بر خلق است نداند، و البته سـلیمان زبان طیور را میدانسـته و شاید زبان همه حیوانات را از جمله مورچه را، امّا نه آنکه مورچه هم زبان سلیمـان را میدانسـته است، و از این گونه مطـالب که در خبر است پیـداست که امـام علیه السّلام مطـالبی گفته و مثالهائی بیان کرده و راوی هر چه خود فهمیـده تحریر کرده لـذا نبایـد در این گونه اخبـار اگر مطلبی نـاصواب بچشم میخورد بحسـاب امـام گذاشته و اشکال کرد، و

سند خبر هم عامی و مجهول است و روات آن نه در

عامه و نه در خاصه شناخته نشده اند، پس خبر واحد است و راویان آن از افراد ناشناس میباشند.

و آوردن صدوق- رحمه اللَّه- آن را در کتاب دلیل صحّت آن برای مردم مؤمن به اصول مقرّره در صحّت و سقم حدیث نیست چون صرف نقل دلیل قبول نیست، زیرا اخبار تحریف قرآن را صدوق (ره) در کتبش نقل کرده ولی در اعتقاداتش بصراحت آنها را رد کرده است، و ناگفته نماند که فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ معنایش این نیست که قالیچه سلیمان را باد به این طرف و آن طرف میبرد، این طرز فکر عوام الناس است، بلکه در آن زمان از نیروی باد استفاده علمی کردند و کشتی بادبان دار که حرکتش با باد بود اختراع شد که «غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ» (بامدادش طیّ یکماه راه بود، و شبانگاهش یکماه)، همچنین وَ أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ در زمان داود علیه السّلام که درست هزار سال قبل از میلاد مسیح علیه السّلام است بشر توانست خود سنگ آهن را ذوب کند، وَ «أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» و مس نیز در آن زمان کشف شد، و گاهی بعض از آراء تفسیری که بصورت حدیث از معصوم علیه السّلام نقل کرده اند افسانه مانند و رمان است و نتیجه اش مبتذل کردن کتاب الهی و أولیاء معصومینش علیهم السّلام است، به خدا پناه باید برد».

(۱) ۹- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان جعفریّ روایت کرده که گفت: ابو الحسن الرّضا علیه السّلام از من پرسید آیا میدانی چرا اسماعیل را صادق الوعد

خواندند؟ عرضکردم: خير، پس حضرت فرمود: با مردى وعده گذاشته بود و تا يک سال در انتظار او مراقبت نمود.

(۱) ۱۰- ابو العبّاس طالقانىّ- رضى اللَّه عنه- بسند متن از حسن بن علىّ بن- فضّال روايت كرده كه گفت: به ابو الحسن عليه السّلام عرضه داشتم چرا حواريّون را حواريّون ناميدند؟ فرمود: امّا در نزد مردم حواريّون ناميده شدند چون لباسشو بودند و چرك و آلودگى لباسها را مى شستند. و (ديگر اينكه) آن اسمى است كه از خبز حوّار گرفته شده و آن نانى است كه از آرد الك شده خمير كرده باشند، و امّا نزد ما به اين نام ناميده شدند زيرا كه خود و ديگران را از آلودگى گناه بوسيله پند و نصيحت پاك مينمودند، گويد: عرضكردم، نصارى را چرا نصرانى گفتند؟ فرمود: چون اهل قريه اى بودند كه ناصره نام داشت و از شهرهاى شام بود و مريم و عيسى عليهما السّلام پس از آنكه از مصر بازگشتند در آنجا نزول كرده منزل گزيدند.

(۲) ۱۱- پدرم- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از ابى طاهر بن ابى حمزه روايت كرده كه امام هشتم عليه السّلام فرمود: مزاجها چهار قسم اند، از آنها يكى بلغم است و بلغم دشمنى سخت است، و ديگرى از آنها دم (خون) است و آن مانند

غلام زنگى است و بسا مى شود كه غلام صاحبش را بكشد، و ديگرى باد است و آن سلطانى است كه با رعيّت ميسازد و به نرمى رفتار مى كند، و آن ديگر صفراء است كه نجات از آن بسيار دور است چون مانند زمين است

هر گاه بلرزه در آید هر چه بر پشت دارد همه را میلرزاند.

(۱) ۱۲- جعفر بن محمّد بن مسرور- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو یعقوب بغدادیّ روایت کرده که ابن سکّیت به ابو الحسن الرّضا علیه السّلام گفت:

برای چه خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران علیه السّلام را با معجزه عصا و ید بیضا و ابطال سحر فرستاد، ولی عیسی علیه السّلام را با معجزه طبّ و شفای امراض، و محمّد صلی اللّه علیه و آله را با کلام و خطبه ها (یعنی فصاحت و بلاغت که مراد قرآن است)؟ حضرت در پاسخش فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی موسی را مبعوث فرمود، آن عملی که در آن عصر رواج داشت و مهمّ تلقّی میشد سحر بود و لذا موسی از جانب خداوند با معجزه ابطال سحر- که در قدرت اهل آن زمان عملی مانند آن نبود- حجّت آورد، و خدای تعالی عیسی علیه السّلام را هنگامی فرستاد که دردهای مزمن و بی درمان شیوع داشت، و مردم نیاز شدیدی به طبّ و طبیب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۴۹

داشتند، پس عیسی از جانب حقتعالی با معجزه ای آمد که در وسع آنان همانندش نبود و آن زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و مبتلا به مرض پیسی باذن خدا بود. و حجّت را بر آنان تمام کرد.

و نیز خداوند تبارک و تعالی محمّد صلی اللّه علیه و آله را زمانی مبعوث فرمود که سخنرانی و کلام رایج می بود- فکر میکنم شعر را هم اضافه فرمود- (یعنی بلاغت)، پس آن حضرت با کتاب خداوند که حاوی مواعظ و احکام و ابطال مطالب مشرکین

و اثبات و صحّت موضوعات خود و اتمام حجّت بر آنها بود آمد.

ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند در این روزگار مانند تو هرگز ندیده ام، اکنون بگو امروزه حجّت بر خلق چیست و کیست؟ و حضرت فرمود عقل است، تا با آن راستگوی بر خدا را شناخته و تصدیقش کند، و دروغگوی بر خدا را بشناسد و تکذیبش کند، ابن سکّیت گفت: بخدا سوگند جواب درست همین است.

شرح: «ابن سکّیت- بکسر سین و تشدید کاف- یعقوب بن اسحاق بن یوسف اهوازیّ است یکی از بزرگان علم لغت و ادبیّات عرب و شعر است و از خواصّ امام نهم و دهم علیهما السّلام است، کتاب معروفش بنام اصلاح المنطق است که

بارها طبع و نشر شده، وی را در سال ۲۴۴ متوکّل عبّاسی بطرز فجیعی بقتل رسانید، و گویند سببش این بود که وی معلّم مؤیّد و معتزّ فرزندان متوکّل بود، روزی متوکّل از او پرسید، این دو کودک در نزد تو بهترند یا حسن و حسین فرزندان علیّ؟ ابن سکّیت بعض از مناقب آن دو امام را گوشزد کرد، و بالاخره گفت، قنبر خادم علیّ علیه السّلام در نزد من بهتر است از تو و دو فرزندت، متوکّل غضب نموده امر کرد زبان او را از قفایش بیرون کشیدند و کشته شد، و بدین سبب او را ابن سکّیت گفته اند که بسیار سکوت می کرد و کمتر سخن می گفت تا مبادا زبان سرخ سر سبز را دهد بر باد، و از غرائب اینست که بالاخره همان لسان باعث قتل او شد».

(۱) ۱۳- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن

از ابن فضـال روايت كرد كه ابو الحسن الرّضـا عليه السّـلام فرمود: انبياء اولو العزم را اولو العزم گفتنـد براى آنكه آنان صاحب شريعت و عزيمت بودند، و اين چنانست كه پيغمبران پس از نوح عليه السّلام همه بر شريعت نوح بودند و دستورات و روش او را پيروى ميكردنـد و پيمبران بعـد، كتـاب او را تـا زمـان ابراهيم خليـل عليه السّـلام عمـل مى كردنـد، و امّا پس از ابراهيم عليه السّـلام انبيـاء بشـريعت او (ابراهيم) عمـل مى كردنـد و سـنّت و روش مـذهبى او مورد عمل پيمبران و موحّـدين بود و كتاب و صحف او را بكار ميبردند تا زمان موسى عليه السّلام و پس از او همچنان انبياء

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۵۱

بنى اسـرائيل مطابق تورات رفتار مى كردند و شريعت موسى را عمل مينمودند تا زمان عيسى عليهما السّلام و هر رهبرى كه در زمان عيسـى بود و پس از او همگى بر طريق او و شـريعتش بودنـد تا زمان پيامبر ما محمّـد صـلى اللَّه عليه و آله، و اين پنـج تن پيمبران اولو العزم هسـتند، كه افضل انبياء عليهم السّـلام ميباشـند. و محمّـد صـلى اللَّه عليه و آله خاتم است كه ديگر شـريعتش نسـخ نمى شود تا روز رسـتاخيز، و پيامبرى پس از او نخواهـد بود، پس هر كس پس از وى ادّعاى نبوّت كنـد يا كتابى پس از قرآن بياورد، براى هر كس كه ادّعاى او را بشنود خونش مباح است.

(۱) ۱۴- مظفر بن جعفر علوىّ سـمرقندىّ- رضـى اللَّه عنه- بسـند مـذكور در متن از عبّـاس بن هلال روايت كرده كه علىّ بن موسى عليهما السّلام از پدرش از نياى بزرگوارش از جدّش امير

المؤمنين عليهم السّلام نقل كرد كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرمود: تا هنگام مرگ پنج چيز را ترك نمى كنم: خوردن طعام، نشسته بر روى زمين با بردگان، و سوار شدن بر حمار با پالان، و دوشيدن شير بز با دستهاى خود، و

پوشيدن لباس پشمينه، و سلام كردن بر كودكان، كه پس از من سنّت گردد.

(۱) ۱۵- محمّد بن ابراهيم طالقانىّ- رحمه اللَّه عليه- بسند مذكور در متن از علىّ بن فضّال روايت كرده كه گفت، به ابى الحسن الرّضا عليه السّلام عرضكردم كه چگونه بود كه مردم از تبعيّت علىّ دست برداشتند و مايل بغير او شدند با اينكه برترى او را ميدانستند و از سابقه او در اسلام آگاه بودند، و مقام او را نزد رسول خدا ميشناختند؟! فرمود: جز اين نبود كه از علىّ دست كشيدند و به غير او رو آورند، با اينكه از برترى او بر ديگران آگاهى داشتند، چون آن حضرت از پدران، اجداد، برادران، عموها، و خالوها و خويشانشان كه با خدا و رسولش دشمنى مى نمودند بسيارى را كشته بود، و كينه شان در دل بر او از اين جهت بود، و دوست نميداشتند او بر آنان سرپرستى كند، و نسبت بديگران چنين كينه اى در دل نداشتند، چون آن ديگرى در غزوات مانند علىّ نبود و از او چيزى مانند عمل امير المؤمنين در جنگها نديده بودند، پس براى اين جهت بود كه از علىّ روى گردانيده بديگرى پيوستند.

(۲) ۱۶- محمّد بن ابراهيم- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از هيثم بن-

عبد اللَّه رمانىّ روايت كرده

که گفت: به علیّ بن موسی علیهما السّلام عرضه داشتم یا ابن رسول اللَّه بگو بدانم چرا علیّ علیه السّلام بیست و پنج سال پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خانه نشین بود، و با دشمنان خدا پیکار نکرد، و بعدا در ایّام حکومتش به پیکار دست گشود؟ حضرت فرمود: در این کار اقتدا به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله کرد، چون آن حضرت نیز پیکار با مشرکین مکّه را پس از بعثت سیزده سال در مکّه و نوزده ماه در مدینه ترک کرد، این برای آن بود که یاورانش اندک بودند و قدرت بر علیه آنان نداشت، و همچنین علیّ علیه السّلام مجاهده با دشمنان را کنار گذاشت برای نداشتن یاور بر علیه آنان، و چون پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله بدین ترک جهاد در سیزده سال مکّه و نوزده ماه مدینه نبوّتش باطل نمی شود، همین طور امامت علیّ علیه السّلام با ترک جهاد بیست و پنج سال که هر دو مانعی داشتند باطل نخواهد شد، چون علّت یکی بود.

(۱) ۱۷- علیّ بن احمد بن عبد اللَّه برقیّ از پدرش از جدّش احمد بن ابی عبد اللَّه از عبیدی از محمّد بن ابی یعقوب بلخی روایت کرده که از حضرت رضا علیه السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۵۴

پرسیدم چرا امامت در اولاد امام حسین قرار گرفت نه امام حسن علیهما السّلام، حضرت فرمود: برای اینکه خداوند عزّ و جلّ این طور قرار داد؛ امامت را در اولاد حسین علیه السّلام معیّن فرمود، نه در اولاد حسن علیه السّلام، و خدا مورد بازخواست واقع نمی شود.

(۱) ۱۸- پدرم- رضی اللَّه

عنه- بسند مذكور در متن از ابراهيم بن عبد الحميد روايت كرده كه ابو الحسن عليه السّلام فرمود: رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله بر عائشه وارد شد و عائشه سطل آبش را در آفتاب نهاده بود، رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله پرسيد: اى حميرا اين چيست؟ گفت: آب را براى گرم شدن در آفتاب گذارده ام، فرمود: اين كار را ديگر نكن زيرا موجب برص است (يعنى آبى كه با آفتاب گرم شود باعث مريضى برص و پيسى ميگردد).

مؤلّف كتاب- رحمه اللَّه- گويد: مى شود مراد از ابو الحسن در اين خبر حضرت رضا عليه السّلام باشد يا پدرش موسى بن جعفر عليهما السّلام زيرا ابراهيم بن عبد الحميد از هر دو امام روايت مى كند، و اين حديث از مراسيل است.

شرح: «ظاهرا براى اينكه حضرت رضا عليه السّلام مستقيما (بدون ذكر پدرانش) از رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله نقل ميكند از اين رو مرسل است».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۵۵

(۱) ۱۹- حسين بن احمد بن ادريس- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از حسن بن نضر روايت كرده كه گفت: از ابو الحسن علىّ بن موسى عليهما السّلام پرسيدم:

جماعتى در سفرند و مختصر آبى بهمراه دارند، و يكى از ايشان از دنيا رفت، و ديگرى در حال جنابت است و آب براى غسل يكى از آن دو كافى است، كداميك مقدّم است؟ فرمود: جنب مقدّم است، او غسل كند و ميّت واگذاشته مى شود، زيرا غسل جنابت فريضه است (يعنى نصّ صريح كتاب خدا است) و اين (غسل ميّت) سنّت پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله است.

(۲) ۲۰- محمّد بن حسن

(ابن الولید)- رضی اللّٰه عنه- بطریق مذکور در متن از حسن بن نضر روایت کرده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: چرا پنج تکبیر در نماز میّت می گویند؟ فرمود: چنین روایت کرده اند که آن از پنج نماز شبانه روز گرفته شده، و البتّه این ظاهر حدیث است، ولی جهت دیگری نیز هست و آن اینکه خداوند عزّ و جلّ بر بندگان واجب ساخته (در شبانه روز) پنج فریضه: نماز، زکات، روزه، حجّ و ولایت را، و برای میّت از هر کدام از اینها یک

تکبیر مقرّر داشته، و هر کس که قبول ولایت کرده باشد، پنج تکبیر در نماز میّت دارد، و هر کس نپذیرفته چهار تکبیر، و از این جهت است که شما شیعیان پنج تکبیر می گوئید و مخالفین شما چهار تکبیر.

(۱) ۲۱- علیّ بن احمد بن عمران دقّاق- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن جعفر روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم تلبیه

(لبّیک لبّیک اللّهم لبّیک لا شریک لک لبّیک)

و علّت گفتن آن چیست؟ فرمود:

بندگان چون محرم شوند، خداوند آنان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: ای بندگان و بردگان من، هر آینه شما را بر آتش حرام کردم همان طور که شما برای من احرام بسته و چیزهائی را بر خود حرام کرده اید، پس می گوئید:

«لبّیک اللّهم لبّیک»

و دعوت پروردگار عزّ و جلّ را اجابت نموده و ندای او را پاسخ می دهید.

(۲) ۲۲- پدرم- رحمه اللّٰه علیه- بسند متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: به امام هشتم علیه السّلام عرضکردم: یک (شتر) قربانی (در عید أضحی) از

چند نفر کفایت می کند؟ فرمود: از یکتن، عرضکردم: یک گاو؟ فرمود: از پنج تن در صورتی که همخرج باشند و سر یک سفره می نشینند، عرضه داشتم: چرا یک شتر جز برای یکتن کفایت نمی کند، امّا گاو از پنج تن کفایت می کند؟

فرمود: زیرا در شتر آن علّتی که در گاو هست، نیست، و آن اینکه آن کسان از قوم موسی که بنی اسرائیل را بپرستش گوساله دعوت کردند پنج تن بودند، و همه اهل یک بیت بودند و سر یکسفره غذا میخوردند، و عبارت بودند از أذینونه و برادرش مبذونه و برادرزاده اش و دختر و همسرش بود (در نسخه من لا یحضره الفقیه: «اذینویه و مبذویه» است با یاء بجای نون) و اینان بودند که مردم را بپرستش گوساله دعوت کردند، و اینانند که بقره ای را که خداوند تبارک و تعالی بقربانی آن امر کرده بود، ذبح کردند.

شرح: «کتاب خصال مؤلّف- ره- روایتی از حسین بن خالد از ابی الحسن علیه السّلام نقل می کند که مضمونش اینست که گوساله پرستان فقطّ پنج تن بودند، ولی در این خبر کسانی که قوم موسی را بعبادت گوساله فرمان دادند پنج تن گفته، و هر دو روایت با صریح کتاب خدا سازگار نیست زیرا قرآن سامری را سبب ضلال بنی اسرائیل میداند و با صراحت می فرماید: وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و نیز می فرماید: وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ و می فرماید فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ- الی قوله تعالی- قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنا مُوسى- الآیه که ظهور در آن دارد که همه یا بیشتر قوم گوساله پرست شدند.

و بنا بر خبر متن يا آنچه در خصال روايت شده سبب

ضلال يا اضلال قوم پنج تن يا ضالّين پنج تن بوده اند بخلاف آنچه در آيات مباركه هست، و اساسا چگونه كار ضالّين يا مضلّين ملاك تشريع حكمى از احكام الهى مى شود! آيا كار و سنّت حسنه اى است گوساله پرستيدن يا گوساله سامرى ساختن و مردم را گمراه كردن؟ تا بآن تأسّى شود، و بايد مادر گوساله از پنج تن كفايت كند نه خودش و در خبر نيز بقره است نه عجل، اين اشكالات خود خبر را تضعيف مى كند، علاوه بر آنكه سند معتبر و سالمى نيز ندارد».

(۱) ۲۳- ابن الوليد- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از حسين بن خالد از امام هشتم عليه السّلام روايت كرده كه از آن حضرت پرسيدم: چرا تا چهار ماه گناه حاجى را ثبت نمى كنند؟ فرمود: براى اينكه خداوند تعالى دخول حرم را چهار ماه بر مشركان مباح كرد، چنان كه ميفرمايد: فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ (توبه- ۲) و از اين رو است كه هر كس از مؤمنين كه بحجّ رود تا چهار ماه گناهش نوشته نمى شود.

شرح: «مراد از ننوشتن گناه مهلت دادن مرتكب براى استغفار است و الّا مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، يا اينكه مراد از «ذنوب» غفلتها و كارهاى ناصوابست نه معاصى كبيره مثل ترك صلاه و ارتكاب محرّمات».

(۲) ۲۴- پدرم- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از جعفر بن عيينه (يا

ابن عقبه) از حضرت رضا عليه السّلام روايت كرده كه فرمود: امير مؤمنان علىّ عليه السّلام پس از هجرت از

مکّه تا زمانی که خداوند عزّ و جلّ او را بجوار خود برد (وفات یافت) هیچ شبی را در مکّه بسر نبرد، گوید: بآن حضرت عرضکردم: از چه رو و برای چه؟ فرمود: خوش نداشت در سرزمینی که [رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله] از آن هجرت کرده است شب را در آنجا بسر برد، لذا نماز عصر را که بجا می آورد خارج میشد و در سرزمین دیگری شب را بسر میبرد.

(۱) ۲۵- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام پرسیدم: چرا مهریّه در «سنّت» پانصد درهم است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر خویش واجب فرمود که هیچ مؤمنی نباشد که صد بار

«اللَّه اکبر»

و صد بار

«الحمد للَّه»

و صد بار

«سبحان اللَّه»

و صد بار «

لا اله الّا اللَّه

» بگوید و صد بار بر محمّد و آل او صلوات فرستد و این دعا را بخواند

«اللّهم زوجنی من الحور العین»

جز آنکه خداوند حوری از حوران بهشتی بهمسری او در آورد، و این اذکار را مهریّه او قرار دهد، و از این رو خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش وحی فرستاد که مهریّه زنان مؤمنه را پانصد درهم سنّت کند، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله طبق آن دستور عمل کرد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۰

آن را سنّت نهاد.

شرح: «یعنی هر کس این پنج ذکر را هر کدام یک صد بار که مجموعه آن پانصد ذکر می شود بگوید بجای پانصد درهم است».

(۱) ۲۶- حسین بن احمد بن ادریس بسند مذکور در متن از حسین بن خالد روایت کرده

است كه گفت: به حضرت رضا عليه السّلام عرضه داشتم: فدايت شوم چرا مهريه زنان پانصد درهم معادل ۵/ ۱۲ أوقيّه مقرّر شده است؟ فرمود: آرى خداوند عزّ و جلّ بر خود واجب كرده است كه هيچ مؤمنى نباشد كه خداى را صد بار تكبير و صد بار تسبيح و صد بار حمد و صد بار تهليل گويد و صد بار بر پيغمبر و آل او صلوات فرستد و اين دعا را بخواند:

«اللهمّ زوّجنى من الحور العين»

مگر اينكه خداوند حوريّه اى بهمسرى او در آورد، و از اين رو مهريّه زنان پانصد درم مقرّر شده است، و هر مؤمنى كه از برادر دينى خود دخترى خواستگارى بنمايد، و بخواهد مهريّه او را پانصد درهم قرار دهد، و او از وى نپذيرد و از دادن دختر باو امتناع ورزد، براستى كه او را آزار كرده و رنجانيده، و مستحقّ آنست كه خداوند او را از حوريه محروم سازد.

(۲) ۲۷- محمّد بن ابراهيم طالقانىّ- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۱

حسن بن علىّ بن فضّال روايت كرده كه گفت: از حضرت رضا عليه السّلام پرسيدم مطلّقه عدى چرا تا شوهر ديگر نكند (و آن شوهر او را طلاق دهد يا بميرد) بر شوهر اوّل حلال نشود؟ فرمود: بله خداوند تبارك و تعالى جز اين نيست كه دو بار اذن داده طلاق دهند چنان كه مى فرمايد: الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ يعنى طلاق دو بار است سپس بايد يا درست و بخوبى زن را نگهداريد و با هم سازش كنند، يا با كمال خونسردى و نيكى او را رها كند، كه

دیگر نتواند او را بگیرد، و چون داخل شود در طلاق سوم که خداوند آن را ناخوش دارد، خداوند آن زن را بر وی حرام کرده، و دیگر بر او حلال نخواهد بود تا شوهری دیگر اختیار کند، این برای آنست که مردم مسأله طلاق را امری سهل و آسان و ساده تلقی نکنند، و آن را خفیف نشمرند، و بزنان آزار و اذیّت و خسارت نرسانند.

شرح: «باید دانست که برای زوج دوم باید بقصد زوجیّت دائم و همیشگی عقد خوانده شود نه صرف محرمیّت، و نیز باید همخوابگی صورت گیرد نه تنها همنشینی و صحبت، و همچنین هر دو طرف، هم زن و هم مرد قصد ازدواج دائم داشته باشند نه آنکه از ابتدا هر دو قصد طلاق داشته باشند، و در صورت تحقق شروط اگر مرد از دنیا رفت یا نتوانستند با هم زیست کنند و کار بطلاق کشید و مرد زن را طلاق داد آن وقت است که محلّل واقع شده، و اگر غیر این

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۲

باشد بدیهی است که طلاق امری سهل و ساده تلقّی شده و بر خلاف آنچه شارع خواسته که طلاق امری سهل نباشد، شده است».

(۱) ۲۸- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد اشعری روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به گرفتن زنان سه طلاقه شده پرسیدم، فرمود: بدرستی که طلاق شما برای دیگران حلال نیست و طلاق دیگران برای شما حلال، زیرا که شما سه طلاق آنها را درست نمی دانید ولی آنان سه طلاق شما را درست می دانند.

(۲) ۲۹- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ-

رضـی اللَّه عنه- بسـند مذکور در متن از ابن فضّال روایت کرده که گفت: از امام هشتم علیه السّلام سؤال کردم و پرسیدم: چرا رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله کنیه اش «ابو القاسـم» شـد، فرمود: برای اینکه آن حضـرت فرزنـدی بنام قاسم داشت، و از این جهت او را ابو القاسم گفتند، گوید: عرضه داشـتم یا ابن رسول اللَّه آیا مرا اهل توضیح بیشتر می بینید؟ فرمود: آری آیا میدانی که رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: من و علیّ دو پـدر این امّتیم؟ گفتم: آری، و آیا میدانی پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله پدر تمام امّت، و علی علیه السّلام نیز از ایشان است؟ گفتم: آری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۳

فرمود: آیا میدانی که علیّ قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟ عرضکردم:

آری، فرمود: از این رو به او ابو القاسم گفته می شود چون پدر قسـمت کننده بهشت و جهنّم است، باو عرضه داشتم: معنی این کلاـم چیست؟ فرمود: مهر و شـفقت پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله نسـبت به امتش،ماننـد شـفقت و مهربانی پـدران است نسـبت بأولاد، و بهترین امّت رسول خدا- صـلی اللَّه علیه و آله- علیّ- علیه السّـلام- است، و پس از وی شفقت علیّ علیه السّلام مانند مهر و شـفقت او [رسول خـدا] است، زیرا او وصـیّ و خلیفه، و امـام پس از او است، پس برای این بود که فرمود: من و علیّ دو پدر این امّتیم، و رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله بمنبر رفت و فرمود: هر کس دین یا عیالی پس از خود باقی گذارد، دینش را من باید ادا، و عیالش را نیز

من بایـد نفقه دهم، و هر کس که مـالی و ثروتی بـاقی گـذارد، آن از آن ورثه او خواهـد بود، و از این جهت است که پیغمـبر صلی اللَّه علیـه و آلـه اولی بـود بمـؤمنین از پـدران و مادرانشـان و همچنین از خودشـان بخودشـان، و از برای امیر مؤمنـان علیه السّلام همین طور پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله این اولویّت جریان داشت.

(۱) ۳۰- تمیم بن عبد اللَّه قرشـیّ بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هروی روایت کرده که مأمون الرّشید روزی بحضرت رضا علیه السّلام گفت: یا ابا الحسن!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۴

بمن بگو چرا جـدّت امیر المؤمنین علیه السّـلام قسـمت کننده بهشت و دوزخ گردید، و این بچه معنی است و چگونه اثبات می شود، و من زیاد در این باره فکر کرده ام؟

حضرت علیه السّلام بدو گفت: ای امیر مسلمین! آیا از پدرت از اجدادت از عبد اللَّه بن- عبّاس روایت نکرده اند که گفت: از رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله شـنیدم میفرمود: دوستی علیّ ایمان است و دشـمنی با او کفر؟ مأمون گفت: آری، امام فرمود: هر گـاه دوسـتی او موجب بهشت است و دشـمنی او جهنّم، پس در این صورت او قسـمت کننـده بهشت و دوزخ خواهـد بود، مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! تصدیق میکنم که براستی تو وارث علم پیامبر خدائی صلی اللَّه علیه.

ابو الصّلت گوید: چون حضرت رضا علیه السّلام بمنزل بازگشت من بخدمتش رسیدم و عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه! چه نیکو مسأله امیر را پاسخ گفتی، امام فرمود: من از همان طریق که او آن را حجّت

میـدانست با او سـخن گفتم (یعنی مجادله بالّتی أحسن)، از پـدرم شـنیدم از پـدرانش علیهم السّـلام روایت میکرد از جـدّم امیر مؤمنان علیه السّـلام که از رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: یا علیّ! توئی قسـمت کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت، بآتش فرمان دهی که این فرد از من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۵

است (از او در گذر) و این فرد از تو است (او را بگیر).

(۱) ۳۱- احمـد بن حسن قطّـان بسـند مـذکور در متن از حسن بن علیّ بن فضّال روایت کرده که گفت: از حضـرت رضا علیه السّـلام پرسـیدم: چرا امیر المؤمنین علیه السّـلام پس از آنکه بخلافت نشـست فـدک را بصاحبش باز نگردانیـد؟ فرمود: بـدین جهت که خداونـد عزّ و جـلّ خود مـا اهل البیت را ولایت داده است و حقوق ما را جز خداونـد از سـتمکاران بر ما نگیرد، و ما اولیاء و سـرپرست و صاحب اختیار مؤمنانیم، و در حقوق آنان حکم می کنیم و از ستمکاران باز میستانیم، امّا برای خود حقوق غصب شده مان را باز نستانیم.

مؤلّف گویـد: من وجوه دیگری برای این مطلب در کتاب علل الشّـرائع از اخبار و احادیث اخراج کرده ام و در این کتاب فقطّ بآنچه از حضرت رضا علیه السّلام روایت شده اکتفا کردم.

شرح: «ابن خلّکـان در کتـاب وفیـات الاعیـان ذیـل اسم ابو الفوارس حیص و بیص مطلبی نقل کرده که ذکرش در اینجا بسـیار مناسب است.

از شـیخ نصر اللّه بن مجلّی که یکی از ثقات اهل سنّت او را شمرده است نقل کرده که گفت: بخواب در عالم رؤیا امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام را دیده از وی

عیون

پرسیدم چه شد که شما اهل البیت چون مکّه را فتح کردید و بر دشمن کینه توز غالب آمدید (همه را بخشیده) و خانه ابو سفیان را محلّ امن قرار داده و گفتید:

«من دخل دار ابی سفیان فهو آمن»

، ولی آنان در طفّ (کربلا) با فرزندانت آنچه که توانستند از ظلم انجام دادند؟ فرمود: آیا تو اشعار ابن صیفی [حیص و بیص] را که در این مورد سروده نشنیده ای؟ عرضکردم: خیر، حضرت فرمود: از خود او بشنو، من از خواب بیدار گشتم و خود را به حیص و بیص (ابن صیفی) رسانیده و بدو خواب خویش را گفتم، او در دم ناله ای از قلب کشید و سخت بگریه افتاد، آنگاه بخدا سوگند خورد که من هنوز نه از لبم برای کسی خوانده، و نه نوشته ام را بکسی فرستاده ام، و آن اشعار را بنظم نیاورده ام مگر همین شب گذشته و شروع بخواندن آن اشعار کرده که چنین است:

ملكنا فكان العفو منّا سجيّهفلمّا ملكتم سال بالدّم ابطح

و حللتم قتل الاسارى و طالماغدونا على الأسرى نعفو و نصفح

فحسبكم هـذا التفاوت بينناو كلّ اناء بما فيه ينضح (زمانی که) ما بحکومت رسیدیم و قدرت را در دست گرفتیم، بخشش و گذشت (عفو) خوی و عادت ما بود، امّا زمانی که شما بقدرت رسیدید خون سراسر صحرای ابطح را فرا گرفت.

و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید، ولی بسیار گذشت که ما از اسیران درگذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم.

شما را همین تفاوت فیما بین ما و شما بس است در شناخت حقّ و ناحقّ، از کوزه همان

برون تراود که در اوست».

(۱) ۳۲- حسین بن احمد بیهقیّ از محمّد بن یحیی الصّولیّ از ابی ذکوان

قاسم بن اسماعیل روایت کرده که گفت: شنیدم ابراهیم بن عبّاس از حضرت رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل میکرد که فرمود: شخصی از امام صادق علیه السّلام پرسید: چیست که قرآن در مواقع نشر و درس جز تازگی و شادابی نمی افزاید؟ فرمود: زیرا که خداوند آن را برای زمان خاصّی نازل نفرمود، و همین طور برای مردم معیّنی نفرستاد، و آن در هر زمانی جدید و تازه است، و برای هر قومی تا قیامت نوآوری و خرّمی و شادابی دارد.

(۱) ۳۳- و بهمین سند از محمّد بن موسی بن نصر رازی از پدرش روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام از سخن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسیدند که فرموده است:

«اصحابی کالنّجوم

- الخ»، اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، بهر کدام اقتدا کنید راه یابید. و سخن دیگر ایشان که فرمود:

«دعوا لی أصحابی»

، اصحاب مرا بمن واگذارید؟ امام علیه السّلام فرمود: این درست است، (و در این احادیث) مراد کسانی هستند که پس از او تغییر حال پیدا نکردند و در دین تغییر و تبدیل ندادند، راوی گوید: به آن حضرت عرض کردند: از کجا دانسته شود که آنان تغییر یافتند و یا اینکه دین را تبدیل دادند؟ فرمود: از کجا که خود روایت کرده اند که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: در روز قیامت مردانی از اصحاب من از

حوض کوثر ممنوع میشوند، چنان که اشتران غریب را

از آبشخور میرانند و مانع میشوند، و من می گویم: پروردگارا! اصحابم؟! اصحابم؟، یعنی اینها یاران منند، من آنان را میشناسم، بمن پاسخ داده می شود که: تو نمیدانی پس از تو چه حوادثی ایجاد کردند. و ایشان را گرفته و رو به جانب چپ میبرند (بسوی أصحاب الشّمال)، و من میگویم:

«بعدا لهم و سحقا»

دوری باد آنان را و نابودی باد ایشان را. آنگاه حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آیا این گفته رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای کسی است که تغییر و تبدیل در دین نداده است؟ (۱) ۳۴- و بهمین سند از احمد بن محمّد بن اسحاق طالقانیّ از پدرش روایت کرده که گفت: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلّقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نبود!- و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السّلام در خراسان بود، فقهای آنجا و اطراف فتوا دادند که زنش مطلّقه است- و از آن حضرت پرسیدند، فرمود: زنش مطلّقه نیست. فقها جمعا نامه ای نوشتند و بآن جناب ارسال داشتند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلّقه نیست ای پسر رسول خدا؟! حضرت در کنار نامه آنان مرقوم فرمودند که: این را از روایتی که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدریّ که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بعد از فتح مکّه بکسانی که در

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۶۹

آن هنگام گرداگردش را فرا گرفته بودند و اظهار اسلام کردند و مسلمان شدند فرمود: شما از خوبانید و اصحاب

من نیز از نیکانند، و لیکن پس از فتح هجرتی نیست، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید، و آنان را جزء اصحاب نگردانید، فقها چون جواب آن حضرت را دیدند از فتوای خود برگشته و قول امام علیه السّلام را پذیرفتند.

(۱) ۳۵- ابو علیّ حاکم بیهقیّ بسند مذکور در متن از سهل بن قاسم روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام شنید که شخصی از شیعیانش میگفت: خداوند لعنت کند کسانی که با امیر المؤمنین علیه السّلام بجنگ برخاستند، امام باو فرمود:

بگو: «

إلّا من تاب و أصلح»

(یعنی) بغیر از کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند. سپس فرمود: گناه آنان که تخلّف ورزیده و با او در دفع فساد و مفسدین همگامی نکردند بزرگتر است از گناه آن کسان که با او جنگیدند و بعد توبه نمودند. «و اللَّه الموفّق» توفیق توبه از جانب خداست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۰

باب ۳۳ ذکر آنچه آن حضرت علیه السّلام در پاسخ مسائل محمّد بن سنان از علل احکام نوشت

(۱) محمّد بن علیّ ماجیلویه- رحمه اللَّه علیه- باسناد مذکور در متن از محمّد بن سنان روایت کرده که آن حضرت در جواب سؤالات او راجع به علل احکام نوشت:

علّت غسل جنابت پاکیزگی و نظافت است، و پاک نمودن انسان است خود را از آنچه باو رسیده است از منی، و طاهر کردن جسم خود را؛ زیرا جنابت از تمام اعضاء جسد خارج می شود. پس از این رو تطهیر تمام بدن بر او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۱

واجب شده است.

و علّت تخفیف طهارت در بول و غائط (یعنی عدم وجوب غسل) و کافی بودن مجرّد شستن و وضو گرفتن برای عبادت اینست که هر

یـک از اینهـا مکرّر در شـبانه روز برای انسان اتّفاق می افتـد، و آمـدنش بـدون اراده انسانست و انجام غسل در هر بار مشـقّت دارد، و نیز شـهوتی در کار نیست، لکن جنابت بدون شـهوت و لذّت و اکراه نفس بر آن نیست و باختیار خود خویش را وادار بدان میکند.

و علّت غسـل عیـدین و جمعه و دیگر غسـلها آنست که در آنها بزرگـداشت و تعظیم بنـده پروردگار خود را است، و نیز توجّه نمودن او بپروردگـار کریم و بزرگوار خود، و درخواست مغفرت و آمرزش گناهان است، و از برای آنکه روز عیـد از برایشان معروف باشـد و در آن روز گرد هم آیند و اجتماع کنند برای ذکر خدای متعال، پس خداوند غسل آن روز را بزرگداشت آن روز قرار داد و آن را دلیل تفضـیل آن روز بر سایر ایّام و افزونی عبادت و مسـتحبّات آن مقرّر فرمود، و بجهت اینکه این غسـل طهارت و پاکی بنده باشد تا جمعه دیگر.

(۱) و علّت غسل میّت اینست که او را غسل دهند تا پاکیزه شود و از آلودگیها (و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۲

میکروبها) و امراضـی که داشـته و آنچه باو رسـیده است از انواع ناخوشـیها پاك گردد، زیرا او با فرشـتگان ملاقات میکند و با اهـل آخرت همنشـین میگردد، پس چه نیکو است که بر خـدا که وارد می شود و پاکـان را که ملاقـات می کنـد و آنـان بـا او تماس می گیرند و او با ایشان تماس حاصل میکند، با طهارت و نظیف باشد تا مورد درخواست رحمت و شفاعت واقع شود.

و علّت دیگر آنکه آن منیی که از آن آفریده شده و در

هنگام مرگ از بدن او خارج می شود و جنب میگردد، پس غسل برای آنست.

و علّت غسل مسّ میّت طاهر شدن غسل دهنده است از آنچه بدو رسیده از چرك و پلیدیهای متوفّی، چرا كه شخص كه از دنیا رفت و روح از او مفارقت نمود، بیشتر آفتها در پیکر او باقی میماند، لذا باید پس از تماسّ با او، تطهیر كرد و او را نیز تطهیر نمود.

و علّت وضو كه از برای آن مقرّر شده شستن صورت و دو ذراع دست و مسح سر و پاها، بجهت ایستادن بنده است در مقابل خدا، و رو بخدا نمودن اوست با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود، و ملاقات او است با آن جوارح ظاهره كه اعضای وضو است با فرشتگان و كرام الكاتبین، پس شستن صورت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۳

برای سجده است و خضوع در آن، (۱) و شستن دو دست بدان جهت است كه آنها را بدرگاه حقتعالی بالا میبرد و بعد می افكند، و با آن دو كف رغبت و رهبت و تبتّل «۱» انجام می دهد، و مسح سر و روی دو پا برای اینست كه ظاهر و آشكار و برهنه است و در جمیع حالات نماز با این سه استقبال كند و رو بحقّ ایستد و در اینها خضوع و تبتّل همانند و بحدّ روی و ذراعین نیست.

و علّت زكات برای دادن قوت به بینوایان است، و نیز حفظ اموال ثروتمندان و اغنیاء (تا مسلك اشتراكی پیش نیاید) و خداوند تبارك و تعالی اهل صحّت و سلامت را مكلّف ساخته تا قیام بنیازهای آفت زدگان و بلادیدگان نمایند، چنان كه میفرماید: لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِكُمْ

وَ أَنْفُسِكُمْ (در اموال و جانها وا نفستان، مورد امتحان و آزمایش واقع خواهید شد- آل عمران ۱۸۶) در اموال بپرداخت زکات و در جانها بمهیا شدن برای صبر بر بلیّات و ناگواریها، و با اینکه در پرداخت زکات أداء شکر نعمتهای پروردگار عزّ و جلّ و امید زیادت نعمت است، و نیز رأفت و رحمت بر پریشانحالان و مردم بینوا و کوخ نشین و ضعفا است، و همچنین تحریص بر مواسات و همدردی با فقرا و

---

(۱)- در کتاب دعای کافی کلینیّ- رضوان اللّٰه تعالی علیه- روایتی نقل شده است که امام صادق علیه السّلام فرمودند: رغبت آنست که کف دو دست بآسمان بلند شود، و رهبت آنست که دستها بلند و پشت دو دست بآسمان شود و تبتل به انگشت اشاره کردن است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۴

اعانت ایشان بر امور دینی است، (۱) و این بینوایان خود موعظه و پندی باشند برای ثروتمندان که با دیدن بدبختیهای اینان در این دنیا، اغنیاء یاد بینوائی آخرت افتند و از این تهی دستی فقرا درس گیرند، به فقیری عالم قیامت و به بیچارگی و بی زادی در آن سامان پی برند، و تحریص شوند بدادن زکات بر شکرگزاری خداوند تبارك و تعالی که بآنها ثروت داده و آنان را بی نیاز فرموده است، و همچنین تحریص شوند بر دعا و تضرّع و بترسند از اینکه روزی مانند این بینوایان گردند، و در بسیاری از امور مانند اینها چون زکات و صدقه و صله رحم و احسان بدیگران و از این قبیل امور.

و علّت حجّ بجای آوردن، رفتن بسوی خدا و طلب کردن ثواب بسیار، و بیرون شدن از

جمیع گناهان که از انسان صادر شده است میباشد، و نیز برای اینست که از اشتباهات گذشته توبه کرده و پاک شده و اعمال آینده خود را از سر گیرد، چون حج موجب آمرزش و کفّاره گناهان گذشته او خواهد بود و مانند فردی است که تازه بحدّ بلوغ رسیده و مکلّف شده گشته است، و نیز علّت حجّ لوازم آنست از خرج کردن و بحساب رسیدن اموال و بتعب و زحمت و مشقّت انداختن بدن و منع شدن از اعمالی شهوانی و بردن لذّات، و تقرّب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۵

بپروردگار عزّ و جلّ بسبب عبادات و خضوع و فروتنی، (۱) و کشیدن ذلّت سفر مدّتی مدید در میان صحرا و درّه و دشت، در گرما و سرما، میان امن و خوف و خاطر جمعی و ترس، در زمانی بس طولانی و پیوسته، و آنچه در حجّ است از منافع برای جمیع مردم، و خواستن حاجت از خدا و ترسیدن از او، و رها کردن و دور شدن از صفت زشت بی رحمی و سنگدلی و بیباکی، و نیز از یاد نبردن خدا، و او را فراموش نکردن و از غیر خدا امید بریدن، و بعمل پرداختن، و بحقوق رسیدگی کردن، و جلوگیری نفس از فسادگرائی گرائی، و نفع رساندن یا بمنفعت رسیدن کسانی که در شرق یا غرب زمین زندگی می کنند، در صحرا یا دریا بسر میبرند، در حجّ شرکت کرده، یا نکرده اند، از تاجر و بازرگان، از واردکننده و فروشنده یا خریدار و مشتری، از کاسب و نیازمند، و همچنین برآوردن حاجات مردم اطراف و اکناف و آن مکانها که امکان اجتماع حاجیان

در آن هست، چنان که در آیه مبارکه فرموده است لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ.

و علّت وجوب حجّ در مدّت عمر یک بار برای اینست که خداوند عزّ و جلّ در همه واجبات و فرائض ملاحظه کم قدرت ترین مکلّفین را فرموده است، و یکی

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۶

از آن واجبات حجّ و زیارت خانه خدا است که وجوبش یک مرتبه در عمر است، آنگاه صاحب قدرتان را بدان ترغیب کرده که مکرّر بجای آورند.

(۱) و علّت اینکه محلّ بیت در میانگین زمین وضع شده برای اینست که آنجا موضعی است که زمین از زیر آب بیرون آمده و همه بادها از زیر رکن شامیّ است و آغاز پیدایش خشکی است و بعد آرام آرام خشکیها از زیر بدان پیوسته است و گسترده شده، و بدان جهت آن در وسط قرار گرفته و فرض ساکنین ربع مسکون در این باره یکسان است تا از اطراف جهان شرق و غرب فاصله اش بیک نسبت باشد. مکّه را مکه نامیدند بجهت آنکه مردم در آن سوت می کشیدند، و نیز کسی را که قصد آن میکرد میگفتند: سوت کشید، و از این روست که خداوند در کتاب خود فرموده است: وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً یعنی: (و نیست نمازشان نزد آن خانه مگر صفیر و دست زدن- انفال ۳۵)، پس «مکاء» سوت کشیدن و «تصدیه» دست زدن است.

و علّت طواف خانه اینست که خداوند تبارک و تعالی بفرشتگان فرمود:

إِنِّي جاعِلٌ- الآیه (من میخواهم در زمین جانشین قرار دهم، فرشتگان عرضه داشتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند و خونریزیها نماید؟!) و

عيون

این کلام را با حقتعالی گفتنـد (۱) امّا بعد پشـیمان شدند و بعرش پناه برده و اسـتغفار کردند، خداوند عزّ و جلّ دوست داشت که سایر بنـدگان و عبادت کنندگان، مانند ملائکه عبادت کنند، لذا در آسـمان چهارم محاذی عرش خانه ای قرار داد که بدان ضراح می گفتند، سپس در آسمان دنیا خانه ای بنا نهاد که آن را بیت المعمور می گفتند و آن محاذی ضراح بود، آنگاه خانه کعبه را وضع نمود در برابر بیت المعمور و محـاذی آن، و آدم ابو البشـر را دسـتور داد تا بگرد آن طواف کنـد، و خـدای عزّ و جلّ بر آدم گناهش را ببخشود و این امر در اولاد آدم تا روز قیامت جاری گشت.

و علّت اینکه اسـتلام و لمس یـا بوسـیدن حجر الأـسود اینست که خداونـد عزّ و جلّ هنگامی که از بنی آدم میثاق گرفت حجر الاـسود آن را چون لقمه در کام گرفت، پس از این رو بنی آدم را مکلّف نمود که این میثاق را حفظ کننـد و پیمان خویش را وفا نمایند، از این جهت است که در نزد حجر الاسود میگویند: «امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه-» (این امانت منست که آن را ادا کردم، و پیمان منست که آن را تجدید نمودم تا برای من بوفاکردنم شهادت دهی).

و از این رو سلمان- رحمه اللّه- گفته است: حجر الاسود در قیامت چون کوه

ابو قبیس حاضر گشته و با زبان و لب برای آنست که او را زیارت کرده است شهادت دهد.

(۱) و علّت اینکه «منی» را منی گفتند اینست که جبرئیل علیه السّلام

بنزد ابراهیم علیه السّلام آمد و او را گفت: تمنّا کن و آرزوی خود را از خدا بخواه، پس ابراهیم علیه السّلام از خدا خواست که بجای فرزندش اسماعیل، در قربانی، گوسفند (قوچ) قرار دهد و امر بذبح آن کند که فدای اسماعیل باشد، و خداوند حاجت او را داد.

شرح: «این جمله بنظر درست نیست زیرا در این صورت آزمایشی در کار نبوده، و حال آنکه قرآن میفرماید: إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ (و این البته آزمایشی است بس آشکار».

و علّت روزه گرفتن فهمیدن ناراحتی گرسنگی و تشنگی است به آنکه بنده در سختی و ناملایم افتد و رنج و ناراحتی آن را تحمّل کند تا نزد خداوند اجر داشته و صبر و پایداریش را بحساب خداوند گزارد. و نیز این دلیلی باشد برای او و از سختیهای عالم آخرت، علاوه بر اینکه روزه باعث درهم کوبیدن شهوات است برای او و پند دهنده است او را در دنیا و دلیل و علامت است برای آخرت، و دانسته می شود بدان مقدار سختی و شدّت آن نسبت بدنیا، و نیز درک شدّت رنج فقراء و تهیدستان در دنیا و آخرت (بدین معنی که چون شخص روزه دار سختی و شدّت گرسنگی و فقر را در دنیا بچشد و حسّ کند، و مشقّت احوال آخرت را درک کرده و از روزه پند خواهد گرفت، و خود را برای سختی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۷۹

آن روز مهیّا خواهد ساخت).

(۱) و خداوند قتل نفس را حرام کرده است برای اینکه اگر حلال کرده بود بشری باقی نمی ماند، و همگی در کمترین اختلاف بجان یک دیگر افتاده و نابود میشدند، و

تدبیر او نادرست و فاسد بود.

و علّت تحریم او عقوق والـدین (نارضایتی پـدر و مادر) را برای اینکه در عقوق رعایت فرمان باری تعالی باحترام فرزند از پدر و مادر خویش نشـده، و نیز بزرگداشت آن دو از بین میرود و نعمت خداوند کفران می شود، و شـکر و سپاسـگزاری اساسـش نابود می گشت، و آنچه را که میخواند بسوی قلّت نسل و انقطاع آن ببار می آورد، زیرا در مخالفت والدین و ناراضـی ساختن آنان احترامی برای پدر و مادر باقی نمی ماند، و حقوقشان شناخته نمی شود، و خویشی قطع می گردد، و والدین رغبتی بفرزند نخواهنـد داشت، و لـذا در تربیت او کوششـی نخواهنـد نمـود، برای آنکه امیـدی به نیکوئی او در عوض ندارنـد چرا که فرزند اطاعت آنان را رها کرده است.

و علّت حرمت زنا بجهت آن فسادی است که در بر دارد از کشـتار یک دیگر و در آمیختن نسب ها و بهم خوردن نسل و تبار، و ترک تربیت فرزندان، و بر هم خوردن میراث و فسادهائی که از این مقوله است و موجب تباهی و نابودی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۰

می گردد.

(۱) و علّت حرمت خوردن مـال یتیمـان به سـتم بجهت بسـیاری از وجوه فسـاد است که اوّلین آن اینست که هر گـاه انسان مال یتیمی را از روی نابکاری و ستم تصرّف کند بحقیقت که بر کشتن او اعانت کرده، زیرا یتیم فردی است نیازمند و عاجز و خود نمی توانـد کار خویش را انجام دهد، و روزی خود را کسب کند، و کسـی را هم ندارد که مانند پدر یا مادر برای او دلسوزی کند و به سرپرستی او قیام نماید، و نفقه اش را متکفّل

گردد، پس اگر کسی مال او را بخورد، این مانند آنست که براستی او را کشته است، و بفقر و فلاکتش کشانیده است، با اینکه خدای تعالی از این عمل بیم داده و برای آن عقوبت در کتاب مبینش معیّن فرموده که وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً- الآيه (باید بندگان از مکافات عمل خویش بیم داشته باشند (و با یتیمان نیکو رفتار کنند) مبادا پس از خود فرزندانی صغیر و ضعیف بجای گذارند بر حال آنها بترسند، و باید از خداوند پروا کنند- نساء: ۹).

و نیز امام باقر علیه السّلام فرموده است: «خداوند به دو کیفر در خوردن مال یتیم مردمان را تهدید فرموده، یکی در دنیا و دیگری در آخرت» پس در تحریم مال یتیم نگهداری یتیم و مستقل نمودن اوست نسبت بخویش که تا نیازی بغیر در مال نداشته باشد، و نیز سلامت نگهداشتن بازماندگان قیّم یتیم است تا گرفتار

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۱

نشوند بمصیبتی که یتیم گرفتار شده است (۱) از ناحیه همان تهدیدی که خداوند بعقوبت دنیوی کرده است، و اضافه بر آن آنکه یتیم بزرگ خواهد شد و رشد خواهد یافت، و مال خود را طلب خواهد کرد، و کمر انتقام خواهد بست، و کینه توزی و دشمنی و خصومت میان آنان ببار خواهد آورد تا بالاخره همگی را بباد فنا و نیستی بسپارد.

و خداوند حرام فرموده فرار از میدان نبرد با مهاجم را از این جهت که سستی در دیانت پدید می آورد، و بجهت کوچک شمردن و کم ارزش دانستن و بی اهمیّت انگاشتن امر پیمبران خدا و سروران الهی و امامان عادل علیهم السّلام، و

یـاری نکردن آنـان در مقابـل دشـمنانشان، و موجب کیفر است زیرا که آن انکار دعوت باقرار به خـداپرستی و آشـکار نمودن عـدالت اجتمـاعی و بر کنـار کردن جور و ظلم، و از میـان بردن فسـاد و تبـاهی، و آنچه در آن از تجرّی دشـمن و جسارتش بر مسـلمانان، و آنچه در پی دارد از اسارت و کشتار مردم بی گناه و از میان بردن دین و آئین خداوند عزّ و جلّ و دیگر چیزهائی از فساد و ناامنی که در آنست.

و خداونـد تعرّب بعـد از هجرت را حرام فرموده، برای اینکه آن بـازگشت از دین است به بی دینی، و یـاری ننمودن پیمـبران و حجّتهای خدا علیهم السّلام، و آنچه در

آنست از فساد، (۱) و نابود کردن حق هر ذی حقّی (مانند قانون جنگل) نه تنها برای بیابان نشینی، چرا که اگر با حقّ و حقوق هم آشنا شد، و دین را کاملا دریافت و شناخت، و باز حقّ ندارد با مردم عوام و بی فرهنگ و جاهل آمیزش داشته باشد، و این کـار برای او خطرنـاك است، زیرا اطمینـان نیست که کم کم کـارش بـدان جـا کشـد که آنچه میدانـد زیر پا گذاشـته و مانند مردمان جاهل و دور از فرهنگ رفتار کند و افراط هم بورزد.

و خداونـد حرام کرده است ذبیحه ای که هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشود و بسم اللّٰه نگویند و یا بنام غیر خدا کشـته شود، زیرا حقّ تعـالی بر بنـدگانش واجب فرموده که بتوحیـد و یگـانگیش اقرار کننـد، و در هنگام ذبـح حیوانات حلال گوشت (که برای مصرف خوراك و پوشاك است) نام او را برند

لا غیر، و برای اینکه مساوی نباشد میان چیزی که سبب تقرّب باو عزّ و جلّ است و چیزی که باعث دوری از او و تقرّب به بتان است و عبادت شیاطین است، زیرا در بردن نام خدا اقرار بربوبیّت او و توحیدش میباشد، و در بردن نام غیر خدا شرك بخدا و تقرّب بغیر او جستن است، پس بردن نام خدا در حین ذبح به بسم اللّٰه گفتن، و بردن نام غیر او در آن هنگام فارق بین حلال و حرام الهی خواهد بود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۳

(۱) و خداوند خوردن گوشت درندگان طیور و وحوش را کلا حرام کرده، زیرا که لاش مرده و حرام گوشت میخورند و از مدفوع استفاده خوراك می کنند و از این چیزها، پس خداوند عزّ و جلّ علاماتی برای شناخت حلال و حرامش در وحش و طیر قرار داده تا تمییز داده شود حلال آن از حرامش چنان که پدرم (موسی بن جعفر علیهما السّلام) فرموده: «هر صاحب نیش «۱» از درندگان و هر صاحب چنگال از پرندگان حرام است، و هر پرنده ای که دارای سنگدان است حلال گوشت خواهد بود» و علامت دیگری که فرق میان حلال گوشت پرنده و حرام گوشت است، آنکه پدرم فرمود: «آن پرنده ای که هنگام پرواز مرتّب بال میزند از گوشتش بخور و آنکه در پرواز گاهی بال میزند و بیشتر بدون حرکت بالهایش سیر می کند از گوشتش مخور».

و خداوند گوشت خرگوش را حرام کرده چون همانند گربه و سایر وحوش دارای چنگال است، لذا همان حکم که درندگان دارند در باره او جاری است بعلاوه که در نفس او نجاستی

هست مانند خون حیض (که از خون بدن پلیدتر است) چه او مسخ شده است.

---

(۱)- دو دندان که بعد از رباعیّات و قبل از دندانهای کرسی است از بالا و پائین در دو طرف را چهار نیش گویند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۴

(۱) و علّت تحریم ربـای معـاملی همـان نهی خداونـد است از آن، برای آن فسادی که نسبت به اموال در آن وجود دارد، زیرا انسـان چنـانچه یکـدرهم را به دو درهم بخرد، قیمت یکـدرهم یکـدرهم است، و درهم دیگر تباه شـده، پس خریـد و فروش و معاملات ربوی همه خسارت و ضـرر است در هر حال برای خریـدار و فروشـنده، پس از این رو خداونـد تبارک و تعالی ربا را حرام کرده است برای فسـاد و تبـاهی اموال و ثروتها، همچنان که منع فرموده اموال سـفیه و کم عقل و یا دیوانه را در اختیار او قرار دهنـد، چرا کـه بیم آنست که همه را تلـف و نـابود کنـد، تـا زمـانی که از او رشـد عقلی دیـده شـود (که در آن وقت منع برداشـته می شود) پس بدین سـبب خداوند عزّ و جلّ ربا را حرام فرموده است و بیع ربوی معامله کردن یک درهم به دو درهم است دست بدست.

و راز تحریم ربا بعـد از دانسـتن حکم خدا در باره آن آنست که در آن کوچک شـمردن حرامی است که خداوند آن را حرام فرموده است و شـرعا حرمتش معلوم گشـته و این بی اعتنائی بمحرّمات الهی و نادیـده گرفتن آن، خود دخول در کفر است (نه تنها معصیت).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۵

(۱) و سرّ تحریم ربای قرضی آنست که کار خیر از

میـان میرود و اموال تلف می شود، و مردم ببردن منفعت بی تلاـش مایـل میشونـد، و دادن قرض الحسن از میان میرود، و قرض دادن از نیکوکاریهـا است، و از برای فسـاد و سـتمی است که بقرض گیرنـده می شود و نابودی و بباد رفتن ثروتها است (چنان که در دوران عمر ما، همه ربا دهندگان و رباگیرندگان خود آن را بچشم دیده اند).

و خداونـد خوردن گوشت خوک را حرام گردانیـده، چون زشت و قبیـح است، و خداونـد عزّ و جـلّ آن را پنـد و عبرت برای بنـدگان قرار داده، و آن را خلق فرموده تا دلیل و علامت باشـد بر آنچه آن مسـخ شـده است، که باین صورت مسـخ و تبـدیل شده اند، چون خوراک آن قاذورات است که نجس ترین نجاسات است (و پلیدیش بر همگان آشکار) با علّتهای بسیار دیگر.

و همچنین بوزینه را حرام فرموده از آن جهت که بوزینه نیز چون خوک مسخ گشته و مورد پند و اندرز برای خلق واقع شده، و علامت و دلیل است برای هر چیزی که بصورت و شـکل او مسـخ شـده است، و خداونـد در آن شـباهتی از انسان قرار داده تا دلیل باشد بر اینکه آن از مخلوقات مغضوب علیهم است و مورد غضب الهی واقع بوده.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۶

(۱) و گـوشت مردار حرام گشـته، زیرا که در آن چیزهـائی (میکرب) است که موجب فاسـد کردن، و آفت رسانـدن به ابـدان است، و خداونـد خواسـته است که بردن نـام مبارکش در هنگام ذبـح حیوان سـبب حلال بودن آن شود، و میته نام خـدا بر آن برده نشده است، و نیز خواسته که این خود فرق بین حلال و

حرام باشد.

و خداوند خون را حرام کرده مانند حرام کردن میته، زیرا در آن نیز چیزهائی است که بدنها را فاسد می کند و تولیدکننده زرداب و صفرا است، و دهان را بد بو میکند، و بوی بدن را بوی گند می گرداند، و اخلاق را فاسد و موجب سنگدلی و بی رحمی و بی عاطفگی است چندان که خورنده آن باکی ندارد که پدر خود را یا رفیق و دوست خود را بکشد.

و خداوند طحال (سپرز) را حرام فرمود از این جهت که خون در آنست و همان علت که در حرمت خون و حرمت مردار است در آن نیز هست زیرا هر دو در یک مسیر هستند و در فساد شریکند.

و علت قرار دادن مهریه برای زنان و وجوب آن بر مردان که باید آنان بزوجاتشان بپردازند نه زنانشان به آنان، برای اینست که بر مرد واجب است نفقه و مخارج زن، و زن بضع و اختیار همخوابگی خود را بمرد واگذار کرده است، و مرد مشتری است، و معامله بدون ثمن و قیمت معنی ندارد، چه فروش و چه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۷

خرید، (۱) با اینکه زنان از خرید و فروش و کسب و کار کنار و محظورند، (برای وضعی که در هر ماه چندین روز دارند) و از آمدن بمحل تجارت و داد و ستد عذر دارند.

و علت اینکه مرد تا چهار زن میتواند تزویج کند، و حرام بودن زیاده از یک شوهر برای زن اینست که: در آن صورت که مرد چهار زن یا بیش از یک زن داشته باشد فرزند منسوب به اوست، اما اگر زن یک شوهر بیش داشت و حامله

شـد شـناخته نمی شود که فرزندش از کدام شوهر است، زیرا همه شوهران در همخوابگی با او برابرند، و در این صورت نسـب ها بر هم خورده و میراث وضعش سامان نمی پذیرد، و شناخت پدر و فرزند بکلی از بین خواهد رفت.

و علـت اینکـه برده و عبـد نمی توانـد از دو زوجه بیشـتر داشـته باشـد، برای اینکه او نیم مرد آزاد است؛ هم در نکـاح و هم در طلاـق، و خـود مالـك نفس خـویش نیست، و مالـك مـالی نمیشـود و از خود چیزی نـدارد، نفقه خود او هم بعهـده صـاحبش میباشـد، و این بـدان جهت است که فرقی باشـد میان او و شـخص آزاد، و دیگر اینکه فعالیتش در باره زنان کمتر باشد و بکار اربابش برسد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۸۸

(۱) و علت طلاق که تا سه بار است برای اینست که در فاصـله هر کـدام تا آن دیگر مهلت داده شـده که شاید رغبتی بزن پیدا کنـد یا از نردبان غضب پائین آیـد، و نیز این تأدیب و ترسـی باشـد برای زنان و مانعی باشد که از مخالفت و نافرمانی شوهران خـود دست بردارنـد، و اگر چنین نشـد مسـتحق مفـارقت و جـدائی خواهـد شـد، زیرا کـاری کرده که سـزاوار او نبـوده که آن مخالفت امر شوهرش می باشد.

و علّت تحریم زن بر شوهر پس از نه طلاـق که دیگر بهیـچ وجه بر او حلاـل نمی شود، این خود عقوبتی است برای هر مرد که امر طلاـق را شوخی و بـازی نگیرد، و زن را زیر دست و ضـعیف نپنـدارد، و چشم و گوش خود را باز کنـد و بنگرد و در کار خود بیندیشد با کمال هشیاری و

بیداری، دیگر اینکه از هم بعد از نه طلاق امید ببرند.

و علّت طلاق عبد مملوک دو بار (که پس از بار دوم محتاج بمحلّل است) اینست که عدّه طلاق کنیز نیم عدّه آزاده است، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله طلاق را دو بار قرار داد که در عدّه تمام سه ماه و «ثلاثه قروء» انجام شود بطور کامل، و همچنین در عده وفات، کنیز نیم آزاد عده باید نگهدارد، زن آزاد چهار ماه و ده

روز، و کنیز دو ماه و پنج روز.

(۱) و علّت مسموع نبودن شهادت زنان در طلاق و رؤیت هلال، برای اینست که زنان غالبا در رؤیت ضعیفند و اینکه با یک دیگر دوستند (و طلاق را موجب سرشکستگی همگنان خود میدانند و ممکن است بجانبداری از دوستشان در ادای شهادت تعلل کنند، بدین معنی که اگر مرد انکار طلاق کرد و قاضی شاهدان طلاق را احضار کرد و شهادت خواست، اعمال غرض کنند) پس از این جهات شهادت آنان مقبول نیست مگر در موقع ضرورت مانند شهادت قابله در زنده بدنیا آمدن طفل مثلا، و چیزهائی که مرد حق نظر کردن بآن را ندارد، و این نظیر تجویز شهادت اهل کتاب است در وقتی که غیر اینها یافت نشود، زیرا در قرآن خداوند می فرماید: اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ (مسلمین)* أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ شهادت دو تن عادل از خودتان یا دو تن از غیر خودتان، (یعنی از یهود یا نصاری یا مجوس) و این قضیه مانند شهادت کودکان نابالغ است در قتل هنگامی که غیر آنها از مردان کسی بالغ نباشد.

مترجم گوید: باید

دانست که مراد این نیست که اگر زنانی گفتند ما ماه را دیده ایم انسان باور نکند، بلکه مراد آنست که قاضی و حاکم نمیتواند بشـهادت آنان حکم کرده و اوّل ماه و یا عید فطر و قربان را برای مسلمین تعیین کند، و یا بمطلّقه بودن زن حکم کند، نه اینکه اگر زنانی ادّعای رؤیت کردند، انسان نباید بپذیرد.

(۲) و علّت لزوم شهادت چهار نفر مرد عادل در شهادت بزنا، و کفایت دو نفر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۰

در مـوارد دیگر، شـدّت حـدّ- برای- زن یـا مرد همسـردار اسـت، زیرا در آن، حکـم سـنگسار و قتـل اسـت، پس از این جهت شهادت باید دو چندان باشد و دقیقتر، زیرا در آن قتل نفس، و بریدن خویشی فرزند از پدر است، بجهت فساد نسب در میراث.

و علّت حلال بودن مال فرزنـد برای پـدرش بدون اذن و اجازه او و حلال نبودن مال پدر برای فرزند مگر با اجازه او اینست که فرزنـد خود بخشـیده شده بپدر است، خداوند در کتابش می فرماید: يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ (به هر کس که بخواهـد دختر می بخشد و بهر کس که اراده کند پسر- شوری: ۴۹) و اینکه فرزنـد مئونه اش با پدر است چه صـغیر و چه کبیر، و نسـبتش به پـدر است و منسوب به او است و بنـام او خوانـده و شـناخته می شود، میگوینـد: فلان پسـر فلان، و خـداوند فرموده است که ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ و فرمایش رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله که فرموده:

«انت و مالک لابیک»

(تو و ثروتت همه از آن پدرت هست)، ولی مادر این چنین نیست و

حقّ تصرّف در مال فرزند را ندارد مگر به اذن و اجازه، زیرا پدر باید نفقه فرزند را بدهد و بدان مأخوذ است، ولی مادر این چنین نیست و نفقه فرزند بر او واجب نیست «۱».

---

(۱)- باید دانست که فقها این خبر مطلق را مقیّد دانند و طبق روایتی که صدوق از امام صادق علیه السّلام در معانی الاخبار نقل می کند گویند: در مواقع اضطرار بدون زیاده روی میتواند بدون اذن فرزند باندازه قوتش تصرّف کند و خبر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را که در همان خبر معنا شده حاکم میدانند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۱

(۱) و علّت اینکه در کلیّه مرافعات حقوقی آوردن دلیل و شاهد با شخص ادّعاکننده است، و سوگند بر مدّعی علیه جز قتل که بعکس است سوگند با مدّعی است، و آوردن دلیل و شاهد بر مدّعی علیه و متّهم، و این بخاطر اینست که مدّعی علیه منکر است و او را امکان شاهد آوردن نیست، چون انکار امری است مجهول، امّا در قتل امری معلوم، و مسلمانان در آن احتیاط و دقّت دارند و بدون رسیدن و آگاهی شهادت نمی دهند و خون هیچ کس نباید پامال شود، و این خود جلوگیر و مانع اینست که قاتلی مجازات نشود، لذا اگر کسی خیال کشتن کسی را داشته باشد باید بداند دیگران دشمنی او را با فلانی میدانند و اگر متّهم بقتل او شد هیچ کس از آشنایان به براءت او شهادت نخواهد داد، و برای متّهم، آوردن شاهد امری صعب بلکه محال است، لذا در صدد قتل بر نمی آید چون شاهدی بر رفع اتّهام پیدا نخواهد کرد

مگر بسیار بندرت.

امّا علّت قسامه (که آن سوگند یاد کردن اولیای مقتول است که فلان کس مقتول را کشته است، و اگر آنان از یاد کردن سوگند امتناع ورزیدند) از کسان متّهم پنجاه تن قسم یاد کنند که ما قاتل را نمی شناسیم، متّهم از آن بری است، و این بجهت آنست که سخت گیری باشد در امر قتل و احتیاط گردد که خونی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۲

هدر نرود.

شرح: «برای ثابت شدن جرم قتل سه راه موجود است: اوّل: اقرار قاتل؛ و آن با شرائطی که دارد یک بار کافی است. دوم: بیّنه دو شاهد عادل مرد اگر موجب قصاص باشد، و دو زن و یک مرد اگر موجب دیه باشد، سوم: قسامه؛ و آن در جاییست که قرائن و أمارات دلالت کند که فلانی قاتل است، ولی متّهم اقرار نکند، و شاهدانی نیز نباشند که شهادت دهند، امّا سابقه دشمنی و ارعاب و بودن آلت قتل در دست متّهم و خون آلود بودن جامه او و مانند آن که در شرع آن را «لوث» گویند موجود باشد و برای ولیّ مقتول از آن قرائن علم حاصل شود که قاتل کیست، ولی قاضی نمی تواند حکم بقصاص کند مگر با قسامه و آن چنانست که از اولیاء مقتول در قتل عمد پنجاه، و در خطا بیست و پنج نفر سوگند یاد کنند که قاتل همو است، آنگاه قاضی حکم را صادر می کند.

و چون غالبا میان قاتل و مقتول دشمنی وجود داشته، و خویشاوندان اطّلاع از این دشمنی داشته اند، پس هر گاه قتل واقع شود قرینه ای هست که فلان کس او را کشته است، و نیز همه یا

بیشتر فامیل و دوستان از دشمنی قاتل با مقتول کم و بیش اطّلاعی دارند و در مقام اثبات جرم بر قاتل حاضرند سوگند یاد کنند، و قاتل را قصاص کنند، در این صورت کسی که بخواهد دیگری را بقتل رساند میداند که سابقه او با مقتول معلوم است، و این کار اگر عملی شود آن جماعت سوگند می خورند و او را محکوم و قصاص می نمایند، لذا این مسأله موجب می شود که اقدام بقتل نکند و مانع او باشد از ریختن خون».

(۱) و امّا علّت بریدن انگشتان دست راست در دزدی بدان جهت است که وی با

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۳

دست راست مباشر این عمل بوده، و دست در بدن انسان منفعتش از سائر اعضا بیشتر و بهتر است، پس بریدن آن، موجب تنبّه و عبرت است افراد جامعه را که بترسند و بدین کار دست نیالایند، و عمده اینکه بیشتر با دست راست دزدی می شود، و خداوند غصب اموال و تصرّف آن را بدون مجوّز شرعی حرام فرموده است برای آنکه انواع فساد بر آن مترتّب می شود، و فساد حرام است زیرا موجب فنا و نابودی و دیگر مفاسد است.

و حرمت دزدی از این جهت است که اگر جایز بود، همه اموال از دست میرفت و خونریزی و کشتار مردم یک دیگر را بوجود می آمد، و همه در معرض تلف واقع میشدند، زیرا برای غصب مال شخصی ناچار بقتل او یا منازعه و زد و خورد با او یا ایشان می گشتند، و بر یک دیگر حسد می بردند، و تجارت و کسب و صناعت تعطیل می گشت و هیچ کس بکار و کوشش و تلاش نمی پرداخت

و چون چنین شود آن مال که با کوشش فردی پیدا شده همه در اخذ آن همسان و مساویند. (و این پیداست که نادرست است) و علّت اینکه زناکار را با سختی تازیانه بر بدنش زنند آنست که با آن پیکر مباشر این عمل زشت گشته است و همه وجودش از آن لذّت برده، پس ضرب تازیانه بر جسد او عقوبت آن لذّت حرام است و موجب عبرت است برای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۴

دیگران که بدانند که یک صد ضرب (تازیانه) عقوبت بزرگترین گناهان است.

(۱) و علّت اینکه هشتاد تازیانه زنند بکسی که بدیگری نسبت زنا یا عمل زشت دیگر دهد یا مسکری بیاشامد اینست که در آن نسبت نفی ولد و قطع نسل است و بر هم خوردن انساب است، و همچنین شارب خمر، زیرا شرابخوار هر گاه مست شود هذیان میگوید و بکلّی عقل را از دست میدهد و بدیگران افترا می بندد، پس بر او نیز حدّ قذف است.

و علّت اینکه در بار چهارم، پس از سه اقامه حدّ بر مرتکب زنا او را باید کشت، چه مرد باشد و چه زن آنست که وی بقانون خدا اهمیّت نداده و آن را نادیده گرفته، و عقوبت آن چندان برای او مهمّ نبوده، و خود را بطور کلّی آزاد دانسته، و فکر کرده است این عمل مسأله ای نمی آفریند جز اینکه عقوبت صد ضربه تازیانه دارد و آنهم برای او امر مهمّی نیست و میتواند فعل شنیع را بجا آورد و غرامت آن را هم تحمّل کند. (و بدین سبب اگر جلوگیری نشود جامعه نابود می شود).

و علّت دیگر اینکه کسی که بخدا و حدودش

وقعی ننهد و آن را سبک شمارد کافر است، و سزای کسی که کفر ورزد و از آئین حقّ بیرون رود قتل است، و این شخص بدین سبک شماری داخل در کفر شده و قتلش واجب می شود.

(۲) و علّت حرمت همجنس بازی مردان با مردان یا زنان با زنان از این جهت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۵

است که خداوند آنان را بر نظامی آفریده که زن از آن مرد باشد و مرد از آن زن و در غیر این صورت انقطاع نسل پدید آید، و فساد تدبیر نظام خلقت، و خرابی دنیا در آن خواهد بود.

و خداوند گوشت گاو و گوسفند و شتر را حلال فرموده برای بسیاری و فراوانی و امکان وجود آنها، و سبب حلال نمودن گوشت گاو وحشی و امثال آن اینست که این حیوانات از خوراك سالم تغذیه میکنند و از مکروه و حرام نمیخورند، و غذایشان جملگی مباح است، و دارای هیچ گونه ضرری نه برای آنها و نه برای انسانها دارد، (لذا گوشتشان هم ضرری ندارد) و در وضع ظاهری آن حیوانات زشتی و قبحی دیده نمیشود.

و گوشت قاطر و بهیمه اهلی (استر و حمار) را مکروه کرده است چرا که این حیوانات مورد حاجت مردم اند و از آنها استفاده بارکشی می کنند، و در مباح دانستن گوشت آنها بیم نابودی آنان است، نه اینکه برای خباثت خلقت آنها باشد یا پلیدی خوراکشان.

(۱) و حرام کرده است نظر کردن بموی زنانی که در حباله نکاح شوهرانشان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۶

هستند و غیر آنان از دیگر زنان بجهت اینکه این دیدنها تحریک شهوت مردان کند و بحرکت آمدن شهوت بفساد

خواهـد انجامیـد، و بـاعث دخول در عمـل حرام و کارهای ناپسـندیده و نامشـروع می شود، و همچنین هر عضو دیگری غیر از موهایشان که باید بپوشانند، مگر آنکه خدای تعالی اجازه داده و فرموده که:

وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَهٍ (زنانی که از نظر سنّ و پیری از اولاد و دیدن حیض ایسـتاده باشـند و امید نکاح نداشـته باشند، پس باکی بر آنان نیست که جامه های خود را از روی سر بیفکنند و موی خود را برهنه نمایند در صورتی که خود را آرایش نکرده باشند، و نخواهند آرایش و زینت خود را بنمایند و غرض از برهنه کردن سر، نمایانـدن زینت و آرایش خود نباشـد) مگر لبـاس «روپوش» که در این صورت اشـکالی نـدارد به موی چنین زنان نگریستن.

و علّت اینکه زنان نیم مردان ارث داده میشوند آنست که چون زن همسر اختیار کند مالی میستاند ولی مرد می پردازد، از این جهت است که درآمد مرد را افزون کرده اند.

و علّت دیگری که مرد دو چنـدان زن ارث می برد آنست که زن عیـال و نفقه خور مرد است و احتیاجـات او را مرد عهـده دار شده است که بپردازد، امّا زن نفقه دهنده مرد که نیست هیچ، نفقه خود را هم مکلّف نیست، بلکه بعهده

شوهر اوست، (۱) و از ایـن رو خداونـد سـهم مرد را افزون قرار داده اسـت و این گفته خداونـد عزّ و جـلّ است که میفرمایـد: الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ- الآیه» یعنی: (مردان نفقه دهنده زنان هسـتند بدان چه خداوند آنان را

در ارث تفضيل داده است) و براى انفاق مالى كه نسبت به عيال خود بر گردن دارند و بايد بپردازند.

و علّت اينكه زنـان از املاك مردانشان ارث نمى برنـد مگر قيمت ساختمان آن را براى اينست كه ساختمان را نميشود تقسيم كرد و نمى توان آن را از جـايى بجاى ديگر برد، و زن ممكن است اگر از شوهر اوّلش رهائى پيـدا كرد بـديگرى شوهر كنـد، پس تغيير و تبـديل زوجه ممكن است، ولى ميان فرزنـد و پدر چنين نيست، زيرا ممكن نيست نسـبتشان بيكديگر قطع شود، در حالى كه زن را ممكن است بجاى او ديگرى را آورد، پس آنكه تبـديلش ممكن است و آمد و رفت او جايز است ميراثش در آن چيزيست كه بتوان آورد و برد، چون شـبيه يـك ديگرنـد از اين حيثيت، و امّـا آنكه ثـابت و مقيم است و حـالش تغيير نمى كند ميراثش هم در چيزيست كه جدائى پذير نيست و بر جاى خود باقى است.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:١٩٨

(١) ٢- محمّـد بن موسـى بن متوكّل- رحمه اللّه- بسـند مذكور در متن از محمّد بن سـنان روايت كرده كه گفت: از حضـرت رضا عليه السّلام شنيدم مى فرمود:

خداونـد خمر را حرام كرد براى آن فسـادى كه در آن است و فكر و انـديشه شارب خود را دگرگون ميسازد، و وادار به انكار خداى عزّ و جلّ مى نمايد، و بافتراء بسـتن بر او سـبحانه و پيمبران او مى انجاماند، و ديگر فسادهائى كه در آن موجود است از قبيل قتل، ناسـزا گوئى و تهمت و زنا و سـرباز نزدن از هر گناهى، و بـدين سـبب حكم كرديم بر حرمت هر مست كننـده اى از نوشيدنيها

که حرام است چون در بر دارد آنچه خمر در بر دارد و می کشانـد بهمان جایی که خمر میکشاند، پس هر کس بخدا و قیامت ایمان دارد و ولایت ما خانـدان نبوّت را داراست و دوستی ما را ادّعا می کند، باید از آن و از هر نوع مست کننده ای که باشـد بپرهیزد، زیرا میان ما و شـرابخوار هیـچ گونه رابطه ای برقرار نخواهد بود (یعنی شـرابخوار امیدوار به ولایت و دوستی ما نباشـد که در آخرت نجاتش بدهد، چون از شفاعت ما محرومند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۱۹۹

باب ۳۴ عللی که فضل بن شاذان ذکر کرده است

(۱) و در خـاتمه آن یـادآوری نموده که این علـل را در مرور ایّـام یکی پس از دیگر در مجالس مختلف از حضـرت رضا علیه السّـلام شنیده و ثبت کرده و پس از آن همه را در دفتری گرد آورده و به علیّ بن محمّد بن قتیبه نیشابوریّ اجازه روایت آن را بواسطه او از حضرت رضا- علیه السّلام- داده است.

(۲) ۱- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ در شعبان سال ۳۵۲ نقل کرد که علیّ بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشـابوریّ، و نیز حـاکم جعفر بن نعیم بن شـاذان از عموی خود محمّـد بن شـاذان و او از فضل بن شاذان روایت کردنـد که او چنین نقل کرد که اگر سائلی پرسـید: آیا می شود خداونـد حکیم بنـده خود را بکاری تکلیف کند بدون هیچ علّت و سـببی و معنـائی؟ باو گفته می شود: نه، چنین چیزی جایز نیست، زیرا که او حکیم و درسـتکار است و عبث از او سـر نمی زنـد و نادان هم نیست که بیهوده فرمانی دهد، و اگر گفتند:

عیون أخبار الرضا علیه

السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۰۰

برای چه خلق را مکلّف نموده؟ گفته می شود برای علّتهای بسیار.

(۱) پس اگر گفت: بگو آیا آن علّتها شناخته شده و موجود است یا نه خلق نشده، و معروف نیست؟ گفته می شود: نزد اهلش معروف و موجود است.

پس اگر پرسید: شما آنها را میشناسید یا نمی شناسید، گفته می شود: بلی پاره ای را میدانیم و برخی را نه، اطّلاعی نداریم.

پس اگر بگوید: اوّلین واجب کدام است؟ پاسخش آنست که آن اقرار بخدا و وحدانیّت او عزّ و جلّ و رسول او و حجّتهائی که از نزد او آمده است.

پس اگر بپرسد چرا خلق مأمور باقرار بخدا و انبیاء و حجّتهای او و دستورات نازله او شده اند؟ پاسخ داده می شود که برای علّتهائی بسیار که از آن جمله اینست که: هر کس اقرار بخداوند عزّ و جلّ نداشته باشد و از نافرمانی او اجتناب نورزد و از ارتکاب گناهان بزرگ خودداری ننماید و در آنچه شهوتش اقتضا می کند و لذّت می برد از کسی هراس نکند و همچنین از فساد کردن و ستمکاری، و چون مردم چنین مفاسدی را بی پروا انجام دهند و هر شخصی مرتکب اعمالی که شهوتش را ارضاء میکند و هوای نفس او آن را طلب مینماید

بشود بدون اینکه برای خود مراقبی بیندیشد و پاسبانی بر خود در نظر بگیرد، (۱) در این صورت نابودی همه مردم است، و (بالنتیجه) بر یک دیگر برجهند، و بزور و تزویر از زنان کام گیرند بحرامی، و اموال و ثروت را بتاراج ببرند، و ریختن خون دیگران، و بهره گیری از زنان غیر را مباح شمرند، و برخی برخی را بدون جرم و بناحقّ

بقتل رسانند، و در این خود خرابی دنیا و نابودی خلق، و فساد و تباهی کشتها و نسلها است، و از جمله آن علل یکی اینست که خداوند عزّ و جلّ حکیم و درستکار است، و حکیم نباشد و وصف بحکمت نگردد مگر آن کس که از فساد منع کند و بصلاح و درستی امر نماید، و از ظلم و ستم جلوگیری، و از زشتکاریها نهی کند، و منع از فساد و امر بصلاح و درستی و جلوگیری از زشتکاریها ممکن نیست مگر پس از اقرار بخداوند عزّ و جلّ و شناخت و آگاهی از امرکننده و بازدارنده، و چنانچه مردم بدون اقرار و ایمان بخداوند عزّ و جلّ و شناخت او رها می شدند، امر بکار درست و نهی از اعمال نادرست ثابت نبود، زیرا امرکننده و باز دارنده ای که بشناسند در کار نبود، و نیز ما می یابیم که مردمی در نهانی و پنهان کارهای فاسد را دور از دیده دیگران انجام میدهند، پس اگر اقرار بپروردگار عزّ و جلّ و ترس از او در نهان نباشد هر کس در خلوت و نهان بشهوترانی خود و هر چه هوایش طلب کند بدون

مراقبت و ترس از احدی خود را اشباع می کند، و چون بداند کسی از او آگاه نیست، در هتک حرمت و ارتکاب گناهان کبیره تمادی مینماید، (۱) چون فعلش از دیده دیگران مستور است، و مراقبی ندارد، پس در آن هلاکت تمامی خلق خواهد بود، پس قوا و پا بر جایی خلق و صلاح ایشان ممکن نبود مگر به اقرار گرفتن از ایشان بوجود خداوند علیم و خبیر و

دانای پنهان و پنهانتر، امرکننده بدرستکاری و بازدارنده از فساد و تبه کاری، و آنکه هیچ چیز نهانی بر او پوشیده نخواهد بود تا اینکه در این جلوگیری باشد از آنچه در پنهان مرتکب خواهند شد از هر گونه فساد و تباهی.

اگر بپرسد پس از چه رو معرفت و شناخت پیمبران و اقرار باطاعت ایشان و سر نهادن بفرمان آنان واجب شده است؟ بپاسخ گفته می شود: برای آنکه در ساختمان وجود بشری و قوای دماغی آنها آنچه را که بدان همه مصالح خود را بفهمد نهاده نشده است، و از جانب دیگر، خالقشان منزه و مبرّا است از اینکه با چشم دیده شود، و مخلوق عاجزند از اینکه او را بظاهر درک کنند ناچار بایستی فرستاده ای معصوم میان ایشان و خداوند باشد تا اوامر و نواهی او را بایشان برساند، و از دستورات او واقفشان نماید تا نفع و ضرر خود را بشناسند

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۰۳

(۱) و چنانچه واجب نبود بر ایشان که خدای را بشناسند و طاعت او را گردن نهند در بعثت و آمدن پیغمبران فائده ای نبود، و حاجتی را بر نمی آورد و نیازی را برطرف نمی کرد، بلکه آمدن ایشان بیهوده و بدون سود و صلاح بود، و این از صفات حکیمی که همه چیز را در کمال اتقان و نظم آفریده است بدور است.

و اگر [کسی] پرسد: چرا اولی الامر قرار داد و طاعتشان را واجب فرمود؟

بپاسخ گفته می شود: برای علّتهای بسیار، که از آن جمله آنکه: مردم همین که در قانون، حد معيّن و مشخّصی برایشان معلوم شد، و مأمور بودند که از آن تجاوز ننمایند تا بفساد کشیده

شوند، این امر مسلّم و ثابت نشود و بوقوع نپیوندد جز اینکه فرد شایسته و امینی بر آنان گمارده شود تا وی ایشان را از تعدّی و تجاوز از قانون جلوگیر باشد و نگذارد در ممنوعات داخل شوند و بفساد گرایند، زیرا اگر این چنین نبود، هیچ کس از آنچه در آن لذّت خود را می یافت و منفعتی برای خویش در آن می دید و لو بفساد دیگری تمام شود دست بر نمیداشت و خودداری نمی نمود، پس خداوند برای آنان قیّم و سرپرست قرار داد تا آنان را از تباهی جلوگیری کند و در صورت تخلّف عقوبت نماید و حدّ زند و احکام را برقرار دارد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۰۴

(۱) و دیگر اینکه ما هیچ گروه و هیچ جمعیّت ملتی را نمی یابیم که بحیات و زندگی اجتماعی خود ادامه داده باشند مگر با داشتن سرپرست و رئیس برای اموری که ناچارند از برپاداشتن آن چه در امر دنیاشان و چه در امر آخرتشان، پس در حکمت باری تعالی که حکیم و درستکار است جایز نیست که خلق را بدون رئیس و سرپرستی کاردان رها کند با اینکه میداند چاره ای از تعیین آن نیست و باید انتخاب گردد، و بقا و دوام برای بقای خلق بدون پیشوا میسر نیست، و با او و فرمانش دشمن را میرانند و اموال عمومی را قسمت می کنند، و نماز جمعه و عبادات اجتماعی را به امامت او انجام میدهند، و اوست که ستمکار را از ظلم بمظلوم بازمی دارد.

و علّت دیگر اینکه اگر پیشوائی امین و حافظ و سرپرستی مورد اطمینان برای آنان قرار ندهد، ملّیّت و آئین بکلّی نابود میگردد،

و دین از بین میرود، سنّت تغییر یافته و احکام تبدیل و جابجا و زیر و رو می شود و بدعتگزاران در آن دخل و تصرّف نموده، و ملحدان از آن میکاهند و آن را بر مسلمانان مشتبه می کنند، و ما دیده ایم که مردم مستضعف و کم بینش و کوتاه فکرند، و کامل نیستند، به اضافه اختلاف فهم و هواها و تشتّت آرائی که دارند، اگر بر آنها قیّم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۰۵

و سرپرست نگمارد که نگهدارنده آئینی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جانب او آورده است باشد همگی بهمان نحوی که گفتیم و توضیح دادیم تباه خواهند شد، و شرایع و احکام و سنّتها و اساس دین و ایمان همه تغییر پیدا خواهد کرد، و سرانجام بنابودی همه خلق میکشد.

(۱) و اگر [پرسنده ای] بگوید: چرا درست نیست در روی زمین در یکزمان دو نفر یا بیشتر پیشوا باشد، در پاسخش گفته می شود: برای جهات مختلفی که یکی از آنها اینست که یکتن فعل و تدبیرش یکی است و اختلاف ندارد، امّا دو تن افعال و تدبیرشان با یک دیگر مختلف است و یک رأی در تمام امور نخواهند داشت و چنان که ما تا کنون ندیده ایم که دو تن متصدّی امری رأیشان مختلف نباشد و خواسته هر دو بدون هیچ گونه اختلافی یکی باشد، و چون دو شخص امام یکزمان بودند و نظر و رأیشان با یک دیگر اختلاف داشت، و هر دو طاعتشان واجب بود و اطاعت هیچ یک اولی بر اطاعت دیگری نبود، پس بی تردید امّت میانشان اختلاف و تنازع و کشمکش ایجاد گشته و کار بفساد می انجامد،

و چون هیـچ کس مطیع فرمان یکی از آن دو نمیتواند باشد مگر اینکه نسبت به آن دیگر نافرمان باشد، و به این حساب تمامی مردم عاصی و نافرمان خواهند بود، و در این صورت هرگز راهی بسوی طاعت و ایمان نخواهند داشت و این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۰۶

گرفتاری هم از جانب خالقشان است که خود باب اختلاف و مشاجره و فساد را بازکرده، چرا که آنان را بطاعت دو امام مختلف الرأی در یکزمان فرمان داده است.

(۱) و دلیل دیگر اینکه اگر دو پیشوا و ولی در کار بود، متخاصمین بهر کدام که خود مایل بودند مراجعه می کنند و حکم هیچ کدام در حقّ آن دیگر نافذ نیست چون وی او را قبول نکرده و اطاعتش را بر خود واجب نمی داند، و هیچ کدام هم سزاوارتر از دیگری بحکومت نبوده اند، پس همه حقوق و احکام و حدود باطل و عاطل می ماند، و از جمله علّتها اینست که هیچ یک از این دو امام و پیشوا به فرمان صادر کردن و داوری کردن و امر و نهی نمودن سزاوارتر از آن دیگر نیست، و اکنون که این چنین است بر هر دو لازم و ضروری است که شروع بنظر دادن کنند و بیان حکم را بنمایند، و هیچ کدام نیز حقّ ندارد از آن دیگر بگفتن کلامی سبقت جوید، چرا که هر دو در مقام مساویند و رجحانی بر دیگری ندارند، و چنانچه بر یکی از آن دو سکوت روا باشد، بر دیگری نیز سکوت جایز است، و چون بر هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام ضایع میماند، و حدود الهی باطل

میگردد، چنان می شود که گوئی مردم اساسا امام و

سرپرستی ندارند.

(۱) پس اگر گوینده ای بپرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس- یعنی خاندان- پیغمبر باشد، گفته می شود: برای علّتهای متعدّدی که از آن جمله اینست که چون امام طاعتش فرض است ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است، و وصیت و سفارش آشکارا، تا وی از غیر شناخته شود، و خوب بشخصه معرفی گردد.

و دیگر از علّتها اینست که چنانچه از غیر خاندان پیغمبر باشد، لازم آید که برتری یابد کسی که پیامبر نیست بر پیامبر، زیرا اولاد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله تابع فرمان اولاد دشمنانش چون ابو جهل و عقبه بن أبی معیط واقع خواهند شد، زیرا باعتقاد ایشان امامت جایز است که انتقال پیدا کند از آنان بأولاد دشمنان اگر دارای ایمان باشند، پس نتیجه این می شود که فرزندان رسول خدا تابع و فرمانبر، و اولاد دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا متبوع، و فرمانده باشند، و پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله به امر و فضیلت سزاوارتر و شایسته تر است از دیگران.

(۲) و دیگر از علّتهای آن اینست که هر گاه مردم اقرار بر نبوت پیامبر کنند، و سر

بطاعت فرمان او نهند، هیچ کس سر باز نمی زند از اینکه فرزندان و ذریّه او را اطاعت کند، و آن چندان بر کسی گران نیست که فرمانگزار اولاد پیامبرش باشد و اطاعت از ذریه رهبرش نماید، ولی اگر بعکس امامت در غیر فرزندان رهبر

باشـد همه کس خود را ذی حقّ دیـده بلکه شایسـته تر از دیگران به سـرپرستی و پیشوائی امّت میداند، و از این رو چنان کبر و نخوت و خودخواهی گریبـانگیر آنـان خواهـد شـد که دیگر زیر بار طاعت آن کس که او را کمتر از خود میپندارنـد نخواهند رفت، و این خود موجب فساد و نفاق و اختلاف خواهد شد.

و چنـانچه فردی بگویـد: چرا اقرار بـه یکتـائی خداونـد و شـناختن وحـدانیت او بر خلـق واجب است؟ گفته می شـود: بجهـات مختلفی که از جمله آنها اینست که اگر بر آنها واجب نمی شـد این اقرار و شـناخت، ممکن بود که دو مدبر یا بیشتر برای عالم تصور کننـد و اگر چنین چیزی جـایز بود راه شـناخت نبود و خالق حقیقی خود را از آن دیگر تمیز نمی دادنـد، زیرا هر انسانی نمی دانست که کـدام یک از آن دو، خالق اوست، و کسـی را که آفریننـده او نیست او را اطاعت میکرد و بر هیچ کس معلوم نبود که کدامیک او را خلق کرده است و امر کدام را باید بپذیرد و اطاعت نماید، و از منهیّات کدام نهی کننده باید

خودداری کننـد، چرا که امرکننده و نهی کننده واقعی را تشـخیص نمی دهند. (۱) و از جمله علـل اینکه اگر ممکن بود که دو خـدا باشـد، هیـچ کـدام از آن دیگر سـزاوارتر به پرسـتش و اطاعت نبود، و در جواز اطاعت و فرمان بردن از هر یک از آن دو شریک جواز فرمانبرداری از دیگر موجود بود و در این جواز عدم اطاعت «اللّه» مسلّم بود، و آن کفر بخداست و تمامی انبیاء و کتب آسمانی آنان، و

اثبات هر باطل و ترک اداء همه حقوق و حلال دانستن تمامی محرّمات، و تحریم همه مباحات، و ارتکاب کلّ معاصی و گناهان، و بیرون شدن از جمیع طاعات، و حلال کردن هر تباهی و فساد، و باطل نمودن هر حقّی امری مسلم بود، و دیگر اینکه اگر جایز باشد که خدا را یکتا ندانیم و غیر او را هم خدا بدانیم پس جایز است ابلیس ادّعا کند آن خدای دیگر منم تا با تمامی احکام با خداوند تعالی معارضه کند و مردم را بسوی خود بخواند، و در این، کفر عظیمتر و نفاق شدیدتر خواهد بود.

و چنانچه سائلی بپرسد: چرا واجب است بر آنان که اقرار کنند بخدا و به

اینکه او را همانند نیست؟ (۱) جواب آنست که که علّتهای بسیاری دارد که از جمله اینست که بدیگری جز او رو نیاورند و عبادت و اطاعت غیر او نکنند و امر پروردگارشان بر آنان مشتبه نباشد و غیر را رازق خود گمان نبرند، و دیگر اینکه اگر ندانند که او مانند و انبازی ندارد ممکن بود نفهمند و بتها را صانع و خالق خود انگارند همان چیزهائی که پدرانشان برای خود معبود قرار داده بودند از خورشید و ماه و آتش، و این قبیل موجودات هر گاه که جایز باشد که خدا نظیری داشته باشد و امر بر آنان مشتبه باشد، و در این وضع فساد و تباهی و ترک همه واجبات و ارتکاب کلّ محرّمات و گناهان تا آنجا که خبر آن ارباب و فرمانشان از امر و نهی به ایشان رسیده باشد.

دیگر اینکه اگر واجب نبود که

بداننـد خداونـد همتـائی نـدارد هر آينه جـايز بود كه فكر كننـد كه بر او جـاری است همه آنچه بر مخلوق او جـاری است مثل وامانـدن و ندانسـتن و تغيير پـذيرفتن و نابود شـدن، و دروغ پرداختن و سـتم و تعـدّی نمودن، و هر كس چنين اموری بر او روا باشد اميدی به بقايش و اطمينانی بعدالت و درستيش نيست و گفتار و امر و نهی و وعد و وعيد و ثواب

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۱۱

و عقابش محقّق نخواهد بود، و در اين صورت آن موجب فساد عالم و ابطال و براندازی ربوبيت او خواهد بود.

(۱) پس اگر كسـی گويـد: چرا خداونـد بندگان را امر و نهی فرموده؟ پاسخ او اينست كه بقاء و دوامشان و صـلاح و امنيّتشان وابسته به امر و نهی و جلوگيری و بازداشتن از فساد و چپاول اموال بود.

و چنانچه سائلی بپرسـد: چرا آنان را بعبادت و بندگی فرمان داد، جواب گفته می شود كه تا او را از ياد نبرند، و آئين او را رها نكننـد، و امر و نهيش را ببازی نگيرند، زيرا در آن آرامش و دوام ايشان است، اگر آنان بدون دسـتور عبادات رها می شدند و روزگار بر آنان دوام می يافت، دلهايشان سخت شده و بيرحم و سنگدل می گشتند.

پس اگر فردی بپرسد: چرا بنماز مأمور گشتند: جواب آنست كه در نماز اقرار بمالكيّت خداوند است و اين صلاح عموم است، زيرا در آن رهـا كردن معبودان ديگر و گـذر كردن از همه آنهـا و رسـيدن به پيشـگاه خداونـد جبّار است با كمال كوچكی و اظهار ذلّت نيازمندی و خضوع و خشوع، و اعتراف به بندگی

عيون أخبار الرضا

و طلب بخشش از گناهان گذشته، (۱) و نهادن پیشانی بر روی خاک هر روز و هر شب، تا اینکه بنـده همیشه بیاد خدا باشد، و او را فراموش نکنـد، و در درگـاه او خودبـاخته و پر هراس و کوچـک و حقیر، و خواهنـده و مایل به افزونی دین و دنیای خود باشد، بعلاوه انزجار از گناه و تباهی که در آن است، و این عمل مرتب برای او ادامه دارد در شبانه روز برای اینکه بنده مدبّر و سرپرست و خالق خود را از یاد نبرد و بفراموشـی نسپارد تا که به ناشـکری و ناسپاسـی افتـد و طغیان و سرکشـی کنـد، و برای اینکه همواره در سـلک طاعت پروردگار خود باشـد، و بوظائف بنـدگی در پیشـگاه خـدایش قیام کند، و این عبادات جلوگیر باشد او را از گناهان، و مانعی برای او باشد از گرایش بفساد و خرابکاری.

و باز اگر کسی بگوید: برای چه مأمورند که برای عبادت وضوء بگیرند و آغاز به آن شده است؟ در جواب گویند: برای اینکه بنده نظیف باشد هنگامی که در برابر خدای خود بر پا می ایسـتد، و از آلودگی معاصی و گناهان بسبب آن وضو پاک و طاهر گشـته باشد، و در وقت مناجات با پروردگار خود مطیع او باشد در فرمانی که صادر کرده است، و از هر پلیدی و نجاستی بری و پـاک و پـاکیزه بـدرگاه خداونـد بایسـتد، بعلاـوه که وضو ساختن خود آدمی را از کسالت و چرت زدن باز میـدارد و دل را روشن و قلب را تمیز و خالص میگرداند و برای

رفتن به پیشگاه ایزد

جبار و سلطان حق و پرده پوش بندگان.

(۱) و باز اگر کسی بپرسد که از چه رو شستن صورت و دو دست و مسح سر و پا واجب شده است؟ گفته می شود: زیرا که عبد و بنده چون در پیشگاه حقّ بایستد، همه آنچه که شستن آن بر او واجب شده آشکار باشد، چنان که با این اعضا مباشر اعمال عبادت می شود، بر وی خود سجده [و استقبال خ- ل] میکند و خضوع می نماید، و با دو دست خویش از خداوند خود مسألت می نماید و رغبت و رهبت و تبتّل (حرکت دست که نشانه خوف و امید و طلب و عبودیت است) نشان میدهد، و با سر خود در رکوع و سجود استقبال میکند، و با دو پای خود برمیخیزد و می نشیند.

و باز اگر کسی بگوید: از چه جهت شستن روی و دو دست واجب شده، و مسح بر سر و روی دو پا و بر همه شستن یا بر همه مسح کردن واجب نشده است؟

گفته خواهد شد: برای چند جهت مختلف که از آن جمله اینکه عبادت و پرستش بزرگ و اعلی، رکوع و سجده است، و آن هر دو با روی و دستهاست نه با سر و پاها، و دیگر اینکه مردم همیشه آمادگی شستن سر و پاها را ندارند، و

این کار برای آنان دشوار و رنج آور است در سرمای هوا، (۱) و در سفرها، و ایام بیماری، و پاره ای از اوقات شب و روز، و شستن صورت و دست در وضو آسانتر است از سر و پا، و هر گاه فرائض و واجبات در حدّ کم طاقت ترین

مردم سالم وضع شده باشد که (شده است) پس همه بقدر آن کم طاقت موظّف می باشند چه قوی و چه ضعیف، و دیگر اینکه سر و روی دو پا همیشه آشکار و پیدا نیست مانند روی و دستها برای عمامه و کفشها و غیر آن از کلاه و کفش.

و باز اگر کسی بپرسد: چرا مبطلات وضو فقط آنچه از دو مخرج بول و غائط خارج می شود و خوابیدن است نه غیر اینها؟ جوابش آنست که آن دو مخرج است که نجاسات را بیرون میدهد و راه آنست، و راهی برای انسان نیست که نجاست را بیرون دهد مگر این دو مخرج، پس مأمورند بطهارت هنگامی که نجاست از این دو آنان را را ملوّث نمود.

و امّا خواب، برای اینکه چون شخص خوابید و خواب بر او مسلّط شد اختیار را از کف می دهد و اعضای او سست و گشوده می شود و بیشتر چیزی که از مخرج وی خارج می شود باد است، پس بالنتیجه باید تجدید وضو کند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۱۵

(۱) و باز اگر شخصی بپرسد که: چرا در این نجاست مأمور به غسل نشده اند چنان که در جنابت مأمورند؟ در جواب گویند: زیرا که این امری است دائمی و بی اختیار، و ممکن نیست برای همه مردم در هر بار غسل کردن، و خداوند تکلیف را در حدّ کمتر از طاقت قرار داده که با کمال راحتی مکلّف مأموریت خود را انجام دهد، و جنابت امر همیشگی نیست، جز این نیست که هر وقت شهوت بر او غالب شد با اراده و اختیار، خود را جنب کند و تعجیل و تأخیرش در اختیار اوست،

سه روز یا کمتر یا بیشتر، بخلاف بول و غائط که چنین نیست.

و باز اگر کسی پرسد که چرا مأمور به غسل جنابت شده اند و مأمور به غسل در دفع مدفوع نشده اند با اینکه آن پلیدتر است؟ جواب آنست که جنابت از تمام بدن انسان است و از چیزی است که از جمیع اعضا است، ولی این بول و غائط ربطی بتمام اعضای پیکر ندارد و غذائیست که از یکطرف داخل شده و فضولاتش از راه دیگر خارج می شود.

باز اگر سائلی بپرسد که: اذان را بگو چرا بدان مأمور گشته اند؟ در پاسخ گویند: برای علّتهای بسیار، و از آن جمله یاد آوری است و هشیار دادن شخص

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۱۶

غافل است بنماز، (۱) و اعلان وقت است برای کسی که اوقات نماز را نمی داند، و اینکه این اذان خواننده ای باشد خلق را بسوی عبادت پروردگارشان، و مایلشان کند بترغیب و تحریص به نیایش، و باقرار در آورد آنان را بیگانگی معبود، و ایمان را ظاهر و علنی و اسلام را آشکارکننده، و اعلام نماینده ایست کسانی را که از آن غافل گشته اند، و جز این نیست که مؤذّن را مؤذّن گفته اند برای آنکه اعلام نماز میکند و برپائی آن را بگوش همه میرساند.

پس اگر کسی بپرسد که: چرا در اذان آغاز بتکبیر و گفتن: «اللّٰه اکبر» میکنند پیش از آنکه کلمه توحید و «لا اله الّا اللّٰه» گویند؟ پاسخ آنست که خداوند خواسته است ابتداء بذکر او شود، و در تکبیر «اللّٰه» در آغاز است ولی در «

لا اله الّا اللّٰه

» نام او «اللّٰه» در آخر است، پس ابتدا بنام خود که «اللّٰه» است

فرمود تا حرف اوّل اذان و حرف آخر آن «اللّه» باشد.

و اگر فردی بپرسد که: چرا هر جمله از اذان دو بار تکرار می شود؟ در پاسخ گویند: برای آنکه در گوش سامعان تأکیدی باشد، اگر ندای اوّل را غافل بود در بار دوم متوجه شود، و دیگر آنکه نماز دو رکعت است، لذا جملات اذان نیز دو بار دو بار است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۱۷

(۱) پس اگر پرسنده ای بگوید: چرا تکبیر (اللّه اکبر) در اوّل اذان چهار بار مکرّر می شود؟ در پاسخ گویند: برای اینکه آن بدون سابقه شروع می شود، و قبل از آن کلامی نیست تا مستمع را توّجه دهد، لذا این تکرار برای بیداری و هشدار دادن مستمعان است برای گوش فرا دادن به جملات پس از آن.

و باز اگر بپرسد که: چرا پس از تکبیر بلافاصله شهادتین مقرّر داشته است؟

در پاسخ گویند: زیرا ایمان خود توحید و اقرار بیگانگی پروردگار عزّ و جلّ است، و پس از آن اقرار بنبوّت رسول او، و آنکه طاعت آن دو و شناخت هر دو با یک دیگر در ایمان مقرون است و آنکه اساس ایمان شهادت دادن است، و شهادتین در اذان مقرّر گشته همچنان که در دیگر امور حقوقی دو شهادت مقرّر گشته است، پس چون اقرار و اعتراف بیگانگی حقتعالی، و اقرار و اعتراف بنبوّت پیامبر کرد، پس بجمله ایمان اذعان نموده، زیرا اصل ایمان همان اقرار بخدا و رسولش میباشد.

و اگر گوینده ای بگوید: چرا پس از اقرار و تصدیق به یکتائی معبود و شهادت به نبوّت، دعوت به نماز آمده است؟ در پاسخ گویند: اساسا اذان برای دعوت بنماز

در مکان مخصوص است، و مؤذّن بگفتن «حیّ علی الصّلاه» (برای

بپا داشتن نماز بشتابید) (۱) رسیدن وقت نماز را بعموم شنوندگان اطّلاع داده و اعلام مینماید، و آن را در میانه چهار جمله پیش، و چهار جمله پس از آن ابلاغ میکند، و چهار حمله مقدّم عبارت است از دو تکبیر مکرّر، و دو شهادت مکرّر بتوحید و نبوّت، و چهار جمله مؤخّر که عبارتند از «حیّ علی الفلاح» مکرّر، و «حیّ علی خیر العمل»، مکرّر بمعنی بشتابید برای رستگاری و سعادتمندی، و بشتابید برای بهترین اعمال که نماز است، سپس بسوی بهترین عمل خوانده است، در حالی که ترغیب کرده است در آن، و سپس بگفتن دو بار تکبیر و دو بار تهلیل، اللَّه اکبر گفتن و لا اله الّا اللَّه، ندا دادن جملات بعد را مانند جملات قبل تکمیل می نماید و کلام را با ذکر و یاد «اللَّه» که نام معبود یکتا است پایان میدهد همچنان که با یاد همان نام آغاز نمود. پس اگر شخصی بپرسد: چرا در آخر «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» را قرار داد، و «اللَّه اکبر» چنان که در اوّل آنست قرار نداد؟ گفته می شود: بدان جهت که در آخر جمله «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» نام خدای تعالی است، و او خوشداشت که سخن بنام او پایان یابد، چنان که بنام او آغاز شد.

و اگر بگوید: چرا بجای «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»، «سبحان اللَّه» یا «الحمد للَّه» نیست، در حالی که نام خداوند در آخر این دو جمله نیز هست؟ گفته می شود: «لا إِلهَ

إِلَّا اللَّهُ» اقرار است بیکتائی خدا

(۱) و نفی همه انبازهائی که معبود گرفته شده و خدا نیستند و مخلوقند (و مخلوق شایستگی معبودی ندارد) و این اقرار اساس ایمان است و از تسبیح و تحمید بالاتر است و اعظم از آن دو ذکر میباشد.

و چنانچه کسی بپرسد: چرا در ابتداء نماز و پیش از هر رکوع و سجود و قیام و قعود باید تکبیر گفت؟ پاسخش همانست که در اذان گفتیم.

و چنانچه بپرسد: چرا دعا در رکعت اوّل پیش از قراءت آمده، و در رکعت دوم قنوت و دعا پس از قراءت؟.

شرح: «مراد دعاهائیست که در بین تکبیرات هفتگانه افتتاحیّه خوانده می شود که پس از سه تکبیر متوالی اوّل این دعا خوانده می شود «اللّهم أنت الملک الحقّ لا اله الّا أنت، سبحانک إنّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی، إنّه لا یغفر الذّنوب إلّا أنت» و در دو تکبیر دیگر این دعا خوانده می شود: «لبّیک و سعدیک، و الخیر فی یدیک، و الشّر لیس الیک، و المهدیّ من هدیت، لا ملجأ [و لا منجا] منک الّا الیک، سبحانک و حنانیک، تبارکت و تعالیت، سبحانک ربّ البیت» و بعد از دو تکبیر دیگر که از این هفت تکبیر یکی را باید تکبیره الاحرام نیّت کند این دعا خوانده می شود:

وجهت وجهی للذی فطر السّماوات و الأرض* عالم الغیب و الشهاده حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین* انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین* لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۲۰

بعد آهسته گفتن اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم».

(۱) به پاسخ گفته می شود: خوش داشته است که بنده قیامش را بدرگاه

خداونـد و عبادت خود را با حمد و سـپاس و تقدیس و میل و رغبت و ترس و خشوع آغاز کند، و بهمین صورت بپایان برد، و نیز در قیام او در این رکعت برای خوانـدن قنوت طولی حاصل شود تا بجماعت برسد تا در رکعات فریضه، جماعت از او فوت نشود.

و اگر بپرسـد: چرا مأمور بخواندن قرآن در نماز شده اند؟ بپاسخ گفته می شود: برای آنکه قرآن مهجور نگردد و قراءت آن را کنـار نگذارنـد و آن را متروک و ضـایع و رهـا نکننـد، و آن محفوظ شود، و در قلبهـا و سـینه ها باقی مانـد و متلاشـی و نابود نگردد و ناشناخته نماند.

و اگر بگویـد: چرا مأمور شده اند که در ابتدای هر قراءت سوره حمد را بخوانند نه سوره های دیگر را؟ پاسخ اینست که: هیچ کجای قرآن آن مقـدار که در سوره حمد از جمیع خیرات و دانشـها جمع است، در هیچ یک از سوره ها نیست، و چنان اسـت این کلام خداوند:

«الحمد للّه»: اداء آنچه راست که حقتعالی از سپاس و شکر بر بندگان واجب ساخته است و شکر و سپاس از آنچه خداوند عبد و بنده خود را بدان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۲۱

توفیق داده از تمـامی خوبیها و خیرات؛ (۱) و «ربّ العالمین»: تمجیـد و تحمیـد اوست و اقرار باینکه او آفریننده و مالک و ربّ همه مخلوقات است نه غیر او، و «الرّحمن الرّحیم»: جلب رضایت خداونـد است و ذکر الطاف و نعمتهای او بر تمام مخلوقات و بنـدگانش؛ «مالِکِ یَوْمِ الـدِّینِ»: اقرار بر برانگیخته شـدن و بازگشت و حساب و مکافات اعمال است، و ثابت دانسـتن مالکیت عالم آخرت تنها برای

او تعالی چنان که پادشاهی این جهان هستی از آن اوست. «ایّاک نعبد»: رغبت و تقرّب جستن بخداوند عزّ و جلّ و اظهار اخلاص و عبودیت است به او، نه دیگری: «و إیّاک نستعین»: طلب افزونی توفیق و بندگی و درخواست دوام آنچه خدای تعالی مرحمت فرموده است و یاری او؛ «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ»: طلب ارشاد و راهنمایی براه حق و صواب و آئین حق و درست، و چنگ زدن به ریسمان او، و درخواست افزونی شناخت و عرفان و زیادتی معرفت بپروردگار خود و بزرگیش و بعظمت و کبریائی او؛ «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»: تأکید است در سؤال و خواهش و رغبت، و ذکر و یاد کردنست نعمتها و تفضّلاتی را که او تعالی بر بندگانش عطا فرموده است، و درخواست همانند آنهاست برای خود؛ (۲) «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ»: پناه جستن

است بخدا از اینکه مبادا از نافرمانان و کوچک شمرندگان دستورات او و معاندان و آن کسان که کفر ورزیدند (و حق را نپذیرفتند و مورد خشم و غضب واقع شدند) باشد؛ «و لا الضّالین»: دست بدامن شدن است از اینکه مبادا از گمراهان شود که از راه او بدون شناخت و معرفت خارج شدند و گمان میبردند که کاری نیکو انجام داده اند. پس در این سوره گرد آمده آنچه از تمامی خیر و دانش است از امور آخرت و امور دنیا آن مقداری که در هیچ چیزی آنچنان گرد نیامده است.

پس اگر بگوید: چرا در رکوع و سجود ذکر تسبیح آمده است؟ گوئیم:

برای علّتهائی که از آن جمله است اینکه: بنده با کمال خضوع و خشوع و عبودیت

و پارسائی، و بینوائی و کوچکی و فروتنی و تقرّبی که بسوی پروردگار خود داراست، تقدیس کننده باشد مر او را، و تمجیدکننده و تسبیح کننده و مطیع و منقاد، و بزرگ دارنده و شکرکننده باشد مر خالق و آفریننده و روزی دهنده خود را، و اندیشه اش منحرف نشود و آرزوها او را به بیراهه و سوی غیر او نبرد.

(۱) و اگر پرسید که: چرا اصل نماز دو رکعت قرار داده شده و به پاره ای از نمازها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۲۳

یک رکعت اضافه شده است و بر بعضی دو رکعت و بر برخی چیزی افزوده نگشته است؟ گوئیم: برای اینکه اصل نماز یک رکعت بیش نیست، زیرا که اصل عدد، واحد و یک است، چنانچه از یک رکعت نقص یابد آن نماز نخواهد بود، و خداوند عزّ و جلّ میدانست که بندگان آن یک رکعت را که کمتر از آن محسوب نمی شود بتمام و کمال و حضور قلب بجای نخواهند آورد، لذا رکعتی با آن همراه و اضافه کرد تا آن نقص با رکعت دیگر کامل گردد، پس از این رو اصل نماز را خداوند عز و جلّ دو رکعت مقرّر داشت، سپس پیامبرش رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- دانست که بندگان آن دو رکعت را هم درست و کامل ادا نمی کنند چنان که بآن مامورند، پس بنماز ظهر و عصر و عشاء آخر شب دو رکعت افزود تا اینکه با آن دو رکعت اضافی آن دو رکعت اصلی اوّل اتمام پذیرد، آنگاه متوّجه این بود که نماز مغرب در وقتی واجب است که اکثر بندگان که مشغول بکارند از کار خود دست کشیده

که آماده رفتن و بازگشتن بمنزل برای افطار و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن، و مهیای خواب گشتن هستند، پس در نماز مغرب یک رکعت افزود که برای ایشان آسانتر باشد، و تا اینکه رکعات نماز در شبانه روز فرد باشد، و نماز صبح را بحال خود رها کرد،

(۱) چرا که در هنگام صبح اشتغال مردم زیادتر است و باید بکار و شغل خود بپردازند و نیازهای خود را در آن هنگام تهیه نمایند، و دلها در وقت نماز صبح نسبت بدیگر اوقات قبل آزادتر است، برای آنکه داد و ستد بسیار کم، و (بالنتیجه) اقبال و توجه او بنماز بیشتر است از اوقات دیگر و خسته نیست چون در شب استراحت کرده و لذا در نماز صبح نیازی به بیش از این دو رکعت نیست.

و اگر بپرسد که: چرا تکبیرهای هفتگانه در ابتدای نماز مقرّر گشته؟

جواب آنست که بگوئیم: چون در رکعت اوّل نماز که اصل نماز است هفت تکبیر گفته می شود:

تکبیره الاحرام، تکبیر قبل از رکوع، و دو تکبیر سجده اوّل قبل و بعد آن، و تکبیر دیگری برای رکوع (لا بد قبل از «سمع اللّه لمن حمده» و هنگام سر برداشتن از رکوع مراد است، و الّا هر رکعت بیش از یک رکوع ندارد ولی فقهاء عظام ذکری از این تکبیر ندارند- و العلم عند اللّه) و دو تکبیر دیگر برای سجده دوم قبل و بعد آن که جملگی هفت تکبیر می شود، و چون انسان در آغاز ورود بنماز هفت تکبیر بگوید همه تکبیرات صلاه را اداء کرده است، پس اگر سهوی

رخ داد و یا فراموش کرد نقصی ایجاد نمی کند.

مترجم گوید: «بنظر میرسد سهوی برای راوی خبر یا نویسنده آن رخ داده باشد، زیرا تکبیرات مستحبّه افتتاحیه شش تکبیر است و یک تکبیر اضافی تکبیره الاحرام است که واجب و جزء ارکان صلاه است و آن اگر نقصان یابد نماز باطل است، پس آن شش و این یک رویهم هفت تکبیر می شود، و چنانچه کسی تکبیرات افتتاحیه هفتگانه را بگوید شش تکبیر آن تکبیرات یک رکعت است اعمّ از واجب و مستحبّ و همه را ادا کرده است، و لکن این توجیه از ناچاری است و متن صحیح بنظر نمی رسد».

(۱) و اگر بپرسد: که چرا هر رکعت یک رکوع و دو سجده دارد؟ گفته می شود:

زیرا رکوع نماز از افعال حال قیام است و سجده از افعال حال قعود و نشستن است، و نماز نشسته نیم نماز ایستاده است، لذا سجده دو بار مقرّر شد تا با رکوع برابر باشد، و میان آن دو تفاوت نباشد، چرا که نماز رکوعست و سجود.

و اگر بگوید که: چرا تشهّد بعد از ادای رکعتین مقرّر گردید؟ گفته می شود: برای اینکه پیش از رکوع و سجود اذان (که دارای تشهّد است) و دعا و قراءت قرار داده شد، پس همچنین امر گردید پس از انجام آنها (رکوع و سجود) بخواندن تشهّد و حمد و ثنا و دعا.

و اگر بگوید: چرا سلام را کلمه خروج از نماز و تحلیل آن کرد، و بجای

سلام تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگر قرار نداده است؟ (۱) گفته می شود: برای اینکه در هنگام ورود به نماز سخن با غیر خدا حرام

گشت و تمـام توجه بسوی خـدا بایـد باشـد لا ـ غیر، تحلیـل آن و حلاـل شـدن گفتگوی بـا دیگران بـا کلام مخلوقین که وقتی بیکدیگر میرسند ابتدا بسلام میکنند آغاز شد.

و اگر بپرسـد که: چرا قراءت (خوانـدن حمـد و سوره) در دو رکعت اوّل مقرّر شـد، و تسبیحـات در دو رکعت آخر؟ گفته می شود: تا فرق آنچه از نزد خداوند عز و جلّ واجب گشته است با آنچه رسول و پیامبرش از جانب خود افزوده مشخّص باشد.

و اگر بپرسد که: چرا نماز بجماعت قرار داده شده؟ در پاسخ گفته می شود:

برای آنکه اخلاـص و توحیـد (یکتـاپرستی) و اسـلام و عبـادت پروردگار علنی و ظاهر و مشـهور و آشـکارا باشـد، زیرا که در اظهـارش حجّت است بر اهـل شـرق و غرب برای خداونـد عز و جلّ، و برای اینکه منافق: آنکه بنماز اهمیّت نمی دهـد و آن را کوچک میشـمارد ناچار بدان چه بآن اقرار کرده در ظاهر ادا کرده باشد و نماز اسـلام را در میان جمعیّت مسلمین بجای آرد و مراقب باشد تا که شهادت مسلمانان پاره ای در باره پاره دیگر ممکن باشد، با فوائد دیگری که در نماز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۲۷

جمـاعت مسـلم استماننـد رسیدگی به بینوایـان و یـاری درمانـدگان، نیکوکـاری و پرهیز از معاصـی، و پیش گیری از وقـوع بسیاری از گناهان و مناهی خداوند عزّ و جلّ که بوسیله نماز جماعت میتوان زائل ساخت.

(۱) و اگر بپرسـد که: چرا در بعض از نمازها بلنـد خوانـدن مقرّر شـد و در بعضـی آهسـته خواندن؟ گفته می شود: برای اینکه نمازهائی که به «جهر» خوانده می شود آن نمازهائی است که در اوقات تاریک بجای می آورند، لذا لازم

است که بلند خوانده شود تا کسی که عبور میکند بداند که در این مکان نماز جماعت بر پا است، و اگر بخواهد نماز گزارد با آنـان شـرکت کنـد، و برای اینکه اگر نـدانست یا ندیـد جماعت را، صـدایشان را بشـنود و از راه چشم اگر ندیـد از راه گوش بشـنود، و آن نمازهـای دوگـانه (ظهر و عصـر) چون در روز انجام می شود و در وقتی است که هوا کاملا روشن است، پس از راه بصر می بیند و لازم نیست بلند خوانده شود چون شخص می بیند.

و چنـانچه بپرسـد که: چرا نمـاز در اوقات مخصوصـی واجب شـده است بـدون تقـدیم و تأخیر؟ گفته می شود: برای اینکه این اوقـات برای همه مردم روی زمین معلـوم و واضـح است، و عـالم و جاهـل آن را بچهـار وقت می شناسـند: غروب آفتـاب خود آشکار و معلوم است که در آن نماز مغرب واجب شده است، و فرو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۲۸

رفتن (شـفق) سـرخی آفتـاب پس از غروب خورشـید معلوم و مشـهود است که آن وقت نماز عشاء است، (۱) و همچنین طلوع فجر روشن و آشـکار است که آن وقت نماز صبح است، و زوال شمس نیز معلوم و واضح است، و در آن نماز ظهر واجب می شود، و برای عصـر وقت مخصوص و معینی نیست ماننـد نمازهـای دیگر و وقت آن پس از انجام نماز ظهر است که قبل از آن انجام شده است.

و علّت دیگر اینکه خداونـد عز و جـلّ خوشداشـته که بنـدگانش قبـل از هر چیز و شـروع بهر کـاری بطـاعت و عبادت او آغاز کنند، پس ایشان را در اوّل طلوع روز امر کرده است

که بعبادتش پردازنـد سپس در زمین در پی کار و روزی خویش رونـد و امر دنیای خود را اداره کننـد، پس در این وقت نماز صبـح را بر ایشـان واجب ساخت، و چون نیم روز شود از کار دست کشـند، و آن وقتی است که مردم بجای خود بازگردنـد و لباس از تن بـدر آرند و بیاسایند و بخوردن مشغول شوند و استراحت کنند، و در چنین هنگامی خداوند آنان را امر فرموده که ابتدا بذکر و عبادت او کنند، لذا نماز ظهر را بر ایشان واجب ساخته است تا بدان آغاز نمایند و سپس بکارهای دیگر بپردازند و چون امور شخصی را انجام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۲۹

دادند، (۱) و خواستند پی کار و کسب خود روند باز دستور نماز عصر را داده که آن را انجام دهند و سپس بکاری که در نظر دارند رهسپار گشته و باصلاح آن امر دنیائی خود پردازند، و چون شب شد، لباس از تن بیفکنند و بجایگاه و منزل باز گردند، پیش از هر کـار بایـد بعبادت و ذکر پروردگارشان ابتـدا کننـد، و بعـد بامور دیگر پردازنـد، لـذا نماز مغرب را بر ایشان واجب فرمود، و چون وقت استراحت و خواب آید و از کار و کوشـش فراغت یافتند خوشداشته است که در آغاز بعبادت و طاعت او پردازند، سـپس در پی اموری که میخواهند انجام دهند روند و آنچنان باشند که ابتدا کرده باشند در هر فصلی از ساعات شبانه روز بطاعت و پرستش او، و از این جهت در این وقت نماز عشاء را واجب ساخت، پس چون این دستور را بکار بندند او را

فراموش نخواهند کرد و از او غافل نخواهند شد و در این صورت دلهاشان سخت نگردد و رغبتشان نکاهد.

و اگر بگوید: وقتی معین برای عصر نیست مانند اوقات نمازهای دیگر، چرا آن را بین ظهر و مغرب قرار داد و میان عشاء و صبح، یا میان صبح و ظهر قرار نداد؟ گفته می شود: برای آنکه هیچ وقتی برای مردم از ضعفاء و از

کار برکناران و اقویا و کارگزاران آسانتر و راحت تر و مناسبتر برای نماز عصر از این وقت معین نیست، (۱) زیرا مردم همگی از اوّل روز مشغولند به تجارت و معامله و آمد و رفت و کار و کوشش در رفع حوائج خود، و فعالیت بازارهای کسب، پس خداوند نخواست که آنان را از بدست آوردن روزی بکاری دیگر مشغول نماید و با مصالح دنیائی ایشان رفتار نادرستی بکند، و مردم همگی قادر به شب خیزی نیستند، و آن را درست هم درک نمی کنند، و در وقت آن- در نیمه های شب اگر شد- بیدار نمی شوند هر چند واجب باشد و امکانش هم برای ایشان بسیار کم است، پس خداوند بر آنان آسان گرفت آن نماز (یعنی صلاه عصر) را در سخت‌ترین ساعات شبانه روز مقرّر نفرمود، بلکه وقت آن را در راحت ترین هنگام قرار داد چنان که خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ- بقره: ۱۸۵.

و چنانچه بپرسد که: چرا دستها را در هنگام تکبیر بلند می کنیم؟ گفته می شود: برای اینکه بلند نمودن دستها، نشان التماس، بی کسی، و زاری نمودن است، پس خداوند عز و جلّ دوست دارد

که بنـده اش در وقت نیـایش و یـاد کردن او بحـال اظهـار درمانـدگی و عجز، و زاری و درخواست و التماس باشـد، و از برای اینکه در بالا بردن دستها نوعی توجه و حضور قلب است بدان چه میگوید و

قصد آن را دارد.

(۱) و اگر بپرسـد: چرا نمازهـای نافله سـی و چهار رکعت است؟ در پاسـخ گفته می شود: برای اینکه نمازهای واجب (فریضه) هفـده رکعت است، نماز نافله دو چنـدان آن قرار داده شـده برای تمام و کمال بودن آن که اگر نقصانی یافته باشد بدان نوافل جبران شود.

و چنانچه بگوید: چرا نوافل در اوقات مختلف معین شده و در یکوقت واحد نیست؟ پاسخش آنست که بهترین اوقات سه وقت اسـت: هنگـام زوال خورشـید (ظهر) و پس از آن مغرب، و هنگـام سـحر، پس خداونـد خوشـداشت کـه برای قرب بـاو در این اوقـات سه گـانه نمـاز بجـای آورنـد، زیرا اگر نوافل زمانش در وقتهای متفرق شود، انجامش برای همه آسان و راحتتر است از اینکه در یکوقت محدود خاص معیّن شود، تا جمله را پی در پی در همان یک وقت بجای آورند.

و اگر بگویـد: نمـاز جمعه را چرا اگر بـا امام و بجماعت بجای آورنـد دو رکعت است، و اگر بـدون امام بود و یا شـرائط جمع نبود و یا فرادی انجام دهند چهار رکعت است؟ جواب آنست که: علّتهای بسیاری دارد؛ از جمله آنکه مردم

از راه دور برای بجا آوردن نماز جمعه گرد می آیند، (۱) لذا خداوند عزیز دوست داشت که بر ایشان آسان گیرد و زحمتشان را کم کند و طیّ طریق و دوری

راه را منظور دارد لـذا باین جهت چهار رکعت را دو رکعت قرار داد «۱»، و دیگر اینکه امـام آنان را برای خطبه زمانی نگه می دارد و آنـان انتظـار نمـاز را میکشـند، و هر کس انتظـار نماز را کشـد خود در نمازیست که در حکم تمام است، و دیگر اینکه اساسـا نماز بجماعت و با امام بجای آوردن تمامتر و کاملتر است برای علم و دانش و عـدالت و برتری امام، و یکی دیگر اینکه روز جمعه روز عید است، و نماز عید دو رکعت است و شکسته نیست برای آن دو خطبه ای که در آنست.

و اگر بگویـد: از چه رو خطبه در آن مقرّر شـده است؟ جواب آنست که: چون نماز جمعه در مکانی منعقـد می شود که مردم همگی در آن حاضر میشوند و شرکت می کنند، سببی باشد برای امیر و پیشوا، تا مردم را موعظه کند و بطاعت خداوند ترغیب نمایـد، و از معصـیت و نافرمانی حضـرتش بیم دهـد، و آنان را بمصالح دین و دنیایشان آگاهی دهد، و از اموری که مربوط به حوزه امارت اوست، (چه سیاسی و چه اقتصادی) ایشان را مطّلع سازد و آنان را به اوضاعی

---

(۱)- ایـن پاسـخ نبایـد از امـام علیـه السّـلام باشـد چـون خداونـد همه نمازهـا را دو رکعت دو رکعت فریضه کرده است، و دو رکعت دیگر فریضه النّبیّ صـلی اللَّه علیه و آله است و نیز در همین خبر و روایت دیگر آمـده است که خطبه بجـای دو رکعت است لذا شرائط طهارت و استقبال قبله و عدم انجام عمل منافی صلاه در آن هست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۳۳

که ضرر و زیان و

منفعتشان در آن است آگاه و دستورات لازم را گوشزد کند، (۱) پس اگر بپرسد: چرا دو خطبه تعیین شده است؟ پاسخش آنست که یکی برای انجام حمد و ثناء الهی، و تقدیس و تمجید او عزّ و جلّ باشد، و آن دیگر برای مطالب ضروری که باید تذکّر داده شود، و اینکه کارهای انجام شده چه دلیلی داشته، و رفع نیازها، و ترسانیدن خلق از ارتکاب گناهان و مخالفت با قوانین رسمی حوزه حکومتش، و نیز دعا بدرگاه خداوند عزّ و جلّ، و ابلاغ اوامر که بصلاح همه است، و جلوگیری و نهی از کارهائی که بزیان همه و موجب فساد است، میباشد.

و اگر بگوید: چرا خطبه را در روز جمعه قبل از نماز مقرّر داشته اند، و در دو عید (فطر و قربان) بعد از نماز؟ پاسخ آنست که جمعه امر دائم و مکرّر است در هر ماه و در سال بسیار خواهد بود، و چون زیاد است اگر بعد از نماز انجام میشد مردم از آن گریزان می شدند و نماز را که بجا می آوردند، برای خطبه نمی نشستند و همه یا بیشترشان از محلّ خارج می شدند و متفرّق می گشتند، از این جهت پیش از نماز مقرّر شده تا پراکنده نشوند و از محل خارج نگردند، و امّا دو عید فطر و قربان در عرض سال دو بار بیش نیست، و آن عظمتش از نماز جمعه بیشتر است و کثرت جمعیّت در آن افزون از نماز جمعه است زیرا مردم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۳۴

بدان راغبترند، و اگر کسانی هم از شنیدن خطبه صرف نظر کنند و بروند بیشتر مردم باقی میمانند، و آن زیاد

و مکرّر در هر ماه نیست تا اینکه ملال آور باشد و خسته شوند و آن را بی اهمیّت دانند و اعتنا نکنند.

(۱) مؤلّف کتاب (شیخ صدوق- رحمه اللّه-) گوید: این خبر این چنین است (یعنی خطبه های جمعه را پیش از نماز گفته است) و لکن خطبه ها، هم در نماز عیدین و هم در نماز جمعه بعد از نماز است، زیرا آن بمنزله دو رکعت آخر است، و اوّلین کسی که خطبه نماز جمعه را قبل از نماز خواند عثمان بن عفّان بود، و بواسطه کارهای نادرستی که انجام داد، مردم از او متنفّر شده و برای شنیدن خطبه باقی نمی ماندند، و بمجرّدی که نماز پایان می یافت متفرّق و پراکنده می شدند، و با خود میگفتند: موعظه او چه فائده دارد، او هر چه خواست کرد، و رعایت فرمان خدا را ننمود. عثمان ناچار به جلو انداختن خطبه ها شد، تا (لا اقل) مردم برای انتظار نماز (هم که شده) باقی بمانند و متفرّق نگردند.

مترجم کتاب گوید: «باید دانست که برای مؤلّف در اینجا سهوی در این موضوع رخ داده است، و عثمان خطبه های نماز عید را پیش انداخت، و روایت فریقین چه عامّه و چه خاصّه جملگی دلالت دارد بر اینکه خطبه های نماز جمعه قبل از نماز است، و خطبه های عیدین بعد از صلاه، و ظاهرا اشتباه از جهت خبری باشد که مؤلّف از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

«أوّل من قدّم الخطبه علی الصّلاه یوم الجمعه عثمان لأنّه کان اذا صلّی لم یقف النّاس علی

خطبته ....»

(اوّلین کسی که خطبه را بر نماز در روز جمعه مقدّم داشت عثمان بود،

زیرا همین که نماز را تمام میکرد مردم میرفتند و برای استماع خطبه نمی ماندند) ولی در این خبر تصحیفی و تحریفی رخ داده و «الجمعه» در اصل «العید» بوده، و مؤلّف- رحمه اللَّه علیه- متوجّه تحریف یا تصحیف نشده است لذا این چنین گفته، و الّا هیچ یک از دانشمندان شیعه خطبه نماز جمعه را پس از نماز نمی دانند. و السّلام».

(۱) و اگر بگوید: چرا نماز جمعه بر آن کسان که در مسافت دو فرسخی تا محلّ اقامه آن هستند واجب شده نه بیشتر؟ پاسخ آنست که مسافتی که در آن قصر باید کرد و نماز را باصطلاح باید شکسته بجا آورد آن هشت فرسخ (دو برید) است یا چهار فرسخ (یک برید) رفتن و چهار فرسخ (یک برید) بازگشتن که رویهم هشت فرسخ خواهد شد، و نماز جمعه واجب شده است بر کسی که نصف برید (که دو فرسخ باشد) دور است، آمدن و رفتنش چهار فرسخ می شود، و بحدّ مسافتی که در آن نماز قصر می شود نمی رسد و نیم طریق مسافر است.

و اگر بپرسد: چرا بر نوافل روز جمعه چهار رکعت افزوده می شود؟ (یعنی چرا بر هشت رکعت نافله ظهر و هشت رکعت نافله عصر که رویهم شانزده رکعت می شود و روز جمعه نافله اش بیست رکعت قبل از ظهر است این چهار رکعت اضافه در روز جمعه برای چیست؟) پاسخ آنست که: این برای عظمت روز جمعه و بزرگداشت این روز و فرقش با سایر روزها است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۳۶

(۱) و اگر بپرسد: چرا نماز را در سفر باید قصر کرد؟ گفته خواهد شد که نمازهائی که در آغاز امر

واجب شـده بود آنهـا ده رکعت در شـبانه روز بود، و آن هفت رکعت زائـد بعـد بآنهـا اضافه شـد، پس خداونـد آن زیادت را بمسافر تخفیف داد برای سـختی و رنج سفر و مشغولیّاتی که او نسبت بانجام کارهایش و زحمت کوچ کردن و فرود آمدن در منـازل بین راه دارد، تـا مبادا آن زیادی رکعات او را از کارهای لازم که برای آن سـفر کرده است باز دارد، و این قصـر صـلاه رحمتی است از جانب خداوند عزّ و جلّ برای مسافران، و عطوفت او است بر آنان، جز در نماز مغرب که در آن تقصـیر نیسـت و باید تمام بجا آورده شود زیرا آن خود یک بار قصر شده است.

پس اگر بپرسـد: چرا قصـر در مسافت هشت فرسـخ مقرّر شـده نه کمتر و نه بیشتر؟ جواب آنست که هشت فرسخ حدّیست که همه مردم از پیاده و سواره و قافله و کاروان و حمل کننـده متاع همه میتواننـد در یک روز طیّ کنند (یعنی در یک روز معمولا بیش از هشت فرسـخ پیش نمی رونـد، و چون همه آن یک روز در راهنـد و لو رفتن و بازگشـتن) لـذا حـدّ مسافت باندازه آن تعیین شده است.

و اگر بپرسـد: چرا در مسـیره یوم (یعنی بانـدازه یک روز راه) مقرّر شـده نه بیشتر از یک روز، گفته می شود: اگر در حدّ یک روز راه معیّن نمی شد، در حدّ

رفتن یک سال هم معیّن نمی شـد، (۱) چون روزهائی که پس از امروز می آیـد همهماننـد یک دیگرند اگر امروز گرفتاریش لحاظ نمی شد، هر روز هم مثل امروز، چون نظیر همدگرند و فرقی میانشان

نیست.

و اگر بگوید: رفتنها تند و کند است، از کجا هشت فرسخ را اختیار نمود در مدّت یک روز؟ جواب آنست که هشت فرسخ راهیست که معمولاـ شتران و قافله ها در یک روز طیّ میکنند و این همان مسافتی است که شترداران و کاروانها در یک روز میروند.

مترجم این اوراق گوید: «از این گونه روایات- چه آن را صحیح السّند بدانیم چه ندانیم- معلوم می شود که ملاک مسافت، یک روز راه است، و چون در آن زمان وسائل موتوری نبوده تصوّر مسیر بیش از هشت فرسخ با وسائل موجود آن زمان برای کسی نبوده، چنان که اگر این وسائل کنونی زمان ما بود، ملاک مسافت یک روز از روی این وسائل موتوری محسوب میشد، و چون اسلام احکامش تا روز قیامت باقی است و تغییر پذیر نیست حکم روی موضوع تغییر ناپذیر رفته و آن «مسیره یوم» است، و هشت فرسخ مربوط بزمانیست که امکان بیش از آن در یک روز نبوده، و امروزه هر کس تمام وقت یک روز را در سفر باشد، با هر وسیله ای که برود، و دیگر شرائط را نیز واجد باشد مسافر است، اگر پیاده و یا با شتر و یا گاری و امثال اینها که وسائل آن زمان میبوده چنانچه امروز هم با یکی از آنها مسافرت کند حکمش همان هشت فرسخ خواهد بود، ولی اگر با وسائل موتوری این روزگار مسافرت کند ملاک چنان که در روایات

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۳۸

متعدّده صحیح السّند و معتبر آمده است

«مسیره یوم»

یا

«بیاض یوم»

میباشد، و لفظ

«بریدین»

یا

«ثمانیه فراسخ»

و یا

«اربعه و عشرون میلا»

که پاره ای از متاخرین از اطلاق آن هشت فرسخ فهمیده اند، اجتهاد نیست

بلکه صرف تصوّر و شاید تقلید قدما بدون تأمّل است، زیرا همه آن مطلقات، از اخبار دیگر مقیّد بودنشان ادراک می شود، چون سائل از امام علیه السّلام میپرسد:

«کم ادنی ما یقصّر الرّجل؟»

امام در پاسخ میفرماید:

«فی مسیره یوم، و ذلک بریدان، و هما ثمانیه فراسخ»

یعنی مقدار مسیر یک روز راه که دو برید یا هشت فرسخ است، و در روایت صحیح دیگر راوی می پرسد:

فی کم یقصّر الرّجل

؟ امام میفرماید:

«فی بیاض یوم، او بریدین»

، چنان که ملاحظه می شود در هر دو خبر امام پاسخ را ابتداء از زمان سفر میدهد نه از مقدار مسافت، و بسیار روشن است که ملاک، زمان است، نه طول راه، و در خبر دیگر میفرماید:

«یجب التّقصیر فی مسیره یوم و ان کان یدور فی عمله»

و این نیز صراحت در مدّت دارد نه مسافت، و فقهای عظام- رحمه اللّه علیهم- در گذشته چون روایات هشت فرسخ و

«بریدین»

و

«مسیره یوم»

و

«بیاض یوم»

همه یک حدّ را بیان میکرده، لذا برای عموم هشت فرسخ را ملاک قرار داده اند، اما اکنون که مسیره یوم با خودروهای موتوری حدّ اقلّ یک صد فرسخ است حکم و ملاک- چنان که از روایات فهمیده می شود- باید روی زمان رود نه بعد مسافت، و الّا هشت فرسخ که در کمتر از چهل دقیقه رفتن انجام می شود، مسافر عسر و حرجی در آن احساس نمی کند تا خداوند خواسته باشد زحمت او را کم کند، و افطار روزه را بر او واجب کند، و نماز واجب را از او قصر بخواهد. وَ السَّلامُ

عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى».

(۱) و اگر بپرسد: چرا مسافر نوافل روز را باید ترک کند ولی نوافل شب برقرار

عیون أخبار الرضا علیه

است؟ پاسخ آنست که هر نمازی که در سفر قصر نیست نوافل آنهم بر جای خود باقیست، و آن چنین است که نماز مغرب چون در سفر و حضر باید تمام بجا آورده شود نافله های بعد از آن تمامی برجاست و باید ادا شود، و همچنین نماز صبح چون تمام است نوافل ما قبل آن هم برجاست.

و اگر سؤال کند که چرا نماز عشاء که قصر باید خوانده شود نافله اش ساقط نیست، گفته می شود این دو رکعت از پنجاه رکعت فرائض و نوافل نیست، بلکه بر پنجاه رکعت فریضه و نافله اضافه شده تا در مقابل هر رکعت از فریضه دو رکعت نافله باشد.

و اگر بگوید: چرا برای مسافر و مریض جایز است که نماز شب خود را در اوّل شب بجای آورند؟ گفته می شود: برای اینکه مسافر مشغولیّاتی دارد، و بیمار هم ضعف و ناسلامتی دارد و در شب باید استراحت کنند، لذا در اول شب برای آنان ادای نوافل جایز شده است تا مریض استراحت کند و مسافر هم بکار خود که: تهیّه اسباب و وسائل و پیمودن راه و طیّ طریق است برسد.

و اگر بپرسد: چرا مأموریم که بر مردگان خود نماز بخوانیم گفته می شود:

برای اینکه بدرگاه خدا شفیع میت شوند و آمرزش او را از خداوند بخواهند،

چرا که هیچ وقتی از اوقات، فرد متوفّی محتاج تر از لحظه پس از مرگ نیست که شفاعت شود و از برای او طلب مغفرت و آمرزش کنند.

(۱) و اگر بپرسد: چرا پنج تکبیر در نماز میّت مقرّر شده نه چهار و نه شش؟

گفته می شود: که آن پنج تکبیر از

پنج نماز شبانه روز گرفته شده در مقابل هر نماز یک تکبیر.

و اگر بگوید: چرا رکوع و سجود ندارد؟ در جواب گوئیم: برای آنکه با این نماز خواسته شده که برای میّت شفاعت شود چون آنچه داشته پشت سر نهاده و دیگر بحال او سودی ندارد و محتاج است بدان چه پیش فرستاده است.

و اگر بپرسد: چرا امر بغسل میّت فرموده است؟ گفته می شود: برای آنکه چون قبض روح شده آنچه بر پیکر او مستولی است پلیدی و مرض و چرک است، و دوست داشته است که وی چون با پاکانی از فرشتگان که با او همدم میشوند و با او تماس حاصل می کنند، ملاقات می کند خود طاهر و پاک باشد، و با طهارت او را رو بخدا برند، و هیچ کس از دنیا نرود مگر اینکه آن نطفه ای که اصل تکوّن او از آن بوده از وی خارج شود. و برای این واجب است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۱

او را غسل دهند.

(۱) و اگر بپرسد: چرا امر به کفن کردن میّت (و در میان خاک نهادن او) شده؟

در جواب گوئیم: تا پروردگار خود را با بدن پاک و ناآلوده بخاک دیدار کند، و نیز عورتش بر کسانی که او را بگورستان برای دفن می برند برهنه و آشکار نباشد، و بو و کیفیّت نامطلوب جسد و زشتی پیکرش بر کسی ظاهر نگردد، چون ببدن مبتلا ببعض بیماریها زیاد نگریستن، قساوت قلب ببار می آورد از جهت آفت و عیب و نقصی که در آن می بیند، و نیز در کفن می پوشانند که منظره آن بر دیگران خوشایند باشد، و اینکه مبادا پیکر لخت آفت زده او

را دوستش ببیند و از آن نفرت جوید و یاد او را بکلّی فراموش کند، و از دوستیش دست بردارد، و از این رهگذر در حفظ آنچه از او باقیمانده سستی کند، و وصیّت او را عمل ننماید، و آنچه بدان وصیّت و سفارش کرده چه واجب و چه مستحبّ ترک کند.

و اگر بپرسد: چرا امر بدفن میّت شده است؟ گفته شود: تا بر مردم وضع فساد جسد، و بوی تعفّن گرفتن او ظاهر نشود، و زندگان را آزار و رنج ندهد به بوی بد، و مواد مضرّی که از لاشه آن در حالت گندیدن و فاسد گشتن و متلاشی شدنش ناشی میگردد، و منظره ناهنجار و نامطلوبش از انظار دوستان و دیده دشمنانش پوشیده و پنهان باشد، تا نه دشمنش شاد شده و کسانش را شماتت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۲

کند، و نه دوستش محزون گردد و ناراحت شود.

(۱) و اگر بپرسد: چرا امر کرده که غسل دهنده اش باید غسل مسّ میّت کند؟

پاسخ آنست که: برای پاك شدن وی از آلودگی و مواد موذی و چرك زایی که در پوست متوفّی بوده و بدست و اعضای غسل دهنده سرایت کرده است، زیرا روح که از بدن انسان خارج می شود آلودگی آفت و مرض و آنچه بدان مبتلا بوده بر بدن باقی میماند (مراد بقول اطبّاء این زمان میکروبهای مسری که بر سطح بدن میّت است، و هر کس قبل از انجام غسلهای سه گانه با آن بدن تماس حاصل کرد باید غسل مسّ میّت بجا آورد، ولی پس از تغسیل لازم نیست، زیرا کافوری که در غسل بکار رفته خود از بهترین و ارزانترین میکرب کشها است،

و در ظاهر بدن میّت میکروبی باقی نمی گذارد تا سرایت کند لذا غسل لازم نیست).

و اگر بپرسد: چرا در تماسّ با بدن مرده غیر انسان از پرندگان یا چرندگان یا درندگان هیچ یک غسل مسّ میّت لازم نیست؟ پاسخ آنست که: آنها در ظاهر پوست بدنشان دارای پر، پشم، مو، و یا کرک هستند، و همه اینها پاک میمانند و هیچ کدام دارای حیات آنچنانی نبودند تا بمرگ صاحبانشان بمیرند و تغییر کنند (یعنی: پر و مو و کلک و پشم نمرده اند)، و همان حال که در حال زنده بودن حیوان دارند پس از مرگ او نیز دارند، پس تماسّ با ظاهر بدن آنها تماسّ با چیزیست که در حال حیات و مرگ فرقی ندارد (لذا مسّ با موی میّت انسان معلوم نیست غسل مسّ میّت را واجب کند).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۳

(۱) و اگر بپرسد: چرا بدون وضو نماز میّت را جایز می دانید؟ پاسخ داده می شود که چون رکوع و سجود ندارد و جز دعا و طلب و درخواست نیست، و از خداوند طلب کردن و حاجت خواستن و خدا را خواندن جایز است بدون طهارت باشد، و وضو تنها برای نمازیست که رکوع و سجود از ارکان آن است.

و اگر بپرسد: چرا نماز بر میّت را در وقت پیش از غروب و بعد از فجر هم جایز میدانید در حالی که در این اوقات از نماز منع شده است؟ پاسخ آنست که این نماز زمانش حضور جنازه است و علّت آن همان وجود آن است، و وقت خاصّی ندارد و مانند دیگر نمازها نیست. و نمازیست که در هنگام روی دادن یک

رویـداد انجـام می شود، و در اختیـار انسـان نیست، و جز حقّی که بایـد ادا شود چیز دیگری نیست، و حقوق را شـخص در هر وقت میتواند ادا نماید زیرا که وقت مخصوصی برای ادا ندارد.

اگر بپرسـد: چرا برای خورشـید گرفتگی نمـاز وضـع شـده است؟ گفته می شود برای اینکه آن یکی از علامـات و نشـانه هـای پروردگـار است و معلوم نیست که سـر انجـامش رحمت است یا عـذاب، از این رو و رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله دوسـت داشت که امّتش در چنین هنگامی بخداوند خالقشان رو آورند و از آن به رحمت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۴

او پناهنـده شوند، (۱) تـا از عـاقبت ناخوشاینـد آن در امـان باشـند و از گرفتاری که ممکن است ببار آیـد محفوظ و مصونشان بدارد، همچنان که قوم یونس علیه السّلام در هنگام نزول عذاب بدرگاه خداوند پناه برده و زاری کردند و نجات یافتند.

و اگر بپرسـد: چرا در نماز آیات ده رکوع تعیین شده است؟ گفته خواهد شد که: نمازی که در آغاز از جانب خدا فرض شده و از آسـمان حکم آن بزمین آمد در شبانه روز ده رکعت بود که دارای ده رکوع است، و تمامی آن ده رکوع در این جا و این نمـاز که نماز آیات است جمع شـده، و اینکه (چرا) در آن سـجده واجب شـده از برای اینست که نمیشود نمازی رکوع داشـته باشد ولی سجده نداشته باشد، و برای اینکه بندگان نمازشان را با سجده و خضوع و تذلّل و بندگی بدرگاه خداوند ختم کنند، و چهار سجده در آن معیّن شده، چنان که هر گاه یک سجده فراموش شود نماز

ساقط شود، برای اینکه کمترین فرض از سجود در هر نماز چهار سجده است (لذا در این نماز همان کمترین فرض واجب شده).

و اگر بپرسد: از چه رو بجای رکوع سجده مقرّر نگشت؟ گفته خواهد شد:

برای اینکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته، و شخص ایستاده گرفتن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۵

خورشید و باز شدن آن را می بیند، ولی در حال سجده نمی بیند.

(۱) و اگر بپرسد: چرا ارکانش با نمازهای دیگر که خداوند واجب کرده تغییر داده شده است؟ گفته می شود: برای اینکه این نماز برای تغییری که در نظام عادی در امری از امور عالم رخ داده واجب شده است که گرفتن خورشید است، پس زمانی که علّت تغییر میکند معلول نیز تغییر پیدا خواهد کرد.

و اگر بپرسد: چرا روز فطر عید قرار داده شده است؟ گفته خواهد شد برای اینکه مسلمانان روزی داشته باشند که همگی در یک مکان گرد آیند، و در صحرائی باز جانب خداوند عزّ و جلّ آشکار شوند و او را برای انعام و لطفی که در باره آنان کرده و با عبادت یک ماهه که برایشان واجب کرده بود مقرّبشان ساخته حمد و سپاس گویند، و آن روز عید محسوب می شود و روز اجتماع همه مسلمین است، و روز افطار و روز پرداخت زکات و بخشش بفقراء، و روز رغبت و تشویق و روز ناله و زاری بدرگاه باری تعالی است، و برای اینکه آن روز اوّل و آغاز روزهای سال جدید است و در آن روز بخلاف روزهای یک ماهه پیش، روز خوردن و آشامیدن است، زیرا در نزد اهل حقّ، ماه رمضان اوّلین ماه سال

است، و خداوند چنان می پسندید که آن روز (فطر) را روز اجتماع مسلمانان قرار دهد تا در آن روز او را سپاس گویند و تقدیس و تکریم کنند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۶

(۱) و اگر بپرسد: چرا تکبیر «اللّه اکبر» در آن بیش از نمازهای دیگر است؟

گفته می شود: «اللّه اکبر» بزرگداشت معبود و تمجید او است برای آنکه هدایت فرمود و عافیت بخشید و موفّق ساخت بندگانش را بتقرّب و به ایمان او چنان که خود میفرماید: وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (برای آنکه مدّت معیّن را تمام کنید و آنکه خداوند را ببزرگی یاد نمائید، چرا که شما را هدایت کرد، باشد که شما شکر او را بجای آرید- بقره ۱۸۵).

و اگر بپرسد: برای چه در آن (نماز فطر) دوازده تکبیر قرار داده شد؟ گفته خواهد شد: چون برای اینکه چون در دو رکعت دوازده تکبیر میباشد، به همین جهت در آن دوازده تکبیر قرار داده شد.

و اگر بپرسد: چرا هفت تکبیر در رکعت اوّل و پنج تکبیر در رکعت دوم مقرّر گشته است و هر دو رکعت عدد تکبیراتش یکسان نیست؟ گفته خواهد شد که چون عدد تکبیرات افتتاحیّه نمازهای فریضه هفت است، از این رو رکعت اوّل در اینجا با هفت تکبیر آغاز می شود، و در رکعت دوم پنج تکبیر معیّن شده برای اینکه تکبیره الاحرام پنج نماز شبانه روز در هر نماز یکی است، و نیز اینکه در هر رکعت نماز عدد تکبیرات فرد باشد نه زوج.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۷

(۱) و اگر بپرسد چرا روزه واجب شده است؟ پاسخ آنست که درد

گرسـنگی و تشـنگی را بداننـد، و از ایـن راه پی بفقر و بی زاد و کـم تـوشه گی آخرت ببرنـد، و برای اینکـه روزه دار بر اثر ناراحتی که از گرسـنگی و تشنگی برایش پیش آمده فروتنی کند و کوچکی نماید و نیازمندی نشان دهد تا اجر برد و بحساب آورد کار خویش را و بشناسد و پایداری و مقاومت کند بر آن، و از این جهات مستحقّ اجر و ثواب گردد، با فوائد دیگری که در آنست از قبیـل جلوگیری از طغیـان شـهوات و کنترل هواها، و اینکه موجب عبرت و موعظه ای باشـد ایشان را در این دنیا و تمرینی باشـد برای آماده سازی آنان بانجام تکالیف، و راهنمائی باشـد ایشان را به شدّت امر و مشـقّت عالم دیگر، و نیز بدانند که بفقرا از گرسـنگی و بینوائی در این دنیا چه میگذرد، و آنچه را که خداوند در اموالشان برای مساکین و تهی دسـتان واجب نموده ادا نمایند.

و اگر بپرسـد که چرا روزه فقـط در مـاه رمضان مقرّر شـده است نه ماههای دیگر؟ گفته می شود: برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خداونـد در آن قرآن را نـازل فرموده است، و در آن، میـان حق و باطل، کاملا جـدائی افتاده، چنان که خداونـد خود فرموده است: (ماه رمضان ماهی است که در آن قرآن نازل گشته و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۸

آن برای هـدایت مردم است و در آن علاـئمی از برای راهنمائی و جداکننـده حق از باطل است- بقره: ۱۸۵) (۱) در این ماه به پیغمبر وحی شد، و در آن است شب قدر، شبی که از هزار ماه بهتر است، «در آن شب هر کار

محکم و برقرار می شود- دخان: ۴»، و آن اوّل سال قمری است، و رمضان ماهی است که در آن تقدیرات و مسائلی که در آن سال از نیکی و بـدی، خیر و شـرّ نفع و ضـرر، سود و زیان، و زندگی و مرگ و بهره روزی هر فرد تعیین میگردد (در شب قدر که در این ماه میباشد) و بهمین جهت است که آن شب را «قدر» میگویند.

و اگر بپرسد: چرا مأمورند بروزه ماه رمضان و بس، نه کمتر و نه زیادتر؟

گفتـه می شـود: برای آنکـه این مقـدار، حـدّی است که از انجـام آن، هم ضـعیف بر می آیـد و هم قـوی، و جز این نیست که خداونـد فرائض و واجبات را باندازه ای که در امکان غالب افراد باشد تعیین فرموده، آنگاه ناتوانان را آزادی داده، بدین معنی که اگر خواستند با اینکه سخت است آن را انجام دهند مانعی نباشد، و نیز توانایان را ترغیب و تحریص کرده که اگر خواستند غیر مـاه رمضـان را هم بـا گرفتن روزه تقرب جوینـد، و چنـان که بکمـتر از این صـلاحشان بود خداونـد کمـتر میفرمود، و اگر محتاج به بیشتر از این بودند بزیاده از این امر میفرمود.

و اگر بپرسد: چرا زن که حائض می شود نماز و روزه از او ساقط می شود؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۴۹

گفته می شود: برای اینکه او در آن هنگـام ناپـاک است و خداونـد نخواسـته است عبـادت شود مگر بـا طهـارت، و برای اینکه روزه برای کسی که نمازی برای او نیست درست نیست.

(۱) و اگر بپرسد: چرا باید روزه را قضا کند ولی نمازش قضا ندارد؟ گفته می شود که برای چند جهت: اوّل اینکه

گرفتن روزه او را از کارهای لازم زندگی خود باز نمی دارد و از خانه داری و خدمت بشوهرش و انجام فرمان او و اصلاح امور منزل و شستشو و نظافت مانع نمی شود، ولی نماز وقت را می گیرد و مانع از انجام همه امور دیگر می شود، زیرا نماز در شبانه روز مکرّر واجب می شود، و زن قدرت آن را ندارد که هم نمازهای مدّت ناپاکی خود را بجای آورد، و هم نمازهای ایّام پاکی، و هم کارهای لازم و ضروری زندگی زناشوئی یا فردی خود را انجام دهد، ولی روزه این چنین نیست.

و یکی دیگر از علّتهای آن اینست که نماز، خود زحمت نشست و برخاست و تحرّک و جنب و جوش لازم دارد، ولی در روزه از این امور نیست، و تنها نخوردن و خودداری کردن از مفطرات است نه حرکت و جنبش و فعّالیت.

و دیگر اینکه در تمام مدّت شبانه روز هیچ وقت جدیدی نمی رسد مگر اینکه در آن نماز جدیدی واجب می شود، ولی روزه این طور نیست که هر روز که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۵۰

میرسد روزه اش بر او واجب باشد مانند نماز که هر وقت سر میرسد نمازی بر او واجب باشد.

(۱) و اگر بپرسد: چرا هر گاه کسی در ماه رمضان مریض یا مسافر بود و تا رمضان دیگر طول کشید و مریض صحّت و سلامتی خود را باز نیافت، یا مسافر سفرش بپایان نرسید و ماه رمضان سال دیگر رسید باید فدیه بدهد برای رمضان گذشته و قضایش ساقط می شود، ولی اگر در بین سال شفا یافت یا مسافرتش تمام شد، و روزه را قضا نکرد باید هم روزه را قضا

کنـد و هم فدیه دهد؟ گفته می شود: در ماه رمضان آن سال روزه بر او واجب شده بود، ولی چون مریض یا مسافر بود زمانش به بعد موکول گردید، و چون در تمام این سال شـرائط روزه که صـحّت (سلامتی بدن) و حضور در وطن (مسافر نبودن) است برای او موجود نشـده، اساسا روزه از او ساقط می شود، و بجای آن بر او فدیه واجب میگردد؛ زیرا حقّتعالی مرض را بر او غلبه داده، و افاقه ای از مرض نیافته است، و خـدا راهی از برای ادای تکلیف برای او قرار نـداده، چون مریض قدرت روزه گرفتن را ندارد، و مسافر هم نباید روزه بگیرد، پس از این جهت روزه از او ساقط است، و همچنین است حکم در هر چیز را که خداوند بر او مسلّط کند، مانند بیهوشی؛ که بفرض یک شبانه روز در حال بیهوشی بسر برد که در آن حال

نماز بر او واجب نگشـته و لـذا قضا هم ندارد، (۱) چنان که امام صادق علیه السّـلام فرموده «هر چیز را که خداونـد بر بنده اش مسـتولی گردانـد او را معذور داشـته» چون وی در هنگام داخل شدن ماه مبارک رمضان معذور بوده و تا آخر سال عذرش بی وقفه باقی مانـده پس بر او فـدیه (که مقداری طعام بمسـکین دادن است) واجب شده نه روزه، و او بمنزله کسـی است که برای همیشه اسـتطاعت روزه را نداشـته باشد که بر او دادن فدیه مقرّر گشته است، چنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده: فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ .... فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً (یعنی: دو ماه پی در پی

روزه است، و هر کس قدرت آن را ندارد شصت مسکین را طعام دادن است- مجادله: ۴) مترجم گوید: «آیه در مورد کفّاره ظهار که نوعی طلاق جاهلیّت بوده، میباشد، نه حکم مریض معذور. و راوی در اختیار آیه اشتباه کرده است».

و نیز در آیه دیگر فرموده: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ (پس فدیه آن روزه است یا صدقه یا قربانی- بقره: ۱۹۶) پس در این آیه صدقه را بجای روزه نهاده در صورتی که حاجی در مضیقه جانی باشد.

و اگر بپرسد: اگر فرد مریض یا مسافر در آن وقت مکلّف نبوده چون قدرت نداشته اکنون که دارای قدرت شده (یعنی در سال بعد)؟ گفته می شود: چون

عذرش باقی بود تا ماه رمضان دیگر رسید حکمش تبدیل بدادن فدیه می شود برای روزه قضا شده، (۱) زیرا او بمنزله شخصی می شود که بواسطه عملی روزه کفّاره بر او واجب شده است و طاقت گرفتن روزه را ندارد پس از او روزه ساقط می شود و بجای آن فدیه لازم می گردد، و اگر برای او تا ماه رمضان دیگر افاقه و بهبودی حاصل شد و (با این حال روزه را) نگرفت، باید برای اینکه وقت را ضایع کرده و از آن برای انجام وظیفه استفاده نکرده فدیه دهد و قضای روزه ای را که دارد و بر ذمّه اش تعلّق گرفته بجای آورد چون میتوانسته است آن را انجام دهد.

و اگر بپرسد: چرا روزه های مستحبّی مقرّر شده؟ گفته می شود: برای آنکه روزه های واجب را کامل سازد.

و اگر بپرسد: چرا روزه های مستحبّی در هر ماه سه روز است و در هر ده روزی یک روز؟

گفته خواهد شد: خداوند متعال میفرماید: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها (هر کس عمل نیکی انجام دهد ده برابر جزا و پاداش خواهد داشت- انعام: ۱۶۰) پس هر کس در هر ده روز یک روز را روزه بگیرد مانند اینست که همه ایّام سال را روزه گرفته است، چنان که سلمان- رحمه اللّٰه علیه- میگفت: «روزه سه روز در هر ماه روزه دهر و تمام روزها بحساب می آید، پس هر کس غیر آن زمانی بیابد روزه بگیرد».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۵۳

(۱) و اگر بپرسد: چرا روزه (مستحبّی) در پنجشنبه اوّل دهه اوّل و پنجشنبه آخر دهه آخر، و چهارشنبه دهه وسط هر ماه معیّن شده است؟ جواب آنست که:

امّا پنجشنبه: امام صادق علیه السّلام فرمودند: در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خداوند عزّ و جلّ عرضه میگردد، پس دوست داشته در هنگامی که عمل بنده بر او عرضه می شود وی در حال روزه باشد.

و اگر بگوید: چرا آخرین پنجشنبه ماه گفته شده است؟ جواب آنست که چون در دهه آخر، عمل هشت روز دهه آخر با حال روزه بودن بنده بخداوند عرضه شود بهتر است از اینکه عمل دو روز با روزه بخداوند عرضه شود، و امّا روزه چهارشنبه را برای این در دهه وسط ماه قرار دادند از جهت اینکه امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند آتش را در روز چهارشنبه خلق کرد و در روز چهارشنبه عذاب بر گنهکاران امّتهای پیش نازل شد، و آنان را هلاک ساخت، و این روز، روز نحس مستمر یعنی یکپارچه شوم است، و خداوند خواسته است که در آن روز بنده اش نحسی آن را از

خود دور گرداند، بسبب روزه ای که بدان تقرّب جسته است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۵۴

(۱) و اگر بپرسد: چرا در کفاره برای کسی که قدرت مالی ندارد که بنده آزاد کند روزه معین کرده است نه حجّ و نه نماز و نه غیر این دو از عبادات را؟ گفته می شود: برای اینکه نماز و حجّ و سایر عبادات واجبه مانع از کار و کوشش زندگی است و انسان را از امور ضروری معیشت باز میدارد، و همان علّتها که در قضاء روزه حائض ذکر شد همه در اینجا هست که روزه اش قضا دارد، نه نمازش.

و اگر بپرسد: چرا روزه دو ماه پی در پی در کفّاره (قتل و ....) واجب شد، نه یکماه و نه سه ماه؟ جواب آنست که خداوند در سال روزه یکماه را واجب کرده و آن را برای سخت گیری بر او و تأکید دو چندان نمود.

و اگر بپرسد: چرا آن پی در پی مقرّر شده است؟ پاسخ داده شود که: این برای آنست که آن را کوچك و بی اهمیت و آسان نشمارند، چون اگر آن را متفرّقا بجای آرند چندان سخت نمی نماید.

و اگر بپرسد: چرا امر بحجّ خانه کعبه فرموده است؟ گفته خواهد شد: از برای ورود بساحت عبودیّت، و رفتن بسوی خداوند عزّ و جلّ و درخواست أجر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۵۵

و پاداش بیشتر، (۱) و بیرون شدن از گناهان، و توبه و بازگشت از آنچه تاکنون از تقصیر و نافرمانی از او سرزده است، و شروع در آینده کرده، و عمل را از نو آغاز کند در حالی که نامه اعمالش از سیاهی گناهان همچو طفلی مادرزاد سفید

و پاك گشته است. علاوه بر آنچه از انفاق و صرف اموال و بزحمت انداختن ابدان و مشقّات سفر و دورى از زن و فرزند و خويشان، و منع كردن خود از لذّتها، و پيمودن راه بسيار در گرما و سرما على الدّوام تا خود را بمقصود رساند، با كمال خضوع و كوچكى و تواضع و تذلل، و اينكه در اين سفر براى همه مردم اهل شرق و غرب منفعتهائى است، چه از اهل خشكى باشد و چه از اهل دريا و جزائر آن، هر كس كه باشد، بحجّ رفته است يا نه، همگى از آن فائده ميبرند، خواه تاجر، خواه واردكننده، خواه فروشنده، و خواه خريدار، كاسب و زمينگير، كرايه دهنده مركب سوارى، و بينوا، همه و همه بهره مند ميشوند، و اهل بلاد مختلف در اجتماعاتى كه بر ايشان پيش مى آيد حوائج يك ديگر را مى فهمند و در رفع آن يك ديگر را يارى مى كنند، علاوه بر اينها در آن آموزش احكام دين است و اخبار پيشوايان دين را از ناحيه اى به ناحيه ديگر انتقال مى دهند و ترويج دين مى كنند، و چنان كه خداوند تعالى فرموده است: فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (پس چرا كوچ نكنند از هر فرقه يك جماعت تا تحصيل فقه

كنند و احكام دين بياموزند، و چون با قوم و خويشان ملاقات كردند آنها را از نادرست كارى و خطا بترسانند، باشد كه حذر كنند- توبه: ۱۲۲)، و در آيه ديگر فرموده: «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ» (تا بمنفعت تجارت دنيائى و بردن اجر

و ثواب اخروی خود حاضر آیند و بهره گیرند- الحجّ: ۲۸) شرح: «باید دانست که آیه مبارکه در قرآن سیاق و صدری دارد که از ظاهر آن رفتن بجهاد فهمیده می شود، و آن چنین است: حکم جهاد که آمده، بسببی که در آیات قبل ذکر شده، مردان مؤمن جملگی در بسیج اسم نوشته و حاضر و آماده رفتن بسریه میشدند، در این میان رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در مرکز تنها میماند، آیه آمد که وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا کَافَّةً* فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ- تا آخر آیه» یعنی (لازم نیست مؤمنان همگی بسیج شوند، چرا از هر قومی، جماعتی از مؤمنین برای نبرد نروند تا بقیه نزد رسول خدا بمانند و آیاتی که نازل می شود و رسول خدا برای آنان بیان میکند فرا گیرند، و آن جماعت رفته چون باز گشتند اینان مطالبی را که آموخته اند بایشان بیاموزند)، پس آیه و لو اینکه ظهور در رفتن به سریه و نبرد را دارد، ولی ذیل آیه و جوب تفقّه در دین را در بردارد و امر بدان میکند لذا در روایات اهل بیت- علیهم السّلام- به این آیه مبارکه برای وجوب تفقّه در دین استشهاد شده است، نه بوجوب «نفر» برای تفقه در دین، زیرا رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله خود آموزگار فقه است از نزد او بکجا روند تا فقه آموزند، چنان که اکنون در این روزگار نمیتوان به اهل قم یا هر مرکز علمی دیگر گفت: چرا کوچ نمی کنید و به اطراف نمی روید تا علم بیاموزید، پس مراد از تحریص آموختن است نه کوچ کردن،

و در این صورت استشهاد به آیه درست و بجا است، و در صورتی که تحریص به نفر آیه را، نفر به تحصیل علم تصور کنیم اشکال پیش می آید، و اللّه اعلم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۵۷

بالصّواب».

(۱) و اگر بپرسد: چرا در تمام عمر یک مرتبه مأمور بحجّ شده اند نه بیشتر، گفته می شود: برای اینکه خداوند متعال واجبات را بملاحظه حال پست ترین فرد از حیث قدرت و توانائی قرار داده است، چنان که خود فرموده: فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ (گوسفند قربانی حجّ آنچه میسّر است- بقره: ۱۹۶) یعنی گوسفندی، تا هم غنیّ و هم ضعیف المال بتوانند انجام دهند، و همچنین باقی واجبات جملگی غیر این نیست که: بملاحظه کمترین فرد از نظر قدرت تعیین شده است، و یکی از جمله واجبات حجّ است که یک مرتبه در تمام عمر فریضه شده، و بعد خداوند ثروتمندان و متمکّنین را بقدر استطاعتشان ترغیب کرده است.

و اگر بپرسد: چرا مأمور بعمره تمتّع شده اند (یعنی پس از احرام عمره و انجام اعمال آن هنوز حجّ بجای نیاورده میتوان از محرّمات احرام محلّ شد و لذّات ممنوعه در احرام را حلال دانست؟) پاسخش آنست که این تخفیفی است و رحمت که خداوند ببندگانش داده تا در این سفر دور و دراز و پرمدّت احرامشان در اثر طول زمان آسیب نبینند، و فساد در آنان رخنه نکند و از ممنوع بودن مدّتی از بردن بعض لذّات حریص بآن نشوند، و برای اینکه حجّ و عمره هر دو واجب است، و هر دو احرام میخواهد، و با باقیماندن در احرام اوّل مانند عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۲۵۸ باب ۳۴

تعطیل و یا باطل نمودن احرام عمره است، و برای اینکه حجّ بدون عمره نباشد و میان آن دو فاصله افتد و از یک دیگر تمیز داده شوند. (۱) و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:

عمره بحجّ منضمّ شد تا روز قیامت، و عمره واجب دیگری است سوای حجّ، و اگر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سیاق هدی نکرده بود یعنی قربانی بهمراه خود نیاورده بود و از برای او جایز نبود که محلّ بشود تا قربانیها را بمحل خود برساند، او نیز مانند دیگران محلّ میشد و از احرام عمره خارج میگشت قبل از اینکه قربانی کند، و از همین رو فرمود: اگر پیش از این مانند شما قربانی بهمراه نیاورده بودم آخرین عمل خود را بجای می آوردم چنان که شما را بدان امر کردم، یعنی پیش از قربانی سر میتراشیدم یا تقصیر می کردم، لکن من سوق هدی کردم و سائق هدی نمیتواند از احرام خارج شود تا اینکه قربانی کند.

مردی در این میان برخاست و گفت: یا رسول اللَّه ما بیرون میرویم در حالی که حاجّ هستیم و حال اینکه از سرهای ما آب جنابت میچکد؟ (مرادش غسل جنابت بود)، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: هرگز تو بدین حکم ایمان نخواهی آورد.

و اگر بپرسد: چرا ایّام حجّ، دهه اول ذی الحجّه مقرّر گشته است؟ پاسخ آنست که: خداوند متعال خوشداشت که در ایّام تشریق با این عبادت بدو تقرّب

جویند و در این ایّام او را

عبادت كنند، (۱) و اين ايّام اولين بارى بود كه فرشتگان براى خدا حجّ گزاردند و بگرد خانه طواف نمودند، و خداوند آن را سنت قرار داد و وقت گزاردن مناسك حجّ فرمود تا روز قيامت، و امّا پيمبران: آدم و نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى اللَّه عليه و عليهم اجمعين و ديگر غير از انبيا نيز در چنين ايّامى حجّ بجا آورده اند، و اين سنّت شد براى اولاد ايشان تا روز رستاخيز.

و اگر بپرسد: چرا مأمور به احرام شده اند؟ گفته مى شود: تا اينكه فروتن باشند و تن دردهند، پيش از آنكه بحرم خداى عزّ و جلّ داخل گردند، به سراى امن و امان وارد شوند، و براى اين كه از لهو و بيهوده دست باز دارند و بكار دنيا نپردازند، و از زينت و لذّات چشم پوشند، و با كمال جدّ و جهد بكارى كه براى آن آمده اند بتمام وجود بپردازند و جمله بسوى آن روند كه قصد كرده اند انجام دهند، بعلاوه چيزهائى كه در احرام است از بزرگداشت خداوند متعال و نيز بيت او، و اظهار كوچكى و تواضع بندگان در آن هنگام كه قصد زيارت خانه خدا كرده اند، و بر او وارد ميشوند در حالى كه اميدوارند به ثواب و پاداش، و ترسانند از عقاب و كيفر، روندگانند بسوى او، رهسپارانند بجانب او با حالت فروتنى و

خضوع و كوچكى و ناچيز شمردن خود- و صلّى اللَّه على محمّد و آله و سلم.

(۱) و عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نيشابورىّ- رضى اللَّه عنه- حديث كرد از علىّ بن محمّد بن قتيبه نيشابورى كه

گفت: من وقتی از فضل بن شاذان این مطالب را شنیدم در علل احکام، باو گفتم: بمن بگو آیا این علّتهائی که بیان کردی از استنباطات خودت بود که از راه فکر و اندیشه بدان رسیده و آن را بیرون آورده ای، یا اینکه اینها را از کسی شنیده و روایت کرده ای؟ در پاسخ من گفت:

من کسی نیستم که مراد خداوند را از فرائض و احکام او بفهمم، و یا مراد رسول خدا را بدانم که برای چه تشریع کرده و سنّت نهاده است، و نمیتوانم بخودی خود آن را علت شناسی کنم، بلکه آنچه گفتم همه را از مولایم علی بن موسی الرّضا- علیهما السّلام- متفرّقا شنیدم و همه را جمع کرده و تألیف کردم.

سپس گفتم: اجازه دارم این احادیث را از تو و از آن حضرت روایت کنم؟ گفت: آری.

و نیز فضل گوید: این علل را از مولایم رضا- علیه السّلام- بطور متفرّق شنیدم و جمع آوری کردم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۶۱

باب ۳۵ کتابی که حضرت رضا علیه السّلام در موضوع اسلام خالص و احکام آن برای مأمون نوشت

اشاره

(۱) ۱- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ- رضی اللّه عنه- در ماه شعبان ۳۵۲ از علیّ بن محمّد بن قتیبه از فضل بن شاذان برایم حدیث کرد که مأمون از علیّ بن موسی علیهما السّلام درخواست کرد که بطور اجمال و خلاصه اسلام خالص و یک دست را برای او بنویسد؛ امام علیه السّلام در پاسخ او نوشت:

«اسلام محض، شهادت به یکتائی معبود است که خدائی جز او نیست، نظیر ندارد، معبودی است واحد و یگانه، مثل و مانند ندارد، بی نیاز و ابدی است، آغاز ندارد و قائم بذات خود است، شنوا و بینا و صاحب قدرت است، ازلی و

سرمـدی است، عـالم و آگـاهی است که هیـچ چیز بر او پوشـیده نیست، توانایی است که عجز در او راه نـدارد، بی نیاز و غنیّ بالذّاتی است که احتیاج و نیاز را بر او راهی نیست، عادلی است که ستم از او سر نمیزند، و او آفریننده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۶۲

همه چیز است، (۱) و همتا و نظیر و ماننـد و مثل و شبیه نـدارد، همکار و شـریک و انباز نـدارد، و اوست مقصود و مطلوب در عبادت و دعاء و سؤال و رجاء و خوف.

و آنکه محمّـد بنـده و فرسـتاده و رسول او است، و امین و برگزیده و منتخب او است از میان خلقش، و سیّد و سالار پیمبران و فرسـتادگان از جانب حقّ، و ختم کننده انبیاء الهی و بهترین خلق عالم است، و پیامبری پس از او نخواهد بود، و احکامش تغییر و تبـدیل پـذیر نیست، شـریعتش عوض نخواهد شد، و اینکه آنچه محمّد بن عبد اللّه آورده است جملگی حقّ آشـکار است، و تصـدیق بـاو و قبول جمیع انبیائی که پیش از او بوده انـد از پیمبران الهی و پیشوایان معصوم حقّ است، و تصـدیق بکتاب او که راست و صحیح و عزیز است آن کتابی که باطل را در آن راهی نیست نه پیش روی و نه پشت سر «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ» فرو فرسـتاده ای است از نزد خداونـدی که بهمه امور و بر مصالـح خلق دانا، و سـتوده و پسندیده است به نعمتهائی که بر مخلوقاتش ارزانی داشته.

و اینکه این کتاب (قرآن) در بردارنده همه کتبی است که پیش از

آن نازل گشته، و آن حقّ و درست است از آغاز تا انجامش از فاتحه تا خاتمه، و ما ایمان

داریم به آیات آن چه محکمش و چه متشابهش، (۱) چه خاصّش و چه عامّش، چه وعدش و چه وعیدش، چه بشارتش و چه زنهارش، چه ناسخش و چه منسوخش، چه قصص و چه اخبارش، بهمه آن ایمان داریم. هیچ یک از مخلوقات مانند آن (قرآن) را نتواند آورد. و آنکه دلیل کاروان بشریّت و راهنمای پس از او (پیامبر محمّد مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله) بر مؤمنان و سرپرست و امام مسلمانان، و بیان کننده قرآن و عالم باحکام آن، برادر و وصیّ او و متصدّی امر خاندانش میباشد، آن کس که نسبتش بدو همچون نسبت هارون است بموسی [علیهما السّلام] و او علیّ بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السّلام است که امام تقوی پیشگان، و پیشرو و جلودار کسانیست که با گرفتن وضو سر و روی خود را نورانی کرده، و در قیامت با صورت و دست و پاهای نورانی وارد محشر میشوند (قائد الغرّ المحجّلین) و بهترین و بالاترین اوصیاء و وارث علم و دانش همه پیامبران و فرستادگان خدا بر خلق، و پس از وی حسن و حسین که هر دو آقا و سرور جوانان بهشتی هستند، سپس علی بن الحسین زین العابدین (زینت خدا پرستان)، و پس از او محمد بن علیّ شکافنده معضلات علوم انبیاء، سپس جعفر بن محمّد الصّادق وارث علم اوصیاء، آنگاه موسی بن جعفر

الکاظم فرو برنده خشم، آنگاه علیّ بن موسی، (۱) بعد از وی محمّد

بن علىّ، و بعد او علىّ بن محمّد، سپس حسن بن علىّ، و آنگاه حجّت قائم منتظر- درود و رحمت خدا بر همگى ايشان باد-. گواهم شهادت ميدهم كه اينان جملگى وصى و امام و پيشوايان دينند، و اينكه زمين از حجّت خدا خالى نخواهد ماند و مردم بدون حجّت در هيچ عصر و روزگار نباشند، و آنانند كه دستاويز محكم خدايند براى خلق، و پيشوايان راه حقّ و برهان و سند و ملاكند بر اهل دنيا تا روزى كه دنيا آخر شود و به خداوند باز گردد ميراث زمين و اهل زمين آنان كه در آن زندگى ميكردند، و اينكه هر كس با ايشان مخالفت نمايد گمراه و گمراه كننده و رهاكننده حقّ و راه راست است، و ايشانند كه آنچه بگويند اساسش قرآن است و تفسير و تعبير آن، و اينانند كه گفتارشان گفته رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله است با توضيح آن، و هر كس بميرد و آنان را نشناسد او بمرگ جاهلى مرده است، و از آئين ايشانست خداشناسى و پرهيزگارى، و پاكدامنى و راستگوئى، و نيكى و درستى و پايدارى، و كوشش، و بازگرداندن امانات مردم، و حقّ را بصاحب حقّ رساندن؛ خواه نيكوكار باشد خواه فاجر و گناهكار، و طول دادن سجده، و روزه دار بودن روزها و شب زنده دارى و دورى گزيدن از محرّمات، و انتظار فرج با صبر و پايدارى و مقاومت و كوشش در تحقق آن، و خويشتندارى و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۶۵

شكيبائى در مصيبت، و حسن رفتار با دوست و رفيق.

(۱) آنگاه گرفتن وضو آن طور كه خداوند در كتاب خود امر فرموده شستن روى

و دو دست از آرنجها تا سر انگشتان، و مسح کردن سر و روی دو پا یک بار، و اینکه وضو را جز غائط یا بول یا رها شدن باد از معده یا خواب یا جنابت باطل نمی کند، و اینکه هر کس مسح پاها را بر بشره و پوست نکشد و روی کفش خود را مسح کند، پس براستی که خدا و رسولش را مخالفت نموده است، و واجب او را ترک کرده و کتابش را عمل ننموده است.

و غسل روز جمعه سنّت است، و همچنین غسل دو عید (فطر و قربان) و غسل وارد شدن بمکه یا مدینه، و غسل زیارت و غسل احرام، و غسل شب اوّل ماه رمضان، و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم آن ماه. غسل همه این شبها سنّت و مستحب است، و غسل جنابت فریضه و واجب است، و همچنین غسل حیض مانند آنست.

و نماز فریضه است: ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت، و مغرب سه رکعت، و عشاء آخر شب چهار رکعت، و نماز صبح دو رکعت، و اینها هفده

رکعت می شود.

(۱) و نماز سنّت که در شبانه روز مستحبّ است سی و چهار رکعت است؛ هشت رکعت قبل از نماز واجب ظهر، و هشت رکعت قبل از نماز عصر، و چهار رکعت پس از نماز مغرب، و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء که یک رکعت محسوب می شود، و هشت رکعت در هنگام سحر (قبل از طلوع فجر)، و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر رویهم سه رکعت که

پس از رکعت دوم سلام داده می شود، و دو رکعت نافله نماز صبح. و نماز در اوّل وقت افضل است، و ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر نماز فرادی است، و نماز به جماعت با امام فاجر نماز محسوب نمی شود، و جز بکسانی که اهل ولایت و طرفداران و هم مذهبان علی علیه السّلام میباشند، اقتدا جایز نیست (یعنی اقتدای به مخالفان علیّ علیه السّلام جایز و درست نیست]. و در پوست حیوان مرده نماز خوانده نمی شود، و همچنین در پوست درندگان. و جایز نیست در تشهد اول گفتن «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین» زیرا خروج از نماز بگفتن سلام است، و چون این سلام گفتی از نماز خارج شده ای.

و نماز شکسته رفتن هشت فرسخ است و زیادتر (که یک روز تمام با وسائل آن روز، شخص در راه بود)، و چون مسافرت کنی و نماز را شکسته بخوانی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۶۷

روزه ات را باید افطار کنی، (۱) و هر کس مسافرتش شرعی بود و (با این حال) روزه گرفت و افطار نکرد روزه اش باطل است و باید آن را در حضر قضا کند، زیرا روزه در سفر باطل است.

و قنوت در نماز (فریضه): صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء سنّت واجب است (یعنی حتّی الامکان باید آن را بخواند).

و نماز بر میّت پنج تکبیر است، پس هر کس کم کند یعنی کمتر از پنج تکبیر بگوید با سنّت مخالفت کرده است، و چون میّت را بگور سرازیر می کنند باید ابتدا از پایش آرام آرام داخل قبر کنند.

و بلند گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» در تمامی نمازها سنّت است،

و زكات واجب در هر دويست درهم پنج درهم است و در كمتر از آن زكاتى نيست، و زكات بر مال تعلّق نمى گيرد مگر پس از اينكه سال بر او بگذرد (يعنى وارد ماه دوازدهم سال شود)، و جايز نيست كه زكات را بغير اثنى عشرى مذهب داد، يا بغير شيعه- از كسانى كه بتشيّع معروفند- داد، و عشريّه زكات گندم و جو و خرما و مويز چون به پنج وسق- كه هر كدام شصت صاع است و هر صاع چهار مدّ است- رسيد زكات تعلّق ميگيرد، نه كمتر، و زكات فطره بر هر فردى چه كوچك و چه بزرگ، چه آزاد و چه برده، چه مرد و چه زن، واجب

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۶۸

ميباشد (۱) كه آن عبارت است از گندم و جو و خرما و مويز، يك صاع كه آن چهار مدّ است (هر مدّ ۷۵۰ گرم است) و جايز نيست به غير شيعه امامى داده شود.

و آخرين حدّ حيض (معمولا) ده روز است و كمترش سه روز، و (بايد) زن مستحاضه بخود پنبه بردارد تا مانع از آمدن خون باشد و غسل ميكند و نماز ميخواند، و امّا حائض نماز را ترك ميكند و قضا هم ندارد، و روزه را ترك مى كند امّا آن را بايد قضا كند.

و روزه ماه رمضان واجب است (براى حاضر) و با رؤيت هلال روزه گرفته مى شود و با رؤيت هلال، افطار، و نماز مستحبّى را نمى توان بجماعت بجاى آورد زيرا كه آن بدعت است و گمراهى و هر گمراهى سرانجامش دوزخ است، و روزه سه روز در هر ماه در هر دهه يك روز پنجشنبه

اوّل و پنجشنبه آخر و چهارشنبه وسط مستحب است، و روزه ماه شعبان بسيار نيكوست براى آن شخص كه روزه بدارد، و روزه هاى قضاشده ماه رمضان را ميتوان متفرّقا بجاى آورد و مجزى است.

و حجّ خانه خدا بر كسى كه مستطيع باشد و راهى بآن داشته باشد واجب

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۶۹

است (۱) و مراد از استطاعت و راه داشتن داراى زاد و راحله بودن و صحت بدن است، و حجّ براى غير اهل مكّه، حجّ تمتّع است، و حجّ قرآن و افرادى كه سنّيها بجا مى آورند درست نيست مگر براى كسانى كه از اهل مكّه اند و منزلشان در آن شهر است، و احرام قبل از رسيدن بميقات درست نيست (مگر اينكه بنذر بر خود واجب كرده باشد) خداوند متعال فرموده: «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حجّ را با عمره براى تقرّب بخدا تمام بجاى آوريد- بقره: ۱۹۶)، و جايز نيست گوسفند اخته را قربانى كرد و پذيرفته نمى شود، زيرا كه آن ناقص است و همچنين گوسفندى كه بيضه هاى او در اثر ضربه اى از كار افتاده باشد.

و جهاد بدستور امام عادل واجب ميگردد، و هر كس بجهت حفظ مال خود كشته شود شهيد است، و جايز نيست احدى از كافران يا ناصبيان را در زمان تقيّه كشت، مگر اينكه قاتل باشد يا ماجراجو و مفسد (يا ستمكار)، و اين هم در صورتيست كه بر خود و اصحاب و ياران خود از كشته شدن نهراسى (يعنى اگر بيم آن باشد كه طرفداران آن كافر يا ناصبى دست بخونريزى و كشتار اهل حقّ ميزنند جايز نيست) و تقيّه كردن در زمان تقيّه و يا محلّ

تقیّه واجب است، و کسی که برای دفع ظلم از خود از روی تقیّه سوگند بدروغ یاد کند کفّاره ندارد و گناه نکرده است.

(۲) و طلاق بنا بروش و سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن روشی که خداوند تعالی در

کتاب خود فرموده و در سنّت رسول است صحیح است و در غیر آن روش و شرائط، طلاق مخالف کتاب است و درست نیست، چنان که نکاح نیز اگر با کتاب خدا مخالف بود نکاح نیست و رابطه و علقه زوجیّت ایجاد نمیکند، و جایز نیست مرد بیش از چهار زن آزاد بحباله نکاح داشته باشد، و هر گاه زن سه بار طلاق عدّی داده شد، دیگر بدان مرد باز نمی گردد مگر آنکه شوهری بعقد دوام اختیار کند (و چنانچه او مرد یا طلاق داد محلّل واقع شده و بر شوهر اوّل حلال می شود و میتوان بعقد نکاح او در آید) و امیر مؤمنان علیه السّلام فرموده است:

بپرهیزید از ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه بار طلاق داده شده اند زیرا که اینان دارای شوهرند. (عقیده مخالفین این است که در یک مجلس سه طلاق).

و صلوات بر پیغمبر واجب است در همه جا: هنگام عطسه کردن، یا در وقت ذبح کردن حیوانات حلال گوشت و غیر اینها (یعنی حکم «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، و تنها اختصاص بتشهّد نماز ندارد، بلکه عمومیّت دارد و در تشهّد ترکش جایز نیست و نماز را ناقص میکند)، و دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری جستن از آنها و از پیشوایانشان واجب

است، و نیکی بپدر و مادر واجب است هر چند مشرک باشند، امّا طاعتشان در امری که معصیت خدای عزّ و جلّ است جایز نیست، نه

تنها پدر و مادر بلکه اطاعت هیچ کس در معصیت پروردگار جایز نیست، چرا که مخلوقی را در نافرمانی و معصیت خالق اطاعت نیست.

(۱) و ذبح برّه تو دلی که از شکم مذبوح مرده بدنیا آید در وقت ذبح مادرش در صورتی که مو و کلک داشته باشد همان ذبح مادرش میباشد و در صورتی که زنده بدنیا آید باید آن را سر برید.

و جایز بودن آن دو متعه که خداوند در کتابش نازل فرموده و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آن را سنّت نهاده است، یکی متعه زوجه و عقد انقطاعی و بمدت معیّن است، و دیگری متعه حجّ؛ یعنی تمتّع در حجّ.

و فرائض و میراث همان نحوی است که خداوند تعالی در کتابش مقرّر فرموده، و نباید از آن حدود تعدّی کرد و حقّ پاره ای را زیاد داد که بدیگران ستم شود، و با وجود فرزند و پدر و مادر احدی از اقوام ارث نمی برند مگر شوهر یا زوجه، و کسانی که در کتاب خدا سهمی برای ایشان ذکر شده است بمیراث سزاوارترند از کسانی که حقّی بر ایشان ذکر نشده است، و عصبه از دین خدا نیست.

شرح: «عصبه در اصطلاح فقها آنست که مال میراث از سهامی که در فرائض معیّن شده زیاد بیاید و سهم بر ان سهمشان به یک یکم نرسد و مثلا هفت دهم مال شود، مبلغ زائد را فقهای عامه میگویند باید به

خویشان متوفّی غیر آنان که سهم برده اند داد، و در مذهب ما باید بصاحب سهام موافق سهمشان ردّ کرد، و همچنین اگر مال میراث از سهامی که در قرآن ذکر شد کم بیاید مثلا سهام ده هشتم باشد کسر مال را باید از چه کسی کم کرد؟ در مذهب ما هر کسی که دو سهم برای وی در شرائط مختلف ذکر شده است از سهم کمتر او دیگر کسر نمی کنند، و از کسانی که یک سهم معیّن برای ایشان ذکر شد کسر میکنند ولی عامّه از سهم همه میراث بر آن کسر میگذارند و این را «عول» گویند».

(۱) باری: عقیقه کردن از برای مولود- پس یا دختر- لازم است، و همچنین نامگذاری و تراشیدن موی سرش در روز هفتم میلادش و بوزن موی او طلا یا نقره صدقه دادن، و ختنه کردن برای مردان واجب، و خیر است برای زنان، و خداوند تبارک و تعالی کسی را باندازه طاقتش مکلّف نمی سازد، بلکه «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» (خداوند کسی را مکلّف نمی سازد مگر در حدی که کاملا و با کمال راحتی بتواند تکلیف خود را انجام دهد و در سعه باشد نه در منتهای طاقت و فشار.)

و افعال بندگان مخلوق خدا است، امّا بخلق تقدیری (یعنی خدا خواسته است مختار باشند و بتوانند انجام دهند یا نه) نه خلق تکوینی (که اختیار نداشته باشند و بدون دخالت و هیچ گونه تصرّف مانند ابزار کارگر، عملی از آنها سربزند) و خداوند البتّه خالق همه چیز است، و ما نه بجبر قائلیم و نه بتفویض، و خداوند بی تقصیر را بجای مجرم و تقصیر کار مؤاخذه نمی کند،

و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۷۳

كودكان را بگناه پـدران عذاب نمى نمايد، (۱) و هيـچ كس بار ديگرى را نخواهد كشـيد، و براى شـخص نيست مگر آنچه را كه خود بكوشـش بدست آورده، و بر خداوند است كه بگذرد و عفو كند و بفضل و كرمش رفتار نمايد، و ستم و جور و ظلم از او صـادر نمى شود زيرا كه منزّه و مبرّاى از آن است، و خداونـد فرمانبرى كسـى را كه ميدانـد او مردم را گمراه ميكنـد و از صراط حقّ دور ميسازد واجب نساخته است و براى رسالتش اين چنين كسـى را برنگزيـده است، و از بندگانش آن كس را كه ميداند كه وى به او و بعبادتش كافر خواهد شد و پيروى شيطان را خواهد كرد انتخاب نمى كند.

و اينكه اسـلام غير از ايمان است، و هر مؤمنى مسـلمانست، ولى هر مسلمانى مؤمن نيست، و دزد در هنگام دزدى ايمان ندارد، و همچنين زانى در هنگـام زنـا كردن ايمان از او سـلب شـده و در آن حال مؤمن نيست، چرا كه اگر مؤمن بود زنا نمى كرد، و اصـحاب حـدود يعنى: كسانى كه مسـتحقّ كيفر حدّ هسـتند نه از مؤمنانند و نه از كافران (بلكه تنها) مسـلمانند، و خداوند هيچ كس را از مؤمنين كه وعده بهشت به او داده بدوزخ داخل نميكند، و كافرى را كه وعده خلود ابدى در آتش باو داده از آتش بيرون نميكند، و نمى آمرزد كسى را كه مشرك بوده، و برايش انباز و شريكى قائل مى شده است، و بغير از شرك را

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۷۴

مى آمرزد- البتّه از آن كسى را كه خود صلاح بداند- (۱) و گناهكاران

موحّدان را در آتش دوزخ مخلّد نمی دارد و روزی نجات خواهند یافت و از آتش خارجشان خواهند کرد، و شفاعت در حقّ ایشان جایز است.

و این روزگار، روزگار تقیّه است در این مرز و بوم، که آن سرزمین اسلام است نه سرزمین کفر و نه سرزمین ایمان، و امر بمعروف و نهی از منکر هر دو واجب و از واجبات است در صورت امکان، که بیمی بر جان شخص نباشد. و ایمان، به اداء امانت و پرهیز از جمیع گناهان کبیره است، و آن شناخت و معرفت خدا و رسول است به دل و صمیم قلب و اقرار نمودن با زبان (که صریحا بگوید: (أشهد أن لا إله إلا اللَّه، و أنّ محمّدا رسول اللَّه) و طبق آن اعتقاد، عمل کردن است.

و تکبیر در روز عید فطر و قربان واجب است، و در عید فطر در تعقیب پنج نماز (گفتن تکبیر) واجب است- که ابتدای آنها بعد از نماز مغرب شب عید است-، و در عید قربان بعد از ده نماز است- که ابتدای آن عقب نماز ظهر است در روز قربانی و عید اضحی که دهم ماه ذی حجّه باشد-، و برای کسی که در منی حاضر باشد بعد از پانزده نماز واجب است، یعنی ترکش زیان آور است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۷۵

(۱) و زن در حالت بعد از زایمان و نفاس بیش از هجده روز ترک نماز نمی کند، پس اگر پیش از این (هیجده روز) پاک شد، نماز بخواند، ولی اگر از هجده روز گذشت و خون بند نیامد پس غسل میکند و نماز گزارد و عمل مستحاضه را انجام میدهد.

و بعذاب

قبر و عالم برزخ، و بمنکر و نکیر ایمان داشتن، و نیز به برانگیخته شدن پس از مرگ در روز رستاخیز، و بمیزان و پل صراط. و بیزاری از کسانی که در حقّ آل محمّد علیهم السّلام ظلم کردند واجب است؛ و (خصوصا رؤسا که) آنان را خانه نشین نمودند، از بلاد و زادگاه خود بیرون راندند، یا قصد آن را داشتند، و ستم و ناروائی را بر آنان سنّت نهادند، و سنّت پیغمبر- صلّی اللّه علیه و آله- را زیر و رو کرده و تغییر دادند. و همچنین بیزاری از پیمان شکنان که اصحاب جمل باشند و قاسطین که معاویه و اتباع اویند، و مارقین که خوارج نهروانند، از اینانند که هتک حجاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کردند و بیعت با امامشان را شکستند و آن زنگ را سوار شتر کرده و ببصره آوردند، و با امیر مؤمنان- علیه السّلام- بقتال پرداختند، و شیعیان با تقوی را- که رحمت خدا بر ایشان باد- کشتند.

و بیزاری جستن از آن کس که صحابه نیکوکار و اخیار را نفی بلد کرد و آنان را به غربت فرستاد، و آنها را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله طرد کرده بود بمرکز اسلام

آورد، و ملعونان را پناه داد، (۱) و اموال مسلمین را در میان توانگران پخش کرد و فقرا را محروم ساخت و بضعفا چیزی از حقّشان نپرداخت مگر اندکی، و بیخردان را از عمّال و کارگزاران مملکت اسلامی قرار داد- مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو مورد لعن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند-،

و واجب است بیزاری جستن از دوستان ایشان که با امیر مؤمنان بمحاربه برخاستند، انصار و مهاجرین را کشتند، و اهل فضل و صلاح را از پیشینیان بقتل رسانیدند.

و همچنین بیزاری از اهل شوری، و ابو موسی اشعریّ و دوستانش که اینان کسانی هستند که اهل این آیه اند: الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً* أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ، یعنی: (اینان کسانی هستند که زیانکارترین مردمند که گم شد و ضایع گردید کوششهای ایشان بانجام کارهای نیک در این دنیا، و می پندارند که کار نیکو انجام می دهند، و ایناننـد که بآیات و نشانه های پروردگارشان کافر گشتند) و بولایت امیر المؤمنین- علیه السّلام- و بلقاء پروردگار کافر شدند، یعنی خدا را ملاقات خواهند کرد و میمیرند بدون ولایت علیّ علیه السّلام و اعمالشان یکسر تباه و حبط و نابود می شود، و روز رستاخیز ترازوئی برای ایشان بپا نخواهیم کرد که بدان عمل خیر ایشان سنجیده شود، زیرا خیری برای آنها باقی نماند و همه تباه و نابود شد، و آنان سگان اهل دوزخند.

(۲) و همچنین واجب است بیزاری از آنها بتهای ساختگی که پیشوایان ضلالت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۷۷

و گمراهی و جلوداران جور و ستم بر رعیّت بودند جملگی از اوّلین و آخرینشان. و نیز بیزاری از کسانی که همکار پی کنندگان ناقه صالح بودند که از اشقیاء اوّلین است، و اینان اشقیاء آخرین. و از هر کس که با آنان طرح دوستی ریخته، و واجب است دوستی و موالات با علیّ علیه السّلام و زیر پرچم او بودن، و تحت پرچم کسانی که در صراط و منهاج و راه

و روش پیغمبرشان صلوات اللّٰه علیه گام برداشتند، و سلوک نمودند، و چیزی از سنّت او را تغییر ندادند (ترک سنّت و عمل به بدعت نکردند)، مانند سلمان فارسی و ابو ذرّ غفاری و مقداد بن اسود، و عمّار یاسر، و حذیفه بن الیمان، و ابو هیثم بن تیّهان، و سهل بن حنیف، و عباده بن صامت، و ابو ایّوب انصاری، و خزیمه بن ثابت ذو الشّهادتین، و ابو سعید الخدری، و امثال اینان که خداوند از آنان راضی بود و رحمت و رضوانش بر ایشان باد، و دوستی تابعان و هم عقیده ها و پیروانشان، و هدایت یافتگان براهنمائی و تعلیم ایشان، و کسانی که در راه آنان قدم برداشتند و بروش آنان سلوک کردند، خداوند از ایشان خشنود باد.

و از آئین اسلام است حرمت خمر و مسکرات؛ چه اندک و چه بسیار آن. و حرمت هر مست کننده ای اندک یا بسیارش، و هر چه بسیارش مستی آورد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۷۸

اندکش نیز حرام است، (۱) و مضطرّ به آن نباید شراب بخورد زیرا او را خواهد کشت، و از اسلام است: حرمت هر حیوان درّنده ای که دارای دندانهای نیش (گراز) است و هر صاحب چنگالی از پرندگان، و نیز حرمت اسپرز؛ چون خون بسته است، و حرمت جرّی و ماهی مرده روی آب، و مار ماهی، و زمّیر و هر ماهی که فلس ندارد، و اجتناب و دوری گزیدن از گناهان کبیره مانند: قتل نفس؛ که خداوند آن را حرام فرموده، و زنا و دزدی و خوردن مسکرات و فراهم کردن نارضایتی والدین، و فرار از میدان نبرد، و خوردن مال یتیم از راه

ستم و زور، و خوردن مردار و خون و گوشت خوک، و ذبایحی که نام غیر خدا بر آن برده شده است یا نام خدا بر آن برده نشده است، (البتّه بعض این حرمتها) در غیر حال ضرورت میباشد.

و رباخواری پس از دانستن آن، و مال حرام و قمار، و کم فروشی در کیل و وزن، و تهمت به زنان پاکدامن زدن، و عمل قوم لوط، و بدروغ شهادت دادن، و یأس از رحمت خداوند، و أمن از عقوبت خداوندی، و قطع امید از رحمت پروردگار، و یاری ظالمان و ستمگران، و گرویدن بآنها، و سوگند بدروغ یاد کردن، و حقوق و طلب مردم را با داشتن مال نپرداختن، و دروغ گفتن و

تکبّر کردن، و اسراف و تبذیر و خیانت، و کوچک شمردن حجّ خانه کعبه، و نبرد با اولیاء حقّ تعالی، و سرگرم ساز و آواز طرب شدن، و اصرار بر گناهان.

(۱) حمزه بن محمّد علویّ که از احفاد زید بن علیّ بن الحسین- علیهما السّلام- بود برای من روایت کرد که: قنبر بن علیّ بن شاذان از پدرش از فضل بن شاذان از علیّ بن موسی الرّضا- علیهما السّلام- مثل این کتاب را نقل کرده است، الّا اینکه نگفته است که حضرت برای مأمون نوشت، و در حدیث او نامه این اضافه را دارد که: زکات فطره را دو «مدّ» گندم و یا یک «صاع» جو، و خرما و مویز گفته، و وضو را شستن یک بار یک بار را فریضه، و دو بار دو بار را نیکو بجای آوردن آن ذکر کرده است، و گناهان پیمبران (که

در قرآن آمده) صغایر بخشوده گفته است، و نیز زکات را در نه [۹] چیز معیّن کرده که: گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند، و طلا و نقره است، امّا حدیث عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس- رضی اللّٰه عنه- در نزد من صحیحتر است، و لا قوّه إلّا باللّٰه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۰

(۱) و حاکم ابو محمّد جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی اللّٰه عنه- از عمویش محمّد بن شاذان از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السّلام آن را مانند حدیث عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس برایم روایت کرد.

از اخبار آن حضرت علیه السّلام:

(۲) ۲- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابو عاصم روایت کرد که علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام نقل کرد که روزی پدرش موسی بن جعفر در حضور پدرش امام صادق علیهما السّلام سخن گفت و نیکو سخن گفت، پدرش علیه السّلام باو فرمود: ای فرزند عزیزم! الحمد للّٰه که خداوند تو را جانشین پدرانت قرار داد، و مایه خوشحالی و سرور در میان فرزندان، و جبران دوستان از دسته رفته ام نمود.

(۳) ۳- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن روایت کرد از محمّد بن- ابی عبّاد- که مشهور بود که اهل ساز و طرب و آواز و باده نوشی است- گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۱

از حضرت رضا علیه السّلام از مجالس وجد و سرور و ساز و غنا سؤال کردم، فرمود: اهل حجاز (مراد فقها و محدثین و علمای آنجا است) جایز می دانند، لکن در چهار چوب و ردیف باطل و لهو است، آیا نشنیدی که خداوند

فرموده:

وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً (چون از كنار لغو [چرند و باطل] گذر ميكنند بزرگوارى و حيثيّت خود را حفظ كرده اعتنا نمى كنند- فرقان: ۷۲).

(۱) ۴- حسين بن احمد بيهقىّ بسند مذكور در متن از سهل بن قاسم روايت كرده كه حضرت رضا عليه السّلام در خراسان بمن فرمود: ميان ما و شما يك خويشى وجود دارد، عرضكردم: آن كدام است اى سرور من؟ فرمود: هنگامى كه عبد اللَّه بن عامر بن كريز خراسان را فتح كرد، دو تن از دختران يزدگرد پادشاه سرزمين عجم ها را اسير گرفت و بمدينه نزد عثمان بن عفّان فرستاد، و او يكى را به حسن بخشيده و ديگرى را به حسين، و هر دو اينان در حال نفاس از دنيا رفتند، و همسر حسين عليه السّلام به علىّ بن الحسين عليهما السّلام حامله شده بود، و چون در حال زايمان و نفاس از دنيا رفته بود، يكى از كنيزان- كه امّ ولد يكى از فرزندان فرزند پدرش حسين بن علىّ عليهما السّلام بود- مادرى و للگى او را بعهده گرفت (و زنى ديگر هم او را شير ميداد) و حضرت بزرگ شد و مادرى جز آن امّ ولد براى

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۲

خود نميشناخت، و بعدا فهميد كه آن زن دايه و خدمتكار اوست، مردم نيز او را مادر وى ميدانستند، و چون حضرت با وى ازدواج كرد ميپنداشتند مادر خود را بزوجيت گرفته است، معاذ اللَّه، پناه بخدا، بلكه بلكه اصل مسأله اين بود كه اين زن در خانه على بن الحسين عليهما السّلام ماندگار بود، يك وقتى امام از همخوابگى با يكى از همسرانش فارغ

شـده بود و برای غسل کردن بیرون می آمـد، آن زن ویرا دید، حضـرت به او گفت: اگر تو هم آرزوی همسـرداری خدا را در نظر دار و از من پنهان نکن و بگو، زن گفت: آری، پس حضرت او را بزوجیّت خود در آورد، و مردم چون او را مادر حضرت می پنداشـتند، شـهرت دادنـد که علیّ بن الحسـین با مادر خود تزویـج کرده است. مترجم گویـد: «مراد به «ولـد أبیه» علیّ اکبر است» و محمّـد بن یحیی صولی گویـد: عون بن محمّـد گفت: سـهل بن قاسم برای من نقل کرد که: هیـج یک از فرزنـدان ابو طالب نبود مگر اینکه حدیث حضرت رضا علیه السّلام را راجع به این قضیه (قضیه فوق) از من نوشت.

(۱) ۵- بسـند مذکور در متن ابو حسـین محمّد بن ابی عبّاد گفت: شنیدم حضرت رضا علیه السّلام روزی بیکی از غلامان خود فرمود: ای غلام: «آتنی الغـداء» صـبحانه را بیـاور، من لفـظ حضـرت را در دل نـادرست انگاشـتم، چون فعـل «آتی یؤتی» یک مفعول بیش نمی گیرد و مفعول دوم آن باید با باء تعدیه باشد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۳

ذکر شود، مثلا باید گفته شود: «آتنی بالغداء». حضـرت این انکار را از رخساره من تفرّس کرد، و این آیه را قراءت فرمود: قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَـداءَنا (موسی به یوشع گفت: بیاور چاشت ما را- کهف: ۶۱)، من عرضـکردم امام عالمترین مردم میباشـد و از همه افضل است. (حضرت بقرآن که تمامی فصحای عرب آن را از نظر فصاحت معجزه میدانند تمثّل جست).

(۱) ۶- حسین بن احمد بیهقیّ از محمّد بن یحیی صولیّ نقل کرده که گفت:

در سیراف سنه ۲۸۵

ابو ذکوان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عباس کاتب در اهواز سنه ۲۲۷ برایم بازگو کرده گفت: ما روزی نزد علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بودیم حضرت مرا فرمود: در این جهان نعیم حقیقی نیست، پاره ای از فقهاء که در محضرش حاضر بودند گفتند: این چنین نیست، خداوند خود می فرماید:

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (در این روز از نعیم پرسش خواهید شد- تکاثر: ۸) آیا این همین آب سرد گوارا در دنیا نیست؟ حضرت با آواز بلند فرمود: شما این چنین معنی میکنید، و آن را بچند وجه تفسیر مینمائید، جماعتی گفتند: مراد آب خنک است، و جماعتی دیگر گفتند: طعام لذیذ است، و عدّه دیگر گفتند: خواب خوش است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۴

(۱) امام علیه السّلام فرمود: پدرم برایم نقل کرد که در محضر پدرش ابو عبد اللّٰه امام صادق علیه السّلام این اقوال شما در بیان آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ذکر شد، آن حضرت ناراحت و خشمگین گشته فرمود: خداوند عزّ و جلّ از چیزی که به بندگانش تفضّل کرده نخواهد پرسید و بدان بر آنان منّت نمی نهد، و منّت به احسان در مخلوقات قبیح و زشت است تا چه رسد بخداوند عالم عزّ و جلّ، و چگونه چیزی را که مخلوق خدا بدان راضی نیست بخدا نسبت دهند، و لکن مراد به این نعیم دوستی ما اهل البیت (خاندان رسالت) و ولایت ما است، خداوند از آن در قیامت باز خواست خواهد کرد. خداوند پس از پرسش از توحید و نبوّت، بندگان را از مسأله ولایت ما بازجوئی خواهد کرد، زیرا بنده اگر از عهده این سؤال

برآید و بدان وفا کرده باشد، این امر او را به نعیم جاودانه بهشت میرساند، و براستی که این مطلب را پدرش از آباء گرامش از امیر مؤمنان- علیهم الصّلاه و السّلام- برایم نقل کرد بدین صورت که گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بمن فرمود: یا علیّ! اوّلین چیزی که از بنده پس از مرگ سؤال می شود شهادتین است؛ شهادت باینکه معبودی جز اللَّه نیست، و شهادت باینکه محمّد- صلّی اللَّه علیه و آله- رسول خداست، و دیگر شهادت به اینکه تو یا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۵

علیّ! از جانب خدا و از جانب من ولیّ (امام و سرپرست) مؤمنین هستی، پس هر کس آن را تصدیق نماید و قبول کند و معترف بدان باشد بسوی نعیم جاودانه بهشت رهسپار است.

(۱) محمّد بن یحیی صولیّ گوید: ابو ذکوان- پس از نقل این خبر که خود آن را بدون سؤال من آغاز کرده بود- گفت: این حدیث را از چند جهت برای تو نقل میکنم، چون تو از بصره (تا سیراف که هفت روز راهست) بدیدن من آمده ای، یک جهت اینکه راوی آن عموی تو (ابراهیم بن عباس صولیّ) است که برای من این حدیث را افاده فرمود، و دیگر اینکه من همه اوقات به علم لغت و اشعار می پرداختم و بغیر این دو علم ذوقی نداشتم، تا رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- را در خواب دیدم در حالی که مردم باو سلام میکردند و حضرت سلامشان را پاسخ میداد، من پیش رفته سلام کردم، حضرت سلام مرا جواب نداد، عرضکردم:

یا رسول اللَّه! آیا من از امّت شما نیستم؟ فرمود: چرا از

امّت من هستی لکن آن حدیثی را که راجع به نعیم از ابراهیم شنیدی برای مردم بگو، صولی گوید: و این حدیث را عامه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می کنند، ولی بدین صورت که در آن ذکر «نعیم» و آیه و تفسیر آن نیست، و تنها روایت می کنند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اوّل چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود شهادت بتوحید

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۶

و نبوّت و دوستی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است.

(۱) ۷- حسین بن احمد بیهقی از صولی از محمّد بن موسی از پدرش روایت کرده که حضرت رضا علیه السّلام روزی سخن از قرآن راند، و پیرامون عظمت حجّت و علامت و اعجاز نظم آن سخن گفت، و فرمود: آن ریسمان محکم الهی است، چنگ آویز استوار و پا بر جای اوست، و راه برجسته و برتر و کامل اوست که، سالک و رهسپار، خود را به بهشت میرساند و از آتش دوزخ نجات می بخشد، در طول زمان و مرور ایّام و گذشت روزگاران کهنه نگردد، و بر زبانهای مختلف سست و بی ارزش و ناچیز نیاید، چرا که آن برای زمانی خاصّ نیامده، و در هر زمان مانند زمان پیش تازه و نو و جدید است، بلکه حجّت است و برهان برای همه انسانها در هر زمان و مکان، لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (از هیچ سو باطل بر آن راه ندارد، از جانب حکیم و حمیدی فرود آمده که تمامی مخلوقات او را حمد میکنند- فصّلت: ۴۲).

(۲)

۸- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از سهل نوشجانی روایت کرد که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۷

مردی بحضرت رضا علیه السّلام گفت: یا ابن رسول اللَّه! از عروه بن زبیر نقل کرده اند که گفته است: رسول خدا در حال تقیّه از دنیا رفت؟ فرمود: امّا بعد از نزول این آیه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (ای پیامبر آنچه بر تو فرستاده شده است از جانب پروردگارت بمردم ابلاغ کن که اگر آن را پنهان نگهداری و نرسانی رسالت او را انجام نداده ای، خداوند تو را از مردم و دشمنی آنان حفظ خواهد کرد- مائده: ۶۷) این آیه هر نوع تقیّه ای را میان او و مردم بضمان خداوند عزّ و جلّ برداشته است، و امر خدا را ابلاغ فرموده، امّا قریش هر کار که میل داشت پس از رحلت او انجام داد، امّا قبل از نزول آیه مبارکه شاید (در حال تقیّه بوده اند).

(۱) ۹- بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت:

علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از پدرش از جدّش جعفر بن محمّد علیهم السّلام مرا حدیث کرد که فرمود: هنگامی که دنیا بشخص روی می آورد محاسن و نیکیها و خوبیهای دیگران را (دنیا) در او جلوه گر میسازد، و چون از کسی روی گرداند (دنیا) نیکیها و خصلتهای خوب خود شخص را هم از او سلب کرده و بد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۸۸

جلوه میدهد.

(۱) ۱۰- بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت:

از علیّ بن

موسی علیهما السّلام شنیدم میفرمود: دوستی یا رفاقت بیست ساله ایجاد خویشی و قرابت می کند، و علم و دانش برای فرزند گرد آورنده تر است خیر دنیا و آخرت را از آنچه پدران و تبار برای او مال یا افتخار باقی گذارده اند.

(۲) ۱۱- محمّد بن احمد بغدادی بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ امام عسکریّ از علیّ بن موسی الرّضا علیهم السّلام روایت کرد که: آن حضرت از پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرد که آن جناب فرمود: قائم کسی نخواهد بود مگر آنکه امام پسر امام و وصیّ فرزند وصیّ باشد.

(۳) ۱۲- و بهمین سند از امام صادق از پدرش امام باقر علیهما السّلام روایت کرد که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وصیّت کرد و سفارش نمود مردم را به پیروی از علیّ و حسن و حسین علیهم السّلام، سپس در باره آیه کریمه در گفتار خدای عزّ و جلّ که فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ

مِنْکُمْ (ای گروه مؤمنین، خدا و پیغمبرش را اطاعت کنید و اولی الأمر را نیز- نساء: ۵۹)، گفت: مقصود ائمّه از أولاد علیّ و فاطمه علیهم السّلام میباشند تا روز رستاخیز.

(۱) ۱۳- محمّد بن احمد از احمد بن فضل از بکر بن احمد از امام عسکریّ از پدرش از آباء گرامش از حسین بن علیّ علیهم السّلام روایت کرد که فرمود: از جدّم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: در شب معراج؛ آن شبی که پروردگارم مرا سیر داد فرشته ای را در میانه عرش

دیـدم که شمشـیری از نور در دست داشت و با آن بازی میکرد، چنان که علیّ بن ابی طالب با ذو الفقار بازی میکنـد، و دیـدم فرشـتگان هر گاه مشتاق روی علیّ میشدند، نظر بر رخ آن فرشته میکردند، عرضه داشتم پروردگارا! آیا این برادرم علیّ بن ابی طالب، پسر عموی من است؟

خداوند فرمود: ای محمّد این فرشـته ای است که او را بصورت علیّ خلق کرده ام، او در میانه عرش بعبادت من مشغول است و ثواب حسنات او را از تسبیح و تقدیس همه در نامه عمل علیّ بن ابی طالب مکتوب می شود تا روز قیامت.

شرح: «شمشیر سنبل قدرت است، و در معراج، خداوند متعال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۰

صورت ملکوتی فردوس اعلا و مدینه فاضـله را برسولش صـلّی اللَّه علیه و آله نشان داد، و صورت علیّ علیه السّلام با شمشیر و بازی کردن او با آن تعبیرش آنست که قـدرت در مدینه فاضـله باید بدست علیّ یا کسانی که علیّ وارند باشد، و شمشـیر برای ترس و ارعاب خصم است نه کشـتار و خونریزی، و حتّی الامکان باید از قدرت، اسـتفاده «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ- انفال: ۶۰» شود نه «تقتلون به من خالف» فافهم».

(۱) ۱۴- محمّـد بن احمد بغدادی بسـند مذکور در متن از حسن بن سـلیمان از علیّ بن موسـی الرّضا از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که آن جناب از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت نمود که فرمود: نزدیک است که حسد بر تقدیرات الهی سبقت گیرد.

شرح: «مراد اینست که حسادت افراد نسبت بیکدیگر گاهی چنان شدید

و سخت است که بعید نیست از مقدّرات الهی پیشی گیرد و چیزی را که خداوند برای محسود از خیر و نعمت خواسته زائل سازد و شخص حسود زوال نعمت و خیر محسود را طلب می کند و همه تلاشش دور کردن نعمت از او است، و بسا می شود که کمر بقتل محسود می بندد، و او را میکشد و سعی در آن دارد که آنچه خداوند خواسته و تقدیر کرده است بر هم زند».

(۲) ۱۵- محمّد بن احمد بغدادیّ بسند مذکور از دارم نهشلیّ از علیّ بن موسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۱

از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از امیر مؤمنان علیه السّلام روایت کرد که گفت:

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: یا علیّ! مراعات مرا در باره تو کسی نکند مگر تقوی پیشگان، پاک سیرتان، نیکوکاران، و برگزیدگان، و این چنین اشخاص در میان امّت من نیستند مگر اندک همانند موی سفیدی که در گاو سیاه باشد در شب تاریک (که بسختی دیده شود).

(۱) ۱۶- محمّد بن احمد بغدادیّ بسند مذکور از دارم نهشلیّ از علیّ بن موسی از پدرش از پدران بزرگوارش علیهم السّلام از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که آن جناب فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در حالی که انگشتری از عقیق یمانی رنگارنگ در دست داشت بر ما درآمد و به امامت با ما نماز جماعت خواند، و چون نماز پایان یافت آن انگشتری را بمن بخشید و فرمود: یا علیّ با این انگشتری نماز بجای آر، آیا نمیدانی که نماز گزاردن با عقیق یمانی هفتاد نماز محسوب می شود، و آن نگین

تسبیح و استغفار میکند، ثواب آن اذکار برای صاحبش که آن را بدست دارد ثبت می شود. و نگهداری از لغزشها و رستگاری و کامیابی و خوشبختی بدست خدا است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۲

باب ۳۶ وارد شدن حضرت رضا علیه السّلام به نیشابور، و ذکر خانه و محلّه ای که در آن وارد شد

(۱) ۱- محمّد بن احمد بن اسحاق نیشابوریّ گوید: از جدّه ام خدیجه دختر حمدان بن پسنده شنیدم وقتی آن حضرت علیه السّلام بنیشابور وارد شدند به «لاشاباذ» که در ناحیه غربی شهر است در خانه جدّم پسنده نزول اجلال فرمودند، و وی را پسنده گفتند برای اینکه حضرت در میان تمام خانه ها خانه او را اختیار کرد، و «پسنده» کلمه فارسی است و معنایش بعربی «مرضیّ» است که مراد شخص مورد رضایت است، چون بخانه ما وارد شد نهال بادامی در زاویه ای از زوایای آن خانه کاشت، و آن نهال روئید و در عرض یک سال درختی شد و ثمر داد، و مردم این را فهمیدند، و از بادام آن برای شفای بیماران میبردند، و هر کس را که دچار نوعی بیماری بود به یک بادام آن درخت تبرّک می جست و آن را بعنوان شفایابی می خورد و بهبود می یافت، و هر کس را ناراحتی چشم بود دانه ای از آن بادام را روی چشم خود می گذاشت و شفا می یافت، و زن باردار اگر درد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۳

ز ایمان بر او سخت میشد یک حبّه از مغز بادام آن تناول میکرد و وضع حمل بر او آسان، و در حال فارغ میشد، (۱) و هر گاه حیوانی از چهارپایان اهلی مبتلا بقولنج میگشت ترکه ای از شاخ آن درخت بر زیر شکمش میسودند عافیت می یافت، و باد قولنج ببرکت حضرت رضا

علیه السّلام از او دور میشد، روزگاری چند گذشت که آن درخت خشک شد، جذّم آمد و شاخه های آن را قطع کرد و دیده اش کور شد، سپس ابن حمدان که او را ابو عمرو می گفتند؛ تنه آن را برید و از روی زمین برداشت، بعد اموال او که هفتاد هزار، تا هشتاد هزار درهم ارزش آنها بود، در دروازه فارس همه نابود گردید و از دست رفت و چیزی برای او باقی نماند، و این ابو عمرو دو پسر داشت که دفتردار محمّد بن ابراهیم بن سمجور بودند یکی بنام ابو القاسم و دیگری بنام ابو صادق، خواستند که این خانه را تعمیر کنند و بیست هزار درهم (صرف) مخارج آن کردند و هنگام تعمیر خانه ریشه های درخت مزبور را از جا درآوردند و نمی دانستند که چه عاقبتی خواهند داشت، بعدا یکی از آن دو پسر متولّی اراضی و املاک و باغات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۴

امیر خراسان شد، (۱) و پس از مدّتی با محملی بشهر بازگشت در حالی که پای راستش سیاه شده بود و کم کم گوشت آن متلاشی شد و یکماه طول نکشید که جان بجان آفرین تسلیم نمود، و آن دیگر که برادر بزرگتر بود در دیوان امیر نیشابور دفتردار شد و جماعتی گرد او بودند و خطّی بسیار نیکو داشت، روزی یکی از کارمندانش در میان جمعیّت که همگی در کنارش بودند گفت:

خداوند صاحب این خطّ را از چشم بد حفظ کند، همان دم دستش بلرزید و برعشه افتاد و قلم از دست او بیفتاد و دملی در آن پیدا شد، بمنزل رفت، و ابو العبّاس کاتب با جماعتی بعیادتش

رفتنـد، و باو گفتنـد: این ناراحتی از حرارت (فشار خون) است، رگ بزن و یا حجامت کن، وی بپـذیرفت و حجّام آمد و از او خون گرفت، روز دیگر بعیـادتش آمدنـد و بـار دیگر او را گفتنـد: خون بگیر وی در بار دوم حجامت کرد و خون گرفت ولی همان روز مرگش فرا رسید و دار فانی را وداع گفت، و مردن هر دو برادر در کمتر از یک سال اتّفاق افتاد.

شرح: «ظاهرا این افراد بقصـد توهین و مخالفت مرتکب بریـدن درخت و قطع شاخه ها و کنـدن ریشه آن شده اند، و إلّا بسیار بعید می نماید که بدون قصد توهین مبتلا به این مصـیبات شده باشـند، بلکه با قصد توهین هم دور از رحمت خاندان عصـمت علیهم السّلام است که چنین کیفرهائی برای مردمی که تربیت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۵

صحیـح نشده اند و حجّت بر آنها تمام نیست مقرّر دارند، زیرا خداوند در قرآن کریمش در صـفات کسانی که اهل حقیقت و مؤمن بخـدا و رسول و ولایت اهل بیتند می فرماید: وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ یعنی اینان به آسانی غضب نمی کنند و چنانچه غضب هم بکنند بزودی می بخشند و صرف نظر می کنند، این صفت مؤمنان است تا چه رسد به آل پیغمبر و ائمّه اطهار علیهم السّلام که مظهر تـامّه رحمت الهی هسـتند و کیفر را قبـل از اتمام حجّت جایز نمی داننـد. و در متن داسـتان آمـده که آنان از عاقبت کار بی خبر بودنـد، باری آنچه مسـلّم است این داسـتان حدیثی نیست که از لسان یکی از معصومین صـلوات اللّٰه علیهم صادر شده باشد، بلکه ممکن است اصلی داشته و راویان آن را بصورت

داستانی درآورده اند، و مؤلّف- رحمه اللَّه- چون در این خبر معجزه ای از حضرت رضا علیه السّلام بوده آن را نقل کرده، و حکمی بیش از نقل یک معجزه در بر ندارد، البتّه امام مانند خورشید و شهاب فروزان است که در هر افق که طلوع کند از نور و برکات خویش کانون حیات را منوّر، و از خیر و برکات خویش کاروانیان حیات را سعادتمند میسازد، و اگر حکومت را در اختیار گیرد و آن را بپذیرد، همه زندگی بر همه زندگان از برکت تدبیر او منظّم و استوار و فراخ میگردد، و عدالت واقعی بر سر همگان پرتو می افکند، و تماما برشد مقدّر خود خواهند رسید و سعادتمند خواهند گشت، ولی در صورتی که او را کنار گذارند و حکومت را بدیگری بسپارند خیر وجودش به انواع و انحاء دیگر بمردم خواهد رسید، ولی بسیار جزئی و کم و ناپایدار، و این داستان روی این اصل است.

و ما در باب ۵۷ در ذیل خبری کلامی مناسب با این خبر تذکّرا آورده ایم مراجعه بدان بی ثمر نیست».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۶

باب ۳۷ سخنان حضرت هنگامی که بعزم دیدار مأمون از نیشابور خارج شده بود

(۱) ۱- محمّد بن فضل در نیشابور در منزلش با یک واسطه از ابو الصّلت هروی روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام که از نیشابور کوچ میکرد من بهمراه او بودم و آن جناب بر استری ابلق در عماری سوار بود، ناگاه محمّد بن- رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه با جماعتی از محدّثین و علماء اطرافش را گرفتند و لجام استر را بدست گرفته عرضکردند:

یا ابن رسول اللَّه بحقّ آباء پاک و

طیّبت سوگندت میدهیم حدیثی از پدر بزرگوارت برای ما بگو، حضرت در حالی که ردای دوروئی از خزّ بر دوش داشت سر مبارک از عماریه بیرون آورد و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده صالح خدا موسی بن جعفر و فرمود: حدیث کرد مرا پدرم، پدر عزیز راستگویم جعفر بن محمّد، و گفت: حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علیّ باقر،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۷

شکافنده علوم انبیاء، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور عبادت کنندگان علیّ- ابن الحسین، گفت: حدیث کرد مرا پدرم سرور جوانان بهشتی حسین بن علیّ و گفت: حدیث کرد مرا پدرم علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام و گفت: شنیدم از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله میفرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: براستی که من خود معبودم، خدائی جز من نیست، پس مرا پرستش کنید که هر کس با شهادت به این کلمه «لا اله الّا اللَّه» از روی خلوص بیاید، وارد در قلعه و حصار من شده است، و هر کس که داخل در قلعه و حصار و برج و باروی من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

(۱) ۲- محمّد بن علیّ مرورودی در منزلش بسند مذکور در متن از علیّ بن- موسی علیهما السّلام از پدرش از اجداد پاکش از امیر مؤمنان علیّ علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرد که آن جناب فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده:

«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» قلعه محکم و برج و باروی من است، پس هر کس بدین قلعه داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

عیون أخبار

الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۸

(۱) ۳- ابو نصر احمد بن الحسین ضبّی با دو واسطه از حضرت عسکریّ پدر امام غائب از پدرش از پدران بزرگوارش از علیّ بن موسی الرّضا از پدرش از اجدادش از علی بن ابی طالب علیهم السّلام روایت کرد که رسول خدا سیّد انبیاء محمّد بن عبد اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: بزرگ فرشتگان جبرئیل گفت: خداوند علیّ أعلی و عزّ و جلّ میفرماید: منم که خود معبود یگانه و بی انبازم و معبودی نباشد جز من، پس هر کس بیکتائی من اقرار کند داخل در قلعه من شده است، و هر کس که در قلعه و حصن من داخل گردد از عذاب من ایمن خواهد بود.

(۲) ۴- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی اللَّه عنه- با سند مذکور در متن از اسحاق بن راهویه روایت کرد که گفت: در زمانی که علیّ بن موسی علیهما السّلام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۲۹۹

بنیشابور وارد شد، روزی که از آنجا بسوی مأمون خارج میشد، محدّثینی که در این دیار بودند جمله فرا راه او آمده، گفتند: یا ابن رسول اللَّه! از میان ما میروی و ما را بحدیثی از احادیث جدّت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که از آن بهرمند شویم آگاه نمی سازی؟- این در حالی بود که آن حضرت در عماری نشسته بود- سر خویش از عماری بیرون آورد و فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که گفت: شنیدم از پدرم جعفر بن محمّد که گفت: شنیدم از پدرم محمّد بن علیّ که گفت:

شنیدم از پدرم علیّ بن الحسین که گفت: شنیدم از پدرم حسین بن

علیّ که گفت:

شنیـدم از پـدرم امیر مؤمنـان علیّ بن ابی طـالب علیهم السّـلام که گفت: شـنیدم از رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که میگفت: شـنیدم خداوند عزّ و جلّ فرمود: کلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار و قلعه منست، پس هر کس بقلعه من داخل گردد از عـذاب من ایمن خواهد بود، ابن راهویه گوید: هنگامی که عماری حرکت کرد آن جناب بآواز بلند فرمود: این شروطی دارد، و من خود از جمله شروط آن هستم.

نویسـنده کتاب- رحمه اللَّه- گوید: از شـروط اقرار بکلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار به امامت آن حضرت است که از جانب خداوند عزّ و جلّ معین شده است، و طاعتش بر همگان فرض و واجب است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰۰

(۱) و میگویند: چون حضرت به نیشابور وارد شد، در محلّه ای که آن را فروینی گویند بحمّام رفت، و در آن محلّ حمّامی بود کـه همیـن حمّـام معروف اسـت و آن را در این زمـان حمّـام الرّضـا می گوینـد، و در کنـاری از آن محـلّ چـاهی بـود، که رو بخشـکیدن نهـاده بـود، حضـرت کسـی را گمـاشت کـه آن چاه را لاـیروبی کرد و آبش فراوان گشت، و در بیرون درب چـاه حوضی ساخت که با پلّه به آن وارد میشدند و آن را از آب آن چاه پر کردند و حضرت در آن حوض غسل کرد و بیرون آمد و در پشت آن حوض نمـاز گزارد، و مردم بنوبت در آن داخـل شـده غسل میکردنـد و بیرون آمـده نماز می خواندنـد و از آن آب بقصد تبرّک قطره ای چند مینوشیدند و خداوند عزّ و

جلّ را ستایش مینمودند، و از درگاه کرمش حاجت می خواستند، و آن همین چشمه ای است که امروزه معروف به چشمه کهلان است، و مردم از هر طرف بسوی آن (برای تبرّک جستن) می آیند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰۱

باب ۳۸ خبر نادری از آن حضرت

(۱) ۱-احمد بن حسن قطّان با چند واسطه که نامشان در متن ذکر شده از علیّ بن بلال روایت کرد که گفت: حضرت علیّ بن موسی از پدرش از آباء بزرگوارش از علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم روایت کرد که گفت: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: ولایت علیّ بن ابی طالب برج و باروی محکم من است، هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

شرح: «مراد آنست که اگر مردم حکومت علیّ علیه السّلام را بپذیرند، و زیر پرچم او روند و او را اولی الامر خود دانند، در این صورت جهان بشریت از هر گونه عذاب و ناراحتی و بدبختی، و نیز دزدی و قتل و چپاول و فقر و مرض و نابسامانیها رها میگردد، و در این حال همه این معضلات از میان رخت بربسته و عذاب یکسره از خلق برداشته می شود».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰۲

باب ۳۹ خروج آن حضرت از نیشابور بسوی طوس و از آنجا به مرو

(۱) ۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشی به سند مذکور در متن از ابو الصّلت هروی نقل کرد: وقتی که علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بسوی مأمون رهسپار شد در بین راه به قریه حمراء که رسید به آن جناب عرض شد: (هنگام) ظهر شده آیا نماز نمی خوانید؟

حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: آبی برایم بیاورید، گفتند: یا ابن رسول اللَّه آبی با ما نیست، حضرت با دست خویش زمین را بسود آبی پدید آمد که خود و اصحابش که با او بودند بدان وضو ساختند، و آثار آن آب

اکنون و تا این روزگار باقی است، و چون به سناباد وارد شد تکیه بکوهی- که امروزه از آن دیگ سنگی میسازند- کرده و گفت:

«اللّهم انفع به، و بارک فیما یجعل فیه و فیما ینحت منه»

(خداوندا! این کوه را آن طور قرار ده که از آن نفع برند، و برکت ده آنچه در آن مینهند و آنچه از آن میسازند) سپس دستور داد که برای حضرت از سنگ آن کوه چند دیگ ساختند، و میفرمود: در ظرف دیگر برای من چیزی نپزید مگر در همین ظرفهای سنگی، و حضرت بسیار کم خوراک بود و چیزهای ساده

میخورد. و از این رو مردم بسوی حضرت هدایت یافته و برکت دعای حضرت در آن کوه ظاهر شد. آنگاه بخانه حمید بن قحطبه وارد شد و به بقعه ای که قبر هارون در آنجا بود رفت، و با دست مبارکش بر کنار قبر هارون خطّی کشید و فرمود: این مکان محلّ قبر من است، و در اینجا دفن خواهم شد، و خداوند این مکان را محلّ زیارتگاه و آمد و شد شیعیان من و دوستانم قرار خواهد داد، و بخدا سوگند زائری مرا زیارت نکند و سلام دهنده ای بر من سلام نفرستد جز آنکه آمرزش و رحمت خداوند بشفاعت و وساطت ما اهل بیت نصیب او گردد.

سپس روی بقبله کرده و چند رکعت نماز کرد و دعاهائی بخواند و چون از دعا فارغ شد بسجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و من شمردم که پانصد بار در آن سجده خدا را تسبیح کرد سپس برخاست.

(۱) ۲- ابو نصر احمد بن الحسین ضبّی گوید:

حسین بن احمد گفت: از پدرم و او گفت: از جدّم شنیدم که میگفت: چون علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در زمان مأمون بنیشابور آمد من در خدمتش بودم، و بکارهای شخصی آن بزرگوار اقدام می کردم تا روزی که بقصد سرخس از نیشابور خارج شد و من او را بدرقه کردم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰۴

میخواستم تا مرو بهمراه او باشم، و چون یک مرحله از راه را طیّ کردیم سر از محمل بیرون آورد و فرمود: باز گرد با کمال موفّقیّت، تو بواجب خود اقدام کردی و تا حدّ مشایعت انجام وظیفه نمودی، بس است، عرضکردم: ترا بحقّ جدّت محمّد مصطفی و پدرت علیّ مرتضی و مادرت فاطمه زهرا، که یک حدیث از احادیث برای من بگو تا مرا شفا باشد تا بازگردم، فرمود: تو از من حدیث میپرسی؟! من خود از جوار جدّم بیرون شدم، و حال آنکه نمی دانم عاقبت امرم بکجا خواهد کشید، عرضه داشتم بحقّ محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و فاطمه زهرا حدیثی برایم بگو که مرا شفا و عافیت بخشیده باشی تا بازگردم بسوی وطنم، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از جدّم از پدرش که او از پدرش شنید و او نیز از پدرش که گفت: شنیدم از پدرم علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام که میگفت: شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که میفرمود: خداوند جلّ جلاله فرموده:

«لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» نام و نشان من است، هر کس از روی اخلاص قلب آن را بگوید در حصن و حصار محکم من داخل شده، و هر کس در حصن و حصار من داخل شود

از عذاب من ایمن خواهد بود.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰۵

نویسنده کتاب- رحمه اللَّه- گوید: اخلاص در آن یعنی اینکه این کلمه وی را از آلوده شدن بمعصیت حفظ کند، و از نافرمانی باز دارد.

(۱) ۳- محمّد بن موسی بن متوکل- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم نقل کرده که گفت: چون علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام بقصر حمید بن قحطبه وارد شد لباس خود را از تن بیرون کرد و بحمید داد، و حمید آن را بکنیز خود داد تا آن را بشوید و نظافت کند، طولی نکشید که آن کنیز بازگشت و رقعه ای در دست داشت و اظهار کرد که این رقعه در جیب لباس ابو الحسن علی بن موسی بوده و آن را به حمید داد، حمید گوید: من به آن حضرت عرضکردم: فدایت گردم! این کنیز این رقعه را آورده و میگوید که در جیب شما یافته است، این چه چیز است؟ فرمود: این رقعه حرز و دعائی است که من هیچ گاه از خود جدا نمی سازم، من عرضه داشتم که ای کاش مرا بدان مشرف میساختی، فرمود: این حرزی است که هر کس آن را بهمراه داشته باشد بلاها از او دفع شده و از هر بلیّه در امان خواهد بود، و پناهی است برای او از شرّ شیطان ملعون [و از شرّ سلطان]، سپس آن دعا و حرز را به حمید دیکته کرد و آن چنین

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۰۶

بود: (۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- تا آخر دعا، که در متن ذکر شده است و ترجمه آن این است: بنام خداوند رحمان و

رحیم، بنام خدا براستی که من پناه میبرم بخداوند رحمان از تو، چه خدا ترس باشی و چه نباشی، چشم و گوش تو را بیاری خداوند شنوا و بینا، بستم، و تو هیچ گونه بر من قدرت و توانائی و غلبه نخواهی داشت، نه بر من و نه بر گوشم، و نه بر چشمم، و نه بر مویم و نه بر پوستم و نه بر گوشتم و نه بر خونم، و نه بر مغزم، و نه بر عصبم، و نه بر استخوانم، و نه بر اهل و عیالم، و نه بر مالم، و نه بر آنچه پروردگارم روزیم فرموده، تو بر هیچ یک از این امور من راهی نداری، من میان خود و تو را با ستر انبیاء و فرستادگان خدا پرده کشیدم؛ آن ستری که پیامبران الهی خود را از شرّ فرعونهای زمان بآن حفظ کردند، جبرائیل از جانب راست من و میکائیل از جانب چپ و اسرافیل از پس پشت، و محمّد- صلی اللّٰه علیه و آله- از پیش روی من مانع از منست، و خداوند آگاهست از من و ترا مانع می شود از من و همچنین شیطان را، پروردگارا! چیره نکند عدم آگاهی او بصبر و شکیب تو، و موجب نشود که مرا از جای برکند و بوحشت اندازد و کوچک و حقیرم شمارد، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم، بار الها! بتو پناهنده میشوم- اه».

شرح: «باید دانست که حمید بن قحطبه- بضمّ حاء بر وزن کمیل- در سال

۱۵۲ از سوی منصور دوانیقی بحکومت خراسانات منصوب شده، و در زمان مهدیّ عبّاسی در

سال ۱۵۹ در طوس مرکز حکومتش از دنیا رفته است و علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در زمان مأمون الرشید بسال ۲۰۰ هجری بخراسان احضار یا دعوت شده است، و نمیتوان گفت که: حضرت پیراهنش را بحمید بن قحطبه داده و او از حضرت درخواست آن حرز و دعا را کرده است، چون او قریب چهل سال پیش از این مرده بوده! بنظر میرسد که مراد دیگری باشد بنام حمید، مثلا حمید بن ابی غانم طائیّ؛ همان کس که هارون الرّشید وقتی بخراسان وارد شد در خانه او منزل کرد و همان جا مرد و دفن شد، و این در صورتیست که حمید بن قحطبه با حمید بن أبی غانم متّحد نباشند، و الّا باید گفت: در این مطلب تحریف یا تصحیفی رخ داده است، یا رأسا ساختگی است. ولی در هر حال دعا و تعویذ درست است و لازم نیست سندش صحیح اعلائی باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی رحمت رحمانیّتش بی دریغ است، و خود فرموده است ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (مرا بخوانید از شما می پذیرم)، و قصّه معروف حمید بن قحطبه و کشتن شصت نفر از سادات بدستور هارون نیز همین اشکال را داراست، چون در زمان خلافت هارون که در سنه ۱۷۰ به بعد بوده او از دنیا رفته بوده، و تاریخ این کشتار آخر عمر هارون است، و بنظر میرسد قصّه ای ساختگی باشد امّا بغرض صحیح مانند فیلمهای غیر مستند- و اللَّه العالم- و آن برای نشان دادن دشمنی عبّاسیان و سخت دلی و بیرحمی هارون و دست اندرکارانش با آل پیغمبر علیهم السّلام بوده که شکّی هم در آن نیست،- و

علیهم لعائن اللّه-».

باب ۴۰ در سبب پذیرش ولایتعهدی مأمون از سوی حضرت رضا علیه السّلام و آنچه رخ داد و کسانی که ناخوش داشتند آن را یا راضی بودند

(۱) ۱- مظفّر بن جعفر بن مظفّر بسند مذکور در متن از حسن بن موسی [الخشّاب] نقل کرده است که گفت: اصحاب ما (یعنی طرفداران اهل البیت) از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده اند که شخصی بآن حضرت گفت: خداوند کارت را راست بیاورد، چگونه شما این امر (ولایت عهد) را پذیرفته و خود را بکنار مأمون رساندید؟!- انگار این عمل را بر حضرت خورده میگرفت و خوش نمیداشت آن را- حضرت باو فرمود: ای مرد! بگو بدانم آیا وصیّ بالاتر است یا نبیّ و پیامبر؟ مرد گفت: پیامبر، حضرت پرسید: مسلمان بالاتر است یا مشرك؟ مرد بپاسخ گفت: البتّه مسلمان، امام فرمود: بدرستی که عزیز- یعنی

عزیز مصر- مشرك بود و یوسف پیغمبر بود، و اکنون مأمون مسلمان است، و من نیز وصیّ هستم نه پیغمبر، و یوسف از عزیز خواست که او را امیر غلّه کند.

آنجا که گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ- الآیه (مرا امیر و رئیس کشاورزی کن، زیرا که من نیکو از آن مراقبت می کنم و راه افزایش محصول را میدانم و آنچه را که هست حافظم و هر زبانی را میدانم) و من مجبور بر این کار گشتم.

شرح: «ناگفته نماند که در قرآن، عزیز مصر غیر از پادشاه و ملك است، و حضرت یوسف علیه السّلام با ملك این سخنان را گفت نه با عزیز، و هر کسی که با قرآن آشناست بخوبی میداند که عزیز شوهر زلیخا بود نه ملك، و ملك خواب دید نه عزیز، و یوسف خواب را که تعبیر کرد پادشاه او را خواست

و ابتـدا نیامـد و گفت: اوّل تکلیف مرا که عزیز مصـر بی گنـاه بزنـدانم افکنـده معلوم کنیـد آنگاه اگر بخواهیـد حضور خواهم یافت، و در اینکه اهل بیت- علیهم السّلام- از همه مردم قرآن را بهتر می فهمند و بدان آشناترند شکّ و شبهه ای برای احدی از مسـلمانان باشعور نیست، و پر واضـح است که امام علیه السّلام ملک را با عزیز اشـتباه نمی کند، و معلوم است که در کلام تصـرّف شده است، و برای پاسـخگویی بپاره ای از معترضین، امام علیه السّلام بقصّه یوسف اشاره کرده است. و متأسفانه راوی این داستان نیز بمانند بسیاری از افراد که بین عزیز و ملک را تمیز نمیدهند چنین فهمیده و نقل بمعنی کرده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۰

و امام علیه السّلام را از مدینه به طوس احضار کردند و از خاندانش هیچ کس را با او نیاوردند و آنچه از روایات متعدّد بدست می آید (این است که:) هر کجا که بشـهر و آبادی میرسیدند در آن مدّت حضرت را با تشریفات حرکت می دادند، و چون به بیابان و کویر می رسـیدند از عماریه بیرون آورده و بر أستر بدون سایبان سوار می کردند، و چنان که مشهور است نماز عید را نگذارنـد که آن حضـرت بصورتی که میخواست ادا کنـد، بلکه از میان راه او را باز گرداندنـد، و دیگری را بنماز گماردند، و کاملاـ پیـداست کـه سـفر اختیـاری نبـوده بلکه تمهیـدی برای سـاکت کردن زیـدی مـذهبان بـوده که: غالبـا میگفتنـد خلفـا را برمیاندازیم و بیکی از اولاد فاطمه علیها السّلام رضایت میدهیم که امامت کند، و «بالرّضا من آل محمّد» شعارشان بود، مأمون علیّ بن موسی علیه السّلام را احضار

کرد و لقبش را- چنان که از صریح شعری که دعبل خزاعیّ در مرثیه فرزندش سروده و در آن به مسموم کردن آن حضرت اشاره ای نموده- «رضا» نهادند تا طرفداران عقیده زیدیّه سکوت کنند، و از مخالفتی که با خلفای عبّاسی دارند تا حدّی بکاهند، و شعر مزبور چنین است:

۱- ألا ایّها القبر الغریب محلّه بطوس علیک السّاریات هتون

۲- شککت فما أدری أ مسقی بشربهفابکیک أم ریب الردی فیهون

۳- و ایهما ما قلت ان قلت شربهو ان قلت موت انه لقمین

۴- أیا عجبا منهم یسمونک الرّضاو یلقاک منهم کلحه و غضون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۱ ۵- أتعجب للاجلاف أن یتخیفوامعالم دین اللّه و هو مبین

۶- لقد سبقت فیهم بفضلك آیهلدیّ و لکن ما هناك یقین ترجمه: ۱- ای قبری که جایگاهش در طوس غریب است، اشکهای غم پیوسته بر تو ریزان است.

۲- در شبهه ام که آیا تو را زهر خوراندند تا بر تو گریه کنم یا بمرگ طبیعی از دنیا رفته ای تا داغ تو بر من آسانتر گردد؟! ۳- و هر کدام را بگوئی؛ چه بگوئی به «زهر» و چه بگوئی بمرگ طبیعی، هر دو سزاوار گریستن است.

۴- شگفتا که تو را «رضا» نامیدند ولی تو باید از آنها بیم و رنج ببینی! ۵- آیا تعجب میکنی از این سخت دلان که معالم آشکار دین خدا را دستخوش تغییر و تبدیل کنند؟

۶- در فضل تو میان آنها نزد من آیه (و نشانه) ای از پیش بوده ولی (چه باید کرد) که در آنجا یقینی نیست.

از این کلام پیداست که موضوع از چه قرار می بوده، و هیچ گاه امام معصوم کارمند دستگاه ظالم نخواهد شد،

و در این کتاب اخبار بسیار صحیح و اخبار ناصحیح هست، و مخلوط از درست و نادرست نیز هست، و مؤلّف تضمین صحّت هر چه در آنست را نکرده است».

(۱) ۲- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّٰه عنه- از علیّ بن ابراهیم از پدرش از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت: بر علی بن موسی علیهما السّلام وارد شدم و عرضه

داشتم یا ابن رسول اللّٰه مردم میگویند: شما با کمال زهد بدنیا و پارسائی که اظهار میدارید (با این حال) ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟ آن بزرگوار فرمود:

خدا خود میداند که من تا چه حدّ این کار را نمی پسندیدم، ولی وقتی که امر دائر شد میان قبول این امر و کشته شدن، آن را بر قتل نفس برگزیدم، وای بر ایشان! آیا نمیدانند که یوسف پیامبر بود و چون ضرورت اقتضا کرد به «پادشاه» مصر گفت: اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ .... الآیه، مرا هم ضرورت و ناچاری با کمال اکراه و نادلخوشی بدین کار کشید، و پس از اینکه مشرف بر هلاک بودم آن را به اکراه پذیرفتم، و در این امر داخل نگشتم مگر مانند کسی که از آن خارج شده باشد، و شکایت را بخدا میبرم و از او یاری می جویم.

(۱) ۳- حسین بن ابراهیم ناتانه- رضی اللّٰه عنه- بسند خبر قبل از ابو الصّلت هروی روایت کرد که مأمون بحضرت رضا علیه السّلام گفت: من مقام علمی و فضل و بی اعتنائی شما بدنیا و پارسائیت و ترس از خدا و ورع و عبادت ترا شناختم ای فرزند رسول خدا، و ترا بخلافت سزاوارتر از خویش تشخیص دادم،

حضرت

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۳

فرمود: به بندگى پروردگار خود افتخار مى كنم (۱) و بزهد و بى رغبتى بدنيا نجات و خلاص خود را از شرّ دنيا مى طلبم، و با ورع و عدم نزديكى بمحرّمات الهى اميدوار رسيدن بسعادت و فائز شدن به بهره هاى خداوندى و درجات قرب بدرگاه اويم، و با تواضع و فروتنى در اين دنيا آرزوى مقام بلند را بنزد پروردگار خود- عزّ و جلّ- دارم، مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع كنم و اين مقام را بتو بسپارم و با تو بيعت كنم، حضرت در پاسخ او فرمود: اگر اين خلافت از آن تو است پس خدا براى تو قرار داده است، و جائز نيست كه لباس و خلعتى را كه خداوند بقامت تو پوشانيده از تن بيرون كنى، و بغير خود بپوشانى، و بديگرى واگذار نمائى، و اگر اين مقام از آن تو نيست پس حقّ اينكه چيزى را كه از تو نيست بمن واگذارى ندارى، مأمون گفت: اى فرزند پيغمبر ناچارى از اينكه اين پيشنهاد را بپذيرى و اين فرمان را قبول كنى، حضرت فرمود: اين امر را از روى ميل و رغبت هيچ گاه نمى پذيرم. و پى در پى مأمون در اين موضوع تا چند روز اصرار مى ورزيد و پافشارى مينمود تا بالاخره از آن مأيوس گشت، ناچار بحضرت پيشنهاد كرد كه: اكنون كه آن را (خلافت را) نمى پذيرى، و حاضر نمى شوى كه من بعنوان خلافت با تو بيعت كنم پس ناچار وليعهدى مرا بايد قبول كنى [تا خلافت پس از من از آن تو باشد]،

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۴

(۱) حضرت فرمود: به

خـدا سوگند پدرم- از نیای گرامش از امیر مؤمنان علیهم السّـلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله- برای من حدیث کرد که من در زمـان حیـات تو مسـموما از دنیا میروم، و مظلوم کشـته می شوم، در حالی که فرشـتگان آسـمان و زمین بر من گریه می کنند، و در سـرزمین غربت در کنار هارون الرّشـید مدفون می گردم، مأمون بگریست، سپس پرسید یا ابن رسول اللّه چه کسی تو را می کشـد؟ و تا من زنـده هسـتم، چه کسـی قـدرت یا جرأت بـدی کردن بتو را خواهـد داشت؟! حضـرت فرمود: من اگر بخواهم قاتـل خود را معرّفی کنم می کنم و می گویم که چه کسـی مرا خواهـد کشت، مـأمون گفت: یـا ابن رسول اللّه بـا این گفتـار می خواهی خود را آسوده کنی و ولایتعهـدی مرا نپـذیری تـا مردمان بگوینـد علیّ بن موسـی چقـدر زاهـد و بی رغبت بریاست دنیا است؟! حضـرت فرمود: بخـدا سوگند از روزی که خدای- عز و جل- مرا آفریده تاکنون دروغ نگفته ام، و دنیا را برای رسـیدن بـدنیا ترک نگفته ام، و من خوب میـدانم تو چه میخواهی، مـأمون پرسـید چه میخواهم؟ امـام گفت: آیا امانم می دهی اگر راست را بگویم؟ مأمون گفت: تو در امانی، حضرت فرمود: تو نظرت اینست که مردم بگویند: علیّ بن موسی بدنیا و ریاست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۵

بی رغبـت نیست، (۱) بلکـه ایـن دنیـا است که به او بی رغبت است، مگر نمی بینیـد چگـونه از روی آز و طمع ولایتعهـدی را پـذیرفت، باشـد که بخلافت نائل گردد، مأمون از این سـخن در خشم شـده گفت: تو مرتّب با من طوری رفتار می کنی که من آن را خوش ندارم، و گویا

از قـدرت و شوكت من باك نـدارى و خود را ايمن ميدانى، بخدا سوگند بايد ولايت عهدى را باختيار بپذيرى و الّا تو را بدان مجبـور ميكنـم، پس اگر قبـول كردى كه چه بهـتر، و اگر مخـالفت نمـودى گردنت را ميزنم (تـو را ميكشم)، حضـرت فرمـود: خداونـد مرا از اينكه خود را بهلاكت انـدازم نهى فرموده، اگر امر بـدين منوال است هر كار كه بنظرت رسـيده انجام ده، و من آن را مى پذيرم بشرط آنكه در عزل و نصب احدى دخالت نكنم، و رسمى را تغيير ندهم و سنّتى را نشكنم و از دورادور مشير و راهنما باشم، پس مأمون با اين شرط از او پذيرفت و او- عليه السّلام- را وليعهد قرار داد. و لكن كاملا از آن كراهت داشت.

(۲) ۴- علىّ بن احمد دقّاق- رضـى اللَّه عنه- به دو واسـطه از محمّد بن عرفه نقل كرد كه گفت: من بحضرت رضا عليه السّلام عرضكردم: يا ابن رسول اللَّه چه چيز شما را مجبور ساخت كه ولايتعهدى مأمون را پذيرفتى؟ فرمود: همان چيز كه جدّم

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۶

امير المؤمنين را واداشت كه در شورا (شش نفرى) شركت نمايد.

(۱) ۵- علىّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضى اللَّه عنه- از قمّى از پدرش از عبد السّلام هروى روايت كرد كه گفت: حضرت رضا عليه السّلام در اين امر (ولايتعهـدى) از روى طوع و رغبت داخل نگشت، بلكه با كمال اكراه و اجبار از مدينه او را بكوفه بردند، و از آنجا از راه بصره و فارس بسوى مرو كشاندند.

(۲) ۶- حسن بن يحيى علوىّ- رضى اللَّه عنه- در بغداد از جدّش از موسى بن

سلمه برایم روایت کرد که گفت: من با محمّد بن جعفر در خراسان بودم شنیدم ذو الرّیاستین فضل بن سهل (هم رئیس الوزراء و هم وزیر جنگ) روزی خارج شده گفت: من چیزی شگفت مشاهده کردم، بپرسید مرا چه دیدی؟ گفتند: خدای تو را سلامتت بدارد چه چیز دیدی؟ گفت: دیدم مأمون به علیّ بن موسی میگفت: من در نظر گرفته ام که خود را از خلافت خلع کنم و ولایت امور مسلمین را بتو واگذار نمایم، و آنچه بعهده دارم بگردن تو اندازم، و دیدم که علیّ بن موسی در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۱۷

پاسخ میگفت: تو را بخدا تو را بخدا، من طاقت چنین کاری را ندارم و قدرت آن در من نیست، (فضل گفت:) هرگز ندیده بودم امر خلافت را ضایعتر از این!! امیر المؤمنین مأمون با اختیار خویش از آن کناره میگیرد و بعلیّ بن موسی واگذار میکند و او نیز از آن سرباز میزند و نمی پذیرد.

(۱) ۷- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از احمد بن اسماعیل نقل کرد که گفت: هنگامی که علی بن موسی الرّضا بولایت عهد منصوب گشت ابراهیم بن عبّاس و دعبل خزاعی بسوی آن حضرت رهسپار شدند و رزین بن علیّ برادر دعبل نیز همراه ایشان بود، و از هم جدا نمیشدند. تا در بین راه براهزنان برخورده و آنها (دزدان) اموالشان را بغارت بردند. و آنان ناچار به خارکنان پناه بردند، و از چهارپایان ایشان استفاده کرده سوار شدند. و در این باره ابراهیم بن عبّاس این شعر را سروده و زمزمه میکرد:

اعیدت بعد حمل الشّوک احمالا من الخزف نشاوی لا من الخمره بل من شدّه

الضّعف يعنى اين چارپايان پس از خاركشى بخزف كشى افتادند، (مرادش بخزف پيكر بى روح خود آنانست كه خسته و مال از دست داده اند) و اكنون در حال مستى و بيهوشى هستيم امّا نه از شراب بلكه از شدّت ضعف و بى حالى.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:٣١٨

و پس از آن به رزين برادر دعبل گفت: تو آن را تمام كن، وى گفت:

فلو كنتم على ذاك تصيرون الى القصف تساوت حالكم فيه و لم تبقوا على الخسف يعنى: اگر بر آن حالت سابق بوديد و در آن حالت به خوشى و راحتى بوديد، قبل و بعد حالتان در آن مساوى شد و بر خوارى و ذلّت باقى نمانديد.

و پس از وى به دعبل گفت: اى ابو علىّ! تو آن را تمام كن، دعبل گفت:

اذا فات الذى فات فكونوا من ذوى الظّرف و خفّوا نقصف اليوم فإنّى بايع خفّى يعنى: اكنون كه آنچه داشته بوديم از دست داده ايم، پس داراى صبر و پايدارى باشيد و آسان بگيريد و امروز را بسر مى بريم و من براى مخارج حتّى كفش خود را ميفروشم.

(١) ٨- حسين بن احمد بيهقىّ گويد: صولى از هارون مهلّبى نقل كرد كه چون ابراهيم و دعبل نزد حضرت رضا عليه السّلام رسيدند در حالى كه مردم با حضرت بعنوان وليعهدى بيعت كرده بودند، دعبل اين اشعار را سرود كه مطلع آن اينست:

مدارس آيات خلت من تلاوهو منزل وحى مقفر العرصات يعنى: محلّ دروس قرآنى از خواندن قرآن خالى شده بود، و محلّ نزول

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:٣١٩

وحى منزلگاهى بى كس، چونان بيابانهاى بى آب و علف خالى و بدون ساكن بود. و ابراهيم بن عبّاس اين شعر را گفت:

ازال

عناء القلب بعـد التّجلـدمصارع أولاد النّبی محمّد یعنی: از بین ببرد سـختی ها و ناراحتیهای دل را پس از آن مصـیباتی که دید، مقام و محلّ و مشاهد امامان اولاد رسول خدا محمّد (ص).

و حضـرت رضا علیه السّـلام بآن دو شاعر بیست هزار درهم از آن دراهمی که بدسـتور مأمون بنام او سـکّه زده بودند ببخشید، راوی گویـد: امّـا دعبـل خزاعی با ده هزار درهم سـهمش بسوی قم رهسـپار شـد و هر درهمی را با ده درهم مبادله کرد (چون مردم بآن تبرّک می جستند)، پس برای او یک صد هزار درهم عاید شد، و امّا ابراهیم بن عبّاس همه آن مبلغ نزد او بود جز آن قسـمتی که به این و آن اهـدا کرد و یـا به بعض خانواده اش داد تا وقتی که عمرش سـرآمد و مخارج کفن و دفن او با آن پول انجام شد.

(۱) ۹- احمد بن یحیی بسـند مذکور در متن از علیّ بن محمّد نوفلی نقل کرده که گفت: هنگامی که مأمون حضـرت علیّ بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۰

داد، شـعرا بجانب مأمون می آمدنـد و حضـرت را مـدح میکردند و مأمون بجهت اینکه نظریّه اش را در (انتخاب) ولیعهدی آن حضـرت در شـعر خود مورد سـتایش قرار میدادنـد بآنان صـله و هـدیه میداد، بهمین جهت همه شـعرای معروف آمدند و مدح گفتنـد جز ابو نواس که نیامـد و حضـرت را هم مـدح نکرد، او بر مـأمون وارد شـد و مـأمون پرسـید که: ای ابـا نواس! تو خود منزلت علیّ بن موسی را نسبت بمن میدانی و آن مقامی را که اکنون وی داراست میدانستی، پس چرا

او را بـدین مقـام اکرام نکردی؟ و برای چه مـدح او را بتـأخیر انـداختی و با اینکه شاعر زمان خود هستی و در شـعر بر دیگران سیادت و آقائی داری وی را مدح نکردی؟

ابو نواس لب گشود و گفت:

قیل لی انت اوحد النّاس طرافی فنون من الکلام النّبیه

لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدّر فی یدی مجتنیه

فعلی ما ترکت مدح ابن موسی و الخصال التی تجمّعن فیه

قلت: لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادما لأبیه حاصل معنی اینکه: بمن گفته اند که تو از جمیع افراد مردم در فنّ سـخنوری ممتازتر و نکته سنجتری، و تو راست از سخن و کلام هر چه شگفتتر و در خور تحسین تر، و تعجب آورتر که برای شنونده آن چونان دری است که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۱

بدست آورده است، (۱) پس با این وصف چرا مدح علیّ بن موسی را ترک کرده ای و از صفات ممتازی که در او جمع است چیزی نمی گوئی، من در پاسـخ ایشـان گفتم قـدر آن نـدارم و مرا راهی نیست که امامی را که جبرائیل خادم جدّ بزرگوارش بوده مدح گویم.

مأمون چون این بشـنید احسـنت گفت، و بمقـداری که به تمامی شـعرا صـله و انعام داده بود باو داد، و بر همه آنان ویرا برتری داد.

مأمون چون این بشنید احسنت گفت، و بمقداری که به تمامی شعرا صله و انعام داده بود باو داد، و بر هم آنان ویرا برتری داد.

(۲) ۱۰- حسـین بن ابراهیم مکتّب- رحمه اللَّه- به سـند متن نقل کرد که ابو نواس روزی نظر به علی بن موسـی علیهما السّلام افکند در موقعی که حضرتش از نزد مأمون بیرون آمده و بر استری سوار بود،

پیش آمده و بر او سلام کرد و عرض کرد: یا ابن رسول اللّه! من در باره شما چند بیت سروده ام دوست داشتم آن را از من بشنوی، حضرت فرمود: بگو. ابو نواس شروع کرده گفت:

مطهّرون نقیّات ثیابهم تجری الصّلاه علیهم اینما ذکروا تا آخر اشعاری که در متن ذکر شده است که ترجمه آن چنین است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۲

(۱) آل پیغمبر علیهم السّلام افرادی هستند که دامنشان از هر گناه و آلودگی پاک و مطهّر است (به آیه تطهیر) و درود و سلام و صلوات بر ایشان است هر گاه ذکرشان بمیان آید (آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِ) و هر آن کس را که تبارش را یاد میکنی چنانچه علوی نباشد، در قدیم الأیّام برای او افتخاری نبوده است، خداوند عزیز هنگامی که بندگانش را آفرید با چنین اتقان و نظم و ویژگی از میان همه مخلوقاتش شما خاندان آل محمّد را برگزید و در میان همه، شما را انتخاب کرد، ای مردمان! شمائید آن ملأ اعلی، و نزد شما است علم کتاب خدا (یعنی قرآن) و آنچه از سوره ها آمده است.

چون امام علیه السّلام این بشنید: فرمود: ابیاتی سرودی که تاکنون دیگران نیاورده بودند، آنگاه غلامش را فرمود: آیا از مخارج ما چیزی با تو اکنون هست؟ غلام گفت: سیصد دینار، فرمود: آن را به وی ده، سپس گفت: شاید آن را اندک شمارد، ای غلام آن استر را هم باو عطا کن.

چون سال دویست و یکم هجریّ برآمد، اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی امیر الحاجّ شد و با مردم بحجّ رفت و در خطبه اش مأمون را

بخلافت و علیّ بن موسی الرّضا را بولایتعهدی دعا کرد، و از مستمعین حمدویه بن علیّ بن عیسی بن ماهان بمخالفت بپاخاست، و اسحاق بن موسی لباس رسمی خود را که سیاه بود طلبید و آن را نیافت پس پرچم سیاهی برگرفت و بخود پیچید، و خطاب بمردم گفت: أیّها النّاس! آنچه من گفتم طبق مأموریتی بود که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۳

بدان امر شده بودم، امّا خود احدی را جز امیر المؤمنین مأمون، و فضل بن سهل نمی شناسم، و از منبر بزیر آمد.

(۱) عبد اللَّه بن مطرّف روزی بر مأمون وارد شد و علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در آنجا بود. مأمون از عبد اللَّه پرسید: نظر تو در باره اهل بیت چیست بگو؟ عبد اللَّه گفت: من چه بگویم در باره طینتی که بآب رسالت و نبوّت خمیر گشته و نهالی که بآب وحی کاشته شده است؟! آیا جز بوی مشک و عطر هدایت و عنبر تقوی و درستی از او استشمام می شود؟! مأمون جعبه ای که در آن لؤلؤ (مروارید) بود خواست آن را آوردند و دهان عبد اللَّه را پر از لؤلؤ نمود.

(۲) ۱۱- ابو نصر محمّد کرخیّ کاتب در ایلاق با واسطه ای چند که در متن ذکر شده از محمّد بن یزید مبرّد روایت کرد که ابو نواس روزی از خانه خویش بیرون آمد و سواری را دید که در مقابل او است امّا رویش را ندید، از حال او پرسید گفتند: این علیّ بن موسی علیهما السّلام است، در دم این رباعی را سرود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۴ اذا ابصرتک العین من بعد غایهو عارض فیک الشّک اثبتک

القلب

و لو انّ قوما امّموک لقادهم نسیمک حتّی یستدلّ بک الرّکب یعنی: چون دیده ای تو را از دور ببیند، و تو را نشناسد و در اینکه آیا توئی یا دیگریست شکّ کند آن جاذبه محبّت قلب شکّ را بر طرف سازد و یقین کند که تو خود هستی، و احتیاج بدیدن از نزدیک ندارد، و چنانچه مردمی تو را پیشوا و امام دانند، همان بوی خوش و نسیم تو آنان را از حیث هدایت طریق کفایت خواهد کرد، یعنی از آن راه که تو میگذری بوی خوش تو در آن راه هادی پیروان خواهد بود.

(۱) ۱۲- حسین بیهقیّ از صولیّ از مبرّد از جاحظ روایت کرد که ثمامه بن اشرس گفت: مأمون روزی بحضرت منّت نهاد و گفت من تو را ولیعهد خود کردم، حضرت فرمود: هر کس برسول خدا پیوسته باشد باید چنین باشد. و از علیّ بن الحسین علیهما السّلام نیز این چنین مطلبی رسیده است:

- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از غلابیّ از احمد بن عیسی بن زید- که مدّت شصت سال فراری بود و خود را پنهان میکرد- گفت: عمویم از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرد که علیّ بن الحسین علیهما السّلام مسافرت نمی کرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۵

مگر با کسانی که او را نمی شناختند، و با آنان شرط می کرد که او خدمت دیگران را در تمامی احتیاجاتشان بعهده داشته باشد. و یک بار با مردمی مسافرت این چنینی کرد و مردی حضرت را شناخت و به آن قوم که با آن حضرت بودند گفت:

آیا میدانید این شخص کیست؟ گفتند: نه، گفت: این علیّ بن الحسین علیه السّلام (زین

العابدين) است، جماعت روی پای حضرتش ریختند و دست و پای او را بوسیدند و عذر خواستند و گفتند: یا ابن رسول اللّه آیا میخواهی ما بآتش جهنّم بسوزیم، و اگر خدای نکرده جسارتی از ما نسبت بتو سر زند آیا تا دنیا باقی است ما هلاك نخواهیم شد؟! چه چیز باعث شده است که خود را معرّفی نمی کنی؟ حضرت فرمود: من بیم آن رفتاری را دارم که با من قبلا انجام شده است، (و شرح آن این است که) با قومی مسافرت کردم، آنان به احترام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با من نوعی رفتار کردند که من استحقاق آن را نداشتم، پس از این رو کتمان امر خودم را بیشتر دوست دارم-. [این خبر در پاره ای از نسخ مخطوط نبود] (۱) ۱۳- بیهقیّ بسند مذکور در متن از هارون فرویّ روایت کرد که چون خبر ولایتعهدی حضرت رضا علیه السّلام در مدینه بما رسید عبد الجبّار بن سعید (والی مدینه) در خطبه ای این امر را بر مردم ابلاغ کرد، بدین ترتیبی که در

آخر خطبه گفت: آیا میدانید چه کسی ولیعهد امیر شما است؟ گفتند: خیر، گفت: پس بدانید که او علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام است:

ستّه آباء، هم من هم، هم خیر من یشرب صوب الغمام شش پدرانی چه پدرانی! که شخصیّت آنان منحصر بخودشان میباشد، و اینان بهترین آشامندگان آب بارانند (یعنی بهترین خلق خدا هستند).

(۱) ۱۴- بیهقیّ نیز از صولیّ از احمد بن القاسم روایت کرده است که گفت:

شنیدم ابراهیم بن

عبّاس می گفت: چون مأمون عقد ولایتعهدی را با علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بست، حضرت خطاب باو کرده گفت: ای امیر اخلاص با تو لازم و واجب است، و غشّ و دوروئی سزاوار مؤمن نیست، عامّه مردم این کار را نسبت به من اکراه دارند و حاضر نیستند مرا به جانشینی تو بپذیرند، و همچنین سران جماعت خوش ندارند آنچه تو با فضل بن سهل انجام دادی، اکنون رأی صواب در باره شما اینست که ما دو تن را از خویش دور سازی تا امرت سامان یابد، ابراهیم گفت: بخدا سوگند همین کلام باعث شد آنچه را که کار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۲۷

بدان انجام شد.

مترجم گوید: «سبط ابن جوزیّ در تذکره نقل کرده است که علماء تاریخ نوشته اند که چون مأمون حضرت را بولایتعهدی نصب کرد بنی عبّاس بر وی خشم گرفتند و در بغداد مجمعی تشکیل داده او را از خلافت خلع و ابراهیم بن مهدیّ را بجای او نصب کردند از این رو این کلام را حضرت بمأمون گفت».

(۱) ۱۵- باز بیهقیّ از صولیّ از محمّد بن یزید روایت کرد که ابن ابی عبدون از پدرش نقل کرده گفت: چون مأمون با علیّ بن موسی ولایتعهدی را پیمان بست او را در جانب خود نشانید و عبّاس خطیب (که ظاهرا پسر مأمون است) برخاسته (و با حضرت بیعت نمود) و خطبه ای خواند و بسیار نیکو سخن گفت، و در آخر این بیت را سرود:

لا بدّ للنّاس من شمس و من قمرفأنت شمس و هذا ذلك القمر خطاب به مأمون کرده گفت:

مردم نیاز بخورشید و ماه هر دو دارند، اینک تو خورشید

و این (علیّ بن موسی) ماه هستید.

مترجم گوید: «باید در نظر داشت که لفظ شمس مؤنّث است، و لفظ قمر مذکّر، و در این شعر بسیار بجا استعمال شده است».

(۱) ۱۶- باز بیهقیّ از صولی بسند متن نقل کرده که چون با حضرت بولایتعهدی بیعت کردند، مردم اجتماع کرده او را تهنیت می گفتند، حضرت بآنان اشاره کرده سکوت کنند، سپس بعد از استماع تهنیت آنان فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سپاس خداوندی را که آنچه بخواهد انجام میدهد بر حکمش کسی را حقّ اعتراض نیست، و قضایش را احدی توان ردّ کردن نخواهد بود، میداند خطای دیده ها و نهان شده در دلها را، و درود خداوند بر محمّد در اوّلین و آخرین مخلوقات و بر آل و فرزندان پاك و پاكیزه اش، آنگاه فرمود: من علیّ بن موسی بن جعفرم و میگویم كه امیر مؤمنین (مأمون) که خداوند در درستکاری او را یاری کند، و او را براه راست موفّق دارد، از حقوق ما خاندان حقّی را شناخت که دیگران آن را نشناختند، و رحمی را که دیگران قطع کرده بودند، وی وصل نمود، و نفوسی را که با ترس و وحشت میزیستند امان داد و مطمئن ساخت، بلکه زنده گردانید، و از مردگی و یأس نجات بخشید، و آرامش داد، و نیازمندشان را اگر بود بی نیاز کرد، در همه این امور رضایت پروردگار خود را میخواست، از کسی جزای عمل نمی خواست مگر از

خدا، (۱) و خداوند هم شاکرین را جزا خواهد داد، و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد گذاشت، و بدرستی که وی عهد خود را بمن

واگذارده و خلافت و امارت را پس از خود بمن سپرده، پس هر كس عقد و پيمانى را كه خداوند به حفظ و نگهدارى آن امر فرموده بگشايد، و گره اى را كه خداوند محكمى آن را خواسته سست كند و بشكند، حريم و قرقگاه خدا را ناچيز گرفته و تعدّى نموده و شكسته، و محرّمات الهى را حلال دانسته است، زيرا بدين كار، حقّ پيشوا را ضايع كرده و امرش را اطاعت ننموده و به اسلام و آئين خداوند بى حرمتى كرده است، چنان كه در گذشته اين كار صورت گرفت (حرمت وصايت رسول خدا صلى اللّه عليه و آله نگهداشته نشد) و شخص وصىّ بر آن نابكاريها و اعمال خلاف صبر نمود و پس از آنهم در دوران قدرت متعرّض آن نشد از بيم آنكه مبادا تفرقه ايجاد شود و اسلام سست گردد، و رشته وحدت و اتّحاد مسلمين بگسلد زيرا كه افكار زمان جاهليّت در مغزها باقى بود و بدان نزديك و قريب العهد بودند، و منافقين كاملا كمين كرده و در راه يافتن فرصت نشسته بودند تا دستاويزى پيدا كرده و شرّ بپا كنند، و اكنون هم نمى دانم سرانجام با من و شما چه رفتارى خواهد شد، قلم قضا نيست مگر بدست خدا و او بدرستى آشكار سازنده حقّ است و بهترين فصل كننده و جدا سازنده حقّ از باطل است.

(۲) ۱۷- باز بيهقىّ بسند مذكور در متن از جهم روايت كرد كه گفت:

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۳۰

هنگامى كه مأمون با علىّ بن موسى عليهما السّلام پيمان ولايتعهدى را بست، خود بمنبر رفت و گفت، ايّها النّاس! خبر بيعت با علىّ بن موسى

بن جعفر بن محمّد بن- علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام بشما رسید، بخدا سوگند اگر این نامها را بر کر و گنگ بخوانند، باذن و اراده خداوند عزّ و جلّ شفا یابند.

(۱) ۱۸- باز بیهقیّ بواسطه صولیّ از عبید اللَّه بن عبد اللَّه بن طاهر روایت کرد که گفت: فضل بن سهل به مأمون با کنایه و اشاره میگفت: با عمل خیر- که صله رحم باشد- بخداوند عزّ و جلّ و رسول او- صلی اللَّه علیه و آله- تقرّب جوید.

یعنی حقّ ولایت اهل بیت را بخودشان واگذارد و مقام خلافت را که از ایشان غصب شده است به ایشان باز گرداند، و بوسیله ولیعهد نمودن علیّ بن موسی علیهما السّلام جنایات هارون را نسبت به خاندان پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله از یادها برده و محو سازد، و مأمون نتوانست با نظر فضل بن سهل موافقت نکند، و خلافت گفته او را انجام دهد، لذا از خراسان رجاء بن ابی ضحّاک و یاسر خادم «۱» را به حجاز یا بمدینه فرستاد تا محمّد بن جعفر بن محمّد، و علیّ بن موسی بن جعفر را بنزد

---

(۱)- صحت مأموریت یاسر از سوی مامون ثابت نیست (به مقاتل الطّالبیّین مراجعه شود)

او آورند، و این فرمان در سال دویست هجری صدور یافت. (۱) و چون آن حضرت را در مرو نزد مأمون آوردند، مأمون او را بولیعهدی خود برگزید و پس از خود جانشین خویش قرار داد، و دستوری صادر کرد که لشکریان را هر یک مئونه و حقوق یک سال تمام عطا کنند، و این مطلب را

به تمـام بلاـد اسـلامی نوشت و بهمه اسـتانداران ابلاـغ کرد، و حضـرت را به «رضا» موسوم کرد، و سـکّه از نقره خادم بنام آن حضـرت زده و مردمان را امر کرد که لباس سـیاه که شـعار عبّاسـیان است از تن بیرون کننـد و بجای آن لباس سبز در بر کنند، آنگاه یکی از دختران خود را که امّ حبیب نام داشت بوی تزویـج کرد، و دختر دیگرش امّ فضل را بفرزنـد آن حضـرت محمّد الجواد علیه السّـلام تزویـج نمود، و خود پوران دختر حسن بن سـهل سرخسـی را بزوجیّت خویش درآورد، و باعث این تزویج عموی دختر فضل بن سـهل سرخسـی بود، یعنی این عمل کار فضل بن سـهل بود، و همگی این امور در یک روز انجام شد، و لیکن مأمون خوش نمیداشت که امر خلافت پس از وی بحضرت برسد.

محمّـد بن یحیی الصـولیّ گفت: صـحیح بود آنچه را عبیـد اللَّه بن عبـد اللَّه بن- طـاهر برایم نقـل کرد بطرق مختلف که از آن جمله اینکه عون بن محمّد از فضل بن أبی سهل نوبختی (یا برادر فضل بن سهل) روایت کرد که گفت:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۳۲

(۱) همین که مأمون عزم بولایتعهدی حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام کرد، من با خود گفتم:

بخدا سوگند که من می آزمایم مأمون را که آیا از روی قصد و عقیده و از روی قلب و صداقت عمل این کار را کرد، یا اینکه نه؟! (فقط) صـرف تظاهر و صورت سازی است!؟ لـذا نامه ای نوشـتم و بـدست خادم مأمون- که محرم اسـرار او بود و مطالب سرّی دربار را بواسطه آن خادم مینوشت و بمن میفرستاد- داده

و به مأمون فرستادم و مضمون آن نامه این بود که فضل بن سهل سرخسی ذو الرّیاستین بولایتعهدی علیّ بن موسی تصمیم جدی گرفته است، و کوشش میکند ویرا ولیعهد سلطنت قرار دهد، و حال اینکه طالع ببرج سرطان است و مشتری در آن برج است، و اگر چه شرف مشتری در برج سرطان است، و لکن سرطان برجی است منقلب و هر امری در آن برج صورت گیرد عاقبت نخواهد داشت و تمام نخواهد شد، و علاوه بر این مرّیخ (که نحس اکبر است) در برج میزان قرار دارد، و آن در خانه عاقبت، و این دلالت بر نکبت هر امری دارد که در آن زمان واقع گردد، و نکبت هر عقدی که در آن بسته شود، و این مطلب را به امیر المؤمنین گزارش میدهم تا اگر غیر از من کسی امیر المؤمنین را از آن آگاه سازد، حقیر را مورد مؤاخذه قرار ندهد و ملامت و سرزنش نکند که چرا تو این چنین مطلبی را بمن اخطار نکردی، مأمون در پاسخ نامه بمن نوشت: همین که نامه ام بتو رسید و از محتوای آن آگاه شدی، عین نامه را با همان آورنده بسوی

من باز گردان، (۱) و خویش را مواظب و مراقب باش، مبادا کسی از این مطلب که بمن نوشتی اطّلاع یابد، و سبب آن گردد که فضل بن سهل ذو الرّیاستین آگاه شده از نیّتش باز گردد، که اگر چنین چیزی رخ دهد بپای تو می نویسم و بار گناه را بر دوش تو خواهم انداخت، و تو را مسبب آن میشمارم. فضل نوبختی گفت: همین که

این جواب را خواندم جهان بر من تنگ آمد (و دنیا در نظرم تیره و تار شد) آرزو کردم که ای کاش مرده بودم و چنین نامه ای را به مأمون نمی نوشتم، امّا پس از چندی خبر یافتم که ذو الرّیاستین خود به طالع بد متنبّه شده و از رأیش برگشته، چه؛ او اطّلاعات کافی از علم نجوم و زایچه «۱» آن داشت، و امّا من به خدا قسم که بر خود ترسیدم و برخاسته بنزد او (ذو الرّیاستین) رفتم و گفتگو کرده پرسیدم: آیا ستاره ای سعدتر از مشتری در آسمان سراغ داری؟

گفت: خیر، گفتم: آیا در میان کواکب نجمی میدانی که در حالی سعدتر باشد از مشتری در حال شرفش؟ گفت: نه: گفتم: پس تصمیمی که داشتی در عقد ولایتعهدی برقرار دار و از عزم خود باز نگرد، و حال اینکه ستاره سعد

---

(۱)- دائره ای است که بر دوازده خانه تقسیم شده و در هر خانه نام یکی از برجهای سال ثبت شده، و منجّم ساعت ولادت یا وقوع عمل را می بیند که در چه برجی اتّفاق افتاده و در آن برج چه کوکبی از سیّارات طالع است، و با اصولی را که خود آن را ساخته اند سعد و نحس مطلب را استخراج میکنند، و این کار چون اساس محکمی ندارد شرعا آن را ممدوح ندانند، و روایت «المنجّم کذّاب» مربوط به بخش علوم نجومی است نه استخراج ساعات شبانه روز و ایّام ماه و سال.

و امّا طالع؛ در اصطلاح احکامیان منجّمین، جزئی از منطقه البروج است که بر افق شرقی است و زمان ولادت طفل یا انجام عملی یا سؤال سائلی، آن برجی که آن هنگام

چیزی از افق شرقی نمودار باشد، و سعد و نحس را از حال کوکبی که در آن برج طلوع کرده است استخراج کنند.

فلك «مشتری» در سعدترین حالات خود یعنی در شرف است که در برج سرطان میباشد. ذو الرّیاستین بر عزم خویش باقی ماند و کار را بانجام رسانید، ولی من از ترس مأمون نمیدانستم که آیا زنده ام یا مرده تا پیمان ولایتعهدی واقع گردید.

(۱) ۱۹- بیهقیّ از صولیّ از احمد بن محمّد بن فرات و حسین بن علیّ باقطائیّ نقل کرد که گفتند: ابراهیم بن عبّاس با اسحاق بن ابراهیم کاتب- برادر زیدان- که معروف ب «زمن» بود دوستی داشت و اشعاری که ابراهیم بهنگام خروجش از خراسان در مدح حضرت رضا علیه السّلام سروده بود کتابت کرد و در آن چیزی هم از خطّ خود او بود و نسخه این اشعار نزد اسحاق مانده بود تا اینکه ابراهیم بن- عبّاس از جانب متوکّل عبّاسی رئیس اداره املاك متوکّل شد، و میان او و اسحاق بن ابراهیم برادر زیدان مدّتی بکدورتی جدائی افتاده بود، تا اینکه متوکّل ابراهیم را عزل کرد و او بیکار شد، از اسحاق بن ابراهیم مالی مطالبه کرد و بر او سخت گرفت، اسحاق یکتن از کسانی که مورد اطمینانش بودند خواست، و باو گفت: نزد ابراهیم بن عبّاس روانه شود و باو بگوید اشعاری که در

مدح علیّ بن موسی گفته است بخطّ او و غیر او نزد من موجود است (۱) اگر از مطالبه دست برندارد جمله را نزد متوکّل خواهم فرستاد، آن شخص پیام اسحاق را به ابراهیم

رسانید و دنیا بر وی تنگ آمد تا اینکه از مطالبه دست برداشت و آنچه از اشعار نزد وی بود گرفت و با یک دیگر سوگند یاد کردند که نه این مطالبه مالی کند و نه او بخلیفه چیزی گزارش کند.

صولیّ گوید: یحیی بن علیّ منجّم گفت: من پیغام هر یک از این دو؛ یعنی اسحاق و ابراهیم را بآن دیگر میرساندم تا اینکه اوراق شعر را از اسحاق گرفتم و بابراهیم داده و او همه آنها را در پیش روی من آتش زد.

باز صولیّ ادامه داده گفت: احمد بن ملحان برایم نقل کرد که ابراهیم بن عبّاس دو پسر داشت بنام حسن و حسین که کنیه آنان ابو محمّد و ابو عبد اللّه بود، و چون متوكّل عبّاسی بخلافت رسید، ابراهیم نام پسر بزرگش را که حسن بود تغییر داده و اسحاق کرد، و نام آن فرزند کوچکترش را که حسین بود تبدیل به عبّاس نموده و کنیه اش را- از ترسی که از آن خلیفه (ناصبی مذهب) داشت- نیز ابو الفضل کرد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۳۶

(۱) و باز محمّد بن یحیی الصولیّ گفت: احمد بن اسماعیل بن الخصیب برایم گفت که: ابراهیم بن عبّاس و موسی بن عبد الملك هرگز نبیذ- که نوعی شراب است- ننوشیدند تا زمانی که متوكّل عبّاسی بخلافت رسید، ولی در زمان خلافت او هر دو این مسکر را نوشیدند، و تعمّد داشتند که مردمان بی سر و پا و زن صفتان و بی شخصیّتها را گرد آورند، و روزی سه بار با آنان شراب نوشند تا این خبر از آنان شیوع یابد، و اخبار بسیار دیگری هم در تقیّه آنان

هست كه اينجا محلّ ذكر آن نيست.

مترجم گويـد «محمّد بن يحيى الصّولى مردى اديب و شاعر بوده و داراى كتابخانه اى بسيار مفصّل و عالى ميبوده ولى در نقل چندان دقيق نيست و باصطلاح محدّثين ضبطش خوب نيست و اشتباهاتى دارد، خطيب در تاريخ بغداد او را ذكر كرده است».

(۲) ۲۰- احمد بن زياد همدانى و حسين بن ابراهيم مكتّب، و علىّ بن عبد اللَّه ورّاق (رضى الله عنه) از علىّ بن ابراهيم روايت كردند كه گفت: ياسر خادم پس از وفات حضرت رضا عليه السّلام بطوس هنگامى كه از خراسان بازگشت همه اخبار و قضايائى كه در اين مدّت اتّفاق افتاده بود برايم نقل كرد، و باز علىّ بن ابراهيم گفت: ريّان بن

الصّلت كه از كارگزاران حسن بن سهل بود، (۱) و نيز پدرم از محمّد بن عرفه راشدى و صالح بن سعيد راشدى كه تمامى اينان اخبار ابى الحسن عليه السّلام را براى ما شرح دادند و گفتند: چون امر امين تمام شد و مأمون بر اريكه خلافت مستقرّ گرديد، به حضرت رضا عليه السّلام نامه نوشت و او را بخراسان دعوت كرد، آن حضرت بعذرهاى بسيارى از پذيرفتن اين دعوت امتناع ورزيد، مأمون دست برنداشت و مكرّر با حضرت مكاتبه كرد بحدّى كه امام فهميد وى دست بردار نيست، ناچار از مدينه خارج شد در حالى كه فرزندش ابو جعفر عليه السّلام هفتمين سال عمرش بود و مأمون باو نوشت كه از راه كوفه و قم مسافرتت را قرار مده، پس حضرت را از طريق بصره و راه اهواز و فارس تا بمرو رسيد حركت دادند، و چون

بمرو وارد شد مأمون منصب خلافت و امامت را بر او عرضه داشت، و امام علیه السّلام ابا فرمود و نپذیرفت و در این موضوع گفتگو میانشان بسیار شد و تا مدّت دو ماه مأمون اصرار میکرد و حضرت نمی پذیرفت و مرتّب پیشنهادش را ردّ می کرد، و چون در این امر کلام بدرازا کشید، مأمون ولایتعهدی را پیشنهاد کرد، حضرت آن را ردّ نکرد، امّا فرمود: با شروطی که میپرسم، مأمون گفت: هر چه میخواهی بپرس، گفتند: حضرت مرقوم داشت که من ولایتعهدی را می پذیرم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۳۸

(۱) بشرط آنکه بهیچ وجه در امور مملکتی دخالت نکنم، نه امر کنم و نه نهی و نه در قضا و داوری دخالت نمایم، و نه از این نظام چیزی را تغییر دهم، و از تمامی این امور معاف باشم، مأمون شروط را قبول کرد، و سران لشکر و قضات و کارمندان و چاکران و مأموران دولت و تمامی فرزندان عبّاس را به بیعت با آن حضرت بولایتعهدی خواند همه گرد آمدند، و بصاحب منصبان جوائزی عطا کرد و همگی خواه و ناخواه پذیرفتند الّا سه تن از رؤسای لشکری (بنامهای): عیسی جلودیّ، و علیّ بن عمران، و ابو یونس (یا ابن مؤیس، یا ابن مونس)، و اینان حاضر نشدند که با حضرت رضا بعنوان ولایتعهدی بیعت کنند، لذا بازداشت و زندانی شدند، و با حضرت بیعت شد و آن را به سراسر ممالک اسلامی ابلاغ کردند، و دینار و درهم بنام آن حضرت سکّه زدند، و در منابر خطبه را بنام وی (حضرت علیه السّلام) خواندند، و مأمون در این کار مال بسیار فراوانی خرج

کرد.

و چون شب عید رسید مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت درخواست

کرد که سوار شود و بنماز عید رود، (۱) و خود حضرت با مردم روبرو شده و خطبه بخواند تا همه مطمئنّ گردند و آرامش دل یابند، و مقام فضل و دانش او را بشناسند، تا دلها بر این دولت مبارک قرار گیرد و از اضطراب بیرون آید.

حضرت (در جواب) کسی را فرستاد و بمأمون پیام داد که تو از جریانی که در شروط میان من و تو گذشت باخبری و میدانی که من با چه قید و قراری در این امر داخل شدم، مأمون پاسخ داد که من نظرم اینست که دلهای همه مردم از عامّه و لشکری و کشوری همه از اضطراب بیرون آید و راسخ گردد، و بفضل و بزرگواری که خداوند بتو ارزانی داشته است اقرار کنند، و این گفتگو همچنان ادامه داشت تا بالاخره امام دید مأمون سخت پافشاری میکند گفت: ای امیر اگر مرا از این کار عفو کنی البتّه بیشتر دوست دارم، لکن اگر نمیپذیری پس ناچارم که من مانند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و علیّ بن ابی طالب نماز را انجام دهم، مأمون گفت: هر طور که مایل باشی مانعی نیست. سپس سران سپاه و مأموران و مردم را فرمان داد که بامداد در خانه علیّ بن موسی باشند، مردم همگی اطراف خانه آن حضرت را پر کردند، و کوچه ها و راهها همه مملوّ از زن و مرد و کودک گردیده بود، و همه نشسته و انتظار حضرت را داشتند و مأموران انتظامی همه گرد خانه

امام را گرفتند، (۱) و چون آفتاب طلوع کرد امام برخاسته غسل کرد و عمامه ای سفید از پنبه بر سر ببست و یک سوی آن را بروی سینه اش آویخت و سوی دیگر را به پس پشت رها کرد و ساق پاها را برهنه نمود و در صحن خانه رو بیارانش کرده فرمود: همگی مانند من کنید، آنگاه عصائی بدست گرفته و از منزل بیرون آمد و ما در اطرافش بودیم و او پای برهنه بود و سراویل خود را تا نیم زانو بالا زده بود، و دامن لباسی را که در برداشت بالا زده بود، و چون در میان ما آمد و ما در مقابلش حرکت میکردیم، ناگهان سر بسوی آسمان برده و گفت: «اللّه اکبر» و آن را تا چهار بار تکرار کرد، بقسمی که ما پنداشتیم آسمان و در و دیوار همه با او همصدایند، و مأموران سوار بر اسب در بیرون درب آراسته و صف کشیده و مرتب ایستاده بودند، و همه سلاح نظامی در برداشتند و با اسلحه منظره بسیار جالبی تشکیل داده بودند، و چون ما با این صورت و خصوصیت پای برهنه از در بیرون آمدیم، دامن بکمر زده و تحت الحنک آویخته، و حضرت میان جمعیّت دیده شد، اندکی در باب خانه مکث نموده سپس گفت:

«اللّه اکبر اللّه اکبر، اللّه اکبر علی ما هدانا، اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام، و الحمد للّه علی ما ابلانا».

(۱) و صوت خود را بدان بلند کرد، ما نیز صداهایمان را بلند کردیم و تکبیرات عید را میخواندیم، یکباره تمام شهر مرو

بصـدا و ناله درآمـد و همه با گریه و فغان بگفتن تکبیرات ناله سـردادند، و حضـرتش تا سه بار اذکار را تکرار کرد، سواران با دیـدن این منظره- که حضـرت پـای برهنه بود- تمامـا از مرکبشـان بر زمین آمـده و موزه از پـای بـدر آورده رهـا کردنـد. مرو یکپارچه ضجّه و فغان و ناله گشت، و مردم نتوانستند از گریه و ناله خودداری کنند، و حضرت ده گام بر میداشت و می ایستاد و تکبیرات اربع را میخواند، و چنان بود که گویا آسمان و زمین و در و دیوار جملگی او را پاسخ میدهند (یعنی حضرت اذکار را شـمرده میگفت، و همه مردم پاسخ میدادند) این خبر بمأمون رسـید، ذو الرّیاستین فضل بن سـهل گفت: ای امیر! اگر رضا با این وضع بمحلّ نمـاز رسـد، تمامی مردم از تو بر میگردنـد و بفتنه می افتنـد، صـلاح آنست که از او بخواهی بازگردد، مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد، امام کفشهای خود را طلب کرد و پوشید و بمنزل بازگشت.

(۲) ۲۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللّه عنه- بسند متن از ریّان بن صلت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۴۲

روایت کرده که گفت: بیشتر مردمی که در بیعت با حضـرت رضا علیه السّلام شرکت کردند؛ اعمّ از سران سپاه و مردم عادی، و کسـانی که این را نمی خواسـتند میگفتنـد که این کـار فضـل بن سـهل است که خلیفه را بـدان وادار کرده است، این مطلب بگوش مأمون رسـید، نیم شب مرا طلبید، من نزد او رفتم، بمن گفت: ای ریّان! بمن خبر رسـیده که مردم گفته اند بیعت با رضا علیه السّلام از

تدبیرات فضل بن سهل است، گفتم: آری، ای امیر این را میگویند، [و درست هم همین است] گفت:

وای بر تو ای ریّان! آیا کسی چنین جسارتی دارد که به خلیفه ای که خلیفه زاده است و قدرت بدست او است و همه از رعیّت و صاحب منصبان منقاد و مطیع و بفرمان اویند پیشنهاد کند که با دست خود خلافت را بدیگری بسپار؟! آیا این با عقل درست در می آید؟! عرضکردم: نه بخدا سوگند این طور نیست که آنان میگویند، احدی جسارت چنین پیشنهادی را ندارد، گفت: نه، این چنین که میگویند نیست، لکن من برای تو سبب آن را میگویم: هنگامی که برادرم محمّد امین بمن امر کرد که نزد او روم و خود را باو معرّفی کنم تا در باره من حکمی که در نظر دارد صادر کند، من امتناع نموده و بگفته اش اعتناء ننمودم، وی فرمانی به علیّ بن عیسی بن ماهان نوشت و او را مأمور کرد که مرا دستگیر

کند و غلّ و زنجیر بگردنم نهد و دست و پا در زنجیر مرا بوی تحویل دهد. (۱) خبر این حکم بمن رسید، هرثمه بن اعین را بسجستان و کرمان و توابع آنها و آن جوانب گسیل داشتم او امر را بر من فاسد کرد و هزیمت نمود، و صاحب سریر «۱» خروج کرد و بر یکی از نواحی خراسان دست یافت، و همه این وقایع در یک هفته بر من هجوم آورد، و چون این امور رخ داد من توانائی مقاومت با آن را نداشتم و مالی در اختیار من نبود که بدان قدرتی حاصل کنم، و از

سران سپاه همه جز ضعف و عجز و ترس چیزی ندیدم، و اراده کردم که بپادشاه کابل پناه برم و بدو ملحق گردم، بعد با خود گفتم پادشاه کابل مردی است کافر، و ممکن است برادرم محمّد امین اموالی برای او بفرستد، و او مرا تحویل وی دهد، راهی بهتر از آن نیافتم که خود را برهانم جز اینکه خود را بسوی خداوند برم و توبه کنم از گناهانی که تاکنون مرتکب شده ام، و از او استعانت بجویم در این امور دشواری که پیش آمده است، و به او تعالی پناهنده شوم، پس دستور دادم تا این خانه را نظافت کنند- و با دست به اطاقی اشاره کرد- و تمیز

---

(۱)- سریر موضعی است در بلاد بنی کنانه، و مملکت بزرگی است میان «لان» و «باب الابواب». و سریر نام مملکت است نه شهر همچنان که استخری گفته است، و اهل آن نصرانی بودند. و میان سریر و مسلمین پیمان عدم تعرّض بود، و هر دو از یک دیگر واهمه داشتند، و میان ولایت سریر و سمندر شهری بود در حدود دو فرسخ که بین آنها نیز پیمان بود.

نمودند، (۱) پس من آب بر خود ریختم و غسل کردم و پیراهن و شلوار سفیدی بتن کردم و چهار رکعت نماز بجای آوردم و در آن آنچه از قرآن یاد داشتم قراءت کردم، و خداوند متعال را خواندم و بدو پناه بردم و با او عهد و پیمان محکم بستم با خلوص نیت که اگر خداوند امامت و امارت را نصیب من گرداند و در مشکلات و سختیهای این امور مرا کفایت

کنـد و پشتیبان من باشد، من حقّ را بصاحب حقّ دهم و امر امامت را در جایگاه خودش بنهم همان جائی که خداوند قرار داده است، سپس دلم آرام گرفت و اندوهم زائل شد. سپس طاهر (بن الحسین ذو الیمینین) را بسوی علیّ بن عیسی بن ماهان گسیل داشـتم، و کار او با طاهر بدان جا کشـید که کشید و چنان شد که شد، و باز هرثمه بن اعین را بسرکوبی رافع [بن لیث بن نصر بن سیّار] فرسـتادم، بر او ظفر یافت و او را کشت، و نیز صاحب سریر را بصلح خواندم، و هدایائی برای او فرستادم و با او بمهر رفتـار کرده تـا او از مخالفت دست برداشت و براه آمـد، و پیوسـته امرم تقویت یافت تا بـدینجا رسـید که با برادرم محمـد امین چنین شد، و خداوند امر خلافت را یکسره در اختیار من نهاد و بر آن استیلایم داد، و امر من استوار گردید، و چون پروردگارم بآنچه من درخواست داشتم وفا نمود، من نیز دوست

داشـتم که با خـدایم بـدان چه عهد بسـته ام وفا کنم، (۱) و کسـی را جز ابو الحسن علیّ بن موسـی مسـتحقّ این امر (خلافـت) ندیدم، لذا آن را در اختیار وی قرار دادم امّا او نپذیرفت مگر بدان طریق که خود میدانی، این بود سبب این بیعت بولایتعهدی.

ریّان گویـد: من گفتم خداونـد امیر را موفّق بـدارد، بعـد گفت: ای ریّان چون صـبح شد و آفتاب برآمد در میان جمع صاحب منصبان رو و فضائل امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را برای ایشان بگو، گفتم: ای امیر من

در این مطلب جز آنچه از تو شنیده ام چیزی نمیدانم، آیا همان را برای آنان بازگو کنم؟ گفت:

سبحان اللّه! احدی را نمی یابم که مرا در این امر یاری کند، من اهل قم را محرم اسرار خود میدانستم.

مترجم گوید: «مراد آنست که در گفتن فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام نتیجه این می شود که مردم با اولاد و مقام آنان در نزد خداوند و قربشان به رسول او- صلی اللّه علیه و آله- آگاه میشوند و بصحت کار من پی میبرند».

ریان گوید گفتم: احادیثی که از شما شنیده ام برای ایشان بازگو کنم؟

گفت: آری، آنچه از من در فضیلتها شنیدی بگو. چون صبح شد من بمیان سران

لشکر در مرکز آنان رفتم و شروع بسخن کرده گفتم: (۱) امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش روایت کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

، و ایضا حدیث کرد مرا امیر المؤمنین مأمون از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند:

«علی منّی بمنزله هرون من موسی».

و من احادیث را آن طور که باید و شاید دقیق در حافظه نداشتم و گاهی خلط میکردم، و حدیث خیبر:

«لأعطین الرایه»

، و همین طور احادیث مشهور دیگری را در فضائل علیّ علیه السّلام برای ایشان نقل کردم، در آن میان عبد اللّه بن مالک خزاعیّ برخاست و گفت: «رحم اللّه علیّا کان رجلا صالحا»، خداوند بر علیّ رحمت فرستد، وی مردی صالح و شایسته بود، مأمون غلامی را فرستاده بود که وضع مجلس و گفتگوی ما را ببیند و گزارش دهد، ریّان گوید: مأمون کسی

را نزد من فرستاد و مرا احضار کرد، من بر او وارد شدم چون دیده اش بر من افتاد گفت: ای ریّان! چقدر حدیث میدانی و همه را در حافظه خود نگه داشته ای؟

آنگاه گفت: بمن خبر آنچه آن یهودی (عبد اللّه بن مالك) گفت رسید، که گفت:

«رحم اللّه عليّا كان رجلا صالحا» بخدا سوگند او را بیاری خدا خواهم کشت.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۴۷

(۱) و هشام بن ابراهیم راشدیّ همدانیّ از مقرّبترین افراد نزد حضرت رضا علیه السّلام بود قبل از اینکه حضرت بخراسان آید، و مردی عالم و ادیب و فصیح و فهمیده بود، و کارهای حضرت رضا علیه السّلام در دست او بود و اموال را از نواحی و اطراف می آوردند و او تحویل میگرفت و ثبت و ضبط مینمود، البتّه پیش از آنکه امام به خراسان آید، ولی پس از ورود او هشام بن ابراهیم به ذو الرّیاستین پیوست، و ذو الرّیاستین هم او را از محرمان دستگاه خود قرار داد، و کارش این بود که اخبار حضرت رضا علیه السّلام را به مأمون و ذو الرّیاستین گزارش میداد و نزد آن دو مقرّب شده بود، و هیچ خبری از حضرت رضا بر ایشان (مأمون و ذو الرّیاستین) پوشیده نمی ماند، و مأمون او را پرده دار و آجودان مخصوص امام کرده بود، و او اجازه ورود هیچ کس را بر امام نمی داد مگر آنان که خود نظر داشت و میخواست، و کار را بر حضرت رضا علیه السّلام تنگ گرفت، و هر کس قصد دیدار امام را داشت موفّق نمیشد و او مانع بود، و کلامی از امام صادر نمی شد مگر اینکه گزارش

آن توسط وی بمأمون داده میشد و همچنین بذو الرّیاستین، و مأمون پسرش عبّاس را به هشام سپرده بود که او را علم و ادبیّات بیاموزد، و از

این جهت او را هشام عبّاسی میگفتند. (۱) ریّان گوید: ذو الرّیاستین دشمنی شدید خود را با امام آشکار ساخت، این برای آن جهت بود که مأمون باو بیش از وی احترام میکرد، لذا بر او حسد برد و رفتاری که مأمون با حضرت داشت موجب این حسادت شده بود، و ابتدای آن از اینجا شروع شد که مأمون را دختر عموئی بود که او را دوست میداشت، و آن دختر عمو نیز مأمون را دوست میداشت لذا دری از منزل آن دختر عمو بمجلس مأمون باز کرده بودند، و آن دختر عمو بحضرت رضا علیه السّلام مایل بود و از ذو الرّیاستین نزد مأمون بد میگفت، و این امر بذو الرّیاستین رسید، و نزد مأمون آمده و گفت: صحیح نیست از حجره زنان دری بمجلس خلیفه باز باشد، مأمون امر کرد آن در را سدّ کردند. و رسم این بود که یک روز مأمون نزد حضرت رضا علیه السّلام آید، و یک روز امام بر مأمون وارد شود، و خانه ای که حضرت منزل کرده بود در کنار قصر مأمون بود، و چون حضرت بر مأمون داخل شد و دید در را سدّ کرده اند، سبب آن را پرسید، مأمون گفت: فضل بن سهل این را نمی پسندد که از حجره زنان بمجلس ما دری باز باشد، چون امام این کلام بشنید: کلمه استرجاع را بر زبان جاری نمود و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ

راجِعُونَ، فضل را چه رسد که در این امور خانوادگی دخالت

کند؟! (۱) مأمون پرسید نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: اینکه در را باز کنی و با دختر عمویت رفت و آمد کنی و قول فضل را در آنچه حلال یا حرام میکند نپذیری، مأمون دستور داد در را گشودند، و بر دختر عمویش بدلجوئی وارد شد. و این خبر به فضل رسید و او را غمگین ساخت.

(۲) ۲۲- و در پاره ای از کتب نسخه کتاب الحباء و الشّرط از حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بسوی والیان و عمّال دولت در باره فضل بن سهل و برادرش یافتم، لکن کسی اجازه روایت آن کتاب را بمن نداده است، جز آنکه در کتاب مزبور آن را دیده ام و آن چنین است (که عربی آن در متن ذکر شده و ترجمه آن این است):

حمد و سپاس خداوندی راست که پدید آورنده، و مخترع و موجد، توانا و پیروزمند، نگهبان بر بندگان و خشم گیر بر ایشان است، آنکه تمامی مخلوقات بدرگاهش سر تعظیم و اطاعت فرود آورده اند، و در بارگاه عزّتش خط ذلّت و خواری و پستی نوشته اند، هر چه هست تسلیم قدرت او است، و جملگی در برابر سلطنت و سالاری و عظمت و بزرگیش فروتنی کنند، و علم و آگاهیش هر چیز را فرا گرفته، و شمار هر چیز بر او پیدا و هویدا، هیچ والا و بزرگی در پیشگاهش سرگرانی نتواند، و هیچ کوچک و حقیری از سایه لطف و رحمتش

دور و بی بهره نماند، (۱) آنکه دیده بینندگان او را در نیابد، و

معرفی وصف کنندگان او بجائی نرسد، مر او راست آفریدن و فرماندادن، و مثل اعلاست در آسمانها و زمین، و اوست توانا و نیرومند، دانا و درستکار.

و سپاس بر خداوندی که آئین اسلام را قانون قرار داد، و آن را بر همه ادیان برتری داد و شرف و کرامت و بزرگی بخشید، و آن را دین استوار، پا برجا و غیر قابل تغییر معرّفی فرمود، و راه راستی که هر کس در آن قدم گذارد و بدان عمل خویش بپایان برد بمنزل مقصود رسیده و گمراه نگردد، و هر کس از آن روی گرداند راه نخواهد یافت، در آن دین نور و برهان و شفا و بیان قرار داد، و آن را بوسیله فرشتگان برگزیده اش به سوی هر کس که او را به پیغمبری و رسالت انتخاب کرده بود فرستاد، در میان مردمی که اکنون رفته و جای خالی خویش را بدیگران داده اند، و در روزگارانی که گذشته و پایان پذیرفته، تا اینکه نوبت رسالت به محمّد مصطفی- صلی اللّٰه علیه و آله- رسید، و پیمبران بدو پایان یافتند، و او را پی آمد انبیا قرار داد، و از روی لطف و رحمت بسوی جهانیان فرستاد، و نیز وی را بشارت دهنده ایمان آورندگان و مصدقین فرستاده اش، و زنهار دهنده منکران و تکذیب کنندگان قرار داد تا حجّتش بر خلق تمام باشد، و هلاک و نابود شود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۵۱

هر کس نابود شود پس از نموداری حقّ از باطل، (۱) و زنده شود هر کس زنده ماند پس از روشن بودن و آشکارا نمودن درست از نادرست، و براستی که خداوند شنوا و داناست.

و باز سپاس

خداونـدی را که اهـل بیت رسولش را مواریث نبوّت عطا فرمود (یعنی رهبری را ویژه آنان کرد) و علم و حکمت را نزد ایشان بودیعت نهـاد، و آنـان را کانون امامت و رهبری و امارت بر مردم کرد و دوستی ایشان را بر همه واجب ساخت، و محلّ و مقام آنـان را بالا و والا قرار داد، و پیامبرش را امر کرد که از امّت مودّت و دوستی آنان را بخواهـد؛ چنان که گفت: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى (بگو من از شـما اجر و مزد رسالت نمی خواهم (زیرا اجر من بر فرسـتنده من است) لکن شما را سفارش می کنم که با ذوی القربای من مهر و محبّت و دوستی کنید- شوری: ۲۳)، و آنچه را که ایشان را بدان وصف کرد از دوری از پلیـدی، و معرّفی پـاکی و پـاکیزگی آنـان در کلام خود که فرمود: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (جز این نیست که خداوند چنین خواسته است که شما از هر پلیدی پاک بوده، شما را طاهر و مطهّر نگه دارد- احزاب: ۳۳).

سپس اینکه مـأمون نسـبت به عترت پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و آله به نیکی رفتار نمود، و رابطه خانوادگی و رحمی که قطع شـده بود، او وصل کرد، و انس و محبّت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۵۲

فامیلی را بازگردانید، (۱) و تفرقه و جـدائی بین خویشان را از میان برداشت، و شـکافی که در میان جمعیّت یک خاندان افتاده بود التیام داد، و به این ترتیب خداوند کینه ها و بدخواهیها را بکلّی از میان برد، و بجای آن یاری و

انس و همزیستی و محبّت و دوستی واقعی را جایگزین نمود.

و اینک به یمن و نگهداری و برکت و خیر او و نیکوئیش و صله ای که او بجای آورد، دستهای همه یکی شد، و مرام همه یکی و سخنشان واحد گشت، و افکار و اندیشه های گوناگون یکی شد، و حقوق هر کس رعایت و ارثها بجای خود بازگشت، و نیکی نیکوکاران را پاداش داد، و آزمایش آزمایش شدگان را ارج نهاد، و درجات دوری و نزدیکی افراد را بدستگاه حکومتی بر اساس دینداری آنان قرار داد، و پس از این امور، آن فردی که سعی و کوشش او را پیش انداخته بود مخصوص به تفضیل و تقدیم و تشریف گردانید، و او همین فضل بن سهل ذو الرّیاستین است، چون او را همکار صمیمی دید، و مشاهده کرد که او فردی است که بحقّ او استوار است، و بدلیل و برهان او گویاست، بر کارگزاران دولت سرپرست و آموزگار خوبی است، و نیز برای سواره نظامان فرمانده بجائی است، و در کارزار و نبردهای او صاحب نظر و با تدبّر، و برای رعیّت دارای سیاست است، و مردم را بمرام و مسلک او دعوت می کند، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۵۳

بکسی که دعوت او را بپذیرد پاداش دهد، (۱) و از آنکه فرمان خلیفه را گردن ننهد و شانه خالی کند و یا نافرمانی از او سرزند دوری می گزیند، و در نصرت و یاری او منفرد است، و قلبهای ناسالم و بیماران روحی را شفا بخش، و از این اعمال، در دست نداشتن یا کم بودن مال یا نیافتن یار او را باز نمی دارد، و طمع

او را از صراط مستقیم منحرف نمی سازد، و ترس و وحشت او را از قصد و بینشش به سوی دیگر سوق ندهد، بلکه هنگامی که ترسانندگان و کسانی که ایجاد وحشت میکنند و چون رعد و برق آشوب بپا مینمایند، و در بسیاری مخالفان و دشمنان و حیله گران، ثابت قدمتر و با عزمتر و مصمّم تر، و چاره اندیشتر و با تدبیرتر می شود، و با کمال جدّیت از مأمون و حقوقش دفاع مینماید، و بسوی او بیشتر و بهتر مردم را میخواند، تا زمانی که دندان گمراهی را شکست و تیزی شمشیرشان را کند نمود، و ناخنهایشان را چید، و شوکت آنان را از بیخ و بن برکند، و پشت همه را چون ملحدان بر دین بخاك کوبید: آنان که عهد بشکستند و در امر او سستی نشان دادند، و بحقّ او استخفاف کردند و آن را بی اهمیّت تلقّی نمودند، آن کسان که از اخطارات او بحذر کردن در امان بودند. بعلاوه آثار ذو الریاستین در اصناف امّتهای مشرك، و آنچه خداوند حدود و ممالك اسلامی را بوسیله او افزون ساخت، از آنچه اخبارش را برای شما

گفته اند (۱) و کتابهای آن را در منابر بر شما قراءت کرده اند، و نیز آنچه اهل و مردم دنیا از شما گرفته و بدیگران رسانده اند معلوم و آشکار است.

و شکر ذو الرّیاستین و قدرشناسی او از موقعیّت امیر المؤمنین مأمون بدان جا رسید که همه اختیارات بدو محوّل شد، قیام او برای احقاق حقّ امیر، و بذل خون خود و برادرش ابو محمّد بن سهل، که پاك و خوش طینت، و خوشخوی و پسندیده سیرت بود تا

بحدّى كه از گذشتگان پيشى گرفت و بر همه رستگاران برترى يافت و در برابر، پاداش امير المؤمنين مأمون بدو اموال بسيار و اراضـى وسـيع و پهناور، و جواهرات بيشمار بود، هر چند با فعّاليّت يك روز او، و يك مقام از مقاماتى كه او گذراند برابرى و وفا نميكند، لكن با اين همه او از جهت بى رغبتى در اينها و بلندى همّتش، و وافر ساختن مال مسـلمانان و دورى كردن از مال و منال دنيا و حقير دانستن آن، و ترجيح دادن آخرت به دنيا، و شدّت ميل بآخرت، همه اينها را واگذاشت.

و از امير المـؤمنين اسـتعفا خـواست و مرتّب طلب بازنشسـتگى از امير المـؤمنين مينمـود و اظهـار بيميلى بـوزارت ميكرد، و اين استعفا خواستن و زهد در جاه و مال بسيار عمل بزرگى در نزد امير و ما بود، چون خداوند ما را

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:٣۵۵

بموقعيّت او در عزّت دين و اقتدار و قوّت بر اصلاح امور مسلمين آگاه كرده بود، (١) و جهاد او را با مشركين فهميده بوديم، و ديگر چيزها كه خداوند بما نموده بود از نيّت صدق و راستى و درستى و پاك پاك طينتى او، و صـحّت تدبير و مديريّت او، و قوّت رأى و مقـام والاـى عقـل او و رسـيدن او بـآنچه ميخواهـد، و يـارى او بر حقّ و راستى و راه مسـتقيم و رشـد و صـلاح، و نيكوئى و تقوى.

پس چون امير المؤمنين باو اطمينان كرد و ما نيز از جهت ديانت او، و اختيار كردن آنچه صلاح او بود، ما اجابت كرديم فرمان او را كه موافق مقامش بود، و نوشتيم براى او (ذو

الرّیـاستین) کتاب «حباء و شـرط» را که در آخر این کتاب من نسـخه آن درج شـده است، و خداونـد و تمام حاضـران را بر آن شاهد گرفتیم و همه کسانی که بودند: از اقوام و سران سپاه و درباریان و قاضیان و فقیهان و خاصه و عامّه.

و أمیر المؤمنین (مـأمون) چنان صـلاح دیـد که نسـخه آن را در همه بلاد پخش کننـد، تا انتشار یابـد و در همه جا شایع شود و اهل هر بلاد مطلب را بدانند، و در منابر نسخه خوانده شود، و نزد حاکم و قاضی هر بلد و هر دیار نسخه ای

از آن بماند، و از من خواست که آن را نسخه پردازم و توضیح و شرح دهم معانی آن را.

و آن بر سه بـاب است: (۱) باب اوّل: در ذکر تمامی آنچه از ذو الرّیاستین بوقوع پیوسـته (فعالیّتهائی که داشـته) و خداوند بدان جهت حقّ وی را بر ما و مسلمین واجب کرده است.

باب دوم: در بیان مرتبه رشد و صـحّت اعمال او، و اینکه کسـی را حقّ آن نیست که: چون و چرا کند و از فعالیت های او مانع شـود، و ذکر علّت آن اعمـال، و این بـدان جهت است که هیـچ کس از خلـق که بیعت امیر را در گردن دارنـد مـانعی راهی و چاره ای نیست جز آنکه بیعت کننـد با او و برادرش، و آنان حقّ دارند مانعی را بر طرف کنند که ظلم در باره آنان روا دارد و سعی در فساد بر علیه ما و ایشان و دوستان ما کند، و این برای اینست که کسی آرزوی مخالفت ایشان در سر

نپروراند، و خیال نافرمانی ایشان کند، و یا حیله گری از راهی برای جدائی ما و این دو تن بخود راه ندهد.

و باب سوم: در بیان عطایا و بخششهای امیر بر ایشان (ذو الرّیاستین)، و بیان آنچه او و خواست از بیرغبتی بدنیا و واگذاشتن آن، و آراستن خود بزیور

زهد و بی علاقگی بمال و جاه و مقام، (۱) و دلیل بر این عمل اینست که پیوسته کوشش و اهتمام در امر آخرت کرده و خواستار آن اجر است بآن مقدار که هر کس شکّی در او دارد برطرف گردد، و آنچه را که لازم شده است بر ما از بخشش باو و بزرگداشت و عزّت او که بر او و برادرش ارزانی داشتیم، و منع ایشان از خود آنچه را که ما بسبب آن خود را منع کردیم، و این باب مشتمل است بهر چیزی که احتیاطکننده در امر دین و دنیای خود در آن احتیاط می کند.

اینک متن نسخه و اصل آن:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ: این نوشته و شرطی است از عبد اللَّه مأمون امیر مؤمنان و ولیعهد او علیّ بن موسی برای ذو الرّیاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هشتم ماه رمضان سال دویست و یکم (قمری) و آن روزی است که خداوند منّان کار خلافت امیر المؤمنین را تمام و راسخ کرد و عقد ولایتعهدی را ببست، و مردمان را لباس سبز رنگ بخلعت پوشانید، و به آرزوی خویش در صلاح ولیّ خود و پیروز شدن بر دشمن رسید.

ما تو را ای فضل بن سهل دعوت کردیم در این روز بچیزی که بعض از پاداش تو در آن است،

زیرا که تو بادای حقّ پروردگارت برخاستی و نیز بادای

حقّ فرستاده او، (۱) و همچنین حقّ امیر المؤمنین و ولیعهد او علی بن موسی و حقّ بنی هاشم که بسبب آن صلاح دین و سلامت از تفرقه مسلمانان امید است، تا آنکه نعمت بر ما و همه مسلمین ثبات یابد، و سبب دیگر آن معاونت و یاری تو است مر امیر المؤمنین مأمون را بر بپاداشتن قوانین دین و سنّت سیّد المرسلین، و اظهار دعوت ثانیه و محقق را، و ترجیح بهتر، و قلع و قمع شرك و شکستن بتها، و از بین بردن یاغیان و گردنکشان و سایر کارهائی که از تو در شهرها شهرت یافت مربوط به برکنار کردن امین خلیفه مخلوع، و در باره آنکه مسمی به اصفر بود و کنیه اش ابو السّرایا، و آن دیگر که او را مهدیّ نامیده که اوست محمّد بن جعفر بن محمّد طالبیّ نسب «۱» و نیز ترکان خلجیّ، و در طبرستان حکّام آن سامان تا هرمز بن شروین، و در دیلم و والی آنجا، و در کابل و سلطانش مهورس، و سلطان دیگرش اصفهبذ، و در باره ابن برم (یامبرم) و در جبال بداربنده و غرشستان و غور و اصناف آن، و در خراسان خاقان و ملون

---

(۱)- شرح حال ابو السّرایا و محمّد بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام هر دو در ترجمه کتاب مقاتل الطّالبیین از ص ۴۷۶ الی ۵۲۱ مشروحا ذکر شده است، برای اطّلاع بدان جا مراجعه شود.

صاحب جبل تبّت و در کیمان، (۱) و تغرغر و در ارمینیه و حجاز، و

یا صاحب سریر، و صاحب خزر، و در مغرب و در نبردهای دیگر که تفصیل آن در اداره مربوطه تاریخ و وقایع، ثبت شده و مضبوط است.

و آن مواجبی که برای تو مقرّر داشتیم و تو را بآن دعوت نمودیم که معونه تو باشد و آن بمبلغ یک صد هزار هزار درهم بود، و ده میلیون درهم درآمد از جواهر علاوه بر آنچه خلیفه بتو قبلا بخشیده بود، و البتّه قیمت یک صد هزار هزار درهم جواهر بسیار نزد ما اندک است نسبت بآنچه تو استحقاق آن را داری، و تو ترک کردی همانند این اموال را زمانی که امین بتو داده بود، و خدا و دین او را مقدّم داشتی و اینکه تو از امیر المؤمنین و ولیعهدش تشکّر و قدردانی نمودی، و از اموال بسیار که اجر و حقوق تو بود گذشتی و آن را بمسلمانان واگذاردی تا مالیه ایشان رونق یابد و بیت المالشان افزون گردد و دیگران را بر خود مقدّم داشتی.

و اکنون از ما درخواست خصلتی کردی که ذاتا بدان راغب بودی و در شأن تو بود (یعنی وزارت) و از بی رغبتی تو بدنیا، و کناره جوئی تو از این مردمان، تا آن اندازه که برای آن کس که در کوشش تو شکّ داشت که آیا برای دنیاست یا آخرت یقین حاصل شد که واقعا تو زاهدی و همه سعی و کوشش برای آخرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۰

است نه دنیا، (۱) پس از مانند توئی در هیچ حال بی نیازی نیست (یعنی همیشه به چون تو شخصی مردم نیاز دارند)، و مانند توئی هرگز نباید خواسته اش اعتنا نگردد و ردّ شود،

هر چند که خواسته ات دورکننده ما باشد از بسیاری از نعمتها، در حالی که بعکس، خواسته تو ما را بنعمتهای بسیاری میرساند و مخارج گرانی را از ما برمیدارد و از آن میکاهد، و حجّت را بر کسی که میپندارد تو بطمع دنیا آن مقام را خواسته ای نه برای آخرتت، تمام میکند.

اینک خواسته تو را اجابت میکنیم و آن همان پستی است که تو درخواست کرده ای با عهد و میثاق با خدا و مؤکّد که تبدیل و تغییر در آن نیست و نخواهد شد، و بدون هیچ دفع الوقتی امر را بتو تفویض نموده و تو را بدان مقام منصوب کردیم، و هر چه را که بخواهی انجام ده، و کسی را قدرت آن نیست که از تو در آنچه اراده کرده ای جلوگیری کند و یا تو را به آنچه مکروه داری وادار نماید، و از تو دفع میکنیم آنچه را از خود دفع میکنیم، و چنانچه برای رفع خستگی چند گاهی بیاسائی باز مکرّم و مأجوری و بدنت هم حقّ آسایش دارد با کمال احترام آزادی.

و سپس آنچه را که اکنون بتو عطا کردیم و تو آن را بدیگران بخشیدی، بتو در آن مدّت استراحتت ادا خواهیم کرد و همچنین برای برادرت حسن بن سهل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۱

آن مقدار که حقوق تو مقرّر شده بود ماهیانه قرار دادیم، (۱) و با نیم آن حقوقی که قبلا از ما میگرفت، و این یکی برای تو، و دیگر بجهت آنست که او در مبارزه با سرکشان و طاغیان بذل جان نمود و آنکه دو بار عراق را فتح کرد، و جماعت شیطان صفتان را

پراکنـده نمود تـا دین قوّت گرفت و آتش جنگهـای پی در پی فرو نشـست و بـا نفس خود و کسـانش مـا و همه فرمانـدهان و سیاستمداران از دوستان حقّ را رهانید.

و خدا و ملائکه و شایستگان خلق و همه آن کسان که با ما بیعت کردند و پیمان وفای بعهد بستند را امروز و بعد از آن شاهد میگیریم بر آنچه در این کتاب و این فرمان مرقوم گشته، و خدا را بر خود ضامن گرفته، و وفای بعهد را بر خود واجب میشمریم بدون استثناء بچیزی که آن را در باطن یا ظاهر نقض کند، و مؤمنان پایبند قراردادشان هستند، و عهد و پیمان امری است مسئولیّت آور، و مورد باز و خواست خواهد بود، و بهترین مردم به وفای عهد کسانی هستند که خود از مردم خواستار وفای بعهد میباشند، و خود توانائی اداء آنچه بدان پیمان بسته اند را دارند، و خداوند تبارك و تعالی میفرماید: وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۲

عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (بعهد و قراردادی که بضمان خداوند بین خودتان بسته اید وفا کنید، و آنچه بر آن سوگند یاد کرده اید انجام دهید و پیمان شکنی نکنید پس از آنکه آن را بقسم مؤکّد ساخته اید و خدا را بر آن گواه گرفته اید خداوند از آنچه میکنید آگاه است- نحل: ۹۱).

(۱) و حسن بن سهل ذیل نوشتار مأمون را نوشت که آن چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: آری امیر المؤمنین مأمون بر خود واجب کرد آنچه در این کتاب مرقوم گشته و ثبت شده است،

خداوند متعال را بر آن شاهد و ضامن و کفیل گرفت و آن را با خطّ خویش در ماه صفر سنه ۲۰۲ برای معیّن ساختن عطای خود و شروطی که کرده است. و بخطّ حضرت علیّ بن موسی علیه السّلام در آن نوشته بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ: بدون تردید علیّ بن موسی بر خود لازم گردانید جمیع آنچه در این کتاب مسطور است بدان وجه که پیمانی مؤکّد و مورد اطمینان شده است در امروز و فردا و مادامی که زنده است و خداوند را بر آن شاهد و ضامن و کفیل قرار داد، و خدا خود برای شهادت کافی است. و نیز بخطّ خود مرقوم داشت: در این ماه از این سال [و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و صلّی اللَّه علی محمّد و آله و سلّم، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ].

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۳

(۱) ۲۳- حمزه بن محمّد بن علویّ که نسبش در متن ذکر شده برای ما چنین گفت:- در سال ۳۳۹ در قم- علیّ بن ابراهیم بن هاشم در سال ۳۰۷ کتابی برای من فرستاد و در آن نقل کرده بود که یاسر خادم حدیث کرد که هر گاه حضرت رضا علیه السّلام خلوت می کرد تمامی کارگزاران و خدمتکاران خویش را از صغیر و کبیر گرد خود جمع میکرد و برای آنان سخن میگفت و با آنان گفتگو مینمود و انس میگرفت و همصحبت می شد، و روش آن حضرت در هنگام صرف غذا این بود که همه را سر یکسفره میخواند، و فرو نمیگذاشت هیچ کوچک و بزرگ و مهتر و کهتری را حتّی تیمارگر اسبان و حجامت

کن را مگر آنکه بر سر سفره حاضر میساخت، یاسر خادم گوید: روزی ما با حضرت بودیم که ناگاه صدای قفل دری که از قصر مأمون به منزل حضرت باز میشد شنیدیم، و امام فرمود: برخیزید و متفرّق شوید، ما برخاستیم و مأمون با نامه ای بلند که در دست داشت وارد شد، حضرت خواست برخیزد و احترام کند، مأمون قسم داد که تو را بحقّ پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله برنخیز، آنگاه آمد و خود را بحضرت رسانید و روی او را بوسید و در مقابلش روی تشک و مخدّه نشست، و نامه را خواند و در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۴

آن خبر فتح پاره ای از قریه های کابل بود (۱) و نوشته بود که ما قلعه فلان را گشودیم و چنان و چنین نمودیم، چون از خواندن نامه فارغ شد، حضرت باو فرمود: آیا فتح قریه ای از قریه های اهل شرک تو را خشنود می کند؟ مأمون گفت: آیا در این فتح، سرور و خوشحالی نیست؟ امام فرمود: ای امیر از خدا پروا کن در (مراعات) امّت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و مأموریتی که خدا بتو داده! سرزمینهائی که بر آنها حکومت- داری ضایع گذاشته ای و بامورشان رسیدگی نمیکنی و آن را بعهده دیگران محوّل کرده ای، و آنان بر این امّت حکومت می کنند بخلاف آنچه خدا فرموده، و بکلّی از مدینه دار الهجره غافل شده ای که آن مهبط و محلّ ریزش رحمت و نزول وحی است، و اولاد مهاجر و انصار در آنجا مظلوم واقع شده اند و با بودن تو بآنان مرتّب ظلم و ستم می شود و دادرسی ندارند و کسانی که بر آنان

مسلّط میباشند ملاحظه و رعایت هیچ گونه پیمان و عهدی نه با خدا و نه با خلق نمیکنند، و روزگاری بر مردم مظلوم آن سامان میگذرد که کاملا در مشقّت و بدبختی میگذرانند، و از نفقه و مخارج خود عاجزند، و کسی را ندارند یا نمی یابند که حال پریشان خود را به او شکایت کنند، و دست آنان بدامن کبریایی نمی رسد، ای امیر از خدا بترس و به امور مسلمانان رسیدگی نما، و نظری بخانه نبوّت و مرکز مهاجرین و انصار بینداز، آیا نمیدانی ای امیر که والی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۵

و سرپرست مسلمین حکمش حکم عمود خیمه است، هر کس آهنگ آن خیمه میکند عمود را میگیرد؟! (۱) مأمون عرض کرد: ای سیّد من! اکنون چه کنم، رأی شما چیست؟ امام فرمودند: نظر من اینست که از این بلاد بیرون روی و بمرکزی که پدرانت در آنجا بودند رحل اقامت افکنی، (پایتخت و مرکز خلافت) و در آنجا بامور مسلمانان رسیدگی کنی، و آنان را بدیگران وانگذاری، زیرا خداوند تعالی از تو سؤال خواهد کرد کارهای تو را، مأمون برخاست و عرضکرد: نظر شما درست و پسندیده و صحیح است، و بیرون رفت، و فرمان داد که همگی برای رفتن (بعراق) حاضر شوند- خانواده و ارکان دولتش همگی- و این ماجرا بگوش فضل رسید، او را غم فرا گرفت، زیرا امور بدست او بود و کاملا مسلّط و نظر مأمون مهم نبود، زیرا جرأت مخالفت نداشت لذا بحضرت پناه برده بود، سهل بمأمون گفت: ای امیر! این چه رأیی است که بدان امر کرده ای؟! مأمون گفت: آقای من ابو الحسن مرا بدین کار

امر فرموده است، و این رأی در نظر من صواب است، ذو الرّیاستین گفت: نه، این رأی درستی نیست، زیرا تو دیروز

برادرت را کشتی (۱) و خلافت را از وی گرفتی و او را از امارت کنار زدی، و فرزندان پدرت همگی با تو دشمن خونی هستند، و جمیع اهل عراق و خاندان تو و عرب با تو دشمنند، سپس این کاری که کردی و علیّ بن موسی را ولیعهد خود نمودی و امر خلافت را از بنی عبّاس بیرون بردی، و (حال آنکه) همه مردم و دانشمندان و رهبران مذهبی و اولاد عبّاس بن عبد المطّلب بدین کار راضی نبوده اند، و دلهایشان از تو و این عمل تو نفرت دارد، رأی آنست که در خراسان بمانی تا زمانی که دلها آرامش یابد و کم کم از غضب و خشم بیفتند و با دولت تو انس گیرند، و رفتار تو را با برادرت فراموش کنند، بعد گفت: بزرگانی هستند که پدرت در مسائل با آنان مشورت میکرد، تو نیز این مسأله را با ایشان مشورت کن، اگر پذیرفتند عمل کن، مأمون گفت: مثل چه کسانی؟ گفت: از قبیل علیّ بن عمران و ابو یونس و [عیسی بن یزید] جلودیّ، (آنان که بدلیل مخالفت با بیعت ابو الحسن بزندان افتاده بودند) مأمون در جواب فضل بن سهل گفت:

آیا با اینها و امثالشان مشورت کنم؟ گفت: آری، پس چون صبح شد امام بر مأمون وارد شد و پرسید چه کردی؟ مأمون آنچه ذو الرّیاستین نظر داده بود گفت، و

بعد دستور داد که آن سه تن را از

زندان خارج کرده بحضور آورند، (۱) اوّل کسی که بر مأمون وارد شد علی بن عمران بود، و چون علیّ بن موسی را در کنار مأمون دید، گفت: ای امیر المؤمنین بخدایت میسپارم! مبادا این امر (خلافت) را که خداوند بشما خاندان ارزانی داشته و شما را مخصوص بآن نموده از جمعتان خارج کنی و بدست دشمنانتان بسپاری؛ آنان که پدرانت بکشتنشان فرمان دادند، از شهر و دیار خود بیرونشان ساختند، مأمون گفت: ای ناپاک زاده! تو هنوز این طور فکر میکنی! جلّاد گردنش را بزن! جلّاد او را برد و گردن زد، بعد ابو یونس [یا ابو مؤنس یا ابو مؤیس] را آوردند، چون نظر او بحضرت افتاد که در کنار مأمون نشسته است گفت: یا امیر المؤمنین! این شخص بتی است که او را میپرستند، و خدا را ستایش نمی کنند، مأمون گفت: ای ناپاک زاده! تو هم هنوز این گونه می اندیشی، ای جلّاد گردنش را جدا کن! جلّاد او را نیز بکشت، آنگاه جلودیّ احضار شد. (مترجم گوید: ما بین پرانتز صحیح بنظر نمی رسد) (جلودیّ در زمان خلافت رشید هنگامی که محمّد بن جعفر بن محمّد در مدینه قیام کرد، بود، هارون او را بمدینه فرستاد و دستور داد اگر غالب و پیروز گشت سر از بدن محمّد بن جعفر جدا سازد، و خانه های آل ابی طالب را غارت

کند و هر چه از زر و لباس و اثاث دارند برگیرد، حتّی برای هر زن بیش از یک پوشش باقی نگذارد، (۱) و در آن وقت موسی بن جعفر علیهما السّلام در بغداد در زندان بسمّ کشته شده بود، و حضرت

رضا در خانه اش بود که جلودیّ با سوارانش بآنجا حمله برد، حضرت رضا علیه السّلام ناچار زنان را به یکی از اطاقهای خانه برد و خود پشت درب ایستاد، جلودیّ چون این بدید کوشش داشت خود وارد آن بیت شود و خود از زنان آنچه از زر و زیور دارند بگیرد، و امام شدیدا امتناع ورزیده و فرمود: من خود متصدّی این کار میشوم و سوگند میخورم که چیزی باقی نگذارم و هر چه باشد بگیرم، ولی جلودیّ حاضر نشد و میکوشید که خود این کار را انجام دهد، حضرت هم مانع بود و گفتگو بسیار شد، با اینکه حضرت سوگند یاد میکرد تا بالاخره جلودیّ پذیرفت و آن حضرت به آن بیت داخل شد و هر چه همراه زنان بود از لباس و زر و زیور، گوشواره و خلخال و دستبند همه را هر چه بود گرفته تحویل جلودیّ داد، و غیر اینها هر چه از اثاث در آن خانه بود همه را از کم و بیش بغارت بردند). «مترجم گوید: قیام محمّد بن جعفر سنه ۲۰۰ زمان مأمون بود».

و اکنون که جلودیّ بر مأمون وارد شد و حضرت را در کنار مأمون دید، و نظر آن حضرت به جلودیّ افتاد به مأمون گفت: یا امیر المؤمنین این پیرمرد را

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۶۹

بمن ببخش، (۱) مأمون رو بحضرت کرده گفت: ای آقای من این همان کس است که با آل پیغمبر و دختران رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آنچنان که دیدی کرد از چپاول و غیره، و جلودیّ بحضرت مینگریست و حضرت به مأمون اصرار میکرد که وی را آزاد

کند و از ریختن خون او بگذرد، امّا جلودیّ از نظر سابقه جنایاتش با خاندان حضرت چنان می پنداشت که امام مأمون را تحریص بقتل او میکند، بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین! ترا بخدا و خدمتم برشید خواسته این مرد را در باره من مپذیر، مأمون رو بابی الحسن علیه السّلام کرده گفت: این مرد با سوگند ردّ قول شما را طلب می کند! آنگاه رو بجلودیّ کرد و گفت: نه بخدا قسم، قول او را در باره تو نخواهم پذیرفت، و گفت او را بدو رفیقش ملحق کنید، او را بردند و گردن زدند.

مترجم گوید: «باتّفاق مؤرّخین جلودی بسال ۲۱۳ حاکم مصر شده است!» و ذو الرّیاستین نزد پدرش سهل رفت، و قبلا مأمون دستور آماده شدن سواران رکاب را داده بود که آنان حاضر شوند، ولی ذو الرّیاستین آنها را ردّ کرده و گفته بود: باید این سفر ترک شود، و چون مأمون امر بقتل آن سه تن کرده بود، ذو الرّیاستین دانست که مأمون عزم سفر دارد.

پس آن حضرت از مأمون پرسید چه کردی؟ گفت: شما خود آنها را امر باین عمل فرما، حضرت بیرون آمد و با آواز بلند گفت: سواریان را پیش آورید، راوی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۰

گفت: گویا آتشی در میان مردم شعله کشید، (۱) پس مأموران پیش آمدند و مرکبهای سواری را حاضر آوردند، و ذو الرّیاستین در منزل خود نشست و بیرون نیامد، مأمون کسی را فرستاده او را بحضور خواست، و گفت: چرا در خانه ات نشسته ای؟ گفت: یا امیر المؤمنین من گناهم نزد خاندان تو و مردم بسیار عظیم است، و مرا ملامت و سرزنش میکنند که

چرا برادرت امین را کشتم، و با رضا بیعت کردم، و از این ایمن نیستم که بدگویان و حسودان و ستمکاران از من نزد تو بدگوئی کنند، مرا رها کن در خراسان بمانم و امور اینجا را اداره کنم، مأمون گفت، ما از تو بی نیاز نیستیم، امّا اینکه گفتی ممکن است از تو سعایت کنند و غائله راه اندازند، تو در نزد ما نیستی مگر یکفرد مؤتمن و آزمایش شده و مخلص و دلسوز، خود بنویس برای خود امان نامه ای آن طور که خود صلاح میدانی و آن را چنان که شاید و باید مؤکّد و مطمئنّ ساز، ذو الرّیاستین رفت و نامه ای برای امان نامه خود نوشت و از تمام علماء امضا گرفت، و آن را نزد مأمون آورد، و آن را وی قراءت کرد و آنچه ذو الرّیاستین خواسته بود امضا کرد و بخطّ خود نوشت که این نامه صحیح و درست است، و اضافه کرد کتاب حبوه را

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۱

- یعنی بتو عطا کردم چنین و چنان از اموال و اراضی و قدرت و آنچه او از دنیا آرزو کند- (۱) ذو الرّیاستین گفت: یا امیر المؤمنین! لازم است خطّ ابو الحسن در این نامه بوده باشد، و او همانچه شما مرحمت فرمودید او نیز بپذیرد، زیرا او ولیعهد شماست، مأمون گفت، تو میدانی که ابو الحسن با ما شرط کرده است که در این امور دخالتی نداشته باشد و رتق و فتقی با او نباشد، ما از او نمیتوانیم چیزی را که او مکروه دارد بخواهیم، تو خود از او طلب کن امید است او بر تو ردّ

نکند این خواسته را، ذو الرّیاستین آمد و اذن ورود از حضرت خواست، یاسر خادم گوید: حضرت بما فرمود: دور شوید و ما دور شدیم، او داخل شد و در مقابل آن جناب ایستاد، و پس از مدّتی حضرت سربلند کرد و پرسید: ای فضل حاجتت چیست؟ فضل گفت: ای آقای من این ورقه امانی است که امیر المؤمنین برای من نوشته است، و شما سزاوارترید که مانند او بمن مرحمت فرمائید، زیرا شما ولی عهد مسلمین میباشید، امام علیه السّلام فرمود آن را قراءت کن، فضل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۲

همچنان که بر پا ایستاده بود آن نوشته را که در جلد بزرگی بود قراءت کرد تا تمام شد، (۱) حضرت فرمود: ای فضل برای تو این ضمان بر عهده ما است مادامی که از خداوند عزّ و جلّ پروا کنی.

یاسر گوید: با آن قید واحد و آن یک کلمه، امام علیه السّلام ذو الرّیاستین را محدود کرد، وی از نزد آن حضرت رفت، و مأمون خارج شد، و ما با امام علیه السّلام خارج شدیم، چند روز که گذشت و ما در یکی از منازل بین راه بودیم که نامه ای از طرف حسن بن سهل برادر ذو الرّیاستین برای او آمده و در آن نوشته بود که من در نجوم نظر کردم بتحویل این سال و در حساب آن این را دیدم که تو در ماه فلان روز چهارشنبه حرارت آهن و حرارت آتش میچشی. و رأی من آنست که تو و امیر المؤمنین و علیّ بن موسی در آن روز بحمّام بروید، و تو حجامت کن که خون بر بدنت جاری بشود،

تا نحوست آن- که من در حساب نجوم دیده ام- از تو زائل گردد، ذو الرّیاستین نامه ای بمأمون نوشت و این ماجرا را گزارش داد، و درخواست کرده بود که مأمون و ابو الحسن نیز همگی بحمّام رونـد، مأمون نامه ای بحضـرت رضا علیه السّلام نوشت و از او درخواست کرد که فردا بحمّام رود، امام در

جواب نـامه نـوشت که من فردا خود بحمّام نمی روم (۱) و صـلاح نمیـدانم که تـو هم بحمّام روی و همچنین برای فضـل نیز مصلحت نمی دانم که فردا بحمّام رود، مأمون دو بـار نامه نوشت و حضـرت هر دو بار جواب فرمود: که من فردا بحمّام نمی روم زیرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در همین شب در خواب دیدم که بمن فرمود:

یـا علیّ فردا بحمّام نرو، پس برای تو هم یـا امیر المؤمنین صـلاح نمیـدانم بحمّام روی و همچنین برای فضل. مأمون بحضـرت نوشت راست می گوئی آقـای من، و رسول خـدا راست گفته است، من بحمّام نخواهم رفت، و اما فضل، خود بهتر میدانـد چه میکند، یاسر گوید: چون شام شد و خورشید غروب کرد، حضرت بما فرمود بگوئید:

«نعوذ باللّه من شر ما ینزل فی هذه اللّیله»

ما شروع کردیم بگفتن آن ذکر و مرتّب آن را میگفتیم، تا صبح شد و حضرت نماز بجای آورد، فرمود بگوئید:

«نعوذ باللّه من شر ما ینزل فی هذا الیوم»

، در حـدود طلوع شـمس حضـرت فرمود: ببام بالا رو و گوش ده که آیا چیزی میشـنوی، چون من ببالای بام خانه رفتم صدای زاری و شیون شنیدم و آن صدا بسیار شد که ناگاه دیدم مأمون از آن دری

که از قصرش بمنزل حضرت باز میشد داخل شد و میگفت: ای آقای من!، خداوند

تو را بمصیبت فضل اجر عنایت فرماید، (۱) وی بحمّام داخل شده بود که جماعتی شمشیر بدست بر او هجوم آورده و او را کشتند و سه نفر بوده اند «۱» که یکتن از آنان پسر خاله فضل ذو القلمین [ذو العلمین (؟)- خ ل] بود.

یاسر گوید: تمامی سران لشکر و لشکریان تحت فرمان ذو الرّیاستین در خانه و قصر مأمون گرد آمدند و میگفتند: مأمون او را گول زده و کشته است، و (بدین سبب) خونخواهی او میکنیم و خون او را از مأمون می طلبیم، مأمون بحضرت (پناهنده شده) گفت: اگر صلاح میدانی تو خود بیرون برو، و آنان را متفرّق ساز، یاسر گوید: امام سوار شد و بمن نیز گفت: سوار شو، چون از درب بیرون شدیم امام دید جمعیّت گرد آمده اند و آتش آماده کرده اند که درب را آتش زده و بسوزانند، حضرت صیحه ای بر ایشان زد و با دست مبارك اشاره کرد که متفرّق شوید، همه رفتند، یاسر گوید: بخدا سوگند که مردم چنان روی بفرار گذاردند که با یك دیگر تلاقی کرده روی هم میریختند، و حضرت بسوی کسی اشاره نمی کرد مگر اینکه وی دویدن میگرفت و همه رفتند و احدی نماند.

---

(۱)- تواریخ چهار تن گفته اند بنامهای: غالب، قسطنطین، فرج و موفّق که تحت فرمان علی بن أبی سعید بوده اند.

(۱) ۲۴- و حسین بن احمد بیهقیّ با چند واسطه مذکور در متن از محمّد بن- ابی عبّاد روایت کرد که: وقتی امر فضل بن سهل ذو الرّیاستین

بآنجا کشید که کشید و کشته شد، مأمون بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شد و گریه می کرد و میگفت اکنون وقتی است که من نیاز بتو دارم ای ابو الحسن، امر وزارت را بعهده بگیر و مرا یاری کن، امام علیه السّلام فرمود: تدبیر امور با تو است و بر ما است دعا کردن، ابن ابی عبّاد گفت: چون مأمون بیرون رفت بحضرت عرضکردم:

خداوند ترا عزّت دهد! چرا نپذیرفتی آنچه را که امیر المؤمنین از تو خواست و بتأخیر انداختی و امتناع ورزیدی؟! و امام گفت: وای از تو ای ابا حسین! هیچ باکی از آنچه واقع شده بر تو نیست، ابن أبی عبّاد گوید امام دید که من از آنچه شده است غمگین و افسرده ام، بمن فرمود: چه می اندیشی در این امر؟ اگر کار بدان جا کشد که تو میگوئی و تو نسبت بمن همان طور که اکنون هستی باشی، نفقه تو (یعنی حقوق ماهیانه ات) همان مقداری خواهد بود که قبلا- معیّن شده است و تو هم مانند دیگران نزد من خواهی بود.

(۲) ۲۵- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از محمّد بن ابی الموج از پدرش نقل

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۶

کرد که گفت: شنیدم شخصی از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکرد که آن بزرگوار میگفت: خدا را شکر که برای ما نگهداشت آنچه را که این مردم ضایع کردند، و بلند نمود ما را هر قدر که مردم پست کردند، تا بدان جا که هشتاد سال متمادی ما را بر منابر کفر، لعن و دشنام دادند، و تمام فضائل ما را کتمان نمودند، و مالها خرج کردند که بر ما

دروغ بندند، و خداوند تعالى جز رفعت و بزرگى شأن و شهرت فضائل ما چيزى ديگر نخواست، بخدا سوگند اين ظلمى كه بما شد، براى خود ما نبود، بلكه بدشمنى با رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله بود و چون ما با وى قرابت داشتيم مورد اين ستمها واقع شديم (يعنى اگر خويشى با آن حضرت نداشتيم كارى بما نداشتند، و بدشمنى او با ما اين طور رفتار كردند) كه كار بدان جا كشيده كه پس از ما امر ما و رواياتى كه از رسول خدا نقل كرده ايم بزرگترين آيات و براهين نبوّت او خواهد شد.

(۱) ۲۶- باز بيهقىّ از صولىّ از غلابىّ از احمد بن عيسى بن زيد نقل كرد كه گفت: مأمون دستور كشتن مردى را داد، مرد گفت: مرا مكش چون مرا شكرى است، يعنى خدمتى انجام داده ام، مأمون گفت: تو خود كه باشى تا شكرت؟

علىّ بن موسى الرضا عليهما السّلام فرمود: اى امير المؤمنين تو را بخدا سوگند ميدهم كه

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۷

عمل هر كس را اگر چه اندك باشد تقدير كن، زيرا كه خداوند متعال بندگان خود را امر بشكر كرده است، و آنان او را شكر كردند و از آنان گذشت.

(۱) ۲۷- جماعتى ذكر كرده اند كه فضل بن سهل ذو الرّياستين بمأمون اشاره كرد كه علىّ بن موسى عليهما السّلام را وليعهد خويش قرار دهد، از جمله آن جماعت ابو علىّ حسين بن احمد سلامى است، كه او در كتاب خود كه در تاريخ خراسان نوشته است اين را ذكر كرده و ميگويد: ذو الرّياستين فضل بن سهل وزير و مدبر امور مأمون بود، و مجوسىّ

مـذهب بود و بـدست يحيى بن خالـد اسـلام آورد و از اصـحاب او شد، و گفته شده كه سـهل پدر ذو الرّياستين بدست مهديّ عبّاسـى اسـلام آورد، و امّا فضل را يحيى بن خالد برمكى براى خدمت مأمون اختيار كرد، و او را وابسـته بمأمون نمود، و فضل بر مـأموريت خود مسـتولى شـد، و در نزد مـأمون مقـامى را پيـدا كرد كه با رأى خود هر كار كه ميخواست انجام ميـداد بـدون مشورت با او، و بدان جهت ملقّب به ذو الرّياستين شد كه دو پست حسّاس را در اختيار داشت: وزارت و فرماندهى لشكر.

در زمانى كه مأمون بخلافت نشست و امر او مستقرّ گشت، يك روز فضل

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۸

بيكى از همنشـينانش گفت: موقعيت عمـل من كه انجام دادم نسـبت به عملى كه ابو مسـلم انجام داد چگونه است، آن دوسـت گفت: او خلافت را از قـبيله اى بقبيله ديگر تغيير داد، و تو از برادرى ببرادرى، و فرق اين دو را خود بهتر دانى فضـل گفت: نه (اين طور نيست)، من هم از قبيله اى بقبيله ديگر ميبرم و اشـاره كرد بمأمون كه علىّ بن موسـى را بجاى برادرش مؤتمن وليعهد قرار داد، و علىّ بن- موسـى الرّضا عليه السّـلام بخراسان آمد و بر مأمون وارد شد، در سـنه دويست از راه بصره و فارس بهمراه رجاء بن ابى ضحّاك.

و آن جناب با دختر مأمون تزويج كرد، و خبر اين جريان ببغداد به بنى عبّاس رسيد، بر آنها بسيار گران آمده ابراهيم بن مهدىّ را پيش انداختند و با او بخلافت بيعت كردند، و در باره او دعبل بن علىّ خزاعىّ (بطعن) شعرى

سروده: (۱) ۱- ای گروه سپاهیان نومید مباشید، حقوق رسمی و صله های خود را دریافت کنید و در پاره ای از نسخ بجای «خذوا عطایاکم» آمده «و ارضوا بما کان» است، یعنی بآنچه واقع شده راضی باشید، و خشمگین نباشید و اوقاتتان تلخ نشود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۷۹

۲- بزودی این خلیفه تازه وارد بشما می بخشد کنیزک خوشرو را که از او لذّت برد جوان نورس، و مرد موی جو گندمی شده.

۳- و البتّه آلات موسیقی نغمه که از آن سران شما است، آنها را در کیسه نمی کنند و در مکانی نمی بندند.

۴- و این چنین، روزی میدهد یارانش را، این خلیفه ای که قرآنش «بربط» یعنی ساز و آلت نوازندگان است.

و این برای آن بود که ابراهیم بن مهدیّ سخت دلداده ساز و ضرب بود و معتاد بشراب خواری، و چون خبر بمأمون رسید فهمید که ذو الرّیاستین خطا کرده و راه نادرست را در مشورت باو گفته است، لذا از مرو بسوی عراق خارج شد و حیله ای کرد و فضل بن سهل بدستور مأمون در سرخس در حمّام بدست غالب (دائی مأمون) غافلگیر گشت و کشته شد، و این واقعه در ماه شعبان سال ۲۰۳ اتّفاق افتاد.

مأمون بعد از آن هم برای علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام نقشه کشتن کشید تا اینکه در بیماری جزئی که حضرت داشت او را سمّ خورانید و امام در سال ۲۰۳ ماه صفر در سنّ پنجاه و دو سالگی (۵۲) از دنیا رفت، و مأمون فرمان داد او را در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۰

سناباذ کنار قبر پدرش دفن کنند و گفته اند در سنّ (۵۵) پنجاه و پنج سالگی.

(۱)

این چنین ابو علیّ حسین بن احمد سلامی در کتابش نقل کرده است.

امّا در نزد من صحیح آنست که مأمون ولایتعهدی بآن حضرت را بجهت نذری که کرده بود داد، چنان که نقل آن گذشت، و امّا فضل بن سهل پیوسته دشمنی میکرد و این کار (تفویض ولایتعهدی) را مبغوض میداشت و از آن کراهت داشت و نمی پسندید که آن حضرت ولیعهد مأمون باشد، زیرا او از دست پرورده های برمکیّان بود، و سنّ حضرت رضا علیه السّلام در هنگام وفات (۴۹) چهل و نه سال و شش ماه بوده، و وفاتش در سال ۲۰۳ بود چنان که آن را با سند در این کتاب ذکر کرده ام.

(۲) ۲۸- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از معمر بن خلاد روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام بمن فرمود: روزی مأمون بمن گفت: یا ابا الحسن ببین چه کسی را که مورد وثوق شما باشد میتوانی بمن معرفی نمائی که او را به حکومت بعضی از این شهرهائی که بر علیه ما خرابکاری میکنند بگمارم. من

گفتم: ای امیر! تو با آنچه با من عهد بسته ای وفا میکنی منهم بآنچه با تو پیمان بسته ام پایدار میمانم، من شرطم در قبول ولایتعهدی این بود که متعرّض این امور نباشم نه آمر باشم نه ناهی، نه کسی را عزل کنم و نه کسی را بکار گمارم، و یا کسی را در پی کاری گسیل بدارم، تا اینکه خداوند پیش از تو مرا از دنیا ببرد، بخدا سوگند خلافت را هیچ گاه با خود حدیث نفس نکرده ام و فکر آن را در سر نپرورانده ام، من

در مـدینه بودم بـا همان چهار پای سواری خود در کوچه های آن رفت و آمـد میکردم، و مردم آن سامان و غیر از آنان از من حاجتشان را میخواسـتند، و من آنچه در توانم بود اجابت می کردم و حاجتشان را بر می آوردم، لـذا آنان برای من مانند اعمام (عموهایم) بودنـد، و نامه های من بهر کجا و هر سـرزمین و هر کس که مینوشـتم نافـذ بود و میپذیرفتند، و شـما بر من بر آنچه خداوند بمن ارزانی داشته بود چیزی نیفزودی، مأمون تصدیق کرد و گفت: من هم به آن عهدنامه وفا خواهم کرد.

(۱) ۲۹- روایت است که فضـل بن سـهل بـا هشـام بن ابراهیم [یـا هشـام بن عمر چنـان که در بحـار ذکر شـده] آهنگ دیـدار حضـرت را کردند و پس از ورود فضل گفت: یا ابن رسول اللّٰه من برای امری سرّی نزد تو آمده ام دستور فرما مجلس برای ما خلوت شود، آنگـاه فضل نامه ای بیرون آورد که در آن سوگنـدی بود به عتق و طلاق و چیزهائی که نمیتوان آن را نقض کرد و کفّاره داد و امضا شده بود،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۲

(۱) و فضل و هشام هر دو گفتنـد: ما نزد تو آمـده ایم که کلام حقّ و راست گوئیم، و خود میـدانیم که امارت، امارت شـما، و خلافت، حقّ و شـأن شـما است، یـا ابن رسول اللّٰه آنچه بزبـان می گوئیم همـان را در قلب داریم و الّا سوگنـد باشـد به آزادی بنـدگان و طلاق زنانمان و آنچه کفّاره بردار نیست و سی حجّ که با پای پیاده برویم بر عهده ما باشد، ما تصـمیم داریم مأمون را بقتل برسانیم و

امارت خالص بـدون رقیب برای تو باشـد تا حقّ بجای خود باز گردد و حقّ بحقّ دار برسـد. امام بحرف آنان گوش نـداد بلکه اعتنائی هم بآنان نکرد، و بآنها بد گفت و لعنشان کرد، و فرمود: شما کفران نعمت کردید و سلامت خود را در خطر انداختید، و مرا نیز اگر به رأی شما راضی بوده باشم.

چون فضل و هشام این کلام را شـنیدند دانستند که آنان راه خطا پیموده اند، از آنجا آهنگ رفتن نزد مأمون نمودند اما پس از آنکه بحضـرت عرضـکردند که ما این مطالب را برای امتحان شـما گفتیم، و قصد این بود که شما را بیازمائیم، حضرت فرمود: دروغ میگوئیـد و در قلبتـان همـانست که بر زبـان آوردیـد، الّا اینکه مرا موافق رأی خود نیافتیـد. بیرون رفته و بر مـأمون داخل شدند، و گفتند:

ما نزد ابو الحسن رفتیم و برای آزمایش با او گفتگوئی کردیم و خواستیم بدانیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۳

در دل نسبت بشـما چه عقیـده ای دارد که آن را پنهان می کند، (۱) مـا چنین سـخنانی گفتیم و او چنان جوابهائی داد، مأمون گفت: کار خوبی کردیـد (یا موفّق شدیـد)، و چون آنان از نزد مأمون بیرون شدنـد، حضـرت قصـد ملاقات مأمون کرد و بر او وارد شد، و مجلس را خلوت نمودند و امام آنچه شده بود با مأمون در میان گذاشت، و سفارش کرد که خود را از ایشان حفظ کند و مواظب خویش باشد، و چون مأمون این ماجرا را شنید یقین کرد حضرت راست میگوید و او صادق است.

باب ۴۱ طلب باران حضرت- بدرخواست مأمون- و نشاندادن قدرتهای الهی در اجابت دعای او و هلاکت و رسوائی مخالفان و منکران شخصیّت او علیه السّلام

(۲) ۱- محمّد بن قاسم مفسّر بسند مذکور در متن از امام عسکریّ از پدرش از

جدّش از علیّ بن موسی علیهم السّلام روایت کرده گفت: چون مأمون علیّ بن موسی علیهما السّلام را ولیعهد خویش قرار داد مدّتی باران نیامد. بعض از اطرافیان مأمون و مخالفین حضرت رضا علیه السّلام شروع بیاوه گوئی کرده گفتند: این از شومی علیّ بن

موسی است، از زمانی که وی باین سرزمین قدم نهاده باران از آسمان نباریده و خداوند از فرستادن باران دریغ فرموده، این خبر بمأمون رسید و بر او گران آمد، نزد حضرت آمده تقاضا کرد که ایشان نماز استسقاء (طلب باران) بخواند و گفت: ای کاش (حضرت) دعا میکرد و خداوند باران میفرستاد، امام علیه السّلام فرمود: بسیار خوب، مأمون سؤال کرد: در چه روز- و آن روز روز جمعه بود- این کار را انجام میدهی؟ امام فرمود: روز دوشنبه، چون من جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در خواب دیدم که جدّم امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام با او بود، بمن فرمود:

پسر جانم تا روز دوشنبه صبر کن آنگاه بصحرا رو و از خداوند طلب باران کن، خداوند متعال برای مردم باران خواهد فرستاد. و به آنان خبر ده آنچه را خداوند عزیز بتو بنمایاند که مردم بدان آگاه نیستند از موقعیّت وجود تو در میان آنان، تا تو را بشناسند و علمشان در باره تو زیاد شود، و بفضل و مقام و اعتبار تو در نزد خداوند عز و جلّ آگاه گردند. چون روز دوشنبه رسید حضرت روی بصحرا نهاد، و مردمان جمله بیرون آمدند و همه مینگریستند، آن جناب بمنبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، و

آنگاه گفت: ای پروردگار من توئی که حقّ ما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۵

اهل بیت را عظیم مقرر داشتی، (۱) تا مردم بامر تو دست بدامن ما شوند و از ما یاری طلبند، و امیدوار کرم تو باشند و رحمتت را بجویند و به احسان تو چشم دوزند، و بخشش را طلبند، پس سیراب کن ایشان را بارانی پر سود، فراگیر، بی وقفه و بی درنگ، و بی ضرر و زیان. ابتدایش پس از بازگشتن ایشان از این صحرا بمنازلشان و قرارگاههایشان باشد! راوی گفت: قسم به آن کس که محمّد صلی اللّٰه علیه و آله را بحقّ به نبوّت مبعوث کرد: ناگاه بادها وزیدن گرفت و (بدین سبب) ابرها بوجود آورد و آسمان برعد و برق افتاد، و مردم به جنبش افتادند، گویا قصد گریز از باران داشتند. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: ای مردم آرام باشید، صفوف را بهم نزنید این ابرها از آن شما نیست بسوی فلان بلد میروند، ابرها همه رفتند و نباریدند، سپس ابری دیگر آمد که شامل رعد و برق بود، باز مردم از جا حرکت کردند امام فرمود: بر جای خود آرام باشید، این ابر نیز برای شما نیست بفلان بلد میرود و برای اهل آنجا میبارد، و پیوسته ابرها آمدند و رفتند تا ده قطعه ابر، و حضرت علیه السّلام هر کدام را میگفت: این مربوط بشما نیست، این از آن اهل فلان شهر است شما حرکت نکنید و بر جای خود آرام بمانید و آشوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۶

نکنید، (۱) تا اینکه برای بار یازدهم ابری پدید آمد، در این بار امام فرمود: این ابر را خداوند عزّ

و جلّ بسوی شما برانگیخته پس او را بجهت تفضّلی که بر شما کرده است سپاس گوئید، اکنون برخیزید و بقرارگاهها و منزلهای خود بروید، و این ابر بالای سر شما است و نمیبارد تا بخانه و منازل خود برسید آنگاه باریدن میگیرد، و آن مقدار بر شما خیر میبارد که شایسته کرم خداوندی است، و سزاوار شأن و جلال اوست. این بگفت و از منبر بزیر آمد، و مردم بازگشتند، و ابر همچنان بود و نمی بارید تا همگان نزدیک منازل خود شدند، آنگاه بشدّت شروع بباریدن نمود، و رودها و استخرها و گودالها و صحراها را همگی آب فرا گرفت، و مردم شروع کردند به تبریک و تهنیت گفتن به فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بسبب کرامتی که خداوند عزّ و جلّ بدو مرحمت فرموده است، و میگفتند:

گوارا باد او را این کرامت! آنگاه حضرت میان جمعیّت آمدند و مردم بسیاری حاضر شدند، آنگاه فرمود: ایّها النّاس! از خدا بترسید و نعمت های او را قدر بدانید و بنافرمانی کردن، نعمتها را از خود گریزان ننمائید، بلکه (نعم الهی) را بطاعت و بندگی و شکرگزاری بر آنها و بر عطایای پی در پی خداوندی، دائمی و همیشگی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۷

کنید، (۱) و بدانید که شما بهیچ چیز او را شکر نکنید- پس از ایمان بخدا و اعتراف بحقوق اولیاء او از آل محمّد پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله- که نزد او محبوبتر باشد از:

یاری رساندن مؤمنین بیکدیگر در امر دنیایشان که محلّ عبوری است برای آنان تا خود را به بهشت پروردگارشان برسانند، آری هر کس چنین کند

(یعنی برادران دینی خود را در امورشان یاری دهـد و اعانت نمایـد و افتاده و بینوایشان را دسـتگیری کنـد) بی شکّ از خاصّان خداوند تبارک و تعالی شمرده خواهد شد، همانا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را در این باب کلامی است که سزاوار نیست عاقلی از فضل و رحمت خـدا غفلت کنـد و بـدان اهمیّت ندهـد، اگر در آن بیندیشـد و بدان عمل کند، و آن کلام اینست که برسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله گفتنـد: فلانی هلاک شد زیرا گناهانش چنین و چنان است، حضـرت فرمود: این طور نیسـت بلکه نجات یافت و خداونـد عملش را ختم بخیر می کنـد و بزودی همه گناهان او را خواهد بخشـید، و آنها را بحسـنات مبدّل خواهـد نمود، چرا که او در راهی میگـذشت و مؤمنی عورتش نمایان شده بود (در حالی که) خودش نمیدانست، پس این مرد بـدون اینکه او متوجّه شود عورت او را پوشانیـد از ترس آنکه اگر مطّلع شود خجالت بکشد، و با یک دیگر میرفتند تا در میان درّه ای آن مرد فهمید که او چنین کاری کرده است، گفت: ای مرد! خداوند ثواب ترا جزیل و بسیار، و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۸

عاقبت تو را بخیر کند، (۱) و در حساب با تو سـخت نگیرد، خداوند دعای آن مرد را در حقّ وی مسـتجاب ساخت، و این مرد را خداوند عاقبت بخیرش نکرد مگر بدعای آن مؤمن، و این کلام رسول خدا صـلی اللّٰه علیه و آله به آن مرد- شخصی که در باره اش گفته بودند هلاک شد- رسید و توبه کرد و بعمل گرائید تا هفت روز نگذشته بود

تا اینکه باطراف مدینه شبیخون زدند و اموالی ربودند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله جماعتی را بتعقیب آنان فرستاد و این شخص در آن جماعت بود و کشته شد.

امام محمّد بن علیّ بن موسی علیهم السّلام فرمود: خداوند- عزّ و جلّ- بسبب دعای رضا علیه السّلام برکت را بر بلاد افزود. یکی از وابستگان مأمون امید میداشت او را بولایتعهدی برگزیند، نه حضرت رضا علیه السّلام را، و جماعتی در اطراف مأمون بودند که همگی بر امام حسد میورزیدند، یکی از آنان بمأمون گفت: یا امیر المؤمنین بخدا پناهت میدهم مبادا با این کارت تاریخ خلافت عبّاسی شوی و این عمل عظیم تو را، آیندگان مادّه تاریخ قرار دهند، و خود پایان بخش خلفای عبّاسیّ باشی، چرا که خلافت، شرف و موجب سربلندی و افتخار بسیار بزرگی است برای بنی عبّاس، و تو موجب بیرون بردن آن از خاندان ایشان

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۸۹

بخاندان علیّ خواهی بود (۱) و در این صورت بخود و خاندانت ستم کرده ای، که این مرد ساحر ساحرزاده را با اینکه گمنام بود روی کار آورده و با اینکه خوار و بیمقدار بود او را وزین و عزیز ساخته ای، و فراموش شده بود، او را شهرت دادی، و ناچیز بود، آوازه اش را در همه جای دنیا بلند نمودی بسبب این بارانی که بدعای او نازل شد، سخت بیم دارم از اینکه این مرد امر خلافت را از فرزندان عبّاس برای فرزندان علیّ بیرون برد، و باز چقدر ترس وجود مرا گرفته است که مبادا این مرد با سحر خود، نعمت خلافت از تو بستاند و در مملکت رخنه

کند و آن را بر تو بشوراند، در این صورت آیا احدی مثل این جنایت را بر خود و سلطنت خود میکند که تو کرده ای؟! مأمون گفت: این مرد در خفـای از مـا، مردم را به امارت خود میخوانـد، ما خواستیم او را ولیعهـد خود کنیم تا اینکه دعوتش برای ما باشـد و مردم را بسوی ما خوانـد، و با قبولی ولایت عهد اعتراف بخلافت ما کرده باشد، و ملك و پادشاهی را از آن ما داند، و کسانی که گول او را خورده و مفتون او شده اند بدانند و اعتقاد پیدا کنند که آن درست نبوده و در حقّ بشكّ افتاده و سست شونـد و بداننـد که آنچه مـدّعی بوده، در کم و زیاد نادرست است، و امر خلافت بامضای ضـمنی او از برای ما و مخصوص ما است نه برای او، و ما ترسیدیم که اگر او را بر آن حال رها کنیم بنحوی بر ما رخنه کند و نوعی شکاف

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۰

ایجاد کند که نتوانیم آن را جلو گیریم، (۱) و از ناحیه او بلائی بسر ما آید که طاقت تحمّل آن را نداشته باشیم، حال که او را ولیعهـد خود کردیم و مرتکب خطائی شـدیم و با بلند نمودنش، خود را مشرف بر هلاك کردیم، اکنون جائز نیست در امر او سستی بخرج دهیم و احتیـاج داریم که انـدك انـدك فرودش آریم تـا در نظر ملّت جلوه دهیم که او لیـاقت این امر را نـدارد، سپس فکری بحالش کنیم که مادّه بلا را از ما قطع کند، و از فکرش خلاص شویم.

آن مرد گفت: یا امیر المؤمنین! بحث

او را بمن واگذار، من او و طرفدارانش را ساکت می کنم چنان که زبانشان بند آید، و اگر از هیبت تو در هراس نباشم او را بر جای خود می نشانم، و از عظمت قدر او می کاهم و فرودش می آورم و نارسائی او را در امر ولایتعهدی، که تو برای او پا بر جا ساخته ای به همگان روشن میسازم، مأمون گفت: چیزی نزد من بهتر از این نیست، مرد گفت: از بزرگان این مرز و بوم جماعتی را حاضر آور؛ از سران سپاه و لشکریان و قاضیان و برگزیدگان از فقها، تا من نقصان او را در حضور جمع روشن کرده و به اثبات رسانم، و این خود در حقیقت بمنزله بازگرفتن مقامی است که تو او را در آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۱

فرود آورده و بدو واگذاشته ای و آنان آن را درست تلقّی کرده و تو را در این کار مصیب دانسته اند.

(۱) راوی گفت: مأمون شخصیتهای بزرگی را در مجلس وسیعی حاضر ساخت و خود در آن محفل حضور داشت و حضرت رضا علیه السّلام را در مقابل خود در جایگاه ولایتعهدی که برای او مقرّر داشته بود بنشانید، آنگاه آن مردک حاجب که نظر داشت و قول داده بود که حضرت را از مقامش فرود آورد خطاب بحضرت شروع بسخن کرده گفت: مردم خیلی چیزها از شما حکایت میکنند و بقدری در وصف شما تندروی میکنند که اگر خود بر آن اطّلاع یابید از آن بیزاری خواهید جست، و اوّلین چیزی که باید بگویم نماز استسقاء شما است که دعا کردی و باران آمد و حال اینکه بدون دعای شما مرتّب و بحسب

عـادت هر ساله بـدون هيـچ دعائى باران ميبارد و اين سـنّت و عادت آنست، و آن را براى شـما معجزه اى دانسـته انـد، و با اين معجزه و علامت ثـابت كرده انـد كه تـو نظير نـدارى وماننـد تـو احـدى در دنيـا نيست، در صورتى كه اين امير المؤمنين- كه خداونـد پايـدارش بـدارد- مقابل نشود با احـدى جز آنكه بر او فزونى دارد، و تو را منصب ولايتعهـدى داده است و در مقامى قرار داده است كه ميشناسـى و ميـدانى، پس سـزاوار نيست كه آنچه بدروغ در باره تو گفته اند آن را تجويز كنى و وزر آن بر امير المؤمنين باشد، حضرت فرمود: من بندگان خدا را از حديث

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۲

كردن نعمتهـائى كه خداونـد بتفضّـل مرا داده است مـانع نمى شـوم، (۱) نهـايت آنست كه من شـوق و نشـاط و خوشـحالى بر اوصاف خود نمى كنم، و امّا اينكه گفتى:

صاحبت يعنى مأمون مرا بر اين منصب اسـتقرار داده است، پس بـدان كه مرا او محلّى نـداده مگر آن محلّى كه پادشاه مصـر به يوسف صـدّيق داد، و تفصـيل حال آن دو را تو ميـدانى (يعنى تو ميـدانى كه پادشاه مصـر كافر بود، و يوسف صـدّيق پيغمبر)، مردك با شـنيدن اين مطلب خشـمش بجوش آمده گفت: اى پسـر موسى! از حدّ خود قدم فراتر نهاده اى و از شأن خود تجاوز نمودى! خداونـد براى باران زمانى را تقـدير كرده و آن در وقت معيّن و مقدّر بدون تقديم و تأخير ميبارد، تو آن را براى خود علامت و معجزه قرار داده اى و بـدان مى بالى و براى خود برترى و قـدرت نشان ميـدهى، گويا كه كارى ماننـد ابراهيم خليل الرّحمن-

هنگامی که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء کوبیده آنها را که بر قلّه کوهها بودند خواند، و آنها با شتاب خود را رسانده به سرهای خود ملحق شدند و بال زده و باذن خدا پرواز نمودند- کرده ای، اگر راست می گوئی در آنچه پنداشته ای پس زنده کن این دو را و بر من مسلّط ساز (مرادش دو شیر که بر نقش مسند مأمون بود میباشد)، که اگر این کار را انجام دادی آن وقت میتوانی آن را معجزه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۳

بحساب آوری، (۱) زیرا بارانی که عادت باریدن دارد تو سزاوارتر از دیگران نیستی که بسبب تنها دعای تو باران ریخته باشد، دیگران نیز با تو دعا کردند همان طور که تو دعا میکردی، و اشاره کرد به نقش دو شیری که روبروی هم بر تخت مأمون کشیده بودند، حضرت در غضب شد و صیحه ای بر آن دو صورت زد و فرمود: این فاجر را بدرید و اثری از وی باقی مگذارید، آن دو نقش بصورت دو شیر زنده درآمدند و بر مرد حمله بردند و او را دریدند و استخوانش را شکسته جویدند و او را تماما خوردند و خونش را لیسیدند، و حاضران همه مینگریستند و متحیّر مانده بودند که چه می بینند، شیران که از کار آن مرد خلاص شدند رو بحضرت رضا علیه السّلام کرده گفتند: ای ولیّ خدا! در روی زمین ما را چه میفرمائی اجازه میدهی که این را- اشاره به مأمون- بدریم و به رفیقش ملحق سازیم؟ مأمون چون این بشنید غش کرده بیهوش بیفتاد، امام به شیران فرمود: در جای خود باشید، شیران ایستادند، بعد

فرمود: گلاب بر مأمون بپاشید و او را معطّر کنید، غلامان گلاب آورده و بر روی مأمون پاشیده بهوش آمد.

و باز شیران گفتند: اجازه فرما ما کار او را نیز تمام کنیم و برفیقش ملحق سازیم، امام فرمود: نه، خداوند را در باره او تدبیری است که خود انجام خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۴

داد، (۱) گفتند: پس ما چه کنیم؟ فرمود: بجای خود باز گردید، و همچنان که بودید بشوید، آن دو شیر بسوی تخت بازگشته بهمان صورت اوّلیه به صورت شیر بر آن نقش شدند.

مأمون گفت: سپاس خدای را که مرا از شرّ حمید بن مهران کفایت فرمود (مرادش آن مرد نابود شده بود.)، آنگاه رو بحضرت رضا علیه السّلام کرده عرضکرد:

یا ابن رسول اللَّه! این امر خلافت و امارت از آن جدّ شما- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله- بوده و پس از وی برای شما فرزندان میباشد، اگر میخواهید من بنفع شما از این مقام کناره گیرم و آن را بشما بسپارم؟ حضرت فرمود: اگر چنین چیزی میخواستم تو را مهلت نمی دادم و از تو تمنّا و خواهش نمی کردم، بلکه از خدای خود میخواستم، زیرا خداوند اطاعت سایر مخلوقات خود را بما عطا فرموده، چنان که دیدی از آن دو نقش شیر، و این جماعتی از جهّال و عقب افتادگان بنی آدمند که سرکشی می کنند، و اینان اگر چه در بهره خود زیان کرده اند، ولی خداوند تعالی را در این عمل مصلحتی است، و مرا امر فرموده که اعتراضی بر تو نداشته باشم، و آنچه تو اظهار کنی من در اختیار تو باشم، چنان که یوسف را تحت فرمان فرعون

مصر قرار داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۵

(۱) راوی گوید: پس از این ماجرا مأمون پیوسته اظهار کوچکی و حقارت در نزد حضرت رضا علیه السّلام مینمود، تا اینکه بالاخره انجام داد در باره آن حضرت کاری را که میخواست انجام دهد.

مترجم گوید: «باید دانست که معجزات و کرامات امری است مسلّم، و صریح قرآن بدان ناطق است و منکری در میان خداپرستان ندارد مگر اندکی که خود را روشن فکر میدانند، ولی معجزه از انبیاء الهی و اولیاء بحق و بلکه از افراد برجسته و مقربان درگاه الهی (تنها) باذن پروردگار صادر می شود، و اصل معجزه و کرامت آن عملی است که دیگران از اتیان بمثل آن عاجزند، و لازم هم نیست کسی که کرامت از او صادر می شود معصوم باشد، آیه شریفه میفرماید: قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ یعنی: (خطاب به حضرت سلیمان) من قبل از اینکه از مجلس برخیزی (تخت ملکه صبا را) نزد تو حاضر می کنم. قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ (یعنی) من بکمتر از یک چشم بهم زدنت آن (تخت) را در نزد تو می آورم.

این خود کرامتی است که در آن روزگار بلکه در این روزگار هم برای کسی امکان ندارد، ولی باید متوجّه این امر بود که معجزه شرائطی دارد:

اوّل اینکه معجزه انبیاء- علیهم السّلام- برای اثبات نبوّت ایشانست و آیه بیّنه است، و در مقام تحدّی است، نه هر وقت و هر جا و هر چند که بدون آن حقّ بر طرف مقابل ثابت شده باشد. دوم اینکه: معجزات بصورتی نیست که

آنچه هست نابود کند بلکه بعکس مثلا: درخت خشک شده را سبز می کند، یا مرده را زنده می کند، یا بز از شیر رفته را شیر از پستانش جاری می نماید، یا مریض را شفا میدهد، یا آتش را گلستان میکند، یا چشمه خشک شده و بی آب را جوشان و نابع مینماید، نه اینکه نابود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۶

نابودکننده باشد، مانند آن شخص که چاه پر آب را با انداختن آب دهان در آن خشک کند.

و مطلب دیگر اینکه امامان اهل بیت علیهم السّلام مقامشان مقام شامخ رهبری و امامت و ولایت است و کارشان هدایت و انسان سازی است، که اگر ولایت و خلافت در دست آنان افتد جهان را از ظلم و تعدّی پاک و عدل را جاری و نفوس را برشد مقدّر خود میرسانند، بدین معنی که نوعی وضع جامعه را سر و سامان میدهند و روشهائی را اتّخاذ میکنند که افراد جامعه در کمال امنیّت و رفاه زندگانی را ادامه دهند و با کوشش خود هر چه در قدرت و استعداد نفوسشان نهفته است همه بمرحله رشد و بمنصّه ظهور رسد، و هیچ گونه استعداد رشدی، ضایع نماند، این شأن امام است، نه آنکه امام برای معجزه نمودن و کارهای جزئی مثل شفای بیماری که طبیب در معالجه اش وامانده، یا شفای کور و کر آفریده شده باشد، و مأموریّت و خاصیّت وجودیش همین باشد و بس، نه، این چنین تصوّری دور از حقیقت است، و مقام امام بالاتر از این امور جزئی است بلکه چنان که خود حضرت رضا علیه السّلام فرمود:

«الامام امین اللّٰه فی ارضه، و حجّته علی عباده، و خلیفته

فی بلاده»

و در باره امامت فرمود:

«إنّ الامامه زمام الدّین و نظام المسلمین و صلاح الدّنیا و عزّ المؤمنین، إنّ الامامه اسّ الاسلام النّامی، و فرعه السّامی، بالامام تمام الصّلاه و الزّکاه و الصّیام و الحجّ و الجهاد»

(همانا امامت زمام دین است، و مایه نظام مسلمانان، و سبب سامان یافتن دنیایشان و موجب عزّت مؤمنانست، امامت اساس اسلام پیشرو و برازنده است، شاخه بلند و رفیع آنست، و نماز و زکات و روزه و حجّ و جهاد، و افزونی اموال مسلمین همه و همه وابسته به امام و امامت او است)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۷

«و الامام کالشّمس الطّالعه المجلّله بنورها للعالم و هی فی الافق بحیث لا تنالها الأیدی»

(امام چون خورشید جهانتاب است که نور و فروغش سراسر جهان را فرا می گیرد، خود در افق اعلائی است که کسی را قدرت رسیدن بدرجه او نیست).

اکنون که این مطلب روشن شد باید توجه داشت که چون این افراد را از پست حسّاس خود کنار زدند، و کسانی که قابلیّت این مقام را نداشتند روی کار آمدند و هر چه توانستند بر ایشان و طرفدارانشان تنگ گرفتند

«فقتل من قتل و سبی من سبی و جری القضاء لهم بما یرجی له حسن المثوبه»

فضائل آنان را کتمان کردند و مردم را هر چه توانستند از ایشان راندند و خفقانی بوجود آوردند که ناگفتنی است! در این حال و وضعیّت جماعتی (جهت تبلیغ) ناچار شدند که حقائقی را بصورت رمان ذکر کنند تا شاید خفتگان بیدار شوند، و از این رمانها در قرن سوم و چهارم بلکه پنجم بسیار نوشته شده و البته اصلی داشته لکن آن را بصورت داستان

نقل کرده انـد و از این جهت نمی توان آن را روایت دانست و بـدان احتجاج کرد، زیرا مطالب تخیّلی را هم در بر دارد، و امام مظهر صـفات جمالیّه حقّ، و از مقرّبترین مردم به مقام عفو و رحمت خداوند میباشد و بآسانی بخشم نمی آید و چنانچه بخشـم هم آیـد آنچه خداونـد دسـتور داده عمـل می کنـد، و هرگز از فرمـان الهی تجاوز نمی نمایـد، کشـتن آن فردی جایز است که خداوند او را مهدور الدّم گفته باشد و امام آن مردک افسانه ای را با جسارتی که بحضـرت کرد و احترام امام را رعایت ننمود او را بکشـتن نمی دهـد، چـون در دین جـدّش حکمی برای کشـتن چنین فردی نیست و لـو خـودش بخواهـد، بلکه خداونـد به جدّش فرمود: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ» یعنی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۳۹۸

ببخش بـدون عتاب، چنان که حضـرت رضا علیه السّـلام خود معنی نموده، پس این گونه مطالبی که در این داسـتان ذکر شده همه مطابق فهم سازنده داسـتان است نه آنکه از معصومی علیه السّـلام باشد. و اساسا در باره مفسّـر جرجانی که این داسـتان را نقل کرده است علّامه حلّی (ره) در خلاصه الرّجال فرموده است وی ضـعیف و کذّاب است و از دو تن مجهول روایاتی دارد و احادیث منکری در تفسیرش آورده است.

و غرض از طول کلام که چندان مناسـبتی هم با این داسـتان نداشت مجملا این بود که ساحت ائمه معصومین- علیهم السّـلام- را از این گونه داسـتانها پاک سازم، و مقام جانشـینان بحقّ پیامبر علیهم السّلام اجلّ از این مطالب میباشد، و السلام علینا و علی عباد اللَّه الصّالحین».

باب ۴۲ در نقشه ریزی مأمون برای دور کردن مردم از حضرت رضا علیه السّلام و کوچک نمودن او و آن جناب را و نفرین حضرت در باره او

(۱) ۱- صدوق- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن

به دو طریق از عبد السّلام هرویّ نقل کرده که گفت: بمأمون خبر رسید که ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام

مجالسی علمی مربوط به اصول دین و مذهب تشکیل میدهد و مردم فریفته مقام علمی او شده اند، مأمون محمّد بن عمرو طوسیّ حاجب خود را مأمور کرد که مردم را از شرکت در این مجالس مانع شود، و آن حضرت را احضار کرد و چون چشمش به او افتاد پرخاش نموده و بی احترامی کرد، امام علیه السّلام از نزد مأمون با حالی آشفته و ناراحت بیرون آمد و لبهای مبارکش را حرکت میداد و میگفت:

سوگند بحقّ مصطفی و مرتضی و سیّده النّساء که او را نفرین میکنم بقسمی که یاری خداوند را از او برمیدارم تا بجائی که سبب شود اراذل و سگهای اهل این شهر او را بیرون کنند و باو و طرفداران و درباریانش خفّت دهند و آنان را سبک شمارند، و بمنزل بازگشت و برای وضو آب طلبید، و وضو ساخته دو رکعت نماز بجای آورد و در قنوت رکعت دوم دعائی را که در متن ذکر شده خواند (ترجمه دعای مزبور):

«بار الها! ای خدائی که قدرتت کامل و فراگیر است، و ای دارای دریای رحمت بیکران، و ای صاحب نعمتهای پیاپی، و نیکوئیهای مدام و پیوسته و پی در پی، و دارنده کرمهای بیشمار، ای آنکه وصفت را مثال نشاید، و تشبیهت بمانند و نظیر نباید، و نیروهای مدد یافته بر ساحت قدست دست نیافته اند، ای

آنکه بیافریده و روزی داده، (۱) و الهام کرده و گویا نموده، و بسرشته و

راه بنموده، و برتری و والائی گزیده، و نظام بخشیده ولی بسیار نیکو و دقیق، و نقش داده ولی چه استوار و محکم «۱»، اقامه دلیل کرده امّا کامل و رسا، و کرامت فرموده امّا بتمام و کمال، و ببخشیده ولی بسیار و فراوان، ای آنکه در کبریائی و بزرگی چنان اوج گرفته که از توان و فراحدّ دید بینشها گذشته است، و در لطافت و بی رنگی چنان نزدیک شده که از درک اندیشه ها فراتر آمده است، ای آنکه در سلطنت یگانگی گرفته و در حوزه اقتدارش همتا و مانند نیست، و در کبریائیش یکتائی گزیده و حریف و جبهه گیری در برابر قدرت والایش در کار نیست، ای آنکه در بزرگی و عظمتش، اندیشه ژرف بینان، مبهوت و سرگردان مانده است، و دیده بینندگان پیش از دیدنش بینش خود را از دست داده است، ای دانا بر خاطره ها که بر دل عارفان خطور می کند، و ای بینای نگریستن بینندگان، ای آنکه از هیبتش رویها بخاک افتاده و سر بسجده نهاده اند، و سرها در قبال شکوهش بزیر آمده اند، و دلها از بیم سطوتش همی تپیده اند، و رگهای گردن از هول و وحشتش لرزیدن گرفته اند، ای ایجادکننده تام، و ای نوآورنده مدام، و ای توانای عزیز، و والامقام! درود فرست بر آن کس که نماز را به درود بر او

---

(۱)- این دو جمله ترجمه «و قدر فأحسن و صوّر فأتقن» است و بنظر میرسد تحریفی رخ داده، و صحیح آن «و قدّر فأتقن و صوّر فأحسن» باشد و اتقان با تقدیر مناسب است نه با حسن، و حسن با تصویر مناسب است نه اتقان.

شرف بخشیدی «۱»، (۱) و انتقام گیر از آن کس که بر من ستم روا داشته و مرا سبک ساخته و پیروان مرا از در خانه من رانده است، تلخی خواری، و خفّت را بدو بچشان چونان که او بمن چشانیده است، و وی را از درگاه رحمت و کرمت دور ساز، آنچنان که چرک و پلیدی و آلودگی دور ریخته و زدوده می شود.

ابو الصّلت عبد السّلام بن صالح گوید: امام دعای خود را هنوز تمام نکرده بود که زلزله در شهر افتاد و شهر بهم خورد و فریاد و فغان اوج گرفت و نعره ها بلند شد، و گرد و غبار برخاست، و غوغای شدیدی در شهر افتاد، ولی من از جای خود حرکت نکردم تا مولایم سلام نماز خود را گفت، آنگاه رو بمن کرده فرمود: ای ابو الصّلت ببالای بام رو و از آنجا بیرون و جاده را بنگر، (و در آنجا:) زنی ناپاک که دائما بفکر آویختن بمرد اجنبی و این و آن است و فریاد می کند را خواهی دید، زنی که اشرار را تحریک میکند و جامه چرکین بر تن دارد، و اهل این شهر او را «سمّانه» می گویند (یعنی چاق و فربه، گوشتالو) بجهت کندفهمی و بلاهت، و بی شرمی و گستاخی و پرده دری او، و بشاخه ای از نی

---

(۱)- مراد وجوب صلوات است بر رسول خدا در نماز به حکم آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً.

بجای نیزه توسّل جسته (۱) و پرده سرخ رنگ خود را بران بسته و آن را پرچم خود قرار

داده، و میخواهد از مردم غوغاگر سپاهی سازد و آنان را رهبری کند و آن اوباش را بقصر مأمون و منازل سران لشکرش سوق دهد.

ابو الصّلت گوید: من بر بالای بام رفتم و به خارج نظر افکندم، جز مردمی چوب بدست، و سرهائی شکسته بسنگ ندیدم، و مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر شاهجان بیرون شده و روی بفرار نهاده، من دیگر چیزی نفهمیدم مگر شاگرد حجامتچی را که از بالای بام خشتی پرتاب کرده، و آن بسر مأمون آمد کلاه خودش بیفتاد و سر او شکست بحدی که مغز سر او ریخت پس از آنکه پوست سر شکافته شده بود، یکی از کسانی که مأمون را شناخته بود بر آن کس که خشت را پرتاب کرده بود گفت: وای بر تو! این امیر المؤمنین مأمون بود، و من شنیدم که سمّانه باو گفت: ساکت باش بی مادر! امروز روز آدم شناسی و طرفداری از کسی و روز احترام بدرجات نیست و روزی نیست که با هر کس بر طبق مقامش رفتار شود، اگر این واقعا امیر مؤمنین بود مردان بدکار و فاجر را بر دختران بکر مسلّط نمی کرد، و (پس از آن) مأمون و لشکرش را با کمال خفّت و خواری ببدترین وجه از شهر راندند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۳

باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است

(۱) ۱- محمد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّٰه عنه- بسندی که در متن مذکور است از موسی بن محمّد از شخصی که نام او را برده بود از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که مأمون از آن حضرت پرسید تاکنون شعری برایت روایت کرده اند؟ حضرت فرمود: بسیار، مأمون گفت: پس

بهترین شعری که در مورد حلم برای تو گفته اند، برای ما بازگوی، امام فرمود: (۲)

إذا كان دونى من بليت بجهله أبيت لنفسى أن تقابل بالجهل

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۴ و إن كان مثلى فى محلى من النّهى أخذت بحلمى كى أجلّ عن المثل

و إن كنت أدنى منه فى الفضل و الحجى عرفت له حق التقدّم و الفضل

ترجمه اشعار بطور اجمال: هر گاه من در مقابل کسی قرار گیرم که از او ناراحتی می بینم از سه حال خالی نیست: یا او فرديست كه شخصيتش كمتر از من، يا موازى و مطابق من، و يا بالاتر و رفيعتر از منست، با آن كس كه كمتر از من است خود را در نمى اندازم و خود را محترم ميدارم كه با هر كس و ناكس طرف شوم. و يا شأنش مطابق من است، با حلم و بردبارى با او رفتار مى كنم تا از وى بالاتر باشم. و امّا نسبت بآن كه از من برتر و بالاتر است حقّ بزرگترى و تقدم و فضل را بدو ميدهم و خوددارى مينمايم (پس در هر سه حال حلم و بردبارى را بنفع خود بكار بسته ام).

مأمون چون بشنید گفت: چه بسیار زیبا و نیکو بود این شعر، این را چه کسی سروده؟ امام علیه السّلام فرمود: یکی از جوانان ما.

مأمون گفت: بهترین شعری که در مورد سکوت و خاموشی در مورد جاهل و ترک عتاب کردن بدوست شنیده ای برای ما بازگو، حضرت فرمود:

إنّى ليهجرنى الصّديق تجنّبافأريه أنّ لهجره أسبابا

تا آخر چهار سطر مذکور در متن که ترجمه اش اینست:

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۵

(۱) ۱- همانا دوستم از من دوری می گزینند بقصد جدائی

و من چنین بدو میفهمانم که اسباب دوری گزیدن او چه بوده، ۲- و بدو مینمایم که اگر در این قطع رابطه باو تندی کنم او را در ادامه هجرش سبب شده ام، پس ترک تندی و عتاب را، خود عتاب می بینم ۳- هر گاه مبتلا شوم بدوست نادانی که خودکامگی دارد و ناحقّ میگوید و امور محال و ناشدنی را باور دارد و شدنی میداند. ۴- سکوت و خاموشی در برابر او را سزاوار او میدانم زیرا که خود خاموشی در پاره ای از اوقات جواب محسوب می شود (جواب ابلهان خاموشی است).

مأمون عرض کرد: چه بسیار نیکو است، این شعر از چه کسی است؟

حضرت فرمود: از بعض جوانان ما، مأمون گفت: یا ابا الحسن! مرا از بهترین شعری که در مورد رام کردن دشمن سرسخت که او دوستی مهربان شود سروده شده است برایم بگو حضرت فرمود:

و ذی غیله سالمته فقهرته فأوقرته منّی لعفو التّحمّل

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن چنین است: (۲) ۱- بسا شده است که با شخص شرور و نیرنگ بازی از راه صلح و دوستی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۶

در آمده و بر وی غالب شده ام، و او را زیر بار عفو و بخشش برده گرانبار نموده ام.

۲- و هر کس اعمال زشت دشمن خویش را با عفو و احسان و نیکی از خود دفع نکند، او انعام و بخشش یا بردباری را از مقام بالاتری فرانگرفته و نیاموخته است (مراد از مقام بالا یعنی از قرآن که فرموده است: ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ یا مراد امیر المؤمنین علیّ علیه

السّلام میباشد که بضرورت قافیه شعر یاء افتاده است، یا مراد رسول خدا است که در فتح مکّه همه دشمنان خونی خود را بخشید و جملگی یار او شدند).

۳- و من برای برطرف کردن ماجرای بگو مگو و کشمکش و اختلاف میان دو تن راهی سریعتر و زود نتیجه دهنده تر از مودت و مهربانی با شتاب ندیده ام.

مأمون گفت: بسیار خوب بود. بفرمائید شعر از کیست؟ امام پاسخ داد: از یکی از جوانان ما است، عرضکرد: بهترین شعری که در سرّپوشی است برایم بگو. امام این شعر را خواند:

و إنّی لأنسی السّرّ کی لا أذیعه فیا من رأی سرا یصان بان ینسی

تا آخر سه سطر که در متن آمده است و ترجمه اش اینست:

۱- مرا رسم اینست که سر دیگری را فراموش کنم تا مبادا شایع گردد، پس از آنکه از کسی سرّی داری آن را به فراموشی سپار (نتیجتا) آن (سرّ) محفوظ خواهد ماند.

۲- این بفراموشی سپردن از آن جهت است که مبادا آن بیاد من آید، و دلم آن را بر اطراف خود افکند.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۷

۳- و خیلی قریب و شدنی است که شخصی سرّی را فاش ننموده و در خاطره و ذهنش مرتّب میگذرد و او را بی طاقت میکند و نمی تواند آن را بپوشاند، و بی اختیار آن را فاش می سازد.

(۱) آنگاه مأمون عرضکرد: اگر بخواهی بگوئی که بر کتاب خاک ریزند (از ماده ترب) چه میگوئی؟ امام فرمود: میگویم:

«ترب»

(برای خشک کردن نامه که با مرکّب مینوشتند خاک نرم بر آن میریختند که نم مرکّب را بکشد)، مأمون گفت: از مادّه «سحا» اگر صیغه امر بنا کنید چه میگوئید؟ فرمود:

«سح»

، گفت:

از مادّه «طين» چه ميگوئيد؟ فرمود:

«طين»

، مأمون بغلامش گفت:

«ترّب هـذا الكتـاب» (بر اين كتـاب خاك ريز) و «سحه» و «طيّنه» (بر اين نامه خاك ريز و سر آن را ببنـد، و آن را در گل فرو گير چنان كه آن زمان بجاى خشك كن از خاك استفاده مى شده و پاكت نامه را مى بستند و ميان گل مى نهادند و آن گل را مهر مى نمودند كه كسى جز آن كس كه نامه بنام او نوشته شده بود از آن مطّلع نگردد).

سپس آن را براى فضل بن سهل بفرست، و سيصد هزار درهم براى ابو الحسن عليه السّلام از وى بستان.

مؤلّف كتاب (ره) گويـد: وجه دريافت حضـرت رضا عليه السّـلام از مأمون مال را همان وجهى است كه رسول خدا صـلى اللَّه عليه و آله هداياى ملوك و پادشاهان را

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۸

مى پذيرفت، (۱) و همانست كه حسن بن علىّ از معاويه ميستانيد، و همين طور باقى امامان عليهم السّلام كه از خلفا ميگرفتند، و هر كس كه دنيا از آن او باشد و از وى غصب كنند و بعضى از آن را بوى بدهند براى او جايز است كه بستاند.

و از اشـعار ديگر آن حضـرت عليه السّـلام كه مى خوانـد و بـدان تمثل مى جست: (۲) ۲- علىّ بن احمـد بن محمّـد بن عمران دقّاق- رضـى اللَّه عنه- بسـند مذكور در متن از معمّر بن خلّاد و جماعتى روايت مى كند كه گفتند: ما بر علىّ بن موسى عليهما السّلام وارد شديم، و يكى از ما عرضكرد: فدايت شويم چرا رخسار مباركتان را دگرگون مى بينم؟ امام عليه السّلام فرمود: من دوش بيشتر شب بيدارى كشيدم و در اين

شعر مروان بن أبی حفصه «۱» می اندیشیدم که گفته است:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن-لبنی البنات وراثه الاعمام

ترجمه شعر: از کجا می شود و این شدنی نخواهد بود که دخترزاده ها

---

(۱)- مروان بن ابی حفصه- لعنه اللّه- از شعرای عهد عبّاسی بود که از راه مدح مهدی و رشید ثروت انبوهی برای خود فراهم آورد، و بجهت هجو علویان بدستگاه هارون نزدیک شده بود، وی بسال ۱۸۲ هجری در بغداد مرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۰۹

ارث بجای عموها ببرند؟! (۱) حضرت فرمودند: سپس خوابیدم ناگاه در عالم خواب دیدم شخصی چهار چوب درب را گرفته، و میگوید:

أنی یکون- و لیس ذاک بکائن-للمشرکین دعائم الاسلام

تا آخر شش بیت که در متن ذکر شده است. ترجمه اشعار:

۱- از چه رو و برای چه- و این شدنی نخواهد بود- که مشرکین پرچمداران اسلام باشند.

۲- دخترزادگان نصیب ارث خود را از جدّشان میبرند، در حالی که عمو بدون سهم الارث کنار میرود.

۳- آنکه در لشکر کفر بوده و اسیر مسلمین شده و با فدیه آزاد گشته «۱».

چگونه ارث نبوّت برد؟ چه بسا آزاده شده که از ترس شمشیر اظهار اسلام کرده.

۴- و قرآن از پیش، تو را بفضل و مقام آنکه ارث بر بود (به آیه مباهله و آیه تطهیر و آیه خاتم بخشی ووو) خبر داده است و آنچه از احکام در باره او بود گفته است.

۵- آن فردی که فرزند فاطمه (بنت اسد)؛ که مشهور و زبانزد همگانست او ارث نبوّت را میبرد از عموزاده ها.

۶- امّا فرزند نتیله (بنت جناب، مادر عبّاس بن مطّلب) در کنار متحیّر می ایستد و می گرید و خویشانش با وی همدمی میکنند.

---

(۱)-

مراد عبّاس بن عبد المطّلب میباشد که در جنگ بدر بدست مسلمین اسیر شد و با فدیه آزاد شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۱۰

(۱) ۳- پدرم بسند مذکور در متن از عبد اللّٰه بن مغیره روایت کرد که گفت:

شنیدم از حضرت رضا علیه السّلام که میخواند:

إنّک فی دار لها مدّهیقبل فیها عمل العامل

تا آخر چهار بیت که در متن ذکر شده است، و ترجمه آن اینست:

۱- تو اکنون در خانه و سرائی هستی که مدّت ماندنت محدود است و در همین مدّت کوتاه عمل هر عاملی مورد قبول است.

۲- آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این سرا را فرا گرفته، و آرزوها را مرتّب بر باد فنا میدهد؟! ۳- و در این مدّت کم و کوتاه تماما میکوشی و شتاب داری که امیال نفسانی و شهوات خود را سیر کنی، و توبه و بازگشت بسوی حق را بعقب انداخته و وعده میدهی.

۴- با اینکه مرگ بدون خبر و ناگهان فرا میرسد! اکنون ببین شخص با فکر و اندیشه چه باید بکند.

(۲) ۴- حسن بن عبد اللّٰه بن سعید بسند مذکور در متن از احمد بن حسین کاتب ابی فیّاض از پدرش روایت کرد که گفت: ما در مجلس علیّ بن موسی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۱۱

علیهما السّلام حاضر بودیم، مردی از برادرش گله داشت و بحضرت از او شکایت میکرد، و آن بزرگوار این اشعار را برای او خواند:

اعذر اخاک علی ذنوبه و استر و غطّ علی عیوبه

تا آخر سه سطر مذکور در متن که ترجمه آن اینست:

۱- برادرت را در زلّات و کارهای نادرستش معذور بدار و بر او خرده مگیر (و

بگو شاید عذری در ارتکاب آن داشته است) و بپوشان و پرده کش بر روی اعمال نادرست و قبیحش.

۲- و اگر بیخرد و نادانی بر تو بهتانی بست و ناحقّی گفت، شکیبائی کن، و همچنین بر حوادث سخت روزگار که پیش می آید.

۳- و از روی بزرگی و آقائی خود جواب او را مده و او را رها کن، و ستمکار را به آنکه حساب او و همه در دست اوست واگذار.

(۱) ۵- محمّد بن موسی بن متوکّل (رضی الله عنه) بسند مذکور در متن از ریّان بن صلت روایت کرد که حضرت رضا علیه السّلام این اشعار را در باره عبد المطّلب برای من خواند:

یعیب النّاس کلّهم زماناو ما لزماننا عیب سوانا

با سه بیت دیگر که در متن آمده و ترجمه اشعار چنین است:

۱- مردم، زمانه را مرتّب عیب می کنند و بد می گویند، امّا ما خود عیب

زمانه شده ایم و جز بودن ما زمانه عیبی ندارد.

۲- زمانه و روزگار را انتقاد می کنیم، لکن عیب در ماست، چنان که اگر زمانه زبان داشت ما را هجو میکرد و رسوا میساخت.

۳- همانا گرگ رقیب خود را که میدرد گوشت آن را نمی خورد، ولی از مردم بعضیشان علنی دیگری را میخورد- و ظاهرا مراد از خوردن یک دیگر غیبت باشد-.

۴- ما ظاهر خود را برای فریب مردم بوضع صالحی می آرائیم، وای بحال آن بدبختی که غریب باشد، ما را نشناسد و فریب خورد.

(۱) ۶- ابو العبّاس طالقانیّ (ره) بسند مذکور در متن از هیثم بن عبد اللّه روایت کرد که حضرت رضا از اجدادش از امیر مؤمنان علیه السّلام این رباعی را

نقل کرد:

خلقت الخلائق فی قدرهفمنهم سخیّ و منهم بخیل

فأمّا السّخی ففی راحهو امّا البّخیل فشوم طویل

یعنی: خداوندا مردم را بر یک فطرت آفریدی ولی بعضـی دست و دل باز و بخشنده و پاره ای خسیس و تنگ نظر، و امّا آنکه سخی است پس در کمال

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۱۳

راحتی و سعه صدر و خوشی بسر میبرد، ولی آنکه بخیل است نهایت شومی و بدبختی را داراست.

(۱) ۷- و از محمّد بن یحیی بن أبی عباد نقل است که گفت: عمویم برایم گفت: روزی از علیّ بن موسـی علیه السّـلام شـنیدم که این اشعار را میخواند، با اینکه او بسیار کم شعر میخواند:

کلّنا نأمل مدّا فی الأجل و المنایا هاذمات بالأمل

با دو بیت دیگر مذکور در متن که ترجمه آن این است:

۱- تمامی ما آرزوی این داریم که مرگ ما را مهلت دهـد، در حالی که مرگها خود نابودکننـده آرزوها و لذاتند و قطع کننده آن. (و در نسـخه ای «هن آفـات الامل» است) ۲- فریب ندهـد تو را آرزوهـای دروغین و بر خلاف و یاوه، و پایبنـد میانه روی باش، و ناصواب و بیهوده گری را کنار گذار.

۳- زیرا که دنیا سایه ای را ماند که رو بزوال است و ماندنی نیست، سرائیست که مرتّب سواری در آن بار می اندازد، و پس از مختصـر درنگی کوچ می کنـد. گویـد: بـآن حضـرت عرض کردم: خداونـد وجود شـما را عزیز بـدارد، این اشـعار از کیست؟ فرمود: یکتن از اهل عراق برای شما گفته، عرض کردم:

ابو العتاهیه این اشـعار را از خود برایم خواند، با اینکه مناسب حال خود سـروده است امام فرمود: ویرا بنامش بخوان، و این طرز سخن را

واگذار که

کسی را بلقبی که مشعر بر ذمّ است بخوانی، قرآن میفرماید: وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ عیبجوئی نکنید و مردم را بلقب بدشان نخوانید، چرا که شاید ناخوش داشته باشد آن لقب را که اشعار بذمّ و سرزنش او دارد.

توضیح: «العتاهیه» مصدر است و معنی آن گمراهی و بی خردی است، و ابو العتاهیه شاعر نامش اسماعیل بن قاسم است و کنیه اش ابو اسحاق، و او را مهدی عبّاسی ابو العتاهیه لقب داد، و ماجرائی میان او و عتبه کنیز مهدی رخ داد و مهدیّ گفت، «اراک مختلطا متعتّها» تو را مجنون و یاوه سرا می بینم، از آن زمان وی را ابو العتاهیه لقب دادند».

(۱) ۸- احمد بن زیاد همذانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن محمّد حسنیّ روایت کرد که گفت: مأمون کنیزی را بهدیّه به نزد حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرستاد، پس چون نزد حضرت آورده شد از سپیدی موی آن بزرگوار اظهار کراهت نمود، امام چون ناخوشایندی کنیز را دید، او را با شعری که بمأمون نوشته بود باز گردانید، و آن ابیات چنین است:

نعی نفسی إلی نفسی المشیب و عند الشّیب یتّعظ اللّبیب

با هفت سطر دیگر که در متن مذکور است که ترجمه آن ذکر می شود:

۱- پیری و سپیدی مویم بمن خبر مرگم را میدهد، و شخص زیرک و هشیار هنگام پیری نصیحت پذیر است.

(۱) ۲- آری ایام جوانی سپری شد و مدّتش بآخر رسید، و دیگر بازگشتنی از آن بجای خود، نخواهم دید.

۳- در فراق و دوریش می گریم و ناله سر می دهم، و همواره او را

میخوانم، باشد که بپذیرد و بازگردد.

۴- و هیهات که آنچه را که از دست داده ام این نفس دروغزن مرا بآرزوی بازگشت آن وامیدارد.

۵- زنان زیبا و خوش اندام از موی سفید من میهراسند، و هر کس که بودنش طول کشید پیر خواهد گشت.

۶- نکورویان سیمین تن را مینگرم که از من گریزانند، و مفارقت و جدائی آنان ما را اکنون نصیب است.

۷- پس اگر جوانی، که اکنون گذشته است محبوب ما بود، اینک پیری هم همچنان برای من محبوب است.

۸- من با همین پیری و سالخوردگی رفاقت کرده و دوست میشوم با پروای از خداوند تا اینکه اجل که چندانی هم از آمدنش نمانده است فرا رسد و میان من و او جدائی اندازد.

(۲) ۹- بیهقیّ از صولیّ از ابو ذکوان از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت: عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ج ۲ ۴۱۶ باب ۴۳ اشعاری که در باره حلم و سکوت در مقابل جاهل و ترک عتاب دوست و جذب دشمن تا آنکه دوست شود، و پرده پوشی فرموده است ..... ص : ۴۰۳

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۱۶

حضرت رضا علیه السّلام این شعر را زیاد میخواند:

اذا کنت فی خیر فلا تغترر به و لکن قل اللّهمّ سلّم و تمّم.

چون در آسایش و راحتی، زندگی داری مغرور مشو، بلکه بگو: خداوندا! تنم را سالم و نعمتت را بر من پایدار بدار.

باب ۴۴ در ذکر اخلاق حمیده و عبادت و صفات پسندیده آن حضرت- علیه السّلام-

(۱) ۱- حسین بن احمد بیهقیّ در سال ۳۵۲ در نیشابور برایم از صولیّ از عون از أبی عباد روایت کرد گفت: در تابستان فرش حضرت رضا علیه السّلام حصیر و بوریا بود و روی آن می نشست، و در

زمسـتان روی نمد، و پیراهنی زبر و خشن می پوشید، مگر آنکه بخواهد پیش مردم آید که در آن وقت لباس سنگین و بهتر در بر مینمود.

(۲) ۲- بیهقیّ بسند مذکور در متن از حمّاد بن عیسی از حضرت رضا از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۱۷

پـدرش از جـدش جعفر بن محمّـد علیهم السّـلام روایت کرده که میفرمود: فردی که از من حاجتی می طلبـد، من به رفع نیاز و انجـام کـار او مبـادرت و سـرعت می کنم زیرا که خـوف آن دارم که وی بی نیـاز شـود، و من دیر برسم، و حـاجتش از طریق دیگری روا شده باشد.

مترجم گویـد: «چنان که مشـهود است این حـدیث با عنوان باب مناسـبتی ندارد، و باید در اخلاق امام صادق علیه السّـلام ذکر شود، و به چه وجه در اینجـا آمـده معلوم مـا نشـد جز اینکه بگوئیم همه ائمّه اهل البیت علیهم السّـلام در اخلاق یکی بودنـد و کلّهم نور واحد».

(۱) ۳- بیهقیّ گویـد: محمّد بن یحیی صولی گفت: مادر پدرم که نامش غدر یا غدرا بود برای من نقل کرد که من با عدّه ای کنیز در کوفه خریـداری شـدیم و من در آنجا بـدنیا آمـده بودم، و ما را سواره بسوی مأمون بردنـد، و ما در خانهماننـد بهشـت مأمون از خوردنی و آشامیدنی و بوی خوش و پول فراوان کاملا بهره مند بودیم، و مأمون مرا بحضرت رضا علیه السّلام بخشید وقتی بخانه آن بزرگوار رفتم همگی آن نعمتها را از دست دادم، و زنی را بر ما گماشتند که مربّیه ما بود و شبها ما را از خواب بیدار می کرد و به نماز وامیداشت، و این کار بسیار بر ما

عیون

سخت و ناگوار بود، (۱) و من همه آرزویم این بود که از آنجا بیرون شوم، تا اینکه مرا بجدّ تو عبد اللَّه بن عبّاس بخشید، چون به منزل او آمـدم گویا به بهشت شـده ام. صولیّ گوید: من در عقل و سـخاوت دست هرگز زنی را مانند جدّه خود ندیدم، وی در سال دویست و هفتاد فوت کرد و نزدیک بیکصـد سال عمر نمود، و مردم زیاد از او وضع حضـرت رضا علیه السّـلام را می پرسیدند، در پاسخ آنان می گفت: چیزی از وی یاد ندارم مگر اینکه می دیدم که خود را بعود هندی خام بخور میداد، سـپس با گلاب و مشک خود را خوشـبو میکرد، و نماز صـبح را اوّل وقت انجام میداد و بعد بسـجده می رفت و سـر بر نمی داشت تا آفتاب بالا می آمد، آنگاه بر میخاست و به نیاز مردم می نشست، و یا سوار می شد، و احدی در خانه او قدرت صدا بلند کردن نداشت هر کس که بود، و غیر این نبود که با مردم بنرمی و آهسته و شمرده سخن میگفت.

و جدّم عبد اللَّه به این کنیز تبرّک میجست، و همان روزی که وی را بدو بخشـیدند با او تدبیر کرد؛ یعنی قرارداد بست که وی پس از مرگ او آزاد باشد،

(۱) و یک روز خالوی جـدّم عبّاس بن احنف شاعر بر جـدّم وارد شد و آن کنیز را دید و او را خوش آمد، از جدّم تقاضا کرد که او را بوی ببخشد، گفت: این کنیز مدبره است؛ یعنی پس از وفات من آزاد است، عبّاس بن احنف این شعر را

سرود:

یا غـدر زیّن باسـمک الغدرو اساء لمن یحسن بک الدّهر ای «غدر» حیله و نیرنگ (با کمال زشتی و قبح که داشت) بسـبب نام تو که غدر است زینت یافت، و امّا روزگار بکسی که با تو، نیکی در نظر داشت و اراده احسان بتو را میکرد بدرفتار نمود.

توضـیح: «مراد شـعر آنست که آنکه بتو خیر میرسانید و خوبی تو را می خواست روزگار با او بد کرد- و مرادش حضرت رضا علیه السّـلام است که مسـموم شد و در غربت از دنیا رفت-. امّا تذکر باین نکته شایان توجّه است که انتساب این شعر به عباس بن احنف نادرست میباشد و نتیجتا جمله آخر کلام مدخول است زیرا حضـرت رضا علیه السّلام در سال ۲۰۳ از دنیا رفته است و عبـاس احنف شاعر باتّفاق تواریـخ در سال ۱۹۲ مسـلّما فوت کرده بوده، چون پـاره ای فوت او را ۱۸۸ هم گفته انـد و با این احوال چگونه ممکن است پس از فوت آن حضـرت بر خواهرزاده خود وارد شـده و آن کنیز را که حضـرت رضا علیه السّـلام پس از سال ورودشان بخراسان که سنه دویست بوده باو بخشیده، این تقاضا را کرده باشد و آن شعر را بگوید؟!». [تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۲۷ و ابن خلّکان ج ۱ ص ۲۴۵ و البدایه و النّهایه ج ۱۰ ص ۲۱۷ و معاهد التّنصیص ج ۱ ص ۵۴]».

(۲) ۴- ابو علیّ بیهقیّ به سندی که در متن آمده از ابراهیم بن عبّاس نقل کرد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۰

که گفت: هرگز ندیدم از حضرت علی بن موسی علیهما السّلام سؤالی شود مگر اینکه پاسخ آن را میدانست، و

از وی بااطّلاع‌تر بتاریخ از ابتدای زمان تا روزگار و عصر خودش احدی را ندیدم، و مأمون با سؤال از هر چیز او را مرتّب امتحان می کرد و او پاسخ درست میداد، و تمام گفتار و جوابها و شواهدی که می آورد همه را از قرآن بیرون آورده بود، و هر سه شبانه روزی یک قرآن ختم می کرد، و میفرمود:

اگر بخواهم بکمتر از این زمان هم ختم کنم میتوانم، لکن (در ختم سه روز) بهیچ آیه ای نگذرم الّا اینکه در آن می اندیشم که مراد چیست و در چه موردی نازل شده و زمان نزولش چه وقتی بوده، و از این جهت است که سه شبانه روز طول می کشد.

و یکی از کلمات مشهور آن حضرت علیه السّلام اینست که فرموده: گناهان صغیره راهی است بارتکاب گناه کبیره، و هر کس در گناه کوچکی از خدا نترسد در گناهان بزرگ هم از خدا نخواهد ترسید، و اگر خداوند به بهشت مردم را نمی خواند و از دوزخ هم نمی ترسانید باز هم واجب بود اطاعتش کنند و از نافرمانیش بر حذر باشند، بجهت تفضّل و نیکی و لطفی که در حقّ

ایشان نموده است و نعمت وجودی که به ایشان ارزانی داشت و آنان را از نیستی به هستی آورده که استحقاق آن را نداشتند.

(۱) ۵- تمیم بن عبد اللَّه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن نقل کرد که رجاء بن ابی ضحّاک گوید: مأمون مرا فرستاد که علیّ بن موسی علیهما السّلام را از مدینه بخراسان نزد او آورم، و سفارش نمود که من شخصا مراقب و مواظب او باشم و مرا امر کرد

که از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم نه راه قم، و شبانه روز هم از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا وی را بر مأمون وارد کنم، و من پیوسته با او بودم و جدا نمی شدم از مدینه تا مرو، و بخدا قسم احدی را ندیدم که از او متّقی تر نسبت بخدای تعالی باشد، و یا از او بیشتر یاد خدا باشد و ذکر خدا گوید، در تمامی اوقاتش، و یا خدا ترس و پارساتر از او باشد، و چون سپیده می دمید نماز بجای آورده و در سجده گاه خود می نشست و مشغول گفتن

سبحان اللَّه و الحمد اللَّه، و لا اله الّا اللَّه

، و تکبیر و صلوات بود تا آفتاب بدمد، سپس بسجده می رفت و در سجده بود تا آفتاب بالا آید، آنگاه برمیخاست و به مردم می پرداخت، و آنان را حدیث میکرد و موعظه و پند میداد تا نزدیک زوال ظهر سپس تجدید وضو کرده و بمحلّ نماز خویش باز میگشت، و چون زوال ظهر

میشد شش رکعت نماز بجای می آورد (یعنی سه نماز دو رکعتی)، (۱) و در رکعت اوّل پس از حمد، قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ را قراءت میکرد، و در رکعت دوم پس از حمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را، و در چهار رکعت دیگر حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را و در هر دو رکعت سلام می داد، و در رکعت دوم هر کدام هم پس از قراءت و پیش از رکوع قنوت میخواند، آنگاه اذان میگفت و دو رکعت دیگر نماز بجای می آورد، سپس اقامه می گفت، و نماز ظهرش را بجای می آورد،

و چون سلام نماز را می داد تسبیحات اربعه

(سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر)

را آنقدر که خدا میخواست ادا میکرد، بعد بسجده میرفت و سجده شکر بجای می آورد و در آن حال یک صد بار

«شکرا للّه»

میگفت، و چون سر خود را از سجده شکر بر میداشت از جا بر میخاست و شش رکعت دیگر نماز بجای می آورد، در هر رکعت پس از حمد، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند و سر هر دو رکعت سلام می داد و در رکعت دوم هر نماز پس از قراءت و پیش از رکوع قنوت می خواند، و چون تمام میشد اذان میگفت و دو رکعت دیگر نافله بجای می آورد و در رکعت دوم قنوت می خواند، و پس از سلام برخاسته و بنماز

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۳

عصر شروع میکرد، (۱) و چون سلام نماز را می داد در همان جا می نشست و تسبیحات چهارگانه قبل را می گفت تا آنجا که خدا خواسته باشد، آنگاه بسجده میرفت و یک صد بار ذکر «حمدا للّه» میگفت، و چون آفتاب غروب میکرد، باز تجدید وضو میکرد و سه رکعت نماز مغرب بجای می آورد با یک اذان و یک اقامه و قنوت در رکعت دوم قبل از رفتن برکوع و بعد از تمام شدن قراءت سوره، و چون سلام نماز را می داد در همان جا می نشست و تسبیحات مذکور قبل را بجای می آورد، و بعد بسجده شکر میرفت، و بعد سر بر میداشت ولی با کسی تکلّم نمی کرد تا اینکه چهار رکعت نافله مغرب را بجای می آورد، هر دو رکعت به یک سلام با قنوت در رکعت دوم هر

کـدام پس از قراءت و پیش از رکوع. و در رکعت اوّل پس از حمـد، جحد را میخواند و در رکعت دوم پس از حمد توحید را و در رکعات بعـد پس از حمـد توحیـد را میخوانـد و سـلام میـداد و بتعقیبات میپرداخت تا آنجا که خدا دوست داشت، آنگاه بافطـار می پرداخت، و استراحت می نمود تا ثلثی از شب بگـذرد، بعـد بر میخاست و نماز عشا را شـروع میکرد و چهار رکعت بجای می آورد، و در رکعت دوم پس از قراءت و پیش از رکوع قنوت می خواند، و چون سلام می داد در مصلّای خویش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۴

باقی مانده و مشـغول گفتن به تسبیحات مذکوره که قبلا گفته شد می نشست، (۱) و پس از این تعقیبات بسجده شکر میرفت، آنگـاه سـر برداشـته و ببستر خواب رفته و چون ثلث آخر شب می شـد از خواب برخاسـته و بـا ذکر تسبیـح و تحمیـد و تکبیر و تهلیل و اسـتغفار بمسواک دندانهای خویش مشغول میگشت و سپس وضو ساخته و بنماز شب می پرداخت و هشت رکعت هر دو رکعت بیک سـلام نماز شب می خواند و در رکعت اوّل نماز یک بار سوره «حمد» و سـی بار سوره «توحید» را می خواند؛ و نیز چهـار رکعت نمـاز جعفر طیّار را بجـای می آورد هر دو رکعت بیـک سـلام و در هر کـدام پس از تسبیـح قبـل از رکوع رکعت دوم قنوت میخوانـد و آن را از نماز شب محسوب میـداشت، سـپس برخاسـته و دو رکعت دیگر را مشـغول میشـد و در رکعت اوّل سوره حمد و سوره ملک (تبارک) را قراءت می کرد، و در رکعت دوم حمد، و سوره هَلْ

أَتی عَلَی الْإِنْسانِ را، و نماز را تمام کرده برمیخاست و بنماز شفع می پرداخت و در هر رکعت سوره حمد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۵

یک بار و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار قراءت می نمود (۱) و در رکعت دوم قبل از رکوع و پس از قراءت قنوت بجای می آورد و چون سلام نماز را می داد، بر می خاست و نماز وتر (یک رکعت) را انجام می داد و در آن حمد را یک بار و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را سه بار و بعد قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را یک بار و قل أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ یک بار خوانده و قبل از رکوع و پس از قراءت، قنوت را با دعائی که در متن ذکر شده است میخواند، و ترجمه دعا چنین است:

«بار الها! بر محمّد و آل او درود فرست، و ما را در زمره کسانی که هدایت فرموده ای هدایت فرما، و از آنان که عافیت بخشیده ای قرار ده، و ما را مورد مهر قرار ده در میان آنان که بایشان مهر ورزیدی، و بآنچه را که بر ما ارزانی داشته ای برکت عطا فرما، و ما را از شرّ حکمی که برای معصیت کاران مقرّر داشته ای حفظ کن، زیرا توئی که فرمان میدهی و کسی را بر تو فرمانی نیست (مشیّت و خواست تو در سراسر هستی نافذ است و بس)، و همانا خوار نگردد آنکه تواش مورد مهر قرار داده و دوست خود گرفته ای، و عزیز و محترم نباشد آنکه او را دشمن داشته ای، والا و بزرگ و رفیعی ای پروردگار ما! و پس از آن هفتاد بار میگفت:

«استغفر اللّه و أسأله التّوبه»

، و

چون سلام نماز میداد برای خواندن تعقیبات می نشست تا مدّتی که خدا دوست داشت، و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۶

چون نزدیک طلوع فجر میشد (۱) برخاسته دو رکعت نافله صبح را بجای می آورد، و در رکعت اوّل سوره حمد و قل یا أَيُّهَا الْكافِرُونَ قراءت میکرد و در رکعت دوم سوره حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند، و چون فجر طلوع میکرد اذان و اقامه میگفت و دو رکعت نماز صبح بجای می آورد، و پس از سلام نماز می نشست و بتعقیبات نماز می پرداخت تا طلوع آفتاب، و آنگاه بسجده شکر رفته و همچنان در سجده بود تا روز بلند شود. و در تمام نمازهای واجب در رکعت اول سوره حمد و سوره إنّا انزلناه، و در رکعت دوم حمد و قل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را میخواند بجز نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه که در آن اوقات مذکور سوره حمد و جمعه و منافقین را قراءت میکرد، و در نماز عشای شب جمعه در رکعت اوّل پس از قراءت حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم پس از حمد، سوره سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى را میخواند، و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اوّل سوره حمد و سوره هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ، و در رکعت دوم پس از حمد سوره هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ را قراءت میکرد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۷

(۱) و قراءت نماز مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را بجهر (بلند)، و نماز ظهر و عصر را بآهستگی میخواند، و در دو رکعت آخر

«سبحان اللّه و الحمد للّه و

لا إله إلّا اللَّه و اللَّه اکبر»

میگفت، و ذکر قنوت او در تمامی نمازها این بود:

«ربّ اغفر لی و ارحم، و تجاوز عمّا تعلم، إنّک أنت الأعزّ الأجلّ الأکرم»

(خداوندا! بیامرز و رحم نما و از آنچه ناپسند از ما دیده ای بگذر، چون تو خود عزیزتر و شکوهمندتر و محترمتری).

و اگر در ایّام روزه مسافر بود و بشهری وارد میشد قصد اقامه ده روز میکرد و روزه اش را افطار نمی نمود، و چون شام میشد ابتدا بنماز مغرب میپرداخت پیش از آنکه افطار کند، و امّا در بین راه نمازهای واجبش را جز نماز مغرب دو رکعت بجای می آورد و تنها آن را سه رکعت میگزارد و نافله آن را هم بجا می آورد و همچنین نوافل شب، نیز شفع و وتر، و دو رکعت نافله صبح را چه در سفر و چه در حضر، ترک نمی نمود، و نافله های روز را در مسافرت نمی خواند، و پس از هر نمازی که قصر و شکسته خوانده بود سی بار

«سبحان اللَّه و الحمد للَّه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۸

و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر»

ذکر میگفت، (۱) و میفرمود: این جای آن دو رکعت نخوانده را پر میکند و مانند اینست که تمام بجای آورده شده است، و ندیدم او را که در سفر و حضر صلاه ضحی بخواند (صلاه ضحی از بدعتها است که در زمان عمر رسم شد و میانه روز آن را می خوانند) و در سفر روزه نمی گرفت.

و آن حضرت علیه السّلام در هر دعائی که شروع میکرد ابتدا صلوات بر محمّد و آل او میفرستاد و در نماز و غیر آن بسیار صلوات میفرستاد، و شبها

چون ببستر خواب میرفت زیاد تلاوت قرآن می کرد، و هر گاه به آیه ای که در آن ذکری از بهشت یا دوزخ بود میرسید میگریست، و از خداوند درخواست بهشت میکرد و از آتش دوزخ بدو پناه میبرد، و «

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

» را در نمازهای شبانه روزش بجهر (آواز بلند) میگفت، و چون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند آهسته میگفت: «اللّه احد» (خدا یکتاست) و چون سوره تمام میشد سه بار میگفت:

«کذلک اللّه ربّنا»

، و چون سوره «قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ» را میخواند آهسته و در دل میگفت: یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ و پس از فراغ از آن سوره سه بار میگفت:

«ربّی اللّه و دینی الاسلام»

(پروردگارم خداست و آئینم اسلام است)، و چون سوره «و التّین

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۲۹

و الزّیتون» را قراءت میکرد، (۱) پس از فراغ میگفت:

«بلی و أنا علی ذلک من الشّاهدین»

(آری چنین است و من بر آن شهادت میدهم) و چون سوره «لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَهِ» را قراءت میکرد پس از فراغ میگفت:

«سبحانک اللّهم»

(منزّهی پروردگار من)، و چون در سوره جمعه این آیه را میخواند قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ، میگفت

«للذین اتقوا»

و سپس تتمه آیه را که وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ است قراءت میفرمود، و چون از خواندن سوره فاتحه فارغ میشد میگفت: «

الحمد للّه ربّ العالمین

». و چون سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را میخواند آهسته میگفت:

«سبحان ربّی الاعلی»

، و چون يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا را در هر سوره قراءت ميكرد آهسته ميگفت:

«لبّيك اللّهمّ لبيك».

و آن حضرت عليه السّلام در هيچ شهرى قدم نمى گذاشت جز اينكه اهالى آن سامان بديدنش آمده از وى مسائل و

مشکلات دینی و علمی خود را می پرسیدند، و بسیار برای آنان از پدرش از آباء گرامش علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله حدیث میکرد.

و وقتی او را بر مأمون وارد کردم از من جویای حال و کردار او شد، من آنچه دیده بودم برای او گفتم؛ از رفتار و اعمال شبانه روزش و از رفتن و ماندنش همه

را شرح دادم، (۱) مأمون گفت: ای پسر أبی ضحاك! این مرد بهترین خلق روی زمین و از همه علمش بیشتر و عبادتش افزونتر و درست و بجاتر است، پس، آنچه از وی دیده ای به احدی بازگو مکن تا فضل و بزرگواریش بر کسی ظاهر نگردد مگر از زبان من، و از خداوند یاری میجویم بر آنچه نیّت کرده ام؛ که مقام او را بلند کنم و نامش را در همه جا منتشر سازم و شیوع دهم. (مضمون آن با خبر بعد مغایر میباشد!) (۲) ۶- احمد بن زیاد همدانی بسند مذکور در متن از عبد السّلام بن صالح هروی روایت کرد که گفت: من در سرخس بدر خانه ای که علیّ بن موسی علیهما السّلام را در آن زندانی کرده بودند رفتم و او در قید بود، از زندانبان طلب ملاقات کردم، گفت: ممکن نیست، پرسیدم چرا؟ گفت: برای اینکه در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند، و تنها ساعتی در اوّل روز نزدیک زوال و نزدیک غروب و زردی آفتاب نماز نمی گذارد، ولی از جای حرکت نمی کند و مشغول ذکر است و با خدای خود مناجات می کند، عبد السّلام گفت: من از زندانبان خواستم که برای من اذن ملاقات

گیرد که من نزد ایشان شرفیاب شوم، زندانبان اذن گرفت و من در ساعت معیّن بخدمت آن حضرت رفتم و دیدم در مصلّای خویش نشسته و

بفکر فرو رفته است، (۱) گفتم: یا ابن رسول اللّه! این چیست که مردم از شما شایع کرده اند؟ فرمود: آن کدام است، عرضکردم میگویند: شما ادّعا کرده اید که مردم بنده زر خرید ما هستند! آن حضرت گفت، خداوندا! ای کسی که آسمانها و زمین را آفریده ای و به ناپیدا و پیدا آگاهی، تو شاهدی که من چنین مطلبی را هرگز نگفته ام، و از احدی از پدرانم علیهم السّلام نشنیده ام که چنین کلامی گفته باشند، بار الها! تو خود میدانی که از این مردم چه ستمهائی بما وارد شده است، و اینکه این افترا هم از ستمهای ایشانست که در باره ما روا داشته اند، آنگاه بمن روی کرده فرمود: ای عبد السّلام! اگر اینان بنا بر گفتار خودشان- که بما نسبت میدهند- که ما گفته ایم همگی بنده زر خرید ما هستند، پس بگویند از چه کسی ما آنان را خریده ایم؟ عرضکردم: راست گفتی یا ابن رسول اللّه، سپس فرمود: ای عبد السّلام آیا تو منکری آنچه را خداوند تعالی از ولایت و امامت ما بر تو و دیگران واجب فرموده است چنان که دیگران منکرند؟ گفتم: پناه بخدا، هرگز! بلکه من بولایت و امامت شما اقرار دارم.

(۲) ۷- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از

ابراهیم بن عبّاس روایت کرده که گفت: هرگز ندیدم حضرت رضا علیه السّلام با کلامی در گفتارش به کسی جفا و

یا درشتی کند، و هیچ گاه ندیدم سخن کسیرا قطع کند، صبر میکرد تا طرف سخنش تمام شود و بعد اگر لازم می دید کلامی میگفت، و ندیـدم کسـی از او حاجتی بخواهد و مقدور آن حضـرت باشد و ردّ کند، و هرگز نزد کسـی پای خود را دراز نمی کرد، و در برابر همنشـین و جلیسـی تکیه نمیداد، و هرگز ندیدم از خدمتکاران و کارگزاران خود کسـی را بد بگوید و دشـنام دهـد، و یا در پیش چشم کسـی آب دهان بینـدازد، و هرگز ندیـدم در خندیدن قهقهه نماید، بلکه خنده اش تبسّم بود، و چون خلوت میشـد و سـفره طعام برای او میگستردنـد همه غلامان و خدمتکاران را بر سـر سـفره میخواند، حتی دربان و مهتر را، و او علیه السّـلام بسـیار کم خواب بود و بسیار بیداری می کشید، و بیشتر شب را با بیداری بسر میبرد؛ از اوّل تا هنگام دمیدن صبح، و بسـیار روزه میگرفت، و سه روز روزه هر ماه از وی فوت نمی شـد و میفرمود: این روزهماننـد روزه گرفتن همه سال است، و بسـیار پنهانی صدقه میداد و احسان میکرد، و بیشتر این کار را شبهای تاریک انجام میداد، و هر کس گمان میکند که در فضل مانند او را دیده است از او باور نکن.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۳۳

باب ۴۵ تقرّب جستن مأمون بآن حضرت بمجادله و بحث با مخالفان در باره امامت و برتری علیّ علیه السّلام بر دیگران

(۱) ۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از اسحاق بن حمّاد روایت کرده است که مأمون مجالسی تشـکیل میداد برای بحث و در آن مجالس مخالفین اهل بیت علیهم السّلام گرد می آمدند و او با آنان در مورد امامت علیّ بن ابی طالب

امير المؤمنين عليه السّلام بحث ميكرد و او را بر ديگران از اصحاب پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله تفضيل ميداد، و اين كار را براى محبوب شدن خود نزد حضرت رضا عليه السّلام ميكرد، و آن حضرت بياران و دوستانش چون بآنان اطمينان داشت كه فاش نمى كنند ميفرمود: فريب اين گونه كارهاى مأمون را نخوريد، بخدا سوگند جز او قاتل من نيست، و ليكن من چاره اى جز صبر و شكيب ندارم تا اينكه مدّت عمرم تمام بسر آيد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۳۴

(۱) ۲- پدرم و ابن وليد- رضى اللَّه عنهما- بسند مذكور در متن از اسحاق بن حمّاد بن زيد نقل كردند كه گفت: يحيى بن اكثم ما را در يك مجلس گرد آورد و گفت: مأمون بمن دستور داده است كه جماعتى از اهل حديث و گروهى از علماى علم كلام و معارف را براى مناظره در مجلسى دعوت كنم، من نيز فرمانش را عملى كردم و از اين دو صنف نزديك چهل نفر جمع شدند و آنان را با خود بردم و گفتم در سرسراى دربان و اطاق انتظار او بمانند تا بحاجب مأمون آمدن ايشان را گزارش دهم، و آنان در آنجا ماندند تا مأمون را خبر كردند و دستور حضور داد، آنان بر او وارد شدند و سلام كردند، و مأمون ساعتى بصحبت و انس و پذيرائى ايشان بسر برد آنگاه گفت: من در نظر دارم كه شما را ميان خود و خدايم تبارك و تعالى حجّت گيرم، پس هر كس محصور است و احتياج بقضاء حاجت دارد برخيزد و خود را از فشار بول و آن ديگر رها

سازد، و راحت بنشینید و موزه از پای بیرون کنید و ردا از دوش بیفکنید. آنچه گفته بود عمل کردند.

آنگاه رو بقوم کرده گفت: ای جماعت! من شما را احضار کرده ام که با شما

نزد خدای خود حجت آرم، (۱) پس از خداوند بپرهیزید و او را در نظر داشته باشید، و خود و امامتان را ملاحظه نمائید، و مبادا حشمت و موقعیّت من، شما را از پذیرش حقّ از هر کس باشد باز گیرد، و از ردّ کردن سخن باطل از هر کس که باشد باز ندارد، و بر خود از آتش دوزخ بترسید، و تقرّب بخدا را برضا و خشنودی او و مقدّم داشتن طاعتش بجوئید، بدانید هیچ بنده ای بانافرمانی خدا خود را بمخلوقی نزدیک نکرد جز آنکه خداوند آن مخلوق را بر وی مسلّط ساخت، پس با من با تمام عقلتان بحث کنید، آنگاه گفت:

من مردی هستم که فکر میکنم علیّ بهترین مردان پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است، اگر من در این نظرم درست می اندیشم پس مرا تصدیق کنید و سخنم را صواب دانید، و چنانچه خطا می اندیشم با دلیل قول مرا ردّ کنید و با من بگفتگو پردازید، یا من از شما می پرسم یا شما از من بپرسید هر چیزی میخواهید. چون مأمون این سخنان گفت، آنان که اهل حدیث بودند گفتند:

پس ما از تو سؤال میکنیم، گفت: بپرسید و سخنتان را بیک تن از خود واگذارید و او را مأمور این کار کنید، و چون او سخن گوید اگر زیاده بر آن، کسی چیزی داشت بگوید، و اگر خطا کرد خطایش را

جبران کنید، پس یکی از آنان گفت:

ما اعتقاد و گمانمان آنست که بهترین مردم پس از پیغمبر خدا ابو بکر بود (۱) از آن جهت که در خبر مجمع علیه- یعنی همه در آن اتفاق کلمه دارند- آمده است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: بعد از من اقتدا کنید بکسانی که پس از من رهبر شما شوند، ابو بکر و عمر، و چون پیامبر رحمت این دستور را صادر کرده و فرمان به اقتدای بآنان داده، و ما میدانیم که او جز بهترین مردم را مقتدا قرار نمی دهد.

مأمون گفت: روایت بسیار است، و ناچار یا همه درست است و یا همه نادرست و یا پاره ای درست است و پاره ای نادرست، و اگر بگوئیم همه درست است، پس همه باطل است چون بعضی بعض دیگر را نادرست می داند، و اگر بگوئیم همه باطل است، پس در بطلان اخبار، بطلان دین ثابت می شود و شرع مقدّس از بین میرود، و چون این دو وجه باطل است لا بد وجه سوم را باید اضطرارا بپذیریم که: برخی صحیح و بعضی ناصحیح است و چون چنین شد باید ما دلیلی بر درستی آنها داشته باشیم، تا معتقد شویم و خلاف آن را ردّ کنیم، و اگر دلیل خبر خود حقّ بود، پس بهتر آنست که بدان معتقد شویم و آن را بپذیریم و ملاک علم و عمل قرار دهیم، و این روایتی که تو خواندی و بدان

تمسک نمودی از روایاتیست که دلیل بطلان آن در خود آنست، (۱) زیرا پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله

داناترین حکما است، و از تمامی مردم براستگوئی شایسته تر است، و نیز از همه مردم در امر به محال، و واداشتن افراد بایمان بباطل، دورتر و منزّه تر است. بنا بر این نباید حکم فرموده باشد بخلافت و امامت این دو تن، زیرا که خالی از این نیست که آنها یا از هر جهت مرامشان یکی بود و متّفق بودند یا مختلف، و اگر از هر جهت متفق بودند، پس باید در عدد و صورت و جسم یکی باشند، و چنین هم نبوده و نخواهد بود که دو تن یکی باشند، و اگر با هم اختلاف داشتند پس چگونه جایز است پیروی هر دو؟ و این تکلیف ما لا یطاق است! زیرا تو میدانی که اگر از یکی از آن دو در صورت اختلاف، پیروی کنی با آن دیگر مخالفت نموده ای، و دلیل بر این اختلاف آنست که اوّلی اهل ردّه را اسیر گرفت، و دومی آنان را آزاد کرد، و عمر از ابو بکر خواست که خالد بن ولید را از منصبش عزل کند، و برای قتل مالك بن نویره او را قصاص کند، ابو بکر نپذیرفت و قصاص نکرد، و عمر دو متعه، متعه حجّ و متعه زنان را حرام کرد و ابو بکر چنین کاری نکرد، و عمر دیوان ثبت اسامی لشکریان و حقوق بگیران را ترتیب داد (معیّن نمود که بهر کدام مقدار معیّنی بدهند؛ در صورتی که مهاجر

باشند فلان مبلغ و اگر نباشند فلان مبلغ، اگر عرب باشند فلان مبلغ و اگر غیر عرب باشند فلان مبلغ) (۱) و ابو بکر بهمه مسلمین یکسان میپرداخت و

عرب را بر عجم و مهاجر را بر انصار ترجیح نداد، و ابو بکر پس از خود جانشین معیّن کرد و عمر نکرد، و از این امور که نظائر بسیار دارد.

مصنّف این کتاب- رضی اللَّه عنه- گوید: در اینجا مطلب دیگری بود که مأمون توجّه نکرد که آن را بخصم تذکّر دهد و آن این بود که لفظ خبر را آنان این چنین نقل نکرده اند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده باشد:

«اقتدوا باللّذین من بعدی أبی بکر و عمر»

، بلکه در نقل آنان لفظ خبر «أبو بکر و عمر» بصورت مرفوع آمده است، و پاره ای هم بلفظ «ابا بکر و عمر» بصورت منصوب نقل کرده اند، و چنانچه اصل روایات بنصب صحیح باشد، معنی قول آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله این می شود که: «اقتدوا باللّذین من بعدی کتاب اللَّه و العتره، یا أبا بکر و عمر»، و اگر برفع صحیح باشد معنی آن این می شود که: «اقتدوا أیها النّاس و أبو بکر و عمر، باللّذین من بعدی؛ کتاب اللَّه و العتره». به بقیّه حدیث مأمون باز میگردیم:

یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: اگر من

میخواستم دوستی برای خود برگزینم هر آینه ابو بکر را برای دوستی برمی گزیدم.

(۱) مأمون گفت: این محال است زیرا در روایات شما است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله میان اصحابش در مدینه برادری (پیمان اخوّت) افکند و هر کدام را با دیگری عقد اخوّت بست و برای علیّ برادری قرار نداد، و علیّ سبب آن را پرسید، فرمود: من ترا برای خود نگهداشتم

و تو برادر منی و این تأخیر نبود مگر برای اینکه تو را برای خود باقی گذاشتم، پس هر کدام از این دو روایت را بپذیریم آن دیگر را باید ردّ کنیم.

دیگری گفت: علیّ خود در منبر گفت: بهترین افراد این امّت پس از پیامبرش ابو بکر و عمر میباشند! مأمون گفت: این نیز محال است، زیرا اگر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله میدانست که اینان از همه افضلند، یک بار عمرو بن عاص و یک بار اسامه بن زید را بر آنان امیر و ولیّ نمیکرد. و از چیزهائی که این خبر را تکذیب می کند گفتار خود علیّ است پس از رحلت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله که در سخنی فرمود: «و من بجانشینی او نزدیکتر بودم از خودم به پیراهنم لکن ترسیدم از اینکه اختلاف ایجاد شود و مردم تازه مسلمان از اسلام باز گردند و کافر شوند، و گفتار دیگرش که فرمود:

از کجا آن دو از من بهترند؟ در حالی که من قبل از آنان تنها خدا را می پرستیدم و پس از آنان نیز!! (۱) مردی دیگر گفت: ابو بکر درب خانه خویش ببست و گفت: آیا کسی هست که فسخ کند بیعت به خلافت مرا؟ و علیّ گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله تو را مقدّم داشت، پس چه کسی میتواند تو را عقب راند؟! مأمون گفت: این باطل است، زیرا او خود از بیعت با ابو بکر سر باز زد، و شما خود روایت کرده اید که تا فاطمه علیها السّلام حیات داشت علیّ بیعت نکرد، و فاطمه علیها السّلام وصیّت کرد

که او را شبانه دفن کنند که مبادا آن دو تن بجنازه اش حاضر شوند، و دلیل دیگر اینکه اگر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله او را خلیفه خود قرار داده بود، پس چگونه گفت: بیعت با مرا اقاله کنید، و به انصار گفت: بیکی از این دو: ابو عبیده (جرّاح) و عمر رأی دهید؟!!! شخص دیگری گفت: عمرو بن عاص گفت: یا نبیّ اللّٰه! کدامیک از زنانت را بیشتر دوست میداری! فرمود: عائشه. پرسید: از مردان چه کسی را؟ فرمود:

پدرش (ابو بکر) را.

مأمون گفت: این هم نادرست است از جهت اینکه شما خود روایت

میکنید که برای پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله مرغان بریان آوردند، (۱) گفت: خداوندا محبوبترین خلق خود را نزد من حاضر کن، و آن شخص علیّ بود، پس کدام روایتتان درست است و میتوان قبول کرد؟! دیگری گفت: علیّ خود گفته است: هر کس مرا بر أبو بکر ترجیح و تفضیل دهد، حد افترا دهنده را بر او جاری میسازم.

مأمون گفت: چگونه علیّ گفته است کسی را که حدّی بر او نیست تازیانه میزنم و این کار را جایز دانسته است؟! اگر چنین گفته باشد پس در حدود الهی تجاوز و تعدّی کرده، و عمل بخلاف أمر الهی نموده، و این برتری دادن او بر آن دو افترا نیست، و شما روایت کرده اید که پیشوایتان (ابو بکر) گفت: من بولایت شما رسیدم و لکن از شما مردم بهتر نیستم، پس کدامیک از این دو مرد در نزد شما راستگوترند؟ آیا سخن ابو بکر در باره خود، یا سخن علیّ در باره ابو بکر؟ کدامیک

در نزد شما درست و صحیحتر است؟ با آنکه خود حدیث تناقض دارد، و ناچاریم بگوئیم ابو بکر یا در قول خود صادق است یا بعکس، پس اگر صادق باشد باید گفت: از کجا دانست؟ آیا بوحی بود یا بنظر و فکر خود؟ اگر گوئید بوحی بود، که وحی پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله منقطع شده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۴۲

بود، (۱) و اگر بفکر و اندیشه خود چنین گفت، پس فکر را در این مقام راهی نیست.

و اگر غیر صادق باشد، محال است چنین فردی دروغزن متولّی أمر مسلمین باشد و ولیّ امر آنان گردد و حدود الهی را بپای دارد.

کسی دیگر از اصحاب حدیث گفت: از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله رسیده است که فرمود:

«ابو بکر و عمر سیّدا کهول أهل الجنّه»

: ابو بکر و عمر پیران اهل بهشتند.

مأمون گفت: این حدیث محال است، زیرا که در بهشت پیرمرد نیست، و روایت است که پیره زنی که او را «أشجعیّه» میگفتند نزد پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود آن حضرت فرمود: پیره زن داخل بهشت نمی شود، پیره زال گریست، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله باو فرمود: همانا خداوند متعال میفرماید: إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً فَجَعَلْناهُنَّ أَبْکاراً عُرُباً أَتْراباً: ما ایجاد میکنیم زنان را ایجادی چنان، و همه را بکر و دختر و دوشیزگان قرار میدهیم، پس اگر گمان کرده اید که ابو بکر تنها جوان می شود در هنگام ورود به بهشت، و در حالی که خود روایت کرده اید که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به حسن و حسین گفت که آنان آقای جوانان بهشتیند در میان جمیع

خلق، و پدرشان از آن دو بهتر است.

مردى ديگر گفت: از رسول خدا صلى اللّه عليه و آله روايت شده است كه فرمود: اگر من

در ميان شما مبعوث نمى شدم البته عمر مبعوث ميشد.

(۱) مأمون گفت: اين نيز محال و ممتنع است، زيرا كه خداى تعالى در قرآن فرموده: إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ- نساء: ۱۶۳، و نيز فرموده: وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ (يادآور اى محمّد هنگامى را كه ما از پيمبران پيمانشان را و از تو نو نوح و ابراهيم و موسى و عيسى بن مريم عهد و ميثاق گرفتيم براى رسالت- احزاب: ۷)، پس آيا جايز است كسى كه ميثاق و عهدى براى نبوّت او در كار بوده بپيغمبرى نرسد، و براى آنكه پيمانى نبوده بپيغمبرى برسد؟

فرد ديگرى گفت: رسول خدا در روز عرفه بعمر نظرى افكند و لبخندى زد، و فرمود: خداوند تبارك و تعالى ببندگان خود بطور كلّى مباهات ميكند ولى به عمر بطور خصوصى.

مأمون گفت: اين هم نشدنى است، چرا كه خداوند پيامبرش را كنار نمى گذارد و بعمر بخصوص مباهات كند و به رسولش در عموم مردم، و اين روايات عجيبتر از روايات شما نيست كه ميگوئيد: رسول خدا فرمود: من وارد بهشت شدم صداى كفشى شنيدم چون نظر كردم ديدم بلال غلام ابو بكر قبل از

من ببهشت آمده بود! (۱) آرى شيعه مى گويد: علىّ از ابو بكر بهتر است، ولى شما مى گوئيد غلام ابو بكر از پيغمبر صلى اللّه

علیه و آله بالاتر است، زیرا آنکه سبقت گرفته افضل است از آنکه در پی او رسیده، همچنان که روایت کرده اید که شیطان از سایه عمر هم فرار میکند، در صورتی که میگوئید شیطان بزبان پیغمبر انداخت که بگوید: «و إنّهنّ الغرانیق العلی» (این بتها طاوس مثالان رفیع اند «۱»)، بگمان شما شیطان از عمر فرار میکرد، امّا کفر را بر لسان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله القا کرد.

یکی از آنان گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: اگر عذاب نازل شود جز عمر بن الخطّاب احدی نجات نیابد (حتی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله!).

مأمون گفت: این حدیث مخالف صریح کتاب خدا است که به پیغمبرش فرموده: ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ، (تا مادامی که تو در میان آنان باشی آنان را عذاب نفرستیم)، و شما عمر را مانند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله قرار داده اید.

فرد دیگر گفت: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شهادت به اهل بهشت بودن عمر در جمله آن ده تن از اصحاب که آنان را «عشره مبشّره» گویند داد! (۲) مأمون گفت: اگر چنین که گمان شما است باشد، عمر بحذیفه بن الیمان (که

---

(۱)- این مطلب اشاره دارد به قصه ای که بعض مفسّرین اهل سنّت در ذیل آیه: إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ (حجّ: ۵۲)، آورده اند که: زمانی پیامبر در حال نقل وحی بود که شیطان کلامی بر زبان وی جاری ساخته گفت:

تلک الغرانیق العلی و إنّ شفاعتهن لترجی.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۴۵

مشهور است او منافقین را که قصد ترور پیامبر را در لیله عقبه داشتند شناسائی

کرده بود) نمی گفت: تو را بخدا سوگند می دهم که بگوئی آیا من از منافقین هستم؟! و اگر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله باو گفته بود که تو از اهل بهشتی (با این حال) رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را تصدیق نکرده و از حذیفه می پرسد! پس معلوم می شود که حذیفه را تصدیق کرده بود، ولی پیغمبر خدا را نه! پس این خلاف مسلمانی است، و چنانچه رسول خدا را تصدیق کرده بود، پس چه دلیلی است که از حذیفه بپرسد، و این دو خبر با هم تناقض دارد.

یکی دیگر از آنان گفت: بلا شکّ رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: من را با امتم در میزانی سنجیدند و من بر امتم رجحان یافتم، سپس بجای من ابو بکر را با امت من سنجیدند، ابو بکر بر آنان چربید، آنگاه عمر را سنجیدند، او نیز بر آنان چربید، آنگاه میزان را برداشتند.

مأمون گفت: این محال است از جهت اینکه از دو حال خالی نیست: یا جسمشان را وزن کردند یا اعمالشان را، اگر گویی جسمشان را سنجیدند پس این درست نیست، که وزن ظاهر ایشان از همه امّت افزون باشد، و اگر افعال آنان را با امّت سنجیدند، در آن وقت که همه اعمال امّت حاضر نبود، و هنوز خلق

نشده بودند تا اعمالی داشته باشند و این در روز قیامت ممکن است، (۱) پس بگویید چگونه و به چه چیز بر تمام امّت برتری داشتند؟ بعضی گفتند: به اعمال صالحه، مأمون گفت: اکنون بمن بگوئید کسی که در زمان حیات رسول خدا صلی اللَّه علیه

و آله عمل صالحش بر رفيقش برترى داشت، ولى پس از وفات رسول خـدا صـلى اللَّه عليه و آله عمل صالح دوسـتش بر عمل او فزونى يافت، آيا بمقام رفيقش ميرسد كه در زمان رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله درجه بالاترى داشته است؟ اگر بگوئيد:

آرى، من در اين عصـر كسانى كه اعمال صالـح و عبادتشان- از جهاد و حجّ و روزه و نماز و زكات- بمراتب بيش از آنان كه در حيات رسول خـدا صـلى اللَّه عليه و آله مى بوده انـد را بشـما معرفى ميكنم، گفتنـد: راست ميگوئى، عاملان خير و صالحين زمان ما بمقام عاملان خير و عبّاد زمان رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله نميرسند، مأمون گفت:

شما بنگريد آنچه از فضائل، پيشوايان مذهبى شما- كه دينتان را از آنان تعليم گرفته ايد- در باره علىّ گفته و نقل كرده اند، و آنچه را كه در باره عشـره مبشّـره- آن ده صـحابى كه رسول خدا صـلى اللَّه عليه و آله بايشان مژده بهشت داد و جمله شهادت مى دهند كه اهل بهشـتند- گفته اند با هم بسـنجيد، اگر ديديد كه جزئى از بسيار است، همان كه شما مى گوئيد همان صحيح است، و اگر ديديد آنچه را كه در باره علىّ نقل مى كنند بيشتر است، پس از پيشوايان خود آنچه را كه در-

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:۴۴٧

باره علىّ روايت كرده اند قبول كنيد، و از آن نگذريد.

(١) راوى گويـد: همه سـر بزير افكندنـد، و مأمون پرسـيد: چرا ساكت شديد؟! گفتند: ما حرفمان را تمام كرديم، مأمون گفت: اكنون من از شما ميپرسم:

بگوئيد در هنگامى كه خداوند رسولش را مبعوث فرمود و رسالت تبليغ شد، چه عملى ثوابش

از همه اعمـال بیشـتر بـود؟ گفتنـد: پیشـی گرفتن در قبـول اسـلام، زیرا خداونـد متعـال می فرمایـد: السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (آنان که پیشی گرفتند بایمان برسول خدا و آئین اسلام بدرگاه خدا، اینان مقرّبند- واقعه ۱۱).

مأمون گفت: آیا کسـی قبل از علیّ اسـلام آورده بود؟ اگر سراغ دارید بگوئید، گفتند: این درست است امّا هنوز کودک بود، ولی ابو بکر سالمنـد و دارای عنوان بود، و میان این دو حالت (کودکی و سالمنـدی) تفاوت است، و روی ایمان ابو بکر میتوان حساب کرد، امّا ایمان علیّ را بـدلیل اینکه بالغ نبوده نمیتوان بحساب آورد، مأمون گفت: بگوئید آیا اسـلام علیّ از ناحیه الهام بود که از سوی خدا به او شده بود، یا بصـرف دعوت پیغمبر صـلی اللَّه علیه و آله؟ پس اگر بگوئید به الهام بود، او را بر رسول خـدا تفضـیل داده ایـد، زیرا آن حضـرت ملهم نشـد، بلکه جبرئیل آمـد و پیام خداونـد را باو رسانید و اگر بگوئید: نه، بدعوت پیامبر بود، پس بگوئید: آیا دعوت پیغمبر از جانب خود بود یا بأمر خدا؟ اگر بگوئید:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۴۸

پیغمبر از پیش خود او را دعوت به اسلام کرد، (۱) پس این خلاف آنست که خداوند رسولش را بدان وصف نموده، در آنجا که میفرماید: «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» (من از آنان نیستم که بخود بندی داشته باشم) و در سخن دیگرش که فرمود:

وَ مـا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (از روی هوی و هوس چیزی نمی گویـد، و نمی گویـد مگر همـان که به او وحی می شود- نجم: ۳ و ۴)، و چنانچه از طرف خدا بود، پس خداوند

امر کرده بود که علیّ را از میان همه کودکان مردم برگزینـد و به اسـلام دعوت کنـد، و لـذا از روی آگاهی و اطمینان به تأیید خداوند متعال او را دعوت کرد.

و یـک جهت دیگر، بمن بگوئیـد: آیـا خداونـد حکیم و دانـا ممکن است مخلوق خود را تکلیف بکاری کنـد که طاقت آن را نداشته باشد؟ اگر بگوئید:

آری، پس کفر ورزیده اید، و اگر بگوئید: نه، پس چگونه جایز است که امر کند پیامبرش را به دعوت کردن کسـی که امکان پذیرش آن را ندارد برای کمی و نارسائی سنّش، و ناتوانی که از پذیرفتن حکم دارد.

باز جهت دیگر: آیا دیده اید که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله احدی از کودکان

فامیلش یا از غیر ایشان را باسـلام دعوت کرده باشد، (۱) تا اینکه آنان در میان تمامی اطفال سـرمشق و الگوی علیّ قرار گرفته باشـند؟ اگر می پندارید که او جز علیّ را دعوت به اسـلام نکرده است، پس این خود فضـیلتی است برای علیّ بر همه کودکان مردم. آنگـاه گفت: بمن بگوئیـد: کـدامین عمـل پس از سـبقت گرفتن بر ایمـان برسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله بـا ارزش تر است؟ گفتند: جهاد در راه خدا، گفت:

آیا برای یکی از آن ده تن (عشـره مبشّـره) بماننـد علیّ سابقه جهاد و مبارزه با کفر در تمامی مواقفی که پیغمبر خدا صـلی اللّٰه علیه و آله با کفّار و دشـمنان دین داشت در تاریـخ سـراغ داریـد؟ این غزوه بـدر است که بیش از شـصت و چند تن (از لشـکر کفّار) را کشتند و علیّ بیست و چند تن را بدوزخ فرستاد، و بقیّه

را دیگران همه با هم، پس یکی از حاضـران گفت: ابو بکر در سایبان خود با رسول خـدا بود و جنگ را رهبری میکرد، مأمون گفت: حرف عجیبی میزنی! بگو آیا جدای از پیغمبر تدبیر جنگ را بعهده گرفته بود یا با نظر پیغمبر و بشـرکت با او- صـلوات اللَّه علیـه- یـا برای اینکه رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله به رأی و رهـبری نمـودن او نیـاز داشت، کـدام این سه امر را بیشـتر خوشداری بگوئی؟ مرد گفت: پناه بخدا میبرم اگر گمان کنم با رسول خدا در تدبیر نیرو شرکت داشت، و یا اینکه خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۵۰

بتنهائی تصمیم میگرفت، (۱) و یـا اینکه بگویم رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله به رأی او محتاج بود گفت: پس چه فضـیلتی دارد در سایبان نشستن و مجاهدین را دیدن؟ و چنانچه فضیلت ابو بکر بترک جهاد و نرفتن بمیدان بوده، پس لازمه اش اینست که هر متخلّف و تـارك جنگی را بر مجاهـدین ترجیـح دهیم، بـا اینکه خداونـد عزّ و جـلّ میفرمایـد: لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ- الخ مساوی و برابر نیسـتند آن اشخاصـی که عذری ندارند از رفتن بمیدان نبرد، و خودداری میکنند و بجنگ نمی رونـد با کسانی که مال و جان خود را در راه خـدا و جهاد بذل میکنند، زیرا خداوند مقام مجاهدین بمال و جان را برتر نمود از آنان که در خانه می نشـینند و از جنگ کناره می گیرنـد، اگر چه خداونـد بهمه مؤمنین وعـده نیکو داده است، ولی مجاهدین را بر کناره گیران از جنگ بمزدی بزرگ برتری داده است.

اسحاق بن حمّاد گوید: آنگاه

بمن گفت: سوره هل أتی را قراءت کن، من شروع بخواندن سوره هل أتی کرده تا رسیدم به آیه مبارکه وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً- تا جمله- و كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً گفت:

این آیات در باره چه کسی نازل شده است؟ عرض کردم در باره علیّ، پرسید

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۵۱

(۱) آیا بتو خبری رسیده که علی هنگام اطعام مسکین و دستگیری از یتیم و اسیر گفته است: إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً آنچنان که خدای عزّ و جلّ در قرآن گفته است؟ گفتم: خیر، فرمود: پس خداوند تعالی از ما فی الضّمیر و نیّت او آگاه بود و آن را در کتاب خود ذکر کرد تا بمردم امر او را ظاهر گرداند. آیا دانسته ای که خداوند در آنچه از بهشت وصف کرده است چیزی را مانند آنچه در این سوره وصف کرده وصف نموده باشد این چنین که فرموده: «قوارير من فضّه» (و تنگهائی بلّورین از نقره ساخته شده)؟

عرضکردم: نه، گفت: این خود فضیلتی است جدای از آنها، چگونه تنگ بلّوری از نقره می شود؟ گفتم: نمی دانم، گفت: میخواهد بفهماند که نقره ای در صفا چنانست که داخلش از خارج پیداست، در این ای اسحاق قدری تأمّل کن، که گوید: از لطافت و روشنی پوست همچون تنگ بلّورین باشند از شدّت نرمی و نازکی، و در گفته رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ای اسحاق:

«رویدا سوقك بالقوارير»

و مرادش از قوارير زنان بود بجهت لطافت و رقّت جسم آنان.

مترجم گوید: «اصل ماجرا چنین است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در سفر حجّه

الوداع زنان خويش را بهمراه برد و آنان را بر شتران سوار كرده بودند و مأمور شتران، غلام حضرت، شخصى بنام أنجشه بود، و وى برده اى سياه رنگ و خوش صدا بود كه با خواندن آواز، شتران حامل

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:۴۵۲

امّهات مؤمنين را تند ميراند، و شتران مردان را براء بن مالك سوق ميداد و اينان هر دو در تند بردن شتران مسابقه مى دادند، رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله به أنجشه گفت:

«رويدك رفقا بالقوارير»

يعنى: اى أنجشه! قدرى آرامتر، با اين بانوان مدارا كن و شتران را تند مران».

(١) و افزود: همچنين مانند گفتار رسول خدا

«ركبت فرس أبى طلحه فوجدته بحرا»

(بر اسب ابو طلحه سوار شدم آن را چون دريا يافتم)، مرادش تند رفتن او بود مانند تند رفتن روى آب دريا.

مترجم گويد: «أبو طلحه زيد بن سهل انصارى است، و از قبيله بنى النّجّار است، وى از شجاعان بوده و در تمامى غزوات رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله شركت كرد، و در غزوه حنين چنان ايستادگى و شجاعت بخرج داد و فداكارى نشان داد كه همه او را تحسين كردند، و وى همانست كه پيغمبر صلى اللَّه عليه و آله در باره اش فرمود: صداى ابو طلحه در لشكر براى من از يك صد سوار بهتر است».

بارى، مأمون گفت: مراد از بحر در كلام رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله بسيارى تاخت و تاز است، و نيز مانند قول خداوند متعال كه فرموده: وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ. ابراهيم- ١٧ (يعنى: مرگ از هر سو به او رو كند

ولی او نمرده بلکه عذاب خداوند سخت است) مراد آنست که گوئی مرگ از هر طرف او را احاطه کرده است، هر چند که از یک سو هم اگر آید او مرده است، و غرض آنست که آلام و تلخی جان کندن از جمیع اطراف او را در بر گرفته، و تلخی این مرگها را می چشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۵۳

(۱) سپس مأمون گفت: ای اسحاق! آیا تو از آنان نیستی که شهادت می دهند آن «عشره مبشّره» در بهشتند؟ گفتم: آری، گفت: بمن بگو اگر مردی منکر بود و میگفت نمی دانم این خبر صحیح است یا نه: یعنی خبر

«عشره من اهل- الجنّه»

(و بعد نام ده تن از صحابه را در آن برده است) آیا او را نزد خود کافر میدانی؟ گفتم: نه، گفت: اگر بگوید: نمیدانم که سوره هل أتی از سوره های قرآن است یا نه، او را کافر میدانی؟ گفتم آری، گفت: پس من فضل این مرد (یعنی علیّ) را افزون مینگرم (که هر کس در فضل او که قرآن است تردید کند کافر است، امّا اگر در فضل عشره که حدیث است تردید کند کافر نمیشود).

آنگاه گفت: ای اسحاق، مرا از حدیث «طیر مشویّ» (مرغ بریانی که برای رسول خدا آوردند و از خدا خواست که محبوبترین و بهترین خلقش را با او در آن شریک گرداند و خداوند علیّ را هم خوراک او کرد) خبر ده که آیا در نزد تو صحیح است؟ گفتم: آری، گفت: بخدا سوگند که عناد تو ظاهر شد و خود اعتراف کردی، امر از این سه حال خالی نیست، اینکه با دعای پیغمبر صلی اللّٰه علیه و

آله او مقبول افتاد یا مردود؟ یا اینکه خداونـد فاضل و بهترین خلق را شـناخت ولی مفضول و کهتر در نزد او محبوب تر بود، و یا اینکه اساسا خداوند فاضل و مفضول را تشخیص نمی داد و نمی شناخت، بگو کدامین قسم از این اقسام در

نزد تو بهتر و درست تر است؟ (۱) اسـحاق گوید: من مدّتی سر بزیر بودم و جوابی نداشتم، تا اینکه سر برداشته گفتم: ای امیر! خداونـد در بـاره ابو بکر فرموده است: ثـانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمـا فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا (دومین آن دو نفر بود در غار هنگامی که پیغمبر بیار و صاحبش گفت: مترس خدا با ما است- توبه: ۴۰) و خداوند عزّ و جلّ او را بنسبت مصاحب با پیغمبرش صلی اللَّه علیه و آله مفتخر می گرداند، مأمون گفت: سبحان اللَّه! چقدر فهم تو اندک است، آیا کافر مصاحب مؤمن نمی شود؟ این چه فضیلت است، مگر نشنیده ای سخن خداونـد را که حکـایت فرموده: قـالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ، ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا (به صاحب و دمسازش که با او می ستیزیـد گفت: آیا بخـدا کافر شدی؟ او که تو را از خاک آفرید سـپس از نطفه، آنگاه تو را مرد تمامی ساخت- کهف: ۳۷) پس خداوند کافری را مصاحب مؤمنی یاد کرد، و یا شعر هذلیّ شاعر که گفته است:

و لقد غدوت و صاحبی وحشیّهتحت الرداء بصیره بالمشرق بی شک صبح کردم و اسب سواریم وحشی بود و از زیر جلش به همه جا بینا بود و محلّ طلوع آفتاب را با نگریستن

انتظار میکشید.

و یا گفتار ازدیّ، شاعری دیگر که گفته است:

(۱)

و لقد ذعرت الوحش فیه و صاحبی محض القوائم من هجان هیکل و بدون تردید ترسیدم و وحشت کردم از تنهائی در آن مکان و تنها همدم و دمساز من چارپائی نجیب و ساق سپید و بلند قامت بود.

پس شاعر اسب خود را صاحب خویش خوانده است. امّا آنکه فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَنا» (خدا با ماست) پس بدان که خداوند با هر نیکوکار و بدکرداری هست، مگر نشنیده ای که خداوند فرموده: و ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ- تا آخر آیه سوره مجادله که معنایش اینست که هیچ سه تنی با هم نجوی نکنند جز اینکه خداوند چهارمی آنان است، و هیچ پنج تنی با یک دیگر نباشند الّا اینکه خداوند ششمی ایشان است، و نه کمتر و نه بیشتر از این جماعتی گرد نیایند جز آنکه خداوند با آنانست هر کجا که باشند».

و امّا اینکه فرمود: لا تَحْزَنْ پس بگو بدانم این حزن و ناراحتی ابو بکر طاعت خدا بود یا معصیت او؟ اگر فکر میکنی که طاعت خدا بود، پس گوئی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از طاعت خدا او را منع فرمود، و این بر خلاف فعل شخص حکیم است، و اگر گوئی آن معصیت بود، پس در این چه فضیلتی است برای عاصی.

اکنون بگو بدانم اینکه خداوند حکایت فرموده: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ

این آرامش بر کدامیک نازل شد؟ (۱) اسحاق گوید: گفتم بر ابو بکر، زیرا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نیازی به آرامش نداشت، چرا که نترسیده

بـود، گفت: از سـخن خـدا در روز حنین برایم بگـو که خـدای عزّ و جـلّ میفرمایـد: وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضـاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُـدْبِرِینَ* ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَـکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ- توبه: ۲۵، ۲۶.

(و در روز حنین هنگـامی که بسیاری جمعیّتتـان موجب خوشـحالی شـما شـده بود، ولی هیـچ ثمره ای برایتـان نـداشت، و فرار کردید، و زمین از هر سو و هر طرف شـما را تحت فشار مرگ قرار داد، تا اینکه خداوند سکینه و آرامش خود را به پیامبرش و بر دلهای شـما مؤمنین نازل ساخت). آیا میـدانی مراد از آن مؤمنین که خداونـد در این آیه کریمه اراده فرموده کیانند؟ گوید: من گفتم نمیدانم، گفت: مردم در غزوه حنین و در آن روزی که فرار را بر قرار اختیار کردند، و با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله جز هفت تن از بنی هاشم هیچ کس باقی نماند:

علیّ بود که با شمشـیرش کارزار میکرد و عبّاس بود که لجام استر رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله را بدست گرفته بود، و پنج تن دیگر که گرداگرد آن حضرت حلقه زده بودند و خوف آن داشتند که مبادا ضربتی برسول خدا زنند یا آسیبی برسانند، تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۵۷

وقـتی که خداونـد پیغمبرش را ظفر داد، (۱) پس نظرش از مـؤمنین در آیـه مبـارکه در اینجـا «علیّ» بـود و آن چنـد تن از بنی هاشم، پس چه کسی افضل است؟ آیا آنکه با پیامبر بود و سکینه بر او و بر پیغمبر نازل شد؟ یا آنکه با پیغمبر بود

و سکینه بر پیامبر نازل شد و او اهلیّت نداشت که سکینه بر او نازل شود.

مترجم گوید: «احتجاج مأمون در صورتی درست است که اسحاق پذیرفته باشد که در غار سکینه بر پیغمبر نازل شد نه بر ابو بکر، و حال آنکه اسحاق اظهار داشته بود که در غار سکینه بر ابو بکر آمد و پیغمبر نیازی به آرامش نداشت».

ای اسحاق کدامیک افضلند؛ آیا آنکه با پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در غار بود، یا آنکه بر بستر پیغمبر خوابید و خود را فدای آن حضرت کرد تا کار خود را در هجرت بمدینه و اعتلای کلمه حقّ بانجام رساند؟! خداوند بآن جناب وحی فرستاد تا علیّ را امر کند که در فراش و بستر او بخوابد و بدین کار جان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در امان باشد، پس آن حضرت او را امر کرد که بجای او در فراش بخسبد، و علیّ پرسید: آیا بدین کار شما بسلامت می مانید؟ فرمود: آری، علیّ گفت:

بروی چشم اطاعت میکنم فرمانت را، آنگاه در بستر پیغمبر خوابید و ملافه او را بر خود پیچید، و مشرکین اطراف خانه را محاصره کردند و بدرون رفتند و شکّ نداشتند که در آن بستر کسی بجر پیغمبر باشد، و از هر طائفه یکتن همپیمان

شدند که هر کدام ضربتی زنند تا بنی هاشم مطالبه قصاص نتوانند کرد، (۱) و علیّ می دانست و سخنان آنان را می شنید و از تدبیر با خبر شده بود و خود را در معرض هلاک می دید، و هیچ یک از این امور نتوانست او را بترساند و جزع کند

چنـان که ابو بکر در غـار جزع کرد، بـا اینکه رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله بـا او بود، ولی علیّ تنهـا بود، و پیوسـته صـابر و پایدار و اسـتوار بود و خود را بحساب خدا گذارده بود، و خداوند هم فرشـتگانی را فرستاد تا او را از شرّ دشمن مواظبت کنند، سپیـده دم برخاست و قریش که آماده کشـتن رسول خـدا بودنـد او را دیدنـد و سـراغ پیامبر را از وی گرفتند، گفت: نمی دانم کجاست، گفتنـد: تو ما را فریب دادی، و او خود را بعـد به پیغمبر رسانیـد، پس علیّ افضل بود و روز بروز عملی از وی بظهور میرسـید و او را مقرّب تر می سـاخت تـا اینکه خداونـد تعـالی او را از این دنیـای فـانی بعـالم باقی بسوی خود برد در حالی که کاملا پسندیده و مورد غفران حقّ بود.

ای اسحاق آیا تو حدیث ولایت را روایت نکرده ای؟ گفتم: آری خود روایت کرده ام، گفت: آن را برای من حدیث کن، من حدیث را

(من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه)

برای او روایت کردم، گفت: آیا نمی بینی که این حـدیث حقّی را برای علیّ بر عهـده ابو بکر و عمر واجب می گردانـد که بر عهده علیّ از آن دو،

حقّی واجب نگردانیـده است؟ (۱) گفتم: مردم می گوینـد رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله این کلام را بسـبب زیـد بن حارثه فرمود (و مراد این بود که: هر کس من اکنون ولایت او را دارم، پس از من علیّ ولی و سرپرست اوست و او زید بن حارثه بود که مولای پیغمبر بود و ولایت او را پس از خود به

علیّ داد)، پرسید: این کلام را در کجا و چه وقت رسول خدا گفت؟ گفتم: هنگامی که از حجّه الوداع باز میگشت در غدیر خم، گفت: زید بن حارثه در کجا بقتل رسید؟ گفتم: در مؤته؟ گفت: آیا زید بن حارثه پیش از غدیر خم کشته نشده بود؟ گفتم: آری، گفت: بگو اگر فرزند پانزده ساله تو بگوید: مردم! بپذیرید که غلام من از آن پسر عمویم میباشد، آیا تو از این کلام فرزندت رنج میبری و آن را ناخوش میداری یا نه؟ گفتم آری مکروه میدارم، گفت: فرزند ترا منزّه میداری از چیزی که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله از آن منزّه نمی بود، وای بر شما که فقهای خود را ارباب خود گرفته اید، خداوند در باره نصاری میفرماید: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ (مسیحیان دانشمندان و رهبانان خود را خدایان خود گرفته اند- توبه: ۳۲)، در حالی که بخدا سوگند از برای آنان روزه نمی گرفتند و نماز نمی خواندند، و لیکن هر چه آنان می گفتند اینان اطاعت می کردند آنگاه گفت: آیا این حدیث که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بعلیّ گفت:

«انت منّی

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۰

بمنزله هارون من موسی»

را روایت کرده ای؟ گفتم: آری، (۱) گفت: آیا نمی دانی که هارون برادر پدر مادری موسی بود؟ گفتم: چرا، گفت: آیا علیّ برادر پدر مادری پیغمبر بود؟ گفتم: خیر، گفت: هارون پیغمبر بود و علی که مانند هارون پیغمبر نبود پس برادر پدر مادری که نبود، پیغمبر هم که نبود، پس آن منزلت سومی که دارا بود چه بود جز خلافت پیامبر؟ و این کلام رسول خدا از آن جهت بود که

منافقین گفتند: پیغمبر علیّ را بهمراه خود نبرد و در مدینه بر سر زنان و اطفال باقی گذارد و بجهاد نبرد و برای او سخت بود که علی را ببرد ولی پیغمبر خواست علیّ با خاطری آسوده در مدینه بجای او بماند لذا این کلام را گفت، چنان که خداوند از موسی حکایت کرده است که به هارون گفت:

اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ (در قوم من تو باقی بمان، امور را اصلاح کن و گوش بحرف فسادکاران مده و راه آنان را پیشه نکن. اعراف ۱۴۲) من به مأمون گفتم: موسی در حال حیات هارون را بجای خود گذارد و بمیقات پروردگار خود رفت، پس موسی هارون را بر تمامی قوم خلیفه خود قرار داد امّا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله علیّ را تنها بر مردمی که در مدینه باقی بودند جانشین و خلیفه خود قرار داد، (بر ضعفا که از جنگ مستثنی و معذور بودند و زنان و کودکان، زیرا بیشتر مردم بهمراه او بوده و برای تبوک تجهیز شده بودند) مأمون گفت: آیا موسی تنها به میقاتگاه رفت یا افرادی از قوم بهمراه او

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۱

بودند؟ (۱) گفتم: کسانی بهمراهش بودند، گفت: آیا هارون را بر تمامی آنان سرپرست و جانشین خود قرار نداد؟ گفتم: آری، گفت: علیّ را نیز جانشین کرد چون برای غزوه بیرون رفت بر کسانی که قدرت نبرد نداشتند و زنان و کودکان علیّ را گمارد، و دلیل بر خلیفه قرار دادن علیّ را پس از مرگش این است که فرمود:

«علیّ نسبت بمن بمنزله هارون است نسبت بموسی، الّا

اینکه پیامبری پس از من نخواهد بود»، پس او وزیر پیغمبر است بدین کلام، زیرا موسی علیه السّلام بدرگاه خداوند تبارک و تعالی دعا کرد و از او طلب یار و کمک کار نمود بدین عبارات که: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، هارُونَ أَخِی، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی. گفت: برای من مددکاری از اهل و کسان من قرار ده و آن هارون برادرم باشد، و پشت مرا بدو محکم گردان، و او را در تبلیغ نبوّت و حفظ امّت شریک من گردان، پس هر گاه علیّ نسبت به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بمنزله هارون باشد، وزیر رسول و یاری کننده اوست، و او جانشین او است همان طور که هارون وزیر موسی و یاری کننده او و خلیفه او بود.

سپس مأمون روی بحاضران از علما و دانشمندان کرده گفت: من از شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۲

بپرسم یا شما از من می پرسید؟ (۱) گفتند: ما از تو سؤال می کنیم، گفت:

بپرسید، یکتن از ایشان گفت: آیا امامت علی از جانب خداوند عزّ و جلّ بنقل رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از او، مانند نقل فرائض مانند نماز ظهر که چهار رکعت است، و زکات دویست درهم که پنج درهم است، و یا حجّ خانه خدا نیست؟ مأمون گفت: آری، گفت: پس از چه رو در اینها هیچ گونه اختلافی نیست اما در خلافت علی اختلاف است؟ مأمون در پاسخ گفت: برای اینکه تمام فرائض آن طور نیست که در آن چشم و همچشمی و رقابت باشد، ولی خلافت و زمامداری چون نوعی ریاست است در آن رقابت هست.

دیگر از حاضران

گفت: چرا شما منکر این هستی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله امر کرده باشد که خود مسلمین یکتن را باختیار خود تعیین کنند که قـائم مقـام او باشـد، از روی مهربانی و لطفی که بامّتش داشت، بـدون اینکه خود کسـی را معیّن کنـد و امّت با او مخالفت کننـد و عـذاب بر ایشان مسـجّل گردد؟ مأمون گفت: این مطلب را از این جهت منکرم که خداوند بخلق خود مهربانتر است از پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و آله، بـا این حـال تعیین پیغمبر را بعهـده و اختیـار مردم نگـذارد، تـا خود کسـی را معین کننـد بـا اینکه میدانست که در میان آنان افرادی مخالفت و عدّه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۳

اطاعت وی را می نمایند (۱) و این موجب نشد که خود، پیامبر تعیین نکند و کسی نفرستد، و علّت دیگر اینکه اگر امر کند که خود مردی را اختیـار کننـد از دو حال خارج نیست، یا همه را امر کرده و یا بعضـی را، اگر همه را امر کرده باشـد پس همگی مأمورنـد بـدیگری رأی دهند و در این صورت مختار که باشد؟ و اگر برخی را امر کرده که انتخاب کنند نه همه را، این نیز از این حال خارج نیست، می بایـد آن بعض مشـخص و دارای علامتی باشـند، پس اگر گوئی آنان فقهایند، پس باید مشـخّصات فقیه و علائمش معلوم باشد.

یکی دیگر از حاضـران گفت: روایـتی از رسـول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله رسـیده است که فرمود: هر چه را مسـلمانان نیکو و صحیح بدانند همان در نزد خداوند درست و نیکو است، و آنچه را که بد و زشت بدانند،

همـان نزد خداونـد زشت و قبیـح است، مأمون گفت: در اینجا ناچاریم بـدانیم مراد همه مؤمنین بوده یا بعض از آنان، پس اگر همه مراد باشـند چنین چیزی نشـدنی است، زیرا همه ممکن نیست در امری اجتماع کنند، و اگر بعضـی از ایشان مراد باشـند ما می بینیم که هر گروه در باره صاحب خود بخوبی روایت میکنند مانند شیعه که در باره علیّ همه خوبیها را روایت کرده اند، و حشویّه (غیر شیعه) در باره غیر علیّ آن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۴

خوبیها را روایت کرده اند، (۱) پس از کجا ثابت می شود آن امامتی که شما اراده کرده اید؟! شخص دیگری گفت: بنا بر این جـایز است فکر کنی که اصـحاب پیامبر خطا کردنـد؟ گفت چطور فکر کنیم آنان خطا کرده و بر ضـلالت اجتماع نمودنـد در حـالی که بنـا بگمـان تو امامت را نه فرض میدانسـتند و نه سـنّت، چرا که تو گمان میکنی امامت نه از جانب خـدا واجب شـده است و نه از جـانب رسـول خـدا سـنّت، بلکه باختیـار مردم است، پس چگـونه خطـا خواهـد بود چیزی که نه واجب است و نه سنّت؟

دیگری گفت: اگر شما امامت را برای علیّ درست میدانید نه غیر او برهانتان را اقامه کنید:

مأمون گفت: من مـدّعی این نیسـتم بلکه مقرّ باین عقیده هسـتم و بر مقر دلیل نیست، و مدّعی آن کس است که می پندارد که کـار بـدست او اسـت و او متـولی عزل و نصب است و اختیـار همه بـدست اوست، و بیّنه و شاهـد خـالی از این نیست که یـا از همردیفان او باشد، مانند ابو بکر و عمر و عثمان و طرفداران ایشان که

همگی با او دشمنند، و یا از غیر ایشان که کسی جز اینان نیستند و شهادتشان هم ثمری ندارد در مقابل این همه مخالف، حکم نبودن و عدم دارد، پس چگونه بر این مطلب میتواند شاهد آورد؟.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۵

(۱) فرد دیگری از آنان گفت: چه کاری واجب بود علیّ پس از رحلت رسول خدا انجام دهد؟ گفت: آنچه را که بجای آورد، مرد گفت: آیا بر او واجب نبود که امامت خود را به خلق اعلام کند؟ مأمون گفت: همانا امامت بفعل او در باره خود نیست و بفعل مردم هم در باره او نیست که او را اختیار کنند یا بر دیگران برتری دهند یا غیر از اینها، بلکه امامت بفعل خداوند تعالی است در وی.

چنان که به ابراهیم علیه السّلام فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً (من تو را بر مردم امام قرار میدهم) و به داود علیه السّلام فرمود: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ و نیز بفرشتگان در باره آدم فرمود: إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً پس امام از جانب حقتعالی امام است و به تعیین و اختیار خدای کریم از ابتدای وجود کامل به تمام و نیکو بودن در خلقت و شریف بودن در نسب، و دارای طهارت در منشأ و مولد و عصمت در جمیع عمر است، و اگر امامت بدست خود او بود پس هر کس که میتوانست خود را چنین کند او امام بود و یا مستحق امامت، و چون خلاف آن را مینمود خود بخود از امامت خلع میشد و عزل و نصب امام باختیار اعمال بنده میشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۶

(۱)

کسی دیگر گفت: پس از چه رو امامت را پس از رحلت آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله از برای علیّ واجب گردانیدی؟ مأمون گفت: چون او از کودکی با ایمان پا بعرصه وجود نهاد مانند پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله بسوی ایمان و بیزاری از ضلالت و گمراهی کسانش (از قریش) که آنها را دلیلی بر بت پرستی نبود و بدون حجّت و دلیل راه ضلال می پیمودند، و برای اجتناب او از شرک، زیرا که شرک ظلم است، و ظالم امام نیست، و کسی که بت پرستد باجماع مسلمین امام نخواهد بود، و هر کس بت پرستید دشمن خدا را بجای خدا گرفته است و حکم او حکم کفر است باجماع امّت که شهادت میدهند بر کافر بودن او تا اینکه شهادت دیگری دهند که اکنون کافر نیست و کسی که یک مرتبه محکوم علیه واقع شد و دیگران بر علیه او شهادت دادند جایز نیست بعد حاکم واقع شود، پس فرقی میان حاکم و محکوم علیه باقی نخواهد ماند.

یکتن دیگر از اصحاب کلام گفت: پس چرا علیّ با ابو بکر و عمر و عثمان بجنگ برنخاست، چنان که با معاویه مقاتله کرد؟ مأمون گفت: این سؤال درست نیست، زیرا که سؤال از عمل مثبت میکنند نه از عمل منفی، یعنی اگر

بجنگ با آنان برخاسته بود علّتش را میخواستند نه اینکه بر عکس علّت برنخاستن را پی جو شوند، (۱) باید دید آیا مسأله خلافت علیّ از جانب خدا بود یا از جانب دیگری، و اگر صحیح بود که از جانب خدا است پس شکّ در آن که آیا

درست است یـا نه کفر است بجهت قول خداونـد که میفرمایـد: فَلا۔ وَ رَبِّکَ لا۔ یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَـجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِـدُوا فِی أَنْفُسِـهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَـیْتَ وَ یُسَـلِّمُوا تَسْـلِیماً (نه چنـانست که منافقـان گمـان کرده انـد که بـا اینکه با تو بمخالفت میپردازنـد باز دارای ایماننـد، سوگند به پروردگارت که ایمان حقیقی نخواهند داشت تا آنگاه که تو را در اختلافاتشان قاضـی قرار دهند و چون حکم را بگوئی هیچ یک از طرفین دعوا در باطن و قلب خود احساس ناراحتی نکند و بحکم تو خرسند باشد چه آن کس که بنفع او حکم کرده ای و چه آنکه بضـرر او، و آن دو باید کاملا تسـلیم حکم تو باشند و در این صورت مؤمن خواهنـد بود- نساء: ۶۵) مترجم گویـد: «مقصود اینست که حکم الهی را بایـد بـدون چون و چرا پـذیرفت، و دلیـل برای آن از خدا و رسول خواستن یا از حکم ناراحت بودن، خود نشاندهنده عدم ایمان است».

بـاری افعال شـخص تابع اصل اوست، اگر علیّ قیامش به امامت از جانب خداونـد تعالی بود، پس کارهای او هم از جانب حقّ است و بر مردم است که راضـی و تسـلیم امر او باشـند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هم در روز وقعه حدیبیه که مشرکان او را از مناسک عمره منع کردند قتال را ترک کرد، ولی هنگامی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۸

قدرت یافت و یاورانی تهیّه کرد جنگید، (۱) چنان که خداوند تعالی میفرماید در اوّل: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ (یعنی ای رسول ما از ایشان در گذر بطریق هر چه نیکوتر- حجر: ۸۵) و پس از آن

فرموده است: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ (بكشيد مشركان را هر كجا كه يافتيد و اسيرشان كنيد و راه را بر آنان ببنديد و محاصره شان كنيد و هر كجا در كمين آنان باشيد- توبه: ۵).

مترجم گويد: «جواب مأمون چندان درست نيست (البته از نظر استشهاد به آيات)، زيرا آيه امر بقتال در سوره توبه است و پس از فتح مكّه نازل شده است و آيه امر بصفح در مدينه نازل شده نه در صلح حديبيه، و آن صلح بسال ششم هجرت در ماه ذى قعده الحرام بود كه جنگ در آن ماه هم از نظر مسلمين و هم از نظر مشركين جايز نبود، و الّا مسلمين قدرت داشتند با كفّار بجنگند، چنان كه در آيه مباركه آمده است لَوْ قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (اگر كفّار بجنگ با شما مى پرداختند البتّه فرار اختيار مى كردند و ياورى براى خود نمى يافتند- سوره فتح آيه ۲۲) و آيه ديگر كه ميفرمايد هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ (خداوند شما را از شرّ آنان حفظ فرمود و آنان را از حمله شما پس از آنكه شما را بر آنان غالب ساخته بود- فتح ۲۴) و اين بدين جهت بود كه جماعتى از اهل مكّه مسلمان شده بودند ولى ايمان خود را مخفى ميداشتند و اگر مسلمين به مكّه حمله ميبردند آنان نشناخته خونشان ميريخت و مسلمانان بعد مى فهميدند و ناراحت گشته و متأثر مى شدند و ديه و خونبهاى آنان بر

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۶۹

عهده

مسلمانان میبود، چنان که خداوند میفرماید: لَوْ لا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا- الخ (اگر نبود که جماعتی از مردان و زنان در مکّه ایمان آورده اند و شما آنان را نمی شناسید و چنانچه حمله برید آنان کشته میشوند و اسباب پشیمانی و ناراحتی برای شما پیش می آید و خداوند میخواهد در رحمت خود داخل گرداند هر که را که بخواهد، اگر آنان که مسلمان شده اند از آن شهر کناره گیرند، هر آینه کفّار مقیم آنجا را معذّب خواهیم ساخت- فتح: ۲۵) پس اینکه چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله قدرت نداشت مأمور بصفح جمیل بود نادرست است و جمله فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ خود دلالت دارد که تو میتوانی انتقام بگیری لکن بهتر آنست که متعرض نشوی تا زمانش برسد، نه آنکه چون قدرت نداری ببخش و متعرّض نشو، و این خلاف معنی آیه است.

و جواب صحیح آیه آنست که علیّ علیه السّلام از جانب خداوند به امامت منصوب شده بود و پیامبر هم اعلام کرده بود و مردم باید بپذیرند و علیّ را خلیفه پیغمبر بدانند و فرمانش را اطاعت کنند، و چنان که زیر بار فرمانش نرفتند خود بعقوبت آن گرفتار خواهند شد، و بر امام تکلیفی جز ابلاغ فرمانش نیست، و امیر المؤمنین این کار را انجام داد، اما جنگ و قتال برای گرفتن خلافت با نداشتن یاور و عدم قبول مردم کاری است ناصواب، خصوصا با آن کسانی که با وی سابقه دشمنی و پدر کشتگی دارند، و مثل و

مانند امام به مثابه کعبه و خانه خداست که باید مردم در زیارت بسراغ آن روند نه آنکه آن بسراغ مردم آید. «مثل الامام کمثل الکعبه تزار و لا تزور».

(به ترجمه متن بازمی گردیم) (۱) یکتن دیگر از مدّعیان علم در آن مجلس گفت: اگر این طور است که شما

فکر میکنید: که امامت علیّ از جانب پروردگار بوده و واجب بود اطاعتش را بنمایند، پس چرا بر انبیاء جایز نبود مگر تبلیغ احکام و دعوت مردم بسوی خدا، امّا برای علیّ جایز بود که ترک تبلیغ کند و مأموریت خود را انجام ندهد و مردم را بطاعت خویش دعوت ننماید؟ مأمون گفت: ما نمی گوئیم علیّ مانند انبیاء مأمور بود بتبلیغ، و چنین گمانی را نداریم که مأموریت او مانند مأموریت پیمبران است، بلکه میگوئیم آن بزرگوار علامتی در میان خدا و مردم است، پس هر کس او را اطاعت کرد، او مطیع امر خدا است، و هر کس مخالفت کرد و ولایت او را نپذیرفت او عاصی و نافرمان است، و اگر یاورانی می یافت اقدام میکرد، و اگر یاوری نیافت ملامتی بر او نیست و سرزنش از آن آنانست که او را یاری نکردند، زیرا مأمور بودند در هر حال ویرا اطاعت کنند، ولی او مأمور نبود بدون یار و یاور با دیگران بستیز پردازد، و او بمنزله خانه خدا است که مردم باید بسوی او بحجّ روند، اگر عمل کردند واجب خود را بجای آورده اند، و اگر نرفتند لوم و سرزنش بر مردم است نه بر خانه خدا.

دیگری گفت: اگر واجب و لازم شده است که مردم امامی داشته باشند

و از بودن او ناچارند، از کجا باضطرار واجب شده که او علیّ باشد نه دیگری؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۷۱

(۱) مأمون گفت: از آن جهت که خداوند اطاعت فرد مجهولی را واجب نمیسازد، زیرا آن ممتنع است یعنی شدنی نیست، و اگر طاعت کسی را واجب ساخت آن کس باید معیّن و مشخص باشد، پس ناچار باید رسولش او را بمردم معرّفی کند بطور واجب و ضروری تا قطع عذر کند، و عذری میان خداوند و بندگانش باقی نماند، آیا نمی بینی که اگر خداوند بر مردم روزه یک ماهی از سال را واجب کند امّا آن ماه را معیّن نکند، و نشانه ای برای آن ندهد، و بعهده بندگان گذارد که خود با عقلشان آن ماه که خدا در نظر دارد و روزه اش را فرض و واجب کرده است بشناسند و از ماههای دیگر بعقل خود آن را مشخّص کنند دیگر به ارسال رسول و فرستادن پیغمبر، خلق احتیاجی نداشتند و نیز از امامی که از ناحیه پیغمبر بآنان خبر دهد.

شخصی دیگر از علمای مجلس گفت: از کجا ثابت میداری که علی در روز دعوت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بالغ بود، با آنکه مردمان گفته اند او در آن هنگام که به ایمان دعوت شد، کودک بود و بسنّ مردان نرسیده بود و نه حکمی داشت و نه مکلّف ساختن او جایز بود، و نه بسن مردان مکلّف رسیده بود، مأمون گفت: از این راه ثابت میکنم که مطلب از این خالی نبود که در آن وقت یا علیّ صلاحیّت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۷۲

آن داشت که خداوند پیامبرش را مأمور دعوت او به

اسلام کند، (۱) که در این صورت طاقت تحمّل حکم و تکلیف را دارا بوده، و قدرت بر ادای فرائض الهی داشته است، یا نه این صلاحیت را نداشته که خداوند رسولش را مأمور بدعوت او بنماید، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از پیش خود او را دعوت کرده نه بحکم خدا، که در این صورت لازم آید که بر خدا افترا بسته باشد، و خداوند میفرماید: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ* لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ (اگر بر ما افترا بندد هر آینه دست راست او را گرفته و رگ قلبش را قطع می کنیم الحاقه: ۴۶ الی ۴۴) و با وجود این آیا باز پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بندگان خدا را بدان چه خداوند تعالی طاقت آن را بدیشان نداده تکلیف مینماید؟ و این از محالات است که بودنش امکان ندارد، و هیچ دانائی بر آن حکم نمی کند، و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم بر آن دلالت نمی نماید، خداوند بزرگتر است از اینکه امر بمحال کند، و شأن رسول او هم أجل است از اینکه امر کند بچیزی که خلاف ممکن است در حکمت باری تعالی، چون سخن مأمون بدینجا رسید همگی ساکت شدند و از اظهار نظر لب فرو بستند.

مأمون گفت: تاکنون شما سؤال میکردید و بر من اشکال می گرفتید اکنون اجازه می دهید که من از شما سؤالاتی کنم؟ گفتند: بله بفرمایید، مأمون گفت:

(۱) آیا این نیست که امّت به اجماع از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده اند که فرمود:

«من کذب علیّ متعمّدا فلیتبوّء مقعده من

النّار»

هر كس از روى عمد بر من دروغ بندد در قيامت جايگاهش را در آتش دوزخ مهيّا ميكند) گفتند: آرى، گفت:

و روايت كرده اند كه فرمود: هر كس معصيت خدا را مرتكب شود چه كوچك باشد آن معصيت و چه بزرگ و سپس آن را عقيده خود قرار دهد و بر آن اصرار ورزد، پس او در طبقات جهنّم مخلّد خواهد بود؟ گفتند: آرى، گفت: اكنون مرا خبر دهيد كسى را كه مردم بعنوان خلافت اختيار كردند آيا جايز است او را خليفه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله بدانيم، و از جانب خدايش منصوب بداريم، با اينكه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله او را بجانشينى تعيين نكرده بود اگر بگوئيد: آرى جايز است، بى شك مكابره نموده ايد، و اگر گوئيد: خير، لازم آيد كه ابو بكر خليفه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله نبوده و نيز از جانب خدا عزّ و جل نبوده باشد و شما بر پيامبر دروغ بسته باشيد و در معرض آن كسان باشيد كه پيغمبر نشانى بر دوزخى بودنشان قرار داده است، و اينك بگوئيد در كدام قول از اين دو قول راستگوئيد: آيا در اينكه پيامبر صلى اللَّه عليه و آله از دنيا رفت و خليفه براى خود معيّن نفرمود، يا اينكه به ابو بكر مى گوئيد: يا خليفه رسول اللَّه؟ [اگر هر دو را راست بگوئيد اين غير

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۷۴

ممكن است چرا كه متناقض يك ديگرند] (۱) و اگر يك كدام را كه تصديق كنيد آن ديگر باطل خواهد شد، پس از خداوند پروا كنيد، و بحال خود فكر كنيد، و تقليد را كنار

بگذارید، و از امور بی دلیل و نامعلوم بپرهیزید، بخدا سوگند خداوند تعالی عمل و عقیده ای را از کسی نمی پذیرد مگر آنکه از روی اندیشه و عقل انجام داده باشد، و نپذیرفته باشد مگر آن را که حقّ بودنش را عقل امضا می کند و دو دلی شکّ است نه یقین، و پیوسته دو دل بودن کفر بخداوند متعال است و جایگاه دارنده اش آتش دوزخ خواهد بود.

و بمن بگوئید آیا جایز است شخصی از شما برده ای بخرد، و چون خریداری کرد برده مولا- شود و خریدار برده او؟ همه گفتند: نه، گفت: پس چگونه می شود کسی را که شما باو مرتبه خلافت داده اید و او را بمقام رسانده اید مولای شما باشد، در حالی که ولایت را شما باو بخشیده اید؟ آیا شما بر او خلیفه نخواهید بود؟ بلکه شما خلیفه ای ساخته اید و بعد گفته اید که او خلیفه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله است، و چون بر او خشم گرفتید او را بقتل رسانده اید چنان که با عثمان بن عفّان شد. یکی از حاضران گفت: برای اینکه امام در حکم وکیل

مسلمین است، (۱) هر گاه از وکالتش راضی باشند بکارش ادامه می دهد، و هر وقت بر او خشم گرفتند عزلش می نمایند، مأمون پرسید: مسلمانان و بندگان و شهرها از آن کیست؟ گفتند: همه از آن خداوند است، گفت: پس خداوند سزاوارتر است که برای بندگان خود و شهرها وکیل قرار دهد تا بندگان او، زیرا که از احکام موضوعاتی که امّت بر آن اجماع دارد اینست که هر کس در ملک دیگری ضرری احداث کند ضامن آن خواهد بود، و او را

نمی رسد که در ملک غیر خود تصرّف کند، و اگر تصرّف کرد بدهکار و ضامن است.

آنگاه گفت: بمن بگوئید آیا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در هنگام رفتنش برای خویش جانشینی معیّن کرد یا نه؟ گفتند: خیر خلیفه ای معیّن نکرد، پرسید: آیا ترک این کار هدایت بود یا گمراهی؟ گفتند: هدایت بود، گفت: پس بر مردم واجب است هدایت را متابعت کنند، و از ضلالت و گمراهی دوری جویند و آن را ترک کنند، گفتند: همین کار را انجام دادند، گفت: پس از چه رو پس از رحلت او خلیفه تعیین کردند با اینکه او خود ترک کرده بود، و رها کردن طریقه و عمل او خود ضلال و گمراهی است، و محال است که خلاف هدایت، هدایت باشد، و وقتی که ترک تعیین خلیفه هدایت باشد، پس چرا ابو بکر خلیفه برای خود قرار داد و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله قرار نداده بود، و همچنین عمر امر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۷۶

را بشورا میان مسلمانان قرار داد بر خلاف رفیقش ابو بکر؟! (۱) زیرا شما میپندارید پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله خلیفه ای برای خود معیّن ننمود، ولی ابو بکر معیّن کرد و عمر نیز تعیین خلیفه را ترک نکرد آنچنان که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ترک کرده بود بنا بر پندار شما که مانند ابو بکر هم نکرد، و نوع سومی بکار گرفت (یعنی بشورای شش نفری واگذار کرد)، بمن پاسخ دهید و بگوئید کدامین از این سه قسم صحیح و درست بود؟ اگر فعل رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را صواب بدانید،

پس ابو بکر را خطاکـار دانسـته ایـد و همچنین وجوه دیگر در بقیّه اقوال. و مرا خبر دهیـد کـدام یک از این وجوه درست بود؛ رفتار پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در عدم تعیین خلیفه، یا رفتار دیگران که تعیین خلیفه و جانشین برای خود بنحوی نمودند؟

بمن بگوئیـد: آیا جایز است ترک تعیین از رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله هـدایت باشد، و فعل آن از دیگران نیز هدایت؟! و هـدایت خود ضدّ هدایت باشد؟! در صورت ضـلالت معنایش چیست و کجاست، اینک بمن بگوئید آیا از زمان رحلت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله تا کنون کسـی باختیار جمیع اصـحاب پیغمبر بخلافت رسـیده است؟ اگر بگوئیـد: خیر، پس لازم گردانیده اید که تمامی مردم پس از رحلت

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله راه ضلالت پیموده اند، (۱) و اگر بگوئید: آری، امّت را تکذیب کرده اید و قول شما وجوهی را که قابل انکار نیست باطل میکند. و حال بگوئید:

آیا راست است این قول خداونـد عزّ و جلّ که فرموده است: قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، قُلْ لِلَّهِ (بگو از ان کیست آنچه در آسمانها و زمین است؟

بگـو از ان خـداست) گفتنـد: راست است، گفت: آیـا آنچه غیر خـداست از خـدا نیست که ایجادکننـده آن و مالـک آن بوده است؟ گفتنـد: آری، گفت: در این گفتارتان بطلان آنست که واجب گردانیده اید که خود اختیار خلیفه ای کنید که حکمش بر شـما نافـذ باشد و او را خلیفه رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله بدانید، و حال آنکه خود، او را بخلافت و امارت نشانده اید و طاعت او را

بر خود واجب کرده اید، و چون بر او غضب کردید عزلش می کنید و اگر امتناع ورزد او را می کشید، وای بر شما! دروغی را بر خدا افترا نبندید، که عقوبتش را فردای قیامت خواهید دید آن هنگام که در برابر میزان عمل قرار گیرید و بر خدا و رسولش وارد شوید در حالی که عمدا بر او دروغ بسته اید، با وجود اینکه او فرموده است «هر کس بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیّا ببیند».

آنگاه رو بقبله نموده و دستهایش را بسوی آسمان بالا برده و گفت:

پروردگارا! من اینان را ارشاد کردم (۱) و آنچه بر گردن من واجب بود که به اینان بگویم دریغ ننمودم و گفتم، بار الها! براستی که من در حال شکّ رهایشان نکردم و برای تقرّب جستن بسوی تو تقدیم علیّ را بر دیگران پس از رحلت پیغمبرت صلی اللَّه علیه و آله دین خود گرفتم، آنچنان که رسول تو ما را بدان امر کرده بود، راوی گوید: همه متفرّق شدیم، و دیگر چنین اجتماعی پس از آن تا مأمون زنده بود تشکیل ندادیم.

محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعریّ گفت: در خبری دیگر آمده که همه قوم ساکت شدند، و مأمون پرسید: سبب سکوت شما چیست و چرا ساکت شدید؟ گفتند: نمی دانیم چه بگوئیم، مأمون گفت: پس همین مقدار بحث کفایت می کند و حجّت بر شما تمام شد، آنگاه دستور داد همه را بیرون کنند، و ما همگی با حالت تحیّر و سرگردانی و خجلت بیرون شدیم، و مأمون بفضل بن سهل نظر افکنده گفت: این نهایت آن چیزی

بـود که اینـان داشـتند، پس کسـی فکر نکنـد که جلالـت من مـانع شـد که اینـان بر من کلاـمم را نقض کننـد، و توفیق دهنـده خداست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۷۹

باب ۴۶ آنچه از آن حضرت علیه السّلام در باره ادلّه امامت ائمّه علیهم السّلام و ردّ غالیان و قائلین تفویض آمده

(۱) ۱- تمیـم قرشـیّ- رضـی اللَّه عنه- بسـند متن از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: روزی بمجلس مـأمون وارد شـدم و حضـرت رضا علیه السّلام در آنجا بود، و علمای علم کلام و فقهاء از هر فرقه و طائفه ای در آن مجلس بودند، یکی از آنان از حضـرت سؤال کرده گفت: یـا ابن رسول اللَّه! به چه دلیـل امـامت برای مـدّعی آن ثـابت می شود؟ امام فرمود: به نصّ و دلیل، سائل پرسید دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شـدن دعـای او، گفت: وجه خبر دادن شـما به چیزهـائی که بعـدا واقع می شود به چه چیز است؟ فرمود: از راه آن علم معهودی که از رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله بما رسـیده است (مراد صحیفه جامعه است)، سائل گفت: به چه چیز از نیّات قلبی مردم آگاهی میابید؟ فرمود: مگر بتو این

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۰

خبر نرسـیده است که رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: (۱) «از فراست مؤمن بپرهیزیـد، زیرا او بنور خـداداد نظر میکند»، «۱» مرد گفت: شـنیده ام، فرمود: مؤمنی نیست مگر اینکه فراستی است مر او را که بـا نور خـدائی بـاطنش بمقـدار ایمان و مبلغ بینش و هوشیاری و دانش خود به جهـان می نگرد، و خداونـد جمع کرده است در مـا امامان بانـدازه تفرّسـی که بهمه مؤمنین داده است، و خود در کتاب محکمش فرموده است: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ

(بـدرستی که در این نشـانه هـائی است برای متوسـمین- یعنی کسـانی که بعلاـئمی نظر کننـد و از آن علاـئم حقیقتی را درک کنند- حجر: ۷۵) و اوّلین فرد از متوسّمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بود، سپس امیر مؤمنان، آنگاه حسنین و از پس ایشان امامان از اولاد حسـین علیهم السّـلام تا روز باز پسـین و قیامت، حسن بن جهم گویـد: چون امام علیه السّـلام این سـخن بگفت مـأمون بـدو رو کرده گفت: ای ابـا الحسن سـخنت را برای ما ادامه بـده، و از آنچه را که خداونـد بشـما خانـدان اهل بیت عطا فرموده ما را نیز بیفزا، حضرت فرمود:

براستی که خداونـد عزّ و جـلّ ما را بروح مقـدّس و مطهری از جانب خود مؤیّـد فرموده که آن فرشـته نیست و با هیـچ کس از گذشتگان نبوده است مگر با

---

(۱)- مرحوم کلینی در کتاب کافی در این مورد بابی عنوان کرده است و در ذیل آن پنـج خبر نقل شده که یکی از آنها همین خبر و از قول حضرت باقر علیه السّلام میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۱

رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله، (۱) و آن روح با امامان از ما هست و آنان را یاری و هـدایت مینمایـد و موفّقشان می دارد، و آن عمودی است از نور میـان مـا و خداونـد عزّ و جلّ، مأمون به او گفت: ای ابو الحسن بمن خبر داده انـد که جماعتی در باره شمـا غلوّ و زیاده روی میکننـد، و از حـدّ میگذرنـد، امام فرمود: پـدرم موسـی بن جعفر و او از پـدرش جعفر بن محمّـد و او از پدرش محمّد بن علیّ و او از

پدرش علیّ بن الحسین، و او از پدرش حسین بن علیّ و او از پدرش علیّ بن ابی طالب علیهم السّلام و او از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مرا از آنچه حقّ و حدّ من است بالاتر مبرید، زیرا خداوند تبارك و تعالی مرا عبد قرار داده است پیش از آنکه رسول قرار دهد، و در کتاب خود فرموده است: ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ* وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (هیچ بشری را که خداوند بر او کتاب و حکمت فرستاده است و او را به نبوّت برگزیده، نمی رسد که پس از آن بمردم بگوید: بندگان من باشید و مرا پرستش کنید نه خداوند را، بلکه پیمبران بر حسب وظیفه خود بمردم میگویند خدا را بپرستید و کاملا در آموختن بکوشید و عمل کنید و آنچه را که آموخته اید از

کتاب، بدیگران بیاموزید، (۱) و امر نمی کنند شما را که فرشتگان و انبیاء را پروردگار خود بدانید، چگونه ممکن است آنان شما را بکفر بخوانند پس از آنکه بخدای یگانه ایمان آورده اید- آل عمران: ۸۰، ۸۱) و علیّ علیه السّلام فرموده است: دو طائفه در باره من خود را هلاك کرده اند و مرا گناهی نیست؛ یکی دوست تجاوزگر و افراط کار که رعایت حدود اشخاص را نمی کند، و دیگری دشمنی که از حدّ

گذرانده دشمنی را، و ما بیزاری میجوئیم و بخداوند تبارک و تعالی پناه میبریم از کسی که در باره ما غلوّ کند، و ما را از حدّ بندگی خدا بالاتر برد، همان طور که عیسی بن مریم علیهما السّلام از نصاری بخداوند پناه برد، خداوند متعال میفرماید: وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ- إلی- وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ (یاد آر آنکه خداوند بعیسی بن مریم گفت: آیا تو مردم را گفتی: من و مادرم را دو خدای دیگر غیر از خدای عالم اختیار کنید، عیسی گفت: خداوندا! تو از هر مثل و مانند و شریک منزّهی، هرگز مرا نشاید که چنین سخن ناحقّی بگویم، اگر من چنین چیز گفته باشم تو بهتر می دانی، آنچه من در قلب دارم میدانی و من از آنچه تو دانی آگاهی ندارم، همانا توئی که همه اسرار را میدانی و کاملا آگاهی بر هر پنهانی، من چیزی جز آنچه تو مرا امر کردی بگو به آنان نگفته ام، فرمان دادی بگویم: تنها خدا را بپرستید که پروردگار من و شما است، و من خود گواه آنان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۳

بوده و ناظر عملشان تا زنده بودم، (۱) و چون مرا بردی خود بر آنان نگهبان و ناظر اعمالشان بودی، و تو بر هر چیزی عالم و گواهی- مائده: ۱۱۷) و نیز خداوند عزّ و جلّ فرموده است: لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلَّهِ وَ لَا الْمَلائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ (عیسی بن مریم خود باکی ندارد و ابا و امتناع هرگز نمی کند از اینکه خدا را

بنده باشد، و همین طور فرشتگان مقرب- نساء: ۱۷۳) و باز در آیه دیگر میفرماید: مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ (مسیح پسر مریم پیامبری بیش نبود که قبل از او هم انبیائی آمده و رفته بودند، و مادرش نیز زنی راستگو و با ایمان بود و هر دو هم غذا میخوردند (یعنی بشر بودند)- مائده: ۷۵) یعنی نیاز به دفع مدفوع داشتند و تغوّط میکردند.

پس هر کس برای پیمبران، خدائی قائل باشد و یا برای امامان ربوبیّتی مدّعی گردد یا نبوّت ایشان را معتقد شود یا در حقّ غیر ایشان پیشوائی و امامت قائل گردد، ما از او بیزاریم هم در دنیا و هم در عالم آخرت. پس مأمون پرسید که شما در باره رجعت چه میفرمایید؟ امام علیه السّلام فرمود: آن بجا و حقّ است، و در امتهای پیشین هم بوده است، و قرآن مجید هم بدان ناطق است، و رسول خدا

صلی اللَّه علیه و آله هم فرموده: (۱) هر چه در امّتهای سابق اتّفاق افتاده در این امّت نیز اتّفاق خواهد افتاد بی کم و کاست طابق النّعل بالنّعل و بدون تفاوت، و فرمود: هر گاه مهدیّ امّت از اولاد من خروج کند عیسی بن مریم علیهما السّلام نازل شود، و پشت سر او با او نماز گزارد و فرمود: اسلام با غریبی شروع شد و بزودی که بغربت باز گردد، پس خوشا بحال غربا، پرسیدند: یا رسول اللَّه سپس چه خواهد شد؟

فرمود: سپس حقّ بصاحبش باز خواهد گشت.

مأمون گفت: یا ابا الحسن در باره تناسخ و

قائلین به آن چه میگوئید؟

امام علیه السّلام فرمود: هر کس قائل بتناسخ باشد بخداوند بزرگ کافر، و بهشت و جهنّم را تکذیب کرده است.

مترجم گوید: «کسانی که در آن زمان قائل بودند که پس از مرگ، روح ببدن دیگری تعلّق می گیرد، یا انسان و یا حیوان».

مأمون پرسید: نظر شما در باره مسخ شدگان چیست؟ حضرت فرمود:

اینان قومی بودند که خداوند بر ایشان غضب کرد و مسخ شدند، سه روز زنده بودند و سپس هلاک شدند، و تولید نسل نیز ننمودند، پس آنچه در دنیا از میمونها و خوکها و غیر آنان دیده می شود آن حیواناتی هستند که نام

مسخ شدگان را بر آنها نهاده اند، و نیز آن حیواناتی که استفاده خوراک و هر نوع استفاده دیگری از آنها حرام است.

(۱) مأمون گفت: خداوند مرا پس از تو زنده نگذارد ای ابو الحسن! بخدا سوگند علم صحیح یافت نمیشود مگر نزد شما خاندان، و علوم همه پدرانت یک جا بتو رسیده است، خداوند از اسلام و اهلش تو را جزای خیر دهد.

حسن بن جهم گفت: چون آن حضرت برخاست من او را دنبال کردم و آن جناب بمنزل رفت، و من بر او وارد شدم و عرضه داشتم: یا ابن رسول اللَّه سپاس خدای را که نظر نیک امیر المؤمنین مأمون را متوجّه شما ساخت و عقیده او را در باره شما نیکو نمود تا حدّی که او را بر آن داشت که احترام شایسته ای از حضرتت بجای آورد، امام در پاسخ من فرمود: ای ابن جهم آنچه تو از احترام و اکرام او نسبت بمن و گوش دادن او بمطالب من دیدی فریبت

ندهـد، همانا بزودی مرا با دادن سمّ هلاك خواهـد كرد و او بر من جفاكار گردد و من این را از راه همان عهد معهودی كه از پـدرانم از رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله بمن رسـیده است میدانم (مراد صـحیفه جامعه است كه املاء رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله و كتابت امیر مؤمنان علیه السّلام است)، و تو این مطلب را تا من در قید حیاتم فاش مساز و آن را كتمان كن.

حسن بن جهم گوید: من بإحدی این ماجرا را در میان نگذاردم تا اینكه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۶

آن حضـرت در طوس بسمّ كشـته شـد، و در خـانه حمیـد بن قحطبه طـائی در همـان بقعه ای كه هارون دفن شـده بود در كنار هارون بخاك سپرده شد. (سلام اللَّه و بركاته علیه).

(۱) ۲- محمّد بن موسـی بن متوكّل- رضـی اللَّه عنه- بسـند مذكور در متن از حسـین بن خالد صیرفیّ روایت كرد كه حضرت رضا علیه السّـلام فرمود: هر كس معتقـد به تناسـخ باشـد كافر است، سـپس فرمود: خداونـد غلات را از رحمتش دور گردانـد، كاش یهودی بودند، ای كاش مجوسـیّ بودند، ای كاش نصـرانیّ بودند، ای كاش قدریّ «۱» مذهب بودند، كاش از مرجئه «۲» بودند، كاش حروری «۳» بودند!؟ (یعنی غالی از همه این منحرفین بدتر است)، آنگاه فرمود: با

---

(۱)- قدریّه قومی هستند كه میگفتند: همگی افعال و اعمال ایشان مخلوق خودشانست، و خدا را در آن اعمال قضائی نیست، و در حدیث آمده است كه: «هیچ قدری به بهشت داخل نمیشود، و او كسی است كه میگوید: چیزی كه خدا بخواهد تحقّق نمی یابد، و آنچه شیطان بخواهد

متحقّق مى شود».

(۲)- مرجئه فرقه اى از مسلمانانند كه بعقيده ايشان با بودن ايمان، هيچ معصيتى زيان نميرساند، همان طور كه با كفر طاعتى سود نمى دهد. و وجه تسميه ايشان اينست كه بعقيده اين گروه خدا عذاب ايشان را در برابر گناهان بتأخير افكنده، و گفته شده است كه ايشان همان فرقه جبرى هستند كه بعقيده ايشان بنده انجام دهنده فعلى نيست و اضافه فعل به او مجازيست چنان كه ميگوئيم: نهر روان شد، و آسيا بگردش افتاد. و مجبّره را از آن جهت مرجئه ناميده اند كه ايشان امر خدا را بتأخير مى افكنند، و معاصى كبيره را مرتكب ميشوند، و در بيانى حكايت شده از مطرّزى آمده است كه ايشان را از آنرو به اين نام ناميده اند كه حكم مرتكبين كبائر را بروز قيامت موكول ميكنند. و بنظر ميرسد كه در اثر اشكالات بسيارى كه مردم به بعض از صحابه وارد مى كردند و پاسخ صحيحى نداشت اين مذهب اختراع شد.

(۳)- حروريه طائفه اى از خوارجند كه از علىّ عليه السّلام بيزارى جستند، و بكفر او گواهى دادند. و اين عنوان منسوب به «حرورا»- بفتح اوّل و دوم و سكون واو- دهكده اى در بيرون كوفه است، زيرا اين فرقه در آغاز كار خود در آن مكان اجتماع كردند، و با علىّ عليه السّلام از در مخالفت درآمدند، و از اين رو به آن دهكده منسوب شدند.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۷

اينان (يعنى غلات) همنشينى نكنيد، رفاقت و دوستى ننماييد، و از آنان بيزارى جوئيد، خداوند از آنان بيزارى جسته است.

مترجم گويد: «مراد از غلات جماعتى هستند كه معتقد بودند اگر كسى امام زمان خود را شناخت ديگر تمامى تكاليف

از او ساقط می شـود، و حلال و حرام برای او معنی نـدارد، لـذا واجبـات را ترک می کردنـد و محرّمـات الهی را مرتکب می شدند، و از هیچ حرامی پرهیز نداشـتند و گاهی محرّمات و واجبات را نیز بجا نمی آوردند و یا اینکه علیّ را خدا می پنداشتند، به کلّیه کسانی که دارای این چنین عقیـده ای بودنـد غالی، و به جماعتشان غلات می گفتنـد، نه آنکه هر کس در فضائل علیّ بن ابی طـالب و ائمّه دیگر علیهم السّـلام زیـاده روی کنـد غالی است، هرگز، این قول نادرست و از روی بی اطّلاعی است، در میـان بزرگان ما، کسانی هسـتند که بول و غائط امام را پاک میداننـد و معتقدنـد امام علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» را میدانـد، و همه کائنات باذن او در حرکت و گردشـند و در آسـمان و زمین چیزی از امام مخفی نیست، و از پشت سـر می بیند همـان طور که از پیش رو می بینـد، و بـدون فرمـان او از زمین چیزی نمی رویـد، و پر کاهی از جای نمی جنبـد، و از این قبیل مطالب یا با دلیل و یا بی دلیل و بعضی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۸

پوچ، ولی هیـچ کـدام اینـان «غـالی» اصـطلاحی آن زمـان نیسـتند، و حلال خود را حرام و حرام او را حلال نمی داننـد و برای خداونـد در عبـادت شـریک نمی آورنـد، و تنها او را می پرسـتند و حلال و حرام او را پیروی می کننـد، و تنها و تنها از جهت روایاتی که رسـیده است- که صـحیح یا ناصـحیح- بـدین مطالب معتقـد شـده انـد، و اگر بداننـد نادرست است از عقیده خود بازمی گردند، و مراد حضرت این گونه اشخاص نیست،

بلکه شامل همان گروهی میگردد که قبلا بدان اشاره شد، یعنی اهل الحاد، نه تندروان در فضائل اهل البیت علیهم السّلام.

و مراد از مرجئه کسانی هستند که گویند: «لا یضرّ مع الایمان معصیه کما لا تنفع مع الکفر طاعه» و نیز گویند: صحابه پاک و منزّه اند و اگر در زمان بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله خطائی از آنان سر زده ما حقّ نداریم به آنان توهین کنیم یا نسبت خطا بدهیم، امر آنان را به خداوند وامی گذاریم و تأخیر می اندازیم تا بروز قیامت. چون آنان ایمان آورده اند و با ایمان هم از دنیا رفته اند کارهای نادرست و ظلمهائی که کردند بما دخلی ندارد، امرشان را به آخرت ارجاع می دهیم.

و امّا قدریّه قومی هستند که گویند: بنده خود خالق افعال خود است، و ما با قدرت خود هر کار را انجام میدهیم و خواست خداوند معنی ندارد، و پس از آنکه خداوند ما را خلق کرد دیگر ما را بخود واگذارد و مشیّت و خواست او برای ما کاری از پیش نمی برد، و ما هستیم که هر کار را بخواهیم میتوانیم انجام دهیم خداوند مشیّتش بدان و انجام آن تعلّق گرفته باشد یا نگرفته باشد، هیچ گونه ربطی باو ندارد و ما میتوانیم انجام دهیم و لو او نخواهد انجام شود.

و حروریّه جماعتی از خوارج نهروان و دشمنان علی علیه السّلام میباشند».

(۱) ۳- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرضکردم: نظر شما در مورد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۸۹

تفویض چیست؟ امام علیه السّلام فرمودند: خداوند تبارک و

تعالى امور دينش (يعنى تعيين مصداق براى امورى كه خداوند براى آن حكمى نازل فرموده، يا امر و مطلبى را اجمالا دستور داده؛ مانند نماز و زكات و حجّ و اين قبيل امور) به پيغمبرش واگذار كرده، و فرموده است: ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (هر چه كه پيغمبر آورد بپذيريد و هر چه را نهى كرد از آن بپرهيزيد- حشر: ۷) امّا خلق و روزى دادن را باو وامگذارد (و اين امور تكوينى است نه تشريعى) سپس گفت: خداوند عزّ و جلّ ميفرمايد: اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ (خداوند خالق هر چيز است- رعد: ۱۶) و باز فرموده: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ (قل) هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكُمْ مِنْ شَيْ ءٍ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (خداوند است كه شما را خلق كرده و روزى داده و سپس مى ميراند و باز زنده مى كند، (بگو) آيا از آنها كه شما خدا پنداشته ايد كسى اين چنين كارهائى را مى تواند بكند؟ منزّه است آن خداوند و برتر است از آنچه براى او شريك قرار داده اند- روم: ۴۰).

(۱) ۴- محمّد بن علىّ بن بشّار- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از ابو هاشم جعفرىّ روايت كرد كه گفت: از امام ابو الحسن الرّضا عليه السّلام از غلات و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۰

مفوّضه پرسيدم؟ فرمود: غلات كافر، و مفوّضه مشركند، هر كس با ايشان همنشين شود يا رفت و آمد كند، يا همخوراك و همشرب شود، يا مواصلت نمايد، يا مزاوجت كند؛ دختر بدهد يا بستاند، يا آنان را امان دهد يا در امانتى امين داند، يا حديثشان

را تصـدیق کنـد، یا ایشان را در کلامی یاری نمایـد، از حریم ولایت خداونـد عزّ و جلّ و رسول گرامیش صـلی اللّٰه علیه و آله خارج گشته و از دائره ولایت ما خاندان بیرون رفته است.

(۱) ۵- بسـند ضـعیف مذکور از ابو الصّـلت هروی روایت شده که گفت: بحضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول اللّٰه! در اطراف شـهر کوفه مردمی عقیده دارند که پیامبر در نماز سهو نکرد، فرمود: دروغ میگویند، خدایشان لعنت کناد! آنکه سهوی نمیکند خداست که جز او معبودی نیست، گوید: عرض کردم در میانشان جماعتی گویند: حسین کشته نشده و خداوند حنظله بن اسعد شبامیّ «۱» را بشکلش در آورده و

---

(۱)- حنظله بن اسـعد شبامی یکی از اصحاب امام حسین علیه السّلام است که در روز عاشورا بشهادت رسید، وی همانست که پیش روی امام علیه السّـلام مقابل صـفوف دشـمن ایسـتاد و با صـدای بلنـد فریاد زد و این آیات را که گفتار مؤمن آل فرعون است بر آن قوم خوانـد: یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیـدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ* یَوْمَ تُوَلُّونَ مُـدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ یُضْـلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (ادامه خطابه حنظله) یا قوم لا تقتلوا حسـینا فیسـحتکم اللّٰه بعذاب»: ای مردم بکشـتن حسـین اقدام نکنید که خداوند شما را بعذاب استیصال هلاک و نابود خواهد کرد. پس از این خطابه دشمن حمله برد که او را بکشد ولی نشد، امام فرمود:

رحمک اللّٰه یا ابن

! این مردم مستوجب عذاب شدند، تو قرآن بر ایشان خواندی و آنان بقتل تو کمر بستند، وی کلامی چند با حضرت صحبت کرد، سپس سلام کرد و گفت یا بن رسول اللّٰه اجازه فرما، بعدا در بهشت شما را ملاقات خواهم کرد و بمیدان رفته بقتال پرداخت و بشهادت رسید- وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۱

اوست که مقتول گشته و حسین بن علیّ علیهما السّلام را خدا بآسمان برده همچنان که عیسی را بآسمان برد و از کشتن نجات داد، و به این آیه از قرآن هم استدلال میکنند لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (خداوند برای کافران بر مؤمنان راهی قرار نداده است- نساء: ۱۴۱). فرمود: دروغ گفته اند، مشمول غضب الهی گردند و لعنت او بر ایشان باد! و آنان کافر گشتند به تکذیبی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را می نمایند در خبری که از قتل و شهادت حسین بن علیّ علیهما السّلام داد و فرمود: «حسین کشته می شود بخدا قسم». بدون تردید حسین علیه السّلام کشته شده و کسانی که از حسین بهتر بودند امیر مؤمنان و حسن بن علیّ علیهما السّلام کشته شدند، و از ما کسی نیست مگر اینکه کشته می شود، و من نیز با سمّ کشته خواهم شد به دست نامردی حقّه باز، این را میدانم از آن عهد معهودی که از جانب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بما رسیده و او را بدان مطلب جبرئیل از جانب ربّ العالمین خداوند عزّ و جلّ آگاهی داده، و امّا آیه مبارکه ای که فرموده:

وَ لَنْ

يَجْعَـلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا اين در مقام حجّت است، (۱) يعنى خداوند حجّتى براى كافرين بر عليه مسلمين مؤمن قرار نـداده، يعنى لن يجعل اللَّه للكافر على المؤمن حجّه، شـكّى در اين نيست كه خداوند خبر داده است از كفّار كه انبياء الهى را بقتل رسانيدنـد بناحقّ، بـدون هيچ حجّت و دليلى كه در دست داشـته باشـند، و با اينكه آنان را كشـتند باز آيه درست و بجا است و خداوند براى ايشان راهى و دليلى بر كشـتن انبيايش عليهم السّـلام نگذاشـته است كه حجّت و بهانه آنان باشد، و با آن دليل و برهان بتوانند اثبات حقّانيّت خود بر عليه انبياء عليهم السّلام يا مؤمنان كنند.

مؤلّف گويـد: مـن آنچـه از احـاديث در ايـن مطلب است كه مربـوط به ابطـال غلـوّ و تفـويض است در كتـاب «ابطـال الغلـوّ و التفويض» ثبت كرده ام.

باب ۴۷ ذكر اخبارى كه دلالت بر امامت آن حضرت دارد

(۲) ۱- احمـد بـن زيـاد همـدانى- رضـى اللَّه عنه- بسـند مـذكور در متن از عمير ابن يزيـد روايت كرده كه گفت: من نزد ابو الحسن الرّضا عليه السّـلام بودم، و آن حضـرت سـخن از محمّـد بن جعفر بن محمّـد عليهما السّـلام بميان آورد و فرمود: من بر خود

واجب كردم كه با او در زير يك سـقف نمانم، من با خود گفتم: او ما را امر بصله رحم و نيكى با خويشان مى كند، و در باره عموى خود چنين ميگويـد!! حضـرت نظرى بمن كرد و فرمود: اين كـار خود برّ و صـله است، زيرا وقتى او نزد من رفت و آمد كند در باره من چيزهائى ميگويد و مردم باورشان مى شود

و او را تصدیق می کنند و چون آمد و رفتی نباشد و او نزد من نیاید، اگر مطلبی بگوید قولش مقبول دیگران نخواهد بود.

(۱) دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی اللّٰه عنه- از سعد بن عبد اللّٰه، از محمّد بن عیسی بن عبید روایت کرد که گفت: محمّد بن عبد اللّٰه طاهری نامه ای بحضرت رضا علیه السّلام نوشت و از عمویش که در دستگاه سلطان خدمت میکند و بلباس آنان درآمده شکایت کرده بود و اینکه امر وصیّت وی در دست او است، امام در پاسخ نامه وی مرقوم فرمود: امّا در امر وصیّت کفایت شدی و این مشکل برطرف خواهد شد، محمّد سخت نگران شد و پنداشت که آن را از وی خواهند گرفت، و پس از بیست روز از دنیا رفت.

مترجم گوید: «در پاره ای از نسخ بجای «عمّه» با عین مهمله «غمّه»

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۴

با عین معجمه ضبط شده است و در این صورت معنی خبر این می شود که محمّد بن عبد اللّٰه شکایت داشت از اینکه خود در دستگاه سلطان است و شغل اداری دارد و امر وصیّت هم در دست اوست و نمی رسد و حضرت نوشت که کفایت شد، و او فکر میکرد او را از وصیّ بودن خلع میکند، و محزون شد ولی این طور نبود و پس از بیست روز مرد».

(۱) دلالت دیگر:

۳- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّٰه عنه- بسند متن از محمّد بن عبد اللّٰه قمّی روایت کرد که گفت: من نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم و سخت تشنگی بر من غلبه کرده بود، و خوش نداشتم طلب آب در آن مجلس بنمایم، حضرت خود

آب خواست و قدری چشید و ظرف آب را بمن داد و گفت: ای محمّد بیاشام آبیست خنک و من آشامیدم.

(۲) دلالت دیگر:

۴- محمّد بن موسی بن متوكّل- رضی اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از علیّ بن جعفر روایت كرده كه گفت: از ابو الحسن طیّب [طبیب] شنیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۵

میگفت: هنگامی كه حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از دنیا رفت، حضرت رضا علیه السّلام ببازار رفت و سگ، برّه، و خروسی خرید و بخانه برد، مأمور هارون كه در مدینه كارهای حضرت را زیر نظر داشت به هارون گزارش داد كه علیّ بن موسی ببازار رفته و چنین چیزهائی را برای خود خریداری كرده است، هارون گفت: از جانب او در امان شدیم (یعنی فهمیدیم كه خیال حكومت ندارد و حضرت این كار نامناسب با شأن خویش را كرد و خود مباشر خرید سگ و گوسفند و خروس شد كه افكار از او منصرف شود تا توهّم نكنند او در فكر سلطنت است، و بدین كار از شرّ هارون در أمان باشد)، بعدا زبیری كه خود مأمور دستگاه و كارمند امنیّت بود سعایت كرد و در نامه دیگری به هارون نوشت كه علیّ بن موسی در خانه خویش را بروی مردم گشوده و آنان را به امامت خود دعوت می كند، هارون گفت: عجیب است این مرد (یعنی همان مأمور خودش زبیری)! خود نوشته بود كه علیّ بن موسی شخصا بیرون رفته و برّه و سگ و خروس خرید و بعد نامه مینویسد كه او مردم را به امامت خود دعوت می كند!! (۱) دلالت دیگر:

۵- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی

اللّٰه عنه- بسند مذكور در متن از

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۶

ابو الحسن صائغ و او از عمويش روايت كرد كه گفت: من بهمراه حضرت رضا عليه السّلام بسوى خراسان بيرون آمديم، با حضرتش راجع به قتل رجاء بن أبى ضحّاك كه مأمور بردن امام بود صحبت كردم، مرا از اين كار نهى كرد و فرمود:

ميخواهى يكنفر مؤمن را در مقابل يكنفر كافر بكشتن دهى؟ (مراد اين بود كه تو را خواهند كشت)، و چون به اهواز رسيديم به اهالى آن شهر فرمود: براى من «نى» نيشكر تهيّه كنيد، يكى از مردم كم عقل و احمق گفت: اين مرد دهاتى نمى داند كه «نى» در فصل تابستان پيدا نميشود، مردمى هم گفتند: اى سرور ما! «نى» در اين فصل يافت نمى شود، اين در زمستانست، فرمود:

جستجو كنيد، بالاخره آن را خواهيد يافت، اسحاق بن ابراهيم گفت: بخدا سوگند آقايم تا چيزى موجود نباشد طلب نميكند، جماعتى را به اطراف فرستادند كه «نى» تهيّه كنند، و بالاخره كارگران اسحاق آمدند و گفتند:

مقدارى «نى» نزد ما هست كه از براى بذر ذخيره كرده ايم، و اين يكى از ادله و علامات او بود، پس چون به مكانى رسيديم كه آن را «قريّه» يا «قتريه» ميگفتند شنيدم كه در سجده اش ميگفت:

«لك الحمد ان اطعتك و لا حجّه لى ان

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۷

عصيتك و لا صنع لى و لا لغيرى فى إحسانك، و لا عذر لى ان أسأت، ما اصابنى من حسنه فمنك، يا كريم اغفر لمن فى مشارق الأرض و مغاربها من المؤمنين و المؤمنات»

(حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت كنم، و مرا حجّتى و عذرى نيست

اگر تو را معصیت و نافرمانی کنم، و عملی از برای من و غیر من نیست در احسان و بخشش تو، و مرا عذری نیست اگر کار بدی انجام دهم، و آنچه خوبی و نیکی بمن رسد همه از جانب تو است، ای کریم بیامرز هر کس که در مشرق و مغرب عالم از مؤمنین و مؤمنات است». اسحاق گفت: تا چند ماه عقب او نماز گزاردیم، و آن حضرت در نمازهای واجب در رکعت اوّل حمد و إِنّا أنزلناه، و در رکعت دوم حمد و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ چیزی نیفزود.

(۱) دلالت دیگر:

۶- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن داود روایت کرد که گفت: من و برادرم نزد حضرت رضا علیه السّلام بودیم که خبر آوردند دهان محمّد بن جعفر کلید شد (یعنی چانه اش را بستند) امام برخاست و روان شد و ما نیز بهمراه او رفتیم و دیدیم که چانه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۸

محمّد را بسته اند، و اسحاق بن جعفر و فرزندان او و جماعتی از اولاد ابی طالب گرد جنازه اش می گریند، امام علیه السّلام ببالین او نشست و نگاهی بروی او کرده و لبخندی زد و حاضران مجلس از این عمل روی در هم کشیدند و ناراحت شدند، پاره ای گفتند: این لبخند، شماتت او بعمویش بود، راوی گفت:

حضرت برخاست که در مسجد نماز بخواند، ما باو عرضکردیم فدایت شویم اینان از خنده شما خوششان نیامد و آن را حمل بر غرض کردند و حرفهائی از آنان شنیدیم وقتی شما تبسم نمودید، حضرت فرمود: خنده ام از تعجّب در گریستن اسحاق بود، و بخدا سوگند

او پیش از محمّد از دنیا میرود و محمّد بر او خواهد گریست، پس از آن محمّد بهبود یافت، و اسحاق قبل از او جان سپرد.

(۱) دلالت دیگر:

۷- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از یحیی بن محمّد بن جعفر بازگو کرده گوید: پدرم محمّد بن سختی مریض شد، امام علیه السّلام بعیادت او آمد، و عمویم اسحاق نشسته بود و بر او میگریست و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۴۹۹

سخت بیتابی میکرد، یحیی گوید: حضرت بمن توجّهی کرده پرسید: چرا عمویت گریه میکند؟ عرضکردم برای این حالتی که شما در مریض مشاهده میکنید، آن جناب بمن نظری افکند و گفت: تو این قدر ناراحت نباش، زیرا اسحاق قبل از محمّد در میگذرد، یحیی گوید: پس از چندی پدرم سلامتی یافت امّا اسحاق پیش از او از دنیا رفت.

نویسنده کتاب- رحمه اللّٰه- گوید: این امور را حضرت از کتابی که در آن علم منایا که در آن مقدار عمر هر یک از این خانواده ثبت است میدانسته و آن کتاب بطریق میراث از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آنان رسیده بود، و آن همین کتاب است که امیر مؤمنان علیه السّلام میفرماید: مرا علم منایا و بلایا و نسبها و فصل خصومات و مرافعات داده اند، (مراد صحیفه جامعه است).

(۱) دلالت دیگر: () ۸- علیّ بن عبد اللّٰه وراق- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از اسحاق ابن موسی روایت کرد که گفت: زمانی که محمّد بن جعفر (بن محمّد) علیهما السّلام در مکّه خروج کرد و مردم را به امامت و رهبری خویش میخواند، و از او

امير المؤمنين تعبير ميكردنـد، و با او بخلافت بيعت كرده بودند، حضـرت رضا عليه السّـلام در مكّه بر او وارد شد، و گفت: اى عمو جـان پـدر و برادرت را تكـذيب مكن، امر خلافت تو سـرانجام نخواهـد داشت، و اين بگفت و بيرون آمـد و من بهمراه او بودم تا بمدينه آمدم، اندكى گذشت كه جلوديّ صاحب منصب لشكرى با افرادى بدان جا رفته و لشكر او را هزيمت داد، و او ناچار امان طلبيد، و لباسى سياه در بر كرده، بمنبر رفت، و خود را از خلافت خلع كرد و گفت:

اين امر مربوط به مأمون ميباشـد، و سـهمى در آن براى من نخواهـد بود، و آنگاه بسوى خراسان رهسـپار شـده و در گرگان از دنيا رفت.

مترجم گويد: «محمّد بن جعفر فرزند امام صادق عليه السّلام است و كنيه او ابو جعفر بوده، گفته اند مردى عابد و زاهد بوده و در تمام يازده ماه از سال يك روز در ميان روزه بود، و در ميان خويشان و قبيله خود محترم و با عزّت ميزيسـته، و در سال ۲۰۳ در ماه شـعبان در گرگان بدرود حيات گفت، و گويند: مأمون بر او نماز خوانده است. طبريّ در تاريخ خود گويد هنگامى كه حسـين بن حسن علويّ با ياران خود از اهل بيتش ديدند كه مردم از روش صحيح دين منحرف گشته اند، و خبر قتل ابو السّرايا را شـنيدند، و اينكه طالبيّين را از كوفه و بصـره و شـهرهاى عراق بيرون كرده انـد، و حكومت و قـدرت باز بـدست بنى العبّاس افتاده، اطراف محمّد ابن جعفر را گرفته و نزد او گرد آمدند،

و گفتند: تو خود مقام و موقعیّت

خود را در میان مردم میدانی، اکنون بیرون آی و خود را معرّفی کن و ما، مردم را به بیعت با تو میخوانیم و قطعا کسی مخالفت نخواهد کرد، محمّد ابتدا نمی پذیرفت، لکن مرتّب فرزندش علیّ و حسین بن حسن افطس بوی اصرار کردند تا حاضر بقیام شد، و شرح حال او را خطیب در تاریخ بغداد ج ۲ از ص ۱۱۳ الی ۱۱۵ آورده است:

گوید: مأمون جنازه وی را که میبردند خود را بدان رسانید و پیاده شد و بر او نماز خواند و جنازه اش را مشایعت کرد تا او را بخاک سپردند، و چون باو گفتند شما خسته می شوید خوب است سوار شوید، گفت:

نه، این رحمی است که مدّت دویست سال است قطع شده است».

(۱) دلالت دیگر:

۹- احمد بن محمّد بن یحیی العطّار- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن أثرم نقل کرده که محمّد بن اثرم- همو که در زمان ابو السّرایا رئیس شهربانی محمّد بن سلیمان علویّ بود- گفت: اهل بیت محمّد و غیر آنان از قریش در شهر مدینه گرد او اجتماع کرده و با او بیعت کردند، و از او خواستند که کسی را بسراغ ابو الحسن الرضا علیه السّلام بفرستد، و گفتند او طرفدار ماست و امر ما و او یکی است، محمّد بن سلیمان گفت: نزد او برو و سلام ما را برسان و باو

بگو: خاندان تو اجتماع کرده اند، و دوست دارند که شما با آنان باشی، اگر صلاح میدانی بدینجا آی، گوید: من نزد آن حضرت به

«حمراء الأسد «(۱)» رفته و در آنجا خدمتش رسیدم و پیام محمّد را كه مرا به ابلاغ آن فرستاده بود به ایشان عرضكردم، فرمود: سلام مرا باو برسان و بگو بیست روز كه گذشت من خواهم آمد، من بازگشتم و پاسخ حضرت را به محمّد ابلاغ نمودم، چند روزی گذشت و چون هجدهمین روز از روز ابلاغ رسید «ورقاء» مأمور جلودی آمد و با ما بنبرد پرداخت و ما را منهزم ساخت و من بسوی «صورین «(۲)» فرار كردم كه ناگهان شنیدم هاتفی مرا خطاب كرده گفت: «یا أثرم! من باو رو كردم دیدم ابو الحسن علیه السّلام است، و میگوید: بیست روز گذشت یا نه؟» و وی محمّد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام است.

مترجم گوید: «ضمیر «علیه» در جمله «فاجتمع علیه اهل بیته» ظاهرا به محمّد بن سلیمان بر میگردد، و لكن بنا بر نوشته مورّخین وی از جانب ابو السّرایا كه با محمّد بن ابراهیم طباطبا بیعت و مشاركت در خروج كرده بود مأمور شد بسوی مدائن رود و از جانب شرقی ببغداد حمله برد، و شاید مراد محمّد بن ابراهیم طباطبا كه با او بیعت كردند باشد، و در خبر سقطی رخ داده باشد».

---

(۱)- مكانی است در هشت میلی مدینه، و آن مسیری بود كه پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز احد برای تعقیب مشركین از آنجا گذشت.

(۲)- موضعی در نزدیكی مدینه میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۳

(۱) دلالت دیگر:

۱۰- محمّد بن احمد بن ادریس- رضی اللّه عنه- بسند مذكور در متن از معمر بن خلّاد روایت كرد كه گفت:

ریّان بن صلت در مرو زمانی که فضل بن سهل او را به پاره ای از شهرهای خراسان بعنوان والی ارسال داشته بود بمن گفت:

دوست دارم از ابو الحسن علیه السّلام برای من اجازه بگیری که خدمتش برسم و سلامی عرض کنم، و خیلی میل دارم که از لباسهایش چیزی بمن دهد و همچنین از پول نقد درهمی چند از آن دراهمی که بنام او سکّه زده اند، گوید:

من بر حضرتش وارد شدم، قبل از اینکه اظهاری کنم خود ابتداء فرمود: راستی ریّان بن صلت خواسته است بر ما وارد شود، و از لباس ما و از دراهم بنامم چیزی درخواست داشته که باو عطا کنیم، من او را اذن میدهم که نزد ما بیاید، بعد ریّان آمد و سلام کرد و امام علیه السّلام دو دست لباس و سی درهم از همانها که بنام او سکّه زده بودند بوی بخشید.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۴

(۱) دلالت دیگر:

۱۱- علیّ بن احمد برقی- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از جدّ اعلایش محمد بن خالد برقی روایت کرده که حسین بن موسی بن جعفر بن محمّد علویّ گفت: ما جماعتی از جوانان بنی هاشم در کنار ابو الحسن علیّ بن- موسی علیهما السّلام بودیم که جعفر بن عمر علویّ با وضعی بدو و لباسهایی مندرس بر ما گذشت، پاره ای از ما بدیگران نظر انداختند و بتمسخر از وضع لباس نامطلوبی که جعفر در برداشت خندیدند. امام علیه السّلام فرمود: شما بزودی او را ثروتمند و با پیروان بسیاری خواهید دید، یکماه یا حدود آن گذشت که جعفر ابن عمر والی مدینه شد و کارش بالا گرفت و وضع

مادّیش سر و سامان یافت. و وقتی از کنار ما گذشت خواجگان اطرافش را گرفته و سوارانی بهمراه او بودند.

مصنّف کتاب گوید: وی جعفر بن محمّد بن عمر بن حسن بن علیّ بن- عمر بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السّلام میباشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۵

(۱) دلالت دیگر:

۱۲- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسین بن بشّار روایت کرده که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: همانا عبد اللَّه، محمّد را می کشد، عرضکردم عبد اللَّه بن هارون محمّد بن هارون را می کشد؟ فرمود: آری، عبد اللَّه که اکنون در خراسان است محمّد بن زبیده را که در بغداد است خواهد کشت، و او هم ویرا کشت (مراد آنست که هنگامی که حضرت در مدینه بود از کشته شدن امین بدستور مأمون خبر داد).

(۲) دلالت دیگر:

۱۳- حمزه بن محمّد علویّ در ماه رجب سال ۳۳۹ در قم بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی برایم روایت کرد که حسین بن قیاما که از رؤسای واقفیان بود از ما خواست که از حضرت رضا علیه السّلام برای او اذن ملاقات گیریم، و ما هم برای او اذن گرفتیم، چون با امام روبرو شد، پرسید: شما امام

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۶

هستید؟ حضرت فرمود: بله من امامم، ابن قیاما گفت: من خدا را شاهد میگیرم که تو امام نیستی، امام مدّتی سر بزیر افکنده خاموش بود و با انگشت بر زمین میزد بعد سر برآورده فرمود: از کجا میدانی که من امام نیستم؟ ابن قیاما گفت: چون ما را روایت کرده اند از امام صادق علیه

السّلام که فرموده است: امام عقیم و بدون فرزند پسر نخواهد بود و سنّی از شما گذشته و فرزندی ندارید! حضرت بار دیگر بفکر فرو رفت و بیش از پیش طول داده آنگاه سر برافراشت و گفت: من نیز خداوند را شاهد می گیرم که چند روزی نمی گذرد که خداوند رحمان بمن پسری عنایت خواهد کرد. عبد الرّحمن بن ابی نجران گوید: ما ماهها را انگشت شماری میکردیم، از آن روزی که این سخن رفته بود یک سال نگذشته بود که خداوند حضرت جواد علیه السّلام را به او عطا فرمود، و گفت: این حسین بن قیاما در بیت هنگام طواف متحیّر ایستاده بود، امام موسی بن جعفر علیهما السّلام بر او گذر کرده پرسید: چرا در اینجا متوقفی، چه شده است ترا؟ خدا ترا حیران کند! و در اثر این نفرین او واقفی شد.

مترجم گوید: «گفتگوی ما بین ابن قیاما و حضرت رضا علیه السّلام در مدینه واقع شده، زیرا میلاد حضرت جواد علیه السّلام در ماه رمضان سال ۱۹۵ در مدینه بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۷

(۱) دلالت دیگر:

۱۴- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن هارون روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام را دیدم که در مدینه به هرثمه (ابن اعین) مینگریست و میفرمود: گوئی می بینم او را به مرو میبرند و سرش را از بدنش جدا میسازند، گوید: همین طور هم شد.

مترجم گوید: «هرثمه بن أعین از رؤسای لشکر «امین» بود و پیش از شکست لشکر امین از مأمون، جزء سران سپاه مأمون گشت، و خدماتی بزرگ برای مأمون انجام داد که از جمله تار

و مـار كردن طرفـداران و لشـكريان ابو السـرايا بود، ولى در آخر كـار يكى از مأموران مأمون بوى گزارش داد كه هرثمه با ابو السّرايا مراسـله دارد، مأمون او را احضار كرده و در پيش روى او، وى را تازيانه زده و بزندان روانه ساختند و در زندان توسّط توطئه اى او را بقتل رساندند».

(۲) دلالت ديگر:

۱۵- احمـد بن زياد همـدانى- رضـى اللّه عنه- بسـند مذكور در متن از ابى حبيب نباجىّ روايت كرد كه گفت: من رسول خدا صلى اللّه عليه و آله را در عالم رؤيا

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۸

ديـدم كه به نباج (قريه اى است در راه بصـره بحجاز) آمده و در مسـجدى كه حاجيان در هر سال منزل مى كنند فرود آمده، و مثل اينكه من بحضورش شرفياب شده سلام كردم و در مقابل آن حضرت ايستادم، در نزد او طبقى بافته از برگ خرماى مدينه ديدم كه در ميان آن تمر صـيحانىّ (نوعى از خرما) بود، و گوئى آن حضـرت دست برد و مشتى از آن خرما را بمن داد، و آن را شمردم و هجده دانه بود، و از خواب بيدار شدم و خوابم را چنين تعبير كردم كه برابر هر دانه خرمائى كه گرفته ام يك سال عمر خواهم كرد، چون بيست روز از اين ماجرا گـذشت من در مزرعه مشـغول بكار بودم و زارعين زمين را آماده ميكردند كه ناگاه كسـى آمد و خبر آورد كه حضرت علىّ بن موسى عليهما السّلام از مدينه آمده و در مسجد مزبور نزول اجلال فرموده، و مردم از هر جانب، بسوى او ميشتابند، من كار را رها كرده و بخدمت او رفتم، ديدم

او علیه السّلام در موضعی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در خواب در آنجا دیدم نشسته همان طور که جدّش نشسته بود، و زیر پایش تخته حصیری است مانند همان حصیر که در زیر پای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دیده بودم، و در مقابلش طبقی از برگ بافته شده از خرما است و از همان تمر صیحانیّ در آن طبق است، من پیش رفته سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: پیش آی، من جلو رفتم، یک مشت از آن خرما بمن داد، آن را شماره

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۰۹

کردم (۱) مانند همان عددی بود که جدّش رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بمن داده بود، عرضکردم یا ابن رسول اللَّه بیشتر مرحمت بفرمایید، فرمود: اگر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بیش از این بتو داده بود، ما هم بیش از این سهم تو را میدادیم.

مصنّف کتاب شیخ صدوق- رحمه اللَّه- گوید: چنین دلالتی برای امام صادق علیه السّلام نیز هست که من آن را در دلائل ذکر کرده ام.

مترجم گوید: «ابو حبیب نباجیّ یکی از روات بوده، و دارای کتابی است و آن را عبد اللَّه بن مسکان عنزیّ که یکی از اصحاب حضرت موسی بن- جعفر علیهما السّلام و ثقه و از اصحاب اجماع است روایت می کند، و ابو حبیب خود از روات محمّد بن مسلم است و ابراهیم بن هاشم نیز از او روایت می کند. و معلوم ما نشد که این مسأله در سفری که حضرت بخراسان می آمد بوده یا غیر آن، هر چند بظاهر در سفر بخراسان مینماید- و العلم

عند اللّه».

(۲) دلالت دیگر:

۱۶- ابو حامد احمد بن علیّ بن الحسین ثعالبیّ از ابو احمد عبد اللّه بن- عبد الرّحمن معروف بصفوانیّ نقل کرد که گفت: قافله ای از خراسان بسوی کرمان میرفت که در راه راهزنان بر آن تاختند و مردی را که مظنون بکثرت مال بود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۰

اسیر گرفتند، و مدّتی در چنگال آنان گرفتار بود و او را شکنجه میکردند تا اینکه مالی بعنوان فدیه و رهاسازی خود بدیشان ببخشد و او را رها کنند، او را روی یخ نگاه میداشتند و دهان او را پر از یخ میکردند، و دست و پای او را می بستند تا اینکه زنی از آن قوم دلش بحال وی بسوخت و او را بی آنکه کسی خبر یابد از بند رها کرد، و مرد فرار کرده لکن داخل دهان و زبانش بقسمی مجروح شده بود که قدرت گفتن کلامی را نداشت، و از راه مقصد بازگشت و بسوی خراسان رفت و شنید که علیّ بن موسی علیهما السّلام به نیشابور آمده، شبی در خواب دید که شخصی به او میگوید: فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بخراسان وارد شده، تو درمان درد خود را از وی بخواه، امید است تو را بداروئی که دوای درد توست راهنمائی کند، گوید: در خواب چنان میدیدم که من قصد او کردم و آنچه را که بر سرم آمده بود نزد آن حضرت گزارش دادم، و درد خود را گفتم، پس آن جناب بمن فرمود: زیره و آویشن (پودینه) و قدری نمک را بکوب و در دهان خود دو یا سه بار بگردان، شفا خواهی یافت، مرد

از خواب بیدار شد، ولی خواب خود را اهمّیت نداد و فکری هم در این باره نکرد، و رفت تا به دروازه نیشابور رسید، به او گفتند: علیّ بن موسی علیهما السّلام از نیشابور بیرون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۱

شده و اکنون در رباط سعد است، (۱) مرد بخیال افتاد که نزد آن حضرت رود و گرفتاری و ناراحتی خود را بآن جناب بگوید تا دستور داروئی که نافع حال او باشد را بدهد، لذا آهنگ آن مکان کرده و بسوی رباط سعد رهسپار گشت و بر حضرتش وارد شد، و به اشاره و آن طور که ممکن بود گفت: یا ابن رسول اللّٰه مسأله من چنین و چنان است، و دهانم متلاشی شده و زبانم از کار افتاده بقسمی که قادر نیستم حرف بزنم مگر با سختی، اگر مرحمت بفرمایید دوائی برایم معرّفی کنید ممنونم، امام علیه السّلام فرمود آیا در (خواب) بتو یاد ندادیم؟ (که چه کن تا ناراحتی دهانت و کندی زبانت برطرف شود) برو و همان که در خواب تعلیمت کردیم انجام ده بهبودی می یابی. مرد گفت: یا ابن رسول اللّٰه اگر مصلحت میدانی بار دیگر دارو را بیان فرما، حضرت فرمود: زیره و آویشن را با نمک بکوب و دو یا سه بار در دهان بگردان علاج خواهی یافت. مرد گوید: من این دستور را مطابق فرمایش حضرت بکار بسته و صحّت یافتم، ابو حامد احمد بن علیّ بن الحسین ثعالبیّ گوید: من از ابو احمد عبد اللّٰه بن عبد الرّحمن مشهور بصفوانیّ شنیدم که میگفت: من آن مرد را دیدم و از خود او این حکایت را شنیدم.

عیون أخبار

الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۲

(۱) دلالت دیگر:

۱۷- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- از علیّ بن ابراهیم قمّی از ریّان بن صلت روایت کرد که گفت: وقتی که میخواستم بعراق روم بقصد وداع خدمت حضرت رضا علیه السّلام رفتم، و با خود فکر میکردم که از حضرت پیراهنی از لباسهای شخصیش که بر تن کرده است بخواهم تا آن را کفن خود کنم و مبلغی هم پول تا برای دخترانم انگشتری تهیّه نمایم، و چون با حضرت وداع کردم از ناراحتی جدائی و فراقش چنان گریه گلوگیرم شد که بکلی فراموش کردم آنچه را فکر کرده بودم از او بخواهم، چون بیرون آمدم و براه افتادم به آواز بلند مرا صدا زد و فرمود: ای ریّان باز گرد! من باز گشتم، فرمود: آیا دوست داری از پیراهن هائی که خود بر تن کرده ام یکی را بتو دهم تا برای کفن خود کنار گذاری؟ آیا دوست داری چند درهمی بتو دهم تا برای دخترانت انگشتری تهیّه کنی؟ عرضکردم: ای سرور من، خود قبل از رسیدن بخدمت شما در این فکر بودم که از شما درخواست چنین چیزی بکنم لکن شدّت حزن و اندوه فراق شما بکلّی آن را از یادم برد، حضرت پشتیش را کنار زد و پیراهنی بیرون آورد و بعد کنار سجّاده را بالا زد و دراهمی چند برداشت و بمن

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۳

داد و من آن را شمردم سی درهم بود.

(۱) دلالت دیگر:

۱۸- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند متن از ابن ابی نصر روایت کرده که گفت: من در امامت حضرت رضا علیه السّلام در شکّ بودم، نامه ای بآن حضرت نوشتم و

درخواست ملاقات نمودم، و در نظر گرفتم اگر اذنم دهد از او راجع به سه آیه بپرسم و بر آن تصمیم گرفته و عزم خود را جزم کردم، گوید: جواب نامه آمد و آن این چنین بود که «خداوند ما را عافیت عنایت فرماید و نیز شما را، امّا اینکه اذن ملاقات طلبیدی، این کار- یعنی ورود بر من- کار سختی است، و این قوم بر من، راه آمد و رفت دیگران را تحت کنترل قرار داده اند و اسباب زحمت است و الآن نمیتوانی چنین اذنی بیابی، ان شاء اللّه بعدا این راه باز شود و آزادی دهند آن وقت اذن خواهم داد، و بعد جواب آنچه در نظر داشتم راجع به آن سه آیه از حضرتش سؤال کنم برایم نوشته بودند، امّا بخدا سوگند من در نامه ام هیچ گونه اشاره ای به آن آیات نکرده بودم، لذا همین طور در تعجّب فرو مانده

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۴

بودم که این مطالب چیست و پاسخ کیست؟ تا بعد متوجه شدم معنی این کار که حضرت علیه السّلام در نامه بدان اشاره کرده چیست، و بمن فهمانید که او کیست.

(۱) دلالت دیگر:

۱۹- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از بزنطیّ روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام مرکبی برایم فرستاد که نزد او روم، من سوار شده بر آن حضرت وارد شدم و تا پاسی از شب نزد او ماندم، چون امام خواست تا برخیزد بمن گفت: فکر نمیکنم در این موقع بتوانی بمدینه باز گردی، عرضکردم آری فدایت شوم، فرمود: امشب را نزد ما بمان و صبح بیاری خدای-

عزّ و جلّ- حرکت کن، عرضه داشتم مانعی ندارد همین کار را می کنم- فدایت شوم-، حضرت جاریه اش را گفت: بستر خواب مرا برای وی بگستر، و ملحفه مرا که در زیر آن میخوابم بر آن بستر بیفکن، و مخدّه و بالش مرا زیر سر او بگذار، من با خود گفتم: کیست که این مقدار مقام و منزلت که نصیب من گشته او را نصیب شده باشد؟! خداوند در نزدش مقامی بمن عطا فرمود که باحدی از اصحاب ما عطا نکرده: مرکب خود را فرستاد تا سوار شدم، فراش خود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۵

را گسترده تا در لحاف و بالش او شب را بروز آوردم، و احدی از اصحاب ما را نصیبی این چنین نشده است، (۱) احمد گفت: من نشسته بودم و این خیالات را در دل می گذراندم و آن بزرگوار در کنار من بود که ناگهان گفت: ای احمد! امیر مؤمنان (علیّ بن ابی طالب) علیه السّلام وقتی زید بن صوحان مریض بود بعیادت او رفت و زید این را سبب افتخار خود دانست و بر مردم بدان فخر میکرد، پس تو این کار را مکن و از برای خدا تواضع و کوچکی نما، بعد آن حضرت علیه السّلام تکیه بر دست خویش کرده از جا برخاست.

مترجم گوید: «بنظر میرسد قسمت آخر حدیث خلط یا سقطی دارد، و در رجال کشی حدیث شماره ۴۸۱ تحت عنوان احمد بن ابی نصر بزنطیّ عبارت خبر این چنین است

«فنادانی یا احمد! إنّ امیر المؤمنین علیه السّلام عاد صعصعه بن صوحان، فقال: یا صعصعه! لا تجعل عبادتی ایاک فخرا علی قومک و تواضع للّه یرفعک اللّه»

(مرا ندا

داد که ای احمد امیر مؤمنان از صعصعه عیادت کرد و باو گوشزد کرد که این عیادت را سبب فخر و مباهات خود بر خویشانت نگیر و تواضع پیشه کن تا خداوند مقام ترا بلند کند)، و البته این لفظ صحیحتر بنظر میرسد، و زید یا صعصعه هر دو از بزرگان اصحاب امیر مؤمنان علیه السّلام بودند. و زید در جنگ جمل زخم خورد و بر زمین افتاد، وقتی که امیر المؤمنین علیه السّلام ببالینش آمد بدو فرمود: رحمک اللّه یا زید! قد کنت خفیف المئونه، عظیم المعونه» (خداوند ترا رحمت کند! چه یاری کم خرج و پر ثمری بودی)

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۱۶

زید سر برداشت و گفت: «و أنت یا أمیر المؤمنین! فجزاک اللّه خیرا، فو اللّه ما علمتک إلّا باللّه علیما، و فی امّ الکتاب لعلیا حکیما، و أنّ اللّه فی صدرک لعظیم» بخدا قسم من ندانسته با تو نبودم (چرا که) از امّ سلمه شنیدم که میگفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در باره تو میفرمود:

«من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فکرهت و اللّه ان اخذلک فیخذلنی اللّه».

(۱) دلالت دیگر:

۲۰- علیّ بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو مسروق (پدر هیثم) روایت کرد که گفت: جماعتی از واقفی مذهبان بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدند، در میان ایشان علیّ بن ابی حمزه بطائنیّ، و محمّد بن اسحاق بن عمّار، و حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری بودند، و علیّ بن

ابی حمزه بآن حضرت عرض کرد: قربانت گردم از پدرت چه خبر داری؟ حالش چطور است؟ امام فرمود: پدرم وفات کرده است، گفت: چه کسی را بجای خود معرّفی کرده است؟ فرمود: من گفت: شما چیزی میگوئی که احدی از پدرانت نگفته اند، علیّ بن ابی طالب و هر کس پس از اوست، حضرت گفتند: ولی بهترین و بالاترین پدران من که

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله باشد فرموده است، (۱) علی بن ابی حمزه گفت: آیا از این قوم (یعنی بنی العبّاس) بر خود نمی ترسی؟ امام فرمود: اگر از اینان بترسم علیه خود، ایشان را اعانت کرده ام زیرا که ابو لهب نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمد و او را تهدید کرد، و آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله در پاسخ ابو لهب فرمود: اگر من از ناحیه تو کوچکترین خدشه ای فکر کنم، پس من کذّاب خواهم بود، و در نبوّت خود دروغگویم، و این اوّلین نشانه ای بود که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بنمود. و از برای شما (واقفیّه) این نیز اوّلین نشانه و علامت من است که اگر از جانب هارون کوچکترین صدمه ای بمن برسد من دروغزن و مدّعی دروغین باشم، حسین بن مهران گفت: زمانی آنچه ما میخواهیم آورده ای که رسما امامت خود را آشکارا اعلام نمائی، امام علیه السّلام در پاسخ او گفت: تو نظرت چیست؟ آیا میخواهی من خود نزد هارون بروم و باو بگویم من امامم و تو هیچ کاره ای؟ رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در ابتدای دعوتش چنین کاری نکرد، و جز این نبود

که خویشان و هواداران و افراد مورد اعتمادش را از نبوّت خود آگاه کرد و آنان را به اسلام دعوت نمود نه همه مردم را، و شما امامت را برای پدران من که قبل از من بوده اند پذیرفته اید، و قائل هستید که علیّ بن موسی از روی تقیّه حیات پدر خویش را انکار می کند و

کتمان مینماید، (۱) زیرا من بدون تقیّه امامت خود را بشما ابلاغ می کنم و صریح میگویم من امام هستم! پس چگونه پدرم اگر زنده باشد از شما کتمان میکنم و می گویم از دنیا رفته است؟! مؤلّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: اینکه حضرت از هارون باک نداشت، از جهت آن عهدنامه ای بود که به او رسیده بود و در آن کشنده وی را مأمون نامبرده بود نه هارون را.

(۲) دلالت دیگر:

۲۱- حسین بن احمد بن ابراهیم مکتّب بسند مذکور در متن از حسین بن بشّار روایت کرده است که گفت: بر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام پس از شهادت پدرش وارد شدم از بعض کلماتی که با من تکلّم کرده بود توضیح میخواستم، آن حضرت بمن فرمود بسیار خوب ای سماع! من عرضکردم قربانت گردم بخدا سوگند من در کودکی که بمکتب میرفتم بدین لقب ملقّب بودم، گفت:

حضرت تبسّمی بروی من کرد.

مترجم گوید: «در نسخه هائی که دیده ام همه «یحیی بن بشّار» نوشته شده و در کتب رجال چنین فردی از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السّلام

نیست، و آنکه هست بنام «حسین بن بشّار» است که گفته اند واقفی مذهب بوده و سپس به مذهب حقّ بازگشته است و در ضمن علّامه حلّی-

رضوان اللّٰه علیه- گوید: وی مورد اعتماد است، بنظر حقیر حسین بن یحیی تصحیف شده است، چون صورت کتابت آن زمان یحیی به حسین نزدیک بود: یحیی را «یحیی»، و الحسین را «الحسین» شبیه بهم می نوشتند».

(۱) دلالت دیگر:

۲۲- محمّد بن احمد سنانیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از هرثمه بن اعین روایت کرد که گفت: من بر آقا و مولایم علیّ بن موسی علیهما السّلام در خانه مأمون وارد شدم و در آنجا شهرت یافته بود که علیّ بن موسی از دنیا رفته است- و این درست نبود- من وارد شدم و اذن ملاقات طلبیدم، هرثمه گوید:

در میان خدّام مأمون که مورد اطمینان بودند جوانی بود که او را «صبیح دیلمیّ» می نامیدند، و او سخت و بحقّ آقایم را دوست میداشت، در آن زمان آن جوان خارج شد و چون مرا دید گفت: ای هرثمه آیا تو نمیدانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم و از اصحاب سرّ و علن اویم؟ گفتم: صحیح است، گفت: ای هرثمه بدان که مأمون مرا با سی تن از غلامان دیگر که مورد اطمینان او

و اصحاب سرّ و علن او بودند در اوائل شب طلب کرد، (۱) من بر او وارد شدم، و باندازه ای چراغ در آنجا روشن بود که شب چون روز روشن بود، و در برابر او شمشیرهائی برهنه روی زمین بود که همه را بزهر آب داده بودند، پس یک یک ما را طلبید و از ما عهد و پیمان گرفت، در حالی که جز ما احدی در آنجا نبود، و گفت: این عهد بر شما

لازم و مسجّل است كه بايد بدان وفا كنيد و بايد آنچه شما را بدان امر ميكنم بدون تخلّف و تأمّل انجام دهيد، گويد: ما نيز سوگند ياد كرديم كه فرمانش را انجام دهيم، سپس گفت: هر يك از شما شمشيرى برگيرد و برويد تا خود را بخانه علىّ بن موسى برسانيد و بر او در حجره اش وارد شويد، پس اگر او را چه در حال قيام يا قعود يا در خواب ديديد سخنى با وى نگوئيد و شمشيرهاى خود را بر او فرود آوريد و گوشت و خون و مو و استخوان و مغز را در هم كوبيد، آنگاه فرشها را بروى او اندازيد و شمشيرهاى خود را بر آن فرشها سائيد و پاك نمائيد، سپس نزد من آئيد، و اگر اين كار را انجام دهيد و پنهان داريد، با خود قرار كرده ام كه بهر يك ده بدره درهم، و ده قطعه زمين زراعى از املاك خود انتخاب كرده بدهم، و تا زنده ام اين عطيّه را از شما نبرّم، صبيح ادامه داد كه: ما شمشيرها را برداشته و بحجره آن حضرت وارد

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲۱

شديم، (۱) آن بزرگوار بر پهلو خوابيده بود و انگشتان مباركش را حركت مى داد و با خود سخنى ميگفت كه ما نمى فهميديم، غلامان پيشى گرفته و شمشيرهاى خود را بر او فرود آوردند، ولى من شمشير خود را انداخته و ايستاده نظر ميكردم، گوئى آن حضرت ميدانست ما بر سرش هجوم مى آوريم، لباسى ببر نكرده بود كه اسلحه بدان كارگر نباشد، پس غلامان فرشها را بروى او انداخته و نزد مأمون بازگشتند، او پرسيد چه كرديد؟ گفتند: بآنچه

مأمور بودیم عمل کردیم، سفارش کرد این مطلب را جایی نگوئید و آن را پنهان دارید، چون صبح شد و فجر طالع گشت، مأمون سر برهنه در مجلس خود نشست و تکمه های پیرهن باز کرد و وفات آن حضرت را اعلام نمود و مهیّای تعزیه داری آن حضرت شد، وفات او را اظهار میکرد، سپس با پای و سر برهنه برخاسته و براه افتاد و من نزدش بودم بسوی حجره حضرت رفت و در را باز کرد و صدای همهمه آن جناب را که شنید بدنش بلرزه درآمد، و بلند گفت: کیست در کنار او؟ گفتم: یا امیر المؤمنین ما نمی دانیم، گفت: زود ببینید کیست با او، ما بسوی او شتافتیم ناگاه دیدیم در محراب خود نشسته و بنماز مشغول است و تسبیح می گوید، من به مأمون

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲۲

گفتم: (۱) در محراب شخصی را می بینم که نماز میخواند و تسبیح می گوید، از این خبر بخود لرزیده و بهتش گرفت و گفت: شما بمن دروغ گفتید و مرا فریب دادید، خدا شما را لعنت کند، و از میان آن جماعت رو بمن کرد و گفت: ای صبیح! تو او را میشناسی، ببین کیست نماز میخواند؟ گوید: من داخل حجره شدم و مأمون برگشت، چون بآستانه در رسیدم، صدا بلند کرده فرمود: یا صبیح، عرضکردم: لبّیك یا مولای و به رو در افتادم، فرمود: برخیز خدایت رحم کند یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ- الخ (خواستند نور خدا را خاموش کنند ولی خداوند خواست که نورش را به اتمام رساند هر چند کافران آن را خوش نداشته باشند) صبیح گفت: نزد مأمون بازگشتم رویش چون

شبی تار ظلمانی شده بود، بمن گفت: تو پس از من چه یافتی؟ گفتم: بخدا قسم که آن جناب در حجره بسلامت نشسته بود و مرا نزد خود خواند و چنین و چنان گفت. صبیح گفت: مأمون تکمه های جامه خود را بست، و امر کرد لباس سلطنتی او را آوردند و آن را بپوشید، و گفت: بگوئید علیّ بن موسی ناراحتی پیدا کرده و بیهوش شده بود و اکنون علّت او افاقه یافته، هرثمه گوید: من خدا را شکر و

سپاس گفتم و حمد بسیار کردم، (۱) آنگاه بر حضرت وارد شدم، چون مرا دید فرمود: آنچه از صبیح شنیدی برای دیگران قصّه مکن و باز مگوی جز از برای کسی که خداوند قلب او را بمحبّت و ولایت ما آزموده باشد، عرضه داشتم ای آقای من فرمانتان را اطاعت میکنم، فرمود: ای هرثمه! مکر اینان بما ضرری نمی رساند تا اینکه اجل مکتوب بسر آید و پیک مقصود سر رسد «۱».

(۲) دلالت دیگر:

۲۳- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از جعفر ابن محمّد نوفلیّ روایت کرد که گفت: من در قنطره أربق (شهری است در خوزستان که آن را اربک گویند) خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم و سلام کردم و در کنار آن حضرت نشستم و عرضکردم قربانت گردم، مردمی در این نواحی هستند که میپندارند که پدرت حیات دارد، فرمود: دروغ می گویند، خدا

---

(۱)- باید دانست که قتل هرثمه بن اعین بنا بر آنچه مؤرّخان نوشته اند قبل از ورود حضرت علیه السّلام بر مأمون بسال ۲۰۰ هجری بوده، یعنی پیش از آنکه مأمون امر

به احضار علی بن موسی علیهما السّلام بنماید او در زندان مأمون کشته شده، در زمانی که هنوز امام علیه السّلام از مدینه خارج نشده بود. و به اتّفاق مؤرّخان در سال ۲۰۱ آن حضرت را از مدینه از طریق بصره به خوزستان آورده و از آنجا از راه بیابان به نیشابور، و از آنجا به مرو بردند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲۴

لعنتشان کند، (۱) اگر زنده بود میراثش را تقسیم نمی کردند و زنانش بشوهر نمی رفتند، و لکن او بخدا سوگند طعم مرگ را چشید، همچنان که (جدّش) علیّ بن ابی طالب علیه السّلام چشید، جعفر نوفلیّ گوید: عرضکردم تکلیف من چیست؟ فرمود: بر تو باد پس از مرگ من به فرزندم محمّد، امّا من خواهم رفت و بازگشتی برای من نیست، مبارک باد قبری که در طوس است، با دو قبر در بغداد، گوید: عرضکردم یکی را میشناسم (یعنی قبر موسی بن جعفر علیهما السّلام)، آن دیگر کجاست؟ فرمود: بزودی آن را خواهید شناخت (مراد از دو قبر در بغداد قبر پدرش و قبر فرزندش حضرت جواد علیهما السّلام است)، آنگاه گفت: قبر من و گور هارون الرّشید این چنین است- و دو انگشت خود را بهم چسبانید-.

(۲) دلالت دیگر:

۲۴- حسن بن احمد بن ادریس- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حمزه بن جعفر ارّجانی روایت کرد که گفت: هارون از مسجد الحرام از یک در خارج شد و حضرت رضا علیه السّلام از در دیگر، و از روی عبرت به هارون گفت:

چقدر خانه دور است و ملاقات در طوس نزدیک!! ای طوس، ای طوس! بزودی من و او را در یک

جا خواهی آورد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲۵

(۱) دلالت دیگر:

۲۵- جعفر بن نعیم بن شاذان- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن حفص روایت کرد که گفت: غلام موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل کرد که من و جماعتی با حضرت رضا علیه السّلام در بیابانی خشک و بی آب در حرکت بودیم و تشنگی بر ما و حیواناتی که همراه ما بود سخت غلبه کرده بود و در معرض تلف واقع شده بودیم که آن حضرت محلّی را نشان داده فرمودند: اگر بدان جا روید به آب خواهید رسید، گفت: ما جماعت بآنجا رفتیم و چشمه آبی بود و ما خود و همه قافله و حیواناتمان را سیراب کردیم و از آنجا کوچ کردیم، امام علیه السّلام فرمود: اکنون که عزم رفتن دارید آن چشمه را جستجو کنید، ما هر چه کوشش کردیم اثری از چشمه نیافتیم و جز پشک شتر چیزی ندیدیم. و او این حدیث را بر مردی که از اولاد قنبر بود و یک صد و بیست سال عمر داشت تعریف میکرد و آن پیرمرد نظیر این را برای من نقل کرد و گفت: من در آن زمان در خدمت حضرت بودم و او علیه السّلام بسوی خراسان میرفت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲۶

(۱) دلالت دیگر:

۲۶- احمد بن زیاد همدانی- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از مخوّل سجستانی روایت کرد که گفت: چون فرستاده مأمون برای گسیل حضرت رضا علیه السّلام بخراسان، به مدینه وارد شد، من در مدینه بودم، آن حضرت بمسجد رفت که با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وداع کند، چند بار وداع

کرد و اجازه مرخصـی خواست و هر بار قدمی چند دور میشد و باز بسوی قبر مطهّر بازمی گشت و صدایش به گریه و ناله بلند میشـد، من پیش رفته و به ایشـان سـلام کردم، جـواب سـلام مرا داد، و من او را بـدین سـفر بسوی مـأمون تهنیت گفتم، فرمود: دست بردار و مرا واگذار، من از جوار جدّ بزرگوارم میروم و در غربت جان میسپارم، و در کنار قبر هارون دفن میشوم، گوید: من بهمراه او بودم و او را دنبال میکردم تا بخراسان رسید و در طوس از دنیا رفت و در کنار هارون او را بخاک سپردند.

(۲) دلالت دیگر:

۲۷- محمّد بن احمد سنانیّ- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از ابن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۲۷

ابی کثیر روایت کرد که گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السّلام وفات کرد، مردم در امر او متحیّر ماندند و بعد از او به امامی قائل نشدند، و من در آن سال بحجّ رفتم و ناگاه حضرت رضا علیه السّلام را ملاقات کردم، بدلم خطور میکرد که آیا در امامت موسی علیه السّلام باقی بمانم یا این شخص که فرزند اوست امام زمان من است؟ و با خود میگفتم: «أَ بَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ» (آیا از بشری مانند خودمان متابعت کنیم) تا من در این افکار بودم آن حضرت چون برقی جهنده بر من گذر کرد و فرمود: من بخدا سوگند آن بشری هستم که باید او را متابعت و پیروی کنی، گفتم: از خدای تعالی و تو پوزش میطلبم و عقیده ام را بشما میسپارم، فرمود:

بخشیده شده باشی.

و بهمین سند بیش از یکنفر از مشایخم این حدیث

را برای من از محمّد ابن ابی عبد اللَّه کوفیّ نقل کرده اند.

(۱) دلالت دیگر:

۲۸- جعفر بن نعیم شاذانیّ- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از حسن بن- علیّ وشّاء روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام برایم نقل کرد: هنگامی که

خواستند مرا از مدینه بیرون کشند همه خانواده خود را گرد خود نشاندم و گفتم برای من گریه کنند تا صدای گریه آنان را بر خودم بشنوم، و سپس دوازده هزار دینار سهم نزد من بود میان ایشان تقسیم کردم و گفتم دیگر باز نخواهم گشت.

(۱) دلالت دیگر:

۲۹- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از شخصی بنام ابو محمّد غفاریّ روایت کرد که گفت: بدهکاری سنگینی پیدا کرده بودم، و با خود گفتم: هیچ کس غیر از مولا و آقایم ابو الحسن علیه السّلام نیست که برای ادای دینم بمن کمکی کند، چون آفتاب برآمد بدر خانه آن حضرت رفتم و اذن طلبیدم، بمن اجازه ورود مرحمت فرمود، چون بر او داخل شدم گفت:

ای ابا محمّد حاجتت را دانستیم و بر ماست که دینت را ادا کنیم، چون شام گشت و طعامی برای افطار آوردند و صرف کردیم فرمود: ای ابو محمّد امشب میمانی یا بمنزلت باز میگردی، عرض کردم: ای سرور من اگر حاجتم را روا سازی بهتر میدانم بروم، گوید: حضرت از زیر فرش مشتی زر بمن داد، و چون

نزدیک چراغ بردم دیدم سکّه هائی زرد و سرخ است، اوّلین سکّه ای که بدستم آمد بر آن نوشته بود: ای ابو محمّد سکّه ها پنجاه دینار است، بیست و

شش دینار آن برای ادای دین تو است، و بیست و چهار دینار آن برای مخارج خانواده ات. گفت: چون صبح شد آن سکّه ای که مطلب مذکور در آن بود نیافتم و بقیّه همان طور ۲۶ دینار و ۲۴ دینار بدون کم و کاست باقی بود.

(۱) دلالت دیگر:

۳۰- احمد بن هارون فامیّ- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از موسی بن- عمر بن بزیع روایت کرد که گفت: من دو کنیز داشتم که هر دو باردار بودند، نامه ای خدمت حضرت رضا علیه السّلام نوشتم و این مطلب را اطّلاع دادم و از آن حضرت درخواست کردم دعا کند که اولاد این دو، پسر باشد و خدا بمن پسر دهد و مرا بدین عطیّه مفتخر سازد، در پاسخ نامه من مرقوم داشته بود: «بیاری خدای تعالی دعا خواهم کرد»، سپس در نامه دیگری جدای از آن بدین مضمون نوشته بود که:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ: خداوند ما و شما را به نیکوترین صحّت و عافیت در دنیا و آخرت، برحمت خویش حفظ فرماید، آگاه باش که امور در دست خداوند عزّ و جلّ است، و تقدیرات خود را بر وفق مصلحت در آن امور جاری میسازد آن طور که خود میخواهد، خداوند فرزندی پسر بتو عنایت خواهد کرد و فرزندی دختر إن شاء اللّه، پس نام پسر را محمّد بگذار، و نام دختر را فاطمه، بمبارکی و میمنت». وی- رحمه اللّه- گفت: پس یک پسر و یک دختر برای من متولّد شد همان طور که فرموده بود.

(۱) دلالت دیگر:

۳۱- علیّ بن الحسین بن شاذویه مؤدّب- رحمه اللّه- بسند مذکور در متن از عبد

اللَّه بن مغیره روایت کرد که گفت: من واقفی مذهب بودم و با همین عقیده بحجّ رفتم، چون بمکّه رسیدم بخاطرم گذشت که آیا مذهبم صحیح است یا خیر، پس به «ملتزم»- دیوار بین حجر الاسود و باب خانه- پناهنده شدم، و گفتم: پروردگارا! تو میدانی که حاجتم چیست و چه میخواهم، تو خود به بهترین مذاهب مرا ارشاد و یاری کن، و بر قلبم گذشت که با علیّ بن-

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۱

موسی الرّضا علیهما السّلام ملاقات کنم، پس بمدینه آمدم و در خانه آن حضرت ایستادم و بغلامش گفتم برو بمولایت بگو مردی از اهل عراق بر در است و اذن میخواهد، صدای او علیه السّلام را از درون خانه شنیدم که میفرمود: داخل شو ای عبد اللَّه بن مغیره، من داخل شده، چون نظرش بمن افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد، و براه راست تو را هدایت نمود، من گفتم: شهادت میدهم که تو حجّت خدا و امین او بر بندگانش هستی.

(۱) دلالت دیگر:

۳۲- پدرم- رحمه اللَّه- بسند مذکور در متن از داود بن رزین روایت کرد که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام نزد من مقداری پول نقد بود، حضرت فرستاد و مبلغی را دریافت کرد و بقیّه را نزد من باقی گذارد، و گفت: هر کس پس از من آمد و ما بقی را طلب کرد در اختیار او بگذار و او امام تو است، و چون آن جناب از دنیا رفت فرزندش علیّ بن موسی علیهما السّلام شخصی را نزد من فرستاد که فلان مبلغ پول نقد نزد توست آن را بفرست، و من هم

تمام آن وجه را فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۳۳- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرد که گفت: عبّاس بن جعفر بن محمّد بن اشعث از من خواست که بحضرت رضا علیه السّلام بنویسم و از او تقاضا کنم که نامه های عبّاس را بسوزاند مبادا بدست غیر افتد و ایجاد زحمت نماید، امّا قبل از اینکه اطّلاع دهم از آن حضرت نامه ای رسید بدین مضمون که: بدوستت بنویس من نامه های او را پس از قراءت سوزانیدم.

(۲) دلالت دیگر:

۳۴- پدرم- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد روایت کرد که گفت: من با خود فکر کردم که اگر حضور ابی الحسن علیه السّلام رسیدم از او سؤال کنم چقدر از سنّ شما گذشته است، چون بر آن حضرت وارد شدم و در مقابلش نشستم شروع کرد با توجّه خاصّی بصورتم نگریسته و پرسید چند سال از عمر تو گذشته است؟ عرض کردم قربانت شوم فلان مقدار، فرمود: من از

تو بزرگترم و اکنون چهل و دو سال از عمر من میگذرد، عرضه داشتم فدایت شوم من در نظر داشتم سنّ شما را بپرسم، فرمود: برای تو گفتم.

(۱) دلالت دیگر:

۳۵- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از زرقان مدائنیّ روایت کرد که گفت: بر ابو الحسن حضرت رضا علیه السّلام وارد شده و میخواستم در مورد عبد اللّٰه بن جعفر پرسشی نمایم، گوید: امام دست مرا گرفت و بر سینه ام نهاد- پیش از اینکه من از او

سؤال کنم- سپس فرمود: ای محمّد بن آدم براستی که عبد اللّٰه امام نمی باشد، پس به سؤال من پیش از آنکه آن را عنوان کنم پاسخ گفت.

مترجم گوید: «مراد از «عبد اللّٰه» عبد اللّٰه افطح است که جماعتی از شیعه او را امام میدانند نه موسی بن جعفر علیهما السّلام را».

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۴

(۱) دلالت دیگر:

۳۶- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از هشام عبّاسیّ روایت کرد که گفت: بر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام وارد شدم و در نظر داشتم از حضرتش درخواست کنم که دعائی برای رفع سردردی که بدان مدّتی مبتلا بودم بکند و نیز دو قطعه پارچه که در آن دو احرام بندم، چون داخل شدم و از مسائلم پرسیدم و او جواب فرمود، حاجتم را فراموش کردم، هنگامی که برخاستم تا بیرون روم و خواستم وداع کنم بمن فرمود: بنشین، من در مقابلش نشستم، دست مبارک خود را بر سر من نهاد و دعائی خواند، بعد دو جامه از جامه های خویش طلب کرد و بمن داد و فرمود: در این محرم شو، عبّاسی گوید: در مکّه در پی این بودم که دو جامه سعدیّه خریداری کنم که یکی برای فرزندم باشد، هر چه جستجو کردم آن را که میخواستم در مکّه نیافتم، بمدینه که بازگشتم، بر حضرت وارد شدم و چون وداع کردم و خواستم بیرون آیم حضرت دو جامه سعدیّه آن طور که من طالب بودم خواست، و بمن داد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۵

(۱) دلالت دیگر:

۳۷- حسین بن احمد بن ادریس- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از حسین

بن موسی روایت کرد که گفت: با ابی الحسن الرّضا علیه السّلام در روزی که هوا کاملا صاف و بی ابر بود بسوی بعض املاک آن حضرت علیه السّلام رهسپار شدیم، و چون به بیابان رسیدیم فرمود: آیا با خود بارانی (لباسی که شما را از باران حفظ کند) برداشته اید؟ گفتیم: خیر، چه حاجتی به بارانی داریم هوا که ابر نیست و از باریدن باران خبری نیست، فرمود: امّا من با خود آورده ام و شما را بزودی باران خواهد گرفت، گوید: جز اندکی نرفته بودیم که ابری در آسمان پدید آمد و بر ما باریدن گرفت، و همه بفکر خود بودیم و احدی از ما باقی نماند مگر اینکه سر تا پایش را باران خیس کرد.

(۲) دلالت دیگر:

۳۸- احمد بن محمّد بن یحیی العطّار- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: بحضرت رضا علیه السّلام نوشته بود که در باره پسر

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۶

نابابش دعا فرماید، در جواب نامه مرقوم فرموده بود که خداوند بتو پسری صالح عطا خواهد کرد. و پسر نابابش مرد، و بعد خداوند فرزندی باو داد.

(۱) دلالت دیگر:

۳۹- علیّ بن عبد اللّه ورّاق- رضی اللّه عنه- بسند متن از محمّد بن فضیل روایت کرد و گفت: وارد محلّی در یک منزلی مکّه بنام بطن مرّ شدم، در آنجا دردی در پهلو و پای من حادث شد که آن را بعربی «عرق المدینیّ» می گفتند، و در مدینه خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم، پرسید: ناراحتی و درد تو چیست؟ چرا تو را دردمند می بینم؟ عرضکردم وقتی به «بطن مرّ» رسیدم مرض عرق المدینیّ در

پهلو و پاهایم پیدا شد، پس آن حضرت اشاره بآنچه در زیر بغل من بود نمود و بکلماتی چند تکلّم فرمود و آب دهان بر آن نهاد، آنگاه گفت: ترا دیگر از این درد رنجی نیست، و بعد نظری به آنچه در پایم بود کرد و فرمود:

ابو جعفر (باقر) علیه السّلام فرمود: هر کس از شیعیان ما ببلائی گرفتار شود و پایداری کند و صبر نماید، خداوند عزّ و جلّ ثوابی همانند اجر هزار شهید در نامه عمل او بنویسد، در قلب خود گفتم: بخدا سوگند از پا درد هیچ گاه تا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۷

بمیرم شفا نخواهم یافت! راوی از قول او که هیثم بن ابی مسروق است گوید: تا آخر عمر او می لنگید.

مترجم گوید: «نباید از بسیاری اجر مبتلا در این خبر تعجّب کرد، زیرا مؤمن در آن حال مانند سرباز در جبهه جنگ در فشار و زحمت و ناراحتی است و بحساب خدای خود میگذارد، و در حقیقت «صبرا علی بلائک» میگوید، و مقاومت میکند، و چون آن را مصلحت الهی میداند ناشکری نمی کند و سبب اجر، و قرب خود بخدا میداند، لذا روحیّه را از دست نمی دهد و خود را نمی بازد، و با کمال شهامت بزندگی آنچنانی خود ادامه میدهد».

(۱) دلالت دیگر:

۴۰- پدرم- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن راشد روایت کرد که گفت: بارهائی برای من از اطراف آمده بود، و پیش از آنکه من بارنامه ها را بنگرم و توجهی بآن بکنم، فرستاده حضرت رضا علیه السّلام آمد و پیغام آورد که آن حضرت فرموده: دفتری برای من بفرست که من دفتر اصلا در خانه

ندارم، گوید: گفتم: چیزی را که خبری از آن ندارم در جستجویش باشم چون او را

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۸

تصدیق نموده ام؟ و هر چه گشتم نیافتم و بر چیزی برنخوردم، چون آن فرستاده بازگشت او را صدا زدم که کمی توقف کن و بعض از محموله ها را باز کردم دفتری در آن بود که هرگز بدان آگاه نبودم، و لکن میدانستم آن بزرگوار چیزی بدون دلیل طلب نمی کند، و آن را برای او فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۴۱- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو محمّد بصریّ روایت کرد که گفت: ابو الحسن علیه السّلام وارد شد و من از او بنامه ای اذن خواستم که برای تجارت به مصر روم، در پاسخ نامه نوشت: اکنون صبر کن تا خدا چه بخواهد، گوید: من دو سال تمام سفرم را بتاخیر انداختم و سال سوم بحضور مبارکش نامه ای نوشتم و اذن سفر خواستم، در پاسخ نامه ام بمن نوشته بود: بیرون رو، این سفر را خداوند از برای تو خیر و مبارک گردانید، و امر تغییر خواهد کرد، گوید: من خارج شدم و خیر بسیاری بردم و در بغداد هرج و مرج شد و در آن زمان من از آن فتنه خلاصی یافتم.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۳۹

(۱) دلالت دیگر:

۴۲- احمد بن محمّد بن یحیی العطّار- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن عبد اللّه کرخیّ روایت کرد که گفت: فرزندانم زنده نمی ماندند و بیش از ده پانزده تن از اولاد من همه فوت شدند تا سالی بحجّ رفتم و بر ابو الحسن الرّضا علیه السّلام داخل شدم

و او با لباس رنگی بسوی من بیرون شد، من سلام کردم و دست آن حضرت را بوسیدم، و مطالبی از وی پرسیدم، بعد راجع به مرگ بیشتر فرزندانم اظهار ناراحتی کردم، حضرت مدّتی بفکر فرو رفت، و بسیار دعا کرد، آنگاه بمن رو کرده فرمود: من امیدوارم از اینجا که بازگشتی و مراجعت کردی برایت حملی باشد و پس از آن فرزندی پس از فرزندی باشد و در ایام حیاتت از ایشان بهره بری، و خداوند متعال هر گاه بخواهد دعائی را مستجاب گرداند، برآورده میکند، و او بر هر چیزی قادر است، گفت: از حجّ مراجعت کردم و بمنزل آمدم و عیالم که دختر خالویم بود حامله بود و برایم پسری آورد و نام او را ابراهیم نهادم، و پس از چند سال مجددا باردار گشته و فرزندی پسر آورد که نام او را محمّد گذاردم و کنیه اش را ابو الحسن نهادم. و ابراهیم سی و چند

سال عمر کرد و محمّد بیست و چهار سال، و هر دو مریض شدند، و من بحجّ رفتم و بازگشتم و هر دو بیمار و علیل بودند، و پس از بازگشت من دو ماه گذشت که در اوّل ماه بعد ابراهیم فوت کرد و پس از او در آخر همان ماه محمّد، و راوی افزود: خود احمد بن عبد اللّٰه کرخیّ پس از آن دو، یک سال و نیم زنده بود و از دنیا رفت و هیچ یک از فرزندان او قبل از آن دو چند ماه بیشتر عمر نمی کردند.

(۱) دلالت دیگر:

۴۳- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور

در متن از سعید بن سعد روایت کرده که گفت: ابو الحسن علیه السّلام بمردی نظر افکند و فرمود: ای بنده خدا بآنچه میخواهی پس از تو انجام شود وصیّت کن، و خود را آماده آن چیزی که ناچار در آن واقع میشوی (یعنی مرگ) بساز، و همان طور که فرموده بود شد و مرد پس از سه روز دار فانی را وداع گفت.

(۲) دلالت دیگر: () ۴۴- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴۱

متن از محمّد بن عبد اللّٰه «۱» هاشمی روایت کرد که گفت: من روزی بر مأمون وارد شدم، مرا بنشاند، و دیگران را فرمانداد بیرون رفتند، و طعام طلبید، و با هم صرف کردیم، و بعد خود را خوش بو و پاکیزه نمودیم، آنگاه امر کرد پرده ای زدند و رو کرد بکسی که در پشت پرده بود و گفت: ترا بخدا سوگند شعری که در رثای (مرثیه) آنکه در طوس بود و از دنیا رفت خوانده ای را برخوان، زنی شروع کرد بخواندن: گوارا باد برای طوس و آن کس که در آن رحل اقامت افکند از خاندان مصطفی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که غروب کردنش اینجا برای ما حزن و ماتم بپا کرد.

راوی گفت: مأمون پس از شنیدن این مرثیه گریست، و مرا گفت: ای عبد اللّٰه! آیا مرا اهل بیتم و اهل بیت تو سرزنش می کنند که علیّ بن موسی الرّضا را در اینجا علم و شاخصی نهادم؟! بخدا سوگند برای تو حدیثی نقل کنم که از آن بشگفت آئی، روزی نزد وی رفتم و گفتم: قربانت

گردم پدرانت موسی بن جعفر و جعفر بن محمّد، و محمّد بن علیّ و علیّ بن الحسین علیهم السّلام بودند، و نزد آنان بود علم آنچه گذشته و آنچه تا روز قیامت خواهد شد. و اکنون

---

(۱)- در غالب نسخ پدر بجای پسر و پسر بجای پدر ثبت شده، و شخص مزبور محمّد بن عبد اللّه افطس میباشد که در اغلب نسخ اشتباه ثبت شده است.

تو وصیّ و وارث آنانی و علم ایشان نزد توست، (۱) و مرا بسوی تو حاجتی است، فرمود: بگو چه حاجت داری، عرضکردم این کنیزم «زاهریّه» که در صفا و حسن و اخلاق برگزیده و خاصّ من است، و بر او کسی را مقدّم نمیدارم، چند بار تاکنون آبستن شده و سقط نموده، و اکنون هم حامله است، مرا راهنمائی کن به چیزی که او را معالجه کند تا سالم شود و فرزندش را بی آفت بزاید، فرمود: از اینکه سقط میکند نگران مباش، چون او شفا می یابد و پسری می آورد که شبیه ترین مردم است بمادرش و انگشت کوچکی در دست راست، زائد دارد بدون بند، و نیز در پای چپش انگشتی بدون بند زیاده است، من در قلبم گفتم:

خداوند بر هر چیزیی تواناست، کنیز مزبور پسری زائید که از هر کس بمادرش شبیه تر بود، و در دست راستش انگشت کوچکی روئیده بود که دارای بند نبود، و همچنین در پای چپش انگشتی زیاده بود که بند نداشت همان طور که حضرتش علیه السّلام فرموده بود. پس کیست که مرا ملامت کند در اینکه او را علم نمودم و نشانه اش قرار دادم. (راوی گفت:) در این حدیث

مطالب بیشتری بود که من آن را کوتاه کردم، و لا حول و لا قوّه إلّا باللَّه العلیّ العظیم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴۳

(۱) مصنّف کتاب- رحمه اللَّه- گوید: علم و آگاهی حضرت رضا علیه السّلام به این واقعه از طریق همان صحیفه ای است که توسّط پدرانش از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به او رسیده بود، و آن این بود که جبرئیل از جانب خدا اخبار خلفاء و اولاد ایشان را از بنی امیّه و بنی عبّاس، و حوادثی که در روزگار آنان رخ خواهد داد همه و هر چه را که بدست آنان اجرا خواهد شد همه را برسول خدا صلی اللَّه علیه و آله اطّلاع داد، و لا حول و لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ.

باب ۴۸ اثبات حجّیت آن حضرت بقبول نفرینش در حق «بکّار بن عبد اللَّه بن مصعب» که بدو ستم کرده بود

(۲) ۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از علیّ بن محمّد نوفلی روایت کرد که گفت: مردی از اولاد أبی طالب زبیر بن بکّار را در باره موضوعی بین قبر و منبر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله قسم داد، و زبیر سوگند یاد کرد و مبتلا شد به بیماری برص، که من در ساقها و پاهایش برص فراوان را ملاحظه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴۴

کردم، (۱) و پدرش بکار بن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در موردی ستم کرد و حضرت او را نفرین کرد و در دم سنگی از ساختمان بلندی بر بکّار فرود آمد و گردن او را شکست، و امّا پدرش عبد اللَّه بن مصعب پیمان نامه یحیی بن عبد اللَّه ابن حسن را درید، و در حضور هارون باو اهانت کرد و گفت: ای

امير المؤمنين او را بكش زيرا كه او را امانى نيست و اين عهـدنامه نادرست است، و يحيى برشـيد گفت: او خود چندى پيش با برادر من خروج كرده بود و امروز طرفـدارى ميكند، و اشـعارى از او كه دليل كلام يحيى بود خواند، عبد اللّه انكار كرد كه از من نيست، يحيى او را به مبـاهله دعـوت كرد و گفت: برخيز و رو بقبله بگـو: از حول و قوّه خـدا بيزارم اگر دروغ گويم، و من اشـعار را نگفته ام و اگر دروغ گفته ام خداوند مكافات من كه هلاكت من است بدهد، و در همان مجلس تب عارضش شد و پس از سه روز جان سپرد و قبرش چندين بار بزمين فرو نشست.

مؤلّف گويد: خبر را بيهقىّ مفصّل نقل كرده است ولى من آن را مختصر كردم باين مقدار.

مترجم گويـد: «بكّـار بن عبـد اللّه بن مصـعب بن ثـابت بن عبـد اللّه بن زبير يكتن از كـارگزاران بنى العبّاس است كه در زمان هارون حاكم مدينه بوده، و پدرش عبد اللّه در زمان مهدى عبّاسى حاكم يمامه بوده، و مرثيه اى در رثاى مهدى عبّاسى دارد».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴۵

باب ۴۹ اثبات حجّيت آن حضرت در پيشگوئى او كه: بغداد را نمى بيند و بغداد هم او را نخواهد ديد

(۱) ۱- ابو علىّ بيهقىّ بسـند مـذكور در متن از محمّد بن ابى ابى عبّاد روايت كرد كه گفت: روزى مأمون بحضـرت رضا عليه السّـلام گفت: بيارى خـدا ببغـداد كه وارد شديم چنين و چنان ميكنيم، حضـرت عليه السّـلام فرمود: تو اى امير المؤمنين ببغداد ميروى، و چون مجلس از أغيـار خـالى شـد، من عرضـكردم: من كلاـمى شـنيدم كه موجب انـدوهم شـد و آن مطلب را گفتم، فرمود: آخر اى حسين مرا با بغداد چكار، نه

من او را می بینم و نه او هرگز مرا خواهد دید.

باب ۵۰ اثبات حجّیت آن حضرت به اجابت دعایش در حقّ آل برمک

(۲) ۱- پدرم و استادم محمّد بن حسن بن ولید- رحمهما اللَّه- بسند مذکور در

متن از محمّد بن فضیل روایت کردند که گفت: در آن سالی که هارون به آل برمک خشم گرفت و بقتلشان فرمان داد در آغاز کار، امر بقتل جعفر بن یحیای برمکیّ را کرد و پدرش را بزندان افکند، و بر برامکه وارد شد آنچه که وارد شد، امام هشتم علیه السّلام در روز عرفه ایستاده بود و دعا می کرد، سپس سر مبارک خویش را حرکت همی داد، از وی سبب آن را پرسیدند، فرمود: من برامکه (جعفر و پدرش) را نفرین میکردم برای ستمی که بر پدرم علیه السّلام روا داشتند، و خداوند امروز دعایم را در باره ایشان مستجاب فرمود، و چون بخانه مراجعت فرمود آنقدر نگذشت که (برامکه گرفتار شدند) و جعفر و پدرش یحیی بعذاب مبتلا شدند و وضع آنها واژگون شد.

(۱) ۲- محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از مسافر (ابو مسلم از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السّلام) روایت کرده گفت: من با حضرت رضا علیه السّلام در منی بودیم که یحیی بن خالد با جماعتی از برمکیان بر ما گذر کردند، امام علیه السّلام فرمود: بیچاره و بدبخت این گروه که نمیدانند در این سال چه بر سرشان خواهد آمد؟ سپس گفت: آه، وا عجبا از این امر که من و

هارون مانند این دوئیم- و انگشتان خود را بیکدیگر چسبانید-! مسافر گوید:

بخدا سوگند من معنی این کلام

را نفهمیدم تا زمانی که او را در جنب هارون بخاک سپردند.

(۱) ۳- عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوریّ بسال ۳۵۲ بسند مذکور در متن از موسی بن مهران روایت کرد که: از جعفر بن یحیی شنیدم که میگفت:

عیسی بن جعفر بن هارون هنگامی که از رقّه به مکّه میرفت میگفت: سوگندی را که در باره آل ابی طالب خورده ای فراموش نکن، تو قسم خوردی که اگر احدی پس از موسی بن جعفر ادّعای امامت کند گردنش را بزنی، اینک این علیّ بن موسی پسر او است که مدّعی امامت است، و در باره وی همان گویند که در باره پدرش میگفتند، هارون نظری تند بوی کرد و گفت: چه میگوئی، نظرت چیست؟

میخواهی همه را بکشم! موسی بن مهران گوید: چون من این را شنیدم نزد آن حضرت رفته جریان را گفتم، امام علیه السّلام فرمود: من چه کار بآنان دارم؟ بخدا سوگند قدرت آن را ندارند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴۸

کاری در حقّ من انجام دهند.

(۱) ۴- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرده گفت: چون موسی بن جعفر علیهما السّلام از دنیا رفت، و حضرت رضا علیه السّلام در امر امامت صحبت میکرد، از این جهت بر او ترسیدیم و من بآن حضرت عرضکردم: شما امر بزرگی را آشکار میکنید، و ما از این ستمگر میترسیم، فرمود: هر چه میتواند انجام دهد و توان خود را بکار برد، راهی بر من نخواهد داشت، صفوان گوید: شخص موثّقی بمن گفت: یحیی بن خالد برمکیّ بآن جبّار (رشید) گفت: این علیّ پسر موسی است

که در جای او نشسته و مردم را بامامت خویش دعوت می کند، گفت: چه بهره برده ایم از کشتن پدرش، نظر داری همه را بکشیم؟! بدون شکّ برامکه با خاندان رسول اللَّه دشمن بودند و عداوت با ایشان را آشکار میکردند.

مترجم گوید: «برامکه خانواده ای ایرانی الاصل بودند، نسبت آنان به برمک نامی میرسد که چنان که گفته اند در بلخ متصدّی بتکده نوبهار بوده و ریاست داشته و پسرش خالد ابتدا بدربار عبد الملك بن مروان آمد و ندیم او شد و پایه ای بلند یافت، و در عهد هشام بن عبد الملك اسلام آورد و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۴۹

بعدا از سران سپاه ابو مسلم خراسانی شد و پس از زوال حکومت بنی امیّه بنزد ابو العبّاس سفّاح آمد و سمت وزارت یافت، و یحیی پسرش مربی هارون الرّشید بود او مردی کیّس و تیزهوش و سخیّ بود که گفته اند:

استقرار و عظمت دولت عبّاسی از حسن تدبیر و سیاست عجیب این مرد و فرزندش جعفر بن یحیی بود که وزارت هارون الرّشید را بعهده داشت، و در احوالات وی و پدرش کتابهای بسیاری نوشته اند، و از روایات ما چنین پیداست که علاقه ای به خاندان رسالت نداشتند، و لو بگوئیم دشمن آشکار هم نبودند، ولی علاقه مفرطی به دشمنان اهل بیت علیهم السّلام که عبّاسیانند داشتند، و همین مقدار، نفرین حضرت رضا علیه السّلام را ایجاب می کند».

باب ۵۱ اثبات حجّیت آن حضرت باخبار او بمحلّ دفنش بجنب هارون

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از موسی ابن مهران روایت کرد که گفت: دیدم در مسجد مدینه هارون در منبر خطبه می خواند، و علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام آنجا بود، فرمود: آیا

خواهید دید من و او هر دو در یک جا دفن می شویم.

(۲) ۲- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از

محمّد بن فضیل روایت کرد که گفت: من از کسی که از حضرت رضا علیه السّلام نقل میکرد روایت میکنم که آن حضرت در منی یا عرفات در حالی که به هارون مینگریست میفرمود: من و او این طور دفن میشویم- و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم آورد ولی- ما نمی دانستیم مرادش چیست، تا اینکه امر او در طوس چنان که شد بانجام رسید، و مأمون گفت: او را در کنار قبر پدرم بخاک سپارید.

باب ۵۲ اخبار آن حضرت- علیه السّلام- به کشته شدنش با سمّ و دفن شدنش در کنار قبر هارون

(۱) ۱- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هرویّ روایت کرد که گفت: از امام هشتم علیهما السّلام شنیدم میفرمود: مرا بمظلومی و ستم با زهر می کشند و در کنار قبر هارون دفن میکنند، و خداوند تربت قبر مرا زیارتگاه و محلّ آمد و رفت شیعیان و محبّانم قرار خواهد داد، پس هر کس مرا در غربتم زیارت کند، بر من در روز قیامت زیارت او واجب می شود، قسم بآن کس که محمّد صلی اللَّه علیه و آله را به نبوّت گرامی داشت، و او را بر

تمامی خلقش برگزید، هیچ یک از شما در کنار قبر من دو رکعت نماز نگذارد جز آنکه مستحقّ آمرزش پروردگار عزّ و جلّ گردد در آن روز که (پاداش) او را ملاقات کند و با جزای او روبرو شود، سوگند به کسی که ما را پس از محمّد صلی

اللَّه علیه و آله به امامت منصوب فرمود، و وصایت پیامبر را بما اختصاص داد که:

زوّار قبر من گرامی ترین افرادند نزد خدا در قیامت، و هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت کند و بر غریبی من اشک ریزد و قطره ای از آن روی او را ترک کند، مگر آنکه خداوند جسم و پیکر او را بر آتش دوزخ حرام کند.

باب ۵۳ صحّت فراست آن حضرت- علیه السّلام- و شناسائی او اهل ایمان و اهل نفاق را

(۱) ۱- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابن ابی نجران روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام به بعض یاران خود نامه ای نوشت و بر من خواند که مضمونش این بود: ما شخص را چون ببینیم بشناسیم و بدانیم که آیا

حقیقتا مؤمن است یا منافق، یعنی حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را بدانیم.

باب ۵۴ معرفت و آگاهی آن جناب علیه السّلام به جمیع لغات و زبانها

(۱) ۱- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام غلامانی داشت که از اهل صقلب بودند (شهریست در بلغارستان) و پاره ای رومی، و حجره حضرت نزدیک به ایشان بود، شبی از شبها حضرت شنید بزبان صقلبیّ و رومیّ می گویند: ما، در بلاد خودمان سالی یک بار خون میگرفتیم، اکنون در اینجا هیچ سال خون نگرفته ایم، چون صبح شد حضرت بعض اطبّاء را گفت: از فلان غلام فلان رگ را بزن و خون بگیر، و از فلان غلام فلان رگ را و از غلام دیگر فلان رگ را، سپس بمن گفت: ای یاسر تو رگ نزن، لکن من توجّه نکردم و خون گرفتم (و بدین جهت) دستم آماس کرد و کبود شد، از من پرسید تو را چه شده؟ عرضکردم:

رگ زدم، فرمود: مگر تو را از این کار نهی نکردم؟ اکنون دست خود را پیش

آر، من دستم را پیش بردم حضرت دست خویش را بر آن بمالید و بر آن آب دهان گذارد، آنگاه فرمود: شبها غذا مخور، من هم تا توانستم شبها غذا نخوردم و (هر گاه) غفلت (می) کردم و شب چیزی میخوردم

آن ناراحتی عود میکرد.

(۱) ۲- پـدرم- رضـی اللَّه عنه- بسـند مذکور در متن از داود بن قاسم جعفری روایت کرد که گفت: من با حضـرت رضا علیه السّـلام هم غـذا میشـدم، گـاهی بزبان صـقلبیّ و فارسـیّ بعض غلامان خود را میخوانـد، و بسا میشـد که من غلام خود را برای کـاری نزد آن حضـرت میفرسـتادم و بـا زبـان فارسـی تکلّم میکرد، و حضـرت میـدانست، و بعض اوقـات فهم کلاـم عجمیّ بر غلامش گران می آمد و علیه السّلام خود برای غلام توضیح میداد.

(۲) ۳- احمد بن زیاد همدانیّ- رضـی اللَّه عنه- بسـند مذکور در متن از ابو الصّلت هرویّ روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّـلام بـا افراد بزبـان خودشان گفتگو میکرد، و بخـدا قسم فصـیحترین مردمان و عالمترین اشـخاص بهر زبان و لغتی بود، روزی بحضرتش عرضکردم: یا ابن رسول اللَّه! من در

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵۴

شگفتم از اینکه شـما بتمامی لغات با اختلافاتی که دارند این طور تسـلّط و آگاهی دارید، فرمود: ای پسر صلت من حجّت خدا بر بندگان اویم، و خداوند حجّتی بر قومی نمی انگیزد که زبان آنان را نفهمد و لغاتشان را نداند، آیا این خبر بتو نرسـیده است که امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام فرمود:

«او تینا فصل الخطاب»

(ما داده شده ایم نیروی داوری و سخن قاطع را)، پس آیا این نیرو جز معرفت بهر لغتی است؟.

باب ۵۵ باب حجّیت آن حضرت علیه السّلام بپاسخهائی که قبل از سؤال به حسن بن علیّ وشّاء داد

(۱) ۱- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کرد که گفت: من مسائل بسیاری را بصورت یادداشت نوشته بودم و بهمراه خود آنها را همیشه برمیداشتم، و قبل از اینکه به امامت علیّ بن موسی علیهما السّلام

قطع داشته باشم آن یادداشتها را بصورت کتابی در آورده بودم که حاوی

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵۵

روایاتی از پـدرانش علیهم السّـلام و غیر آنان بود، و میخواسـتم که او را بیازمایم و در باره امامتش تحقیقی بعمل آورده باشم، لذا کتاب را با خود برداشـته و در آستین پنهان کردم و بسوی منزل او روان شدم و دوست داشتم که وقتی با حضرت تنها باشم و کتاب را باو بـدهم و نظرخواهی کنم، و بـدانم تا چه حدّ قدرت علمی دارد، لذا در کناری از فضای خانه اش نشسـتم و بفکر طلب اذن بودم و بر در حجره جمـاعتی نشسـته و بـا یک دیگر گفتگو داشـتند و همین طور که من بفکر چاره ای برای تشرّف بحضورش بودم، ناگاه غلامی با کتابی که آن را در دست داشت بیرون آمـد و با صـدای بلنـد گفت: حسن بن علیّ وشّاء پسر دختر الیاس بغـدادی کیست؟ من برخاسـته گفتم: منم، چه میخواهی؟ گفت: من مأمور شده ام این کتاب را بتو بدهم، بگیر آن را، من آن کتاب را گرفته و برون شدم و بگوشه ای نشسـتم و کتاب مزبور را مطالعه کردم، بخدا سوگند تمام مسائلی که خود در یادداشـتهای خود ثبت کرده بودم که بـپرسم همه را عنوان کرده و پاسـخ داده بود، و از آن پس قطع پیـدا کردم که او امـام است، و مذهب وقف را رها کردم.

(۱) دلالت دیگر:

۲- پدرم- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن وشّاء روایت کرده

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵۶

که گفت: ابو الحسن علیه السّلام غلامش را با رقعه ای نزد من فرستاد که در آن نوشته بود جامه ای

که از بـافت فلانجـا، از نوع فلاـن، برنـگ فلاـن میباشـد را برای من بفرست، من نامه ای نوشـتم و بآن غلام گفتم: خـدمت آن حضـرت از قول من عرض کند که با چنین خصوصـیّات جامه ای نزد من موجود نیست، و این قسم جامه ای نمی شـناسم و نزد من نیست، فرستاده رفته بازگشت و گفت:

میفرمایـد: نزد تو هست، بیشتر جسـتجو کن می یـابی، عرضـکردم من گشـته ام چنین جامه ای در اینجا نیست، فرسـتاده رفت و بازگشت و گفت: بگرد پیـدا خواهی کرد، ابن وشّاء گویـد: مردی نزد من چنین لباسـی برای فروش گذارده بود و من فراموش کرده بودم، کـاوش کردم و هر چه بود زیر و رو کردم تـا چشـمم بـدان افتاد و در جامه دانی زیر لباسـها آن را یافتم، و نزد آن جناب فرستادم.

(۱) دلالت دیگر:

۳- احمد بن زیاد همدانی- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از صفوان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵۷

ابن یحیی روایت کرده که گفت: من نزد حضـرت رضا علیه السّـلام بودم که حسـین بن- خالد صیرفیّ وارد شد و عرض کرد: قربـانت گردم من خیـال دارم به أعوص بروم، امام فرمود: هر جا که بعافیت و امن دست یافته ای ملازم آنجا باش (یعنی رفتنت صلاح نیست) و حسـین بن خالـد توجهی بفرمایش آن بزرگوار نکرد و بـدان سو رهسـپار شـد، در راه راهزنان بر او ریختنـد و آنچه با او بود ربودنـد و بردنـد. («اعوض» در پاره ای از نسخ «اعوص» بصاد بدون نقطه است، و ظاهرا این صـحیح باشد که یا مکانی است در چند فرسخی مدینه، و یا صحرائی است در دیار بنی باهله، و اما «اعوض» با ضاد با نقطه

نام درّه ای میباشد، نه اسم شهر و دیار).

باب ۵۶ جواب آن حضرت به سؤال ابو قرّه دوست جاثلیق

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از صفوان ابن یحیی روایت کرد که گفت: ابو قرّه دوست جاثلیق از من خواست که او را بمجلس حضرت رضا علیه السّلام ببرم، من در این باره اذن طلبیدم، فرمود: او را بیاور،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵۸

و چون بر آن بزرگوار وارد شد، فرش زیر پای آن حضرت را بوسید، و گفت: رسم دین ما این است که با اشراف اهل زمان خود چنین رفتار کنیم، خدای شما را بسلامت دارد، اکنون بفرمایید: نظر شما در باره فرقه ای که ادعائی دارد، و فرقه دیگری از غیر ایشان که خود به عدالت معرّفی شده اند آنان را در ادّعایشان تصدیق میکنند؟ حضرت فرمودند: ادّعایشان ثابت است، مرد گفت: فرقه دیگری ادعائی دارند، و شاهدی پیدا نمی کنند که آنان را تصدیق کند مگر از خودشان، اینان چه؟ فرمود: ادعایشان مردود است. مرد گفت: اینک ما و شما، ما ادّعا میکنیم که عیسی روح اللَّه و کلمه اوست که به مریم القاء نمود، مسلمانان با ما در این ادّعا موافقند و ما را تصدیق می کنند، ولی مسلمانان مدعی آنند که محمّد پیامبر و فرستاده خدا است و ما آنان را تصدیق نمی کنیم، و آنچه را که هر دو فرقه موافقند، بر آنچه یک فرقه فقط ادّعا می کنند برتری دارد، حضرت پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: یوحنّا، فرمود: ای یوحنّا ما به عیسی بن مریم و روح اللَّه و کلمه خدائی ایمان داریم که به محمّد صلی اللَّه علیه و آله ایمان داشته و مژده آمدن او

را داده است و خـود اقرار کرده باشـد که بنـده است و پروردگـاری دارد، پس اگر آن عیسـی که تو به او اقرار داری این چنین نیست که به محمد ایمان آورده باشد و اقرار بعبودیّت کرده و خدا را پروردگار خود بداند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۵۹

مـا از چنین عیسـائی بیزاریم! پس کجا بر آن اجماع داریم؟ ابو قرّه برخاست و به صـفوان بن یحیی گفت: برخیز! این مجلس ما را بی نیاز نکرد و ما بسود و نفع خود از آن بهره نبردیم و ثمر بخش برای ما نبود. (ظاهرا متن «أغنا عنّا» بوده تغییر یافته).

باب ۵۷ سخنان آن حضرت- علیه السلام- در موضوع امامت با یحیی بن ضحّاک نزد مأمون

(۱) ۱- ابو علیّ حسین بیهقیّ از محمّد بن یحیی الصّولیّ روایت کرد که گفت:

از حضـرت رضا علیه السّـلام خبری نقل شده که به الفاظ مختلف آمده و سـندی که من آن را معتبر بدانم برای آن نیافتم، و با الفاظ گوناگونی آن را دیدم جز اینکه آن را می آورم و معنای آن را نقل میکنم هر چند الفاظش اختلاف دارد:

مأمون در باطن میخواست که حضـرت رضا علیه السّـلام در بحث با کسانی که روبرو می شود عاجز مانـد و حریفش بر او غلبه کند، اگر چه در ظاهر غیر این را مینمود، فقهاء و علمای اهل کلام نزد او گرد آمدند، و در خفا به آنان گفته بود

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶۰

راجع به مسـأله امـامت بـا او بحث کنیـد و منـاظره شـما حول این مبحث دور زنـد، (۱) چون مجلس آماده شـد، حضـرت بآنان گفت: شما یکتن را از میان خود انتخاب کنید که او از جانب شما با من صحبت کند، که هر چه بر او

لازم آید بر همه شما لازم آمده باشد، آنان از میان حاضران مردی را بنام یحیی بن ضحاک سمرقندیّ که در خراسان همانند نداشت معرّفی کردند، حضرت باو فرمود: از هر چه میخواهی بپرس، گفت: راجع به امامت میپرسم، شما چگونه ادّعای امامت میکنی برای کسی که امامت نکرد، و رها میکنی کسی را که امامت کرد و مردم هم به امامتش رضایت دادند؟ امام علیه السّلام فرمود: ای یحیی! بگو آنکه تصدیق می کند کسی را که او خود را تکذیب می کند، و آنکه تکذیب می کند کسی را که خود را راستگو میداند کدام یک از این دو حقّند و درستکار و بواقع رسیده اند، و کدامین باطل و خطاکار؟ یحیی ساکت شد، مأمون به او گفت:

جواب بده، گفت: امیر المؤمنین مرا از جواب این سؤال معاف بدارد، مأمون گفت: یا ابا الحسن ما مقصود شما را از سؤال فهمیدیم، امام فرمود: اکنون باید یحیی خبر دهد که از رهبرانش کدام خود را تکذیب کردند و کدام تصدیق؟ و اگر میپندارد که آنان تکذیب کردند پس کذّاب شایسته امامت نیست، و اگر میپندارد تصدیق کردند، پس از جمله ایشان اولی است که گفته

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶۱

است: من بر شما ولایت یافتم و امّا بهترین شما نیستم، (۱) و آنکه پس از وی بود در باره اش گوید که بیعت با اوّلی اشتباه بود، هر کس بمثل این کار بعد از این رفتار کند او را بکشید، بخدا سوگند نپسندید و راضی نبود برای کسی که عمل آنان را تکرار کند مگر بقتل و کشته شدن! پس کسی که بهترین مردم نیست- در حالی که بهتری

نخواهد بود مگر بصفات و خصوصیاتی که یکی از آنها علم است، و یکی جهاد و کوشش و دیگر فضائل و در او نبود- و هر کس بیعت با او بامامت لغزش و اشتباه باشد که موجب کشتن کسی باشد که مثل آن را تکرار کند، چگونه امامتش برای دیگران مورد قبول باشد و وضع او این باشد؟ سپس خود روی منبر گفت: مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هر گاه او از طریق مستقیم مرا بکجی کشانید شما مردم مرا براه راست آورید، و هر گاه خطائی از من سرزد ارشادم کنید، بنا بر این اینان بقول خودشان امام نیستند چه راست بگویند چه دروغ، یحیی دیگر جوابی نداشت، و مأمون در عجب شد و عرضکرد یا ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این طور نیکو سخن گوید جز شما! مترجم گوید: «باید توجه داشت که مقصود از نقل این روایات اثبات

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶۲

صحّت آن اصل میباشد که امامیّه بر آن عقیده اند و گویند که امام باید از جانب خداوند تعیین شود، تا فرد شایسته واقعی بوده، و دارای صفات کمال که لازمه امامت است، باشد تا بتواند وظیفه امامت را (که ایجاد أمنیّت و نگهداری از تمام مواهبی است که خداوند برای رشد و بکمال رساندن افراد بشر و بروز استعدادات خدادادشان مرحمت فرموده است، و نیز از بین بردن تمام ناامنیها و نادرستیها و نابجائی ها و ستمگریها و آنچه موجب عدم رشد و کمال است، و بالأخره گسترش عدل و داد در سراسر گیتی است آن طور که خدا فرموده و برای آن احکامی معیّن

کرده است) و خلفای تعیینی از جانب خلق چه عادل باشند و چه نباشند مسلّما و بلا- شکّ قدرت این کار را که گفته شد ندارند. اگر خیلی کوشش کنند تنها در منطقه ای که در زیر فرمان دارند بتوانند از خونریزی و ستمکاری تا حدی جلوگیری کنند، و امّا گسترش عدل در تمام جهان و برشد رساندن استعدادات تا سرحد فعلیّت، از هیچ کس جز آنکه خدا می داند و خود او را ولیّ دیگران قرار میدهد ساخته نیست، و شیعه امامیّه حرف و سخنش این است و بس، و مخالفین آنان خود یقین دارند که هیچ یک از خلفا چه آنان که مردم انتخاب کردند و چه آنان که با قدرت زور سر کار آمدند اگر بعکس نبودند توانائی این خواسته بشریّت را هم نداشتند. در زمان خلیفه دوم کشورها گشوده شد و مسلمین فتوحاتی کردند، ولی عدل و دادگری صحیح در خود مدینه که مرکز خلافت اسلامی بود انجام نمی شد و مهاجر بر انصار در اخذ حقوق برتری داشتند و عرب بر عجم در مبلغ حقوق با تساوی عمل برتری فاحش داشت، چنان که مؤرّخین آن را ثبت کرده اند، البتّه عدل عمل میشد امّا نه واقعی بلکه عدل قراردادی که مخالف صریح آیه شریفه إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶۳

قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ است. و نیز کلام درربار رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در فتح مکّه که فرمود:

«ليس لأحد فضل الّا بدين و تقوى»،

و یا کلام دیگرش که فرمود:

«الا لا فضل لعربيّ على عجميّ و لا لعجميّ على عربيّ و

لا لأسود على أحمر، و لا لأحمر على اسود إلا بالتّقوى».

يعنى برترى افراد بتقوا است، كه آنهم امريست باطنى و جز خدا از آن آگاه نيست، و آيه شريفه لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ- الآيه مربوط به أجر اخروى است و ربطى بحقوق اجتماعى ندارد، و كاملا احمقانه است كسى اين طور فكر كند كه عرب براى اينكه متقى تر است بايد حقوق و سهم او از عجم زيادتر باشد.

بارى، يك نمونه از هزار نقل شد تا بدانند كه مقصود شيعه اماميه چيست و چه ميگويد، امامت در اصول تشيّع از نبوّت مرتبه اش بالاتر است بحكم صريح قرآن كه فرموده است: ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ، فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ. امّا امام بايد حافظ قرآن و سنت و امنيّت مسلمين باشد و مسئوليّت او بسيار سنگين و سختتر از مسئوليّت نبىّ است، خليفه و امام در روى زمين كار و وظيفه اش حفظ جان و عرض و مال و حقوق همه خلائق حاضرين و آيندگان است، و برشد مقدر رسانيدن، و كمال آنها است در دين و دنيايشان، و اين كار كار هر مدّعى نخواهد بود جز آن كس كه با كتاب خدا كاملا آشنا و با سنّت رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله همدم باشد تا با برطرف كردن ظلمت جهل، و با توجه دادن دلها بسوى كمال مطلق و طلب رسيدن برشد و بازگشت به سوى حقّ، و تدبير صحيح در تمامى امور و جلوگيرى از ظلم و ستم، و كوشش مدام براى گسترش عدل در جهان وظيفه الهى و مردمى خويش را انجام داده باشد.

عيون أخبار

آری همه کوشش امامیّه اینست که این معنی را مسلمین بفهمند تا فرق میان علیّ علیه السّلام و دو خلیفه قبل از او چه بود بدانند و کدامیک بسنّت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رفتار می کردند، نه به اجتهاد سیاسی خود در مقابل نصّ، این برای این بود که دانسته شود حکومت عدل الهی را جز آنکه خداوندش برگزیند أحدی لیاقت نخواهد داشت، و حکومت اسلامی حکومت عدل واقعی است نه حکومت عدل شعاری، وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی».

باب ۵۸ گفتگوی آن حضرت با برادرش زید، هنگامی که در مجلس مأمون فخر میفروخت، و سخنان آن حضرت در باره بدرفتاری با شیعیان

(۱) ۱- محمّد بن احمد سنانی بسند مذکور در متن از حسن بن موسی الوشّاء بغدادی روایت کرد که گفت: من در خراسان در مجلس علی بن موسی الرّضا- علیه السّلام- بودم و زید بن موسی در آنجا حاضر بود و بجماعت حضّار، فخر میفروخت که ما چنین و چنانیم، و ابو الحسن علیه السّلام که با دیگران مشغول گفتگو بود سخنان زید را شنید و رو باو کرده گفت: ای زید! آیا حرفهای نقّالان کوفه

تو را مغرور کرده و فریب خورده ای که روایت میکنند: (۱) «فاطمه علیها السّلام عفّت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود»؟ بخدا سوگند این امر جز برای حسن و حسین و فرزندان بلا واسطه آن حضرت خاصّه و لا غیر، نیست، اما اینکه موسی بن جعفر علیهما السّلام پدرت اطاعت خدا کند، روزها را روزه بگیرد و شبها را بنماز و عبادت پردازد و تو معصیت و نافرمانی خدا کنی، سپس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر

دو بهشت باشد، پس بدون تردید تو عزیزتر از او در نزد خدا باشی (چون او با طاعات خود مستحقّ بهشت شده است و تو بی طاعت و با معصیت همان پاداش را گرفته ای) آری علیّ بن الحسین علیهما السّلام فرموده است: برای نیکوکار ما دو چندان پاداش و اجر است و برای بدکار ما دو چندان عذاب و جریمه، حسن وشّاء گوید: آنگاه امام رو بمن کرده فرمود: ای حسن این آیه را چگونه میخوانید: قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ (ای نوح بدرستی که او از اهل تو نیست زیرا عمل نادرست است- هود: ۴۶)؟ عرضکردم: پاره ای از مردم إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ میخوانند بطریق وصفی، یعنی او عملی نادرست است، و بعضی عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ میخوانند (یعنی بدکاری کرده)، و هر کس عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ بخواند او را از نوح نفی کرده و غیری را پدر او داند، امام علیه السّلام فرمود: نه، هرگز این طور

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶۶

نیست، (۱) بلکه او پسر واقعی نوح بود و لیکن چون خداوند عزّ و جلّ را نافرمانی کرد، خداوند او را از پذیرش نفی نمود، (و ما اهل بیت نیز این چنین هستیم) هر کس از ما نافرمانی خدا کند از ما نیست، و تو ای حسن اگر خداوند را اطاعت کنی از ما اهل بیت خواهی بود.

(۲) ۲- ابو علیّ بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابی عبدون روایت کرد که گفت:

هنگامی که زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السّلام- که بسال ۱۹۹ در بصره شورش کرده بود و خانه های بنی عبّاس را آتش زده و

خراب کرده بود و بدین سبب او را زید النار میخواندند- دستگیر شد، نزد مأمونش آوردند، مأمون به او گفت: ای زید در بصره خروج میکنی و بجای اینکه بخانه های دشمنانمان (بنی امیه، ثقیف، و غنیّ، و باهله، و آل زیاد) آغاز کنی به خانه های پسر عموهایت اولاد عبّاس شروع مینمایی و آنها را بآتش میکشی؟! زید که قریحه ای شوخ داشت گفت: اشتباه کردم از هر جهت یا امیر المؤمنین، اگر باز گردم این بار به آنها میپردازم، مأمون را خنده گرفت و او را نزد برادرش

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۶۷

حضرت رضا علیه السّلام روانه کرده و پیام فرستاد که او را بخاطر شما بخشیدم، و چون او را نزد حضرت آوردند وی را ملامت کرد و سرزنش نمود و گفت: تو آزادی هر کجا که خواهی برو و سوگند یاد نمود که با او تا زنده است سخن نگوید.

مترجم گوید: «باید دانست که زید بالخصوص با بنی العبّاس و بالأخصّ هارون پدر کشتگی داشت از این رو در سال ۱۹۹ علیه بنی العبّاس قیام کرد».

(۱) ۳- أبو الخیر علیّ بن احمد نسّابه از مشایخ خود روایت کرد که زید بن موسی بن جعفر ندیم منتصر شده بود [در بعضی از نسخه ها «مستنصر» بود که تصحیف شده]، و او مردی زبان آور و خوش بیان بود، اما زیدی مذهب، و در کنار نهری در بغداد که موسوم به «کرخایا» است منزل گزیده بود، و وی همان کس است که ایّام ابو السرایا در کوفه سردار لشکر شده بود، و چون ابو السرایا بقتل رسید، سادات حسنی (زیدی مذهبها) پراکنده شدند، پاره ای ببغداد و پاره ای بکوفه

و جمعی بمدینه رفته و متواری شدند، زید بن موسی از جمله متواریان بود، و حسن بن سهل (برادر فضل بن سهل؛ ذو الرّیاستین) در پی یافتن او بود تا بالأخره بر او دست یافت و بزندانش افکند، تا روزی او را احضار کرد که بقتلش رساند، مأمور کشتن حاضر گشت و شمشیر از غلاف بیرون کشید و زید را مهیّای کشتن نمودند و حسن بن سهل خواست مأمور را

فرمان دهد که سر از بدنش جدا کند، (۱) حجّاج بن خیثمه که در میان حاضران بود بلند گفت: ای امیر در این کار شتاب منما! مرا پیش خوان تا از روی خیر خواهی تو را نصیحتی کنم، حسن بن سهل بمأمور گفت: دست نگهدار تا ببینم او چه میگوید، آنگاه وی را پیش خواند و گفت: نصیحتت چیست؟ حجّاج گفت:

ا خلیفه دستور قتل او را داده است؟ گفت: خیر، گفت: پس به چه مجوز قانونی پسر عموی خلیفه را بقتل میرسانی در حالی که فرمان کشتن او را برای شما صادر نکرده است، و تو خود نیز از او نظر خواهی نکرده ای، سپس گفت:

ای امیر حکایت عبد اللّه بن حسن افطس را بشنو، و قضیّه او را که هارون وی را نزد جعفر بن یحیی برمکی زندانی کرده بود، و بعد در ایام عید نوروز بدون اذن هارون او را کشت و سر او را

در طبقی بعنوان هدایای نوروز نزد هارون فرستاد، و زمانی که هارون فرمان کشتن جعفر را به مسرور کبیر داد بدو گفت: اگر جعفر از تو دلیل این کارت را پرسید بگو این سزای کشتن ابن الأفطس است که بدون فرمان من او را بقتل رسانیدی! آنگاه حجّاج رو بحسن بن سهل کرده گفت: آیا تو مطمئنّی که اگر میان تو و خلیفه مسأله ای پیش آید او کشتن این مرد-

عموزاده خلیفه- را دلیلی برای قتل تو قرار ندهد، همان طور که پدرش هارون با جعفر برمکی کرد؟! (۱) حسن بن سهل گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد! و سپس دستور داد زید بن موسی را بزندان باز گرداندند، و تا زمان بیعت اهل بغداد با ابراهیم بن مهدیّ، و شوریدن آنان بر حسن بن سهل و اخراجش از بغداد، همواره او در زندان بود تا طرفداران مأمون او را از زندان بیرون آورده و نزد مأمون فرستادند، و مأمون هم او را نزد برادرش حضرت رضا علیه السّلام فرستاد، و زید بن موسی زنده بود تا آخر خلافت متوکّل عبّاسی «۱» و در «سرّ من رأی» مرگش فرا رسید.

مترجم گوید: «قصّه عبد اللّه أفطس بگفته مؤرّخین بطور اجمال چنین است که هارون سخت در صدد این بود که از وضع خاندان ابو طالب و افراد سرشناس آنان هر لحظه با خبر باشد، و از این جهت روزی از فضل بن یحیی پرسید: آیا در خراسان نامی از فرزندان ابو طالب بگوش میخورد؟ گفت: نه بخدا سوگند، با تمام جدّیتی که در این باره داشته ام، نام کسی از آنان را

نشـنیده ام جز اینکه شخصـی نام محلی را میبرد و میگفت: عبد اللّٰه بن حسن افطس در آنجا وارد می شود. هارون فورا و بدون مکث کسـی را مأمور کرد که با جمعی بمـدینه روند، و او را دسـتگیر ساخته نزد وی فرسـتند. جماعتی مأمور بمدینه رفته و در محلّ مزبور پاس میدادند تا وی را دیدند و دستگیر کرده نزد هارون آوردند، هارون

---

(۱)- ترتیب خلفای عبّاسـی (بنا بر اتّفاق مورّخین) پس از مأمون بـدین ترتیب میباشد: معتصم، واثق، متوكّل، منتصـر، مسـتعین- الـخ، و در ابتـدای همین حـدیث آمده بود كه زید بن موسـی ندیم منتصـر بوده است بنا بر این جمله انتهای حدیث: «عاش زید إلى آخر خلافه المتوكّل» نادرست میباشـد، و فوت زیـد النّار را- «ابن حزم اندلسـی» در كتاب «جمهره أنساب العرب»- در ایّام خلافت المستعین باللّٰه (یعنی پس از منتصر) بتاریخ ۲۴۸ هجری ذكر كرده اند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۰

بـاو گفت: شـنیده ام تو زیـدیّه را گرد خود جمع میکنی و بخروج بر من و یاری خود دعوت مینمائی؟! عبـد اللّٰه گفت: ای امیر مؤمنان تو را بخـدا سوگنـد میـدهم که خون مرا نریزی چون من از این جمع نیسـتم و ابـدا نامی از من در آن جمعیّت نیست، و بطور كلّی كسـانی كه این طرز تفكّر را دارنـد رفتارشـان بر خلاف رفتار من است، زیرا من از جوانی در مـدینه و در بیابانهای اطراف آن رشـد كرده ام و روی پـای خود ایسـتاده و زیر بار دیگری نبوده ام و كارم شـكار مرغ «قرقی» است، و جز این عشـق دیگری ندارم. هارون گفت: از تو میپذیرم اما تو را بازداشت میكنم و مأموری هم بر

تو میگمارم که تو را مراقبت کند، و اگر کسی هم بخواهد نزد تو آید، ممانعت نکند، و اگر بخواهی در همان جا کبوتر بازی هم بکنی مانعی ندارد. عبد اللّه گفت: ای امیر ترا بخدا خون مرا گردن مگیر، زیرا اگر مرا زندانی کنی اختلال حواس پیدا میکنم، امّا هارون نپذیرفت و او را در خانه ای زندانی کرد، و در آنجا بود و فرصتی میجست تا نامه ای بهارون فرستد تا بالأخره فرصتی یافت و نامه ای سراسر فحش و ناسزا بهارون نوشت و آن را مهر کرد و برای هارون فرستاد، چون هارون آن نامه را قراءت کرد پاره پاره نموده و گفت: این مرد سینه اش تنگ شده و میخواهد خود را بکشتن دهد، ولی من این کار او را موجب قتل او نمیدانم، آنگاه جعفر برمکی را طلب کرد و باو دستور داد تا عبد اللّه را به خانه خود برد، و در محلّ بازداشتش توسعه دهد، روز بعد که روز نوروز بود عبد اللّه را به خانه برد، و فرمان داد گردنش را زدند و سر او را در پارچه ای پیچیده و بعنوان هدیه با هدایای دیگر بنزد هارون آورد، هارون هدایای او را پذیرفت، و چون در میان آنان نظرش به سر عبد اللّه افتاد، یکّه خورد و سخت ناراحت شد آنقدر که نتوانست خودداری کند، و با کمال تندی بجعفر گفت: وای بر تو! چرا چنین کردی؟ جعفر گفت: برای آن نامه دشنامی که به امیر مؤمنان نوشته بود، هارون گفت: تو این کار را بدون اذن من

کردی و این بدتر از آن نامه بود، این

گـذشت تا وقتی که هارون تصـمیم به نابودی برامکه گرفت، و مسـرور کبیر را مأمور کشـتن جعفر کرده و بدو گفت: هنگامی که میخواهی او را گردن زنی باو بگو که این کشتن بجای کشتن عبد اللَّه بن حسن عموزاده من است که تو او را بی اجازه من بقتل رسانیدی».

(۱) ۴- محمّد بن علیّ ماجیلویه، و محمّد بن موسـی بن متوکل، و احمد بن زیاد همدانی- رضـی اللَّه عنهم- از علیّ بن ابراهیم نقل میکنند که یاسر خادم گفت:

زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السّلام در مدینه «۱» خروج کرد و خانه هائی را بآتش کشید و مردمی را کشت و از این رو او را زیـد النّار لقب دادند، و مأمون فرسـتاد او را دسـتگیر کردند و نزدش آوردند، دسـتور داد او را نزد برادرش ابو الحسـن ببریـد، یاسـر گویـد: چون بر آن حضـرت وارد شد آن جناب به او گفت: ای زید! آیا ترا سـخن مردمان نفهم اهل کوفه مغرور نموده است که روایت کنند

«إنّ فاطمه احصنت فرجها فحرّم اللَّه ذرّیّتها علی النّار»

(فاطمه عفّت خود را نگهـداشت پس خداوند آتش را بر ذرّیّه اش حرام ساخت) این مخصوص حسن و حسـین فقطّ است، اگر تو فکر میکنی معصـیت خداونـد عزّ و جلّ را بجای آری و ببهشت روی و پـدرت موسـی بن جعفر علیهما السّـلام اطاعت خـدا کند و ببهشت داخل

---

(۱)- باتّفاق مورّخین زید بن موسی در بصره این اعمال را مرتکب گشت نه در مدینه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۲

شود در این صورت تو در نزد خداوند گرامیتر خواهی بود، (۱) بخدا سوگند هیچ کس جز از راه طاعت به آنچه نزد خدا

است نخواهد رسید، و تو می پنداری با معصیت بدان میرسی، پس گمان تو بدگمانی است، زید گفت:

من برادر شما هستم و پسر پدرت میباشم، حضرت علیه السّلام در پاسخش گفت: تو برادر منی هنگامی که خداوند عزّ و جلّ را اطاعت کنی، چون نوح علیه السّلام گفت:

رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ (پروردگارا! پسر من از اهل من است و وعده تو حقّ است و حکم تو بهترین حکم ها است- هود: ۴۵)، خداوند در پاسخش فرمود: یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ (ای نوح او از اهل تو نیست او عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ است) پس خداوند او را چون معصیت کار و نافرمان بود از نوح ندانست.

(۲) ۵- تمیم بن عبد اللّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هرویّ روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که از پدرش حدیث میکرد که اسماعیل به پدرش امام صادق علیه السّلام گفت: ای پدر- جان، نظر شما در باره گنهکار از ما خاندان و گنهکار از غیر ما خاندان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۳

چیست؟ فرمود: به آرزوهای شما یا آرزوهای اهل کتاب نیست، بلکه هر کس کار بدی انجام دهد سزای آن را (بی چون و چرا) خواهد دید (نساء: ۱۲۳).

(۱) ۶- علیّ بن احمد بن عمران دقّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن جهم روایت کرد که گفت: نزد حضرت رضا علیه السّلام بودم و زید بن- موسی، برادرش در آنجا بود، امام علیه السّلام باو میفرمود: ای زید از خدا پروا کن و بدان

که ما این موقعیّت را نزد خدا و خلق بدست نیاوردیم مگر از راه تقوی و پرهیزکاری، و هر کس تقوی نداشته باشد و فرمان خدا را رعایت نکند از ما هرگز نخواهد بود، و ما نیز از او نیستیم، ای زید مبادا آن کس از شیعیان ما که بسبب او تسلّط یافتی او را کوچك و پست شماری و زورگوئی کنی که این، سبب از میان بردن موقعیّت و سیادت تو است، ای زید مردم این روزگار برای محبّت و عقیده ای که شیعیان به ولایتمان دارند آنان را دشمن میدارند و با آنان کینه توزی می کنند، و ریختن خون و بردن اموالشان را حلال میدانند، و اگر تو بمانند مردم با آنان بدی کنی بخود ستم کرده ای و حقّ خود را ضایع ساخته ای.

حسن بن جهم گوید: سپس امام علیه السّلام رو بمن کرده فرمود: ای پسر جهم هر کس با دین و آئین خدا مخالفت کند از او بیزار باش هر کس که خواهد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۴

باشد و از هر قبیله ای که بوده باشد (چه سیّد هاشمیّ و علویّ، و چه از کسان دیگر) و هر کس با خدا دشمنی کند او را دوست مگیر هر کس که باشد و از هر طائفه ای که باشد، گوید: عرضکردم یا ابن رسول اللّٰه! دشمنی کننده با خدا کیست؟ فرمود: آنکه او را نافرمانی و معصیت کند.

(۱) ۷- ابو محمّد شاذانیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از ابراهیم بن- محمّد همدانیّ روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر کس شخص معصیت کاری را دوست بدارد او خود معصیت کار است، و هر

کس مطیعی را دوست بدارد او مطیع است، و هر کس ستمکاری را اعانت نماید خود ظالم است، و هر کس عادلی را پشتیبانی نکند خود ستمکار است، آری میان خدا و احدی خویشی نیست، و هیچ کس بولایت و دوستی خداوند نرسد مگر از راه طاعت، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بفرزندان عبد المطّلب فرمود: با اعمال نیک خود نزد من آئید نه با نسبهای خود، و خداوند متعال می فرماید:

فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ* فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۵

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ (چون در صور دمیده شود نسبها در میان نباشند (خویشی بکار نیاید) و از آن نپرسند، پس آنان که میزان سنجش اعمالشان افزون باشد آنان رستگارند، و آن کسان که میزان اعمالشان سبک باشد ایناننند که زیان داده اند خود را و در دوزخ جاودان ماندگار باشند- مؤمنون ۱۰۳ تا ۱۰۱) (۱) ۸- ابو الحسن محمّد بصریّ بسند مذکور در متن از موسی بن علیّ قرشی روایت کرد که گفت: ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام فرمود: از پیروان ما قلم برداشته شده است، راوی گفت: پرسیدم این چگونه است ای سرور من؟

فرمود: چون مأمور شده اند در دولت باطل بتقیّه رفتار کنند و در این کار از ایشان پیمان گرفته شده است، مردم همه در امانند و آنان در کمال خوف و بیم بسر میبرند و بخاطر ما ایشان را تکفیر می کنند، ولی ما بخاطر آنان تکفیر نمیشویم، و آنان در راه ما کشته می شوند، لکن ما برای ایشان کشته

نمی شویم، احدی از شیعیان ما نیست که مرتکب گناهی شود مگر آنکه اندوه و غمّ او را فرو میگیرد.

چنان که گناهان او را برطرف میکند هر چند گناهانش بعدد باران باشد، یا بعدد ریگ و شن بیابانها، و خارها و درختها، و چنانچه در امر شخص خودش مبتلا به اندوه نشود در باره خانواده اش یا اموالش غمی به او خواهد رسید، و

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۶

اگر در امر دنیایش غمی به او نرسد و مبتلا بمصیبتی نگردد، خواب ناراحت کننده ای بیند که آن موجب ریختن گناهان او گردد.

(۱) ۹- علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد ابن سنان روایت کرد که گفت: امام أبو الحسن الرّضا علیه السّلام فرمود: مائیم اهل البیت، و بسبب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله حقّ ما بر مردم واجب شده است، پس هر کس که بسبب رسول خدا حقّی اخذ کند، ولی مثل آن حقّ مأخوذ، از جانب خود حقّ مردم را ادا نکند، او حقّی بر مردم نخواهد داشت.

مترجم گوید: «یعنی همان طوری که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای ما حقّی قائل شده است، بر ما نیز برای مردمان حقّی لازم فرموده که واجب است بر ما که آن را ادا کنیم، و آن رهبری این دنیا و شفاعت در آن دنیا است».

(۲) ۱۰- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از موسی بن نصر رازیّ از پدرش روایت کرد که گفت: مردی بحضرت رضا علیه السّلام گفت: بخدا سوگند در روی سطح زمین از جهت پدر احدی از تو شریفتر نیست، فرمود:

تقوی این

شرف را به آنان داد و نیز اطاعت خداوند ایشان را بدان بهره مند

گردانید، (گوید:) دیگری عرض کرد: بخدا سوگند تو بهترین مردم هستی، فرمود: ای مرد! سوگند مخور، از من بهتر کسیست که از من تقوایش نسبت بخداوند متعال بیشتر است و اطاعتش افزونتر، بخدا قسم این آیه منسوخ نشده است که خداوند فرموده: وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ (ما شما را قبائل مختلف قرار دادیم تا شناخته شوید بآن نامها، لکن گرامیترین شما نزد خداوند متّقی ترین و پرهیزکارترین شما است- حجرات: ۱۳) (یعنی اعتماد بر نسبت قرابت و خویشی کار درستی نیست و کمال و شرف بر علم است و عمل که در رأس آن تقوی است).

(۱) ۱۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از ابراهیم بن عبّاس روایت کرد که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که میفرمود: من پیش از این با خدایم پیمان بسته ام که سوگند به عتق نخورم جز آنکه بنده ای آزاد کنم، اکنون همه غلامانم را آزاد کردم اگر این طور فکر کند که من از این غلام- اشاره بیکی از غلامانش کرد- برای خویشیم برسول خدا صلی اللّه علیه و آله برتر و بالاترم مگر آنکه عمل صالحی داشته باشم که بجهت آن عمل فضیلتی بر او یافته باشم.

مترجم گوید: «این ترجمه بنا بر لفظی است که در متن آمده است، و لکن باید دانست که لفظ خبر در نسخه های خطّی کتاب و کتبی که از آن

نسخ نقل کرده اند (مانند کتاب وسائل الشّیعه، و کتاب بحار

الانوار) مختلف است، بعضی مانند همین متن است که ثبت شده است، و پاره ای بدین لفظ است «إن کان أری انّه خیر من هذا» و بنا بر این لفظ ترجمه باید چنین باشد «راوی گفت: حضرت خود را افضل از غلامش نمی دانست» و در این صورت «إن» نافیه است نه شرطیّه».

باب ۵۹ عللی که بموجب آن مأمون حضرت رضا- علیه السّلام- را با زهر بقتل رسانید

(۱) ۱- حسین بن ابراهیم بن مؤدّب و علیّ بن عبد اللَّه ورّاق و احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنهم- گفتند: علیّ بن ابراهیم از پدرش از محمّد بن سنان روایت کرد که گفت: من در خراسان نزد سرورم حضرت رضا علیه السّلام بودم، و مأمون در روزهای دوشنبه و پنجشنبه که اذن ملاقات میداد حضرت را در سمت راست خود می نشانید، یک بار بمأمون خبر دادند که مردی از صوفیها دزدی کرده است، دستور داد او را آوردند، چون به او نظر کرد دید مردی ژنده پوش و در پیشانیش آثار سجده هویدا است، گفت: بسیار عجیب است! این آثار نیکو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۷۹

و این فعل زشت، (۱) آیا نسبت سرقت بتو میدهند با این آثار جمیلی که بر روی تو پیدا است و از ظاهر تو معلوم است، مرد گفت: از روی ناچاری دست بدین کار زده ام، عمدا نبوده است، در وضعی که تو ما را از خمس و غنیمت که حقّ من است ممنوع داشته ای، مأمون پرسید: تو چه حقّی در خمس و غنائم داری؟

مرد گفت: خداوند متعال خمس را شش قسمت تقسیم کرده و فرموده است:

«بدانید آنچه غنیمت می برید از هر چه باشد پس براستی که خمس آن حقّ خدا و رسول او و ذوی القربی و خویشان

اوست، و نیز برای یتیمان و مسکینان و درویشان و درماندگان در سفر است، اگر شما بخدا ایمان داشته باشید و بآنچه فرو فرستادیم بر بنده خود در روز بدر- که حقّ از باطل در آن روز مشخّص شد- انفال: ۴۱»، و غنیمت را شش قسمت کرد و فرمود: «آنچه بازگردانید خداوند بر پیامبر خود از زمینها و اموال اهالی آن قریه ها که بجنگ با مسلمانان برخاسته بودند، پس برای خدا و پیغمبرش و ذوی القربی و خویشان او و یتیمان و محتاجان و درماندگان در راه سفر است حقّی معیّن، تا اینکه آن اموال تنها در دست توانگران شما نچرخد- حشر: ۷» آنگاه مرد صوفی گفت: تو مرا از حق مسلّم من منع نمودی، و من از درماندگان در راه سفر هستم و رهگذرم و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۰

هر چه داشته ام تمام شده و چیزی در دست ندارم و از حاملین قرآن نیز هستم یعنی قاری قرآنم، (۱) مأمون گفت: آیا من برای این مزخرفات و یاوه سرائیهای تو حدّ خدای را تعطیل کنم و احکام الهی را در باره سارق اجرا ننمایم؟! مرد گفت: اجرای حدّ را اوّل در باره نفس خودت انجام ده که او را از گناه پاک کنی بعد بدیگران پرداز، اوّل بخودت شروع کن و نفس خود را تطهیر کن، آنگاه غیر خود را، مأمون برآشفت و رو به امام کرده گفت: این مرد چه میگوید؟ حضرت فرمود: این مرد می گوید: دزد اموال مرا ربود من نیز بعض از آن را ربودم، مأمون در غضب شده کاملا ناراحت گشت، و بصوفی گفت: بخدا سوگند دستت را قطع می کنم، مرد

صوفی گفت: آیا دستم را میبری و حال آنکه بنده منی، مأمون گفت: وای بر تو از کجا من بنده تو شدم؟! گفت: برای اینکه مادرت کنیز بود و از بیت المال مسلمین خریداری شد، و تو بنده همه مردم از ساکنین مشرق تا مغربی تا اینکه تو را آزاد کنند، و من تو را نسبت بحقّم آزاد نمیکنم، سپس خمس آل محمّد را بلعیدی و مال بتو رسید و حقّ سادات را ادا نکردی، و سهم من و مانند مرا ادا ننمودی و دیگر اینکه فرد خبیث پاک نمیسازد خبیثی

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۱

مثل خود را، و غیر این مطالب، (۱) اساسا تو هرگز نمیتوانی دست مرا قطع کنی، چون کسی که حدّی بر او واجب شده است نمیتواند در مورد همان حدّ، حدّ را بر دیگری اجرا کند مگر اینکه از خود شروع کند، آیا کلام خدا را نشنیده ای که میفرماید: أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (آیا مردم را به احسان و نیکی امر میکنید و خود را فراموش می کنید در حالی که کتاب خدا را میخوانید؟ آیا فکر نمی کنید و عقل خود را بکار نمی بندید- بقره: ۴۴).

مأمون روی بحضرت نموده گفت: نظر شما در باره او چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: خداوند به پیامبرش محمّد صلی اللّه علیه و آله فرموده است: بگو که حجّت خدا رسا و تمام است، و این آن حجّتی است که چون بر بی خبر برسد با اینکه جاهل بدان بود آن را میفهمد و بدان علم پیدا میکند، همان طوری که عالم با علم خود آن را

میداند، و دنیا و آخرت به حجّت بر پا است، و این مرد حجّت و دلیل خود را آورد، مأمون در این وقت دستور آزادی آن مرد صوفی را صادر کرد و برخاسته به اندرون رفت، و به امر از بین بردن آن حضرت با سمّ پرداخت تا اینکه به آرزوی خود رسید و آن حضرت را با خورانیدن زهر بکشت، و نه تنها او بلکه فضل بن سهل و جماعتی از شیعیان را نیز کشت.

مصنّف کتاب- رحمه اللّه- گوید: این حدیث این چنین روایت شده است،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۲

لکن من صحّت آن را بعهده نمی گیرم.

مترجم گوید: «قرائن ساختگی بودن آن، در متن خبر هست که باصطلاح عرفی کاملا پیداست که حکایت است نه روایت، و ظاهرتر از همه اینکه اگر مردی کنیزی داشت و از کنیز دارای فرزند شد، آن فرزند به اعتبار مادر برده نمیشود بلکه فرزند متعلّق به پدر است نه مادر و در این افسانه مأمون را «عبد» میداند چون مادرش کنیز بوده، و حضرت علیه السّلام را مصدّق او میداند بحدّی که دلیل آن مرد را حجّت بالغه میشمارد، و خداوند درجات مؤلّف را در بهشت بالا ببرد که این کلام را گفت، و الّا بر حشویّه و کوتاه فکران از اهل حدیث گران می آمد اگر ما به متن خبر اشکال میکردیم، و لو میگفتیم که خبر سند قابل اعتمادی ندارد. زیرا حسین بن ابراهیم و علی بن عبد اللّه ورّاق و احمد بن زیاد همدانیّ هر چند از مشایخ حدیث و دارای موقعیّت هم باشند جز اینکه کتاب محمّد بن سنان را به تلامیذشان اجازه نقل داده اند نقش

دیگری ندارنـد، و شـیخ طوسـی در باره محمّد بن سـنان گوید: «له کتب قد طعن علیه و ضـعّف، و قال: اخبرنا بکتبه و جمیع ما رواه الّا ما کان فیها من تخلیط او غلوّ جماعه- الـخ» یعنی (وی دارای کتابهائی است و بر او اشـکالاتی کرده اند و او را ضـعیف شمرده انـد و همه کتب و نوشـتجات او را جمـاعتی از مشایـخ بمن اجازه روایت داده انـد جز آنچه در آن آمیختگی و درهم و برهمی دارد و خلـط دارد) بـا تمـام این گفتار در مورد ضـعف سـند باز معلوم نبود مورد خشم مـدّعیان علم واقع نشویم! اکنون خدای را شکر که خود مؤلّف اشاره ای برای راهنمائی بی خبران مدعی نمود».

(۱) ۲- ابو الطیّب حسین بن احمد رازی- رضی اللّه عنه- بسال ۳۵۲ در

نیشابور بسـند مذکور در متن از ریّان بن شبیب- دائی معتصم عبّاسی و برادر مارده (کنیز هارون الرّشید، مادر معتصم)- روایت کرد که گفت: چون مأمون خواست برای خود به امیر المؤمنینی و برای حضـرت رضا به ولایتعهدی و برای فضل بن سـهل (ذو الرّیاستین) به وزارت از مردم بیعت گیرد، دستور داد سه مبل یا صندلی مخصوص مرتب کردند، و هر یک بر یکی از آنها قرار گرفت، بعـد اذن داد مردم برای بیعت وارد شونـد، مردم از دری داخل می شدنـد و با دست دادن بـدین صورت که آن سه تن دست راست خود را پشت بآسـمان نگهداشتند، و مردم کف دست رو به بالا بزیر دست آنان از آخر شست ها تا بالای انگشت کوچک می کشیدند، و از در دیگر بیرون می شدند، تا در آخر پس از بیعت همه

افراد، جوانی از انصار پیش آمد و بعکس قبلی ها دست داد (یعنی شست خود را زیر انگشت کوچک امام قرار داد و بطرف شست امام کشید) و حضرت لبخندی زده فرمود: همه بصورت فسخ بیعت دست دادند، ولی این جوان بصورت عقد بیعت عمل کرد، مأمون پرسید عمل فسخ چگونه است و عمل عقد چگونه؟ امام علیه السّلام فرمودند: عقد بیعت دست دادنش از آخر انگشت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۴

کوچک است تا آخر شست، (۱) و فسخ بیعت از آخر شست است تا سر انگشت کوچک، چون امام این را فرمود سر و صدا برخاست و بهم برآمدند، و مأمون گفت: از نو (مراسم) بیعت را شروع کنید، مردم بازگشتند و بقسمی که آن جناب فرموده بود بیعت کردند و با هم میگفتند چگونه مستحق بیعت به امارت کسی باشد که رسم عقد بیعت را نمی داند، آنکه میداند او سزاوار است که امیر مؤمنان باشد نه آنکه نمی داند، گوید: همین رفتار باعث شد که آن بزرگوار را با دادن سمّ بقتل رساند.

(۲) ۳- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- از پدرش از احمد بن علیّ انصاری روایت کرد که گفت: من از ابو الصّلت هرویّ پرسیدم: چگونه مأمون با آن اکرامی که از علیّ بن موسی علیهما السّلام میکرد و محبّتی که به او داشت تا آنجا که او را ولیعهد خود قرار داد، دلش طاقت آورد که آن حضرت را بکشد؟ در پاسخ من گفت: آری مأمون بجهت شناسائی که از علم و فضل آن حضرت داشت او را اکرام و محبّت مینمود، اما اینکه او را ولیعهد خود قرار داد

نظرش این بود که بمردم بفهماند که او بدنیا علاقه دارد و ریاست طلب است، تا مردم از عقیده ای که به او دارند بازگردند، و از چشم دیگران بیفتد و در نظرشان سقوط

کند، و بعد از این دید آنچه میخواست نشد، (۱) بلکه بعکس موقعیّت آن حضرت علیه السّلام در دل مردم بالاتر رفت و افزون شد، (پس از آن) علمای علم کلام و دانشمندان عقاید مختلف را از کشورها برای بحث با آن حضرت و مجاب کردن او که موجب سرشکستگی او در میان علما باشد، و بدین سبب نقص و کمبودش نزد مردم عامی آشکار شود و از قدرش بکاهد، آنان را به بحث با آن جناب دعوت کرد، و هیچ کس از مخالفان از گروههای مختلف دینی؛ چه از یهود و چه از نصاری و چه از ستاره پرستان، و برهمائیان هندویی یا هندی و ملحدان و دهریان، و صاحبان مذاهب مختلف اسلامی، در مباحثه با او تاب نیاورده و همه را با دلیل و برهان الزام نمود و بر جملگی آنان غالب آمد، تا آنجا که همه میگفتند او از مأمون بخلافت اسلامی سزاوارتر است، و خبرگزاران این مسأله را که سخن روز شده بود بگوش مأمون رسانیدند، و وی از این رو در خشم شده و بر آشفت و حسدش شدّت یافت، و از سوی دیگر حضرت از مأمون باکی نداشت و حقّ را صریحا می گفت، و اکثر اوقات جوابی به سؤال مأمون میداد که خوشایند او نبود، و (مأمون نیز) بر او خشم میگرفت و کینه او را در دل پنهان میداشت و اظهار

نمی کرد، و چون از هر حیله در امر آن حضرت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۶

عاجز ماند از این راه داخل شد و او را با زهر بقتل رسانید.

باب ۶۰ انتصاب حضرت ابو جعفر جواد از سوی حضرت رضا- علیهما السّلام- بجانشینی خود

(۱) ۱- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از محمّد بن ابی عبّاد کاتب آن حضرت علیه السّلام که فضل بن سهل او را بر این کار بخدمت حضرت گماشته بود روایت کرد که گفت: آن جناب هیچ گاه نام فرزندش محمّد را نمی برد مگر به کنیه، مثلا میفرمود: ابو جعفر بمن نامه ای فرستاده، یا من به ابو جعفر چنین نوشتم، در حالی که او در مدینه هنوز کودک بود، ولی امام با کمال احترام از او در نامه ها نام میبرد و وی نیز با نهایت بلاغت و شیوائی پاسخ میداد، و یک بار شنیدم امام میفرمود: وصیّ و جانشینم در میان خاندانم پس از من ابو جعفر است.

مترجم گوید: نصوص وارده از حضرت رضا علیه السّلام مبنی بر امامت فرزند گرامیشان- حضرت جواد علیه السّلام- بیش از یک خبر میباشد، و مرحوم ثقه الاسلام کلینی- رحمه اللَّه- تمامی آن را در کتاب کافی نقل کرده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۷

باب ۶۱ وفات حضرت رضا- علیه السّلام- با زهری که مأمون با حیله به او خورانید

(۱) ۱- ابو علیّ حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از علیّ بن حسین کاتب بغاء کبیر (او تامش یکی از سرداران) روایت کرد که گفت: حضرت رضا علیه السّلام تب کرد، و یا فشار خون گرفت، خواست حجامت کند، مأمون برای دیدن آن حضرت سوار شد و چیزی از ظرفی سفالین بیرون آورد و به غلامش داد و از او خواست که آن را با دست خرد کند، غلام آن را در سینی خرد کرده، مأمون او را گفت: لازم نیست دستت را بشوئی بهمراه من بیا و سوار شده بجانب خانه حضرت براه افتاد، و بر او

وارد شد و در مقابل آن جناب نشست، و حضرت حجامت کرد، یا بروایت عبید اللّه (که ظاهرا همان راوی در متن است باشد) کار حجامت را بتأخیر انداخت، و بغلامش گفت: آن انار را بیاور، و در باغچه منزل حضرت درخت اناری بود، غلام اناری از درخت چیده حاضر کرد، مأمون او را گفت آن را دانه دانه کند، غلام آن را درون ظرفی دانه کرد، سپس امر کرد که او دست خود، یا آن دانه ها را بشوید، و غلام آن را حاضر کرد، مأمون رو

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۸۸

بحضرت نموده گفت: قدری از این آب انار بنوش، (۱) فرمود: در حضور شما نه، امیر که بیرون رفت میخورم، مأمون گفت: نه بخدا سوگند نمیشود باید در حضور من بخوری و اگر من از ناراحتی معده ام نمیبود من هم با شما میخوردم حضرت چند قاشق از آن خورد و مأمون برخاسته بیرون آمد، امّا حضرت رضا علیه السّلام تا پنجاه بار در آن روز هنوز نماز عصر خوانده نشده بود، از هوش رفت و افتاد و بعد نشست، مأمون کسی را فرستاد و پیغام داد که این ناراحتی و بیهوشی مربوط بحجامتی است که کردی، ولی شب حال او سخت تر شد تا اینکه بامدادان از دنیا رفت، و آخرین کلامی که گفت: این آیه مبارکه بود: قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ، وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً (بگو اگر شما در خانه های خود باشید آنان که شهادت بر ایشان تقدیر شده است به خوابگاه های خود رهسپار خواهند شد- آل عمران:

۱۵۴) (و امر پروردگار قضا و حکمی

است انجام شدنی- احزاب: ۳۸).

و صبح فردا شد، مأمون اولین كارش این بود كه دستور داد بسرعت جنازه را غسل داده و كفن كردند، و خود پشت سر جنازه با پای برهنه بدون عمامه و كلاه با اظهار حسرت حركت میكرد و میگفت: ای برادرم بدون شك بسبب

فوت تو رخنه ای در اسلام پدید آمد، (۱) و مقدّرات الهی بر كوشش من در حقّ تو غلبه كرد، سپس قبر پدرش هارون را شكافت و آن جناب را در گور هارون كنار او بخاك سپرد، و گفت: امیدوارم خداوند تبارك و تعالی بواسطه نزدیكی این جنازه بپدرم نفعی رساند، (این خبر از طریق عامّه (سنیها) بود).

باب ۶۲ ذكر خبری دیگر در وفات آن حضرت- علیه السّلام- از طریق شیعیان

(۲) ۱- احمد بن زیاد بن جعفر همدانیّ- رضی اللَّه عنه- گوید: علیّ بن ابراهیم قمّی گفت: یاسر خادم برای من نقل كرد كه در راه در جایی كه میان ما و طوس هفت منزل راه باقی مانده بود، ابو الحسن علیه السّلام بیمار شد، و تا ما بطوس رسیدیم بیماری آن حضرت شدّت یافت، و چندین روز در طوس اقامت كردیم، و مأمون روزی دو بار بعیادت او می آمد، و در روز آخری كه در آن روز حضرت از دنیا رفت كه بسیار هم ضعیف شده بود، بعد از اینكه نماز ظهرش را بجای آورد بمن گفت: ای یاسر، این مردم چیزی نمیخورند؟ عرضكردم با این وضعی كه شما دارید ای سرور من چطور میتوانند چیزی بخورند، حضرت

این كلام را كه شنید كمر خم خود را راست كرده (۱) فرمود: غذا را بیاورید، و همه كاركنان خود را خواند و

احدی را باقی نگذارد مگر بر سر سفره نشانید، و از هر یك جدا جدا احوال پرسید و از وضعشان جستجو کرد، و چون غذا را صرف کردند، فرمود: برای زنان طعام ببرید، برای آنان نیز غذا بردند و همه را سیر نمودند، وقتی این کار تمام شد ضعف شدیدی بر او دست داد و بیهوش بیفتاد، و صدای شیون از حاضران برخاست، و کنیزان مأمون و همسرانش سر و پا برهنه به آنجا ریختند و فغان و شیون سراسر طوس را گرفت، و مأمون خود سر و پا برهنه در حالی که بر سر زنان ریش خود را گرفته و با اظهار تأسّف میگریست و اشکش از دیده بر صورتش سرازیر بود خود را ببالین جنازه حضرت رسانید و ایستاد، که در این موقع حضرت بهوش آمد، مأمون گفت: ای آقای من! نمیدانم کدام این دو مصیبت سخت و مشکلتر است، اینکه تو را از دست میدهم، یا تهمتی که این مردم بمن میزنند و مرا متّهم بقتل تو میدانند و میگویند وی او را مسموم کرده و بقتل رسانیده است؟ یاسر گوید: امام گوشه چشم باز کرد و بمأمون رو کرده گفت: ای امیر با ابو جعفر (فرزندم) بنیکی رفتار کن زیرا عمر تو و عمر او چنین است- و دو انگشت سبّابه خود را نزد هم

آورد- (۱) یاسر گوید: چون شب شد و پاسی از آن گذشت کار آن حضرت تمام شد و دیده از دنیا بر بست، صبح روز بعد مردم جمع شدند، و میگفتند: این مرد او را با حیله بقتل رسانید، و مرادشان مأمون

بود، و شعار میدادند که فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله کشته شد، و این شعار را زیاد تکرار میکردند، و صداها بهم پیچید، ابو جعفر محمّد بن جعفر بن محمد علیهما السّلام که از مأمون امان طلبیده و از مدینه بخراسان آمده بود (و او عموی حضرت رضا علیه السّلام است) و در این وقت در طوس حضور داشت و نزد مأمون بسر میبرد، مأمون او را گفت: ای ابو جعفر بمیان این مردم رو و بگو جنازه ابو الحسن را امروز خارج نمی کنند، بمنزل و سر کار خود روید، و او مایل نبود جنازه بیرون آید، و از اینکه مبادا فتنه ای بپا شود ناراحت بود، محمّد بن جعفر بیرون آمد و در میان جمعیّت فریاد زد: ایّها النّاس متفرّق شوید! امروز ابو الحسن علیه السّلام را بیرون نمی آورند، مردم پراکنده شدند، آنگاه ابو الحسن را غسل دادند و هنگام شام در شب دفن کردند، و علیّ بن ابراهیم گوید: یاسر چیزی بمن گفت که خوش ندارم آن را در کتاب بیاورم.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۹۲

باب ۶۳ آنچه ابو الصّلت هروی در مورد شهادت حضرت رضا- علیه السّلام- با انگور زهر آلود گفته است

(۱) ۱- محمّد بن علی ماجیلویه با شش تن دیگر از مشایخ- رضی اللّه عنهم- که نامشان در متن ذکر شده است از ابو الصّلت روایت کرده اند که گفت:

همین طور که من در مقابل ابو الحسن علیه السّلام ایستاده بودم، آن جناب بمن فرمود:

ای أبا صلت به این بقعه که هارون در آنجا دفن شده است داخل شو و از هر گوشه آن از چهار کنج مشتی خاک برای من بیاور، من رفتم و آنچه خواسته بود برداشته آوردم، چون مقابلش رسیدم فرمود: یکی یکی

از آن (چهار مشت) خاك را بمن ده و او نزد درب ایستاده بود، من از خاکها یکی را بدو دادم آن را بوئید و بر زمین ریخت سپس رو بمن کرده گفت: در اینجا برای دفن من قبری حفر می کنند، و سنگی پیدا می شود که اگر همه کلنگهای خراسان گرد آیند

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۵۹۳

نمیتوانند آن سنگ را از جا بیرون کنند، (۱) بعد در باره خاك پایین پا و خاك بالای سر هارون نیز نظیر این کلام را فرمود، آنگاه گفت: آن خاك دیگر را بمن ده، من خاك (پیش روی را) بدو دادم آن را بگرفت، و فرمود: این خاك از تربت من است؛ بعد فرمود: برای من در این موضع قبری حفر کنند، و تو آنان را امر کنی که تا هفت پلّه گود کنند، و در آنجا از یکسو قبر را گشاد و وسیع کنند و قبری احداث نمایند، اگر از آن امتناع ورزیدند و گفتند: حتما باید لحد داشته باشد، پس بگو باید دو ذراع و یک وجب وسعت قبر باشد، پس خداوند خود آن را هر چه بخواهد وسعت میدهد، و چون چنین کردند، تو خواهی دید که در بالین قبر خیسی پیدا می شود، این کلامی را که بتو می آموزم در آنجا بخوان، پس قبر پر از آب خواهد شد و پر می شود، و در آن آب، ماهیان ریزی خواهی دید، پس برای آنها نانی که اکنون بتو میدهم خرد میکنی، و آنها می بلعند و چون چیزی از آن نان باقی نماند ماهی بزرگی آشکار می شود و آن ماهیان ریز را می بلعد تا اینکه هیچ باقی نماند

سپس پنهان میگردد و چون غایب شد تو دست بر آن آب

فرو بر، (۱) و این کلام را که بتو یاد میدهم بخوان، و آب فرو می نشیند، و چیزی از آن باقی نمی ماند، و این کار را جز در پیش روی مأمون انجام مده، آنگاه فرمود:

ای ابا صلت فردا من بر این فاجر وارد می شوم، پس اگر از آنجا سر برهنه خارج شدم با من سخن گوی و من پاسخت را خواهم داد، ولی اگر در بازگشتن، سرم را پوشیده بودم با من سخن مگو، ابو الصّلت گوید: چون صبح شد لباس خود را بر تن کرد و در محراب عبادتش منتظر نشست، و همین طور که انتظار می کشید ناگهان غلام مأمون وارد شد، و گفت: امیر شما را احضار میکند، حضرت کفش خود را بپای کرد و ردای خود را بر دوش افکند و برخاسته حرکت کرد و من در پی او میرفتم تا بر مأمون وارد شد، و در پیش روی مأمون طبقی از انگور بود و طبقهائی از میوه جات و در دست او خوشه انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود، و مقداری از آن باقی بود، چون چشمش بآن حضرت افتاد از جای برخاست و با او معانقه کرد و پیشانیش را بوسید و آن حضرت را در کنار خود نشانید، و خوشه انگوری که در دست داشت به آن جناب داده و گفت:

یا ابن رسول اللّه من انگوری از این بهتر تاکنون ندیده ام، حضرت بدو فرمود:

بسا می شود که انگوری نیکو است، از بهشت است، (یعنی انگور نیکو در

بهشت است) (۱) گفت: شما از آن تناول کنید. امام فرمود: مرا از خوردن آن معاف بدار، گفت: باید تناول کنی، برای چه نمیخوری؟ شاید خیال بدی در باره من کرده ای؟ و خوشه انگور را برداشت و چند دانه از آن را خورد، و بعد به پیش آورده و امام از او گرفت و سه دانه از آن را بدهن گذارده و خوشه را بر زمین نهاد و برخاست، مأمون پرسید: بکجا میروید؟ فرمود: بدان جا که تو مرا فرستادی، و عبا بسر کشیده خارج شد، ابو الصّلت گوید: من با او سخنی نگفتم تا داخل خانه شد، و فرمود: درها را ببندید (کسی را راه ندهید) درها را بستند و حضرت در بستر خود خوابید، و من اندکی در صحن خانه با حالتی افسرده و اندوهگین ایستاده بودم که در آن حال چشمم بجوانی نورس، خوشروی، مجعّد موی، شبیه ترین مردم به حضرت رضا علیه السّلام افتاد که داخل خانه شد، من پیش دویدم و سؤال کردم قربان درها که بسته بود شما از کجا وارد شدید؟ گفت:

آنکه مرا از مدینه در این وقت بدینجا آورد همو مرا از در بسته وارد خانه نمود، پرسیدم شما که باشید؟ گفت: من حجّت خدا بر تو هستم ای ابا صلت، من محمّد بن علیّ میباشم، سپس بسوی پدرش رفت و وارد اطاق شد و مرا فرمود

با او داخل شوم، (۱) چون دیده پدرش رضا علیه السّلام بر او افتاد یک مرتبه از جا جست و او را در بغل گرفت و دست در گردن او کرد و پیشانیش را بوسید و او

را با خود بفراش کشید و محمّد بن علیّ به رو در افتاد و پدر را میبوسید و آهسته باو چیزی گفت که من نفهمیدم، امّا بر لبان حضرت رضا علیه السّلام کفی دیدم که از برف سفیدتر بود ابو جعفر آن را با زبان برمیگرفت، و بعد حضرت دست زیر لباس بر سینه برد و چیزی مانند گنجشک بیرون آورد و ابو جعفر علیه السّلام آن را بلعید، و حضرت از دنیا رفت، و ابو جعفر مرا گفت: ای ابا صلت برخیز از آن پستو و انبار تخته ای که میّت را بر آن میشویند حاضر ساز و آب برای تغسیل بیاور، عرضکردم، در انبار و پستو تخته غسل و آب نیست، ولی حضرت فرمود: آنچه بتو امر کردم انجام ده، من داخل انبار شدم و دیدم هر دو آماده است، بیرون آوردم و دامن قبا بر کمر بستم و پای برهنه نمودم که آن جناب را غسل دهم، حضرت فرمود: ای ابا صلت کنار رو که غیر از تو کسی با من است که مرا در تجهیز یاری می کند، و امام را غسل داده، و بمن فرمود: به پستو رو و جامه دانی که در آن کفن و حنوط است بیاور، من رفتم بقچه ای دیدم که هرگز

آن را ندیده بودم، (۱) آن را برگرفته نزد حضرت آوردم، پس او را کفن کرد و بر او نماز گذارد، پس گفت: آن تابوت را بیاور، عرضکردم نزد نجّاری روم و از او بخواهم تابوتی بسازد؟ فرمود: نه، برخیز و برو در خزانه و انبار تابوتی هست، من بانبار رفته تابوتی یافتم که

تـا کنون در آنجا آن را ندیـده بودم، آن را نزد حضـرتش آوردم، او جنازه حضـرت رضا علیه السّلام را برداشـته در آن تابوت نهاد و دو پایش را راست یک دیگر نهاد و دو رکعت نماز خوانـد که هنوز تمام نشده بود که سـقف خانه شـکافت و جنازه از آن شـکاف سقف خارج شد و بیرون رفت، من عرضکردم یا ابن رسول اللّه اینک مأمون خواهد آمد و پدرت رضا علیه السّلام را از ما مطالبه می کنـد، ما باید چه کنیم؟ فرمود: ساکت باش ای ابا صـلت، جنازه باز خواهد گشت، و هیچ پیامبری در مشـرق از دنیـا نرود و وصـیّ او در مغرب نمیرد مگر اینکه خداونـد ارواح و اجسـاد آنـان را جمع مینمایـد، هنوز امام گفتارش را تمام نکرده بود که سـقف شـکافت و جنازه با تابوت فرود آمـد، پس برخاست و جنازه را از تابوت بیرون آورد و در بستر خود قرار داد، مانند اینکه غسل داده و کفن کرده نشده است، آنگاه مرا گفت: ای ابا صلت برخیز و در را بروی مأمون باز کن، من

برخاسـتم و در را گشودم (۱) که دیـدم مأمون با غلامانش در خانه ایسـتاده است در حالتی که میگریـد و محزون است، داخل خانه شد، گریبانش را پاره کرد، لطمه بر روی خود میزد، و میگفت: ای سـیّد من ای سرور من، مرگ تو مرا بمصیبت انداخت، سپس داخـل اطـاق شـد و ببالین جنازه نشـست، و گفت: مشـغول تجهیز آن شویـد، و امر کرد قبری بکننـد، و آن موضع را من کندم، همان چیزها که حضرت رضا علیه السّلام فرموده بود

ظاهر شد، یکی از درباریان مأمون گفت: آیا نمیگوئی و باور نداری او امام بود؟ گفت: آری امام نخواهد بود مگر بر همه مردم مقدّم باشد، و امر کرد سمت قبله قبری برایش حفر کنند، گفتم: مرا امر کرده که بقدر هفت پلّه رو بپائین از برای او حفر کنم، بعد در یک سمت برای او محلّی برای دفن بگشایم، مأمون گفت: هر چه ابو صلت میگوید: که او امر کرده است عمل کنید جز آن محلّ در کنار عمق قبر، بلکه قبر را معمولی بکنید و لحد بگذارید، و چون دید آب پیدا شد و ماهیان در آن نمایان شدند، و چیزهای دیگری که فرموده بود ظاهر گشت، مأمون گفت: پیوسته حضرت رضا در زمان حیات خود عجائبی بما مینمود، و حتّی پس از مرگش نیز عجائبی از او بظهور میرسد، یکی از وزرایش که با او بود گفت: آیا میدانی رضا علیه السّلام از چه

چیز بتو خبر میدهد؟ گفت: نه، (۱) گفت: بتو میفهماند که شما بنی عباس، دولت و شوکتتان با کثرت جمعیّت و طول مدّت سلطنت مانند این ماهیان هستید تا اینکه اجلتان برسد و مدّتتان بسر آید و قدرتتان از دست برود، خداوند مردی را از ما بر شما مسلّط کند که همه شما را بفنا بسپارد، اولین و آخرینتان را، مأمون گفت: راست گفتی، آنگاه رو بمن کرده گفت: آن کلامی را که گفتی و ماهیان بلعیده شدند برای من بگو و بمن یاد ده، گفتم بخدا قسم الآن فراموش کردم، و من راست می گفتم، ولی او امر کرد مرا به زندان برند و

حضـرت رضا علیه السّـلام را بخاك بسـپارند. مدّت یك سال در حبس بسـر بردم و بر من در زندان بسیار سخت می گذشت، شبی خوابم نبرد و بیدار ماندم و بدرگاه خدا رفتم و بدعا و زاری مشـغول گشتم و بدعائی که در آن حال محمّد و آل محمّد- صلوات اللَّه علیهم- را ذکر میکردم و بحقّ آنان از خداونـد، فرج میخواسـتم شـروع کردم، هنوز دعایم به اتمام نرسـیده بود که ناگاه دیـدم ابو جعفر محمّد بن علیّ علیهما السّـلام بر من وارد شده و فرمود: ای ابا صـلت سـینه ات تنگ شده است و حوصـله ات تمام گشته؟

عرضکردم آری بخدا سوگند. فرمود: برخیز و با من بیرون آی، آنگاه دست

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۰۰

مبارکش را به کند و زنجیرهائی که بر من بود زده همه از من برداشـته شد، (۱) و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، در حالی که پاسبانان و غلامان مرا نظاره میکردند ولی قدرت سخن گفتن نداشتند و من از در خارج شدم، پس از آن بمن فرمود: برو به امـان خـدا تو را بخـدا سپردم بـدان که تو هرگز بـا مـأمون روبرو نشوی، و او هم تو را نخواهـد یافت. ابو الصّـلت گفت: تاکنون مأمون بمن دست نیافته است.

مترجم گویـد: «آنچه ابو الصّـلت دیـده است از آمـدن ابو جعفر علیه السّـلام و وارد شدن او بر آن حضـرت از درهای بسـته، و تجهیز و تغسـیل جنازه پدرش و شـکافتن سـقف و رفتن جنازه بآسـمان و بازگشـتن آن همه و همه دیگر را میتوان گفت حالت مکاشفه ای بوده است که برای او دست داده و صورت ملکوتی و باطنی این

امر برای او جلوه کرده و دیده است و نباید استیحاش کرد و آن را محال دانست و یا افسانه شمرد، و مشابه در اخبار زیاد دارد، و مکاشفه عبارتست از حصول علم برای نفس به فکر یا به حدس یا به سانحه ای خاصّ، و عبد السّلام بن صالح هروی ابو الصّلت دارای کتابی است بنام «وفاه الرّضا علیه السّلام» و ظاهرا این خبر از آن کتاب نقل شده است، و چون ابو الصّلت محبّ اهل بیت علیهم السّلام بوده علمای معروف اهل سنّت سخت او را کوبیده و جرح کرده اند، و نسائی صاحب سنن گوید: او ثقه نیست، و دارقطنی گوید: او رافضی و خبیث است، و احمد بن سیّار که از اعلام و حفّاظ اهل سنّت است و ابو الصّلت را دیده و از او حدیث شنیده است گوید: «ابو صلت، ابو بکر و عمر را بر علیّ مقدّم میداشت و با

این حال مثالب و عیبها و نادرستیهائی از شیخین روایت می کرد». از این کلام پیداست که ابو الصّلت تقیّه می کرده ولی گاهی مطاعن را بر زبان می آورده، و ابو عمرو کشّی در رجال خود آورده است که برکه بن قیس گوید: از احمد بن سعید رازی شنیدم می گفت: براستی که ابو الصلت «ثقه و مأمون علی الحدیث، إلّا انّه یحبّ آل رسول اللّه- صلی اللّه علیه-، و کان دینه و مذهبه حبّ آل محمّد علیه و علیهم السّلام» ولی یحیی بن معیّن براستگوئی او را ستوده است، و از حاکم نیشابوری صاحب مستدرک الصحیحین توثیق ابو الصّلت را نقل کرده اند، و پاره ای از شیعیان او را سنّی

دانند با اینکه توثیقش کرده اند».

(۱) ۲- حسین بن احمد بیهقیّ از صولیّ از ابو ذکوان روایت کرده که گفت:

شنیـدم ابراهیم بن عبّاس گفت: بیعت بـا علیّ بن موسـی الرّضـا علیهما السّلام در روز پنجم ماه مبارک رمضان سال دویست و یکم هجری قمری اتّفاق افتاد، و مأمون دختر خود امّ حبیب را بوی تزویـج کرد در اوّل سال دویست و دو، و در سال دویست و سه امـام بطوس وفـات کرد هنگـامی که مأمون عازم عراق بود و در ماه رجب همان سال بسوی عراق حرکت کرد، و امّا غیر از بیهقی برایم روایت کرده است که حضرت از دنیا رفت و از سنّ مبارکش چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود، و قول صحیح آنست که وفات آن حضرت در روز جمعه دهه آخر ماه رمضان نه روز به

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۰۲

آخر ماه مانده اتّفاق افتاد، در سال دویست و سه هجری قمری.

باب ۶۴ خبر هرثمه بن أعین در باره مسموم کردن آن حضرت به انگور و انار

(۱) ۱- تمیم بن عبـد اللَّه قرشـی- رضـی اللَّه عنه- بسـند مـذکور در متن از هرثمه ابن أعین روایت کرد که گفت: من شبی در حضور مأمون بودم چون چهار ساعت از شب گـذشت اذن رفتن داد و من بخانه خود رفتم، نیمه شب که شد صدای کوفتن در شنیـدم غلامم پاسـخ داد، کوبنـده به غلام گفت: هرثمه را بگوی آقایت تو را می طلبد خود را فوری بدو برسان، هرثمه گفت: من بی درنگ برخاسـتم و لباس بر تن کردم و با سـرعت خود را به خانه حضرت رسانیدم، غلام در پیش روی من بود او داخل شد و بعد من وارد شدم و امام را در صحن

منزل نشسته دیدم، چون چشمش بمن افتاد گفت: ای هرثمه! عرضکردم لبیک یا مولای، فرمود: نزد من بنشین، من نشستم، بمن فرمود: خوب گوش کن که چه

می گویم، (۱) اکنون زمان مرگ من رسیده و باید بسوی خدا رحلت کنم، به جدّ و پدرانم ملحق گردم، و عمرم بآخر رسید و نامه عملم پایان یافته است، و بتو میگویم: این مرد (مأمون) ستمکار قصد آن کرده است که مرا با انگور و انار مسموم سازد، و رشته ای را بزهر آلوده و آن را بسوزن کرده و در حبّه انگور فرو برده و آن را زهرآگین کرده، و امّـا طریقه آلوده کردن انـار بسمّ بـدین صورت بود که: سمّ را در کف دست یکی از غلامانش ریخته تا بدان بیالاید و با همان دست آلوده انار را حبه حبه کنـد و آن را چنگ زنـد تا سمّ بخورد آن رود. و فردا مرا دعوت میکند و آن انار و انگور را برسم پذیرائی نزد من مینهد، و از من میخواهـد که آن را بخورم، و من آن را میخورم، و سپس آنچه خـدا تقـدیر و حکم کرده انجام می شود، پس چون من از دنیا رفتم، مأمون خواهد گفت: خودم باید او را با دست خویش غسل دهم، چون چنین گوید، تو محرمانه از قول من بگوشش بگو: بمن گفته است تـا بتو بگویم این کـار را نکنی که عـذاب الیمی که قرار است مـدّتی بعـد بر تو نـازل شود به جلو افتاده و بزودی فرود می آید، و آنچه از آن حذر میکنی با شتاب بتو خواهد رسید، و او از تو پذیرفته

دست از این کار برمیدارد، هرثمه گوید: عرضکردم: ای سرور من بروی چشم، فرمود: چون برای تغسیل من تو را بگمارد، و خود در

محلّ مرتفعی که مشرف بر آنجا که مرا غسل میدهی بنشیند که ناظر عمل تو باشد، (۱) اقدام بآن مکن و متصدّی شستن من مشو تا اینکه خیمه سفیدی در کنار خانه ببینی، چون آن خیمه را دیدی مرا با همان لباسم که در آن از دنیا رفته ام بدرون آن خیمه بر و در پشت آن با همکارانت به انتظار بایست، و خیمه را بالا نزن که مرا ببینی چون هلاك خواهی شد، بعد مأمون نزدیک تو آید و گوید: ای هرثمه آیا شما نمی گویید که امام را جز امام غسل نمی دهد؟ پس این ابو الحسن علیّ بن موسی را چه کسی غسل داد در حالی که فرزندش محمّد اکنون در مدینه است و آن از شهرستانهای حجاز است، و ما اکنون در طوس هستیم؟ و چون چنین چیزی بتو گفت، در پاسخش بگو: امام را نباید و واجب نیست کسی غسل دهد مگر امام پس از او، ولی اگر کسی تعدّی کرد و این عمل را انجام داد امامت امام برای تجاوز کاری غسل دهنده باطل نخواهد شد، و همچنین امامت امام پس از وی هم باطل نمی گردد با اینکه دیگری بر او غلبه کند و نگذارد او پدرش را غسل دهد و اگر علیّ بن موسی در مدینه بود و از دنیا میرفت پسرش محمّد در ظاهر او را غسل میداد و این طور که اکنون شد او را در

خفا

و پنهـانی غسل همی داده، (۱) و چون خیمه برداشـته شود تو مرا خواهی دیـد که در کفن پوشـیده شده ام، پس مرا بردار و در تـابوت بنه و حمـل کن، و چون بخواهـد قبر مرا آماده کنـد، میخواهـد قبر پـدرش هارون را قبله قبر من قرار دهـد، و این هرگز نخواهـد شـد و چون کلنگها را بر زمین کوبنـد، هیچ گونه بر زمین تأثیر نکند و باندازه پشت ناخنی زمین را حفر ننمایند، و هر گاه برای کنـدن زمین کوشـش خود را نمودند و نتوانسـتند کاری از پیش برند از قول من بمأمون بگو: بمن امر کرده است که یک کلنگ در قبله قبر پدرت هارون بر زمین زنم و چون زدم قبری ساخته و آماده آشکار می شود، و چون پذیرفت و قبر پیدا شـد، مرا در آن نگذارید تا از ته قبر آب سـفیدی بیرون آید که قبر را پر کند تا آب مساوی با روی زمین گردد، سـپس در آن مـاهیی بطول قبر نمایـان شود و بحرکت آیـد، و تـا مـاهی در حرکت است مرا بقبر نبریـد تـا اینکه ماهی نهان گردد و آب فرو نشـیند، پس مرا در قبر بر، و لحد بگذار، و مگذار کسـی بر روی من خاک ریزد، زیرا قبر خود بخود پر و پوشـیده شود، هرثمه گوید:

عرضکردم ای سالار من! هر چه فرمودی اطاعت میکنم، پس حضرت فرمود:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۰۶

آنچه را که بتو گفتم بخاطر بسپار و بدان عمل کن و مخالفت منما، عرضکردم ای آقای من! به خدا پناه میبرم اگر اوامر شما را مخالفت کنم.

(۱) هرثمه گوید: از نزد امام با حالتی محزون

و گریان و نالان چون دانه در تابه بریان بیرون شـدم و جز خـدا کسـی از دل من آگاه نبود، چون روز شد مأمون مرا طلبید و تا چاشت نزد او ایسـتادم، آنگاه گفت: ای هرثمه برو و سـلام مرا به امام برسان و بگو اگر بر شـما سـخت نیست نزد من بیائیـد، و اگر نه من خـدمت شـما آیم و چنانچه آمـدن را پذیرفت اصـرار کن زودتر بیاید، چون بخدمت آن جناب رسـیدم قبل از آنکه سخنی بگویم حضـرت فرمود: ای هرثمه آیا سفارشات مرا بخاطر سپرده ای؟ گفتم آری، پس کفش خود را طلبید و گفت: من میدانم پیغام او چیست و تو را برای چه نزد من فرسـتاده است، گوید: نعلین حضرت را حاضر کردم و پوشیده براه افتاد و بسوی مأمون شد، چون بمنزل او رسـید، مأمون از جا برخاسـته ایسـتاد و با آن جناب معانقه نموده پیشانی حضرت را بوسید و او را در کنـار خـویش بر تخت نشانیـد، و شـروع کرد بـا وی گفتگو کردن و از هر سو بسـخن پرداخت تـا روز بالاـ آمـد، پس یکی از غلامان را گفت که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۰۷

انگور و انار آورد، (۱) هرثمه گفت: چون این را شنیدم نتوانستم طاقت آورم و لرزه بر اندامم افتاد، و چون نخواستم حالت من بر مـأمون ظاهر شود، رو گردانیـده آرام آرام از مجلس بیرون شـدم و خود را در گوشه ای از حیات قصـر افکنـدم، چون زوال ظهر نزدیـک شـد حس نمودم که سـرورم از نزد مأمون خارج شـده و به خانه خود رفته است، سـپس دیـدم از سوی مأمون امر صادر شده است؟

که طبیبان و پرستاران را خوانند و ببالین حضرت برند، پرسیدم چه شده است؟ گفتند:

مرضی بر آن جناب عارض شده است و مردم در شکّ و تردید بودند ولی من میدانستم از چیست و یقین داشتم چون از او مرا آگاهی بود، هرثمه گفت:

چون ثلث آخر شب شد صدای ناله و شیون از خانه آن حضرت برخاست و من خود فغان را شنیدم و با شتاب در میان خلق که بدان سو میرفتند خود را به آنجا رسانیدم و نظر کردم و مأمون سر برهنه با تکمه های باز روی پا ایستاده میگریست و نوحه میکرد، من در میان مردم ایستادم و نفسهای بلند می کشیدم چون از شدّت حزن نفس در سینه ام حبس شده بود، باری صبح کردیم و فردای آن شب مأمون برای تعزیه داری نشست، بعد برخاست و سر جنازه آقایم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۰۸

علیه السّلام آمد، و گفت: (۱) محلّی آماده کنید میخواهم خود جنازه او را غسل دهم، من پیش رفتم و آنچه حضرت بمن گفته بود از غسل و تکفین و دفن بدو گفتم، گفت: من متعرّض غسل او نمی شوم تو خود میدانی ای هرثمه، گوید: من ایستاده بودم تا اینکه دیدم خیمه ای بر پا شد، و من و کسانی که در آنجا حاضر بودند در پشت خیمه بودیم، و صدای تکبیر (اللّه اکبر) و تهلیل (لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ) و تسبیح، و حرکت ظرفها و ریختن آب بگوشم میرسید و بوئی خوش و مطبوع بمشام میرسید که هرگز از آن خوشتر، بوئی استشمام نکرده بودم.

هرثمه گفت: ناگاه دیدم مأمون از بالای ایوان خانه مرا بانگ زده گفت:

شما که می پنداشتید امام

را غیر امام مثل او غسل نمی دهد، پس کجا است محمّد بن علیّ فرزندش که حاضر آید او را غسل دهد، او که اکنون در مدینه است و این در طوس؟ گوید: گفتم ای امیر! ما می گوئیم: امام را واجب نیست غسل دهد مگر امامی مثل او، پس اگر ستمکاری تعدّی کند و امام را غسل دهد امامت او باطل نمی گردد زیرا که غاسل تعدّی کرده است، و امامت امام بعد هم، از او باطل نمی شود، زیرا به او ظلم شده و او را از تغسیل پدرش منع نموده اند،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۰۹

(۱) و اگر ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام در مدینه مقیم بود فرزندش محمّد او را غسل میداد، و اکنون اگر چه بظاهر او را غسل نمی دهد ولی در خفا و باطن او را غسل داده است، مأمون ساکت شد و چیزی نگفت، و خیمه برداشته شد، چون نظر کردم مولای خود را در کفنهایش پیچیده دیدم او را در عماری گذارده و مأمون با جمیع حاضران بر جنازه آن حضرت نماز خواندند، و جنازه را برداشتیم تا بموضع قبر رسیدیم، جماعتی را دیدیم که کلنگ بدست گرفته نزدیک قبر هارون بر زمین میزنند و میخواهند قبر هارون را قبله قبر آن حضرت قرار دهند، ولی هر چه کلنگ بر زمین می کوبند جستن میکند و ذرّه ای در خاک تأثیر نمی کند، مأمون گفت: ای هرثمه وای بر تو آیا زمین را نمی بینی چگونه از کندن قبر برای او امتناع میورزد؟! من گفتم: ای امیر خود او بمن گفته است کلنگی بطرف پیش روی قبر پدرت بر زمین زنم و غیر

از یـک بـار آن را بر زمین نکوبم، مـأمون گفت: تو یـک کلنـگ زنی تا چه شود؟! گفتم: آن بزرگوار خبر داده است که جایز نیست قبر پـدرت رشـید قبله قبر او باشـد، و اگر من کلنگی بر زمین کوبم قبری آماده و مهیّا پدید آید که لازم بکندن و خاک برداری نیست، و

ضریحی وسـیع در میان آن نمایان شود، (۱) مـأمون گفت: سـبحان اللَّه! چقـدر عجیب است این گفتار از ابو الحسن، هرثمه تو کلنگ را بزن تا ما ببینیم چه می شود، گوید: من کلنگ را در دست گرفته در سـمت قبله قبر هارون بر زمین کوفتم، پس قبری کنـده و آماده پدیـدار شـد، مأمون گفت: ای هرثمه جنازه را در قبر گـذار، گفتم: ای امیر او امر کرده است در این کار شـتاب نکنم تا از زمین قبر، آبی سـفید پدیـد آیـد و قبر تا برابر زمین پر گردد، و ماهیی بطول قبر در آن نمایان شود و در آن بحرکت در آید، و چون آن ماهی غایب شد و آن آب فرو نشست او را در کنار قبر برم و رها کنم، و مأمون گفت: هر چه دستور داری عمل کن، هرثمه گوید: من منتظر پیدا شدن آب و ماهی بودم که پدیدار شد و غایب گشت و آب قبر فرو نشست و مردم همه می دیدند، جنازه شـریف را بکنار قبر بردم و ناگهان دیدم پرده سـفیدی بر روی قبر کشـیده شد که من قبر را نمی دیدم، و آن را بر قبر نکشیده بودم، سپس جنازه را کسی غیر ما حاضران برداشته بداخل قبر برد و لحد

گذارد، و از ما کسی فعالیتی نداشت، و مأمون بمردم اشاره کرد که بر وی از خاک بریزید، من گفتم: این کار را نمی کنیم ای امیر، گفت: وای

بر تو پس چه کسی قبر را پر کند، (۱) گفتم: او مرا گفته است که کسی بر روی او خاک نریزد، و خبر داده که قبر خود بخود پر خواهد شد، و پس از آن بالا ـ می آید و چهارگوش می شود، مأمون بمردم گفت: بر وی خاک نریزند، و خاکهائی که برداشته بودند بر زمین ریختند و قبر پر شد و از زمین برجسته گشت و مربع شد، مأمون بازگشت و مرا طلبید و با من خلوت کرده و گفت:

ای هرثمه از تو سؤال می کنم و بخدا سوگندت میدهم که آنچه از آن حضرت شنیده ای برایم راست بگو، هرثمه گوید: آنچه آن بزرگوار فرموده بود برای او گفتم، گفت: بخدا سوگندت میدهم راست بگو دیگر غیر آنچه بمن گفتی چه چیزها بتو خبر داد، گفتم: ای امیر از هر چه بپرسی جوابت را راست می گویم، پرسید آیا غیر از این بتو در پنهانی چیزی گفت؟ گفتم آری، گفت: آن چیست؟ گفتم: حکایت انگور و انار را بمن خبر داد، گوید: رنگ مأمون تغییر کرد و رنگ برنگ میگردید گاهی زرد و گاهی سرخ و گاهی تیره می گشت، سپس خمیازه ای کشید و غشّ کرد و بیهوش شد و در حالت بیهوشی میگفت:

(۱) وای بر مأمون از خدا و رسول! وای بر مأمون از علیّ بن ابی طالب! وای بر مأمون از فاطمه زهرا! وای بر مأمون از حسن و حسین!

وای بر مأمون از علی بن الحسین! وای بر مأمون از محمّد بن علیّ! وای بر مأمون از جعفر بن محمد! وای بر مأمون از موسی بن جعفر! وای بر مأمون از علی بن موسی الرّضا! این است بخدا سوگند خسران مبین! و این کلمات را مکرّر میگفت، و من چون دیدم تغییر حالت او بطول انجامید برخاستم و بیرون آمدم و در کناری از قصر نشستم، گوید: او بهوش آمد و نشست و مرا خواند، بر او وارد شدم دیدم در جای خود چون شخص مست نشسته، و بمن گفت: بخدا سوگند تو در نزد من از او عزیزتر نیستی، بلکه جمیع اهل زمین و آسمان از او نزد من عزیزتر نیستند، بخدا اگر بمن برسد که از آنچه از آن جناب دیده و شنیده ای چیزی را بدیگری گفته ای و بازگو نموده ای ترا هلاک می کنم، گفتم: ای امیر اگر بر چیزی از ناحیه من از اینها اطّلاع یافتی خونم بر تو حلال باشد، گفت: بخدا قسم نمی پذیرم مگر با یاد کردن سوگند، عهد و پیمان بندی که این واقعه را پوشیده داری و آن را کتمان نمائی، و از من أخذ پیمان کرد و میثاق با سوگند گرفته گفت: و چون

من بیرون شدم (۱) دو دست خویش را بر یک دیگر میکوفت و این آیه را میخواند:

یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ- تا آخر یعنی (از مردمان پنهان میکنند و از خداوند پنهان نتوانند کرد و خداوند با ایشان و ضمائر و اسرارشان است و هنگامی که بشب تدبیر و تزویر میکنند کاری را

که خداوند نمی پسندد و او بجمیع آنچه از آنها سر میزند کاملا آگاه است- نساء:

.(١٠٨)

و برای آن حضرت از فرزند، «محمّد»- علیه السّلام- امام بود، و پدرش امام رضا علیه السّلام او را: صادق، صابر، فاضل، نور دیده مؤمنان و مایه غیظ و خشم ملحدان لقب داد.

مترجم گوید: «باید توجّه داشت که هرثمه بن أعین که از سرداران مأمون بود به اتّفاق مورّخین در سنه دویست هجری در زندان مأمون کشته شده است، و در همان سال مأمون رجاء بن أبی ضحّاک را به مدینه برای آوردن علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام بطوس فرستاده است و در سال دویست و دو با او بولایتعهدی بیعت کرده و در سال دویست و سه امام را مسموم نموده و سه سال قبل از فوت آن حضرت، هرثمه بن اعین بقتل رسیده بود، و این خبر سندش بواسطه تمیم قرشی چندان اعتبار ندارد هر چند محمّد ابن یحیی که در پاره ای از نسخ محمّد بن عیسی و در پاره دیگر محمّد بن- مثّنی است و نیز محمّد بن خلف طاطریّ همه مجهول الشّخص یا مجهول الحالند، و بنظر میرسد موضوع شهادت حضرت رضا علیه السّلام را که

مسلم است، بصورت داستانی خواندنی و جالب توجّه ساخته اند، نه آنکه همه مطالبش واقعیّت داشته باشد- خدا دانا است. و اگر گویند تمیم بن عبد اللّه در این کتاب همه جا مترضّیا نامبرده شده، گوییم رسم صدوق این بوده که برای شناخت مشایخش که کدام شیعه و کدام سنّی هستند، همه جا شیعیان را با کلمه- رضی اللّه عنه- یا- رحمه اللّه- مشخّص نموده و ربطی

بمدح و ذمّ مصطلح ندارد».

باب ۶۵ بعضی مراثیی که در باره حضرت رضا- علیه السّلام- سروده اند

(۱) ۱- تمیم بن عبد اللَّه قرشیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از ابن- مشیّع اشعاری را در مرثیه حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده است که می آید:

یا بقعه مات بها سیّدما مثله فی النّاس من سیّد تا آخر شش بیتی که در متن ذکر شده است و ترجمه آن چنین است:

۱- ای مزار و بارگاهی که در او دفن شده است بزرگی که مانند او در میان مردم جهان نبوده است.

۲- آنکه پس از او هدایت و جود و فضل و خیر بکلّی رخت بربست و منقطع گشت و مرگ در بردن این صفات از میان خلق دامن بکمر زد و به او اقتدا نمود.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۱۵

(۱) ۳- ای مدفن شریف! پیوسته ریزش باران رحمت الهی بر تو باد در هر صبح و در هر شامگاهی.

۴- او خود برای ما مردم، باران رحمتی بود که از وجودش سیراب میشدیم، چون ستاره درخشانی بود که از نورش همیشه راه می یافتیم.

۵- آری، علیّ بن موسی علیهما السّلام وفات یافت و او و بزرگی و بزرگواری در یک قبر دفن شدند.

۶- اکنون ای دیده! پس از، از دست دادن او بر عزت و شرف خون گریه کن چرا که هر دو منقرض گشتند.

و علیّ بن عبد اللَّه خوافی را مرثیه ای است برای آن حضرت علیه السّلام که ترجمه آن چنین است:

۱- ای سرزمین طوس خداوند تو را از باران رحمتش سیراب کند، که چقدر از خیر و برکت و خوبی در برداری ای طوس.

۲- پاک و پاکیزه باد در دنیا قطعات زمین تو ای طوس، و این

پاکی و طهارت برای آن شخصی است که در سناباد اقامت گزیده و بخاك سپرده شده است.

۳- کسی که بسیار گران بود مرگش برای اسلام و او خود در رحمت خداوند

اکنون غرق و غوطه ور است.

(۱) ۴- ای آرامگاهی که او را در برگرفته ای بدان که در میان تو حلم و علم و طهارت و قداست دفن شده است.

۵- بناز ای قبر زیرا همه سرزمینها برای آن کس که در برداری بر تو رشگ می برند، و اینکه فرشتگان مقرّب دربار الهی از تو حراست و نگهبانی می کنند.

۲- حسین بن احمد بیهقیّ بسند مذکور در متن از دعبل بن علیّ روایت کرد که گفت: خبر مرگ حضرت رضا علیه السّلام در شهر قم بمن رسید و قصیده رائیه را در مرثیه آن حضرت سرودم، ترجمه آن چنین است:

۱- من بنی امیه را در کشتن اولاد فاطمه علیهم السّلام معذور می بینم (چون دشمنی با اولاد هاشم را از جدّ خود به ارث برده اند) امّا برای اولاد عبّاس عذری نمی یابم.

۲- فرزندان حرب و مروان و خاندان بنو معیط، اهل کینه و بغض و دشمنی با آل محمدند.

۳- قومی که با سران آنان به مبارزه پرداختید تا ناگزیر از دشمنی و عناد

دست برداشتند و فرصت مینجستند، همین که قدرت یافتند، بر کفر و ستیز خود ادامه دادند.

(۱) ۴- بشهر طوس بر کوی و مزار پاك و مطهر او منزل گزین! اگر در دین خود بر آئین فطرت که دین حق است برقراری، [یا به آرزو و هدف خواهی رسید (بنا بر نسخه ای که «علی وطر» دارد).]

۵- دو قبر در طوس

است، یکی قبر بهترین خلق، خداونـد (علیّ بن- موسـی) و دیگری گور شـریرترین مردم جهـان (هـارون الرّشـید)، و این بسـیار موجب تعجب و عبرت است.

۶- فائده و نفعی برای شـخص پلید نخواهد داشت اینکه گورش در قرب قبر پاك و پاکیزه ترین خلق باشد، و همچنین ضـرر و زیانی برای فرد پاك و مطهر ندارد که مدفنش در کنار گور شخص پلید و ناپاکی باشد.

۷- هیهات! بـدون شکّ و تردیـد هر کس در گرو عمل خویش خواهد بود، پس تو اگر میخواهی این را بپذیر و اگر میخواهی واگذار و رها کن، حقّ همین است که گفته شد.

صـولیّ گویـد: عـون بن محمّـد گویـد: منصـور بن طلحه برایم اشـعاری خوانـد و گفت که ابو طلحه این اشـعار را از ابو محمد یزیدی نقل کرد و گفت که گفته است: چون علیّ بن موسـی الرضا علیهما السّلام دار فانی را وداع گفت، من مرثیه ای از برای فوت آن حضرت سرودم که: ما لطوس- تا آخر در متن مندرج است:

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۱۸

(۱) ۱- شهر طوس را چه شده است، خدایش گرامی ندارد، هر روز گوهری گرانبها و نفیس را میرباید و فرو میبرد.

۲- ابتدا رشید را شکار کرد و سپس علی بن موسی را «۱»- علیهما السّلام-.

۳- نه امامی عادی را بلکه امامی که بمانند جمله امامان دیگر فضل و برتری و عظمت داشت، و سـعد روزگار بواسطه از دست دادن او مبدّل به نحسی گشت.

و در کتاب محمّد بن حبیب ضبّی این اشعار را یافتم:

۱- قبری در طوس است که امامی در آن مدفون است، و زیارت او بر ما حتمی و لازم است.

۲- قبری

است که دار السّلام بهشت بدان بر پا است، و یا آنکه محل درود و سلام است، و هر روز مرتب تحیّت و سلام بدان اهداء می گردد.

۳- قبریست که انوارش سر بآسمان کشیده و دیده نابینا را نور، و خاک کویش، مرضها را شفا می بخشد.

۴- قبری که رسول خدا و وصیّش را در دیده مؤمن زائری که در آنجا توقّف کند

---

(۱)- ابو محمد یزیدی یا هر کس که این مرثیه را گفته قطعا حق و باطل را نمی شناخته چون هم رشید را که برای نافرمانی و خیانت یکتن، جعفر برمکی، ریختن خون همه برامکه را حلال میداند گوهری گرانبها میداند، و هم علیّ بن موسی علیهما السّلام را که خداوند رحمه للعالمینش قرار داده است؟!!

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۱۹

مجسّم میسازد.

(۱) ۵- چشمها از هیبت و بزرگی که از والائی مقام آنان در اندیشه و فکر خود دارد خاضع و خاشع شدند.

۶- مزاری که زوّارش چون در کنار آن آیند و بر آن وارد گردند، هنگامی که بیرون میروند گناهانشان ریخته شود.

۷- کسانی که به آن محلّ قدم نهادند و قصد زیارت داشتند، توشه ایمنی از عذاب الهی را بهره برند و نیز از آنکه روزی به تهیدستی گرفتار شوند امنیّت یابند.

۸- خداوند از جانب صاحب قبر، ایمنی را برای زائرین آن ضامن گشته، و بدین سبب قلم از ایشان برداشته شده است و زلّات ایشان را نویسندگان اعمال ننویسند، (البته زوار واقعی معصیت و گناه نمی کنند، و اگر غفلتی روی دهد و گناهی از ایشان سر زند، بی درنگ توبه کرده و از خدایشان عذر می خواهند).

۹- اگر اکنون از باریدن باران بی نیازشده ایم این از برکت

آن قبر شریف است که اگر نبود ابرها بر این بلاد باران نمی بارید.

۱۰- قبری که علیّ بن موسی علیهما السّلام را در بر دارد بر حلّ و حرم یعنی بر سرزمین حرم مکّه فخر میکند.

۱۱- بزیارت آن قبر رفتن فرض و واجب است، همچنان که بزیارت حرم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲۰

کعبه واجب است و بر هر کس که در کنار آن منزل گزید احترام و تعظیم آن لازم و سزاوار است.

(۱) ۱۲- هر کس بقصد قربت مطلقه، عارفا بحقّه او را زیارت کند آتش دوزخ بر وی حرام گردد.

۱۳- و بیقین فردای قیامت، وی دارای مقامی پسندیده است و در فردوس برین مقام و جایگاهی دارد.

۱۴- و خداوند برای او این مقام را وفاکننده و ضامن است، سوگند بآن کس خورده که همه سوگندها باو میرسد و به او بازگشت میکند.

۱۵- و خدا رحمت فرستد و فرستاده است بر محمد پیامبر، و مقام علیّ را برومندی و سلامت نفسش بلند گردانید، ۱۶- و همچنین پیوسته درود فراوان بر زهرای مرضیّه فرستد برای ادای حقّش چون که حقّ او را میشناسد و او علّام الغیوب است.

۱۷- و بر او و بر فرزندش حسن، اول و بر حسین که از رویش بزرگی نمایان است.

۱۸- و بر علیّ بن الحسین که صاحب تقوی است و بر فرزندش محمّد باقر و بر هر یک از اینان درود و صلوات که بزرگ و محترمند.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲۱

(۱) ۱۹- و بر آن پاک و پاکیزه جعفر بن محمّد بهترین سلام و درود باد، اگر چه ناکسان و فرومایگان از آن ابا دارند.

۲۰- آن راستگوئی که تمامی علوم اسلامی

در میان شما از او مأثور است و از او روایت شده است و بدان همه اقوام شیعه تمسّک می جویند.

۲۱- و همچنین درود بر موسی پدرت، و پس از وی درود و رحمت خدا بر تو تا رحمت را دوا می باشد- یعنی ابدی است-.

۲۲- و بر فرزندت محمّد زکیّ که پاک و پاکیزه بود از هر پلیدی و دو چندان باد، و بر فرزندش علیّ تا مادامی که سخن برقرار است، یعنی تا مخلوقی و بشری در جهان هست و از او سخن در میان است.

۲۳- و بر آن پسندیده فرزند پسندیده، حسن بن علیّ که به فوت او تاریکی همه بلاد را فرا گرفت.

۲۴- و درود بر جانشین او حجّت خدا بر روی زمین، (و آن) کسیست که نظام، بدو وجود یابد و در او عدل و امامت تمامیّت یابد.

۲۵- پس اوست آنکه آرزو است که هدایت بوجودش از نو شکوفا گردد و احکام و فرامین الهی در جهان استوار شود.

۲۶- اگر امامان یکی پس از دیگری نبودند، هدایت از بین میرفت، و اسلام

مغلوب واقع میشد (یعنی کفر و شرک همه جا مسلّط بود).

(۱) ۲۷- هر یک از ائمّه جانشین امام پیش از خود شدند تا نوبت به قائم این زمان رسید.

۲۸- ای فرزند پیامبر، و ای حجّت خدا بر روی زمین که نماز و روزه بسبب وجود تو بر پا است.

۲۹- هیچ امامی از شما غایب نشد و از دنیا نرفت مگر آنکه بجای او جانشینی و امامی بود که امراض و نابسامانیها و مفاسد بوجود او دفع میشد و صحّت می یافت.

۳۰- در امامت و علم و کمال

مساوی هستند چه در پیری به امامت رسند و چه نوجوان باشند.

۳۱- شـما هستید وسـیله و راهنما بسوی خدا، و شمائید آنان که راه حقّ و هدایت را شناختند و خود از نشانه های هدایت و نور آن بودند.

۳۲- شمائید که اولیای خدائید در دین و دنیا هر دو، و آن کسان که از جانب خدا صاحبان حرمت و مورد توجّه و دارای اعتبار و اختیارند.

۳۳- از گروه مردم، انسـان کسـیست که بفضـل و برتری و مزیّت شـما اعتراف داشـته باشـد، و منکران فضـل شـما، حیوانـات و چهارپایانند.

۳۴- بلکه از حیوانات هم گمراه تر و پست ترند بجهت کفر و عنادی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲۳

دارند، و کسانی که به آنان اقتدا کرده و از آنان پیروی میکنند هدف تیر باشند.

(۱) ۳۵- از بهره دنیائی شما استفاده میکنند، و در انکار آنان فضل و کرم شما را مانند حیوان و چارپایانند.

۳۶- ای نعمت و برکتی که خداونـد به هر کس که بخواهد ارزانی داشـته است (ای آقا! نعمت امامت تو را خداوند بر شـیعیان مرحمت فرموده).

۳۷- ای فرزنـد موسـی! اگر چه جسم تو را خداونـد از مـا پنهان کرد، امّا روح تو موجب آرامش و زنـدگی و روان ما است (یا مراد شاعر حضرت صاحب الامر است).

۳۸- ارواح شما همه بعینه موجود است، اگر چه از دیده ما جسمتان پنهان و غایب میباشد.

۳۹- فرق میان تو (ای عزیز) و میان پیغمبر تنها نبوّت است، و منهای نبوّت، تو در فعل و صفت با وی همگامی.

۴۰- دو قبر در طوس است که هدایت در یکی مدفون است، و گمراهی و ضلالت در دیگری که شعله آتش آن را

می بیند.

۴۱- دو قبر در کنار یک دیگرند، این گلزار و یا روضه ای است بهشتی که

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲۴

امامی در آن زیارت شود.

(۱) ۴۲- و نیز آن دیگر حفره و گودالی است از جهنّم که همواره برای صاحب گمراهش عطش و تشنگی است.

۴۳- نزدیکی گور آن گمراه ضالّ به روضه آن پاک و مطهّر موجب دو چندان شدن عذاب اوست و بر خلاف میل او- که این باعث کم شدن عذاب بشود- ۴۴- اگر چه در ظاهر دو قبر بهم نزدیکند، لکن در عالم باطن، بسیار از یک دیگر دورند، و بر گور آن ظالم، خلعتهای عذاب متراکم.

۴۵- و همچنین ضرر نمیرساند بتو ناپاکی که بنای ساخته شده از سنگهای زبر و نرم آن را بتو نزدیک کرده است (یعنی خشت و گل ساختمان و جای قبر که نزدیک هم است ضرری نمی رساند).

۴۶- این نزدیکی دو قبر ضرری نمیرساند که هیچ، بلکه بر تو حسرت فراوان او را مینمایاند، چون تو مورد اکرام و احترام واقع میشوی و آن لعین مورد هتک و شتم، ۴۷- و بدی عذاب هر آن اضافه میگردد در ساعات و روزها و سالها مدام.

۴۸- ای کاش میدانستم فردا پس از قیام قائمتان علیه السّلام آیا من هستم!؟ و آیا شمشیر بدست من برای قلع و قمع دشمنان خواهد افتاد یا نه؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲۵

(۱) ۴۹- دو دست من با آن شمشیر در باره دشمنان در میان شما ظاهر آید، در حالی که لبانم تشنه باشد و سیراب نگردد تا آنکه بمقصود خود برسد.

۵۰- آری قبور شما خاندان، مرا بجوش و خروش می آورد، در حالی که دیگران را

پرچمهای افراشته بر خیمه ها بخروش می آورد.

۵۱- هر کس به ثناگوئی و چکامه سرائی برای مالداران و توانگران میکوشد و افتخار مینماید، ولی من بمدح گوئی و ثناخوانی شما اهل بیت عشق میورزم و فخر میکنم.

۵۲- و به ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام آن را اهداء میکنم، تا مورد پسند افتد و افکار و اندیشه ها از آن لذّت برند.

۵۳- این هدیّه ناقابل را از این چاکر و بنده ناچیز خود «ضبّی» بپذیر، آنکه او در دوستی و محبّت شما خاندان هر نکوهش و ملامت و سرزنشی را با جان و دل میپذیرد و شکوه ای ندارد.

۵۴- اگر نسبت به مدحتت حقّ خدا را رعایت نمودم از برای آنست که میدانم مهمان را بر میزبان حقّی است اگر چه بتأخیر اندازد.

۵۵- پس قبول این مهمانداری را از جانب نیّت و قصد من بپذیر، نه از آنچه گفتم، که اگر همان قصد من قبول گردد من به نتیجه دلخواهم رسیده ام.

۵۶- اگر دیگران به تعلیم و آموختن، دوستی شما را درک کرده اند، امّا من

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۲۶

از راه الهام خداوندی محبّت شما را دارا شده ام.

باب ۶۶ ثواب زیارت امام علیّ بن موسی الرّضا- علیهما السّلام-

(۱) ۱- احمد بن زیاد همدانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از یاسر خادم روایت کرده گوید: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام فرمودند: برای زیارت هیچ قبری بار و بنه نبندید و سفر نکنید مگر برای زیارت قبور ما اهل البیت، آری بدانید که من با زهر شهید خواهم شد، و محلّ دفنم در غربت خواهد بود، پس هر کس برای زیارت من سفر کند دعایش مستجاب و گناهانش آمرزیده و بخشیده خواهد شد.

(۲) ۲- علیّ بن احمد دقّاق

و محمّد بن احمد سنانی و علیّ بن عبد اللَّه ورّاق و حسین بن ابراهیم بن هشام- رضی اللَّه عنهم- بسند مذکور در متن روایت کرده اند که حضرت رضا علیه السّلام فرمود: هر کس مرا با دوری راه زیارت کند و از

راه دور بزیارت من آید در روز قیامت در سه موقف بیاری او خواهم آمد تا او را از ناراحتیهای آن حال نجات دهم:

اوّل- در آن هنگام که نامه های اعمال پخش می شود از جانب راست و از جانب چپ (که فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً هر کس که نامه عملش بدست راستش داده شود با نرمی و سهولت بحساب او رسند؛ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ: یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ- إلی- هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ (و امّا آنکه کتابش را بدست چپش دهند خواهد گفت که ای کاش نامه اش را بدو نمی دادند، و بحسابش نمی رسیدند).

دوم- در آن هنگام که از صراط میگذرد.

سوم- در آن وقت که بپای میزان عمل میرسد و عمل او را بررسی کرده می سنجند.

(۱) ۳- محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که میفرمود: مردی از اولاد فرزندم موسی که همنام جدّم امیر المؤمنین علیه السّلام است را بطوس خراسان برند و در آنجا با زهر کشته شود و بحال غربت او را بخاک سپارند، هر کس مزار او را زیارت کند و بحقّ او عارف باشد (امامت او را تصدیق دارد) خداوند عزّ و جلّ باو پاداشی دهد همانند پاداش آن کس که

پیش از فتح مکّه در راه خدا انفاق کرده و در راه خدا با

دشمن جنگیده است.

(۱) ۴- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن عماره از پدرش روایت کرده که امام صادق علیه السّلام از پدران خود از جدّش امیر مؤمنان علیهم السّلام از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله حدیث کرد که فرمود: بزودی پاره ای از تن من بسرزمین خراسان مدفون میگردد، هیچ مؤمنی بزیارت او نرود جز آنکه خداوند عزّ و جلّ بهشت را برای او واجب و آتش دوزخ را بر وی حرام کرده است.

(۲) ۵- احمد بن حسن قطّان، و محمّد بن احمد لیثی، و محمّد بن ابراهیم طالقانیّ، و محمّد بن بکران نقّاش جملگی گفتند: احمد بن محمّد ابن عقده به سند مذکور در متن از حسن بن فضّال روایت کرد که ابو الحسن علیّ بن- موسی الرّضا علیهما السّلام فرمود: بدرستی که در سرزمین خراسان بقعه ای است که زمانی محل رفت و آمد فرشتگان گردد، و مرتّب فوجی از فرشتگان فرود آیند، و فوجی بسوی آسمان پرواز کنند تا روزی که در صور دمیده شود. از آن حضرت

پرسیدند که یا ابن رسول اللَّه این بقعه کدام است، فرمود: آن بقعه در سرزمین طوس است، و بخدا سوگند آن گلزاری است از گلستانهای بهشت، هر کس مرا زیارت کند در آن مکان، اجرش همانند کسیست که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را زیارت کرده است، و خداوند متعال برای او ثواب هزار حجّ مبرور و صحیح و هزار عمره مقبول

و درست بنويسد، و من و پدرانم شفيعان او در روز قيامت باشيم.

(۱) ۶- محمّد بن موسى بن متوكّل- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از داود بن قاسم جعفرى روايت كرده كه گفت: از امام جواد عليه السّلام شنيدم ميفرمود:

براستى كه در ميان دو كوه شهر طوس، مشتى خاك بهشت است، هر كس در آن دشت وارد شود، روز رستاخيز در امان خدا خواهد بود.

(۲) ۷- محمّد بن علىّ ماجيلويه- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از عبد العظيم بن عبد اللَّه حسنىّ روايت كرده است كه امام جواد عليه السّلام فرمود: من براى آن كس كه مزار پدرم عليه السّلام را در طوس زيارت كند در صورتى كه عارف بحقّ او باشد ضامن بهشت ميباشم از جانب خداوند متعال.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص: ۶۳۰

(۱) ۸- و با سند قبل، از حضرت عبد العظيم بن عبد اللَّه حسنىّ روايت شده است كه گفت: به ابو جعفر امام جواد عليه السّلام عرضكردم: متحيّر مانده ام كه قبر سالار شهيدان ابو عبد اللَّه الحسين عليه السّلام را زيارت كنم، يا بطوس رفته و قبر پدرت عليه السّلام را زيارت نمايم، نظر شما چيست؟ بمن فرمود: اندكى صبر كن و همين جا بايست تا بازگردم، بعد به اندرون خانه رفت و با چشمى گريان كه اشك بر رخسار مباركش ميريخت بيرون آمد، و گفت: زوّار قبر ابو عبد اللَّه عليه السّلام بسيارند، ولى زوّار پدر من عليه السّلام در طوس بسيار اندكند.

(۲) ۹- محمّد بن موسى بن متوكّل- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از ابو صلت هروىّ روايت كرد كه گفت: از حضرت رضا

علیه السّلام شنیدم میفرمود:

بخدا قسم هیچ یک از ما ائمّه نیست مگر آنکه بقتل میرسد و شهید میگردد، از او سؤال شد: چه کسی (شخص) شما را بقتل میرساند ای فرزند رسول خدا؟

فرمود: بدترین خلق خدا در زمان من مرا با خورانیدن زهر میکشد، سپس مرا در خانه ای تنگ در شهری غریب دفن میکند، آگاهی میدهم که هر کس مرا در غریبیم زیارت کند، خداوند متعال اجر یک صد هزار شهید، و یک صد هزار

صدّیق، و یک صد هزار حاجّ و معتمر (کسی که بحجّ و عمره رفته) و یک صد هزار مجاهد و مبارز در راه حقّ در نامه عمل او بنویسد، و او را در زمره ما محشور فرماید، و در بهشت او را رفیق ما در درجات بلند قرار دهد.

(۱) ۱۰- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از احمد بن محمّد بزنطیّ روایت کند که گفت: در نامه حضرت رضا علیه السّلام خواندم که مرقوم داشته بود: بشیعیان من این پیام را برسان که زیارت من معادل یک هزار حجّ است، گوید: به فرزندش امام جواد علیه السّلام عرضکردم: آیا هزار حجّ؟! فرمود: آری بخدا قسم هزار هزار حجّ است برای کسی که او را زیارت کند و بحقّ او عارف باشد.

(۲) ۱۱- محمّد بن ابراهیم طالقانیّ- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن فضّال روایت کند که گفت: مردی خراسانی بحضرت علیّ بن موسی- الرّضا علیهما السّلام گفت: یا ابن رسول اللَّه! من رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در خواب دیدم که گویا بمن

میگفت: چگونه است حال شما هر گاه در سرزمین شما مدفون گردد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳۲

پاره تن من، و از شـما بخواهند حفظ و نگهداری امانت مرا، و غایب و پنهان شود در تربت شـما، ستاره من؟ حضرت فرمودند: من هسـتم آن کس که در سـرزمین شـما مدفون میگردد، و منم پاره تن پیامبر شـما، و منم آن امانت و منم آن ستاره و کوکب (که جدّم فرمودند). آگاه باشید و بدانید که هر کس مرا زیارت کند، و او بداند آنچه را که خداوند متعال واجب ساخته است از حقّ و طاعت من، پس من و پـدران بزرگوارم شـفیع های متعـدّدی برای او در روز قیامت باشـیم، و هر کس که ما شـفیع او شویم و لو مثل گناه جنّ و انس، وزر و وبال بر او باشـد نجات خواهـد یافت. آری پدرم برای من از جدّم از پدران بزرگوارش علیهم السّـلام بازگو کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: هر کس مرا در خواب زیارت کند بی تردید مرا زیارت کرده است، زیرا شـیطان نمیتوانـد بصورت و شـمایل من در آیـد و همچنین به صورت و شـکل هیچ یک از اوصـیای من، و نه بصورت احدی از شیعیان اوصیاء من، و اینکه رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوّت است.

مـترجم گویـد: «بایـد دانست که سـند این خـبر کاملاـ معتبر است، و در متن آن دو مطلب شایـان دقّت است: اوّل اینکه فرمود: شیطان نمیتواند بصورت و شکل ما خاندان در آید؛ معنیش این نیست که هر کس بخواب من و شما در آید و ادّعا کند که من پیامبر و یا

امام و یا شیخ مفید یا امثال اویم راست گفته است و باید از او پذیرفت، نه این طور نیست، بلکه هر کس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را در

بیداری دیده است یا یکی از معصومین علیهم السّلام را در حال بیداری دیده و میشناسد اگر در خواب دید درست همو است و شیطان بصورت آن معصوم مجسّم نگشته است، چون قدرت این کار را ندارد، پس هر کس بخواب انسان آمد و خود را امام یا پیامبر یا یکی از بزرگان معرّفی نمود هنگامی قابل قبول است که او را در بیداری دیده باشد و بشناسد، نه آنکه ندیده ادّعای او را بپذیرد.

دوم آنکه زائر علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام مادامی مورد شفاعت امامان علیهم السّلام واقع می شود که از نظر ایمان و عمل، قابلیّت زیر سایه شفاعت رفتن را دارا باشد، زیرا طبق آیه شریفه ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ (ستمکاران را دوستی مشفق و دلسوز و نیز مولا و شفیعی که شفاعتش مورد قبول باشد نخواهد بود- غافر: ۱۸) و زیارت پیامبر اکرم و ائمّه معصومین علیهم السّلام در حیاتشان هم برای بسیاری سودی نداشت، و در حال ممات آنان هم بسیاری از مخالفان هر روز قبورشان را زیارت می کنند، و منافقین و طرفداران احمقشان نیز هر روز بارها قبر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را زیارت میکردند ولی مسلّما فائده ای برای آنان نداشت تا که مورد شفاعت واقع شوند و نخواهد هم داشت، چون از شرائط زیارت «عارف بحقّ آنان بودن است» و هر کس که پیامبر و

امـام بحقّ و بحقيقت را بشـناسد و بدانـد كه آنـان قربانيان راه حقّ و فضـيلتند و از خون خود در اين راه- كه ابلاغ دين و اوامر حقّ، و جلوگيرى از سـتم و ناروا و معصـيت خدا ميباشد- گذشـتند، و هر كس كه اين گونه اين اعلام دين را بشناسد هرگز از دسـتورات آنان سـرپيچى نميكنـد و نافرمانى خـداى را نمى نمايـد، و چنانچه مرتكب گناه شود توبه نموده و از خداونـد عـذر ميخواهـد و اسـتغفار ميكنـد و مورد عفو در اين جهان و شـفاعت در آن جهان واقع مى شود، و اگر توبه نكرد و از گناه دسـت برنداشت، طبق روايات رسـيده آنقدر در آتش ميسوزد تا از گناه پاك شود آن وقت مورد شفاعت واقع شده و بشفاعت اولياء، از دوزخ نجات

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳۴

مى يابد، و اگر گناهش باندازه ثقلين (جنّ و انس) هم باشد پس از آنكه عقوبت آن را در دوزخ ديد، آن شفاعت او را نجات خواهد داد- و السّلام».

(۱) ۱۲- پـدرم- رضـى اللَّه عنه- بسـند مـذكور در متن از عبد الرّحمن بن ابى- نجران روايت كند كه گفت: از امام جواد عليه السّلام پرسيدم ميفرمائى چه ثوابى براى كسى كه پدرت را زيارت كند ميباشد؟ فرمود: بخدا قسم بهشت.

(۲) ۱۳- محمّد بن حسن بن احمد بن وليد- رضـى اللَّه عنه- بسـند مذكور در متن از علىّ بن اسـباط روايت كرد كه گفت: از ابو جعفر امام جواد عليه السّلام پرسيدم:

چه ثوابى براى كسى است كه پدرت را در خراسان زيارت كند؟ فرمود: بخدا سوگند بهشت، بخدا سوگند بهشت.

(۳) ۱۴- احمد بن زياد همدانى- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در

متن از قبیصه از جابر جعفیّ روایت کند که گفت: از وصیّ اوصیاء و وارث علم انبیاء ابو جعفر باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: پدرم سیّد العابدین علیّ بن الحسین از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳۵

پدرش سیّد الشهداء حسین بن علیّ از سید اوصیاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث کرد که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: پاره ای از تن من در سرزمین خراسان بخاک سپرده می شود، که هیچ دردمندی او را زیارت نمی کند

«إلّا نفّس اللَّه کربته»

مگر اینکه خداوند ناراحتی و غم او را برطرف میکند، و هیچ گنهکاری نیست که بزیارت او نائل شود، جز اینکه خداوند از گناهان او درگذرد. (یعنی موفّق به توبه می شود.)

(۱) ۱۵- جعفر بن علیّ بن حسین- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از محمّد بن سلیمان روایت کند که گفت: از ابو جعفر محمّد بن علیّ الرّضا علیهما السّلام پرسیدم از مردیکه بحجّ خانه خدا مشرّف شده و حجّه الاسلام را بجای آورده، و به نیّت حجّ تمتّع وارد شده و اعمال حجّ بجای آورده و خداوند او را موفّق بحجّ و عمره نموده، سپس بمدینه آمده و زیارت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را انجام داده و آنگاه به کوفه رفته و زیارت جدّت امیر مؤمنان علیه السّلام را بجای آورده و بحق او عارف بوده و او را امام و حجّت خدا بر خلق و باب راهیکه بندگان باید از آن درب برحمت خدا وارد شوند میدانسته، و بر او سلام داده، سپس بزیارت سالار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳۶

شهیدان ابو عبد اللَّه الحسین بن علیّ

علیهما السّلام موفّق گشته و بر او سلام داده، آنگاه ببغداد آمده و بر جدّت موسی بن جعفر علیهما السّلام وارد شده و او را زیارت کرده و بعد از آن بشهر و دیار خویش رفته، و خداوند در این وقت بار دیگر حجّ خانه را روزی او کرده است، آیا این شخص که حجّ واجب خود را انجام داده، بار دیگر بحجّ رود، یا اینکه بزیارت پدرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام بخراسان سفر کند و به او سلام دهد و او را زیارت کند، و بمکّه برای حجّ نرود؟ نظر شما چیست و کدام را بهتر میدانید؟ فرمود: بلی بخراسان رود و بر پدرم سلام کند افضل است، لکن این باید در ماه رجب انجام گیرد، و سزاوار نیست که در این روزگار این ماه (ذی الحجّه) را بزیارت خانه خدا نروید و بخراسان بزیارت پدرم روید، زیرا زمان، زمان تقیّه است و از ناحی ه دولت این کار را بر ما و شما عیب میگیرند و فضیحت ببار می آورند.

(۱) ۱۶- پدرم و محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّٰه عنهما- بسند مذکور در متن از ابن ابی نصر بزنطی روایت کنند که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: مرا زیارت نکند احدی از شیعیانم در حالی که عارف بحق من باشد

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳۷

جز آنکه او را در روز قیامت شفاعت خواهم کرد.

(۱) ۱۷- علیّ بن عبد اللّٰه وراق- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از نعمان ابن سعد روایت کند که گفت: امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمودند: از فرزندان من مردی در

سرزمین خراسان با زهر بقتل میرسد از روی ستم و ظلم، که نام او نام من است و نام پدرش نام پسر عمران، موسی علیه السّلام است، اعلام میکنم آگاه باشید، هر کس او را در آن غربت زیارت کند، خداوند تعالی او را بیامرزد و از گناهان اوّلین و آخرین او درگذرد، هر چند بعدد نجوم و قطرات باران و برگ درختان باشد (یعنی زیارت او حکم توبه را دارد).

(۲) ۱۸- حسین بن ابراهیم ناتانه، و حسین بن ابراهیم مکتب و احمد بن علیّ ابن ابراهیم، و محمّد بن ماجیلویه، و محمّد بن موسی بن متوکل، و علیّ بن هبه اللّه ورّاق- رضی اللّه عنهم- همگی بسند مذکور در متن از حمزه بن حمران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۳۸

روایت کرده اند که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمودند: نوه من در خراسان در شهری بنام طوس بقتل می رسد، هر کس بزیارت او رود و بحقّ او عارف باشد (مقام او را بشناسد) روز قیامت من دست او را گرفته داخل بهشتش خواهم کرد، هر چند از اهل گناهان بزرگ باشد، گوید: عرضکردم فدایت شوم عرفان حق او چیست؟ فرمود: بداند که او امام مفترض الطاعه است (یعنی مقام امامت و حجّیّت او را معتقد باشد)، و بداند که او را شهید کرده اند، و هر کس با این شناخت او را زیارت کند، خداوند اجر هفتاد هزار شهید از شهدائی که براستی و حقیقت در پیش روی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله کشته شده اند به او عطا خواهد فرمود.

و در حدیث دیگری آمده است که امام صادق علیه السّلام فرمود: از این- و با

دست اشاره بفرزندش موسى عليه السّلام كرد- فرزندى در طوس بقتل ميرسد و كسى او را زيارت نمى كند مگر افراد كمى و كمترى.

مترجم گويد: بايد توجّه داشت كه زيارت قبور ائمّه اطهار عليهم السّلام با شرط تولّى و تبرّى و معرفت، بسوى حقّ و حقيقت رو آوردن، و به باطل و ناحقّ پشت كردن است، و اين خود حكم توبه و انابه و رو بخدا آوردن را دارا است، و نبايد از اينكه فرمود: «ما دست او را گرفته به بهشت داخل مى كنيم و لو از اهل گناهان كبيره باشد» تعجب كنيم، زيرا خود زيارت معنى توبه و انابه بدرگاه خدا را دارد و فرد زائر كه بعنوان تقرّب اين دستور

را انجام ميدهد مورد عفو و بخشش قرار گرفته، و گناهانش در همين جهان مورد عفو قرار مى گيرد، و معنى دستگيرى امام از او و وارد كردن او به بهشت همين است كه در اين دنيا او را از شرور نجات داده و در راه بهشت انداخته است، و مطلب ديگر اينكه در ثواب زيارت قبور ائمّه اطهار كه بحدّ تواتر تقريبا در روايات رسيده است يك نكته را بايد در نظر داشت و آن اينكه ثواب بحسب زمان و شخص تفاوت مى كند، مثلا در زمانى كه دشمن ميكوشيده تا مردم شخص مزور را فراموش كنند و او را از ياد ببرند- تا در نتيجه جنايتى كه دشمن در حق او كرده و مردم بدان پى برده اند و ستمكارى او را فهميده اند از يادها برود و بر قدرت او افزوده شود و بظلم و ستم ادامه دهد، چنان كه يزيد

و بنی امیه می کردنـد- در چنین موقعیّت حسّاسـی که غالبـا منع از رفتن بزیـارت می کردنـد معلوم است زیارت کننـده ثوابشماننـد ثواب کسـی است که جهاد در راه خدا می کند و از دین و آئینش دفاع می نماید که بر او واجب شده بوده است، لذا از ثواب هزاران حجّ زیادتر خواهد بود، چون زیارت صـحیح حجّ بقایش وابسته به بقای آئین آن مزور و اقوال و روایات او است، که اگر آن فراموش شود حجّی که در آئین خـدا بوده بصورت حجّ زمان جاهلی باز می گردد، و نوعی تفریح و بازی می شود نه عبـادت مقرّب بخـدا، و گاهی زمان آن طور نیست و وضع عادی است و دشـمن در این مقام نیست که مزور را از یاد ببرد تا در نتیجه دین و آئین رفته رفته محو و نـابود شود، در چنین زمـانی ثوابش کاهش می یابـد و تا حـدّ یک عمل عبادی مسـتحب میرسد، و زائر نباید مغرور شود، و بدون هیچ رنج و زحمتی با کمال خوشـگذرانی بلکه بعضا برای تفریح بزیارت برود و ثواب چنـان بزرگی را که در موقع صـدور خبر بوده برای خود فرض کنـد، و یکی از معـانی عارف بحق بودن همین است که بـداند زیارت امام علیه السّلام در نظام اجتماع چه نقش مهمّی را عهده دار

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۴۰

است. و این را هم فراموش نکنیم که در آن زمـان بـا پـای پیاده یا با شتر و چهارپا فرسـنگها راه را برای زیارت طیّ میکردنـد و مسـلّما مشـقّت راه بـا این زمـان که بـا وسائل موتوری سـریع السـیر مسافرت میکننـد فرق دارد. در نتیجه ثواب زیارت آن زمان مناسب

با مشقّت راه آن زمان بود و زیارت این زمان مطابق مشقّت راه این زمان، و در آخر توجه به این نکته بسیار ضروری است که معرفت زائر در هر زمانی در ثواب دخالت دارد، کسی که تنها برای تقرّب بزیارت میرود، با کسی که برای تفریح و کسب و تجارت و گرفتن حاجت بزیارت میرود زمین تا آسمان فرق دارد».

(۱) ۱۹- احمد بن محمّد بن یحیی العطار- رضی اللَّه عنه- از سعد بن عبد اللَّه از ایّوب بن نوح روایت کند که گفت: از ابو جعفر امام جواد علیه السّلام شنیدم میفرمود: هر کس قبر و مزار پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان گذشته (پیشین و پسین) او را خواهد آمرزید، و چون روز قیامت شود روبروی منبر و کرسی سخنرانی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای او کرسیی نصب کنند و وی در آن قرار گیرد تا خداوند حساب خلایق را رسیدگی کند و تمام شود.

(۲) ۲۰- جعفر بن محمّد بن مسرور- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص روایت کند که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۴۱

میفرمود: هر کس قبر فرزندم علی را زیارت کند برای او در نزد خداوند ثواب هفتاد حجّ خالص باشد، عرضکردم: هفتاد حجّ؟ فرمود: بلکه هفتاد هزار حج، و افزود: چه بسا حجّی است که مورد قبول نباشد، و هر کس زیارت کند او را و یک شب را در کنار آن مزار بسر برد مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده است، عرض کردم خدا را در عرش

زیارت کرده است؟ فرمود:

آری چون روز قیامت شود بر عرش خداوندی چهار تن از اوّلین و چهار تن از آخرین قرار گیرند، امّا چهار نفر اول: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام باشند، و اما چهار تن آخرین: محمّد و علیّ و حسن و حسین که درود و سلام خدا بر ایشان باد باشند، آنگاه ریسمانی در اطراف عرش بکشند و حصاری معیّن کنند و ما با زوّار قبور امامان بنشینیم، آگاهی میدهم که درجه و مقام زائر قبر فرزند من از دیگران بالاتر است، و عطایش از تمامی زوّار ائمّه دیگر، نزدیکتر و بهتر است. (مراد از نزدیکتری عطا، قرب منزلت است) مؤلّف این کتاب که خداوند او را رحمت کند گوید: معنی قول او که فرموده: «مانند کسی باشد که خدا را در عرش زیارت کرده»، تشبیه نیست که از آن جسم بودن و بر عرش قرار گرفتن خدا فهمیده شود، بلکه عرش منسوب

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۴۲

بخداوند است و محلّ زیارت است، زیرا فرشتگان، عرش را زیارت می کنند و بدان پناه جسته و گردش طواف میکنند و میگویند: عرش خدا را زیارت کردیم، آنچنان که ما میگوئیم: خانه خدا را زیارت کردیم، چرا که خداوند را مکانی نیست و برتر است از اینکه نیازی بمکان داشته و بمکان وصف شود، برتری بی حدّ و بسیار.

(۱) ۲۱- تمیم بن عبد اللّه قرشیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از ابو الصّلت هروی روایت کرده که گفت: من در نزد علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام بودم که جماعتی از اهل قم بر آن حضرت وارد شدند و سلام کردند،

و امام سلامشان را جواب داد و آنان را مقرّب داشت و اکرام کرده فرمود: خوش آمدید مرحبا، شما بحقّ از شیعیان ما هستید، و روزگاری بیاید که شما شیعیان، مرا در طوس زیارت کنید، آگاه باشید که هر کس مرا با غسل زیارت کند از تمامی گناهان پاک می شود آنچنان که گویی از مادر متولّد شده و هیچ گونه بگناه آلودگی ندارد.

(۲) ۲۲- محمّد بن احمد سنانیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از عبد العظیم بن عبد اللّٰه حسنی روایت کند که گفت: از علیّ بن محمّد عسکریّ

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۴۳

(امام دهم) علیه السّلام شنیدم میفرمود: اهل قم و اهل آبه (که دهی است بین قم و ساوه) چون جدّم را زیارت می کنند و بمشهد جدّم بزیارت میروند مورد آمرزش پروردگارند، بدانید که هر کس او را زیارت کند و در راه، قطره بارانی از آسمان بدو رسد خداوند جسم او را از آتش دوزخ حرام میفرماید.

(۱) ۲۳- احمد بن هارون فامیّ- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از سلیمان بن حفص مروزی روایت کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السّلام شنیدم فرمود: بدرستی که فرزندم از روی ظلم و ستم با زهر کشته می شود، و در کنار قبر هارون در طوس بخاک سپرده خواهد شد، هر کس او را زیارت کند مانند فردیست که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله را زیارت کرده باشد.

(۲) ۲۴- محمّد بن حسن بن ولید- رضی اللّٰه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کند که گفت: از ابو الحسن الرّضا علیه السّلام شنیدم میفرمود: همانا

برای هر امامی عهـدیست بر ذمّه دوسـتان و شـیعیانش، و از تمام کردن عهد و اداء کردن آن بتمام، زیارت قبور ایشانست، پس هر کس با عشق و

علاقه قبور آنان را زیارت کنـد و بپـذیرد آنچه را که آنان بـدان رغبت داشـتند و انجام دهد، امامان او شـفیعش باشـند در روز رستاخیز.

(۱) ۲۵- محمّـد بن علیّ ماجیلویه- رضـی اللَّه عنه- بسـند مـذکور در متن از ابراهیم بن عقبه روایت کند که گفت: من به امام هادی علیه السّـلام نامه نوشـتم و از حضـرت سؤال کردم از زیارت حضـرت سـیّد الشـهداء ابو عبـد اللَّه الحسـین علیه السّـلام و زیارت حضـرت ابو الحسن موسی بن جعفر و امام جواد علیهم السّلام که کدامیک ثوابش زیادتر است؟ در پاسخ نامه ام مرقوم فرموده بود: زیارت ابی عبد اللَّه مقدّم است، و این زیارت جامعتر و اجرش بیشتر خواهد بود.

مترجم گوید: ظاهرا لفظ «ابی الحسن» بر مصـنّف مشتبه شده است، و زیارت کاظمین علیهما السّلام مراد باشد یعنی: امام کاظم موسـی بن جعفر و حضرت جواد علیهما السّلام، همچنان که ابن قولویه و کلینی- رحمهما اللَّه- در باب «فضل زیارت کاظمین» آورده اند.

(۲) ۲۶- محمّـد بن موسـی بن متوکّل- رضـی اللَّه عنه- بسـند مـذکور در متن از علیّ بن مهزیار روایت کرده که گفت: به ابو جعفر امام جواد علیه السّلام عرضکردم:

فدایت گردم زیارت حضـرت رضا علیه السّـلام افضل است یا زیارت ابی عبد اللَّه الحسـین علیه السّلام؟ فرمودند: زیارت پدرم افضلست، و این بدان جهت است که ابو عبد اللَّه الحسین را تمامی مردم مسلمان از سنّی و شیعی زیارت

می کنند، ولی پدرم را جز جمعی از خواصّ شیعیان زیارت نمی کنند.

(۱) ۲۷- محمّد بن حسن بن ولید- رضـی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از حسن بن علیّ وشّاء روایت کند که گفت: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: من بزودی مظلومانه با زهر کشته می شوم از روی ستم، پس هر کس با شناخت حقّ من، مرا زیارت کند خداوند گناهان مقدّم (پیشین) و مؤخّر (پسین) او را می بخشد.

مترجم گوید: «تقدّم» و «تأخّر» هر دو فعل ماضی است، یعنی گناهان گذشته او را می آمرزد نه گناهان آینده او را، چون اگر آینده مراد بود میفرمود: «ما یتأخّر» بصورت فعل مضارع و کسانی که گناهان آینده معنی کرده اند دقّت در لفظ ننموده اند، و عقلا هم درست نیست که خداوند گناهان نکرده کسی را بیامرزد، مگر اینکه بگوئیم بعد از این هم هر گناهی که کرد مورد عفو واقع می شود، و این در حقیقت رفع تکلیف است و عقیده ملاحده که گویند اگر چنین و چنان عقیده پیدا کنی تکلیف از تو ساقط می شود «فاعمل ما شئت» هر کار که میخواهی بکن که گناهی بر تو نوشته نخواهد شد- عصمنا اللّه منهم و من الحادهم».

(۲) ۲۸- محمّد بن احمد سنانیّ- رضی اللّه عنه- بسند مذکور در متن از

اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمّد علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: هر گاه از شما کسی بحجّ میرود و مناسک خود را بجای می آورد به مدینه آید، و ما اهل بیت را زیارت کند، زیرا این کار از تمامیّت حجّ است؛ یعنی جزء آخر حجّ و مناسک آن است.

(۱) ۲۹- محمّد بن علیّ ماجیلویه-

رضـی اللَّه عنه- بسـند مذکور در متن از جابر (جعفی) از ابی جعفر امام باقر علیه السّـلام روایت کند که فرمود: تمام بودن حجّ بزیارت امام است.

(۲) ۳۰- پـدرم- رضـی اللَّه عنه- بسـند مـذکور در متن از زراره از امام باقر علیه السّـلام روایت کرده که فرمود: مردمان مأمور شـده انـد که بـدان سـنگها خود را نزدیک کننـد و گرد آن طواف نمایند، آنگاه بسوی ما آیند و دوستی و متابعت خود را بما اعلام نمایند و نصرت و یاری خود را نسبت بما عرضه دارند.

(۳) ۳۱- پدرم- رضی اللَّه عنه- بسند مذکور در متن از زید شحّام روایت کرد

که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرضکردم: چیست برای کسی که یکی از شما ائمّه را زیارت کند؟ گفت: مانند همان که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را زیارت کند.

(۱) ۳۲- حسـین بن ابراهیم مکتّب، و محمّـد بن علیّ ماجیلویه، و احمد بن- علیّ بن ابراهیم، و حسـین بن ابراهیم ناتانه، و علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضـی اللَّه عنهم- بسـند مذکور در متن از صـقر بن دلف روایت کرده اند که گفت: شـنیدم سرورم علیّ بن محمّد (امام هادی) علیهما السّلام میفرمود: هر کس بسوی خداوند حاجتی دارد پس بطوس بزیارت جدّم علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّـلام رود، و با غسل و طهارت باشـد و بالای سـر آن حضـرت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه در قنوت نماز از خداوند متعال حاجت خویش را طلب کند، خدا حاجتش را در صورتی که گناه یا قطع رحم نباشد برخواهد آورد، و بدرستی که محلّ قبر آن حضرت یکی از کاخهای

بهشت است، و مؤمنى آن را زيارت نكنـد جز آنكه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد كند، و داخل در خانه هميشگى بهشـت نمايد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۴۸

(۱) **۳۳**- محمّد بن ابراهيم طالقانىّ- رضى اللَّه عنه- بسند مذكور در متن از علىّ بن فضّال از پدرش روايت كرده كه گفت: از علىّ بن موسى الرضا عليهما السّلام شـنيدم ميفرمود: آرى من با زهر شـهيد ميشوم، و در سرزمين غربت و دور از وطن بخاك سپرده ميشوم، اين مطلب را پدرم از پدران بزرگوارش از علىّ بن- ابى طالب از رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله نسلا بعد النسل براز گرفته انـد و عهـد معهود آنـان بوده، و آگاهى ميـدهم شـما را كه هر كس در آن سـرزمين غربت بزيارت من آيـد، من و پدرانم در روز قيامت شـفعاى او باشيم، و هر آن كس كه ما شفيع او باشيم نجات خواهد يافت، و لو اينكه سنگينى بار گناهش بانـدازه بار جنّ و انس باشـد مترجم گويـد: «قبلا گـذشت هر گاه وضع طورى باشـد كه منجر بخروج مردم از دين و آئين حق شود بايد امورى عملى گردد كه از آن فساد پيشـگيرى كند و مردم را در صـراط حق باقى گذارد و لو آلوده بگناه باشند، و پر واضـح است كه زيارت قبور ائمه اطهار عليهم السّلام اين پست مهمّ را در هر كجا عهده دار است، لذا ترغيب به آن عملى كه عهده دار اين جلوگيرى از خروج دين و تبليغات دشمن مفسد ميكند، ضرورى و از أهم امور است، و بنظر ميرسد ثواب زيارت ائمّه عليهم السّلام كه تا اين حدّ عظيم در

روایات آمده است سرّش این باشد، و از خبر ۲۶ که فرمود: ابو عبد اللَّه حسین بن علیّ علیهما السّلام زائر فراوان دارد ولی پدرم زائری جز افراد معدودی از شیعیان ندارد این

مطلب تأیید می شود، و اللَّه العالم.

(۱) ۳۴- حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب (که همان مکتّب است) و علیّ بن عبد اللَّه ورّاق- رضی اللَّه عنهما- بسند مذکور در متن از عبد السّلام هرویّ روایت کرده اند که گفت: دعبل خزاعی در آن هنگام که حضرت در مرو نزول اجلال فرموده بود بر علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام وارد شد و به امام گفت:

یا ابن رسول اللَّه من قصیده ای ساخته و سوگند یاد کرده ام که برای احدی قبل از شما نخوانم، حضرت فرمود: بخوان آن را، دعبل شروع کرد بخواندن قصیده ای که یک سطرش این است خواند:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «۱» تا بدان جا رسید که:

أری فیئهم فی غیرهم متقسماو أیدیهم من فیئهم صفرات «۲» حضرت علیه السّلام گریست، و فرمود: راست گفتی ای خزاعی همین طور است،

---

(۱)- مدارس و محافلی که در آن قرآن خوانده و تفسیر و تدریس میشد، اکنون خالی است، و محلّ نزول وحی چون صحرائی بی آب و علف و خشک افتاده است.

(۲)- غنائم و بیت المال مسلمین را می بینم که در میان دیگران تقسیم می شود، و مینگرم که دستهای ایشان (آل محمّد علیهم السّلام، از آن خالی است.

(۱) و چون دعبل به این بیت رسید که:

إذا وتروا مدّوا إلی واتریهم أکفّا عن الاوتار منقبضات «۱» امام علیه السّلام کف دو دستش را

میچرخانید و زیر و رو میکرد و میفرمود: آری این چنین است، دستها بسته است، و چون باین بیت رسید:

لقد خفت فی الدّنیا و ایام سعیهاو إنّی لأرجو الا من بعد وفاتی «۲» فرمود: خداوند تو را از فزع اکبر که قیامت است از عذاب در امان دارد، و چون به این بیت از قصیده رسید:

و قبر ببغداد لنفس زکیّهتضمّنها الرّحمن فی الغرفات «۳» امام علیه السّلام گفت: آیا در اینجا دو بیت بقصیده ات بیفزایم تا کامل

---

(۱)- هر گاه هدف حربه تیر جنایت و بلا و ظلم دشمن واقع میشوند، دستهای تهی از حربه و بسته را بسوی دشمن میگشایند.

(۲)- من چون دارای محبّت شما خاندانم همه عمر در ترس و وحشت زندگی کردم، امّا امید من همه این است که پس از وفاتم دیگر از عذاب در امان باشم.

(۳)- و قبری در بغداد از ان نفس زکیّه ای است که خداوند در یکی از غرفات بهشت او را مأوا داده است (مراد حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام میباشد).

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵۱

گردد؟ (۱) دعبل عرضکرد: یا ابن رسول اللّه بفرمایید.

حضرت این دو بیت را اضافه کرد:

و قبر بطوس یا لها من مصیبهتوقّد فی الأحشاء بالحرقات

إلی الحشر حتّی یبعث اللّه قائمایفرّج عنّا الهمّ و الکربات

«۱» دعبل گفت: یا ابن رسول اللّه بفرمائید که در طوس قبر کیست؟ حضرت فرمودند: آن قبر من است که روزگاری نمی گذرد مگر اینکه طوس محلّ آمد و رفت شیعیان و زوّار قبر من می شود، و اعلام میکنم که هر کس مرا در زمان غربت قبرم در طوس زیارت کند او در درجه من با من همدم خواهد بود

در حالی که خداوند او را از گناه پاک و آمرزیده باشد.

سپس حضرت پس از اینکه قصیده دعبل بپایان رسید از جای برخاست و دعبل را گفت که بر جای خود بماند، و به درون خانه رفت، و ساعتی گذشت خادم آن حضرت با کیسه ای از زر که دارای یک صد دینار بود بیرون آمد، و آن را به دعبل داد- و سکه آن دینارها بنام حضرت بود- و به دعبل گفت: مولایت فرموده است: این کیسه زر را نفقه خود کن، دعبل گفت: بخدا سوگند من

---

(۱)- و قبری در شهر طوس است که وا مصیبتا از غم و اندوهش که آتش مصیبت فاجعه مرگش در اعضا و رگ و ریشه بدن شعله میزند تا روز حشر، مگر خداوند قائمی برانگیزد و بر ستم و ستمکاران پیروز شود و درد و رنج ما را تا حدّی آرام بخشد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵۲

برای اخذ صله بدینجا نیامده ام (۱) و این قصیده را بطمع مال نسروده ام، و مال را نستاند و ردّ کرد، و تقاضای جامه ای از جامه های آن حضرت را نمود که بدان تبرّک جسته و خود را مشرّف بآن جامه نماید، پس امام علیه السّلام جبّه ای خزّ با همان کیسه زر توسّط خادمش به او عطا فرمود، و خادم را دستور داد به دعبل بگوید که این مال را بپذیرد زیرا بدان محتاج خواهد شد، و آن را باز نگرداند، دعبل سرّه زر را با آن جبّه پذیرفت، و بسوی مرو با قافله ای بیرون آمد، و چون به «میان «۱» قوهان» رسیدند- که نام موضعی است نزدیک طوس-، راهزنان قافله را ربودند و تمامی

اموال را تصرّف کردند، و اهل قافله را اسیر کرده کتفهای آنان را بستند، و دعبل خود از کسانی بود که دستگیر شده و کتف او را بسته بودند، و حرامیان مشغول تقسیم اموال شدند. در میان دزدان مردی باین شعر دعبل تمثّل جست:

أری فیئهم فی غیرهم متقسّماو أیدیهم من فیئهم صفرات دعبل از وی این شعر را شنید، از آن مرد پرسید این شعر از کیست؟ مرد گفت: از یک شخصی است که از قبیله خزاعه میباشد و او را دعبل بن علیّ

---

(۱)- لفظ «میان» بکسر میم پیشوندی است که به مواضعی در نیشابور اطلاق میشد که قصرهای آل طاهر بن الحسین (ذو الیمینین) در آنجا بوده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵۳

گویند، (۱) گفت آن خزاعیّ من هستم و نامم دعبل است و این قصیده را من سروده ام که یک بیتش اینست که تو بدان تمثّل جستی، آن مرد فوری خود را برئیسشان در حالی که بالای تپّه ای مشغول نماز بود رسانید- و او از طرفداران اهل بیت بود- و ماجرا را بوی خبر داد، رئیسشان نیز شخصا بپای خویش نزد دعبل آمد و ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری، مرد گفت: قصیده را برایم بخوان، دعبل قصیده را بتمامه برای او خواند، مرد کتف او را باز کرد و دستور داد کتف تمامی قافله را باز کردند و آزاد نمودند و از برای احترام دعبل تمامی اموال را به آنان ردّ کردند، و دعبل براه افتاد و آمد تا بشهر قم رسید، اهل آنجا از وی تقاضا کردند که قصیده خود را برای ایشان بخواند، دعبل گفت: همگی بمسجد جامع

بیائید! و وقتی همه در مسجد جمع شدند آنگاه بمنبر رفته و قصیده خود را برای اهل قم خواند، و مردم برای او صله آوردند از مال و خلعت بسیار، و خبر از جبّه یافتند، از او درخواست کردند که آن را بهزار دینار زر به آنان بفروشد، دعبل حاضر نشد، از او خواستند که قطعه و پاره ای از آن را بهزار دینار بدیشان بفروشد، باز حاضر نشد، و از قم رهسپار شهر و دیار خویش گشت، و چون از آبادیهای قم بیرون شد، عدّه ای جوان عرب از پشت سر به او

رسیدند، و جبّه را از وی بستاندند، (۱) دعبل ناچار به قم بازگشت، و از آنان بالتماس، جبّه را طلب کرد، جوانان از دادن آن امتناع ورزیدند، و بزرگتران را که نظر داشتند جبّه را به او باز پس دهند نافرمانی کردند، بدعبل گفتند: راهی برای گرفتن آن جبّه نداری، قیمتش را از ما بستان، هزار دینار زر بگیر و برو، دعبل قبول نمیکرد، تا اینکه از بازپس دادن آنان مأیوس گشت، ناچار درخواست کرد که پاره ای از آن را به وی دهند، جوانان این پیشنهاد را پذیرفتند، و بعض آن را بوی تسلیم کردند و قیمت باقی آن را هزار دینار به او دادند، دعبل عزیمت نموده روانه شهر خویش گشت، و چون بمنزل رسید دید هر چه داشته است دزدان ربوده اند، لذا آن یک صد دیناری که امام به او داده بود هر دیناری را به یک صد درهم فروخت، و ده هزار درهم بدست آورد، آنگاه بیاد گفتار امام علیه السّلام افتاد که فرموده بود: «تو

بـدان دینارها محتاج خواهی شـد»، و کنیزی داشت که او را سـخت دوست میـداشت، آن کنیز را چشم درد حاصل شد، چشـم دردی سـخت، و طبیبان را به بالین او آورده به او نظری کردند و گفتند: امّا چشم راسـتش معالجه پذیر نیست و کور شده است و امّا چشم چپش را معالجه میکنیم و میکوشیم که بهبود یابد، و امیدواریم معالجه شود، دعبل سخت ناراحت

شده و اندوهی گران او را فرا گرفت و بیتاب شد (۱) و بیادش آمد که رشته ای از آن جبّه نزد اوست، آن را بیاورد و دو چشم جاریه را در اوّل شب با آن ببست و چون صـبح شد چشمان کنیز ببرکت حضرت رضا- علیه السّلام- از اوّل بهتر و سالمتر شده بود.

نویسـنده کتاب- رحمه اللّه- گویـد: من این خبر را در این باب آوردم چون متضـمّن ثواب زیارت آن حضـرت بود و خبری از دعبل در باره قائم علیه السّلام است که می آید.

(۲) ۳۵- احمد بن زیاد همدانیّ- رضـی اللّه عنه- بسـند مذکور در متن از عبد السّلام بن صالح روایت کند که گفت: از دعبل بن علیّ شنیدم میگفت:

چون برای حضرت رضا علیه السّلام این قصیده را خواندم که مطلع آن این بود:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «۱»

---

(۱)- ترجمه بیت گذشت ولی آن مطلع قصیده نیست، بلکه مطلعش این شعر است:

تجاوبن بالارنان و الزّفرات نوائـج عجم اللّفظ و النّطقات نوحه گران الفاظ و کلام و گفتگو، خود بشـیون و فغان و ناله در آیند در دادن پاسخ.

(۱) تا بدینجا رسیدم که گفته بودم:

خروج امام لا

محاله خارج یقوم علی اسم اللّٰه و البرکات

یمیّز فینا کلّ حقّ و باطل و یجزی علی النّعماء و النّقمات «۱» امام علیه السّلام (پس از شنیدن این اشعار) بسختی گریست، آنگاه سر خویش را بسوی من بالا برد و فرمود: ای خزاعی روح القدس از زبان تو این دو بیت را سرود و سخن را گفت، آیا میدانی آن امام کیست و در چه زمانی قیام می کند؟ عرضکردم: خیر ای سرورم، جز اینکه شنیده ام امامی از شما خاندان خروج میکند و روی زمین را از فساد پاک و جهان را پر از عدل و داد می نماید، آن جناب فرمود: ای دعبل، امام پس از من فرزندم محمّد است، و پس از محمّد پسرش علیّ و پس از وی فرزندش حسن و پس از او ولدش حجّت قائم که در زمان غیبتش انتظار او را کشند و در زمان حضور و ظهورش بر همه جهانیان مطاع و فرمانده باشد، و اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز، خداوند، آن

---

(۱)- یعنی بیقین وقوع خروج امامی که ناچار خارج شود و بنام خدا همه برکات را به خود می آورد حتمی است و در میان ما هر حقّی را از باطل جدا میسازد و بر نیکی و بدی جزا میدهد، هر کس عملی نیکو کرد پاداش خیر، و هر که بدی کرد سزای بد باو میدهد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵۷

یک روز را طولانی میکند (۱) تا او خارج شود و روی زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است، و امّا کی و در چه وقت این واقعه روی خواهد

داد؟ این مانند از خبر دادن بوقت قیامت است، و پدرم برای من از پدرش از اجداد بزرگوارش حدیث کرد که برسول خدا گفتند: یا رسول اللّه چه وقت قائمی که از ذرّیّه شماست خروج می کند؟ فرمود: مثل آن مثل ساعت قیامت است که آشکار نکند آن را مگر خداوند، بسیار گران است آن بر اهل آسمانها و اهل زمین، نمی آید آن مگر ناگهان، یعنی همان طور که قیامت وقتش برای احدی معلوم نیست این قیام نیز بر کسی معلوم نخواهد بود امّا آمدنش برای بسیاری از مردم گران تمام خواهد شد.

(۲) خبر دعبل در حال وفاتش ۳۶- ابو علیّ احمد بن محمّد هرمزیّ بیهقیّ گوید: از داود بکری شنیدم میگفت: از علیّ فرزند دعبل شنیدم گفت: پدرم در هنگام مرگ رخسارش دگرگون گردید و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد، و نزدیک بود که من مذهب او را رها کنم، تا سه روز بدین حال گذشت، بعد او را در خواب دیدم که جامه ای

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵۸

سفید در بر دارد و کلاهی سفید بر سر نهاده، (۱) باو گفتم: ای پدر! خداوند با تو چه کرد؟ در پاسخم گفت: ای فرزند عزیز! آنچه تو دیدی از تغییر رنگ رخسارم و سیاهی آن و بند آمدن زبان، همه از این جهت بود که من در دنیا شراب می خوردم و دائما در حال اعتیاد بشرابخواری میزیستم تا اینکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله را دیدم که لباسی سپید در بر و کلاهی سپید بر سر داشت و بمن فرمود: آیا تو دعبلی؟

عرضکردم آری ای پیامبر خدا من دعبل خزاعیّ هستم، فرمود:

آن شعری که در باره اولاد من سرودی برای من بخوان، من این شعرم را برای او خواندم:

لا أضحک اللّٰه سنّ الدّهر إن ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم کأنّهم قد جنوا ما لیس یغتفر «۱» حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله بمن فرمود: احسنت، آفرین، و در باره من شفاعت کرد و لباسهای خود را بمن داد و آن این است که می بینی و لباسهای سفیدش را بمن بنمود.

---

(۱)- خداوند دندان روزگار را بخنده آشکار نکند اگر بخواهد بخندد در حالی که آل پیامبر ستم شده و مظلوم گردیده اند، همه از خانه و کاشانه اصلی خود رانده شده که گویی- العیاذ باللّٰه- از آنان فساد و جنایتی سر زده است که قابل بخشش نیست.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۵۹

(۱) آنچه بر سنگ مزار دعبل نوشته یافتند:

۳۷- از ابو نصر محمّد بن حسن کرخیّ شنیدم میگفت: روی سنگ قبر دعبل بن علیّ این ابیات نوشته شده بود:

اعدّ للّٰه یوم یلقاه دعبل أن لا إله إلّا هو

یقولها مخلصا عساه بهایرحمه فی القیامه اللّٰه

اللّٰه مولاه و الرّسول و من بعدهما فالوصیّ مولاه یعنی: آماده گردانید دعبل، برای روزی که خدا را ملاقات میکند و از دنیا رخت برمیبندد ذخیره خود کلمه «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» را، و آن را از روی کمال اخلاص و حقیقت شهادت میداد بامید آنکه خداوند او را از سختیهای قیامت نجات بخشد، خداوند مولای اوست، و پس از او پیامبرش و از پس این دو، وصیّ رسول خدا مولای او خواهد بود.

مترجم گوید: شرح حال دعبل خزاعیّ را ابن خلّکان در وفیات الأعیان، و خطیب بغدادیّ در تاریخ بغداد و

غیر این دو به اختصار آورده اند، و گویند: وی ابراهیم بن مهدیّ عبّاسیّ را هجو کرده و او شکایت بمأمون برده، مأمون گفته است: دعبل مرا هم هجو کرده و بیتی چند در هجو مأمون از وی ذکر نموده اند، باری او در سال ۱۴۸ بدنیا آمده و در سال ۲۴۶ وفات نموده است».

باب ۶۷ ثواب زیارت فاطمه دخت گرامی موسی بن جعفر از کلام حضرت رضا علیهم السّلام

(۱) ۱- پدرم، و محمّد بن موسی بن متوکّل- رضی اللَّه عنهما- بسند متن از سعد بن سعد روایت کرده اند که گفت: از حضرت ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام از زیارت خواهرش فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السّلام پرسیدم، فرمود: هر کس او را زیارت کند ثوابش بهشت خواهد بود.

باب ۶۸ ذکر زیارت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام

اشاره

(۲) استادم محمّد بن حسن- رحمه اللَّه- در کتاب جامع خود آورده است که هر گاه بخواهی مزار ابو الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام را در طوس زیارت کنی، پس در وقت بیرون شدن غسل کن و در حین غسل این دعا که ترجمه اش چنین است بخوان: «خداوندا مرا از گناه و زشتیهای اخلاق و عمل پاک گردان، و

افکار و اندیشه هایم را نیز پاکیزه گردان، و بمن شرح صدر عطا فرما، و مدح و ثنای خویش را بر زبانم جاری ساز، زیرا هیچ قدرتی برای احدی نیست مگر بتو و از سوی تو، خداوندا این شستن را برای من پاکی از گناهان و شفای از امراضم قرار ده».

چون بیرون آئی پس از «بسم اللَّه» بگو: «بسم اللَّه و باللَّه- تا آخر» ترجمه:

«بنام خدا و بحکم خدا و بسوی خدا قصد میکنم، و بزیارت فرزند رسول خدا میروم، و خدا خود مرا کفایت می کند، و بدو توکّل نموده ام، پروردگارا رویم بسوی تو است، قصدم بجانب تو است، و در این زیارت قرب تو را میطلبم».

و چون از منزل بیرون آمده بر در خانه بایست و این دعا را بخوان: (یعنی) «پروردگارا! بسوی تو رو کرده ام، و اهل و مال و فرزندان و آنچه بمن داده ای را

بتو سپرده ام و همه اعتماد و اطمینانم بتو است، بی بهره ام مگردان ای آنکه بی بهره نگردد هر کس بدو رو کند و او را بخواهد، و ضایع نگرداند هر کس را که در کنف عنایت گیرد، بر محمّد و آل او درود فرست، و مرا از جمیع آفات محفوظ بدار، چرا که هر کس در ظلّ نگهبانی تو واقع گردد و تو نگهبانش باشی هیچ گونه آسیبی نبیند». و چون با تن سالم به طوس رسیدی (و دیده ات بر آن روضه افتاد اظهار ادب کرده) غسل کن و این دعا را بخوان که ترجمه قسمت

آخر دعا چنین است: (۱) «البتّه من میدانم که قوت و قوام و استواری و صحّت دینم، تسلیم امر تو بودن، و متابعت سنّت پیغمبرت را کردن است، و گواهی دادن بر مخلوقاتت جملگی، پس ای خدای عزیز آن را برای من شفا و نور قرار ده، زیرا تو بر هر چیزی توانائی».

و پاکیزه ترین لباس خود را بر تن کن و با پای برهنه در حاله ای از سکینه و وقار گام بردار، و زبان به تکبیر و تهلیل و تمجید حقّ بگشا، و قدمها را نزدیک بردار، و چون داخل حرم شدی بگو: «بسم اللّه و باللّه و علی ملّه رسول اللّه- تا- و اشهد أنّ علیّا ولیّ اللّه». و تا کنار مزار پیش رو و روبروی او پشت به قبله بایست و بگو:

«أشهد أن لا اله إلّا اللّه وحده لا شریك له و أشهد أنّ محمّدا- تا- و اهوال یوم القیامه».

مترجم گوید: «متن زیارت عربی در بالا ذکر شده و نیازی

هم بترجمه ندارد.

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۶۴

(۱) آنگاه نزد سر مبارك بر زمين نشسته ميگوئى: «السّلام عليك يا ولىّ اللَّه- تا- لعن اللَّه امه أسّست اساس الظّلم و الجور و البدعه عليكم اهل البيت».

آنگاه قدرى فراز آمده و ميگويى: «اللهمّ اليک صمدت من ارضى- تا- عند اللَّه وجيه».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۶۵

(۱) آنگاه دست راست را بلند و دست چپ را باز بر قبر نهاده ميگويى: «اللّهمّ إنّى اتقرب إليك بحبّهم- الى- يا رحمان».

سپس به پايين پا رفته و ميگوئى: «صلّى اللَّه عليك- تا- و الألسن».

پس هر دو دست را بلند كرده و بر قاتلان امير مؤمنان و قاتلان حضرت مجتبى و سيّد الشّهداء لعن ميكنى، و همين طور بر تمامى دشمنان اهل بيت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله.

آنگاه بجانب سر مبارك بازمى گردى و دو ركعت نماز در پشت سر آن حضرت عليه السّلام ميگزارى، و در ركعت اول حمد و سوره ياسين، و در ركعت دوم «حمد» و سوره «الرّحمن» را و اگر از بر نداشتى سوره «توحيد» را بجاى آنها

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۶۶

قراءت كرده (۱) و در دعا و تضرّع اصرار ميورزى، و براى خود و پدر و مادر و جميع برادران خويش و مؤمنين، مردان و زنان دعا ميكنى، و در بالاى سر (در صورت امكان و عدم مزاحمت ديگران) آنچه خواهى درنگ مينمائى و نماز زيارت را نزد قبر بجاى مى آورى.

زيارت وداع

(۲) و چون خواستى وداع كنى ميگويى: «السّلام عليک يا مولاى و ابن مولاى- الى- إِنَّکَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ».

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۶۷

آنگاه ميگوئى: «استودعک اللَّه و استرعيک- تا- عباد اللَّه الصالحين».

و

چون از حرم خارج شدی از آن حضرت روی نمیگردانی تا از نظرت بیرون و قبر از دیده ات پنهان شود.

(۱) باب زیارتی که میتوان برای هر یک از ائمّه- علیهم السلام- خواند ۱- استادم ابن ولید از صفّار از علیّ بن حسان روایت کرده که گفت: از حضرت رضا علیه السّلام راجع به زیارت قبر پدرش موسی بن جعفر علیهما السّلام سؤال شد، فرمود: در رواقهای اطراف یا مساجد اطراف آن نماز میگزارید- و کفایت می کند در هر یک از آنها- (رواقها یا مساجد اطراف آن قبر) میگویی:

«السّلام علی اولیاء اللَّه و اصفیائه- تا- صلّی اللَّه علی محمّد و آله الطّاهرین»

.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۶۸

و این در همه زیارات و مشاهد مشرّفه کافی است، و بسیار صلوات فرست بر محمّد و آل او، و ائمّه اطهار با بردن نامشان یکی پس از دیگری، و اظهار براءت کن از دشمنانشان، و هر چه از دعا و نیاز برای خود و دیگر مؤمنان که خواستی اختیار کن.

زیارت دیگری برای حضرت علیّ بن موسی الرّضا و جمیع ائمّه- علیهم السّلام-

(۱) ۱- علیّ بن احمد دقّاق و محمد بن احمد سنانیّ و علیّ بن عبد اللَّه وراق و حسین بن ابراهیم مکتّب جملگی بسند مذکور در متن از موسی بن عمران

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۶۹

نخعیّ نقل کرده اند که گفت: از حضرت هادی امام علی النّقی علیه السّلام درخواست نمودم که زیارتی بلیغ بمن بیاموز که هر یک از امامان را با آن زیارت کنم، فرمود:

چون به در حرم رسیدی بایست و شهادتین را بگو در حالی که غسل داشته باشی، و چون داخل شدی و چشمت بقبر افتاد بایست و بگو: اللَّه اکبر، و آن را تا سی

بار تکرار کن، سپس آرام آرام گام کوتاه بردار و با کمال سنگینی و آرامش پیش رو تا در برابر قبر رسی، آنگاه بایست و باز سی بار دیگر تکبیر بگو و بقبر نزدیک شو و در اینجا چهل بار دیگر تکبیر را تکرار کن تا یک صد بار تمام شود، آنگاه بگو: «السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوّه و موضع الرّساله- تا آخر زیارت که کلمه «و نعم الوکیل» باشد، و ترجمه آن چنین است:

«سلام بر شما ای خاندان نبوّت، و موضع رسالت، و محل آمد و شد- فرشتگان، و جایگاه نزول وحی، و معدن رحمت، و خزانه داران علم، و آخرین درجات حلم، و اصول کرم و رهبران امّت، و اولیاء نعم، و عناصر ابرار، و سران و سروران اخیار، و تدبیرکنندگان شئون بندگان، و ارکان بلاد، و دروازه های شهر ایمان و أمناء رحمان، و فرزندان انبیاء و برگزیدگان مرسلین، و عترت

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۰

پیمبر برگزیده ربّ العالمین و رحمت و برکات او نیز. (۱) سلام بر پیشوایان هدایت، و چراغهای محیط ظلمت، و پرچمهای تقوی و اندیشمند، و صاحبان عقل، و پناهگاه همگان، و وارثان انبیاء، و نمونه های والا، و دعوت حسنی (دعوت ابراهیم علیه السّلام) و حجّتهای خدا بر مردم دنیا و آخرت، و رحمت و برکات او.

سلام بر مراکز معرفت خدا، و قرارگاههای برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و نگهبانان سر خدا، و حافظان کتاب خدا، و اوصیاء پیمبر خدا، و ذریّه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و رحمت و برکات او.

سلام بر خوانندگان خلق بسوی خدا، و راهنمایان ایشان بسر منزل رضای خدا، و

ثابت قدمان در امر خدا، و کامل شدگان در محبّت خدا، و مخلصان در توحید خدا، و ظاهرکنندگان امر و نهی خدا، و بندگان منزّه و معظّم او که هیچ گاه در سخن گفتن بر او سبقت نمیگیرند، و فرمان او را بکار می بندند، و نیز رحمت و برکات او.

سلام بر پیشوایان دعوت کننده، و زمامداران راه نماینده، و سروران و سرپرست مؤمنین، و مدافعین شریعت سیّد المرسلین، و حامیان حقوق

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۱

مستضعفین، (۱) و اهل ذکر، و اولی الأمر، و رحمت باقیه حق، و برگزیده و حزب او و خزانه علم و حجّت و صراط و نور و برهان خدا، و رحمت و برکات او.

شهادت میدهم که معبود حقّی جز «اللّٰه» نیست، که شریکی ندارد، همان گونه که خداوند خود در باره خویش شهادت داده، و فرشتگانش و أولو العلم از خلقش بر آن شهادت داده اند.

هیچ معبود حقّی جز او نیست که عزیز و حکیم است، و شهادت میدهم که محمّد بنده برگزیده و پیمبر پسندیده او است، که او را با هدایت و دین حقّ فرستاده است تا دین او را بر همگی ادیان پیروز سازد، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند، و شهادت میدهم که شما پیشوایان هدایت یافته معصوم مکرّم مقرّب متقی صادق، برگزیده مطیع خدا، و بپا دارندگان امر او، و عمل کننده به اراده او، و دست یابندگان بکرامت او هستید، او شما را بعلم خود برگزیده، و برای خزانه داری مخازن دین خود پسندیده، و برای پاسداری سرّ خود انتخاب کرده، و بقدرت خود اختیار فرموده، و بهدایت خود عزیز ساخته، و ببرهان خود اختصاص داده، و برای

مشعلداری نور خود برگماشته، و بروح خود تأیید فرموده، و بخلافت شما در زمین خودش رضایت داده، و شما را

حجّتهای خود بر خلق خویش (۱) و یاران دین و حافظان سرّ و خازنان علم، و ودیعتگاه حکمت، و مترجمان وحی، و ارکان توحید، و شاهدان بر خلق، و نشانه های راهنما برای بندگان، و نورافکن ها در شهرها، و راهنمایان بصراط خود قرار داده است. او شما را از لغزشها مصون داشته، و از دستبرد فتنه ها ایمنی بخشیده، و از پلیدیها پاک ساخته، و ناپاکی را از ساحت قدستان ای اهل بیت دور گردانده، و شما را بی نهایت پاکیزه داشته، و از این رو شما جلالش را عظیم داشتید، و شأنش را بزرگ شناختید، و کرمش را تمجید کردید، و ذکرش را دوام بخشیدید، و پیمانش را مؤکّد نمودید، و پیوند طاعتش را محکم گردانديد، و در نهان و آشکار، شرط اخلاص را برای او بکار بستید، و به آئین حکمت و موعظه حسنه براه او فرا خواندید، و جانتان را در راه رضای او بذل نمودید، و در برابر شدائد و مصائبی که در راه اطاعت او بشما پیوست شکیبا ماندید، و نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید و بر انجام معروف امر کردید، و از ارتکاب منکر باز داشتید، و در راه خدا چنان که حقّ جهاد و کوشش است جهاد و کوشش کردید، تا دعوتش را آشکار نمودید، و فرائضش را مبیّن کردید، و حدودش را بپا داشتید و شرایع احکامش را

گسترش دادید، و سنتش را بیان کردید، (۱) و در این

راه بسوی رضای او رهسپار گشتید، و بقضای او تسلیم شدید و پیمبران گذشته اش را مورد تصدیق قرار دادید.

پس کسی که از سوی شما روی برتابد از دین خارج می شود و کسی که ملازم شما گردد بشما می پیوندد، و کسی که در حقّ شما تقصیر روا دارد بمهلکه می افتد، و حق با شما و در خاندان شما، و از جانب شما، و بازگردنده بسوی شما است و شما اهل آن و معدن آنید، و میراث نبوّت نزد شما، و بازگشت خلق بسوی شما و حسابشان بر عهده شما، و حجّت فاصل و فارق بین حقّ و باطل نزد شما و آیات خدا پیش شما، و وفاء بعهدها و پیمانهای او در متابعت شما، و نور و برهان او در خاندان شما، و امر او مفوّض بسوی شما است. هر کس که شما را دوست بدارد بی گمان خدا را دوست داشته است، و هر کس که شما را دشمن بدارد بیقین خدا را دشمن داشته، و هر کس که محبّت شما را در دل داشته باشد محبّت خدا را در دل داشته، و هر کس که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده، و هر کس که بدامن شما در آویزد بدامن لطف خدا در آویخته است.

شمائید آن مستقیم ترین راه بسوی خدا، و شاهدان سرای فنا، و شفیعان دار بقاء، و رحمت پیوسته، و آیت اندوخته، و امانت محفوظ، و همان دری که

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۴

(همچون باب حطّه بنی اسرائیل) مردم در ورود به آن آزمایش میشوند، (۱) هر کس که بسوی شما آمد نجات یافت، و هر کس که بسوی شما نیامد

هلاك شد، شما بسوى خدا ميخوانيد و بر او دلالت ميكنيد و به او ميگرويد و در برابر او تسليم ميشويد و فرمان او را بكار مى بنديد و براه او رهبرى ميكنيد، و بقول او حكم ميرانيد.

بخدا قسم! هر كه دوست شما شد سعادتمند گشت، و هر كه با شما دشمنى كرد هلاك شد، و هر كس كه شما را انكار كرد نوميد شد، و هر كس كه از شما جدا شد گمراه شد و هر كس كه بشما تمسّك نمود رستگار شد، و هر كس كه بشما پناه برد ايمن شد، و هر كس كه شما را تصديق كرد سالم ماند، و هر كس كه دست بدامن شما زد هدايت يافت. هر كه پيروى شما كرد ماوايش بهشت است. و هر كه مخالفت شما كرد جايگاهش جهنم است. و هر كه شما را انكار كرد كافر است، و هر كه با شما بجنگ برخاست مشركست، و هر كه شما را ردّ كرد جايش در پست ترين درك جهنم است، شهادت ميدهم كه اين احكام در ادوار گذشته براى شما ثابت و سابق بوده، و در اعصار بجاى مانده بر شما جاريست. و شهادت ميدهم كه ارواح شما و نور شما و خمير مايه شما يكى

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۵

است، (۱) هر يك از شما پاكيزگى و پاكى را از آن ديگر گرفته است. خدا شما را بصورت انوارى بيافريد، و آنگاه پيرامون عرش خود قرار داد، تا آنگاه كه بوسيله وجود شما بر ما منّت نهاد، و شما را در خانه هايى جاى داد كه اذن داد تا رفعت يابد و نام او در

آن خانه ها برده شود، و درودهائی را که ما بر شـما میفرستیم، و ولایت شما را که بما اختصاص داده است، موجب حسن خلق مـا و پـاکی نفوس مـا و تزکیه مـا و کفّـاره گناهان ما قرار داده است، زیرا که ما در پیشـگاه او به اعتراف نسـبت به برتری شـما مشخّص، و بتصدیق نسبت بمقام و منزلت شما معروف بوده ایم. پس در برابر این بهره که بما بخشیدید خدای عزّ و جلّ شما را بشـریفترین محلّ مکرّمین و بالاترین منازل مقرّبین و والاترین درجات مرسـلین برسانید! بجائی که هیچ لاحقی به آن نپیوندد، و هیچ فائقی بر آن تفوّق نیابد، و هیچ سـبقت گیرنده ای بر آن سبقت نگیرد، و هیچ طمعکاری در دست یافتن به آن طمع نبندد، چنـدان که هیچ ملک مقرّبی، و پیمبر مرسـلی، و صدیقی، و شـهیدی، و عالمی، و جاهلی، و فرومایه ای و بلند پایه ای، و مؤمن صالحی، و فاجر طالحی، و جبار عنیدی، و شـیطان نافرمان پلیدی، و هیچ مخلوقی شاهد در میان این جمع باقی نماند مگر آنکه خدا جلالت امر شما

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۶

و عظمت قدر شما و بزرگی شأن شما، (۱) و کمال نور شما، و صدق مراتب شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ شما نزد او، و گرامی بودنتان بر او، و خصوصیّاتتان در بارگاه او، و قرب منزلتتان نسبت به او را بایشان بشناساند.

پدر و مادرم و خانواده و مال و خاندانم فدای شـما! خدا را و شـما را گواه میگیرم که من بشـما و آنچه شما به آن ایمان دارید ایمان دارم، و از دشمن شما و آنچه شما از

آن بیزارید بیزارم، بشأن و مقام شما و بگمراهی مخالفینتان بصیرم، دوست شما و دوستانتانم، کینه ور نسبت بدشمنان شما و معاند ایشانم، با هر که با شما بر سر آشتی باشد در آشتی بسر میبرم، و با هر که با شما سر جنگ دارد در حال جنگم، هر چه را شما حقّ بدانید حقّ میدانم، و هر چه را شما باطل بشناسید باطل میشناسم، مطیع شما و عارف بحقّ شما، و مقرّ بفضل شما، و حافظ علم شما، و پوشیده بپوشش امان شما، و معترف بشما، و معتقد ببازگشت شما، و مصدّق رجعت شما و منتظر امر شما، و مترصّد دولت شما، و پذیرای قول شما، و عامل به فرمان شما، و پناهنده بشما، و زائر شما، و ملتجی و پناه جوی قبور شما، و مسألت کننده شفاعت از جانب خدای عزّ و جلّ و تقرّب جوینده بسوی او بوسیله شما، و در همگی احوالم و

کلّیّه امورم، (۱) مقدّم دارنده شما در پیشاپیش خواهشم و حوائجم و اراده ام، و مؤمن بنهان و آشکارتان، و حاضر و غائبتان، و اوّلتان و آخرتان، و در همگی این مراتب و احوال تفویض کننده کارها بشما و واگذارکننده آنها بخدا بپیروی از واگذار کردن شما هستم، قلبم تسلیم اراده شما، و رأیم تابع رأی شما، و یاریم برای شما آماده است، تا آنکه خدا دینش را بوسیله شما زنده سازد، و شما را در ایّام خود باز گرداند، و برای اجراء عدالتش پیروز سازد، و در زمین خودش تسلّط و تمکّن بخشد.

پس با شمایم با شما، نه با دشمن شما. بشما ایمان آوردم، و آخرتان را

بر همان اساس دوست میدارم که اولتان را، و بسوی خدای عز و جل از دشـمنانتان بیزاری جسـته ام، و از جبت و طاغوت، و از شیـاطین و حزبشـان که در بـاره شـما سـتم کردنـد، و حق شـما را منکر شدنـد، و از حوزه ولایتتان خارج گشـتند، و میراثتان را غصب کردنـد، و در مقامات شـما دسـتخوش شکّ و تردیـد شدند، و از شـما منحرف گشـتند، همچنین بیزاری جسـته ام از هر معتمدی غیر شما، و هر فرمانروائی بجز شما، و از پیشوایانی که بدوزخ دعوت میکنند.

پس تا زنده باشم خدا مرا بر یاری شما و دوستی شما و دین شما ثابت و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۸

استوار بدارد، (۱) و برای طاعتتان موفق فرماید و شفاعتتان را روزیم سازد، و مرا از جمله دوستان شما، که پیرو دعوت شمایند، قرار دهد، و بزمره کسانی در آورد که در پی شـما گام همی سپارند، و براه شما روند، و در پرتو هدایت شما راه همی جویند، و در جمـع شـما محشـور میشونـد، و در رجعت شـما برای پیکـار بر ضـدّ دشـمنانتان بـاز میگردنـد، و در دولت شـما بحکومت میرسـند، و در جوّی از سـلامت و عافیت شـما بشرف و علوّ مقام نائل میشوند، و در ایّام شما عزّت و تمکّن و ثبات می یابند، و فردا چشمشان بدیدار شما روشن میگردد.

پـدرم و مادرم و جانم و خانواده ام و مالم فـدای شـما! هر که خدا را خواست بوسـیله شـما آغاز کرد، و هر که او را یکتا و بی همتا شناخت از ناحیه شما آن را پذیرفت، و هر که آهنگ او کرد بوسیله شما توجیه شد.

ای سروران من، ثنای

شما را به احصاء نمی آورم، و با زبان مدح بکنه عظمت شما و از طریق وصف بقدر و منزلت شما نمیرسم، و شما نور اخیار، و هادیان ابرار، و حجّتهای خدای جبّارید. خدا بشما آغاز کرده است، و بشما پایان می بخشد، و بیمن وجود شما باران را فرو میبارد، و آسمان را از سقوط بزمین بدون اذنش باز میدارد، و بوسیله الطاف شما غبار اندوه را از دلها

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۷۹

همی زداید، (۱) و سختی زندگی و بدی حال را برطرف میسازد، و آنچه فرستادگانش فرود آورده اند و فرشتگانش نازل کرده اند نزد شما است، و «روح الأمین» بسوی جدّ شما فرستاده شده است.

(و اگر این زیارت را برای امیر المؤمنین علیه السّلام میخوانی بگو:

«روح الأمین بسوی برادرت فرستاده شده است»).

خداوند چیزهایی بشما عطا کرده است که بهیچ یک از مردم جهان عطا نفرموده است، هر شریفی در برابر شرف شما سربزیر افکنده، و هر متکبّری در مقام طاعت شما خاضع گشته، و هر جبّاری در برابر فضل شما خضوع کرده و هر چیزی در مقابل اراده شما رام و فرمانبردار شده، و زمین بنور شما روشن گشته، و رستگاران با تمسّک بحبل ولایت شما رام و رستگار شده اند، بوسیله شما ببهشت رضوان راه میتوان یافت، و خدای رحمان بر کسی که ولایت شما را انکار کند خشم گرفته است.

پدرم و مادرم و جانم و خانمانم و مالم بفدایتان! گویندگان از شما نیز چون دیگران سخن بمیان می آورند، و نامتان را در میان نامهای دیگر بر زبان میرانند و پیکرهای شما در میان پیکرها و ارواحتان در میان ارواح، و نفوستان

عیون أخبار الرضا علیه

در میان نفوس، (۱) و آثارتان در میان آثار، و قبورتان در میان دیگر قبور است، ولی چه شیرین و دلپذیر است نامهای شما! و چه مکرّم است نفوستان! و چه عظیم است شأنتان! و چه با جلالت است شرف و منزلتتان! و چه توأم با وفا است عهدتان! سخنتان نور، و امرتان هدایت، و سفارشتان تقوی و فعلتان خیر، و عادتتان احسان و خویتان کرم، و شأنتان حق و صدق و رفق، و قولتان حکم و حتم، و رأیتان علم و حلم و حزم است. اگر سخن از خیر بمیان آید، شما سرآغاز و اصل و فرع و معدن و مأوی و منتهای آنید.

پدرم و مادرم و جانم بفدای شما! چگونه حسن ثنایتان را وصف کنم و جمیل بلایتان را بشماره در آورم در صورتی که خدا ما را بوسیله شما از حضیض ذلّت برآورده، و غبار متراکم اندوه را از ما برطرف کرده، و ما را از پرتگاه مهالك و از آتش دوزخ نجات داده است.

پدر و مادر و جان و خانمانم فدای شما! بیمن دوستی شما خدا رموز دینمان را بما آموخت، و آنچه را از دنیامان که فاسد شده بود بصلاح آورد، و از برکت دوستی شما «کلمه توحید» کمال یافته، و نعمت، عظمت گرفته، و پراکندگی

به الفت مبدّل شده، (۱) و بدوستی شما است که طاعت مفروض قبول می شود. و مودّت واجب، و درجات رفیع، و مقام محمود، و مکان معلوم نزد خدای عز و جلّ، و آبروی عظیم و شأن کبیر، و شفاعت مقبول، مخصوص شما است.

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم،

و از پیمبر پیروی نمودیم، پس ما را با شاهدان به این حقیقت مکتوب و محسوب دار، پروردگارا! پس از آنکه ما را بصراط مستقیم دین خود هدایت فرمودی دلهامان را منحرف مساز، و از سوی خود رحمتی بما ارزانی دار، زیرا توئی آن بسیار بخشنده کریم.

پروردگار ما از خلف وعده منزّهست، و بیگمان وعده او عملی است».

ای ولیّ خدا! میان من و خدا گناهانی هست که جز رضای شما آن را محو نمیکند، پس بحق کسی که شما را امین سرّ و محرم راز خود ساخته، و کار خلق را برعایت و عنایت شما سپرده، و طاعت شما را قرین طاعت خود قرار داده، بخشودگی گناهان ما را از خدا بخواهید، و شفیع من باشید، زیرا که من مطیع شمایم، هر که شما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که سر از فرمان شما بتابد خدا را نافرمانی نموده و هر که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۸۲

(۱) خدایا! بیگمان اگر من شفیعانی نزدیکتر بتو از محمّد و اهل بیت برگزیده اش (آن امامان ابرار و پیشوایان اخیار نیکوکار) می یافتم هر آینه ایشان را شفیع خود میساختم، پس تو را به آن حقّ ایشان که برای آنان بر خود واجب ساخته ای مسألت میکنم که مرا از جمله عارفان نسبت به ایشان و بحقّشان، و در زمره و گروه امیدواران بفیض شفاعتشان در آور، زیرا که تو مهربانترین مهربانانی، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ [و صلّی اللَّه علی محمّد و آله و سلّم

تسلیما].

زیارت وداع

(۲) و چون خواستی بـازگردی پس بـایست و بگو: «السّـلام علیکم یـا اهل بیت النّبوّه- الی- و نعم الوکیل» که ترجمه آن چنین است: «سـلام بر شـما ای اهل بیت نبوّت، و سلام به درودکننده ای که ناگزیر است قرب شما را ترک کند، امّا نه از قرب جوار شما خسـته و دلسـرد شـده، و نه خوشدارد که دور شود، بلکه بزبان حال میگوید: «میروم و از سـر حسـرت بقفا مینگرم» و نه از ادامه بقرب و مجاورت شـما ملول گشـته است، و رحمت حقّ و برکاتش بر شما باد ای اهل بیت نبوّت! او است بیقین ستوده، و با عظمت و بزرگی و شرف.

سلام بر شما، سلام دوستی از دوستان که نه از شما روی بر میتابد، و نه

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۸۳

دیگری را بجای شما برمیگزیند و نه شما را رها کرده او را اختیار می کند، و نه از قرب و همجواری شما سیر می شود.

(۱) پروردگار این بار را آخرین زیارت من از قبور شـما و تشرّف بمشاهد و مزار شما قرار ندهد، درود بر شما، و خدایم مرا در جمع شـما و از واردین بر کوثر شـما و حزبتان قرار دهد، و شما را از من راضی بگرداند، و در دوران حکومت الهی شما مرا از سلطه و قدرتی برخوردار سازد، و در رجعت حکومت شـما زنده گرداند، و مرا در عصـر فرمانروائی شما مالك امری قرار دهد و مأموریتی نصـیبم گرداند، سـعی و فعالیتم را در زمان فرماندهی شما از برکات شما مشکور دارد، و گناهانم را با شفاعت شما بیامرزد، و به یمن محبّتتان از تقصیرات و لغزشهایم چشم

پوشد، و به ولاء شما مقام قربم را رفیع سازد، و مرا در پرتو هدایت و راهنمائی شما والامقام و عزیز گرداند، و با بهترین پاداش و ره آوردی از رستگاری و کامیابی، و برخورداری از نعمات و سلامتی و عافیت و بی نیازی و نیل بخشنودی خدا و تفضّل و کفایت و حمایت او بسوی وطن بازگرداند. چونان که از زائرین و دوستان و شیعیان شما با اندوختن آن موهبات بوطن باز میگردد، مرا بشهر و دیارم باز گرداند.

(۲) و تا هر زمان که خداوند مرا زنده بدارد همیشه آمدن بزیارت شما را خدا

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۸۴

برای من با توشه ای از صدق و صفا و ایمان و تقوی و خشوع و روزی فراوان و حلال و طیب و طاهر روزیم فرماید. خداوندا! این بار را آخرین نوبت زیارت من از ایشان و از یاد ایشان و تقدیم درود و صلوات بر ایشان قرار مده، و آمرزش و رحمت و خیر و برکت و کامیابی و نور و ایمان و حسن اجابت دعا را، بدان گونه برای من حتمی ساز که برای دوستان، و اولیاءت که بحقّ اهل بیت عارفند- آنان که طاعتشان را بر خود واجب دانند و بزیارت ایشان سخت شیفته و شائق و مایلند- حتم ساخته و بدان زیارت بدرگاه تو و ایشان تقرّب می جویند.

پدرم و مادرم و خانواده ام و مال و هستیم بفدای شما خاندان، مرا از راه رحمت مورد عنایت و توجّه خود قرار دهید، و در حزب خود بپذیرید، و مشمول شفاعتشان کنید، و نزد پروردگارتان از من یاد نمایید، خدایا بر محمّد و آل محمّد رحمت فرست،

و سلام مرا بروان پاک آنان و جسم مطهّرشان در هر کجا باشند برسان. و سلام و رحمت و برکات خدا بر وی و بر ایشان باد، و درود خداوند بر محمّد و آلش بسیار و افزون باد، و خدا برای قضاء مهمّات و بر طرف کردن نیاز ما کافی است و او بهترین وکیل و پشتیبان است.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۸۵

باب ۶۹- معجزاتی که از مزار آن حضرت ظاهر شده و استجابت دعا در آن بقعه

(۱) ۱- ابو طالب حسین بن عبد اللّٰه طائی گوید: از محمّد بن عمر نوقانیّ شنیدم که میگفت: من شبی تار در شهر خود «نوقان» در بالاـ خانه ای بخواب بودم، یک مرتبه از خواب پریدم و نظر کردم در آن ناحیه ای که قبر علیّ بن موسی- الرّضا علیهما السّلام در سناباد بود، دیدم نوری بلند شده تا بآسمان و تمام آن ناحیه را چون روز روشن نموده، من در مورد امامت آن حضرت علیه السّلام در شک بودم و باور نمیکردم که او حق باشد، مادرم- که او نیز در امر امامت او مخالف بود و او را باور نداشت- گفت: تو را چه می شود؟ گفتم نوری ساطع میبینم که تمامی جوّ را گرفته است و آن مشهد از پرتو آن پر شده است، سپس مادرم گفت: چنین چیزی امکان ندارد و جز این نیست که این خود از (وسوسه) شیطان است. و گفت: در شب دیگری که تاریکی آن شدیدتر از شب اوّل بود مانند همان که در آن شب دیده بود تکرار شد و آن مشهد از نور پر شده بود، در این حال مادرم را با خبر ساخته و بدان جا آوردم تا اینکه او نیز آنچه من دیده

بودم دو مرتبه او بـا چشم خویش دیـد که تمـام آن منطقه در سـناباد از نور پر شـده است، آن را عجیب دانست و بنا کرد حمد خدا گفتن، الّا اینکه مانند من درست ایمان

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۸۶

نیاورد، (۱) پس من قصـد زیارت آن حضـرت کردم و چون بـدان جا آمـدم در حرم را بسـته و قفل شـده دیدم، با خدای خود گفتم: پروردگـارا! اگر امر رضا حق است این در را باز کن، آنگاه با دست بر در زدم در گشوده شـد، در دل گفتم: شایـد این در قفـل نبوده و من اشـتباه کردم، پس در را بسـتم آنچنـان که بـدون کلیـد بازشـدنش امکان نـداشت، آنگاه گفتم: خداونـدا! چنانچه امر امامت رضا حقّ است این در را برای من بگشا، سـپس دست بر در گـذاردم و فشار دادم، در باز گردید و من داخل شدم و زیارت کردم و نماز زیارت خواندم، و در امر آن بزرگوار دلم بیدار شد و آگاهی یافتم، و از آن پس در هر شب جمعه از نوقان بزیارت آن حضرت میروم و در آنجا نماز می خوانم، تا این زمان.

(۲) ۲- باز همان شـخص طائیّ گوید: از ابو منصور بن عبد الرّزاق شـنیدم به حاکم طوس که معروف به بیوردی است میگفت: آیا تو فرزندی داری؟ او میگفت: نه، ابو منصور به او میگفت: پس چرا بزیارت مشـهد رضا علیه السّـلام نمیروی و در آنجا دعا نمیکنی تا اینکه خداوند پسری روزی و نصـیب تو گرداند؟ من در آنجا (مشهد رضا علیه السّلام) دعاها کردم و از خداوند عزّ و جلّ چیزها خواستم همه

عیون أخبار الرضا علیه

را اجابت فرمود، و حاجتم روا شد، (۱) حاکم گفت: من قصد زیارت آن جناب که سلام بر او باد نمودم و در آن مشهد و مزار حضرت رضا علیه السّلام دعا کردم و از خداوند عزّ و جلّ خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، خداوند فرزندی پسر روزیم فرمود، پس بسوی ابو منصور رفتم و مطلب را بدو گزارش دادم و گفتم که خداوند دعایم را در این بقعه مستجاب کرد و بمن پسری داد و مرا اکرام فرمود.

مؤلّف این کتاب- رحمه اللَّه- گوید: در سال ۳۵۲ من از رکن الدّوله تقاضای جواز برای رفتن بزیارت حضرت رضا علیه السّلام کردم، در ماه رجب آن سال جواز من صادر شد و بدست من داد، چون بیرون آمدم مرا باز خواند و گفت:

این زیارتگاه مبارکی است و من آنجا بزیارت رفته ام، و از خدا حاجتهائی خواسته ام و همه را اجابت فرموده، از تو میخواهم که مرا در آنجا از دعا برایم کوتاهی نکنی و از جانب من نیز آن حضرت را زیارت کن، زیرا دعا در آن مکان مستجاب است، من این را برای او تعهّد کردم، و بدان وفا نمودم، چون از آنجا- که بر ساکن آن درود و سلام باد- بازگشتم و بر رکن الدوله وارد شدم، از من

پرسید: آیا ما را دعا کردی و از جانب ما زیارت نمودی؟ گفتم: آری، گفت:

احسنت! آفرین! بمن ثابت شده است که دعا در آن مزار شریف مستجاب است.

(۱) ۳- ابو نصر احمد بن حسن ضبّی- که من کسی را از او ناصبی تر ندیده بودم، و از شدّت دشمنیش با

اهل بیت در صلوات میگفت: «اللّهمّ صلّ علی محمّد تنها» و بر آل آن حضرت صلوات نمی فرستاد- گوید: شنیدم ابو بکر حمّامی فرّاء که از محدّثین آن سرزمین است در «سکّه الحرب»- که نام محلّی است در نیشابور- میگفت: از بعض مردم نزد من مالی بودیعه بود، و من آن را در زمین پنهان کردم، و بعد موضع آن را فراموش کردم، و متحیّر شدم چه کنم، و صاحب آن ودیعه مرا ببردن مال متّهم ساخت، با کمال اندوه و غم از منزل بیرون آمدم و حیران ماندم که چه بایدم کرد، در آن حال جماعتی دیدم که بسوی مزار علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام میروند و قصد زیارت آن حضرت را دارند و من با ایشان رهسپار شدم و بمشهد آمده زیارت کردم و دعا کردم که خداوند عزّ و جلّ محلّ ودیعه مزبور را بمن یاد آورد، در آنجا شبی در خواب دیدم مثل اینکه کسی آمد و بمن گفت: ودیعه را در فلان موضع دفن کردی، من بصاحب ودیعه

مراجعه کرده گفتم: مال تو در فلان مکان است و آنجا که در خواب بمن گفته بودند بدو نشان دادم در حالی که خود چندان بخوابم عقیده نداشتم، وی بدان جا رفت و زمین را حفر کرده و مال ودیعه را با همان مهری که خود بر آن زده بود یافت، و از آن پس ماجرا را در مجالس نقل میکرد و مردم را بزیارت آن قبر که بر ساکنش درود و سلام باد تشویق مینمود.

(۱) ۴- محمّد بن ابی القاسم تمیمیّ هروی- رحمه اللَّه- گوید: از علیّ

بن- حسن قهستانىّ شنيدم ميگفت: من «مرورود» بودم، در آنجا مردى از اهالى مصر را ديدم كه نامش حمزه بود و از آن سرزمين ميگذشت، براى من نقل كرد كه او بقصد زيارت مشهد حضرت رضا عليه السّلام از مصر بسوى طوس خارج شده است، و چون بمزار و حرم داخل شده هنگام غروب بوده و حضرت جز او كسى را زائر نداشته، وى زيارت ميكند و نماز مغرب را بجا مى آورد و ميماند تا نماز عشا را نيز انجام ميدهد، خادم قبر مطهّر ميخواهد او را از حرم بيرون كرده و در را بسته قفل كند، از خادم درخواست مى كند كه در را بروى او قفل نمايد و او را

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۹۰

در حرم رها كند تا بيتوته كرده شب را به عبادت و نماز، بصبح آورد، (۱) چون از راه بسيار دور آمده است و نيازى به خارج كردن او از حرم نيست در صورتى كه درب را قفل كند، خادم او را در حرم باقى گذارده و درب را بسته و قفل كرده رفت، و او در حرم مطهّر تا پاسى از شب مشغول بنماز شده تا خسته گشته و در كنارى نشسته و سر بر زانو نهاده تا ساعتى استراحت كند، و چون قدرى از خستگى در آمد سر برداشته و بر سطح ديوارى كه روبروى او بوده دو بيت شعر، نوشته ديده كه ترجمه آن چنين است: هر كس دوست دارد كه قبرى را زيارت كند كه خداوند از زائر آن رفع همّ و غم و حزن كرده و فرجى در كار او دهد پس بيايد اين قبر

که خداوند یکتن از دودمان محمّد پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله را در آن مسکن داده زیارت کند. مرد مصری گفت: برخاستم و بنماز ادامه دادم تا وقت سحر شد، آنگاه مانند اوّل نشستم و سر بر زانو نهادم و چون سر برداشتم چیزی نوشته بر دیوار ندیدم و آن نوشته را هم چنان دیدم که هنوز خشک نشده بود که گویا تازه نوشته بودند، گوید: صبر کردم و صبح دمید و خادم در را باز کرد، و از در خارج شدم.

مترجم گوید: «باید توجّه داشت که این مطالب، حدیث مروی از

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۹۱

معصوم نیست که نیازی بدقّت کامل داشته باشد و شناخت راوی آن ضروری باشد و آن در حدّ یک حکایت بیشتر نیست، و همچنین بقیّه أخبار باب، و زیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام و دلائل امامتش به اخبار صحیح، ثابت و مبرهن است، و این اخبار اگر موجب واهی کردن احادیث درست و صحیح در معجزات امام علیه السّلام نباشد، فائده ای هم نخواهد داشت، یعنی اگر ضرر نداشته باشد فائده ای هم ندارد، و مؤلّف در این کتاب نظر بنقل آنچه نوشته اند داشته نه آنکه همه را صحیح بداند».

(۱) ۵- ابو علیّ محمّد بن احمد بن محمّد بن یحیی معاذی نیشابوری گفت:

ابو الحسن علیّ بن احمد معدّل نقل کرد که مردی از صالحان، پیغمبر اکرم را در خواب دید و از آن حضرت پرسید یا رسول اللَّه قبر کدامیک از فرزندان تو را زیارت کنم؟ فرمود: پاره ای از اولادم را که با زهر بقتل رسانده اند نزد من آمدند، و پاره ای نیز که با شمشیر بقتل رسانده

بودند بنزدم آمدند، عرضکردم کدامیک را زیارت کنم ای پیامبر خدا با دور بودن [مکان] هر کدام از یک دیگر، فرمود: کسی را زیارت کن که بتو نزدیکتر است و تو با آن مجاوری، و بزمین غربت بخاک سپرده شده است، گوید: عرضکردم یا رسول اللَّه مرادتان رضا علیه السّلام است؟ رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: بگو صلّی اللَّه علیه، صلّی اللَّه علیه، صلّی اللَّه علیه.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۹۲

(۱) ۶- ابو علیّ محمّد بن احمد معاذیّ گفت: ابو عمرو محمّد بن عبد اللَّه حاکم نوقان نقل کرد که دو نفر از شهر ری نامه ای از بعض سلاطین برای امیر بخارا نصر بن احمد آورده بودند، یکی از آن دو تن اهل ری بود و دیگری اهل قم، و آن شخص قمّی از مخالفین اهل بیت علیهم السّلام بود و مذهب ناصبیان را داشت ولی آن دیگری اهل ری و شیعه بود، و چون به نیشابور رسیدند، آن مرد که از اهل ری بود به آن قمّی گفت: آیا اوّل بزیارت حضرت رضا علیه السّلام نرویم و بعد ببخارا؟ شخص قمّی گفت: ما مأموریم از طرف سلطان که ببخارا رویم و نامه او را ببخارا رسانیم، و بر ما جایز نیست که غیر این مأموریت را انجام دهیم و بکاری غیر آن بپردازیم تا آنکه مأموریت انجام شود، آنگاه بکار خود پردازیم، هر دو بسوی بخارا رفتند و رساله سلطان را رسانیده بازگشتند و مقابل طوس رسیدند، مرد رازیّ به قمّی گفت: آیا زیارت نکنیم حضرت علیه السّلام را؟ قمّی گفت: من از قم سنّی مذهب بیرون آمده ام و رافضی بدان

جا باز نمی گردم، مرد رازی تمام اثاث و امتعه خود را نزد قمّی گذارد و خود چهارپائی سوار شده و

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۹۳

قصد حرم مطهّر حضرت رضا علیه السّلام را کرد، (۱) و به خادمان آن بقعه گفت: مرا امشب در حرم باقی گذارید و کلیدها را بمن دهید، آنان پذیرفتند و حرم را بدو سپردند، گوید: من در حرم رفتم و درب را از پشت بستم و زیارت کردم و بالای سر امام رفته و مشغول نماز شدم و الی ما شاء اللّه نماز خواندم و بعد شروع کردم بخواندن قرآن از ابتدای آن، گوید: صدای صوت قرآن را همچنان که خود میخواندم شنیدم، قراءت قرآن را رها کرده مشغول زیارت شدم و هر گوشه از حرم را گشتم و کسی را نیافتم، باز در مکانم به قراءت قرآن نشستم و شروع به خواندن کردم از ابتداء قرآن، باز آن صوت را چنان که خود میخواندم شنیدم که قطع نمی شد، ساکت شدم و گوش فرا داشتم و دیدم صوت از ناحیه قبر است، و آنچه را خوانده بودم می شنیدم تا به آخر سوره مریم رسیدم و این آیه را تلاوت کردم: یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً شنیدم که آواز قبر چنین نمود که: یوم نحشر المتّقون إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً، و یساق المجرمون إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً و چون من قراءت را تمام کردم او نیز ختم کرد، چون صبح شد به نوقان بازگشتم، و از قاریان آن سامان پرسیدم این قراءت (بصیغه مجهول) چگونه است؟ گفتند: درست است امّا ما آن را نمی شناسیم و

عیون أخبار الرضا

از احدی از قرّاء که چنین قراءت کرده باشد خبر نداریم، (۱) من به نیشابور آمدم و از قاریانی که در آنجا میزیستند پرسیدم، هیچ یک از آنان آن را نشناخت، تا اینکه به شهر ری مراجعت کردم و از پاره ای از قرّاء ری از این قراءت پرسیدم و گفتم قراءت یوم یحشر المتّقون الی الرّحمن وفدا، و یساق المجرمون الی جهنّم وردا چگونه است؟ وی پرسید: این را از کجا نقل میکنی و از چه کسی آورده ای؟ گفتم: مرا امری رخ داده که ناچار شده ام آن را بشناسم، گفت: این قراءت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است که از طریق اهل بیتش نقل شده است، آنگاه از من پرسید: حکایت تو چه بوده، بگو بدانم چیست؟ من قصّه خود را برای وی شرح دادم، و این قراءت را هم صحیح دانسته برای خود اختیار کردم.

(۲) ۷- ابو علیّ معاذیّ از ابو الحسن هروی روایت کند که گفت: مردی از اهالی بلخ با غلامش بزیارت حضرت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام آمدند، و هر دو مشغول زیارت شده و پس از آن، مرد ببالای سر حضرت و غلام بسمت پائین پا رفته مشغول نماز شدند و چون نماز انجام شد بسجده رفتند و بسیار

سجده شان طولانی شد تا اینکه آن مرد سر از سجده برداشته و غلام خود را در حال سجده دید، او را بخواند، غلام سر از سجده برداشت، و گفت: لبّیک آقای من چه می فرمایید؟ مرد گفت: میخواهی تو را آزاد کنم؟ آیا در سجده ات (همین را) از خدا خواستی؟ غلام گفت: بلی،

مرد گفت: ترا در راه خدا آزاد نمودم، و آن کنیزی که در بلخ دارم نیز آزاد کرده برای خشنودی خداوند بتو تزویج نمودم و مهریّه او را فلان مبلغ معیّن برای او از جانب تو بر ذمّه گرفتم، و فلان ملک که در فلان محلّ دارم برای شما دو تن و اولادتان نسلی بعد از نسل وقف کردم، و این امام را شاهد گرفتم، غلام شروع کرد بگریستن و سوگند یاد کرد و گفت: بخداوند تعالی و این امام بزرگوار قسم که من در سجده ام چیزی جز این که شده است از خدا نخواسته بودم، و اکنون سرعت اجابت دعا را دریافتم.

(۱) ۸- ابو علیّ معاذیّ گوید: ابو نصر مؤذّن که از اهل نیشابور بود برای من نقل کرده گفت: بمرضی سخت مبتلا شدم چندان که زبانم سنگین شده و قدرت تکلّم را از دست دادم، با خود فکر کردم بزیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام روم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۹۶

و در حرم مطهّرش از خداوند شفای خود را بخواهم و آن امام را بدرگاه خدا شفیع آورم، تا اینکه خداوند مرا شفا بخشد و از این مرض نجات یابم و زبانم بازگردد، پس بر چهارپایی سوار شدم و قصد مشهد کردم و موفّق شده و قبر امام رضا علیه السّلام را زیارت کردم، و در نزد سر مبارک آن حضرت ایستاده دو رکعت نماز زیارت خواندم، و بسجده رفته پس آنچه توانستم دعا کردم و از خدا خواستم که زبان مرا شفا دهد و صاحب آن مزار را در نزد خدا شفیع آوردم و عافیت خود را طلب کردم، پس در

آن حالت از هوش رفتم و در خواب دیدم که گویا قبر شکافته شد، و مردی سالدار سخت گندم گون از آن بیرون آمد و بمن نزدیک شد، و گفت: ای ابا نصر بگو «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» من اشاره کردم و به ایماء گفتم که چگونه بگویم و حال آنکه زبانم بسته است و یارای تکلّم ندارد؟! گوید:

او صیحه ای بر من زد که قدرت خداوند را منکر میشوی، بگو: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»! من ناگهان زبانم باز شد و گفتم «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ» و پای پیاده به منزلم بازگشتم در حالی که میگفتم: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ! زبانم باز شد! و دیگر پس از آن عافیت یافتم و بسته نشد.

(۱) ۹- ابو علیّ محمّد بن احمد معاذیّ گفت: از ابو نصر مؤذّن نیشابوری

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۶۹۷

شنیدم که گفت: سیلی عظیم از ناحیه سناباد بسوی مشهد سرازیر شد که خوف آن میرفت بقعه و مزار را ویران نماید، امّا بخواست خدا در راه مسیل منحرف شد و بالا گرفت و در قناتی که از محلّ مشهد بلندتر بود ریخت و آسیبی به مشهد امام علیه السّلام وارد نیامد.

(۱) ۱۰- محمّد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمّد بن احمد سنانیّ برای من نقل کرده گفت: من در خدمت سرلشکر ابو نصر صغانی فرمانده سپاه بودم و او مرا احسان میکرد، و در رکاب او تا صغانیان (که شهریست در ما وراء النّهر و امروزه ظاهرا جزء تاجیکستان است) بودم، و از جهت اکرامی که بر من مینمود، اطرافیانش بر من حسد میبردند، و گاهی بمن امانتی میداد، که از جمله وقتی کیسه ای مختوم

که در آن سه هزار درهم بود بمن داد که آن را بخزانه اش تسلیم کنم، و من آن کیسه را گرفته در جایی که دربان او نشست نشستم و کیسه را در برابر خود نهادم و بنا کردم راجع به کار خود با دیگران صحبت کردن که یک بار دیدم کیسه پول نیست و آن را سرقت کرده اند و ندانستم چه کنم، و امیر، غلامی داشت بنام خطلخ تاش و او در آنجا حاضر بود، و چون نظر کردم و

کیسه را ندیدم و بآنان گفتم، (۱) همگی منکر شدند و گفتند: ما از آن خبر نداریم، و تو چنین کیسه ای در اینجا نگذارده ای و این افترائی است که بر ما می بندی، امّا من از حسادت ایشان خبر داشتم، و از ترس اینکه مرا متّهم نماید خوش نداشتم که این قضیّه را برای امیر ابو نصر بگویم، در حیرت بودم که چه کنم، نمیدانستم که چاره ام چیست و چه کسی کیسه پول را ربوده است، ولی پدرم هر گاه امری او را محزون میساخت و گرفتاری پیدا میکرد، بمشهد حضرت علیه السّلام رفته و زیارت میکرد و در آن مکان مقدّس دعا میکرد که خداوند گرفتاری او را فرج بخشد و همّ او را برطرف سازد، و بمقصود میرسید و حاجتش روا میشد، من فردای آن روز بر امیر ابو نصر وارد شدم و برای رفتن بطوس از او اذن خواستم و گفتم: در آنجا کاری دارم، پرسید کارت چیست؟ گفتم: من غلامی دارم که از اهل طوس است، و فرار کرده و من کیسه پولی که برای رد کردن بخازن

مرحمت کرده بودید گم کرده ام، و گمانم اینست که او آن را ربوده است، امیر گفت: متوجّه باش موقعیّت در نزد ما بفساد نگراید، گفتم: پناه میبرم بخدا از چنین چیزی، گفت: چه کسی ضامن تو می شود اگر بتأخیر اندازی پرداخت آن وجه را؟ گفتم تا چهل روز اگر بازنگشتم خانه و ملک من در اختیار شما است، امیر نامه ای به

عيون أخبار الرضا عليه السلام/ترجمه ،ج ٢،ص:٦٩٩

ابو الحسن خزاعیّ نوشت که جمیع ما یملك مرا در طوس متصرّف شود، (١) و بمن هم اذن رفتن داد، من بسوی طوس رفتم، و منزل بمنزل چارپای سواری کرایه میکردم تا بطوس- که بر ساکنش سلام خدا باد- رسیدم، و قبر حضرت را زیارت کردم و در آنجا در بالای سر مبارك حضرت دعا کردم و از خداوند خواستم که مرا بر موضع آن مال مطّلع سازد، در آنجا مرا خواب ربود و در عالم رؤیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را دیدم میفرمود: برخیز حاجتت روا شد، از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و إلی ما شاء اللَّه نماز خواندم و دعا کردم باز چشمان مرا خواب ربود و در حالت رؤیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را دیدم بمن فرمود: آن کیسه را خطلخ تاش دزدیده، و در زیر اجاق خانه اش دفن کرده و آن کیسه در آنجا بمهر امیر ابو نصر صغانی موجود است، گوید: بسوی امیر بازگشتم، در حالی که هنوز چهل روز تمام نشده و سه روز باقی بود، و چون بر امیر داخل شدم، گفتم:

حاجتم روا شد، گفت: خدا را شکر، بیرون آمدم و لباس سفر را عوض

کرده و خود را مرتّب نموده بر او وارد شدم، پرسید اکنون کیسه کجا است؟ گفتم:

نزد خطلخ تاش است، پرسید: از کجا دانستی؟ گفتم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در

خواب در کنار قبر رضا علیه السّلام بمن خبر داد، (۱) (امیر) بدنش بلرزه درآمد و در حال خطلخ تاش را طلبید و گفت: کیسه ای که برداشته ای در کجاست؟! او انکار کرد- و از عزیزترین غلامان او بود- امر کرد که او را بزدن تهدید کنند تا بگوید کیسه کجا است، من گفتم: ای امیر لازم نیست بفرمائی او را بزنند زیرا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله جای کیسه را بمن خبر داده است، گفت: آن کجا است؟

گفتم: در خانه اش در زیر اجاق با همان مهر امیر دفن شده است، کسی را که مورد اعتمادش بود فرستاد، و دستور داد که آنجا را حفر کند، و آن مرد بخانه او آمد و آنجا را حفر کرد و کیسه را سر بمهر یافت و آن را برداشته نزد امیر آورد و بر زمین نهاد، چون امیر نظرش بر آن کیسه افتاد و مهر خود را بر آن دید، رو بمن کرده گفت: ای ابو نصر، من پیش از این فضل و موقعیّت تو را نمی شناختم و بزودی بر حقوق و احسان تو و احترامت می افزایم، و تو را بر سایر افراد پادگانم مقدّم میدارم، و اگر میدانستم قصد مشهد داری تو را بر یکی از اسبهای سواری خود سوار میکردم، ابو نصر گوید: من از ترکان دستگاه او ترسیدم از این وضع و موقعیّت من نزد امیر که

حسـدشان بر من افزونى گيرد و مرا در گرفتـارى شديـدى اندازنـد، لـذا از امير اذن گرفتم و به نيشـابور آمـدم و در دكّان خود نشستم

و بكاه فروشى خود ادامه دادم و تا اكنون بهمينكار مشغولم، و لا قوّه إلّا باللّه.

(۱) ۱۱- محمّد بن احمد ابو الفضل نيشابورىّ- رضـى اللّه عنه- گويد: از حاكم رازى دوست ابى جعفر عتبىّ شنيدم گفت: ابو جعفر عتبى مرا بنزد ابو منصور بن عبد الرّزّاق فرسـتاد، و چون روز پنجشنبه بود از او اذن خواستم كه بزيارت حضرت رضا عليه السّلام بروم، گفت: بشنو براى تو در امر اين مشهد و زيارتگاه مقدّس چيزى بگويم، آنگاه گفت: من در ايّام جوانى نادان بودم و بر زوار و اهـل ايـن مشـهد آزار ميرسانـدم و راه را بر زوّار آن مى بسـتم و متعرّض زائران ميشـدم و آنـان را لخت ميكردم و اموالشـان را ميربـودم، پس روزى بشـكار رفته بـودم و آهوئى را ديـدم و تـازى (سـگ شـكارى) خود را در پى آن فرسـتادم و پيوسـته آن تـازى او را تعقيب ميكرد تـا اينكه آهو بـداخل محيـط آن مشـهد پنـاه برد و ايسـتاد و تـازى در مقابـل آن ايسـتاد و نزديك آن نميرفت، و من آنچه ميكردم كه سگ نزديك بآن شود، نميشـد، و چون آهو از جاى خود حركت ميكرد تازى آن را دنبال مينمود تا آهو داخل صحن گرديد و تازى در همان موضع بايستاد و

داخل نشد، (۱) پس آهو داخل حجره اى از حجره هاى صحن مقدّس شد و من بصحن داخل شدم و آهو را نديدم، از ابو نصر قارى پرسيدم:

آهوئی که الان داخل صحن شد کجا رفت؟ گفت: آن را ندیدم، در مکانی که آهو داخل آن شده بود رفتم، پشک و اثر آمدن آهو را دیدم امّا خود آن را ندیدم، با خدا عهد کردم که از آن پس زوّار را اذیت نکنم و متعرّض آنان نشوم مگر برای کار خیر و رفع حاجتشان، و پس از آن هر گاه برای من مشکلی روی میداد بزیارت آن حضرت میرفتم و در آنجا دعا و ناله و زاری میکردم و حاجت خود را از خداوند میخواستم و خداوند حاجت مرا مرحمت میفرمود، و در آنجا از خداوند خواستم که بمن پسری عنایت فرماید، دعایم مستجاب شد و دارای پسری شدم و چون بحد رشد و بلوغ رسید، او را کشتند، من باز بمشهد رفته و از خداوند خواستم پسری بمن روزی کند، خداوند فرزندی پسر برای بار دوم بمن عطا فرمود، و تاکنون در آنجا حاجتی از خدا نخواسته ام جز اینکه خداوند بمن عطا فرموده است، و این آن چیزی است که برای من از برکت این مرقد مطهر- که خداوند بر ساکنش درود فرستد- بظهور رسیده است.

(۲) ۱۲- محمّد بن احمد ابو الفضل نیشابوری گوید: محمّد بن ابی الفضل

سلیطی گفت: حمویه صاحب و امیر لشکر خراسان در نیشابور روزی در میدان حسین بن یزید (یا حسین بن زید) بود تا کسانی که با او از صاحب منصبان در باب عقیل بودند ببینند و پیش از آن هم امر کرده بود در آنجا بیمارستانی بسازند، مردی بر او بگذشت، حمویه غلامی را دستور داد او را دنبال کند، و

بخانه امیر برد تا خود بازگردد، غلام مأموریّت خود را انجام داد، و امیر از کار خود فراغت یافته با صاحب منصبان به خانه خود بازگشت و همین که بر سر سفره غذا نشستند امیر آن مرد را خواست و از غلام خود پرسید که آن مرد کجاست، غلام گفت: او دم درب ایستاده است، گفت: او را بیاور، چون مرد وارد شد امیر حمویه دستور داد لگن آب آوردند و گفت: دست این مرد را بشوئید و او را بر سر سفره بنشانید، و چون از غذا فارغ شدند، به آن مرد گفت:

آیا تو برای رفتن چارپا داری؟ گفت: نه، دستور داد چارپائی به او دادند، پرسید: آیا پولی برای مخارج خود بهمراه داری؟ مرد گفت: نه، فرمانداد هزار درهم پول و دو جوال خوزیه برای او مهیّا کردند، و خرجینی و لوازم سفر و لوازم دیگر که گفت برای او آماده نمودند و به او تسلیم کردند، و آنگاه امیر حمویه رو بدیگر صاحب منصبان کرده گفت: آیا میدانید که این مرد کیست؟

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۰۴

(۱) گفتند نمی دانیم، امیر گفت: بدانید من در سنّ جوانی حضرت رضا علیه السّلام را زیارت میکردم و لباسهای مندرس و کهنه ای در بر داشتم و این مرد را در حرم در کنار خود دیدم، و مشغول دعا بودم و در نزد مرقد مطهر از خداوند میخواستم که والی خراسانم گرداند و امارت آن اقلیم را روزی من گرداند، و این مرد هم در کنار من دعا میکرد که خداوند این اسباب و آلاتی که امروز من برای او مهیّا کردم به او اعطا کند، و

من چون حسن اجابت دعایم را از خداوند دیده ام که در آن مشهد مقدّس دعایم به اجابت رسید، بسیار مایل بودم که خدا حوائج این مرد و دعای او را بدست من حواله کند و دعایش را مستجاب گرداند، و لیکن میان من و او تقاصی هست، صاحب منصبان پرسیدند که آن چیست؟ گفت: این مرد در حرم چون مرا با آن لباسهای کهنه و مندرس دید، و دعاهایم را می شنید که مطلب بزرگی از خداوند خواستارم، بسیار محلّ مرا در نزد خود کوچک دید که توقعات بیجا مینمایم و با پای خود تیپائی بمن زد، و گفت: مثل توئی با این سر و وضع طمع بیجائی دارد، توقّع امارت خراسان و ریاست لشکرداری و آرزوی آن را در سر میپرورانی، صاحب منصبان گفتند: ای امیر از او درگذر، و او را ببخش تا اینکه محبّت را در حقّ او تمام کرده باشی،

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۰۵

امیر گفت: البتّه از او در گذشتم.

(۱) و این حمویه پس از آن بزیارت حضرت علیه السّلام میرفت، و دختر خود را به زید بن محمد بن زید علوی داد پس از آنکه پدرش محمّد بن زید- رضی اللّه عنه- در گرگان بقتل رسیده بود، و او را بقصر خود انتقال داد، و آنچه انعام باید به او دهد تسلیم وی کرد، و تمامی این امور بواسطه برکتی بود که از مرقد مطهّر حضرت رضا علیه السّلام دیده بود انجام شد.

و زمانی که ابو الحسین محمّد بن احمد بن زیاد علویّ- رحمه اللّه- خروج کرد و قریب بیست هزار تن از اهل نیشابور با او بیعت کرده بودند،

خلیفه او را در آنجا دستگیر کرد و به بخارا فرستاد، و حمویه بر او وارد شد و غلّ و زنجیر از گردنش باز کرد، و به امیر خراسان گفت: اینان فرزندان پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله میباشند و گرسنگی میکشند، بر تو واجب است که از ایشان نگهداری کنی و امورشان را کفایت نمائی تا به خروج برای طلب معاش ناچار نشوند، و برای محمد بن احمد علویّ مقرّری قرار داد که هر ماه به او داده شود، و او را آزاد کرده به نیشابور بازگردانید، و این عمل سبب شد که در بخارا سادات را وظیفه میدادند، و این از برکت این مرقد شریف- که بر ساکنش درود باد- شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۰۶

(۱) ۱۳- ابو العبّاس احمد بن محمّد حاکم- رضی اللّٰه عنه- گوید: از عامر بن عبد اللّٰه بیوردی که حاکم مرو بود- و او از جمله محدّثین بشمار میرفت- شنیدم میگفت: در طوس بزیارت مرقد شریف علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام رفتم، و در آنجا مردی ترک زبان را دیدم که بقبّه وارد شد و بالین سر امام ایستاد و شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن و بزبان ترکی دعا میکرد و میگفت: پروردگار من اگر فرزندم زنده است فاصله میان من و او را برگیر و مرا باو و او را بمن برسان، و اگر از دنیا رفته است مرا از خبر او و محلّ دفنش آگاه ساز، و چون من ترکی میدانستم حاجت او را فهمیدم، پیش رفته پرسیدم تو را چه شده چرا بیتابی میکنی؟ گفت: من فرزندی داشتم که در حرب

اسحاق آباد با من بود، و او را گم کردم و ندانستم چه شد، و سالهاست که از او خبری ندارم، و مادرش شبانه روز مرتّب در غم او میگرید و ناله می کند، و من آمده ام اینجا و دعا میکنم که خداوند این مشکلم را حل کند، چون شنیده ام دعا در این مکان مستجاب است، عامر بن عبد اللّٰه گوید: من بحال او رقّت کردم و دست او را گرفته از حرم بیرون بردم تا بخانه برم و از او پذیرائی کنم، و چون از آن مسجد خارج شدیم

عیون أخبار الرضا علیه السلام/ترجمه ،ج ۲،ص:۷۰۷

(۱) جوانی بما برخورد که قامتی کشیده داشت و تازه پشت لبش سبز شده بود و جامه ای وصله دار بر تن داشت، چون آن مرد چشمش بدو افتاد برجست و او را در آغوش گرفت و بنا کرد به گریه کردن و هر دو یک دیگر را شناختند، و این همان پسرش بود که سالها انتظار دیدن او را داشت و در حرم دعا میکرد که خدا او را بوی برساند یا از خبرش آگاه کند، گوید: از او پرسیدم چگونه تو به اینجا آمدی؟ گفت: پس از قضیّه اسحاق آباد به طبرستان افتادم و مردی از اهل دیلم مرا بخانه خود برد و تربیت کرد، و اکنون چون بسنّ بلوغ رسیدم، بسراغ پدر و مادرم که از آن دو هیچ گونه خبری نداشتم بیرون آمدم، و چون راه را نمیدانستم با گروهی که بدین سوی رهسپار بودند همراه شدم و به اینجا رسیدم، آن مرد ترک زبان گفت: از برای من از این مرقد شریف چیزی که یقین مرا محکم نمود دیدم، و اکنون

قسم یاد میکنم و بر خود واجب میگردانم که از مجاورت این مشهد تا زنده هستم دست برندارم.

و الحمد للّه اوّلا و آخرا، و ظاهرا و باطنا، و الصّلاه و السّلام علی محمّد المصطفی و آله و سلّم تسلیما کثیرا. مترجم: علی اکبر غفّاری ۱۳۷۲- ۱۴۱۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹